Presented by: Rana Jabir Abbas

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ

دریں ہنگام کہ سال یکہزار و صد و نود و یک از ہجرت نبوی است ابعون خالق کون کتاب مستطاب مسمّے بہ

آثار القیامۃ فی حجج الکرامۃ

تصنیف فیض تالیف عمدۃ المحققین زبدۃ المدققین مقتدائے ارباب تحقیق و تدقیق پیشوائے اصحاب تفتیش و تفحص ناشر آثار محمدیہ ناصر اخبار احمدیہ عالی جناب مولوی ابو الطیب صدیق حسن خان صاحب

بعہد دولت و اقبال مہد جناب نواب شاہجہانبیگم صاحبہ والیہ ریاست بھوپال دام اقبالہا باہتمام حاجی غفران مآب محمد عبد الحمید خان

در مطبع شاہجہانی واقع بلدہ بھوپال حالیہ انطباع یافت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یہ کتاب

اپنے بچوں کے لیے scan کی بیرونِ ملک مقیم ہیں

مو منین بھی اس سے استفادہ حاصل کرسکتے ہیں.

منجانب.



سبیلِ سکینہ

یونٹ نمبر ۸ لطیف آباد حیدرآباد پاکستان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas





۷۸۶
۹۲-۱۱۰
یا صاحب الزماں ادرکنی

DVD Version

لبیک یا حُسینؑ

خصوصی تعاون: نذر عباس
رضوان رضوی

اسلامی کُتب (اردو) DVD

ڈیجیٹل اسلامی لائبریری ۔

www.ziaraat.com

SABIL-E-SAKINA
Unit#8,
Latifabad Hyderabad
Sindh, Pakistan.
www.sabeelesakina.page.tl
sabeelesakina@gmail.com

NOT FOR COMMERCIAL

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فهرست تلخیص التذکرة فی احوال القیامة

۲	وتعتمد	۲۰	فصل ۷ در طبیعی بودن علم و تعلیم در عمران بشری
۲	مقدمه در بیان احوال علم تاریخ	۲۱	فصل ۱ در بیان حدوث و قدم عالم و تاریخ بعض انبیا و ملوک و ذکر امم عرب و ذکر قواریخ و غیره
۵	فصل ۱ در حال تاریخ	۲۲	فصل ۱ در بیان حدوث و قدم عالم و تواریخ بعض رسل و ملوک و امم
۸	فصل ۲ در بیان قسط عمران از ارض و ذکر اقالیم سبعه بطریق اشارت	۳۰	فصل ۲ در ذکر امم عرب و مولد نبی صلعم و آغاز سال هجرت
۱۰	فصل ۳ در بیان اعدل اقالیم	۳۲	فصل ۳ در ذکر تاریخ یوم و سال شمسی و اسبوع ایام
۱۴	فصل ۴ در بیان اصناف مدرکین غیب از بشر	۳۸	فصل ۴ در بیان عمر دنیا مطابق قول بعض اهل اسلام
۱۵	فصل ۵ در بیان طبیعی بودن اجیال بدو و حضر الی غیر ذلک مما یلیه	۴۴	فصل ۵ در بیان اختلاف امم در مدت ماضی و باقی از عمر دنیا
۱۷	فصل ۶ در بیان انکه ترف مقوی دولت ست و انچه ملحق باوست	۴۹	فصل ۶ در بیان مقدار تا خیر امت مرحومه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۵۲	فصل ۷ در بیان خلافت بنی امیہ و عباسیہ و دیگر ملوک و سلاطین کہ در ملت اسلامیہ در عرب و عجم بودند	۱۳۰
۶۵	فصل ۸ در بیان انخلاع سریر قائم سادس و القاب خلفاء عباسیہ و اوائل خلفاء و ملوک اسلام و فتوح ممالک بدست مسلمانان	۱۳۳
۷۱	فصل ۹ در بیان حوادث زمانہ خلفاء عباسیہ و جریان آن	۱۴۲
۷۹	فصل ۱۰ در بیان کشور ہند و سلاطین ہنود و اسلام و طوائف الملوک ہند و بعض ماجریات	۱۴۷
۹۶	فصل ۱۱ در بیان اقسام اہل عالم و بیان تعدیل فرق اسلامیہ	۱۵۴
۱۰۰	فصل ۱۲ در بیان اول شبہ واقع در ملت اسلام و کیفیت اشعب و مصدر و مظہر او	۱۵۷
۱۰۶	فصل ۱۳ در بیان افتراق امت بر فرق و شعب و سبب ملت و جماعت	۱۵۹
۱۱۵	فصل ۱۴ در بیان بدو ملت اسلامیہ و آنچہ متصل باو ست	۱۶۴
۱۱۹	فصل ۱۵ در بیان عقائد اہل اسلام از ابتدا ملت اسلامیہ تا انتشار مذہب اشعریہ	۱۶۷
	فصل ۱۶ در بیان بعض خصائص امت مرحومہ	
	فصل ۱۷ در بیان بعثت مجددین بر سر ہر صد سال	
	فصل ۱۸ در بیان وجود فتن در ین امت و حکم آن	
	فصل ۱۹ در بیان انواع فتن و ذکر سلاطین عثمانیہ استنبول	
	فصل ۲۰ در بیان قرب زمان قیامت بوجود اشراط صغریٰ	
	فصل ۱ در ذکر اشراط بعیدۂ قیامت و تعداد آن	
	فصل ۲ در ذکر مقتل عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ	
	فصل ۳ در ذکر قصہ جمل	
	فصل ۴ در ذکر وقعہ صفین	

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فصل ۵ — ۱۶۹
در ذکر وقصه نهروان و مدح خلفاء راشدین

فصل ۶ — ۱۷۵
در سوال حسن بن علی از معاویه رضی الله عنهم

فصل ۷ — ۱۷۶
در ذکر ملک بنی امیه و قتل حسن بن علی رضی الله عنهما

فصل ۸ — ۱۷۹
در ذکر قتل حسین بن علی رضی الله عنه

فصل ۹ — ۱۸۲
[illegible]

فصل ۱۰ — ۱۸۸
در ذکر ویرانی مدینه بعد وقعه [illegible]

فصل ۱۱ — ۱۹۱
در ذکر قتل زید بن علی بن حسین رضی الله عنهم

فصل ۱۲ — ۱۹۷
در ذکر دولت بنی العباس

فصل ۱۳ — ۲۰۳
در ذکر فتنه [illegible] بر مغرب و مصر

فصل ۱۴ — ۲۰۵
در ذکر فتنه تاتار و اهانت نمودن ایشان بدین و استحلال کردن محارم

فصل ۱۵ — ۲۰۷
در ذکر فتنه تتار و ملوک ایشان و سلطنت تیمور بر هند وغیره و تسلط نصاری بر مملکت هندوستان بتدریج زمان

فصل ۱۶ — ۲۲۰
در ذکر بعضی مسجد شریف نبویه

فصل ۱۷ — ۲۲۱
در ذکر قصه سقف حجره شریفه وغیره

فصل ۱۸ — ۲۲۳
در ذکر نار حجاز

فصل ۱۹ — ۲۲۶
در ظهور افتنه استبداد ایشان بملک و اظهار طعن بر صحابه کرام

فصل ۲۰ — ۲۳۳
[illegible]

فصل [illegible] — ۲۴۰
در ذکر فتح بیت المقدس

فصل [illegible] — ۲۴۵
در ذکر امور متفرقه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۲۵۲ فصل ۲۳
در ذکر ستارهٔ دنبالہ دار

۲۵۲ فصل ۲۴
در ذکر کثرت موت وغیرہ

۲۵۹ خاتمة الباب
در بیان بعض حوادث ملت اسلامیہ از اول هجرت تا زمانہ حال بترتیب قرانات

۲۶۸ باب ۳
در ذکر امارات متوسطہ و اشراط صغرے کہ ہنوز باقی ست بلکہ روز افزون

۲۶۹ فصل ۱
در ذکر غربت اسلام و تغیر احوال بنی آدم

۲۷۰ فصل ۲
در ذکر تغیر مردم

۲۷۲ فصل ۳
در اضداد کمالات حاصلہ امروزہ

۲۷۸ فصل ۴
در بیان تبدیل مفاہیم الفاظ علوم

۲۸۲ فصل ۵
در ذکر ریاست غیر مستحقین

۲۸۶ فصل ۶
در ذکر فتور واقع در ارکان اسلام

۲۸۹ فصل ۷
در ذکر بقیہ امارات متوسطہ ساعت

۲۹۲ فصل ۸
در ذکر بعض امارات دیگر ساعت

۲۹۸ فصل ۹
ایضا در بیان اشراط ساعت

۳۰۰ فصل ۱۰
در بعض علامات دیگر قیامت

۳۰۶ فصل ۱۱
در ذکر صغائر و محقرات امور

۳۰۹ فصل ۱۲
در ذکر بعض منہیات

۳۱۰ فصل ۱۳
در ذکر بعض مستکرہات

۳۱۳ فصل ۱۴
در ذکر بقیہ مستکرات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فصل ۱۵
در ذکر منکرات حجاج وغیره ۳۱۹

فصل ۱۶
در ذکر منکرات نکاح وغیره ۳۲۱

فصل ۱۷
در ذکر بدعات عیادت وغیره ۳۲۴

فصل ۱۸
در ذکر بدعات مواسم و اعیاد وغیره ۳۲۸

فصل ۱۹
در ذکر منکرات مختلفه و بعض انواع آن ۳۳۱

فصل ۲۰
در ذکر بعض بدع مختلفه ۳۳۴

فصل ۲۱
در بیع لباس وغیره ۳۳۹

فصل ۲۲
در ذکر بعض منکرات عظیمه ۳۴۲

وصل ۴
در بیان اشراط عظمی و آیات قریبه که متعاقب
آن قیام ساعت است و ساعت قیام ست ۳۵۱

فصل
در ذکر نام و نسب و مولد و بیعت و هجرت و حلیه
و سیرت مهدی موعود ۳۵۱

وصل ۱
در بیان اسم سامی و نام نامی وے علیه السلام ۳۵۲

وصل ۲
در بیان نسب مهدی ۳۵۳

وصل ۳
در بیان مولد مهدی ۳۵۸

وصل ۴
در بیان حلیه مهدی ۳۵۹

وصل ۵
در بیان سیرت مهدی ۳۶۱

وصل ۶
در بیان علامات مهدی موعود ۳۶۵

وصل ۵
در بیان وقایع و فتن که در زمان ظهور مهدی واقع شوند ۳۶۸

فصل ۱
در ذکر ملحمه کبری که در زمان مهدی باشد ۳۷۴

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۳۸۰ فصل ۲ در بیان مدت ملک مهدی و بیان حدیث لا مهدی الا عیسی

۳۸۷ فصل ۳ در بیان مدعیان مرتبهٔ مهدویت

۳۹۳ فصل ۴ در ذکر وقت و تاریخ خروج مهدی موعود

۳۹۵ فصل ۵ در ذکر اعوان انصار و صاحب رایت مهدی

۴۰۰ فصل ۶ در بیان خروج دجال

۴۰۱ فصل ۱ در بیان نام و نسب و مولد دجال

// فصل ۲ در بیان حلیه و سیرت و فتنهٔ دجال

۴۰۸ فصل ۳ در بیان محل خروج دجال و وقت و مدت و کیفیت وی و طریق نجات از وی و قاتل وی

۴۱۶ فصل ۴ در بیان دجال بودن ابن صیاد

۴۲۲ فصل ۷ در بیان نزول حضرت روح الله عیسی بن مریم علیه السلام

۴۲۴ فصل ۱ در بیان حلیه صورت و سیرت وی علیه السلام

۴۲۷ فصل ۲ در بیان وقت نزول عیسی و محل نزول وی و مدت و فاش شدن و تجهیل حنفیه بابت تقلید امام مهدی و عیسی امام ابو حنیفه ؟

۴۳۴ فصل ۸ در بیان خروج یاجوج و ماجوج

۴۳۵ فصل ۱ در بیان نسب یاجوج و ماجوج

// فصل ۲ در ذکر حلیه و سیرت ایشان

۴۳۷ فصل ۳ در بیان خروج و افساد و اهلاک ایشان

۴۴۰ فصل ۹ در ذکر وبرانی مدینهٔ منوره و خروج قحطانی وغیره

فصل ۱ در بیان خراب مدینه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۴۴۲	فصل ۲	در بیان خروج قحطانی و جهجاه و هاشم و مقعد و غیرهم بعد نزول عیسی علیه السلام
۴۴۳	فصل ۳	در ذکر هدم کعبه مکرمه و سلب حلیه او و اخراج کنزها
۴۴۶	فصل ۴	در ذکر دابه و غیره
۴۴۷	باب ۱۰	در بیان طلوع شمس از مغرب و ما بعد آن
//	فصل ۱	در طلوع شمس از مغرب
۴۵۱	فصل ۲	در بیان اول آیات
۴۵۴	فصل ۳	در بیان دابة الارض
۴۵۷	باب ۱۱	در بیان دخان و ریح بارده و نار عدن
//	فصل ۱	در بیان دخان و ریح بارده
۴۶۴	فصل ۲	در بیان نار خارج از قعر عدن و اقسام حشر
۴۷۱	باب ۱۲	در احوال ما بعد بعث تا دخول جنت و نار
۴۹۰	خاتمة الکتاب	در بیان اقتصار اهل اعمال صالحه بر دخول جنت و العکس
۴۹۸	خاتمة الطبع	از مولوی عبد الرشید صاحب
۵۰۰	تاریخ ختم کتاب	
۵۰۲	قصیده	مدح حضرت مولف کتاب دام اقباله
۵۰۳	قصیده	مدح رئیسه عالیه بهوپال دام اقبالها
۵۰۴	صحنامه کتاب	
	تم الفهرس	
	والحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و صلی الله تعالی علی محمد سید الموجودات و علی آله و صحبه اهل الکرامات	

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم



اثار القیامة فی الکرامة

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فن نمبر ۲ الف ۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي بث بني آدم في ارضه حيناً يقبلون وحيناً يخلفهم في مالهم به الى اجل معلوم يمتعون وهدى عصابة منهم الى التفقن في مسارح التدبر والركض بميادين العبر وشوقهم لاقتناص شوارد الخبر والاثر وارشدهم الى الانقطاع من دون الخلق اليه وفقههم للاجتهاد في كل امر عليه ثم حكم على الكل بالفناء وقلبهم جميعاً من دار التمحيص والابتلاء الى برزخ البيوت والبلاء وسيحشرهم اجمعين بنفخ الصور الثاني الى دار الجزاء والصلوة والسلام على رسوله وعبده محمد سيد الرسل وخاتم الانبياء المبعوث الى الاسود والاحمر افضل من مضى وغبر الذي اخبر عن كل كائن وبائن الى آخر الدهر هل الى يوم الحشر وبين اشراط الساعة الصغرى منها والكبرى ليتدبره ويتذكره فيما له من نبي كريم واب رحيم بشر وانذر ورغب ورهب وخوف وحذر وعلى آله واصحابه الجامعين لمحاسن الاخلاق ومكارم السير ما تعاقب المسلمون وكبر وحج المومنون واعتمر **بعده** ميگوید قطره آبی درنسب مشت خاکی درحسب اقل الخلیقة بل الاشقی فی الحقیقة العبد الفانی والفقیر الجانی ابوالطیب **صدیق بن حسن بن علی** القنوجی جعل الله غداه خیراً من مسه بمدوه قبل ان یزج الامر من یده که پیش ازین در شهور سنة خمس وسبعین ومائتین والف هجریه بملاحظه مفسدة هندوستان که در سنة ۱۲۷۳ میان عساکر فرنج واقع شده بفحوای کلام صدق اساس طبع الفساد في البر والبحر بما کسبت ایدی الناس تحریر رساله مختصره در بیان اشراط قیامت موسوم باقتراب ساعت اتفاق افتاده بود وآیه کریمه ان هو الا ذکر للعالمین تاریخ تالیفش یافته شد لیکن بر بگذر حوادث زمان وطوارق دوران نوبت تبییض آن نرسیده ونظر ثانی صورت نبسته درین هنگام بعد پانزده سال کامل باز عنان خاطر بسوی محو واثباتش منعطف شده ونبیاد تالیفش بطرز دیگر نهاده آمد واسم ورسم نقش اول را برهم شکسته کتابی مبسوط در بیان اشراط ساعت وعلامات قیامت از کبری وصغری بانضمام بعض مطالب تاریخیه وحوادث کونیه مشعر بدو غایت عالم وفاتحه ونهایت بنی آدم سمت تحریر یافت تا دیوان مبتدا وخبر وکارنامه مقاصد اول وآخر باشد وباوجودش احتیاج بکتاب دیگر درین

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نواهی واوامر نیفتد و پس اخبار و آثاریکه درین باب در دواوین اسلام از کتب سنت مطهره مضبوط است و در رسائل
این مسائل محفوظ آنرا باسلوب شایسته و طرز بایسته برچیده در یک مقدمه و چند باب و خاتمه پریشان ساخت
و اشتات احوال دنیا و احوال آخرت را که در مطولات مرقوم است باشتراط ساعت و مضامین دیگر درین جریده یکجا
مجموع نمود و نامش مطابق تاریخ حال و موافق اوضاع اهل **حجج الکرامه فی آثار القیامه** نهاد و ملقب بجمع
الغایه فی البدء والنهایه گردانید و تا امکان در تصحیح روایت و تنقیح درایت بتقصیری از خود راضی نشد و هرآنچه یوسف
بن یحیی بن علی مقدسی در عقد الدرر فی اخبار المنتظر و جلال الدین سیوطی در عرف الوردی فی اخبار المهدی و ابن حجر
مکی در قول مختصر و علی قاری در مشرب الوردی فی مذهب المهدی و شیخ علی متقی در رساله برهان فی احوال مهدی
آخر الزمان و قاضی محمد بن علی شوکانی در توضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح و محمد بن ابی بکر الشخر در کلام مجدد
فی خروج المهدی و غیرهم فی غیرها ایراد کرده اند ملخص آن نوشته شد و از ایشان گرفته براه ایشان رفته آمد و
مانجامی که زحم ماند قناعت کردیم و بسکندر بد هند آنچه زدارا ماند و مقاصد فن تاریخ و ما یتصل به که در مقدمه و باب اول
این کتاب جلوه ظهور دارند ما خوذ از کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر و کتاب المختصر فی اخبار البشر و کتاب المواعظ
و الاعتبار فی بیان الخطط و الآثار و ملل و نحل شهرستانی و تاریخ الخلفاء و حسن المحاضره و جز آن از کتب جمع جم بالغ
از تحقیقات با قصی غایات و نهایة النهایات است بایجاز بلیغ و اختصار لطیف و ترتیب این جریده بر طبق تبویب اشاعه
لاشراط الساعه است و کلام او بدیل ابواب این کتاب مطوی افتاده و مطالب عسیره مشکله را بعبارت یسیره مسهله
آورده شد تا عموم نفع وی خلق را فراگیرد و سود مند هر نزدیک و دور گردد و سخن دوست گران بود فراوان
کردم تا جان به بیعانه بیارید که ارزان کردم و هر مطلب و مقصد که تعلق بدو جا یا زیاده داشت آنرا مکرر آورده شد
معهذا این تکرار در اکثر مواضع رنگ دیگر دارد اگر یکجا تازی است جای دیگر بفارسی است و هر حرف مکرر نقطه
نکته آخر همراه دارد و ظاهر است که هیچ کائن و بائن درین عالم نیست مگر حضرت رسالت دستگاهی ختمی پناهی صلعم
از آن خبر داده پس غایت حیا باشد که اهل اسلام ازین اخبار صحیحه و احادیث صریحه اعراض کنند و در هنگام اقتحام
فتن و ازدحام دواهی و محن احتجاج بآراء فاسده و استناد بعقول کاسده نمایند و از فضیلت متشبث بسنت و
تمسک باصول ملت که موجب حفظ ایمان از نطرق خلل و نقصان و حصول نجات از حوادث دهر فتان است دور تر
افتند و دست بدامن کشف کاشفان و اخبار کاهنان و منجمان و قول این و آن زنند با آنکه در حدیث صحیح از عمر
رضی الله عنه آمده که گفت قام فینا رسول الله صلعم مقاما فاخبرنا عن بدء الخلق حتی دخل اهل الجنة منازلهم و اهل النار
منازلهم حفظ ذلک من حفظه و نسیه من نسیه رواه البخاری پس لایق حال و ملایم مآل هر مسلم متبع و مؤمن مطیع آنست
که حکم هر حادثه ماضی و ملمه حال و بلیه استقبال از سنت مطهره برگیرد تا مضمون اعطوا القوس باریها ادا شود و فلان
حکیم گفته احفظ الناموس یحفظک یعنی شریعت را نگهدار تا شریعت ترا نگهدارد و فتنه فی یار دازین چرخ مقعر
برخیزد تا بمیخانه پناه از همه آفات بریم و شک نیست که عارف بسنت مطهره مامون است در موارد هلاک و مهاوی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باشتراط ساعت صابر تر است بر رضا بقضا و مطلع با حوال امم ماضیه ثابت تر است بر احوال آتیه و این عرفان مجاطلاع
سبب قوی نجات وی در معاش دنیوی و معاد اخروی است تا کرا توفیق دریافتش رفیق گردانند و کدام یک
را ازان محروم و اگذارند و چون فاتحهٔ کتاب کون و فساد و خاتمهٔ باب لم ایجاد وابسته بدامن بیان بدء خلق است
لهذا روایت چندکه درین مقصد ارجمند در صحیح وارد شده پیش از عقد مقدمه حوالهٔ زبان خاصه و بیان نامه میگردد
تا آخر باول مربوط و بدایت با نهایت منوط شود و باللہ التوفیق **عن** عمران بن حصین مرفوعاً قال صلعم کان اللہ
ولم یکن شیٔ قبلہ و کان عرشہ علی الماء الحدیث اخرجہ البخاری **و عن** ابی رزین قال قلت یا رسول اللہ این کان ربنا قبل
ان یخلق خلقہ قال کان فی عماء ما تحتہ ہواء و ما فوقہ ہواء و خلق عرشہ علی الماء رواہ الترمذی قال یزید بن ہارون
العماء ای لیس معہ شیء **و عن** جبیر بن مطعم قال قال رسول اللہ صلعم ویحک اتدری ما اللہ ان عرشہ علی سمواتہ لہکذا
و قال باصابعہ مثل القبۃ علیہ و انہ لیئط اطیط الرحل بالراکب اخرجہ ابوداؤد **و عن** ابی ہریرۃ قال اخذ رسول اللہ
صلعم بیدی فقال خلق اللہ التربۃ یوم السبت و خلق فیہا الجبال یوم الاحد و خلق الشجر یوم الاثنین و خلق المکروہ یوم
الثلثاء و خلق النور یوم الاربعاء و بث فیہا الدواب یوم الخمیس و خلق آدم بعد العصر من یوم الجمعۃ فی آخر الخلق و آخر
ساعۃ من نہار فیما بین العصر الی اللیل اخرجہ مسلم **و عنہ** قال بینما النبی صلعم جالس و اصحابہ اذ اتی علیہم سحاب فقال ہل تدرون
ما ہذا قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال ہذہ العنان ہذہ روایا الارض یسوقہا اللہ الی قوم لا یشکرونہ و لا یدعونہ ثم قال ہل
تدرون ما فوقکم قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال فانہا الرقیع سقف محفوظ و موج مکفوف ثم قال ہل تدرون ما بینکم و بینہا قالوا
اللہ و رسولہ اعلم قال بینکم و بینہا خمسمائۃ عام ثم قال ہل تدرون ما فوق ذلک قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال سماء ان بعد ما بینہما
خمسمائۃ سنۃ ثم قال کذلک حتی عد سبع سموات ما بین کل سمائین ما بین السماء و الارض ثم قال ہل تدرون ما فوق ذلک
قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال ان فوق ذلک العرش و بینہ و بین السماء بعد ما بین السمائین ثم قال ہل تدرون ما الذی
تحتکم قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال انہا الارض ثم قال ہل تدرون ما تحت ذلک قالوا اللہ و رسولہ اعلم قال ان تحتہا ارضا
اخری بینہما مسیرۃ خمسمائۃ سنۃ حتی عد سبع ارضین بین کل ارضین مسیرۃ خمسمائۃ سنۃ ثم قال والذی نفس محمد بیدہ
لو انکم دلیتم بحبل الی الارض السفلی لہبط علی اللہ ثم قرء ہو الاول و الآخر و الظاہر و الباطن و ہو بکل شیء علیم اخرجہ احمد
و الترمذی و قال الترمذی قرأۃ رسول اللہ صلعم الآیۃ تدل علی انہ اراد لہبط علی علم اللہ و قدرتہ و سلطانہ و علم اللہ و قدرتہ
و سلطانہ فی کل مکان و ہو علی العرش کما وصف نفسہ فی کتابہ **و عن** العباس بن عبد المطلب زعم انہ کان جالسا
فی البطحاء فی عصابۃ و رسول اللہ صلعم جالس فیہم فمرت سحابۃ فنظروا الیہا فقال رسول اللہ صلعم ما تسمون ہذہ قالوا السحاب
قال و المزن قالوا و المزن قال و العنان قالوا و العنان قال ہل تدرون ما بعد ما بین السماء و الارض قالوا لا ندری
قال ان بعد ما بینہما اما واحدۃ او اثنتان او ثلاث و سبعون سنۃ و السماء التی فوقہا کذلک حتی عد سبع سموات ثم فوق
السماء السابعۃ بحر بین اعلاہ و اسفلہ کما بین سماء الی سماء ثم فوق ذلک ثمانیۃ اوعال بین اظلافہن و رکبہن مثل ما بین سماء
الی سماء علی ظہورہن العرش بین اسفلہ و اعلاہ ما بین سماء الی سماء ثم اللہ فوق ذلک اخرجہ الترمذی و ابوداؤد ۔

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وعن عائشة عن رسول الله صلعم قال خلقت الملائكة من نور وخلق الجان من مارج من نار وخلق آدم مما وصف لكم اخرجه مسلم وعن ابی هريرة ان رسول الله صلعم قال كان طول آدم ستين ذراعا في سبع اذرع عرضا وعن ابی ذر قال قلت يا رسول الله اي الانبياء كان اول قال آدم قلت يا رسول الله ونبيا كان قال نعم نبي مكلم قلت يا رسول الله صلعم كم المرسلون قال ثلثمائة وبضعة عشر جما غفيرا وفي رواية عن ابی امامة قال ابو ذر قلت يا رسول الله كم وفاء عدة الانبياء قال مائتا الف واربعة وعشرون الفا الرسل من ذلك ثلثمائة وخمسة عشر جما غفيرا اخرجهما احمد وعن ابی موسی قال سمعت النبی صلعم يقول ان الله خلق آدم من قبضة قبضها من جميع الارض فجاء بنو آدم على قدر الارض منهم الابيض والاحمر والاسود وبين ذلك والسهل والحزن والخبيث والطيب اخرجه ابو داود والترمذی وعن ابی ذر قال كنت مع رسول الله صلعم في المسجد عند غروب الشمس فقال يا ابا ذر اتدری اين تذهب هذه الشمس فقلت الله ورسوله اعلم قال تذهب لتسجد تحت العرش فتستاذن فيوذن لها ويوشك ان تسجد فلا يقبل منها وتستاذن فلا يوذن لها ويقال لها ارجعي من حيث جئت فتطلع من مغربها فذلك قوله تعالى والشمس تجری لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم اخرجه الشيخان والترمذی وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم الشمس والقمر مكوران يوم القيامة اخرجه البخاری وعن ابن عباس قال سألت يهود النبی صلعم عن الرعد ما هو قال ملك موكل بالسحاب ومعه مخاريق من نار يسوقها بها حيث شاء الله تعالى قالوا فما هذا الصوت الذی نسمع قال زجرة للسحاب حتى تنتهی حيث امرت قالوا صدقت اخرجه الترمذی وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم اشتكت النار الى ربها فقالت رب اكل بعضی بعضا فاذن لها بنفسين نفس في الشتاء ونفس في الصيف فهو اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون من الزمهرير اخرجه الشيخان والترمذی وعن قتادة قال خلقت هذه النجوم لثلث جعلها الله زينة للسماء ورجوما للشياطين وعلامات يهتدی بها فمن تاول فيها غير ذلك فقد اخطأ حظه واضاع نصيبه وتكلف ما لا يعنيه وما لا علم له به وعجز عن علمه الانبياء والملائكة والله ما جعل الله في نجم حيوة احد ولا رزقه ولا موته انما يفترون على الله الكذب ويتعللون بالنجوم اخرجه البخاری استشهد به الى قوله ما لا علم له به واخرج باقيه رزين وعن انس قال قال رسول الله صلعم امتی مثل المطر لا يدری آخره خير ام اوله اخرجه الترمذی وصححه وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم ان من اشد امتی لی حبا ناسا يكونون بعدی يود احدهم لو رآني باهله وماله اخرجه مسلم وعن المغيرة قال قال رسول الله صلعم لا يزال ناس من امتی ظاهرين حتى ياتيهم امر الله وهم ظاهرون اخرجه الشيخان قال البخاری وهم اهل العلم وقال علی بن المدينی هم اصحاب الحديث جعلنا الله سبحانه من جماعتهم وحشرنا في زمرتهم وعصمنا بتهم آمين **مقدمه** در بيان حال علم تاريخ وآنچه متصل باو است ودرين مقدمه فصل باست **فصل اول** در حال تاريخ بدانكه فن تاريخ از آن فنون است كه تداول ميكنند آنرا امم واجيال وبسته ميشوند بسوی آن كائب در حال وبلندی ميجويند بسوی معرفت آن سوقه واغفالی وتناقص ميكنند در آن ملوك واقيال ومتبادی افهام وی علماء وجهال واگرچه اين فن در ظاهر مبين اخبار از ايام ودول وسوابق قرون اول است كه بدان انتمار اقوال وضرب امثال ميكنند وشان خلقت وتقلب احوال را مودی ميسازند كه چگونه در آن نطاق ومجال دول تسابع

Presented by: Rana Jabir Abbas

گرفته و قسم بعد عمران ارض منادی ارتحال ندای زوال کرده اما در باطن نظر و تحقیق مبادی کائنات را تعلیل
و تدقیق و کیفیات و اسباب وقایع را علم عمیق و حکمت را اصل عریق است و لهذا مخول مورخین اسلام باستیعاب و جمع اخبار
ایام پرداخته اند و در صفحات دفاتر آنرا مسطور و ودیعت ساخته لیکن متطفلین و سائس باطله در آن ابتداع نموده
و زخارف روایات مضعفه را در ان خلط کرده و آنانکه بعد ایشان آمدند اکثری اقتفای آثار متطفلین کردند و ملاحظه
اسباب وقایع و رعایت حقائق احوال ننموده ترهات احادیث آوردند پس تحقیق در نفس الامر اقل قلیل است و تنقیح
راطرف کلیل و غلط و وهم در غالب اخبار نسیب و خلیل و تقلید در آدمیان خیلے عریق و سلیل و تطفل بر فنون عریض و
طویل و مسرح جهل در میان انام وخیم و وبیل اما سلطان حق را احدی مقاومت نمیتواند کرد و شیطان باطل بشهاب
نظر زده و مقذوف میگردد و کار ناقل همین املاء نقل است و کار بصیرت نقد صواب از خطا نزد عقل و صفحات صحیح برائے
علم باجلاء و عقل و جمعی از مردم پیش ازین در اخبار اکثار تدوین کرده اند و تواریخ امم و دول را که در عالم کون و
فساد بوده ضبط نموده اند و آنانکه ازین میان بمزید شهرت و امانت معتبره رفته اند و استقراغ دواوین من قبلهم در
متاخره کرده کمتر اند متجاوز از عدد انامل و حرکات عوامل نمیشوند مثل ابن اسحق و طبری و ابن کلبی و محمد بن عمر واقدی
و سیف بن عمر اسدی و مسعودی و غیرهم من المشاهیر المتمیزین عن الجماهیر و اگرچه مغمز و مطعن که در کتب مسعودی و واقدی
است معروف تمر و اثبات و مشهور میان حفظهٔ ثقات بوده است اما کافهٔ اهل علم اخبار ایشان را مختص بقبول نموده اند
و اقتفار سنن ایشان در تصنیف و اتباع آثار ایشان کرده لیکن ناقد بصیر در تزییف و اعتبار نقل ایشان مستطاس نفس خود
است طبایع عمران را در احوالیکه مرجع اخبار و محل روایات و آثار است می سنجد و منقود را از زائف می چیند و اکثر تواریخ
ایشان عامهٔ المناهج و المسالک و متناول غایات بعیده در مآخذ و متارک اند و بعضے استیعاب دول و امم و امر عمم ما قبل
ملت کرده اند چنانکه مسعودی و من نحا منحاه همچنین نموده و بعض عدول از اطلاق بتقیید نموده و شوارد عصر خود را مقید کرده
و اخبار افق و قطر خود را مستوعب نموده و بر احادیث دولت و مصر خود اقتصار فرموده چنانکه ابو حیان مورخ اندلس
تاریخ دولت امویه نگاشته و ابن الرقیق مورخ افریقیه احوال دولت قیروان تحریر ساخته و بغداد ایشان هر که آمد مقلد
ایشان شد و بر منوال ایشان نسج کرد و بمثال ایشان احتذا نمود و از تحویل احوال ایام ذاهل و از استبدال عوائد
امم و اجیال غافل ماند و جلب اخبار از دول و تتبع حکایات وقائع عصور اول کرد در صور مجرده از مواد و صفاح منتفیه از
اغماد و معارف مستنکرهٔ الطارف و التلاد و این حوادث نامعلوم الاصول است و انواع غیر منعبر الاجناس و الفصول
و تعرض بند کر بدایت و سبب و دفع رایت و مظهر آیت و علت و وقوف نزد غایت ننموده و لهذا ناظر دران و مناظر از آن منقطع
میماند بافتقاد احوال مبادی دول و مراتب او و مفتش میشود از اسباب تراخم و تعاقب و بعده جمعی آمده و افراط
اختصار و اکتفا باسمار ملوک مقطوعه از انساب اخبار کرد چنانکه ابن رشیق در میزان العمل همین شیوه اختیار کرده و
مقال این قسم مورخین نامعتبر و ثبوت و انتقال ایشان غیر معدود است زیرا که اذناب فوائد و اخلال عوائد نموده
و جمعی دیگر قیام بضبط وقایع اسلام و فتن واقعه در امت و ملت خیر الانام کرده و تواریف ایشان نیز همین رنگ بود و

Presented by: Rana Jabir Abbas

وجزآن واحسن تواریخ معتبره بمفصله طویله واکمل نسخ مولفه درین فنون جمیله کتاب العبر و دیوان المبتدا والخبر فی ایام
العرب والعجم والبربر ومن عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر تالیف عبدالرحمن ابن خلدون مغربی است در وی از
اولیت اجیال بحدوث و تعاصرامم اوّل و اسباب تصرف وحول در قرون خالیه وملل چیزی نگذاشته و هرچه عارض
عمران میشود از دولت و ملت و مدینه و خلت و عزت و ذلت و کثرت و قلت و علم و صناعت و کسب و اضاعت و احوال
متقلبه بمشاهده و بدو و حضر و واقع و منتظر همه را استیعاب کرده و براهین و علل آن ایضاح نموده و لهذا این کتاب متضمن علوم
غریبه و حکم محجوبه قریبه افتاده و نظیرش در اسلام معلوم نیست و تاریخ خطط للمقریزی و تاریخ ملک مؤید ابوالفدا
اسمعیل صاحب حماة موسوم بکتاب المختصر فی اخبار البشر نیز در مختصرات فن خیلی سنجیده و معتبر است و بالجمله فن تاریخ
غریز المذهب جم الفواید شریف الغایه است که ما را وقوف بر احوال اخلاق امم ماضیه و سیر انبیاء علیهم السلام و سیاست
ملوک در دول می بخشد و برای قاصد اقتدای ایشان در احوال دنیا و دین اتمام فائده میکند و لهذا محتاج
باخذ متعدده و معارف متنوعه و حسن نظر ثبت است و صاحب خود را لحق میرساند و از مزلات و مغالط باز میدارد
زیرا که در اخبار اگر اعتماد بر مجرد نقل رود و باصول عادت و قواعد سیاست و طبیعت عمران را محکم کرده نشود و قیاس
غایب بر شاهد و حاضر بر ذاهب بعمل نیاید غالبا امن از عثور و مزلت قدم حاصل نشود و لهذا مورخین و مفسرین و ائمه
نقل را مغالط بسیار در حکایات و وقایع رو داده و از حق گمراه گشته در بیداء وهم و غلط افتاده اند خصوصا در
احصاء اعداد اموال و عساکر و جمیع دول و بیان احوال مدائن و امصار چنانچه نبذی از آن در تاریخ ابن خلدون
مذکور است و از آنجمله وهم و غلط مفسرین است در بیان مدینة ارم در تفسیر سورة والفجر حالانکه خبر این مدینه تا امروز
در بقعة از بقاع ارض مسموع نشده و قول باندراس او اگرچه اشبه است لیکن ایشان میگویند که وی هنوز موجود است
و تحقیق کلام درین مقام در تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن کرده ایم و منجمله غلط خفی در فن تاریخ ذهول از تبدل
احوال امم و اجیال بتبدل اعصار و مرور ایام است و این دارشدید الخفاء است زیرا که این تبدل بعد حقب
متطاوله واقع میشود و تفطن آن جز اعاد اهل خلقت را میسر نمی گردد و چه احوال عالم و امم و عوائد و نحل و ملل ایشان
دائم بریک قیره و منهاج مستقر نمی ماند و اختلاف ازمنه و ایام و انتقال احوال بحالی دیگر چنانکه در اشخاص و اوقات و امصار
همچنان در آفاق و اقطار و ازمنه و دول هم واقع میشود سنة الله التی قد خلت فی عباده پیش ازین در عالم امم فرس
اولی و سریانیان و نبط و تبابعه و بنو اسرائیل و قبط بودند و در دول و ممالک سیاست و صنائع و لغات و اصطلاحات
و سائر مشارکات با بناء جنس و احوال اعتقاد عالم بر احوال خاصه بودند چنانکه آنها در ایشان شهادت میدهد بعده فرس
ثانیه و روم و عرب آمدند و آن احوال که مختص بایشان بود متبدل گردید و عوائد بسوی مجانس و مشابه یا مباعد و
مبائن منقلب گشت بعد اسلام دولت مضر آمدند و آن احوال را باجمعها انقلاب داد و بسوی آنچه اکثر ش متعارف
است انجامید و خلف آنرا از سلف گرفتند بعده دولت عرب و ایام ایشان مندرس شد و اسلاف که تشیید عز و تمهید ملک
کرده بودند در گذشتند و کار و بار عزت و مملکت بدست عجم افتاد مثل ترک در مشرق و بربر در مغرب و فرنجه بشمال و بگذشتن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ایشانی هم عرب درگذشت واحوال منقلب گردید وعوائد منسی شدند وسبب شنائع وتبدل احوال آنست که عوایدهر جیل تابع عوائد سلطان اوست چنانکه در امثال سائره حکمیه میگویند الناس علی دین الملک واهل ملک سلطان را رسم است که چون بر دولت وامر مستولی میشوند ضرور راست که منزع کنند بعوائد من قبل خود وبسیاری را از آن اخذ کنند وصنف ملک عوائد جیل خود را هم مهمل نگذارند واز اینجا در عوائد دولت بعض مخالفت عوائد جیل اول واقع میشود وچون بعد از ایشان دولت دیگر آمد وعوائد هر دو ممزوج گشت در بعض شئی مخالفت افتاد ومخالفت او برای دولت اولی بیشتر شد واین تمیز وبمخالفت همواره میشود تا آنکه منتهی بمبائنت میگردد وپس مادام که امم واجیال در ملک وسلطان متعاقب یکدیگر بوده مخالفت در عوائد واحوال همیشه واقع است وقیاس محاکات انسان بالطبع معروف است واز غلط مامون نیست وذکر احوال عامهٔ آفاق واجیال واعصار اکثر مورخ است که بنا را اکثر مقاصد او بر وهمی است واخبار او بدان مبین میگردد ومردم آنرا مفروض تالیف کرده اند چنانکه مسعودی در مروج الذهب احوال امم وآفاق عهد خود را شرح نموده وذکر نحل وعوائد ووصف بلدان وجبال وبحار وممالک ودول وفرق شعوب عرب وعجم شرق وغرب را بابت سنه سه صد وسی که عصر او است ضبط نموده ولهذا مرجع مورخین گردیده ودر تحقیق اکثر اخبار تعویل بروی کنند وبعد وی بکری واندلسی در مسالک وممالک خاصه کار کرده نه در احوال دیگر زیرا که در احوال واجیال عهد او انتقال کثیر وتغیر عظیم واقع نشده ودر آخر مائهٔ هشتم که احوال مغرب منقلب گشت وفی الجمله تبدل پذیرفت وطاعونی آمد که بسا بسیاری از امم واهل جیل را در نوشت ومحاسن عمران را محو ونابود ساخت ودولت آنجا پیر گردید واحوال وعوائد متلاشی ومضمحل شد وعمران ارض بانتقاص بیشتر منتقص گشت وامصار ومصانع ویران وسبل ومعالم کهنه ودیار ومنازل خالی ودوول قبائل ضعیف وسکان بتبدل گردیدند گویا لسان کون در عالم بانقباض وخمول مذاکره وباجانبش مبادرت نمودند ودر مشرق تیم هم مثل مغرب اتفاق افتاد لیکن بر مقدار عمران او واین انقلبات را ابن خلدون بروجه بسط وتقدم در تاریخ خود آورده ودر وی همدرین سنوات بود وچون همگی احوال متبدل گشت گویا خلق من اصله بتبدل شد وعالم باسره بتحول پذیرفت وگویا خلقی جدید ونشاء مستانف وعالمی محدث بروی کار آمد احوال عوائد این عهد مانا که صد سیر وهم از بحرت است اگر با احوال عوائد عهد اول بلکه دوم وسوم از هجرت قیاس کنند واز تواریخ مدونه متعقبه واین فرق بین دریافت ننمایند دریابی که این عهد چیزی دیگر است وآن عهود چیزی دیگر بودند خصوصا بر همی ملک سلطان اسلام وبر افتادن امم واجیال اسلام رنگ عالم را دگرگون کرده ووقوع اشراط صغری وامارات کبرای قیامت ایذان بفناری عالم وتوالی فتن وتبدل احوال وتغیر اوضاع ملل ونحل وصنایع دول نموده یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید

فصل دوم

در بیان قسط عمران از ارض وذکر اقالیم سبعه بطریق اشارت بدانکه اجتماع انسانی امری ضروری است وحکما از آنرا تعبیر میکنند بمدنی بالطبع بودن انسان وهمین است معانی عمران ومراد او تعالی از تعمیر عمران اعتمار عالم واستخلاف بنی آدم است چنانکه قرآن کریم بدان ناطق بوده وبرای دفع عدوان بعض از بعض لابد است از وازع هم جنس ایشان که او را غلبه وسلطان ودیدهٔ قاهره بر ایشان باشد تا دست تعدی یکی بدیگری نرسد وهمین است معنی ملک واین خاصه طبیعی انسان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

است که چاره نیست ازان بلکه در بعض حیوانات بی زبان هم یافته میشود چنانکه در نحل و جراد مگر غیر انسان را بمقتضای فطرت
و هدایت است و انسان را بمقتضای فکرت و سیاست اعطی کل شئ خلقه ثم هدی و حکما اثبات نبوت بدلیل عقلی کرده اند
و آنرا خاصه طبیعیه انسان گفته و لیکن این قضیه حکما غیر برهانی است چه اهل کتاب و متبعین انبیاء علیهم السلام نسبت بمجوس که
کتاب ندارند و اکثر اهل عالم اند بسیار قلیل هستند و ازینجا غلط ایشان در وجوب نبوات و عقلی بودن آن ظاهر شده
بلکه مدرک او شرع شریف است چنانکه مذهب سلف امت است و حکمای ناظرین در احوال عالم بیان کرده اند که شکل ارض کریست
است و این ارض محفوف بعنصر آب گویا دانه انگور است که بروی آب برآمده و چون حق تعالی خواست که در آن
تکوین حیوانات و عمران او بنوع بشری کند بعض جوانب او از آب نمایان و منحسر گردید و این وهم که زیر زمین آب
است صحیح نیست بلکه تحت طبیعی قلب وسط کرهٔ ارض است که مرکز او است و همه جوانب طلب او میکنند بنابر ثقلی که
در وست و این آب که محیط او است فوق ارض است و آنرا تحت ارض باضافت بسوی جهت دیگر میگویند و
آنقدر زمین که آب ازوی منحسر گشته نیمهٔ از سطح کرهٔ او است در شکل دائره که عنصر آبی از جمیع جهات احاطه او کرده
و این عنصر آبی را بحر محیط و بلایه و اوقیانوس نامند و بحر اسود و اخضر هم خوانند و درین ارض که برای عمران
منکشف بوده است قفار و خلا بیشتر از عمران است و نسبت بجهت شمال جهت جنوب اکثر خالی است و معمور ازان
همان قطعه است که میل است بسوی جانب شمالی بر شکل مسطح کری و منتهی میشود از جهت جنوب تا خط استوا
و از جهت شمال تا خط گرسنے و ورا او جبال فاصل میان او و میان ما عنصری است و میان این هر دو سد
یاجوج و ماجوج بوده است و این جبال مائل اند بسوی مشرق و از مشرق و مغرب منتهی میشوند بسوی عنصر آب
بدو قطعه از دائرهٔ محیط و این ارض منکشف مقدار نصف کره است یا اقل و معمور ازان مقدار ربع منکشف است و
همین ربع منقسم است باقالیم سبعه و خط استوا تقسیم زمین بدو نصف از مغرب تا مشرق کرده و آن طول ارض و خط کلان
کرهٔ او است چنانکه منطقهٔ فلک البروج و دائرهٔ معدل النهار اکبر خط فلک است و منطقة البروج راسته صد و سی درجه
است و یک درجه از مساحت ارض بست و پنج فرسخ است و فرسخ دوازده هزار ذراع در سه میل و میل چهار هزار ذراع
است و ذراع بست و چهار اصبع و اصبع شش دانه جو صاف کرده شده که بعض او با بعض از پشت و شکم ملصق باشد و
میان دائرهٔ معدل النهار که تقسیم فلک بدو نصف و تسامت خط استوا از ارض میکند و میان هر واحد از
قطبین نود درجه است لکن عمارت از جهت شمالیه از خط استوا شصت و چهار درجه بوده باقی خلا بی عمارت
است بنابر شدت برد و جمود چنانکه جهت جنوبیه همگی خلا است بنابر شدت حر و آنانکه این معمور را حد و دا فوا ز انچه
در وی از امصار و مدن و جبال و بحار و انهار و قفار و رمال است اخبار کرده اند مثل بطلیموس در کتاب
جغرافیا و صاحب کتاب زجار تقسیم این معمور بهفت قسم نموده نامش اقالیم سبعه نهاده اند و حد و د و بهمه میان
مشرق و مغرب متساوی در عرض مختلف در طول برآورده و گفته که اقلیم اول اطول از ما بعده است و همچنین ثانی
الی آخرها پس اقلیم هفتم اقصر اقالیم سبعه است بمقتضای وضع دائرهٔ ناشیه از انحسار ما از کرهٔ ارض و هر واحد از اقالیم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نزد ایشان منقسم بدہ جزو است از مغرب تا مشرق علی التوالی و تفاصیل آن ہمہ مقصود ما نیست و ربع شمالی ارض در
عمران بیشتر از ربع جنوبی او است و این معمورہ کہ حکما تقسیم وی بر ہفت قسم کردہ اند از شمال بسوی جنوب ہر قسم را
از آن اقلیم نامند و ہر واحد ازین اقالیم از غرب تا شرق میرود علی الطول و اقلیم اول از مغرب تا مشرق باخط
استوا از جہت جنوب گذر کردہ و ورا او جز قفار و رمال نیست و اگر بعض عمارت صحیح شود ہمچو لا عمارت باشد و متصل
این اقلیم است از جہت شمالی اقلیم دوم باز سوم باز چہارم باز پنجم باز ششم و ہفتم و این آخر عمران است از طرف
شمال و ورا او اقلیم سابع جز قفار و خلا نیست تا انکہ منتہی بحر محیط گردیدہ و ہمین است حال ما ورا اقلیم اول در جہت
جنوب و از منتہا لیل و نہار در ین اقالیم متقارب اند بسبب میل شمس از دائرہ معدل النہار وارتفاع قطب شمالی از
آفاق او و ازینجا قوس نہار و لیل متفاوت میشود و طول لیل و نہار در آخر اقلیم اول منتہی میگردد بسیزدہ ساعت
و ہمچنین در آخر اقلیم ثانی متصل شمال طول نہار انتہا می گیرد بسیزدہ و نیم ساعت و مجموع لیل و نہار بست و چہار سا
زمانی است کہ دورۂ کامل فلک است و در اقلیم ثالث متصل شمال انتہا طول نہار بچہارده ساعت میشود و در
آخر اقلیم رابع بچہارده و نیم ساعت و در آخر خامس بپانزده ساعت و در آخر سادس بپانزده و نیم ساعت و در آخر
سابع بشانزده ساعت و اینجا عمران منقطع گشته و تفاوت این اقالیم در اطول لیل و نہار بمقدار نصف ساعت برای
ہر اقلیم است کہ متزاید میشود از اول او در ناحیۂ جنوب تا آخر او و در ناحیۂ شمال و توزیع او بر اجزاء این بُعد است و
عرض بلدان درین اقالیم عبارت است از بُعد ما بین سمت راس بلد و دائرۂ معدل النہار کہ سمت راس خط استواء است
و مثل وی منخفض میشود قطب جنوبی از افق آن بلد و مرتفع میشود قطب شمالی از افق مذکور و این سہ بُعد متساوی
است کہ آنرا عرض البلد خوانند و تفاصیل اقالیم سبعہ و طول و عرض آن در کتاب نزہۃ المشتاق تالیف زجار علوی
ادریسی حمودی مذکور است و این کتاب را در منتصف مایہ سادسہ برای ملک صقلیہ از افرنج از کتب معتبرۂ حکمار
این فن تالیف نمودہ و ملخص کلامش را ابن خلدون ذکر کردہ این موضع مساعی با یراد آن ندارد **فصل سوم**
در بیان اعدل اقالیم چون معمور ازین ارض منکشف وسط او است چہ در جنوب فراط حر و در شمال فراط برد است
و این ہر دو جانب در حر و برد متضاد اند پس واجب آمد کہ کیفیت ہر دو در وسط متدرج شود و ازینجا اقلیم رابع
اعدل عمران آمدہ و ہر چہ از اقلیم ثالث و خامس دوی واقع شدہ آن نیز اقرب بسوی اعتدال است و ہمچنین
ہر چہ متصل باین ہر دو است و اقلیم دوم و ششم بعید از اعتدال اند و اقلیم اول و ہفتم بعید تر ازان و لہذا
علوم و صنائع و مبانی و ملابس و اقوات و فواکہ بلکہ حیوانات و ہمہ انچہ متکون میشود درین ہر سہ اقلیم متوسطہ مخصوص
باعتدال است و سکان او از بشر اعدل بنی آدم اند در جسم و لون و خلق و ادیان تا انکہ نبوّات ہم اکثر در سکان
این اقالیم یافتہ شدہ و وقوف بر خبر بعثت انبیا در اقالیم جنوبیہ و شمالیہ حاصل نگشت چہ مختص بانبیا علیہم السلام
ہمین اکمل نوع در خلق و خُلق می باشد قال تعالی کنتم خیر امۃ اخرجت للناس و اہل مغرب و شام و حجاز و یمن و عراقین
و ہند و سند و چین و کذلک اندلس و آنانکہ قریب اند باو از فرنجہ و جلالقہ و روم و یونانیین و ہر کہ نزدیک باشان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

است درحین اقالیم معتدله بوده اند ولهذا اخلاق وطبایع اعدل این همه است زیرا که از جمیع جهات وسط واقع شده
واهل اقالیم بعیده از اعتدال مثل اول وثانی وسادس وسابع ابعد از اعتدال اند در جمیع احوال وخلق ایشان
بخلق حیوانات مجمعه میماند چنانکه سودان که اهل اقلیم اول اند وصقالبه همچنین اند ونیز نبوت ودین را نمی شناسند
مگر کسیکه از ایشان قریب بجوانب اعتدال است وآن نادر وقلیل است مثل حبشه نجاشی بن اصحمه النصرانی المذهب ومثل
اهل مالی وکوکو وتکرور وجاوربن ارض مغرب متدین باسلام گویند اسلام ایشان در غایة سابعه بوده وهمچنین هرکه
از امم صقالبه وافرنجه وترک از شمال متدین بنصرانیت گردیده ودر ماسوای اهل این اقالیم منحرفه در جنوب و
شمال دین امری مجهول است وعلم میان ایشان مفقود وجمیع احوال ایشان از احوال انسان بعید وباحوال
بهائم قریب است ویخلق ما لا تعلمون ونتوان گفت که یمن وحضرموت واحقاف وبلاد حجاز ویمامه وجزیرة عرب در اقلیم
اول وثانی واقع است زیراکه جزیرة عرب را از هر سه جهت بحار احاطه کرده اند ورطوبت او را در رطوبت هوائی
وی تاثیر است واین هوا میل وانحراف را که مقتضای حرارت ناقص کرده ودران بعض اعتدال بسبب رطوبت
بحر حاصل شده وبعض نسابین که علم بطبایع کائنات ندارند سودان را ولد حام بن نوح گفته اند باآنکه در نسبت
سواد بسوی حام غفلت عظیم از طبیعت حر وبرد واثر وی در هوا، وتکون حیوانات است گویند نوح دعای سوء
برای اولاد حام کرده بود حالانکه این دعا در توراة موجود است وذکری از سواد در آن نه واین لون شامل
اهل اقلیم اول وثانی است بسبب مزج هوائی شان بحرارت متضاعفه بجنوب وسواد جلود ایشان بسبب مسامت
شمس است برؤس ایشان در هر سال دو بار بنابر افراط حر ونظیر این دو اقلیم است از طرف شمال اقلیم سابع
وسادس که سکان انجا را بیاض شامل گشته بسبب مزج هوای شان ببرد مفرط وعدم ارتفاع شمس بر سمت رؤس
ایشان وحر در ینجا ضعیف وبرد شدید است در عامه فصول واین بیاض لون منتهی میشود بزعورت ومقتضای
مزاج برد مفرط که رقت عیون وبرش جلود وصهوبت شعور باشد تابع او میگردد واقلیم خامس رابع ثالث
که میان اینها متوسط اند از مزاج متوسط معتدل حظ وافر دارند واقلیم رابع ابلغ اینها است در اعتدال
وبغایت نهایت توسط رسیده ولهذا اهل این اقلیم در خلق وخلق بمقتضای مزاج اهویه بغایت معتدل
بوده اند واقلیم ثالث وخامس از دو جانب تابع اوست اگرچه بغایت توسط نرسیده زیراکه بکی میل قلیلی بطرف
جنوب حاره ودیگر اندکی میل بسوی شمال بارد ومنتهی بانحراف نشده اند وهر چهار اقلیم باقی منحرف بود اند
وهمچنین خلق وخلق اوشان است اول وثانی در حر وسواد وسابع وسادس در برد وبیاض وساکنان جنوب
از اقلیم اول وثانی حبشه وزنج وسودان نام دارند واین اسماء مترادفه امم متغیره بسواد یست اگرچه اسم حبشه
مختص بکسی است که تجاه مکه معظمه ویمن میماند وزنج بکسیکه تجاه بحر هند است واین نام بجهت انتساب ایشان بسوء
کدام آدمی اسود نیست نه حام ونه غیراو بلکه سودان اهل جنوب سکنه اقلیم رابع معتدل اند وسکنه اقلیم سابع
منحرف ببیاض والوان وعقاب وایشان بر تدریج ایام به بیاض وبالعکس میگراید چنانکه ساکن رابع در جانب جنوب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اند الوان اعتاب ایشان سیاه میگردد و این دلیل است بر انکه لون تابع مزاج هوا است و اهل شمال را باعتبار الوان خمسه دنیا می قسمت ترک
و مقابله صقلب عروان افرنجه و یاجوج و ماجوج را اسمار متفرقه و اجیال متعدده و سمات باسماء متنوعه است و اهل اقالیم ثلثه متوسطه را کافره را حمر
طبیعیه است از معایش و مساکن و صنائع و علوم و ریاسات و ملک و دول و شرائع و علوم و بلدان و امصار و مبانی و فرهت صنائع
فائقه و سایر احوال معتدله در ایشان بوده و اهل این اقالیم مثل عرب و روم و فارس و بنی اسرائیل و یونان و اهل سند و هند و صین اند
و نسابین اختلاف سمات و شعار این امم را دیده گمان کرده اند که این همه از جهت انساب است پس همه اهل جنوب را سودان از ولد حام
گفته اند و اکثر یا همه اهل شمال را از ولد یافث قرار داده اند و اکثر امم معتدله اهل وسط را که متحلین بعلوم و صنایع و ملل اند از ولد سام گفته اند
و این بر عجم اگرچه مصادف حق باشد در انتساب ایشان لیکن قیاس مطرد نیست بلکه اخبار از واقع است نه انکه تسمیه اهل جنوب بسودان
و حبشان بوجه انتساب شان بسوی حام اسود بوده است و موذی باین غلط اعتقاد انجمنی شده که تمییز را میان امم واقع بانتساب
فهمیده اند با انکه تمییز جیل یا امت گاهی بنسب میشود مثل عرب و بنی اسرائیل و فرس و گاهی بجهت و سمت میشود مثل زنج و حبشه و صقالبه
و سودان و گاهی بعوائد و شعار و نسب مثل عرب و گاهی بغیر آن از احوال و خواص و ممیزات امم پس تعمیم قول در اهل جهت معینه از جنوب
یا شمال با انکه ایشان از اولاد فلان اند بنا بر شمول نخلت یا لون یا سمت از اغالیط است که غفلت از طبایع و اکوان و جهات دران
افگنده و این همه چیزها در اعقاب متبدل میگردد و استمرارش واجب نیست سنة الله فی عباده و لن تجد لسنة تحویلا و هوا را در
اخلاق بشر اثر است و لهذا احوال عمران در خصب و جوع و اخلاق اهل وی مختلف واقع شده **قف** فی تذکرة الصلاح الصفدی
کان الشیخ تاج الدین المغزاری یقول ان الحکمار و اهل التجارب ذکروا ان من اقام ببغداد سنة وجد فی علمه زیادة و من اقام بالموصل سنة
وجد فی عقله زیادة و من اقام بحلب سنة وجد فی نفسه شجاعة و من اقام بدمشق سنة وجد فی طباعه غلظة و فظاظة و من اقام بمصر سنة
وجد فی اخلاقه رقة و حسنا و فی مباهج الفکر یروی عن کعب قال لما خلق الله الاشیاء قال القتل انا لاحق بالشام قالت الفتنة
وانا معک و قال الخصب انا لاحق بمصر فقال الذل وانا معک و قال الشقا انا لاحق بالبادیة فقال الصحة وانا معک قال محمد بن حبیب
لما خلق الله الخلق خلق معهم عشرة اخلاق الایمان و الحیاء و النجدة و الفتنة و الکبر و النفاق و الغنا و الفقر و الذل و الشقا فقال الایمان
انا لاحق بالیمن فقال الحیاء وانا معک قالت النجدة انا لاحقة بالشام فقالت الفتنة وانا معک قال الکبر انا لاحق بالعراق فقال
النفاق ولنا معک قال الغنا انا لاحق بمصر فقال الذل وانا معک قال الفقر انا لاحق بالبادیة فقال الشقاء وانا معک قال
ان الله جعل البرکة عشرة اجزاء فتسعة منها فی قریش و واحد فی سایر الناس و جعل الکرم عشرة اجزاء فتسعة منها فی العرب و واحد فی سائر
الناس و جعل الغیرة عشرة اجزاء فتسعة منها فی الاکراد و واحد فی سایر الناس و جعل المکر عشرة اجزاء فتسعة منها فی القبط و واحد
فی سایر الناس و جعل النجابة عشرة اجزاء فتسعة منها فی الروم و واحد فی سایر الناس و جعل الصناعة عشرة اجزاء فتسعة
منها فی الصین و واحد فی سایر الناس و جعل الشهوة عشرة اجزاء فتسعة منها فی النساء و واحد فی سایر الناس و جعل العمل عشرة
اجزاء فتسعة منها فی الانبیاء و واحد فی سایر الناس و جعل الحسد عشرة اجزاء فتسعة منها فی الیهود و واحد فی سایر الناس
یحکی ان الحجاج سال ابن القریة عن طبایع اهل الارض فقال اهل الحجاز اسرع الناس الی فتنة و اعجزهم عنها رجالها حفاة و نساؤها
عراة و اهل الیمن اهل سمع و طاعة و لزوم الجماعة و اهل عمان عرب استنبطوا و اهل البحرین قبط استعربوا و اهل الیمامة اهل جفاء

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واختلاف آرا و اهل فارس اهل باس شدید و عز عتید و اهل العراق ابحث الناس عن صغیره و اصغیهم لکبیره و اهل البحرین اشجع فرسان و اقتل للاقران و اهل الشام اطوع لهم لمخلوق و اعصاهم لخالق و اهل مصر عبید لمن غلب لیس الناس صغارا و جهلهم کبارا و عن ابن المقربة قال الهند بحر بادر و جبلها یاقوت و شجرها عود و ورقها عطر و کرمان نادر بازشل و ثمرها و قل و نصبها البطل و خراسان ماوی کل جامد و عدو و غاز و جاهد و غمان حرها شدید و صیدها عتید و البحرین کناسة بین المصرین و البصرة ماوی کل ملح و خز و صلح ماوی کل تاجر و طریق کل عابر و الکوفة ارتفعت عن حر البحرین و سفلت عن برد الشام و واسط جنة بین کماة و کنة و الشام عروس بین نساجلوس و مصر هوا مارا کد و حرها متزائد تطول الاعمار و تسود الابشار و قال بعضهم یقال فی خصائص البلاد فی الجواهر فیروزج نیسابور و یاقوت سراندیب و لولو عمان و زبرجد مصر و عقیق الیمن و جزع ظفار و کاری بلخ و مرجان افریقیة و فی ذات السموم افاعی سجستان و حیات اصبهان و ثعابین مصر و عقارب شهرزور و حوارات الاهواز و براغیث ارمینیة و فاران و نمل سیافارقین و ذباب تل بامان و اوزاغ بلاد و فی الملابس برود الیمن و وشی صنعاء و ریط الشام و قصب مصر و دیباج الروم و قز السوس و حریر الصین و اکسیة فارس و حلی البحرین و سقلاطون بغداد و عمائم الایلة و الری و ملحم مرو و تکک رمینیة و منادیل الدبیقان و جوارب قزوین و فی المراکب عتاق البادیة و نجائب الحجاز و بواذین طخارستان و حمیر مصر و بغال برزعة و فی الامراض طواعین الشام و طحال البحرین و ماسیل الجزیرة و حمی خیبر و جنون حمص و عرق الیمن و وبار مصر و برسام العراق و النار الفارسیة و قروح بلخ و قال الجاحظ فی کتاب المصار الصناعة بالبصرة و الفصاحة بالکوفة و التخنیث ببغداد و الطرفة بسمرقند و الحمی بالری و الجفاء بنیسابور و الحسن بهرات و المروة ببلخ و العجائب بمصر و قال غیره قراطیس سمرقند لاهل المشرق کقراطیس مصر لاهل المغرب قال القاضی الفاضل اهل مصر علی کثرة عددهم و بأسهم من وفور المال الی بلدهم مساکین یعیلون فی البحر و جاهیدیا یلون فی البر و من العجائب شجرة العباس فی دندار من صعید مصر و هی شجرة متوسطة و اوراقها قصیرة منبسطة فاذا قال الانسان یا شجرة العباس حال الناس تجتمع اوراقها و تحترق لوقتها ذکره السیوطی فی حسن المحاضرة گویم این باب خیلی وسعت دارد و هر اقلیم از اقالیم سبعه مخصوص است بخصوصیات بلکه هر بلد از بلاد دوی طرفگی دارد که در بلد دیگر از همان اقلیم یافته نمیشود و همچنین اهل هر اقلیم اخلاق جداگانه دارند و در معاملات و عادات مختلف بوده اند و همچنین اهل هر عمل را افعال علحده است و تاثیر جداگانه بلاد و پیازه را درین شق اخیر رساله مختصره است موسوم بآلنامه و اگرچه ظاهرش مضحکات بوده است اما در حقیقت تجربیات زمانه و اهل زمانه است و خصوصا اقلیم هند را مزایای بسیار است بر دیگر اقالیم که ضبط آن دشوار است و آب و هوای خوش و فواکه دلکش و فصول اربعه در نهایت لطافت و صفا دارد و مخصوص است بملابس ناعمه و فواکه نفیسه مثل انبج و دیبا و مشروع و وفور ذکاوت و نشر و علم و کمال در انواع هنر و فن و ساخت تیغ و تفنگ و مدفع و چزآن و اهل این اقلیم در خلق حسن و خلق احسن فائق اهل دیگر اقالیم اند اینقدر است که اهل بلاد او عبید متغلبان اند از قدیم زمان تا آنکه درین تاریخ متهور فرنج بوده اند و اگر فرصت دیگری بیاید و ایشان را ازین ولایت بیرون کند تابع فرمان او شوند و خود حوصله ملک گیری و هوای

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

جهان بستانی در دماغ ایشان نیست و انواع عطریات و اقسام جواهر معدنیات که در ینجا است جای دیگر معلوم نیست
و قاعدهٔ سلطنت این اقلیم از عهد بنود تا دخول اسلام دین ممالک منقلب و متحول مانده در یک جا و یک شهر قرار نگرفته
میر آزد بلگرامی را در آثار هند و بستان کتابی است مسمی به سبحة المرجان در وی فضائل هند که در کتاب جنت
آمده و خصوصیات این ولایت و ذکر اهل علم او از عهد دولت اسلامیه کرده در خور دیدن و سزاوار شنیدن است
و در مدح هند همین قدر بسند است که هبوط آدم از بهشت اول بسرزمین وی بوده و از انجا اولادش منتشر گردیده
و طوبی و غیره لغت هندی در قرآن آمده ؎ گر نیست از بهشت فزون بوستان هند ۔ آدم ز ناز و نعمت جنت چسان
گذشت ۔ و شک نیست که نور نبوت رسول خدا صلعم اول در صلب آدم بود بعده در اصلاب آبا و ارحام امهات انتقال
پذیرفته تا آنکه از عبد المدین عبد المطلب در مکه ظاهر گردید این نیز یکی از فضائل بعیدهٔ هند است و لنعم ما قیل ؎
کانت لآدم ارض الهند منهبطا ۔ وفیه نور رسول الله مشعول ۔ من ههنا مستبین ان سیدنا ۔ مهند من سیوف الله مسلول
گویا هند اصل است و عرب فرع و الحمد لله تعالی که این بنده هم هندی نژاد عربی نهاد است لیکن خار حسرتی که هر دم
بقعر دل میخلد و نشتر افسوسی که هر لحظه نوک غم در ته خاطر میشکند زوال دولت اهل اسلام این ممالک و تغلب مخالفان
دین حنیفی است و کیف که بزوالش زوال نضارت و ذهاب حسن و جمال هند گردیده و بجای گل خار نشسته و عموم
فتنه و شمول بلیه جمیع دیار و امصار او را شرقا و غربا و جنوبا و شمالا فرا گرفته بحدیکه ملاحظهٔ ظواهر احوال و قرائن افعال
مؤذن بخراب زائد او است و رجاء عود علی البدء منقطع گردیده تا منظور حق تعالی چیست امروز زمان این دیار و جهان
این بلاد مانا بروزگار جاهلیت و عهد فترت است ؎ بیا در بزم رندان تا ببینی عالمے دیگر ۔ بهشتے دیگر و
ابلیس دیگر آدمی دیگر ۔ فصل چهارم در بیان اصناف مدرکین غیب از بشر و این ادراک دو گونه است
یکے بفطرت دیگر بریاضت نبوت از قسم اول است و آنرا علامات است که در محلش ذکر کرده اند و اتیان وحی
مخصوص بانبیاء علیهم السلام است و وحی را صور تهاست و رویای صالحه یکے از اجزاء اوست و کهانت نیز یکے
از خواص نفس انسانی است و از مختصات او است سجع و الهام شیطانی و زعم انقطاع کهانت از زمن نبوت
بی دلیل است و آنانکه نظر در اجسام شفافه کنند مثل مرایا و طاس میاه و قلوب و اکباد و عظام حیوانات
و طرق بحصا و نوی پس همهٔ ایشان از قبیل کهان اند لیکن در رتبه از کاهنان ضعیف بوده اند زیرا که کاهن
در رفع حجاب حس محتاج معانات کثیره نیست و ایشان معانات آن بانحصار مدارک حسیه در نوع واحد میکنند
و همین است حکم اهل زجر و عرافت و تفصیل حقایق احوال ایشان دفتری گران میخواهد و منجمله مدارک غیبیه است
آنچه صادر میشود از بعض ناس نزد مفارقت یقظه و التباس بنوم از اخبار امور متشوف الیه و از مقتولین نزد مفارقت
رؤس مسئله در کتاب الغایه ذکر کرده اگر مخی را بروغن کنجد پر کرده آدمی را در ان چهل روز بدارند و تین و جوز
بخوردن او بدهند تا مکه همه گوشت و پوست او بروده جز عروق و شئون راس هیچ باقی نماند بعده او را با
روغن برآرند و هموا او را خشک سازند و درین وقت از هر چه او را پرسند از عواقب امور خاصه و عامه همه را

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

جواب بگوید انتهی و این یکی از مناکیر افعال جادوگران است که عجائب عالم انسانی را ازان فهم میکنند و سحر نیز یکی از ریاضات
است که بدان اطلاع بر مغیبات و تصرف در عوالم حاصل میشود و کثرت این ریاضت در اقالیم منحرفهٔ جنوب و شمال خصوصا
بلاد هند بیشتر است و ریاضت متصوفه دینی است و ازین مقاصد مذمومه عاری و مقصود اصلی ایشان باین ریاضت جمع
همت و اقبال علی الله تعالی بالکلیه بغرض حصول انوار و اذواق اهل عرفان و توحید است نه اخبار از مغیبات و بیان جمع و جوع
تغذیه بذکر زیاده کرده اند و چون این حالت عاری از ذکر باشد ریاضت شیطانی باشد و هر چه از قبیل کرامت ازایشان
صادر میشود بالعرض است نه مقصود بالذات و ایشان غیب را فراست و کشف نامند و تصرف را کرامت خوانند و با آنکه
این امر چندان منکر نیست اما ابو اسحق اسفرایینی و ابو محمد بن ابی زید مالکی انکارش کرده اند بنا بر التباس معجزه بغیر
معجزه و متکلمین تفرقه کرده اند میان هر دو بتحدی و این کافی است و انکار کرامت اولیا مذهب سلف امت نیست آری در
احکام شرعی حجت نمیتواند شد در حدیث صحیح آمده که فرمود آنحضرت صلعم ان فیکم محدثین و ان منهم عمر و صحابه را هم مثل این وقایع
واقع شده و تابعین و تبع ایشان و دیگر صالحین امت را هم اتفاق افتاده مگر آنکه اهل تصوف میگویند که وقوع آن در زمن
نبوت قلیل میباشد و مرید را در حضرت صلعم حالتی باقی نمی ماند که الصباح یغنی عن المصباح و بعضی گمان کرده اند که
دلالات نجومیه نیز نوعی از مدارک غیبیه است حالانکه در وی از غیب چیزی نیست بلکه ظنون حدسیه و تخمینات مبنیه
بر تاثیر نجومیه و حصول مزاج ازان برای هوا با مزید حدس است و ناظر بسبب آن بر تفصیل شخصیات عالم اگاه میشود چنانکه
بطلیموس گفته و لیکن معهذا از ناسعتبرات شرع است و اعتقاد آن کفر و همین است حال خطوط رمليه و فرق میان هر دو
آنست که مستند احکام نجامت اوضاع طبیعیهٔ فلکیه است و مستند رمل و ضاع تحکمیه و اهوا اتفاقیه و گمان کنند که صاحب
از نبوت قدیمه است و گاهی منسوب بدانیال و گاهی بادریس نمایند و از حدیث منع این عمل ثابت میشود و تحقیق آنست
که ادراک غیوب بصناعت نمیشود و راهی بسوی تعرف آن جز خواص بشر احدی را حاصل نیست و بعضی برای
استخراج غیب قانونی دیگر و را طور اول ترشیده اند و آنرا حساب الیم خوانند و از وی غالب از مغلوب شناخته میشود
و قانون این غیب در آخر کتاب سیاست منسوب بارسطو مسطور است و جمعی گمان میکنند که مطابقت جواب ای سوال
در توافق خطاب دلیل بر مطابقت واقع است حالانکه این صحیح نیست زیرا که غیب با مر صناعی البته مدرک نمیگردد و
کائنات مستقبله تا وقتی که اسباب وقوع آن معلوم نشود و خبر صادق اثبات آن نکند داخل غیب است معرفت وی
ممکن نیست و ازین قبیل است اشراط صغری و کبرای قیامت و فتن و شرور مستقبله تا قیام ساعت و ما بعد آن از حشر
و نشر که جز باخبار شارع نتوان دریافت و انچه ثابت شده و بصحت رسیده انکارش نمیتوان کرد **فصل پنجم** در انکه
اجیال بدو حضر طبیعی است و بدو اقدم و سابق است بر حضر و بادیه اصل عمران است و امصار و مدن مدد او هستند
اهل بدو اقرب اند بسوی خیر و شجاعت نسبت باهل حضر و معانات اهل حضر برای احکام مفسد باس و برندهٔ بغیت ایشان
است و سکونت بدو برای اهل عصبیت می باشد و عصبیت نمی باشد مگر از التحام نسب یا از انچه در معنی اوست و نسب
صریح در متوحشین قفر یافته میشود از عرب و هر که در معنی ایشان است و اختلاط انساب بقرابت یا حلف یا ولاء یا فراز

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از قومی و در آمدن بقومی دیگر می باشد و چون ثمرات نسب از نصرت و قود و حمل دیات و سایر احوال یافت شود
گویا نسب یافته شد زیرا که برای بودن از ایشان یا از اوشان هیچ معنی جز جریان احکام و احوال ایشان بروی نیست
گویا با ایشان یک گوشت و پوست شده و ملتحم گردیده و منسی میشود و نسب اول بنا بر طول زمان و ذهاب اهل علم
بدان و همیشه انساب ساقط میشوند از شعبی بشعبی دیگر و ملتحم میگردند بقومی دیگر در جاهلیت و اسلام و عرب و عجم
و اینحال درین عهد و عهود ما قبل بسیار بوده و هست فاعتبر سر الله فی خلیقته و اصل همه آنست که همگنان بنی آدم
اند و آدم از خاک و نعم ما قیل ب اعتبار شرف آدمیان از حسب است ؎ بهر تحقیق نسب آدم و حوا کافی است ؎ و در یاست
همیشه در انساب مخصوص از اهل عصبیت می باشد مثل عشیره واحد یا اهل بیت واحد یا اخوان یک پدر یا بنی عم اقرب
یا ابعد یا اقعد در نسب که مخصوص ایشان اند و ماسوای ایشان از عصبیات در نسب عام هستند و نغرت از همین اهل نسب
یا اهل نسب عام واقع میشود لا غیر بلکه در نسب خاص اشد است بنا بر قرب لحمه و غیر نسب را ریاست بر اهل عصبیت نمی باشد
و خاندان و شرافت هم بالاصالة و الحقیقة برای اهل عصبیت است و غیر ایشان را اگر باشد بمجاز و شبه باشد
و بیت و شرف موالی و اهل اصطناع بنا بر ولاء اوشان است نه بنا بر انساب و نهایت حسب در عقب واحد تا چهار
پدر راست غالبا و گاهی تا پنج و شش پدر می رسد آنحضرت صلعم در باب مدح و ثنا همین چهار پشت را اعتبار فرموده
آنجا که گفته است الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم گویا اشارت فرمود
بانکه وی بغایت مجد رسیده و در توراة است انا الله ربک طائق غیور مطالب بذنوب الآباء للبنین علی الثوالث
و علی الروابع انتهی بمعناه و این دال است بر آنکه اربع از اعقاب غایت انساب و احساب است و امم وحشیه اقدر اند
بر تغلب از ماسوای خود زیرا که بداوت سببی دارد در شجاعت و غایت عصبیت همین ملک است و از عوائق ملک
است حصول ترف و انغماس قبیل در نعیم و مذلت و انقیاد کاسر سورت و شدت عصبیت است چون انقیاد و مذلت
یافته شود دلیل باشد بر فقدان ملک و همچنین تنافس در خلال حمیده از علامات ملک است و هر امت که وحشی باشد ملک
وی وسیع تر بود زیرا که قدرت شان بر تغلب و استبداد و استعباد طوائف بسیار است مثل عرب و زناته و اکراد و ترکمان
و فرنگیان و ملک اگر از بعض شعوب میرود لابد است که عود در شعب دیگر از ان شعوب بکند مادام که ایشان را عصبیت باقی
است و مغلوب همیشه متبع است باقتدار غالب در شعار و زی و نحله و سایر احوال و عوائد او و هر امت که مغلوب شده در
ملک دیگر افتاد فناء و زوال زود باو می رسد و عرب را خبر بر بسایط تغلب دست بهم نمیدهد و هر او طان که عرب بران غالب
گردیدند ویرانی بسوی خان شتابی میکند و حصول ملک بایشان جز بصبغه دینیه از نبوت یا ولایت یا اثر عظیم از
دین میسر نمی شود زیرا که اینها ابعد امم انداز سیاست ملک و قبائل و عصائب بوادی مغلوب اهل امصار میشوند و ملک
و دولت عامه جز بقبیل و عصیت دست بهم نمیدهد و هر گاه که دولت مستقر و ممهد گشت از عصبیت مستغنی شده و گاه
باشد که بعض اهل انساب ملکی را دولتی حادث میشود که بسبب آن استغنا از عصبیت حاصل میگردد و دول عامه که
استیلاء عظیم و ملک وسیع داشته اند اصلش دین است بنبوت یا دعوت حق چه دعوت دینیه در اصل دولت افزایش

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

میکند بر قوت عصبیت کہ از عدد و عدد و حاصل می باشد تا آنکہ این دعوت دینیہ ہم جز بعصبیت تمام نمیشود و ہر دولت
حصہ وار از ممالک و اوطان کہ بران زیادہ نمیگردد و عظم و اتساع نطاق و طول امد دولت بر مقدار قلت و کثرت قائمین
باو است و در اوطان کثیرۃ القبائل والعصبات استحکام دولت کمتر می باشد و از طبیعت ملک است ترف و انفراد بمجد و دعت
و سکون چون این طبیعت در دولت استحکام گیرد دولت رو بہرم نہد چنانکہ اشخاص را اعمار طبیعیہ است ہمچنین دولت را اعمار
ہم طبیعیہ بود و ہست اطبا و منجمین گمان کردہ اند کہ عمر طبیعی اشخاص یکصد و بست سال است سنین قمریہ کبری است و این عمر
در ہر جیل بحسب قرانات مختلف میشود کاہی از این مقدار زیادہ و گاہی کمتر میگردد پس اعمار بعض اہل قرانات یکصد
سال کامل میشود و عمر بعضی پنجاہ یا ہشتاد یا ہفتاد بحسب اقتضاء ادلہ قرانات و اعمار این ملت کہ عبارت از اسلام است
بین شصت تا ہفتاد است چنانکہ در حدیث آمدہ و زیادہ نمیشود بر عمر طبیعی مگر در صور نادرہ و بر اوضاع غریبہ از فلک چنانکہ
در شان نوح علیہ السلام واقع شد و در قوم عاد و ثمود اتفاق افتادہ و اعمار دولت نیز اگرچہ بحسب قرانات مختلف است لیکن در غالب
احوال تجاوز از عمر سہ جیل نمیکند و جیل عبارت از عمر یک شخص انعمر و سط است پس این چہل سال شد کہ انتہای نمو و نشو تا غایت
است قال تعالی حتی اذا بلغ اشدہ و بلغ اربعین سنۃ و لہذا عمر شخص واحد را عمر جیل گفتیم پس در مدت سہ جیل دولت کہنہ
و پیر میشود و از اینجا است کہ حسب در جیل رابع منقرض میگردد و عمر ابعد اجیال ثلثہ یکصد و بست سال است و تجاوز نمیکند
ازین مدت مگر آنکہ عارض شود او را کدام عارض دیگر مثل فقدان مطالب کہ ہر مم حاصل شدہ اما طالب و حاضر نیست و اگر
طالب پیدا میشود مدافع نیابد بدفاع اجلہم لا یستاخرون ساعۃ و لا یستقدمون پس این عمر برای دولت بمثابہ عمر شخص است کہ
تاسن وقوف در تزاید است بعدہ بسن جوع میگردد و لہذا مشہور در زبان مردم آنست کہ عمر دولت ہمین یکصد سال
است گوییم حکومت نصاری را در ہند از ابتدا قوت عمل قریب بشصت سال گذشتہ و نضارت آن بحد غایت رسیدہ و باقی از
عمر ہمین چہل سال اسنین ہجرت است و بعد دہ سال آغاز صد سیزدہم باشد و اول صدر ادر تغییر عالم و احوال اہل وی اثر
عظیم است تا بر سر صد آینده چہ واقع شود و اللہ اعلم **فصل ششم** در آنکہ ترف قوت دولت را افزون میکند زیرا
بحصول ملک و ترف تناسل مجلد و عمومیت می افزاید و از ان کثرت عصابات و موالی و صنائع میشود و عدد و قوت بیشتر میگردد
و ہمیشہ دولت انتقال میکند در اطوار مختلفہ و حالات متجددہ و این پنج طور است اول ظفر بغیہ و غلبہ مدافع و ممانع و استیلاء
بر ملک و انتزاع آن از دست دولت سالفہ دوم استبداد بر قوم خود و انفراد بملک و گنج ایشان از تطاول بنا بر مسامحت
و مشارکت سوم فراغ و دعت برای تحصیل ثمرات ملک از تحصیل مال و تخلید آثار و بعد صیت چہارم قنوع و مسالمہ بتقلید ملوک
ماضیہ و اقتفاء طرق شان باحسن مناہج پنجم اسراف و تبذیر و درین طور در دولت طبیعت ہرم حاصل و مرض مزمن
مستولی میگردد و نوبت بانقراض میرسد و آثار دولت بمقدار قوت اصل آدمی باشد در مثل اعراس و ولائم و عطایا
و دول و جوائز و صلات ابن خلدون گفتہ دخل یعنی ابن بطوطہ مدینۃ دہلی حاضرۃ ملک الہند و ہو السلطان محمد شاہ
اکثر ما کان یحدث عن دولۃ صاحب الہند و یاتی من احوالہ بما یستغربہ السامعون انتہی و استظہار صاحب دولت بر قوم
و اہل عصبیت خود بموالی و اہل اصطفاء است و اہل اصطفاء در دول متفاوت اند در التحام بصاحب دولت بتفاوت قدمت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وحداثت خود و گاہی جبر سلطان و استبداد او بروی بتغلب بمنصب از وزراء و حواشی میشود و بیش در اکثر احوال ولایت صبی صغیر یا مضعف است لیکن متغلبین بر سلطان مشارکت در لقب خاص بملک نمیدارند و ملک منصب طبیعی است برای انسان وارباب حد غالبا مضر و مفسد ملک است و سیاست یکی از قوانین خلافت و امامت است و این قانون اگر از عقلاء و اکابر بصراء دولت است سیاست عقلیه است و اگر از جانب خلق است بشارع سیاست و بیده است و نفع آن در دنیا و آخرت هر دو است چه مقصود از خلق نه همین دنیا است که عبث و باطل است و غایت او موت و فنا بلکه مقصود بدان دین مقتضی بسعادت اخرویه است قال تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و شرائع الهیه حامل جمیع احوال عباد است از عبادت و معامله و اصلاح ملک امت در حکم این منصب و شروط مختلف است زیرا که حقیقت این منصب نیابت صاحب شریعت است در حفظ دین و سیاست دنیا و نام این نیابت خلافت و امامت است و هر که بدان قیام میکند او را خلیفه می نامند یا طلاق یا خلیفه رسول الله و در تسمیه بخلیفة الله اختلاف است بعضی جائز داشته اند و جواز آنرا اقتباس از خلافت عامه آدمیین میکنند لقوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة و قوله جعلکم خلائف الارض و جمهور ازان منع کنند و گویند معنی آیت نه این است و ابو بکر صدیق را چون خلیفة الله گفتند منع فرمود و گفت من خلیفه رسولم نه خلیفه خدا و نصب امام شرعا واجب است باجماع صحابه و تابعین و قول بوجوب او عقلا مخالف است و معتزله و بعض خوارج بعدم وجوب او شرعا و عقلا رفته اند گویند واجب او مضار احکام شرع است چون امت بران تواطی کند و نفاذ احکام الهی نماید حاجت امام نیست و مذهب ایشان محجوج است باجماع سلف و چون این نصب واجب آمد باجماع از فروض کفایه باشد و اجب بود بسوی اختیار اهل عصر و حل و نصب او بر ایشان متعین گردد و طاعت امام بر جمیع خلق واجب باشد لقوله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و شروط این منصب چهار چیز است علم و عدالت و کفایت و سلامت حواس و اعضا و شرط پنجم نسب قرشی است باجماع صحابه یوم سقیفه و باحادیث وارده در ین باب مثل لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم اثنان و لیکن چون امر قریش ضعیف شد و عصبیت ایشان متلاشی گردید و ترف و نعیم دولت ایشان را برباد داد از حمل خلافت عاجز آمدند و اعاجم بر ایشان غالب گردیدند بحل و عقد بدست ایشان افتاد و ازینجا بسیاری از محققین اشتباه افتاد و بنفی اشتراط قرشیت رفتند و تعویل بر ظواهر کردند مثل قوله صلعم اسمعوا و اطیعوا و ان ولی علیکم عبد حبشی بآنکه حجت بدان قائم نمیشود زیرا که امثال این احادیث خارج مخرج تمثیل و فرض است برای مبالغه در ایجاب سمع و طاعت و از قائلین نفی این اشتراط است قاضی ابو بکر باقلانی و راجح مذهب جمهور است و مذاهب شیعه در حکم امامت معروف است که بتنصیص نص جلی یکی برای دیگری می گویند و غلات ایشان ادله شیعه را از بیخ برکنده اند و کفی الله المومنین القتال و در شرع و دیانات ظاهر امر که بر آن جمهور را قسر و حمل کنند لابد است از عصبیت چه اتمام مطالبه جز باو دست بهم نمیدهد پس عصبیت امری ضروری است برای ملت و در حدیث صحیح آمده ما بعث الله نبیا الا فی منعة من قومه و آنکه در احادیث دیگر ذم عصبیت و ندب بسوی اطراح و ترک او آمده چنانکه فرمود ان الله اذهب عنکم عبیة الجاهلیة و فخرها بالآباء انتم بنو آدم و آدم من تراب قال تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم پس مراد بدان عصبیت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بر باطل است چنانکه در جاهلیت بود و چون در امر حق بود و برای اقامت امر خدا پس آن مطلوب است و اگر این هم باطل
شود جمله شرائع باطل گردند زیرا که قوام آن جز بعصبیت تمام نمیشود و زمانه خلافت حقیقیه تا خلع حسن بن علی از خلافت بود
و چون معاویه مالک امر شد خلافت بملک منقلب گردید ابن خلدون گفته و لما وقعت الفتنة بین علی و معاویة و هی مقتضی
العصبیة کان طریقهم فیها الحق و الاجتهاد و لم یکونوا فی مجاریهم لغرض دنیوی او لاستئثار باطل او لاستشعار حقد کما قد یتوهمه
متوهم و ینزع الیه ملحد و انما اختلف اجتهادهم فی الحق و سفه کل واحد نظر صاحبه باجتهاد فی الحق فاقتتلوا علیه و ان کان المصیب
علیا فلم یکن معاویة قائما فیها بقصد الباطل انما قصد الحق و اخطاء و الکل کانوا فی مقاصدهم علی حق انتهی و در عباسیه
تا عصبیت عرب باقی ماند اسم خلافت مجازیه هم باقی بود چون رسم خلافت رفت در پی او عصبیت عرب هم برفت و جیل ایشان
فانی و احوال ایشان متلاشی گردید و ملک بحت باقی ماند و معنی بیعت آنست که مبایع معاهده امیر کند در تسلیم نظر در کار و
و کار و بار مسلمانان و منازعت نکند او را در چیزی از تکالیف او در منشط و مکره و همین مراد از بیعت لیلة العقبه و بیعت
شجره و بیعت خلفاء است و منه بیعة الایمان یعنی استحلاف با خلفاء بر عهد و لهذا امام مالک چون توقیع بسقوط یمین اکراه داد
محنت بسیار بر داشت و بیعت این عهد تحیت ملوک کسرویه است از تقبیل ارض یا ید یا رجل یا ذیل و اطلاق بیعت
بران از قبیل مجاز است و درین بیعت مستغنی شدند از مصافحه ایدی که در حقیقت بیعت مسنون همان است و اصل ولایت
عهد از ابو بکر صدیق است که بمحضر صحابه عمر را خلیفه خود کرد و عمر خلافت را در شوری گذاشت و رای همگنان بعثمان
شد و بر صحت این عهد اتفاق کردند و اجماع حجت است بعده عهد ولایت به پدر یا پسر آمد و بادی آن معاویه شد و درین
بدایت وی عدول کرد از فاضل بمفضول بنا بر حرص بر اتفاق و اجتماع اهواء بنی امیه که جز بسلطان قوم خود در رضا نمیدادند
و هم عصابه قریش و اهل الملة اجمع و اصل در ولایت عهد نظر بمصالح عباد است و اگر مقصود بدان حفظ تراث بر بناء است
پس این امری شرعی و مقصدی دینی نیست و آنکه شیعه عهد ولایت را از آنحضرت صلعم برای علی بن ابی طالب اثبات میکنند امر
غیر صحیح است و احدی از ائمه نقل روایت آن نکرده و اما حروب واقعه در اسلام میان صحابه و تابعین پس تا ثیم دران از
همگنان مدفوع است و غایت آن خلاف اجتهادی در مسایل دینیه ظنیه است و هذا حکمه و خروج حسین بر یزید و خروج
ابن الزبیر بر عبد الملک از راه غلط در امر دنیوی بود و ضرر بایشان نمیکند و در حکم شرعی هیچ یکے غلط نکرده ابن خلدون گفته
و قد غلط القاضی ابو بکر بن العربی المالکی فی هذا فقال فی کتابه الذی سماه بالعواصم و القواصم ما معناه ان الحسین قتل
بشرع جده و هو غلط حملته علیه الغفلة عن اشتراط الامام العادل و من اعدل من الحسین فیه زمانه فی اما متدو عدالته
فی قتال اهل الآراء الی قوله و ما یرید فعین خطاءه فسقا انتهی و اما خطط دینیه خلافیه و لقب امیر المومنین و بودن آن از سمات
خلافت و حدوث آن از عهد خلفاء و مراتب ملک و سلطان و القاب آن و وزارت و حجابت و وکالت و دیوان اعمال
و جبایات و دیوان رسائل و کتابت و شرطت و قیادت اساطیل و تفاوت مراتب سیف و قلم در دول و مشارکات
ملک و سلطان مثل لشر الویه و رایات و قرع طبول و نفخ ابواق و قرون و جز آن و اتخاذ سریر و منبر و تخت و کرسی
و سکه و خاتم و طراز و فساطیط و سیاج و فازات و مقصوره صلوة و دعا در خطبه و مذاهب امم در ترتیب حروب و تقسیم صفوف

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وتسمیهٔ عساکر بمیمنه و میسره و ساقه و جز آن و ضرب مصاف و بنار زدم و مناضله بسهام و حفر خنادق و اسباب قلت
و کثرت جبایات و ضرب مکوس و مضرت تجارت سلطان برای رعایا و افساد آن برای جبایه و بودن ثروت سلطان
و حواشی او در وسط دولت و نقصان جبایه بنقص عطا سلطان و ایذان ظلم بخراب عمران و وقوع حجاب دول عظم او
توهم دولت و انقسام یک دولت بدو دولت یا زیاده و عدم ارتفاع هرم از دولت بعد نزول و کیفیت طروق
خلل در دول و تجدد و حدوث دولت و استیلاء دولت مستجده بر دولت مستقره بمطاولت نه بمناجزت و وفور
عمران در آخر دولت و وقوع کثرت موتان و مجاعات دران و ضرورت سیاست برای عمران بشری و انتظام امراء
و ابتداء دول و آخر و کلام بر بلاخم و عروض احوال با مصار و بلدان و سائر عمران و دعوت ملک بسبوی نزول امصار
و عظمت مدن و ارتفاع هیاکل بملک کثیر و عدم استقلال دولت واحده بابنار هیاکل عظیمه و امور مرتبه در
اوضاع مدن و احوال مساجد و بیوت عظیمهٔ عالم و قلت مدن و امصار در افرنجیه و مغرب و قلت مبانی و مصانع در ملت
اسلامیه نسبت بقدرت ماقبل او از دول و سرعت خراب مبانی محتطهٔ عرب و مبادی خراب امصار و تفاضل امصار
و مدن در کثرت رفه و نفاق اسواق باعتبار کثرت و قلت عمران و اسعار مدن و قصور اهل بادیه از سکونت مصر
بسیار آباد و اختلاف احوال اقطار در رفه و فقر مثل امصار و تأثل عقار و ضیاع در مصر و حال فواید و مستغلات آن
و حاجات متموّلین اهل امصار بجاه و مدافعه و بودن حضارت در امصار قبل دول و رسوخ او با تصال دولت و بودن
حضارت غایت عمران و نهایت عمرت و ایذان او بفساد وی و خراب کراسی ملک بخراب دولت و انتقاض او و اختصاص
بعض امصار بعض صنائع دون بعض و وجود عصبیت در امصار و تغلب بعض بر بعض و بودن لغات اهل امصار
لسان امت یا جیل غالب ایشان و حقیقت رزق و کسب و معاش و وجوه صنائع و احوال عارضه او و اصناف و مذاهب
وی و نبودن خدمت از معاش طبیعی و همچنین ابتغاء اموال از دفائن و کنوز و افادهٔ جاه برای مال و حصول سعادت
و کتب و غالب احوال برای اهل خضوع و تملق و بودن این خلق از اسباب سعادت و عدم ثروت اهل قضاء و فتیا و
تدریس و امامت و امور دین و خطابت و اذان و غالب احوال و بودن فلاحت معاش مستضعفین و اهل عافیت از بدو
و مذاهب اصناف تجارت و اصناف محترفین تجارت و حجتیین از آن و نزول خلق تجار از خلق اشراف و ملوک و نقل
سلع تجارت و احتکار و مضرت رخص اسعار بمحترفین و احتیاج صنائع بمعلم و کمال آن بکمال کثرت عمران حضری و رسوخ
صنائع امصار بر رسوخ و طول آمد حضارت و کثرت صنائع بکثرت طالبان و قلتش بقلت ایشان و انتقاص صنعت
بمقاربت امصار بخراب و آبعدیت عرب از صنائع و قلت وجدان ملکه صناعت بعد حصول ملکه در یک صنعت و فقدها
صنائع بصنعت فلاحت و بناء و حیاکت و خیاطت و صنعت تولید و طب و احتیاج وی در حواضر و امصار نه در بوادی و
خط و کتابت و وراقت و غنا پس تفاصیل این همه با براهین عقلیه و بعض ادلهٔ نقلیه در تاریخ ابن خلدون مذکور است این
کتاب موضع ذکر این قسم امور نیست چه محل وی کتب تواریخ است و مقصود ما در اینجا ضبط اطراف و اشارت باکناف احوال عالم
است **فصل مقدم** در آنکه علم و تعلیم امر طبیعی است در عمران بشری و این تعلیم علم منجمله صنائع است و کثرت علوم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کثرت عمران و عظمت حضارت باشد و علوم واقعه در عمران مین عهد و آوان بسیار است تا آنکه طا کاتب چلپی در کشف الظنون
عن اسامی الکتب والفنون قریب دو نیم صد علم با نام برده و موضوع و غایت و غرض و را با نام کتب مؤلفه دران و نام مؤلفین
با دخیات شان ذکر کرده و جمله ازان در تاریخ ابن خلدون نیز مذکور است و از علوم دینیه علوم تفسیر قرآت کلام مجید و علم
حدیث شریف و علم فقه و فرائض و اصول اینها است و از شعوب این علوم است جدل و خلافیات و کلام و تصوف و علم تعبیر
رویا و اما علوم عقلیه پس سایر علوم از اصناف وست مثل علم عدد و هندسه و هیئت و منطق و طبیعیات و علم طب و فلاحت
و الهیات و سحر و طلسمات و اسرار حروف و طب روحانی و علم کیمیا و جز آن و ابن خلدون بکشف حقائق این علوم پرداخته
و فصول مستقله در بیان آن و در ابطال فلسفه و فساد منتحلین او و ابطال صناعت نجوم و ضعف مدارک و فساد غایات
او و انکار ثمره علم کیمیا و استحاله وجود او و نشو و مفاسد از انتحال وی منعقد ساخته و گفته که کثرت تالیف در علوم عائق از
تحصیل است و کثرت اختصارات مؤلفه در علوم مخل تعلیم بعده و جه صواب در تعلیم علوم و طریق افاده آن بیان کرده و گفته
که در علوم الهیه نظرا وسعت و گنجایش تفریع مسائل نیست و در طرق تعلیم و لدان مذاهب امصار اسلامیه مختلف است
و شدت معلمین بر متعلمین مضرت میرساند بآنها و رحلت در طلب علوم و لقا مشیخه در تعلم کمال می افزاید و منجمله بشر اهل علم بعد
بشر اندازسیاست مذاهب و اکثر جمله علوم در اسلام عجم اند و علوم عربی را چهار رکن است لغت نحو و بیان و ادب و
معرفتش ضروری است بر اهل شریعت چه مآخذ جمله احکام شرعیه همین کتاب و سنت است و این هر دو بلغت عرب اند
و نقله و رواة او از صحابه و تابعین هم عرب اند و شرح مشکلات قرآن و حدیث در لغت ایشان منحصر است پس لابد شد
از معرفت علوم متعلقه باین لسان برای مزید علم شریعت و تفاوت در تاکید بتفاوت مراتب وی در توقیفیه بمقصود کلام
باشد فناً فناً و اهم و مقدم ازینها علم نحو است بعده لغت و در هر یکے ازین ارکان اربعه کتب مستقله تالیف یافته و
لغت ملکه صناعی است و لغت عرب درین عهد لغتے مستحصل مغایر لغت مضر و حمیر است و همچنین لغت اهل حضر و امصار لغتے
قائم بنفسها است و مغایر لغت غیر ایشان است و ملکه این زبان غیر صناعت عربیت است و مستغنے است از آن در تعلیم
و ذوق که مصطلح اهل بیان است غالبا مستعجمین عجم را حاصل نمیشود و اهل امصار علی الاطلاق در تحصیل این ملکه لسانیه که
بتعلیم مستفاد میشود قاصر بوده اند و هر که بعد از لسان عربی است او را حصول او عسر و اصعب و دشوار تر است و کلام
منقسم است بدو فن یکے نظم و دیگر نثر و حصول اجاده درین هر دو معا برای اقل ناس می باشد و صناعت شعر و وجه تعلم او و
حصول این ملکه بکثرت حفظ و جودت او بجودت محفوظ است و این نظم و نثر صنعت لفظی است در معانی نیست و اهل مرات
از انتحال شعر ترفع جویند و شعر گوی در عربی در ازمنه ماضیه بسیار بوده و درین عهد اقل قلیل است بلکه مجیدان عزیز
الوجود الا ماشاء الله تعالی در اقلیم هند یکے میر غلام علی آزاد بلگرامی بوده که درین صناعت ید بیضا داشت بعد از وے
کسی بعشر عشیر وی نرسیده اگرچه نزاع از قبائل بعد ذنائل یا حرکات عوامل میرسند والله اعلم **باب اول** در بیان
حدوث و قدم عالم و تواریخ بعض انبیاء و ملوک امم و ذکر امم عرب و ذکر تواریخ و بیان عمر دنیا و مدت ماضی و باقی ازان و انحلال
هر قایم سادس بر ملک و فتوح اسلام و طوائفه از حوادث انام و اقسام اهل علم و بنا تعدیل فرق اسلامیه و اول شبه که بدات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اصلاح واقع شده و بیان افتراق امت بر فرق کثیره و بیان بدو امت اسلامیه و مجددین بعد هر مائة و بعض
وجوه حقیقیه این امت مرحومه و اقسام ختن و ذکر سلاطین عثمانیه و غیر ذلک درین باب فصلها است **فصل اول در بیان**
حدوث و قدم عالم و تواریخ بعض انبیاء و ملوک امم **بدانکه** زمان نزد بعضے از فلاسفهٔ ختا و هند و پارس و یونان موجود
ازلی الوجود ابدی البقا که بدرک بحرکت یا زمان و مجرد از ماده نامند و نزد بعضے فقط ازلی است نه ابدی و
نزد جمعی منهم اهل الاسلام حادث فانی است و هو الثابت الصحیح و الحق الصریح و نزد بعض عرضی از جنس کم غرضکه مذاهب
مختلفه در امر زمان و عالم و حدوث و قدم وی سه مذهب است اول حدوث مطلق و این مذهب اهل ملل و مجوس و غیره
ایشان است دوم قدم مطلق یعنی قدم اصول عالم از افلاک و مواد عناصر و انواع صور آنها علی الاتصال بلا انقطاع
و این مذهب فلاسفه و آبادین است و این قوم مبدء نوع و قدوهٔ دین خود مردی مسمی آبادرا دانند و گویند دساتیر نام کتابے
در فارسی بروی نازل شد سوم قدم بالنوع و حدوث بالشخص و این مذهب یهود است و این هر سه احتمال بعینه
در نوع انسان جاری میشود اگر وجود این نوع را علی الاتصال مقام وجود شخصے و تجدد اعیان را مع الانقطاع مقام قدم
نوعی قرار داده شود و بر تقدیر حدوث این نوع موجود مختلف در بدایت است براحوالیکه جمع میان آنها ممکن نیست
و اصحاب این آی اهل اسلام اند و نیز یهود و نصاری قبل ظهور نصرانیت و مجوس و ترک و فرنجه و منقع نزد جمیع یهود
و اهل اسلام آنست که در تورات است و تورات را سه نسخه است یکی سامریه این نسخهٔ فاسد است زیرا که مقتضی آنست که
نوح علیه السلام آدم را دریافته و مدت دراز با او زندگانی کرده دوم عبرانیه است و این نیز منسوخ است و همین نسخه امروز
بدست یهود است و اعتماد ایشان بروی است سوم یونانیه و مختار محققین مورخین همین نسخه است و در آن انچه مقتضی
انکار عمر زمان ماضی باشد نیست و این نسخه را هفتاد و دو کس از احبار قبل ولادت مسیح علیه السلام نزدیک بسه صد
سال نقل کرده اند و بطلیموس آنرا در محسطی ثابت داشته و رصد خود را بدان تاریخ کرده و ابو الفدا در تاریخ خود بران
اعتماد نموده و الفتح همه کتاب تقویم التواریخ و تاریخ بیت المقدس تالیف قاضی مجیر الدین عبد الرحمن حنبلی عمری
است که در آخر سنه نهصد تالیفش نموده و میان این هر دو کتاب در بعض مواضع تفاوت است جائی در
تعرض و ترک و جائی در رقوم و ما در اینجا از این هر دو کتاب و تاریخ ابو الفدا اسمعیل صاحب حماة نقل می آریم
و بمواضع اختلاف در بعض مواضع اشارت میکنیم و میگوئیم که ظاهر آنست که مبدء تاریخ وقت خلقت آدم ابو
البشر علیه السلام باشد لیکن باقتدای کتب مذکوره وقت هبوط وی علیه السلام مقرر کرده شد و ایشان تعرض
نکرده اند بمدت مابین خلقت و هبوط پس **هبوط آدم علیه السلام** از بهشت روز جمعه هشتم ماه نیسان
مطابق دهم محرم در جزیرهٔ سراندیب بر کوه رهوا اتفاق افتاده و قصهٔ آدم و سکونت او در جنت با زوج خود حوا و هبوط
وی ایا انجا با غوا ابلیس منصوص قرآن کریم است اگرچه در جنت اختلاف است که بر آسمان بود یا بر زمین در بعض اقطار
وی بعضے گفته اند در آسمان سوم بود و نزد گروهی در وسط هوا و نزد برخی در لبنان و نزد طائفه در تاتار روس و
دیار بکر و عراق و الوقیا و نزد جمعی در سویدن و امریکه و نزد بعضی در عدن و نزد گروهی میان دجله و فرات و نزد

متاخرین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

متاخرین فرنگ یعنی است باین بیست و شش درجه پنجاه و دقیقه بیست و شش درجه ربع جنوبا و شمالا و میان پنجاه و یکدرجه و پنج دقیقه و پنجاه و دو درجه غربا و شرقا از انجا بهبوط کرده و حافظ ابن بقیم در کتاب جامع الارواح الی بلاد الافراح استقرار اولا خلق بین در تعیین جنت آدم علیه السلام که بر آسمان بود یا بر زمین بهبط تمام نموده و حق درین مقام توقف است بنا بر تعارض ادله و عدم ثبوت رجحان احد طرفین صریح و وفات آدم در سنه نهصد و سی بوده قبل طوفان بیکهزار و هشتصد و پنجاه سال بقول منجمان و هزار و دویست و چهل سال بقول اهل تحقیق و چون آدم بزمین آمد او را دو پسر بود یکی قابیل دیگر هابیل چون قابیل که او را قائن نیز گویند دختری هابیل را بنا بر عدم قبول قربان یا عدم عقد با خواهر توام خود کشت آدم را شیث علیه السلام متولد شد و ولادت هابیل در سنه یکصد و سی و سه بوده و ابن سعد از ابن الجوزی نقل کرده که شمار اولاد آدم نزد وفات او بچهل هزار کس رسیده بود انتهی **تولد شیث** شیث دویست و سی سال از عمر آدم بگذشت وی تولد یافت و وصی آدم بود و تفسیر شیث بیته الله است انساب جمیع بنی آدم بوی منتهی میشود و وفات او در عمر نهصد و دوازده سال بعد از هبوط آدم بیکهزار و یکصد و چهل و دو سال بوده و مناتقویم و کیکصد سال نکرده و نام او نزد صابیه طاهیل معلوم است گویند او را پسر بود صابی نام صابیه منسوب باند بو در سریانک الذهب گفته وی اول کسی است که تکلم بزبان عبرانی کرد و پیش ازو بکلاه پوشید و نعلین گرفت و بروی پنجاه صحیفه فرو آمد و نوزنبوی بوی منتقل شد انتهی **تولد ادریس** و او را خنوخ نیز نامند بعد از وفات آدم بیکصد و نود و دو سال شده رفع او بر آسمان بعمر سه صد و شصت و پنج بوده و او را اصحف است منها الاتر و موا ان تحیطوا بالله خبرة فانه اعظم و اعلی ان یدرک فطن المخلوقین الامن انار انتهی و وی پیغمبر و پادشاه بود و او را هرمس الهرامسه گویند یعنی شیر شیران و وی اول کسی است که استخراج حکمت و علم نجوم و ریاضیات و طبیعیات و الهیات و اسرار فلکیات کرد لهذا او را مثلث نامند زیرا که نبی و ملک و حکیم بود و بر مخالفت شریعت آدم با مردم جهاد کرد و بعمارت مدن پرداخت و طالب علمان را فراهم نمود و درس گفت و ملقب بادریس شد و شمار مدارس در زمانه او بیکصد و هشتاد و مدینه رسید و قواعد سیاست را تدوین فرمود و قصه رفع او منصوص قرآن کریم است و این رفع از هبوط آدم بعد از سنه بیکهزار و چهارصد و شصت و هفت شد **ولادت نوح** بعد گذشتن بیکهزار و شش صد و چهل و دو سال از هبوط آدم است و چون از عمر او شش صد سال بگذشت طوفان آمد و هبوط آدم را در آن وقت دو هزار و دو صد و چهل و دو سال گذشته بود و در دیانت قوم او اختلاف است صحیح آنست که بت پرست بودند چنانکه قرآن کریم بدان ناطق است و رکوب او در سفینه در دهم رجب بود و خروج ازان در دهم محرم و مدت طوفان شش ماه و دو شب و استقرار سفینه بر جودی از ارض موصل بود ابن اثیر در کامل گفته و اما الجوس فلا یعرفون الطوفان و کان بعضهم یقر به و یزعم انه کان فی اقلیم بابل و ما قرب منه و ان مساکن اسلافهم مرت کانت بالمشرق فلم یصل فلک الیهم و کذلک جمیع الامم المشرقیة من الهند و الفرس و الصین لا یعترفون بالطوفان و بعض الفرس یعترف به و یقول لم یکن عاما لم یتعد عقبة جلولا و الصحیح ان جمیع اهل الارض من ولد نوح علیه السلام لقوله تعالی فجعلنا ذریته هم الباقین فجمیع الناس من ولد سام و حام و یافث اولاد نوح انتهی گویم اهل ختا نیز انکار طوفان از اندراز بعض تواریخ پارینه رسیدن طوفان بخزوی از هند معلوم میشود هنود گفته اند سری کشن را وفات خود از غرق دوارکا بهفت روز خبر داده بود و طهمورس و یونبد بران واقعه اطلاع یافته کتب حکمت و ملت را در شهر سارونیه دفن کردند و هرمس در مصر بنای اهرام انداخته و صور صنائع و حدود علوم بران نقش بسته بود و این روایات ناظر است بعموم طوفان بر ارض و مقریزی در خطط گفته ان جمیع اهل الشرائع اتباع الانبیاء من المسلمین و الیهود و النصاری قد اجمعوا علی ان نوحا علیه السلام هو الاب الثانی

Presented by: Rana Jabir Abbas

[illegible] و اولاد آدم الا من [illegible] و اولاد آدم [illegible] و اولاد [illegible] و اولاد [illegible] و اولاد

Presented by: Rana Jabir Abbas

چهارده سال پیش از بنا کعبه بعد سه هزار و چهار صد و نه از هبوط آدم علیه السلام و خفته او در عمر شریفش شصت سال گردید و همین سال ابراهیم
علیه السلام اختتان خود کرد نود نبوی در وی انتقال کرد و یکصد و سی و هفت سال عمر یافت و مرسل بود بسوی اخوال خود
جرهم و بنی اسمعیل مر لغت عبرانی مطبع الله است قاله السهیلی اختلاف کرده اند در انکه ذبیح اسمعیل است یا اسحق و ادله فریقین در تفسیر مافتح
البیان مذکور است و راجح اول است یا توقف و الله اعلم و قبر هود مابین میزاب و حجر است **ولادت اسحق** چون ابراهیم یکصد سال
شد وی متولد گردید در سنه سه هزار و چهار صد و بست و سه از هبوط آدم و اقامت کرد در شام تا وفات خود و یکصد و هشتاد سال
بزیست بفرزند خود ابراهیم مدفون گشت و دختر عم خود را بزنی گرفت و از وی عیص و یعقوب پیدا شدند و عیص بنت عم خود اسمعیل را تزوج
کرد و جمله اولاد او از وی است و یعقوب لیا دختر لابان را عقد کرد و هم دو سریه داشت جمله اولاد او دوازده نفر اند که ایشان را
اسباط خوانند **ولادت یعقوب** از هبوط آدم علیه السلام بعد سه هزار و چهار صد و هشتاد و سه سال است چون اسحق شصت
سالگی متولد گردید و عمر او یکصد و چهل و هفت سال شد و در وقت وفات اسحق یکصد و بست ساله بود و فاتش از هبوط آدم در سنه
سه هزار و پانصد و بست اتفاق افتاده **لوط علیه السلام** وی برادر زاده ابراهیم خلیل الله است پسر هاران بن آزر و ایمان
آورده بود بعم خود و همراه وی بمصر هجرت کرد و از انجا بشام آمد و حق تعالی او را بر اهل سدوم فرستاد و اینها اهل کفر و فاحشه بودند
ملائکه آنرا با هر پنج قریه او منقلب کردند و هر که خارج از قریه بود بر وی سنگ بارید ند زن او نیز همراه کفار مقتول و مرجی بحجر شد **ایوب**
علیه السلام نبوت خلیفه او را از است روم شمرده اند زیرا که از اولاد عیص بن اسحق است زن او رحمه نام دارد تمام مشیا از اعمال و مشق
در ملک او بود اموال عظیمه داشت حق تعالی او را در ان اموال آزمایش کرد تا انکه فقیر شد و عبادت و شکر را ترک نداد بعده در
جسد مبتلا نمود تا انکه جذام در وی افتاد و نزد بعضی نبی بود در عهد یعقوب و هفتاد و سه سال زندگی کرد بعد ازوی بشر
ولد او مبعوث شد و ذا الکفل نام یافت و در شام مقام کرد قصه ابتلای ایوب و فرید صبر او منصوص کتاب عزیز است **یوسف**
علیه السلام یعقوب نود و یکساله بود که یوسف پیدا شد و در عمر هجده سالگی از پدر جدا شد و بست و یکسال جدا ماند بعد در مصر مجتمع
شد و هفده سال یکجا ماندند و عمر یوسف در وقت وفات او پنجاه و شش سال بود و یکصد و ده سال عمر یافت و ولادت او از
مولد ابراهیم علیه السلام بعد دو صد و پنجاه و یکسال بوده و وفات او قبل موسی علیه السلام شصت و چهار سال بتحقیق تمام و قصه
او که احسن قصص است منصوص کتاب الله است در مصر وفات یافته و موسی جسد او را در تیه همراه بنی اسرائیل برده بعد وفات موسی
یوشع بشام آمد و قریب نابلس یانزده ابراهیم خلیل مدفونش کرد **شعیب** حق تعالی او را بسوی اصحاب ایکه فرستاد گویند وی از اولاد
ابراهیم است و قیل از اولاد بعض مؤمنین بابراهیم و هلاک قوم او بامطار نار شده و اهل مدین بزلزله هلاک شدند موسی علیه السلام
ولادت او در مصر در سنه سه هزار و هفت صد و چهل و هشت از هبوط آدم علیه السلام و بعد یکهزار و شش صد و بست و شش سال
پانصد و شصت سال از طوفان و بعد چهار صد و بیست و پنج سال از مولد ابراهیم در ایام منوچهر است و میان وفات ابراهیم
و مولد او دو صد و پنجاه سال بوده و وقت خروج از مصر با بنی اسرائیل هشتاد ساله بود و چهل سال در تیه ماند باین حساب عمر
او یکصد و بست سال میشود و جمله مقام بنی اسرائیل در مصر تا اخراج موسی مرایشان را دو صد و پانزده سال است و وفات وی
علیه السلام از هبوط آدم بعد سه هزار و هشت صد و هشت شده و غرق فرعون در روز دهم مطابق مفتاح التواریخ بسال دو هزار و پانصد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و یازده و هابیوط و دیگر هزار و چهار صد و هشتاد و پنجسال پیش از عیسی علیه السلام است لیکن صحیح اول است **یوشع** چون از اولاد یوسف است بعد موسی بانی اسرائیل سه روز در تیه اقامت کرده بریحا آمد و بست و هشت سال بایشان ماند و وفات یافت در کفر حارس بعمر یکصد و ده سالگی مدفون شد **شموئیل** ولادت وی در قریه شیلو که بر باب القدس است اتفاق افتاد و بسی پیغمبر بود یازده سال تدبیر کار بنی اسرائیل کرد و میان یوشع و او ملوک بسیار در ایشان گذشتند و او آخر حکام این گروه است و از وفات موسی تا وی چهار صد نود و سه سال بوده و عمر او پنجاه و دو سال بود **داود** علیه السلام وی از اولاد یعقوب بن اسحق است در حبرون مقام داشت مدتی و شش سال بود که بقدس آمد و در شام فتوحات کثیره کرد و فلسطین و عمان و ماب و حلب و نصیبین و بلاد ارمن و غیر ذلک را تحت تصرف آورد ولادتش از هبوط آدم در سنه چهار هزار و سه صد و سی و سه است و از وفات موسی بعد پانصد و سی و پنجسال انتقال فرمود در تقویم التواریخ گفته غلبه فراسیاب بر ملک فارس بسال ولادتش بود و طبری گفته غلبه او در زمن موسی بود بر منوچهر و بعهد داود کیقباد بود داود هفتاد سال زندگی کرد **سلیمان** بن داود علیهما السلام ولادتش از هبوط آدم بعد چهار هزار و سه صد نود و یکسال است و خلافت او در سنه سه هزار و چهار صد و سی بعمر دوازده سالگی و آنچه از حکمت و ملک بوی ارزانی شد و هیچکی را حق تعالی مثل آن نداده چنانکه منصوص قرآن کریم است **ابتدا عمارت بیت المقدس** بعد پنجصد و سی و نه از وفات موسی و چهار هزار و چهار صد و سی و هفت از هبوط آدم است و در سال یازدهم از ملک خود در هفت سال از بنا او فارغ گردیده و ارتفاعش سی ذراع و طولش شصت ذراع در عرض بست ذراع بود و خارج او سوری ممتد در طول و عرض پنجصد ذراع ساخت و سال بست و پنجم از ملک و ایشان بلقیس ملکه یمن است عمرش پنجاه و دو سال شد و مدت ملک او چهل سال است و در اواخر سنه حنس و سبعین و خمسمائه از وفات موسی بعد چهار هزار و چهار صد و هفتاد و سه سال از هبوط آدم برحمت الهی پیوست و اینکه از وفات داود خلافت سلیمان مذکور شد خلاف هر دو کتاب است و زمان هر دو این است که وفات داود علیه السلام در سنه ۴۰۳۴ شده و خلافت سلیمان در سنه ۴۰۳۴ و موجب این اختلاف آنست که در حدیث میثاق بصحت رسیده که او تعالی آدم را هزار سال داود را صد سال کامل کرد باین حساب سنین او و فات داود هفتاد سال شد و نعوان گفت که این خلاف در وفات داود نیست نه در وفات سلیمان زیرا که سلیمان بعد پدر چهل سال خلافت کرد پس اگر خلاف تنها در وفات داود کنند نه در وفات او همگی زمان خلافت وی ده سال شود و بعد سلیمان ملک در نسل وی نماند قریب پانزده کس پادشاه شدند در مدت دو صد و شصت و یک سال تقریبا و آخر ایشان خرقیا است و وی مردی صالح بود و بیست سال مالک شد و بست و نه سال حکمرانی کرد گویند عمر او قبل از مرگ بپانزده سال تمام شده بود او تعالی این پانزده سال در عمر او بیفزود و پیغمبر وقت او بدان خبر داد بعد او در اواخر سنه ستین و ثمان مائة از وفات موسی بمرد **طبقه کیانیان** ظهور این طبقه که اول او کیقباد است در سنه چهار هزار و شش صد و چهل و یک است از هبوط آدم علیه السلام و ایشان ملوک فرس اند و هم اعظم ملوک الارض فی قدیم الزمان و دولتهم و ترتیبهم لایماثلهم فی ذلک غیرهم و این چهار طبقه است طبقه اولی را فیشداذیه خوانند زیرا که لقب هر واحد از ایشان فیشداذ بود و معنی این لفظ اول سیرة العدل است و شمار این طبقه به نه نفر میرسد و هم اوشنج و طهمورث و جمشید

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وهیو راسب هو الضحاک ویقال له الدهاک ومعناه عشر آفات فلما عرب قیل الضحاک وایرج وعراق وهند وحجاز در دست وی بود
وشرم وطوج وافریدون منوچهر وفراسیاب زدوکرشاسف واین طبقه قدیمه است واز مدو ملک وحروب ایشان چیزها
نقلکرده اند که عقل آنرا باور نمیدارد وطبقه ثانیه را کیانیه لقب است ودرین طبقه اند کیقباد وکیکاوس وکیخسرو ولهراسف وکی
بشتاسف وزراد شت وهو صاحب کتاب المجوس واسفندیار واز دشیر بهمن وی مالک اقالیم سبعه شد ودارا وپسر او
دارای ثانی وجنگ سکندر با او معروف است واز دشیر را در عبرانی کورش نام است وقیل کیرش وبعضی گفته کورش مرد دیگر است که ذکرش
در کتاب شعیا علیه السلام آمده یعنی بهمن در تفسیر بهمن در عربی حسن الهیئة است وطبقه ثالثه را اشغانیه خوانند وواشک سابور وجودرز و
جوزرد وترسی هرمز واردوان وخسرو بلاش واردوان ثانی ازین طبقه هستند سابور را چهل وچند سال گذشته بود که مسیح متولد شد
وطبقه رابعه را کاسره گویند ودرین طبقه اند از دشیر بن بابک وجمیع کاسره از اولاد وی هستند ومیان قیام او وهجرت نبوی
مدت چهارصد وبست ودو سال بود وسابور ثانی زندیق که دعوی نبوت کرد وهرمز وبهرام اول وبهرام ثانی وبهرام ثالث وهرمز بن
وسابور بن هرمز واز دشیر سوم وسابور دوم وبهرام چهارم واورا کرمان شاه هم خوانند ویزدجرد اول ویزدجرد ثانی وهرمز سوم و
فیروز وزرباد وقحط عظیم واقع شده وهفت سال کشیده وبلاش وقباد وانوشیروان وپسرش هرمز وبهرام جوبین وخسرو پرویز وشیرویه و
از دشیر وشهربار وبوران وخشنشده واز زمی دختر پرویز کسری بن مهر وفیروز بن خستان وفرخ زاد وخسرو یزدجرد بن شهربار وملک
اونسبت بملک آبار او هیچ خواب خیال بود ودر عهد عثمان رضی الله عنه بقتل رسید وآخر ملوک فارس بود وملک ایشان با سلام
زوال نذیرفت تا ابدالآباد واین ترتیب ملوک از شهنج نامه نزدجرجی مطابق کتاب تجارب الامم ابن مسکویه وکتاب ابوعیسی است واحوال
وقایع دول ایشان ومدد ملک وعدد وعدد در تاریخ مختصر باخبار البشر مذکور است **بخت نصر** ابتدا ملک او از هبوط آدم در سنه
چهار هزار وهشت صد وچهل ویک است بعد نهصد وپنجاه ودو سال از وفات موسی علیه السلام ابوالفدا اسمعیل گفته عجمیین و
مورخین اختلاف کرده اند در مدت مابین وفات موسی وابتدا ملک بخت نصر ابوعیسی وغیره اهل تحقیق از مورخین گفته اند که میان
این هر دو نهصد وهفتاد وهشت سال است ودو صد وچهل وهشت ذکر ابومعشر وکوشیار وغیرهما از کبار منجمین در زیجات خود
هفتصد وبست سال ضبط کرده اند وبرین تقدیر از مختار ابوعیسی دو صد وچهل ونه سال کم میشود وبرین کمی مقدار مدت مابین طوفان
وهجرت نیز قطعا ناقص میشود ولهذا در زیج ماموني وغیره میان طوفان وهجوت سه هزار وهفتصد وبست وپنج سال گفته و
بمقتضای سفر قضات بنی اسرائیل ومدد ولایات شان مدت مابین وفات موسی وملک بخت نصر نهصد وپنجاه ودو سال است واز
بخت نصر تا هجرت اختلاف نیست وبطلیموس آنرا در مجسطی ثابت کرده واین نقص از ساقط کردن یهوکسرات مذکور شده پیدا شد
ولهذا او مختصر ابتدا ملک بخت نصر را بعد نهصد وهفتاد ونه از وفات موسی گفته ودوی سبعه سالار لهراسف بود بر عراق واهواز
وروم ودر تاریخ بیت المقدس گفته وی امیری از امرا لهراسپ فارسی است که کیخسرو سلطنت خود بوی سپرد وابتدا
ملک او بعد چهار هزار وهشت صد وچهل وهفت سال از هبوط آدم است انتهی ابوالفدا گفته مورخین اختلاف کرده اند در آنکه وی
پادشاه مستقل بنفسه بود یا نائب فرس واصح نزد اکثر آنست که نائب لهراسف بود وفتح بلاد به نیابت او کرده وبر عرب غزا نمود
ودر زمن معد بن عدنان جد اعلای آنحضرت صلعم بود واین لهراسپ پدر زاده کیخسرو مذکور است **تخریب بیت المقدس**

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از دست بخت نصر بعد چهار هزار و هشتصد و هفت سال از هبوط آدم است و در تقویم التواریخ یکسال زیاده گفته و در سنه چهار هزار و نهصد و هفت ابتدا سلطنت گشتاسپ بن لهراسپ است و نام گشتاسپ نیز در یهود کورش است و این خراب بیت المقدس از دست بخت نصر بعد ولایت بست سال او است تقریبا و این سال نهصد و نود و نهم بود از وفات موسی علیه السلام و چهارصد و پنجاه و سه سال برعایت او گذشته بود و بعده تا هفتاد سال خراب و ویران ماند بعده بر دست بعض ملوک فارس آباد و شد و نامش نزد یهود کپرش یا کورش است فقیل هو دارا بن بهمن و قیل هل هو بهمن المذکور و هو الاصح و یشهد لصحة ذلک کتاب اشعیا علیه السلام و به قال صاحب تاریخ القدس و بهرحال **تعمیر بیت المقدس** بر دست وی بعد چهار هزار و نهصد و سی و هفت سال از هبوط آدم بوده و همدرین سال زرادشت ظاهر شد و گشتاسپ متابعت او کرد باعتقاد نبوت وی کذا فی تقویم التواریخ **خراب ثانی بیت المقدس** و بخواب وی هلاک یهود و زوال دولت ایشان شد و چنان که باز رجوع نکرد و این خراب بر وفق تقویم التواریخ بعد پنجهزار و شش صد و پنجاه و هفت سال از هبوط آدم و مطابق تاریخ القدس بدو سال بعد ازین است از آن روز بنی اسرائیل بخت حکم فرس در آمدند و بخت پریشان گردیدند و مدت مابین خراب اول و ثانی هفتصد و بست و یکسال است این تخریب بدست طیطوس واقع شد ابو الفدا گفته و خلی القدس من شیء من اسرائیل کان لم یکن بالاس لم تعدلهم بعد ذلک یاسة و لا حکم و کان ذلک بعد رفع المسیح بنحو اربعین سنة و ثلثمائة و ست و بعین سنة من غلبة الاسکندر و ثمانمائة و احدی عشرة سنة من الهجرة انتهی حسن بن احمد مهلبی در کتاب المسالک و الممالک معروف بعزیزی گفته که بعد این تخریب اندک اندک جمع بعارت کرد و بعض ملوک روم بدان اعتنا نمودند و ایلیا نام نهادند و معنا بیت الرب معمور ماند تا آنکه هلانه مادر قسطنطین بجستجوی چوب صلیب مسیح آنجا رسید و کنیسه بر قبر مزعوم عیسی بنا کرد و هیکل قدس خراب گردیده و باقی ماند بدین حال تا آنکه عمر بن خطاب رضی الله عنه قدومه آورد و فتح قدس کرده آنجا مسجدی ساخت و این مسجد تا زمان ولید بن عبد الملک اموی موجود بود وی این مسجد را هدم کرده بر اساس قدیم مسجد اقصی ساخت و صخره درون او است ابو الفدا گوید خلاصه ماذکران هیکل بیت المقدس عمره سلیمان و بقی عامرا حتی خربه بخت نصر و هو التخریب الاول ثم عمره کورش و هی عمارته الثانیة و بقی عامرا حتی خربه طیطوس التخریب الثانی ثم تراجع للعمارة قلیلا و بقی عامرا حتی خربته هلانه ام قسطنطین و هو التخریب الثالث ثم عمره عمر بن الخطاب و هو عمارته الرابعة ثم خرب ذلک و عمره الولید بن الملک و هی عمارته الخامسة و هو علی ذلک الی یومنا هذا انتهی

ظهور یلیه و لصان در تقویم التواریخ گفته ظهور وی از هبوط آدم علیه السلام بعد مضی پنجهزار و هفت صد و شانزده سال است **ظهور مانی نقاش** در سنه پنجهزار و هشت صد و بست و یک از هبوط آدم است زندیق بود دعوی نبوت کرد و خلقی کثیر تابع او شدند ایشان را مانویه نامند بلاد روم وغیره تحت فرمان خود داشت **انتباه اصحاب کهف** از خواب بعد مضی شش هزار و سی و شش سال از هبوط آدم است **ظهور مزدک مجوسی** در سنه شش هزار و یکصد و بیست و دو از هبوط آدم علیه السلام است گویم وی در ولیام قباذ ظاهر شد و دعوی نبوت کرد و مردم را بمساوی در اموال و اشتراک در نساء حکم کرد و قباذ دین این زندیق در آمد اسکندر بن فیلبس پرسش یکی از ملوک یونان است وی بعد مضی پنجهزار و دو صد و شصت سال از هبوط آدم علیه السلام پیدا شد و همدرین سال افلاطون حکیم بزرگ و تلمیذ و ارسطاطالیس صاحب اسکندر بود اسکندر جمیع مملکت یونان و روم بقبض تصرف در آورد و باد ارا قهرا بقتال کرد و بر ملک فرس مستولی گشت و اسکندر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بنا نمود و بر یاجوج و ماجوج سد ساخت و صحیح آنست که صاحب سد اسکندر ذوالقرنین ست که داستان او در قرآن شریف مذکور ست
نه این اسکندر ثانی رومی ملک قدیم ست در زمن ابراهیم علیه السلام بود و قیل انه افریدون و قیل غیره و هر که بانی سد اسکندر رومی را
گمان کرده وی غلط نموده و نام اصلی او صعب بن رائش ست و ابن عباس گفته وی از حمیر بوده و تحقیق مرام درین کلام در تفسیر فسیح البیان
بر وجه استقصا رقم زده ایم و بالجمله غلبه این اسکندر رومی بر فارس در سنه پنجهزار و دو صد و بشتاد و دو بود و از هبوط آدم و وفات در سنه هشتاد و نه
یونس بن متی وی از سبط بنیامین ست جز عیسی وی هیچ نبی مشهور بهادر نگشته بعثت او در حدود سنه ثمانمایه و خمس عشر
از وفات موسی بسوی اهل نینوی قبالهٔ موصل بوده و کان من شانه ما اخبر الله به فی کتابه العزیز **زکریا و یحیی** علیهما السلام زکریا از
اولاد سلیمان ست و کان نبیا ذکره الله تعالی فی کتابه کار درودگری میکرد و کفالت مریم ام عیسی علیه السلام و یحیی پسر او ست بعد مضی
پنجهزار و پنج صد و هشتاد و چهار سال از هبوط آدم متولد شد و کلان بود از عیسی شش ماه پس تاریخ تولد مسیح نیز همین سال ست یحیی
بر دست هرود وس حاکم بنی اسرائیل مذبوح شد و زکریا را متهم بر یم کرد و وی گریخته در درختی کلان رو پوش شد و درخت را بریدند
زکریا دو پاره شد یکصد سال عمر یافت **عیسی بن مریم** ولادت او بعد مضی سه صد و شصت سال از اسکندر ست و قتل یحیی قبل
از رفع او سه سال شد و نصاری یحیی را یوحنا نامند و قصهٔ ولادت عیسی منصوص قرآن ست و وی روح و کلمه و عبد خدا ست و نبی
مرسل صاحب انجیل ست و مریم عیسی را اول بصر بود و بعد دوازده سال بشام آورد و در قریهٔ ناصره نزول کرد و بهاسمیت النصاری
چون عیسی در پنجاه سالگی شد او را وحی آمدن گرفت و مجموع حواریون او دوازده کس بودند بعضی گفته اند که ولادت مسیح روز
پنجشنبه بست و سوم مارچ مطابق سال چهارهزار و هفتصد و نه از تاریخ جولیانی و چهار سال و نه ماه و نه روز قبل آغاز تاریخ عیسوی
موافق بست و سوم آذر سال سه صد و هفت اسکندری مطابق هفتصد و چهل و نه از تاریخ رومی و موافق پانزدهم نیسان سال سه هزار و
هفتصد و پنجاه و شش یهودی بعد چهارهزار سال از هبوط آدم است و الاصح هو الاول و روز جمعه سوم اپریل سنه سی و سه عیسوی در زعم
نصاری مصلوب شد و نزد اهل اسلام رفع وی علیه السلام در سنه پنجهزار و شش صد و سه از هبوط آدم است هو الصحیح و در تاریخ القدس
هر یکی را از ولادت و وفات او بعد ازین بدو سال گفته و ابن اثیر در کامل نوشته که اهل علم اختلاف کرده اند در موت او قبل رفع
او بعضی گفته اند مرفوع شد و نمرد و بعضی گفته اند بلکه برای سه ساعت وفات یافت و بعضی هفت ساعت گفته بازا و تعالی وی را
زنده ساخت و قائل این قول تاویل کرده ست آیهٔ کریمه انی متوفیک الخ را انتهی گوییم صحیح رفع ست نه موت و وی در آخر زمان از
آسمان بدنیا نزول کند و تزویج نماید و بزاید و بمیرد چنانکه احادیث صحیحه وارد و در اشراط ساعت بدان شاهد ست و مدت میان رفع
او و مولد نبی صلعم نهصد و پنج سال ست تقریبا و نزد رفع سی و سه سال بود و بعد نزول چهل سال زندگی کند پس مجموع عمر او بدین حساب
هفتاد و سه سال میشود و این رفع بعد مضی سه صد و سی و شش سال از قتل اسکندر بوده از است و نصاری که خود را امت مسیح علیه
السلام گویند در عقاید دین فرقه متفرق شده اند معجم آنها سه فرقه ست فرقه کبار از ملکانیه و نسطوریه و یعقوبیه فرقه اولی قائل بثالث ثلاثه
و سه صد و سیزده نفر از اینها در قریه نیقیه حضور قسطنطین جمع شده اند و کرهٔ ارضی را بچهار قسم منقسم کرده و وی مصلوب و مدفون شده بعد سه روز با سمان رفته
بر یمین پدر نشست و برای ابد بار دیگر بنزول او امیدوار ست و فرقه ثانیه قائل باتحاد کلمه و امتزاج لاهوت
بلکه گویند کلمه بر جسد مسیح چون اشراق شمس بر کوکب دری تابید و فرقه ثالثه قائل اند بر وی علیه السلام از جهت ناسوت نه لاهوت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و این فرقه در نصاری مثل معتزله در اسلام است و فرقه ثالثه قائل الوهیت مسیح است و مع هذا میگویند که مقتول و مصلوب شد
و مُرّ و عنهم اخبر القرآن الکریم بقوله تعالی لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم و بطارقه برای نصاری بمنزله ائمه مذاهب
برای مسلمین اند و مطارنه مثل قضاة و اساقفه مثل مفتین و قسیسین بمنزله محترار و جاثلیق بمنزله امام نماز و شماسه بمنزله مؤذنین
و انجیل کتابی است متضمن اخبار مسیح از ولادت تا وقت خروج او از این عالم و چهار نفر از اصحاب او کتاب مذکور را نوشته اند متی
و مرقوس و لوقا و یوحنا و منجمله امم که در دین نصاری در آمده اند یکی امت روم است بنی عیص بن اسحق و ملک بلاد ایشان
کثرت و وسعت تمام دارد و پیش ازان مدین صابئه بودند ملک قسطنطین همه را از اول تا آخر نصرانی ساخت دیگر ارمن است اهل بلاد
ارمینیه دیگر گرج بلاد ایشان مجاور بلاد و خلاط قاعده مملکت ارمینیه است و جبال منیعه و قلاع حصینه و بلاد متسعه دارند دیگر چرکس
اند ساکنان بحر نیطش از جانب شرقی و عیش ایشان تنگ است دیگر روس اند بجانب شمال بحر نیطش از ولد یافث دیگر بلغار و
مسکن ایشان شرقی بحر مذکور است و جماعتی از ایشان مسلمان هم شده دیگر المان اند و ایشان اکبر امم نصاری هستند مساکن
ایشان غربی قسطنطنیه است تا شمال و پادشاه ایشان کثیر الجنود است تا آنکه با یک ملک مقاتل بجنگ صلاح الدین بن ایوب آمده
بود دیگر برجان این نیز امت کبیره بلکه امم کثیره طاغیه اند و ملک ایشان در شمال است و مثلیث در ایشان فاشی است دیگر
افرنج امم کثیره اند و اصل قاعده بلاد ایشان فرنجه است و ازانجا فرنسه هم گویند و این ها مجاور جزیره اندلس اند از جانب شمال او
و پادشاه ایشان را فرنسیس لقب است و جزائر ایشان در بحر روم مثل سقلیه و قبرص و اقریطش و غیرها مشهور است دیگر جنویه منسوب
بجنوه که مدینه عظیمه و بلاد کثیره غربی قسطنطنیه بر بحر روم است دیگر بنادقه و مدینه ایشان موسوم به بندقیه است بر خلیج خارج از
بحر روم ممتد تا هفتصد میل در جهت شمال و غرب ایشان طائفه مشهوره اند و آمار و میه پس مدینه کلان است در غربی جنوه
و بندقیه و این شهر مقر خلیفه ایشان است و نامش البا و این شهر بر یک میل بسوی شرق بر شمال اندلس واقع شده و بغایت
جلالقه اند و این سخت تر از فرنج اند و امتی هستند که جهل و جفا بر ایشان غالب گشته گویا بهایم بوده اند و در شمال اندلس بلاد کثیره
دارند دیگر باشقرد و این نیز امت کثیره است مابین بلاد المان و بلاد افرنجه و در ایشان بعض اهل اسلام هم هستند دیگر جلیق

فصل دوم در ذکر امم عرب و مولد نبی صلی الله علیه وسلم

عرب جاهلیت را هیچ علم نبود مگر علم انساب و انواء و تواریخ و تعبیر رؤیا
و ابو بکر صدیق رضی الله عنه را در این باب طولی بود و مورخین عرب را سه قسم تقسیم کرده اند یکی باید و دوم عاربه سوم مستعربه
باید عبارت از عرب اول است که بسبب تقادم عهد تفصیل اخبارشان معلوم نیست و مثل عاد و ثمود و جرهم اولی و عرب عاربه اهل
یمن اند از اولاد قحطان و عرب مستعربه اولاد اسمعیل بن ابراهیم است و ذکر اخبار و قبائل و احوال باقیه و عاربه مقصود ما در این
کتاب نیست زیرا که غرض اصلی بیان تاریخ ولادت نبوی است که از عرب مستعربه بود چه لغت اسمعیل علیه السلام عربی بود نه
عربی و لیکن وی در عربیت در آمده و اولاد او موسوم بعرب مستعربه گردیدند از عهد سکونت وی در مکه معظمه تا بعثت نبوی
و هفتصد نود و سه سال بود و آنجا قبائل جرهم ثانی بود و اسمعیل از اوشان نبی بعقد آورد و از وی دوازده پسر متولد
گشت و در نسل وی نبی آخر الزمان خاتم الانبیا سید الرسل محمد مصطفی و احمد مجتبی صلی الله علیه وسلم پیدا شد و در این عهد نسب
و مادر او آمنه است و ذکر مولد شریف و شرف اهل بیت او و ذکر نسب علی وجه جلی و رضاع و سفر بسوی شام و عبادت خواب

Presented by: Rana Jabir Abbas

کعبه بدست قریش بنیان او و ذکر مبعث نبوی صلعم و ذکر اولین کسیکه بوی ایمان آورد و ذکر هجرت او بی طرف حبشه نقض صحیفه قریش و لیلة الاسرا
و وفات ابوطالب و خدیجه و سفر نبوی بسوی طائف و عرض نفس بقبائل و ابتدا امر انصار و بیعت عقبه اولی و بیعت عقبه ثانیه و هجرت نبوی و تاریخ بنای مسجد قبا
و ذکر مواخاة میان مسلمانان و غزوه بدر کبری و غزوه بنی قینقاع و غزوه قرقرة الکدر و غزوه احد و غزوه بنی النضیر و غزوه ذات الرقاع و غزوه
بدر ثانیه و غزوه خندق و بنی قریظه و غزوه الاحزاب و غزوه بنی لحیان و غزوه ذی قرد و غزوه بنی المصطلق و ذکر قصه افک و عمره حدیبیه
و صلح با قریش و غزوه خیبر و ارسال رسل و رسائل بسوی ملوک عرب و عجم و ذکر غزوه قضا و ذکر اسلام خالد بن ولید و عمرو بن عاص و نقض صلح
و فتح مکه و ذکر غزوه حنین و حصار طائف و غزوه تبوک و حج ابوبکر صدیق و ارسال علی بن ابی طالب بسوی یمن و ذکر حجة الوداع و ذکر
وفات شریف نبوی صلعم و ذکر صفت خلق و اولاد و ازواج و تعداد غزوات و سرایا و ذکر اصحاب و ذکر خلافت خلفاء راشدین و مقتل عمر
و شهادت عثمان و سیر عایشه و طلحه و زبیر و ذکر مسیر علی بسوی بصره و ذکر وقعه جمل و صفین و مقتل علی و صفات و فضائل او
و ذکر تسلیم امر حسن امر خلافت بمعاویه و ذکر خلفاء بنی امیه و عباسیه و ذکر مسیر حسین بسوی کوفه و حصار کعبه و حجاج و ازو قایع شتی و فتن کثیره
و وفات عیسی و ملوک و سلاطین ملت اسلامیه باقطار ارض و تفاصیل احوال بلوغ اسلام بآفاق عالم خواهان و فاتر طویلة الذیل و مستدعی
احمال و اثقال کثیره است و کتب احادیث شریفه و دواوین اسلام و صحائف سیر و تواریخ اسلامیه بران مشتمل است و تفصیلش درین کتاب
مقصود و مانیست اری بعض فتن اسلام را در محل ذکری نوشته و آورده ایم غرض درین مقام بیان تاریخ و مدت از هبوط آدم علیه السلام
تا هجرت آنحضرت صلعم و مبدء تاریخ هجری است پس میگویم که ولادت باسعادت نبوی صلعم روز دوشنبه دهم ربیع الاول از عام الفیل شد
و قدوم فیل در منتصف محرم سنه چهل و دو از ملک کسری نوشیروان بوده و این سال موافق سنه شصت صد و هشتاد و یک از غلبه اسکندر
بدارا و موافق سال یکهزار و سیصد و شانزده از بخت نصر چون عمر شریف بچهل سال رسید مبعوث شد بسوی اسود و احمر و شرائع
ماضیه را منسوخ فرمود و شریعت او تا قیام عالم دائم و مستمر و باقی است و مهدی و عیسی بعد ظهور و نزول عمل بآن کنند و دین مرضی او که
اسلام نام دارد بحسب مشیت الهی بتدریج از سنه بهفت اقلیم رسید اگرچه در اول قوی الحال ضعیف است و بحکم الهی غره ربیع الاول روز
دوشنبه از مکه معظمه هجرت کرد و دوازدهم از آن بمدینه منوره روز جمعه نزول فیض شمول آورد و آغاز سنه هجرت و تاریخ اسلامی از
همین سال است مطابق شانزدهم تموز ماه رومی سال نهصد و سی و سه اسکندری و موافق شانزدهم جولای سنه شش صد و دو
عیسوی و تاریخ لفظ محدث است در لغت عرب معرب ماه و روز میمون بن مهران گفته در خلافت عمر بن خطاب چکی آورند که محل
شعبان بود پرسید این کدام شعبان است ماه حال یا آینده بعده وجوه صحابه را فراهم کرد و فرمود اموال کثیره را قسمت کردیم و این
قسمت غیر موقت است پس توصل بضبط آن چگونه باشد گفتند از رسوم فرس توان شناخت حکم باحضار هرمزان نمود و ازوی پرسید
وی گفت ما را حسابی هست که از ماه رنوجی نامیم و معنی او حساب الشهور و الایام است پس این کلمه را معرب کرده موزج خوانند
و نامش تاریخ نهادند بعده جستجوی وقت اول تاریخ دولت اسلام کردند و اتفاق نمودند بر آنکه مبدء آن سال هجرت باشد و وقت
هجرت از مکه بسوی مدینه ماه محرم و صفر و هشت روز از ربیع الاول گذشته بود ناچار رجعت قهقری کرده شصت و هشت روز گذشته را
برای تاسیس هجرت در حساب گرفته مبدء تاریخ اول محرم از آن سال مقرر نمودند باز از اول محرم تا آخر یوم از عمر نبوی شمار کردند
سال و دو ماه برآمد و اگر حساب عمر شریف از هجرت حقیقیه گیرند نه سال و یازده ماه و بست و دو روز میشود غرضکه تاریخ عبارتست ازروز

Presented by: Rana Jabir Abbas

معین کہ ایام دیگر را باو باز جویند و وفات آنحضرت صلعم روز دوشنبہ دوازدہم ماہ ربیع الاول سال یازدہم از ہجرت اتفاق
افتاد و این سال مطابق ہشتم جون سنہ ششصد و سی و دو عیسوی است و بعد ہشت و نیم از وفات آنحضرت یزدجرد پادشاہ فرس بمرو
تاریخ یزدجردی مستخرج او است و آغازش مطابق است بہ بستم ربیع الاول روز شنبہ مطابق ہشتم از دہم جون سال مذکور عیسوی کہ قبل گیوم
تواریخ قدیمہ مشہورہ میان ہجرت و میان آدم بر مقتضای توراۃ یونانیہ و اختیار مورخین شش ہزار و دو صد و شانزدہ سال است و بر
مقتضای توراۃ مذکورہ و اختیار منجمین چنانکہ در زیجات اثبات کردہ اند پنج ہزار و نہصد و شصت و ہفت سال است و بر مقتضای توراۃ عبرانیہ
و اختیار مورخین چہار ہزار و ہفتصد و چہل و یکسال است و بر اختیار منجمین دو صد و چہل و نہ سال ازان کم میشود و بر مقتضای توراۃ سامری
و اختیار مورخین پنج ہزار و یکصد و سی و ہفت سال است و بر اختیار منجمین بقدر مذکور کم میگردد و جمیع تواریخ کہ قبل بخت نصر بوده است بہمین
حال اند و میان ہجرت نبوی و طوفان نوح علیہ السلام بر اختیار مورخین سہ ہزار و نہصد و ہفتاد و چہار سال است و طوفان در عمر
ششصد سالگی نوح بوده و نوح بعد از طوفان سہ صد و پنجاہ سال زیست کرده و بر اختیار منجمین سہ ہزار و ہفت صد و بست و پنج سال
مطابق قرار داد ابو معشر و کوشیار و غیرہما در زیجات و تقاویم و میان ہجرت و تبلبل السنہ بر اختیار مورخین سہ ہزار و سہ صد و
چہار سال است و بر اختیار منجمین دو صد و چہل و نہ سال کم میشود حسب ما تقدم ذکرہ و میان ہجرت و مولد ابراہیم علیہ السلام بر
اختیار مورخین دو ہزار و ہشت صد و نود و سہ سال است و بر اختیار منجمین ہمان دو صد و چہل و نہ سال ناقص میگردد و میان ہجرت
و بنا کعبہ بر دست ابراہیم علیہ السلام و ولد او اسمعیل دو ہزار و ہفتصد و قریب نود و سہ سال است و میان ہجرت و وفات موسی
علیہ السلام بر اختیار مورخین دو ہزار و سہ صد و چہل و ہشت سال است و بر اختیار منجمین ہمان دو صد و چہل و نہ سال کم میشود و میان
ہجرت و عمارت بیت المقدس بر اختیار مورخین یکہزار و ہشت صد و قریب شصت سال است و فراغ ازان بعد مضی یازدہ سال از
ملک سلیمان و پنجصد و چہل و شش سال از وفات موسی علیہ السلام بود و بر اختیار منجمین ہمان دو صد و چہل و نہ سال ازان ناقص میگردد
و میان ہجرت و ابتداء ملک بخت نصر یکہزار و سہ صد و شصت و نہ سال است بلا خلاف و میان ہجرت و خراب المقدس یکہزار و سہ صد
و پنجاہ سال است و کان لمضی تسعۃ عشرۃ سنۃ لبخت نصر اشتر خرابا بسبعین سنۃ ثم عمر و میان ہجرت و غلبہ اسکندر بر دارا پادشاہ
فرس نہصد و سی و چہار سال است و نیز سال ابتداء ملک و بر فارسیان است و اسکندر بعد غلبہ بر دارا ہفت سال زندہ ماند
و میان ہجرت و فیلبس نہصد و بست و ہفت سال است و وی برادر اسکندر خورد تر ازوی بدوازدہ سال بود و بعد وفات او بر
مقدونیہ مالک شد و میان ہجرت و غلبہ اغشطش بر قلوبطرا ملکہ مصر ششصد و پنجاہ و دو سال است و وی بعد دوازدہ سال
از ملک اغشطش بود و میان ہجرت و مولد مسیح علیہ السلام ششصد و سی و یکسال است و این بعد چہار صد و چہار سال از غلبہ
اسکندر بود و بعد یازدہ سال از غلبہ اغشطش بر قلوبطرا و میان ہجرت و خراب بیت المقدس بار دیگر پنجصد و پنجاہ و ہشت سال است
و از رفع مسیح علیہ السلام چہل گذشتہ بود و ہو تاریخ لشتہ الیہود الی الآن و میان ہجرت و اول ملک دریان پنجصد و ہفت
سال است و میان ہجرت و قیام ازدشیر بن بابک چہار صد و بست و دو سال و این تاریخ انقراض ملوک الطوائف نیز ہست
میان ہجرت و اول ملک قسطنطین سہ صد و سی و نہ سال است و وی آخر عبدہ اصنام است از ملوک روم و میان ہجرت
و مولد رسول خدا صلعم پنجاہ و سہ سال و دو ماہ و ہشت روز است و میان ہجرت و مبعث وی صلعم سیزدہ سال و دو ماہ و ہشت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

روز است وميان هجرت ووفات رسول خدا صلعم نه سال ويازده ماه وبست ودو روز است وهي بعد الهجرة كذا في المختصر في
اخبار البشر حاصل آنكه سنين مذكوره دربن مذكورات همگي سنين شمسيه است وسالهائيكه بعد از ميلاد نبي صلعم گرفته ميشود قمريه است وجمع
ميان هر دو باتفاق تيكه ميان هر دو بست خالي از مسامحت نيست پس مناسب اين جاع مابعد مولد شمسي يا قبل مولد القمري است وبرين تقدير
از هبوط آدم عليه السلام تا مولد نبوي شش هزار ويكصد وشصت سال شمسي بحساب سالهاي قمري شش هزار دويست وپنجاه ويكسال
ودو صد وبست و نه روز كه قريب هفت ماه است ميشود واز ميلاد شريف تا آخر سنه يكهزار ودو صد هجري هزار ودو صد وپنجاه وسه سال ميشود
پس از هبوط آدم عليه السلام تا آخر سنه دوازده صد قمري هفت هزار وشش صد وچهار سال قمري وچند ماه ميشود اگر ما بعد مولد را تا آخر
سنه دوازده صد هجري شمسي گيريم يكهزار ودو صد وهيجده سال وشصت روز كه دو ماه باشد ميشود پس از هبوط آدم تا آخر سنه يكهزار
ودو صد هجري هفت هزار وسه صد وهفتاد ويكسال شمسي ميشود والله اعلم وچون جمهور مورخين ومنهم صاحب تاريخ القدس والخليل صاحب
تقويم التواريخ اين امر را مختلط كرده اند واين حساب را نيك يا دگر فتني است ابو الفداء مختصر گفته ينبغي لمتامل التواريخ القديمة ان
يعلم ان الاختلاف فيها بين المورخين كثير جدا وسبب هذا الاختلاف ان من هبوط آدم الى وفات موسى لا يعلم الا من التوراة و
التوراة مختلفة على ثلث نسخ واما ما بين وفات موسى الى ابتداء ملك بخت نصر فيعلم من المنجمين قال ابو عيسى ويعلم من قبرانات الرجل
والمشتري في المتلفات وهم ايضا مختلفون في ذلك ويعلم ايضا من سفر قضات بني اسرائيل وهو ايضا غير محصل واما ما يوخذ عن المورخين
قبل الاسلام فهو ايضا مضطرب لانهم كانوا يورخون من ابتداء ملك كل من يتملك منهم فكثرت ابتداآت تواريخهم قال حمزة الاصفهاني
وفسدت تواريخهم بذلك فسادا لا مطمع في اصلاحه مع ما انضم الى ذلك من بعد العهد وتغير اللغات كقدم الكتب المولفة في هذا
الفن فصار تحقيق التواريخ القديمة بسبب ذلك متعذرا وفي غاية التعسر انتهى وبالله التوفيق **فصل دوم** در ذكر تواريخ
امم **بدانكه** تاريخ كلمه فارسي است اصلش ماه روز است پستر آنرا معربي كرده اند محمد بن احمد بلخي در كتاب مفاتيح العلوم كه كتابي جليل القدر است
گفته وهذا اشتقاق بعيد لو لا ان الرواية جاءت به وقدامة بن جعفر گفته تاريخ كل شئ آخره وهو في الوقت غاية يقال فلان تاريخ
قومه اي اليه ينتهي شرفهم ويقال ورخت الكتاب توريخا وارخته تاريخا اللغة الاولى لتميم والثانية لقيس ومقريزي گفته التاريخ
عبارة عن يوم ينسب اليه ما ياتي بعده ويقال ايضا التاريخ عبارة عن مدة معلومة تعد من اول زمن مفروض لتعرف بها الاوقات
المحدودة ولا غنى عن التاريخ في جميع الاحوال الدنيوية والامور الدينية ولكل امة من امم البشر تاريخ تحتاج اليه في معاملاتها
وفي معرفة ازمنتها تنفرد به دون غيرها من بقية الامم واول الاوائل القديمة واشهرها هو كون مبدا البشر والاهل الكتاب
من اليهود والنصارى والمجوس في كيفية وسياقة التاريخ منه خلاف لا يجوز مثله في التواريخ وكل ما تتعلق معرفته ببدء
الخلق واحوال القرون السالفة فانه مختلط بتزويرات واساطير لبعد العهد وتخرص المتقدمين عن حفظه وقد قال الله تعالى
الم ياتكم نبا الذين من قبلكم قوم نوح وعاد وثمود والذين من بعدهم لا يعلمهم الا الله فالاولى ان لا يقبل من ذلك الا ما يشهد به كتاب
انزل من عند الله يعتمد على صحته لم يرد فيه نسخ ولا طرقه تبديل او خبر ينقله الثقات واذا نظرنا في التاريخ وجدنا فيه بين الامم
خلافا كثيرا وساتلوا عليك ما لا اظنك تجد مجموعا في كتاب انتهى در مفاتيح العلوم گفته لكل امة تاريخ فكانت الامم تورخ الاول
بتاريخ الخليقة وهو ابتداء كون النسل من آدم عليه السلام ثم ارخت بالطوفان وارخت ببخت نصر وارخت بفيلبس وارخت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بالاسکندر ثم اغسطس ثم بد قلطیانوس وبه توریخ القبط ثم لم یکن بعد تاریخ القبط الا تاریخ الهجرة ثم تاریخ یزدجرد فهذه تواریخ
الامم المشهورة وللناس تواریخ اخر قد انقطع ذکرها فاما تاریخ الخلیقة ویقال له ابتداء کون النسل وبعضهم یقول بدو التحرک
فان لاهل الکتاب من الیهود والنصاری والمجوس فی کیفیته وسیاقة التاریخ خلافا کثیرا قال المجوس والفرس عمر العالم اثنا عشر
الف عام علی عدد برج الفلک وتسمیهم السنة وزعموا ان زراوست صاحب شریعتهم قال ان الماضی من الدنیا الی وقت
ظهوره الآف سنة مکبوسة الارباع وبین ظهوره وزراوست واول تاریخ الاسکندر ثلاثة آلاف ومائتا سنة وثمان وخمسون
سنة واذا حسبنا من اول یوم کیومرث الذی هو عندهم الانسان الاول وجعلنا مدة کل من ملک بعده فان الملک ملصق
فیهم غیر منقطع عنهم کان العدد منه الی الاسکندر ثلاثة آلاف وثلثمائة واربعا وخمسین سنة فاذا لم یتفق التفصیل مع الجملة
وقال قوم الثلاثة الآلاف الماضیة انما هی من خلق کیومرث فانه مضی قبله الف سنة والفلک فیها واقف غیر متحرک والطبائع
غیر مستحیلة والامهات غیر متمازجة والکون والفساد غیر موجود فیها والارض غیر عامرة فلما تحرک الفلک حدث الانسان
الاول فی سعد الهبار وتولد الحیوان وتوالد وتناسل الانس فکثروا وامتزجت اجزاء العناصر للکون والفساد فعمرت الدنیا
وانتظم العالم وقال الیهود الماضی من آدم الی الاسکندر ثلاثة آلاف واربعمائة وثمان واربعون سنة وقال النصاری
المدة بینهما خمسة آلاف ومائة وثمانون سنة وزعموا ان الیهود نقصوها لیقع خروج عیسی بن مریم علیه السلام فی الالف الرابع
وسط السبعة الآلاف التی هی مقدار العالم عندهم حتی تخالف ذلک الوقت الذی سبقت البشارة من الانبیاء الذین
کانوا بعد موسی بن عمران علیه السلام بولادة المسیح عیسی واذا جمع ما فی التوراة التی بید الیهود من المدة التی بین آدم وبین
الطوفان کانت الفا وستمائة وستا وخمسین سنة وعند النصاری فی انجیلهم الفان ومائتا سنة وثمانون واربعون سنة وزعم
الیهود ان توراتهم بعیدة عن التخالیط وتزعم النصاری ان توراة السبعین التی هی بایدیهم لم یقع فیها تحریف ولا تبدیل وتقول
الیهود فیها خلاف ذلک وتقول السامریة بان توراتهم هی الحق وما عداها باطل ولیس فی اختلافهم ما یزیل الشک بل یقوی
الجالبة له وهذا الاختلاف بعینه بین النصاری ایضا فی الانجیل ذلک ان عند النصاری اربع نسخ مجموعة فی مصحف واحد
احدها انجیل متی والثانی لمارقوس والثالث للوقا والرابع لیوحنا قد الف کل من هؤلاء الاربعة انجیلا علی حسب دعوته
فی بلاده وهی مختلفة اختلافا کثیرا حتی فی صفات المسیح علیه السلام وایام دعوته ووقت الصلب بزعمهم وفی نسبه ایضا وهذا
الاختلاف لا یحتمل مثله ومع هذا فعند کل من اصحاب مرقیون واصحاب ابن دیصان انجیل یخالف بعضه هذه الاناجیل والاصحاح
فی انجیل یسمی انجیل السبعین ینسب الی تلامیذ النصاری وغیرهم ینکرونه واذا کان الامر من الاختلاف بین اهل الکتاب
کما قد رأیت ولم یکن للقیاس والرأی مدخل فی تمییز حق ذلک من باطله امتنع الوقوف علی حقیقة ذلک من قبلهم
ولم یعول علی شیء من اقوالهم فیه واما غیر اهل الکتاب فانهم ایضا مختلفون فی ذلک قال اسوشس بین خلق آدم و
بین لیلة الجمعة اول الطوفان الفا وستمائة وست وعشرون سنة وثلاثة وعشرون یوما واربع ساعات
وقال ماشاء واما منشا بن اثری منجم المنصور والمامون فی کتاب القرانات اول قران وقع بین زحل والمشتری
فی بدو التحرک یعنی ابتداء النسل من آدم کان علی رأس مضی خمسمائة وتسع سنین وشهرین واربعة وعشرین یوما مضت

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

من الف الحمل فوقع القران فی برج الثور من المئة الارضیة علی سبع برج وستین درجة واربعین دقیقة وکان انتقال القمر من برج المیزان وستة
الهواتیة الی برج العقرب وثلثة المائیة بعد ذلک باقی سنة واربعمائة سنة واثنتی عشرة سنة وستة اشهر وعشرین یوما وقع الطوفان
فی الشهر الخامس من السنة الاولی من القران الثانی من قرانات هذه المئة المائیة کان بین وقت القران الاول الکائن فی بدء التحرک
وبین الشهر الذی کان فیه الطوفان الفان واربعمائة وثلاث وعشرون سنة وستة اشهر واثنا عشر یوما قال وفی کل سبعة الاف سنة
وستین وعشرة واشهر وستة ایام یرجع القران الی موضعه من برج الثور الذی کان فی بدء التحرک وهذا القول اعرک الله هو الذی استقر
علیه کثیر من الملل ان مدة بقاء الدنیا سبعة الاف سنة فلا تغتر به وتنبه الی الصلة تجده ادبی من بیت العنکبوت فاطرحه وقیل کان بین
آدم وبین الطوفان ثلاثة الاف وسبعمائة وخمس وثلاثون سنة وقیل کانت بینهما مدة الفین وماتین وست وخمسین سنة وقیل الفان
وثمانون سنة واما تاریخ الطوفان فانه یتلو تاریخ الخلیقة وفیه من الاختلاف مالا یطمع فی حقیقته من اجل الاختلاف فیما بین آدم
وبینه وفیما بینه وبین تاریخ الاسکندر فان الیهود عندهم ان بین الطوفان وبین الاسکندر الفین وسبعمائة واثنتین وتسعین سنة وعند النصاری
بینهما الفا سنة وتسعمائة وثمان وثلاثون سنة والفرس وسائر المجوس والکلدانیون اهل بابل والهند واهل الصین واصناف
الامم المشرقیة ینکرون الطوفان واقربه بعض الفرس لکنهم قالوا لم یکن الطوفان بسوی الشام والمغرب ولم یعم العمران کله ولا غرق الا
بعض الناس ولم یجاوز عقبة حلوان ولا بلغ الی ممالک المشرق قالوا ووقع فی زمان طهمورث وان اهل المغرب لما انذر حکماؤهم
بالطوفان اتخذوا المبانی العظیمة کالاهرامین بمصر ونحوها لیحلوا فیها عند حدوثه ولما بلغ طهمورث الانذار بالطوفان قبل کونه
بمائة واحدی وثلاثین سنة امر باتخاذ موضع ملکته صحیح الهواء والتربة فوجد ذلک باصبهان فامر بتجلید العلوم ودفنها فیها
فی اسلم المواضع ویشهد لهذا ما وجد بعد الثلثمائة من بنی الهجرة فی حی من مدینة اصبهان من التلال التی انشقت عن بیوت مملوة
اعدالاعدة کثیرة قد لمست من لحا الشجر التی تلبس بها القسی وتسمی التور مکتوبة بکتابة لم یدر احد ماهی واما المنجمون فانهم صححوا
هذه السنین من القران الاول من قرانات العلویین حل والمشتری التی اثبت علماء اهل بابل والکلدانیین مثلها اذا کان الطوفان
طهموره من ناحیتهم فان السفینة استقرت علی الجودی وهو غیر بعید من تلک النواحی قالوا وکان هذا القران قبل الطوفان بما
وعشرین سنة وماتة وثمانیة ایام واعتنوا بامرها وصححوا ما بعدها فوجدوا ابین الطوفان وبین اول ملک بخت نصر الاول الفی
وستمائة واربع سنین وبین بخت نصر هذا وبین الاسکندر اربعمائة وست وثلاثون سنة وعلی ذلک بنی ابو معشر اوساط الکواکب
فی زیجه وقال کان الطوفان عند اجتماع الکواکب فی آخر برج الحوت واول برج الحمل وکان بین وقت الطوفان وبین تاریخ
الاسکندر قدر الفی سنة وسبعمائة وتسعین سنة مکبوسة وسبعة اشهر وستة وعشرین یوما وبینه وبین یوم الخمیس اول المحرم
من السنة الاولی من سنی الهجرة النبویة الف الف یوم وثلثمائة الف یوم وتسعة وخمسون الف یوم وتسعمائة یوم وثلاثة وسبعون
یوما یکون من السنین الفارسیة المصریة ثلاثة الاف سنة وسبعمائة سنة وخمس وعشرون سنة وثلثمائة یوم وثمانیة و
اربعون یوما وحدثهم من یری ان الطوفان کان یوم الجمعة وعندی انه معشر انه کان یوم الخمیس لما تقرر عنده الجملة المذکورة
وفرجت له المدة التی تسمی دور الکواکب وهی بزعمهم ثلثمائة الف وستون الف سنة شمسیة واولها متقدم علی وقت الطوفان
بمائة الف وثمانین الف سنة شمسیة حکم بان الطوفان کان فی بایة الف وثمانین الف سنة وسیکون فیما بعد کذلک ومثل هذا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

لا يقبل الانجبار دين معصوم واما تاريخ بخت نصر فانه على سني القبط وعليه يعمل في استخراج مواضع الكواكب من كتاب المجسطي ثم
ادوله قليس واول ادواره في سنة ثماني عشرة وازيمانية لبخت نصر وكل دور منها ست وسبعون سنة شمسية
وكان قليس من جملة اصحاب التعاليم وبخت نصر هذا ليس هو الذي خرب بيت المقدس وانما هو آخر كان قبل بخت نصر مخرب بيت المقدس
بمائة وثلاث واربعين سنة وهو اسم فارسي اصله بخت برسي ومعناه كثير البكاء والانين ويقال له بالعبرانية نصار وقيل تفسيره عطارد
وهو ينطق وذلك لتخليته على الحكمة وتغييره لها ثم عرب فقيل بخت نصر واما تاريخ فيليبس فانه على سني القبط وكثيرا ما يستعمل هذا
التاريخ من بعد الاسكندر البناء المقدوني وكلا الامرين سواء فان القاسم بعد البناء هو فيليبس فصار كان سنو الاول ومن بعد قيام
الآخر فان الحالة الموحشة هي كالفصل المشترك بينهما وفيليبس هذا هو بعد الاسكندر المقدوني ويعرف هذا التاريخ بتاريخ الاسكندر انيين وعليه
بنى تاون الاسكندراني في تاريخه المعروف بالقانون والله اعلم واما تاريخ الاسكندر فانه على سني الروم وعليه يعمل اكثر الامم الى وقتنا هذا
من اهل الشام واهل بلاد الروم واهل المغرب الاندلس والفرنج واليهود واما تاريخ غشطش فانه لا يعرف اليوم احد يستعمله وغشطش هذا هو اول
القياصرة ومعنى قيصر بالرومية شق عنه فان غشطش هذا لما حملت به امه ماتت في المخاض فشق بطنها حتى اخرج منه فقيل قيصر ولقب
من بعده من ملوك الروم ويزعم النصارى ان المسيح عليه السلام ولد لاربعين سنة من ملكه وفي هذا القول نظر فانه لا يصح عند سياقة السنين
والتواريخ بل يحتاج تعديل ولادته عليه السلام في السنة السابعة عشرة من ملكه واما تاريخ انطيغس فان بطليموس ضبط الكواكب الثابتة في
كتابه المعروف بالمجسطي لاول ملكه على الروم وسنو هذا التاريخ رومية انتهى المقصود **فصل** اعلم ان السنة الشمسية عبارة عن عود
الشمس في فلك البروج اذا تحركت على خلاف حركة الكل الى اى نقطة فرضت ابتداء حركتها وذلك انها تستوفي الاثنتي عشرة الا ثلثا
هي الربيع والصيف والخريف والشتاء وتحوز طبايعها الاربع وتنتهي الى حيث بدأت وفي هذه المدة يستوفي القمر اثني عشرة عودة واقل
من نصف عودة ويستهل اثني عشرة مرة فجعلت المدة التي فيها عودات القمر الاثنتا عشرة في فلك البروج سنة للقمر على جهة
الاصطلاح وسقط الكسر الذي هو احد عشر يوما بالتقريب فصارت السنة على قسمين سنة شمسية وسنة قمرية وجميع من على وجه الارض
من الامم اخذوا التواريخ سنيهم من مسير الشمس والقمر فالاخذون بسير الشمس خمس امم هم اليونانيون والسريانيون والقبط والروم
والفرس والآخذون بسير القمر خمس امم هم الهند والعرب واليهود والنصارى والمسلمون فاهل قسطنطينية والاسكندرية وسائر الروم
والسوريانيون والكلدانيون واهل مصر ومن يجري مجراهم المعتمد اخذوا بالسنة الشمسية التي هي ثلثمائة وخمس وستون يوما وربع
يوم بالتقريب وصيروا السنة ثلثمائة وخمسة وستين يوما واسقطوا الارباع بها في كل اربع سنين يوما حتى انجبرت السنة وسموا تلك السنة
كبيسة لانكباس الارباع فيها واما القبط مصر القديمة وغيرهم كانوا يتركون الارباع حتى يجتمع منها اربعة ايام سنة تامة وذلك في كل الف
والعجائة وستين سنة ثم يكبسونها سنة واحدة ويقعون حينئذ في اول تلك السنة مع اهل الاسكندرية وقسطنطينية وما
الفرس فانهم جعلوا السنة ثلثمائة وخمسة وستين يوما من غير كبس حتى اجتمع لهم من ذلك اليوم في مائة وعشرين سنة يوم شهر تام وهو خمس
الساعة الذي يتبع ربع اليوم عندهم يوم واحد فالحقوا الشهر التام بها في كل مائة وست عشرة سنة واقتفى اثرهم في هذا العمل خواتم
القدماء والصفدوانيون من ملوك فارس كانت الملوك البيشداذية منهم وهم الذين ملكوا الدنيا بحذافيرها يعملون السنة ثلثمائة
وخمسة وستين يوما كل شهر منها ثلاثون يوما سواء وكانوا يكبسون السنة كل ست سنين يوما ويسمونها كبيسة وكل مائة وعشرين

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

سنة بشهرين احدهما بسبب خمسة الايام والثاني بسبب ربع اليوم وكانوا يقولون تلك السنة ويسمونها المباركة واما قدماء القبط
واهل فارس في الاسلام واهل خوارزم والصغد فتركوا الكسور اعني الربع وما يتبعه اصلا واما العبرانيون وجميع بني اسرائيل والصابئون
والحرانيون فانهم اخذوا السنة من سير الشمس شهورها من سير القمر لتكون اعيادهم وصيامهم على حساب قمري وتكون مع ذلك حافظة
لاوقاتها من السنة فكبسوا كل تسعة عشر سنة قمرية ثمانية اشهر وافقهم النصارى في صومهم وبعض اعيادهم لان بدء امرهم على سنتهم
اليهودي وخالفوهم في الشهور الى مذهب الروم والسريانيين وكانت العرب في جاهليتها تنظر الى فضل ما بين سنتهم وسنة القمر وهو عشرة
ايام واحدى وعشرون ساعة وخمس ساعة فيلحقون ذلك بها شهرا كلما تم منها ما يستوفي ايام شهر ولكنهم كانوا يعملون على اثنى عشر
ايام وعشرون ساعة وكان يتولى ذلك النساءة من بني كنانة المعروفون بالقلامس واحدهم قلمس وهو البحر الغزير وهو ابو ثمامة جنادة
بن عوف بن اميمة بن قلع واول من فعل ذلك منهم حذيفة بن عبد فقيم وآخر من فعله ابو ثمامة واخذ العرب الكبس من اليهود قبل مجيء
دين الاسلام بنحو الماتي سنة وكانوا يكبسون في كل اربع وعشرين سنة تسعة اشهر حتى تبقى اشهر السنة ثابتة مع الازمنة
على حالة واحدة لا تتاخر عن اوقاتها ولا تتقدم الى ان حج رسول الله صلعم وانزل الله تعالى عليه انما النسيء زيادة في الكفر يضل
به الذين كفروا يحلونه عاما ويحرمونه عاما ليواطئوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما حرم الله زين لهم سوء اعمالهم والله لا يهدي القوم الكافرين
فخطب صلعم وقال ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض فبطل النسيء وزالت شهور العرب عما كانت عليه
وصارت اسماء ما غير دالة على معانيها واما اهل الهند فانهم يستعملون رؤية الاهلة في شهورهم ويكبسون كل تسعماية سنة وتسعين
يوما بشهر قمري ويجعلون ابتداء تاريخهم اتفاق اجتماع في اول دقيقة من برج ما واكثر طلبهم لهذا الاجتماع ان يتفق في احد نقطتي
الاعتدالين ويسمون السنة الكبيسة بدات فهذه اراء الخليقة في السنة واما اليوم فانه عبارة عن عود الشمس بدورانها الكلي الى
دائرة قد فرضت وقد اختلف فيه فجعله العرب من غروب الشمس الى غروبها من الغد ومن اجل ان شهور العرب مبنية على سير القمر
اوائلها مقيدة برؤية الهلال والهلال يرى لدن غروب الشمس صارت الليلة عندهم قبل النهار وعند الفرس والروم اليوم بليلته من طلوع
الشمس بارزة من افق المشرق الى وقت طلوعها من الغد فصار النهار عندهم قبل الليل واحتجوا على قولهم بان النور وجود والظلمة
عدم والحركة تغلب على السكون لانها وجود لا عدم وحياة لا موت والسماء افضل من الارض والعالي اشرف والماء بحاري
لا يقبل عفونة كالراكد واحتج الآخرون بان الظلمة اقدم من النور والنور طارئ عليها فالاقدم يبدا به وغلبوا السكون على الحركة باضافة
الراحة والدعة اليه قال الشاعر
بقدر سر سكون راحت بود بنگر مراتب اه و ويدن رفتن استادن نشستن خفتن مردن وقالوا الحركة
انما هي الحاجة والضرورة والتعب تنتجه الحركة والسكون اذا دام في الاستقصاء آت مدة لم يولد فسادا فاذا دامت الحركة في الاستقصاء
واستحكمت افسدت وذلك كالزلازل والعواصف في الامواج وشبهها وعند اصحاب التنجيم ان اليوم بليلته من مواقيت الشمس فلك نصف النهار
الى مواقيتها اياه في الغد وذلك من وقت الظهر الى وقت العصر وبنوا على ذلك حساب انيا جهم وبعضهم ابتدا باليوم من نصف الليل وهو
صاحب زيج شهريار ازانساه وهذا هو حد اليوم على الاطلاق اذا اشترط الليلة في التركيب فانما على التفصيل فاليوم بانفراده و
النهار بمعنى واحد وهو من طلوع جرم الشمس الى غروب جرمها والليل خلاف ذلك وعكسه وحد بعضهم اول النهار بطلوع الفجر وآخره
بغروب الشمس لقوله تعالى وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر ثم اتموا الصيام الى الليل وقال ابدا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الجدران بما طرفا النهار وعورض بان الآية انما فيها بيان طرفي الصوم لا تعريف اول النهار وبان الشفق من جهة المغرب نظير الفجر من جهة المشرق وهما متساويان في العلة فلو كان طلوع الفجر اول النهار لكان غروب الشفق آخره وقد التزم ذلك بعض الشفعية

قف ان القدماء من الفرس والصعد وقبط مصر الاول لم يكونوا يستعملون الاسابيع من الايام في الشهور واول من استعملها اهل الجانب الغربي من الارض لا سيما اهل الشام وما حوله من اجل ظهور الانبياء عليهم السلام فيها هنالك واخبارهم عن الاسبوع الاول وبدء العالم فيه وان الله خلق السموات والارض في ستة ايام من الاسبوع ثم انتشر ذلك منهم في سائر الامم واستعملته العرب العاربة بسبب تجاورديارهم وديار اهل الشام فانهم كانوا قبل تحولهم الى اليمن ببابل وعندهم اخبار نوح ثم بعث الله تعالى اليهم هودا ثم صالحا وانزل فيهم ابراهيم ابنه اسمعيل فتعربت اسمعيل وكانت القبط الاول تستعمل اسماء الايام الثلاثين من كل شهر فتجعل لكل يوم منها اسما كما هو الحال في تاريخ الفرس ما زالت القبط على هذا الى ان ملك مصر اغسطش بن يوحنس فاراد ان يحملهم على كبس السنين ليوافقوا اليوم ابدا فيها فوجدوا الباقي ح الى تمام السنة الكبيسة الكبرى خمس سنين فانتظرحتى مضى من ملكه خمس سنين ثم حملهم على كبس الشهور في كل اربع سنين يوما كما تفعل الروم فترك القبط من حينئذ استعمال اسماء الايام الثلاثين لاضياعهم في يوم الكبس الى اسم يخصه والقرض بعد ذلك مستعملوا اسماء الايام الثلاثين من اهل مصر والعارفون بها ولم يبق لها ذكر يعرف في العالم بين الناس بل درثرت كما درثرت غيرها من اسماء الرسوم القديمة والعادات الاول سنة الله في الذين خلوا من قبل ثم حدث بعض رؤساء القبط بعد استعمالهم الكبس الاسماء التي هي اليوم المتداولة بين الناس بمصر وسن خرافات القبط ان شهورهم هي شهور سني نوح وشيث وآدم منذ ابتداء العالم وانها لم تزل على ذلك الى ان خرج موسى بني اسرائيل من مصر فجعلوا اول سنتهم خامس عشر نيسان كما امر به في التوراة الى ان نقل الاسكندر رأس سنتهم الى اول تشرين وكذلك المصريون نقل بعضه كما اول سنتهم الى اول يوم من ملكه فصار اول توت عندهم يتقدم اول يوم خلق الله العالم بمائتين وخمسة وثمانية ايام واولها يوم الثلثاء وآخرها يوم السبت فكان توت اول له في ذلك الوقت يوم الاحد وهو اول يوم خلق الله فيه العالم الذي يقال له الآن تاسع عشري برمهات وذلك ان اول من ملك على الارض بعد الطوفان نمرود بن كنعان ابن حام بن نوح فعمر بابل وهو اول الكلدانيين ثم ملك بنو مصرايم بن حام بن نوح مصر فبنى منف بمصر على النيل وسماها باسم جده مصرايم وهو اول ملك ملك الارض وبذان الملكان استعملا تاريخ جدهما نوح عليه السلام واستن بسنتهم من جاء من بعدهم حتى تغيرت كما تقدم ذكر ذلك المقريزي في الخطط والله اعلم

فصل سوم در بيان عمر دنيا مطابق قول بعض اهل اسلام از تحقيق مسبوق ثابت شد كه از هبوط آدم تا آخر سنه يكهزار و دو صد و نود و هجري هفت هزار و شش صد و نود و چهار سال و چند ماه ميشود و در بعض روايات [illegible] هفت هزار سال بيست پس بايد چنانچه بحكم ترمذي در نوادر الاصول در حديث طويل كه در ذكر شفاعت اهل كبائر [illegible] دوزخ كسي هست كه برابر مدت دنيا از روزيكه مخلوق شده تا امروز كه فنا شود و بماند و آن هفت هزار سال هست [illegible] گفته و اين دلالت هست بر آنكه برزخ مدت دنيا براي اول موتي هفت هزار سال هست اندكي كم و براي ديگر اموات بحسب اتباع انبيا تا آنكه برزخ امت مرحومه براي اول موتي هزار سال هست بزيادت چند و انس بن مالك گفته فرمود رسول خدا صلعم كسيكه برآرد حاجت مسلم را در رساند خدا او را مشتت شود او را برابر عمر دنيا كه هفت هزار سال هست صيام يوم و قيام ليلها اخرجه ابن عساكر في تاريخه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ونیز وی مرفوعاً از انس روایت کرده که عمر دنیا هفت روز است از ایام اخرت از انچه شما میشمارید شما اخرجه ابن عدی و از اینجا توان دریافت که برزخ دنیا هفت هزار سال است و زیادت و نقصان آن بر تدریج از مئه معوی است و ضحاک بن مزاحم گفته خوابی دیدم و بر آنحضرت صلعم عرض کردم و در انجواب این است که ناگاه من با شما هستم ای رسول خدا بر منبری که هفت درجه دارد و تو در درجه بالای آن هستی فرمود این منبر هفت پایه که دیده دنیا است که هفت هزار سال باشد و مرا که در درجه بالای آن دیدی من در آخر هزار دوی هستم اخرجه الطبرانی و البیهقی فی الدلائل و السهیلی فی الروض الانف بیهقی گفته سندش ضعیف است لیکن بطریق صحیح از ابن عباس آمده که دنیا هفت روز است و هر روز هزار سال و بعثت آنحضرت صلعم در آخر روز است و ابو جعفر طبری تصحیح این اصل کرده با آثار دیگر معاضدت وی نموده و سیوطی گفته مراد آنحضرت صلعم از این قول که من در آخر الفم آنست که معظم امت من در هزار هفتم است و باین وجه مطابق میشود این اثر بروایتی که دران بعثت نبوی در آخر هزار ششم آمده چه اگر بعثت در اوائل هزار هفتم می بود اشراط کبری قیامت مثل خروج دجال و نزول عیسی طلوع شمس از مغرب پیش از امروز با کثار اصد سال یافته میشد تا قیام ساعت نزدیک ختم هزار هفتم صورت میگرفت با انکه در خارج هیچ چیز از این اشراط هنوز یافته نشد پس دلالت کرد بر انکه باقی از هزار هفتم زیاده بر سه صد سال است انتهی و موید اوست روایت وهب بن منبه که گذشت از دنیا پنج هزار و شش صد سال و من میشناسم هر زمانه را از این مدت و ملوک و انبیا علیهم السلام را که دران زمانه بودند اخرجه احمد فی کتاب العلل و قیل اصح آنست که بعثت آنحضرت صلعم در اول هزار هفتم است چنانکه از روایات دیگر معلوم میشود و موید اوست انچه در فصل دوم از حساب هبوط آدم تا این تاریخ گذشته و از اینجا مدت دنیا افزون شد زیرا که مابعد نصف را حکم آخر دهند و قاعده عرب است که عددی را ذکر میکنند و مدت کسر را از ان می اندازند چنانکه در روایتی عمر آنحضرت صلعم شصت سال آمده با انکه صحیح شصت و سه سال است پس در روایت شصت سال حذف کسر کرده اند و در روایت شصت و پنج سال اعتبار سال ولادت و وفات نموده چنین جمل کرده اند در اینجا این مدت را بر اسقاط کسر و کسر زیاده از مقدار نصف بنا شد و بر این تقدیر عمر دنیا نزدیک بهشت هزار سال میشود و باین وجه حاصل میشود تطبیق میان هبوط آدم و تاریخ مولد نبوی چنانکه در فصل دوم گذشته و نیز ابن عباس گفته دنیا جمعه ایست از جمعه های آخرت هفت هزار سال و گذشت از ان شش هزار سال اخرجه ابن ابی حاتم فی تفسیره و وی نحوه ابن ابی الدنیا فی کتاب قصر الامل باسناده عن سعید بن جبیر و این اثر نیز ناظر است در انکه مولد وی صلعم در اول هزار هفتم است و عبد بن حمید در تفسیر خود از محمد بن سیرین انه مر وی از اهل کتاب که مسلمان شده بود روایت کرده که آفرید خدای تعالی آسمانها و زمین را در شش روز دیگر روز نزد رب تو همچو هزار سال است از انچه شما میکنید شما حقر کرده اید اهل دنیا شش روز و گردانید ساعت را در روز هفتم و گذشت این شش روز و تو در روز هفتمی گویم مسلم از ابو هریره روایت کرده که گفت اخذ رسول الله صلعم بیدی فقال خلق الله التربة یوم السبت و خلق فیها الجبال یوم الاحد و خلق الشجر یوم الاثنین و خلق المکروه یوم الثلثاء و خلق النور یوم الاربعاء و بث فیها الدواب یوم الخمیس و خلق آدم بعد العصر من یوم الجمعة فی آخر الخلق فی آخر ساعة من ساعات الجمعة بین العصر الی اللیل انتهی و مراد قرآن کریم آمده و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون پس اگر این هفت روز آفرینش تمام خلق را هم هفت هزار سال گیرند و بعده عمر دنیا را هم هفت هزار سال گویند لازم آید که مجموع مدت از بدو خلق تا فنا عالم چهارده هزار سال

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

هفت هزار ازان در خلق عالم گذشت و هفت هزار برای بقاء عالم تا روز فنای او باقی ماند و چون بحکم و ما یعلم جنود ربک الا هو احدے
را بر تفاصیل و مقدار مخلوق خدا اطلاعی حاصل نیست و مخلوق او بیشمار است اگر بگفت روز آفرینش را برابر هفت هزار سال
گویند چندان استبعاد نمیدارد مگر تصریح اینمعنے در کار است که این اسبوع هفت هزار سال بالتعیین بود و ورنه کریمه مذکوره بعمومه
خود شامل او باشد و نیز چون آدم در آخر ساعت از نهار ما بین عصر و مغرب ازین هفت روز مخلوق شد گویا در الف سابع از
الوف سبعه خلق ظهور گرفت و آنحضرت صلعم آخر انبیای اولوالعزم است و بعد از وی پیغمبر نشود اگر در آخر الف از الوف سبعه عمر
دنیا مبعوث شده باشد مستبعد نیست که آخر با اول نسبتے دارد و لیکن درین تاریخ حال چون زیاده بر یک هزار سال گذشت و
چیزے واثری از اسباب فناء عالم و انتهار دنیا پیدا نیست این روایات بر تقدیر صحت در خور تاویل و توجیه است کما سیاتی و ابن
اسحق بطریق محمد از عکرمه یا از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که یهود میگفتند که مدت دنیا هفت هزار سال است و
ما معذب نشویم در هر هزار سال از ایام دنیا مگر یکروز و این دنیا هفت روز معدود است پستر منقطع شود عذاب ما پس نازل شد
این آیه و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة اخرجه ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و مثله فی التفسیر المظهری و غیره من التفاسیر
و قال کعب بن حمید اخبرنا شبابة عن ورقاء عن ابی نجیح عن مجاهد بمثله گویم ظاهر کریمه رد است بر یهود در اعتقاد عدم عذاب مگر روزے
چند نه انکار از نفس ایام معدوده که نزد ایشان مراد بدان هفت هزار سال عمر دنیا است چنانکه سیاق آیه بران دلالت دارد
قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله ما لا تعلمون و اگر دلالت آیه را بهر دو شق راجع گردانند نیز
وجهی دارد گو خفی باشد و دینوری در کتاب المجالسه آورده که حدیث کرد مرا محمد بن عبد الغریر از پدر خود که گفت شنیدم مسلم خواص
را میگفت شنیدم عمر بن زائده را میگفت که بود کرز که بسیار اجتهاد میکرد در عبادت پس گفتند او را چرا ساعتی نفس خنک در آرام
نمیدهی گفت چقدر رسیده است شمار امقدار روز قیامت گفتند پنجاه هزار سال گفت ایا عاجز می آید یکی از شما از آنکه عمل کند
هفت روز برای من در آن روز که برابر پنجاه هزار سال است گویم این قول صریح نیست در آنکه عمر دنیا هفت هزار سال است بلکه
ظاهر وی آنست که مدت عمر آدمی نسبت بمدت طویله روز آخرت کم است پس عمل قلیل آدمی من کثیر شان مرد عاقل است بغضے
اختر شناسان گفته اند که دوره عالم بر گردش هفت سیاره است عطارد و زهره و شمس و مریخ و زحل و مشتری و قمر و دوره هر
سیاره ازین سیارات هزار سال کامل است و مجموع ادوار هفت هزار سال و چون این ادوار ختم شود عالم از انتظام فروافتد و
دنیا تمام گردد و منجمله این ادوار دوره شش سیاره تمام شده و در هر دور مقتضای آن در عالم ظاهر گردیده و اکنون دوره قمر که
پسین دورات سیارات است شروع گردیده و آغاز او را سالهائی بسیار گذشته و قلیل ازان باقی مانده است که در گذشتن است و
از آثار این دوره قلت امطار و کثرت نوازل و محن و شرور و فتن و توالی آفات و تواتر علامات است چون این باقی هم بگذرد و آثار فنا
و زوال نمایان گردد و عالم درهم و برهم شود پس فرد ایشان نیز گویا مدت عمر دنیا همین هفت هزار سال است حافظ شیرازی گفته
ست آئین چه شوری است که در دور قمر می بینم ۔ همه آفاق پر از فتنه و شری می بینم الی آخر الغزل و ابن العربی حاتمی در کتاب فتوحات
در ذکر بعض مشاهدات خود آورده که از خلقت آدم تا اینزمان هفت هزار سال تمام نشده و مثل آن شیخ احمد سرهندی مجدد الف
ثانی در شرح مشاهده مذکوره گفته و این قول ناظر در آنست که بعثت نبوی در اواسط یا اواخر الف سادس شده نه در اول الف

Presented by: Rana Jabir Abbas

سابع پس اگر روایت هفت هزار سال بود ون عمر دنیا از حین هبوط آدم تا فنای عالم بصحت رسد اصح همین باشد که مولد نبی صلعم
در اواسط الف سادس است ورنه زیادت بر الوف سبعه یعنی چه واز کجا است وچون تواریخ امم علی اختلافهم بر یک
نسق و بر یک حساب نیست و غالب وی خلاف یکدیگر است اگر این اختلاف سنوات در مدت مابین هبوط آدم و مولد خیر بنی آدم ارتجانا شی شده
باشد مستبعد نیست اما از روایات و اقوال وارده درین باب زیادت چند سال بر هفت هزار سال مستفاد نمیشود و وجه آن چنانکه
باید ظاهر نیست سیوطی گفته که بقای امت بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت صلعم از پانصد سال تجاوز نکند و بعض علماء وقت او
که فتوی بظهور مهدی و خروج دجال و نزول عیسی و دیگر اشراط کبری در مائة عاشره داده بودند آنرا رد کرده از پیش خود اثبات
نموده که مدت این امت بر الف زیاده شود لیکن این زیادت بپانصد سال نرسد زیرا که وارد شده که مدت دنیا از وقت آدم تا قیام
ساعت هفت هزار سال ست و آنحضرت صلعم در آخر هزار ششم مبعوث شده و وارد شده که خروج دجال بر سر صد سال شود و عیسی
فرود آمده او را بکشد و چهل سال در زمین بماند و مردم بعد از طلوع شمس از مغرب یکصد و بست سال مکث کنند میان هر دو نفخه
فاصله چهل سال است پس این دو صد سال شد که ناگزیر است ازان و ممکن نیست که این مدت بهزار و پنجصد سال کشد و برین تقدیر مدت
دنیا از وقت رحلت نبوی تا آخر یکهزار و چهار صد سال بالیقین و پانصد سال علی الاحتمال باشد انتهی گویم حاصل این قول
آنست که مدت دنیا هفت هزار سال است و بعثت آنحضرت صلعم مثلا در اول مائة سادس از الف سادس شد پس باقی از زمان
آنحضرت تا قیام ساعت یکهزار و پانصد سال باشد و منجمله آن قریب سیزده صد سال تا امروز گذشته و باقی از پانصد دو صد
سال است و دران این همه اشراط کبری بظهور رسد و مقدمه این اشراط ظهور مهدی است پس توان گفت که درین
هوه سال که از مائة ثالث عشر باقی است ظهور کند یا بر سر صد چهار دهم شیخ علی متقی در رساله برهان اخبار و آثار دالة بر تاخیر
مدت هم آورده و بعضی گفته که اول هزار هفتم محسوب است از وقت وفات علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بنا بر انکه زمانه خلافت
راشده منجمله ایام نبوت است و این نیز مشهور تا خیر مدت است اگرچه مدتی قلیل باشد و اگر زمانه خلافت امام حسن بن علی رضی الله عنهما
که شش ماه بود تقریبا مثلا بدان ضم کنند روزی چند دیگر افزون میشود زیرا که بحکم الخلافة بعدی ثلثون سنة
این ایام حسن نیز داخل زمانه نبوت است ولیکن در نظر تحقیق این حساب را در صحت تعداد سنوات هیچ دخل نیست چه سخن در تعیین
عمر دنیا از هبوط آدم تا فنای عالم و از مدت دنیا میان هبوط آدم و مولد خیر بنی آدم صلعم است نه در قصر طول زمان نبوت و خلافت
پس اگر روایت هفت هزار سال بطریقه متعدین محققین بصحت رسد تاویل ما نحن فیه باین طریق باشد که از هبوط آدم تا مولد
نبوی صلعم پنجهزار و پنجصد سال بوده و دولت نبوی صلعم بر سر مائة سادس از الف سادس اتفاق افتاده و اختلاف مورخین
و منجمین و اصحاب تجات و ارباب تقویم درین تواریخ بنا بر تقادم عهود امم سابقه و بعد از منه ماضیه و انقطاع وصول اخبار اولین
بآخرین باتفاوت سنین شمسیه قمریه مطلع نظر ارباب غلط و مسرح ریادت و نقصان حساب است ولیکن برین تقدیر لازم می آید که
سال اول صد چهار دهم از ظهور اشراط کبری قیامت تجاوز نکند چه بروی وقوع این اشراط بحسب دلالت اخبار که بعضی ازان صحیح
است همین دو صد سال باقی است که از تاریخ امروز بعد دو سال تا غایتش و نزول بعضی خروج دجال بر سر مائة ظهور مهدی هفت سال
پیش ازوی باشد و برین تقدیر ظهور او را از امروز بسیصد سال باقی است و هر چند وجود اشراط صغری چنانچه در بعض وقت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ناظر در قرب زمانه وقوع اشراط کبری است وکل ما هو آت قریب لیکن حق بحث درین مقام آنست که علم مدت دنیا و عمر او که چند است
وچه مقدار ازان گذشته وچه مقدار ازان باقی است و این اشراط کبری که انتظار آن میرود در کدام وقت واقع شود و چه قسم
وقوع یابد مخصوص بصنع عالم و خالق جمله کائنات جلت عظمته است و افهام خلق واوهام بشر از دریافت آن قاصر و عاجز لا یجلیها
لوقتها الا هو و این همه اخبار و آثار که دلالت میکنند بر تعیین مدت دنیا اکثری ازان ضعیف و مجروح است و بیشتر اقوال اهل علم
اند از صحابه و تابعین و من بعدهم و حجت در ما نحن فیه نفس کتاب و سنت مطهره است لا غیر و آنچه از کتاب الله ثابت شده همین قدر
است که ساعت قائم شدنی است و ناگهان قائم شود و وقت قیام او جز حق سبحانه و تعالی احدی را از مخلوق معلوم نیست و نبی
و غیر نبی در عدم معرفتش برابر اند و همین عدم علم است مطهره تائید کرده و چون آثار صحابه را درین مقام تا وقتی که ماخذ اقوال ایشان
از مشکوة نبوت معلوم نباشد وزنی نیست از کشف اولیاء و الهام اصفیا چه گویم که آن خود از حکم شرع در چیزی نباشد و نه لائق
احتجاج و آثار مذکوره طرا آنست که ماخوذ از اهل کتاب اند چنانکه تکذیب ایشان نباید کرد تصدیق هم نتوان نمود چنانکه مفاد
حدیث لا تکذبوهم و لا تصدقوهم است پس احوط در ما نحن فیه احاله عالم بعالم الغیب و الشهاده یا توقف و سکوت است و لهذا عبد الرؤف
مناوی در شرح جامع صغیر بضعف و وضع این اخبار و آثار صراحت کرده ایراد عبارتش بلفظه هر چند خالی از تکرار معانی نیست
مناسب مقام است قال رحمه الله یا کذا بهذا عند تخریجه الدیلمی فی کانه سقط من قلم المصنف سهوا سبعة ایام من ایام الآخرة تمامه عند
مخرجه الدیلمی فذلك یوم یجمع الله فیه الخلق و ان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون و ما اورده ابن جریر الطبری فی مقدمة تاریخه
عن ابن عباس من قوله الدنیا سبعة آلاف من جمع الآخرة کل یوم سنة فغیر ثابت و بتقدیر صحته فالاخبار الثابتة فی الصحیحین کما قال الحافظ
ابن حجر تقتضی ان مدة هذه الامة نحو الربع او الخمس من الیوم لما ثبت فی حدیث ابن عمر انما اجلکم فیمن مضی قبلکم کما بین صلوة
العصر و غروب الشمس قال فاضمحل الی قول ابن عباس هذا و علی الالف زیادة کثیرة فالحق ان ذلك لا یعلم حقیقة الا الله سبحانه و تعالی
انتهی و قال بعد ذلك ابن العربی قال سیدنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و الیوم عند ربك
کالف سنة مما تعدون فکان ایام الهرج کل یوم الف سنة مما تعدون بخلاف ایام المدد فانها اکبر فکان من ایام الهرج و صلاح الامة بنظر الیه صلی الله علیه وسلم و فسادها
باعراضها عنه فوجدنا المسمی یتضمن الف معنی لا یحصل الا بعد انقضاء حول و لا بد من حصول هذه المعانی التی تضمنتها لانه ناظر الی یعطی
معناه فلا بد من کمال الف سنة لهذه الامة حق فی اول دورة المیزان او مدتها ستة الاف سنة روحانیة محققة فرای
فی مسند الفردوس من حدیث العلاء بن زید عن انس باسناد فیه وضاع قال الذهبی هو فی الضعفاء و قال ابن المدینی العلاء
بن زید یضع الحدیث انتهی و فی المیزان ابو اسامة یضعف و قال البخاری منکر الحدیث و ساق له مناکیر هذا منها و قال ابن
[illegible] عن شیخه [illegible] و قال البخاری [illegible] الدنیا سبعة آلاف سنة انتهی و نحوه لکن بعد الانجم
السیارة کل واحد الف سنة کما قال الحافظ ابن حجر فی [illegible] و قد ذکر ابن ابی شیبة [illegible] و تمامه ثم فی قبة
دورة القمر انا و فی روایة و انا بالواو و فی آخرها الفاء فاذا تمت بسبعة فذلك وقت تقوض العالم و هی الدنیا و قد اکثر الناس
الخوض فی ذلك فاخذ البعض بما صرح هذا الخبر المعلول و بالغ العارف البسطامی غادعی فی کتابه مفتاح الجفر الفاق و وجوه الدلل
علیه فقال اتفق اهل الملل الاربع المسلمون و النصاری و الصابئة و الیهود علی ان عمر الدنیا سبعة الاف سنة و قال قال علی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

كرم الله وجهه الباقي الى خراب الدنيا الف سنة وفي التوراة كذلك وفيها الدنيا جمعة من جمع الآخرة وهي سبعة الاف سنة
وان الله تعالى يبعث في كل الف نبيا بمعجزات باهرة وبراهين قاطعة لرفع اعلام دينه القويم وصراطه المستقيم فكان في الالف
الاولى آدم عليه السلام وفي الثانية ادريس وفي الثالثة نوح وفي الرابعة ابراهيم وفي الخامسة موسى وفي السادسة عيسى وفي السابعة
محمد صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم الذي ختمت به النبوة وتمت به الالف فالالف الاولى لزحل والثانية للمشتري والثالثة للمريخ و
الرابعة للشمس والخامسة للزهرة والسادسة لعطارد والسابعة للقمر فالمستوفي على الف آدم حرف الالف وعلى الف ادريس حرف
الباء وعلى الف نوح حرف الجيم وعلى الف ابراهيم حرف الدال وعلى الف موسى حرف الهاء وعلى الف عيسى حرف الواو وعلى الف محمد صلعم
حرف الزاي وذهب بعض الى ان عمر الدنيا بعدد البروج لكل برج الف وقال البعض ثلاثمائة وستون الف سنة بعدد درجات الافلاك و
ذكر الهندية حسابا طويلا حاصله ان عمر الدنيا بعدد الدور لكل دور الف وقال البعض ثلاثمائة وستون الف سنة بعدد درجات الافلاك و
العالم عندهم في هذا الحساب اكثر مما مضى وما ذكرنا انما هو ظن والظن لا يغني من الحق شيئا ويتوجه على كل محمل من الاقوال الثلاثة ان هذا الحكم ان كان
انما لوضع الافلاك والكواكب فيجوز اذا مرت بعد الالف ان يحدث قطع كالانسان الذي يمكن بقاؤه لكل طبيعة من الطبائع الاربع
التي فيها مدة من المدد والا لفقه مرت به قسمة بعضها انقطع عمره فلم يبلغ قسمة ما بقي منها فكذا يجوز مثله على عمر العالم والكواكب مختلفة الاحوال
مختلفة القوى مختلفة الاجرام فما الدليل على ان الذي يصيب كل كوكب ونحل برج الف لا اقل ولا اكثر فتعين تفويض مدته الى الله سبحانه
وتعالى كما جاء في القرآن قال المغلطاي وهذا الحديث لا مسكة فيه فقد ذكر جمع منهم ابن الاثير في مثال الطالب ان لفظه موضوعة باتفاقه
وهو متداول بين رواة الحديث والائمة وذكر بعض الحفاظ انه موضوع ولما ذكره ابو الفرج في العلل وصف بعض رواته بالوضع وقال
الذهبي قد جاءت النصوص في فناء هذه الدار وابلها ونسف الجبال وذلك تواتره قطعي لا احيد عنه ولا اعلم متى ذلك الا الله سبحانه وتعالى
فمن زعم انه يعلمه بحساب وبشيء من علم الحروف او بكشف ونحو ذلك فهو عمال مضل طب والبيهقي في الدلائل وكذا ابن لال والديلمي عن
الضحاك بن مزاحم الهلالي باسناد واه تبع المصنف في تسمية الضحاك الطبراني ووافق الطبراني ابو نعيم قال ابن الاثير اراهما ذهبا غير مذهب
ولعلهما حفظا اسم الضحاك ابن مزاحم فظناه ذلك والضحاك من اتباع التابعين قال ابن المديني اما ابن مزاحم هذا فلا اعلمه سمع شيئا من الروايات
قال المغلطاي وذكر العسكري وابن مندة وابن حبان اسمه عبد الله ولما ذكر ابن حبان السلمي في الصحابة قال يقال له صحبة غير اني
لا اعتمد على اسناد خبره وقال في الروض الانف هذا الحديث وان كان ضعيفا فقد روي موقوفا على ابن عباس من طرق صحاح
وتضعضده آثار انتهى وقال ابن حجر هذا الحديث انما هو عن ابن مزاحم وسنده ضعيف جدا واخرجه ابن السكن في الصحابة وقال
اسناده مجهول وقال ابن الاثير الفاظه مصنوعة واورده ابن الجوزي في الموضوعات انتهى كلام المناوي ودر تبيين گفته والحق
ان فلك لا يعلم حقيقته الا الله انتهى وعلى قاري در مشرب ردي گفته رجعنا الى معنى ما ورد وفي بعض الروايات ان عمر الدنيا سبعة
الاف سنة وان نبينا صلعم في الالف السابع ولذا يقال هي آخر الزمان وقد تعدى عن الالف ثلاثة عشر سنة في هذا الاوان
فلا بد ان يقع اشراط الساعة قبل تخطي الفيامة فيحتاج الى الاتيان بكلمة الوحدة والعدة والتحقيق ما ذكره شيخ مشايخنا
الجلال السيوطي في رسالة الكشف انه لا يتجاوز الخمس مائة ليصح ما ثبت في الحديث فانه قد يذكر العدد ويسقط كسره من المد وكما ورد
في رواية ان عمره صلعم ستون سنة مع ان الصحيح ثلاث وستون كما في رواية واما رواية خمس وستون فمحمولة على اعتبار عام

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الولادة وسنة الوفاة فيحصل ذلك بتعيين ان يحمل على اسقاط الكسر والكسر لا يكون اكثر من النصف فانه يلزم حينئذ ان يكون عمر
الدنيا ثمانية آلاف اما مع الكسر او الجبر وقد اخرج نعيم بن حماد عن ابي قبيل قال اجتماع الناس على المهدي سنة اربع مائتين يعني بعد
الالف السابع ويكون بقية اشراط الساعة تنقضي قبل الخمسمائة وكذا ما اخرجه نعيم ايضا عن جعفر قال يقوم المهدي سنة مائتين
وقال ابو الحسن محمد بن الحسين بن ابي يحيى ابراهيم بن عاصم السجزي قد تواترت الاخبار واستفاضت بكثرة رواتها عن سيد الابرار وسند
الاخيار يجيء المهدي المختار وانه من اهل بيته وانه يملك سبع سنين وانه يملأ الارض عدلا وانه يخرج مع عيسى فيساعده على قتل
الدجال بباب لد بارض فلسطين وانه يوم هذه الامة وعيسى خلفه في طول من قصته وامره هذا كله باعتبار الاجمال في نهاية الساعة وما يترتب
عليه من الاحوال والا فقد قال تعالى يسألونك عن الساعة ايان مرساها فيم انت من ذكراها الى ربك منتهاها وفي آية اخرى قل انما علمها عند
ربي لا يجليها لوقتها الا هو وفي اخرى ما يدريك لعل الساعة تكون قريبا وفي اخرى ان الله عنده علم الساعة وهي من مفاتيح الغيب الخمس التي لا يعلمها الا
الله كما ورد في حديث وفي حديث جبريل عليه السلام لما سأل النبي صلى الله عليه وسلم اخبرني عن الساعة قال ما المسئول عنها باعلم من السائل قال فاخبرني
عن امارتها الحديث انتهى **فصل چهارم** در بيان اختلاف امم در مدت ماضي و باقي از ايام دنيا قدماء هرملت در مدت عمر دنيا و مبدء خلقت
سخنے نا گفته اند تا انكه از كثرت اختلاف جمع ميان اقوال محال است حكما چنانچه ديگر گفته اند مدت پايندگي گيهان سه لك و شصت هزار
سال است هر دن سه هزار سال شمسي ازان تا اول سنه ثلاث و ثلاثين و ستمائه يزدجرد هشت هزار و هشت صد و شصت و شش سال
و نهصد و چهل سال گذشته و بريں شق مدت عظمى ..... ۳۶ باشد و ماضي ازان تا سنه مذكور ۸۶۳۹۷ بود
و الله غيب السموت و الارض اليه يرجع الامر كله و فلاسفه هند گفته اند كه ايام دنيا صد سال برهماست و يكصد و نه هزار جگ باشد و هر جگ
چهار ست جگ تريتا و دواپر و كلجگ و مجموع مقدار سنين شمسي دو ارب چهل و سه لك و بيست هزار سال است و دوازده هزار
سال ملكي است و اين روز را كلپ نامند و در هر كلپ چهارده منو يعني ابو البشر بوجود آيند و مدت بقاء اولاد هر آدم هفتاد جگ گهري
باشد و اين كلپ كه بيگذرد پنجاه سال تمامه منقضي شده و از روز اول سال پنجاه و يكم نوبت ششش آدم باتمام رسيده و از آدم هفتم
بست و هفت جگ از جگ بيست و ششم سي و هشت لك و هشتاد و هشت هزار سال تا مبدء كلجگ باتمام رسيده و الله اعلم و اتم
لا تعلمون و حكماء پارس گفته اند اول كسي كه در دور اعظم باقي مانده سه آباد بود و تا صد زاد سال دولت در خاندان انها بود و
ازان بعد رياست الادبان يك اسپ سال ماند و سروري شاليان يك شصت سال و نماند پيا سانيان نود و سه سال و
و در اوائل كلشاهيان شش هزار سي و دو سال بوده است و چهار كس بعد ازو شت باحبار دين بهي پرداختند و ايشان صد
هزار اسپهلام و صد سلام را شمار و صد شمار را اسپارنامند و هزار را فرد و هزار فرد را ارد و هزار ارد را جاد و هزار جاد را واوه و صد هزار واوه را نهاز خوانند و حكماء بابل مثل يونان و اسپ گويند كه عمر عالم است صد و هشتاد هزار سال است
تا روز طوفان همه ازان منقضي شده بود و حكماء مصر برانند كه در هر دوازده هزار سال منطقة البروج با معدل النهار برابر ميايد و قائلند كه
بود و هر صد سال يكدقيقه مائل شود چون بر هم ديگر منطبق شوند عالم بكتم عدم رود و ازين حساب وقوع طوفان را سنه چهار
و پانزده هزار و صد و چهل پنج عالم باشد و حكماء بربر گويند كه پيش از طوفان چهار بار معدل بر منطقه منطبق شده است پيش
آخرين بقول ايشان مقدم باشد ز صد و مصريان پنجهزار و نهصد و شصت و شش سال و آنرا ... و صد و سه سنه ... لك ...

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وهفت هزار و هشتصد و هفتاد و پنج عالم است و یونانیان گویند که طوفان نوح در سنهٔ دو هزار و چهار صد و هشتم عالم واقع شده و
و حکمای روم و شام و فرنگ و اتراک و عرب بدو عالم از هبوط آدم علیه السلام گیرند و ازان تا آغاز سنه هجری شش هزار و یکصد و سی
و یکسال بقول ابو ریحان منقضی شده اند و بهبود مدت دنیا از هبوط آدم تا فنا عالم هفت هزار سال گویند و اصحاب سند یعنی
و هر دو اهر گویند که جملهٔ کواکب با وجات و جوزهرات خود در اول برج حمل نزد هر اربعته آلاف الف الف سنته و عشرین الف الف سنته
شمسیه مجتمع میشوند و این جمیع مدت سنین عالم است و هرگاه این کواکب بر راس حمل فراهم شود مکونات ثلثه یعنی معدن و نبات و حیوان
که عالم کون و فساد حاوی اوست و ازان تعبیر بحیات دنیوی میرود فاسد گردد و بفساد این مکونات عالم سفلی تا دهر طویل ویران
ماند تا آنکه این کواکب با وجات و جوزهرات در برج فلک متفرق شوند و چون متفرق گردند بدایت کون بعد فساد شود و احوال عالم
سفلی عود بامر اول کند و این عود بعد بدء لانهایت باشد و برای هر واحد ازین کواکب با وجات و جوزهرات چند ادوار است و درین مدت
و هر دور دلالت میکند بر چیزی از مکونات چنانکه در کتب ایشان مذکور است و این قول اگرچه مخترع از قول براهمه است و اصحاب با زردان
از قدما رهند گفته اند که در هر سه لک و شصت هزار سال شمسی تمام عالم هلاک میگردد و همین قدر مدت مالک مانده باز بعینه عود میکند
و در پس و بدل دیگری آید و هکذا ابداً تا لانهایت میرود و گویند که از ایام عالم تا طوفان نوح یک لک و هشت هزار سال شمسی گذشته
بود از طوفان تا سنهٔ هجرت محمدیه سه هزار و هفصد و بست سال و چهار ماه و چند روز گذشته و باقی از سنین عالم تا فنا و ابتدا عالم
دیگر یک لک و هفتاد و چند هزار شمسی است و اولش تاریخ هجرت است و اصحاب زجیر گویند مدت عالم که در آن کواکب با وجات و جوزهرات
براس حمل مجتمع میشوند جزئی از هزار جزء است از مدت سند هند و این قول نیز مخترع از قول براهمه بوده است و ابو معشر و ابن بوبخت
گفته که بعض فرس اعتقاد دارند که عمر دنیا دوازده هزار سال بشمار بروج است هر برج را هزار سال است و ابتدا امر دنیا در اول الف اول حمل
بود و هرگاه آخر هر الف ازین الوف متقارب میشود زمانه سخت می آید و بلایا بسیار میشود زیرا که او اخر بروج در حدود نحوس است و همچنین
آخر سنین و عشرات و هر واحد ازین کواکب و لایت هزار سال است و ابن بوبخت گمان کرده که از روز سیر شمس تا تمام بست و پنج از ملک
نوشیروان سه هزار و هشت صد و شصت و هفت سال گذشته است و این در الف برج جدی و تدبیر شمس بود و ازان تا روز
اول از هجرت هشتاد و هفت سال شمسی و بست و شش روز بوده و از هجرت تا قیام یزدجرد نه سال و سه صد و سی و هفت روز
ماضی شده پس این همه تا قیام یزدجرد سه هزار و نهصد و شصت و شش سال شد و ابو معشر گفته قومی از فرس زعم نموده که عمر دنیا هفت هزار
سال است بشمار کواکب سبعه و خود بیش ازین زعم آنست که عمر دنیا سه لک و شصت هزار سال است و طوفان بر نیمه این مدت بر سر یک لک
و هشتاد هزار سال شده بود و قومی گفته عمر دنیا نه هزار سال است هفت هزار برای کواکب سبعهٔ سیاره هر کوکب با هزار سال
و یک هزار راس را و یکهزار ذنب را و در تدبیر الاف ثلثه علویه اعمار طویله شده و در الاف کواکب سفلیه اعمار قاصر گردید و قومی گفته
عمر دنیا نوزده هزار سال است بعدد بروج اثنا عشر هر برج را یکهزار سال و هر کوکب را از کواکب سبعه هزار سال و قومی گفته عمر گیتی بست
و یک هزار سال است بزیادت یک الف برای راس و یک الف برای ذنب و قومی گفته عمرش هفتاد و هشت هزار سال است دوازده
هزار سال در تدبیر برج حمل و یازده هزار سال در تدبیر برج ثور و ده هزار سال در تدبیر برج جوزاء و اعمار درین ربع اطول و زمان
اجود است باز تدبیر ربع ثانی است در مدت بست و چهار هزار سالی و اعمار دران نسبت بربع اول کمتر بود و تدبیر ربع ثالث پانزده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

هزار سال است و تدبیر ربع رابع شش هزار سال و قومی گفته مدت از آدم تا طوفان دو هزار و هشتاد سال و چهار ماه و پانزده روز
است و از طوفان تا ابراهیم نهصد و چهل و دو سال و هفت ماه و پانزده روز و این هفت هزار و دو صد و بست و سه سال شد
و قومی از یهود گفته عمر دنیا هفتاد هزار سال است منحصر در هزار جیل و این قول را از قول موسی علیه السلام در نماز وی تلفیق کرده اند
که یک جیل هفتاد سال باشد و هم از قول او در زبور که حق تعالی با ابراهیم علیه السلام عهد کرده که بقا بشر تا یک هزار جیل است
و از اینجا برآورده اند که مدت دنیا هفتاد هزار سال است و این قول خود را مستظهر کرده اند بقول وی که در تورات است که اعلم الله
الملک الحافظ وصایاه لالاف جیل و ابو الحسن علی بن حسین مسعودی در کتاب اخبار الزمان از اوائل آورده که ایشان گفته اند که
در زمین بست و هشت امت ذوی ارواح و ایدی و بطش و صور مختلفه بعد و منازل قمر بود و هر منزل را امتی منفرد شناخته میشد
و اول امت بدان منزل را زعم کرده اند که مدبر این امم کوکب ثابته بوده و ایشان عبادت آنها میکردند و علی بن ابی طالب گفته
قبل آدم در زمین جن بودند و بر آسمان می پریدند و با ملائکه ملاقات و سلام میکردند و اخبار آسمان می آموختند بعده قومی از
ایشان تمرد کرده و خونها ریخت و جمعی بر طاعت خدا باقی ماند ابلیس هم از ایشان است و گفته اند این جن بست و یک قبیله بودند
و بعضی گفته سی و پنج قبیله و هر قبیله را پادشاهی بود تا آنکه اظهار فساد در ارض کردند و بعضی گفته عمران ارض بقبائل و امم بسیار
بود منهم الظم و الرم و الجن و الجن و البن و الحن و البسن و او تعالی آسمان را با ملائکه و زمین را بجن آباد ساخت تا آنکه بوجه هفک مار بر دست
ملائکه ایشان را مقتول و اسیر فرمود و آدم ابو البشر را آفریده استخلاف ملائکه و ابلیس بسجده وی کرد و شد انچه شد و زمین از
بنی آدم معمور گشت و اهل اسلام در این مسئله مختلف بوده اند ابن عباس گفته الدنیا جمعة من جمع الآخرة و الیوم الف سنة
فذلک سبعة آلاف سنة رواه سعید بن جبیر و کعب احبار گفته الدنیا ستة آلاف سنة رواه سفیان و وهب بن منبه گفته
قد خلا من الدنیا خمسة آلاف سنة و ستمائة سنة انی لاعرف کل زمان منها و من فیه من الانبیاء علیهم السلام فقیل له فکم الدنیا
قال ستة آلاف سنة و ابن عمر گفته سمعت رسول الله صلعم یقول اجلکم فی اجل من کان قبلکم من صلوة العصر الی مغرب الشمس
رواه عبد العدن دینار و فی حدیث ابی هریرة احقب تحقون عاما الیوم منها سدس الدنیا و الحقب بالکسر الحار و ضمها و ابو محمد
بن حسن همدانی در کتاب الاکلیل گفته دنیا یک جزء است از چهار هزار و هفت صد و بست و سه جزء و ثلث جزء و از حقب در آخرت
سنه قمری سه صد و پنجاه و چهار روز و خمس و سدس یعنی است و چون دنیا شش هزار سال و یکروز هزار سال شد سنین قمری
شش الاف الف سال گردید و هر گاه این را خرد گردانیم و آنرا در اجزاء حقب که چهار هزار و هفت صد سال و بست و سه و ثلث
است ضرب نمائیم بست و هشت الف الف و ثلثمائة الف و اربعون الف الف از سنین هیرون می آید و چون دنیا جمعه از آخرت
باشد و باین عدد و مثل سدس زیاده کنیم این عدد حقب شد و ابو جعفر محمد بن جریر طبری گفته الصواب من القول ما دل علی صحته
الخبر الوارد بعده حدیث اجل مذکور و حدیث بعثت انا و الساعة کهاتین و اشار بالسبابة و قوله علیه السلام بعثت انا و الساعة
جمیعا ان کادت لتسبقنی آورده و گفته معلوم ان کان الیوم اوله طلوع الشمس آخره غروب الشمس و کان صحیحا عن النبی صلعم قوله
اجلکم الخ و قوله بعثت الخ و کان قدر ما بین اوسط اوقات صلوة العصر و ذلک اواصاف ظل کل شی مثلیه علی التحری انما یکون
قدر نصف سبع الیوم یزید قلیلا او ینقص قلیلا و کذلک فضل ما بین الوسطی و السبابة انما یکون نحوا من ذلک فکان صحیحا معنی ذلک

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

علیه السلام لن یعجز الله ان یوخر هذه الامة نصف یوم یعنی نصف الیوم الذی مقداره الف سنة فاولی القولین اللذین احدهما
عن ابن عباس والآخر عن کعب قول ابن عباس واذا کان کذلک کان قد جاء عنه علیه السلام ان الباقی من فی ذلک فی حیاته نصف یوم
وذلک خمسمائة عام اذا کان فی ذلک نصف یوم من الایام التی قدر الواحد منها الف عام کان معلوما ان الماضی من الدنیا الی وقت
قوله صلعم ستة آلاف سنة وخمسمائة سنة او نحو ذلک قد جاء عنه صلعم خبر یدل علی صحة قول من قال ان الدنیا کلها ستة آلاف
سنة لو کان صحیحا لم یعد القول به الی غیره وهو حدیث ابی هریرة یرفعه یحقب ثلثون عاما الیوم منها سدس الدنیا فثبتین من هذا الخبر
ان الدنیا کلها ستة آلاف سنة وذلک انه حیث کان الیوم الذی هو من ایام الآخرة مقداره الف سنة من سنی الدنیا وکان
الیوم الواحد من ذلک سدس الدنیا کان معلوما ان جمیعها ستة ایام من ایام الآخرة وذلک ستة آلاف سنة انتهی وابو القاسم سهیلی
گفته تا امروز از وفات وی صلعم پانصد وچند سال گذشته است ودر حدیث لن یعجز الله الی آخره نفی زیادت بر نصف نیست ونه در
قول وی بعثت الی اخره چیزیکه بدان الیقین ج قطع بر صحت تاویل طبری کند موجود است بلکه در تاویل وی غیر ازین نیز گفته اند یعنی میان
آنحضرت صلعم ومیان ساعت کدام نبی وشریعت نیست با وجود تقریب بحین ساعت کما قال تعالی اقترب الساعة وقال انی امر الله فلا تستعجلوه
ولکن چون بگوئیم که بعثت آنحضرت صلعم در الف آخر بعد مضی سنون از وی است ونظر کنیم بسوی حروف مقطعه در اوائل سور آنرا چهار ده حرف
یابیم مجموعه الم یسطع نص حق کره می یابیم باز چون بحساب ابجد شمار کنیم نهصد وسی سال میشود والله تعالی اوائل سور را خبر باین حروف
تسمیه نکرده پس بعید نیست که از بعض مقتضیات وفوائد او اشاره باین عدد باشد زیرا که حدیث الف سابع که در آن رسول الله صلعم
مبعوث شده سابق مذکور گردید لیکن حساب محتمل است که ابتدا ران از مبعث وی صلعم باشد یا از وفات یا از هجرت وهمه قریب یکدیگر
است فقد جاء اشراطها ولا تاتیکم الا بغتة والآنحضرت صلعم مرد لیست که ان احسنت امتی فبقاؤها یوم من ایام الآخرة وذلک الف سنة
وان اساءت فنصف یوم ودرین حدیث تتمیم حدیث متقدم وبیان او است زیرا که پانصد سال گذشته وامت باقی است ومنجمان
بلخی منجم گفته مدت ملت اسلام سی صد ودوازده سال است کذب قبل وظاهر شد ولهذا احمد وابو معشر گفته ظاهر شود بعد یکصد وپنجاه
سال از سنین هجرت اختلاف کثیر وحراس گفته منجمین کسری نوشیروان را خبر دادند که در عرب نبوت ظاهر شود وایشان مالک
ملک گردند ودلیل ایشان زهره در شرف است ومدت ملک ایشان یکهزار وشصت سال باشد ودال بر طالع قران برج
میزان است وزهره که دلیل عرب باشد صاحب میزان است در شرف ونوشیروان از وزیر خود بزرجمهر ازین معنی سوال کرد
وی گفت که ملک فارس بیرون رود انتقال بسوی عرب کند وولادت قائم بامر عرب بسنه چهل وپنج از وقت قران باشد وعرب
مالک مشرق ومغرب گردند زیرا که مشتری دلیل فارس است وی تدبیر زهره که دلیل عرب است قبول کرده وقران از مثلثه
هوائیه بسوی مثلثه مائیه وبرج عقرب که ازین مثلث مائی است انتقال نموده واین نیز دلیل عرب است واین دلالة مقتضی بقاء ملت
اسلامیه بقدر دور زهره است که یکهزار وشصت سال شمسیه باشد وفیل وی گفته بقاء ملت اسلام در زمان نبی امیه بقدر مدت قران کبیرت وآن نهصد وشصت
سال شمسی باشد وچون قران بعد ازین مدت رجوع بسوی برج عقرب کند چنانکه در ابتدای ملت بود وضع تشکیل فلک از هیئت خود که در ابتدا بود متغیر گردد وعدیل حین متوجه
در عمل آید وموجب خلاف ظن متجدد شود وگفته اتفاق کرده اند بر آنکه خراب عالم باستیلاء ماء ونار باشد تا آنکه مکونات باسر ها هلاک گردد واین
وقتی باشد که قلب اسد بست وچهار درجه از برج اسد که حد بریخ است قطع کند بعد نهصد وشصت سال آفتابی از قران ملت

Presented by: Rana Jabir Abbas

گویند پادشاه زابلستان دوبان نام حکیمی اورا نزد مامون فرستاد مامون اورا از مدت ملک بنی عباس پرسید وی
خبر داد بخروج ملک از عقب او و انتقال ملک بعقب او او و تغلب عجم بر خلافت و گفت اول دیلم متغلب شوند و حال ایشان بد
گردد و ترک از طرف شمال مشرق ظاهر شوند و مالک فرات و روم و شام گردند و یعقوب بن اسحق کندی گفته مدت ملت اسلام
شش صد نود و سه سال بخت و فقیه حافظ ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم گفته و اما اختلاف الناس فی التاریخ فان
الیهود یقولون اربعة آلاف سنة و النصاری یقولون الدنیا خمسة آلاف سنة و اما نحن یعنی اهل الاسلام فلا نقطع علی علم
عدد معروف عندنا و من ادعی فی ذلک سبعة الاف سنة او اکثر او اقل فقد قال مالم یات قط عن رسول الله صلعم فیه لفظة
تصح بل صح عنه صلعم خلافه بل نقطع علی ان للدنیا امدا لا یعلمه الا الله تعالی قال الله تعالی ما اشهدتهم خلق السموات و الارض
ولا خلق انفسهم و قال رسول الله صلعم ما انتم فی الامم قبلکم الا کالشعرة البیضاء فی الثور الاسود و الشعرة السوداء فی الثور
الابیض و هذه نسبة من تمیز بها و عرف مقدار عدد اهل الاسلام و نسبتها بایدیهم من سموا الارض و انه الاکثر علم ان للدنیا امدا
لا یعلمه الا الله تعالی و کذلک قوله صلعم بعثت انا و الساعة کهاتین و ضم اصبعیه المقدستین السبابة و الوسطی و قد جاء النص بان
الساعة لا یعلم متی تکون الا الله تعالی لا احد سواه فصح انه صلعم انما عنی شدة القرب لافضل السبابة علی السباحة اذ لو اراد
ذلک لما خفیت نسبة ما بین الاصبعین و نسب من طول الاصبع و کان یعلم بذلک متی تقوم الساعة و هذا باطل ایضا فکان یکون
نسبته صلعم ایانا الی من قبلنا بانا کالشعرة فی الثور کذبا و معاذ الله من ذلک فصح انه علیه السلام انما اراد شدة القرب له صلعم
منه بعث اربعمائة عام و بیقین و الله تعالی اعلم بما بقی للدنیا فاذا کان هذا العدد العظیم لا نسبة له عند ما سلف لقلته و تفاهته
بالاضافة الی ما مضی فهو الذی قال صلعم انتم فیما مضی کالشعرة فی الثور او الرقمة فی ذراع الحمار و قد رایت بخط الامیر ابی محمد
بن الناصر قال حدثنی محمد بن معاویة القرشی الفارسی بالهند بلدا له اثنتان و سبعون الف سنة و قد وجد محمود بن سبکتکین بالهند
مدینة یوجد خون بار بعمائة الف سنة قال ابو محمد الا ان کل ذلک و لا و لا بد و نهایة لم یکن شیء من العالم موجودا قبله و لله الامر
من قبل و من بعد و الله اعلم انتهی گویم بلدهٔ قنوج که وطن محرر سطور است تاریخ او چهار هزار سال بالیقین است و سکندر ذوالقرنین
بر آن محاربه کرده و قبل ازین عدد معلوم نیست که از کدام زمان بوده باشد همچنین در فیض آباد او و بعض مواضعین قبر شیث
علیه السلام نشان میدهند و الله اعلم و علمه اتم غرضکه از نظر در اقوال اهل ملل و نحل جز ملت اسلام اختلاف کثیر در بدو و
نهایت عالم یافته میشود و تطبیق دران خیلی عسیر است پس حق در ما لخص فیه مطابق قول سلمونی و قول علی قاضی و ابن حزم
و جماعه محدثین و موافقین اهل اسلام و محققین ملت محمدیه آنست که امر بدء خلق خارج از علم خلق است و جز خالق کل تعالی شانه
احدی بدان مطلع نیست و نخواهد شد و حدیث صحیح ما المسئول عنها باعلم من السایل و آیات قرآنیه جهت قاطع و برهان ساطع
اند در نفی علم وقت بدء و فناء عالم از خلق و ستار غیر بودن خالق بدان ف در بهاران زاد و مرگش در روی است اینچنین
داند که این باغ از کی است ف این همه که گفته شد تعلق بامر زمان و مدت و اما مکان پس آنرا چهار نشان است یکی آنکه
نقل اجسام ازوی دور باشد دوم آنکه قابل اشارهٔ حسی بود سوم آنکه مقدار می داشته باشد چهارم آنکه بالغ اشتغال
دو جسم در آن واحد باشد و در تعیین آن فلاسفه را اختلاف است چنانچه فلاسفهٔ هند و اشراقیان جوهر مجرد را لا یتحیز

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

قدما خلارا و بعضی سطح باطن جسم حاوی را امکان گویند و بعضی آنرا جوهر و بعض عرض خوانند و در اصطلاح موسخان مکان عبارت
است از بقعهٔ معینه محدود بحدود مفروضه و مسمی باسمی و سخن در بیان صورت زمین و حدود و مقادیر اقالیم در مقدمه گذشته و صورت
زمین بمشاهدهٔ تساوی زمان طلوع و غروب اجرام نیره بهنگام اعتدالین و تشابه حرکاتش در اکثر احوال و معاینهٔ پرچمهای سفاین
جاریه در بحار و انهار پیش از رویت سکانات و رؤس سایر ارض قبل از مشاهدهٔ اقدام شان کردنی است بر طریقهٔ حکما و گویند
آنچه از کتب اهل هند و اسلام تسطیح آن مستفاد میشود مشار آن همین است که چون هنگام تسوید صورت کره از تسطیح آن ناگزیر است
محرران کتب ملت را هنگام بیان هیئت ارض برای فهم سامعان بیانش بصورت سطحی ضرور افتاد مولوی رفیع الدین دهلوی
در رسالهٔ تکمیل نوشته اند اهل الشرایع یفهمون من مثل قوله تعالی والارض فرشناها و دحاها و سطحت انها سطح مستوی و الحکما یثبتون
کرویتها بالادلة الصحیحة فیتوهم الخلاف و یدفع بان القدر المحسوس منها فی کل بقعة سطح مستوفان الدائرة کلما عظمت قل انحناء
اجزائها فاستوائها باعتبار محسوسیته اجزائها و کرویتها باعتبار معقولیته جملتها انتهی و هنگام تقسیم عمارت حکمار هند بدایت آن از
قطب زمین و حکمار یونان از منطقهٔ آن آغاز نهادند و چون در زمان پاستان احوال زمین و صورت آبادی آن بسبب فتن سکان ملکی
در ملکی دیگر بخوبی هویدا نشده مگر در عهد بعض سلاطین هند و پارس تحدید ولایات هند و پارس شد در وقت اسکندر رومی
جالینوس کتابی در علم جغرافیا یعنی هیئت ارض نوشته بود و زمان بعد بطلیموس مصری کتابی مبسوط نوشت مگر از سته صد سال که
بسبب کثرت آمد و شد جهازات عمران بسیار ظاهر شده اند کتب مبسوطه مدون شد و در رسالهٔ تکمیل فرموده منها اختلاف الطبائع
الارضیة من الاقالیم والبلاد و سهلها و جبلها و بدو ها و حضرها و من الکیفیات المزاجیة و عادات القوم والهنود یقع فی مدارکهم طول الزمان
والعرب بالعکس و منها اختلاف الاستعدادات بحسب الصور الشخصیة و الصفیة الفائضة علی المواد القابلة لها بمقتضی العنایة الازلیة
و منها اختلاف الاوضاع السماویة بحسب الادوار والقرانات الکلیة و الجزئیة و طوالع المواليد و المسائل و جرب فی الهنود ان من کان
الشمس و المشتری فی سابعه تکشف له حقیقة الاسلام و خرج من دینه الیه و یذکر ان وقوع الدرری علی الطالع و العاشر ینور العقل
و اتصال سهم الغیب بالسعود یصوب الآرار فی ابوابها انتهی و الله اعلم **فصل پنجم** در بیان مقدار تاخیر امت مرحومه احمد و ابو داؤد
باسناد جید از سعد بن ابی وقاص روایت کرده اند که گفت فرمود رسول خدا صلعم من امید دارم که عاجز نباید امت من تر و پر روز گار
خود از آنکه تاخیر دهد پیشتان را نیم روز گفته شد چه مقدار است نیم روز فرمود پانصد سال و لفظ حدیث این است انی لارجوان لا تعجز
امتی عند ربها ان یؤخرهم نصف یوم ای فی الدنیا من ایام الآخرة قیل لسعد کم نصف ذلک الیوم قال خمسمائة عام منادی در شرح
جامع صغیر گفته قیل المعنی انی لارجوان یکون لامتی عند الله مکانة یمهلهم من زمانی هذا الی انتهاء خمسمائة سنة بحیث لا یکون
اقل من ذلک الی قیام الساعة انتهی یعنی امت مرا نزد رب من این قدر مکانت و مکنت و قرب و منزلت است که پانصد سال پیشتر
نگهدارد و هلاک نکند و اقتدار ایشان کمتر ازین مدت خود نبود اگر بیشتر باشد تواند بود شیخ عبد الحق در اشعة اللمعات گفته اشارت
کرده که کمتر از پانصد سال قیامت قائم نمیشود و این امت را هلاک نکند تا چه خواسته باشد انتهی گویم این خبر مطابق واقع شده
قوت اسلام در مسلمانان تا پانصد سال بعد از قرون مشهود لها بالخیر باقی ماند و تا زمانهٔ خلیفه بیست و هشتم مستظهر باللہ پانصد
سال از هجرت گذشته بود و ضعف و هرج عظیم ملت اسلامیه ارکان شرعیه از وقت وی شروع گردیده و رایس دستبعال الشیب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گشته و بعد استیصال خلافت بنی العباس از دست هلاکخان اسلام غربتی عجیب پیدا کرد که هنوز در ترقی است و مسلمانان غریب
وضعیف شدند و تا بیرون غریب تر و ناتوان تر میگردند و کان امر الله قدرا مقدورا و این وقعه عظیمه در عهد مستعصم باللہ که آخر
خلفاء عباسیه بود در سنه شش صد و پنجاه و شش از هجرت در بغداد واقع شد و خالی از اتعاظ و اعتبار نیست بلکه مثل آن حادثه
در قرون ماضیه امم خالیه بر روی ارض نشان نمیدهند حکایت بتفصیل و اجمال درین جریده بمواضع متعدده خواهد آمد و نیز
ابو داود و حاکم از ابی ثعلبه روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم ان یعجز الله هذه الامة من نصف یوم و سنده صحیح و تمامه
عند الطبرانی یعنی خمسمائة عام و این حدیث مؤید حدیث اول است و ازوی بقارامت مرحومه تا پانصد سال هجری بصراحت
نام ثابت میشود و در روایت دیگر آمده ان صلاح امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم یعنی اگر صالح شد امت
من پس او را یکروز است یعنی هزار سال و اگر فاسد شد پس نیم روز است یعنی پانصد سال از ایام الله که یکروز نزد او برابر هزار
سال است این حدیث ناظر است در صلاح امت تا یک الف سال و این نیز مطابق واقع شد و تا گذشتن یک الف از هجرت صلاح امت مرحومه
باقی ماند و هرگاه که الف ثانی شروع شد فساد در امت افتاد که هنوز بروز افزون است و در بخاری روایات دیگر است که دلالت دارند
بر تاخیر مدت این امت زیاده از الف و لهذا با این همه فساد هنوز بحمده تعالی در اقطار ارض آثار اسلام باقی است اگرچه مسلمانان منجر
گشته اند و اشراط کبری قیامت وقوع نیافته و نیز ازین حدیث ثابت شد که بعثت نبوی در منتصف الف سادس است بر مذهب کسانیکه
مدت عمر دنیا از هبوط آدم تا فنای عالم هفت هزار سال میگویند زیرا که امروز زیاده بر الف از هجرت گذشته و آثار کبری ساعت پرتو ظهور
میفکنده و نیز در وی اشارت است بقوت سلطان شریعت تا انتهای الف از هجرت و لهذا مجدد الف ثانی در مکتوبات بیست و شصت
یکم میر محمد نعمان نوشته که شروع اخریت این امت از بدایت الف ثانی است از ارتحال آن سرور صلعم زیرا که مضی الف اخامسی عظیم است
در تغییر امور و تاثیری قوی است در تبدیل اشیا انتهی و سیوطی در رساله الکشف فی مجاوزة هذه الامة الالف گفته الذی دلت
علیه الآثار ان مدة هذه الامة تزید علی الف سنة و لا تبلغ الزیادة علیها خمسمائة سنة و ذلک لانه ورد من طرق ان مدة الدنیا
من لدن آدم علیه السلام الی قیام الساعة سبعة آلاف سنة و ان النبی صلعم بعث آخر الالف السادس و ورد ان الدجال یخرج
علی راس مائة سنة و ینزل عیسی علیه السلام فیقتله و یمکث فی الارض اربعین سنة و ان الناس یمکثون بعد طلوع الشمس من مغربها
مائة و عشرین سنة و ان بین النفختین اربعین سنة فهذه مائتا سنة لا بد منها و لا یمکن ان تکون المدة الفا و خمسمائة سنة اصلا انتهی
المقصود منه بعده سیوطی آثار و الله را بر زبان مدعا بسند خود آورده و در اشاعه گفته آنچه از امر مفهوم میشود آنست که مهدی در زمین چهل
سال توقف کند و عیسی بعد دجال چهل سال ماند کما رواه الحاکم فی المستدرک عن ابن مسعود ان عیسی ینزل فیقتل الدجال فیمتکثون
اربعین سنة لا یموت احد و لا یمرض احد و یقول الرجل لغنمه و لدابته اذهبوا فارعوا و تمر الماشیة بین الاسود و الحیات فلا تضرها
و الحیات و العقارب لا تؤذی احدا و السبع علی ابواب الدور و یاخذ الرجل الله من القمح فیذرأه بلا حرث فیجئی سبعمائة الحدیث
و این در چهل سال بعد دجال ظاهر است و بعد عیسی امراء باشند از انجمله قحطانی است و وی بست و یکسال والی ماند و برای
بقیه ایشان تا طلوع شمس از مغرب نیز بست سال فرض باید کرد اگر زیاده نتوان گرفت پس این یکصد و بست سال شده آمده
که دجال چهل روز بمکث کند و این مکث اگر سالها نباشد لااقل دو سال باشد چه ایام در زمان او دراز شوند و بعد طلوع

Presented by: Rana Jabir Abbas

شمس از مغرب مردم یکصد و بست سال مکث نمایند و در روایتی آمده که شرار بعد خیار یکصد و بست سال ماند و نیز آمده که
مومنان بعد از طلوع شمس از مغرب چهل سال متمتع گردند پیش از موت در ایشان شتابی کند پس این سه صد و بست سال شد
و بعد الف تا امروز قریب هشتاد سال گذشته پس این چهار صد سال شد و تا تمام این مائه بچهار صد و سی سال رسد گذشت
قول سیوطی که این زیادت بپانصد سال نرسد بلکه بعضی از قوله تعالی فهل ینظرون الا ان تاتیهم الساعة بغتة و قوله لا تاتیهم
الا بغتة اخذ کرده اند که قیام ساعت در سنهٔ هفت بعد چهار صد سال از الف قائم شود چه عدد حروف بغتة یکهزار و چهار
صد و هفت میشود و العلم عند الله تعالی پس خروج مهدی بر سر این صد احتمال قوی دارد بلکه قبل مائه زیرا که خروج دجال
در عهد خلافت وی شود و وی بر سر صد بیرون آید و محتمل که تاخیر کند تا صد و دوم و فوت نشود از وی این مائه قطعا و چون
وی تاخیر کند لابد است که برانگیزد خدای تعالی بر سر این مائه کسی را که زنده کند برای امت امر دین را چنانکه در حدیث مشهور
آمده است ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها رواه ابو داود و الحاکم و البیهقی فی المعرفة عن
ابی هریرة باسناد صحیح سیوطی در منظومهٔ خود گفته ؎ و الشرط فی ذلک ان تمضی المائة ؎ و هو علی حیاته من الفئة ؎ یشار
بالعلم الی مقامه ؎ و ینصر السنة فی کلامه ؎ و ان یکون فی حدیث قد روی ؎ من اهل بیت المصطفی و هو قوی ؎ و مرجح احتمال
ثانی است روایت نعیم بن حماد از محمد بن حنفیه که گفت یقوم المهدی سنة مائتین و اخرج عن جعفر الصادق مثله و ایضاً
عن ابی قبیل قال اجتماع الناس علی المهدی سنة مائتین و وجه جمع میان روایات آنست که مراد بدان کمال ظهور اوست و این بفتح
قسطنطینیه در سنهٔ دو صد شود و اجتماع جمیع مردم بروی در سنهٔ دو صد و چهار باشد و این بعد فتح رومیه و قاطع شود
و این منافی خروج دجال بر سر صد نیست زیرا که باعتبار اول خروج او بمشرق و ادعای او برای خلافت است یا بجهت آنکه چهار
و پنج بلکه بست از اول مائه در عرف معدود از راس مائه میشود و بر ین تقدیر خروج مهدی در سنهٔ هفت یا نه یا سی یا چهل
سال قبل مائه باشد و مانع نیست از خروج او بر سر صد و نه از تاخر آخر مدت او از راس مائه انتهی کلام الاشاعه گویم اصح در
مکث مهدی هفت یا هشت یا نه سال است و در روایت چهل سال ضعیف آری عیسی علیه السلام چهل سال بماند همچنین دجال چهل
روز بماند و روزی از ایام او برابر یکسال و روزی برابر یک ماه و روزی برابر یک هفته سبوع شود و باقی ایام بر طریق معتاد
باشد و مکث مومنین چهل سال بعد طلوع شمس از مغرب داخل یکصد و بست سال مذکور است پس حساب اشاعه منظور نیست
دوم اینکه در سنهٔ یکهزار و هشتاد بود و تا آنوقت بحساب شیعه که دوازده صد و سی سال بر الف زیاده ثابت کرده و درین تاریخ که یکهزار
و دو صد و نود هجری است بحساب مسطور پانصد و نود سال میشود و از اینجا مدت امت افزون شد بر پانصد سال بعد الف
که سیوطی قرار داده بود و همچنین لفظ بغتة اقتضا میکند که باقی از برای قیام ساعت از تاریخ امروز یکصد و هفده سال باشد
با آنکه هنوز مهدی هم ظاهر نشده تا بدیگر اشراط عظام چه رسد و از خروج دجال تا فنای عالم بحسب تشخیص سیوطی دو صد سال
در کار است و این هذیان فراک و تهذا در اشاعه گفته این همه مظنونات است که بطریق اخبار آحاد وارد شده و بعض
صحیح است و بعض حسن و بعض ضعیف و بعض شواهد دارد و بعض ندارد و غایت چیزیکه باخبار صحیحه صریحه کثیره مشهوره که بحد
معنوی رسیده وجود آیات عظام است که اول آنها خروج مهدی است بروی در جهان باید از اولاد فاطمه باشد و...

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعدل و داد پر کند چنانکه بجور و ستم پر شده بود و مقاتله روم بکند در ملحمهٔ کبری و قسطنطنیه را فتح نماید و خروج دجال در زمن
او شود و عیسی علیه السلام فرود آمده در پس او نماز بگذارد و هرچه سوای این است همه مظنونه یا مشکوکه است و الله اعلم بحقیقة
الحال انتهی **قف** گویم حدیث مذکور دو احتمال دارد یکی آنکه مراد دو صد سال از هجرت است دوم آنکه بعد الف از
هجرت است و مؤید اول است آنکه جمیع یا اکثر آیات از زلازل و ریاح و جفات و باریدن خون و سنگ و فتن اهل اعتزال و قرامطه
و زنج و صیاح طیر و صیحه از آسمان و غرق و نار و طاعون و جز آن بعد مائتین واقع شده در آخر خلافت مامون تا آنکه در
خلافت متوکل خیلی کثرت توالی پیدا کرد و هنوز در ترقی است و دلالت دارد بر آن حدیث بهترین شما بعد دو صد سال
هر خفیف الحاذ باشد و بطریق ضعیف مروی است که پیدا نشود بعد دو صد سال مولودی که باشد خدا را در وی حاجت و
برین تقدیر ظهور آیات قریبه بساعت مقید نخواهد بود بما بعد المائتین و اگر مراد احتمال ثانی است یعنی بعد دو صد سال از الف
پس لازم نمی آید تاخر مهدی تا اینوقت بنا بر جواز اختصاص آیات ببعض آیات کبری بچو دابة الارض و طلوع شمس از مغرب
و هدم کعبه و خروج نار از عدن و نحو آن و بر هر تقدیر ظهور مهدی بر سر صد آینده احتمال قوی ظاهر دارد و اگر متاخر شد پس
حق تعالی اعلم است باحوال عباد و بلاد **فصل ششم** در بیان خلافت بنی امیه و عباسیه و دیگر ملوک و سلاطین که در ملت
اسلامیه در عرب و عجم فرمان روائی باستقلال یا بحکمرانی بالتبع باستحقاق یا بتغلب کرده اند و زمان حکومت ایشان تا آخر
از هجرت کشیده و بقائی است مرحومه تا یک الف مطابق خبر مخبر صادق بوجود ایشان صورت گرفته پس باید دانست که
چون سی سال از رحلت خیر البشر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که مدت خلافت راشده همان بود بگذشت دنیا ملک عضوض گردید
و زمام حکومت ارض بدست بنی امیه بتحویل حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمد و شد انچه شد و تا آخر سنه یکصد هجری دود و از تجمع
منقرض شد بعد ملک بقبضهٔ اقتدار بنی العباس آمد و ایشان پانصد و بست و چهار سال قمری در بغداد حکومت کردند تا اینوقت
بوستان اسلام نضارت و رونق تمام داشت اگر چه بسیاری از ایشان مهد خلافت بر سوم اکاسره و اعاجم عجمیه بودند ملک را بجد و جهد
گرفتند پس اول خلیفه از امرای بنی امیه معاویه بن ابی سفیان است رضی الله عنه و آخر ایشان مروان جعدی است مدت ملک
ایشان نود و چند سال است که تقریبا هزار ماه باشد بیعت خلافت با معاویه روز اجتماع حکمین شد و بعضی گفته در بیت المقدس بعد
قتل علی و بیعت تامه روز خلع امام حسن از امر ریاست واقع شد و وی زیاد را که از اولاد عبید بود شناخت و مستلحق کرد و بر بصره
والی ساخت و خراسان و سجستان را بسوی او مضاف نمود و هند و بحرین و عمان را برای وی جمع ساخت و خال معاویه
در خطبه روز جمعه عثمان را دعاء علی را سب میکرد و دنا نام او نمی برد بلکه ابو تراب میگفتند گویند اهل شام میل شدید داشتند
بعبد الرحمن بن خالد بن الولید معاویه او را زهر دادند و در سنه چهل و هشت قسطنطنیه را فتح کرد و در عهد عبد الملک بن مروان
زبیر و ابو ایوب انصاری هم بودند و در سنه پنجاه و شش معاویه از مردم بیعت ولایت عهد برای یزید گرفت و اهل شام
و عراق درین بیعت اند مگر اهل مدینه حسین بن علی و ابن عمر و ابن زبیر و عبد الرحمن بن ابی بکر انکار نمودند تعویذ در ماه رجب سنه
شصت از هجرت معاویه وفات کرد مدت خلافت او نوزده سال و شش ماه و بست و هفت روز است اسلام آورد معاویه
هم او پدر روز فتح که در مکه بود کاتب سید انبیاء خدا صلعم و عامل عمر بر شام تا چهار سال و تا دوازده سال بعهد عثمان بر آن مقرر بود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وچهار سال با علی محاربه کرد بر شام متغلب گردید و امیر و ملک شام شد حلیم حازم و دانا عالم بسیاست ملک بود و حلم او قاهر
غضب و جود او غالب بر منع بود بعده یزید بن معاویه بجای پدر نشست و وی ثانی خلفا بنی امیه است چهار دهم ربیع
الاول سنه اربع وستین سی و هشت ساله بمرو سه سال و شش ماه حکمرانی کرد شنائع و فضائح عهد او با وجود قصر مدت
بسیار است گوش و زبان از گفت و شنود آن هزار مرحله میگریزد لعنه الله تعالی لعنا وبیلا سوم ایشان معاویه بن یزید بن
معاویه است سه ماه یا چهل روز حکومت کرده بگذشت بست و یکسالگی بود بعد وفات او مردم در مکه بیعت بعبد الله بن الزبیر
کردند و شد انچه شد چهارم مروان بن الحکم است اهل شام در وقت او دو فرقه شدند یمانیه با مروان و قیسیه با ضحاک
بن قیس که بیعت از طرف ابن الزبیر میگرفت و جرت مقاولات و امور یطول شرحها بعده سوم رمضان سنه شصت و پنج مروان
بمرد و عمر او شصت و سه سال بود در دمشق مدفون گردید نه ماه و پنزده روز حکمرانی کرد و وی طرید رسول خدا صلعم و
ابو بکر و عمر است عثمان او را باز گردانیده بود و این یکی از امور انتقادیه بر وی است پنجم عبد الملک بن مروان است شام
و مصر زیر حکم او بود چون خلافت آمد مصحف در کنار و شت آنرا بند کرد و گفت هذا آخر العهد بک مختار بن ابی عبید ثقفی در زمانه
او خروج کرد و مطالبه خون اهل بیت نمود و حجاج بن یوسف در زمان او کعبه را هدم ساخت از سر نو بر صورت زمن نبی صلعم
بنیاد کرد و در ایام ولایت حجاج تبیث خارجی ظاهر شد و در آخر از اسپ ریا افتاده هلاک گردید و وفات عبد الملک در رمضه
شوال سنه ست و ثمانین اتفاق افتاد شصت ساله بمرو مدت خلافتش از روز قتل ابن الزبیر سیزده سال و چهار ماه هفت
روز کم است حسن بصری در حق وی گفته هذا اقول فی رجل الحجاج سیئة من سیئاته گویند وی اول کسی است از ملوک عرب
که نام او را بر سیم و زر نقش کردند ششم ولید بن عبد الملک است در زمان او جزیره اندلس و ماوراء النهر مفتوح شده
و محمد بن قاسم ثقفی بلاد سند را فتح کرده عمر بن عبد العزیز والی او بود در مدینه منوره و بحکم او بیوت ازواج مطهرات و مسجد نبوی
را هدم کرده از سر نو بنیاد نهاد و در طول و عرض دو صد ذراع بنا نمود و اثمان بیوت از بیت المال داد جامع دمشق بنا
کرده ولید است نه سال و هفت ماه حکمرانی کرده در جمادی الاخری سنه ست و تسعین بمرد و در دمشق خارج باب صغیر
مدفون گردید عمرش چهل و دو سال و شش ماه بود هفتم سلیمان بن عبد الملک است جرجان و طبرستان در عهد او مفتوح
شد و بروست یزید بن المهلب وفات او در صفر سنه تسع و تسعین بوده مدت حکومتش دو سال و هشت ماه است و عمر او چهل و پنج سال در خلال این مدت
مرابط بمرد و بسیار خوار بود تا آنکه یک من طعام روزانه میخورد و آشفته زنان بود روزی چندان بخورد که تخمه افتاد و در گذشت
هشتم عمر بن عبد العزیز است مادرش دختر عاصم بن عمر بن خطاب بود و بحسب وصیت سلیمان بجای او خلیفه شد تا زمان او یعنی تا
اول سنه تسع و تسعین رسم سب علی جاری بود وی بمجرد جلوس بنواب و عمال خود حکم بالبطال سب نوشت و در خطبه بجای
آن قوله تعالی ان الله یامر بالعدل والاحسان الایه بخواندند ازان باز دشنامدهی علی موقوف و قرارت این کریمه معمول
خطباء ممالک گردید جزاه الله خیرا و فاتش در سنه یکصد و یک هجری شد لیست و پنجم رجب روز جمعه و در رویر سمعان مدفون
گردید و موت وی نزد اکثر اهل نقل بزهر بوده و ولادت او در مصر است دو سال و پنجاه خلافت کرد و در عمر چهل سال
و چند ماه بگذشت تحری سیرت خلفاء راشدین میکرد نهم یزید بن عبد الملک صاحب لهو و طرب بود چهار سال و چند ماه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حکومت کرده و در سنهٔ یکصد و پنج پنجم ماه شعبان آنجهانی شد دهم هشام بن عبد الملک سی و چهار سال و چند ماه بود که برسند حکومت
نشست فتح ملک ترک و قتل خاقان و جزیره و ارمینیه و بلاد ماوراء النهر و بلاد روم در وقت او شده و خروج زید بن علی در سنهٔ یکصد
بست و دو یا بست و یک بعهد او بوده و شد آنچه شد کما یاتی فی الکتاب هشام ششم ربیع الاول سنه یکصد و بست و پنج بعمر پنجاه و پنج
و رضاع بعد حکومت نوزده سال و نه ماه و کسری در گذشت یازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک است بر شرب خمر و سماع غنا و معاشرت
زنان عکوف داشت یزید ناقص او را در جمادی الآخره سنه ست و عشرین و مائه بسبب کثرت مجون و لهو او و مداومت مستی
بگشت مدت حکومت یکسال و سه ماه است دوازدهم یزید بن ولید بن عبد الملک است او را ناقص خوانند زیرا که عشرات
را که ولید افزوده بود وی کم کرد دوازدهم ذی الحجه پنجاه و دوازده روز حکمرانی کرده در دمشق بعمر چهل و سی و شش سال در سنه ست
و عشرین و مائه ببرد سیزدهم ابراهیم بن ولید ثانی برادر یزید ند کور بست و امر او اتمام نگرفت گاهی بوی تسلیم خلافت میکردند و
گاهی امارت میدادند چهار ماه یا هفتاد روز حکمرانی کرد چهاردهم مروان بن محمد بن مروان بن الحکم است در دمشق او را بیعت
خلافت کردند و بعد استقرار امر رجوع بخانه خود در حرّان کرد و وی آخر ملوک بنی امیه است که ابراهیم را در سنه یکصد و بست و
هفت معزول کرده حکومت ستاند او را مروان حمار میگفتند ابو مسلم خراسانی در زمان او ظهور کرد و دعوت مردم بسوی
بنی عباس نمود و در سنهٔ ثنین و ثلثین و مائه بیعت خلافت بر دست ابو العباس سفاح واقع شد در ماه ربیع الاول یا ربیع الثانی
در کوفه نام وی عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس است وی با مروان جعدی که او را حمار الجزیره هم خوانند جنگها
کرد و در مقام زاب شکست داد وی بحمص گریخت و از انجا بدمشق آمد تا آنکه در کنیسه بوصیر مردی به نیزه او را بکشت عمر او وقت قتل
شصت و دو سال بود مدت حکومت او پنجسال و دو نیم ماه او را جعدی ازان گویند که شاگرد جعد بن درهم بود و ازوی مذهب
قدر و اعتقاد خلق قرآن آموخته بعد کشته شدنش ملک بنی امیه زائل گردید و دور بنی العباس آمد یؤتی الملک من یشاء
و ینزع الملک ممن یشاء و یعز من یشاء و یذل من یشاء بیده الخیر انه علی کل شیء قدیر فتن و شرور که در ایام حکمرانی بنی امیه بشباهت
احوال شان بروی ظهور آمد ازان در ازو بیان بهنا میخواهد این موضع ذکر آن نیست و شاید اشاراتی ببعض وقایع در ذیل ذکر
فتن بیاید **وقف** بعد بنی امیه بنی عباس عم رسول صلی الله علیه وسلم در بغداد خلافت کردند ابتدا را استیلا شان
از روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو است و انقضا تا سنه ششصد و پنجاه و شش صد و پنجاه و شش هجری و مدت
خلافت با نصد و بست سال و چند ماه و چند علی اختلاف الروایات و عن ابی بکرة و فوقها ابی [illegible] ابو العباس من علی یوم تلیه
بنو امیة یومین و من قال ثمانیة عشر ین اخرجه العقیلی فی کتاب [illegible] و ابن عساکر و ابن الجوزی فی الموضوعات و اعله بکارا سیوطی
گفته و لیس کما قال فان بکارا لم یتهم بکذب و لا وضع بل قال فیه ابن عدی هو من جملة الضعفاء الذین یکتب حدیثهم ثم قال
و ارجو انه لا بأس به و لعمری لیس معنی الحدیث بعید فان دولة العباسیین فی حال قوتها فی انتظار الارض
شرقا و غربا و اعلاها قصی المغرب کانت من سنة بضع و ثلثین و مائة الی سنة بضع و ثلثین و ثلثمائة بضع و تسعین و ثلثمائة حتی تولی المقتدر فی ایامه
انخرم النظام و خرجت المغرب بأسرها عن امره ثم تتابع الفساد و الاختلال فی دولته و بعده فکانت ایام شیوخ دولتهم و مملکتهم
مائة و بضعا و ستین سنة و هی ضعف ایام بنی امیة البالغة فانها کانت ثلثین و تسعین سنة سنها السفیانیان و فیها ابن الزبیر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نصفت ثلثة وثمانین سنة وکسر وهی الف شهر سوارتم وجدت للحدیث شاهدا الهی بالجملة اول ایشان ابو العباس سفاح مذکور
است که در سنة یکصد وسی وشش بعد حکمرانی چهار سال وهشت ماه بمرض جدری یعنی آبله چیچک جهان فانی را بدرود کرد وی در
انبار عتیقه بعمری وسه سالگی مدفون شد ابو نعیم در دلائل بسند خود در حدیث طویل مرفوعا ازام الفضل آورده یجوا فی العباس السفاح
حتی یکون منهم السفاح حتی یکون منهم المهدی حتی یکون منهم من یصلی بعیسی بن مریم علیه السلام وعن ام سلمة مرفوعا الخلافة
فی ولد عمی وبنو ابی حتی یسلموها الی المسیح اخرجه الطبرانی فی الکبیر والدولابی من وجه آخر عن ام سلمة وبعد ازوی برادرش ابو جعفر
منصور بن محمد بحسب وصیت او خلیفه شد وابو مسلم خراسانی بروست اوکشته شد این ابو مسلم در مدت دولت خود شش لک
نفر را بطور صبر کشته ابو جعفر در سنة یکصد وچهل وپنج بغداد را از سر نو بنیاد نهاد ودر چهار سال تعمیر او ختم کرد وتوسیع مسجد الحرام
نمود خروج را ندیه که قومی از اهل خراسان بر مذهب ابو مسلم خراسانی قائل تناسخ است در وقت وی بوده وی همه را بکشت
بعد محمد بن عبد الله بن حسن بن حسین بن علی ملقب بمهدی ونفس زکیه ظاهر شد ومدینه وما حول او تحت تصرف وی آمد ودر آخر
کشته شد ووفات منصور ششم ذی حجه سنة یکصد وپنجاه وهشت در بیر میمون اتفاق افتاد از بغداد بقصد حج برآمده بود هم در احرام
بمرد وکشوف الراس مدفون شد عمر او شصت وسه سال بود بست ودو سال وسه ماه وچندی حکمرانی کرد او را لسبب بخل ابو
الدوانیق گویند بعد ازوی پسرش مهدی بن منصور بجای پدر جلوس کرد وآل زیاد را از قریش برآورده نسب او را به عجید
رومی رسانید وحج گزارد واموال بسیار بر مردم پاشید ومسجد نبوی را توسیع کرد وبر روم غزا فرمود ظهور حکم بن هاشم
مقنع خراسانی مدعی الوهیت بطریق حلول در وقت او بوده تا انکه مسیب بن زهیر بحکم عباسی کار بر او تنگ کرد ووی در شعب
مله اتباع خود را در شراب سرد داده خود در خم تیزابی نشست اجزای اعضای ناپاکش بتحلیل رفت بس رنگ بوالعجب در ین
نیلگون خم است طبری گفته در عهد مهدی بسنة احدی وستین ومائة صباحی بی انکه ابر وغباری باشد دنیا چنان تاریک شد که یکذره پرتو افتاب جهانتاب
نماند وروز مانا بشب شد وآنحالت تا قریب ظهر وگشید چون سال یکصد وشصت نه آمد مهدی بست ودوم محرم وفات کرد مدت
او ده سال وچند ماه است وعمر او چهل وسه سال بود بعد ازوی پسرش هادی بن مهدی جلوس کرد واین خلیفه چهارم است حسین
بن علی بن حسن بن علی زمان او ظهور کرده بر مدینه مستغلب شد وعامل مدینه که از طرف هادی بود بزیمت خورد ومردم هادی بیعت
کردند بر کتاب خدا وسنت رسول صلعم لیکن در آخر بدست عباسیه مقتول شد وکار او پیش نرفت مقتل او در وج که موضعی بطائف
است واقع گردید نمیری گفته ۵ تضوع مسکا بطن نعمان ان مشت به یزینب فی نسوة خفرات حول نعش حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
رضی الله عنهم معترات ودر نام هادی موسی بود در سنة یکصد وهفتاد شب جمعه نیمه ربیع الاول بعد حکومت یکسال وسه ماه وبیست
وشش سال وفات نمود بعد ازوی هارون رشید بن مهدی که خلیفه پنجم است بعمر بست ودو سال سنه طوائف رحمت یزدان
او ام ولد ست وی در سنة ثلث وسبعین ومائة احرام حج از بغداد بر بست در وقت وی میان مضر ویمنیه فتنه برخاست که
وخون بسیار شد وفات امام مالک هم در زمان او دست بلاد روم را فتح کرد بلدة طرسوس را تعمیر نمود زبیده زن هارون است که
در سنة خمس وسبعین ومائة بنیاد آن نهاد ودر سنة اربع واربعین ومائتین بر لزله خراب شد باز در زمان متوکل بعمارت در آمد
چون سنة ثلث وتسعین ومائة آمد سوم جمادی الآخره در طوس برحمت حق پیوست چون وفات نزدیک رسید بخش کرد باز دا قائم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

آمد چشم کشاد فضل بن ربیع را نثر دسر خود و گفت ای فضل ﴿ احین و ناما کنت اخشی و نوه ﴿ و متنی عیون الناس من کل جانب ﴿ فاصبحت مرجوا و کنت محسدا ﴿ فصبرا علی مکروه مرالعواقب ﴿ سابکی علی الوصل الذی کان بیننا ﴿ و اندب ایام السرور الذواهب ﴿ بعد و بعد بعد پسرش امین بن هارون خلیفه شد و نام مامون برادر خود از خطبه بزآورد در سنه یکصد و نود و هشت طاهر بر بغداد هجوم آورد و امین متحصن شد و در آخر بحبس افتاد و سر او را بریدند و بر برج بغداد آویختند و خطبه بنام مامون خواندند مدت خلافت او چهار سال و هشت ماه و چند روز بود و عمر او بست و هشت سال بود و شرب خمر و لذات و لهو انهماک داشت تا آنکه اهل امور از آفاق ببذل اموال و ارزاق کثیر بخود منضم نمود بعد قتل او مامون بن هارون بسند حکومت آرامست در ینوقت ابن طباطبا علوی خروج کرد و اهل کوفه با و بیعت کردند و میان او و مامون وقایع بسیار شد که شرح آن دراز است آخر غلبه بمامونیان ماند او لاد عباسیه را در وقت وی شمار کردند سی و سه هزار نفر برآمدند میان مرد و زن درین اثنا اهل بغداد بیعت با براهیم بن مهدی کردند و لقب او مبارک شد و مامون را مخلع نمودند اما کار او پیش نرفت و باز رجوع بمامون آوردند علی بن موسی الرضا در زمان او بسنه دویست و سنه فوت شد و امام شافعی هم در سنه دویست و چهار بزمان او انتقال فرمود و فات مامون بهجدهم رجب در سنه دویست و بیست شد مدت خلافت او بست سال و پنجاه و بست و سه روز بست او را باسادات میل عظیم بود فدک را بر اولاد فاطمه رد کرد و احسان عظیم بعلماء بیان نمود در علوم کثیره فضیلت داشت بعد از وی ابو اسحق محمد بن هارون ملقب به معتصم بالله خلیفه شد بشر بن غیاث مریسی قائل بخلق قرآن بود در ین سال بمرد و وی در سال دوم از خلافت مردم را بر خلق قرآن برداشت ابو الفدا اسمعیل گفته و فی هذه السنة احضر المعتصم احمد بن حنبل و امتحنه بالقرآن فلم یجب الی القول بخلقه فجلده حتی غاب عقله و تقطع جلده و قید و حبس انتهی فتح رومیه در زمان او شده مدینه سرّ من رای که آنرا سامره خوانند بنا کرده اوست مزار علی نقی و پسرش حسن عسکری همدرین بلده است و در او سنه ٢٢٤ در بغداد تنگی باریدکه هر یک مقدار بیضه مرغی بود طیور و وحوش صحرا از صدمه اش مردند و هفتاد کس هلاک شدند و عمارات بسیار خراب شد و صوتی هائل شنیدند که الهی ارحم عبادک و اعف عن عبیدک و قائل را ندیدند اما اثر قدمش ظاهر بود یک گز درازی داشت و یک وجب پهنای و مابین قدمین پنج گز بود و هم در او اخر عهد او آتشی در وادی مدینه طیبه پیدا شد و آنرا از علامات آخر زمان پنداشتند تفصیل حال این نار خواهد آمد چون معتصم در شعبان که هشتم ماه تازیان است متولد شد و هشتم خلیفه از خلفاء عباسیه است و هشتم بطن از آل عباس و هشت سال و هشت ماه و هشت روز حکومت کرده و هشت فتح بزرگ در ایام او شده و هشت ملک مرگ را جبراو تمهر اخراب کرده و هشت قصور عهد دولت خود بنا کرده و هشت پسر و هشت دختر و هشت بار هزار هزار درهم و هشتاد بار هزار هزار دینار و هشتاد هزار مملوک ترک را شته بابن جهت او را معتصم ثامن و خلیفه مثمن نامند وفات او در سنه دویست و بست و هفت است و وی اول کسی است که نام پاک الله را با نام خود یکجا کرد بعد از وی هارون پسر معتصم خلیفه شد و لقب او واثق بالله گردید مادرش قراطیس ام ولد رومیه بود فتح جزیره صقلیه در عهد او شده سنه [illegible] در اقاصی بلاد اندلس مجوس خروج کردند و میان ایشان و مسلمانان چندین واقعه شد و اهل اسلام [illegible] آن دیار [illegible] یا قتل کشتند تا آنکه صاحب اندلس بمدافعه پرداخت و مسلمانان از ناحیه فراهم آمده [illegible] و اقامت نمودند تا آنکه واثق بعد حکومت پنج سال و نه ماه و چند روز در سنه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

دوصد وسی و دو هجری بمرض استسقا درگذشت در زمان اشتداد مرض او منجمین باحاضر آوردند ایشان نظر در مولد او کرده
حکم نمودند که پنجاه سال دیگر از امروز خواهد زیست لیکن وی زیاده بر ده روز نزیست واثق در اکرام و احسان علویین مبالغ
بود و اموال عظیم بر اهل حرمین صرف کرد تا آنکه در زمان او سائلی در آنجا باقی نماند و لیکن در امتحان مردم بخلق قرآن بر
مذهب پدر خود بود و انکار رویت الهی در آخرت میکرد و در زمان واثق در طرف شرق آتشی پیدا شد و آواز مهیب داشت
بعض مردم آنرا بالوهیت پرستیدند خالد بن سنان از راه خراسان بدانجا گذشت جمعی کثیر از مردم او بآن آتش سوختند
و بعد وفات او بجای برادرش متوکل علی الله بن معتصم مسند خلافت آراست وی خلیفه دهم است وقت جلوس بست و
شش ساله بود در عهد وی مردی در سامره ظاهر شد و دعوی نبوت کرد و زعم نمود که وی ذوالقرنین است او را محمود بن فرج نام
است متوکل او را بکشت و یاران او را حبس نمود و چون سال دوصد سی و شش آمد قبر امام حسین با مبانی منازل ما حول او بحکم وی منهدم
کرده شد و ویرا بغض شدید بود با علی بن ابی طالب و اهل بیت او علیه السلام با آنکه در همه خلفا سیرت نیکو داشت و مردم از
قول بخلق قرآن منع نمود و وفات امام احمد بن حنبل در عهد او بوده بعده و در سنه دوصد و چهل و هفت جماعتی هنگام شب باشارت
پسر او منتصر متوکل را در خلوت گاه او مع وزیر در مجلس شرب خمر بقتل رسانیدند و این واقعه شب چهارشنبه چهارم شوال
رو داد مدت خلافت او چهارده سال و ده ماه و سه روز بود و عمر او چهل سال بود در ایام او آب جله زرد شد و تا
سه روز زردی بماند و خوف بر دلها نشست و بعد روزی چند رنگش سرخ شده و در سنه ۲۳۹ در دامغان چهل و پنج هزار
کس بزلزله هلاک شدند و دو دانگ بسطام خراب شد و جرجان و طبرستان و نیشابور و اصفهان و قم و کاشان جمله در
یکروز بحرکت زلزله ویران شدند و زیر کوه ها از هم شگافته آب ظاهر گشت ابن جلال گفته در زمان تسلط متوکل در
بعض مواضع خوزستان شخصی وفات یافت چون جنازه او را برگرفتند مرغی آمد و بران نشست و بزبان خوزی گفت
ایزد تعالی این میت را و هر که بر جنازه او حاضر گشته بیامرزد و بعد از وی محمد بن جعفر متوکل ملقب بمنتصر بالله که خلیفه
یازدهم است سریر سلطنت را رونق بخشید و روز شنبه پنجم ربیع الاول سنه دوصد و چهل و هشت بسامرا مسند نشین
بیمار افتاد و در گذشت مدت خلافت او شش ماه و دو روز بود مردی عظیم اللحیه اجم العقل کثیر الانصاف بود مردم را
از زیارت قبر حسین بن علی کرد و علویان را که در زمانه پدرش خائف بودند امن داد بعده ابو العباس احمد بن محمد معتصم
خلیفه شد و ملقب بمستعین بالله گردید وی خلیفه دوازدهم است ارکان دولت بر تولیه او اتفاق کردند و اقامت بعض ولد متوکل
بنا بر قبل پدر پسند ننمودند و ششم ربیع الآخر بعمر بست و هشت سالگی او را بر تخت نشانیدند بعده کبراء دولت اتفاق بر خلع مستعین
کردند وی بعد سه سال و نه ماه و ده روز خود را معزول نموده بیعت خلافت بمعتز بالله بن متوکل کرد عمر او در آن وقت سی و
چهار سال بود و معتز خلیفه سیزدهم است چون سال دوصد پنجاه و پنج آمد وی از سلطنت معزول شد نام او محمد است و قیل الزبیر
و یکنی با عبد الله و مولدش سر من رای است و ربیع الآخر سنه دوصد سی و دو متولد شد مادرش را کرام ولد بود
قبیحه میخواندند لشکریانش او را مقید در سرداب کرده بالایش گچ کردند همدران قید آنجهانی شد و در سامرا بالمنتصر مدفون
گشت خلافت او از روز بیعت تا خلع سلطنت چهار سال و هفت ماه هفت روز کم بود و عمر او بست و چهار سال و بست و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وست سه روز مروی ابیض اسود الشعر بود بعده در رجب بیعت خلافت بمحمد بن واثق کردند وی خلیفه چهارده هم است ملقب بمهتدی بالله مادرش نام وی قرب نام دارد در زمان او قبیحه مادر معتز خروج کرد بنابر حسن و جمال وی متوکل او را باین نام مسمی کرده بود چنانکه اسود را کافور نامند و نیز علی بن محمد زنگی که در سامرا از حاشیه منتصر بود سر بر آورد اما کار این هر دو پیش نرفت بعده در سنه دو صد و پنجاه و شش مهتدی را معزول نمودند وی بعد خلع بمرد و در مقبره منتصر مدفون شد خلافت او یازده نیم ماه ماند عمر او سی و هشت سال بود مولد او قاطول است مردی کثیر العبادة و ورع بود میخواست که در بنی العباس همچو عمر بن عبد العزیز باشد بعد خلع و قتل وی کبرا دولت احمد بن متوکل را از حبس بر آورده بر سریر حکومت نشانیدند و ملقب بمعتمد علی الله نمودند وفات محمد بن اسمعیل بخاری صاحب صحیح در زمان او بسنه دو صد و پنجاه و شش بوده ابتدا دولت سامانیه هم از عهد او ست چون سنه دو صد و هفتاد و هشت آمد در سواد کوفه قومی که ایشان را قرامطه خوانند بحرکت آمد و بعد یکسال ازین تاریخ معتمد پسر خود جعفر مفوض را ولیعهدی معزول نموده معتضد برادرزاده خود را ولایت عهد داد خود در سنه دو صد و هفتاد و نه نوزدهم رجب در بغداد وفات کرد عمر او پنجاه و شش ماه بود بست و سه سال و شش روز خلافت کرد و در عهد وی بسنه ست و سبعین و مائتین قتل نبی شقیق هفت قبر پدید آمد که هفت شخص درست در آنجا بودند با کفن های نو و محاسنها بحال خود بود و بوی مشک از ایشان فایض یکی از آنجا جوانی بود که لبش ترک داشت چنانکه کسی همانده آب خورده باشد و بعد زین قتل سنگی ملعون برآمد و بران خطی نوشته بودند که کسی نمیداند که بکدام زبان است اصحاب دیان را بیاورند هیچکی آنرا نتوانست خواند بعد وی ابو العباس احمد ملقب بمعتضد بالله بن موفق ابو احمد طلحة بن متوکل سریر خلافت آراست وفات ابو عیسی محمد بن عیسی منجم صاحب جامع در سال خلافت او ست و سی و نه سال و نه ماه و سیزده روز و عمام سلطنت سرانجام داده بست و دوم ربیع الآخر سنه دو صد و هشاد و نه فوت گردید مردی شهم و جسیم شیخ عفیف بود گفت ما حلت سراویلی علی حرام قط اصحاب وی از سطوت او ترسیده از مظالم باز میماندند در زمان او بسنه ثلث و ثمانین و مائتین رحبتی که ابواب دار الخلافت مسدود بود شخصی بصور مختلفه بر معتضد ظاهر شد گاهی در لباس رهبان با محاسن سفید و احیانا در صورت جوانان روی چون خورشید و نوبتی در کسوت تاجران و کرتی در زی شجاعان و خدام دار الخلافت را ایذا و اضرار می نمود و این معنی موجب تحیر گشت بعضی زنگیان آنکه جنی مومن است و بعضی گفتند شیطان است و زمره را اعتقاد آنکه یکی را از خدام معتضد تعلق بمردم حرم است لاجرم دست بطلسمات و تعویذات زده باین اشکال برمی آید تا آنکه قاصد جان بعضی کنیزکان شد بعد وی مردم بیعت بر پسرش مکتفی بالله کردند شوکت قرامطه در زمان او اشتداد گرفت و بر دوازده میل از حماة میان او و ایشان جنگ شد و اهل سلام غالب آمدند و مکتفی بر ملک شام و مصر مستولی شد و ملک بنی طولون انقراض پذیرفت احمد بن یحیی معروف براوندی که مردی زندیق بود و کتابها در رد قرآن و مناقضه شریعت تالیف کرد در زمان وی بمرد چون سال دو صد و نود و پنج آمد دوازدهم ذیقعده مکتفی که نامش ابو محمد علی بن معتضد بود رخت بسفر آخرت بنیا بر بست مدة خلافتش شش سال و شش ماه و نوزده روز ست و عمرش سی و ست سال بود مادر ترکیه ام ولد نام ست در زمان او در سنه تسع و ثمانین و مائتین وقت سحر زلزله شد که تمام کواکب یکدفعه بر طرف شدند و اصلا اثر [illegible] ابو الفضل جعفر بن معتضد خلیفه شد و ملقب بمقتدر بالله گردید مادرش ام ولد شغب نام داشت وی

Presented by: Rana Jabir Abbas

شمار خلفا ثامن عشرست روز بیعت سیزده ساله بود در تاریخ نورالدین حکیم مذکورست که در سنهٔ اربع وثلثمائة در ایام مقتدر
از طرف خراسان خبر رسید که در قندهار در برجی از برج آن که خراب شده بود قریب هزار سر آدمی در زنجیر بهم بسته برآمد
از آنجمله در گوش بست نه سر از آن سر بارقعه بود بر بسمان پیشین بسته و نام آنکس بر آن نوشته و منجمله آن نوشته ها اسم شر
بن حسان و خلیل بن موسی و حسان بن ازیر بود و مورخ بود بتاریخ سنهٔ سبعین هجری و آن سرها تا زمان سلطنت امیر تیمور
مانده بودند و نزدیک بود که پوست بعضی از انها برود و استخوانهای شان خاک شود و انتهی بالجمله قضاة وغیره کبرا دولت
در سنهٔ دوصد و نود و شش او را معزول کرده بیعت بعبدالله بن المعتمد نمودند لقب وی راضی باللهست لیکن در آخر وی را گرفته
محبوس نمودند و کارش پیش نرفت ابتدا دولت علویه فاطمیه از وقت مقتدرست اول ایشان ابو محمد عبیدالله ست بدین
ملک اینها در افریقیه بود و انقراض دولت بمصر در سنهٔ سبع وستین وخمسمائة گردید علما در نسب ایشان اختلافست حاجی گفته
نسب ایشان مدخول غیر صحیحست و بعضی گفته بیهودی پیوندد ولیکن عبدالرحمن خلدون واکثر محققین مورخین تصحیح نسب علوی ایشان
بسند و سند تمام کرده اند و گفته که کفر و کافری ایشان چیزی دیگرست و صحت نسب امر آخر والله اعلم وفتنهٔ این قوم اعظم فتن در اسلام است
ایشان را قرامطه و باطنیه هم خوانند مذهب شیعه دارند و امامت را در نسل اسمعیل بن جعفر صادق منحصر انگارند از بقایای ایشان
امروز اقوام بوهره ست که در دیار دکن و بعض اقطار عرب و گجرات و اوجین و سرونج و بهوپال وغیره منتشر اند و کبیر ایشان در سورت
اقامت دارد و کاتب حروف با صاحب الزمان ایشان نجم الدین نام در بلدهٔ سورت و با اولاد وی در بهوپال ملاقاتها کرده
بازبان عربی آشنا هستند و در اخفای کتب مذهب خود اهتمام بلیغ دارند و نظر در کتب مذاهب غیر نمیکنند و جادهٔ مناظره نمی سپرند
والحال همکنان تجارت پیشه بوده اند و بالجمله چون سنهٔ سه صد و هفده آمد لشکریان مقتدر را معزول کرده با محمد بن معتضد
بیعت نمودند و او را قاهر بالله لقب کردند بعد چندی باز خلافت بمقتدر عود کرد و قاهر گریخته روپوش شد و مقتدر او را
امان داد و معذور داشت بعده در سنهٔ سه صد و بست مونس خادم بر وی غضب کرد و بر موصل فوج کشی کرده مقتدر را بکشت
مدت خلافت او بست و چهار سال و یازده ماه و شانزده روز ست و عمر وی سی و هشت سال بود احوال خلافت را اهمل گذاشته
بود و حکم زنان و خادمان کار میکرد بعده محمد بن معتضد را بجای او نشانیدند لقب وی قاهر باللهست و در شمار خلیفه نوزدهم وی
مونس خادم را قتل کرد و ابو علی بن مقله را وزیر گرفت و بعد چندی معزول ساخت ابتدا دولت بنی بویه از عهد اوست
چون سنهٔ سه صد و بست و دو آمد عماد الدوله بن بویه بر شیراز مستولی شد و همدرین سال قاهر بالله معزول گشت امرا
دولت او را گرفته میل در چشم کشیدند وی نابینا شد و در حبس ماند و با وجود مراودت شهادت بخرل خود نداد مجموع
خلافت وی یکسال و شش ماه و هشت روز ست بعد وی ابو العباس احمد بن المقتدر را از حبس بر آورده بر سریر خلافت نشانیدند
و راضی بالله لقب کردند وی خلیفه بستم ست ابن مقله را در زیر خود گرفت قتل ابن شلمغانی مدعی الوهیت در وقت وی شده
چون سنهٔ سه صد و بست و سه آمد حنابله ببغداد شورش کردند و کار ایشان عظمت گرفت و بکس خاطر نهای خواندن اوراق
نبیذ و ضرب مغنیه و کنکر غنا پرداختند و ربیع و شرا اعتراض نمودند و مردان را با آمردان رفتن نمی دادند و امام نماز را
نمی گذاردند مگر آنکه جبر بسعی کنند الی غیر ذلک تا آنکه سلطان تمهید ایشان کرده و در بیوت خلیفه عضد الدوله بر اصفهان و علیه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

قرامطه بر حجاز شد و مخالفان از هر سو سر بر داشته و از اطراف عالم بر خاسته طرق را متصرف و قطری را متغلب شدند تا آنکه در
سنهٔ سته صد و بست و چهار جز بغداد و ملکی دیگر در قبضهٔ اقتدار خلیفه باقی نماند و دیوان هم حکم محمد بن رایق بود و خلیفه حکمی نداشت
بصره را ابن رایق و خوزستان را ابریدی و فارس را عماد الدوله و کرمان را محمد بن الیاس و ری و جبل را رکن الدوله بن بویه
و موصل و دیار بکر و مضر و ربیعه را بنی حمدان و مصر و شام را اخشید محمد بن طغج و مغرب و افریقیه را قائم علوی بن مهدی و اندلس را
عبد الرحمن بن محمد اموی ملقب بناصر و خراسان و ماوراء النهر را نصر بن احمد سامانی و طبرستان و جرجان را دیلم و بحرین و یمامه را ابو طاهر
قرمطی فرو گرفتند و دنیا طوائف الملوک گردید و سلطنت اینها بیکصد و بست و هفت سال کشید و راضی بالله دست و زبان این
مقله را باشارهٔ ابن رایق ببرید تا آنکه وی در حبس بمرد و درین اثنا بحکم بر بغداد مستولی شد و ابن رایق بر بلاد شام دست یافت
چون بسنهٔ سه صد و بست و نه امد در نیمهٔ ربیع الاول راضی رضا بقضا داد و خلافت او شش سال و ده روز بست و عمر او سی و دو
سال بود در علت استسقا بگذشت مردی ادیب و شاعر بود و مادرش ام ولد ظلوم نام داشت ابو الفدا گفته هو آخر خلیفة له شعر یدرون
آخر خلیفة خطب کثیرا علی منبر و ان کان غیره قد خطب فانه کان نادرا لا اعتبار به و کان آخر خلیفة جالس للجلسار و آخر خلیفة کانت نفقته
جرایاته و خزائنه و مطابخه و امواله علی ترتیب الخلفاء المتقدمین انتهی و بعد وی ابراهیم بن مقتدر بالله را باتفاق رای ارباب دولت
بخلافت برگزیدند وی را خواجه المتقی لله لقب کردند و در عهد او ابن بریدی بر بغداد غالب آمد و ابن رایق را بکشت و متقی بگریخت
چون بریدی از بغداد بعد سه ماه و بست روز برگشت متقی باز آمد و با وی بنو حمدان با جیوش کثیره آمدند و بعد چندی
در زمانهٔ او طائفهٔ از روس بر بحر سر برآوردند و مدینهٔ بردعه را قتل و نهب کردند و ابو طاهر قرمطی بمرد و قحط عظیم در بغداد شد
سپس در سنهٔ سه صد و سی و سه متقی را میل در چشم کشیده نابینا کردند خلافت وی سه سال و پنجاه و بست روز بود و مادرش
ام ولد خلوب نام داشت بعد وی ابو القاسم عبد الله بن مکتفی را بخلافت برداشتند و ملقب بمستکفی بالله کردند خروج ابو
یزید خارجی در وقت وی بوده و شوکت او بلند گردیده مردی از زنانه بود و هرگاه مغرالدوله بن بویه بر بغداد مستولی شد
مستکفی رو پوش گرفته و متعاقب آن بعد خلافت یکسال و چهار ماه مغزول شد و میل در چشم او کشیده محبوس کردند و هم
در حبس فوت گردید مادرش ام ولد عفن نام داشت بعد از وی بیعت خلافت بمفضل بن مقتدر ملقب بمطیع لله واقع شد و
ادبار خلافت روز افزون گشت و از امر و نهی هیچ باقی نماند و تمام عراق بنواب معزالدوله مسلم شد و نزد خلیفه همان قدر اقطاع
ماند که معزالدوله برای بعض حوائج او بگذاشت و در سنهٔ سه صد و شصت و سه مطیع خود را بحکم سبکتگین مغزول کرده پسر خود را
بجای خود نشاند نام وی عبد الکریم است و لقب طائع بالله مدت خلافت مطیع بست و نه سال و پنجاه است قدری کم ابتدای
دولت آل سبکتگین از عهد او است در ایام طائع بسنهٔ خمس و سبعین و ثلثمائة مرغی از دریای عمان برآمد بزرگتر از فیل بر پشت خسته
رو بجانب مشرق می کرده و سه نوبت بزبان فصیح گفت قد قرب (و باز طیران گرده بدریا رفت و تا سه روز بیرون آمده بدستور
این کلمه بگفت و باز بدریا میرفت گویند در بعضی از جزائر هند طائری است که آنرا رخ گویند و عظم جثه اش مشابه بیست که فیل را
بخلب بوده در هوا طیران می نماید بالجمله چون هفده سال و شش ماه و چند روز بر خلافت طائع گذشت بعض دیلم او را
گرفته بیکار کردند و فات او در سنهٔ سه صد و نود و سه است بعده ابو العباس احمد بن امیر اسحق بن مقتدر بن معتضد را که

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

پانزدهم خلیفه است بحکومت ببغداد برداشتند و خطبه بنام او خواندند و بقادر بالله ملقب نمودند اشتغال علی بن عمر دارقطنی محدث در
سنه ثلثمائه صد و سی و پنج در وقت او بود سلطان محمود بن سبکتگین معاصر اوست بزمان وی بر ملک خراسان مستولی شده خطبه بنام
مقطوع گردانیده و دولت ایشان منقرض گردید و بعد ازان عهد خلافت امویه از اندلس منقطع شد و دور دولت علویه آمد و در
ثمانمائه ازین سامانیان در ماوراء النهر و فارس و عراق حکمرانی کردند و ملک ایشان یکصد و دو سال و شش ماه کشید و ملوک
عادل و فاضل بودند سلطان محمود غزنوی در سنه ثلثمائه صد و نود و دو هجری در هندوستان آمده برراجه جیپال در پشاور
غالب آمد ابتداء دولت اسلامیه در اقلیم هند از همین وقت است و وی اول کسی است که بلاد هند را مفتوح ساخت گویند در گردن
راجه مذکور حمائلی بود که جواهر بیشمار قیمتش یکصد و هشتاد هزار دینار تشخیص کردند و سلطان محمود بعد این فتح یازده بار دیگر بر هند
آمد و فتوح عظیمه کرد در سنه چهارصد و بست و دو قادر بالله بعمر هشتاد و شش سال و ده ماه بعد حکمرانی چهل و یکسال و چند ماه
فوت شد و بجای او پسرش ابو جعفر عبد الله ملقب بقائم بامر الله قائم شد پدر او را ولیعهد خود کرده و برای او بیعت خلافت
گرفته بود در همین وقت مجددا بیعت دیگر کردند ابتداء دولت سلجوقیه از عهد اوست در سنه چهارصد و چهل و هفت بزمان وی میان
شافعیه و حنابله بغداد فتنه واقع شد و حنابله انکار جهر به بسمله و قنوت در صبح و ترجیع در اذان کردند و بعد یکسال ازان دولت ملثمین
آغاز شد و ایشان چند قبیله از حمیر بودند و در عراق خطبه بنام مستنصر خلیفه مصر خواندند و بسا سیری فساد برپا کرد و مقتول
شد و خلیفه قائم ببغداد فتحیاب برگشت چون سنه چهارصد و شصت و هفت شد قائم بامر الله وفات کرد خلافت او چهل و
چهار سال و هشت ماه و بست و پنج روز است و عمر او هفتاد و شش سال بود و بعضی گفته نود و شش سال و چند ماه و زمان او
ابو طاهر منجم شیرازی حکم کرد که شب جمعه رابع صفر سنه ثلث و ثلثین و اربعمائه میان شام و خفتن زلزله عظیمی پیدا شود و تبریز خراب گردد
اکثر مردم آن شب بسر خاب رفته شهر را فطار و سیکردند که ناگهان زلزله هویدا گشت و زیاده از چهل هزار نفر هلاک شدند بنجاه
وی نبیره او که خلیفه سابع عشر است ملقب بمقتدی بامر الله جلوس کرد نام او عبد الله بن محمد ذخیرة الدین بود اعیان دولت
و اهل علم مثل ابو اسحق شیرازی و قاضی دامغانی در بیعت او حاضر شدند و فات واحدی مفسر نیشابوری در سنه چهارصد
و شصت و هشت بعهد او بوده و مقتدی بعد حکمرانی نوزده سال و هشت ماه بروز شنبه پانزدهم محرم یکسال پیش از
واحدی فوت کرد عمرش سی و هشت سال و هشت ماه بود مادرش ام ولد ارمینه ارجوان نام داشت مقتدی مردی
قوی النفس عظیم الهمه بود بعد انتقال وی پدر آخرت ابو العباس احمد ملقب بمستظهر بالله را بر سریر حکومت نشانیدند عمر او
در انوقت شانزده سال و دو ماه بود ابتداء دولت خوارزم شاه از عهد اوست و دران زمان فرنج انطاکیه و بیت المقدس
را از دست اهل اسلام انتزاع نمودند و اقعهار و نمود و در سنه چهارصد و بست و نه سلاطین سلجوقیه بر بلاد خراسان و ماوراء النهر
مسلط شدند بعده در سنه پانصد و دوازده مستظهر بالله بعمر چهل و یکسالگی و شش ماه و چند روز ششم ربیع الاول
دنیا را پدرود کرد مدت خلافت او بست و چهل سال و شش ماه و یازده روز است و از غرائب اتفاقات است که چون سلطان
الب ارسلان فوت شد بعد وی قائم بامر الله بمرد و چون ملک شاه وفات یافت مقتدی بمرد و چون مستظهر متوفی شد مستظهر
انتقال نمود و بجای او پسرش مسترشد بالله ابو منصور فضل بن احمد جلوس کرد و درین سال ابن منده اصفهانی محدث

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وفات نمود و بعد او در سنهٔ پانصد و سیزده قبر ابراهیم خلیل الله و اسحق و یعقوب علیهم السلام بقرب بیت المقدس تمام یافت
گردید و خلقی کثیر آنرا دیدند هنوز اجساد شریف ایشان بوسیده نشده و در مغاره که نزد قبور بود قنادیل ذهب و فضه یافتند
ابن اثیر در کامل گفته هکذا ذکره حمزة بن اسد التمیمی فی تاریخه و در سنهٔ پانصد و چهارده محمد بن تومرت ظاهر شد و دعوی مهدویت
موعود منتظر کرد و جمعی کثیر با و بیعت کردند و اعتقاد آوردند و بعد تغلب بعض بلاد و حکومت ده سال بمرد و کان من امره ما کان
و در زمان او در سنهٔ ۴۴۲ در بغداد عقارب پر نده پیدا شد و خلائق را اضرار کردند و کودکان از زهر نیش آنها از مهد بلحد انتقال نمودند
بالجمله میان مستنجد بالله و عماد الدین زنگی حرب شد و زنگی هزیمت خورد و مردم بسیار کشته شدند و اسمعیل صاحب دمشق
مقتول گردید و بار دیگر با سلطان مسعود جنگ کرد و گرفتار شد و باطنیه بروی جست کرده بینی و گوش وی ببریدند و چند
نفر از اصحاب او بقتل رسانیدند این واقعه روز یکشنبه هفدهم ذیقعده و ظاهر مراغه روداد عمر وی نزدیک چهل و سه سال و سه ماه
بود هفده سال و شش ماه و بست روز خلافت کرد مادرش ام ولد بود بعد قتل پسرش راشد را که خلیفه سی ام است بجای پدر نشاندند
پدر او را در حیات خود ش ولیعهد ساخته بود بعد یازده ماه و یازده روز بحکم سلطان مسعود معزولش کرده محمد بن مستظهر را که عم راشد
است بخلافت برگزیدند و مقتفی بالله لقب کردند در وقت راشد دولت آل سلجوقیان منقرض شد و ملوک غوریه ظاهر شدند و در سنهٔ
پانصد و پنجاه و دو بنیان او در شام زلازل قویه آمد و حماة و شیزار و حمص و قلعهٔ اکراد و طرابلس و انطاکیه و غیره از صدمهٔ او شکست و
ویران شد و مقتفی دوم ربیع الاول سنهٔ پانصد و پنجاه و پنج بمرد مادرش ام ولد بود بست و چهار سال و سه ماه و شانزده روز
خلافت کرد وی اول کسی است که بی مرحمت سلطانی مستبد بعراق گردید و اصحاب اخبار را احوال کثیر میباید تا خبر کدام شی از وی
فوت نشود چون وی بمرد بجایش پسرش محمد ملقب بمستنجد بالله خلیفه شد وی در شمار سی و دوم است نام مادر ام ولد او طاوس
بود و وزیر این همیره و دیگر اقارب و عم و غیره با او بیعت نمودند و درین سال صاحب غزنه خسرو شاه بمرد و در سنهٔ پانصد و شصت و
شش مستنجد بیمار افتاده رهگرای آخرت شد ارکان دولت پسر او حسن ملقب بمستضی بامر الله بعد اخذ شروط حسب الخواه پادشاه
کردند ابو الفدا گفته لم یل الخلافة من اسمه حسن غیر الحسن بن علی المستضی انتهی بعد یکسال از خلافت او خطبهٔ عباسیه بمصر خوانده شد
و دولت علویه منقرض گردید و فات ابو القاسم علی بن عساکر محدث در زمن او هست و در وقت وی فرنج مدینهٔ حماة را متغلب شدند
بعد در سنهٔ پانصد و هفتاد و پنج دوم ذیقعده مستضی بمرد مادر وی ام ولد ارمنیه بود نه سال و هفت ماه خلافت کرد و بجای
او امام ناصر لدین الله جلوس فرمود استیلاء ملک صلاح الدین بر بلاد فرنج بعهد او بوده و در سنهٔ شش صد و شانزده صاحب موصل
وفات کرد و هم صاحب سنجار بمرد و تخریب بیت المقدس گردید و فرنج بر دمیاط غالب آمدند ابو الفدا گفته و فی هذه السنة کان ظهور
التتر و قتلهم فی المسلمین و لم تنک المسلمون باعظم مما نکبوا فی هذه السنة فمن ذلک ان التتر تملکوا دمیاط و قتلوهم ابلغ
و اسرهم و هذه المصیبة الکبری و سبوا التتر و تملکهم فی المدة القریبة اکثر بلاد الاسلام و سفکوا دمائهم و سبی حریمهم و ذراریهم و لم یقع
المسلمون بمثل هذا الظهر دین الاسلام بمثل هذه الفجعة انتهی چون سنهٔ شش صد و بست و دو آمد در اول شوال خلیفهٔ ناصر لدین الله
بمرد مدت خلافت او چهل و دو سال است و در آخر عمر نابینا شده بود هفتاد سال عمر داشت در حق رعایا قبیح السیرة ظالم بود عراق
و جهد وی خراب شده و اهل او متفرق گردیدند و خود را شیعه ظاهر میکرد و بنا بر عداوت که میان وی و خوارزم شاه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بود ایشانرا اطماع در بلاد کرد تا خوارزم شاه با آنها مشغول شده از قصد عراق باز ماند و چون وی بمرد بجای وی ابو نصر محمد
خلیفه شد و ظاهر بامرالله لقب یافت و اظهار عدل و ازالهٔ مکوس کرد و محبوب سیر آراء گردید مردم ظاهر شد و ناصر و شاهان پیشین
ازوی میان مردم ظاهر نمیشد الا نادر لیکن مدت خلافت او دراز نشد و جز نه ماه زنده نماند و در همین سال شش صد و بست و سه
وفات نمود و برخلاف پدر سنی عادل بود و بعد از فاتش ولد اکبرش ابو جعفر منصور بجای او جانشین گردید و ملقب بمستنصر بالله
شد و مثل پدر عدل و احسان شیوه کرد و او را برادر خورد بود موسوم بنخاجی در غایت شجاعت و تا اخذ تتار بغداد را زنده
بود بعده در فتنهٔ ایشان کشته شد و در وقت او میان خوارزم شاه و ترجرب کثیره اتفاق افتاد و ظفر در اکثر نصیب تتار شد و
سلطان جلال الدین که او را خداوند عالم لقب بود در سنهٔ ششصد و بست و شش بر دست تتار مقتول گشت تاریخ شیخ غرالدین
علی معروف بابن الاثیر الجزری تا همین سال است و در وی از هبوط آدم تا اینزمان احوال وقائع عالم نوشته بالجمله در عهد خلافت
عباسیه از زمانیکه دنیا طوائف الملوک شد پنج کس در پنج جا سلطنت کردند طاهریه در خراسان و ایشان پنج تن بودند ابتدای
دولت اینها از سنهٔ ۲۰۶ بود و انتهای تا سنهٔ ۲۵۹ نسب ایشان بمنوچهر میرسد دوم دیالمه از نسب بهرام گور پنجده تن در عراق حکومت
نمودند از سنهٔ ۳۳۱ تا سنهٔ ۴۴۸ سوم غزنویه چهارتن از اولاد گرد در غزنه حکمرانی کردند از سنهٔ ۳۶۶ تا سنهٔ ۵۸۲ چهارم بنی لیث سه تن
در سیستان لوای حکومت برافراختند از اولاد خسرو پرویز از سنهٔ ۲۶۵ پنجم سلاجقه از آل افراسیاب چهارده تن در ماوراء النهر
حکمرانی کردند از سنهٔ ۴۲۹ تا سنهٔ ۵۹۰ هجری چون سنهٔ ششصد و چهل آمد دهم جمادی الاخری صبح جمعه مستنصر وفات نمود مدت
خلافت او هفده سال است چند ماه کم مدرسهٔ مستنصریهٔ بغداد منسوب باوست ارباب دولت بعد انتقالش اتفاق بر خلافت
پسرش عبدالله ملقب بمستعصم بالله کردند و او خلیفهٔ سی و هفتم است و آخر خلفای عباسیه و کنیت او ابو محمد وی مردی ضعیف
الرای بود امراء دولتش مستبد بامر بودند و او را گفته لشکر را برطرف کنانیدند و جمع مال و مدارات تتار آموختند و شد انچه شد
بعد یکسال از خلافتش تتار قصد بلاد روم کردند و آنرا از دست سلاجقه برآوردند و بملوک اطراف و نواحی حروب نموده اکثر ممالک
را متصرف شدند در سنهٔ ششصد و پنجاه و شش هلاکو ملک تتر قصد بغداد کرد و بستم محرم بران متغلب گردید و مستعصم بالله
را بکشت زیرا که وزیرش مؤید الدین بن العلقمی رافضی بود و اهل کرخ نیز رافضی بودند میان شیعه و سنی در بغداد فتنه برپا
شد ابو بکر بن خلیفه حکم داد که کرخ را تاراج کنند لشکریان زنان را هتک کردند و ارتکاب فواحش نمودند این حرکت بر وزیر
گران آمد و به تتر نگاشت و طمع در ملک بغداد داد و لشکر بغداد یک لک سوار بود مستعصم اقطاع آنها ضبط نموده به تتر فرستاد و
عسکر کمتر از بست هزار نفر ماند ابن علقمی برادر خود را تتر فرستاد و بر دو مرحله از بغداد قتال شدید واقع شد و لشکر خلیفه
منهزم گردید و بعضی به بغداد در آمدند و بعضی بسوی شام رفتند و هلاکو از جانب شرقی و باجو مقدم لشکر او از جانب غربی در
بغداد در آمدند و ابن العلقمی نزد هلاکو برآمده برای جان خود وثیقه گرفت و مستعصم را گفت که هلاکو شما را بر خلافت باقی خواهد داشت
چنانکه بسلطان روم کرده است و میخواهد که دختر خود را به پسر شما ابو بکر بزنی دهد و او را آماده خروج بسوی هلاکو ساخت چون
با جمعی از اکابر اصحاب خود بر آمد در خیمه فروکش گردید وزیر فقهاء و ائمه و جمیع سادات و مدرسان بغداد را فراهم نمود
منجمله ایشان ابن الجوزی محدث هم بود هرگاه جمله طوائف فراهم شدند هلاکو همگنان را از زیر تیغ بیدریغ گذرانید و از طرف دیگر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

با چو سیف در بغداد نهاد و بر دار الخلافة هجوم آورد و همه را بکشت و جز اطفال هیچکس باقی نماند و تا سه روز قتل و نهب در بغداد تا چهل روز علی التوالی جاری ماند بعده ندا بامان دادند و اطلاع بر قتل خلیفه دست بهم میدادند که چه قسم او را کشتند بعضی گویند گلو فشردند و بعضی گفتند در جوال کرده استخوان سایند و بعضی گویند بدجله غرق نمودند و الله اعلم مدت خلافت او شانزده سال است تقریبا ابتداء دولت ایشان در سنه یکصد و سی و دو بود و درین سال بیعت بابو العباس سفاح کرده بودند و دران مروان حمار آخر ملوک بنی امیه کشته شد و انتهاء دولت درین سال گردید و بعد پانصد و بست و چهار سال تقریبا استیصال کامل ایشان شد و درین مدت سی و هفت نفر خلیفه شدند و گذشتند قاضی جمال الدین بن واصل حکایت کرده که بنی امیه را از جانب علی بن عبد الله بن عباس رسیده که وی میگوید که خلافت در اولاد من باید بران اموی او را بشتری نشانیده بگردانید و زدو کوب کرد و تزدو ضرب میگفت این جزای کسی است که افترا میکند و میگوید که خلافت در اولاد من آمدنی است و علی بن عبد الله همچنان میگفت که بلی این خلافت در اولاد من شود و همیشه در آنها ماند تا انکه علج از طرف خراسان بیایند و سلطنت از ایشان انتزاع نمایند پس مصداق آن واقع شد و هلاکو آمد و ملک بنی العباس را بگرفت و عباسیه را بوضع وبن برکندو هلاک ساخت من و لهم الی آخرهم و لله الامر من قبل و من بعد از ان باز سلطنت در تصرف مغلیه آمد و خانه برباد دشمن اسلام و مسلمانان شد و مصداق خبر صادق علیه السلام که اعلام فتنه بغداد فرموده بود ظاهر گشت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی که معاصر مستعصم است در مرثیه شهادت خلیفه نظمی دارد و این ابیات از انجاست

سه آسمان را حق بود گر خون بگریه بر زمین

بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین	ای محمد گر قیامت می بهاری سر زخاک	سر برآور این قیامت در میان خلق بین	تا زمینیان حرم را موج خون ببینی
زاستان بگذشت و ما را خون دل از آستین	زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگار	در خیال کس نگشتی کانچنان گردد چنین	خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته
هم بران خاکی که سلطانان نهادندی جبین	بعد ازین آسایش از دیده نخواهیم داشت	قیر در انگشتری مانند چو برخیزد نگین	نوحه لایق نیست بر خاک شهیدان این نکته
کمتر ین دولت مرا ایشان ز بو خلد برین	باش تا فردا که بینی روز داد و رستخیز	گر لحد بارد وی خون او نوحه برخیزد چنین	قالب مجروح اگر در خاک و خون غلطد چه باک
روح پاکش در جوار لطف رب العالمین	تکیه بر دنیا نشاید کرد و دل بر وی نهاد	کاسمان گاهی بمهرست آبرا در گه کین	چرخ گردان تا زمین گیرد نه ننگ آسیاست
در میان هر دو روز و شب دل مردم طحین	تجربت بیفائده ست آنجا که بر گردید بخت	حمله آوردن چه سود آنرا که بر گردید زین	ملک نیارا چه قیمت حاجت نیست ارخدا

گو نگاهدار و بما این ملک ایمان و یقین الی آخر القصیده و ذکر این فتنه در باب الفتن بیاید هلاکو لعنه الله تعالی نوزدهم ربیع الاخر سنه ششصد و شصت و سه بمرو وی هلاکو بن طلوی چنگیز خان هست ده سال حکمرانی کرد و پانزده نفر پسر گذشت و اما ملوک مغار ایشان از ایشان حکمرانی در جمیع خراسان و سیستان و مازندران و فارس و خوزستان و کرمان کرده اند مدت حکومت ایشان از سنه ثلث و خمسین و مائتین تا سنه سبع و ثمانین و ثلثمائین سی و چهار سال و کسری بوده یعقوب یازده سال عمرو بست و شش سال طاهر شش سال و آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر بسلطنت رسیده نه نفر اند مدت ملک ایشان صد و دو سال و شش ماه و بست و سلاطین غور پنج تن اند و مدت ملک ایشان از سنه خمس و اربعین و خمسمائه تا ثمان و سبعمائه شصت و چهار سال بوده و در سند هم حکمرانی نموده اند و آل بویه که ایشان را دیالمه هم گویند هفت تن اند سلطنت ایشان از ابتدا بسنه احدی و عشرین و ثلثمائه تا ثمانیه و سبعین و اربعمائه صد و بست و هفت سال بوده و سلاطین سلجقه شش نفر اند طغرل اول در

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ایران چهارده تن مدت ملک ایشان از سنهٔ تسع وعشرین واربعمائة تا سنهٔ تسعین وخمسمائة یکصد وشصت ویکسال است وطبقهٔ
دوم در روم چهارده تن بودند مدت ملک ایشان از سنهٔ ثمانین واربعمائة تا سنهٔ سبعمائة ودویست وبیست سال است
طبقهٔ سوم در کرمان نه تن زمان استیلا ایشان از سنهٔ ثلاث وثلاثین واربعمائة تا سنهٔ ثلث وثمانین وخمسمائة یکصد وپنجاه
سال واسمعیلیه دو فرقه اند یکی اهل مغرب ایشان چهارده نفر اند مدت ملک ایشان از سنهٔ ست وتسعین ومائتین تا سنهٔ ست
خمسین وخمسمائة دویست وشصت سال دوم فرقه که در ایران استیلا یافته وایشان را ملاحدهٔ قهستان ورودبار هم خوانند
هشت نفر اند که زمان تسلط ایشان یکصد وهفتاد سال است وآل عبد المومن سیزده تن اند مدت ملک ایشان از سنهٔ اربع
وعشرین وخمسمائة تا سنهٔ ثمان وستین وستمائة یکصد وچهل وچهار سال است وملوک قراختای که در کرمان بسلطنت رسیدند
نه تن اند مدت ملک ایشان از سنهٔ احدی وعشرین وخمسمائة تا سنهٔ سبع وستمائة هشتاد وشش سال است وسلاطین مغول
که در ایران فرمان روای مستقل بودند چهارده نفر اند ابتدا مدت ملک ایشان از سنهٔ تسع وتسعین وخمسمائة که اول خروج
چنگیز خان است در مغلستان تا روز چهارشنبه دهم رمضان سنهٔ ست وثلثین وسبعمائة که انقراض ارپاخان است یکصد و
وهفت سال است و دوست نفر که ازین طبقه بنا بر مصلحت امرا چند روزی اسم سلطنت یافتند در اعداد آن سلاطین نیستند و
سلاطین ایلکانیه چهار کس اند مدت حکمرانی ایشان از ابتدا ۶۵۴ تا بستم ربیع الآخر سنهٔ ۸۱۳ هفتاد وشش سال است وفرقهٔ
جوپانیه که بپایهٔ فرمان روائی رسیدند دو نفر بودند از سنهٔ ۷۳۸ تا سنهٔ ۷۵۵ بست سال حکمرانی نمودند ودوازده نفر سربداران
سی وپنجسال فرماندهی کردند سلاطین آق قوینلو نه تن چهل ودو سال کوس حکومت نواختند واما احوال ملوک مصر و
روم وعرب قبائل ایشان واهم قبط وفرس ویونان ویهود ونصاری وحمیر وکنعان وبربر وعاد وعمالقه وعرب بادیه
مستعربه وسبا وسند وهند از بدایت عمران تا این زمان بقید ملد وسال پس در کتب مبسوطهٔ علم تاریخ مثل ابو الفدا وابن
خلدون وجز آن مفصل مذکور است این جریده محل ذکر تفاصیل نیست غرض درینجا اشارت بود بملوک اسلام وطوائف ملوک
ایشان پس بس واما سمرزمین خاص هندوستان واحوال سلاطین وطوائف الملوک او پس قدری ازان در فصل علیحده خواهد
آمد فانتظره **فصل هفتم** در بیان انخلاع هر قائم سادس والقاب خلفاء عباسیه واوائل خلفاء وملوک اسلام وفتوح
ممالک بردست مسلمانان ابن الجوزی از صولی آورده مردم میگویند هر سادس که قائم میشود برای مردم مخلع میشود ومعزول
میگردد از خلافت گفت چون تامل کردم چیزے عجیب دیدم زیرا که اول انعقاد امر برای رسول خدا صلعم شد وبعد وے
ابو بکر وعمر وعثمان وعلی وحسن بدان قیام کردند ومعزول شدند حسن بعده معاویه ویزید ومعاویه بن یزید ومروان و
عبد الملک ابن زبیر قائم شدند وابن زبیر معزول شد بعده ولید وسلیمان وعمر بن عبد العزیز ویزید وهشام وولید قائم
گردیدند وولید مخلع شد ویحیی امیه را امر خلافت منتظم نگشت وولایت بسفاح ومنصور ومهدی وهادی ورشید وامین
را خلع کردند بعده مامون ومعتصم وواثق ومتوکل ومنتصر ومستعین قیام بامر خلافت نمودند ومستعین معزول شد بعده
قائم گردید معتز ومهتدی ومعتمد ومعتضد ومکتفی ومقتدر ومقتدر را معزول ساختند واین خلع دو بار شد ودر بار سوم
مقتول گردید بعده قاهر ورادی ومتقی ومستکفی ومطیع وطایع قیام کردند وطایع معزول شد بعده قائم شد قادر وقائم و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مقتدی و مستظہر و مسترشد و راشد معزول گردید انتہی و ذہبی برین قاعدہ ایراد کردہ گفتہ و تا ذکر نہ یخرم باتیاز و سیوطی در تاریخ الخلفاء بجواب ایرادش پرداختہ و گفتہ و یقال زیادۃ علی ما ذکرہ ابن الجوزی ولی بعد الراشد المقتفی و المستنجد و المستضیء و الناصر و الظاہر و المستنصر و ہو السادس فلم یخلع ثم المعتصم و ہو الذی قتلہ التتار و کان آخر دولۃ الخلفاء و انقطعت الخلافۃ بعدہ الی ثلث سنین و نصف ثم اقیم بعدہ المستنصر فلم یقم فی الخلافۃ بل لبویع بمصر و سار الی العراق فصادف التتار فقتل ایضا و انتقلت الخلافۃ بعدہ ستۃ ثم اقیمت الخلافۃ بمصر فاولہم الحاکم ثم المستکفی ثم الواثق ثم الحاکم ثم المعتضد ثم المتوکل و ہو السادس فخلع و ولی المعتصم ثم خلع بعد بجستہ عشر یوما و اعید المتوکل ثم خلع و بویع الواثق ثم المعتصم ثم خلع و اعید المتوکل فاستمر الی ان مات ثم المستعین ثم المعتضد ثم المستکفی ثم القایم و ہو السادس من المعتصم الاول و من المعتصم الثانی فخلع ثم المستنجد خلیفۃ العصر و ہو الحادی و الخمسون من خلفاء بنی العباس انتہی **قف** بنی العباس افاتحہ و واسطہ و خاتمہ گویند منصور فاتحہ بود و مامون واسطہ و معتضد خاتمہ و جملہ خلفای بنی عباس ابناء سراری بودند مگر سفاح و مہدی و امین و خبر علی بن ابی طالب و حسن امین ہیچکدام ہاشمی ابن ہاشمیہ خلیفہ نشدند قالہ الصولی و خبر علی بن ابی طالب و علی مکتفی کدام علی نام والی خلافت نگشتہ قالہ الذہبی و غالب اسماء خلفاء افراد اند و مثنی قلیل و مکرر کثیر مثل عبد اللہ و احمد و محمد و جمیع القاب خلفاء تا مستعصم آخر خلفاء عراقیین افراد اند بعدہ در خلفاء مصریین القاب مکرر گردید لیکن خبر یکبار مکرر نشد مگر مستکفی و معتضد کہ بار دیگر سہ کس از عباسیہ بدان متلقب شدند و ہیچکی از ایشان بلقب احدی از بنی عبید ملقب نشد مگر قایم و حاکم و ظاہر و مستنصر و تلقب بمہدی و منصور قبل وجود بنی عبید در بنی عباس موجود بود و بعضی گفتہ اند ہر کہ از خلفاء و ملوک ملقب بقاہر شد وی فلاح نیافت سیوطی گفتہ و کذا المستکفی و المستعین چہ دو کس از عباسیہ باین القاب ملقب شدند و ہر دو مخلوع و مغفی گردیدند و اجل ابرک القاب معتضد است و احدی بعد برادر زادۂ خود متولی خلافت نشد مگر مقتفی بعد راشد و مستنصر بعد معتصم قالہ الذہبی و ہمچنین خلافت نکردند سہ برادر مگر امین و مامون و معتصم اولاد رشید و مستنصر و معتز و معتمد اولاد متوکل و راضی و مقتفی و مطیع اولاد مقتدر و از اولاد عبد الملک چہار نفر بخلافت رسیدند و نظیرش در ملوک معلوم نیست مگر در خلفاء بعد آنحضرت صلعم نظیرش یافتہ شد زیرا کہ از اولاد متوکل چہار بلکہ پنج کس خلیفۂ عصر شدند مستعین و معتضد و مکتفی و قائم و مستنجد و جز ابو بکر صدیق و طائع بن مطیع احدی در حیات پدر متولی خلافت نشدہ طائع را فالج در گرفت ناچار بطوعا و خوا از خلافت فرود کرد و بہ پسر داد کنیت او نیز ابو بکر است اہل علم گفتہ اند اول کسی کہ والی خلافت شد و پدرش زندہ بود ابو بکر رضی اللہ عنہ است و وی اول کسی است کہ عہد کرد بخلافت برای دیگریے و بیت المال مقرر نمود و مصحف را مصحف نام نہاد و قران کریم را جمع فرمود و مسمی شد بخلیفۂ رسول اللہ و از وقائع زمن او ست تنفیذ جیش اسامہ و قتال اہل ردۃ و مانعین زکوۃ و مسیلمہ کذاب و جمع مصحف و اول کسی کہ موسوم شد بامیر المومنین عمر بن الخطاب است و اول کسی است کہ درۃ گرفت و تاریخ بتحری مقرر نمود و امر بقیام تراویح کرد و دیوان نہاد و تقسیس کرد و بشرب و عقوبت نمودن بر ہجا و بشتاد تازیانہ زد بر شرب خمر و حرام کرد متعہ و منع نمود از بیع امہات اولاد و جمع کرد مردم را بر چہار تکبیر در نماز جنازہ و فتحہا نمود و مسح سواد کرد و طعام را از مصر براہ بحر الیہ بمدینہ آورد و وقف نمود صدقہ را در اسلام و عول فرائض نمود و زکوۃ خیل گرفت و علی را گفت لمال اللہ بقاک و ایک لہ ہذا آخر ما ذکرہ العسکری و ہو اول من استقضی القضاۃ فی الامصار و اول من مصر الکوفۃ و البصرۃ و الجزیرۃ و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الشام و مصر موصل و مقرر کرد خانه برای دقیق و سویق و تمر و زبیب زیاده کرد در مسجد نبوی و اخراج کرد یهود را از حجاز بسوی
شام و اهل نجران را بسوی کوفه و نهاد مقام ابراهیم را بجای که امروز در آنجا است و پیشتر ملصق بکعبه بود و اول کسیکه حمی قرق کرد
عثمان است و وی اول کسی است که اکثار اقطاعات نمود و در جمعه اذان بیفزود و موذنین را رزق داد و در خطبه مرتج علیه گردید
و صاحب شرطه گرفت و پست کرد آوازها در تکبیر و تخلیق مسجد نمود و مقدم کرد خطبه عید را بر نماز عید و اخراج زکوة تفویض مردم
نمود و در مسجد مقصوره ساخت و اول اختلاف که در امت واقع شد بزمن او بود و وی اول کسی است که هجرت کرد در راه خدا با
اهل و عیال خود از بین امت و جمع نمود مردم را بر حرف واحد در قرائت و اول منکر که در مدینه ظاهر شد پرانیدن کبوتران درمی
جلاهقات است پس عثمان مردی را از بنی لیث بر کسر جلاهقات مقرر کرد و آنرا شکست کنانید و اول کسیکه در حیات خویش
ولیعهد مقرر ساخت معاویه است و وی اول کسی است که خصیان را برای خدمت گرفت و اول کسیکه سر بارا بسوی او برداشته
آوردند ابن الزبیر است و اول کسیکه نام او بر سکه زدند عبد الملک بن مروان است و اول کسیکه منع کرد از نداء بنام خود ولید بن
عبد الملک است و اول کسیکه احداث القاب برای او شد بنی العباس اند و ابن فضل الله گفته بعضی زعم کرده اند که بنی امیه را
هم القاب بود مثل القاب بنی العباس چنانکه بعضی مورخین ذکر کرده اند که لقب معاویه الناصر لدین الله است و لقب یزید
مستنصر و لقب معاویه پسر او الراجع الی الحق و لقب مروان المؤتمن بالله و لقب عبد الملک الموفق لامر الله و لقب ولید پسر او المنتقم
بالله و لقب عمر بن عبد العزیز المعصوم بالله و لقب یزید بن عبد الملک القادر بصنع الله و لقب یزید ناقص الشاکر لانعم الله و اول
تفرق کلمه در دولت سفاح شد و اول خلیفه که منجمین را مقرب ساخت و عمل باحکام نجوم نمود منصور است و وی اول کسی است که
موالی خود را عمال ساخت و ایشانرا بر عرب مقدم نمود و اول کسی که امر کرد بتصنیف کتب جدره بر مخالفین مهدی است و اول
کسیکه مردم با سیوف و اعمده پیش پیش او رفتند هادی است و اول کسیکه لعب بصوالجه در میدان کرد رشید است و آول خلفا
مدعو و مکتوب بلقب امین است و آول کسیکه اتراک را در دیوان داخل کرد معتصم است و اول کسیکه بتغییر زی اهل ذمه امر نمود
متوکل است و اول کسیکه تحکم کرد نداء اتراک در قتل وی متوکل است و باین تحکم تصدیق حدیث نبوی صلعم ظاهر شد طبرانی بسند جید از
ابن مسعود آورده که فرمود رسول خدا صلعم اترکوا الترک ما ترکوکم فان اول من یسلب امتی ملکهم و ناخوذهم الله بنو قنطوراء و آول کسیکه
احداث القاب اسم و اسعه و تصغیر قلانس کرد مستعین است و آول خلفاء که احداث رکوب بخلیذ و سنب نمود معتز است و آول خلیفه
که مقهور و مجبور علیه و موکول به شد معتمد است و اول کسیکه والی خلافت شد از صبیان مقتدر است و آخر خلیفه که منفرد شد بتدبیر
جیوش و اموال راضی است و وی آخر خلیفه است که شعر او مدون گردیده و خطبه خواند و نماز گزارد با مردم دایما و مجالسه
با ندماء و بود نفقه و جوائز و عطایا و خدم و جرایات و خزاین و مطابخ و مشارب و مجالس و حجاب و امور او جاری بر ترتیب خلافت
اولیه و وی آخر خلیفه است که سفر کرد در زی خلفاء قدماء اول تکر را القاب نرفته است که متولی شد بعد مستعصم و آول خلیفه
که متولی شد در حیات مادر خود عثمان بن عفان رضی الله عنه است بعده وی ورشید و امین و متوکل و منتصر و مستعین و معتز و
معتضد و مطیع صولی گفته نمی شناسم زنی را که زائیده باشد دو خلیفه را مگر ولادة مادر ولید و سلیمان پسران عبد الملک
نشاهین مادر یزید ناقص و ابراهیم ابناء ولید و خیزران مادر هادی و رشید و سیوطی گفته و یزداد العباس و حمزة دام داؤد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و سلیمان اولاد المتوکل الاخیر قف متسمین بخلافت از عبیدیین چهارده نفر بودند سته در مغرب یازده در مصر اول مهدی و
قائم و منصور و ثانی معز و عزیز و حاکم بظاهر و مستنصر و مستعلی و آمر و حافظ و ظافر و فائز و عاضد و ابتدا امر مملکت ایشان سنه بضع
و تسعین و مائتین است و انقراض در سنه سبع و ستین و خمسمایة و هی گفته و هی الدولة المجوسیة و الیهودیة لا العلویة و الباطنیة و لا
الفاطمیة و کانوا اربعة عشر متخلفا لا مستخلفا انتهی سیوطی گوید اما متهم غیر صحیحة لا سورة منها انهم غیر قرشیین و انما سمتهم بالفاطمیین جهلة
العوام و الا فجدهم مجوسی انتهی همچنین جمعی از مورخین مثل قاضی عبد الجبار بصری و ابو بکر باقلانی و ابن خلکان و ذهبی و غیرهم گفته اند
و لیکن از ابن خلدون گذشته که نسب ایشان علوی است انکار آن بوجه کفر و کافری ایشان نتوان کرد و الله اعلم و شک نیست که
فتنه و مظلمه ایشان ظلمات بعضها فوق بعض بود علوی باشند یا یهودی تا آنکه چهار هزار کس را از اهل علم و عبادت بر دوازده رضی الله عنهم
رضی الله عنهم قتل کردند و این یکی از ادنی سیئات ایشان است و جمعی از متقدمین تواریخ خلفا را جداگانه نوشته اند نقطویه بخوی
تا ایام قاهر در دو مجلد نوشته و صولی صرف بر ذکر عباسیه اکتفا کرده و ابن جوزی هم تا ایام ناصر رسیده و احمد مروزی کاتب
و امیر ابو موسی هارون بن محمد عباسی هم خلفاء عباسیه را ذکر نموده اما ذکر ایشان همراه دیگر ملوک پس در کتب مبسوطه مرقوم شده
و احسن آنها تاریخ ابن خلدون و ابو الفدا اسمعیل و غیرهما است و ذکر فرامطه بروجه بسط در تاریخ مقریزی مذکور است و بقایای
ایشان را امروز بدیار هند یه که ما در آنیم بوهره خوانند مذهب ایشان تشیع است و جمعی از ایشان بمذهب اهل سنت هم در آمده اند هم
محمد طاهر الفتنی صاحب کتاب مجمع البحار پاره از حال او در کتاب تحاف النبلاء ذکر کرده ایم خطیب در تاریخ بسند خود از محمد بن عباد
آورده که گفت لم یحفظ القرآن احد من الخلفاء الا عثمان بن عفان رضی الله عنه و المامون سیوطی گفته این حصر ممنوع است بلکه
ابو بکر صدیق هم حافظ بود علی الصحیح چنانکه جمعی بدان تصریح کرده منهم النووی فی تهذیبه و همچنین علی رضی الله عنه گویند که وی
بعد وفات نبوی تمام قران را باد گرفته انتهی لیکن در شیعه که خود را بمذهب علی مرتضی و اهل بیت باصفا بغلط انتساب میکنند
حافظی برای تمام قران از قدیم زمان تا الی الآن معلوم نیست و اگر اینمعنی صحیح باشد معجزه از معجزات قرانی است که اهل باطل را
بر حفظ وی قدرت نداد ند و اهل حق را برای نگاه داشت او از میان جمله خلق بر گزیدند و الحمد لله تعالی عصابه اهلسنت
و جماعت مختص است باین فضیلت تا آنکه الوف حفاظ حدیث با وجود کثرت و توفر احادیث نبویه درین جماعت قدیما و
حدیثا یافته شده اند تا بحفظ قران که اصل اصول دین اسلام است چه رسد و از علما چه گفته آید که کور چشمان و حانکان و کودکان
و زنان و عامه ایشان علی مر الدهور بحفظ قران بر لوک زبان توفیق یافته اند و می یابند بلکه این کارخانه بفضله تعالی در ین
زمره روز افزون است و سید احمد ابن الساعی گفته در مجلس بیعت خلیفه ظاهر حاضر شدم دیدم که وی در شباک قبه با جامه سفید
نشسته است و بر دوش خود چادر نبوی صلعم گذاشته و وزیر روبروی او بر منبر استاده و استاد خانه یک زینه فروتر از وی
قائم است و وی بیعت میگیرد بر مردم و لفظ مبایعه این است بایع سیدنا و مولانا الامام المفترض الطاعة علی جمیع الانام
ابا نصر محمد الظاهر بامر الله علی کتاب الله و سنة نبیه و اجتهاد امیر المومنین جان لا خلیفة سواه انتهی گویم بردة نبویه که خلفاء
عباسیه تداول آن کرده اند حقیقتش اینست که سلفی در طوریات نبسند خود تا اصمعی از عمرو بن العلا آورده که چون کعب بن
زهیر در حضرت نبوی قصیده بانت سعاد انشاد کرد آنحضرت صلعم چادر خود بسوی او افگند معاویه در زمن خود آن چادر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

را از کعب ۵ هزار درم خریدن خواست وی نداد بعد مردن کعب با زمعاویه اولاد او را بست هزار درهم داد و آن چادر را بستد
پس این بوده که نزد خلفاء عباسیه بود همان است و همچنان قاله خلائق آخرون لیکن خربی در تاریخ خود گفته این برده که نزد
خلفاء ابن عباس است یونس بن بکیر از ابن اسحق در قصهٔ غزوهٔ تبوک آورده که آنحضرت صلعم اهل ایله را چادری با نامه که بسوی
ایشان نوشته بود بطور امان بخشید ابو العباس سفاح آن چادر را ۳۰۰ صد دینار خرید کرد سیوطی گفته چادری که معاویه خرید
بود نزد زوال دولت بنی امیه مفقود شد و احمد بن حنبل در زهد از عروه بن زبیر روایت کرده که ثوب آنحضرت صلعم که در آن
برای وفد بیرون می آمد رداء حضرمی بود چهار ذرع در طول و دو ذرع و یک شبر در عرض و آن نزد خلفاء است کهنه شده و
انرا در جاهای دیگر پیچیده اند و روز عید اضحی و عید فطر پوشیده میشود و در اسنادش ابن لهیعه است و هو ضعیف
سیوطی گفته خلفاء این برده را بطریق توارث میگرفتند و بر دوشهای خود در مواکب جلوس و رکوب می انداختند
مقدر در هنگامیکه کشته شد بر دوش او بود خون آلوده گشت و گمان دارم که در فتنهٔ تاتار گم گردید فانا لله و انا الیه راجعون

انتهی قف بعضی مورخین در بیان آغاز دولت اسلام ذکر کرده اند که در سال اول یزدگرد مطابق یازدهم هجری آنحضرت صلعم
انتقال فرمود و در سال دوازدهم مثنی بغداد را تاراج و لشکر را فتح کرد و در سنهٔ شانزدهم رستم مقتول و مدائن مفتوح شد
و در هفدهم حلوان و ماسبذان و شام و موصل مفتوح و کوفه بنا شد و در هیجدهم سوق الاهواز فتح شد و در بستم میان هرمزان
و حرین معاویه مصالحه و شوستر فتح و هرمزان مقید شد و در بست و یکم فیروزان مقتول و اسپهان مفتوح گردید و در بست و
دوم فتح همدان و ری و صلح با ملک کرکان و فتح آذربایجان و صلح با والی باب الابواب و روانگی احنف بن قیس بخراسان
و رفتن یزدگرد از ری بکرمان و از انجا بنیسابور و بنا آتشخانه رود داد و در بست سوم هزیمت شهرک از عمر و بن مخاشع و
هزیمت پادشاه سجستان و تسخیر قندهار و فتح کرمان بدست عبد الله بدیل و تسخیر مکران از راجه جیپال بدست مغیره بن عمر و فتح
کردن بر دست سلم بن قیس اتفاق افتاده و در بست پنجم اهل آذربایجان بغی و هلاک شدند و در بستی و یکم هلاکی یزدگرد آخرین
سلاطین پارس و جد فاسد امام چهارم بر دست آسیابانی واقع شد و در بست و ششم غزوهٔ نهروان که اول فتنه واقعه
در اسلام است رو داد و در این حرب صحابه بسیار کشته شدند گویم بدایت کثرت فتوح در ملت اسلام از عهد خلافت عمر فاروق
است زیرا که در سنهٔ چهارده دمشق و حمص و بعلبک و بصره و ابله بر دست او و اهل بطور صلح و بعض بطریق عنوه مفتوح شدند
و در سنهٔ پانزده اردن و طبریه مفتوح گشت و وقعهٔ یرموک و قادسیه رو داد و در سنهٔ شانزده اهواز و مدائن بدست
و سعد نماز جمعه در ایوان کسری خواند و این اول جمعه است که در عراق گزارده شد و در وقعهٔ جلولا یزدجرد بن کسری شکست
خورد و نکریت مفتوح گردید و بیت المقدس بدست آمد و عمر در جابیه خطبه خواند و قنسرین را عنوة بگرفت و حلب و انطاکیه
و منبج و سروج و قرقیسیا بدست آمد و در سنهٔ هیجده جندیسابور و حلوان و رُها و سیساط شمیشاط و حران و نصیبین و
بارهٔ از جزیره و موصل و لواحی آن بدست آمد و در سنهٔ نوزده قیساریه و در سنهٔ بست مصر مفتوح گردید و هم تستر
بدست آمد و قیصر عظیم روم بمرد و در سنهٔ بست و یکم اسکندریه و نهاوند را فتح کرد و ازان باز اعاجم را جماعه نبود و بر قبر
و غیره بدست آمد و در سنهٔ بست و دوم آذربایجان و دینور و ماسبذان و همدان و اطراف بلس مغرب ری و عسکر و قومس

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مفتوح شد و در سنهٔ بست و سوم کرمان و سجستان و کران و اصبهان و نواحی آن بدست آمد و در آخر این سال عمر رضی اللہ عنہ وفات فرمود بعد از خلافت عثمان
بسال اول بلاد ری و حصون بسیار از روم مفتوح شد و در سنهٔ بست و ششم عثمان زیادت در مسجد نبوی کرد و سابور را گرفت و در سنهٔ بست و هفتم قبرس بدست آمد
ارجان و دارابجرد مفتوح شد و هم او فرقیقیا گرد و اندلس بدست آمد و در سنهٔ بست و نهم اسطخر و قسا مفتوح گشت و در سنهٔ سی ام جور و بلاکثیر و از ارض خراسان و
نیسابور و طوس و مرو و بیهق بدست آمد تا آنکه در سنهٔ سی و پنجم عثمان وفات کرد و بعد وی بزمانهٔ علی بن ابی طالب حرب
جمل و صفین و نهروان و غیره پیش آمد و ملکی جدید بدست نیامد تا آنکه امام حسن با معاویه بصلح گرائید و وی باجماع امت خلیفه شد
و این سال را عام الجماعه نام نهادند و در سنهٔ چهل و سه رخج و غیره از بلاد سجستان و دوان و برقه و کور از بلاد سودان بدست آمد
ثعلبی و غیره گفته اند اول قضیته غیر فیها حکم النبی صلعم و در سنهٔ پنج و چهل قیقان و در سنهٔ پنجاه تهستان مفتوح شد و در همین
سال معاویه بیعت ولایت عهد برای یزید از مردم گرفت صقعهٔ حره در زمن وی واقع شد ابو جعفر باقر گفته اول من کسا الدیباج یزید بن معاویه و در سنهٔ هفتاد و هفت بزمن عبد الملک بن مروان هرقله مفتوح شد و در سنهٔ هشتاد و دو حصن سنان
از ناحیهٔ مصیصه بدست آمد و غزوهٔ ارمینیه و منهاجه بمغرب رود داد و در سنهٔ ست بعد هشتاد مدینهٔ واسط بنا شد بانی او
حجاج است و هم در عهد او و دیه بمغرب بنا رادبیل و برعه و فتح حصن توتق و اخرم اتفاق افتاد و طاعون فتیات واقع شد
و خلیفه بمرد بعده در زمن ولید بن عبد الملک بیکند و بخارا و سروانیه و مطموره و قمیقم و بحیره فرسان و جرثومه و طوانه و
جزیرهٔ منورقه و میورقه و لنسف و کش و شرمان و مداین و حصون بحر آذربیجان و تمام اقلیم اندلس و مدینهٔ ارمائیل و قرقوبل
و دیبل و کرخ و برهم و باجة البیضاء و خوارزم و سمرقند و سغد و کابل و فرغانه و شاش و اسبیجاب و سوقان و مدینة الباب
و طوس و طوانس و غیرها مفتوح شد و خلیفه بمرد ذهبی گفته عاش الجهاد فی ایامه و فتحت فیها الفتوحات العظیمة کایام عمر بن
الخطاب انتهی و از فتوحات ایام سلیمان بن عبد الملک است جرجان و حصن جدید و سرو و شقاو طبرستان و سقالبه بعد
در زمن هشام بن عبد الملک قیصریه روم و خنجره و حرسنه در ناحیهٔ ملطیه مفتوح شد و ابو جعفر منصور خلیفه عباسی در سنهٔ
یکصد و چهل بنا بغداد کرد و در همین سال یعقوبیه که قائل تناسخ بودند ظهور کردند و منصور ایشان را بکشت و طبرستان
را فتح نمود ذهبی گفته و فی سنة ثلث و اربعین یعنی بعد مائة شرع علماء الاسلام فی تدوین الحدیث و الفقه و التفسیر
قال و کثر تدوین العلم و تبویبه و دونت کتب العربیة و اللغة و التاریخ و ایام الناس و قبل هذا العصر کان الائمة یتکلمون
من حفظهم او یروون العلم من صحف صحیحة غیر مرتبة و در سنهٔ چهل و شش غزوهٔ قبرس رود داد و در سنهٔ چهل و هشت
تمام ممالک بقبضهٔ اقتدار منصور در آمد و هیبت عظیم از وی در دل افتاد و جز جزیرهٔ اندلس چیزی خارج نماند و
در آخر عمر سفیان ثوری و عباد بن کثیر را حبس کرد تا آنکه خودش بمرد ابو حنیفه کوفی در زمان او وفات کرد بعد
در ایام هارون رشید مدینه دبسه بدست آمد و هرقله و صقالبه مفتوح شد و چون مامون خلیفه شد اظهار قول بخلق
قرآن کرد و بر روم غزا نمود و حصن قمره و ماجد مفتوح ساخت و در زمان معتصم بر روم غزا کردند و عموریه بدست آمد
و در اثنا قائل بود بخلق قرآن تا آنکه متوکل بزمانهٔ خود اظهار میل بسنوی سنت کرد و در سنهٔ اربع و ثلثین محدثین بسیار مزرا
آمدند و بجزیل عطا و اکرام مخصوص شدند و بروایت احادیث صفات و رویت مامور گردیدند تا آنکه ابو بکر بن الخجاز

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

درین باب گفت ؎ و بعد فان السنة الیوم اصبحت ؎ معززة حتی کان لم تذلل ؎ تصول وتسطوا ذا قیم منارها ؎ وحطّ منار الافک والزور من علی ؎ و دولی اخوالابداع فی الدین ناربا ؎ الی النار یهوی مدبرا غیر مقبل ؎ واز عجائب سال خلافت متوکل است که بادی در عراق وزید سخت گرم وزرع کوفه وبصره وبغداد را یکسر بسوخت ومسافران را بکشت وتا پنجاه در زر بالستاد وبهمدان رسید وزرع ومواشی آنجا را برباد ساخت وبموصل وشجار متصل شد ومردم را از معاش در اسواق ومشی در طرقات باز داشت وخلقی عظیم را هلاک کرد وپیش ازان بنیکسال زلزله آمد در دمشق سخت هولناک که ازدی خانها بیفتاد وخلقی بسیار زیر آن بمردوتا انطاکیه ممتد شد وآنرا برانداخت وبجزیره رسید وآنرا پاک بسوخت وبموصل آمد وبنجا هزار کس را بباد فنا داد بعده در سنه سبع وثلثین آتشی در عسقلان ظاهر شد وبیوت وبیادر را بسوخت وتا سه شب باستاد ونائب مصر ریش قاضی قضاة مصر ابوبکر بن ابی اللیث جهی را بترا شید وبر خری سوار کنانیده در شهر گردانید **فصل ششم** در بیان حوادث زمانه عباسیه وجز آن سیوطی در تاریخ الخلفا ذکر کرده فی سنة اربعین سمع اهل خلاط صیحة عظیمة من جو السما رفمات منها خلق کثیر ووقع برد بالعراق کبیض الدجاج وخسف ثلث عشرة قریة بالمغرب وفی سنة احدی واربعین باحت النجوم فی السما وتناثرت الکواکب کالجراد اکثر اللیل وکان امرا منکرا عجاولم یعهد وفی سنة اثنتین واربعین تزلزلت الارض زلزلة عظیمة بتونس واعمالها والری وخراسان ونیسابور وطبرستان واصبهان وتقطعت الجبال وتشققت الارض بقدر ما یدخل الرجل فی الشق ورجمت قریة السویدا بناحیة مصر من السما ووزن حجر من الحجارة فکان عشرة ارطال وسار جبل باليمن علیه مزارع اهله حتی اتی مزارع آخرین ووقع بجانب طایر ابیض دون الرخمة فی رمضان فصاح یا معشر الناس اتقوا الله الله فصاح اربعین صوتا ثم طار وجا من الغد ففعل کذلک وکتب البرید بذلک واشهد علیه خمسمائة انسان سمعوه وفی سنة خمس واربعین عمت الزلازل الدنیا فاخربت المدن والقلاع والقناطر وسقط من انطاکیة جبل فی البحر وسمع من السما اصوات هائلة وزلزلت مصر وسمع اهل بلبیس من ناحیة مصر صیحة هائلة فمات خلق من اهلها وغارت عیون مکة فارسل المتوکل مائة الف دینار لاجرار الما من عرفات الیها قال الثعالبی ومن العجائب ان الاکاسرة فی الملک وهو شیرویه قتل ابا فلم یعش بعده الا ستة اشهر واعرق الخلفا فی الخلافة وهو المنتصر قتله اباه فلم یمتع بعده ستة اشهر وفی سنة ستین من ایام المعتمد وقع غلا مفرط فی الحجاز والعراق وبلغ کر الحنطة فی بغداد مائة وخمسین دینارا وفی ایامه قتل بهبود الزنجی وکان ادعی انه ارسل الی الخلق فرد الرسالة وانه مطلع علی المغیبات وذکر الصولی انه قتل من المسلمین الف الف وخمسمائة الف آدمی وفی ایامه ظهرت دعوة المهدی عبید الله بن عبید فی الیمن واقام علی ذلک الی سنة ثمان وسبعین وغار نیل مصر فلم یبق منه شی وغلت الاسعار وظهرت القرمطة بالکوفة وهم نوع من الملاحدة وممن مات فی ایامه البخاری صاحب الصحیح ومسلم وابو داود والترمذی وابن ماجة وابو زرعة الظاهری وفی اول سنة استخلف فیها المعتضد منع الوراقین من بیع کتب الفلاسفة وما شاکلها ومنع القصاص والمنجمین من القعود فی الطریق وفیها ورد کتاب من البدیل ان القمر کسف فی شوال وان الدنیا اصبحت مظلمة الی العصر فهبت ریح سوداء فدامت الی ثلث اللیل واعقبها زلزلة عظیمة اذهبت عامة الابنیة فکان عدة من اخرج من تحت الردم مائة الف وخمسین الفا وفی سنة احدی وثمانین فتحت عموریة فی بلاد الروم وفیها غارت میاه الری

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وطبرستان حتى بيع المن ثلثة ارطال بدرهم وقحط الناس واكلوا الجيف وفي سنة اربع بعد الماتين ظهرت بمصر جمرة عظيمة حتى كان الرجل ينظر الى وجه الرجل فيراه احمر وكذا بالحيطان فتضرع الناس بالدعا الى الله تعالى وكانت من العصر الى الليل وفي سنة خمس هبت ريح صفراء بالبصرة ثم صارت خضرا ثم صارت سوداء وامتدت في الامصار ووقع عقبها برد وزنة البردة مائة وخمسون درهما وقلعت الريح نحو خمسمائة نخلة ومطرت قرية حجارة سوداء وبيضاء وفي سنة تسع وثمانين في ايام المكتفي زلزلت بغداد زلزلة عظيمة دامت اياما وفيها هبت ريح عظيمة بالبصرة قلعت عامة نخلها ولم يسمع بمثل ذلك وفيها فتحت الظالية باللام في بلاد الروم وغنم منها مالا يحصى من الاموال وفي سنة ثمانين زادت دجلة زيادة لم ير مثلها حتى خربت بغداد وبلغت الزيادة احدى وعشرين ذراعا ومات في ايامه البزار صاحب المسند قال الذهبي اختل النظام كثيرا في ايام المقتدر لصغره وفي سنة ثلثمائة سلخ جبل بالدينور في الارض وخرج من تحته ماء كثير اغرق القرى وفيها ولدت بغلة فلوا فسبحان القادر على ما يشاء وفي سنة اربع وقع الخوف ببغداد من حيوان يقال له الزبزب ذكر الناس انهم يرونه بالليل على الاسطحة وانه ياكل الاطفال ويقطع ثدي المراة فكانوا يتحارسون ويضربون بالطاسات ليهرب واتخذ الناس لاطفالهم مكاتب وام عدة ليال وفي سنة ست فتح مارستان وفي سنة ثمان غلت الاسعار ببغداد ووقع النهب وجمد الوزير ودام القتال اياما وجرت امور وحروب يطول شرحها وفي سنة تسع قتل الحلاج باختيار القاضي ابي عمر وجماعة الفقهاء والعلماء انه حلال الدم وفتحت فرغانة على يد والي خراسان وجمدت دجلة بالموصل وعبرت عليها الدواب ولم يعهد هذا لم يعهد قال الثعلبي نادرة لم يل الخلافة من بني جعفر الا المتوكل والمقتدر فقتلا جميعا المتوكل لليلة الاربعاء والمقتدر يوم الاربعاء ومات في ايامه يوسف بن يعقوب القاضي ومحمد بن ابي داود الظاهري والجنيد شيخ الصوفية والنسائي صاحب السنن والجبائي شيخ المعتزلة وابو بكر الروياني صاحب المسند وابن المنذر الامام وابن جرير الطبري وابن خزيمة وابو عوانة صاحب الصحيح وابو بكر بن ابي داود السجستاني ومات في ايام القاهر من الاعلام الطحاوي شيخ الحنفية وظهر في ايام الراضي اسلمعاني وقد شاع انه ادعى الالهية وانه يحيي الموتى فقتل وصلب وفيها توفي ابو جعفر السجزي احد الحجاب قيل بلغ من العمر مائة واربعين سنة وفيها انقطع الحج من بغداد الى سنة سبع وعشرين وفيها هبت ريح عظيمة ببغداد واسودت الدنيا واظلمت من العصر الى المغرب وانقضت النجوم سائر الليل انقضاضا عظيما مارؤي مثله واحتل الامر جدا وصارت البلاد ملوك الطوائف ولم يبق بيد الراضي غير بغداد والسوس وفي سنة ثمان وعشرين غرقت بغداد غرقا عظيما حتى بلغت زيادة الماء تسعة عشر ذراعا وغرق الناس والبهائم وانهدمت الدور وفي سنة ثلثين من ايام المتقي كان الغلاء ببغداد فبلغ كر الحنطة ثلثمائة وستة عشر دينارا واشتد القحط واكلوا الميتات وكان قحط لم ير ببغداد مثله ابدا وفي ايام المطيع اشتد الغلاء ببغداد حتى اكلوا الجيف والروث وماتوا على الطرق واكلت الكلاب لحومهم وبيع العقار بالرغفان ووجدت الصغار مشوية مع المساكين واشترى لعز الدولة كر دقيق بعشرين الف درهم والكر سبعة عشر قنطارا بالدمشقي وفي سنة تسع وثلاثين اعيد الحجر الاسود الى موضعه وجعل له طوق فضة ليشد به وزنه ثلثمائة الا سبعة وسبعين درهما ونصف قال محمد بن نافع الخزاعي تاملت الحجر الاسود وهو مقلوع فاذا سواد في راسه فقط وسائره ابيض وطوله قدر عظم الذراع وفي سنة احدى واربعين ظهر قوم من التناسخية فيهم شاب يزعم ان روح علي انتقلت اليه وامراته تزعم ان روح فاطمة انتقلت اليها وآخر يدعي انه جبريل فضربوا وفي سنة اربع واربعين زلزلت المصر زلزلة صعقة هدمت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

البيوت ودامت ثلث ساعات وفزع الناس الى الدعاء وفى سنة ست واربعين نقص البحر ثمانين ذراعا وظهر غيب
جبال وجزائر واشياء لم تعهد وكان بالري ونواحيها زلازل عظيمة وخسف بماية وخمسين قرية من قرى الري واتصل الامر
الى حلوان فخسف باكثرها وقذفت الارض بعظام الموتى وتفجرت منها المياه وتقطع بالري جبل وعلقت قرية بين السماء والارض
بمن فيها نصف النهار ثم خسف بها وانخرقت الارض خروقا عظيمة وخرج منها مياه منتنة ودخان عظيم هكذا نقل ابن الجوزى
وفى سنة سبع واربعين علت الزلازل بقم وحلوان والجبال فاتلفت خلقا عظيما وجاء جراد طبق الدنيا فاتى على جميع الغلات
والاشجار وفى سنة اثنتين وخمسين يوم عاشورا الزم معز الدولة الناس بغلق الاسواق ومنع الطباخين من الطبخ ونصبوا
القباب فى الاسواق وعلقوا عليها المسوح واخرجوا النساء منشرات الشعور يلطمن فى الشوارع ويقمن الماتم على الحسين وبدا
اول يوم نيح عليه ببغداد واستمرت هذه البدعة سنين وفى سنة تسع وخمسين انقض بالعراق كوكب عظيم اضاءت منه الدنيا حتى
صار كانه شعاع الشمس وسمع بعد انقضاضه صوت كالرعد الشديد ومات فى ايام المطيع المتنبى الشاعر وابن حبان صاحب الصحيح
وفى سنة ثمان وسبعين من ايام الطائع اشتد الغلاء ببغداد جدا وظهر الموت بها ولحق الناس بالبصرة حر وسموم فتساقط منه وجاءت
ريح عظيمة بفم الصلح حرقت الدجلة حتى ذكر انه بانت ارضها وغرقت كثير من السفن واحتملت زورقا مخدرا وفيه دواب فطرحت ذلك
فى ارض جوخى فشوهد بعد ايام ومات فى ايامه من الاعلام ابن السنى الحافظ وابن عدى والقفال الكبير وغيرهم وفى سنة تسعين
من ايام القادر ظهر بسجستان معدن ذهب فكانوا يصفون من التراب الذهب الاحمر وفى سنة اربعمائة نقصت دجلة نقصانا
لم يعهد واكتريت لاجل جزائر ظهرت ولم يكن قبل ذلك قط ومات الدارقطنى الحافظ المشهور والخطابى والجوهرى صاحب
الصحاح وفى ايام القائم مات الظاهر العبيدى صاحب مصر واقيم ابنه المستنصر بعده وهو ابن سبع سنين فاقام فى الخلافة ستين
سنة واربعة اشهر قال الذهبى ولا اعلم احدا فى الاسلام لا خليفة ولا سلطانا اقام هذه المدة وفى ايامه كان الغلاء بمصر الذى
ما عهد مثله منذ زمان يوسف فاقام سبع سنين حتى اكل الناس بعضهم بعضا وحتى قيل انه بيع رغيف بخمسين دينارا وفى سنة
ثمان ظهر كوكب كانه دارة القمر ليلة تمه بشعاع عظيم ومال الناس فلك واقام عشر ليال ثم تناقص ضوءه وغاب وفى سنة ستين
كانت بالرملة الزلزلة الهائلة التى خربتها حتى طلع المارس بروس الابار وهلك من اهلها خمسة وعشرون الفا وابعد البحر
عن ساحله مسيرة يوم فنزل الناس الى ارضه يلتقطون السمك فرجع الماء عليهم فاهلكهم وفيها احترق جامع دمشق وزالت محاسنه
وتشوه منظره وذهبت سقوفه المذهبة وكان الوباء فى العظم الى الغاية واشتد الغلاء بمصر حتى اكلت امرأة رغيفا بالف دينار
وكثر الوباء الى الغاية وكان الغرق العظيم ببغداد وزادت دجلة ثلاثين ذراعا ولم يقع مثل ذلك قط وهلكت الاموال
والانفس والدواب وركبت الناس فى السفن واقيمت الجمعة فى الطيار على وجه الماء مرتين واقام الخليفة يتضرع الى الله
وصارت بغداد بلقعة واحدة وانهدم مائة الف دار او اكثر ومات فى ايامه الشعلبى المفسر وابن سينا شيخ الفلاسفة وابو نعيم
صاحب الحلية وابن بطال شارح البخارى وابن حزم الظاهرى وابن عبد البر وفى ايام المقتدى فى سنة اثنتين وسبعين تقدم
بغداد ابو نصر الاشعرى فوعظ بالنظامية وجرى له فتنة كبيرة مع الحنابلة لانه تكلم على مذهب الاشعرى وحط عليهم وكثر
اتباعه والمتعصبون له فوجاجت فتن وقتلت جماعة وغرل فخر الدولة من وزارة المقتدى لكونه شفع فى الحنابلة قال

Presented by: Rana Jabir Abbas

الذہبی وآل سلجوق ہم ملوک بلد الروم وقد امتدت ایامہم وبقی منہم بقیۃ الی زمن ہیرس وفی سنۃ ثمان وسبعین
ہبت ریح سوداء ببغداد واشتد الرعد والبرق وسقط رمل وتراب کالمطر ووقعت عدۃ صواعق فظن الناس انہا القیامۃ
وبقیت ثلاث ساعات بعد العصر وقد شاہد ہذہ الکائنۃ الامام ابو بکر الطرطوشی واورد ہا فی امالیہ واستولت الفرنج علی جمیع
جزیرۃ سقلیۃ وہی اول ما فتحہ المسلمون بعد المائتین وحکم علیہا آل الاغلب وہرا الی ان استولی العبیدی علی المغرب ومات فی ایام
المبرد وہی شیخ الحنفیۃ وفی ایام المستظہر فی سنۃ تسع وثمانین اجتمعت الکواکب السبعۃ سوی زحل فی برج الحوت فحکم المنجمون
بطوفان یقارب طوفان نوح فاتفق ان الحجاج نزلوا فی دار المناقب فجاءہم سیل فاغرقہم وانتشرت دعوۃ الباطنیۃ باصبہان
واخذت الفرنج بیت المقدس بعد حصار شہر ونصف وقتلوا بہ اکثر من سبعین الفا منہم جماعۃ من العلماء والعباد والزہاد وہدموا المشاہد
وللابیوردی فی ذلک ؎ مر جنادہ یا بالدموع السوافح ۔ فلم یبق مما عرضتہ للمراجم ۔ وشر سلاح المرء دمع یفیضہ ۔ اذا الحرب شبت
نارہا بالصوارم ۔ فیا بنی الاسلام ان وراءکم ۔ وقائع یلحقن الردی بالمناسم ۔ الی آخرہا قال وفی اخذ الفرنج بلد سروج وحیفا
وارسوف وقیساریۃ وفی ایامہ کان ببغداد جدری مفرط مات فیہ خلق من الصبیان لا یحصون وتبعہ وبا عظیم وفی سنۃ
تسع وتسعین ظہر رجل بنواحی نہاوند فادعی النبوۃ وتبعہ خلق فاخذ وقتل وعظم بلاء المسلمین بالفرنج وہبت بمصر ریح سوداء
مظلمۃ اخذت بالانفاس حتی لا یبصر الرجل یدہ ونزل علی الناس رمل وایقنوا بالہلاک ثم تجلی قلیلا وعاد الی الصفرۃ وکان
ذلک من العصر الی بعد المغرب وجاء سیل عرم غرق سنجار وسورا وہلک خلق کثیر حتی ان السیل اخذ باب المدینۃ فذہبت عدۃ
فراسخ واختفی تحت التراب الذی جرہ السیل وظہر بعد سنین وسلم طفل فی سریر لہ حملہ السیل فتعلق السریر بنخلۃ وعاش
وکبر ومات فی ایامہ السمعانی والخطیب التبریزی والکیا الہراسی والغزالی والشاشی وجاء عہد المسترشد وزلزلت بغداد
مرارا کثیرۃ ودامت کل یوم خمس مرات او ستا والناس یستغیثون وقام عشرین یوما وفی سنۃ اربع وعشرین بعد اربعمائۃ
فی ایامہ ارتفع سحاب مطر بلد الموصل نارا احرقت من البلد ما ینیف ودورا کثیرۃ وفی سنۃ تسع وثمانین واربعمائۃ من ایام المقتفی
رقب الہلال لیلۃ الثلثین من شہر رمضان فلم یرہ فاصبح اہل بغداد صائمین بتمام العدۃ فلما امسوا رقبوا الہلال فحاروا وہ ایضا وکانت
السماء جلیۃ صاحیۃ ومثل ہذا لم یسمع بمثلہ فی التواریخ وفی سنۃ ثلاث وثلاثین کان بخنزرۃ زلزلۃ عظیمۃ عشرۃ فراسخ فی مثلہا
فاہلکت خلائق ثم خسف بخنزرۃ وصار مکان البلد ماء اسود ثم جارت زلزلۃ عظیمۃ وماجت بغداد نحو عشر مرات وتقطع منہا
جبل بحلوان وجار بالیمن مطر کلہ دم وصارت الارض مرشوشۃ بالدم وبقی اثرہ فی ثیاب الناس قال ابن الجوزی من ایام المقتفی
عادت بغداد والعراق الی ید الخلفاء ولم یبق لہا منازع وقبل ذلک من دولۃ المقتدر الی دولۃ کان الحکم للمتغلبین من الملوک
ولیس للخلیفۃ معہم الا اسم الخلافۃ انتہی وتوفی فی ایامہ المازری والزمخشری وابن عطیۃ وابن العربی والقاضی عیاض ومن اخبار
المستنجد قال الذہبی ما زالت الحمرۃ الکثیرۃ تعرض فی السماء منذ مرض وکانت تری ضوءہا علی الحیطان ومات فی ایامہ الدیلمی
صاحب مسند الفردوس وعبد القادر الجیلی والسمعانی ثم جاء المستضیء وفی ایامہ ضعف الرفض ببغداد ودہی وامن الناس وخطب
بالیمن وبرقہ وتوزر ومصر الی اسوان ووقع برد بالسواد کالنارنج ہدم الدور وقتل جماعۃ وکثیرا من المواشی وزادت دجلۃ
زیادۃ عظیمۃ بحیث غرقت بغداد وزادت الفرات ایضا واہلکت قری ومزارع واہتمل الخلق الی الہدم ومن العجائب ان ماء

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الامر على هذه الصفة دوخبيل قد هلكت مزارعه بالعطش وفي سنة اربع وسبعين هبت ببغداد ريح شديدة نصف الليل وظهرت
اعمدة مثل النار في اطراف السماء واستغاث الناس استغاثة شديدة وبقي الامر على ذلك الى السحر ومات في ايامه الحافظ
ابن العساكر من حفدة الشافعي ومن الحوادث في ايام الناصر انه ولد بالعلث ولد طول جبهته شبر واربع اصابع وله اذن واحدة
وفي سنة اثنتين وثمانين اجتمع الكواكب السبعة في الميزان فحكم المنجمون بخراب العالم في جميع البلاد ونطوفان الريح فشرع الناس في
حفر مغارات في التخوم وانتظروا الليلة التي وعدوا فيها بريح كريح عاد فلم يات فيها شئ ولا هب فيها النسيم بحيث او قدت الشمع
فلم يتحرك فيها ريح تطفئها ومما قيل فيه قول ابي الغنائم محمد بن المعلم ؎ قل لابي الفضل قول معترف ؎ مضى جمادى وجانا رجب ؎
وما جرت زعزع كما حكموا ؎ ولا بدا كوكب له ذنب ؎ كلا ولا اظلمت ذكاء ولا ؎ بدت اذن في قرنها الشهب ؎ يقضي عليها من ليس يعلما
يقضي عليه بذا هو العجب ؎ قد بان كذب المنجمين فمن ؎ اجل مقال قالوا فما كذبوا ؎ وفي سنة ثلاث وثمانين اتفق ان اول يوم في السنة
كان اول ايام الاسبوع واول السنة الشمسية واول سني الفرس والشمس والقمر في اول البروج وكان ذلك من الاتفاقات
العجيبة وفيها كانت الفتوحات الكثيرة منها فتح بيت المقدس من يد الفرنج ومن الغرائب ان ابن جان ذكر في تفسيره لم غلبت الروم ان
بيت المقدس بقي في يد الروم الى سنة ثلث وثمانين وخمسمائة ثم يغلبون عليه ويفتح ويصير دار الاسلام الى آخر الابد اخذا من حساب
الآية فكان كذلك قال ابو شامة وقدمات ابن جان قبل ذلك بشهر ونهبت ريح سوداء بمكة عمت الدنيا ووقع على الناس رمل احمر
وقع من الركن اليماني قطعة وفي سنة تسعين وثلث القمر كوكب عظيم سمع لانقضاضه صوت هائل فاهتزت الدور والاماكن فاستغاث
الناس واعلنوا بالدعاء وظنوا ذلك من امارات القيامة وتوقف النيل بمصر بحيث كسر ولم يكمل ثلثة عشر ذراعا وكان العلاء المفرط
بحيث اكلوا السيف والآدميين وفشا اكل بني آدم واشتهر وروي من ذلك العجب العجاب تعدوا الى حفر القبور واكل الموتى فحرق اهل مصر
كل من مات من الجوع بحيث كان الماشي لا يقع قدمه او بصره الا على ميت او من هو في السياق وهلك اهل القرى قاطبة بحيث
ان المسافر يمر بالقرية فلا يرى فيها نافخ نار ويجد البيوت مفتحة واهلها موتى وقد حكى الذهبي في ذلك حكايات يقشعر الجلد من
سماعها قال وصارت الطرق مزرعة بالموتى وصارت لحومهم للطير والسباع وابيعت الاحرار والاولاد بالدراهم اليسيرة و
استمر ذلك الى اثنا رسنة ثمان وتسعين وفي سنة سبع وتسعين جاءت زلزلة كبرى بمصر والشام والجزيرة فاخربت اماكن
كثيرة وقلاعا وخسفت قرية من اعمال البصرة وفي سنة تسع وتسعين في صفر الحرم ماجت النجوم وتطايرت تطاير الجراد
ودام ذلك الى الفجر وانزعج الخلق وضجوا الى الله تعالى ولم يعهد ذلك الا عند ظهور رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي سنة ست وستمائة
كان ابتداء امر التتار وممن مات في ايام الناصر من الاعلام الحافظ السلفي وابن الانباري والديني والبرهان صاحب الهداية
وقاضي خان وابن الجوزي وابن الاثير صاحب جامع الاصول والفخر الرازي والحافظ عبد الغني المقدسي وابن قدامة
الحنبلي وفي سنة اثنتين وخمسين وستمائة من ايام المستعصم ظهرت نار في ارض عدن وكان يطير شرر بها في الليل الى البحر ويصعد
منها دخان عظيم في النهار وفي سنة اربع وخمسين ظهرت النار بالمدينة النبوية وبادوي عظيم ثم زلزلة عظيمة فكانت
ساعة بعد ساعة الى ان ظهرت نار عظيمة مما يلي الحرة قريبا من قريظة قاله ابو شامة قال الذهبي امر هذه النار متواتر وهي
مما اخبر به المصطفى صلعم وسياتي ذكرها في الباب الثاني من هذا الكتاب ان شاء الله تعالى ثم ركن المستعصم الى وزيره العلقمي

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الرافضي فاهلك الحرث والنسل ولعب بالخليفة كيف اراد وباطن التتار وناصحهم واطمعهم في المجيء الى العراق واخذ بغداد وقطع
الدولة العباسية ليقيم خليفة من آل علي وصار اذا جاء خبر منهم كتمه عن الخليفة ويطالع باخبار الخليفة التتار الى ان حصل ما حصل
قال الموفق عبد اللطيف في خبر التتار هو حديث يأكل الاحاديث وخبر يطوي الاخبار وتاريخ ينسي التواريخ ونازلة تصغر كل
نازلة وفادحة تطبق الارض وتملؤها ما بين الطول والعرض وهذه الامة لغتهم مشوبة بلغة الهند لانهم في جوارهم وبينهم وبين مكة
اربعة اشهر وهم بالنسبة الى الترك عرامش لوجوه واسعة الصدر خفاف الاجفان صغار الاطراف سمر الالوان سريعو الحركة
في الجسم والرأي تصل اليهم اخبار الامم ولا تصل اخبارهم الى الامم ونساؤهم يقاتلن كرجالهم وقال غيره ارض التتار باطراف بلاد
الصين وهم سكان براري وشهود بالشر والغدر وكان هلاك المستعصم على ايديهم ولتقي الدين بن ابي اليسر قصيدة مشهورة
في بغداد وهي هذه ٥ لسائل الدمع عن بغداد اخبار ٥ فما وقوفك والاحباب قد ساروا هل يا زائرين الى الزوراء لا تقدوا ٥
فما بذاك الحمى والدار دياره الى آخرها قال ومن بلايا الحافظ السخاوي وابن الحاجب النحوي والزملكاني والمجد
ابن تيمية وسبط ابن الجوزي ومات في مدة انقطاع الخلافة من الاعلام المنذري والشاذلي وابن الابار مورخ الاندلس
وفي سنة ٦٦٣ زلزلت مصر زلزلة عظيمة وكثر الحريق بالقاهرة في عدة مواضع وفي سنة ٦٧٩ يوم عرفة وقع بديار مصر برد كبار و
صواعق وفي سنة ٦٩٤ دخل في الاسلام قازان بن ارغون بن ابغا بن هلاكو ملك التتار وفرح الناس بذلك وفشا الاسلام
في جيشه وفي سنة ٧١٧ زاد النيل زيادة كثيرة لم يسمع بمثلها وغرق منها بلاد كثيرة وناس كثيرون وفي سنة ٧٢٣ زاد النيل
ايضا كذلك ومكث على الارض ثلثة اشهر ونصفا وكان فيه اكثر من نفعه وفي سنة ٧٢٨ عمرت سقوف المسجد الحرام بمكة والابواب
وظاهره محاريب باب بني شيبة وفي سنة ٧٤٩ كان الطاعون العام الذي لم يسمع بمثله وفي سنة ٧٥٣ كان بطرابلس بنت تسمى نفيسة
زوجت ثلثة ازواج ولا يقدرون عليها يظنون ان بها تقافيا بلغت خمس عشرة سنة غارت ثديا ثم جعل يخرج
من فمها الفرج شيئا قليلا قليلا الى ان برز سنة ذكر قدر اصبع وانثيان وكتب بذلك في محاضر قاله ابن كثير وغيره وفي ابتداء سنة ٧٦٢
كان خروج الطاغية تمرلنك الذي اخرب البلاد واباد العباد واستمر يعيث في الارض بالفساد الى ان هلك على ما لغته الله
في سنة ثلث وسبعين وسبعمائة وكان اصله من ابناء الفلاحين ونشأ بسمرقند ويقطع الطريق ثم انضم الى خدمة صاحب خيل
السلطان ثم قرر مكانه بعد موته ومازال يترقى الى ان وصل الى ما وصل وقال بعضهم خرج في سنة عذاب يعني بجناب
الجبل ثلثا وفي سنة ٧٩٢ ورد كتاب من حلب يتضمن ان اماما قائم يصلي وان شخصا عبث به في صلوته فلم يقطع الامام الصلوة
حتى فرغ وحين سلم انقلب وجه العابث وجه خنزير وهرب الى غابة هناك فعجب الناس من هذا الامر وكتب بذلك محضر وفي
سنة ٨١٩ في شعبان احدث الموذنون عقب الاذان الصلوة والتسليم على النبي صلعم وهذا اول ما احدث وكان الآمر
المحتسب نجم الدين الطنبذي وفي سنة ٨٢٣ كسر النيل في اول يوم من مسري وبلغت الزيادة اثنتين وعشرين ذراعا وفي
ظهر بمصر شخص يدعي انه يصعد الى السماء ويشاهد الباري تعالى ويكلمه واعتقده جمع من العوام فعقد له مجلس واستتيب فلم يتب
فعلق الملك الحاكم بقتله على شهادة اثنين بانه حاضر العقل فشهد جماعة من اهل الطب انه مختل العقل فقيد في البيمارستان
وفي سنة ٨٤٦ ولدت ببلبيس جارية مولودا برأسين وعنقين واربعة ايدي وسلسلتي ظهر ودبر واحد ورجلين اثنين لا غير

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وفرج واحد انتهى والذنب المفروق باثنين فكانت من بديع صنع الله وفى سنة ٨٢٢ وقع زلزلة عظيمة بازربكان وهلك بسببها عالم كثير وفى سنة ٨٢٣ ذبح جمل بعنزة فاضا لحمه كما يضئ الشمع ورى منه قطعة لكلب فلم ياكلها وفى سنة ٨٢٤ استمرت زيادة النيل الى آخر بابة ورو وغرق بذلك زرع كثير وفى سنة ٨٢٥ ولدت فاطمة بنت القاضى جمال الدين اليلبغنى ولدا خنثى له ذكر وفرج ويدان ابتدان فى كفه وفى راسه قرنان كقرنى الثور ومات بعد ساعة وفيها زلزلت القاهرة زلزلة لطيفة وفيها كسر النيل فى ثامن عشرين ابيب وفى سنة ٨٢٦ زلزلت الارض يوم الاحد بعد العصر سابع عشر المحرم زلزلة صعبة ماجت منها الارض وبجبال والابنية موجا ودامت لحظة لطيفة ثم سكنت فالحمد لله على سكونها وسقط بسببها شرافة من المدرسة الصالحية على قاضى القضاة الحنفى شرف الدين بن عبد الوفا انا لله وانا اليه راجعون وفى هذه السنة فى ربيع الاول قدم الى مصر من الهند رجل يسمى خاكى زعم ان عمره مائتان وخمسون سنة فاجتمعت به فاذا هو رجل قوى الجثة كلها سواء لا يجوز العقل ان عمره سبعون سنة فضلا عن اكثر من ذلك لم يات بحجة على ما يدعيه والذى اقطع به انه كذاب وحاسمعته منه انه قال انه حج وعمره ثمانى عشرة سنة ثم رجع الى الهند فسمع بذباب التتار الى بغداد وليا خذوها وانه قدم الى مصر من السلطان حسن قبل ان يبنى مدرسته ولم يذكر شيئا يستوضح به على قوله وفى هذه السنة قدمت كتب من المدينة الشريفة تتضمن ان فى ليلة ثالث عشر رمضان تزلزلت صاعقة من السماء على المدينة فاحرقتها واحرقت سقوف المسجد الشريف وما فيه من خزائن وكتب ولم يبق سوى الجدران وكان امرا مهولا انتهى من تاريخ الخلفاء للسيوطى وقال اعتمدت فى الحوادث على تاريخ الذهبى وابن كثير وعلى المسالك ذيله وانباء الغمر لابن حجر وقال قال ابن ابى حاتم فى تفسيره عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال ما كان منذ كانت الدنيا راس مائة سنة الا كان عند راس المائة امر قلت كان عند راس المائة الاولى من هذه الامة فتنة الحجاج وما ادراك ما الحجاج وفى المائة الثانية فتنة المامون وحروبه مع اخيه حتى درست محاسن بغداد وباد اهلها ثم قتله ثم امتحان الناس بخلق القرآن وهى اعظم الفتن فى هذه الامة واولها بالنسبة الى الدعاء الى البدعة ولم يدع خليفة قبله الى شئ من البدع وفى المائة الثالثة خروج القرمطى ونابيك ثم فتنة المقتدر لما خلع ويويع ابن المعتز واعيد المقتدر ثانى يوم وذبح القاضى وخلقا من العلماء ولم يقتل خامس قبله فى ملة الاسلام ثم فتنة تفرق الكلمة وتغلب المتغلبين على البلاد واستمر ذلك الى الآن ومن جملة ذلك ابتداء الدولة العبيدية ونابيك بهم افسادا وكفرا وقتلا للعلماء والصلحاء وفى المائة الرابعة كانت فتنة الحاكم بامر ابليس لا بامر الله ونابيك بما فعل وفى المائة الخامسة اخذ الفرنج الشام وبيت المقدس وفى المائة السادسة كان الغلاء الذى لم يسمع بمثله منذ زمن يوسف وكان ابتداء التتار وفى المائة السابعة كانت فتنة التتار العظمى التى لم يسمع مثلها اصالت ديار اهل الاسلام بجارا وفى المائة الثامنة كانت فتنة تمرلنگ التى استغرقت بالنسبة اليها فتنة التتار على عظمها واسال الله تعالى ان يقبضنا الى رحمته قبل وقوع فتنة المائة التاسعة بجاه محمد صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم انتهى **قف** در تاريخ گزيده آورده درين سال در قزوين شخصى خربزه را پاره كرد نورى ازان برآمد چنانچه آن خانه روشن شد تا سه شبانه روز ازان خربزه نور مى تافت وفوج فوج مردم بديدن آن مى شتافتند وهمدرين سال در قزوين زنى دختر آورد نيمه زيرين بر شكل دختران نيمه بالا از ناف دو پيكر شده چهار دست داشت دو سر هم متحرك بود ديگر كمابيش يكماه پيش از سر ديگر مرد وآن بچه قريب پنج شش ماه در حيات بود ديگر در اول عهد سلطان ابو سعيد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

دواسپران گوسالهٔ دیدم که چهار چشم داشت و دو پا و هم در عهد او مردی بود که تمام اندامش موی چون خوی خرس داشت
و لحیهٔ او تا کمر اما کلامش مفهوم نمیشد و بگدائی اوقات میگذرانید تا فوت شد و در بعض بلاد زنی ظاهر شد که روی و دستهایش
پر موی بود مانند خرس و دندان زیرین نداشت و سخنش را کسی نمی فهمید مردم میگفتند که خرس با مادرش جمع شده لاجرم این
تحفهٔ غریب آورده و در جامع الحکایات گفته در زمان سلطان التمش این نوع کسی را دیدم و او را دختری شد همین هیئت
و سلطان او را نزد مستنصر عباسی فرستاد و در عهد او بلجاتیو سلطان بولایت خولنجان توشش دختری را در وقت بلوغ
زناربرد کرد بعد از چند روز آلت مردی و خصیتین از درون آمده مرد شد و در بغداد شخصی محمد نام را دختری بوجه که در حالت
زفاف از قوت دخول شوهر از و آلت رجولیت پیدا شده زن خواست و او را فرزندان شدند و ظاهر مردی گفتند
مردی را دختری بود چهار ساله روزی آن دختر بر خود حرکتی عنیف کرد که لرزهٔ عظیم بروی افتاد و موضع قبل را بشگافت
از انجا قضیبی با خصیتین بدر آمد چنانچه آلت مردی ظاهر شد و علامهٔ قطب الدین در شرح کلیات قانون آورده که دختر
نجم الدین جعفر که از علماء خوارزم بود فرزندی تولد نمود سرش چون سر آدمی و بدنش چون بدن ماریکه و ماه در حیات
بود پیش مادر آمده شیر میخورد و در برکهٔ آب که در ان حوالی بود خود را انداخته شنا میکرد و باز بدستور نزد مادر آمده
شیر میخورد و آخر بفتوای فقهاء مقتول گشت یا فعی گفته در سنهٔ ثمان و خمسین و اربعمائة در بغداد دختری بوجود آمد
که دو سر و دو گردن داشت در یک بدن قاضی میر حسین یزدی در شرح ابیات مرتضوی گفته طفلی در یزد متولد شد
در عهد سنجان میگفت و قرآن میخواند و از احوال خفیه خبر میداد سری بزرگ داشت چون دو ساله شد وفات یافت
از ابو علی منقول ست که در حوالی جرجان آهن پارهٔ که بوزن یکصد و پنجاه من بود از هوا در افتاد اهالی آنحوالی آواز
عظیمی شنیدند و چون او را نزد والی جرجان بردند سلطان محمود قدری از ان طلب داشت هر چند خواستند که چیزی از ان
جدا کنند میسر نشد آخر بتدبیر آهنگران ماهر قطعهٔ از آن جدا ساخته نزد سلطان روان کردند وی هر چند جهد کرد که
یعنی آنرا ترتیب کند صورت نبست چه اجزای آن بر مثل جاورس بهم اتصال یافته بود و ند در غایت صلابت و ابو نصر بن
ابی منصور هروی گفته در طبرستان چیزی بهمان وضع از آسمان بزیر افتاد و که نه سنگ بود و نه آهن کسی را معلوم نشد
که چه بود و ابن جوزی گفته در سنهٔ عشرین و مائة در حینی که سلطان محمود بعزم تسخیر عراق آمده در حوالی بغداد
تگرگی عظیم بارید یکی از ان جمله در وزن زیاده از صد رطل بود و در سنهٔ ست و اربعین و ستمائة در عهد طاهرین حکم شبی
ستارهٔ نورانی ظاهر شد و مدتی بر تو آن تمامی شهر را روشن کرد و چون روز منور گردید و همدران ایام کافری
انام به بلای قحط و غلا مبتلا گشتند و در زمان مطیع در یکی از لیالی شهر ذیحجه ستارهٔ چنان بدرخشید که همچو آفتاب تمام
روی زمین را روشن ساخت بعد از ان صوتی چون رعد شدید مسموع خلائق شد و در مصر زلزله شد از غایت
شدت آن ماهیان در قعر دریا نمودار و پیدا گشتند و در عهد سلطان اولیس در سنهٔ احدی و سبعین و سبعمائة و
مغرفه در تبریز مسلخ شد قریب سیصد هزار کس فوت شدند و در سنهٔ اربع و ستین هجری در بصره طاعون افتاد و تا چهار
روز کشید در اول هفتاد هزار کس مرفتند و روز دوم هفتاد و یکهزار و روز سوم هفتاد هزار و نود نفر و روز چهارم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یکنفر ذکره ابن مجوزی گویم درین زمانه مابسنه ۱۲۸۸ دخانی برآسمان نمودار شد طولش یک ملک چهارده هزار میل از زمین تا ماه
بیان میکنند و در شهر شاه‌جهانی معموله روس زلزله‌های متواتر آمد که ازان تمام شهر هلاک گشته و جز چند خانه هیچ باقی نماند
و در سنه ۱۲۸۹ بمقام مرج نومند خسف افتاد و تا پنج میل کشید و همدرین سال در جزیره جیپان ۲۲ ماه می زلزله عظیم آمد و زمین
منشق گردید و ازان آب کثیر بیرون آمد که تمام شهر حمدا غرق گشت و معدن سیم که در انجا بود منقلب گردید و همدرین
سال در شهر مرشدآباد بنگاله زلزله آمد وقت نیمروز و یکساعت ماند و در شهر منیری وقت زوال آفتاب باد گردی
بلند شد و ازان دخان بیرون آمد و روی اوازی بود مثل دویدن عجله هفده درجه از صدمه آن از هیچ بیفتاد
و بلست و سه شجر درهم و برهم گشت و یکصد و شانزده خانه سنگین بشکست و آب بگیر ماخشک گردید و سنگ‌های گران پاره
برفاصله چهل گز افتاد و چهاردهم شوال سنه ۱۲۸۹ در شهر لهری و کچی چنان زلزله آمد که قریب پنجهزار کس زیر مکانات منهدمه
از زلزله بمردند و در بهره ضلع شاه‌پور روز جمعه ۷ ماه مارچ درهمین سال آنقدر پرنده خورد مثل کیک گرد آمدند که روز مانا
بشب گردید و یکپاس استاده غائب شدند و در مقامات بسیلاط واقع سند تا بست روز درهمین سنه ۱۲۹۰ زلازل متواتره آمد
و در میرته ۲۴ ماه اگست در سنه ۱۲۹۰ زلزله خفیف آمد و حرکت او از جنوب بسوی شمال محسوس شد و در مقام گوجران
۲۳ ستمبر نصف ساعت پیش از طلوع مهر از طرف افق جنوبی شعله کلان تر از ماه برآمده از مشرق بمغرب شتافت و دنباله
دراز از ستارگان همراه داشت و ۲۹ اگست سنه ۱۲۹۰ بمقام سین پیڈ واقع صوبه بولیویه آوازی هولناک مسموع شد و
جبال این بلده خسف گردید و یکقطعه زمین چهار هزار گز در طول و دو هزار گز در عرض با امکنه و بساتین در یک لحه بزمین
فرو رفت و غائب شد غرضکه ازین قسم آفات ارضی و سماوی بسیار و بیشمار است تا کجا ذکر تو انکرد و این بلیات همیشه در هر زمان
و عصر از ممالک و اراضی معموره ربع مسکون بوده و موجود است و سوانح این زمانه نیز بسیار است ضبط آن همه طول
بسیار میخواهد اینقدر که نوشته شد برای عبرت گرفتن و بر قرب قیامت ایمان آوردن و کثرت او را دلیل مزید قرب ساعت
دانستن کافی و وافی ست و هر که اشراط کبرای قیامت را نصب العین میدارد و بر احوال اهوالش اطلاع حاصل نموده است
نیک میشناسد که اینهمه وقائع و سوانح ماضیه در جنب اشراط آتیه خیلی سبک و کم وزن ست خق تعالی ما را و جمیع
مسلمانان را از آفات آخر زمان بحفظ و امان خود دارد و ازین پیشی سرانفازان ایمان و صحت عقیده و عمل بموفق مراد
خدا و رسول بدار بقا برد آمین **فصل نهم** در بیان کشور هند و سلاطین هنود و اسلام طوائف الملوک هند و ذکر
بعض ماجریات چون محرر سطور عربی نهاد هندی نژاد است حرفی چند از حال هند بخامه می سپارد و قلیلی از ماجریات او از
بدایت تا نهایت برسیگذارد که خالی از فوائد نیست **هندوستان** ملک هند ولایتی وسیع و عرصه بس فراخ است مبتدی از هفت درجه
شمالی استوا و منتهی تا چهل درجه جنوبی که مقدارش یکهزار و سه صد و پنجاه و سه کروه باشد و طول او از شرق تا
غرب بست و شش درجه که مقدارش یکهزار و شصت و شش کروه باشد شرقی وی چین و شمالی تبت و جنوبی و
غربی بحر شور و در هر جانب امصار و بلاد و مدن و قصبات و قری و رباطات و قلاع و حصون مشتمل بمساجد و معابد و خوانق
و صوامع و بساتین و زراعات و مسالک و شوارع و قناطر و سقائی و معارک جهان سرا با و جویبار و بگیر و بحار و انهار و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وآبار و انواع اشجار دارد و محتوی ست بر سهل و حزن و بحر و بر و جبال و قفار و بست و دو صوبه و یکصد و نود و دو سرکار و چهار هزار و یکصد و پنجاه و دو محال و محاصل او هشت ارب و شصت و هشت کرور و بست و شش لک و هشتاد هزار و پانصد و هفتاد و سه دام بود و در زمان اکبر پادشاه دو هزار و هفتصد و سی و هفت قصبه از صد و پنج سرکار مقرر ماند و اکبر آنرا دوازده حصه ساخته هر حصه را صوبه نام کرد و حدود آن در هر زمان مختلف بوده و زمانی بر هما و سیام و ملاکه و کوچین از ین ولایت شمرده شده و در وقتی کابل و قندهار و تبت دران داخل گردیده و امروز حدود اربعهٔ او بحسب تحقیق بعضاری باین طریق ست که حد جنوبی او دریای شور و حد شمالی کوه همالہ و حد غربی دریای اٹک تا کوه سلیمان و حد شرقی صحرای منی پور تا کوهستان برهما و طول او از شرق تا غرب نود زده صد کروه و عرض هشت صد کروه و مسافت مربع زائد بر شش لک کروه و شمار مردم چهارده کرور و جبال در ین اقلیم کمتر و میادین و سطوح بسیار و شمار بحار و بست بحر یا زیاده میرسد و انهار بیشتر و منجملهٔ بحار عظیمهٔ این مملکت گنگ و جمن مشهور تر اند گنگ از کوه همالہ برآمده بعد مسافت هفت نیم صد کروه در خلیج بنگاله فرو میریزد هنود تعظیم آبش میکنند و غسل را در ان کفاره جمیع ذنوب شناسند و گویند آبش با وجود مرور دهور در آوندو ظروف فاسد نمیشود و جمن از شرقی همالہ بالاتر از گنگ از قعر جبل برآمده زیر اله باد در گنگ وی افتد مسافت او از مصدر تا اینجا نزدیک بچهار صد کروه باشد این آب نیز یکی از معظمات هنود ست بعض اهل لغت گفته اند که سیحون و جیحون همین رود گنگ و رود جمن ست و در مدار الافاضل نوشته که سیحون نهر سند ست و بعضی گویند آب سند ست یعنی دریای اٹک که آنرا با سین هم خوانند و در منتخب گفته نهر ایست بماوراء النهر و نهری ست بهند و مشهور آنست که سیحون نام نهریست که میان اندجان و سمرقند میرود و جیحون رودی ست میان خراسان و ماوراء النهر نزدیک بلخ بالجمله در حدیث آمده که این چهار دریا که سیحون و جیحون نیل و فرات باشند از انهار جنت اند که در دنیا میریزند و روانی دارند و از انجمله نیل رود مصر و فرات رود کوفه متعین ست و در تعیین این دو رود دیگر اختلاف ست و نباتات هند از جنس غلات و بقولات بهفتاد و نه نوع میرسد و فواکه یکصد و شش قسم گل سی و دو نوع و اشیاء غیر مشهوره ازین انواع خود بیشمار ست حصرش نمیتوانند شد تا آنکه بعضی چهارصد و پنجاه و شش قسم چوب جمع کرده اند و زیاده بر پنجهزار نوع گلهای گوناگون نشان داده و اشجار ده هزار قسم هم رسانیده و از بدراس زائد بر یک لک قسم اصول و فروع شجر بولایت رفته منجملهٔ گلهای مخصوص هند چنبیلی و چلینه و مولسری و هارسنگار و جوهی و آفتابی و کنول و کیوره و کیتکی ست و منجملهٔ فواکه کشمل و اناس و کیله و شریفه و کنولہ ست که باین لطف و خوبی جائی دیگر متصور نیست و سرآمد میوه های هند انبه ست در دکن از بنگاله تا صوبهٔ عظیم آباد بغایت تحفه حمی باشد و در نواح دهلی مخصوص قصبهٔ کیرانه و جهنجهانه ست تخم او از دکن آورده اند و در ذوق و رایحه نظیر خود ندارد و در خسرو دهلوی را در شمار اوشعار آبدار یاد کرده و گندم و کپور و برنج بازی مضاف صوبهٔ کشمیر و افیون مالوه و نیل تربهت و نیشکر هند زعفران کشمیر تربز و باد و خربزهٔ آگره و چپه از جمیتی و انبهٔ الله آباد و کشمری بنارس و نارنج سلهٹ و هلیله بلاسپور و صندل ملیاگر و بید مشک کشمیر شهرت تمام دارد و برگ تنبول از حضائص اینجا ست که در جای دیگر نشانش نمیدهند و گل سرخ غازیپور و یاسمن جونپور و عنبر فتح پور بسیار تخالف معتدد و هم پنجه چنانکه در ین ملک میشود جای دیگر نیست اگرچه در امریکا بقلت هم میرسد

Presented by: Rana Jabir Abbas

وتماکو درینجا از عهد جهانگیر آمده وچون رواج بسیار یافت جهانگیر بامتناع آن کوشید وبا ظهار ممالک مناشیر در منع بیع ومشرب صادر گردید تا آنکه بعضے را لب بریدا ما بسکه مردم معتاد بودند سود نداد وکسے اجتناب نمود پدید آمدن او از جزائر فرنگ است اطبا حذاق وعلما اصول حکم وفتوی بجواز دوکشش دمیدند هندو علما فقه بعضی منع وبعضی جائز دارند وحیوانات هند از سباع وطیور نیز بسیار اند منجمله آن یکے فیل باشد که مادهٔ او پس از هیجده ماه وضع حمل کند ودر سی سالی جوان شود ومانند انسان یکصد وبست سال عمر طبیعی دارد دیگر کرگدن است که دشمن فیل باشد ودر وی شبیه چند حیوان است دیگر گاو گوراتی است که تیز تر از اسپ بود مردم احمدآباد آنرا در ارابه کشند دیگر گاویش صحرائی ست وسواری ببل ورتهه نیز از مخصوصات هند ست واز عجائب اشجار این ولایت درخت بڑ باشد که هیچ درخت بکلانی وعرض مطول وعمر او نمیرسد تا آنکه بر ساحل دریائے نربدا متصل بهڑوچ درختی ست که آنرا سه هزار ساله میگویند آنقدر ظل خلیل دارد که زیر او هفت هزار کس میتوانند آسود وحلقهٔ او چهارده صد دست نشان میدهند وفروع او که بزمین پیوسته اند نزدیک سه هزار شاخ خواهد بود ودر نوع معدنیات درینجا هم میرسد از انجمله کحل وقشیم ومرمر وبلور وعقیق والماس ست در عهد شاهجهان بادشاه از معدن کولور پارهٔ الماس برآمده بود که نور ناماش کردند ثمن آن هفتاد وپنج لک روپیه مشخص گردید درین نزدیکی در لاهور موجود بود لعل از دلیپ سنگه گرفته بملکهٔ انگلستان فرستادند ملک هند سه فصل دارد زمستان وتابستان وبرشکال فصل اخیر سرآمد فصول اینجاست بدایتش از نهایت جوزا ونهایتش از بدایت میزان باشد گونهٔ مردم اینجا اسمر وچشم کلان وسیاه وقدمیانه وموی سرسیاه باشد احسن اراضی این الکه سرزمین میان دو آب ست که از اقلیم دوم وسوم حصه دارد مذهب قدیم اینجا اتباع بید بود که وجود او بالقار الهی از زبان برهما میگویند حکیم بیاس آنرا چهار جزو گردانید هر یکے را نام علیحده نهاد رک بید وججربید وشام بید واتهربن بید وبعضی آنرا شش کتاب ساخته راکهت ورسن خ اند ندو هر کتاب را شاستر نامیدند زیاده بر دو هزار سال میگذرد که مذهب بید اگذاشته دین بده گزیدند واین مذهب تمامهٔ هند را فراگرفت تنها در قنوج وحوالی او اقل قلیل متمسک بید ماندند واکنون مذهب وطریقهٔ فقرا ایشان بیشمار ست وحد مشترک میان همگنان بت پرستی ست هرچه باشد وهرکجا که باشد تا چند گه از سنگ تراشی یا بگذار خدائی که بصد رنگ تراشی محقق آنست که اینقوم هیچ مخلوق را بی عبادت نگذاشته جمله کائنات معبود وتمام جمادات مسجود اوست جز خالق تعالی شانه که عبادت وتوحید او گاهے نکرده اند کافران از بت بیجان چه تمتع دارید بهاری آن بت بپرستید که جانی دارد زنار بستن وقشقه بر رو کشیدن وصندل بر جبین مالیدن یکے از هیئات ایشان ست ونعم ماقیل کافران کشته همه صندل بجبین می مالند کفری در دوسری نیست چنین معلوم ست واز نواحی این ملک عمو سنگین قلعهٔ الهابادست که بیش از دو هزار سال عمر دارد وبروی کتابه ایست بزبان پالی عهد راجه اشوک وزمان این راجه دو نیم صد سال پیش از سنین عیسوی بود ومعمودی دیگر ست در دهلی ودر روضهٔ قبر ممتاز محل واقع آگره ست که در سه کرور وهفتاد لک روپیه تعمیر یافته وحصن دهلی ست که در صرف مبلغ یک کرور طیار شده وجامع مسجد شاهجهانی ست که در دو لک روپیه عمارت گردیده ومنارهٔ مسجد سلطان شمس الدین التمش ست که سیصد وشصت ونه پایه دارد وبر اطراف وی آیات قرانیه کنده

Presented by: Rana Jabir Abbas

گردد اند و این عمارات نادره روزگار است که نظیرش در گیتی نشان نمیدهند بست لک نفر در دهلی و در دون حصار سکونت
داشتند بعد قتل نادرشاه در سنه ۱۱۵۲ ه ۱۷۳۹ ع هنگام شمار در سنه ۱۱۵۴ ه ۱۷۴۱ ع یک لک و پنجاه و دو هزار نفر در حساب آمدند ع ببین تفاوت
ره از کجاست تا بکجا؛ دولت این ملک هم بسیار بود تا آنکه بعهد اکبر کفر پنج هزار فیل و ده هزار اسپ خاصه بود و تا دو نیم کرور
در سفر دائره مخواب مرصع بجواهر منصوب میشد و یک و پیه را بست و دو آثار گندم و دو من و چهارده آثار جوی ارزید و فا
مطوله و طوامیر مذاهب هنود هم در عهدی از هندی بفارسی برده شد و این کار بهمت ابوالفضل و فیضی انجام گرفت و مجموعه
مرکب از اهب اهل عالم بدولت این بی دینان رواج پذیرفت بالجمله از بدایت عمران و این سرزمین حکومت دولت و سلطنت اقوام
مختلفه هنود بود و قرون متطاوله و ازمنه کثیره حکمرانی اینجایی مزاحمت اغیار کردند و شهرت این ولایت بنام هندبن جام
بن نوح علیه السلام است و فرمان روای این بلاد در اولاد وی منحصر گشته و اول کسیکه از ایشان بر تبه راجگی رسید کشن یکے
از احفاد پورب بن هند است گویند معاصر طهمورث پادشاه ایران بود راجه سورج بتقویت رستم بر هند مسلط شده شهر قنوج
را آباد ساخت شیوه بت پرستی از عهدی رواج دارد راجپوتان از نسل او بند و سلطنت در خاندان راجگان سورج بنسی
چند بنسی منحصر شده و بعض محققین هنود گفته اند که بر اهمه احوال راجگان بده را بنا بر خلاف مذهبی ضبط نکردند و اهل
مذهب بده ماجریات بر اهمه را قلم انداز کردند و هر یکے کتب دین و تاریخ دیگری را نابود کرد تا آنکه بزمانه اسلام دفاتر هر دو گروه
ببادفنا رفت و توقع تصحیح انساب و قائع آن عهود از میان برخاست و انچه در کتب شاذه و فاذه یافته میشود در خور
قطع و یقین و جزم نیست در سیر المتاخرین وغیره گفته که بست و چهار تن کهتری پور بر پورد و هزار و چهار صد و نه سال
حکمرانی کردند و نه تن کایتهه چهار صد و هشتاد سال حکمران ماندند بعد راجه بهوج دولت انتقال بکایتهه دیگر کرد و تا
راجه جیدهر یازده تن شش صد و سی و هفت سال بر سریر فرمانده هی نشستند پس مرزبانی بخانواده کالنابوس بازگشت
و از راجه بهوپال نام تا راجه جگپال ده تن شش صد و نود و هشت سال فرمان روا ماندند بعده دولت بقوم دیگر کایتهه
باز گردید و از راجه سکه سین تا راجه توچه هفت تن یکصد و شش سال پشت بر پشت کارکیانی نمودند و از ابتدای جلوس
سکهه دهپ کهتری تا تسلط اسلام شصت و یکنفر در مدت چهار هزار و سه صد و سی سال فرمان فرما ماندند و از ابتدای راجه
جدشتر پانڈ تا راجه پتهورا یکصد و بست تن مدت چهار هزار و چهار صد و هشت سال حکمرانی نموده مرحله پیمای طریق عدم
شدند اول راجگان این ملک اکشواکو نام حکمران فیض آباد یعنی اجدسیا بود از و تا رام چند و پنجاه و هفت نفر راجگی کردند و از
رام چندر تا سمتر هفتاد و شش نفر حکمرانی نمودند این ستمگر چندروز پیشتر از بکرماجیت بمرد راجگان جیسلمیر و جودهپور اودی
پور از نسل او میگویند بکرماجیت پنجاه و شش سال پیشتر از سنه عیسوی تخت نشین اوجین بود و بر تمام هند حکمرانی
داشت اول کسیکه فتوح خود بر این ملک کشید اسکندر بست تا دریای ستلج آمده برگشت و نزد بعض چون راجه فور شهر قنوج
از دست و هلوا انتزاع نمود سکندر بعهد او تا قنوج آمد و بردی غالب گشت بعده این ملک بقبضه اقتدار راجه بهوج تخت نشین
اوجین بود و در اعصار اخیر تخت حکم میگویند ابتدا اسلام در این مملکت از سنه سیزده هجری ست گویند مغیره بعهد خلافت
عمر بن الخطاب رض سند آمده بعد فتح برگردید بعده در سنه چهل و پنج هجری مهلب بن ابی صفره در ملتان رسیده فاتح گشت

Presented by: Rana Jabir Abbas

سپس عبد الرحمن بن محمد استعث بزبان عبد الملک بن مروان در سنه ۹۳ هجری متوجه هند شده و کابل را مفتوح ساخت و در سنه نود و سه محمد بن قاسم ثقفی از طرف حجاج بن یوسف گسیل گردد بعض بلاد بر دست او فتح شده در سنه یکصد و هفت هجری بزبان هشام بن عبد الملک عبد الله قشیری حاکم خراسان غزنه و غرجستان و ملک نیمروز و کابل بدست آورد پس ازان در زمان بنی امیه و خلفاء عباسیه همواره آمد و شد مجاهدان اسلام در میان هند و جمعی از اولاد تمیم انصاری بحکومت این حدود یا پرداختند تا آنکه در زمان سامانیان ابو بکر تکین غلام آن خاندان جدا شده غزنین و کابل را متصرف شد و دم استقلال بر زد پس ازان بغلامان آنها که یکی از ایشان تاج الدین یلدوز بود بعد بخوارزمیان مسلم ماند سپس لشکر چنگیز خان استیلا یافت و از انجا بامیر تیمور باز گردید و فرزندانش سر برآوردند چنانکه بیاید و چندی در تصرف نادر شاه ماند بعده دار الملک احمد شاه ابدالی شد اکنون بقبضه نصاری است بالجمله چون مشیت الهی اقتضای آن کرد که سلسله فرمان روائی هندوستان از فرقه هنود بت پرستان که از دیرباز درین نزهتگاه حکمران بوده اند منقطع گردد و بمشام هندیم بوئی از اسلام رسد اول سلاطین غور و غزنین مسالک این ممالک پیمودند و نقش تسلط هنود را که اباعن جد مسند ارای حکومت بودند باب شمشیر آبدار کافر کش از صفحه ایام پاک شستند بدایت اسلام در هند از سلطان ناصر الدین سبکتگین بوده سلطان مکرر از غزنین بر هند تاخت آورد و در سنه ۳۷۱ اکثر بلاد مسخر گردانید و اول مسجد که بنیاد مساجد در هند نهاد و رواج اسلام داد اوست چون از نژاد ترک بود هنود مسلمانان را هنوز ترک گویند و می در پشاور راجه جی پال آمده محاربه کرد و فتح یافت و غنایم بسیار بلکه بیشمار بدست آورد و تا لمغانات بتصرف سلطان در آمد و سکه و خطبه بنام او شد و لله الحمد و بعد و فاتش پسرش سلطان محمود دوازده نوبت بهند آمد و از طرف خلیفه بغداد مخاطب بامین الملة و یمین الدوله گردید تفاصیل فتوحاتش در کتب مبسوطه مرقوم است و در وقت او راجپور والی جوده پور بر سریر قنوج بود سلطان کالنجر و قنوج و غیره بلاد بگرفت و راجه بمار و از بگریخت مرتبه دوازدهم آمدن او بهندوستان در سنه ۴۱۷ هجری بود بعد ازوی امیر ابو سعید نبیره سلطان محمود دو مرتبه بر هند یورش آورد و بهرام شاه برادرش بعض امصار و بلاد جدید هند را مسخر کرد اما بقا نیافت و در سنه ۵۰۸ هجری بگذشت پسرش خسرو شاه بهند آمده لاهور بگرفت و تا آخر عمر حکمران پنجاب ماند بعد مسلطنت هند را سلطان شهاب الدین غوری از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بستاند از سلطان ناصر الدین تا وی هفت تن مدت دو صد و هفده سال فرمان روائی غزنین و بلاد هند کردند غوری هشت بار بر هند حمله آورد و مرتبه هشتم در سنه ۵۸۸ رای پتهورا را شکست داد و سلسله اجانبی هند از هنود منقطع گردید و مراسم اسلام درین بلاد شیوع یافت و قلعه سرستی و بالنسی و اجمیر بتصرف سلطان در آمد و وی قطب الدین ایبک غلام و برگزیده خود را گذاشته خود براه سوالک بغزنین برگشت ایبک بعد ازوی قلعه دهلی و میرته و کول و قلعه کوالیار و بدایون و ملک گجرات بگرفت و دهلی دار الخلافه سلاطین اسلامیه شد و مرتبه نهم باز سلطان در سنه ۵۹۶ از غزنین بهند آمده ولایت قنوج را مفتوح کرد و سه صد زنجیر فیل و دیگر غنائم گرفته برگردید و پانزده سال فرمان روائی هند کرد گویند خزائن او بیاز از طلا و نقره و جواهر ازوی ماند از انجمله پانصد من الماس بقتلم در آمد بعد فوت او ایبک در لاهور در سنه ۶۰۶ هـ دم استقلال زد چون بانگشت خنصر او شکسته بود او را ایبک میگفتند و نام بخش میخواندند زیرا که لکوک مبالغ بمحتاجان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعد ازوی آرام شاه پسر خواندهٔ اش جلوس کرد چون ازوی تمشیت امور نشد سلطنت بسلطان شمس الدین دامادِ
او رخریدهٔ او برگشت او را التمش خوانند زیرا که در شب خسوف متولد شده بود خلیفه بغداد برای او خلعت فرستاد وی در سنه ۶۰۳
بر بالوه یورش نموده مظفر گشت بعد ازوی رضیه دختر التمش سکه و خطبه بنام خود خواند بالجمله از سنه ۶۰۲ هجری از زمان ایبک
تا تغلق شاه مفده نفر یکصد و پنجاه و شش سال بر تبعیت سلاطین دهلی حکمرانی کردند و از ابتدا سنه ۷۲۱ ملک فخر الدین سلاحدار
خود سری نموده تسلط یافت ازان زمان تا داود خان دو صد و بست و چهار سال حکام بنگاله خود سر و پادشاه بودند در سنه ۸۹۹
اوچ و کالپی و بنارس مفتوح شد و در سنه ۶۰۷ خلجیان بر بنگاله غالب گردیدند و در سنه ۶۹۷ گجرات بدست آمد و در سنه ۷۰۱ خلجیان تسخیر تمامهٔ
هند پرداختند و در سنه ۷۶۳ استخوان بیت الثانی بغایت طویل و سنگین قریب نهر سرستی برآمد و در سنه ۷۹۶ آغاز سلطنت ملوک شرقیه در
جونپور گردید و در سنه ۸۰۲ تیمور لنگ بر هند آمده دهلی وغیره گرفته برگشت و در سنه ۹۳۲ بابر شاه بر مقام پانی پت
با سلطان لودی جنگیده تمام ملک را متصرف شد و سلطنت این ولایت بر اولاد وی مسلم گردید و از ابتدای سنه ۹۹۵ امرای
اکبری بنگاله را مسخر نموده داود را بملک نیستی فرستادند و تا یکصد و هفتاد و نُه سال بنگاله تابع سلاطین دهلی ماند و بدایت
طوائف الملوکی در هند از سنه ۸۵۱ هجری ست از زمان معز الدین سام تا معز الدین کیقباد یازده تن غوریان یکصد و هفده
سال و چند ماه سلطنت نمودند و از جلال الدین خلجی تا سلطان محمد یازده تن یکصد و بست و شش سال و چند ماه فرمان روا
ماندند و خضر خان هفت سال و سه ماه و مبارک شاه نو سیزده سال و سه ماه و شانزده روز و محمد شاه ده سال
و علاء الدین هفت سال و بهلول لودی سی و هشت سال و سکندر لودی بست و هشت سال و ابراهیم لودی هفت سال و
بابر پنجسال و همایون سه سال و هشت ماه و شیر شاه پنجسال و اسلام شاه هشت سال و فیروز شاه سه روز و عدلی شاه
و ابراهیم پنجاه و سکندر چهار ماه و همایون بار دوم یکسال و سه ماه یکی بعد دیگرے کوس حکمرانی نواختند و سلاطین
بهمنیه هیجده تن از سنه ۷۴۸ تا سنه ۹۳۴ یکصد و هشتاد و شش سال و ملوک بیجاپور و بیجانگر ده تن دو صد و ده سال تا سنه ۱۰۹۱
و حکام دولت آباد دیوگیر ده نفر یکصد و هفت سال تا سنه ۸۰۰ و ملوک تلنگان حیدر آباد دکن نه تن یکصد و هفتاد و یکسال
تا سنه ۸۸۰ و ملوک صوبه برار چهار تن هشتاد و هفت سال و حکام احمد آباد نه تن یکصد و پانزده سال تا سنه ۱۰۱۰ و حکام گجرات
سیزده تن یکصد و هشتاد و هفت سال تا سنه ۹۸۰ و حکام مالوه یازده تن دو صد و بست و پنجسال تا سنه ۹۶۰ و حکام خاندیس
دوازده تن دو صد و سی و شش سال تا سنه ۱۰۰۸ و حکام لکهنوتی و بنگاله سی و سه تن دو صد و چهل و پنجسال تا سنه ۹۷۳ و
حکام جونپور شش تن نود و هشت سال تا سنه ۸۸۳ حکمرانی امصار و بلاد هند در اقطار مذکوره کردند بعده این همه ممالک
بقبضهٔ اکبر پادشاه در آمد و بدایت اسلام در کشمیر از سنه ۷ هجری نشان میدهند در سنه ۹۹۰ این ملک ضمیمهٔ سلطنت
تیموریه شد و ابتدا اسلام در سند و تهته از عهد ولید بن عبد الملک گویند و آن نجاجی تمیم حکمرانی کردند بعده سی
شش تن مرزبانان سومکان یعنی الوش سومره تا پانصد سال فرمان روا ماندند پس سلاطین غوریه و غزنویه تا ۱۱۱
آوردند بعده بست تن از اولاد جمشید شاه کارکیانی کردند از جام آزار تا جام باز فیروز هیجده تن بادشاه شدند در
این ملک بعرف اکبر پادشاه در آمد و ملتان را محمد بن قاسم ثقفی فتح کرده بود در سنه ۹۳۵ شاه حسین ارغون از

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تسلط یافت او سلطان محمود تا سکندر دوازده تن حکمرانی کردند پس شمال ممالک شاهان دهلی گردید آمدن بابر شاه بطرف
کابل و هند در سنه ۹۱۰ هجری بوده و در سنه ۹۱۱ زلزله بزرگ افتاد و تا یکماه بایستاد و در سنه ۹۱۳ قندهار بر دست او مفتوح شد و در سنه ۹۲۵
زلزله دیگر آمد و در سنه ۱۰۲۵ وبای عام در هند افتاد و در سنه ۱۰۲۶ عمود هوائی نمایان شد و طاعون در گرفت و در سنه ۱۰۲۹ صاعقه
ریخت و از مصب وی آهن بر آمد و از ان سلاح و آلات ساختند و در سنه ۱۱۱۱ آغاز زوال دولت اسلام از مملکت هند گردید
و قوم سکهه نشو و نما یافت بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و در سنه ۱۱۳ راجه جی سنگه رصد جدید بنیاد نهاد و در سنه ۱۱۳۳ باز زلزله
عظیم پیدا شد و در سنه ۱۱۴۸ ذو ذنب ظاهر گشت و پیشوا سر بشورش برداشت و تا اگر متصرف گردید و در سنه ۱۱۵۱ نادر شاه
کابل و قندهار و پشاور و غیره تا دهلی انتزاع نمود و در سنه ۱۱۶۰ تسلط انگریز بر مرشد آباد شد و سراج الدوله مقتول گردید
و در سنه ۱۱۷۱ باشاه عالم قلعه نشین دهلی مصالحه انگریز شد و در سنه ۱۱۷۶ احمد شاه ابدالی نوبت پنجم بهند آمد و سکهه را هزیمت
داد و انگریز بر عظیم آباد مستولی شدند و در سنه ۱۱۸۲ قحط و وبا افتاد و در سنه ۱۱۹۳ انگریز با سیندیه معاهده کردند و گجرات فتح
شد و در سنه ۱۱۹۹ زلزله عظیم و سنگ باران و قحط مشهور افتاد و در سنه ۱۲۱۲ تمام میان دوآب را فرا گرفت و در سنه ۱۲۱۷ نادر جنگ
بنگش فرخ آباد بانگریزان سپرد و در سنه ۱۲۱۸ زلزله عظیم رو داد و قمر منخسف شد و در سنه ۱۲۱۹ باز زلزله آمد و زمین بلرزید
و در سنه ۱۲۲۰ زلازل دیگر پیدا شد و ۱۳ ربیع الآخر ماهتاب در گرفت و در سنه ۱۲۲۶ کوکب ذنباله دار در شمال و مغرب نمود و
در سنه ۱۲۳۳ وبای هیضه اکثر بلاد را تاخت و بالا کرد و در سنه ۱۲۵۳ اکبر شاه قلعه نشین دهلی و سلطان محمود پادشاه ملک روم و ولیم چهارم
پادشاه انگلستان بمردند و بهادر شاه در دهلی و عبد المجید خان در روم و ملکه وکتوریا در انگلستان
جلوس کردند ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده کتاب سیر المتاخرین تالیف نواب غلام حسین خان طباطبائی
شیعی حاوی جمله ماجریات مملکت هندوستان ست و قائع صوبجات را تا سنه ۱۱۹۷ هجری ضبط کرده و میر غلام علی آزاد
بلگرامی در فضائل و صفات هند رساله نوشته اند موسوم بشمامة العنبر فیما ورد فی الهند من سید البشر در وی گفته
که اول هبوط آدم از بهشت در سراندیپ از سرزمین هند بوده و نور نبوت خاتم الانبیاء علیهم السلام در جبین آدم بود
و قتیکه بهند هبوط کرد پس وی صلعم باین اعتبار هندی نژاد عربی نهاد باشد لیکن در حقیقت این کلام از جنس
لطائف شعریه و نکات نظمیه ست نه از قبیل تحقیق و تصحیح زیرا که حق تعالی در رسول خدا صلعم در کتاب خود بلغت عرب وصف
کرده و عرب را بر جمیع عالم فضل داده و زبان عربی را بر همه لغات مزیت نهاده آری اینقدر ست که هند بهتر از بسیاری
اقالیم عالم ست بعد ملک شام که اعدل اقالیم و منشاء اکثر انبیاء و رسل و مهاجر ابراهیم بوده و این خوبی نیز بوجه
بلوغ اسلام درین ملک میتوان گفت و ورنه با کفر حقیقی هیچ حسن و خوبی معتبر نیست بالجمله زبان قدیم هندوستان
پراکرت نام دارد کتب مذهبی وی بهمین زبان ست و سنسکرت که لغت بید و پران باشد مخصوص بکتب ست روزمره
ایشان نبود معهذا هر قطر از اقطار وی لغتی جداگانه دارد که یکی با دیگری اشنا نیست و ملوک اسلام را که درین ملک
کوس سلطنت نواختند غالبا زبان عربی بود پس تر سلاطین خراسانیه مسلط شدند و زبان پارسی داشتند بعده
اولاد چنگیز خان یعنی تیموریه متصرف گردیدند و بوجه اختلاط عساکر با اهل اسواق و قری لغت اردو وی ریخته حادث

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شد و عجب معجون مرکب از السنهٔ مختلفه و لغات متبائنه بهم رسید الحال که حکومت این اقلیم بدست برطانیه آمد لغت ایشان
هم دران میخزند اول کسیکه از ایشان راه هند پیدا کرد ڈاسکوڈی گاما نام داشت بعهد سکندر لودی بادو سه
جهاز در سنه ۹۷ عیسوی از پرتگیس به گلی کوٹ آمد و در مدت ده ماه سفر او بکرانهٔ هند منتهی شد ازان باز دروازهٔ آمد
و شد این قوم باین سرزمین مفتوح گردید و کار و بار تجارت رواج و رونق داوند تا آنکه درین زمان اموال ممالک ایران
و توران و تبت و افغانستان و بربها و چین و عرب و مصر و ایشیا و افریقیه بواسطهٔ جهازات هوائی و آتشی و عجلات
دخانی و مراکب بعیر و بغال و حمیر و ثیران و گردون و جز آن بروجه تمام آمد و شد دارد و پیش ازین حرفهٔ اهل این اقلیم
فلاحت و زراعت و کشاورزی بود سوداگری را چنانکه باید نمی شناختند مردم فارس و روم و یونان براه پشاور
اشیاء تجارت آورده بدست ایشان میفروختند و زر فراوان می بردند اکنون حکام برطانیه اشیاء صناعیه بسی نادر
و غریب بکثرت آورده میفروشند تا آنکه صنائع و بدائع دیگر ممالک در چشم مشتریان سبک گردیده معهذا شال و کاغذ و قلمدان
کشمیر و ململ ڈاکه و قرطاس کالپی و کمخواب و گلبدن بنارس و مشروع احمد آباد و سیلهٔ برهان پور و حریر و قالین ملتان
و آینه و فلیان دهلی و کلابتون زیپور و عطریات و چوڑی قنوج و قند شاهجهان پور و ظروف گلی امروهه و سنگ سیاه و
سفید جودپور و بنات کالپی خیلی طرفگی و تحفگی دارد بعهد اکبر پادشاه یک شال کشمیر را تا هفت هزار روپیه قیمت بود و
یک تهان ململ ڈاکه بیا تر ده اشرفی می ارزید و قس علی هذا و در بعض مجامیع مثل سیلهٔ هردوار تر دیک بیست لک نفر فراهم
میشوند غرضکه از ایبک تا شاه عالم شصت و پنج نفر مسلمانان بر سریر دهلی جلوه آرا گردیدند و از بدایت هجرت تا سال وفات
اورنگ زیب صد سال هجری کامل گردید منجمله ایشان بست و نه تن بموت خود مردند و بست و سه تن مرگ سرخ چشیدند
و هفت تن در حبس جان دادند و شش تن بدست اشری پیدا نشد که کجا رفتند و از زمان تا در شاه تا شاه عالم در مدت
پنجاه و سه سال چهارده تن حکمرانی کردند و باسقاط سی سال زمان حکومت محمد شاه در بست و سه سال سیزده
تن از سلاطین درگذشتند و ولایت هند طوائف الملوک شد نظام الملک بر حیدرآباد دکن متسلط شد و
نواب وزیر بر صوبهٔ اوده متصرف گردید و مرهٹه بر اطراف دهلی قابض شدند و قوم سکهه لاهور را باحوالی او
در گرفت و جاٹ و روهیله و پنڈاره در اطراف دست بتاراج کشادند تا آنکه لارڈ ولزلی شاه عالم را از قید مرهٹه
و جاٹ نجات داده لک روپیه ماهوار مقرر کرد و باستیصال آنها پرداخته در سنه ۱۸۱۸ ع فارغ البال گردید و روسا
اطراف را مثل هولکر و اندور و ٹونک و غیره بتوثیق معاهد از آتش دهی فتنه باز داشته بجاهای شان نشاند
و دولت و سلطنت اسلام منقرض گردید و قرعهٔ حکمرانی بنام برطانیه افتاد فاعتبروا یا اولی الابصار ؎ آنکه اوج فلک
نشیمن ساخت ؛ عاقبت زیر خاک مسکن ساخت ؛ آنکه بر فرق تاج از زر کرد ؛ در لحد رفت و خاک بر سر کرد ؛ آنکه گهواره
ساخت مسکن خویش ؛ رفت تابوت کرد ماسن خویش ؛ هیچ کس در جهان قدم نزند ؛ که قدم جانب عدم نزند ؛ تا توانی
دل نه جهان بگسل ؛ رشته از مهر این و آن بگسل ؛ جاودان نیست عالم فانی ؛ تو درین خاکدان کجائی ؛ روی
در ملک جاودانی کن ؛ ترک این گنج ویرانی کن ؛ پای در دام پیچ پیچ منه ؛ همه هیچند دل بهیچ منه ؛ از ابتدا سنه ۱۱۷۴

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

هجری تا امروز که سنه ۹۹۱ هجری ست لذا مگ تا کشک از کوه همالہ تا بحر شور شرقا و غربا یمینا و شمالا این ملک در قبضهٔ تصرف طایفه
ست حایشان هندرا سه حصه کرده اند احاطه بنگاله و مقر گورنر در کلکته باشد و احاطه بمبئی و احاطه مدراس و بعد فتح
پنجاب احاطه چهارم مقرر کردند محاصل این ولایت سی کرور روپیه سال ست و شمار فوج در سنه ۱۸۵۳ع دو نیم لک هندی و پنجاه هزار
عیسوی و بست هزار کنجنث بود و بعد غدر مجموع عسکر یک لک و شصت هزار نفر اند نیمه آن هنود و مسلمان و نیمه گوره انگلستان
لعل الله یحدث بعد ذلک امرا گویند این اقلیم منسوب بزحل ست لهذا اکثر مردم اینجا پست فطرت و ضعیف العقول و کم طاقت
و همیشه مغلوب لشکرکشان دیار بوده اند **قف** مجدالدین فیروزآبادی منجمله بلاد هند در قاموس دو بلده را ذکر کرده
یکی دهلی و گفته نام دارالخلافه هندست و بزرگترین شهرهای اوست دیگر قنوج و گفته کسنور بلد بالهند فتحه محمود بن سبکتگین
و وی بدهلی آمده بود شارح چغمنی دهلی را از اقلیم دوم ملک هند گفته و صاحب مفرح القلوب آنرا از اقلیم سوم شمرده و دهلی
موطن مشائخ و اساتذهٔ من ست چنانکه بلدهٔ قنوج موطن آباو اجداد من حقایق حالات دهلی در سیر المتاخرین دیدنی ست
و ماجریات قنوج از من بشنیدنی ابوالفداء در مختصر گفته مملکة القنوج بلاد الجبال وهی منقطعة البحر و کل من ملکها یسمی فغور
و لاهل هذه المملکة اصنام یتوارثون عبادتها و یزعمون ان لها مایتی الف سنة انتهی بلاد اوراکو هستانی گفتن شاید
از انجاست که این بلده دارالسلطنت راجگان هند بود و هند و جبال دارد و ورنه این بلده میان رود گنگ و رود جمن
واقع است که از آب خوانند و احسن ممالک هند در هموارى و شادابى شناسند هیچ بلده در هند مقدم تر ازین شهر
نخواهد بود عمر او الوف بلکه لکوک نشان میدهند و عمران او از عهد قابیل اولاً و از عهد حام بن نوح ثانیاً بیان میکنند
و گویند که از موقفکات ست طول و عرض عمارت و کثرت عمران او تا آنجا میرسانند که عقل در قبول او متوقف میشود
سر زمینش در اقلیم سوم واقع شد طول او یکصد و پانزده درجه پانزده دقیقه و عرض بست و شش درجه و پنجاه و نه
دقیقه ست بیت المقدس و شام و فلسطین و غیره نیز از همین اقلیم سوم اند درین اقلیم هم یک کوه و بست و دو نهر
بوده و گویند مردم اسمر و طول نهار چهارده نیم ساعت و این اقلیم بعد اقلیم چهارم اعدل اقالیم ست و در آب و باد و
اعتدال طبائع و ذکا و جودت خواطر و دیگر اخلاق حمیده و صفات گزیده خصوص این بلده با این همه حزابی و آفات
هنوز آب و هوائی خوش و دلبستگی تمام دارد ~ وضع فقیری ما نا گاه هیچ کس نیست ❊ ویرانه ایم اما بسیار خوش
هوائیم ❊ پیش ازین مجمع علماء و فضلاء و حکماء و اطباء و شعراء و اولیاء و اصفیا بود و امروز خاویة علی عروشها ست گویا هیچگاه
روی آبادی نداشت و بوی از انسان نشنیده ~ و بلدة لیس بها انیس ❊ الا الیعافیر و الا العیس ❊ تا حیات
والد مرحوم مسکن و موطن بود و احوال سالها گذشت که یادش بخاطر افسرده و دل مرده نمیگذرد ~ کان لم یکن بین
الحجون الی الصفا ❊ انیس و لم یسمر بمکة سامر ❊ بلی نحن کنا اهلها فابادنا ❊ صروف اللیالی و الخطوب الزواجر ❊ در
محاورهٔ روزگار نسب را تجمه و نژاد و ذات و امثال آن تعبیر کنند و آنرا بعالی و سافل و صاعد و نازل بند گردانند
لیکن هشیار آگاه دل میداند که درین معامله خود را از دوری راه از پای انداز ند و نژاد را تا آدم صفی بپور بپور
رسانیدن نمی توانند ناچار این کاربدان بازگردد که از آبائی میان او یکی بفرض جاه و ثروت ظاهر یا بشناسائی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حقیقت چیره دستی یافته و بنام یا لقب یا حرفه یا مسکن یا ولا یا نسب شهرت گرفته پس سعادت گزین بیدار دل
چرا بدین افسانه بخواب و دو بران تکیه زده از حقیقت پژوهی دست باز گیرد پسر نوح را از ایزد شناسی پدر چه سود
و ابراهیم خلیل را از بت پرستی اصل کدام زیان لیکن از انجا که بسر نوشت آسمانی در سیمیان صورت پرست افتاده و
باگروهی آمیخته که نسب ابر حسب گزینند ناگزیر حرفی ازان باب و پرتوی از آفتاب باز میگوید میدانم که نفس قدسی
مرا پیش ازین علیین و سموات علی مقر و منزل بود تا قدم درین تیره خاکدان گذاشت اول نزول از اصلاب آبا و ارحام
امهات بمکه معظمه که اشرف بقاع ارض ست از دودمان هاشم که اکرم قبائل قریش بود اتفاق افتاد و بسے برنیامد که
خاتم النبیین صلعم از انجا هجرت بمدینه طیبه کرد و از بهشتے به بهشتی دیگر افتاد دیر نگذشت که علی بن ابی طالب بکوفه قدم رنجه
فرمود و انچه بر سر حسین بن علی و علی بن حسین و اخلاف او قرنا بعد قرن وقتا فوقتا در عهد بنی امیه و خلفاء عباسیه گذشت
شهره دور و نزدیک ست تا آنکه نقل مکان بناحیه دار السلام بغداد دست بهم داد فتنه تاتاریان یادگار زمانیان
ست دران حین بعضے مدینه بخارا ماوای بزرگان شد این بلده را در اقلیم چهارم از ملک توران دارند بخاری صاحب
صحیح از خاک انجاست سید جلال الدین بخاری سیاحت گزیده و بهمرهی علم و عمل معموره جهان را بپای عبرت در نوشت و در
ملتان بسر نوشت آسمانی عزلت گزیده و در مقام اوچ شربت حمام چشید اخلاف ایشان بتحریک سلاطین اول در دهلے
و از انجا بقنوج رسیده آرمیدند و بسادات بخاری شهرت گرفتند هنوز این خاندان بهمین عنوان روشناس جهان
و جهانیان ست سه صد سال شده باشد که این خاک ماوای آبای ماست بنگر که خواسته ایزد درین انتقالات شتی
چیست کجا بودیم و کجا رسیدیم و در پشت پدران و شکم مادران بکدام یک الکه افتادیم ۵ یوما بخروی و یوما بالعقیق
و بالعذیب یوما و یوما بالخلیصاء شمارهٔ ابا گرامی نژاد داستان درازست چرا انفاس را بنا بایست وقت بفرو شد
چنان در سر دارد که انموذجی از حال و مآل شان و لختی از نیرنگی اطوار خود اگر فرصت دست بهم دهد در رساله جداگانه
سرانجام دهد و مایهٔ عبرت دیده وران گرداند مان برخی از آبا و اجداد در لباس ولایت و اندکی در علوم رسمیه
طائفه در زی امارت و جمعی در معامله گزاری و طبقه در تجرد و توکل و تنهائی بسر برده اند پدر بزرگوار که خاکش
سبز باد از تعلق امارت آبائی تجرد و تفرد آمد و برهان قطع آگاهی بود انفاس گرامی در آویزش خویش بکار برده
و زندگی بی بدل را در مجاهدهٔ نفس و اصلاح نوع بشر بکشیدن ایشان از خار و خس شرک و کفر و بدعت بگلزین توحید
و رسالت و اتباع سنت مصروف گردانید و خلقی بیشمار را آراست و پیراست روح مرا در سنه ۱۲۴۸ هجری در بلده بانس بریلی
با بدن عنصری از مشیمهٔ علوی به تنزیهگاه بشری خرامش شد و در دو سال شیوا زبانی بخشیدند و در سال پنجم
سایهٔ پدر از سرش بربودند و در پانزده سالگی دریچهٔ سواد کشود و در هیجده سالگی خزائن علوم رسمیه را گنجور راتبین
شد و در بست سالگی حقائق ایمانی و دقائق اسلامی پرتو ظهور انداخت و خاطر از علوم مکتسبه و رسوم زمانی دل زده
و خواهش رمیده گشت و انوار علوم کتاب و سنت ظلمات فنون روزمرهٔ فضلا گیتی محو و فنا کرد و در باطن فیوض
آگاهی دمید و از حضیض تقلید با اوج تحقیق برگرفت و در سی سالگی دل از اولین پیوند گسیخته بکلی مشغوف تدوین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ابواب شریعت مبرکش سلف امت و ائمہ ایشان موافق منطوق سنن صحیحہ مدونہ در دواوین اسلام و وفاتر محدثین
کرام شد و تو وہ ازان فراہم کردہ کہ این برگزیدہ ہم فرعی ازان اصول صحیحہ ست سابقہ ازل جان مرا پیوند خاص بکتاب
و سنت داد و از علوم بیگانہ کہ دو نیم صد علم باشد دوری بخشید و از زوج اول اولاد صالح و از زوج ثانی اموال حلال ابدا
کرد و با یوا یتیم و غنا عائل و بدایت فعال توجہ فرمود و مصالح جمعی از عباد بدست تدبیر او نہاد و بتیسیر کتب کثیرہ از صحائف
مستندہ اہل قرآن و اصحاب حدیث کاشانہ دل او را نوری تازہ و مسرتی بی اندازہ بخشید و انتفاع بعلوم سلفیہ و توفیق اشاعت سنن
نبویہ در ابواب احکام دین در بلاد عجم و عرب خصوصاً الکہ ہند درین آخر زمان بخشید و باین مزایا و خبایای زوایا سرفراز
فرمود و خاطری آزاد و دلی لاابالی از رد و قبول اصدقا و اعداء عنایت کرد نہ شادی داد سامانی نہ غم آورد
نقصانی و بپیش ہمت ما ہر چہ آمد بود مہمانی و ہر چند در نسب وحدہ شجرہ رسالت ست اما از وفور سیہ کاری شرمندہ ختمی پناہی
و اگرچہ در حسب فی رہ از آفتاب علم و دولت ست لیکن از غایت قصور در تادیہ حقوق واجبہ گنہگار درگاہ الہی ست رقم سپید
و سیاہ من بر بین شکستہ نگاہ من و چہ من و چقدر گناہ من فجلم زنام غفور تو و اکنون کہ نزیل بہوپال و دخیل این دار الاقبال
ست سرانجام مرگ را در یکی از دو حرم محترم جویان و بزبان دل دردمندان این دعا گویان اللہم ارزقنا شہادۃ فی سبیلک
و اجعل موتنا فی بلد رسولک تا ہم این مدعا کی بر عرض اجابت نشیند و این کہنہ آرزوی دل پیر کدام وقت رنگ جوانی
دہد در شہر بہوپال کہ بلدۂ نوآباد از اقلیم دوم ملک ہندست طولش یکصد و یازدہ درجہ و عرض بست و سہ درجہ
یمن و تہامہ و مکہ در ابتدای این اقلیم و مدینہ قریب بوسط اوست غایت طول نہار در ینجا سیزدہ نیم ساعت و ربع باشد
و گونہ مردمش میان سواد و سمرۃ گویند بانی نخستین او راجہ بہوج والی اوجین معاصر آنحضرت صلعم بود بہوج پالش
میخواندند جیم از کثرت استعمال افتاد و بہوپال شد و پال در ہندی آبگیر را گویند آبگیر اینجا در طول چہار نیم میل و در
عرض یکنیم میل باشد این الکہ سرحد گونڈوانہ صوبہ مالوہ واقع شدہ قلعہ سنگین دارد و بحسب شمارہ ۱۸۹۱ء سہ ہزار
و چہار صد دیہہ آباد و یہفصد و چہار قریہ ویران داشت امروز اکثری ازان بتوجہ رؤسایش آباد گردیدہ
شہر خاص جای ماند و بود و شصت ہزار تن ست و محاصل یکسالہ او بمقدار بیست لک روپیہ از انجملہ دوازدہ لک در
اقطاع اخوان و ارکان و قدما رسکنہ این الکہ از مسلمانان و بنود شرقی او ساگر و جنوبی ہوشنگ آباد و غربی
اندور و شمالی علاقہ گوالیارست و محل ملٹکل ایجنٹ با عسکر کنتنجت محال سیہور بدایت دولت افغانان سیزدہی
خیل درین خطہ محرر سہ از سنہ ۱۰۰۰ ہجری عہد بہادر شاہ بن اورنگ زیب بودہ و تا امروز کہ سنہ ۱۲۹۱ ہجریست عمر
دولت یکصد و ہفتاد و یکسال میشود و نہ تن حکمرانی کردہ اند اول ایشان دوست محمد خان از مردم تیراہ
درین دیار افتاد و بتغلب بر مرتبان اطراف متصرف این خطہ گردید و در سنہ ۱۱۵۳ بعد حکومت سی و سہ سال در گذشت
و پسرش یار محمد خان از دربار آصف جاہ والی حیدرآباد دکن خطاب نوابی با مراہی و مراتب دستاندو نیمہر
ہجدہ سالگی رئیس شدہ بعد حکمرانی پانزدہ سال سی و سہ سالہ در سنہ ۱۱۶۷ بمرد مرقدوی بیرون قلعہ اسلام نگر
است بعدہ فیض محمد خان در یازدہ سالگی بجای پدر مسند ریاست آراست و بست و پنجسال کوس حکمرانی نواخت

Presented by: Rana Jabir Abbas

سی و شش سالہ در سنہ ۱۱۹۱ نقد ہستی در باخت مقبرۂ او درون قلعۂ کہنہ واقع شدہ چون فرزند نداشت بجائی او برادر صغیرش **حیات محمد خان** نشست و سی و دو سال ریاست ورزی کردہ در سنہ ۱۲۲۳ انجہانی شد ریاست بزمانۂ او از انتظام بر افتادہ بود **وزیر محمد خان** یکی از ابناء عم او مختار ریاست گردید و **غوث محمد خان** پسر حیات محمد خان برای نام نواب ماند تا آنکہ بعد ہفدہ سال از جلوس در سنہ ۱۲۴۰ ہجری در گذشت و وزیر محمد خان نوزدہ سال حکمرانی نمودہ در سنہ ۱۲۳۱ انجہانی شد و **نظر محمد خان** پسر صغیرش با حکام فرنگ در سنہ ۱۲۳۳ معاہدہ نمودہ استقلال ریاست حاصل کرد و ۳۰ سال و نہ ماہ و شش روز حکمرانی نمودہ رحلت نمود این وقعہ در سنہ ۱۲۶۹ رو داد و اختیار ریاست بدست بانوی او **گوہر بیگم** دختر غوث محمد خان آمد چندی ارکان و اخوان ریاست تشییت امور دولت کردند ہر گاہ دختر خود را بحبالۂ نکاح جہانگیر محمد خان بن امیر محمد خان بن وزیر محمد خان داد گورنمنٹ انگلسیہ او را بر ریاست برداشتند و گوہر بیگم را بعطای اقطاع از مہور ریاست بیدخل کردند نواب ہفت سال حکمرانی بہوپال کردہ در سنہ ۱۲۶۰ ہجری انتقال کرد و قرعۂ ریاست بنام دختر ایشان نواب شاہجہان بیگم افتاد و اختیار ریاست بدست بانوی شان نواب **سکندر بیگم** ماند بعدہ در سنہ ۱۲۷۶ ہجری مادر برضای دختر رئیسۂ مستقل گردید و خطاب نیٹی و تمغاء پرگنۂ بیرسیہ بجلدوی کشش و کوشش زمانۂ غدر از گورنمنٹ حاصل کردوی اول کسی ست کہ از روسای ہند سفر حج کرد و در سنہ ۱۲۸۰ توفیق ادای این فریضہ یافت آمدن محرر سطور درین بلاد بزمانۂ او بودہ در سنہ ۱۲ وفات یافت و در باغ فرحت افزا مدفون گردید و بجای شان **نواب شاہجہان بیگم** مسند ریاست را زیب و زینت بخشید و ولادتش در سنہ ۱۲۵۴ ہجری بقلعۂ اسلام نگر بودہ پانزدہم محرم سنہ ۱۲۶۳ بعد وفات پدر بعمر چہار سالگی از گورنمنٹ خلعت ریاست یافت نہم شوال سنہ ۱۲۷۶ ریاست بدست مادر گذاشت و در سنہ ۱۲۸۸ ہجری غرۂ شعبان صدر نشین کاشانۂ ریاست گردید و در اواخر ہمین ماہ محرر سطور سفر خیر اثر حرمین شریفین گزید و بعد بجا آوری حج و عمرہ پس از ہشت ماہ از عرب بہ بہوپال آمد اول اہتمام جملہ مدارس و ثانیاً مہتمم دار الانشاء و ثالثاً نائب دوم ریاست و رابعاً بخطاب **نواب الاجاہ امیر الملک** بپایہ بپایہ صعود کرد و نکاح ثانوی با ایشان نمود این عقد مسعود در سنہ ۱۲۸۸ ہجری باطلاع گورنمنٹ بعہد لارڈ میو گورنر متوفی صورت گرفت و تیول ہفتاد و پنجہزار روپیہ سال متعین گردید چون سنہ ۱۲۸۹ آمد بماہ رمضان بدربار لارڈ نارتھ بروک بمقام بمبئی خطاب درجہ اول نیٹی و تمغای اشتار و نشان شاہی و سند عہدۂ گرنڈ کمنڈر اشتار آف انڈیا مہری ملکۂ انگلستان و دستخطی وزیر اعظم بایشان حاصل شد و بعد فراغ ازین دربار سیر سورت و احمد آباد گجرات بر عجلۂ دخانی صورت بست ولادت نواب **سلطان جہان بیگم** دختر ایشان در سنہ ۱۲۷۴ ہجری بودہ و ولایت عہد در سنہ ۱۲۸۵ ہجری حق تعالی این پارۂ سرزمین اسلام را عمر دراز بخشد و حکمرانان او را سعادت اتباع شریعت روز افزون کند بسی منکرات بودہ کہ در عہد این رئیسۂ سعیدہ بمنع عدم خریدند و بسیار طاعات ست کہ از قوۃ بفعل خرامیدند امروز عہد وی عروس دہرست و ماجریات ماضی و حال این خطہ از تاج الاقبال تاریخ بہوپال پایہ جست در شرع شریف ولایت و حکومت و سلطنت زنان جائز نداشتہ اند و ہو الحق ولیکن در ین خاندان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از چهار پشت همچنان اتفاق افتاده که حکمرانی بقبضه تصرف زنان مانده چنانکه در جاهلیت و اسلام هم نظائر آن نشان داده اند قصهٔ بلقیس بلکه یمن منصوص قرآن مجید است و در مصر زمان قبط دلوکه بنت زبا مدتی کوس سلطنت نواخته سیوطی در حسن المحاضره گفته لم تزل مصر ممتنعة تبدیر تلک العجوز نحو امن اربعمائة سنة و در ذکر زمانه اسلام گفته واتفقوا بعد قتل المعظم علی تولیة شجرة الدر ام خلیل جاریة الملک الصالح فملکوها و خطبوا لها علی المنابر و نقش اسمها علی الدینار و الدرهم و کانت تعلم علی المناشیر و تکتب الدة الخلیل و لم تل مصر فی الاسلام امراة قبلها انتهی و در زمان آنحضرت صلعم زنی در فارس والیهٔ ملک شده بود فرمود لن یفلح قوم ولوا امرهم امراة اخرجه البخاری و بر ضیه دختر شمس الدین التمش بر سریر سلطنت دهلی جلوه آرا گردیده و خود امور و زور ولایت هند عمل زنی انگلیسیه ست و عدم فلاح و صلاح مرام هند گویا از همین جاست در زمان جهانگیر پادشاه نور جهان بیگم فرمانده بود و شاه هیچ نمیکرد و امثال این احوال درین خراب آباد کهن بسیار گذشته و بگذرد تلک الایام نداولها بین الناس **قف** بعد تسلط برطانیه بر غالب بلاد هند اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه این مملکت دار الاسلام ست یا دار الحرب و قول جمعی کثیر گفته و منهم الحنفیة که این ولایت دار الاسلام ست زیرا که پیش از ایشان این ملک معمول احکام اسلام و مملوک حکام مسلمین بوده و دار الاسلام گردیده و دار الاسلام دار الحرب نمیگردد مگر بسه چیز یکی باجرا احکام اهل شرک بر وجه اشتهار که در وی حکم اهل اسلام اصلا جاری نشود بانیطور که اهل حرب بر داری ازدو در اسلام چیره شوند یا اهل کدام مصر مرتد و متغلب گشته اجرای احکام کفر نمایند یا اهل ذمه نقض عهد نموده تغلب بر دیار مسلمانان کنند دوم بالتصال او بدار حرب بانیطور که میان هر دو کدام بلده از بلاد اسلام متخلل نشود و ظاهرش آنست که بحر فاصل نیست و بحر شور ملحق بدار حرب ست شامی گفته و ازینجا ظاهر شد که جبل تیم الله که در شام ست و آنرا کوه در وزنامند و بعض بلاد تابع او همه دار الاسلام ست زیرا که اگرچه این بلاد را حکام در وزیا نصاری هستند و اوشان قاضیان بر دین آنها هستند و بعضی از اوشان اعلان بشتم اسلام و مسلمین میکنند لیکن اوشان زیر حکم ولاة امور ما هستند و بلاد اسلام محیط بلاد اوشان ست از هر جانب و ولی امر هرگاه تنفیذ احکام اسلام بخواهد نافذ میکند سوم آنکه کدام مسلم یا ذمی آمن بامان اول در وی باقی نماند یعنی امانیکه ثابت بود قبل استیلا کفار برای مسلم باسلام و ذمی بعقد ذمه در هند یه گفته و قالا بشرط واحد لا غیر و هو اظهار حکم الکفر و هو القیاس گویم جریان احکام اهل شرک یعنی حکام برطانیه در هند ظاهر ست لیکن در شامی گفته و ظاهر انه لو اجریت احکام المسلمین و احکام اهل الشرک لا تکون دار حرب و احکام مسلمین خود درینجا جاری نیست مگر انکه جمعه و عید و نماز و ذبح و امثال آنرا در احکام اسلام دارند و اما اتصال بدار حرب بر وجهی که کدام بلده اسلام بینها متخلل نباشد پس این اتصال البته متحقق نیست و امان اول هم برای مسلم باسلام و برای ذمی بعقد ذمه باقی نمانده و صیرورت دار الحرب دار الاسلام باجرای احکام اهل اسلام در آنها میشود مثل جمعه و عید اگرچه در وی کافر اصلی باقی باشد و متصل بدار الاسلام نبود بعده اختلاف کرده اند در آنکه نتیجهٔ اختلاف مذکور چیست نزد بعضی جواز معامله ربا با اهل حرب ست و نزد بعض وجوب هجرت از انجا بسوی دار الاسلام و اول مجهور پست و ثانی راجح اگرچه فرضیت هجرت بعد فتح مکه منسوخ شده و تحقیق

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مرام درین مسئله در آخر رساله افادة الشیوخ بجواب بعض اهل استفتا کرده ایم فلیرجع الیه و اشارت بمسئله دار الحرب و دار الاسلام در فصل مجدد هرمائة نیز بیاید فانتظره **قف** ارض جدید که آنرا دنیای نو و امریکا خوانند مردمش از قوم انگلس هستند و مذهب نصاری دارند علماء هیئت این جماعه گویند احاطه کره مائی ارض بطور شناخت حکماء پیشین نیست بلکه مثل کمر بند کره ارضی را محیط است و ارض چنانچه این طرف برآمده مسکن عالمی گشته باقالیم سبعه روشناس شده همچنان ارض طرف مقابلش نیز نمایان گشته جای مانده و بود عالمی گردیده است و بوضعی واقع شده که کف پای اشخاص هر دو طرف اگر زمین درمیان نباشد بهمدیگر بچسپند و سرها بطرف اسمان مانند یعنی بی اندک میلی هر دو طرف زمین مقابل همدگر واقع ست و سعتش دو حصه خواهد بود و وسعت اقالیم سبعه سه حصه و سر دسیر و گرم سیر هر دو دست چو بهای متنوعه و ادویه مختلفه ازان طرف می آید میگویند که معادن طلا و نقره بسیار دارد چهار صد سال ست که نشان این زمین یافته شد **قف** چون حال کشور هند معلوم شد پس باید دانست که شمه احوال ابتدای خلقت بحسب تحقیقات علماء و حکمار هند بسط تمام دارد تا آنکه اجمالش هم خالی از اطناب کلام صورت نه بندد شیخ ابو الفضل محرر اکبر نامه در دفتر سوم آن کتاب که مسمی بآئین اکبریست خلاصه علوم و رسوم هندیان بکمال تنقیح نوشته هر که اطلاع تفصیلی بران خواهد بکتاب مذکور رجوع نماید منجمله آن در اینجا یک نوع که اعظم شمرده بآن قائل اند نوشته میشود میگویند اول تعینی که حضرت وجود مطلق گرفت و جلوه خاص فرمود مسمی به برهما ست و همانا عقل اول ازان خواسته اند و از چهار کس از جنس و بهم رسیده سنک و سنندن و سناتن و سنتکمار بهر کدام فرمایش رفت که همت در پیدای خلقت بر بندد از فراوانی توجه بذات قدسی بدین کار نه پرداختند سگالش دیگر رفت و ازجبین بین خود دیگر را برآورد و مهادیو نام یافت از جلال فراوان که در وی دید شایستگی آفریدن در و نیافت ده کس دیگر را پدید آورد همانا از عقول عشره تعبیر کرده باشند بعد ازان از پیکر خود مردی و زنی برآورد سن و ست رو کهانا آدم و حوا را باین نام خواسته اند و ازین مصراع آغاز زادن شد و بعضی گویند که اول تعین صورت زنی بود آنرا اهما پچهمر گویند ظاهرا قدرت و مشیت را ازین تعبیر خواسته اند و او واسطه ایجاد عالم گشت و برخی آفتاب را وسیله ایجاد عالم دانسته اند و حکمار هند پنج عنصر قائل اند بر چهار عنصر معروف اکاس نام عنصری بیفزایند و او را محیط همه جا و همه کس دانند گویا آوند عالم او را مقرر کرده اند و باسمان قائل نیند شمار بر دوائر نهند و منطقه را دوازده بخش کرده هر بخش را نامی بمطابق نامهای عربی گذاشته هر بخش را راس گویند و کواکب را اجسام صیقلی میتر از نیر اعظم دارند و هر هفت سیاره را نامی نهاده روزهای هفت را بآن منسوب کرده اند و نیر اعظم را نور بحت مستفیض از حضرت نور النور دانند و پیوند نفس قدسی با هر یکے بیان کنند و گروهی اختران را بشری نفوس انگارند و گویند که بگداز شتن و جان عنصری و ستردن اهوای نفسانی و ترتیب روح مجرد بدان مقامهای عالی جای یافته اند و زمین را کروی الشکل دانند و گویند تمام کره زمین هفت جزیره معظم دارد و هر یکے را نامی برگذارده اند و دریا را محیط او داشته و یکی ازان جزایر سبعه این جزیره ست که هند و چین و عرب و فرنگ و ترکستان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بر روی اوست اما این قول نقل پرستان اینهاست و دانش گرایان اینها در اکثر مقالات یونانی آسا هستند و چه عجب
که اقالیم سبعه را بی دانشان متاخر از بی فکری و دنباله روی برهمنان بی عقل چنین تعبیر کرده باشند و عالم را سه بخش
کرده بالائی را سرگ لوک نام نهند و محل پاداش نیکوکاران دانند میانی را بهو لوگ مسکن بنی آدم و دیگر حیوانات گویند
پائینی را پاتاک محل جزا و سزائی بدکاران پندارند و بالائی را درجات هفتگانه گویند و پائینی را کذلک کات سبعه شمارند
و هریکی را نامی نهاده اند و پیدائی عالم را بکرات و مرات قایل اند و در هر صورت سلسله زادن را بعد ایجاد یک مرد و یک
زن ناطق و بعد پیدایش آدمی زاد چون اندک کثرتی در اینها پدید آمد برهما آنرا چهار صنف گردانیده هر صنفی را نامی
مقرر کرد سران آن جماعه را که صاحب علم و فضل و زهد و عبادت بودند براهمن نام نهاد و صاحبان جرات و شجاعت و
عقل و فطانت را را چهتری و صاحبان تجارت و زراعت و صناعات شریفه را بیس و خدمه اینها و اهل حرف رذیله را
شودر قرار داده هر فرقه را باین اسم مسمی گردانید عمل برهمنان تحصیل علم و عبادت و افاده و استفاده علوم و ریاضات
و حق پرستی و رهنمائی دیگران براه حق و کار کرد چهتری خراج ستانی و سروری و رعیت پروری و ملک داری و
حمایت براهمنان و خدمت ایشان و مشغله بیس کشاورزی و تجارت نمودن و صناعات شریفه اختیار فرمودن و
پیشه شودر صناعات خسیسه و خدمت این هر سه صنف نمودن و **اوتار** که در فرق هنود شهرت دارند اینها
هر اوتار را بخدائی پرستند عقیده جمیع هنود فی الحال همین ست اما در حقیقت اشتباهی ست که متاخرین را در فهم مرام
کلام قدمای قوم رو داده و مراد قایل نفهمیده اند حاصلش آنکه در هر دوری از ادوار چهارگانه که بآن قائل اند و آن
ست جگ و ترینا و دواپر و کل جگ ست ده بار ده تن بصور مختلفه برای کاری خاص بقدرت خالق پیدائی گرفته آن
امر عظیم بتقدیم رسانیده اند و هریکی بنای مناسب صورت موسوم گشته در عهد اقامت خود درین وار نا پائدار فرمان روا
و دیگر مخلوقات فرمان پذیر و آنها را پرستار بوده اند و قول محققین این جماعه درین خصوص آنست که ایزد بیچون
بنا بر امریکه سود آن با فریده باز گردد و عنصر پیکری را با فاضه وجود خود برگزیند و توجهی تام بمبذول حال او داشته
مظهر غرائب امور به نیروی خود گردانده و غباری بداس تقدس نشیند و اکثر دانش اندوزان هند بدین گروند
و آنرا پوران اوتار گویند و آنکه در برخی از موجودات پرتوی از فروغ قدرت خود اندازد و شعگرف نیروی بخشد آنرا
انش اوتار نامند و هیچ موجودی را خالی از فروغ او ندانند انش اوتار بشمار در نیاید و پوران اوتار در همگی چهار جگ
ده بار جلوه فرماید و تجلی او بصاحب نظران بنماید و درین دوره تا امروز نه تن پدید آمده اول مچهه اوتار بصورت ماهی
در پایان دکن درست جگ بماه پهاگن بشهر بهدراوتی و وی گفته که پس از هفت روز جهان را آب فرو گیرد و در فلان
با برخی شایستگان و گرامی نامهای ایزدی و گزین وار دنا بنشیند هفده لک و بست و هشت هزار سال آب طوفانی
بود سپس رود در نقاب نهاد همانا طوفان نوح علیه السلام را باین گپ آمیخته تعبیر کرده باشند دوم گورم اوتار در جگ
بماه کاتک و او را هنوز زمین زنده پندارند سوم باراه اوتار در شهر مهاورت نزدیک نیکهار و او ده مدت ظهور
او هزار سال بود چهارم نرسنگهه اوتار بصورت اسد درست جگ بماه بیساکهه در شهر هرن پور نزد اگره پیدا

Presented by: Rana Jabir Abbas

گرفت و صد سال باقی ماند پنجم بامن اوتار بصورت آدم کوته بالا در جگ تریتا بماه بهادون بر ساحل نربدا بزاد
و هزار سال کامروائی کرد ششم پرسرام اوتار آدمی پیکر در جگ تریتا بماه بیساکهه در موضع رنگتا نرد اگره نمودار
شد چنین پندارند که هنوز زندگانی دارد و در کوه مهندر از زمین کوکن نشان دهند هفتم رام اوتار یازده هزار
سال اورنگ نشین بود و شایسته آئین با برهما ظهور او در جگ تریتا ماه چیت در شهر اودهه بود هشتم کشن
اوتار در متهرا ظهور کرد و صد و پنج سال زندگانی نمود شانزده هزار و صد و هشت زن داشت و از هریک ده پسر
و یک دختر پیدا آمد هرکدام چنان میدانست که همگی شب با او بوده تهم بوده اوتار در کل جگ ماه بیساکهه در شهر گیا
پیدائی گرفت و صد سال زندگانی کرد دهم کلکی اوتار وی در آخر کل جگ ماه بیساکهه در شهر سنبهل بزاید و صد
سال بزید و برخی چهارده افزوده اوتار را بست و چهار برگذارند و در احوال هریکی نامها پرداخته اند و شگرف
داستانها برگذارده و گوناگون پیکر از زر و سیم و جز آن برساخته محراب پرستش گردانند لیکن چنین بود ده پیوران
اوتار نگرایند تلخیص کلام در اعتقاد هنود آنکه وسیله ایجاد خلقت برهماست و کتاب الهی بید نام از زبان او موجود
شده و پی آمدگان برهما در تفسیر آن کوشیده شش کتاب آراستند و شش علم گردانیدند تفصیل این کتب غرض
ما نیست زیرا که قلیل النفع ست و اشارت بعلوم ایشان در ما سبق رفته **قف** تواتر اخبار هنود قاضی ست بوجود
این اوتار و معبود یا مقتدا بودن آنها باضم دولت و حکومت و راجگی اما بعثت کدام پیغمبر برین قوم یا نزول کدام
کتاب برای هدایت آنها بزبان هند یا لغت دیگر معلوم نیست و کدام نص صریح و حدیث صحیح درین باب ارد نشده
شیخ رفیع الدین دهلوی رح نوشته اند که مفاد آیت قرآنی وان من امة الا خلا فیها نذیر آنست که در هر امتی ترساننده
گذشته ست که از ارتکاب قبائح و تلاف حقوق ترسانیده اعم از انکه آن ترساننده از انبیا باشد یا از علمایا از دعاة
یا از اولیا و عرفا و اگر از احوال امم مختلفه مثل روم و حبش و ترکستان و خطا و چین تفتیش کرده شود هرگز نشان
پیغمبری نمیدهند که در انها گذشته باشد بلکه مفهوم نبی را هم نمی شناسند مثیر اعتقاد عظمت و بزرگی عباد و زهاد و
و تارکان دنیا و خلوت نشینان در طبائع آنها مستحکم ست و معامله حضرت حق با هر فرقه مختلف باشد باختلاف استعدادات
آنها و باختلاف علوم محرره آنها در دیار عرب زمین تا شام و مصر یک رنگ آیت الهی ظهور فرمود و انبیا و رسل را
مبعوث نمود و معجزات بر دست آنها آفرید و کتابها نازل نمود زیرا که اهل آن بلاد آمدن علم غیب را اگرچه از بعض
شنیده باشند بسبب بعد مکانی یا بعد زمانی بهمین طریق میدانستند که قاصدی بیاید و پیغام زبانی برساند یا خطی همراه خود
بیارد و آری نشان راستی آن قاصد از و طلب میداشتند چنانکه در امرا و ملوک و سلاطین حالا هم مروج ست که
فرمانی یا شقه بدست معتمد خود می فرستند و برای تصدیق او بعضی چیزهای مخصوص از پاکی و فیل و غیره همراه او میفرستند
پس اهل آن بلاد را که دیار عرب ست طریق هدایت همین مقرر شده و هنود را چون این طریق معتمد علیه نبود بلکه
ظهور حضرت حق را در بعض چیزها و تکلم بزبان حق یا صدور افعالیکه مخصوص بمرتبه الوهیت ست از خوارق عادات
و حکمرانی در مخلوقات نیابت حق میدانستند لهذا با ایشان همین وضع معامله واقع شده و بید ها نوشته اند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تا مدت دراز قیام ہدایت ایشان ہمین اسلوب ماند چنانچہ از کتاب جوگ باشسٹ و رامائن و مہابھگوت معلوم میشود
تا آنکہ بیاس نام شخصی پیدا شد و باغوای شیطان تمام مذہب آنہارا برباد داد و شرک و بت پرستی رائج کرد بعد ازان
ہمہ ہنود مشرک شدند و صورت پرستی پیش نہادند آری اختلاف شرایع باختلاف اقوام کاینہ و کہتری و مہاجن از
قدیم درآنہا بود و این معنے در شرایع قدیم ہم اصلی دارد چہ ہر سبط از اسباط بنی اسرائیل مخصوص باحکامی چند بود
بلکہ در شریعت ما نیز بنی ہاشم بمصرفیت خمس و حرمت زکوۃ و حرمت تنفیل مخصوص اند و تمام قریش باستحقاق خلافت
ممتاز و بر مشرکین عرب جزیہ نیست لایقبل منہم الا الاسلام او السیف بالجملہ اوتار ہنود مظاہر حق گذشتہ باشند خواہ
از افراد بشر باشند یا از شیر و ماہی وغیرہ مثل عصای موسی و ناقہ حضرت صالح علیہما السلام لیکن عوام این فرقہ
بسبب قصور فہم در میان ظاہر و مظہر فرق نکردہ ہمہ را معبود ساختند و در ضلالت افتادند و ہمین ست حال فرقہائے
بسیار از مسلمین مثل تعزیہ سازان و مجاوران قبور و جلالیان و مداریان واللہ اعلم و ہرچند آنحضرت صلعم مبعوث
شدند برای ہدایت و ارشاد جمیع اقطار و بلدان و جزائر و جبال لیکن بعثت اولی بسوی جن و انس عرب بود و
بواسطہ عرب بدیگران یعنی فارس و روم و بواسطہ آنہا بسند و ہند و ہلم جرا الی الجزایر و الجبال رسید پس در نازل
کردن قرآن اولا بزبان و لغت و اسلوب کلام عرب و اعجاز آنہا از معارضہ اش اختیار فرمودن ضرور افتاد تا عرب
بخوبی دقایق این کلام و معانی و احکام او را بساکنان عراق و عجم و خراسان رسانند و آنہا بسند و ہند و ترکستان
رسانند و ہکذا و اگر رعایت ہر قوم کردہ قرآن را بلغت ہر قوم نازل میفرمود اختلاف عظیم در دین میشد و باب
تحریف و زیادت و نقصان مفتوح میگشت و اول کسیکہ قرآن بر و نازل شد یعنی جناب مطہر آنحضرت صلعم ہرگز معانی
و لغات اقوام دیگر بلکہ مخارج حروف و لہجہ کلام ہر فرقہ نمیدانستند پس تبلیغ آن کلام مجہول اللفظ و المعنے چہ قسم
متصور میگشت اگر شخصے عربی نژاد را کتاب پہ مامور تعلیم کنند و بگویند کہ فلان کس را برسان ہرگز از و ممکن نخواہد
شد و اگر سالہا مشق کند ہرگز مخارج حروف و لہجہ لغت این کتاب را نخواہد دریافت و اگر کسی گوید چنانچہ تعلیم
امی بہ نسبت آنحضرت صلعم واقع شد و خارق عادت بود ہمین قسم تعلیم مخارج و لہجہ و الفاظ ہر لغت با آنحضرت صلعم
بطریق خرق عادت میتوانند شد گوئیم آنحضرت را اتفاق ملاقات با اقوام دیگر در مدت العمر نشد و این معنی در علم
الہی متحقق بود پس بطریق خرق عادات تعلیم ہر لغت ضائع و رایگان می افتاد غرض کہ حکمت الہی ہمین وضع را
اختیار فرمود کہ بوقوع آمد آمدیم برانکہ اثبات نبوت آنحضرت صلعم بر غائبین زمانا و مکانا غیر واقفین بر اعجاز قرآن
چہ قسم صورت بندد جوابش آنکہ امام رازی و دیگر علمای کلام نوشتہ اند کہ اثبات نبوت آنحضرت صلعم در سہ وقت
کہ کمال بعد از آنجناب رو داد و اعجاز نظم قرآن نیست بلکہ حالا دو طریق ست برای اثبات نبوت اول آنکہ بطریق
تواتر کہ در ہر قرن کرور ہا ناقل معجزات آنحضرت صلعم اند مثل اعجاز قرآن و شق قمر و تسلیم حجر و مدر و اطاعت
اشجار و احجار و زیادت در طعام و شراب و تسبیح آبدن آہو و شتر و گرگ و سوسمار کہ مجموع آنہا در کتب حدیث
بعد دو سہ ہزار سوای اعجاز قرآن رسیدہ نزد ہر قوم ثابت کردہ شود و افادہ متواترات علم بدیہی را قبیل

Presented by: Rana Jabir Abbas

متفق علیہاست پس نزد آنہا بطریق بدلہت وجود آنحضرت وبعثت آنجناب بلکہ احکام شرعیہ متواترہ نیز ثابت خواہد شد
واگر انصاف کنند در امور ماضیہ طریق ثبوت علم ہمین ست ووجود نوشیروان فارسی وحاتم طائی عربی وسکندر رومی
وخلافت بنی العباس وآمدن سلطان محمود غزنوی در ہند نزد ہندوان بچہ طور ثابت شدہ سوای این طور طور دیگر نیست
دویم آنکہ گویند حالا احتیاج اثبات نبوت نماندہ زیرا کہ آنحضرت صلعم پیدا شدند ولکوک مردم بصحبت ایشان متوجہ
بخدا ومشغول بعبادت واطاعت الہی گشتند ومجتنب از معاصی وملازم تقوی وطہارت واخلاق نیک وآداب مستحسنہ
گردیدند واین امور پیش گرفتند ومشغولی بطاعت وعبادت واجتناب از معاصی وظلم وحسن اخلاق وادای حقوق خلق
وخالق نزد ہر قوم مستحسن وپسندیدہ ہست وآنرا ہدایت میدانند پس چون آنحضرت صلعم دعوی ہدایت خلق اللہ فرمود
وآن ہدایت واقع شد پس حاجت اثبات نبوت نماند کہ معنے نبوت ہمین ست ولیس الخبر کالعیان بیان این ہر دو طریق
نزد ساکنان جزائر وجبال پیگو ونیپال متحقق ست واگر بالفرض کسے از نہا ازین ہر دو طریق محروم ماندہ باشد حکم
او حکم اہل فترت خواہد بود علی اختلاف المذہب چنانکہ در کتب اصول مثل مسلم وعضدی مشروح ومبسوط است انتہی
کلامہ وعموم رسالت آنحضرت صلعم منصوص قران کریم ست لتکون للعالمین نذیرا وہمچنین ختم نبوت ولکن رسول اللہ و
خاتم النبیین واین عموم وختم باقی ست تا فنای این عالم فانی وحجت قائم ست بر تمامۂ جہان وگیتی وبعد شیوع اسلام قطری
از ربع مسکون معلوم نیست کہ آنجا دعوت اسلام نرسیدہ باشد ومسلمانان نباشند **فصل دہم** در بیان اقسام
اہل علم وبنا بر تعدیل فرق اسلامیہ **بدانکہ** بعضے تقسیم اہل علم بحسب اقالیم سبعہ کردہ اند وہر اہل اقلیم را حظ ایشان
از اختلاف طبایع وانفس بدلالت الوان والسن دادہ وبعضے تقسیم آنہا بحسب قطاز اربعہ کردہ واختلاف طبائع
وتباین شرایع اہل شرق وغرب وجنوب وشمال بیان نمودہ وبعضے تقسیم بحسب امم نمودہ وگفتہ کہ کبار امم چہار اند عرب
وعجم وروم وہند ومیان ہر یک امت مزاوجت کردہ اند باین طور کہ عرب وہند متقارب اند بر مذہب احد وبیشتر میل
ایشان بسوی تقریر خواص اشیاء وحکم باحکام ماہیات وحقائق واستعمال امور روحانیہ ست وروم وعجم متقارب
اند بر یک مذہب واکثر میل ایشان بسوی تقریر طبایع اشیاء وحکم باحکام کیفیات وکمیات واستعمال امور جسمانیہ
ست وبعضے تقسیم کردہ اند بحسب آراء ومذاہب مقصود دریں جا ہمین ست وایشان باعتبار قسمت صحیحہ منقسم اند بسوے
اہل دیانات وملل واہل اہواء ونحل پس ارباب دیانات مطلقا مثل مجوس ویہود ونصاری ومسلمانان ہستند واہل
اہواء وآرا مثل غلاسفہ ودہریہ وصابیہ وعبدۂ کواکب واوثان وبراہمہ ہستند وہر یکی ازین ہا متفرق ست بر فرق
کثیرہ ومقالات اہل اہواء در عددی معلوم منضبط نمیشود ومذاہب اہل دیانات منحصرست بحکم حدیثی کہ وارد ست
درین باب پس مجوس ہفتاد فرقہ اند ویہود ہفتاد ویک فرقہ ونصاری ہفتاد ودو فرقہ ومسلمانان ہفتاد وسہ
فرقہ وفرقہ ناجیہ ابدا ازین فرق یک فرقہ ست زیرا کہ حق از دو قضیہ متقابلہ در واحد باشد وجائز نیست کہ دو قضیہ
ہر شرایع متقابل باشند مگر آنکہ صدق وکذب قسمت پذیرد پس حق در یکی ازان ہر دو خواہد بود نہ در دیگر
وحکم بر متخالفین مرضادین در اصول معقولات با نکہ ہر دو محق صادق اند محال ست وچون حق در ہر مسئلہ عقلیہ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یکی باشد پس واجب آمد که حق در جمیع مسائل با فرقهٔ واحده بود چنانکه بسمع معلوم شده و در تنزیل از ان اخبار فرموده اند
قال تعالی ومن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون و در حدیث آمده ستفترق امتی علی ثلث وسبعین ملة کلها فی النار
الا ملة واحدة قالوا من هی قال ما انا علیه واصحابی اخرجه الترمذی عن ابن عمرو بن العاص وعن ثوبان قال قال رسول الله صلعم
لاتزال طائفة من امتی علی الحق لایضرهم من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک اخرجه مسلم وابو داؤد والترمذی مفرقا واللفظ
لزرین بهذا اللفظ قال علی بن المدینی هم اصحاب الحدیث وعن المغیرة قال قال رسول الله صلعم لایزال ناس من امتی ظاهرین
حتی یاتیهم امر الله وهم ظاهرون اخرجه الشیخان وقال البخاری هم اهل العلم یعنی بالحدیث وعن قرة قال قال رسول الله
صلعم لاتزال طائفة من امتی منصورین لایضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة اخرجه الترمذی وعن عمران بن حصین قال
قال رسول الله صلعم لاتزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین علی من ناواهم حتی یقاتل آخرهم المسیح الدجال
اخرجه ابو داؤد والمناداة المعاداة واصحاب مقالات را در تعدید فرق اسلامیه طرقهاست لیکن نه بر قانون مستند
الی النص ونه بر قاعده مخبره از وجود وابل تصنیف هم درین باب متفق بر منهاج واحد نبوده اند وبی شبه معلوم ست
که هر ممتاز از غیر خود بمقاله در مسئله معدود و در اصحاب مقالات نیست و نه از مقالات از حصر وحد عدد بیرون رود و سر
بمسئله در احکام منفرد شود در شمار اصحاب مقالات در آید پس لابد ست از ضابطه در مسائل قواعد و اصول تا اختلاف
دران معتبر باشد و صاحب آن اختلاف صاحب مقاله شمرده شود اما احدی از ارباب مقالات اعتنا بتقریر این ضابطه
نکرده بلکه مسترسل بوده اند در ایراد مذاهب امت کیفما اتفق وکیفما وجد و قانونی مستقر و اصلی مستمر ندارند جز شهرستانی
که درین باب جهد کرده آنرا در چهار قاعده حصر نموده واین کبار اصول ست اول صفات و توحید و این مشتمل ست بر
مسائل صفات ازلیه بطور اثبات نزد یک جماعت وبطور نفی نزد جماعت دیگر و بیان صفات ذات و صفات فعل و انچه
واجب ست برای واجب الوجود و انچه جائز ست بروی و انچه مستحیل ست و درین باب میان اشعریه و کرامیه و مجسمه و
معتزله خلاف ست دوم قدر و عدل ست و این مشتمل ست بر مسائل قضا و قدر و جبر و کسب و اراده خیر و شر و مقدور
و معلوم اثباتا عند جماعة و نفیا عند جماعة و درین باب خلاف ست میان قدریه و نجاریه و جبریه و اشعریه و کرامیه
سوم وعد و وعید و اسماء و احکام ست و این مشتمل ست بر مسائل ایمان و توبه و وعید و ارجاء و تکفیر و تضلیل اثباتا علی
وجه عند جماعة و نفیا عند جماعة و دروی خلاف ست میان مرجیه و وعیدیه و معتزله و اشعریه و کرامیه چهارم سمع
و عقل و رسالت و امامت ست و این مشتمل ست بر مسائل تحسین و تقبیح و صلاح و اصلح و لطف و عصمت در نبوة و شرائط
امامت بطور نص نزد یک جماعت و بطور اجماع نزد جماعت دیگر و کیفیت انتقال وی بر مذهب قائل بنص و کیفیت اثباتش
بر مذهب قائل باجماع و خلاف دران میان شیعه و خوارج و معتزله و کرامیه و اشعریه ست پس چون یکی از ائمه امت
بمقاله ازین قواعد منفرد شود مقاله او مذهب جماعت او فرقه علیحده معدود گردد و اگر یکی بمسئله منفرد شود آنمقاله
را مذهب جماعت او را فرقه نتوان شمرد بلکه آنرا مندرج زیر مقاله باید کرد و باقی مقالات او را بغرز رد باید نمود
و درینصورت مقالات غیر متناهی نمیشود و چون این مسائل که قواعد خلاف اند متعین شدند کبار اصناف فرق درین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

چهار سنخ گردیده و از تداخل بعض در بعض و ترکب بعض با بعض از هر فرقه اصناف بسیار تشعب میشوند تا آنکه بهفتاد و سه فرقه میرسند و محمد بن عبد الکریم شهرستانی بیان این همه فرق ثلاث و سبعین در کتاب الملل و النحل بر وجه بسط کرده و مذهب هر فرقه را مطابق کتب دینیه او بدون تعصب و کسر بروی و بیان صحیح از فاسد و تعیین حق از باطل آورده حالانکه بر افهام ذکیه در مدارج عقلیه لمحات حق و نفحات باطل پوشیده نیست و اول شبهه که در مخلوق واقع شد شبهه ابلیس لعین ست و مصدر این شبهه استبداد لعین برای خود ست در مقابله نص و اختیار هوی در معارضه امر و استکبار بمادهٔ نار که از ان مخلوق شده ست بر مادهٔ خاک که اصل ادمی ست و ازین یک شبهه هفت شبهه دیگر منشعب شده و در خلق و اذهان مردم ساری و جاگشت تا آنکه مذاهب بدع و ضلال پیدا گردید و این شبهات هفتگانه در شرح انا خیر اربعه لو قام مار قوس و یوحنا و متی مسطور ست و در توراة بر شکل مناظره میان او و میان ملائکه بعد امر بسجود و امتناع وی ازان مذکور از ابلیس منقول ست که وی گفت تسلیم کردم که باریتعالی که الٰه من و الٰه خلق ست عالم و قادر ست و از قدرت و مشیت وی نتوان سوال کرد هرگاه بخواهد بکن فیکون میگوید و آن شی موجود میگردد و هم حکیم ست لیکن بر مساق حکمت او تعالی چند سوال وارد میشود ملائکه گفتند ان کدام اسوله اند و چه مقدار گفت هفت ایراد ست **اول** آنکه پیش از آفریدن من دانسته که از من چه صادر شدنی ست و کدام چیز حاصل آمدنی پس چرا مارا اول پیدا کرد و در پیدا کردن او مرا کدام حکمت ست **دوم** آنکه اگر مرا بمقتضای اراده و مشیت خود آفرید تکلیف معرفت و طاعت خود چرا داد و درین تکلیف حکمت چیست با آنکه وی منتفع بطاعت و متضرر بمعصیت نمیشود **سوم** آنکه اگر آفرید و تکلیف داد و من التزام تکلیف بمعرفت و طاعت کرده عارف و مطیع او شدم تکلیف دیگر بطاعت آدم و سجود برای او چرا کرد و در خصوص این تکلیف کدام حکمت بوده ست با آنکه این تکلیف در معرفت و طاعت هیچ چیز زیاده نمیکند **چهارم** آنکه اگر مرا آفریده و علی الاطلاق تکلیف داده خصوصا این تکلیف باز چون سجده نکردم ملعون ساخته از جنت چرا بیرون کرد و درین لعن و اخراج حکمت چیست با آنکه جز این سخن که غیر ترا سجده نکنم مرتکب قبیحی دیگر نشده ام **پنجم** آنکه اگر با اینهمه لعن و طرد کرد پس چرا بار دیگر محبت را هم داد تا آنکه بوسوسهٔ خود آدم را فریفتم و وی از شجر منهی عنه بخورد و او را با من از بهشت برآورد درین امر کدام حکمت باشد بعد از انکه اگر مرا از دخول جنت منع میکرد آدم از من در استراحت میماند و دران دائم و خالد میشد **ششم** آنکه اگر مرا آفرید و مکلف کرد عموما و خصوصا و ملعون گردانید و باز را هم بجنت داد و میانم و میان بنی آدم خصومت شد پس چرا مرا بر اولاد وی مسلط ساخت تا آنکه من او و شانرا می بینم و او شان مرا نمی بینند و وسوسهٔ من در ایشان اثر میکند و حول و قوت و قدرت و استطاعت انها در من اثر نمی نماید حکمت درین امر چیست با آنکه اگر این اثر بر اصل فطرت آفریده میگذاشت و حیلهٔ کدام محتال در ایشان اثر نمیکرد و بطهارت و سمع و طاعت بایست میکرد ندا حری بحال ایشان و الیق بحکمت می بود **هفتم** آنکه اینهمه تسلیم کردم که مرا آفرید و مکلفم کرد مطلقا و مقیدا و چون فرمان نبردم لعن و طردم کرد و چون دخول جنت خواستم امکانم داد و چون این عمل نمودم از انجا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اخراج فرمود و برنجی آدم مسلطم ساخت پس مرمیکه ازوی مهلت خواستم چرا مهلتم داد گفتم انظرنی الی یوم یبعثون فرمود انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم حکمت درین امر چه باشد بعد ازانکه اگر مرا هلاک میکرد فنی الحال آدم وخلق ازمن در استراحت میشدند و در عالم هیچ شر باقی نمی ماند آیا بقاء عالم بر نظام خیر بهتر از بهتر مزاج او بشر نیست گفت این ست حجت من بر دعوای خود در هر مسئله شارح انجیل گفته چون این مسئله پیش کرد و این ایراد نمود آوحی حق تعالی بر ملائکه علیهم السلام وحی فرمود که او را بگویند که تو در تسلیم اول خود که من اله تو الا هم خلقم صادق و مخلص نیستی زیرا که اگر در الا له العالمین بودن من استگو می بودی هرگز بر من حکم ملیم و لئیم نمیکردی فانا الهد الذی لا الا انا لا اسئال عما افعل و انتم مسئولون در توراة و انجیل همچنین مذکور ست که در اینجا ذکر کرده شد شهرستانی گوید زمانی در فکر بودم و میگفتم که فی شبهة معلوم ست که هر شبهة که بنی آدم را واقع شده از اضلال شیطان رجیم و وساوس او بوقوع آمده ست و منشاء آن شبهات لعین ست و چون این شبهات در سبعة عدد محصور شد جمله بدع و ضلالات کبار عائد بعد سبعة باشند و تجاوز شبهات فرق زیغ و کفر ازین شبهات لعین جائز نیست اگرچه عبارات مختلف و طرق متباین بود زیرا که این شبهات سبعه نسبت بانواع ضلالات مثل تخم ست و جمله راجع میشود بسوی انکار امر بعد اعتراف بحق و بسوی جنوح یهودی در مقابلهٔ نص هر آنکه بانوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین مجادله کرده همگنان در اظهار شبهات خود بر سنوال لعین نسج کرده اند و حاصلش راجع ست بسوی دفع تکلیف از نفس خود و جحد اصحاب شرائع و تکالیف باجمعهم زیرا که در میان قول ایشان ابشر یهدوننا و میان قول او ما اسجد لمن خلقت طینا هیچ فرق نیست و ازینجا قوله تعالی و ما منع الناس ان یومنوا اذ جاءهم الهدی الا ان قالوا ابعث الله بشرا رسولا مفصل خلاف و مخالفت گردید و ظاهر شد که مانع از ایمان همین معنی ست و چنانکه در اول گفته بود ما منعک ان لا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه همچنان ذریت متاخر او هیچو قول متقدم گفت انا خیر من هذا الذی هو مهین و کذلک اگر احوال متقدمین ایشانرا تعاقب کنیم مطابق اقوال متاخرین یابیم کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا لکم الایات ان کنتم تعقلون فما کانوا لیومنوا بما کذبوا به من قبل لعین اول چون عقل را حکم کرد بر کسیکه بروی عقل حکم نمیتواند کرد او را لازم شد که حکم خالق در خلق یا حکم خلق در خالق جاری نماید و اول غلو و ثانی تقصیر پس از شبهة اولی مذاهب حلولیه و تناسخیه و مشبهه و غلاة روافض که در حق شخصی از اشخاص آنقدر غلو کردند که او را بصفات جلال وصف نمودند برخاست و از شبهة ثانیه مذاهب قدریه و جبریه و مجسمه برانگیخت چه ایشان در وصف او تعالی بجدی تقصیر کردند که او را بصفات مخلوقین ستودند و ازاینجاست که معتزله مشبهة الافعال اند و مشبهه حلولیة الصفات و هر یکی از ایشان یک چشم ست از هر چشم که باشد زیرا که هر که میگوید که حسن و قبیح از وی سبحانه همان ست که از ما حسن و قبیح ست وی خالق را بخلوق تشبیه میدهد و هر که میگوید باری موصوف ست بانچه بدان وصف خلق تواند کرد یا خلق موصوف ست بانچه بدان باریتعالی را تواند ستود وی از حق معتزل و کناره کش ست و اصل قدریه طلب علت در هر شی ست و این باز اصول لعین اول بوده ست زیرا که اول طلب علت در خلق خود کرد پس حکمت تکلیف دریافت کرد باز فائده در تکلیف بسجود آدم جست و این منشاء مذهب خوارج ست زیرا که در میان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

قول ایشان لا حکم الا للہ و لا یحکم الرجال و سیان قول وی لا اسجد الا لک یا اسجد لبشر خلقتہ من صلصال فرقی نیست و بالجملہ
ع کلا طرفی قصد الامور ذمیم ✤ معتزلہ بزعم خود غلو در توحید کردند تا آنکہ بنفی صفات بتعطیل رسیدند و مشبہ تقصیر کردند
و خالق را بصفات اجسام موصوف وانمودند و روافض در نبوت و امامت غلو کردہ بحلول فرو آمدند و خوارج تقصیر
نمودہ بنفی تحکیم رجال پرداختند و تو می بینی کہ این ہمہ شبہات ناشی از شبہات یعنی اول ست و تلک فی الاول
مصدر ہا و ہذہ فی الآخر مظہر ہا و الیہ اشار التنزیل فی قولہ تعالی و لا تتبعوا خطوات الشیطان انہ لکم عدو مبین و آنحضرت
صلعم ہر فرقۂ ضالہ را از بن است با امتی ضالہ از ہم سالفہ تشبیہ فرمودہ و گفتہ قدریہ مجوس این امت اند و مشبہ یہود
او را فضہ نصاری او و فرمودہ بطریق جملہ لیاتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل الحدیث اخرجہ
الترمذی عن ابن عمرو بن العاص و در روایتی آمدہ لتسلکن سبل الامم قبلکم حذو القذۃ بالقذۃ و النعل بالنعل حتی لو دخلوا
جحر ضب لدخلتموہ و حدیث راطرق و الفاظ ست **فصل یازدہم** در بیان اول شبہ کہ در ملت اسلامیہ
واقع شد و کیفیت انشعاب و مصدر و مظہر او و ازمان مقرر شد کہ شبہات آخر زمان خصوصا این و ان بعینہا ہمان شبہات
ہست کہ در اول زمان واقع شدہ و ہمچنین بتیقان قرار داد کہ در زمان ہر نبی و در دور ہر صاحب ملت و شریعت شبہات
امت او در آخر زمان ناشی از شبہات خصماء اول زمان او از کفار و منافقین باشد و اکثر ازان از منافقین ست
و اگرچہ در ام سالفہ بنا بر تمادی زمان بر ما مخفی ماندہ اما در ین امت پس ہرگز مخفی نیست کہ شبہات تش ناشی از شبہات
منافقین زمن رسول خدا صلعم ہستند چہ این منافقان رضا بحکم وی در او امر و نواہی ندادند و خوض در چیزی
کردند کہ فکر را در ان مسرح و مسری نیست بلکہ از خوض در ان و سوال ازان منع کردہ شدہ اند و مجادلہ کردند بباطل
و رانچہ در ان جدال جائز نیست حدیث ذو الخویصرہ تمیمی را یاد کن کہ گفت اعدل یا محمد فانک لم تعدل و آنحضرت فرمود
ان لم اعدل فمن یعدل باز گفت بذہ قسمۃ ما اریدبہا وجہ اللہ و این صریح خروج ست بر رسول خدا صلعم و چون معترض
بر امام حق خارجی میگردد معترض بر رسول بالاولی خارجی باشد و ایقول بتحسین عقل و تقبیح او و حکم بہوی در مقابلہ
نص و استکبار بر امر بقیاس عقل نیست و آنحضرت صلعم فرمود سیخرج من ضئضئی ہذا الرجل قوم یمرقون من الدین کما
یمرق السہم من الرمیۃ الحدیث و ہمچنین جمال گروہی از منافقین را روز احد نظر کن چون گفتند ہل لنا من الامر من شیء
و قولہم لو کان لنا من الامر شیء ما قتلنا ہاہنا و قولہم لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا کہ این تصریح ست بمذہب قدر و قول
طائفہ از مشرکین لو شاء اللہ ما عبدنا من دونہ من شیء و قول گروہی انطعم من لو یشاء اللہ اطعمہ تصریح بمذہب جبر ست
و طائفہ دیگر را بنگر کہ مجادلہ کرد در ذات خدا بتفکر در جلال و تصرف در افعال او تا آنکہ حق تعالی ایشان را منع و
تخویف فرمود و یرسل الصواعق فیصیب بہا من یشاء و ہم یجادلون فی اللہ و ہو شدید المحال و این جمال در زمانہ
آنحضرت صلعم بود با آن ہمہ شوکت و قوت و صحت بدن کہ وی صلعم داشت و منافقان مخادعت میکردند و با لہا ۔
اسلام و ابطان کفری پرداختند و نفاق ایشان در ہر وقت باعتراض بر حرکات و سکنات وی صلعم نمایان میشد
گویا این اعتراضات بدو رست و این شبہات کہ از وی ظاہر میگردد در زروع ست و با اختلاف کہ در حال رجحان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعد وفات وی صلعم میان صحابه رضی الله عنهم ظاهر گشته پس آن اختلافات اجتهادیه اند کما قیل وغرض ایشان در وی قامت
مراسم شرع وادامت مناهج دین بود واول تنازع که در مرض وی صلعم واقع شده روایتش محمد بن اسمعیل بخاری بسند خود از
ابن عباس چنین کرده که قال لما اشتد بالنبی صلعم مرضه الذی مات فیه قال ائتونی بدواة وقرطاس اکتب لکم کتابا لاتضلوا بعدی
فقال عمر ان رسول الله صلعم قد غلبه الوجع حسبنا کتاب الله وکثر اللغط فقال النبی صلعم قوموا عنی لاینبغی عندی التنازع
قال ابن عباس الرزیة کل الرزیة ما حال بیننا وبین کتاب رسول الله وخلاف دیگر که هم در مرض وی صلعم شده آنست که
فرمود جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنها پس قومی گفته که واجب بود امتثال امر او بست واسامه از مدینه تبرید کرده
بود وقومی گفته مرض وی صلعم اشتداد گرفته هست دلهای ما درین حالت مفارقت او رانمی گنجد صبر کنیم تا انجام کار چه شود
واین هر دو تنازع را از انجهت در اینجا آورده شد که مخالفین آنرا از خلافات مؤثره در دین شمرده اند وهو کذلک اگرچه
تمام غرض ازان اقامت مراسم شرع در حال تزلزل قلوب وتسکین نائرهٔ فتنهٔ موثره وقت تقلب امور باشد خلاف
سوم که در هنگام موت وی صلعم بوده آنست که عمر بن خطاب گفته من قال ان محمدا قد مات قتلته بسیفی هذا وانما رفع الی
السماء کما رفع عیسی بن مریم وابو بکر رضی الله عنه فرمود من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات ومن کان یعبد الله محمد فانه حی
لایموت واین آیه فرو خواند وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم وقوم رجوع
بقول ابو بکر کرد وعمر گفت گویا من این آیت نشنیده بودم تا آنکه ابو بکر آنرا بخواند خلاف چهارم در موضع دفن وی صلعم
ست اهل مکه از مهاجرین ودوی صلعم بسوی مکه خواستند زیرا که مسقط راس ومالنس نفس وموطن قدم وموطن اهل و
موقع رحل او صلعم ست واهل مدینه از انصار دفن وی صلعم هم در مدینه خواستند زیرا که دار هجرت ومدار نصرت اوست
وجماعتی ارادهٔ نقل جسد شریف به بیت المقدس کردند زیرا که موضع دفن انبیاء ست ومعراج او بسوی آسمان هم
ازانجا شده من بعد اتفاق بر دفن شریف در مدینه نمودند لما روی عنه صلعم الا بنیاء یدفنون حیث یموتون خلاف
پنجم در امامت ست واین خلاف اعظم خلافات واقعه میان امت ست زیرا که در اسلام بر هیچ قاعدهٔ دینیه آنچنان
تیغ کشی نشده که بر مسئلهٔ امامت شده ست در هر زمان وحق تعالی آنرا بر صدور اول سهل گردانیده انصار گفتند
منا امیر ومنکم امیر واتفاق بر رئیس خود سعد بن عبادهٔ انصاری کردند ابو بکر وعمر رضی الله عنهما فی الحال استدراک
کردند ودر سقیفهٔ بنی ساعده آمدند عمر گفت در راه سخنی بدل اندیشیدم چون در اینجا رسیدم ابو بکر گفت مه یا عمر
وحمد وثنای خدا گفت وهمان سخن ذکر کرد که در نفس من بود بی بزبان او گذشت همه انچه مرا در دل بود گویا اخبار
از غیب کند پس پیش از انکه انصار مشغول بکلام شوند دست خود دراز کرده بیعت با بو بکر نمود ومردم
هم بیعت کردند ونائره تسکین یافت مگر انکه بیعت ابو بکر ناگهان یکایک واقع شد وحق تعالی از شر آن وقایه فرمود
اکنون هر که بماند آن عود کند اورا باید کشت وهر شخص که بیعت نماید مردی را بغیر مشورهٔ مسلمانان پس
هر دو در خور قتل اند وسکوت انصار بنا بر روایت ابو بکر شد که الائمة من قریش واین بیعت در سقیفه گردید بعد
چون ابو بکر عود بمسجد کرد مردم بجوم آورده برضا ورغبت بیعت نمودن گرفتند جز جماعتی از بنی هاشم وابو سفیان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از بنی امیه و علی بن ابی طالب در آن وقت اشتغال بتجهیز و دفن و ملازمت قبر شریف داشت بغیر منازعت و مدافعت
خلاف ششم در امر فدک و توارث از بنی صلعم و دعوی فاطمه گاهی بطور وراثت و گاهی بطریق تملک ست
تا آنکه بروایت مشهوره عن النبی صلعم نحن معاشر الانبیا لا نورث ما ترکنا صدقة مدافعه این دعوی کرده شد خلاف هفتم
در قتال باغیین زکوة ست قومی گفته با ایشان قتال بحق قتال باکفره نمیکنیم و قومی دیگر گفته بلکه قتال کنیم تا آنکه ابو بکر گفت
لو منعونی عقالا مما اعطوا رسول الله صلعم لقاتلتهم علیه و تنها بجان خود برای قتال ایشان برخاست و صحابه باجمعهم
موافقت او کردند در ایام عمر رضی الله عنه اجتهاد دوی مودی بسوی رد سبایا و اموال و اطلاق محبوسین ایشان شد
خلاف هشتم در تخصیص ابو بکر ست بر عمر رضی الله عنهما بخلافت نزد وفات خود بعضی گفتند مردی فظ غلیظ را بر ما والی
کرده و این خلاف بقول ابو بکر لو سالنی ربی یوم القیامة فقلت ولیت علیهم خیر اهلهم مرتفع گردید و در زمان ایشان
اختلافات کثیره در مسائل میراث جد و اخوة و کلالة و عقل اصابع و دیات اسنان و حدود و بعض جرائم که در آن
نصی وارد نشده واقع شد و اهم امور ایشان اشتغال بقتال روم و غزو عجم بود و او تعالی فتوحات بر مسلمانان
کرد و سبایا و غنائم بسیار حاصل شد و همگنان بر رای عمر بودند و دعوت اسلام انتشار گرفت و کلمه او ظاهر گردید
و دانت العرب و لانت العجم و لله الحمد خلاف نهم در امر شوری و اختلاف آرا در وی ست تا آنکه همگنان بر بیعت
عثمان اتفاق کردند و ملک انتظام گرفت و دعوت در زمان او مستقر گردید و فتحهای بسیار شد و بیت المال مالا مال
گشت و خلق معاشرت باحسن خلق و معامله با بسط ید کرد جز آنکه اقارب عثمان از بنی امیه جور کردند و از تکاب
مهالک نمودند و اختلافات بسیار واقع شد و بر عثمان رضی الله عنه مواخذات کردند از انجمله آنکه حکم بن امیه را
بمدینه باز آورد با آنکه رسول خدا صلعم او را از مدینه نفی کرده بود و او را طرید رسول خدا می نامیدند و وی
هر چند شفاعت خود کرد اما ابو بکر و عمر او را بمدینه آمدن ندادند بلکه عمر چهل کرده از یمن هم او را اخراج کرد و از انجمله
انکه ابو ذر رضی الله عنه را بنا بر درشتی مزاج او ببذه نفی کرد و دختر خود را بزنی مروان بن الحکم داد و خمس غنائم
افریقیه را که دو لک دینار بود بوی ارزانی داشت و از انجمله آنکه عبد الله بن سعد بن ابی سرح را چون بآنکه رسول
خدا صلعم خون او هدر کرده بود و عبد الله بن عامر را امیر بصره ساخت و چندان از احداث و امراء جنود وی معاویة
بن ابی سفیان بود عامل شام و سعد بن ابی وقاص عامل کوفه و بعده ولید بن عقبه و عبد الله بن عامر را عامل
بصره گردانید و عبد الله بن سعد مذکور را بر مصر گماشت و همه ایشان خذل و رفض او کردند تا آنکه آمد بروی رضی الله
عنه انچه مقدر بود و در خانهٔ خود مظلوم کشته شد و ازین ظلم که بروی رفته فتنه ها برخاست که هنوز تسکین نیافته
خلاف دهم در زمان امیر المومنین علی کرم الله وجهه ست بعد از انکه بروی اتفاق کردند و عقد بیعت او نمودند
و اول این اختلاف خروج طلحه و زبیر ست بسوی مکه بعده حمل عائشه رضی الله عنها بسوی بصره و نصب قتال با
علی و این را حرب جمل گویند و حق آنست که طلحه و زبیر رجوع و توبه کردند وقت تذکیر امیر و زبیر را ابن جرموز در وقت
انصراف بکشت و وی در نار ست بقوله صلعم لبشر قاتل ابن صفیه با لنار و طلحه را مروان بن الحکم وقت اعراض

Presented by: Rana Jabir Abbas

تیر اندا خت و وی بمرد و عایشہ محمول بود بر انچہ کرد باز تائب گردید و رجوع آورد و خلاف میان علی و معاویہ حرب
صفین و مخالفت خوارج و حمل وی بر تحکیم و مشاورت عمرو بن العاص با ابو موسی اشعری و بقاء خلافت تا وقت وفات مشہور
ست و ہمچنین خلاف میان وی و میان مارقین نہروان عقدا و قولا و نصب قتال با وی رضی اللہ عنہ فعلا و عملا معروف
است و درین ہمہ حق با علی بود و علی با حق و در زمان وی خارجیان ظاہر شدند مثل اشعث بن قیس و مسعود بن فدکی تمیمی و
زید بن حسین طائی و غیر ہم و ہمچنین غلات در حق وی ظہور کردند مثل عبد اللہ بن سبا و جماعتی ہمراہ او بود و ابتداء بدعت
و ضلالت از ہمین دو فریق بودہ و قول آنحضرت صلعم صادق آمدہ ہلک فیک اثنان محب غال و مبغض و بعد وی رضی اللہ
عنہ خلافت بر دو قسم منقسم گردید یکی اختلاف در امامت دوم اختلاف در اصول و اختلاف در امامت دو گونہ شد
یکی قول بانکہ ثبوت امامت باتفاق و اختیار ست دیگر آنکہ ثبوتش بنص و تعیین ست پس ہر کہ قائل بقول اول ست وے
گفتہ امامت کسی راست کہ امت یا جماعۂ معتبر از امت بر وی اتفاق کردہ ست مطلقا یا بشرط آنکہ قریشی باشد بر مذہب
یک قوم و ہاشمی باشد بر مذہب قوم دیگر و غیر ذلک من الشرائط و اہل ینقول قائل اند بامامت معاویہ و اولاد او بجلالت
مروان و اولاد او و خوارج در ہر زمان بر یکی از ایشان اجتماع کردند باین شرط کہ خلیفہ بر اعتقاد ایشان ماند و در معاملات
بر سنن عدل رود و ورنہ او را مخذول کنند و خلع نمایند و گاہی قتل ہم کردند و ہر کہ قائل بقول ثانی ست وی اختلاف
کردہ ست بعد علی کرم اللہ وجہہ بعضی گفتہ وی نص کردہ ست بر پسر خود محمد بن حنفیہ و ایشان را کیسانیہ خوانند و
بعد ابن حنفیہ بعضی قائل بعدم موت او شدہ گفتند وی رجوع کند و زمین را بعدل پر کند و بعضی گفتند وی بمرد و
امامت بعد از وی بابی ہاشم پسر او منتقل شد باز ایشان مفترق شدند یکی گفت امامت در عقب او باقی ست وصیتہ
بعد وصیتہ دیگری گفت بلکہ منتقل بغیر وی شدہ و دران نیز اختلاف کردند بعضی گفتند امام نبان بن سمعان
ہندی ست و بعضے گفتند بلکہ علی بن عبد اللہ بن عباس ست و بعضی عبد اللہ بن حرب کندی را امام فہمیدند و بعضے
عبد اللہ بن معاویہ بن عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب امام قرار دادند و قول ہمہ ایشان آنست کہ دین طاعت
یکدست و جملہ احکام شرع را متاول بر شخص معین میکنند و ہر کہ قائل نص بر محمد بن حنفیہ نشد وی قائل بنص بر حسن و
حسین گردید و گفت امامت در اخوین ست نہ در حسن و حسین باز اختلاف کردند در آنکہ امامت در اولاد حسن ست یا
حسین ہر کہ بحسن قائل ست وی امامت را بعد از وی برای پسر او حسن مثنی باز عبد اللہ بن حسن باز محمد بن عبد اللہ بعد
بر دریشل بر آہیم میگوید و این ہر دو برادر در ایام منصور خروج کردند و کشتہ شدند و بعضی از ایشان قائل
برجعت امام محمد اند و ہر کہ اجرای وصیت در اولاد حسین کردہ بعد حسین قائل امامت پسرش علی اصغر ملقب بزین الخیر
گشتہ و گفتہ وی منصوص علیہ ست و بعد زین العابدین اختلاف کردند زیدیہ بامامت پسرش زید بن علی رفتند
و مذہب ایشان آنست کہ ہر فاطمی خارج کہ عالم و زاہد و شجاع و سخی باشد امام و واجب الاتباع ست و رجوع امامت بر
اولاد حسن جائز دارند و بعضی توقف کردہ قائل رجعت شدہ اند و بعضی سعوق کردہ قائل شدند بامامت ہر آنکہ
حالش چنین باشد در ہر زمان و امامیہ قائل اند بامامت محمد بن علی باقر بوردہ نص بروی بعدہ بامامت جعفر بن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

محمد بطور وصیت از برای او بعده اختلاف کردند که منجمله پنج اولاد محمد و اسمعیل و عبد الله و موسی و علی منصوص علیه
کیست بعضی گفتند محمد ست و ایشانرا اعماریه خوانند و بعضی گفتند اسمعیل ست و انکار موت او در حیات پدرش کردند
و ایشانرا مبارکیه گویند و بعضی از ایشان متوقف شده قائل رجعت او گردیدند و بعضی سوق امامت در اولاد وی نصاً
بعد نص الی یومنا هذا کردند و ایشانرا اسماعیلیه نامند قوم بوهره گجرات و دکن از ایشان ست و بعضی گفتند عبد الله
افطح ست و قائل برجعت وی بعد از موت شدند زیرا که مرد و عقب نگذاشت و بعضی گفتند موسی ست بنص بر وی
زیرا که والدش فرموده سابعکم قائمکم الا و هو سمی صاحب التوراة سپس مختلف شدند پس بعضی اقتصار امامت بر وی
کردند و قائل برجعت گردیدند و بعضی توقف در موت او نمودند و ایشان را ممطوره گویند و بعضی یقین بموت او
نمودند و امامت را بسوی پسرش علی بن موسی رضا راندند و ایشانرا قطعیه نام ست باز اختلاف کردند در هر ولد بعد
از وی پس اثنا عشریه امامت را از علی رضا به پسرش محمد باز به پسرش علی باز به پسرش حسن باز به پسرش محمد قائم
منتظر ثانی عشر ائمه هدی سوق نمودند و گفتند وی زنده ست و نمرد و رجوع کند و زمین را بعدل و داد پر کند چنانکه
بجور و ستم پر شده ست و غیر ایشان امامت را به حسن عسکری راندند بعده قائل شدند بامامت برادرش جعفر و
بعضی توقف کردند و بعضی جاده شک پیمودند در حال محمد شهرستانی گفته و لهم خبط طویل فی سوق الامامة و التوقف
و القول بالرجعة بعد الموت و القول بالغیبة ثم بالرجعة بعد الغیبة انتهی این ست جمله اختلافات در امامت و مسائل
اختلافات در اصول پس حادث شد در آخر ایام صحابه بدعت معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس اسواری و اینها قائل
شدند بقدر و انکار کردند اضافت خیر و شر را بسوی قدر و واصل بن عطاء غزال که شاگرد حسن بصری بود بر سوال
ایشان نسج کرد و شاگرد او عمرو بن عبید در مسائل قدر بران زیادت نمود و این عمرو از وا عیان یزید ناقص بود
در ایام بنی امیه بعده موالات منصور کرد و قائل بامامت او گشت منصور روزی او را مدح کرد و گفت نثرت
الحب للناس فلقطوا غیر عمرو و وعیده از خوارج و مرجیه از جبریه و قدریه هستند و ابتداء بدعت ایشان در
زمان حسن بصری بود و واصل از ایشان معتزل گردید و کناره کش شد و از استاد خود حسن در قول بمنزلت
بین المنزلتین اعتزال نمود و نام وی و اصحاب وی ازان روز معتزله مقرر شد زید بن علی شاگرد واصل ست از وی
اخذ اصول کرده لهذا همه زیدیه در اصول معتزله هستند و هر که زید بن علی را گذاشته بنا بر انکه وی در اصول
خلاف مذهب آبا ست و در تبری و قول خلاف دارد موسوم برافضه شدند و ایشان اهل کوفه بودند و جماعتی
با ایشان بود و بعده شیوخ معتزله مطالعه کتب فلاسفه کردند در ایام مامون زیرا که از یونانی ترجم بعربی شده
بود و در ینوقت مناهج ایشان بمناهج کلام مختلط و مخلوط گردیده و معتزله آنرا فنی مفرد ساخته علم الکلام
نامیدند بجهت انکه اظهر مسائل که دران کلام کردند و بروی قتال نمودند همین مسئله کلام ست گویا تسمیه
نوع باسم وی نمودند یا بجهت مقابله فلاسفه که ایشان فنی را از فنون علم خود منطق نامیده اند و منطق
و کلام متراوف اند و ابو الهذیل علاف شیخ اکبر ایشان موافق فلاسفه شد در آنکه باریتعالی عالم بعلم ست و علم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

او ذات اوست وہمچنین قادر بقدرت ست و قدرت وی ذات وی ست و بدعتہا در کلام و ارادہ و افعال عباد
و قول بقدر و آجال و ارزاق احداث و ابداع نمود و میان او و ہشام بن الحکم در احکام تشبیہ مناظرہا رفت
و ابو یعقوب ہشام و آدمی کہ ہر دو صاحب بودند دریں ہمہ موافق او شدند بعدہ در ایام معتصم بر ابراہیم
بن سیار نظام پیدا شد و در تقریر مذاہب فلاسفہ بدرجۂ اعلی رسید و منفرد شد از سلف ببدع در رفض و قدر
و از اصحاب خود بمسائل چند و از اصحاب دست محمد بن شبیب و ابو ثمر و موسی بن عمران و فضل حدثی و احمد بن حائط
و در جمیع مذاہب بدعیۂ او سواری باوی راہ موافقت پیمود و ہمچنین اسکافیہ اصحاب بو جعفر اسکافی و جعفریہ اصحاب
جعفر بن جعفر بن بشر و جعفر بن حرب موافق او شدند بعدہ بدع بشر بن معتمر ظاہر شد و وی قائل بود بتولد و افراط
دران و میل داشت بسوی فلاسفۂ اہل طبیعیات و میگفت خدا قادرست بر تعذیب طفل و چون این کار بکند ظالم باشد
الی غیر ذلک مما تفرد بہ عن اصحابہ و ابو موسی مردار راہب معتزلہ شاگرد اوست و با بطال اعجاز قرآن از جہت فصاحت
و بلاغت از وی منفرد گردیدہ و در ایام او اکثر تشدیدات بر سلف بنابر قول بقدم قرآن رفتہ و ابو زفر و محمد بن سعید
اصحاب مزدار تلمیذ او شدند و ابو جعفر اسکافی و عیسی بن ہیثم اصحاب جعفر بن حرب اشیخ ہم بشاگردی او در آمدند و
منجملۂ مبالغین در قول بقدر ہشام بن عمرو الفوطی و اصم از اصحاب ویند و قدح میکردند در امامت علی کرم اللہ وجہہ
بانکہ انعقاد امامت جز باجماع امت نمیشود و فوطی و اصم اتفاق کردند بر آنکہ عالم بودن باری تعالی باشیا قبل کون
او مستحیل ست و معدوم شی نیست و ابو الحسن خیاط و احمد بن علی شطوی اول در صحبت عیسی صوفی بودند بعدہ
ملازم ابو محالد شدند و کعبی شاگرد ابو الحسن خیاط شد و مذہب او بعینہ مذہبی ست و معمر بن عباد سلمی و ثمامہ بن
اشرس نمیری و عمرو بن بحر جاحظ در یکزمان بودند و در رائی و اعتقاد متقارب ہمدیگر و منفرد از اصحاب خود در
مسائل چند و متاخرین ایشان ابو علی جبائی و پسرش ابو ہشام و قاضی عبد الجبار و ابو الحسین بصری طرق
اصحاب خود تلخیص نمودہ در مسئلہ نامنفرد گردیدند و ابتدای رونق علم کلام از زمان خلفاء عباسیہ ہارون و مامون
و معتصم و واثق و متوکل شدہ و انتہاء او بصاحب بن عباد و جماعتی از دیالمہ گردیدہ و جماعتی متوسط از معتزلہ
نمایان گشتہ مثل ضرار بن عمرو و حفص فرد و حسین نجار از متاخرین و در مسئلہ با خلاف شیوخ خود رفتند و
در ایام نصر بن سیار جہم بن صفوان نابغ شد و در مسئلہ جبر اظہار بدعت خود در ترمذ کرد و سالم بن احوز مازنی در آخر
ملک بنی امیہ بمقام مرو او را بکشت و در میان معتزلہ و سلف در ہر زمان اختلافات بسیار در مسائل صفات
واقع شد و سلف با ایشان مناظرہ میکردند لکن نہ بر قانون کلامی بلکہ بر قول اقناعی و ایشان را صفاتیہ
نامند بعضے صفات باری تعالی را معانی قائمہ بذاتہ اثبات کردند و بعضے صفات او را بصفات خلق مانا گفتند و
ہمہ ایشان تعلق بظواہر کتاب و سنت دارند و با معتزلہ مناضلہ کنند در قدم کلام بقول ظاہر و عبد اللہ
بن سعید کلابی و ابو العباس قلانسی و حارث محاسبی اشبہ در اتقان و احکام در کلام اند از میان ایشان
و در میان ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری و استاد او ابو علی جبائی در بعض مسائل مناظرہ شد و اشعری

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در امور چند او را الزام داد و جبائی ازان بجواب خارج نشد اشعری از وی اعراض نموده بسوی طائفهٔ سلف
برگشت و نصرت مذہب ایشان بر قاعدهٔ کلامیه کرد پس ازینجا مذہبی مذہب منفرد گردید و طریقهٔ او را
جماعتے از محققین مثل قاضی ابو بکر باقلانی و استاذ ابو اسحق اسفرائنی و استاذ ابو بکر بن فورک مقرر داشتند
و میان ایشان چندان اختلاف نیست و مردی متقشف بعد از سجستان برآمد و او را ابو عبد اللہ بن الکرام میگفتند
قلیل العلم بود از هر مذہب قماشی گرفته در کتابی نوشت و آنرا در بلاد اغنام غرجه و غور و سواد بلاد خراسان رواج
داد و ناموس او انتظام گرفت و مذہبی گردید سلطان محمود بن سبکتگین نصرت وی کرد و از طرف اہل مذہب او
بلاها بر سر اصحاب حدیث و شیعه ریخت و مذہب او اقرب مذاہب بسوی مذہب خروج ست و ایشان مجسمه اند شهرستانی
در ملل و نحل مقالات اہل عالم را از لدن آدم علیه السلام تا ایام خود ذکر کرده بر وجهے که از اقسامش هیچ مذہب
بیرون نمی رود و زیر ذکر هر فرقه انچه شامل جملهٔ اصناف اوست مذہب او اعتقاد او بیان نموده و زیر هر صنف
خصوصیات و منفردات اصحابش واضح ساخته و اقسام هفتاد و سه فرقه اسلامیه را سوق کرده و از اقسام
فرق خارجه از ملت حنیفیه اقتصار بر اشهر و اعرف از روی اصل و قاعده نموده و مقدم را مقدم و موخر را
موخر آورده چون ذکر آن همه علی التفصیل تالیفی مستقل میخواهد و از غرض این کتاب دور ست اکتفا باشارت و حوالت
بران کردیم و در مانحن فیه اینقدر کافی ست که افتراق امت برین عدد منجمله فتن اسلام و آثار قیامت ست

فصل دوازدهم در بیان افتراق امت و شعب مذہب اہل سنت و جماعت **عن** معاویة قال
قام فینا رسول اللہ صلعم فقال الا ان من کان قبلکم من اہل الکتاب افترقوا علی اثنتین وسبعین ملة و ان هذه الامة ستفترق
علی ثلث وسبعین فرقة اثنتان وسبعون فی النار و واحدة فی الجنة و هی الجماعة اخرجه ابو داؤد **و عن** ابی هریرة
ان رسول اللہ صلعم قال تفرقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة او اثنتین و سبعین و النصاری مثل ذلک و ستفترق امتی
علی ثلث و سبعین فرقة اخرجه الترمذی و فی روایة لابی داؤد و تفرقت النصاری علی احدی و سبعین او اثنتین
و سبعین فرقة و ذکر الحدیث و قال حسن صحیح **و عن** ابن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلعم لیاتین علی امتی
ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی ان کان منهم من اتی امه علانیة لیکون فی امتی من یصنع ذلک و ان بنی
اسرائیل تفرقت علی اثنتین و سبعین ملة و ستفترق امتی علی ثلث و سبعین ملة کلها فی النار الا واحدة قالوا من هی
یا رسول اللہ قال من کان علی ما انا علیه و اصحابی اخرجه الترمذی و قال غریب و اخرج ابن ماجة مثل ذلک عن عوف بن مالک
و السند انتهی ما ساقه ابن الاثیر فی الجزء الثالث فی حرف الفاء گوییم درین حدیث اشکال ست بدو وجه یکی آنکه
در وی حکم کرده بهلاک اکثر و ناری بودن شان و این منافی احادیثی ست که در مرحوم بودن این امت و
اکثر الامم بودن او در جنت وارد شده از انجمله حدیث انس ست امتی امة مرحومة معفور لها متاب علیها
و دیگر احادیث دالهٔ بر وسعت رحمت که کتب سنت بدان مشحون اند و بعضے جواب این اشکال چنین گفته که مراد
باست درین حدیث امت دعوت ست نه امت اجابت و همین است دعوت که رسول خدا صلعم ایشان را بسوے

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ایمان بخدا و اقرار بوحدانیت او خوانده مفترق باین فرق ست و امت اجابت عبارت از فرقه ناجیه ست که ایمان
بما جاء به النبی صلعم دارد و السحال هیچ اشکال نیست انتهی و این جواب خوب ست اگر وجوه چند مستبعد نمی بود اول
آنکه لفظ امت هر کجا که در کلام آنحضرت صلعم آمده مراد بدان امت اجابت ست غالبا مثل حدیث امتی امة مرحومة و
وحدیث امتی بذه امة مرحومة لیس علیها عذاب فی الاخرة و حدیث اذا وضع السیف فی امتی و حدیث لیکونن من امتی
من یستحلون الخز و غیر ذلک مما لا یحصی پس امت در کلام وی صلعم هر جا که مطلق آمده محمول نمیشود مگر بر متعارف
ازان و مهجور بلفظها اگرچه خلاف آن هم نادرا آمده باشد یا بروی محمول نمیشود دوم آنکه سین ستفترق دلالت میکند
بر امر مستقبل سوم آنکه لفظ لیاتین علی امتی اخبار ست از ما سیکون و ما سیحدث و اگر آنرا اخبار بافتراق مشرکین در
مستقبل گوئیم هیچ فائده نیست زیرا که آنها بهر حال مالک اند مجتمع شوند یا مفترق گردند چهارم آنکه ایشانرا متقارن
طائفه یهود و نصاری کرده و مفترق ازین هر دو فرقه همین طائفه اجابت ست قال تعالی و ما تفرق الذین اوتوا
الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة و قال تعالی و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات و قال تعالی
و ما اختلف الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم و قال تعالی و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم
پنجم آنکه ترمذی از ابی واقد لیثی آورده که چون بیرون آمد رسول خدا صلعم برای غزوه حنین و گذشت بر درختی ازان
مشرکین که بران اسلحه خود می آویختند و آنرا ذات انواط میگفتند گفتند ای رسول خدا بگردان و مقرر کن برای
ما ذات انواط چنانکه ایشانرا ست فرمود سبحان الله و گفت الذی نفسی بیده لترکبن سنن من قبلکم و این خطاب قطعا
برای بعض امت اجابت ست پس جواب این اشکال باین وجوه باشد اول آنکه جائز ست که این فرق محکوم علیها
بالهلاک قلیل العدد باشد و مجموع او از فرقه ناجیه اکثر بود پس اکثریت هلاک تمام نیست و اشکال غیر وارد و نتوان
گفت که این خلاف ظاهر ست چه ظاهر کثرت عدد فرق هلاک ست زیرا که ذکر عدد در حدیث برای بیان کثرت هالکین
نیست بلکه بغرض بیان اتساع طرق ضلال و سعت او و وحدت طریق حق ست و نظیر او ست قوله و لا تتبعوا السبل
فتفرق بکم عن سبیله ائمه تفسیر گفته اند جمع کرد در اینجا منهی عن الاتباع را برای بیان تشعب طرق ضلال و کثرت و سعت
او و سبل هدی و حق را مفرد آورده بنا بر وحدت و عدم تعدد او دوم آنکه حکم هلاک برین فرق و بودن اینها در
نار باعتبار ظاهر اعمال و تفریط اوست گویا فرموده حکمنان مالک اند باعتبار ظاهر اعمال خود و محکوم علیه اند بهلاک
و بودن در نار و این منافی مرحوم بودن آنها باعتبار دیگر نیست جائز ست که حق تعالی رحمی بحال ایشان
فرماید و طالحان را بشفاعت صالحان از نار برهاند و فرقه ناجیه هم اگرچه محتاج رحمت الهی ست لیکن باعتبار ظاهر
اعمالش حکم نجات میتوان کرد بنا بر اتیان بمامورات و انتهاء از منهیات سوم آنکه این حکم مشروط ست بعدم عقاب
ایشان در دنیا چنانکه مدلول حدیث امتی هذه امة مرحومة لیس لها عذاب فی الاخرة انما عذابها فی الدنیا الفتن و
الزلازل و القتل و البلایات اخرجه الطبرانی فی الکبیر و البیهقی فی شعب الایمان عن ابی موسی پس حدیث افتراق
مقید باشد باین حدیث فی قوله مالکه ما دامیکه معاقب نشده ست در دنیا و لیکن چون در دنیا معاقب شود مالکه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نیست چهارم انکه اشکال در حدیث افتراق از گردانیدن قضیه حاکم بهلاک دائم ناشی شده یعنی افتراق در امت
و هلاک مالک از وی دائم مستمرست از زمن تکلم وی صلعم باین جمله و کلام تا قیام ساعت و از نجا اکثریت مالکین و اقلیت
ناجین متحقق شده و اشکال تمام گردیده و حق آنست که این قضیه حینیه ست یعنی ثبوت افتراق امت و هلاک مالک از وی
ثابت ست در حینی از احیان و زمنی از ازمان و دلالت دارند بر آن چند وجوه یکی ستفترق که دال بر استقبال ست
چه مضارع را محلی بسین آورده دیگر لیاتین علی امتی اخبار بامر مستقبل ست سوم قوله ما انا علیه و اصحابی زیرا که اصحاب
او از سمای امت اند بلا خلاف و بر ایشان حکم کرده بانکه امت واحده هستند و ناجی اند و هر که براه ایشان ست
وی هم ناجی ست پس اگر قضیه مذکوره را دائمه از حین تکلم گوئیم لازم آید که این فرقه در اصحاب وی صلعم هم باشد
و لم جرا حالانکه حدیث تصریح بخلاف وی نموده و چون حکم بافتراق و هلاک در حینی از احیان و زمنی از ازمان مقرر شد
اکثریت مالکین و اقلیت ناجین لازم نیامد و هذا الجواب بحمد الله والذی قبله لا غبار علیه اگر گویند جائزست که زمن
افتراق اطول از زمن اتفاق باشد پس اهل وی اکثر خواهند شد گوئیم احادیث سعت رحمت و اکثریت داخلین از
امت در جنت دلالت میکند بر انکه مالکین اقل اند بنا بر قلت حین ایشان که متفرع ست بران قلت ایشان بنسبت
ازمنه متطاوله خلاف او و کلام رسول خدا صلعم را تناقض از پیش و پس نمی آید پس لابد شد از جمع میان انچه
موهم تناقض ست جمع باین وجه و ما قبل او تمام شده و مصیر بسوی او متعین گشته و بعید نیست که این حین
زمان آخر دهر باشد که در احادیث بفساد و فشو باطل و خفا حق دران زمان خبر داده اند و فرموده که قابض بر
دین دران هنگام مثل قابض بر اخگر باشد و صبح کند دران زمن مومن و شام کند کافر و آن زمانه غربت دین ست
پس این همه احادیث وارده دران کتب سنت بدان مشحون ست و تفصیلش در ابواب آینده مرقوم قراین
دالست بر آنکه آخر دهر زمان کثرت مالکین تفرق و تدابر باشد و یحتمل که افتراق ابعاد از قرون مشهود لها بالخیر
شود و در هر قرن بعد این قرون فرق مالکه باشند چنانکه از فصل گذشته ظاهرست و اکثر ایشان در آخر
زمان باشند و هذا جواب مستقل من الاشکال و وجه دیگر اشکال در بین حدیث در تعیین فرقه ناجیه ست و مردم
دران کلام کرده اند و هر فرقه زعم کرده که فرقه ناجیه اوست و اجمعی بران اقامت برهان نموده که او هن از
بیت عنکبوت ست و بعضی اشتغال بتعداد فرق مخالفه فرقه خود نموده و اقوال فرق دیگر را که مخالفت مذهب
خود داشت نقل نموده حکم کرده اند که آنها مالک اند زیرا که بر این اقوال اعتماد داشته اند و فرقه ما ناجی ست
زیرا که ازان اقوال خالص ست و اگر تفتیشی بکار آرند ظاهر شود که مقالات این فرقه اشنع از مقالات فرق
مخالفه اوست ولیکن چشم از دریافت عیب نفس خود کلیل می باشد کما قیل ؎ وکل یدعی وصلا لیلی ؎
لیلی لا تقر لهم بذاکا ؎ و احسن برای ما فرد در حدیث انست که التفات بتفسیر نبوی برای این فرقه کند زیرا که صلعم شرایع
هادی الی کل خیر کفایت صوت او درین باب نموده و فرقه ناجیه را معین فرموده و گفته انها من کان علی ما انا علیه
و اصحابی و هر که او را ادنی بصیرت در دین دارد وی بحمد الله طریقه را که بران رسول خدا صلعم و اصحاب او بودند نیک

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نیک میشناسد چه اقوال و افعال ایشان تا نگه کیفیت اکل و شرب و نوم و یقظه و بول و براز و غسل و جز آن بسوے
ما منقول شده گویا ایشان را برای العین مشاهده کرده ایم ؎ در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست ؛ می بینمت عیان
و دعامی فرستمت ؛ و بعد این معرفت هر که را حق تعالی انصاف از نفس خود روزی کرده و ازا و لوا الالباب گردانیده
بروی حال نفس خود هرگز مخفی نمی تواند ماند و خواهد دانست که وی متبع ما کان علیه صلعم او اصحابه ست یا غیر متبع
و همچنین حال غیر خود از هر طائفه که متبع ست یا مبتدع پنهان نخواهد ماند و هر که مدعی اتباع سنت نبویه و متقید باوست
تصدیق و تکذیب دعوای او را افعال و اقوال وی کافی ست چه هر انچه بران نبی صلعم بود هر انسان را در هر مکان
و زمان ظاهر ست و ممکن نیست که مبتدع ملتبس بمتبع شود و بر تقدیر تقریر این جواب آنکه زمن افتراق و هلاک آخر زمان
ست هیچ بعد نیست در آنکه فرقهٔ ناجیه غربا مشار الیهم در احادیث اند مثل حدیث بدء الاسلام غریبا و سیعود غریبا کما بدء
فطوبی للغربا قیل و من هم یا رسول الله قال الذین یصلحون اذا فسد الناس و فی روایة الذین یفرون بدینهم من
الفتن و فی روایة الذین یصلحون ما افسد الناس من سنتی و فی حدیث ابن عمرو قلنا من الغربا یا رسول الله قال
قوم صالحون قلیل فی ناس کثیر من یعصیهم اکثر ممن یطیعهم و همین اند مراد بحدیث لاتزال طائفة من امتی ظاهرین علی
الحق لا یضرهم من خالفهم او خذلهم حتی یاتی امر الله و هم المراد و ن بما اخرجه الطبرانی و غیره عن ابی امامة عن النبی
صلعم انه قال ان لکل شی اقبالا و ادبارا و ان لهذا الدین اقبالا و ادبارا و ان من ادبار الدین ما کنتم علیه من العمی
و الجهالة و ما یعتنی الله به و ان من اقبال الدین ان یفقه القبیلة باسرها حتی لا یوجد فیها الا الفاسق و الفاسقان
فهما مقهوران ذلیلان ان تکلما قهرا و قمعا و اضطهدا و ان من ادبار الدین ان القبیلة باسرها حتی لا یکون فیها
الا الفقیه و الفقیهان و هما مقهوران ذلیلان ان تکلما قمرا بالمعروف و نهیا عن المنکر و قمعا و قهرا و اضطهدا فهما مقهوران
ذلیلان لا یجدان علی ذلک اعوانا و لا انصارا پس این احادیث و انچه در معانی اوست در وصف آخر زمان و اهل او
دلالت دارند بر آنکه آخر دهر زمان کثرت با لکین و قلت ناجین ست و اوصاف غربا که در احادیث وارد شده
دلالت دارند بر آنکه فرقهٔ ناجیه دران زمان ایشان اند و گمان نباید کرد که این فرقه فرقهٔ مشار الیهما باشند مثل
اشعریه و ماتریدیه مثلا بلکه ایشان نزاع قبائل اند چنانکه در حدیث آمده و متبعین رسول خدا هستند صلعم باتباع قول
و فعل از هر فرقه که باشند و بعضے گفته اند که فرقهٔ ناجیه صالحین هر فرقه اند و بعضے گفته اهل بیت نبوی و تابعان ایشان
هستند و لیکن این اقوال مبنی بر آنست که قضیهٔ مذکوره دائمه باشد اما بر ین تقدیر دافع اشکال نیست آری این همه
توفیق ست میان احادیث وارده درین باب و مبنی ست بر صحت قول وی صلعم که همه مالک اند مگر یک فرقه و شک
نیست که اینمعنے در سنت ثابت شده کما سمعته و لکن سید محمد بن ابراهیم وزیر در بعض رسائل خود از ابو محمد بن
حزم نقل کرده ان الزیاده بقوله کلها هالکة الا فرقة موضوعة و انما الحدیث المعروف انها تفترق الی نیف
و سبعین فرقة لا زیادة علی هذا فی نقل الثقات و من زاد علی نقل الثقات فی الحدیث المشهور کان عند المحدثین
معلما زاده غیر صحیح و ان کان الراوی ثقة غیر ان مخالفة الثقات فیما شارکوه فی حدیث یقوی الظن علی انه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

دہم فیما زادہ اوادرج فی الحدیث کلام بعض الرواۃ وحسبہ من کلام رسول اللہ صلعم فیعلون الحدیث بہذا وان لم یکن بمقدوحافیہ علی ان اصل الحدیث الذی حکموا بصحتہ لیس مما اتفقوا علی صحتہ وقد تجنبہ البخاری ومسلم مع شہرتہ بعدم اجتماع شرائطہما فیہ انتہی کلامہ گویم این تقریر اشکال وجواب از سید محمد بن اسمٰعیل امیر یمنی صاحب سبل السلام ست کہ در سنہ ۱۱۳۳ تحریر کردہ ولیکن مخفی نیست کہ دعوی ابن حزم آنست کہ زیادت مذکورہ موضوع ست ودلیلی کہ بران ذکر کردہ دال بر مدعا نیست غایتش بر تقدیر تسلیم آنست کہ بوجہ مخالفت روایات ثقات شاذ باشد فمن این ثبوت الوضع وشیخ رفیع الدین دہلوی رح در جواب سوال از حدیث افتراق تقریری کردہ اند کہ دریجا بالفظہ سوال نوشتہ میشود وآن اینست کہ آنحضرت صلعم فرمودہ کلہم فی النار الا واحدۃ مراد از بودن جمیع فرقہا در نار اگر خلود نار ست فہذا مخالف للنص والاحادیث الصحیحۃ القطعیۃ زیرا کہ ہیچ فرقہ از فرق اسلامیہ نیست کہ ہمیشہ در نار ماند واگر مراد خلود نیست بلکہ چند مدت در نار بماند پس مسلم ست لیکن برین تقدیر لازم می آید کہ از فرقہ ناجیہ کسی در نار نباشد حالانکہ احادیث صحیحہ دلالت دارند بر آنکہ فساق مؤمنین را چند مدت دخول نار خواہد شد جواب این شبہ قدیمہ ست وعلمای پنج شش جواب ازان نوشتہ اند کہ در شرح عقائد ملا جلال وحواشی آن مذکور اند ومنتخب اجوبہ مذکورہ سہ جواب ست اول کہ ارجح واقوی ست جواب محقق دوانی ست باختیار شق ثانی حاصلش آنکہ مراد خلود لیکن دخول من حیث الاعتقاد وفرقہ ناجیہ را اصلا دخول نار از جہت اعتقاد نخواہد شد اگرچہ از جہت تقصیرات عمل در نار در آیند وبرین جواب ایراد کردہ اند کہ اضمار من حیث الاعتقاد در لفظ حدیث کلہا یا کلہم فی النار بدون قرینہ ست واین چنین اضمار جائز نیست واین ایراد مدفوع ست بآنکہ دریجا چہار قرینہ برین تخصیص موجود ست **اول** آنکہ ستفترق امتی علی ثلث وسبعین ملۃ فرمودہ اند بہ افتراق در عمل درین عدد منحصر نیست خواہ تنہا گرفتہ شود خواہ مع الاعتقاد واین بدیہی ست چہ ریش تراشان وحریر پوشان وتارکان نماز وتارکان روزہ وتارکان حج ومرتکب کبیرہ مثل زنا ولواطت وشرب خمر وقمار وسارقان ورہزنان وغیرہم من اصناف العصاۃ فرق جداگانہ اند پس نیست مراد مگر افتراق امت من حیث الاعتقاد پس موجب دخول نار ہمان اعتقاد فاسد خواہد بود **دوم** آنکہ استثنار الا واحدۃ دلالت میکند بر آنکہ منشار نجات این فرقہ امر یست مشترک در سائر آحاد این فرقہ ومشترک در سائر آحاد این فرقہ نمیتواند شد مگر اعتقاد لاختلاف احاد کل فرقہ فی الاعمال **سوم** آنکہ تعریف فرقہ ناجیہ باین عبارت کہ الذین ہم علی ما انا علیہ واصحابی دلالت میکند بر آنکہ چیزی واحد بعینہ مشترک ست میان این فرقہ ورسول ما جمیع اصحابہ وصلعم وہیچ مشترک غیر از عقائد نیست بالبداہۃ **چہارم** آنکہ در صدر این حدیث در روایات صحیحہ این عبارت آمدہ کہ افترقت الیہود علی احدی وسبعین فرقۃ وافترقت النصاری علی اثنتین وسبعین فرقۃ وظاہر ست کہ مراد دریجا افتراق بحسب عقائد ست پس درین امت نیز مراد ہمان افتراق بود ومنشار دخول نار افتراق مذکور ست پس منشار دخول نار درین امت نیز ہمان عقائد باشد کہ در آنہا افتراق واقع شدہ **جواب دوم** کہ مختار امام حجۃ الاسلام غزالی ست ومحققین محدثین آنرا پسند نمودہ اند آنست کہ مراد از فرقہ ناجیہ کسانی ہستند کہ آنہا را دخول

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نار مطلق نیست لا من حیث الاعتقاد ولا من حیث العمل یعنی بی سبق عذاب در بهشت در آیند خواه از معصیت آنها
عفو الهی واقع شود یا بر اهوال قیامت و شدائد قبر در حق آنها اکتفا کرده آید یا شفاعت پیغمبر در محو آثار ذنوب ایشان
تاثیر قوی نماید و این فرقه نخواهد بود مگر خواص اهل سنت که در عقیده و عمل راه بدعت نه پیموده اند اگرچه مصدر بعضی
تقصیرات فرعیه گشته باشند و تفسیر این فرقه بالذین هم علی ما انا علیه و اصحابی برین تقدیر بسیار چسپان ست زیرا که
در عهد رسول خدا صلعم و صحابه کرام هم در عقیده و هم در عمل بدعتی نبوده ست اگرچه از بعضی افراد در طاعت قصوری
از ارتکاب فجور بوقوع آمده و غزالی رح درین جواب تقیید زائد کرده اند و گفته که مراد بفرقهٔ ناجیه کسانی هستند که
بی حساب و بی شفاعت در بهشت خواهند رفت لیکن درینصورت دائرهٔ نجات بسیار تنگ میشود و الذین هم علی ما انا علیه
و اصحابی نیز ازین معنے تنافری دارد زیرا که جمیع صحابه را بغیر حساب و شفاعت داخل بهشت فهمیدن خلاف دلائل
قطعیه ست لهذا متاخرین محققین این جواب را که در اصل از غزالی ست اصلاح نموده بتقریریکه سابق مذکور شد قرار داده اند
فلا اعتبار علیه انشاء الله تعالی **جواب سوم** آنکه کلها فی النار کل واحد من افراد کل فرقة فی النار ست و مفهوم این
عبارت ایجاب کلی شد و استثنائیکه در الا واحدة واقع ست مفید رفع این ایجاب کلی آمد و رفع ایجاب کلی بصدق
جزئی نیز صادق میتواند شد چنانچه ظاهر ست پس معنے الا واحدة آنشد که هر فرد ازین فرقه داخل نار نخواهد شد
گو بعض بسبب تقصیر اعمال داخل در نار شوند درینصورت اشکال زائل شد و وجه امتیاز درمیان فرقهٔ ناجیه و
فرق غیر ناجیه همین قدر باشد که فرق غیر ناجیه کلهم داخل نار اند و این فرقهٔ ناجیه کلیته در دوزخ نخواهد رفت لیکن منشا
امتیاز این فرقه از فرق دیگر اعمال نمیتوانند شد لاشتراکها فی الجمیع پس نیست آن موجب مگر صحت عقائد پس
در انتهای این جواب جوع بجواب اول ضرور خواهد افتاد و بهترین اجوبه جواب دیگر ست که در کتب حواشی مسطور
نیست و موافق استعمال قدیم عرب ست و در احادیث شاهد استعمالش نیز موجود خلاصه اش آنکه کلها فی النار عبارت از
بطلان ست میگویند فلان چیز فی النار ست یعنی باطل ست چنانچه در حدیث صحیح وارد شده البذار فی النار یعنی
زبان درازی باطل ست و قال الله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا ای اکلا
باطلا حراما بظهور ان مآل الیتیم لیس نارا حقیقة و لا یمکن حمله علی المجاز با عتبار الاول لان الاکل فی البطن بنادی علے
ان المجاز لیس بمراد پس معنی کلام چنین باشد که کل الفرق علی الباطل و لو بحسب عقیدة او عقیدتین او عمل او عملین و
الفرقة الناجیة لا بطلان فی عقیدتها و لا فی عملها اما ان تخص الفرقة الناجیة بمن لا بدعة فی اعتقاده و عمله اصلا کما هو
تنقیح الجواب الثانی او یخص البطلان بالاعتقادیات فقط فیرجع الی الجواب الاول و لهذا در صدر کلام اشاره نمودیم
که جواب اول همان ست ارجح و اقوی انتهی کلامه رح بلفظه **قف** چون مقرر شد که فرقهٔ ناجیه عبارت از گروهی
ست که مصداق ما انا علیه و اصحابی ست و مصداقش کسی ست که در عقیده و عمل او بدعتی نیست بلکه عمل و عقیده
او موافق سنت ست پس فرقهٔ ناجیه منحصر شد از روی استقراء در فرقهٔ اهل سنت و جماعت و گروه اهل سنت عبارت شد
از محدثین و ظاهریه و مقلدهٔ مجتهدین اربعه زیرا که اصول عقائد و فروع مذاهب ایشان غالبا موافق سنت اند و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صحابه ست ومعرفت احکام الهی را در افعال مکلفین از وجوب وحظر ومندب وکراهت فقه نامیده اند واین فقه متلقی ست
از کتاب عزیز وسنت مطهره که شارع بر معرفت آن نص کرده وسلف احکام دین را ازین ادله استخراج میکردند ومختلف
بودند میان خود درین استخراج واین اختلاف ضروری الوقوع ست زیرا که غالب ادله نصوص اند واین نصوص بلغت
عرب ست ودر اقتضارات الفاظ آن برای معانی کثیره اختلاف معروف ست همچنین سنت نیز در ثبوت مختلفة الطرق
ست واحکام آن در اکثر احوال متعارض واز ینجا احتیاج شد بسوی ترجیح وآن نیز مختلف ست پس ادله از غیر نصوص
مختلف فیهاست واز ینجا خلاف واقع شد میان سلف وائمه بعد ایشان وجمله صحابه کرام اهل فتیا نبودند بلکه
فتوی مختص بود بجماعتی قرآن وعارفین ناسخ ومنسوخ ومتشابه ومحکم وسائر دلالات او وتلقی آن از رسول خدا صلعم یا از
صحابه عالی مقدار کرده بودند وایشانرا قراء می نامیدند یعنی قاریان کتاب چه عرب امت امیه بود پس هر که از
ایشان قرآن را خوانده وبدان مخصوص گشته اورا باین نام میخواندند بنا بر غرابت او دران روز ودر صدر اول
کار وبار دین همبرین طریقه ماند سپس چون امصار اسلام بسیار شدند وامیت از عرب بسبب ممارست کتاب وسنت دور شد
واستنباط متمکن وفقه کامل گشت واین ممارست بجای خود صنعت وعلم گردید بجای قراء نام ایشان فقهاء وعلماء شد
وفقه منقسم گردید بدو طریقه یکی طریقه اهل رای وقیاس وهم اهل العراق دیگر طریقه اهل حدیث وهم اهل الحجاز
وعلم حدیث در اهل عراق قلیل بود وایشان استکثار کردند از قیاس وماهر شدند در آن لهذا ایشان را اهل رای خواندند
ومقدم جماعت ایشان که استقرار مذهب در وی واصحاب وی شده ابو حنیفه رح ست وامام اهل حجاز مالک بن انس
ست وبعدش شافعی باز گروهی از علما انکار قیاس کرد وعمل را بقیاس باطل وانمود وهم اظاهریه وجمله مدارک را منحصر
کردند در نصوص واجماع وقیاس جلی وعلت منصوصه را بسوی نص باز گردانیدند وگفتند که نص بر علت نص به حکم ست
در جمیع محال وی وامام مذهب ایشان داود بن علی وپیشرو اصحاب این هر دو اند واین هر سه مذهب مذهب جمهور ست
که در میان امت شهرت داشت وارجح مذاهب میان اینها مذهب اهل حجاز ست پس مذهب اهل ظواهر پس مذهب
اهل رای ونه اختلاف ایشان در اصول اقل قلیل بلکه لا اختلاف ست ودر فروع هم در مسائل متعدده بیش نیست
ومحبان اهل بیت ابتداع مذاهب جدیده کرده بفقه خاص منفرد شدند ونه مذهب ایشان بر تناول بعضی صحابه بقدح
وعصمت ائمه ورفع خلاف از اقوال ایشان ست واین همه اصول واهیه ست وهمچنین شاذ شدند خوارج بمثل این مذهب
وجمهور احتفال بمذاهب ایشان نکردند بوجوه جانب انکار وقدح را وسعت دادند ولهذا مذهب ایشان غیر معروف ست
ایشان غیر مروی ست واثری ازان چیز در مواطن ایشان نیست وقتی که دولت شیعه در مغرب ومشرق وبین قائم
بود دران بلاد کتب ایشان وجود داشت وهمچنین حال خوارج ست وهر یکی را ازین دو گروه کتب وتالیفات و
آثار غریبه در فقه ست بعد مذهب اهل ظاهر بدروس ائمه مندرس شد تا آنکه جز در کتب مجلده باقی نیست ومحمد
بن حزم در اندلس بآن علو رتبه در علم وجلالت شان در معلوم ومزیت در حفظ حدیث در مذهب اهل ظاهر
ذر آمد وماهر باهر گردید ودر بعض مسایل خلاف امام خود داود کرد ولپیاری را از ائمه مسلمین متعرض شد تا آنکه

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عامہ بروی انکار کردند و کتب او را باغفال و ترک تلقی نمودند و باقی نماند مگر مذہب اہل حدیث از حجاز و مذہب اہل رای از عراق و امام عراقیان ابو حنیفہ نعمان بن ثابت ست ولادت او در سنہ ہجری بودہ و وفات در سنہ اتفاق افتادہ و مقام او در فقہ لایلحق ست اہل جلدہ او خصوصاً مالک شافعی بدان شہادت دادہ اند و امام حجازیان مالک بن انس اصبحی ست امام دار الہجرۃ و ولادت او در سنہ بودہ یا نود و سہ و وفات در سنہ و وی مختص ست بزیادت مدرک آخر برای احکام سوای مدارک معتبرہ نزد غیر او و آن عمل اہل مدینہ ست زیرا کہ وی دید کہ ایشان در ہر چہ راغب اند از فعل و ترک دران متابع من قبلہم بودہ اند بضرورت دینیہ و اقتدار اوشان و ہکذا الی الجیل الی الجیل الی ان یفعل النبی صلعم الآخذین فی ذلک عنہ و این معنی نزد او یکی از اصول ادلہ شرعیہ گشتہ و بسیاری از اہل علم گمان کردند کہ این امر یکی از مسایل اجماع ست پس انکار آن نمودند و گفتند کہ دلیل اجماع مختص اہل مدینہ از من سوا ہم نیست بلکہ شامل جملہ امت ست و اجماع کہ عبارت از اتفاق ست بر امر دینی از وی اجتہاد مالک رح عمل اہل مدینہ با یعنی معتبر نداشتہ ست بلکہ اعتبار او بحیثیت اتباع جیل بشاہدہ جیل دیگر کردہ تا آنکہ منتہی شود بشارع صلعم و ضرورت اقتدار سلف در عین آن امر شامل ملت ست چنانکہ در ابواب اجماع ازان بحث کردہ اند اینقدر ست کہ اتفاق اہل اجماع از نظر و اجتہاد در ادلہ ست و اتفاق ایشان در نظر یا ترک مستند بسوی مشاہدہ من قبلہم ست و بعد مالک بن انس محمد بن ادریس مطلبی شافعی ست وی رحلت کرد بسوی عراق بعد مالک و با اصحاب امام ابو حنیفہ ملاقات نمودہ اخذ نمود و طریقہ اہل حجاز را با طریقہ اہل عراق بیامیخت و مختص شد بمذہب و خلاف کرد مالک را در بسیاری از مذہب او و بعد این ہر دو احمد بن حنبل آمد و وی از محدثین عالمین بود اصحاب او باوجود وفور بضاعت علم حدیث بر اصحاب ابو حنیفہ قرارت کردند و مختص بمذہب او گشتند بعدہ در جمیع امصار تقلید بایستاد و ہمگنان مقلد این ہر چہار شدند و باب خلاف را مسدود ساختند و باظہار عجز و اعواز خود از بلوغ رتبہ اجتہاد رد مردم بسوی تقلید کردند و از تقلید دیگران بسبب تشعب اصطلاحات و خوف اسناد بسوی غیر اہل و عدم وثوق برای و دین او و بنا بر تلاعب منع کردند و لم یبق الا نقل مذاہبہم و عمل کل مقلد بمذہب من قلدہ منہم بعد تصحیح الاصول و اتصال سندہا بالروایۃ لا محصول الیوم للفقہ غیر ہذا و شک نیست کہ در ین تقلید غیر منصوص ضبط منتشر و جمع اشتات ست و لہذا در غیر منصوص بسیاری از اہل علم آنرا جائز داشتہ اند و قول بوجوب آن ابطل باطلات ست و قول بوجوب تقلید شخصی و التزام مذہبی معین بدتر از انست سمع و نقل مساعدت وی نمیکند و کیف کہ حدوث این تقلید بعد قرون مشہود لہا بالخیر ست و الحال کہ کتب سنت و دواوین اسلام مدون گشتہ و صحیح از ضعیف جدا گردیدہ و ناسخ از منسوخ باز شناختہ شد و خلاف اکثر آثار و تفریعات فقہیہ بعرض بر مسانید و معاجم و جوامع و صحاح و سنن حدیثیہ ظاہر گشتہ جمود بر تقلید ہیچ معنی ندارد و تلاعب درین ہر جا محظور ست در فقہ باشد یا در حدیث اما امروز عامہ ناس از اہل اسلام بر تقلید این ائمہ اربعہ کرام صائر اند و مقلدان احمد بن حنبل قلیل اند بنا بر بعد مذہب او از اجتہاد و اصالت او در معاضدت روایت و اکثر ایشان در شام و عراق بغداد و نواحی وی بودہ اند و ہم اکثر الناس حفظا للسنۃ و روایۃ الحدیث و مقلدان ابو حنیفہ اہل عراق و مسلمہ سند و صین ج ماوراء النہر و جملہ بلاد عجم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بهستند زیرا که مذهب او خبص بود بعراق و دار السلام و تلامذهٔ او اصحاب خلفا بنی العباس بودند و تالیفات و مناظرات ایشان با شافعیه بسیار شده شامی در حاشیه در مختار گفته اشتهار مذهب او در عامهٔ بلاد اسلام ست بلکه در بسیاری از اقالیم و بلاد جز مذهب او نشناخته نمیشود مثل بلاد روم و هند و سند و ماوراء النهر و سمرقند گویند چهار هزار نفر مذهب او را نقل کرده اند و لابد هر یکی را اصحاب خواهند بود و هلم جرا و بعضی هشت صد نفر گفته اند و نام و نسب شان ضبط نموده و اگرچه مذهب دولت عباسیه مذهب جد شان بود لیکن اکثر قضات و مشایخ اسلام دولت مذکوره حنفیه بودند چنانکه بر متصفح کتب تاریخ ظاهر ست و مدت ملک ایشان تقریبا پانصد سال ست و همچنین ملوک سلجوقیه و بعد ایشان خوارزمیه و قضات ممالک ایشان غالبا همه حنفیه بوده اند و اما ملوک زمانهٔ ما سلاطین آل عثمان پس از تاریخ نهصد تا امروز قضا و سائر مناصب جز بحنفیه نمیدهند بعد و گفته در کلام شارح ادعاء تخصیص در جمیع اماکن نیست تا آنکه وارد شود بر ان اختصاص قضاء مصر بمذهب شافعی تا زمن ظاهر پیرس بند قداری انتهی ملخصا و مذهب حنفی در مغرب قلیل ست قاضی ابن العربی و ابو الولید باجی در رحلت خود تا آنرا بدیار مغرب آورده اند و مقلدان شافعی در مصر بیشتر از بلاد دیگر اند و مذهب او در عراق و خراسان و ماوراء النهر هم منتشر گشته و حنفیه را در فتوی و تدریس مقاسمه کردند در جمیع امصار و مجالس مناظرات میان ایشان عظیم گشت و کتب خلافیات با نواع استدلالات ایشان مشحون گردید بعده این همه بدرس مشرق و اقطار روی مندرس شد و چون شافعی در مصر بنی عبد الحکم نزول فرمود جماعتی از وی اخذ کرد و بزمان ظهور دولت رافضه فقه اهل سنت از مصر منقرض شد و فقه شیعه متداول گردید تا آنکه دولت عبیدیین برفت صلاح الدین یوسف بن ایوب متاشی شد و فقه شافعی و اصحاب او از اهل عراق و شام باز آمد و بازارش گرم گردید و منجملهٔ ایشان نووی و عز الدین بن عبد السلام و ابن الرفعه بمصر و تقی الدین دقیق العید و تقی الدین سبکی و سراج الدین بلقینی اکابر الشافعیه بمصر نزل اکابر العلماء اهل عصر معاصر ابن خلدون مشتهر شدند و مذهب مالک مختص باهل مغرب و اندلس اگرچه در غیر ایشان نیز یافته میشود و اما فی این بلاد تقلید غیر مالک کمتر میکنند زیرا که غالب رحلت ایشان بسبوی حجاز بود و منتهی سفر مدینهٔ منوره و این بلدهٔ طیبه دران ایام دار العلم بود و از انجا بعراق آمده عراق در راه ایشان نبود لهذا اقتصار بر اخذ از علماء مدینه نمودند و امام ایشان دران روز مالک و شیوخ و تلامیذ او بودند پس اهل مغرب و اندلس رجوع بوی آورده تقلید او گزیدند و نیز بر ایشان بداوت غلبه داشت و معانات حضارت که اهل عراق را دست میکردند و از اینجا میل بودند بسبوی اهل حجاز بمناسبت بداوت و لهذا مذهب مالکی همیشه نزد ایشان غض طری بود و تهذیب و تنقیح و تهذیب حضارت آنرا فرو نگرفته چنانکه در مذاهب دیگر صورت بسته ست بالجمله جمیع اهل مغرب مقلد مالک اند و تلمیذ او بمصر و عراق متفرق شدند چنانچه در عراق قاضی اسمعیل و طبقه او مثل ابن خویز منداد و ابن اللبان و قاضی ابو بکر الابهری و قاضی ابو الحسین بن القصار و قاضی عبد الوهاب وغیرهم بودند و در مصر ابن قاسم و اشهب و ابن عبد الحکم و حرث بن مسکین و طبقهٔ ایشان بود و عبد الملک بن حبیب از اندلس رحلت کرده از ابن القاسم این مذهب را فرا گرفت و باندلس رسانید و کتاب واضحه نگاشت و بعده

Presented by: Rana Jabir Abbas

کتب بسیار مدون شد و بجار مذهب مالکی در افقهن نیا خر گردید تا انقراض دولت قرطبه و قیروان و الحال عمده کتب این مذهب
کتاب تهذیب ست و جمعی از شیوخ بشرح آن پرداخته و سابق ایشان درین جمله ابن عبد السلام ست **فصل سیزدهم**
در بیان ملل و ملت اسلامیه و انچه متصل ست بدان - شیخ تقی الدین احمد بن علی معروف بمقریزی در کتاب المواعظ و الاعتبار
فی بیان الخطط و الآثار نوشته که چون الله تعالی محمد صلعم را بسوی کافه ناس از عرب و عجم نبی کرده فرستاد همه اهل شرک
و عابد غیر الله بودند مگر بقایا از اهل کتاب و انچه با قریش رفت رفت تا آنکه از مکه بمدینه هجرت فرمود و صحابه با وجود ضنک
عیش و قلت قوت گرد او مجتمع می بودند و بعضی حرفه در اسواق میکردند و بعضی قیام نخل مینمودند و ادنی فراغ که حاصل
میشد بخدمت آنحضرت صلعم حاضر می شدند و چون آنحضرت صلعم از کدام مسئله پرسیده میشد یا امر بچیزی میفرمود و
یا کاری میکرد هر که از صحابه حاضر وقت می بود آنرا یاد میگرفت و هر که غائب می بود از وی فوت میشد نمی بینی که بر
عمر بن خطاب عمل حمل بن مالک که مردی از اعراب بود در دیت جنین مخفی مانده و فتوی میدادند در زمن نبی صلعم از
صحابه ابو بکر و عمر و عثمان و علی و عبد الرحمن بن عوف و ابن مسعود و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و عمار بن یاسر و حذیفة
بن الیمان و زید بن ثابت و ابو درداء و ابو موسی اشعری و سلمان فارسی و چون آنحضرت صلعم برحمت حق پیوست
و ابو بکر خلیفه شد و صحابه متفرق گردیدند بعضی برای قتال مسیلمه برآمدند و بعضی برای قتال اهل شام و بعضی
برای قتال اهل عراق و چند نفر همراه ابو بکر در مدینه ماندند چون کدام قضیه پیش می آمد ابو بکر دران حکم بکتاب خدا
و سنت رسول او میکرد و اگر درین هر دو نمی یافت از حاضرین صحابه می پرسید اگر نزد شان می یافت بدان رجوع میکرد و
الا اجتهاد در حکم مینمود و چون ابو بکر آنجهانی شد و ولایت امر امت بعمر بن خطاب رسید و مصر بافتح شد صحابه بیشتر
متفرق شدند و باقطار مفتوحه رفتند و خلافت در مدینه و هم در دیگر بلاد نزول میکرد و نزد رفع قضایا حکم میکردند
بانچه نزد حاضرین صحابه از آثار رسول خدا صلعم می بود و نه امیر آن بلده حکم باجتهاد خویش می نمود و گاهی دران قضیه
حکمی از آنحضرت صلعم نزد صحابی دیگر موجود می بود و حاضر شدنی را انچه حاضر نشد مصری را و حاضر شد مصری را انچه
حاضر نشد شامی را و حاضر شد شامی را انچه حاضر نشد بصری را و حاضر شد بصری را انچه حاضر نشد کوفی را و حاضر شد کوفی
را انچه حاضر نشد مدنی را و این همه موجود ست در آثار و در انچه معلوم ست از مغیب بعض صحابه از مجلس نبوی صلعم و بعض
اوقات و حضور غیر او دران بزم و مغیب حاضر اس و حضور غائب پس هر یکی داری ما حضر و فائت ما غاب بود و غرضکه صحابه
همین نهج گذشتند و بعد ایشان تابعین آخذین از ایشان آمدند و هر طبقه از تابعین در بلاد بود و هر یکی تفقه کرد
بصحابی که در بلدهٔ او بود و تجاوز نمی کرد از فتاوی او مگر قلیل و بسیر در انچه او را از صحابی دیگر حاضر بلد دیگر رسیده
مثل آنکه اتباع اهل مدینه در فتوی اکثر با بن عمر ست و اتباع اهل کوفه با بن مسعود و اتباع اهل مکه با بن عباس و اتباع
اهل مصر بعمرو بن العاص و بعد تابعین فقهاء امصار آمدند مثل ابو حنیفه و سفیان و ابن ابی لیلی در کوفه و ابن جریج بمکه
و مالک و ابن ماجشون بمدینه و عثمان بتی و سوار در بصره و اوزاعی بشام و لیث بن سعد بمصر و ایشان برهمین طریق
رفتند و هر واحد از تابعین بلد خود اخذ کرد و بر روایت یا درایت اجتهادیه او غیر منصوص رفت با آنکه در آن باب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حکمی نزد غیر او موجود بود گوییم در حدیث صحیحین و غیرہما آمدہ خیر الناس فی روایۃ خیر امتی قرنی ای اہل عصری یعنی الصحابۃ
و مدتہم من البعثۃ مائۃ وعشرون سنۃ او دونہا او فوقہا بقلیل علی الخلاف فی وفاۃ اخر الصحابۃ موتا بلی الطفیل وان اعتبر
من وفاتہ صلعم کان مائۃ وتسعین او سبعا وتسعین ثم الذین یلونہم ای القرن الذین بعدہم وہم التابعون و مدتہم نحو سبعین ثمانین
سنۃ ان اعتبر من سنۃ مائۃ ثم الذین یلونہم وہم اتباع التابعین نحوا من خمسین الی حدود عشرین و مائتین فمدۃ القرن
تختلف باختلاف اعمار کل زمان و ہذا یدل علی ان اول ہذہ الامۃ افضل ممن بعدہا والی ہذا ذہب معظم العلماء وان من
صحبہ صلعم ولو مرۃ من عمرہ افضل من کل من یاتی بعدہ وان فضیلۃ الصحبۃ لا یعدلہا عمل ہذا مذہب الجمہور وذہب ابو عمر
بن عبد البر الی انہ قد یکون فی من یاتی بعد الصحابۃ افضل ممن کان فی جملۃ الصحابۃ کمن رآہ مرۃ وان قولہ علیہ السلام خیر الناس
قرنی لیس علی عمومہ بدلیل یاتی بجمیع القرن من الافاضل و المفضول و قد جمع قرنہ صلعم جماعۃ من المنافقین المظہرین للایمان
و اہل الکبائر الذین اقام علیہم و علی بعضہم الحدود و قد روی ابو امامۃ الباہلی انہ صلعم قال طوبی لمن رآنی وآمن بی و
طوبی سبع مرات لمن لم یرنی وآمن بی وفی مسند ابی داؤد الطیالسی عن عمر بن الخطاب قال صلعم افضل الخلق ایمانا قوم فی اصلاب
الرجال یولدون بی ولم یرونی فہم افضل الخلق ایمانا فہذہ الاحادیث تقتضی مع تواترطرقہا وحسنہا التسویۃ بین اول ہذہ
الامۃ و آخرہا فی فضل العمل لاہل بدر و الحدیبیۃ ومن تدبر ہذا الباب بان لہ الصواب انتہی زرقانی گفتہ المتبادر انہ قال
ہذا اللفظ لانہ کرر طوبی و اسناد حدیث الطیالسی عن عمر ضعیف لضعف محمد بن حمید فلا یحتج بہ فتحسین ابن عبد البر اما حکم
علی المجموع او باعتبار شاہدہ الذی رواہ احمد و الدارمی و الطبرانی عن ابی عبیدۃ انجراح یا رسول اللہ احد خیر منا اسلمنا
معک وجاہدنا معک قال قوم یکونون من بعدکم یومنون بی ولم یرونی و اسنادہ حسن وصححہ الحاکم والحق ما علیہ الجمہور ان
فضیلۃ الصحبۃ لا یعدلہا عمل لمشاہدۃ رسول اللہ صلعم ولو مرۃ وذلک لا یکون لمن بعد الصحابۃ ولو بلغوا ما بلغوا والدلائل
علی افضلیۃ الصحابۃ علی غیرہم کثیرۃ متظاہرۃ لا تخفی بذکر انتہی بعدہ مقرر نیزی گفتہ وحال اہل اسلام از اہل مصر وغیرہ
در احکام شریعت بروجہ مذکور نگذشت تا آنکہ ترحل بسوی آفاق و تداخل ناس و تلاقی ہمدیگر و انتداب اقوام برای جمع حدیث
نبوی و تقیید او بسیار شد و اول کسی کہ تدوین علم کرد محمد بن شہاب زہری ست و اول کسیکہ تصنیف و تبویب نمود
سعید بن عروبہ و ربیع بن صبیح ست در بصرہ و معمر بن راشد در یمن و ابن جریج بمکہ بعدہ سفیان ثوری بکوفہ و حماد بن سلمہ در
بصرہ و ولید بن مسلم در شام و جریر بن عبد الحمید در بلدۂ رَی و عبد اللہ بن مبارک بمرو خراسان و ہشیم بن بشیر بواسط
و متفرد شد ابو بکر بن ابی شیبہ در کوفہ بتکثیر ابواب جودت تصنیف و حسن تالیف و درین ہنگام احادیث رسول خدا صلعم
از بلاد بعیدہ برسید نزد کسیکہ پیش او نبود و بر ہر کہ او را این احادیث برسید حجت قائم گردید و احادیث مبینہ صحت
یکی از تاویلات متاولہ از احادیث مجموع شد و صحیح از سقیم باز شناختہ آمد و اجتہاد موذی بسوی خلاف کلام رسول
خدا صلعم و ترک عمل او مزلف گشت و از کسیکہ خلاف سنن بالغہ کرد عذر ساقط شد بنابر رسیدن احادیث نبویہ باو
و قیام حجت بر او و بریں طریق بودند صحابہ و بسیاری از تابعین رحلت میکردند در طلب حدیث و احیانا کثیرہ
چنانچہ ناظر در کتب حدیث و عارف سیر صحابہ و تابعین بدان شناساست ہر گاہ ہارون رشید قائم بخلافت شد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم را که یکی از اصحاب ابو حنیفه ست بعد سنه سبعین و مایة متولی قضا ساخت و مقلد نشد آنرا
در بلاد عراق و خراسان و شام و مصر مگر هر که قاضی ابو یوسف بوی اشارت و اعتنا نمود همچنین هر گاه در اندلس حکم
مرتضی بن هشام بن عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن حکم بعد پدر قائم شد و ملقب به منتصر گردید در سنه
ثمانین و مائة مختص به یحیی بن یحیی بن کثیر اندلسی گشت و وی حج گذارده و موطا را از مالک شنیده الا چند باب از
ابن وهب و ابن قاسم و غیره علم کثیر گرفته باندلس عود نموده بود ریاست و حرمت یافت که مثل آن دیگری نیافته و عموم
فتوی بسوی او شده و سلطان و عامه بر دروازهٔ او منتهی میشدند و در سائر اعمال اندلس هیچکی قاضی نمیشد مگر
باشارت و اعتنا او پس همگنان برای مالک شدند بعد از انکه بر رای او نزاعی بود و مذهب مالک را قبل یحیی در
اندلس زیاد بن عبد الرحمن که او را بسطور خوانند در آورده و بعد وی یحیی اول کسی ست که این مذهب آورده و در
افریقیه سمن و آثار غالب بود تا انکه ابو محمد عبد الله بن فروج فارسی با مذهب ابو حنیفه قدم آورد و اسد بن فرات حنفی
قاضی افریقیه شد و چون سحنون بن سعید تنوخی متولی قضا آنجا گردید مذهب مالک انتشر فرمود و قضاة در اصحاب سحنون
متداول گردید تا انکه بنو هاشم که هم مالکیه بودند متوارث قضای آنجا شدند مثل توارث ضیاع و معز بن بادیس جمیع
اهل افریقیه را بر تمسک بمذهب مالک و ترک ما عدای آن از مذاهب برداشت تا انکه جمیع اهل افریقیه و اهل اندلس رجوع بمذهب
مالک کردند تا امروز بنا بر رغبت رسلاطین و حرص بر طلب دنیا زیرا که قضا و افتا در جمیع آن بدان و سائر قطری مقرر نمیشد
مگر برای هر که موسوم بفقه بر مذهب مالک باشد و عامه در احکام و فتاوی مضطر شدند و این مذهب آنجا فاشی شد بر
وجهیکه آن اقطار را فرا گرفت چنانکه مذهب ابو حنیفه در بلاد مشرق فاشی شده بود چه ابو حامد اسفرائینی در ایام خلیفه
قادر بالله احمد ابو العباس چون متمکن دولت شد با خود استخلاف ابو العباس احمد بن محمد بارزی شافعی از ابو محمد اکفانی
حنفی قاضی بغداد مقرر کرد و این امر منظور شد بغیر رضای اکفانی و ابو حامد بسلطان محمود بن سبکتگین و اهل خراسان نوشت
که خلیفه قضا را از حنفیه بشافعیه منتقل فرموده ست و این خبر در خراسان منتشر شد و اهل بغداد دو گروه گردیدند
بعده ابو العلا صاعد بن محمد قاضی نیسابور رئیس حنفیه بخراسان قدوم آورد و حنفیه نزد او آمدند و میان ایشان
و اصحاب ابو حامد فتنه برخاست و تا سلطان مرتفع شد خلیفه قادر بالله اشراف و قضاة را فراهم نموده گفت که اسفرائینی
ایهام نصح و شفقت و امانت بر امیر المومنین بر اصوال خلل و خیانت نموده ست و چون حالش ظاهر شد و فساد حکم
بارزی واضح گردید او را معزول ساخته اعادهٔ امر بر دستور قدیم کرده آمد و حنفیه را بعنایت و کرامت و
حرمت و اعزاز سابق بنواخت و فرمان داد که با ابو حامد ملاقات و سلام و کلام و قضاة حق اسلام نکنند و ابو محمد
اکفانی را خلعت بخشید و ابو حامد از دار الخلافت منقطع شد و مسخوط علیه و منحرف عنه گشت و این خبر بلاد شام
و مصر رسید و ذلک فی سنة ثلاث و تسعین و ثلثمائة و اول کسی که علم مالک بمصر آورد عبد الرحیم بن خالد فقیه ست
در اسکندریه بسنه ثلاث و ستین و مائة وفات کرده بعده نشر وی از عبد الرحمن بن قاسم شده و اشتهار مذهب
مالکی اکثر از مذهب حنفی گردیده بسبب توجه فراصحاب مالک در مصر و مذهب ابو حنیفه را خود کسی بمصر نمیشناخت تا آنکه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شافعی در سنه ثمان وتسعین وماتة بمصر قدوم آورده وجماعة از اعیان آنجا در صحبت او اخذ علم کردند وتصنیفات او را
نوشتند وعمل بمذهب او نمودند وهمیشه مذهب جدی در مصر قوت میگرفت وذکر او انتشار می پذیرفت واهل بلد بر مذهب
مالک مذهب او عمل میکردند وقاضی هم ایشان یا از حنفیه مقرر میشدند تا آنکه در سنه سبعمائة وشصت قاهر جوهر
از بلاد افریقیه آمد ومذهب شیعه فاشی گردید وقضا وفتیا بموجب آن معمول شد وهیچ مذهبی جز تشیع در انجا باقی نماند
وابتدا تشیع در اسلام از خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه از عبد الله بن سبا یهودی ست معروف با بن السوداء
واول کسی که بارائی خوارج در مصر آمد حجر بن حارث مذحجی یا ابو الورد حجر بن عمروست تا آنکه ملک ناصر یوسف بن ایوب
در سنه اربع وستین وخمسمائة باصلاح دولت پرداخت ورسوم ومذاهب شیعه وفتن ایشان را از دیار مصر یکسر
براند اخت ومدارس شافعیه ومالکیه بنا ساخت ومردم بمذهب مالک وشافعی تظاهر کردند ومذهب شیعه واسماعیلیه
وامامیه از ارض مصر مختفی ومفقود گردید والله الحمد همچنین سلطان نور الدین محمود بن عماد الدین زنگی که حنفی متعصب بود در بلاد
شام مذهب بوحنیفه را پراگنده کرد وبسبب آن در مصر هم حنفیه بسیار شدند واما عقائد پس سلطان صلاح الدین بر
عقیده شیخ ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری بود واین را در اوقاف خود بدیار مصر شرط کرد تا آنکه مستقر شد حال برین
عقیده بدیار مصر وشام وارض حجاز ویمن وبلاد مغرب نیز بر وجهی که هر که مخالفت او کرد گردن او زده شد وتا امروز
همین حال ست ودر عهد دولت ایوبیه بمصر ذکری از مذهب ابو حنیفه واحمد بن حنبل نبود وبعده در آخر دولت اشتهار
این هر دو مذهب شده وملک ظاهر بیبرس بندقداری در عهد سلطنت خود بمصر وقاهره چهار قاضی هر چهار مذهب
مقرر کرد فاستمر ذلک من سنة خمس وستین وستمائة حتی لم یبق فی مجموع امصار الاسلام مذهب یعرف من مذاهب اهل
الاسلام سوی هذه المذاهب الاربعة وعقیدة الاشعری وعملت لاهلها المدارس والخوانک والزوایا والربط فی سائر
ممالک الاسلام وعدوی من تمذهب بغیرها وانکر علیه ولم یول قاض ولا قبلت شهادة احد ولا قدم للخطابة
والامامة والتدریس احد مالم یکن مقلدا لاحد هذه المذاهب واقتصر فقهاء هذه الامصار فی طول هذه المدة بوجوب اتباع هذه المذاهب
وتحریم ما عداها والعمل علی هذا الی الیوم وکان امر الله قدرا مقدورا انتهی **قف** متکلمین در اصول دیانات دو قسم اند
یکی آنکه مخالف ملت اسلام ست دیگر آنکه مقر بود ست پس مخالفین ده طائفه اند دهریه واصحاب عناصر وثنویه یعنی مجوس
وایشان اقرار دارند به نبوت ابراهیم علیه السلام وهشت گروه اند چهارم طبائعیه پنجم صابیه وایشان مقر اند بنبوت ابراهیم
وچند گروه اند ششم یهود هفتم نصاری هشتم اهل هند وبراهمه از ایشان انکار دارند از نبوت وچند گروه مختلف
العقائد والاعمال هستند نهم زنادقه دهم طوائف منهم القرامطة ویازدهم فلاسفه اصحاب فلسفت وعلم ایشان منحصرست در چهار نوع طبیعی مدنی
ریاضی والهی ومجموع ان منصرف ست بسوی علم ما وعلم کیف وعلم کم بعده ارسطو منطق وضع کرده واطلاق اسم
فلاسفه بر جماعتی از هند مثل طیسیین وبراهمه هم می شود **قسم** دوم فرق اهل اسلام اند که رسول خدا صلعم بحدیث
ستفترق امتی ثلاثا وسبعین فرقة ثنتان وسبعون هالکة وواحدة ناجیة قصد ایشان کرده وهذا الحدیث اخرجه
ابو داود والترمذی وابن ماجة من حدیث ابی هریرة بلفظ قال قال رسول الله صلعم افترقت الیهود علی احدی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وسبعین او اثنتین وسبعین فرقة وتفرقت النصاری علی احدی وسبعین او اثنتین وسبعین فرقة وتفترق امتی علی ثلاث وسبعین فرقة قال البیهقی حسن صحیح واخرجه الحاکم وابن حبان فی صحیحه بنحوه فاخرجه فی المستدرک من طریق الفضل بن موسی عن محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هریرة وقال هذا حدیث کبیر فی الاصول وقد روی عن سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمرو عوف بن مالک عن رسول الله صلعم بمثله وقد احتج مسلم بمحمد بن عمرو عن ابی سلمة واتفقا جمیعا علی الاحتجاج بالفضل بن موسی وهو ثقة وبالجملة فرق مسلمین پنج گروه اند یکی اهل سنت وجماعت واهل حدیث وحنفیه وشافعیه ومالکیه وحنبلیه وظاهریه منجمله ایشان اند دوم مرجیه سوم معتزله چهارم شیعه پنجم خوارج وهر فرقه از ایشان مفترق ست بر فرق کثیره واکثر افتراق اهل سنت در فتیا ونبذ یسیر در اعتقادات ست واز بقیه فرق اربع بعضے با اهل سنت خلاف بعید دارند وبعضی خلاف قریب چنانکه از نظر در کتب ایشان ظاهر میشود وکتاب ملل ونحل شهرستانی کافل بیان عقائد جمله فرق اسلامیه وغیر آن از اهل علم سنت ومقریزی در خطط هم بیان فرق اسلامیه کرده وفروع وشعوب ایشان بروجه تفصیل وبسط آورده ایراد آن همه خارج ازین محل ست

فصل چهاردهم

در بیان عقائد اهل اسلام از ابتداء ملت اسلامیه تا انتشار مذهب اشعریه - قال المقریزی فی الخطط اعلم ان الله تعالی لما بعث من العرب نبیه محمد صلعم رسولا الی الناس جمیعا وصف لهم ربهم سبحانه بما وصف به نفسه الکریمة فی کتابه العزیز الذی نزل به علی قلبه صلعم الروح الامین بما اوحی الیه ربه تعالی فلم یسأله صلعم احد من العرب بل سرهم قروبهم وبدویهم عن معنی شیء من ذلک کما کانوا یسألونه صلعم عن امر الصلوة والزکاة والصیام والحج وغیر ذلک مما بلغه سبحانه امرونهی وکما سألوه صلعم عن احوال القیامة والجنة والنار اذ لو سأله انسان منهم عن شیء من الصفات الالهیة لنقل کما نقلت الاحادیث الواردة عنه صلعم فی احکام الحلال والحرام وفی الترغیب والترهیب واحوال القیامة والملاحم والفتن ونحو ذلک مما تضمنته کتب الحدیث معاجمها ومسانیدها وجوامعها ومن امعن النظر فی دواوین الحدیث النبوی ووقف علی الآثار السلفیة علم انه لم یرد قط من طریق صحیح ولا سقیم عن احد من الصحابة رضی الله عنهم علی اختلاف طبقاتهم وکثرة عددهم انه سأل رسول الله صلعم عن معنی شیء مما وصف الرب سبحانه به نفسه الکریمة فی القرآن الکریم وعلی لسان نبیه محمد صلعم بل کلهم فهموا معنی ذلک وسکتوا عن الکلام فی الصفات نعم ولا فرق احد منهم بین کونها صفة ذات او فعل واما اثبتوا له تعالی صفات ازلیة من العلم والقدرة والحیاة والارادة والسمع والبصر والکلام والجلال والاکرام والجود والانعام والعز والعظمة وساقوا الکلام سوقا واحدا وهکذا اثبتوا رضی الله عنهم ما اطلقه الله سبحانه علی نفسه الکریمة من الوجه والید ونحو ذلک مع نفی مماثلة المخلوقین فاثبتوا رضی الله عنهم بلا تشبیه وتنزهوا من غیر تعطیل ولم یتعرض مع ذلک احد منهم الی تاویل شیء من هذا وراوا باجمعهم اجراء الصفات کما وردت ولم یکن عند احد منهم ما یستدل به علی وحدانیة الله تعالی وعلی اثبات نبوة محمد صلعم سوی کتاب الله ولا عرف احد منهم شیئا من المطرق الکلامیة ولا مسائل الفلسفة فمضی عصر الصحابة رضی الله عنهم علی هذا الی ان حدث فی زمنهم القول بالقدر وان الامر انف ای ان الله تعالی لم یقدر علی خلقه شیئا مما هم علیه وکان اول من قال بالقدر فی الاسلام معبد بن خالد الجهنی وکان یجالس الحسن بن الحسین البصری فتکلم بالقدر بالبصرة وسلک اهل البصرة مسلکه لما رأوا عمرو بن عبید یتخله واخذ معبد هذا الرای عن رجل

Presented by: Rana Jabir Abbas

من الاساورة يقال له ابو يونس سنسويه ويعرف بالاسواري فلما عظمت الفتنة به غذبه الحجاج وصلبه بامر عبد الملك بن مروان سنة ثمانين ولما بلغ عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنهما مقالة معبد في القدر تبرء من القدرية واقتدى بمعبد في بدعته جماعة واخذ السلف رحمهم الله في ذم القدرية وحذر منهم كما هو معروف في كتب الحديث وكان عطا بن يسار قاضيا يرى القدر وكان يأتي هو ومعبد الجهني الى الحسن البصري فيقولان له ان هؤلاء يفكون الدماء ويقولون انما تجري اعمالنا على قدر الله فقال كذب اعداء الله فطعن عليه بهذا ومثله وحدث ايضا في زمن الصحابة مذهب الخوارج وصرحوا بالتكفير بالذنب الخروج على الامام وقتاله فناظرهم عبد الله بن عباس فلم يرجعوا الى الحق وقاتلهم علي بن ابي طالب وقتل منهم جماعة كما هو معروف في كتب الاخبار ودخل في دعوة الخوارج خلق كثير ورمى جماعة من ائمة الاسلام بانهم يذهبون الى مذهبهم وعدهم منهم غير واحد من رواة الحديث كما هو معروف عند اهله وحدث ايضا في زمن الصحابة مذهب التشيع لعلي بن ابي طالب والغلو فيه فلما بلغه ذلك انكره وحرق بالنار جماعة ممن غلا فيه وانشد

لما رايت الامر امرا منكرا ... اججت ناري ودعوت قنبرا

وقام في زمنه عبد الله بن وهب بن سبا المعروف بابن السوداء السبائي واحدث القول بوصية رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي بالامامة من بعده فهو وصي رسول الله صلى الله عليه وسلم وخليفته على امته من بعده بالنص واحدث القول برجعة علي بعد موته الى الدنيا وبرجعة رسول الله صلى الله عليه وسلم ايضا وزعم ان عليا لم يقتل وانه حي وان فيه الجزء الالهي وانه هو الذي يجيء في السحاب وان الرعد صوته والبرق سوطه وانه لابد ان ينزل الى الارض فيملاها عدلا كما ملئت جورا ومن ابن سبا هذا تشعبت اصناف الغلاة من الرافضة وابن سبا هذا هو الذي اثار فتنة امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله عنه حتى قتل وكان له عدة اتباع في عامة الامصار واصحاب كثيرون في معظم الاقطار فكثرت لذلك الشيعة وصاروا ضد الخوارج ومازال امرهم يقوى وعددهم يكثر ثم حدث بعد عصر الصحابة مذهب جهم بن صفوان ببلاد المشرق فعظمت الفتنة به فانه نفى ان يكون لله تعالى صفة واثبت على اهل الاسلام شكوكا اثرت في الملة الاسلامية آثارا قبيحة تولد عنها بلاء كبير وكان قبيل لمائة من سني الهجرة فكثر اتباعه على اقواله التي تؤول الى التعطيل فاكبر اهل الاسلام بدعته وتمالوا على انكارها وتضليل اهلها وحذروا من الجهمية وعادوهم في الله وذموا من جلس اليهم وكتبوا في الرد عليهم ما هو معروف عند اهله وفي اثناء ذلك حدث مذهب الاعتزال ومنذر من الحسن بن الحسين البصري رحمه الله تعالى بعد المائتين من سني الهجرة وصنفوا فيه مسائل في العدل والتوحيد واثبات افعال العباد وان الله تعالى لا يخلق الشر وجهروا بان الله لا يرى في الآخرة وانكروا عذاب القبر على البدن واعلنوا بان القرآن مخلوق محدث الى غير ذلك من مسائلهم فتبعهم خلائق في بدعهم واكثروا من التصنيف في نصرة مذهبهم بالطرق الجدلية فنهى ائمة الاسلام عن مذهبهم وذموا علم الكلام وهجروا من يتعلمه ولم يزل امر المعتزلة يقوى واتباعهم تكثر ومذهبهم ينتشر في الارض ثم حدث مذهب التجسيم ضد مذهب الاعتزال فظهر محمد بن كرام بن عراق بن حزابه ابو عبد الله السجستاني زعيم الطائفة الكرامية بعد المائتين من سني الهجرة واثبت الصفات حتى انتهى فيها الى التجسيم والتشبيه وحج وقدم الشام ومات بزعزة في صفر سنة ست وخمسين ومائتين فدفن بالمقدس وكان هناك من اصحابه زيادة على عشرين الفا على التعبد والتقشف سوى من كان منهم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ببلاد المشرق وهم لا يحصون لكثرتهم وكان اما ما لطائفتي الشافعية والحنفية وكانت بين الكرامية بالمشرق وبين المعتزلة
مناظرات ومناكرات وفتن كثيرة متعددة ازمانها هذا وامر الشيعة يفشو في الناس حتى حدث مذهب القرامطة المنسوب
الى حمدان الاشعث المعروف بقرمط من اجل قصر قامته وقصر رجليه وتقارب خطوه وكان ابتداء امر قرمط هذا في سنة اربع
وستين ومائتين وكان ظهوره بسواد الكوفة فاشتهر مذهبه بالعراق وقام من القرمطة ببلاد الشام صاحب الخال والمدثر
والمطوق وقام بالبحرين منهم ابو سعيد الجنابي من اهل جنابة وعظمت دولته ودولة بنيه من بعده حتى اوقعوا بعساكر بغداد
واخافوا خلفاء بني العباس وفرضوا الاموال التي تحمل اليهم في كل سنة على اهل بغداد وخراسان والشام ومصر واليمن
وغزوا بغداد والشام ومصر والحجاز وانتشرت دعاتهم باقطار الارض فدخل جماعات من الناس في دعوتهم ومالوا الى
قولهم الذي سموه علم الباطن وهو تاويل شرائع الاسلام وصرفها عن ظواهرها الى امور زعموها من عند انفسهم وتاويل آيات
القرآن ودعواهم فيها تاويلا بعيدا تحملوا القول به بدعا ابتدعوها باهوائهم فضلوا واضلوا عالما كثيرا هذا وقد كان المامون
عبد الله بن هارون الرشيد سابع خلفاء بني العباس ببغداد لما شغف بالعلوم القديمة بعث الى بلاد الروم من جلب
له كتب الفلاسفة واتاه بها في اعوام بضع عشرة سنة ومائتين من سني الهجرة فانتشرت مذاهب الفلاسفة في الناس و
اشتهرت كتبهم بعامة الامصار واقبلت المعتزلة والقرامطة والجهمية وغيرهم عليها واكثروا من النظر فيها والتصفح لها فاخجل
على الاسلام واهله من علوم الفلاسفة ما لا يوصف من البلاء والمحنة في الدين وعظم بالفلسفة ضلال اهل البدع وزادهم
كفرا الى كفرهم فلما قامت دولة بني بويه ببغداد سنة اربع وثلاثين وثلثمائة واستمروا الى سنة سبع وثلاثين واربعمائة
اظهروا مذهب التشيع حويت بهم الشيعة وكتبوا على ابواب المساجد في سنة احدى وخمسين وثلثمائة لعن الله معاوية
ولعن من اغضب فاطمة ومن منع الحسن ان يدفن عند جده ومن نفى اباذر الغفاري ومن اخرج العباس من الشورى فلما
كان الليل حكه بعض الناس فاشار الوزير المهلبي ان يكتب باذن معز الدولة لعن الله الظالمين لاهل البيت ولا يذكر
احد في اللعن غير معاوية ففعل فلذلك كثرت ببغداد الفتن بين الشيعة والسنية وجهر الشيعة في الاذان بحي على خير
العمل في الكرخ وفشا مذهب الاعتزال بالعراق وخراسان وما وراء النهر وذهب اليه جماعة من مشاهير الفقهاء وقوي مع ذلك امر الخلفاء الفاطميين بافريقية وبلاد مغرب وجهروا بمذهب الاسمعيلية وبثوا دعاتهم بارض مصر فاستجاب
لهم خلق كثير من اهلها ثم ملكوها سنة ثمان وخمسين وثلثمائة وبعثوا عساكرهم الى الشام فانتشرت مذاهب الرافضة في عامة
بلاد المغرب ومصر والشام وديار بكر والكوفة والبصرة وبغداد وجميع العراق وبلاد خراسان وما وراء النهر مع
بلاد الحجاز واليمن والبحرين وكانت بينهم وبين اهل السنة من الفتن والحروب والمقاتل ما لا يمكن حصره لكثرته واشتهرت
مذاهب الفرق من القدرية والجهمية والمعتزلة والكرامية والخوارج والروافض والقرامطة والباطنية حتى ملأت الارض
وما منهم الا من نظر في الفلسفة وسلك من طرقها ما وقع عليه اختياره فلم يبق مصر من الامصار ولا قطر من الاقطار
الا وفيه طوائف كثيرة ممن ذكرنا وكان ابو الحسن علي بن اسمعيل الاشعري قد اخذ عن ابي علي محمد بن عبد الوهاب
الجبائي ولازمه عدة اعوام ثم بدا له فترك مذهب الاعتزال وسلك طريق ابي محمد عبد الله بن محمد بن سعيد بن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

كلاب ونسج على قوانينه في الصفات والقدر وقال بالفاعل المختار وترك القول بالتحسين والتقبيح العقليين وما قيل في مسائل الصلاح
والاصلح واثبت ان العقل لا يوجب المعارف قبل الشرع وان العلوم وان حصلت بالعقل فلا تجب ولا يجب البحث عنها
الا بالسمع وان الله تعالى لا يجب عليه شئ وان النبوات من الجائزات العقلية الواجبات السمعية الى غير ذلك من مسائله
التي هي موضوع اصول الدين و **حقيقة مذهب الاشعري** رحمه الله انه سلك طريقا بين النفي الذي هو مذهب
الاعتزال وبين الاثبات الذي هو مذهب اهل التجسيم وناظر على قوله هذا واحتج لمذهبه فمال اليه جماعة وعولوا على رايه منهم القاضي
ابو بكر محمد بن الطيب الباقلاني المالكي وابو بكر محمد بن الحسن بن فورك والشيخ ابو اسحق ابراهيم بن محمد بن مهران الاسفرايني والشيخ
ابو اسحق ابراهيم بن علي بن يوسف الشيرازي والشيخ ابو حامد محمد بن احمد الغزالي وابو الفتح محمد بن عبد الكريم بن احمد الشهرستاني
والامام فخر الدين محمد بن عمر بن الحسين الرازي وغيرهم ممن يطول ذكرهم ونصروا مذهبه وناظروا عليه وجادلوا فيه واستدلوا في
مصنفات لا تكاد تحصر فانتشر مذهب ابي الحسن الاشعري في العراق من نحو سنة ثمانين وثلثمائة وانتقل منه الى الشام فلما
ملك السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف بن ايوب ديار مصر كان هو وقاضيه صدر الدين عبد الملك بن عيسى بن
درباس المارانى على هذا المذهب قد نشأ عليه منذ كانا في خدمة السلطان الملك العادل نور الدين محمد بن زنكي بدمشق و
وحفظ صلاح الدين في صباه عقيدة الهمالة قطب الدين ابو المعالي مسعود بن محمد بن مسعود النيسابوري وصار يحفظها
صغار اولاده فلذلك عقدوا الخناصر وشدوا البنان على مذهب الاشعري وحملوا في ايام دولتهم كافة الناس على
التزامه فتمادى الحال على ذلك جميع ايام الملوك من بني ايوب ثم في ايام سوالیهم الملوك من الاتراك واتفق مع ذلك
توجه ابي عبد الله محمد بن تومرت احد رحلات المغرب الى العراق واخذ عن ابي حامد الغزالي مذهب الاشعري فلما
عاد الى بلاد المغرب قام في المصادمة يفقههم ويعلمهم وضع لهم عقيدة يفقهها عنه عامتهم ثم مات فخلفه بعد موته عبد المؤمن
بن علي القيسي ولقب بامير المومنين فغلب على ممالك المغرب هو واولاده من بعده مدة سنين وتسموا بالموحدين فلذلك
صارت دولة الموحدين ببلاد المغرب تستبيح دما من خالف عقيدة ابن تومرت اذ هو عندهم الامام المعلوم المهدي المعصوم
فكم اراقوا بسبب ذلك من دم ما خلائق لا يحصيها الا الله خالقها سبحانه وتعالى كما هو معروف في كتب التاريخ فكان هذا ابو
السبب في اشتهار مذهب الاشعري وانتشاره في امصار الاسلام بحيث انسى غيره من المذاهب جهل حتى لم يبق اليوم مذهب
يخالفه الا ان يكون مذهب الحنابلة اتباع الامام ابي عبد الله احمد بن محمد بن حنبل رضي الله عنه فانهم كانوا على ما كان عليه
السلف لا يرون تاويل ما ورد من الصفات الى ان كان بعد السبعمائة من سني الهجرة اشتهر بدمشق واعمالها تقي الدين
ابو العباس احمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن تيمية الحراني فتصدى للانتصار لمذهب السلف وبالغ في الرد على مذهب
الاشاعرة وضدع بالنكير عليهم وعلى الرافضة وعلى الصوفية فافترق الناس فيه فريقان فريق يقتدي به ويعول على
اقواله ويجعل برائه ويرى انه شيخ الاسلام واجل حفاظ الملة الاسلامية وفريق يبدعه ويضلله ويزري عليه باثباته الصفات
وينتقد عليه مسائل منها ما له فيه سلف ومنها ما زعموا انه خرق فيه الاجماع ولم يكن له فيه سلف وكانت له ولهم خطوب كثيرة
وحسابهم على الله الذي لا يخفى عليه شئ في الارض ولا في السماء وله الى وقتنا هذا عدة اتباع بالشام وقليل بمصر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

هذا وبین الاشاعرة والماتریدیة اتباع ابی منصور محمد بن محمد بن محمود الماتریدی وهم طائفة الفقهاء الحنفیة مقلدوا الامام ابی حنیفة النعمان بن ثابت وصاحبیه ابی یوسف یعقوب بن ابراهیم الحضرمی ومحمد بن الحسن الشیبانی رضی الله عنهم من الخلاف فی العقائد ما هو مشهور فی موضعه وهو اذا تتبع یبلغ بضعة عشرة مسئلة کان بسببها فی اول الامر تباین وتنافر وقدح کل منهم فی عقیدة الآخر الی ان الامر آل آخراً الی الاغضاء ولله الحمد **فهذا** اعرک الله بیان ما کانت علیه عقائد الامة من ابتداء الامر الی وقتنا هذا قد فصلت فیها اجمله اهل الاخبار واجملت ما فصلوا فدونک طالب العلم تناول ما قد بذلت فیه جهدی واطلت بسببه سهری وکدی فی تصفح دواوین الاسلام وکتب الاخبار فقد وصل الیک صفوا ونلته عفوا بلا تکلف مشقة ولا تبذل مجهود لکن لله در من علی من یشاء من عباده **قف** گویم چنانکه میان اشاعره وماتریدیه اختلاف در عقائد زیاده بر ده دوازده مسئله نیست همچنان اختلاف میان ایشان وحنابله زیاده بر سه چهار مسئله نیست تا آنکه بعضی از اهل علم میان هر سه اختلاف تطبیق داده اند ودر نزاع لفظی فرو آورده ولله الحمد وشک نیست که موافقت با سلف امت وائمه ایشان اقوم طرق واسلم سبل واحسن مسالک واوفق وجوه ست خصوصا تقریر مسائل صفات بروجهی که از تعطیل وتمثیل بری باشد واز اثبات جهیه ونفی معتزله وامثال ایشان دور بود چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه وحافظ متکلم محمد بن ابوبکر قیم واتباع ایشان کرده اند واز آنرا از حشو خاشاک عقول کاسدهٔ کلامیان وآراء فاسدهٔ فلسفیان رفت وروب نموده اند در ملت اسلامیه ابقاها الله تعالی الی آخر الدهر وکثر سوادها ورفع عمادها از دیگری معلوم نیست وعقائد ماتریدیه در بغیة المرید شرح عقائد نسفی نوشته شده وعقائد اهل حدیث وحنابله در احتوا علی مسئلة الاستواء وقطف الثمر فی بیان عقائد اهل الاثر ومجموع هر دو عقائد در انتقاد الراجح بروجه بسط مرقوم گردیده وعقائد اشعریه در اینجا سمت تحریر می یابد از موازنه هر سه عقائد اختلاف قوم نیکتر واضح خواهد شد ودریافت خواهد گردید که میان فرق اهلسنت وجماعت در اصول عقائد بحمده تعالی اتفاق ست واختلاف قلیل در بعض مسائل راجع بتوفیق وتطبیق بوده نه تبدیع وتضلیل وآن هم مبنی بر تدقیق ست نه بر تفریق وشبیه باختلاف لفظی ونزاع قولی ست در اتباع ظاهر کتاب وسنت رافع جمله خلاف وشقاق وباعث بر اتحاد ووفاق ست تا کرا توفیق تمسک اصلین رفیق سازند وباین سعادت دائمه وحسن فهم برگزینند **ابو الحسن اشعری** به واسطه از اولاد ابی موسی اشعری صحابی رضی الله عنه ست ولادتش در سنه ست وستین ومائتین وقیل سبعین بوده ودر بغداد سنه بضع وثلاثین وثلثمائة وقیل اربع وعشرین وثلثمائة وفات کرده رحمه الله تعالی سماعت دارد از زکریا ساجی وابو خلیفه جمحی وسهل بن نوح ومحمد بن یعقوب مقری وعبد الرحمن بن خلف مصری فنبهی وازین جماعه در تفسیر خود بسیار روایت میکند شاگرد زوج مادر خود ابو علی محمد جبائی معتزلی بود وچند سال در اعتزال مقتدی رای او ماند تا آنکه از ائمهٔ معتزله گردید بعد از قول بخلق قرآن وغیره آراء معتزله رجوع فرمود در روز جمعه بجامع بصره بر کرسی برآمد وبا علی صوت ندا کرد که هر که مرا شناخته وی شناخته وهر که نشناخته باشد پس او را میشناسانم که من فلان ابن فلانم قائل بودم بخلق قرآن وبعد رویت خدا بچشم وبآنکه فاعل افعال شنیعه ومن ازین اقوال اکنون تائب مقلع معتقد رد بر معتزله ومبین فضائح

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ومعائب ایشان بستم وازینوقت در رد ایشان طائفه شروع میکنم بعده سلوک طریقه ابو محمد عبد الله بن محمد بن سعید القطان
کرد وبنیاد بر قواعد او نهاد وپنجاه وپنج کتاب تصنیف کرد منها کتاب اللمع وکتاب الموجز وکتاب ایضاح البرهان وکتاب
التبیین علی اصول الدین وکتاب الشرح والتفصیل فی الرد علی اهل الافک والتضلیل وکتاب الابانة وکتاب تفسیر القرآن
گویند این تفسیر در هفتاد مجلد ست ونفقه وی از زمین وقف بود که بلال بن ابی بردة آنرا بر عقب خود وقف نموده بود
تا آنکه در یکسال هفده درم او را حاصل شد ودر مزاج وعابه ومزاح بسیار داشت مسعود بن شیبه در کتاب التعلیم
گفته کان حنفی المذهب معتزلی الکلام لانه کان ربیب ابی علی الجبائی وهو الذی ربّاه وعلمه الکلام وخطیب گفته در ایام
حجت در حلقه ابو اسحق مروزی فقیه در جامع منصور می نشست وابو بکر صیرفی گفته معتزله سرمای خود برداشته بودند
تا آنکه حق تعالی اشعری را ظاهر گردانید فخجزهم فی اقماع السماسم وجمله عقیده او چنانکه مقریزی ذکر کرده این ست
ان الله تعالی عالم بعلم قادر بقدرة حی بحیاة مرید بارادة متکلم بکلام سمیع بسمع بصیر ببصر وان صفاته ازلیة قائمة بذاته
تعالی لا یقال هی هو ولا هی غیره ولا لا هی هو ولا غیره وعلمه واحد یتعلق بجمیع المعلومات وقدرته واحدة تتعلق
بجمیع ما یصح وجوده وارادته واحدة تتعلق بجمیع ما یقبل الاختصاص وکلامه واحد هو امر ونهی وخبر واستخبار و
وعد ووعید وهذه الوجوه راجعة الی اعتبارات فی کلامه لا الی نفس الکلام وفی الالفاظ المنزلة علی لسان
الملائکة الی الانبیاء دلالات علی الکلام الازلی فالمدلول وهو القرآن المقروء قدیم ازلی والدلالة وهی العبارات
وهی القراءة مخلوقة محدثة قال وفرق بین القراءة والمقروء والتلاوة والمتلو کما فرق بین الذکر والمذکور قال و
الکلام معنی قائم بالنفس والعبارة دالة علی ما فی النفس وانما تسمی العبارة کلاما مجازا قال واراد الله تعالی فی جمیع
الکائنات خیرها وشرها ونفعها وضرها ومال فی کلامه الی جواز تکلیف ما لا یطاق لقوله ان الاستطاعة مع الفعل وهو
مکلف بالفعل قبله وهو غیر مستطیع قبله علی مذهبه قال وجمیع افعال العباد مخلوقة مبدعة من الله تعالی مکتسبة
للعبد والکسب عبارة عن الفعل القائم بمحل قدرة العبد قال والخالق هو الله تعالی حقیقة لا یشارکه فی الخلق غیره
ناخص صفته هو القدرة والاختراع وهذا تفسیر اسمه الباری قال وکل موجود یصح ان یری والله تعالی موجود
فیصح ان یری وقد صح السمع بان المومنین یرونه فی الدار الاخری فی الکتاب والسنة ولا یجوز ان یری فی مکان
ولا صورة مقابلة واتصال شعاع فان ذلک کله محال وماهیة الرویة له فیها رایان احدهما انه علم مخصوص یتعلق
بالوجود دون العدم والثانی انه ادراک وراء العلم واثبت السمع والبصر صفتین ازلیتین بهما ادراک وراء العلم
واثبت الیدین والوجه صفات خبریة ورد السمع بها فیجب الاعتراف به وخالف المعتزلة فی الموعد والوعید و
السمع والعقل من کل وجه وقال الایمان هو التصدیق بالقلب والقول باللسان والعمل بالارکان فروع الایمان
فمن صدق بالقلب ای اقر بوحدانیة الله تعالی ولم یعترف بالرسل تصدیقا لهم فیما جاوا به فهو مومن وصاحب
الکبیرة اذا خرج من الدنیا من غیر توبة حکمه الی الله اما ان یغفر له برحمته او یشفع له رسول الله صلعم واما ان
یعذبه بعدله ثم یدخله الجنة برحمته ولا یخلد فی النار مومن قال ولا اقول انه یجب علی الله سبحانه قبول توبة بحکم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

العقل لانہ ہو الموجب لا یجب علیہ شئ اصلا بل قد ورد السمع بقبول توبۃ التائبین و اجابۃ دعوۃ المضطرین و ہو
المالک لخلقہ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فلو ادخل الخلائق باجمعہم النار لم یکن جورا و لو ادخلہم الجنۃ لم یکن حیفا و لا
یتصور منہ ظلم و لا ینسب الیہ جور لانہ المالک المطلق و الواجبات کلہا سمعیۃ فلا یوجب العقل شیئا البتۃ و لا یقضی
تحسینا و لا تقبیحا فمعرفۃ اللہ تعالی و شکر المنعم و اثابۃ الطائع و عقاب العاصی کل ذلک بحسب السمع دون العقل لا یجب
علی اللہ شئ لا صلاح و لا اصلح و لا الطف بل الثواب و الصلاح و اللطف و النعم کلہا تفضل من اللہ تعالی و لا یرجع الیہ
تعالی نفع و لا ضر فلا ینتفع بشکر شاکر و لا یتضرر بکفر کافر بل یتعالی و یتقدس عن ذلک و بعث الرسل جائز لا واجب و لا
مستحیل فاذا بعث اللہ تعالی الرسول و ایدہ بالمعجزۃ الخارقۃ للعادۃ و تحدی و دعا الناس وجب لا صغاوا الیہ و
الاستماع منہ و الامتثال لاوامرہ و الانتہاء عن نواہیہ و کرامات الاولیاء حق و الایمان بما جاء فی القرآن و السنۃ
من الاخبار عن الامور الغائبۃ عنا مثل اللوح و القلم و العرش و الکرسی و الجنۃ و النار حق و صدق و کذلک الاخبار
عن الامور التی ستقع فی الآخرۃ مثل سوال القبر و الثواب و العقاب فیہ و الحشر و المعاد و المیزان و الصراط و انقسام
فریق فی الجنۃ و فریق فی السعیر کل ذلک حق و صدق یجب الایمان و الاعتراف بہ و الامامۃ تثبت بالاتفاق و الاختیار
دون النص و التعیین علی واحد معین و الائمۃ مترتبون فی الفضل ترتیبہم فی الامامۃ قال و لا اقول فی عائشۃ و طلحۃ و
الزبیر رضی اللہ عنہم الا انہم رجعوا عن الخطا و اقول ان طلحۃ و الزبیر من العشرۃ المبشرین بالجنۃ و اقول فی معاویۃ و
عمرو بن العاص انہما بغیا علی الامام الحق علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم فقاتلہم مقاتلۃ اہل البغی و اقول ان اہل النہروان
الشراۃ ہم المارقون عن الدین و ان علیا رضی اللہ عنہ کان علی الحق فی جمیع احوالہ و الحق معہ حیث دار مقریزی گفتہ
این ست جملہ اصول عقیدۂ او کہ جماہیر اہل امصار اسلامیہ الآن بران ہستند و ہر کہ جہر بخلاف این عقیدہ کردہ
خوش ریختہ شد و اشاعرہ را صفاتیہ ہم نامند زیرا کہ اثبات صفات قدیمہ الہی میکنند بعدہ مفترق شدند در الفاظ
وارد ہ در کتاب و سنت ہمچو استواء و نزول و اصبع و ید و قدم و صورت و جنب و مجی بر دو فرقہ فرقۃ تاویل این ہمہ بر
وجوہ محتملۃ اللفظ میکنند و فرقۃ تعرض بتاویل نکردہ و نہ بسوئی تشبیہ رفتہ و ایشان را اشعریہ اسریہ خوانند و مسلمان
را درین امر پنج قول ہمرسیدہ یکے اعتقاد مفہوم مثل او از لغت دوم سکوت ازان مطلقا سوم سکوت ازان بعد
نفی ارادہ ظاہر چہارم حمل آن بر مجاز پنجم حمل آن بر اشتراک ہر فریق را ادلہ و حجاج ست کہ کتب اصول دین متضمن اوست
و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و لذلک خلقہم و اللہ یحکم بینہم یوم القیامۃ فیما کانوا فیہ یختلفون **قف** اعلم ان اللہ
سبحانہ طلب من الخلق معرفتہ بقولہ تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون قال ابن عباس و غیرہ یعرفون فالخلق
تعالی الخلق و تعرف الیہم بالسنۃ الشرائع المنزلۃ فعرفہ من عرفہ سبحانہ منہم علی ما عرفہم فیما تعرف بہ الیہم و قد کان الناس
قبل نزال الشرائع بعثۃ الرسل علیہم السلام علمہم باللہ تعالی انما ہو بطریق التنزیہ لہ عن سمات الحدوث و عن الترکیب
و عن الافتقار و یصفونہ بالاقتدار المطلق و ہذا التنزیہ ہو المشہور عقلا و لا یتعداہ عقل اصلا فلما انزل ایید شریعتہ
علی رسولہ محمد صلعم و اکمل دینہ کان سبیل العارف باللہ ان یجمع فی معرفۃ باللہ بین معرفتین احدہما المعرفۃ التی تقتضیہا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الادلۃ العقلیۃ والاخری المعرفۃ التی جاءت بہا الاخبارات الالہیۃ وان یرد علم ذلک الی اللہ تعالی ویومن بہ
وبکل ما جاءت بہ الشریعۃ علی الوجہ الذی ارادہ اللہ تعالی من غیر تاویل بفکرہ ولا تحکم فیہ برایہ وذلک ان الشرائع
انما انزلہا اللہ تعالی لعدم استقلال البشریۃ بادراک حقائق الاشیاء علی ما ہی علیہ فی علم اللہ وانی لہا ذلک
وقد تقیدت بما عندہا من اطلاق ما ہنالک فان وہبہا علما بمرادہ من الاوضاع الشرعیۃ وسخہا الاطلاع علی حکمۃ فی ذلک
کان من فضلہ تعالی فلا یضیف العارف ہذہ المنۃ الی فکرہ فان تنزیہہ الربہ تعالی بفکرہ یجب ان یکون مطابقا لما انزلہ
سبحانہ علی لسان رسولہ صلعم من الکتاب والسنۃ والا فہو تعالی منزہ عن تنزیہ عقول البشر بافکارہا فانہا مقیدۃ باوطارہا
فتنزیہہا کذلک مقید بحسبہا وبموجب احکامہا وآثارہا الا اذا خلعت عن الہوی فانہا حینئذ یکشف اللہ لہا العطار عن ابصارہا
ویہدیہا الی الحق فتنزہہ اللہ تعالی عن التنزیہات العرفیۃ بالافکار العاویۃ وقد اجمع المسلمون قاطبۃ علی جواز روایۃ
الاحادیث الواردۃ فی الصفات ونقلہا وتبلیغہا من غیر خلاف بینہم فی ذلک ثم اجمع اہل الحق منہم علی ان ہذہ الاحادیث
مصروفۃ عن احتمال مشابہۃ الخلق لقول اللہ تعالی لیس کمثلہ شیء وہو السمیع البصیر ولقول اللہ تعالی قل ہو اللہ احد
اللہ الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد وہذہ السورۃ یقال لہا سورۃ الاخلاص وقد عظم رسول اللہ صلعم شانہا ورغب
امتہ فی تلاوتہا حتی جعلہا تعدل ثلث القرآن من اجل انہا شاہدۃ بتنزیہ اللہ تعالی وعدم الشبہ والمثل لہ سبحانہ وسمیت
سورۃ الاخلاص لاشتمالہا علی اخلاص التوحید للہ عن ان یشوبہ میل الی تشبیہہ بالخلق واما الکاف التی فی قولہ لیس کمثلہ
شیء فانہا زائدۃ وقد تقرر ان الکاف والمثل فی کلام العرب تیان للتشبیہ فجمعہما اللہ تعالی ثم نفی بہما عنہ ذلک فاذا ثبت
اجماع المسلمین علی جواز روایۃ ہذہ الاحادیث ونقلہا مع اجماعہم علی انہا مصروفۃ عن التشبیہ لم یبق فی تعظیم اللہ تعالی
بذکرہا الا نفی التعطیل لکون اعداء المرسلین سووا بہم سبحانہ اسماء نفوا فیہا صفاتہ العلا فقال قوم من الکفار ہو طبیعۃ و
قال آخرون منہم ہو علۃ الی غیر ذلک من الحادہم فی اسمائہ سبحانہ فقال رسول اللہ صلعم ہذہ الاحادیث المشتملۃ علی
ذکر صفات اللہ العلی ونقلہا عنہ اصحابہ البررۃ ثم نقلہا عنہم ائمۃ المسلمین حتی انتہت الینا وکل منہم یرویہا بصفتہا من غیر
تاویل لشیء منہا مع علمنا انہم کانوا یعتقدون ان اللہ سبحانہ وتعالی لیس کمثلہ شیء وہو السمیع البصیر ففہمنا من ذلک ان
اللہ تعالی اراد بما نطق بہ رسولہ صلعم من ہذہ الاحادیث وتناولہا عنہ الصحابۃ رضی اللہ عنہم وبلغوا الامۃ ان
یعض بہا فی حلوق الکافرین وان یحمی ذکرہا نکتا فی قلب کل ضال معطل مبتدع یقفو اثر المبتدعۃ من اہل الطبائع
عباد العلل فلذلک وصف اللہ تعالی نفسہ الکریمۃ بہا فی کتابہ ووصفہ رسول اللہ صلعم ایضا بما صح عنہ وثبت فدل علی
ان المومن اذا اعتقد ان اللہ لیس کمثلہ شیء وہو السمیع البصیر احد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد کان ذکرہ
لہذہ الاحادیث تمکینا للاثبات وشجا فی حلوق المعطلۃ وقد قال الشافعی رح الاثبات اکن لعلۃ استطابی ولم یبلغنا ان
احدا من الصحابۃ والتابعین وتابعیہم انہم اولوا ہذہ الاحادیث ولا جاء عن احد منہم فیہا حرف یخالف ما وصفنا من ان اللہ تعالی عن ان تضرب
لہ الامثال وانہ اذا نزل القرآن بصفۃ من صفات الصمد نزل الی المکونین سبحانہ یداہ فوق ایدیہم فان نفس تلاوۃ
ہذا یفہم منہا السامع المعنی المراد بہ وکذا قولہ تعالی بل یداہ مبسوطتان عند حکایتہ تعالی عن الیہود ونسبتہم ایاہ الی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الجمل فقال تعالى بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشاء فان نفس تلاوة هذا بينة للمعنى المقصود وايضا فان تاويل هذه الاحاديث
يحتاج الى ان يضرب لله تعالى فيها المثل نحو قولهم في قوله تعالى الرحمن على العرش استوى الاستواء الاستيلاء كقولك
استوى الامير على البلد فلزمهم تشبيه الباري تعالى بخلقه اهل الاثبات نزهوا جلال الله عن ان يشبهوه بالاجسام حقيقة
ولا مجازا وعلموا مع ذلك ان النطق يشتمل على كلمات متداولة بين الخالق والخلق وتحرجوا ان يقولوا مشتركة لان الله تعالى
لا شريك له ولذلك لم يتاول السلف شيئا من احاديث الصفات مع علمنا قطعا انها عندهم معروفة عما يسبق اليه
ظنون الجهال من تشابهها لصفات المخلوقين وتامل تجد الله تعالى لما ذكر المخلوقات المتولدة من الذكر والانثى
في قوله سبحانه خلق لكم من انفسكم ازواجا ومن الانعام ازواجا يذروكم فيه علم سبحانه ما يخطر بقلوب الخلق فقال عز
من قائل ليس كمثله شئ وهو السميع البصير انتهى كلام المقريزي في الخطط حاصل كلام آنكه طريق سلف امت و ائمه ايشان
از صحابه و تابعين و تبع تابعين و ائمه مجتهدين اجراء صفات باريتعالى برظواهرش موافق ورود كتاب عزيز و نصوص
حديث شريف بلا تاويل و تعطيل و تكييف و تشبيه و تمثيل ست با اعتقاد تنزيه او تعالى از صفات مخلوقين و مشابهت
ايشان و نفى صفات الهيه غلو دران مذهب معتزله ست و ايشان بست فرقه هستند مقريزي گفته و فيما يوجد
معتزلي الا وهو رافضي الا قليل منهم الفرد بطامة و معتزله را شنويه و كيسانيه و ناكيه و احمديه و هميه و تبريه و واسطيه
و دوردبه هم نامند و هر واحد را از فرق بست گانه نسبت بمتبوع خود نامي علحده ست و تشبيه صفات باري بصفات
مخلوق مذهب شبه ست و ايشان غلو ميكنند در اثبات صفات بر ضد معتزله و هفت فرقه هستند از انجمله اعتقاد مغيريه
اتباع مغيره بن سعيد عجلي آنست كه الله بكل مكان لا يخلو عنه مكان و در بعض اقوال و عقائد همچنان روافض بنير هستند
و بكفار مجسمه اند على اختلاف الاقوال في بينهم ميگويند انه على العرش و العرش محاس له و جهيه نفي ميكنند صفات
و رويت او سبحانه را در آخرت و قائل اند بخلق قرآن مقريزي گفته و هم فرقة عظيمة و عداوهم في المعطلة المجبرة
گويم كتب شيخ الاسلام ابن تيميه و حافظ ابن قيم رحمهما الله مشحون ست بر رد اعتقادات ايشان خصوصا قصيده نونيه
كه خيلي بغزو پر مغز واقع شده و تفاصيل عقائد اين فرق بذيل احوال شان در خطط مرقوم ست و مذهب اهل سنت
و جماعت كه فرقه ناجيه و مصداق حديث لا يزال طائفة من امتي على الحق ظاهرين الى ان ياتي امر الله ست اثبات
بلا تمثيل و احقاق بلا تعطيل و نفي تشبيه و تجسيم بلا تكييف و تاويل ست و هو الحق الذي يستحق ان يصار اليه و
لا يعول الا عليه و بالله التوفيق **قف** شاه رفيع الدين دهلوي رح در جواب بعض اسئله نوشته اند كه علماي
اهلسنت و جماعت رحمهم الله در اصول ثلثه دين اختلافي ندارند مگر در بعض مقفرغات شبيه باختلاف لفظي كه فيما بينها
واقع ست و باين اختلاف سه فرقه شده اند اشعريه و ماتريديه و حنابله و اصل اين ست كه علماي اهلسنت را
حق تعالى دو چيز عطا فرموده يكي ذهن رسا كه بسبب آن بغور سخن مي رسند و مجرد بر الفاظ نمي شوند دوم انصاف
و قلت حسد كه بسبب آن كلام هر قائل را بر محل نيك حمل مينمايند و حتى المقدور تكفير و تضليل نمي كنند مثلا ماتريديه
قائل شده اند بصفت تكوين كه آنرا تكوين گويند و آن صفت را قديم مي انگارند و اشعريه صفت تكوين را اعتبارية

Presented by: Rana Jabir Abbas

دارند وی فهمند کہ تعلقات قدرت و ارادہ این صفت حادث میشود و چنانچہ تعلقات سائر صفات حادث اند ازیں
ہم حادث ست پس کلام ماتریدیہ را کہ قائل بقدم آن صفت اند حمل نمیکنند بر قدم مبدء آن کہ قدرت و ارادہ اند
و تضلیل و تکفیر نمی نمایند و ہمچنین ست حال خلاف دیگر کہ فیما بین این ہر سہ گروہ واقع ست مثلا اشاعرہ و ماتریدیہ
میگویند کہ کلام غیر مخلوق ست و مراد ازان کلام نفسی سیدارند نہ الفاظ زیرا کہ حدوث الفاظ کہ کیفیات اصوات
غیر قارہ اند بدیہی ست و انکار بدیہی نتوان کرد و حنابلہ میگویند کہ الفاظ ہر چند کیفیات اصوات غیر قارہ اند اما عدم
القرار اینہا در وجود تلفظی ست و اینجا الفاظ را وجودی دیگر ست بمتخیلہ سامعین و آن وجود بطریق تجدد امثال قرار
و ارزدار د مثلا گلستان شیخ سعدی را ہمان وجود توان گفت کہ از مدت شش صد و سی سال موجود ست
یعنی ہمین الفاظ منت مرضای را عز و جل تا آخر او لا در متخیلہ شیخ سعدی لباس وجود پوشیدند باز در متخیلہ سامعان
دیگر و ہلم جرا الی یومنا ہذا پس چون کلام لفظی الہی را در علم الہی مانند کلام نفسی قدیم گوئیم ہیچ انکار بدیہی لازم نمی آید
بلکہ عموم نص کلام اللہ غیر مخلوق را از ظاہر صرف کردن و بر کلام نفسے محمول داشتن بعید از فہم ست اشعریہ و ماتریدیہ
دانستند کہ سخن حنابلہ راہ بدیہی دارد ایشانرا تکفیر و تضلیل نباید نمود و اشعریہ میگویند کہ حسن و قبح در افعال بمعنی
ایجاب ثواب و عقاب ذاتی افعال نیست و الا نسخ در شرع جائز نمیشد لان ما بالذات لا یختلف و لا یختلف و ماتریدیہ میگویند کہ افعال
را قبل از وجود شرع حکمی نیست از وجوب و حرمت چنانچہ معتزلہ میگویند اما در نفس فعل چیزی ہست کہ مقتضی وجوب ست
مثل نماز کہ مشتمل بر مناجات معبود ست و چیزیست کہ مقتضی حرمت ست مثل زنا کہ موجب اختلاط انساب ست و از بسکہ
شارع حکیم ست حکم او جزافی نیست آنچہ قابل وجوب ست آنرا واجب ساختہ و آنچہ قابل حرمت ست آنرا حرام ساختہ
حسن و قبح بعضی افعال بعقول ناقصہ ما مدرک نمیشود باین جہت اشعریہ انکار حسن و قبح ذاتی افعال نمودہ اند
تا عوام بعقول ناقصہ خود درین میدان پر خطر جولان نکنند و از جادہ ایمان بیرون نروند و الیہ اشار سید نا علی
بن ابیطالب کرم اللہ وجہہ حیث قال لو کان الدین بالرای لکان باطن الخف اولا بالمسح من ظاہرہ پس اشعریہ قائل
تکفیر و تضلیل نیستند و ہمچنین جمہور متکلمین صفات حق تعالی را زائد بر ذات می شمارند و میگویند کہ اثبات قدماء مستقلہ
یعنی ذوات متعددہ کفر ست و اثبات قدم یکذات و بہ تبعیت آن ذات قدم صفات اصلا کفر نیست و علماء ماوراء النہر
از اثبات قدماء متعددہ و لو بصفات متعددہ احتراز کردہ صفات را لا عین و لا غیر دانستہ اند زیرا کہ اگر عین گوئیم
نفی آنہا لازم می آید و مذہب معتزلہ و فلاسفہ میشود و اگر زائد گوئیم یعنے غیر پس طعن و تشنیع مخالفان باثبات قدماء
متعددہ متوجہ میشود و باین جہت نفی عینیت و غیریت کردند و جمہور متکلمین فہمیدند کہ مراد ایشان نفی غیریت مستقلہ
ست چنانکہ ما میگوئیم نہ انکار آن صفات و لہذا نفی غیریت حقیقیہ چیزی از چیزی بسفسطہ ظاہرست و ہمچنین علماء ماتریدیہ
میگویند کہ السعید قد یشقی و الشقی قد یسعد و اشعریہ میگویند کہ السعید من سعد فی بطن امہ و الشقی من شقی فی
بطن امہ و ہر دو فریق غرض فریق دیگر را فہمیدہ از تکفیر و تضلیل زبان را بند ساختہ اند زیرا کہ یکے قہ انجام را
نظر کردہ و فرقہ دیگر وسط را نیز اعتبار نمودہ بتبدیل شقاوت و سعادت قائل شدہ و ہمچنین ست حال اختلافیکہ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در ایمان واقع ست کہ الایمان ہو التصدیق فقط والاقرار کافٍ فی التصدیق وہو التصدیق والاقرار واعمل
بمعنے ان العمل من مکملات جمہور محدثین از شافعیہ و حنابلہ قائل باین ہستند و حنفیہ قائل باول و لہذا این فریق
جزم نمیکنند بایمان خود و میگویند کہ انا مومن انشاء اللہ تعالی و حنفیہ میگویند انا مومن حقا زیرا کہ در کمال ایمان کہ عمل
ست شبہ ست کہ ہست یا نیست و در نفس ایمان کہ تصدیق ست ہیچ شبہ نیست و علی ہذا القیاس در آنچہ اثنا عشریہ میگویند
کہ در فرقہ ما اختلافی نیست در اصول دین و حال ماتریدیہ و حال اشعریہ کہ فیما بین خود با اختلاف دارند ہمچنین نیست پس
جای فخر نباشد و معہذا فیما بین اثنا عشریہ نیز در بعض اصول اختلاف ست و سنۃ القول بالبدء والرجعۃ حتی انکرہ بعضہم
و قول بحذف بسیاری از کلام اللہ کہ جمہور اثنا عشریہ بدان قائل اند و در کتاب اعتقادات ابن بابویہ را انکار بقیو
بسیار ست و بشدت نفی آن نمودہ و مثل قول بحجیت قیاس کہ بہ اللہ اثنا عشری بان قائل ست و دیگران انکار
آن مینمایند و بہمین جہت او را ثلث عشری لقب دادہ اند و باہم بہ سبب این اختلافات تکفیر و تضلیل نمیکنند چہ ابن
بابویہ را بکمال تعظیم پیش می آیند و ملقب بصدوق نمودہ اند فما ہو جوابکم فہو جوابنا انتہی کلامہ گویم مقریزی در خطط
گفتہ اعلم ان السبب فی خروج اکثر الطوائف عن دیانۃ الاسلام ان الفرس کانت من سعۃ الملک و علو الید علی جمیع الامم و جلالۃ
الخطر فی انفسہا بحیث انہم کانوا یسمون انفسہم الاحرار والاسیاد و کانوا یعدون سایر الناس عبیدا لہم فلما امتحنوا
بزوال الدولۃ عنہم علی ایدی العرب و کانت العرب عند الفرس اقل الامم خطرا تعاظمہم الامر و تضاعف لدیہم المصیبۃ و راموا
کید الاسلام بالمحاربۃ فی اوقات شتی و فی کل ذلک یظہرہ اللہ تعالی الحق و کان من قائمہم شنفاد و اشنیس و المقفع و
بابک و غیرہم و قبل ہولاء رام ذلک عمار المقنع خلیفۃ ابو مسلم السروج فراوان کیدہ علی الحیلۃ انجع فاظہر قوم منہم الاسلام
و استمالوا اہل التشیع باظہار محبۃ اہل بیت رسول اللہ صلعم و استبشاع ظلم علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ ثم سلکوا بہم مسالک
شتی حتی اخرجوہم عن طریق الہدی فقوم اوغلوہم الی القول بان رجلا ینتظر یدعی المہدی عندہ حقیقۃ الدین اذ لا یجوز
ان یوخذ الدین عن کفار اذ نسبوا اصحاب رسول اللہ صلعم الی الکفر و قوم خرجوا الی القول بادعاء النبوۃ لقوم سموہم بہ
و قوم سلکوہم الی القول بالحلول و سقوط الشرایع و آخرون تلاعبوا بہم فاوجبوا علیہم خمسین صلوۃ فی کل یوم و لیلۃ و آخرون
قالوا بل ہی سبعۃ عشر صلوۃ فی کل صلوۃ خمس عشرۃ رکعۃ و ہو قول عبد اللہ بن عمرو بن الحارث الکندی قبل ان یصیر
خازجیا صفریا و قد اظہر عبد اللہ بن سبا الحمیری الیہودی الاسلام لیکید اہلہ فکان ہو اصل اثارۃ الناس علی عثمان بن
عفان و احراق علی رضی اللہ عنہ منہم طوائف اعلنوا بالہیتہ و من ہذہ الاصول حدثت الاسماعیلیۃ و القرامطۃ و الحق
الذی لا ریب فیہ ان دین اللہ تعالی ظاہرا لا باطن فیہ جوہرا لا ستر تحتہ و ہو کلہ لازم لکل احد لا مسامحۃ فیہ و لم یکتم رسول
اللہ صلعم شیئا من الشریعۃ و لا کلمۃ و لا اطلع اخص الناس بہ من زوجۃ او ولد عم علی شیء من الشریعۃ کتمہ عن الاحمر
و الاسود و رعاۃ الغنم و الابل و لا کان عندہ صلعم سر و لا رمز و لا باطن غیر ما دعا الناس کلہم الیہ و لو کتم شیئا
لما بلغ کما امر و من قال ہذا فہو کافر باجماع الامۃ و اصل کل بدعۃ فی الدین البعد عن کلام السلف و الانحراف عن
اعتقاد الصدر الاول حتی بالغ القدری فی القدر فجعل العبد خالقا لافعالہ و بالغ الجبری فی مقابلتہ فسلب عنہ الفعل

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

والاعسار وبالغ المعطلة فی التنزیه فسلب عن الله تعالی صفات الجلال ونعوت الکمال وبالغ المشبهة فی مقابلته
فشبهوا الله عن البشر وبالغ المرجی فی سلب العقاب وبالغ المعتزلی فی التخلید فی العذاب بالغ الناصبی فی دفع علی رضی
الله عنه عن الامامة وبالغت الغلاة حتی جعلوه الها وبالغ السنی فی تقدیم ابی بکر رضی الله عنه وبالغ الرافضی فی
تاخیره حتی کفره ومیدان الظن واسع وحکم الوهم غالب فتعارضت الظنون وکثرت الاوهام وبلغ کل فریق فی الشر
والعناد والبغی والفساد الی اقصی غایة وابعد نهایة وتباغضوا وتلاعنوا واستحلوا الاموال واستباحوا الدماء
وانتصروا بالدول واستعانوا بالملوک فلو کان احدهم اذا بالغ فی امر نازع الآخر فی القرب منه فان الظن لایبعد
عن الظن کثیرا ولا ینتهی فی المنازعة الی الطرف الآخر من طرفی التقابل لکنهم ابوا الا التدابر والتقاطع ولا یزالون مختلفین
الا من رحم ربک **فصل پانزدهم** در بیان بعض خصایص امت مرحومه محمدیه صلعم و این خصائص اگرچه بسیار و
بیشمار ست لیکن انچه ازان مناسب این مقام باشد چند ست یکی انکه این امت را خیر امم وورثه انبیاء علیهم السلام گردانیده
و در نصب احکام از کتاب و سنت در غیر منصوصات اجتهاد روزی او فرموده تا انکه عیسی علیه السلام نزد نزول
حکم بشریعت او فرماید و ازانجمله انکه قرن صحابه و تابعین و اتباع تابعین را خیر القرون گردانیده و ازانجمله انکه در
زمان دنیا این امت آخرست و در حشر و حساب و قضا و دخول جنت قبل امم سابق در صحیحین از ابو هریره آمده
که فرمود رسول خدا صلعم نحن الآخرون السابقون یوم القیامة بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا و فی روایة لمسلم نحن
الآخرون من اهل الدنیا والسابقون یوم القیامة المقضی لهم قبل الخلائق و ازانجمله انکه ذکر این امت در کتب انبیای
سابقین آمده موسی علیه السلام ازو مکرر دکه این امت ازان وی باشد و اوصاف او را یاد کرد جواب آمد که این امت
احمد باشد و فی الباب حدیث طویل عن ابی هریرة عند ابی نعیم الاصفهانی وعن ابن عباس عند ابن طغربک عن
انس مرفوعا عند ابی نعیم فی الحلیة و دران آمده که اناجیل ایشان در صدور ایشان باشد و مال غنیمت بخورند
و بر قصد حسنه بدون عمل یک حسنه و بر عمل ده حسنه یا بیشتر و سیئه بدون عمل نوشته نشود و بر عمل یک سیئه قرار
داده آید و دجال را بکشند و ازار پوشند تا نیم ساق و طهارت اطراف کنند و در روز صائم و در لیل قائم باشند
و آمرین بمعروف و ناهین از منکر اند رعایت میکنند شمس و قمر را برای اوقات نماز ذکر میکنند در مساجد و مضاجع
و نماز میگذارند استاده و نشسته بر رکوع و سجود و صفوف کتاب ایشان خاتم کتب و نبی ایشان خاتم رسل و دین
ایشان ناسخ جمله ادیان ست تهلیل میکنند نزد غضب تسبیح میکنند نزد تنازع و ذبح میکنند قربان را برای خدا از آنچه
گفته هر که معجزات او اظهر ست ثواب امت او اقل ست بسی گفته مگر این امت که با وجود اظهریت معجزات رسول ثواب
امت او اکثر از سائر امم ست و ازانجمله آنکه غنائم حلال ست ایشان را و برای امم سابقه حلال نبود و تمام روی
زمین مسجد ایشان ست و تیمم بخاک آن روا نزد عدم وجود ماء و صحیح آنست که اصل وضو مخصوص این امت نیست بلکه
غره و تحجیل و همچنین مجموع صلوات خمس باین کیفیت مخصوص امت مرحومه ست و ازانجمله بسمله ست باین لفظ عربی و
ترتیب کذائی شهاب الدین حلبی نحوی در تفسیر خود گفته هی مما اختصت به هذه الامة انتهی و ازانجمله تامین و سلام

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در رکوع قبل سجده ست و از انجمله صفوف صلوة ست مثل صفوف ملائکه و امم سابقه نماز منفرد میگذارند و از انجمله روز جمعه ست که امم سابقه را بدان راه ندادند و برای این امت نگاه داشتند و در وی ساعت اجابت ست و در تعیین آن زیاده بر سی قول در لوامع الانوار ذکر کرده و در فتح الباری چهل و دو قول آورده و از انجمله نظر کردن او تعالی ست این امت را از اول لیل رمضان برحمت و غفران و ماه رمضان خصوصیات کثیره دارد که همه داخل خصائص این امت ست اگرچه در تخصیص صیام رمضان باین امت اختلاف ست و از انجمله استرجاع ست نزد مصیبت باین عبارت خاصه و رفع حرج و اغلال امم سابقه ازین امت و رفع مواخذه بر خطا و نسیان و استکراه و حدیث نفس و از انجمله آنکه این شریعت اکمل جمیع شرائع متقدمه ست چنانکه بر ماهر توراة و انجیل و زبور و صحف مخفی نیست و از انجمله عدم اجتماع ایشان ست بر ضلالت و درین باب حدیث ماست بالفاظ و طرق و اسانید کثیره و این علامت قوت ست پس نازل نشود حدیث مروی درین باب از مرتبه حسن و بعضی گفته اند مراد باست درین حدیث علماء امت اند و از انجمله آنکه اجماع ایشان حجت ست نزد کسیکه قائل ست بآن و اختلاف ایشان رحمت ست و اختلاف من قبلهم عذاب بود و از کثرت طرق معلوم میشود که حدیث اختلاف امتی رحمة فی الجملة اصلی دارد و از انجمله آنکه شهادت دو کس عدل از ایشان برای شخصی بخیر موجب جنت ست و از انجمله آنکه اقل امم اند در عمل و اکثر ایشان در اجر و اقصر در عمر و معهذا علم اول و آخر امم دارند و از انجمله آنکه ایشانرا اسناد داده اند یعنی حکایت طریق متن و سند موصل بسوی متن قطعا گفته و هو خصیصة فاضلة من خصائص هذه الامة وسنة بالغة من السنن المؤکدة انتهی زرقانی گفته لم یوتها احد الامم قبلهم انتهی و ابن المبارک گفته الاسناد من الدین و لولا الاسناد لقال من شاء ما شاء و قال الثوری الاسناد سلاح المومن و عبد الله بن طاهر گفته روایة الحدیث بلا اسناد من عمل الزمنی و قیل فی قوله تعالی او اثارة من علم اسناد الحدیث و بقیه گفته حماد بن زید را مذاکره احادیث کردم گفت ما اجودها لو کان لها اسنخة یعنی اسنادا و در مواهب گفته و هذه الامة الشریفة تنص الحدیث عن الثقة المعروف فی زمانه بالصدق و الامانة حتی تتناهی اخبارهم ثم یبحثون اشد البحث حتی یعرفوا الاحفظ فالاحفظ و الاضبط فالاضبط و الاطول مجالسة لمن فوقه ممن کان اقصر مجالسة ثم یکتبون الحدیث من عشرین وجها و اکثر حتی یهذبوه من الغلط و الزلل و یضبطوا حروفه و یعدوه عدا فهذا من فضل الله علی هذه الامة انتهی ابو حاتم رازی گفته لم یکن فی امة من الامم منذ خلق الله آدم امناء یحفظون آثار الرسل الا فی هذه الامة انتهی زرقانی گفته و فیه شرف اصحاب الحدیث و رد علی من کره کتابته من السلف انتهی گویم این منصب خاص باهل حدیث ست و اهل فقه ازان بمراحل دور افتاده اند و از انجمله آنکه ایشانرا علم انساب و اعراب داده اند و در حدیث ابو هریره آمده تعلموا من انسابکم ما تصلون به ارحامکم فان صلة الرحم محبة فی الاهل مثراة فی المال منساة فی الاثر اخرجه احمد و الترمذی و الحاکم صحیحا زرقانی گفته و کل منهما متنافس فیه المتنافسون و ابو بکر محمد بن احمد بن منصور حافظ بغدادی گفته این امت مخصوص ست بسه چیز که امم سابقه را ندادند اسناد و انساب و اعراب انتهی و هو مروی عن ابی علی الجیانی ایضا و از انجمله آنکه ایشانرا تصنیف کتب رزانی داشته اند ابن العربی مالکی در

Presented by: Rana Jabir Abbas

عارضة الاحوذی فی شرح جامع الترمذی گفته لم یکن قط فی امة من الامم من انتهی الی حد هذه الامة من التصرف فی التصنیف والتحقیق ولا جاراها فی مدانا من التفریع والتدقیق وتصنیف الکتب وتدوین العلوم وحفظ سنة نبیهم صلعم انتهی وعراقی در شرح محصول گفته ومن خصائصه ان الواحد من امته یحصل له فی العمر القصیر من العلوم والفهوم مالم یحصل لاحد من الامم السابقة فی العمر الطویل ولهذا تهیا للمجتهدین من هذه الامة من العلوم والاستنباطات والمعارف ماتقصر عنه اعمارهم انتهی واقوال اهل علم درین باب بسیارست ازانجمله آنکه همیشه گروهی ازایشان غالب باشد برحق تا آنکه امر خدا بیاید یعنی آیات عظام که متعاقب آن ساعت باشد واقع شود فی مسلم عن جابر بن سمرة رفعه لن یبرح هذا الدین قائما تقاتل علیه عصابة من المسلمین حتی تقوم الساعة ودر حدیث شیخین ست مرفوعا لاتزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک بخاری در صحیح گفته الطائفة اهل العلم ونووی در تهذیب گفته حملة العلماء او جمهورهم علی اهل العلم وقد دعا لهم النبی صلعم بقوله نضر الله امرءا سمع مقالتی فوعاها فادّاها کما سمعها وجعلهم عدولا فی حدیث یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین وهذا اخبار منه صلعم بصیانة العلم وحفظه وعدالة ناقلیه وانه تعالی یوفق له فی کل عصر عدولا یحملونه وینفون عنه وهو من اعلام نبوته ولا یضر معه کون بعض الفساق یعرفون شیئا من العلم لان الحدیث انما هو اخبار بان العدول یحملونه لا ان غیرهم لا یعرف منه شیئا ونیز نووی گفته ویجوز ان یکون الطائفة جماعة متفرقة من انواع الامة مابین شجاع وبصیر بالحرب وفقیه ومفسر ومحدث وقائم بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر وزاهد وعابد ولا یلزم اجتماعهم ببلد واحد بل یجوز اجتماعهم فی قطر واحد وتفرقهم فی الاقطار وان یکونوا فی بعض دون بعض ویجوز اخلاء الارض کلها من بعضهم اولا فاولا الی ان لا یبقی الا فرقة واحدة ببلد واحد فاذا انقرضوا جاء امر الله تعالی بقیام الساعة انتهی گویم اگرچه حمل طائفه برجمیع این طوائف که نووی ذکر کرده جائزست اما حمل آن مطابق ظاهر لفظ حدیث بر اهل حدیث وظاهرین بالامر الزق واصق واوفق واطبق ست وزرقانی درین مقام گفته وفیه معجزة بینة فان اهل السنة لم یزالوا ظاهرین فی کل عصر الی الآن من حین ظهرت البدع علی اختلاف صنوفها من خوارج ومعتزلة ورافضة وغیرهم لم یقم لاحد منهم دولة ولم تستمر لهم شوکة بل کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله بنور الکتاب والسنة وزعمت المتصوفة ان الاشارة الیهم لانهم لزموا الاتباع بالاحوال واغناهم الاتباع عن الابتداع انتهی گویم لفظ ظاهرین ابا دارد از حمل حدیث بر صوفیه کما لا یخفی فالاولی ماذکرناه وازانجمله آنکه این امت در قبور باذنوب درآید و بیرون آید از قبور بلا ذنوب واین گناه باستغفار مومنین ازایشان دور شود واگر استغفار کفایت نکند حساب قبر وعقاب وبسندگی کند وجمیع ذنوب زوال پذیرند حقیقة یا حکما زیرا که ادله قطعیه دلالت دارند بر دخول گروهی از عصاة این امت در نار اگرچه احساس الم آن کمتر باشد وازانجمله آنکه این امت بعد انبیا اول از زمین برآید بعده امم دیگر برخیزند وممتاز باشند از جمیع امم باثر سجود وغره وتحجیل ونامهای اعمال بدست راست یا بند ونور ایشان پیش پیش ایشان دود وسعی ایشان برای خود وبرای دیگر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بکار آید و پدر و پسر یکدیگر را شفاعت کنند و از عذاب برهانند و ده چیز است که بعد مرگ در حشر بکار آید و سیوطی آنرا نظم کرده ؎ اذا مات ابن آدم لیس یجری ؛ علیه من فعال غیر عشر ؛ علوم نثرها و دعا نجل ؛ و غرس النخل والصدقات تجری ؛ وراثة مصحف و رباط ثغر ؛ وحفر البیر او اجرا نهر ؛ وبیت للغریب بناه یاوی ؛ الیه او بناء محل ذکر ؛ وتعلیم لقرآن کریم ؛ فخذها من احادیث بحصر ؛ و از انجمله آنکه این امت بیش از همه امم در جنت در آید و هفتاد هزار کس از ایشان بی حساب داخل جنت شوند طبرانی در اوسط از حدیث عمر بن خطاب مرفوعا آورده حرمت الجنة علی الانبیاء حتی ادخلها و حرمت علی الامم حتی تدخلها امتی و ازین حدیث اخذ کرده اند که عاصیان این امت را تخفیف کنند پیش از عاصیان امم دیگر از نار بیرون آرند حافظ ابن قیم گفته فهذه الامة اسبق الامم خروجا من الارض و اسبقهم الی اعلی مکان فی الموقف و الی ظل العرش و الی فصل القضاء و الی الجواز علی الصراط و الی دخول الجنة انتهی و بخاری و مسلم از ابو هریره روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم یدخل الجنة من امتی زمرة هم سبعون الفا تضیئ وجوههم اضاءة القمر لیلة البدر الحدیث و درین باب احادیث ست بسکی در شفاء الغرام گفته ظاهر قوله سبعون الفا انهم لا یزیدون علی ذلک و انهم کلهم بالصفة المذکورة و رجح غیره ان المراد الکثرة باختلاف الاخبار فی المقدار فروی مائة الف و مع کل الف سبعون الفا و مع کل واحد سبعون الفا و لیس فی الحدیث نفی دخول احد علی الصفة المذکورة غیر هؤلاء کالانبیاء و الشهداء و الصدیقین و الصالحین انتهی و ابن عبد السلام جزم کرده که این خصوصیت برای غیر نبی ما ثابت نشده و سبکی گفته لم یرد فیه شئ بنفی و لا اثبات فی الامم السالفة و استظهر ابو طالب عقیل بن عطیة ان فیهم من هو کذلک انتهی زرقانی گفته و فیه ان الاستظهار لا دخل له هنا اذ هو من الاشیاء التی لا تکون الا بمحض النقل روی الحاکم و البیهقی عن جابر مرفوعا من زادت حسناته علی سیئاته فذاک الذی یدخل الجنة بغیر حساب و من استوت حسناته فذاک الذی یحاسب حسابا یسیرا و من اوبق نفسه فهو الذی یشفع فیه بعد ان یعذب و روی الترمذی مرفوعا ان الله یدخل الجنة من امتی یوم القیامة سبعین الفا و مع کل الف سبعین الفا و عند الطبرانی و البیهقی فی البعث عن النبی صلعم ان ربی وعدنی ان یدخل من امتی الجنة سبعین الفا لا حساب علیهم و انی سالت ربی المزید فاعطانی مع کل واحد من السبعین الفا سبعین الفا و زاد فی روایة البزار من حدیث انس و هم الذین لا یکتوون و لا یسترقون و لا یتطیرون و علی ربهم یتوکلون و وصف السبعین الفا بذلک ایضا فی الصحیح جعلنا الله سبحانه و تعالی منهم بمنه و کرمه و بالجملة فقد اختصت هذه الامة بمالم یعطه غیرها من الامم تکرمة لنبیها علیه الصلوة و السلام و زیادة فی شرفه و بالله التوفیق **فصل شانزدهم** در بیان بعثت مجددین بر سر هر مائة عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها اخرجه ابو داود و قد اتفق الحفاظ علی تصحیح هذا الحدیث منهم الحاکم فی المستدرک و البیهقی فی المدخل و ممن نص علی صحته من المتاخرین الحافظ ابن حجر یعنی میفرستد خدا تعالی برای این امت بر سر هر صد سال کسیکه تازه میکند برای امت دین او را و در حاکم الابرار گفته مراد بر سر هر صد سال اول صد سال ست از هجرت نبویه صلعم و مراد بتجدید دین احیاء عمل بکتاب و سنت و امر بمقتضای این هر دو ست که مندرس شده و گفته اند که مجدد را لازم ست که مردی مشهور بعلم معروف بفضل

Presented by: Rana Jabir Abbas

مشار الیہ در دین باشد و یکصد سال بگذرد و وی زندہ باشد و معلوم نمیشود این مجدد دیگر بغلبۂ ظن متعاصرین وی
از اہل علم و بقرائن احوال و انتفاع بعلم او و لابد ست کہ عالم باشد بعلوم دینیۂ ظاہر و باطنہ و ناصر سنت و قامع بدعت
بود و علم او عام شود اہل زمان او را و تجدید بر سر ہر صد سال بنا بر اخرام علماست درین مدت غالبًا و بنا بر اندراس
سنن و ظہور بدع پس احتیاج میشود بسوی تجدید دین و میفرستد و برمی انگیزد خدای تعالی از خلف عوض سلف
واحد یا متعدد را انتہی گوییم کلام درین حدیث بسہ وجہ ست یکی آنکہ مراد براس مائۃ چیست دوم آنکہ مراد بتجدید
دین چہ باشد سوم آنکہ از اول مائۃ تا این مائۃ سیزدہم کدام کدام مجدد بر سر کدام کدام مائۃ بودہ پس مراد
بسر صد نزد بعض اہل علم آنست کہ در شروع مائۃ در سالہای طاق مثل سال یکم و سوم و پنجم و ہفتم و نہم یافتہ شود
چنانکہ در بارۂ دجال بعین آمدہ کہ خروج وی بر سر مائۃ خواہد بود و عیسے علیہ السلام نازل شدہ او را خواہد کشت
و اولیت مائۃ تا بست و پنجال از آغاز ہر مائۃ محتمل ست بلکہ تا نصف مائۃ و بعضی گفتہ اند کہ مراد براس مائۃ بدایت
مائۃ نیست بلکہ مقصود بعثت مجدد در ہر مائۃ ست خواہ در اول مبعوث شود یا در اوسط یا در آخر مائۃ و قید راس از اتفاقی
ست غرض آنست کہ ہیچ مائۃ از وجود کدام مجدد دین خالی نمی باشد و وجود مجدد دین در ہر مائۃ از اوائل و اواسط
و اواخر آن موید تصحیح این احتمال ست و از ینجا معلوم میشود کہ واحد بودن این مجدد در ہر مائۃ ہم ضرور نیست بلکہ
میتواند کہ جماعتی مجدد باشد در یک عصر چہ لفظ تجدید مشعر ست بآنکہ ہر چہ از احکام دین و اتباع کتاب و سنت
درین عرض مدت صد سال کہنہ و بوسیدہ شدہ و بجای آن احداث و ابتداع رواج گرفتہ این مجدد بیان قبح
آن مستحدثات و حسن اتباع میکند و با بطال باطل و احقاق حق می پردازد و این بیان عام ترست از انکہ بزبان
باشد یا بتصنیف کتب یا بسنان و سیف پس ہر عالم دیندار خدا پرست و ہر امیر عادل حق دوست کہ احیاء
سنن و اماتت بدع فرماید و مردم را بسوی عمل کتاب عزیز و سنت مطہرہ کنند و از تمسک محدثات و تعامل منکرات
و بدعات باز دارد و او تعالی بر دست او دلہا مردہ را زندہ کند و گوشہای کر را شنوا و چشمہای کور را بینا
سازد و طریقہ مرضیۂ سلف صلحاء و ائمۂ ہدی را رواج و رونق بخشد وی مجدد دین نبوی و محیی سنت مصطفوی
برابرست کہ شخصے واحد در مائۃ واحد باین اوصاف متصف باشد یا اشخاص چند باین وصف باشند و ہمین ست معنے
تجدید کہ وجہ دوم از وجوہ معنے حدیث ست و شک نیست کہ نزد گذشتن یک صد سال رنگ عالم و اہل عالم
دگرگون میشود و اختلاف عظیم در کارخانۂ ملک و ملت رو میدہد و مردم از قبح شریعت و بحت سنت غافل و
باموور جدیدہ مائل میگردند و مراسم دین قویم نزد ایشان کان لم یکن شیئا مذکورا میشود پس ضرور افتاد کہ حق
تعالی کسی را فرستد کہ ایشان را یاد دہی طریقۂ شریفۂ نبویہ و شیوۂ مرضیۂ سلفیہ کند و بر شرور و فتن و محدثات
زمن بیاکاند و این کس بر لسان شرع مجدد نام دارد و مرضی و محبوب است و کہذا جمعی از اہل علم این
حدیث را در کتاب اعتصام بسنت آوردہ اند و تجدید دین را یکی از فضائل نفس ناطقۂ انسانی و حسن اعمال ایشان
شمردہ و جمعی کہ ملاحظۂ تغیر زمان و زمانیان بعد مضی یک مائۃ و احتیاج وجود مصلح این تغیر کردند این حدیث را در

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کتاب الفتن ایراد نموده اند مثل صاحب مشکوٰۃ کہ در کتاب الاعتصام والسنۃ آوردہ ومثل ابو داؤد کہ کتاب
الملاحم آنرا داخل نمودہ سیوطی در رسالہ تنبیہ بمن یبعثہ اللہ علی راس کل مائۃ نوشتہ نظیر این حدیث ست انچہ
وارد شدہ ان کل مائۃ سنۃ یکون عندہا امر ابن ابی حاتم در تفسیر خود گفتہ عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص قال ما کانت
منذ کانت الدنیا راس مائۃ سنۃ الا کان عند راس المائۃ امر اخرجہ ابن عساکر فی تاریخہ مطولا و در وی ذکر خروج
دجال و نزول عیسی کردہ و انچہ ازین اثر فہمیدہ ام آنست کہ لابد ست تا سر بر ہر صد سال از محنت شدیدہ پس مقارن
میکند خدا یتعالی آنرا بمنحہ عظیمہ و آن کسی ست کہ میفرستد خدا یتعالی او را برای تجدید دین و احیا شرع مبین براہ
رحمت بر عباد و جبر و نہی حاصل ازین محنت و فساد و ادخال ابو داؤد این حدیث را در کتاب الملاحم مشیر باین معنے
ست کہ چون فتنہ واقع میشود او تعالی جبر آن بمجدد دین میفرماید چنانکہ در حدیث آمدہ ان اللہ عند کل بدعۃ کیدون بہا
الاسلام ولیا من اولیائہ یذب عن عبادہ ولہذا چون در آخر مئین محن و فتن عظیمہ باشد کہ خروج دجال ست منحت
مقابل او نزول عیسے علیہ السلام باشد کہ اعظم از ہر آینده در مئین متقدمہ ست چہ منحہ بر قدر محنہ ست و ضرور ست کہ
این منحت صالح مقابلہ آن محنت باشد و لابد ست کہ این محنت عام باشد بعموم مطلق در ارض یا بنوعی از عموم و
ہمچنین لابد ست در ہر مبعوث بر سر مائۃ کہ نفع او عام باشد مطلقا در ارض یا در وی نوعی از عموم بود انتہی پس نزد
مائۃ اولی حجاج بن یوسف ثقفی بود و ظلم و فساد او خیلی عام و تام گردیدہ ناگزیر حق تعالی تجدید دین بعمر بن عبد العزیز
فرمود ولہذا میمون بن مہران گفتہ ان اللہ کان یتعہد الناس بنبی بعد نبی فان اللہ تعاہد الناس بعمر بن عبد العزیز
اخرجہ ابو نعیم فی الحلیۃ و زہری گفتہ ما کان راس المائۃ تحن اللہ علی ہذہ الامۃ بعمر بن عبد العزیز اخرجہ الحاکم فی
المستدرک عن وہب عن یونس عن الزہری قال الحافظ و ہذا یشعر بان الحدیث کان مشہورا فی ذلک العصر ففیہ
تقویۃ لسندہ مع انہ قوی لثقۃ رجالہ انتہی و ابو بکر بزار بسند خود از احمد بن حنبل آوردہ کہ وی این حدیث را روایت
کرد مرفوعا و گفت کان عمر بن عبد العزیز علی راس المائۃ و ارجو ان یکون الشافعی علی راس المائۃ الاخری و
اخرج البیہقی بسندہ عنہ نحوہ و اخرج ابو اسمٰعیل الہروی بسندہ عنہ یقول یروی فی الحدیث عن النبی صلعم ان
اللہ یمن علی اہل دینہ علی راس کل مائۃ سنۃ برجل من اہل بیتی یبین لہم امر دینہم انتہی و عمر بن عبد العزیز و شافعی
ہر دو قرشی اند اول اموی و ثانی مطلبی و سفیان بن عیینہ گفتہ بلغنی انہ یخرج من العلماء من یقوی اللہ بہ الدین
و ان یحیی بن آدم عندی منہم و نزد مائۃ دوم فتنہ مامون بود وی قول بخلق قرآن اظہار کردہ و دیگر بدع اعتقادیہ
را نمایان ساختہ و علماء عصر خود را در اقطار ارض امتحان عام نمودہ و ہر کرا باجابت این اعتقاد فاسد نکردہ او را ضرب
و قید و حبس و قتل نمودہ و این سبب از اعظم فتن درین امت بود و ہیچ خلیفہ پیش از وی بسوی کدام بدعت
دعوت خلق نکردہ حق تعالی برای کسر این فتنہ و جبر این محنہ شافعی رضی اللہ عنہ را بر گماشت و زین را بالعلم او مطبق
ساخت و وی اول کسی ست کہ فتوی داد بقتل قائل بخلق قرآن و تکفیر او و نیز احمد بن حنبل ست و ثبات او درین
فتنہ کاری کرد کہ معروف ست تا آنکہ اگر وی نمی بود مذہب اہل سنت مفقود میشد و اعتزال تمام عالم را فرو میگرفت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر در حق وی گفته ناصر السنة الصابر علی المحنة الذی قال فیه امام الحرمین غسل وجه السنة من غبار البدعة وکشف الغمة عن عقیدة الامة انتهی وتر دمائة ثالث فتنة قرامطه بود در بلاد کثیره تا آنکه بمکه معظمه در آمده حاجیان را در مسجد حرام بقتل فریع کشته در چاه زمزم انداختند وحجر اسود را ببوس زدو کوب کرده شکستند وبر کنده ببلاد خود شان بردند وزیاده بر بست سال نزد شان ماند بعد از ایشان بسبق هزار دینار خرید کرده بمکه باز آورده بجای او نهادند ومجدد دین این مائة ابن شریح وابو الحسن اشعری وامثال ایشان هستند وتر دمائة چهارم حاکم بامر الله بود وی هر چه فساد وخرابی ها کرد ظاهر ست بلکه در شریر تر وبیشتر از حجاج بود مردم را حکم کرد که هر گاه نام او در خطبه ذکر کنند سجده نمایند وپیش از وی احدی امر بسجده تر ذکر نام خود نکرده وافاعیل ومفاعیل حاکم مذکور مشهور ومعلوم ست ونیز نزد راس این مائة در سنه سبع وار بعمائة رکن یمانی کعبه وجدار قبر مطهر ومرقد منور نبوی صلعم وقبة کبیر که بر صخرة بیت المقدس بود دفعة ساقط شد واین را از عجائب وغرائب اتفاقات شمردند ومنجمله مجددین این مائة قاضی ابو بکر باقلانی مالکی وشیخ ابو احمد اسفرائینی اند وتر دمائة پنجم سنیلا فرنج بود وبر بسیاری از بلاد شامیه تا آنکه در بیت المقدس در آمده زیاده بر هفتاد هزار کس را قتل کردند ومردم آنجا از شام بسوی عراق گریختند واستغاثه فرنگیان کردند وبیت المقدس بدست ایشان نود ویکر وز ماند تا آنکه حق تعالی او را بر دست سلطان صلاح الدین بن ایوب خلاص کرد واز مجددین این مائة ابو حامد غزالی وامثال ایشان از اکابر اهل علم هستند وتر دمائة ششم خروج تتار وعموم فساد ایشان بود تا آنکه اهل علم حکم بکفر ایشان کردند واختلاف نمودند در آنکه بلاد معمولة ایشان که بران استیلا یافته اند از بلاد اسلام ست یا نه بعضی گفتند این بلاد که امروز در دست ایشان ست بی شک بلاد اسلام ست بنا بر عدم اتصال آنها بدار الحرب ایشان در آن بلاد احکام کفر را ظاهراً نساخته اند بلکه هر بلده که بران والی مسلمان از طرف ایشان ست در وی اقامت جمعه واعیاد واخذ خراج وتقلید قضاة وتزویج یتامی جائز ست زیرا که مسلمانی بران مستولی ست وطاعت کفره یا بطور مواد عه یا مخادعه ست وبلادی که ولات آنها کفار اند در وی نیز اقامت جمعه وعیدین جائز اما قاضی تبراضی مسلمین باشد ومقرر ست که ببقاء علت حکم باقی ست واین بلاد قبل از استیلا تتار دیار اسلام بود وبعد استیلا ایشان اعلان اذان وجمع وجماعات وحکم بمقتضای شرع وفتوی بموجب آن شائع وذائع ست بلا نکیر پس حکم بودن آن بلاد حرب بی وجه ست واعلان بیع خمر واخذ ضرائب مکوس بر سم تتار هیچ اعلان بنی قریظه در مدینه به تهود وطلب حکم از طاغوت در مقابله رسول خدا صلعم ست ومعهذا مدینه دار الاسلام بود بلا ریب وهر که از ایشان گوید که من مسلم هستم وشهادت کلمه توحید دهد حکم باسلام وی میتوان کرد ودر مجددین این مائة ومعین ما بعد اختلاف ست که کدام یک هستند وتر دمائة هفتم غلاء وفناء عظیم در دیار مصر وشام بود تا آنکه خر دبغال وسگ را نا نخورش کردند وتتار بر بلاد شامیه واقعات نمودند ومجدد این مائة شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیه حرانی دمشقی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ابو بکر محمد بن القیم الجوزی ست و تجدید این هر دو بزرگوار کاری کرد که مثل آن از سلف و خلف معهود نیست کتب و دفاتر اسلام و تواریخ و سیر از احوال ایشان مشحون ست و تراجم ایشان در اتحاف النبلاء نوشته ایم فلیرجع الیه تر دمائه هشتم هفتم تمرلنگ بود و قصهٔ فتنهٔ او در کتاب عجائب المقدور فی احوال تیمور تالیف عرب شاه مفصل مذکورست و مجدد این مائه حافظ ابن حجر عسقلانی ست و نظیر وی در زمانه ماقبل و مابعدی معلوم نیست ترجمهٔ او در اتحاف النبلا مذکورست و کتاب او بلوغ المرام آیتی از آیات الهی ست سیوطی گفته و اما این مائه یعنی مائه نهم پس دران ۳ امر واقع شد و هر یکی ازان در خور شمارست آخر آن استیلا فرنج ست بر چند بلاد از جزیرهٔ اندلس بعز ناطه و غیر ناطه دیگر خروج خارجی ببلاد تکرورست و وی بر نمط تمرلنگ عباد و بلاد را برباد داد و بسال بر نخیال اقامت کرد تا آنکه او را حق تعالی در سنهٔ سبع و تسعین هلاک ساخت ؎ چو خواهد که ویران کند عالمی ۔ نهد ملک در پنجهٔ ظالمی و سوم عموم جهل ست که تمام عالم را فرا گرفته و علما در جمیع اقطار از اهل هر فن منقرض گردیده و مثل آن در ما تقدم از اول ملت الی الآن معهود نیست زیرا که در عصر واحد از علماء و ائمه در فنون بحدی مجتمع میشدند که احصاء ایشان بوجه کثرت نمیتوانند شد تا آنکه در هر طبقه اقلال عدد و تناقص از طبقهٔ اولی شد و اول طبقات طبقهٔ صحابه بود و اوشان یک لک چهارده هزار نفس بودند و همه مجتهدین و ائمهٔ دین و علماء مسلمین و صلحاء مومنین بعده طبقهٔ تابعین ست و ایشان هم مقارب عدد صحابه بودند و هم مجتهدین بعده امم در وسط ملت بتناقص گرائید و معذلک در عصر واحد از علما و ائمهٔ الوف رجال بودند منهم من هو بصفة الاجتهاد نحو مائة و اکثر بحیث ان المصنفین فی الاصول حکوا خلافا هل یجوز خلو العصر عن المجتهدین فی عصر بحیث ینقصون عن عدد التواتر فمنهم من منع ذلک و قال انه مستحیل الوقوع و منهم من جوزه الی ثلثة و قال لا یجوز ان یکون فی العصر الواحد الا مجتهد واحد و لا یجوز خلو العصر من مجتهد فاستبعد هولاء من صیرورة الامر الی هذا الحد و لقد کان علی راس المائة السابعة ائمة بهذا الوصف ثم ازداد التناقص الی راس المائة الثامنة فکان علیها فی اقطار الارض اکثر من مائة امام الا ان المجتهدین منهم قلیل و ممن کان علی راس الثمانمائة البلقینی و ولده العراقی و ولده و ابن الملقن و البرهان الانباس و البرهان بن جماعه و العز بن جماعه و الزرکشی و المراغی و ابن العماد و الکمال الدمیری و المجد الشیرازی و الجمال بن ظهیرة و الزرعی و الحسبانی و الزین الفارسکوری و المجد البرماوی و الهروی و ابن عرفة و ابن مرزوق و ابن خلدون و ابن الدمامینی و العقاری و البرهان الشامی و الحافظ ابو الحسن الهیثمی و خلائق فما جاء راس هذه المائة و فی قطر من اقطار الارض شبیه و احد من هولاء یقاربه و لا یدانیه دع الجهل طبق الارض بحیث اذا سمع اهله من یذکر الاجتهاد الذی هو فرض من فروض الشریعة استعظموه و عدوا ذلک من المنکرات الشنیعة و لا یفرقون بین المجتهد المطلق المستقل و بین المجتهد المطلق المنتسب بل و لا یسمعون ذلک بل ذهنهم فضلا عن ان یفهموه بقلوبهم هذا شان من یدعی المشیخة منهم فضلا عمن دونه فیا لیت اولئک الذین لم یجیزوا قلة المجتهدین فی عصره و نقصهم من عدد التواتر یقومون من قبورهم فینظرون الی هذا الزمان زمان من سمع فیه احد من اهله حدیثا صحیحا قالوا غریب و علما منقولا قالوا عجیب و العجب کل العجب ان رویت حدیث هذا التجدید الذی الفت فیه هذا المولف باستنکره المنکر لکونه ما طرق قط سمعه و اخذ بشیء بکل شنیعة و لقد کان هذا الحدیث فیما تقدم من الزمان یعرفه الخاص و العام و یتداول علی السنة السوقة و العام ثم ان هولاء المنکرین یروی لهم القصاص الاحادیث

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

المختلفة علی رسول اللہ صلعم و علی جبریل علیہ السلام فیتلقونہا بالقبول و یعتقدونہا صحیحۃ عن اللہ و عن الرسول فابطلوا الحق و احقوا الباطل و عطلوا الحال و حللوا العاطل ان فی ذلک لعبرۃ لمن رای امر و ان ہذا الزمان ہو الذی ورد فیہ الحدیث یاتی علی الناس زمان القابض منہم علی دینہ کالقابض علی الجمر و لہذا یصلح ان یعد ہذا علی رأس ہذہ المائۃ انتہی المقصود منہ و سیوطی راوی این باب رجوزہ الیست دران گفتہ ؎ لقد اتی فی خبر مشتہر ؎ رواہ کل حافظ معتبر ؎ بانہ فی راس کل مائۃ

یبعث ربنا لہذہ الامۃ	منا علینا عالم یجدد	دین الہدی لانہ مجتہد	فکان عند المائۃ الاولی عمر
خلیفۃ العالم باجماع وقر	والشافعی کان عند الثانیۃ	لمالہ من العلوم السماریۃ	وابن شریح ثالث الائمہ
والاشعری عدہ من امہ	والباقلانی رابع او سہل او	الاسفرائنی خلف قد حکوا	والخامس الفخر الامام الرازی
والرافعی مثلہ یوازیہ	والسابع الراقی الی المراقی	ابن دقیق العید باتفاق	والثامن الحبر ہو البلقینی
او حافظ الانام زین الدین	وعد سبط المبلق الصوفیۃ	لو وجدت مائۃ وفیہ	والشرط فی ذلک ان تمضی المائۃ
وہو علی حیاتہ بین الفئۃ	یشار بالعلم الی مقامہ ؎	وینصر السنۃ فی کلامہ ؎	وان یکون فی حدیث قد روی
من اہل بیت المصطفی قد قوی	وکونہ فردا ہو المشہور ؎	قد نطق الحدیث والجمہور	وہذہ تاسعۃ المئین قد
انت ولا یخلف بالہادی وعد	وقد رجوت انی المجدد ؎	فیہا فضل اللہ لیس یجحد	وآخر المئین فیہا یاتی
علیہ نبی اللہ ذو الآیات	یجدد الدین لہذی الامہ	وفی الصلوۃ وبعضنا قد امہ	مقرر الشرعنا و یحکم ؎
بحکمنا او فی السما یعلم	ولجدہ لم یبق من مجدد	ویرفع القران مثل ما بدی	وتکثر الاشرار والاضاعہ

من رفعہ الی قیام الساعہ

انتہی و این وجہ سوم ست از وجوہ حدیث باب یعقوب بن شیبان در تاریخ بسند خود از عبد اللہ بن شوذب آوردہ کہ گفت کان یقال یولد فی کل مائۃ سنۃ رجل تام العقل و کانوا یرون ان ایاس بن معاویۃ منہم و اخرجہ ابن عساکر فی تاریخہ ایضا و اخرج الحاکم و صححہ عن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلعم ان للہ ریحانا یبعثہا علی راس مائۃ سنۃ تقبض روح کل مومن از ینجا معلوم شدہ کہ بر سر ہر صد سال تغیر در ایمان اہل زمان واقع میشود و برای رفع این تغیر مجدد دین بر سر صد سال می آید و کار خود کردہ میرود و باز چون در صد سال دیگر تغیر دیگر رو میدہد مجدد دیگر میرسد و ہلم جرا الی آخر الدہر و موئد اوست روایت ابن باکویہ شیرازی در کتاب اخبار العارفین بسند خود از ذو النون مصری کہ یکون فی ہذہ الامۃ فی کل مائۃ سنۃ فترۃ تموت الحکماء و العلماء ثم یبعث اللہ علی عدد الانبیاء حکماء فیردون الخلق الی اللہ و ہم بمنابۃ الانبیاء لاہل الزمان انتہی گویم طیبی در حاشیہ کشاف زیر قولہ تعالی و یلقی الروح من امرہ علی من یشاء من عبادہ گفتہ این آیہ افادہ استمرار وحی از لدن آدم علیہ السلام تا انتہای زمن رسول خدا صلعم میکند و انقطاش تا قیام ساعت ست با قامت قائم بدعوت انتہی و حدیث باب روی از ابو ہریرۃ نزد ابو داؤد و ابران حجت آوردہ و سیوطی گفتہ مراد بر اس ہر مائۃ ابتداء تاریخ مدت این ملت ست و آنحضرت صلعم خطبہ خواند و ہر چہ تا قیام ساعۃ شد فی ست بدان اخبار کرد و مید انست کہ صحابہ بعد وی استخراج تاریخ کنند از ہجرت و لہذا او را از ابتداء این مائۃ پرسیدند و وارد شدہ کہ چون عثمان مصحف نوشت ابو ہریرہ گفت آنحضرت را شنیدم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

سیفرمودان اشد امتی حبتالی قوم یاتون من بعدی یومنون بی ولم یرونی ویعملون بما فی الورق المعلق آبوہریرہ گوید گفتم
این کدام ورق ست تا آنکہ مصاحف را دیدم عثمان باین روایت بسی مسرور شد و ابوہریرہ را بست ہزار درہم و رجائزہ داد و
گفت واللہ انک تحفظ علینا حدیث نبینا صلعم و ازاینجا معلوم شد کہ آنحضرت صلعم بوحی الہی میدانست کہ عثمان در خلافت خود بکتابت
مصاحف خواہد پرداخت و عمر بن خطاب در خلافت خود تاریخ ہجرت مقرر خواہد کرد و صحابہ احادیث منوطہ بمعلوم الوقوع روایت کردند
باانکہ ذکر کردہ اند کہ اصل تاریخ در زمن نبوی بودہ ست و عمر بن خطاب صرف در وضع آن استبداد نمودہ انتہی بعدہ ذکر مجددو کثیر
التالیف بودن خود و شہرت آن تالیف در بلاد عجم و عرب و رسیدن خود بمرتبہ اجتہاد مطلق بر سر صدر نہم کردہ و در مجالس
الابرار گفتہ علامہ ناصری فرمودہ شک نیست در آنکہ فتنہ مائہ تاسع ہمین فتنہ سلیم خان و حروب و با برادران و کشتن ایشان
با اولاد ست باز حرب او با صاحب شرف و کسر و قتل و اخذ بلاد او باز اجتماع او بعسکر مصر و قتل سلطان و اکابر امرا آنجا و کرد
با اہالی مصر انچہ کرد و در مائہ عاشر فتن کثیرہ متوالیہ غیر منقطعہ الی الآن بود تا آنکہ اہل اسلام با یکدیگر در قتل بعض مر بعض را
معاملہ کفار کردند و در حدیث حجۃ الوداع آمدہ لاترجعن بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض انتہی و در مائہ حادی عشر در
اقلیم ہند فتنہ اکبر پادشاہ دہلی بود و ذکرش خواہد آمد و در شر و فتن و ترویج رسوم کفر و نفاق و فسوق و رفث و فجور تذکرہ
فتنہ قرامطہ باطنیہ بود و مجدد این مائہ شیخ احمد سرہندی فاروقی ست وحدت وجود را بوحدت شہود فرو آورد و
تصوف را از بدعات صوفیہ پاک کرد و جہانگیر پادشاہ را سجدہ تحیت نکرد و در قلعہ گوالیار محبوس گردید و در مائہ ثانی عشر
فتنہ بقیہ اولاد اکبر از سلاطین دہلی و طوائف الملوک ہند و زوال سلطنت بحصول ضعف اتفاق افتاد و مجددان این مائہ و
مجتہدان این عصر در ہند شاہ ولی اللہ محدث دہلوی و در یمن سید محمد بن اسمٰعیل بن صلاح الامیر الیمنی و محمد بن عبد الوہاب بن
سلیمان بن علی النجدی و شیخ محمد حیات المدنی و امثال ایشان اند و در اوائل مائہ ثالث عشر غلبہ فرنج بر اکثر مدن و اطراف
مملکت ہندوستان و خانہ بربادی اسلام و مسلمانان شد و علماء دین مقبوض شدند و جہل شیوع تام گرفت تا آنکہ در صد
کس بلکہ ہزار نفس یک عالم مجتہد ہم نتوان یافت یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید و نوبت تا باینجا رسید کہ اگر امروز زنکی دعوی
اجتہاد کند یا ادعاء تجدید این نماید از ہر سو نجر و مدرطعن و تشنیع مرمی شود و مدعیان مشیخت و فضیلت بتکفیر و تجہیل و
تبدیع وی برخیزند و او را در حضر و بدو زندگی بسر بردن دشوار افتد و ممقوت ہر بیگانہ و بیگانہ شود و مطرود و مردود
ہر دانشمند گردد و نعوذ باللہ من جمیع ما کرہہ اللہ و مجدد این مائہ محمد بن علی شوکانی در یمن و شاہ عبد العزیز دہلوی و اخوان
ایشان در ہند اند و ہم شیخ اسمٰعیل بن عبد الغنی بن ولی اللہ دہلوی کہ بہ تبعیت سید احمد بریلوی توحید را از شرک و سنت
را از بدعت ممتاز ساخت ہم بزبان و بیان و ہم بسیف و سنان و برکت تجدید و تالیف او باوجود انحطاط الی الآن موجود ست
و بر سر مائہ چہاردہم کہ دہ سال کامل آنرا باقی ست اگر ظہور مہدی علیہ السلام و نزول عیسی صورت گرفت پس ایشان
مجدد و مجتہد باشند و ورنہ ہر کہ از زمرہ علماء ہند و جزان تدوین سنت و را کثر ابواب شرع شریف کردہ و تالیفا و در حیات
وی با قطار ارض رسیدہ و از رد و قبول معاصرین در ترویج سنن صحیحہ بتصنیف کتب و رسائل در تفسیر حدیث پاک
نداشتہ ست وی مجدد دین باشد **فصل** تتبع دواوین اسلام و کتب تواریخ و اقوال علماء محققین مشعر ست بانکہ ہر مجدد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مجتہد ہم می باشد وجمع قلیل را کہ از مجددین زیرین مذکورہ نام برده شد ہمہ ایشان برتبۂ اجتہاد رسیدہ بودند ہرچند اظہار این دعوی از ایشان منقول شدہ باشد یا نہ وقول بختم اجتہاد اگرچہ در بعض مسائل باشد بعد ائمہ اربعہ و انقراض عصر ایشان مخالف تحقیق علماء اصول و فضلاء محقول واز ابطل باطلات ست وکار و بار اجتہاد چندانکہ در زمان پیشین بنا بر عدم جمع وتدوین تمام سنن واحکام وشواری دشت امروز ہما نقدر آسان ست زیرا کہ مولفات علوم دینیہ از تفسیر حدیث وفقہ جامع جمیع شعوب وفروع آمدہ و دقیقہ از دقائق فروگذاشت نشدہ ومواد اجتہاد بروجہ اتم واوفر فراہم گردیدہ پس بکار آن بی وجہ باشد خصوصا از اہل او آری ہم مردم این آخر زمان خیلی قاصر افتادہ واز خوض وتعمق وتمسک بدلیل کتاب وسنت بر اہل بعید گریختہ ولہذا اگر یکی را از صد ہزار و اندکی را از بسیار می بینند کہ تمام ہمت خود در ادراک مقاصد قرآن وحدیث ونظر در کتب دینیہ مصروف ساختہ ست وتبدوین سنن در ابواب شرعیہ پرداختہ او را بنظر تعجب می نگرند و انکار تجدید واجتہاد وتحقیقات او میکنند ولیس ہذا اول قارورۃ کسرت فی الاسلام ومجددانی کہ نام شان برده ایم تجدید در اوشان منحصر نیست بلکہ اصحاب صحاح ستہ وعصابۂ محدثین کبار ہمہ در عصور خود تجدید دین باحیاء سنن وامات بدع فرموده اند وذکر خیر ایشان در کتب طبقات محفوظ ست وتراجم جمعی از ایشان در کتاب حطہ واتحاف النبلاء مضبوط اگرچہ بعضی از اہل علم را در تعیین وتشخیص بعض ایشان اختلاف باشد شاہ ولی اللہ محدث در تفہیمات تنصیص موجود ست بر مجدد بودن بخاری ومسلم وترمذی ونسائی وابو داؤد وامثال ایشان شیخ عبد الرؤف مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر گفتہ ان اللہ تعالی یبعث لہذہ الامۃ ای یقیض لہا علی راس کل مائۃ سنۃ من الہجرۃ او غیرہا ممن ای رجلا او اکثر یجدد لہا دینہا ای یبین السنۃ من البدعۃ ویذل اہلہا قال ابن کثیر وقد ادعی کل قوم فی امامہم انہ المراد والظاہر حملہ علی العلماء من کل طائفۃ وک البیہقی فی المعرفۃ عن ابی ہریرۃ باسناد صحیح انتہی ونیز سیوطی کتاب خود جامع صغیر را بمضمون ہمین حدیث مفتتح ساختہ وگفتہ الحمد للہ الذی بعث ای ارسل علی راس ای اول وعلی کل مائۃ سنۃ من المولد النبوی او البعثۃ او الہجرۃ من ای مجتہدا واحدا او متعددا یجدد لہذہ الامۃ ای الجماعۃ المحمدیۃ والمراد ما یعم الاجابۃ بقرینۃ اضافۃ الدین الیہم فی قولہ امر دینہا ای ما اندرس من احکام شریعتہا واقام ای نصب وسخر فی کل عصر ای زمن من یحوط ہذہ الملۃ ای یتعاہد ہذہ الطریقۃ الاسلامیۃ ویبالغ فی الاحتیاط لحفظہا بتشیید ارکانہا ای باعلاء اعلامہا واحکام احکامہا ورفع منارہا وتائید سننہا ای تقویتہا وتبیینہا للناس ای توضیحہا لہم انتہی کلامہ مع کلام المناوی لشاح وغیرہ می شرح جامع صغیر زیر حدیث مذکور نیز مانند آن گفتہ وزیادہ کردہ قال العلقمی معنی التجدید احیاء ما اندرس من العمل بالکتاب والسنۃ والامر بمقتضاہما واعلم ان المجدد انما ہو بغلبۃ الظن بقرائن احوالہ والانتفاع بعلمہ انتہی وابن اثیر جزری در شرح جامع الاصول گفتہ اختلفوا فیہ وکل فرقۃ حملوہ علی امامہم والاولی الحمل علی العموم ولا یخص بالفقہاء فان انتفاعہم باولی الامر المحدثین والقراء والوعاظ والزہاد ایضا کثیر والمراد من انقضت المائۃ وہو حی عالم مشہور انتہی گویم ماخذ قید حیات معلوم نیست کہ چیست وسباق وسیاق حدیث بران دلالت ندارد و در زبدہ شرح شفا گفتہ الحدیث اشارۃ الی جماعۃ من الاکابر علی راس کل مائۃ فعنی راس الاولی عمر بن عبد العزیز ومن الفقہاء والمحدثین وغیرہم ما لا یحصی وفی الثانیۃ الماوردی والشافعی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

والحسن بن زیاد واشہب المالکی وعلی بن معین یحیی بن معین ومعروف الکرخی وعلی الثالثة المقتدر وابو جعفر الطحاوی الحنفی
وابو جعفر الامامی وابو الحسن الاشعری والنسائی وعلی الرابعة القادر باللہ وابو حامد الاسفرائینی وابو بکر محمد الخوارزمی الحنفی
والمرتضی اخو الرضا الامامی وعلی اس الخامسة المستظہر باللہ والغزالی والقاضی فخر الدین الحنفی وغیرہم انتہی گویم شمردن ابو جعفر امامی
ومرتضی امامی کہ از مجتہدان شیعہ اند در زمرۂ مجددان دین خطا فاحش ست زیرا کہ تجدید دین عبارت از احیاء سنت و اماتت
بدعت ست و علماء شیعہ ہر چند بر تبۂ اجتہاد و اقصی غایت فضیلت در علوم برسند مصداق مجددیت دین ہرگز نمیتوانند شد بلکہ
مخرب دین اند باتفاق اہل اسلام علی قاری در مرقاۃ زیر حدیث باب گفتہ ای بین السنۃ عن البدعۃ ویکثر العلم ویعز اہلہ و
یقمع البدعۃ ویکسر اہلہا انتہی وظاہر ست کہ این وصف از زمرۂ علماء شیعہ مسلوب ست قطعا فاین ہذا من ذاک وحمل حدیث بر
مطلق حصول علم ونشر آن در اہل زمان از ہر کہ باشد و ہر کجا کہ باشد قریب تحریف ست بالکلیہ در حدیث ابراہیم بن عبد الرحمن عذری
آمدہ کہ گفت فرمود رسول خدا صلعم یحمل ہذا العلم من کل خلف عدولہ ینفون عنہ تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاہلین
اخرجہ البیہقی فی کتاب المدخل مرسلا وعجب ست از محمد طاہر در مجمع البحار کہ نقل عبارت زبدہ کرد و تعرض باین مسامحت ننمود
وند السنت کہ شیعہ وجملہ فرق اہل بدعت جز اہل سنت وجماعت منجملہ غالین مبطلین وجاہلین ائمہ وعلوم ایشان تحریف وانتحال
وتاویل ست نہ تجدید دین واحیاء مراسم مندرسہ شرع مبین وازالۃ انتحاء عن خلافۃ الخلفاء گفتہ وخبر دادند از انکہ بر
راس ہر مائۃ مجددی پیدا خواہد شد وہمچنان واقع شد وبر سر ہر مائۃ مجددیکہ از سر نو احیاء دین نمود پدید آمد بر مائۃ اول عمر
بن عبد العزیز جور ملوک را برانداخت ورسوم صالحہ بنیاد نہاد و بر مائۃ ثانیہ شافعی تاسیس اصول وتفریع فقہ کرد و بر
مائۃ ثالثہ ابو الحسن اشعری احکام قواعد اہل سنت نمود و با مبتدعان مناظرہ ہا کرد و بر مائۃ رابعہ حاکم وبیہقی وغیرایشان احکام
علم حدیث نمودند وابو حامد وغیرایشان تفریعات فقہیہ آوردند و در مائۃ خامسہ غزالی راہی جدید پیدا کرد و فقہ و
تصوف وکلام را بر ہم آمیخت واز میان حقائق این فنون نزاع برخاست و در مائۃ سادسہ امام رازی اشاعت علم کلام کرد و
وامام نووی احکام علم وثہ وہمچنان تا حال بر سر ہر مائۃ مجددی پیدا شدہ ست انتہی و در موضع دیگر ازین کتاب گفتہ سنت اللہ
جاریست بر آنکہ چون اکثر خلق بشدتی در مانند مدبر السموات والارض الہامی یا تقریبی میفرستد تا اصلاح عالم بآن تدبیر
ورفع شدت صورت گیرد و بعثت رسل ونصب مجددین بر سر ہر مائۃ وچیزہای بسیار متفرع بر ہمین اصل ست حقیقت شان
تدبیر غریب ہمای اصلاح عالم وانجاز موعود می بینند واین استخلاف را یکی از نعم عظیمہ میشمارند ؎ حکمت محض ست اگر لطف
جہان آفرین ہ خاص کند بندۂ مصلحت عام را ؛ انتہی ملخصا و در حاشیۂ مشکوۃ مسمی بنجوم المشکوۃ تالیف مولانا محمد
صدیق رحمہ اللہ تعالی گفتہ ان اللہ یبعث لہذہ الامۃ اذا ماتت السنن وحدثت البدع علی راس کل مائۃ سنۃ ای عند
انقضاء المائۃ من وقت بعثہ علیہ السلام او موتہ او تکلمہ من یجدد لہا دینہا باحیاء السنن واماتۃ البدعۃ رحمۃ لہم وحجۃ علیہم
ای اذا قل العلم وغلب الفساد یقیم اللہ من قصدہ للمجاہدۃ فی احیاء الدین ویعطیہ العلم بالکتاب والسنۃ ویوفقہ الدیانۃ
والمجاہدۃ فیسعی فی اصلاح الخلق بقدر طاقتہ رحمۃ لمن تبعہ وحجۃ علی من اعرض عنہ انتہی گویم ملخص قول درین باب
آنست کہ مراد بر اس مائۃ در حدیث مدت یک مائہ ست و اول آن مشروط نیست و قید راس اتفاقی ست و تجدید عام تما

Presented by: Rana Jabir Abbas

از واحد و متعدد و لفظ مجدد شامل علماء امرا بست اما در اول اکثر و در ثانی کمتر و معرفت تجدید بقرائن و احوال اهل علم و ارباب ولایت و حکومت ست و عموم نفع خلق بعلم و حکم وی و تعدد اهل تجدید در قطر واحد و قطار متعدد ممکن و جائز و هر چند اوضاع تجدید مختلف ست باختلاف طبائع و ازمنه اما همه راجع باحیاء ملت اسلامیه و سنن و اماتت بدع و خلاف اوست و قید حیات مجدد تا مضی مائة که نزد بعضی معتبرست افادهٔ اتفاقی بودن قید راس مائة میکند زیرا که اگر راس حقیقی مراد گیرند حیات او بعد مضی مائة مستبعد باشد چه اعمار این امت غالبًا مابین ستین و سبعین ست پس راجح همین ست که مراد بر اس کل مائة طول زمان یک مائة ست که درین عرض مدت از وجود مجدد ناگزیرست خواه در اول مائة باشد یا در وسط یا در آخر و برین تقدیر درین زمان که سال نود بعد دوازده صد هجری ست و مائة ثالث عشر در گذشتن ست اگر بعضی فقراء است و غربا ملت را باین وجاهت بنوازند گنجایش دارد زیرا که تدوین سنت در ابواب دین از عقائد و احکام و اصول فقه و تفسیر و جز ان چنانکه درین مولفات بوجه تنقید و تنقیح صورت گرفته پیش ازین از احدی از علماء هند معلوم نیست و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و لکن المعاصرة اصل المنافرة

فصل هفتدهم در بیان وجود فتن درین امت و حکم آن ابو موسی اشعری گفته فرمود رسول خدا صلعم این امت من امت مرحوم ست نیست بروی عذاب آخرت عذابش در دنیا فتن و زلازل و قتل ست اخرجه ابو داؤد یعنی حوادث روزگار و تقلب دوار درین امت بجای عذاب امم سابقه باشد و وقوع آن موجب کفارهٔ ذنوب و رفع درجات گردد و جدال و قتال که میان ایشان بوقوع می آید اگر از دست کفار و اصحاب بدع ست خود موجب اجر جزیل و شهادت جمیل ست و اگر از دست اهل اسلام ست پس اگر باشتباه و تاویل بوده ست هر دو جانب سلامت اند و اگر در یک جانب ظلم صریح و جور بواح ست مظلوم ماجور و ظالم مازور ست و تو بان گفته فرمود رسول خدا صلعم نزدیک اند ام یعنی طوائف کفر و ضلالت که جمع آیند و بخواهند بعضی ایشان بعض را برای مقاتله و کسر شوکت چنانکه جمع میشوند جماعت طعام خورندگان و میخواهند بعضی بعض را بسوی کاسهٔ طعام که از ان میخورند و بی مانع و بی ملاحظه گردی آیند پس گفت یکی ای رسول خدا این تداعی ایشان بر ما بجهت کمی ما دران روز باشد فرمود بلکه شما دران روز بسیار باشید و لیکن مثل کف بوده اید که بر روی سیل می آید یا مثل خس و خاشاک و برگ درختان اید که ممزوج بکف بالای سیل می رود یعنی شما را در آنوقت قوتی و شجاعتی نباشد و البته میگیرد خدای تعالی از سینه های دشمنان شما هیبت و بزرگی و ترس شما و می اندازد در دلهای شما ضعف و سستی گفت قائل سبب ضعف چیست فرمود دوستی دنیا و ناخوش داشتن مرگ اخرجه ابو داؤد و البیهقی فی دلائل النبوة یعنی چون دنیا را دوست دارید و مرگ ناخوش بود کار زار نتوانید کرد و با دشمن جلادت نتوانید نمود پس درین حدیث هم اخبار از وقوع جدال و قتال درین امت ست و هم بیان ضعف اسلام دران هنگام و این حدیث با واقعهٔ بغداد مناسبتی دارد زیرا که دران معرکه خلقی بسیار قریب شانزده لک دست هلاکو هلاک شد و غالب آنها مسلمانان بودند اما از خنگ تقاعد کرده بصلح گرایند آخر حب دنیا و ناخوش داشتن مرگ ایشان را ذائقهٔ مرگ سرنج چشانید و بهر بادی ایشان خانه ویران اسلام شد و لله الامر من قبل و من بعد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حذیفه گفت فرمود آنحضرت صلعم عرض کرده میشود فتنها بر دلها مثل بوریا بکر بر پس هر دل که مخلوط شد بمحبت فتنه یعنی راسخ شد فتنه در وی خلایده میشود در آن دل نکته سیاه و هر دل که منکر شد فتنه را خلایده میشود در آن دل نکته سفید تا انکه میشود باعتبار آن نکته بر دو نوع یکی سفید مثل سنگ سفید که متاثر نمیگردد بچیزی یعنی در ین دل فتنه تاثیر نمیکند فرمود زیان نمیکند این قسم دل را هیچ فتنه ما دامیکه آسمان و زمین ست و دل دیگر سیاه ست که تاثیر کرد فتنه در وی خاکستر رنگ ست همچو کوزه واژگون که بیرون افتاد هر چه در وست از آب همچنین این دل خالی گشته ست از نور ایمان و معرفت سیاه شده نمیشناسد معروف را و انکار نمیکند منکر را مگر انچه نوشانیده شده ست از هوای نفس اخرجه مسلم یعنی این دلی ست که او را امتیاز در نیک و بد مشروع و ممنوع نمانده و موت قلب عبارت از همین حالت ست حیوة القلب علم فاعتنبه و موت القلب جهل فاجتنبه و گفت ابو هریره فرمود آنحضرت صلعم بشتابید بعملهای نیک فتنه ها را که مانند پاره های شب تاریک اند صبح میکند مرد در آن مسلمان و شام میکند کافر و شام میکند و مومن ست و صبح میکند و کافر میشود دین ایمان خود را بمتاعی قلیل از دنیا اخرجه مسلم یعنی بجهت بلا و امتحان و افتتان اهل زمانه و ارباب دول که می درآید بر ایشان از قضا حوائج و مضطر میگردد بموافقت ایشان در امور یکه نه از دین اسلام ست و تواند که معنی چنین باشد که صبح میکند با ایمان بجهت تحریم خون و مال برادر مسلمان و شام میکند بکفر بسبب تحلیل آن بین تقدیر مراد بفتن کارزار و قتلهاست لیکن معنی اول مناسب تر ست بقول وی که بیع دین عوض دنیاست و بهر حال در حدیث دلالت ست بر وجود فتنه و وقوع مردم در آن و گفت اسامه بن زید برآمد آنحضرت صلعم بر حصنی از حصون مدینه و فرمود آیا می بینید شما انچه من می بینم گفتند نه فرمود من می بینم فتنه ها را که می افتد در خانه های خانه شما مانند افتادن باران اخرجه البخاری و مسلم و گفت ابو هریره که فرمود آنحضرت صلعم نزدیک بیکدیگر میشود اجزای زمان و گرفته میشود علم و پیدا میگردد فتنه ها و انداخته میشود بخل و بسیار میشود هرج گفتند هرج چیست فرمود قتل متفق علیه و تفسیر هرج بقتل بجهت انست که هرج سبب قتل و مقضی بقتل ست و نه هرج بمعنی فتنه و افتادن مردم در یکدیگر ست و مراد بتقارب زمان قرب زمان ساعت ست یا تقارب اهل زمان بعضی با بعضی در شر و فتنه یا خود تقارب ازمنه در شروع تا بانجام اول با آخر یا کوتاهی عمر یا در آخر زمان یا قصر مدت ایام و لیالی یا سرعت انقضاء ملک و دولت که سبب تفرقه و پریشانی خلق ست و مسلم از ابی هریره از آنحضرت صلعم روایت کرده که سوگند بخدا که نمی رود دنیا تا انکه میگذرد مرد بر گور و می غلطد بر آن و میگوید کاش من می بودم بجای صاحب این گور و نیست بوی دین نگریزا و در حدیث متفق علیه بروایت حذیفه آمده که بمردم می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و من می پرسیدم از بدی باین ترس که دریابد مرا و برسد بمن آفت آن پس گفتم ای رسول خدا ما در جاهلیت بودیم و ما در شر خدا تعالی آورد ما را خدا تعالی باین خیر آیا هست بعد این خیر شر فرمود آری گفتم هست بعد این شر خیر فرمود آری و لیکن در ین خیر دخن ست گفتم چیست دخن فرمود قومی اند که روند بر غیر روش من و سیرت گیرند غیر سیرت من میشناسی از ایشان کار و بار دین را و می شناسی یعنی منکر و معروف هر دو را گفتم هست بعد این خیر شر فرمود آری خبر گمراهان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باشند مردم را بر ابواب دوزخ استاده هر که جواب بدایشان دهد ایشان می اندازند او را بسوی دوزخ گفتم وصف کن
ایشان را برای ما فرمود از پوست ناهستند سخن میگویند بزبان ما نیست در دل ایشان خبر گفتم چه فرمائی مرا اگر دریابد
آنوقت مرا فرمود لازم گیر جماعت مسلمانان و امام ایشان را گفتم اگر نه باشد جماعت و امام فرمود یکسو شو از همه فرق
اگرچه این یکسوئی ملازم گرفتن بیخ درختی باشد تا آنکه دریابد ترا موت و تو بر این حال باشی انتهی و در این روایت هم
خبر از فتنه داده اند و هم حکم فتنه بیان کرده اند که وقت فتنه کناره باید گرفت و شریک فتنه نباید شد و مراد بخوانندگان
ائمه سوء اند که ظاهر ایشان آراسته ست بحلیه علم و تقوی و باطن ایشان خراب ست از ایمان و هدی چنانچه در روایت
مسلم آمده که خواهند بود بعد از من ائمه که راه نمی روند براه من و روش نمیگیرند بروش من و باشند در آن وقت
مردمانیکه دلهای ایشان دلهای دیوان ست در تن آدمی یعنی در صورت انسان و در سیرت شیطان ـ
انیکه مے بینی خلاف آدم اند نیستند آدم غلاف آدم اند گفت حذیفه پس چه کار کنم ای رسول خدا اگر دریابم آنوقت
را فرمود بشنوی و طاعت کنی امیر را اگرچه زده شود پشت تو و گرفته شود مال تو گفت ابو هریره فرمود آنحضرت
صلعم نزدیک ست که پیدا گردد فتنه که قاعد دران بهتر ست از قائم و قائم بهتر ست از ماشی و ماشی بهتر ست از ساعی
کسے که بیند آن فتن را و خواهش کند آنرا و نزدیک شود بدان می نگرد آنرا و میجوید آنرا پس هر که بیابد جای پناه باید
که پناه گیرد بدان تا نجات یابد از شر آن متفق علیه و در روایتی از مسلم باین لفظ ست که پیدا میشود فتنه که نائم دران
بهتر از بیدار ست و بیدار بهتر از قائم و قائم بهتر از ساعی هر که یابد ملجای پناه گیرد بدان و در روایتی دیگر تردد می از ابی بکره
زیاده کرده که چون واقع شود فتنه پس هر که اشتران باشند که می چراند آنها را در وادیها لاحق شود بدان و هر که را
گوسفند باشد لاحق گردد بدان و هر که را زمین باشد دوی ملحق شود بزمین خود مردی گفت ای رسول خدا صلعم اگر یکے را
ازین چیزها هیچیکے نباشد وی چه کار کند فرمود بگیرد شمشیر خود و بکوبد بر تیزی او سنگی باز شتابی کند و بدر رود و
اگر بیتواند شتابی کردن مردی گفت چه میفرمائی اگر اکراه و جبر کرده شوم تا آنکه برده شود مرا بسوی یکی ازین دو صف
قتال و بزند مرا مردی بشمشیر خود یا بیاید تیری و بکشد مرا فرمود برمیگردد و آنمرد که کشت ترا بگناه خود و گناه تو
باینحذیت و نخوان احتجاج کرده ست کسیکه قائل ست بانکه قتال جائز نیست در فتنه بهیچ حال بلکه واجب ست یکسو شدن
و بجانب هیچیکے ازین دو فریق نیفتادن و این ست مذهب ابو بکره صحابی راوی این حدیث و غیر او از صحابه و ابن عمر و
گفته که ابتدا بقتال نکنند اما اگر کسے باوی بجنگد دفع آن لازم ست و جمهور صحابه و تابعین بر انند که نصرت و اعانت
محق و قتال با باغی واجب ست تا رجوع کند بحق و گفت ابو هریره فرمود رسول خدا صلعم بخدا سوگند نمی رود دنیا
تا آنکه می برآید بر مردم روزی که در نمی یابد قاتل که در چه چیز کشت و نه مقتول که چرا کشته شد گفته شد چگونه باشد
این حال فرمود بسبب فتنه و اختلاط بدون تمیز قاتل و مقتول هر دو در دوزخ اند قاتل از انکه خون ناحق ریخت
و مقتول از انکه وی میخواست که قاتل را بکشد و عازم بود بر آن و آدمی بعزم معصیت ماخوذ ست و این حکم بر تقدیر
جهل و عدم امتیاز ست اگر بجهت اشتباه خطا اجتهاد و تحری صواب ست گو در واقع صواب نبود این چنین

۱ یعنی ظالم کرده شود در نفس و مال تو حاصل آنکه فرو گذاشتن نصرت امام در فتنه تیز بلکه بر من خود فرض است اگر اکراه کنند آن امر و نهی است ما بگذاریم اختیار بهت باقی است منه منظله
۲ یعنی استشراف و تطلع و ترتب آن موجب وقوع در آن و رسیدن بآن منه منظله
۳ یعنی قرب و نزدیکی از امکان فتنه منه منظله

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و روایت ست از عبد اللہ بن عمرو بن العاص کہ فرمود آنحضرت صلعم مرا چہ حال باشد ترا وقتیکہ باقی داشتہ شوی در مردم بی خیر کہ مانند سبوس جو باشند مختلط شدہ و فاسد گشتہ ست عہود و امانات ایشان و مختلف شدہ اند میان خود ہا و در افتادند در یکدیگر و گشتند این چنین و در آورد آنحضرت بر دیک این حرف انگشتان خود در یکدیگر برای تمثیل در افتادن بنزاع و خلاف با ہم گفت ابن عمرو چہ میفرمائی مرا فرمود لازم گیر عمل بچیزیکہ میشناسی کہ دین ست و برگرد از انچہ نمیشناسی و لازم گیر خاصہ نفس خود را و دور دار خود را از عوام مردم اخرجہ الترمذی و صحیحہ در بخاری خصلتے ست در ترک امر معروف و نہی منکر و این نزد غلبہ اشرار و اثارت فتنہ و فساد و عدم معاونت اخیار روا ست و لہذا ابن عمرو کہ راوی این حدیث ست در وقت فتنہ با پدر کہ وزیر معاویہ بن ابی سفیان بود با نہائی بسا حب بالا آنکہ با اہل بیت نبوی را بطہ مودت محکم داشت روزی امام حسین علیہ السلام را دیدہ بگذشت و بصحبت شریف وی مبادرت نکرد کسی گفتش چرا نزد حسین نرفتی گفت شرمندہ ایشانم کہ از ایشان نمیتوانم بود مقداد بن اسود از انحضرت صلعم روایت کردہ کہ فرمود سعید کسے ست کہ یکسو کردہ شد از فتنہ ہا و کسی ست کہ مبتلا شد و صبر کرد و پرہیز نمود اخرجہ ابو داود دوم ابو داود از ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ گفت فرمود رسول خدا صلعم ویل ست عرب را از شری کہ نزدیک رسیدہ ست رستگار شد کسیکہ باز داشت دست خود را و گفت ابو سعید فرمود رسول خدا صلعم نزدیک ست کہ باشد بہترین مال مسلمان گوسفندان کہ پیروی میکند بانہا درہ ہای کوہ و جای افتادن باران را میگزیند بدین خود از فتنہ ہا اخرجہ البخاری و مالک و ابو داود و النسائی و گفت ابو امیہ شعبانی کہ گفتم ای ابا ثعلبہ چہ میگوئی تو در این آیت یا ایہا الذین امنوا علیکم انفسکم گفت سوگند بخدا پرسیدم از این آیت خبیر را سوال کردم از این آیت رسول خدا را صلعم پس گفت امر کنید بمعروف و باز مانید از منکر تا آنکہ چون ببینید شما بخل را اطاعت کردہ شدہ و ہوی را پیروی نمودہ شدہ و دنیا را کہ اختیار کردہ شدہ ست و اعجاب ہر صاحب رائی برای خود پس بر تست لازم گرفتن نفس خود و بگذار رود و ور دار از خود کار عوام را پس بدرستیکہ برای شما ایامہاست کہ صبر در ان بمچو قبض بر اخگر ست عامل را در ان زمانہ مثل اجر پنجاہ مرد ست کہ عمل میکنند مانند عمل ہای شما اخرجہ ابو داود و الترمذی و گفت ثوبان فرمود آنحضرت صلعم جزیرہ نمیست کہ می ترسم بر امت خود ائمہ مضلین را و چون نہادہ شود سیف در امت من بر نداشتہ نشود تا روز قیامت رواہ ابو داود و ابن ماجہ و گفت عتبہ بن غزوان کہ فرمود آنحضرت صلعم بدرستیکہ ورای شما ایام صبرست متمسک در ان را در ان مثل انچہ شما بر اینید مر او راست اجر پنجاہ کس از شما رواہ الطبرانی و روایت کرد ابو موسی کہ گفت رسول خدا صلعم بدرستیکہ روبروی قیامت فتنہ ہاست بمچو پارہ ہای شب تاریک صبح میکند مرد در ان مومن و شام میکند کافر و شام میکند کافر و صبح میکند مومن نشیننده در ان بہتر ست از استادہ و رونده در ان بہتر ست از دونده بشکنید کمانہای خود را و پارہ کنید اوتار خود را و بزنید تیغہای خود را بسنگ پس اگر در آید بریکے از شما پس باید کہ باشد بمچو بہتر دو پسر آدم اخرجہ ابو داود و الترمذی مراد بخیر ابنی آدم ہابیل ست کہ کشت او را برادر او قابیل و از انچہ گفت حق تعالی در بارہ ایشان این آیہ ست لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف

Presented by: Rana Jabir Abbas

اللہ تعالیٰ ان اریدان اتبع رباتی فتمسک بدین اصحاب الناد ذلک جزاء الظالمین و گفت علی رضی اللہ عنہ فرمود آنحضرت صلعم نزدیک ست کہ برسد امت
مرا در آخر زمان بلای شدید نجات نمی یابد ازان مگر مردیکہ شناخت دین خدا را پس جہاد کرد بسان بزبان دل خود پس این کس ست انکہ سبقت کرد برای او سابقہ ہا
و مردیکہ شناخت دین خدا را پس تصدیق کرد آنرا رواہ ابو نصر السنجری و ابو نعیم و گفت ابو ذر رضی اللہ عنہ فرمود آنحضرت صلعم
یا اباذر چہ حال باشد ترا چون باشی در حثالہ یعنی مردم بی خیر کہ مانند سبوس جو بوند در آورد آنحضرت انگشتان
خود را در یکدیگر یعنی برای تصویر امر گفت ابو ذر پس چہ میفرمائی مرا ای رسول خدا فرمود صبر کن سہ بار گفت این کلمہ
را و فرمود تخلق کنید مردم را باخلاق ایشان و خلاف کنید انہا را در اعمال ہای شان رواہ الحاکم و البیہقی فی الزہد
و گفت ابو الدرداء کہ فرمود آنحضرت صلعم نزدیک میشود بفتنہ را چون گرم شود و تعرض نکنید او را چون عارض
شود و بزنید اہل فتنہ را چون پیش آیند و روایت ست از خالد بن عرفطہ کہ فرمود او را آنحضرت صلعم ای خالد قریب
ست کہ باشد بعد من احداث و فتنہ و فرقت و اختلاف پس چون باشد اینہا پس اگر توانی کہ باشی بندہ خدا کشتہ شدہ
نہ کشندہ پس بکن رواہ احمد و ابن ابی شیبۃ و نعیم بن حماد و الطبرانی و البغوی و الباوردی و ابن قانع و ابو نعیم
الحاکم و روایت ست از ابی امامہ کہ گفت آنحضرت صلعم نزدیک ست کہ باشند در آخر زمان شرطہ بامداد کنند در غضب
خدا و شام کنند در سخط خدا پس دور دار خود را از انکہ باشی از بطانہ ایشان و گفت ابو ہریرہ کہ فرمود رسول خدا
صلعم بدرستیکہ شما در زمانہ ہستید کہ ہر کہ ترک کند از شما عشر چیزیکہ امر کردہ شدہ ست بدان ہلاک شود پس تر
بیاید زمانہ کہ ہر عمل کند از آنہا بعشر انچہ مامور ست بدان نجات یابد رواہ الترمذی و مروی ست از عبد اللہ
بن مسعود کہ میگفت و می رضی اللہ عنہ در ہر عشیۂ روز پنجشنبہ مرا صحاب خود را کہ قریب ست کہ بیاید بر مردم زمانہ
کہ میرانیدہ شود در وی نماز و بلند کردہ شود بنیاد ہا و بسیار شود در ان سوگند و لعنت کردن و فاش شود
رشوت و زنا و فروختہ شود آخرت بدنیا پس چہ بینی این را پس نجات طلب کن نجات گفتند و چگونہ نجات
شود گفت باش فرشی از فرش ہای خانہ خود و باز دار زبان و دست خود را رواہ ابن ابی الدنیا یعنی در ہمچو حال
بخانہ خود ہمچو بوریای خانہ افتادہ باید ماند و از زبان ہیچ نباید گفت و بدست بالاولی شان شریک نباید شد
این ست طریق نجات و شک نیست کہ این زمانہ ما مصداق اتم این روایت ست و اللہ الموفق و گفت زبیر بن
عدی شکایت کردیم نزد انس حجاج را گفت صبر کنید بدرستی کہ نمی آید بر شما ہیچ زمانی مگر زمانیکہ بعد او ست بدتر
ست از ان تا آنکہ ملاقات کنید رب خود را شنیدہ ام این را از نبی شما صلعم رواہ البخاری و الترمذی
این ست بعض روایات کہ دلالت میکند بر وجود فتنہ ہای ہر قسم در بین امت و ظاہر میشود از ان حکم فتنہ ہم
کہ در فتنہ یکسوئی بہتر ست از ابتلا و لہذا در حدیث معقل بن یسار رضی اللہ عنہ از آنحضرت صلعم آمدہ
کہ عبادت در زمان ہرج ہمچو ہجرت ست بسوی من رواہ مسلم و الترمذی و ابن ماجۃ مراد بہ ہرج دینجا اختلاف
و فتن ست کذا فی تیسیر الوصول یعنی ثواب تعبد و یکسوئی از فتنہ در ینوقت برابر ثواب ہجرت ست از دار
کفر بدار اسلام گویا اینکس از ظلمت فتنہ و اختلاف کہ حکم دار کفر داشت برآمدہ مشتغل بعبادت کہ حکم دار

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اسلام ذاره در آمد و در دائرهٔ نورانیت داخل شد و حکم مهاجر پیدا کرد و مجدد الف ثانی رح زیر این حدیث
افاده کرده اند معلوم شماست که سپاهیان در وقت استیلاء و فساد اگر اندک جرئت می نمایند اعتبار بسیار پیدا
میکنند و در وقت تشکین فتنه اگر هزار تردد می نمایند بی اعتبار ند پس وقت کار کردن و قبول افتادن همین
وقت فتنه هاست اصحاب کهف بیک هجرت که در وقت استیلاء فتنه از ایشان بوجود آمده بود بدرجهٔ علیا رسیدند
شما خود محمد یا نید و داخل خیر الامم وقت خود را بلهو و لعب از دست ندهید و بجوز و مویز در رنگ طفلان گول نگردید
انتهی و مویدا این ست حدیث ابن عباس رضی الله عنه که فرمود رسول خدا صلعم هر که تمسک کند بسنت من نزدیک
فساد امت من پس او راست اجر صد شهید اخرجه البیهقی و حدیث ابو هریره رضی الله عنه متمسک بسنت من نزدیک
فساد امت من مر او راست اجر شهید رواه الطبرانی فی الاوسط و ترمذی از ابو هریره روایت کرده که گفت فرمود
رسول خدا صلے الله علیه وسلم وقتیکه باشند امیر شما بدان شما و نوکران شما بخیلان و باشد کار و بار شما مفوض
بر رائی زنان شما پس شکم زمین بهتر ست برای شما از پشت وی یعنی در همچو وقت مردن بهتر از زیستن ست و در حدیث
ضعیف بروایت سهل بن ابی حثمه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده که فرمود چون بمیرم من و ابو بکر و عمر و عثمان پس اگر
توانی که بمیری پس بمیر رواه ابو نعیم فی الحلیة یعنی موت در این وقت بهتر از حیات ست و لهذا چون از بزرگی پرسیدند
که مومن را موت بهتر ست یا حیات گفت در زبان پیغمبر صلعم حیات بهتر بود و در وقت ما ممات که در وی از فتنه
نجات ست ؎ دل برین منزل فانی چه نهی ؛ رخت بر بند که انا لله ؛ **فصل سیزدهم** در انواع فتن و آن
چند قسم ست یکے فتنه مرد در نفس اوست که دل سخت گردد پس حلاوت طاعت و لذت مناجاة نیابد چه انسان
سه شعبه ست یکی دل که مبدء جمله احوال ست همچو غضب و جرئت و حیاء و محبت و خوف و قبض و بسط دوم عقل که مبدء
علومی ست که منتهی میشود بسوی آن حواس همچو احکام بدیهیه از تجربه و حدس و نحو هما و احکام نظریه از برهان و خطابت
و نحو هما سوم طبع که مبدء اقتضاء نفس ست مر چیز یرا که چاره نیست از ان یا از جنس آن در بقاء بنیه همچو داعیهٔ منبعثه
در شهوت طعام و شراب و نوم و جماع و نحو ها پس چون بر دل حضان بهیمیه غلبه کند قبض و بسط او همچو قبض و بسط
بهائم باشد که حاصل میشود از طبیعت و وهم و این دل را بهیمی باشد و چون وسوسه های شیاطین را در لوم و لقطه
قبول کند مسمی شود بشیطان الانس و هر گاه که غالب شود بر وی حضان ملکیه آنرا قلب انسانی نامند پس خوف
و محبت وی دانچه ماناست بدان مائل باشد بسوی اعتقاد حقه که حاصل کرده ست آنهارا و چون این صفات وی
قوت گیرد و نور وی عظیم گردد روحی باشد که بسط بلا قبض و الفتی بلا قلق بود و احوال او انفاس باشد و خواص
ملکیه همچو شیمهٔ وی بود نه همچو امور مکتسبه بسعی همچنین هر گاه که حضان بهیمیه بر عقل غالب شود کریزت و احادیث
نفس بود و میل کند بسوی بعض دواعی طبیعیه پس نفس او حدیث جماع کند اگر در وی شبقی ست و اندیشهٔ
انواع طعام نماید اگر در وی جوعی ست و نحو ذلک و چون وحی شیطان پذیرد میل کند بسوی فک نظامات
فاضله و شک در معتقدات حقه و هیئات معده که نفوس سلیمه از ان نفرت کنند و هر گاه که حضان ملکیه بر وی

Presented by: Rana Jabir Abbas

غلبه نماید عقل باشد که از فعل اوست تصدیق چیزیکه واجب ست تصدیق آن از علوم اتفاقیه یا احسانیه بدیهیه
باشد یا نظریه وچون نور روشنای او قوی گردد و سری باشد که از فعل اوست قبول علوم فائضه از غیب
از روی رویا و فراست و کشف و هتف و نحو ذلک و هرگاه که این سر میل کند بسوی مجردات بریه از زمان
و مکان سر خفی باشد و چون منحدر شود طبع بسوی خصال بهیمیه نفس اماره بالسوء بود و اگر متردد میان
بهیمیه بلکیه امر بطلوب سجال نوبت نفس لوامه بود و چون تشقید شد بشرع باغی نشد بروی و منبعث نگشت مگر در چیزیکه موافق شرع ست این نفس
مطمئنه باشد این ست آنچه نزد من ست از معرفت لطائف انسان و الله اعلم دوم فتنه مرد در اهل اوست و آن فساد تدبیر منزل ست و بسوی اوست
اشاره در قول آنحضرت صلعم که ابلیس تخت خود در الی حوله پستر می آید یکی از انها و میگوید نگذاشتم او را تا آنکه جدائی کنانیدم میان او و زن
او پس نزدیک میکند او را و شیطان بخود دو میگوید بسیار خوب هستی تو سوم فتنه ست که موج میزند همچو دریا و آن فساد
تدبیر مدینه ست و طبع مردم در خلافت بدون حق و آن قول وی ست صلعم که بدرستیکه شیطان ناامید شد از اینکه بپرستند
او را نماز گذارندگان در جزیرهٔ عرب لکن در تحریش میان ایشان چهارم فتنهٔ ملیه ست و آن مرون حواریان ست از
اصحاب نبی صلعم و استنادا مر بسوی غیر اهل وی پس تعمق کنند رهبان و احبار ایشان و تهاون نمایند ملوک و جهال
ایشان و امر کنند بمعروف و نهی نکنند از منکر پس گرود زمان زمان جاهلیت و آن قول وی ست صلعم که نیست پیغمبری که برانگیخت
او را خدا یتعالی در امت وی پیش از من مگر آنکه بود مر او را از امت وی حواریان و اصحابی که میگرفتند سنت او را و اقتدا
میکردند آنرا پستر خلیفه میشوند بعد انها خلوفی که میگویند انچه نمیکنند و می کنند انچه امر کرده نمیشوند بدان پس هر که
جهاد کند با اوشان بدست خود وی مومن ست و هر که جهاد کند بدل خود وی مومن ست و هر که جهاد کند بزبان خود وی
مومن ست و نیست ورای این از ایمان برابر دانهٔ خردل رواه مسلم پنجم فتنه بستطیره ست که آن تغیر مردم باشد از انسانیت
و مقتضای آن پس تغیر از کی و از هدایشان بسوی اصلاح از مقتضیات طبع یا شدنه بسوی صلاح و تشبه بمجردات و
تحنن بسوی او بوجهی از وجوه و نحو ذلک و تغیر عامهٔ ایشان بسوی بهیمیت خالص بود و باشند مردم میان فریقین نه
بسوی ایشان و نه بسوی اوشان ششم فتنهٔ وقایع جویه ست که میرسانند به هلاک عام همچو طوفانات عظیمه از وبا
و خسف و آتش منتشره در اقطار و نحو ذلک و آنحضرت صلعم اکثر فتن را بیان کرده چنانکه آینده معلوم شود و فرمود
پیروی کنید شما سنت های کسانی که پیش از شما بودند شبر بشبر و ذراع بذراع تا آنکه اگر در آمده اند انها بسوراخ سوسمار
پیروی کنید شما آنها را و فرمود بروند نیکان اول پس اول و باقی ماند سبوس همچو سبوس گندم پروا نکند بایشان خدای
تعالی پروا کردنی و رجحة الله البالغه بعد این بیان گفته گویم آنحضرت صلعم را معلوم شده که چون دور گردد عهد
از پیغمبر و منقرض شوند حواریان از اصحاب وی و متوسد شود کار بسوی غیر اهل وی لابد ست که جاری شوند رسوم
حسب داعی نفسانیه و شیطانیه و عام شوند همکنان را الا من شاء الله تعالی و فرمود آنحضرت که این امر شروع شد
از روی نبوت و رحمت پستر می باشد خلافت و رحمت پستر ملک عضوض پستر شود جبریت و عتو و فساد
در زمین حلال گیرند حریر و فروج و خمور را و رزق داده شوند بران و مدد کرده شوند تا آنکه ملاقی شوند بخدا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گویم منقضی شد نبوت بوفات آنحضرت صلعم و منقضی شد خلافتی که نیست سیف فوران بقتل عثمان رضی الله عنه و مطلق خلافت بشهادت علی علیه السلام و خلع امام حسن رضی الله عنه و ملک مخصوص مشاجرات صحابه ست بعد قتل صحابه از دست بنی امیه و نظام ایشان تا آنکه مستقر شد امر معاویه و جبریت و عتو خلافت بنی عباس ست زیرا که ایشان خلافت را بر رسوم کسری و قیصر مهد کردند و گذشت حدیث حذیفه در فصل سابق در بیان عرض فتن بر دلها و بودن نکته سفید و سیاه الخ گویم منبعث میشوند هواجس نفسانیه و شیطانیه در دلها و اعمال فاسده اکتناف آن میکنند و نمی باشد در بنوقت دعوة خشیة بسوی حق پس انکار نمی کند این هواجس و اعمالی را مگر کسی که مجبول کرده شده ست در دل وی هیئت مضاده مر فتن را و ماسوا را عام میشود و شامل میگردد و میگیرد گریبان او را و فرمود آنحضرت صلعم ان الامانة نزلت فی جذر قلوب الناس ثم علموا من القران ثم علموا من السنة و حدث صلعم عن رفعها فقال ینام الرجل النومة فیقبض الامانة من قلبه فیظل اثرها مثل الوکت کجمر دحرجته فنفط فتراه منتبرا گویم چون حق تعالی ظهور ملت اسلام خواست اختیار کرد قومی را و تمرین کرد ایشانرا برای انقیاد و اذعان و جمع همت بر موافقت حکم خدا و این احکام مفصله در کتاب و سنت تفصیل آن اذعان اجمال ست پس بیرون میرود امانت از سینه های مردم بر غفلت و ذهول اندک اندک پس دیده میشود آدمی که عقل و اظرف ست و حالانکه نیست در دل وی بقدر دانهٔ خردل چیزی از امانت نه بنسبت دین خدا و نه بنسبت معاملات مردم و گفت حذیفه رضی الله عنه گفتم ای رسول خدا آیا باشد بعد این خیر شر چنانکه بود پیش از آن فرمود آری گفتم پس چیست عصمت فرمود سیف گفتم آیا هست بعد سیف فتنه فرمود آری باشد امارت بر اقذار و باشد هدنه بر دخن گفتم آنچه باشد فرمود پیدا شوند دعاة ضلال پس اگر باشد خدارا در زمین خلیفه که بزند پشت تو و بگیرد مال تو پس اطاعت کن او را و رنه بمیر و حالانکه تو گیرنده بیخ درختی گویم آن فتنه کدروی سیف عصمت باشد ار تداء عرب ست در ایام ابو بکر صدیق رضی الله عنه و اماره بر اقذار مشاجراتی ست که واقع شد در ایام عثمان رضی الله عنه و هدنه بر دخن صلحی ست که واقع شد میان امام حسن علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه و دعاة ضلال یزید ست در شام و مختار در عراق و نحو ذلک تا آنکه مستقر شد امر بر عبد الملک هفتم فتنه احلاس و چون ذکر کرد آنرا رسول خدا صلعم گفته شد و چیست فتنه احلاس فرمود آن هرب ست و حرب گویم اشبه و الله اعلم آنست که این فتنه قتال اهل شام باشد با عبد الله بن زبیر بعد حرب گریختن او از مدینه هشتم فتنه سراء فرمود دخن این فتنه از زیر هر دو پای مردی باشد از اهل بیت من زعم میکند که وی از من ست و نیست از من جز این نیست که اولیای من متقیان اند پستر صلح کنند مردم بر مردی که بهیچو درک ست بر ضلع گویم اشبه آنست و الله اعلم که این فتنه غلبه مختار و افراط او باشد در قتل مذهب و دعوی او عامیکرد تار اهل بیت را پس قول آنحضرت صلعم زعم میکند که وی از من ست معنی او این ست که از حزب اهل بیت و ناصرین ایشان ست پستر صلح کردند بر مروان و اولاد او و خروج ابو مسلم خراسانی ست بر بنی عباس زعم میکرد که وی ساعی ست در خلافت اهل بیت پستر صلح کردند بر سفاح نهم فتنه دیجا ست که نگذارد بیچکی را از این امت مگر آنکه بطمه زند او را طمه زدنی پس چون بگویند که منقضی شد ستمادی گردد گویم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

است والله اعلم که این فتنهٔ تغلب چنگیزیه باشد بر مسلمانان و غارت نمودن ایشان بلاد اسلام را و بیان
کرده ست آنحضرت صلعم اشراط ساعت را و آن راجع ست بسوی انواع این فتن مذکوره و شیوع و کثرت آن
زیرا که تلف از قرف ست و نمی آید نقصان مگر از جای که می آید هلاک و شرح آن دراز ست در رساله حشریه گفته که
از انجناب علامات قیامت بسیار مروی هستند و آن دو قسم اند علامت صغری و علامت کبری علامت صغری
از زمان آنجناب تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام و علامت کبری از ظهور ایشان تا نفخ صور و ابتدای قیامت از
نفخ صور ست انتهی گوئیم بیان این هر دو علامت خواهد آمد و حشر در لسان شریعت منقول بر دو معنی ست حشر مردم
بسوی شام و این قبل از قیامت واقع شدنی ست وقتیکه کمتر گردند مردم بر روی زمین و محشور شوند بعض ایشان
بتقریبات و بعض ایشان با تشی که ایشانرا براند دوم حشر که آن بعث بعد موت ست و الله اعلم در حجة الله البالغه
گفته فتن عظیمه که خبر داده ست بآن نبی صلعم چهار ست اول فتنهٔ ملک عضوض که مشاجرات صحابه ست بعد قتل عثمان
رضی الله عنه تا آنکه مستقر شد خلافت معاویه و این هذه ست بر وجهی که شناخته میشود امر او و انکار کرده میشود
یعنی معروف و منکر هر دو دارد زیرا که معاویه رضی الله عنه بر سیرت ملوک بود نه بر سیرت خلفاء که پیش از وی بودند
دوم فتنهٔ احلاس و فتنهٔ دعاة بسوی ابواب جهنم و این صادق ست باختلاف مردم و خروج ایشان بطلب خلافت
بعد موت معاویه تا آنکه مستقر شد خلافت بر عبد الملک سوم فتنه سراء و جبریت و عتو و این صادق ست بخروج بنی
العباس بر بنی امیه تا آنکه مستقر شد خلافت عباسیه و ایشان شهید کردند آنرا بر سوم اکاسره و اخذ کردند بجبریت و عتو
چهارم فتنهٔ تلطم همه مردم که چون گویند بگذشت و دراز گردد تا آنکه برگردند مردم بسوی خرگاه و این صادق ست
بخروج اتراک چنگیزیه و ابطال ایشان خلافت بنی عباس را و فرمود آنحضرت صلعم می گردد آسیای اسلام سی و پنج
یا سی و شش سال پس اگر هلاک شوند پس راه ایشان راه کسانی ست که هلاک شدند و اگر قائم ماند برای ایشان
دین ایشان پس هفتاد سال ست پس معنی گردیدن آسیای اسلام قیام امر اسلام ست با قیامت حدود و جهاد در
امت و آن صادق ست از ابتدای وقت جهاد و اوائل هجرت تا مقتل سیدنا عثمان رضی الله عنه و نیست شک
در سی و پنج سال و اخوات وی زیرا که حق تعالی با آنحضرت مجملاً وحی کرده و قول وی صلعم پس اگر هلاک شوند الخ بیان
صعوبت امر و صیرورت اوست بر حالتی که اگر ناظری در ان نظر کند شک کند در هلاک امت و بطلان امور
ایشان و قول آنحضرت هفتاد سال معنی آن تهویل امر ست و انکه باشد ان زیر بطن باطن آنکه بنا شد بعد
ازین استقامت امر و الله اعلم و فرمود آنحضرت صلعم مقاتله کنید با شما قومی را که چک چشم یعنی ترک اند شما انها را
سه بار الحدیث معنی وی آنست که عرب با وشان مجاهده کنند و غالب آیند و این سبب حقد و ضغائن گردد
تا آنکه انجام کار عرب ببلاد وشان نزدیک شوند و باز برین هم اقتصار ننمایند تا آنکه در آیند بلاد عرب او همین
مراد بقول آنحضرت صلعم حتی تلحقوهم بجزیرة العرب لیکن در سیاحت اول پس نجات یابند عرب بگریختن از قتال
وشان باین طریق که بگریزند از روبری شان و این صادق ست بقتال چنگیزیه چه هلاک شدند آن عباسیه که در

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بغداد بودند و نجات یافتند آن عباسیه که بگریختند بسوی مصر و آنا در سیاحت دوم پس نجات یابند بعضی و هلاک شوند بعضی و این صادق ست بوطی تیمور دیار شام را و هلاک ساختن او امر عباسیه را و آنا در سیاحت سوم پس سلطنت شود و این صادق ست بغلبهٔ عثمانیه بر جمیع عالم و الله اعلم **قف** اول کسی که غالب شد از عثمانیه عثمان[1] خان نام پادشاه بود که در سنهٔ هفت صد و بست و شش هجری فوت کرد بعد از آنکه بست و هفت سال حکمرانی کرده بود عمرش شصت و نه سال شد و بعد[2] از وی بجای وی پسرش ارخان نام بر سند حکومت نشست و سی و پنج سال سلطنت کرده بعمر هفتاد و پنج سال در سنهٔ هفت صد و شصت و یک در گذشت بعد[3] و فات او پسرش سلطان مراد بر تخت حکومت نشست و چهل و پنج سال بادشاهی کرده بعمر شصت و سه سال در معرکهٔ قتال با قوال نصرانی در سنهٔ هفتصد و نود و یک کشته شد و بجای وی پسرش سلطان[4] بایزید بر تخت سلطنت جلوه کرد جنگ با امیر تیمور گورکان شهوست درین معرکه امیر لشکر تیمور شد و بمرض خناق و ضیق النفس در سنهٔ هشت صد و پنج هجری در گذشت امیر تیمور میخواست که ملک روم را مسخر کرده بوی باز سپرد لیکن او بمرد و بعد[5] و فات وی پسرانش تا یازده سال خانه جنگی با کردند آخر پسرش محمد نام بحکومت رسید جهازات جنگی و توپخانه و سپاه بحری در آل عثمان ایجاد کرده همین محمد خان ست در سنهٔ هشت صد و بست و چهار بمرض اسهال در گذشت و اول کسیکه از آل عثمان برای شریف مکه و دیگر فقرا انجا سالانه مقرر کرد این بادشاه بود بعد[6] ه پسرش سلطان مراد ثانی بجای پدر مسند سلطنت آراست و لادت او در سنهٔ هشت صد و شش هجریست و وفات در سنهٔ هشتصد و پنجاه و پنج بعد انتقال وی پسرش ابو المعالی سلطان محمد خان ثانی[7] پادشاه شد و لادتش در سنهٔ چهار صد و بست و نه عیسوی ست مدت سلطنت او سی و یکسال ست در سنهٔ هشتصد و هشتاد و شش هجری انتقال نمود بعد[8] و فاتش پسرش سلطان بایزید ثانی با برادر کوچک خود جمشید نام جنگها کرده فتحیاب شد و بسلطنت رسید و بعمر شصت و هفت سال بعد سلطنت سی و دو سال در سنهٔ نهصد و هیجده هجری بمرض نقرس فوت شد پس[9] پسر وی سلطان سلیم خان بر تخت شاهی جلوس کرد و لادت وی در سنهٔ هشتصد و هفتاد و دو بود و تعصب مذهب اهلسنت داشت شاه اسمعیل صفوی بر وی خروج کرده بود و جنگها کرده شکست خورد و ایران بقبضهٔ اقتدار سلیم خان آمد و وی نه سال و هشت ماه سلطنت کرده بعمر پنجاه و چهار سال باجل طبیعی خود در سنهٔ نهصد و بست و شش هجری در گذشت و پسرش[10] سلطان سلیمان خان بجای وی پادشاه شد در وقت وی دولت عثمانیه ترقیها گرفت سیر و محاربه بذات خود کرد مدت حکومت وی چهل و هشت یا نه سال ست در سنهٔ نهصد و هفتاد و چهار یا پنج هجری بمرض وجع مفاصل در گذشت شرقاوی گفته کان سلطانا سعید المیل مصرین بنی عثمان مثله وصلت سرایاه الی اقصی المشرق والمغرب و کانت ایامه غرر الزمان و مازال قائما بنصر الدین و تائید الشریعة و بجالیش پسر[11] وی سلطان سلیم خان ثانی مسند آرا گشت و لادت وی در سنهٔ نهصد و بست و نه هجری ست و سال جلوس او بر اورنگ شاهی نهصد و هفتاد و چهار یا پنج ست و سال و فات سنهٔ نهصد و هشتاد و دو یا سه هجری بمرض حمی بعمر پنجاه سال بعد حکومت هشت سال و یکماه و چهارده روز بماه رمضان در گذشت و کان احیی سنة الجهاد و جدّ فی فتح البلاد منها خیبرة قبرس و کان

Presented by: Rana Jabir Abbas

تعالی را بخلیفه امیر المومنین معاویه ثم بعده الملک الاشرف برسبای ثم صاروا لمکرون ویقطعون الطریق فی البحر
علی المسلمین فاستفتی السلطان منهم المفتی ابا السعود فافتاه بانهم ناقضون للعهد فجهز الیهم وظفره الله بهم قاله الشرقاوی فی
تحفة الناظرین بعده پسرش سلطان[12] مراد خان ثالث سلطنت پدر گرفت و بست و دو سال حکمرانی نمود انتقال
او در سنه یکهزار و سه یا چهار هجریست پانصد سراری در حرم سرای او بود بعد وفات او پسرش[13] محمد خان ثالث
حاکم شد سی و هفت سال زندگانی کرد و نه سال و دو ماه حکمرانی نمود جان بجان آفرین سپرد و فاتش ششم رجب سنه
یکهزار و دوازده هجری ست جامع ازیر اعمارت جدید کرد و شهد حسینی آباد ساخت بعد ازوی سلطان[14] احمد
اول در عمر سیزده سالگی بجای وی نشست و دوازده یا چهارده سال و چهار ماه سلطنت کرده بعمر بست و پنج سالگی در سنه
یکهزار و بست و شش هجری در گذشت له خیرات و عمارات بالحرمین الشریفین و غیرها جامع احمدی واقع استنبول بنا کرد
اوست مال بسیار بر وی صرف کرده و شیوع تمام کوی قلیان در وقت او شده بعد ازوی حسب وصیت او برادرش[15]
مصطفی خان بر تخت نشست زیرا که پسرش عثمان سیزده ساله بود ولیکن چون وی را حوصله سلطنت نبود لهذا امرا اتفاق
کرده مصطفی را قید نمودند و لم یخلع قبله احد من سلاطین آل عثمان و بجای وی[16] عثمان خان برادرزاده او را تخت نشین
کردند وی مرا هق بود امر باکرام عم خود مصطفی مخلوع فرمود و خود برای جهاد کفار برآمد و تا هفت ماه غائب ماند بعده
منصور برگشت و عزم حج نمود سپس چون دیدند که وی فوج جدید نگاهداشتن و استیصال ما کردن میخواهد او را کشته
باز مصطفی را بر تخت نشانیدند این بار هم ازوی هیچ نیامد ناچار باز او را از تخت برداشته مقید کردند و این ماجرا در سنه
یکهزار و سه هجری شد مدت سلطنت او چهار سال و چهار ماه و ده روز ست و بجای او سلطان[17] مراد خان چهارم بن
سلطان احمد اول را پادشاه کردند وی با پادشاه ایران عباس نام جنگها کرده بغداد را از دست وی انتزاع نمود درین معرکه
پنجاه هزار ایرانی بکار آمد و یکهزار کس زنده مقید شدند وی حکم قتل برادر خود ابراهیم داده بود مادرش او را پنهان
ساخته گفت که وی بمرد بعده خود هم در سنه یکهزار و چهل و نه هجری شانزدهم شوال در گذشت عمرش بست و پنج
سال بود و ایام حکومتش هفده سال و یازده ماه و پنج روز بعد ازوی اعیان سلطنت برادر مختفی او را که سلطان[18]
ابراهیم باشد از محبس برآورده بر تخت جلوه دادند تاریخ جلوس او استنصت بالله ست وی بست ساله بود و از امور
ریاست غیر ما هر در زنان و کنیزکان بسر می برد کار سلطنت بپا مردی ارکان دولت متیسر بود آخر او را در عمر
بست و نه سال بعد سلطنت نه سال بست هشتم رجب سنه یکهزار و پنجاه و شش خلع کردند و روز سوم بکشتند و
بجای او پسرش سلطان[19] محمد خان رابع را که کودک نه ساله بود پادشاه خود خواندند کار سلطنت مفوض برای
مادر او بود اما ارکان سلطنت حکومت زن ناپسندیده او را خلع کردند وی چهل و یکسال حکمرانی کرد و این ماجرا
در سنه یکهزار و نود و نه رو داده بعده سلیمان[20] خان ثانی متولی سلطنت گردید ولادتش در سنه یکهزار و پنجاه
و دو هجری ست وی سه سال و نه ماه سلطنت کرده بمرض استسقا در سنه یکهزار و یکصد و دو هجریه در گذشت
بعد انتقال وی برادرش سلطان[21] احمد خان ثانی مسند حکومت آراست وی نیز مستسقی شده بعد حکومت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

سه سال وهشت ماه در سنهٔ یکهزار و یکصد و شش هجری بمرد شرقاوی گفته فی هذه السنة لم یطلع النیل بمصر و لم یجر کعادته فارتفعت الاسعار و اشتد الکرب علی الناس من الغلا و خصوصا الفقراء حتی اکلوا المیتة ثم کثر الموت من الطاعون حتی صار الناس المشیعون للجنائز یسقط منهم الکثیر فیموتون وهم سائرون فکانت لا تخلو طریق من طرق مصر من اموات مطروحین فیها لا یعرف لهم اهل لا مسکن و وفق الله بعض الاغنیاء لحمل الاموات الذین فی الطرقات والحارات و یرسلونها مع خدمهم الی المغسل السلطانی فیجمعونهم حتی یصیر و اما تین فی آخر النهار فیغسلونهم و یکفنونهم و یضعون کل ثلاثة او اربعة فی نعش واحد و یرسلونهم الی المقبرة انتهی بعده بجای وی سلطان مصطفی خان ثانی پسر سلطان محمد خان رابع بر تخت حکومت نشست و هشت سال و یکماه حکمرانی کرده در سنهٔ یکهزار و یکصد یازده هجری بانصاری صلح نمود و از لشکریان خود که برین صلح ناراض بودند ترسیده کار سلطنت به برادر خود احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع واگذاشت و خود گوشه گرفت وی بانصاری جنگیده غالب آمد و در استنبول مسجدی عظیم ست در وقت وی طهماسب ثانی بر تخت ایران نشست نادرشاه سپه سالار وی بود و بر تبریز آمده سپاه روم را شکست داد در سنهٔ ثلاث و عشرین و مائة و الف بمصر فتنهٔ عظیمه در زمن او واقع شد و امرا بیشمار بقتل رسیدند و اموال بغارت رفت و ذراری اسیر شدند احمد خان بست و هشت سال حکمرانی کرده بود که در سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و سه هجری سپاه او را معزول کرده سلطان محمود را بجای وی نشانیدند او بعد محاربات بسیار چاره جز صلح نمودن با نادرشاه و دادن ملک ایران انچه در زمان سلطان محمد خان چهارم بودند ندید و ولادت او در سنهٔ یکهزار و یکصد هشت هجری بود او را مسجدیست مشهور بمحمودیه و خالش در سنهٔ یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری اتفاق افتاد هنگامهٔ محمد بن عبد الوهاب نجدی و امیر سعود در عرب و حرمین شریفین در سنهٔ هفده صد و چهار و شش عیسوی در وقت وی بوده مبتدعان اتباع او را وهابیه گویند نسبت بعبد الوهاب با انکه صحیح در نسبت وی محمد بست منسوب بمحمد نه وهابیه و خاندان ایشان بیت علم حنابله مذهب ایشان اتباع کتاب و سنت صحیحه بود لا غیر جهلهٔ هندوستان و جز آن افترائات بسیار بر مذهب ایشان بسته اند و هی معروفة لا اصل لها فاما احوال ایشان در کتاب تحاف النبلاء و در رسالهٔ حطة جداگانه نوشته ایم انجا باید جست بعد وفات سلطان محمود بجای وی سلطان عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول برادرنگ سلطنت متمکن شد و این واقعه در سنهٔ یازده صد و شصت و هفت اتفاق افتاد ولادت وی در سنهٔ یازده صد و دوازده هجری بوده بعد سلطنت سه سال و اتمام بناء جامع عثمانی که محمود اول نهاده بود در سنهٔ یازده صد و هفده هجری بجوار رحمت الهی بیاسود و او را عمارات عظیمه دیگر نیز هست و سلطنت بسلطان مصطفی خان ثالث رسید له محل عظیم فی اسلام بول تولی سنة الف و مائة و احدی و سبعین و برابر وس جنگها رو داده تا انکه پنجم ذیقعده سنهٔ یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری باجل طبیعی بمرد و بجایش برادر وی سلطان عبد الحمید خان پسر سلطان احمد ثالث سریر آرای سلطنت گشت ولادت وی در سنهٔ یازده صد و سی و هفت هجری بوده بعد حکومت شانزده سال و عمر شصت و چهار سال در سنهٔ دوازده صد و سی هجری آنجهانی شد او را در استنبول مدرسه و مسجدست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعده سلیم خان ثالث پسر مصطفی خان ثالث در سال مذکور بجای وی نشست ولادت او در سنه یازده صد هفتاد
پنج هجریست در زمان وفتنه فرانسس بمصر شد و تا هفت ماه نهب و قتل ما مذا میر جیش بود نا یارتهه نام بود شرح این فساد در
تحفة الناظرین تالیف شرقادی بروجه تفصیل مذکورست گفته کان مدة تصرفهم فی مصر ثلاث سنین وشهرا وکان خیر وجهم بهیة
السلطان السلیم خان انتهی لیکن آخر او را معزول کرده مصطفی خان رابع پسر سلطان عبد المجید خان را تخت نشین گردانید
وی سلطان سلیم خان را کشت ومیخواست که سلطان محمود را هم بکشد لیکن بمشورهٔ لشکریان خودش مقید شد وبجای
وی سلطان محمود خان ثانی مقید پسر سلطان عبد المجید مذکور پادشاه گردانیده شد ولادت محمود مذکور در سنه
یازده صد ونود ونه هجری ست وجلوس در سنه دوازده صد ونوزدهم وسه هجری ووفات ۱۵ ذیحجه در سنه یکهزار و
دو صد پنجاه وپنج هجری وی سی ودو سال حکمرانی کرد بعد وفات وی پسرش سلطان عبد المجید خان بجای پدر حاکم
شد ولادت وی ۲۳ اپریل سنه ۱۸۲۲ع ست وجلوس او دوم جولای سنه ۱۸۳۹ع این مرد در اجرای احکام شرع فی الجمله
مداهنتی روا داشته وبمصالحت نصاری بیع جواری وسراری وعبید منع کرده بود اما در تعمیر مسجد نبوی صلعم زر خطیر
صرف کرده پانزدهم ذیحجه سنه دوازده صد هفتاد وهفت هجری باجل طبیعی درگذشت بعد فوت شدن وی برادرش
سلطان عبد العزیز خان بمشورهٔ اعیان دولت بسال مذکور بر تخت سلطنت جلوس کرد ولادتش نهم حولای سنه ۱۸۳۰ع
ست ووی هنوز حکمران مرز بوم سلطنت روم ست اصلح الله بالهٔ واحسن حاله ومآله این ست ترجمه سلاطین عثمانیه که
حکام حرمین شریفین ودیگر بلاد عرب وروم وشام وعراق بوده اند بقدر مناسبت مقام وتفاصیل محاربات ووقعات زمانهٔ
ایشان در تواریخ مبسوطه باید جست ودرین نزدیکی کتابی در تاریخ احوال ایشان موسوم بمصباح السماری وتزهة
القاری تالیف ابراهیم افندی طبیب عسکر روی نصرانی مذهب متعین بلده بیروت مطبوع مصر سنه دوازده صد و
هفتاد ودو هجری بنظر گذشت بعض ما جریات مرقومه اینجا از انجاست بالجمله ابتدای سلطنت آل عثمان از سنه شش صد
ونود ونه هجری ست تا امروز باقی ست گویند نسب ایشان بعیص بن اسحق پیغمبر علیه السلام میرسد اول سلیمان نام
مردی که جد عثمان خان بود در سنه ششصد یازده هجری در صحرای ارمینیه اقتداری هم رسانید وچون چنگیز خان
برد در سنه ششصد وبست ویک هجری با علاء الدین سلجوقی شاه قونیه موافق شده بسپه سالاری رسید بعد
عثمان خان پسر ارطغل خان پسر سلیمان خان کارهای نمایان کرد وبعد فوت سلجوقی بمشورهٔ اهل بلد واهل عسکر
مملکت او بستاند ودختر او را بعقد خود آورد والله اعلم - **باب دوم** در بیان غرب زمان قیامت بوجوه اشراط
صغری در زمانهٔ گذشته وزمانهٔ حال باید دانست مدتی که برای قیام ساعت نهاده اند اکثری ازان گذشته
وانچه مانده ست کمتر وسال هجرت درین عصر بالف ودو صد ونود سال رسیده وتغیری عظیم در کارخانهٔ اسلام
اطوار عالم واوضاع بنی آدم شرقا وغربا ویمینا وشمالا راه یافته چنانکه پارهٔ ازان از باب اول این کتاب دریافت شده
وباقی از ابواب آینده معلوم گردد وشک نیست که شوکت اسلام وصولت مسلمین تا آخر الف هجرت نسبت باین زمان
در بلاد عرب هم در مدن عجم بیشتر بود واما درین تاریخ پس دیرست که سلطنت مسلمانان از اقطار هند بزاویهٔ خمول

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

رفته ومفاسد عظیمه در جمعیت بلاد اسلامیه روداده وهمچنین بدیگر اقطار ارض از غرب و شرق ضعف تام در اجزاء قوت
اسلام خزیده واگرچه در پاره از زمین بستنبول حکومت اسلام نشان میدهند لیکن این فرمان روائی نه بر ضوابط اسلام
باجرای حدود و شرائع ایمان ست بلکه بر طریقه قوانین ملوک اکاسره وجبابره همین وجه اوضاع صورت وسیرت مردم
آنجا با آنکه برای نام مسلمان اند مخالف شعائر ملت ومتضاد آداب سنت ست پس در حقیقت آخریت این امت از بدیت
الف ثانی از هجرت شروع گردیده وبیداردلان را سبب عجمت وانابت الی الله گردیده چشم در راه وگوش براه آواز
آمد آمد قیامت کبری وساعت عظمی بوده اند ودل ماتم زده اسلام را بهزاران حسرت وافسوس فرسوده وکیف که حق
تعالی پیش ازین بیکهزار ودوصد نود سال بر زبان رسول خود حکایت فرموده که اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة
معرضون وقال تعالی اقتربت الساعة وانشق القمر وفرموده وما یدریک لعل الساعة تکون قریبا وفرموده فهل ینظرون الا
الساعة ان تاتیهم بغتة فقد جاء اشراطها واحادیث نبویه درین باب خود بیش از حصرست ابو سعید خدری گفته ستا
میان ما آنحضرت صلعم روزی بعد عصر پس نگذاشت هیچ چیز که بودنی ست تا روز قیامت مگر ذکر کرد آنرا در مقام خود
تا آنکه چون آفتاب بر روس نخل و اطراف حیطان افتاد فرمود آگاه باشید که باقی نمانده ست از دنیا نسبت بانچه
گذشته ست از عمر وی مگر آنقدر که باقی ازین روز شماست آگاه باشید که این امت آخرین هفتاد امم ست و
اکرم آنها بر خدا عزوجل اخرجه البغوی وروی نحوه الترمذی وابن ماجة والدارمی من حدیث بهز بن حکیم شیخ احمد
سهرندی به شکیبی اصفهانی در مکتوب دویست و دهم از مجلد ثانی نوشته اند که مدت بقاء دنیا بسیار قلیل ست واز ان
قلیل هم اکثر تلف شده واقل مانده انتهی وهمچنین جمعی از اهل معرفت باخبار وتواریخ قدیما وحدیثا گفته اند وکلام
خدا ورسول از نقل اقوال شان مغنی ست واگر فرض کنند که اندک از بسیار گذشته ست تا هم حکم بقرب قیامت
راست ودرست ست زیرا که مسافت ازین نقطه تا منتهی کمتر ست از مسافت از مبدء تا منتهاء وعرب گوید ما البعد ما هو فات
وما اقرب ما هو آت وحق تعالی فرماید انهم یرونه بعیدا ونراه قریبا ودر واقع انچه مانده ست اقل قلیل ست وانچه گذشته
بسیار وکثیر ست ومعلوم هر فرد بشر ست که خلق دنیا برای بقا نیست ودار اقامت نبوده بلکه منزلی از منازل اخرت ست
تا ازینجا زادی برای آنجا بردارند وبرای عرض بر خدای عزوجل ولقای او تهیه کنند باین معنی اشارت ست در قوله
سبحانه رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بزرگی گفته ست دنیا را بازی دادیم نان اینجا خوردیم کار آنجا کردیم
دست بکار دل بیار این معنی دارد واز ینجا گفته اند الدنیا مزرعة الآخرة واین اقل قلیل نیز اکثر ایذان بانصرام کرده
وافتاب بر لب بام گردیده پس بر هر مسلمان فرض ست که قرب اختتام وانصال ساعت قیام را نصب العین خود گردانیده
باشناعت اشراط ساعت واذاعت آثار قیامت وروایت احادیث واخبار وارده درین باب کوشد وبغفلت
غفلت از گوش خفتگان برآرد وبخاص وعام مرة بعد اخری تبلیغ این پیغام کند باشد که اندکی از بسیار وسیحی
از هزار هوشیار گردد وبعض قلوب لینت گیرند واز بعض ذنوب غنی شوند وبخوف وخشیت در آیند واز خواب
تغافل بیدار شده مهلت را قبل وهلت غنیمت شمارند وحسابی از ماکان وما یکون بردارند بیچه امر ساعت بس شدید

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وامر بقول وحیلی مزید وائد آن نہایت بعید وزاد قلیل وسفر طویل ست وحق تعالی دران روز میان اولین وآخرین حکم کند
وبرائے مومنین بر کافرین قاضی شود وسیان مخلصین ومنافقین تمیز فرماید وصالحین را از فاسقین جدا گرداند کما قال تعالے
ذلک یوم مجموع لہ الناس وذلک یوم مشہود وقال تعالی واستاز والیوم ایہا المجرمون وقال سنفرغ لکم ایہا الثقلان وقال الساعۃ ادہی
وامر وادہی وفزع غیر مسمی خوف از مسمی بیشتر باشد ولہذا آمدن قیامت را بکنے تخصیص وقت وزمان نشان نداده اند ومجیی اورا
ناگہان نہاده وخود بعلم آن مستاثر شده چنانکہ کتاب عزیز وسنت مطہرہ باصرح وجوہ بران دال اند وآنکہ در اشاعہ گفتہ کہ
آنکہ حضرت رصلعم بدان علم بخشیده باشند واز اخبار ازان نہی فرموده برای تہویل شان وتعظیم امر وی تا اہتمام بشان وے
اکثر باشد از غیر وے وخیرے اگر باشد از ماسوای او اینچنیں پس آیات واحادیث نافی این احتمال ست زیرا کہ قرآن
کریم ناطق ست کہ جز خدا ہیچکے علم بوقت آن ندارد وقال تعالی انما علمہا عند ربی لا یجلیہا لوقتہا الا ہو وقال ان اللہ عندہ
علم الساعۃ وقال ان الساعۃ آتیۃ اکاد اخفیہا وجا بر گفتہ فرمود رسول خدا صلعم پیش از رحلت خود بیکماہ می پرسید مرا
از وقت قیام قیامت ونیست علم بیقین وقت آن مگر نزد خدا عزوجل اخرجہ مسلم وہمچنین در جواب جبریل علیہ السلام در حدیث
طویل فی مسودہ ما المسئول عنہا باعلم من السائل وبیش ازین چہ صراحت خواہد بود ومجرد احتمال در مقام استدلال متشبثے
واز ینجا معلوم شد کہ قول سیوطی وہر کہ موافق اوست بعدم مجاورت این ہمت بعد الف از پانصد سال مجرد ظن وتخمین ست
نہ تشخیص وتعیین بلاحظہ وجود اشراط صغری کلا وجملۃ وبنمایش آثار عظمی از کثرت وقوع شرور وفتن ومطابقت آن با علامات
وارده در احادیث یقینا والاعلم قیامت علی التعیین خارج از حوصلہ دریافت خلق ست وحق تعالی بمعرفتش متفرد جزوی
کسے آنرا ندانستہ ونمیداند ونخواہد دانست انبیا ولیا وملائکہ واصفیا وتمامی علما در ندانستن این علم برابر اند آری علامات
قیامت را اہل علم میدانند زیرا کہ آنحضرت صلعم در بیان اشراط چہ صغری وچہ کبری اکثر فرمودہ بوقوع شرور وفتن
وہرج ومرج خبر داده تا اہل ہر عصر بتطبیق آن بحوالت قرن خود کرده بتصدیق قیامت نمایند واہل دانش آن بلیات را
موافق بیان شارع دریافتہ از وقوع دران پرہذر باشند وبر انتہاز منہیات واتمار بماموربات آماده گردند واز ینجا
این امارات منقسم شد باندیشہ قسم قسمے نیست کہ آمد وگذشت وظاہر شد ورفت وآن امارات بعیده ست کہ درین باب
بذیل فصول چند بیانش بیاید ودر وی مواعظ آخرین بقصص اولین بست دوم آنست کہ نمایان گشتہ ومنقضی نگردد
بلکہ ہمواره روز افزونست ودراز دیاد ونکاں گوناگون تا آنگہ چون بغایت خود رسد کما حقہ رنگ عالم دگرگون
شود سوم آنکہ امارات قریبہ کہ بیوانند وساعت متعاقب وست وقیامت در پی او دویده می آید چنانکہ سلک جواہر
بگسلد ودانہا پیہم یکدگر بریزند در اشاعہ این ہر سہ اقسام را در ابواب مستقلہ ذکر کرده واین ترتیب وغیر مسبوق
واقرب بضبط وانفع برای عوام ست ودوار دست کہ قیامت سہ گونہ ست یکے موت بنسبت میت قیامت صغرے
ست چنانکہ در حدیث آمده من مات فقد قامت قیامتہ دوم گذشتن یک طبقہ مردم کہ در اعمار مقارب یکدیگر باشند
قیامت وسطے ست عائشہ گفت مردی چند از اعراب پیش آنحضرت صلعم آمدند واورا از قیامت پرسیدند
آنحضرت صلعم بسوی جوردترین ایشان دیدو فرمود اگر این زنده ماندند یابد او را پیری تا آنکہ قائم شود قیامت

Presented by: Rana Jabir Abbas

شما اخرجہ البخاری ومسلم سوم ہلاک شدن مجموع عالم بما فیہا قیامت کبری ست ومقصود دریں جا بیان اقتراب ساعت کبری ست بظہور اشراط صغری زیرا کہ قیامت صغری ووسطی را ہر یکی می شناسد قال تعالی یا ایہا الناس اتقوا ربکم ان زلزلۃ الساعۃ شیء عظیم یوم ترونہا تذہل کل مرضعۃ عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملہا وتری الناس سکاری وما ہم بسکاری ولکن عذاب اللہ شدید آمدیم برآنکہ درین باب چند فصل ست **فصل اول** اشراط جمع شرط ست بفتحتین معجمہ وشرط علامت ونشان چیزی را میگویند واشراط ساعت عبارت ازان امور ست کہ پیش از ظہور مہدی علیہ السلام واقع شوند وقیامت در وقت قیامت را ساعت ازان گویند کہ آمدن وی مبہم ست ومہدرین ساعت کہ ہست وجود او منتظر ومحتمل ست **اول واقدم** اشراط ساعت وجود با جود آنحضرت ست صلعم چنانکہ در حدیث انس رضی اللہ عنہ آمدہ کہ فرمود آنحضرت صلعم برانگیختہ شدہ ام من با قیامت ہمچو این دو انگشت کہ سبابہ ووسطی باشند اخرجہ البخاری ومسلم قتادہ رضی اللہ عنہ کہ یکے از راویان این حدیث ست گفتہ مراد حضرت آنست کہ ہمان مقدار کہ وسطے بیشتر از سبابہ ست بعثت من پیش از قیامت نیز ہمان مقدار ست کہ من اندکی پیشتر آمدہ ام وقیامت از پس سیدہ می آید گویم مؤید این ست حدیث مستورد بن شداد نزد ترمذی کہ فرمود آنحضرت صلعم مبعوث شدہ ام من در نفس ساعت یعنی در ابتدا کار قیامت واول علامات آن چہ نفس تحریک ابتدای چیز را گویند چنانکہ طلوع وظہور فجر را نفس صبح گویند فرمود پیش شدم من ساعت را چنانکہ پیشے کرد ووسطی سبابہ را واشارت کرد بدو انگشت مذکور وآنجا مستفاد میشود کہ این بیان آنحضرت ست نہ بیان قتادہ پس در حکم مرفوع باشد وبعضی گویند مراد اتصال دعوت آنحضرت ست بقیامت کہ دینی وملتی دیگر در میان آن متخلل نیست چنانکہ در میان این دو انگشت اصبعی دیگر نیست ودرین ناظرست آنچہ کرمانی شارح بخاری گفتہ کہ چون آنحضرت این حرف گفت ہر دو انگشت برابر شد باز بحالت اصلی طبیعی کہ تقدم وتاخر او ست عود کرد وانس رضی اللہ عنہ گفت فرمود آنحضرت صلعم کہ حال این دنیا در نزدیک رسیدن بفنا وہلاک وقرب مآن قیامت ہمچو جامہ ایست کہ پارہ کردہ شد از اول تا آخر آن وباقی ماندہ معلق بیک رشتہ کہ در آخر اوست نزدیک ست کہ گسستہ شود این رشتہ رواہ البیہقی فی شعب الایمان یعنی دنیا تمامی فانی گردد واین نیز ناظرست در آخریت این الف از الوف عمر دنیا قال علی علیہ السلام انما الدنیا فناء لیس للدنیا ثبوت وانما الدنیا کبیت لہ نسجتہ العنکبوت مولوی رفیع الدین دہلوی در رسالہ حشریہ نوشتہ اند کہ اول علامت قیامت وجود برکت آمود حضرت خاتم النبیین ووفات آنجناب ست صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم زیرا کہ بوجود آنجناب بکنوع کمال کہ اشرف کمالات ست یعنی نبوت ورسالت از عالم منقطع شدہ وبوفات ایشان علم وحی وخبر آسمانی موقوف گشت وبرای ایشان حکم جہاد کہ خالی کردن روے زمین از مفسدان ست نازل گشت واین ہمہ شعبہ ہای قیامت کبری ست لہذا در ذکر امارات بعیدہ گفتہ کہ از انجملہ ست موت نبی صلعم وآن از بزرگترین مصیبت ہاست در دین واز ینجاست کہ آنحضرت صلعم فرمود چون مصاب شود یکے از شما بمصیبتے پس باید کہ یاد کند مصیبت خود را بمن کہ آن اعظم مصائب ست رواہ ابو سعید عن عطا بن ابی رباح وگفت عائشہ رضی اللہ عنہا کہ فرمود آنحضرت صلعم اگر مصاب شود احد از شما بمصیبتے پس باید کہ عزا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کند مصیبت خود را بمن از مصیبت خودش که رسیده ست او را پس بدوستیکه مصاب نشود بهیچکی از امت من بعد از من بمانند مصیبت من رواه الطبرانی فی الاوسط و روایت ست از ام سلمه رضی الله عنها که وی ذکر کرد وفات آنحضرت را و گفت چه مصیبت ست آن که نرسید ما را بعد از ان هیچ مصیبتی مگر آنکه سبک شد چون ذکر کردیم مصیبت خود را بمردن آنحضرت صلعم رواه البیهقی و گفت عوف بن مالک رفع کرد آنرا که فرمود آنحضرت صلعم شمار کن شش چیز را پیش از ساعت موت من و فتح بیت المقدس الحدیث و روایت کرد طبرانی از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما که گفت فرمود رسول خدا صلعم ای ابن عمر شش خصلت ست که شوند وقت درمیان شما قبض نبی شما الحدیث و تمیم از حذیفه رضی الله عنه در حدیث طویل آورده که فرمود آنحضرت بیهات بیهات سوگند بکسی که برانگیخت مرا بحق هر آینه خواهید دید آنرا ای حذیفه شش خصلت اول آن موت من ست گفتم انا لله و انا الیه راجعون الحدیث و این اول فتح باب اختلاف ست چنانکه گفتند از ما امیری باشد و از شما امیریی و در صحیح ست که نیفشاندیم دست های خود را از خاک قبر رسول خدا صلعم تا آنکه انکار کردیم دلهای خود را انتهی ابن الجوزی گفته بود مردی از اهل مدینه چون می رسید او را مصیبت می آمد او را برادرش و مصافحه میکرد و میگفت ای بنده خدا بترس خدا را زیرا که در رسول خدا ست پیروی نیک قال قائلهم ؎ اصبر لکل مصیبة و تجلد ٭ و اعلم بان المرء غیر مخلد ٭ و اصبر کاصبر الکرام فانها ٭ نوب تنوب لیوم تکشف فی غد ٭ و اذا اصبت مصیبة تنسی بها ٭ فاجبر مصابک بالنبی محمد و قال آخر ؎ تذکرت لما فرق الدهر بیننا ٭ فعزیت نفسی بالنبی محمد ٭ و قلت لها ان المنایا سبیلنا ٭ فمن لم یمت فی یومه مات فی غد ٭ بخاری روایت کرده که چون بخاک دفن شد آنحضرت صلعم آمد فاطمه علیها السلام و گفت چگونه خوش شد نفسهای شما که خاک انداختید بر رسول خدا صلعم و در روایتی دیگر آمده که چون فارغ شدند از دفن آنحضرت صلعم بیرون آمد فاطمه علیها السلام و گفت ای ابا الحسن و دفن کردید رسول خدا را گفت آری فرمود چگونه خوش گشت دلهای شما که خاک انداختید بر آنحضرت آیا نبود نبی رحمة گفت آری ولیکن نمیتواند برای امر خدا پس گشت فاطمه رضی الله عنها و ندبه کرد بر آنحضرت و گفت یا ابتاه و ارسول الله و انبی الرحمة اکنون وحی نیاید و آمدن جبرئیل منقطع شود بار خدایا ملحق کن جان مرا بجان او و سیر گردان مرا بنظر بسوی روی او و محروم مگردان مرا از اجروی و شفاعت وی روز قیامت و در روایتی ست که خاک قبر مبارک را بگرفت و بو کرد و این ابیات بخواند ؎ ماذا علی من شم تربة احمد ٭ ان لا یشم مدی الزمان غوالیا ٭ صبت علی مصائب لو انها ٭ صبت علی الایام صرن لیالیا ٭ و ذکر کرده ست ابو العباس قصار در شرح قصیده بردة که چون محقق شد نزد یک عمر رضی الله عنه موت آنحضرت صلعم بقول ابی بکر صدیق رضی الله عنه گریست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا البته ناله کرد جزع در فراق تو که بران خطبه می خواندی تا آنکه نهادی دست خود بران پس ساکن شد پس مت تو سزاوار ترست بنا له کردن بر تو چون مفارقت کردی ایشانرا پدر و مادر من فدای تو باد ای رسول خدا هر آینه رسید فضیلت تو نزد خدا بحدی که گردانید طاعت ترا طاعت خود پس گفت من یطع الرسول فقد اطاع الله پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا هر آینه بزرگی تو نزد خدا تا آنجاست که برانگیخت ترا آخرین انبیا و ذکر کرد ترا در اول ایشان و گفت لقد اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح یا بی انت و امی یا رسول الله رسید فضیلت تو

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نزد خدا تا آنجا که دوزخیان دوست دارند کو اطاعت تو میکردند و حالانکه آنها در طبقه های دوزخ معذب اند میگویند
یالیتنا اطعنا اللہ و اطعنا الرسول و باجملہ انتقال آنحضرت ازین دار فنا بدار بقا اول علامت قیامت و اعظم مصائب است
در حق امت و تحقیق مرثیه کردند آنحضرت را ابو بکر صدیق و عایشه صدیقه و عمهٔ آنحضرت صفیه و ابو سفیان بن ابی الحارث
بن عبد المطلب و حسان بن ثابت رضی اللہ عنهم و غیر ایشان ابو سفیان گفته ؎ ارقت فبت هم لا یزول ٭ و لیل اقاسی
المصیبة فیه طول ٭ و اسعدنی البکاء و ذاک فیما ٭ اصیب المسلمون به قلیل ٭ لقد عظمت مصیبتنا و جلت ٭ عشیة قیل قد
قبض الرسول ٭ و اضحت ارضنا مما حواها ٭ تکاد بنا جوانبها تمیل ٭ فقدنا الوحی و التنزیل فینا ٭ یروح به و یغدو جبرئیل
و ذاک احق ما سالت علیه ٭ نفوس الناس لو کانت تسیل ٭ نبی کان یجلو الشک عنا ٭ بما یوحی الیه و ما یقول ٭ و یهدینا
فلا نخشی ضلالا ٭ علینا و الرسول لنا دلیل ٭ افاطم ان جزعت فذاک عذر ٭ و ان لم تجزعی فذاک السبیل ٭ فقبر ابیک
سید کل قبر ٭ و فیه سید الناس الرسول و گفت حسان ؎ کنت السواد لناظری ٭ فعمی علیک الناظر ٭ من شاء
بعدک فلیمت ٭ فعلیک کنت احاذر ٭ و تفصیل مراثی و دیگر وقائع ولادت و وفات و مرض و غسل و تکفین و نماز و
غیره بر آنحضرت صلعم را محل دیگر ست و در مبسوطات مذکور و قدری صالح ازان در رسالهٔ ما ثبت بالسنة فی ایام السنه
مسطور این ابیات هم از انجاست و اللہ الموفق **فصل دوم** و از جملهٔ امارات بعیده ست قتل امیر المومنین عثمان
بن عفان رضی اللہ عنه و آنحضرت صلعم در چند حدیث ازان خبر داده ثوبان گفته فرمود رسول خدا صلعم یکی ترسم بر امت خود
مگر امراء ملوک گمراه کننده را و چون نهاده شود شمشیر در امت من برداشته نشود تا روز قیامت اخرجه الترمذی و
ابو داؤد و این اشارت ست بفتنهٔ قتل عثمان که اول فتنهٔ اسلام ست و همیشه ماند در ملوک اسلام و هنوز باقی ست
و بماند تا قیامت و عوف بن مالک اشجعی گفته فرمود رسول خدا صلعم شمار کن شش چیز را پیش از قیامت یکی موت من
دیگر فتح بیت المقدس سوم کثرت موت و وبا چهارم کثرت مال تا آنکه یکمد را صد اشرفی دهند و وی ناخوش باشد
پنجم فتنه که باقی نماند هیچ خانه از عرب مگر که در آید دران ششم صلح میان شما و بنی اصفر و ایشان غدر کنند و با هفتاد
نشان بر ای جنگ شما بنیایند زیر هر نشان دوازده هزار کس باشند اخرجه البخاری گویم وفات آنحضرت صلعم معلوم ست
و فتح بیت المقدس بعهد عمر بن خطاب شده و وبا در ملک شام افتاده تا آنکه در سه روز هفتاد هزار کس لقمهٔ دهان
اجل شدند و کثرت مال بزمانهٔ عثمان و عمر بن عبد العزیز بوده و هم در عهد مهدی منتظر شود و مراد بفتنهٔ عرب فتنهٔ قتل
عثمان رضی اللہ عنه ست صلح و حرب با روم قریب قیامت شود عبد اللہ بن زبیر رضی اللہ عنه گفته که گشت آنحضرت صلعم روز فتح مکه مردی از
قریش بطریق صبر باز فرمود که کشته نشود هیچ قریشی بعد ازین روز بطور صبر مگر مردیکه کشت عثمان بن عفان را پس بکشید او را پس اگر نکشید
کشته شوید همچو کشته شدن ایشان رواه البزار و الطبرانی و مرویست از ابو هریره رضی اللہ عنه که وی گفت در حالیکه عثمان محصور بود شنیدم
رسول خدا را میگفت قمیص ست که پوشانده فتنهٔ اختلاف گفتیم پس چه میفرمائی ما را ای رسول خدا فرمود بر شما ست لزوم امیر و اصحاب او و اشارت کرد
بسوی عثمان رواه الحاکم و صححه و البیهقی و گفت عایشه که بخواند آنحضرت عثمان را و سر گوشی کردن گرفت با وی گونه عثمان متغیر میگردید
پس روزیکه شد یوم الدار گفتیم یا قتال نکنیم گفت عثمان نه هر ر ستیکه آنحضرت صلعم عهد کرده ست بسوی من یا می

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

پس عمار بر آن رواه ابن ماجه والحاکم وصححه والبیهقی وابو نعیم وروایت سق از عبد الله بن حوالہ کہ فرمود آنحضرت صلعم
ہجوم میکنند بر مردے معتجر پچادر بیعت میگیرد مردم از اہل جنت پس بجوم آوردم وے معتجر بود بر دو چرہ بیعت می گرفت
رواہ الحاکم وصححه وگفت کعب بن مرة رضی اللہ عنہ شنیدم آنحضرت را صلعم ذکر کرد فتنہ را و نزدیک گردانید آنرا
پس گذشت مردی مقنع در جامہ فرمود اینکس آنروز بر ہدایت باشد پس برخاستم بسوی وی پس نگاہ وی عثمان ست
رضی اللہ عنہ و مروی ست از عایشہ کہ گفت فرمود رسول خدا صلعم مر عثمان را کہ بدرستی کہ خدا پوشانندۂ تست
قمیصی را یعنے ترا خلافت دہندہ ست پس اگر ارادہ کنند ترا منافقان بر خلع آن پس خلع مکن آنرا وگفت انس رضی اللہ عنہ
فرمود رسول خدا صلعم ای عثمان بدرستی کہ نزدیک ست کہ والی شوی تو خلافت را بعد از من و قریب ست کہ ارادہ کنند
ترا منافقان بر خلع وی پس بگذار و خلع مکن خلافت را و روزہ دار آنروز را فطار کن نزد من رواہ ابن عدی و ابن عساکر
و مرویست از حذیفہ رضی اللہ عنہ کہ گفت اول فتن قتل عثمان ست و آخر فتن خروج دابہ و زیادہ کرد ابن عساکر در
روایت خود سوگند بکسے کہ جان من بدست اوست نیست ہیچ مردی کہ در دل او مثقال دانہ از قتل عثمان ست
مگر پیروشود دجال را اگر دریابد او را و اگر نه دریابد ایمان آرد بوے در قبر خود نعوذ باللہ منہ ابن سیب کہ از کبار تابعین
ست گفتہ چون واقع شد فتنہ نخستین کہ پیش ازان فتنہ در اسلام نبود یعنی قتل عثمان باقی نماند دران احدی از اصحاب بدر
باز واقع شد فتنۂ دوم یعنی وقعہ حرہ و باقی نماند دران ہیچکے از اصحاب بیعہ باز واقع شد فتنۂ سوم و مرتفع نشد و در مردم
فرہی وقوت باشد اخرجہ البخاری و در مجمع البحار گفتہ این فتنہ حجاج بن یوسف ست در حرب عبد اللہ بن الزبیر در سنہ
ہفتاد و چہار و بعضی گفتہ اند خروج ابن حمزہ خارجی ست بزمانۂ مروان بن الحکم و قبل فتنۂ ازارقہ ست و راجح آنست کہ
اول فتنہ قتل عثمان و دوم فتنہ وقعۂ حرہ ست و ابن عمر گفتہ فرمود رسول خدا صلعم چون راہ رود امت من خرامان
بہ تکبر و خدمت کنند ایشانرا ملوک فارس و روم مسلط گرداند خدا بدان امت را بر خیار ایشان اخرجہ الترمذی و استغرب
و این خبر بعد فتح روم و فرس واقع شد و مراد بتسلط شرار بر خیار تسلط قتلۂ عثمان ست بروی رضی اللہ عنہ و غلبۂ
بنی امیہ بر بنی ہاشم **سبب قتل وی رضی اللہ عنہ** باختصار این ست کہ بعض امور را بروی انتقاد کردند
ز انجملہ این ست کہ وی محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہما را والی مصر ساخت و چون محمد روانہ شد در بعض طریق غلام
عثمان را بر ناقہ دید کہ متوجہ مصرست پس او را گرفتار کردہ آوردند و خبر پرسیدند وی ہیچ خبر نداد ناچار تفتیش وی
نمودند باوی کتابی دیدند کہ بسوی عامل مصر نوشتہ شدہ بود و دران او را امر کردہ بود بقتل محمد مذکور پس محمد علیہ
برگشت و چہار ہزار اوباش مصر و تمیم و غیرہا نزد وی فراہم شدند ابن عدی رئیس ایشان بود و چون از عثمان رضی اللہ
عنہ پرسیدند لاعلمی خود از حال کتاب و غلام مذکور ظاہر کرد گفتند این کار مروان ست و خط او را نیز شناختند و
عثمان را گفتند کہ مروان را بما حوالہ کن وی ندادگفتند پس خود را معزول کن اینہم نکرد بسبب حدیثی کہ سابق مذکور شد و
در ہنگامہ ہجوم ایشان بر مدینہ عثمان رضی اللہ عنہ برای نماز بیرون می آمد و ایشان تا بگاہ در پس وی نماز میکردند
چون در جمعۂ آخر بیرون آمد آنقدر سنگریزہ ہا بروی زدند کہ از منبر بیفتاد و با ایشان نماز کردن نتوانست پس آنروز

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ابو امامہ سہل بن حنیف امامت نماز کرد پس وی را نیز منع کردند و گاہی ابن عدی و گاہی کنانہ بن بشر با مردم نماز میگذارد
و این حال تا ده روز ماند و بود طلحہ که نماز میکرد با ایشان و اکثر امامت نماز علی علیہ السلام می نمود و نماز عید هم وی رضی اللہ
عنہ با ایشان بگذارد بعده محاصره کردند عثمان را رضی اللہ عنہ ده روز یا چهل روز و جمع میان این هر دو قول باین طریق
ست که تا سے روز برای نماز بیرون می آمد ده روز بروی در حصار تشدید کردند و از بیرون آمدن برای نماز مانع
گشتند پس انصاریان بر دروازۂ او آمده گفتند ای امیر المومنین اگر خواهی انصار خدا باشیم دو بار عثمان فرمود مرا
هیچ حاجت نیست بدرستیکه آنحضرت صلعم با من عهدے کرده ست و من بران صابرام پسر علی علیہ السلام با جماعتی از بنی
هاشم باراده نصرت در رسید عثمان گفت هر که مرا عهدی بذمۂ او باشد او قتال باز ماند پس علی مرتضی دستار خود در صحن
خانه بینداخت و گفت ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب و ان اللہ لا یهدی کید الخائنین و هم چنین چون عبد اللہ بن سلام نزد وی آمد
پرسید چرا آمدی گفت برائے نصرت تو فرمود بیرون رو و مردم را از من دور کن بیرون خانه بودن تو بهتر ست مرا
از درون بودن عبد اللہ بن سلام از نزد وے بیرون آمد و گفت ایها الناس نام من در جاهلیت فلان بود رسول اللہ
صلعم نام عبد اللہ نهاد و در من چند آیت کتاب اللہ نازل شده شهد شاهد من بنی اسرائیل علی مثله فآمن و استکبرتم و قل کفی
باللہ شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب بدرستی که خدا یتعالی را تیغی ست در میان کرده شده از شما و فرشتگان همسایه
شما بوده اند درین شهر شما که در وی بنی شما فرود آمده پس تبرسید از خدا در حق این مرد که بکشید او را پس سوگند بخدا
که اگر بکشید شما او را برانید همسایه های خود را که فرشتگان اند و هر آینه بیرون آید تیغ خدا که در نیام ست از شما پس مغمود
نشود تا روز قیامت گفتند این یهودی را بکشید و عثمان را نیز بکشید اخرجه الترمذی و بالجمله نوبت بآن رسید که
آب شیرین را از وی رضی اللہ عنہ منع کردند علے علیہ السلام بواوید اینحال حسن و حسین و عبد اللہ بن جعفر علیهم السلام را
با جوانان بنی هاشم با سه مشک آب فرستادند بلوائیان حمل شدند ایشان بر آنها حمله آوردند تا انکه امام حسن یا حسین علیهما
السلام زخمی شدند و خون بر روی مبارک ایشان روان شد اما آب را تا عثمان رسانیدند بعده چون اینحال
دیدند دروازه را گذاشته از پس پشت خانه نقب زدند درون خانه غلامان بسیار از آن عثمان بودند خواستند
که بلوائیان را منع کنند عثمان فرمود هر که سیف خود بمیان کند آزاد ست و ایشان را از مدافعه منع کرد و منجمله کسانیکه
در خانه در آمدند یکے محمد بن ابی بکر بود پس عثمان رضی اللہ عنہ او را بعض مناقب اسلام خود بیاد داد و گفت سوگند
میدهم ترا بخدا که آیا نمیدانی چنان و چنین از حال من و محمد بجواب سخنے هی میگفت آری میدانم پسر گفت اگر میدانید
ابو بکر این جائی ترا از من هر آینه بدمی نمود او را پس بیرون رفت محمد و در آمد جماعتی دیگر و شهید کرد او را رضی
اللہ عنہ و این واقعه در اواسط ایام تشریق رو داد در حالیکه مصحف پیش وی نهاده بود در سنه سے و پنج از هجرت
در عمر هشتاد و هشت و کم و زیاده ازین نیز گفته اند و در شب روز قتل خود آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید ای عثمان
افطار کن نزد ما پس صبح روزه دار برخاست و کشته شد و وی صائم بود و این منبع در مسند خود از طریق نعمان
بن بشیر از نائله بنت الفرافصه زن عثمان رضی اللہ عنہ روایت کرده که گفت چون محصور شد عثمان روزه دار شد

Presented by: Rana Jabir Abbas

وقت افطار آب شیرین طلب کردند منع کردند پس بخواب رفت چون وقت سحر شد گفت آنحضرت صلعم نظر کرد بر من
از من گفت بادی دلوی از آب بود و گفت بنوش ای عثمان پس نوشیدم تا آنکه سیراب شدم پستر گفت باده کن باز
نوشیدم تا آنکه پر شدم و مرد لیستاد از مهاجرین حبیب نام فرستاد عثمان رضی الله عنه کسی از نزد عبد الله بن سلام و وی محصور
بود و گفت بردار سر خود را و ببین این کوه را بدرستی که آنحضرت صلعم اشراف کرد ازین سوراخ امشب و گفت ای عثمان محاصره
کردند ترا گفتم آری پس فرمود آویخت دلوی از آب و نوشیدم ازان حتی یابم بردان برجگر خود و پستر فرمود اگر خواهی دعا کنم خدا را پس
نصرت دهد ترا بر ایشان و اگر خواهی افطار کنی نزد ما پس اختیار کردم افطار را نزد آنحضرت صلعم پس کشته شد همان روز
اخرجه الحارث بن ابی اسامة فی مسنده جلال الدین سیوطی در تنویر و ابن باطاس در مزیل الشبهات از عبد الله بن سلام
آورده که گفت آمدم عثمان را و وی محصور بود پس گفت مرحبا ای برادر دیدم رسول خدا را صلعم درین خوخه که میفرماید آیا محاصره
کردند ترا گفتم آری فرمود تشنه کردند ترا گفتم آری پس آویخت دلوی که در وی آب بود و نوشیدم ازان چندان
سیراب شدم تا آنکه می یابم سردی آن در میان هر دو پستان و میان هر دو دوش خود و فرمود اگر خواهی
منصور شوی بر ایشان و اگر خواهی افطار کنی نزد ما پس اختیار کردم انیکه افطار کنم نزد وی پس کشته شد عثمان
رضی الله عنه همان روز و گفت عدی بن حاتم رضی الله عنه شنیدم آوازی روزیکه کشته شد عثمان مژده باد ای ابن
عفان بروح و ریحان بشارت باد ای ابن عفان بر رب غیر غضبان شاد شو ای ابن عفان بغفران و رضوان پس التفات
کردم و هیچ کس را ندیدم رواه ابو نعیم و گفت زبیر جیش دفن کردیم عثمان را هنگام شب پس فرو گرفت ما را سوادی
از پس عشیت ما پس ترسیدیم تا آنکه نزدیک بود دیم که برگردیم پس ندا کرد منادی نیست ترس بر شما ثابت باشید آمده
ایم تا حاضر شویم او را با شما پس بود زر که میگفت والله که این ملائکه بودند اخرجه الطبرانی و ابو نعیم و هم ابو نعیم از عروه
روایت کرده که مکث کرد عثمان در حش کوکب که نام موضعی ست بمدینه سه روز دفن نمیکردند او را تا آنکه
آواز داد نائف دفن کنید و نماز مگزارید بر وی که خدا تعالی نماز کرد بر وی و آنانکه خروج کردند بر وی عبد الرحمن
بن عدس بلوی و کنانه بن بشر رئیس خوارج بودند و غیر ایشان که با اهل مصر آمدند و خلقی از اوباش مردم بر وی فراهم
گردیدند و عبد الرحمن مذکور و اصحاب او بعد یکسال از آن واقعه بجبل لبنان کشته شدند و در حدیث آمده که آنحضرت
فرمود صلعم بیرون آیند مردم که بیرون روند از دین چنانکه بیرون میرود تیر از رمیه کشته شوند در جبل لبنان
رواه البیهقی و ابو نعیم و اورده السیوطی فی الخصائص الکبری و هم ابو نعیم از عثمان بن مره عن ابیه روایت کرده
که گفت مادر وی شنیدم جن را که نوحه میکردند بر عثمان بالای مسجد رسول خدا صلعم تا سه شب پس از انچه گفتند
شب سنگریزه زدن وی این ست ﴿ اذ یرمون بالصخر الصلاب ثم جاؤا بکرة یعنون صقرا کالشهاب ﴾ و هم
فی الحجی و المجلس ضحاک الرقاب ﴿ و بود علی علیه السلام هنگام قتل وی در زمینی که مراورا بود و چون خبر قتل وی انجا
شنید از شدت جزع عتش دهشت کرد و از انجا آمده امام حسن علیه السلام را طمانچه زد و در سینه حسین علیه السلام هم زد
زد و عبد الله بن جعفر و ابن الزبیر را سخت گفت و فرمود ایا کشته شود عثمان و شما زنده باشید پس اعتذار کردند

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اینها بعدم علم خود و بصحت رسیده که عثمان رضی الله عنه از سوراخی نظر کرد و علی علیه السلام را گفت ای ابو الحسن تو
اینکه می بینم که بر پشت سواری کرده گفت صدق ای اباعبدالله پس سوگند بخدا غائب نشدم از رسول خدا صلعم و نیکه
بودیم بر کوه احد پس بجنبش آمد کوه و ما بر وی هستیم پس گفت آنحضرت ثابت باش ای احد بدرستی که نیست بر تو
مگر نبی یا صدیق یا شهید و سوگند بخدا که تو کشته شوی و من هم کشته شوم با تو یعنی بعد تو و کشته شود طلحه و زبیر
و صحیح شده که وی طلب شهادت کرد جماعتی را از صحابه که از ایشان اند علی و طلحه و زبیر بر نیکه وی خرید جنت را
از آنحضرت صلعم چند بار پس گواهی داد ند ایشانرا خارجیان گفتند گان بروی و گفتند که اینها راست گفته اند ولیکن تو
تغییر کردی عثمان گفت وای بر شما چگونه تغییر نکند کسی که حال وی این باشد پس ذکر کرد اینها در حق غیر وی نیز همچنین
خواهند گفت و همچنان شد که وی گفته بود زیرا که گفتند آنها در حق علی علیه السلام وقتیکه خارج شدند بروی خوارج
استشهاد کرد وی علیه السلام صحابه را در خصوصیات خود و گواهی داد ند از برای وی پس گفتند آری ایشان راست میگویند
ولیکن تو تغییر کردی در اصابه گفته حصروه فی داره و اجتمع جماعة یحمونه منهم فکان منهم من اقتال الی ان قتل و اما علیه
من دخل الی داره فقتلوه فعظم ذلک علی اهل الخیر من الصحابة وغیرهم و انفتح باب الفتنة فکان ما کان و بالله المستعان
انتهی در جذب القلوب الی دیار المحبوب در ذکر قبر وی رضی الله عنه نوشته که ابن شیبه نقل میکند که چون خواستند
که عثمان بن عفان را در حجرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفن کنند و او را از عائشه نیز در زمان حیات خود دفنی رخصت
گرفته بود مصریان ازین سخن آگاه شدند و نگذاشتند که او را در انجا دفن کنند بلکه از نماز گزاردن بروی و دفن
کردن نیز مانع آمدند ام حبیبه بنت ابی سفیان که از امهات المومنین بود بر در مسجد آمده ایستاد و گفت والله بگذارید مرا
که این مرد را دفن کنم والا بیرون ایم و کشف ستر رسول الله صلعم بکنم بعد ازان از منع دفن او باز آمدند در شبانگاه
امروز که او را قتل کرده بودند جبیر بن مطعم و حکیم بن حزام و عبدالله بن الزبیر و بعضی دیگر از اصحاب آمدند و او را از
انجا که افتاده بود برداشته بقیع بردند و از دفن او در انجا نیز جماعه از ایشان مانع آمدند تا در حش کوکب که بستانی
بود در شرقی بقیع و تعلق بابان بن عثمان داشت بردند و جبیر بن مطعم و جماعهٔ دیگر با وی نماز گذاردند و در ین موضع
قبری حفر کردند و او را در وی نهادند و داری را بر بالای آن افگندند و دفن او را با آن پوشیدند و برگشتند
این حش کوکب موضعی بود خارج بقیع که مردم از دفن موتی در وی کراهت میداشتند آورده اند که روز عثمان
رضی الله عنه در انجا استاده بود و میگفت باشد که مردی صالح هلاک گردد و در انجا بدفون شود بدانجهت ما قوس
مردم شود و اول کسی که دران زمین بدفون گشت عثمان بود رضی الله عنه بعد از وی مروان در وقتیکه از جانب معاویه
عامل مدینه شد آنموضع را داخل بقیع گردانید و سنگی را که رسول الله صلعم بر سر قبر عثمان بن مظعون علامت گذاشته بود
تا مردم بر حوالی آن مقبره سازند و قرموده بود لاجعلنک للمتقبین اماما برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نهاد و امر کرد
تا مردم را گرد مقبرهٔ وی دفن کنند انتهی در ینوقت این قبر در بقیع واقع ست و بالای آن گنبدی ساخته اند اما در
وقعهٔ محمد بن عبدالوهاب چون جنابذ بقیع را با خاک برابر کردند صحت تعیین موضع قبر هیچکس از اهل بقیع باقی نماند

Presented by: Rana Jabir Abbas

وتحقیق ست کہ ہیچ احیا و موتی خارج از ارض بقیع نیست یفعل اللہ ما یشاء ویحکم ما یرید **فصل سوم** و از انجملہ ست وقعہ جمل علی وطلحہ رضی اللہ عنہما گفتہ اند فرمود آنحضرت صلعم زبیر را آیا دوست میداری علی را آگاہ باش سرانجام ست کہ خروج بر وی ومقاتلہ کنی باوی وتو او را ظالمی اخرجہ الحاکم و روایت ست از عایشہ کہ گفت او را رسول خدا صلعم چگونہ باشد یکے از شما ای زنان وقتیکہ آواز کنند او را سگان حوأب واہ احمد والحاکم و فرمود آنحضرت صلعم زنان خود را کدام یک از شما ست صاحب شتر بسیار موی بر وی یا خروج کند تا انکہ آواز کنند او را سگان حوأب کشتہ شوند از جانب راست وچپ او کشتگان بسیار ونجات یابد بعد از انکہ نزدیک بود یعنی بہلاک اخرجہ ابن ابی شیبہ والبزار بسند رجالہ ثقات عن ابن عباس والحاکم من حدیث قیس بن ابی حازم کمال الدین دمیری در حیوۃ الحیوان گفتہ کہ گفت ابن وحیہ عجب ست از ابن العربی کہ چگونہ انکار کرد این حدیث را در کتاب العواصم والقواصم و ذکر کرد کہ یافتہ نمیشود آنرا اصلی حالانکہ این حدیث اشہر از فلق صبح ست وگفت ابی الفع کہ فرمود آنحضرت صلعم علی را قریب ست کہ باشد میان تو و عایشہ امری گفت علی پس من زیان کار باشم او را اے رسول خدا صلعم فرمود نہ ولکن اگر چنین باشد باز گردان او را بسوی مامن او رواہ احمد والطبرانی ودر روایت کرد نعیم بن حماد در فتن بسند صحیح از حاوس کہ فرمود رسول خدا صلعم زنان خود را کدام یک از شما آواز کنند چنان وچنین پس خندید عایشہ بطوریکہ تعجب فرمود بین بناشی توای حمیرا و در روایت ست از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ ذکر کرد آنحضرت صلعم خروج بعض امہات المومنین را پس خندید عایشہ پس فرمود آنحضرت بین ای حمیرا بناشی تو پستر التفات کرد بسوی علی وگفت اگر والی شوی چیزیرا از امر دی پس نرمی کن باوی رواہ الحاکم وصححہ والبیہقی وگفت حذیفہ رضی اللہ عنہ اگر حدیث کنم شما را کہ بعضے امہات المومنین غزا کنند شما را در لشکری و بزنند شما را بسیف راست گو نگوئید مرا گفتند سبحان اللہ کدام کس تصدیق کند این را گفت حذیفہ آمد شما را حمیرا در لشکری میراند دران گوہ خران را رواہ الحاکم وصححہ والبیہقی وگفت خبر داد بان حذیفہ ومرد پیش از مسیر عایشہ رضی اللہ عنہا اما **سبب وقعہ جمل** پس حافظ ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری گفتہ کہ جمع کردہ ست عمر بن شیبہ در کتاب اخبار البصرہ قصہ جمل را مطول ومفصل و ما این جا تلخیص وی میکنیم وانچہ بسند صحیح یا حسن آوردہ بران اقتصار مینمائیم انتہی وحاصل این مقتضر بر وجہ اختصار در اینجا این ست کہ چون قتل عثمان رضی اللہ عنہ را روز فرو شد علی بن ابی طالب علیہ السلام با سفیان ثقفی درون مسجد آمد دید کہ جماعتی بر طلحہ فراہم آمدہ ست ابو جہم بن حذیفہ بیرون آمد گفت ای علی آیا منی علی ہیچ نگفت وبخانہ خود در آمد ترید پیش وی آوردند بخورد پستر گفت کشتہ شود پسر عم من و غلبہ کردہ شود بر ملک او این گفتہ بیرون آمد مردم او را در بازار مدینہ پیش آمدند و گفتند کہ بگشا دست خود را بیعت کنیم ترا فرمود تا انکہ مشورہ کنند مردم بعضی از ایشان گفتند کہ اگر مردمان بعد قتل عثمان بامصار خود برگردند و بعد ازین قائم نشود از اختلاف و فساد ہیچ امن نگردد پس آشتر دست او را بگرفت وبیعت کردند و رفت وی کرم اللہ وجہہ بسوی بیت المال وگشاد آنرا مردمان چون این خبر شنیدند طلحہ را بگذاشتند و او را و غیر او را باوی برابر نگرفتند بعدہ کسے را بسوی طلحہ و زبیر فرستاد آن ہر دو نیز بیعت کردند و باز از بیعت وخذلان عثمان نادم شدہ طالب قتل قتلہ عثمان شدند حضرت امیر ہیچ جواب ندادند زیرا کہ قاتل

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

متعلوم نبود و انتظار میکشید او لیار عثمان بسوی خود و میفرمود طلحه و زبیر اذن عمره خواستند از ایشان خوش گرفته دستوری
دادند این هر دو با عایشه رضی الله عنها متفق بوده طالب خون عثمان شدند یعلی بن امیه که عامل عثمان بود بر صنعا و مزرعه
متمول عظیم الشان بود نزد عثمان برای حج قدوم آورد و این هر دو را اعانت کرد بچهار صد هزار و هفتاد مرد را از لشکر
سواری داد و برای عایشه شتری خرید کرده هشتاد دینار که آنرا عسکر میگفتند و بود علی علیه السلام که میگفت
بهیچ مپندارید که بکدام کس مبتلا شدم باطوع مردم در مردم عایشه و با عقل و آدهی مردم طلحه و باشد مردم زبیر و باشرتا که
یعلی بن امیه پس متوجه شدند بسوی بصره و فرود آمدند بر بعض آبهای بنی عامر و آواز کردند انجا سگان پس گفت
عایشه کدام آب ست این گفتند حواب بفتح حاء و سکون واو و بعد واو همزه پستر موحده بروزن کوکب قاموس گفته
موضعی ست در بصره و دمیری گفته نهر بیست نزدیک بصره گفت عایشه گمان نمیکنم خود را مگر رجوع کننده زبیر گفت پیشتر
رو تا مسلمانان ترا ببینند و حق تعالی اصلاح ذات البین کند گفت گمان نمیکنم خود را مگر برگردنده شنیدم رسول خدا صلعم
میگفت کیف باحدکن ذا بحتها کلاب حواب اب واه احمد و ابو یعلی و البزار و الحاکم و البیهقی و ابو نعیم عن قیس پس قوم آوردند در
بصره و تعجب کردند مردم و پرسیدند ایشانرا از سبب مسیر ایشان گفتند که ما بیرون آمدیم خشمناک برای عثمان و
توبه کنان از انچه کرده اند از خذلان وی و این الاسنف را که عامل علی علیه السلام بود بر بصره گرفتار کردند و ازین
جانب حضرت امیر علیه السلام باستماع این خبر از مدینه منوره با نه صد سوار بزیقار آمد و بزیقار منزل کرد و شنید که
اهل بصره با طلحه و زبیر فراهم شده اند این معنی بر اصحاب وی کرم الله وجهه گران آمد فرمود سوگند بکسی که نیست خدا
جز او هر آینه ما غالب شویم بر اهل بصره و بکشیم طلحه و زبیر را و فرستاد پسر خود امام حسن و عمار را بسوی اهل کوفه بطلبد پس
این هر دو در مسجد آمده بر منبر برآمدند امام حسن بالای منبر رفت و عمار در اسفل وی بایستاد و سخن کرد و گفت که
امیر المومنین ما را نزد شما فرستاده ست بطلبد و زیرا که ما در مایعنی عایشه بسوی بصره رفته و ما میگوییم که وی زوجه پیغمبر
شماست در دنیا و آخرت و لیکن خدا یتعالی ما را مبتلا کرده تا بداند که اطاعت او میکنیم یا اطاعت عایشه و گفت حسن
که امیر المومنین میگوید که من یاد میدهم شما را بمردی که خدا را حق دانسته که برآید و مدد کند پس اگر مظلوم باشم اعانت
من کند و اگر ظالم باشم از من عوض گیرد و الله که طلحه و زبیر اول کسانند که با من بیعت کردند پستر بشکستند من
نگردیدم مال او نه تبدیل کردم حکم را پس بیرون آمدند بسوی وی کرم الله وجهه دوازده هزار مرد و چون رسیدند
برخاست قیس بن سعد بن عباده و ابن الکوی و گفتند خبر ده ما را امیر خود که ایا این وصیت ست که کرد ترا رسول خدا
صلعم یا رای ست که تو خود دیده گفت اما والله چون من اول کسی ام که تصدیق کرد رسول خدا را صلعم بنا شم اول
کسی که دروغ بست بروی علیه الصلوة و السلام و الله که نیست عهدی از انحضرت بسوی من و لکن بمرد آنحضرت
ناگاه و نه کشته شد بلکه مکث کرد در مرض خود چند روز و شب موذن می آمد و او را خبر نماز میکرد پس میفرمود
امر کنید ابا بکر را که نماز بگذارد با مردم و گذشت مرا آنحضرت و وی میدید مرتبه مرا و نبود مرا غائب و اگر عهد میکرد
چیزی بمن قائم میشدم بدان تا انکه زنی از زنان وی صلعم معارضه کرد با وی درین باب و گفت که ابا بکر مردی نرم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ولی ست چون بایسته بجای تو نشنوانند مردم را عمر را امر کن که نماز گذارد با مردم فرمود شما ای زنان صواحب یوسف اید
و هرگاه که آنحضرت صلعم انتقال کرد نظر کردیم که آنحضرت ابو بکر را والی امور دین ما کرده پس کار دنیای خود هم بدو سپردیم
و بیعت کردم با وی در دیگر مسلمانان و وفا نمودم بیعت او را پیشتر بجهت کردم عمر را و وفا نمودم پیشتر بیعت کردم عثمان
را و وفا نمودم آنرا بعده زیادتی کردند مردم بروی و کشتند او را و من بر کران بودم از انها پیشتر والی ساختند مرا
و اگر نمی بود خوف بر دین نمی پذیرفتم پیشتر رجحت دران کسیکه نیست سابقه او همچو سابقه من و نه قرابت او همچو قرابت من و
نه علم او همچو علم من مراد معاویه ست رضی الله عنه گفتند راست گفتی خبر دهاراز قتال خود با این هر دو صاحب خود
در بدر و حدیبیه با حد و برادر خود در دین و سابقه و هجره یعنی طلحه و زبیر فرمود با این هر دو بیعت کردند مرا در مدینه و
خلع کردند مرا در بصره پس اگر مردی از انها که بیعت کردند ابا بکر را خلع کنند بجنگیم با و اگر مردی از انها که بیعت کردند
عمر را خلع کند مقاتله کنیم او را پیشتر دعوت کرد ایشان را سه روز تا انکه چون شد روز سوم در آمدند بروی حسن و
حسین و عبد الله بن جعفر رضی الله عنهم و گفتند بسیار کردند در ساز خم را زیرا که قتله عثمان در هر دو لشکر متفرق بودند
پس ترسیدند که مبادا اینها صلح بر قتل ما کنند لهذا طرح جنگ انداختند و کوکان هر دو لشکر دشنام دهی
آغاز نمودند بعده تیر باران کردند و غلامان و نادانان پیروایشان شدند حضرت علی علیه السلام دو رکعت نماز
کرد و دعا نمود و فرمود اگر غالب شوید بر قوم پس نجوئید پشت دهنده را و نه حمله کنید بر زخمی و نگیرید انچه در معقل بیابید و انچه
جز اوست مروارثان او شناخت و آواز داد علی کرم الله وجهه زبیر را و گفت بیا تا ترا امان ست و تخلیه کرد با دی و گفت
سوگند میدهم ترا بخدا آیا شنیدی رسول خدا را صلعم میگفت که البته مقاتله کنی تو او را و تو ظالمی برای او پیشتر نصرت داده شود
او را بر تو گفت زبیر یاد دادی مرا چیزیکه فراموشم کنانیده بود در روزگار لاجرم مقاتله نکنم ترا پس گفت پسرش نیامدی
تو برای قتال بلکه برای صلح آزاد کن غلام خود را و باز ایست پس آزاد کرد غلام را و توقف نمود و لیکن چون دید که
هنگامه کارزار گرم شده ست و از صلح نا امید گشته از هر دو لشکر بیرون رفت و غالب شد نداصحاب امیر المومنین علی علیه
السلام و رسید شمار کشتگان بسیزده هزار و کشته شد طلحه رضی الله عنه حاکم از ثوربن مجزاة روایت کرده که گفت
گذشتم بطلحه روز جمل در آخر رمق او پس گفت مرا از کدام کسانی گفتم از اصحاب علی گفت بگشا دست خود بیعت کنم
ترا پس دراز کردم دست خود و بیعت نمود مرا و روان شد هر دو چشم او پس آمدم علی علیه السلام را و خبر دادم از حالش
فرمود الله اکبر صدق رسول الله صلعم با کرد خدای تعالی از بنکه داخل شود طلحه جنت را مگر انکه بیعت من در گلوی وی
باشد پس جمع کرد مردم را و بیعت گرفت از ایشان و رفت عبد الله بن یزید بن رقاء خزاعی نزد عایشه و وی در
هودج بود و گفت ای ام المومنین آیا میدانی که من آمده بودم نزد تو وقت کشته شدن عثمان و گفته بودم چه حکم
میکنی مرا پس گفتی که لازم گیر علی را پس خاموش ماند عایشه رضی الله عنها گفت پاشنه زنید شتر را پس عقر
کردند او را و فرود آمد ابو بکر برادر او و مردی دیگر و نهادند هودج را و بردند وی علی علیه السلام پس حکم کرد بدر آمدن
در خانه دسر زنش و توبیخ نکرد او را و باز گردانید او را باکرام تمام بسوی مدینه نبی علیه السلام و هرگاه که زبیر پشت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

داد عمر بن جرموز در پی او رفت و بکشت و آورد سیف زبیر را نزد علی پس گرفت آنرا و دید و گفت سوگند بخدا که بسیار کربت ها ست که بکشاد آنرا صاحب این سیف از وجه رسول الله صلعم و اذن خواست از وی ابن جرموز پس دیر کرد در اذن دادن او پس گفت وی که من قاتل زبیر م فرمود بکشی تو این صفیه را و فخر کنی بگیر جای خود را از آتش دوزخ و حواری رسول خدا ست علیه الصلوة والسلام شنیدم آنحضرت را میفرمود قاتل ابن صفیه در دوزخ ست و آمد عمر بن طلحه نزد علی پس گفت علی مرحبا با ابن اخی من نگرفته ام مال شما را ولکن ترسیدم بروی سفها را برد و مال خود بگیر من امید وارم که من و طلحه و زبیر از ان کسان باشیم که حق تعالی در حق ایشان فرموده و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین بعده ابن عباس را امیر مدینه کرده خود ش بکوفه برگشت عروه گفته عایشه را گفتم کدام کس دوست تر بود نزد رسول خدا صلعم گفت علی بن ابی طالب گفتم چیست سبب خوج تو بروی گفت چرا بزنی گرفت پدر تو مادر ترا گفتم این خود تقدیر خدا ست گفت اینهم تقدیر خدا ست و ذکر کرده شد عایشه را یکبار روز جمل گفت مردم روز جمل میگویند گفتند آری گفت من دوست داشتم که می نشستم چنانکه بنشست غیر من که این جهت بسوی من از ینکه می زائیدم از رسول خدا صلعم ده کس همه ایشان مانند عبد الرحمن بن الحارث بن هشام می بودند و گفت ابو بکره شنیدم آنحضرت را میفرمود خروج کند قومی هلاک شونده که رستگار نشود قائد ایشان زنی باشد قائد در جنت ست رواه البزار و البیهقی و مروی ست از ابو الخیر که پرسیده شد علی کرم الله وجهه از اهل جمل که آیا مشرک اند اینها گفت ایشان خود از شرک گریخته اند گفته شد منافقان اند گفت ذکر نمی کنند منافقان خدا را مگر اندکی گفته شد پس کیا ند اینها فرمود اخواننا بغوا علینا برادران ما اند که بغی کردند بر ما و چه خوش ست آنچه مسیب بن رافع گفته که خلف بن حوشب میگفت بودند که مستحب می داشتند تمثل باین ابیات نزدیک فتن ؎ الحرب اول ما تکون فتیة ٭ تسعی بزینتها لکل جهول ٭ حتی اذا اشتعلت و شب ضرامها ولت عجوزا غیر ذات خلیل ٭ شمطاء ینکر لونها و تغیرت ٭ مکروهة للشم و التقبیل ٭ **فصل چهارم** و از انجمله ست وقعه صفین ابو هریره گفته فرمود رسول خدا صلعم قائم نمیشود قیامت تا انکه جنگ کنند دو گروه عظیم که دعوی آن هر دو یکی ست اخرجه الشیخان گفته اند مراد باین دو گروه اتباع علی مرتضی و معاویه امیر شام اند و گفت عطا بن سائب حدیث کرد مرا غیر واحد که قاضی از قاضیان شام نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت ای امیر المومنین دیدم که گویا افتاب و ماهتاب باهم جنگ میکنند و ستارگان باهر دو نصف نصف بوده اند فرمود پس تو با کدام یکی ازین دو بودی گفت با ماه بر مهر پس گفت عمر و جعلنا اللیل و النهار آیتین فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة برو که گاهی برای ما کاری نکنی گفت عطا رسید مرا که وی کشته شد همراه معاویه روز صفین **سبب وی بالاختصار این ست** که چون عثمان کشته شد و بیعت با حضرت امیر کردند کسی را نزد معاویه فرستاد تا در آید در انچه دیگر مسلمانان در آمدند یعنی بیعت کند و از عمل خود معزول گردد و بود معاویه عامل عمر و عثمان بر شام و امید میداشت که علی علیه السلام او را بر عمل وی بحال دارد و اما حسن ابن عباس و غیر ایشان هم اشارت با بقاء او بر شام کرده بودند تا انکه از وی بیعت گرفته آید بعده هر چه خواهد در وی حکم فرماید لیکن حضرت امیر فرمود بیهات اگر میدانستم که مداهنت در دین خدا مرا گنجایش دارد میکردم اما خدای تعالی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

راضی نیست بمد نهت اهل قرآن پس سید این خبر بمعاویه پس سوگند خورد که والی نشود وی برای علی هیچ عمل را گاهی و بود
عمر بن العاص بر مصر و وی را نیز عزل کرد پس عمر و معاویه هر دو اتفاق بر خروج کردند طبرانی از شداد بن اوس روایت کرده
که فرمود رسول خدا صلعم چون ببینید معاویه و عمر بن عاص را فراهم پس تفریق کنید میان این هر دو بود شداد چون نشسته دید
این هر دو را بر فراش وی نشسته میان هر دو و بالجمله چون علی مرتضی از وقعه جمل فارغ گشت و بکوفه مراجعت فرمود جریر بن
عبد الله بجلی را نزد معاویه فرستاد و او را بسوی بیعت خود بخواند وی امتناع آورد ابو مسلم خولانی او را گفت تو با
علی در خلافت تنازع میکنی مگر تو برابر وی هستی گفت نه من میدانم که او افضل ست و لیکن شما نمیدانید که عثمان مظلوم کشته شد
و من پسر عم او و ولی او هستم خون او را طالبم پس نزد علی رفته بگوئید که قاتلان عثمان را بما بدهد اهل شام قبول کردند و معاویه
ابو مسلم را بطلب خون عثمان بفرستاد حضرت امیر گفت اول بیعت کند چنانکه مردم کردند باز محاکمه کنند نزد ما در این باب
معاویه از شام و حضرت امیر علیه السلام از کوفه لشکر آراستند و در صفین مقاتله شدید رو داد تا آنکه شمار کشتگان بسی هزار رسید چون اصحاب معاویه مشاهده عجز کردند عمرو معاویه را گفت نزد علی مصحف بفرست و او را بسوی کتاب الله
بخوان که وی این را قبول خواهد کرد همچنان کردند علی علیه السلام فرمود آری ما احق ایم باجابت کتاب خدا قاریان که بعد
ازین خوارج شدند گفتند ای امیر المومنین چه انتظار میدهی ایشانرا آیا نزدیم ما بر ایشان بسیوف خود تا آنکه حکم کند
خدا یتعالی میان ما پس گفت سهل بن حنیف ای مردمان مهتم دارید رای خود را که کار بر تحکیم ست پس علی مرتضی
ابو موسی را حکم کرد بعد ازان که ابن عباس را حکم کردن خواسته بود و اهل کوفه ازان منع کرده بودند و معاویه عمرو بن
العاص را حکم کرد هر دو حکم بر خلع هر دو صاحب خود اتفاق کردند عمرو مروی هوشیار دانا بود ابو موسی را مقدم کرد
و خلع علی کرد عمرو برخاست و گفت ابو موسی علی را خلع کرد و من معاویه را نصب میکنم مردم مختلف شدند و ابو موسی
عمرو را دشنام دادن گرفت و گفت بد عهدی کردی علی علیه السلام بکوفه و معاویه بسوی شام برگشت باز
علی علیه السلام بار دیگر برای قتال اهل شام ساختگی کرد اما امر خوارج او را شاغل شد بعده در سنه سی و نه باز
ساختگی جنگ کرد اما این مرتبه هم بسبب افتراق آرای اهل عراق نوبت به تهیا نرسید باز در سنه چهل درین امر کوشید
و بر مقدمه لشکر قیس بن سعد بن عباده را برگماشت این مرتبه چهل هزار کس بادی برموت بیعت کردند پس حضرت
امیر علیه السلام کشته شد و انچه تقدیر الهی بود بروی کار آمد عمرو بن رویم گفته اعرابی نزد رسول صلعم آمد و گفت
کشتی کن با من معاویه برخاست و گفت من با تو کشتی گیرم آنحضرت فرمود مغلوب نشوی گاهی پس بیفتاد اعرابی و چون
روز صفین شد علی کرم الله وجهه فرمود اگر این حدیث یاد میکردم با معاویه قتال نمیکردم رواه ابن عساکر و مروی است
از زید بن ارقم که پرسیده شد علی علیه السلام از کشتگان صفین فرمود کشتگان من و کشتگان آنها در بهشت اند
و برگردد امر بسوی معاویه و روایت ست از مسیب بن نجبه که گرفت علی دست مرا روز صفین و ایستاد بر کشتگان
اصحاب معاویه و گفت رحمت کند شما را خدا یتعالی باز مائل شد بسوی کشتگان اصحاب خود و ترحم کرد بر ایشان
باشد ترحم بر اصحاب معاویه گفتم ای امیر المومنین چون ما ی ایشانرا جلال کردی پس تر بر ایشان ترحم میکنی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گفت حق تعالی کشتن ما ایشان را کفارهٔ ذنوب ایشان کرد و مروی ست از علی علیه السلام که فرمود هر که اراده وجه الله کرد از ما و از اوشان نجات یافت و چه خوب ست آنچه ابن عساکر روایت کرده که مردی نزد ابو زرعه رازی آمد گفت من دشمن میدارم معاویه را گفت چرا گفت زیرا که وی با علی مقاتله کرد بغیر حق ابو زرعه گفت رب معاویه رب رحیم ست و خصم او خصم کریم پس دخول تو میان هر دو چیست **فصل پنجم** از انجمله ست وقعهٔ نهروان مخنف بن سلیم گفته آمدیم نزد ابو ایوب گفتیم ای ابا ایوب قتال کردی بسیف خود با رسول خدا صلعم مشرکان را پشت آمدی قتال میکنی مسلمانان را گفت آنحضرت صلعم حکم کرده ست ما را بقتال سه فرقه ناکثین و قاسطین و مارقین و تحقیق مقاتله کردم ناکثین و قاسطین را و اکنون ان شاء الله تعالی با مارقین بجنگم رواه ابن جریر و در روایت ابی صادق ست از وی رضی الله عنه که عهد کرده ست بسوی ما رسول خدا صلعم که قتال کنیم با علی علیه السلام ناکثین را پس مقاتله کردیم یعنی اهل جمل را و عهد کرد ما را که قتال کنیم با وی قاسطین را پس این ست روی ما بسوی ایشان یعنی معاویه و اصحاب و عهد کرد با ما که بجنگیم با وی مارقین را پس ندیدم اوشانرا هنوز و مرویست از علی رضی الله عنه که وی وصیت کرد وقتی که زد او را ابن ملجم که بدرستیکه آنحضرت صلعم خبر داد مرا بانچه شد نیست از اختلاف بعد وی و امر کرد مرا بقتال ناکثین و مارقین و قاسطین و خبر داد مرا بانچه رسید مرا و خبر داد مرا بانکه مالک گردد معاویه و پسر او یزید پسر بر گردد ملک بسوی بنی مروان و وارث شوند آنرا و این امر گردنده ست بسوی بنی امیه باز بسوی بنی عباس و نمود مرا آنرا که کشته شود آنجا امام حسین علیه السلام و مرویست از ابی سعید مرفوعا که بیرون آید از نسل این مرد قومی که تلاوت کنند کتاب را تجاوز نکند از گلوی شان بیرون روند از دین چنانکه بیرون میرود تیر از رمیه بکشند اهل اسلام را و بگذارند اهل اوثان را اگر دریابم آنها را بکشتن عاد و ثمود و مرویست از ابی ذر رضی الله عنه مانند آن و زیاده کرد که آنها بدترین خلق و خلیقه اند و مرویست از علی مانند آن و زیاده کرد پس بکشید آنها را که در کشتن شان اجرست مر کسی را که بکشد نزد یک خدا روز قیامت و لفظ النسائی مرویست نحو آن و زیاده کرد خوشحالی باد کسی را که بکشد آنها را و بکشند آنها او را میخوانند بسوی کتاب خدا و نیستند از ان در چیزی هر که مقاتله کند او شانرا اولی باشد بخدا از اوشان سیمای شان تراشیدن موی سر باشد و از علی نیز نحو آن مرویست و زیاده کرد اگر بداند لشکری که میرسد آنها را چه حکم شده ست برای آنها بر زبان پیغمبر شان هر آئینه توکل کنند از عمل و نشان وی اینست که در انها مردی ست مر او را عضدست که نیست در وی ذراع بر سر عضد وی چیزی مثل سر پستان ست و بر وی چند موی سفید و روایت ست از ابی سعید رضی الله عنه بیرون رود فرقه مارقه نزدیک فرقت از مسلمانان پس بکشند آنها را اولی ترین هر دو طائفه بحق و این دلیل ست بر انکه اصحاب معاویه از اسلام خارج نشدند بلکه فاسق هم نشدند زیرا که آنها مجتهد بودند و در اجتهاد خود خطا کردند و امیر المومنین علی و اصحاب وی اولی بودند بحق زیرا که وی رضی الله عنه ایشانرا کشت و در روایت ابن عمر بصراحت آمده که بکشند آنها را علی بن ابی طالب گفت کاتب حروف عفا الله عنه این چنین گفته اند اکثر فقهاء و اهل حدیث لیکن اهل تحقیق از محدثین و غیرهم گفته اند که جنگ معاویه با حضرت امیر علیه السلام خالی از حمیت و عصبیت نبود و وی رضی الله عنه در اجتهاد خاطی ست بلا شبهه اگرچه خارج از اسلام نباشد و الله اعلم [illegible] کرم الله وجهه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وبالجملہ احادیث دربارۂ خارجیان بسیار آمدہ لانکا تنحصر **وسبب وقعۂ ایشان** باختصار اینست کہ
چون آنہا حکم مقرر کردند قرار گفتند کہ علی و معاویہ ہر دو کافر شدند نعوذ باللہ منہ پس امیر المومنین علی را گذاشتہ بجرد را
فرود آمدند و انہا ہشت ہزار و چند کس بودند ابن عباس رضی اللہ عنہ نزد ایشان کسی را فرستاد و گفت بگردید بسوی خلیفہ
خود چرا نقض میکنید بر وی در قسمت یا در قضا گفتند می ترسیم کہ در فتنہ افتیم گفت مگر دانید ضلالت عام مخافت فتنہ قائل پس
بعضے رجوع بطاعت کردند و بعضی دیگر گفتند کہ ما بر ناحیہ خود ہستیم اگر قضیۂ تحکیم را آنہا قبول خواہند کرد قتال خواہیم کرد
برانچہ قتال کردیم با اہل شام در صفین و اگر نقض خواہند کرد آنرا قتال خواہیم کرد او را با وی پس روانہ شدند تا آنکہ فرقہ از اوشان
مردمان را کشت اصحاب وی گفتند کہ ما از علی رضی اللہ عنہ نہ بریں امر جدا شدہ ایم چون ایں خبر بعلی رسید وی ساختگی
بسوئی شام میکرد فرمود آیا بسوی دشمنان خود میروید یا بسوئے کسانی کہ خلیفۂ شما در دیار شما بودہ اند برمیگردید گفتند
بلکہ رجوع میکنیم بسوی آنہا فرمود کشایش کنید بر آنہا پس سوگند بخدا کہ کشتہ نشوند از شما دہ کس نجات نیابند از
و ہمچنین شد فرمود بجوئید مردی را کہ صفت وی چنین و چنان ست دو بار جستند و نیافتند نوبت سوم بر صفتی کہ رسول خدا
صلعم فرمودہ بود یافتند مردی گفت حمد خدا را کہ اوشان را ہلاک ساخت و ما را راحت داد حضرت امیر فرمود
این چنین نیست سوگند بکسی کہ جان من در دست اوست بدرستیکہ از ایشان کسانی ہستند کہ در اصلاب رجال اند حامل نشدہ
اند آنہا را زنان ہنوز و ہر آئنہ آخرین آنہا دزدان خرار باشند در روایت کرد عبد اللہ بن عمر از ان حضرت صلعم کہ بیرون
آیند مردم از مشرق میخوانند قرآن را بتجاوز نمیکند تراقی ایشان را ہر گاہ کہ منقطع شود قرنی پیدا شود قرنی دیگر تا آنکہ
آخرین آنہا برایند با مسیح دجال و مروی ست از ابن عمر کہ کسیکہ کشت او را حروریہ پس وی شہید ست و مرویست
از حسن کہ ہر گاہ قتل کرد علی علیہ السلام حروریہ را گفتند کیستند اینہا ای امیر المومنین آیا کفار اند ایشان فرمود
از کفر گریختہ اند گفتہ شد منافقین اند فرمود منافقان ذکر نمیکنند خدا را مگر قلیل و اینہا خدا را بسیار ذکر میکنند
گفتہ شد پس اینہا کیستند فرمود قومی اند کہ رسید بایشان فتنہ پس کور و کر گشتند در اشاعہ گفتہ و از بقایای
ایشان اند قرامطہ و از ایشان اند باطنیہ و اسمعیلیہ و فتنۂ ایشان مشہور ست ہلاک کردند عباد را و تباہ کردند بلاد را
اشارت بفتنۂ ایشان بیاید انتہی در اصابہ گفتہ و فی مسند احمد بسند جید عن علی قیل یا رسول اللہ من نؤمر بعدک
قال ان تؤمروا ابا بکر تجدوہ امینا زاہدا فی الدنیا راغبا فی الآخرۃ وان تؤمروا عمر تجدوہ قویا امینا لا یخاف فی اللہ
لومۃ لائم وان تؤمروا علیا ولا اراکم فاعلین تجدوہ ہادیا مہدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم و کان قتل علی فی لیلۃ السابع
عشر من شہر رمضان سنۃ اربعین من الہجرۃ و مدۃ خلافتہ خمس سنین الا ثلثۃ اشہر لانہ بویع بعد قتل عثمان فی ذی الحجہ
سنۃ خمس و ثلاثین و کانت وقعۃ الجمل فی سنۃ ست و ثلاثین و وقعۃ صفین فی سنۃ سبع و ثلاثین و وقعۃ النہروان
مع الخوارج فی سنۃ ثمان و ثلاثین ثم اقام سنتین یحرض علی قتال البغاۃ فلم یتہیا ذلک لہ الی ان مات انتہی و ہم در اصابہ
در مجلد دوم در ذکر معاویہ گفتہ ولد قبل البعثۃ بخمس سنین و قیل بسبع و قیل بثلاث عشرۃ والاول اشہر و حکی الواقدی انہ
اسلم بعد الحدیبیۃ وکتم اسلامہ حتی اظہرہ عام الفتح وکان طویلا ابیض صحب النبی صلعم وکتب لہ و ولاہ عمر الشام بعد اخیہ یزید

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ابی سفیان و اقره عثمان ثم استمر فلم یبایع علیا ثم حاربه و استقل بالشام ثم اضاف الیها مصر ثم تسمی بالخلافة بعد التحکیم
ثم استقل لما صالح الحسن و اجتمع علیه الناس فسمی ذلک لعام عام الجماعة و کان عمر اذا نظر الی معاویة قال هذا کسری العرب
مات معاویة فی رجب سنة ستین علی الصحیح انتهی ملخصا بعده در اشاعه گفته که حق در جمیع فتن و اقعه میان صحابه با علی کرم الله
وجهه بود و وی همیشه مصیب بود و غیر وی مخطی لقوله صلعم علی مع القرآن و القرآن معه و قول وی صلعم علی با حق ست هر جا
که باشد و قول وی ای علی مقاتله کنی بر تاویل قرآن چنانکه مقاتله کردم من بر تنزیل وی و فرمود زبیر را قتال کنی تو با علی و تو
ظالم باشی او را و فرمود مخیر نشد عمار میان دو امر مگر آنکه اختیار کرد راشدتر را ازان هر دو و فرمود بکشد او را فئه باغیه
و عمار همراه علی بود در صفین و کشته شد از دست اصحاب معاویه و گفت حذیفه قریب ست که باشد کشت و خون میان مسلمانان
پرسیده شد پس همراه کدام یک باشیم گفت ببینید آن گروه را که دعوت میکنند بسوی امر علی و باشید با وی زیرا که
آن گروه بر حق ست و غیر ذلک من الاحادیث و در بیضوت میگوئیم که طلحه و زبیر و عایشه رضی الله عنهم مجتهد بودند قطعا
و یقینا زیرا که ایشان طمع نکردند در خلافت و نه جاهل بودند از فضل علی علیه السلام و علم و قرابت و سابقیت وی بلکه
حال ایشان برین حرب طلب خون عثمان بود و اجتهاد ایشان مودی بان شده که قتل قتله وی بر امام واجب ست
و آنطرف امیر المومنین علی کرم الله وجهه انتظار می برد که ورثه عثمان بسوی وی محاکمه کنند و بر قاتلان اقامت بینه نمایند
تا انتقام ازانها گرفته آید و طلحه و زبیر از اهل بدر اند و آنحضرت صلعم مر عمر بن خطاب را در قصه حاطب بن ابی بلتعه گفته که چه
میدانی تو شاید الله تعالی مطلع شده بر اهل بدر و گفت بکنید هر چه خواهید که تحقیق بخشیدم شما را و گفت غلام حاطب
را چون شکوه بر از وی نزد آنحضرت و گفت که ای رسول خدا در آید حاطب آتش دوزخ فرمود دروغ گفتی داخل
نشود در نار چه وی حاضر شده ست بدر و حدیبیه را و نیز طلحه و زبیر از عشره مبشره بالجنة اند و بشارت آن حضرت صلعم
حق ست با آنکه ایشان رجوع کردند از خروج و توبه نمودند زیرا که زبیر وقت ذکر کردن حضرت امیر حدیث را بوی ترک
قتال کرده از هر دو لشکر بیرون رفت و طلحه وقتیکه گذشت بروی مردی از اصحاب علی و پرسید از وی که کیستی و
او گفت از اصحاب علی ام گفت دراز کن دست خود را که بیعت کنم ترا از طرف علی علیه السلام و چون علی این حرف
بشنید گفت راست گفت رسول خدا که ابا میکند خدا مگر آنکه داخل شود طلحه جنت را آگاه باشید که بیعت من در گردن
اوست کما تقدم و گفت امیدوارم که من و طلحه و زبیر از انها باشیم که در حق ایشان گفته اند و نزعنا ما فی صدورهم
من غل اخوانا علی سرر متقابلین و اکرام کرد پسر طلحه را و جمله مال طلحه بوی باز داد و اما عایشه صدیقه رضی الله عنها
پس وی با نوی آنحضرت ست صلعم در دنیا و آخرت چنانکه در حدیث صحیح ثابت شده و وی نیز از میان راه رجوع کردن
میخواست وقتیکه او از سگان موضع حواب شنیده بود و حدیث آنحضرت را یاد آورده مگر همراهیانش نگذاشتند
و گفتند شاید بسبب تو حق تعالی در دو گروه مسلمانان صلح بخشند پس آمدن وی بقصد صلح بود نه فساد و جزین نیست
که کشندگان عثمان آتش حرب بیفروختند و نجات خود در همین دیدند حالانکه عایشه ام المومنین و حبیبه رسول امین
صلعم ست پس این همه ها ما جور اند اما علی علیه السلام را دو اجر ست یکی اجر اجتهاد دوم اجر اصابت و خیر او را فقط

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یک از جرا جتهاد ست پس بس و آما معاویه رضی اللہ عنہ پس وی اگرچہ باغی غیر داخل در بیعت ست بلکہ طالب ملک بود
و طلب دم عثمان را وسیله بلکه حیله اطاعت اهل شام ساخته بود و باغی وی بقتل عمار بن یاسر از دست لشکر یانش ظاهر
شده و او را خبر کردند که آنحضرت صلعم عمار را گفته بود که ترا گروه باغی خواهد کشت و چون بعد نزول امام حسن علیه السلام
از خلافت متولی حکومت شد بهیچکسے را عوض خون عثمان نکشت و نه طلب دم کرد و نه او را سابقه و هجرت بود علی الاصح
زیرا که از مسلمة الفتح ست و عمر رضی اللہ عنہ فرموده که این امر در اهل بدر و مهاجرین اولین ست ما دامیکه باقی ست از
ایشان یکی هم و نیست برای طلیق و نه برای مسلمة الفتح نصیبے در وی لیکن مهد معاویه صهر رسول خدا و کاتب وحی ست
و او را صحبت ست و آنحضرت صلعم فرموده چون ذکر کرده شوند اصحاب من پس باز مانید و فرمود بترسید خدا را در حق
اصحاب من بگیرید ایشانرا نشانه بعد از من الحدیث پس لائق امساک ست از ذکر وی مگر بخیر با آنکه آنحضرت هم خبر داده
که وی متولی شود و فرموده ای معاویه چون والی شوی پس نکوئی کن و عاد او را و او را گفت بار خدایا بگردان او را نادی
مهدی و هدایت کن مرد و مانرا بسبب وی اخرجه الترمذی من حدیث عبد الرحمن بن عمیرة و کان من الصحابة و گفت امیر المومنین
علی رضی اللہ عنہ مکروه ندارید امارت معاویه را و اللہ اگر گم کنید شما او را بینید سر ها را که فرو می آیند از دوشها مانند حنظل
ابن سعد و ابن عساکر از سلمة بن مخلد آورده که گفت سمعت النبی صلعم یقول لمعاویة اللهم علمه الکتاب و مکن له فی البلاد و قه
العذاب و اخرج الترمذی من حدیث عمیر بن سعید قال سمعت النبی صلعم یقول اللهم اجعله هادیا مهدیا و اهد به و اخرج الدیلمی عن
الحسن بن علی قال سمعت علیا یقول سمعت رسول اللہ صلعم یقول لا تذهب الایام و اللیالی حتی یملک معاویه و اخرج
الآجری فی کتاب الشریعة عن عبد الملک بن عمیر قال قال معاویة مازلت فی طمع من الخلافة منذ سمعت رسول اللہ صلعم
یقول یا معاویة ان ملکت فاحسن و قد صح من حدیث ام حرام ان رسول اللہ صلعم قال اول جیش من امتی یغزون البحر
قد اوجبوا و کان اول من غزا فی البحر معاویة فی زمن عثمان بن عفان و کانت ام حرام فی جلیسته و ماتت بعد ما خرجت من البحر
و قد استفاض ان النبی صلعم استکتبه و هو لا یستکتب الا عدلا امینا و قد روی الآجری من طرق متعددة ان ذلک کان
باشارة من جبرئیل و قال معاویة لست بخلیفة و لکنی اول ملوک الاسلام و ستجربون الملوک بعدی و کانت عنده شعرات
لرسول اللہ صلعم فاوصی عند وفاته ان تجعل فی مناخره و اللہ اعلم و آما حدیثه یه پس غنیت حاجت بسوی اعتذار
از ایشان بعد از انکه فرموده باشد آنحضرت صلعم که بیرون روند از دین همچو بیرون رفتن تیر از رمیه و نحو
من الاحادیث و آمایزید و پسران حکم آنها ملعون اند بر زبان نبی صلعم و لهذا گفت احمد بن حنبل چون سوال
کرده شد او را از پسر عبد اللہ از لعن یزید چگونه لعنت نکنم من کسیرا که لعنت کرده اللہ تعالی در کتاب خود عبد اللہ
گفت من کتاب خدا نخوانده ام در وی لعن یزید نیافتم فرمود حق تعالی میفرماید فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض
و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم اللہ فاصمهم و اعمی ابصارهم و کدام فساد و قطعیت سخت تر ست از انچه یزید کرد
ای پسرک من آری عمر بن عبد العزیز از ائمه راشدین و خلفاء مهدیین ست و واجب ست استثناء وی از نبی
امیه چنانکه استثناء کرد او را نبی صلعم و فرموده مگر صالحین از ایشان و کمتر اند آنها بخلاف بقیه بنی امیه کما مر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وہمچنین کسانیکہ بعد از ایشان بودند از بنی عباس و غیرہم چہ اکثر و عامۂ شان ظلمہ فسقہ بودند و بہترین ایشان متوکل بود مگر ناصبی بود تا انکہ قبر امام حسین علیہ السلام را ہدم کرد و خواست اثرا مزرعہ گرداند و جز آن از امور نصب آری ہستند از ایشان مرد زاہد بود و اقتدا میکرد بعمر بن عبد العزیز در سیرت وی ولیکن مدت وی دراز نشد بعد یکسال اورا کشتند و اما آنچہ دران رافضیان توسع کردہ اند از سب و شتم سلف صالح تا انکہ صحابۂ کرام حتی شیخین را ہم نگذاشتند پس آن خروج ست از طریق عقل و نقل و ضلال مبین ست و الحاد در دین و تجہیل جمیع مسلمین حتی علی امیر المومنین نبی ایشان خیر امۃ اخرجت للناس اند بگواہی قرآن و شہید اللہ علی الامم اند روز حشر و میزان و اہل بدر اند و اہل احد و بیعۃ الرضوان اختیار کرد ایشانرا خدا یتعالی برای صحبت پیغمبر خود از میان جملہ اکوان و بنود در اوشان شائبہ نفسانیت و نہ میل بسوی باطل عدوان و صحیح شدہ ست از علی کرم اللہ وجہہ و رضی عنہ و علیہ السلام کہ گفت ابو بکر بہتر ست از مومن آل فرعون کہ وی ایمان خود را پنہان میداشت و ابو بکر اظہار دین خود میکرد و مدافعت میکرد از آنحضرت و میگفت اتقتلون رجلا ان یقول ربی اللہ و پرسید محمد بن حنفیہ از حضرت وی علیہ السلام کہ کیست بہترین مردم فرمود ابو بکر گفت پس کدام گفت عمر گفت پس تو ای پدر گفت جز این نیست کہ پدر مردی از مسلمانان ست و احادیث وارد ہ از علی کرم اللہ وجہہ و دیگر ابرار اہل بیت در فضائل شیخین و عثمان رضی اللہ عنہم زیادہ بر دو صد حدیث خواہد بود خدا رحم کند مرد یرا کہ قدر خود و حق ایشان بشناخت و اصحاب رسول خدا را بدوستی و رسول دوست گرفت و ہمراہ نالکان ہلاک نگردید و العیاذ باللہ **ق** از آیاتی کہ در سورۂ شوری ست اشارتی بمدح خلفاء راشدین و اہل شوری و قوم من بعدہم و اہل بغی مفہوم میشود و آن آیات بعد قولہ تعالی ست و ما عند اللہ خیر و ابقی پس کریمہ للذین آمنوا و علی ربہم یتوکلون اشارت بحضرت ابو بکر صدیق عتیق ست زیرا کہ ثبوت ایمان او شہادت نبویست در حدیث آحدہ اگر وزن کردہ شود ایمان ابو بکر با ایمان اہل ارض ہر آئینہ غالب آید ایمان ابو بکر و اما توکل او پس شاہد او ست قولہ صلعم در آیندہ بہشت را از امت من ہفتاد ہزار بغیر حساب ابو بکر از ایشان ست گفتہ شد کیستند انہا ای رسول خدا فرمود آنانکہ رقیہ نمی کنند دیگر را و نہ رقیہ میکنانند برای خود و نہ داغ بید ہند و نہ داغ میکنانند و توکل میکنند بر ربہم و کریمہ والذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم و اذا ما غضبوا ہم یغفرون اشارت بعمر بن خطاب ست رضی اللہ عنہ و اجتناب او از کبائر بشہادت قولہ صلعم ست نرفتی بہیچ راہے مگر انکہ رفت شیطان راہی غیر راہ تو و مغفرت وی حین غضب بحدیث عیینۃ بن حصن ست کہ چون وی بر عمر در آمد گفت ای ابن خطاب نمیدہی ما را جزل و نمیکنی در ما عدل عمر بغضب در آمدہ خواست کہ در وے بیفتد حر بن قیس گفت ای امیر المومنین خدا یتعالی میفرماید خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاہلین عمر از کس جاہل ست پس تجاوز کرد عمر از ین آیہ ترو شنیدن این آیہ او بود بسیار استادہ ترو کتاب خدا و کریمہ والذین اقاموا الصلوۃ و امرہم شوری بینہم و مما رزقناہم ینفقون اشارت باصحاب ثروت ست و عثمان و علی از ایشان اند و کریمہ والذین اذا اصابہم البغی ہم ینتصرون اشارت بعلی ست و بانتصار او بر [illegible]

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

[illegible] سیئة مثلها اشارت بعفو و کرم اوست و ازینجاست که روز جمل منادی او ندا کرد تعاقب منهزم
و ضرب مجروح و اخذ اموال ایشان نکنند و کریمه فمن عفی و اصلح فاجره علی الله اشارت بنزول حسن بن علی از تعهد خلافت
و عفو او برای اسارت معاویه و اهل شام و اصلاح نمودن او میان اهل اسلام فنگاه داشتن و مارایشان ست و کریمه
انه لایحب الظالمین اشارت بکسی ست که ظلم نمود بر ایشان و قتل نمود و یعنی کرد هیچو قاتل عمر و قتلهٔ عثمان و قاتل علی
و خارج بروی مثل حروریه وغیره و قوله تعالی و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل اشارت بحسین بن علی ست
و قیام وی بر یزید و قتال وی بر حق تا انگه با همگی اهل بیت خود شربت شهادت چشید و قوله تعالی انما السبیل علی الذین
یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم اشارت بیزید و بنی امیه ست که بعد از وی بودند
و الله اعلم و همچنین در کریمه محمد رسول الله الخ گفته اند و الذین معه ابوبکر صدیق ست و اشداء علی الکفار عمر بن خطاب
و رحماء بینهم عثمان بن عفان و تراهم رکعا سجدا علی بن ابی طالب یبتغون فضلا من الله و رضوانا عشره مبشره بجنت
و سیماهم فی وجوههم من اثر السجود بقیهٔ اصحاب از مهاجرین و انصار قاله الحسن و عکرمه گفته کمثل زرع محمد اخرج شطاه ابوبکر
فازره عمر فاستغلظ عثمان فاستوی علی سوقه علی بن ابی طالب یعجب الزراع المومنون لیغیظ بهم الکفار قول عمر لاهل مکه
بعدا و اسلم لایعبد الله سرا بعد الیوم و این اشارات از لطائف تنزیل ست نه از ابواب تفسیر و اهل علم اتفاق کرده اند بر انکه
جمیع صحابه عدول اند بتعدیل خدا و رسول حافظ ابن حجر در کتاب الاصابه آورده اتفق اهل السنة علی ان الجمیع
عدول و لم یخالف فی ذلک الا شذوذ من المبتدعه و قد ذکر الخطیب فی الکفایة فصلا نفیسا فی ذلک فقال عدالة الصحابة
ثابتة معلومة بتعدیل الله لهم و اخباره عن طهارتهم و اختیاره لهم ممن ذلک قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس و قوله
و کذلک جعلناکم امة وسطا و قوله لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم و قوله و السابقون
الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله
و من اتبعک من المومنین و قوله للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و
ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون الی قوله انک رءوف رحیم فی آیات کثیرة یطول ذکرها و احادیث شهیرة
یکثر تعدادها و جمیع ذلک یقتضی القطع بتعدیلهم و لا یحتاج احد منهم مع تعدیل الله لهم الی تعدیل احد من الخلق علی انه
لو لم یرد من الله و رسوله فیهم شی ء مما ذکرنا لاوجبت الحال التی کانوا علیها من الهجرة و الجهاد و نصرة الاسلام و
بذل المهج و الاموال و قتل الآباء و الاولاد و المناصحة فی الدین و قوة الایمان و الیقین القطع علی تعدیلهم و الاعتقاد
لنزاهتهم و انهم افضل من جمیع الخالقین بعدهم و المعدلین الذین یجیئون من بعدهم هذا مذهب کافة العلماء و من
یعتد قوله ثم روی بسنده الی ابی زرعة الرازی قال اذا رایت الرجل ینقص احدا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فاعلم
انه زندیق و ذلک ان الرسول حق و ما جاء به حق و انما ادی الینا ذلک کله الصحابة و هم لا یریدون ان یجرحوا شهودنا
لیبطلوا الکتاب و السنة و الجرح بهم اولی و هم زنادقة استهی و الاحادیث الواردة فی تفضیل الصحابة کثیرة من ادلها
علی المقصود ما رواه الترمذی و ابن حبان فی صحیحه من حدیث عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اللہ فی اصحابی لا تتخذوہم غرضا من بعدی فمن احبہم فبحبی احبہم ومن ابغضہم فببغضی ابغضہم ومن اذاہم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی اللہ ومن اذی اللہ فیوشک ان یاخذہ وقال ابو محمد بن حزم الصحابۃ کلہم من اہل الجنۃ قطعا قال اللہ تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجۃ من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وکلا وعد اللہ الحسنی وقال ان الذین سبقت لہم منا الحسنی اولئک عنہا مبعدون فثبت ان الجمیع من اہل الجنۃ وانہ لا یدخل احد منہم النار لانہم المخاطبون بالایۃ السابقۃ فان قیل التقیید بالانفاق والقتال یخرج من لم یتصف بذلک قلنا کذلک التقیید بالاحسان فی الآیۃ السابقۃ وہی قولہ والسابقون الاولون یخرج من لم یتصف بذلک وہی من اصح ما ورد فی المقصود ولہذا قال المازری فی شرح البرہان لسنا نعنی بقولنا الصحابۃ عدول کل من رآہ صلعم او زارہ لماما او اجتمع بہ لغرض وانصرف عن کثب وانما نعنی بالذین لازموہ وعزروہ ونصروہ واتبعوا النور الذی انزل معہ اولئک ہم المفلحون والجواب عن ذلک ان التقییدات المذکورۃ خرجت مخرج الغالب والاغلب من اتصف بالانفاق والقتال بالفعل او القوۃ واما کلام المازری فلم یوافق علیہ بل اعترضہ جماعۃ من الفضلاء قال العلائی ہو قول غریب یخرج کثیرا من المشہورین بالصحبۃ والروایۃ عن الحکم بالعدالۃ والقول بالتعمیم ہو الذی صرح بہ الجمہور وہو المعتبر واللہ اعلم وقد کان لتعظیم الصحابۃ ولو کان اجتماعہم بہ صلعم قلیلا مقررا عند الخلفاء الراشدین وغیرہم وفی ذلک بین شاہد علی انہم کانوا یعتقدون ان شان الصحبۃ لا یعدلہ شئ کما ثبت فی الصحیحین من قولہ صلعم والذی نفسی بیدہ لو انفق احدکم ملاء احد ذہبا ما ادرک مد احدہم ولا نصیفہ وتواتر عنہ صلعم خیر الناس قرنی ثم الذین یلونہم وعنہ انتم خیر او اکرم جمیعا علی اللہ عز وجل وعن جابر قال قال رسول اللہ صلعم ان اللہ اختار اصحابی علی الثقلین سوی النبیین والمرسلین رواہ البزار بسند رجالہ موثقون وقال سفیان فی قولہ تعالی وسلام علی عبادہ الذین اصطفی ہم اصحاب محمد صلعم والاخبار فیہا کثیرۃ جدا فلنقتصر علی ہذا القدر فقیہ مقنع انتہی ملخصا **فصل ششم** واز انجملہ ست نزول امیر المومنین حسن بن علی برای معاویہ نعیم از سفیان روایت کردہ کہ آمد نزد حسن بن علی بعد رجوع او بمدینہ وگفتم ای ہلاک مومنان پس احتجاج کرد بر من بانکہ گفت شنیدم رسول خدا را صلعم میفرمود نمی رود ایام ولیالی تا انکہ مجتمع شود کار این امت بر مردی واسع السرم ضخیم البلعوم کہ بخورد وسیر نشود وآن معاویہ ست پس دانستم کہ امر الہی واقع شدنی ست در نہایہ گفتہ سرم بمعنے وبرست وضخم بمعنے عظیم مراد مرد شدیدست کہ مالک تمام ارض گردد انتہے ورروایت کرد دلمی از حسن بن علی کہ گفت شنیدم علی را میفرمود شنیدم آنحضرت را میگفت نمی رود ایام ولیالی تا انکہ مالک شود معاویہ دراشاعہ گفتہ و این بر حقیقت ست زیرا کہ آنحضرت معاویہ را دعا کردہ کہ سیر نکند خدا شکم او را وروایت کردہ اند مسلم وبیہقی واللفظ لہ از ابن عباس کہ فرمود آنحضرت صلعم کہ بخوان معاویہ را گفتم وی میخورد پس گفت در کرت سوم سیر نگرداند خدا شکم او را پس سیر نشد شکم او گاہی اوردہ السیوطی فی الخصائص بود سلیمان بن عبد الملک از بنی امیہ کہ میخورد و سیر نمیشد ویحتمل کہ مراد از ین حدیث وی باشد واللہ اعلم ومروی ست از عمار بن یاسر کہ گفت چون ببینید شما شام را کہ فراہم شد کار و بار او بر ابن ابی سفیان پس لاحق شوید بمکہ وگفت عایشہ فرمود آنحضرت صلعم معاویہ را کہ خدا یتعالی والی کند ترا بر امر این امت پس بیمن چہ میکنی تو ای حمیرا گفت آیا دہندہ ست خدا بر او در مرا فرمود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ازمی و در روی مهنات ست سه بار گفت این کلمه را اخرجه ابن عساکر و الطبرانی و از ابی هریره روایت ست که
آنحضرت فرمود ای معاویه اگر والی شوی امر را پس بترس از خدا و عدل کن معاویه گفت پس همیشه گمان میکردم
که من مبتلا شونده ام بعمل بجهت قول آنحضرت تا آنکه مبتلا شدم **وسبب وی** آنست که چون حضرت امیر
علیه السلام از قتل خوارج برگشت تجهیز شام کرد درین اثنا هفتم شهر رمضان در حالیکه برای نماز صبح برآمده بود
از دست اشقی آخرین عبد الرحمن بن ملجم لعین بضربه سیف مسموم که بر جبهه مبارک زده تا دماغ شریف مرتضوی رسانید
شب جمعه سنه چهل از هجرت شهید شد و بیعت خلافت با امام حسن کردند ایشان با لشکر همچو کوه با اراده شام
جانب معاویه روان شدند و از انطرف معاویه بقصد کوفه برآمد و عبد الله بن عامر و عبد الرحمن بن سمره را
نزد حسن علیه السلام بطلب صلح فرستاد حسن علیه السلام گفت من خون مسلمانان را نگاه دارم و از خلافت در گذرم
ولیکن ما بنو المطلبیم محبوب شده ایم بر کرم و توسع بر اتباع خود تا آنکه عادت ما شد نیستیم قادر بر قلت و این امت
یعنی لشکر شامی و عراقی بعض ایشان بعض را کشته پس کفایت نکنند مگر بصلح و عدم انتقام و ابن عامر و ابن سمره
گفتند که معاویه شما را چنان و چنین بدهد و از شما طلب سوال کند حسن فرمود کدام یک این کار را از طرف
من سر انجام دهد ایشان گفتند که نگذاریم پس معاویه بسوی حسن علیه السلام نوشت که بخواه انچه خواهی و شرط
کن که من وفا کنم با تو و کاغذی سفید مهر کرده بفرستاد و نوشت که انچه خواهی در روی بنویس امام حسن علیه السلام
چیز با شرط کرد از انجمله انست که بیت المال کوفه و داراب خرد و خلافت بعد معاویه برای ما و برادر ما حسین باشد
و در روایتی این ست که خلافت با اختیار مسلمانان باشد هر که را خواهند والی گردانند و هو الصحیح و از انجمله انست
که متعرض نشود بحال اهل عراق و انتقام نگیرد و از ایشان امام حسن این شرط کرده از خلافت فرود آمد و با معاویه بیعت کرد
معاویه گفت چیزی بگو حسن برخاست و بعد حمد و ثنای الهی گفت ای مردمان خدا تعالی هدایت کرد شما را با اول
ما و نگهداشت خونهای شما را آخر ما و معاویه نزاع کرد با من در امریکه من سزاوار ترم بدان امر از وی و من گذاشتم
آن امر را برای نگاه داشت خون مسلمانان و طلب چیزیکه نزد خدا تعالی ست پس گواهی داد جماعتی از صحابه
که آنها شنیدند در رسول خدا را صلعم میفرمود امام حسن را که این پسر من سیدست و سر انجام ست که صلح دهد خدا
بسبب وی در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان که باشد میان آن هر دو مقتله عظیمه و فی البخاری عن ابی بکرة
روایت النبی صلعم علی المنبر و الحسن بن علی معه یقول ان ابنی هذا سید و لعل الله یصلح به بین فئتین من المسلمین و روی
احمد نحوه و قال فلما ولی لم یهرق فی خلافته محجمة من دم و موسوم شد این سال بسال جماعت بسبب اجتماع مردم
در رفع قتال از میان آنها حارث گفته چون علی علیه السلام از صفین برگشت دانست که وی هرگز مالک ملک
شدنی نیست پس گفت چیزها که نمیگفت آنرا و حدیث کرد با حارثی که حدیث نمیکرد بان و گفت در انچه گفت که
ای مردم بکروه ندانید امارت معاویه را و الله اگر گم کنید شما او را ببینید سرها را که گذاشته میشود از کواهل ها مانند
همچو حنظل **فصل هفتم** و از انجملست ملک بنی امیه یزید بن معاویه و من بعده مشتمل بر فتنه های عظیم همچو پاره ناقر

Presented by: Rana Jabir Abbas

شتب مظلم عمران بن حسین گفته که دشمن ترین مردم بسوی رسول خدا صلعم بنو امیه و ثقیف و بنو حنیفه اند و مروی ست
از ابی ذر رضی الله عنه مرفوعاً که چون برسند بنو امیه چهل کس را بگیرید ای عباد خدا نقل را و در روایتی چون برسند
پسران ابی العاص سی کس را بگیرید دین خدا دخل الخ و در روایت ست از موهب که وی بود نزد معاویه پس در آمد
بروی مروان و گفت روا کن حاجت مرا ای امیر المومنین بخدا سوگند که مؤنت من بزرگ ست من پدر ده کس ام
و عم ده کس و برادر ده کس و چون مروان برفت معاویه بابن عباس رضی الله عنه که با وی بر سریر نشسته بود بگفت
ای ابن عباس نمیدانی تو که آنحضرت فرموده ست که چون برسند پسران حکم سی مرد ا بگیرید مال خدا را در میان
خود دولت ا و بندگان خدا را خول و کتاب خدا را دخل و چون برسند چهار صد و نود و نه مرد را باشد هلاک انها
شتاب از نخستین تمر ابن عباس گفت اللهم نعم و یاد کرد مروان حاجت خود را و فرستاد عبد الملک البسوی
معاویه پس گفتگو کرد و ران باب چون برگشت عبد الملک گفت معاویه ای ابن عباس نمیدانی که آنحضرت ذکر
کرد انیکس را و فرمود که پدر چهار جبابره ست گفت اللهم نعم رواه البیهقی و مرویست از علی مرتضی کرم الله وجهه که گفت
هر امت را آفتی هست و آفت این امت بنو امیه اند ابو هریره گفته فرمود رسول خدا صلعم هلاک امت من بر دست کودکان
قریش ست اخرجه البخاری مراد بنی امیه اند در مجمع البحار گفته ابو هریره ایشان را بنام و نشان ایشان می شناخت لیکن
بخوف مفسده ظاهر نمیکرد و مراد یزید بن معاویه و دیگر نو سالان بنی امیه و حجاج بن یوسف و سلیمان بن عبد الملک
و امثال ایشان اند و گفت عمران بن جابر حنفی و بود یکی از وفد شنیدم رسول خدا صلعم میگفت ویل ست مر بنی امیه
را سه بار فرمود این کلمه را و گفت محمد بن کعب قرظی لعنت کرد رسول خدا صلعم حکم را و کسی که زاید و بوی
مگر صالحان را از ایشان و آنها قلیل اند و مرویست از عمرو بن مرة الجهنی که اذن خواست حکم بن العاص بر
آنحضرت پس شناخت آواز او را فرمود اذن دهید او را مارست یا پسر مار لعنت خدا بر وی و بر آنکه بزاید
از صلب وی مگر مومن از آنها و آنها کم اند در اشاعه گفته این استثنا اشاره ست بسوی عمر بن عبد العزیز و امثال
وی از آنها که بزرگ باشند در دنیا و وضیع در آخرة صاحب مکر و خدیعت اند معظم شوند در دنیا و نیست برای
آنها حصه در آخرت و در روایت ست از زر بن ارقم که بود حکم بن العاص می نشست نزد آنحضرت و نقل میکرد
کلام او را بسوی قریش پس لعنت کرد او را و کسی که بیرون آید از پشت وی تا روز قیامت و گفت عبد الله
بن الزبیر بر منبر سوگند بر رب بیت الحرام و بلد حرام که حکم بن ابی العاص و ولد وی ملعون اند بزبان محمد صلعم
و هم از وی مرویست که در حالت طواف گفت سوگند بر رب این بنا که لعنت کرد رسول خدا صلعم حکم و ولد او را
و گفت ابی یحیی شیبانی که بودم من میان حسن و حسین و مروان دشنام میکرد ند این هر دو او حسن باز میداشت حسین را
پس گفت مروان اهل بیت ملعون اند پس بخشم آمد حسن و خم شد و میگوئی اهل بیت سوگند بخدا که لعنت کرده ست
ترا خدا بزبان نبی خود و تو در صلب پدری بوده و در صلب پدر تا بر زبان نبی خود و تو در صلب وی
هستی و گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا صلعم را و دیدم بخواب که پسران حکم جست میکنند بر منبر من همچو جستن بوزینها

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گفت پس دیده نشد آنحضرت صلعم ضاحک مستجمع تا آنکه وفات کرد رواه ابو یعلی والحاکم والبیهقی واخرج ابن جریر
فی تفسیره عن سهل مثله وزاد فانزل الله فی ذلک انا اعطیناک الکوثر الآیة الناس سیوطی در تاریخ الخلفا
گفته اسناده ضعیف لکن له شواهد من حدیث عبد الله بن عمرو یعلی بن مرة والحسین بن علی وغیرهم وقد اوردتها بطرقها
فی کتاب التفسیر المسند واشرت الیها فی کتاب اسباب النزول انتهی وگفت ابن المسیب دید آنحضرت صلعم بنی امیه را بر منبر خود
پس بد نمود او را این امر پس وحی کرد بسوی وی خدای تعالی که این دنیاست که داده شد ندانها از پس خشم شد
چشم وی رواه البیهقی ومروی ست از حسن بن علی رضی الله عنهما که دید رسول خدا صلعم که بنی امیه خطبه میخوانند بر منبر
وی یک یک دپس بد نمود آنحضرت را این امر پس فرود آمد انا اعطیناک الکوثر ونازل شد انا انزلناه فی لیلة القدر
وما ادراک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی لیلة القدر بهتر ست از ان هزار ماه که مالک شوند آنرا بنو امیه
قاسم بن الفضل گفته شمار کردیم مدت ملک بنی امیه را پس هزار ماه برآمد نه زیاده نه کم رواه الترمذی والحاکم والبیهقی و
لیکن سیوطی در تاریخ الخلفا گفته قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث القاسم وهو ثقة ولکن شیخه مجهول
واخرجه ابن جریر فی تفسیره قال الحافظ ابو الحجاج وهو حدیث منکر وکذا قال ابن کثیر انتهی وشیخ رفیع الدین دهلوی
نوشته اند که در حدیث ترمذی وابن جریر وحاکم از ایام حسن آمده الف شهر یملکونها بنو امیة وقاسم بن فضل همدانی
گفته فاذا هی الف شهر لا تزید ولا تنقص پس سلطنت بنو امیه از ابتدای خلافت معاویه بن ابی سفیان باید گرفت
ا مادت خلافت عبد الله بن الزبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبد الملک امتداد یافت از میان اسقاط باید نمود باز حساب
درست خواهد شد در جامع الاصول درین حدیث میگوید قد جاء فی متن الحدیث ان عدة ولایة بنی امیة کانت علی
راس ثلثین سنة من وفات النبی صلعم وهو فی آخر سنة اربعین من الهجرة وکان القضاء دولتهم علی ید ابی مسلم
الخراسانی فی سنة اثنتین وثلثین ومائة فیکون ذلک اثنتین وتسعین سنة یسقط منها مدة خلافة عبد الله بن الزبیر
وهی ثمان سنین وثمانیة اشهر یبقی ثلث وثمانون سنة واربعة اشهر وهی الف شهر انتهی بلفظه انتهی وروایت
ست از زهری وعطاء خراسانی که گفت آنحضرت صلعم حکم را گویا می بیند بسوی پسران او که بالا می روند بر منبر بن
وفرود می آیند رواه الفاکهانی وگفت جبیر من مطعم بودیم ما با نبی صلعم پس گذشت حکم بن ابی العاص آنحضرت فرمود
ویل ست امت مرا از انچه در صلب این کس ست وگفت ابو هریره رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلعم روان شود خون
از بینی مردی جبار از جبابره بنی امیه بر منبر من پس روان شد خون از بینی عمرو بن سعید بن العاص بر منبر نبی صلعم
تا آنکه گذشت از درج منبر ومروی ست از ابن عمر رضی الله عنهما که رفتم نزد رسول خدا صلعم و امد حسن علیه السلام
آنحضرت فرمود نزدیک شو پس نزدیک گرد آنرا تا آنجا که هر دو گوش وی را لقمه کرد پس درین اثنا که آنحضرت
با وی سرگوشی میکرد برداشت سر خود را همچو فزع ناگهان کوفت حکم دروازه را بسیف خود یعلی را فرمود برود و
بیارد او را چنانکه آورده میشود گوسفند بسوی حالب وی علی گوش وی گرفته بیاورد او را نزد روبروی آنحضرت
صلعم استاده کرد آنحضرت سه بار او را لعنت کرد وگفت در گوشه بنشان تا آنکه رفت بسوی او قومی از مهاجرین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وانصار باز مخواند او را و لعنت کرد باز فرمود تر دیک ست که اینکس خلاف کند کتاب خدا و سنت نبی او را و بیرون آید
از صلب او فتن که برسد و دود آن بآسمان مروی چند از قوم گفتند که این اقل و اذل ست از آنکه ازوی چنین آید فرمود
آری و بعضی از شما آنروز شیخه وی باشند بعده آنحضرت صلعم او را بسوی طائف براند و تا حیات آنحضرت همانجا
بماند و ابو بکر و عمر هم او را رد نکردند اما عثمان در خلافت خود او را رد کرد و این نیز یکی از آن امور ست که بر عثمان انتقاد
کردند و باعث قتل عثمان شدند غرضکه دولت ایشان مقتضی مفاسد کثیره و مظالم لاتعد و لاتحصی شد و از آنجمله واقع
شد در زمن یزید **قتل حسن بن علی ست علیهما السلام** وسبب وی آنست که یزید بن معاویه صد هزار درهم
بجعده کندیه زوجه حسن علیه السلام فرستاد و گفت که وی را زهر بده من ترا بزنی خود بگیرم وی زهر داد حسن تا چهل
روز بیمار ماند و حسین علیه السلام برادر وی هر چند جهد کرد که وی از حال زهر دهنده بیاگاهاند لیکن حسن ابا کرد و
گفت خدایتعالی اشدست از روی نقمت ومی یابم جگر خود را که پاره پاره شد و من می شناسم که از کجا باین بلا مبتلا
شدم یعنی اشاره فرمود که این از طرف یزید ست پس بحق من که برتست تکلم نکنی درین باب بحرفی باز گفت سوگند
میدهم ترا که نزیزی در امر من خونی قال الواقدی مات الحسین سنة تسع واربعین وقال المدینی مات سنة خمسین وقیل احدی
وخمسین وقال الهیثم سنة اربع واربعین وقال ابن مندة سنة تسع واربعین وقیل خمسین وقیل ثمان وخمسین ودفن
بالبقیع ویقال انه مات مسموما کذا فی الاصابة واز کلام اوست علیه السلام مرحسین را دور دار خود را از سفهاء کوفه که
بیرون آرند ترا والله نمی بینم که جمع کند خدایتعالی درمیان مانبوت وخلافت را وطلب کرده بودم از عایشه رضی الله
عنها که مدفون شوم بارسول خدا صلعم و وی قبول کرده ست پس چون بمیرم بخواه ازوی و گمان نمیکنم قوم را
یعنی بنی امیه را مگر آنکه منع کنند ترا پس اگر منع کنند پس مراجعت مکن بایشان و دفن کن مرا نزد مادر من فاطمه
بقیع و مروی رحمه الله تعالی بعد چهلی روز واکثر برانند که وفات وی در سنه خمسین ست بعد وفات حسین علیه السلام
از عایشه پرسید گفت آری مروان و دیگر بنی امیه مانع آمدند و وی دران وقت امیر مدینه بود از طرف معاویه
حسین علیه السلام با همراهیان خود سلاح پوشید و گفتند مقاتله کنیم ابو هریره گفت منع نمیکند او را مگر ظالم والله
که وی ابن رسول الله ست صلعم بعده ابو هریره بحسین علیه السلام گفت مباش اول کسیکه ترک کرد وصیت برادر خود
را و وی وصیت کرده ست ترا بعدم قتال پس تا آنجا گفت او را که باز گردانید از قتال و دفن کردند او را
علیه السلام در بقیع نزد مادر وی و فرستاد جعده کسی را نزد یزید بطلب وعده که باوی کرده بود یزید انکار کرد
و بزنی خود نگرفت **فصل هشتم** واز انجمله قتل حسین بن علی علیهما السلام حافظ ابن حجر در اصابه گفته وقد صنف
جماعة من القدماء فی مقتل الحسین تصانیف فیها الغث والسمین والصحیح والسقیم وفی هذه القصة التی سقتها غنی وقد صح
عن ابراهیم النخعی انه کان یقول لو کنت فیمن قاتل الحسین ثم ادخلت الجنة لاستحییت ان انظر الی وجه رسول الله
صلعم انتهی گویم اصح تواریخ درین باب رساله سر الشهادتین تالیف شاه عبد العزیز محدث دهلوی ست معاذ
رضی الله عنه گفته آنحضرت فرمود صلعم بگیر ای معاذ وشمار کن پس هرگاه رسیدم بپنج را یعنی از خلفاء گفت یزید

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

برکت نبیه صلعم و ترجمه یعنی گوید مرا سید ابو محمد حسن بن علی در نجف مشرفه او را خبر داده شدم از قاتل او سوگند
بکسی که جان من در دست اوست کشته نشود حسین در میان قومی که منع نکنند او را اگر آنکه مخالفت انگیزند خدای تعالی در میان سینه‌های
شان و دلهای شان و مسلط کند بر آنها شرار آنها را و بگرداند آنها را فرقها در آشاعه گفته این قوم کسانیست که بیعت
نکنند او را و برآورند شش ماز سپرند او را بدشمن و منع نکردند او را در یکی ست برای افراح آل محمد خلیفه مستخلف که
باشد خلف مرا و خلف خلف را بگیرای معاذ گفت پس چون رسیدم ده را فرمود ولید نام فرعون ست نام دشمن شرائع اسلام
برگرد و بخون وی مردی از اهل بیت من الحدیث در اشاعه گفته قول وی چون رسیدم ده را محتمل ست ده کس را مع خلفا
راشدین و در بعضی وقت مراد بولید ابن عبد الملک باشد زیرا که چهار خلیفه اند و پنجم معاویه و ششم یزید و هفتم پسرش معاویه
و هشتم ابن الزبیر یا مروان و نهم عبد الملک دهم ولید پسر وی و اگر مراد ده کس بعد یزید باشند پس ولید بن یزید
بن عبد الملک باشد زیرا که وی بعد ولید متولی شده و سلیمان برادر اوست و عمر بن عبد العزیز و یزید و هشام هر دو
پسر عبد الملک و چون این هر دو را با آن پنج دیگر ضم کنند نه میشوند دهم ولید بن یزید ست و سوگند است قول ثانی وی
که برگرد و بخون وی مردی از اهل بیت من زیرا که وی را ابن عم وی یزید بن الولید قتل کرده و همچنین قول وی برشید
خدا سیف را پس نیست اعتماد برای او زیرا که اوشان اختلاف کردند و بعض ایشان بعض را کشتند تا آنکه
بنی العباس بر ایشان غالب آمدند و از اینجاست که زهری گفته که اگر والی شد ولید بن یزید پس مراد بولید همانست
و الا پس مراد بولید ولید بن عبد الملک ست و از چند طریق که بعض آنرا حاکم تصحیح کرده آمده ست که جبرئیل علیه السلام
در روایتی ملک القطر نزد آنحضرت صلعم آمد و خبر کرد که حسین مقتول ست و خاک آن زمین که آنجا کشته شود نمرود
پس داد آنحضرت آن خاک را بام سلمه و فرمود که این خاک روز قتل وی خون گردد و همچنین شد و بوکرد آنحضرت آنرا
و گفت بوی کرب و بلاست و سبب وی آنست که چون امام حسن انتقال کرد معاویه از اهل شام بیعت برای یزید
گرفت و بحج رفت و خواست که از اهل حجاز هم برای وی بیعت ستاند مهاجرین و انصار امتناع کردند و گفتند که اگر ترا
در وی رغبتی ست پس آن ترا ست و نه آنرا بر مسلمانان باز گردانی و چون معاویه رضی الله عنه بمرد و در شام بیعت
یزید کردند یزید بعامل خود که در مدینه بود نوشت که از حسین بیعت بگیر حسین علیه السلام از مدینه بمکه گریخت بنا بر خوف
جان خود پس کوفیان بوی نامه نوشتند که نزد ما بیا با تو بیعت کنیم ابن عباس منع کرد و گفت غدر ایشان و
قتل ایشان با پدر و خذلان ایشان با برادر خود بتو دانی و امر کرد که با اهل خود نرود حسین علیه السلام نشنید ابن عباس گریه
کرد و گفت واحسیناه و ابن عمر نیز او را همچنین گفت حسین با کرد ابن عمر میان هر دو چشم او بوسه داد و گفت
استودع الله منک قتیلا و همچنین ابن الزبیر نیز منع کرد بلکه باقی نماند در مکه همچیکه نگرانکه غمگین شد از رفتن وی و چون
این خبر به برادر وی محمد بن حنفیه رسید انقدر بگریست که طشتی از آب دیده پر کرد و غرض آنکه حسین علیه السلام
مسلم بن عقیل را پیش از خود بکوفه فرستاد و دوازده هزار یا زیاده از اهل کوفه با وی بیعت کردند یزید بن زیاد مسلم
را بقتل رسانید و آخر گرفتار شکنجه شد بگشتند بیعت کنندگان متفرق شدند و از بیعت حسین علیه السلام برگشتند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واز حال مسلم خبر نداشت در راه فرزدق شاعر ملاقی شد از وی حال آنجا پرسید گفت دلهای مردم با شماست و
تیغهای شان با بنی امیه ست و قضا نازل میشود از آسمان و چون نزدیک بقادسیه رسید مردم از حقیقت حال آگاه
کردند و امر بر جوع نمودند برادران مسلم بن عقیل گفتند والله که ما رجوع نکنیم تا آنکه عوض برادر خود گیریم یا کشته شویم حسین
علیه السلام فرمود خیر در حیات بعد شما و روانه پیشتر شد در اثنا راه آن سواران ابن زیاد پیش آمدند امام میل بکربلا
کرد و ابن زیاد بست هزار مقاتل اطیار کرد و چون بانجا رسید او حسین علیه السلام طلب نمود و بر حکم ابن زیاد و متابعت
یزید کرد فرمود بگذارید مرا بروم نزد یزید یا ابن زیاد جز نزول بر حکم خود هیچ نپذیرفت حسین گفت والله هرگز
بر حکم وی نزول نکنم پس نوبت بمقاتله رسید اکثر مقاتلان وی علیه السلام کسانی بودند که بوی خطوط نوشته بودند
و بیعت نموده صاحب شاعه گفته لعنت خدا بر قاتلین وی یکبار و بر خاذلین وی صد بار که اهل بیت رسول خدا صلعم
را فدای جانهای خود کردند قاتلهم الله تعالی ما اغدرهم و اخذلهم و از اینجاست که امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
بایشان گفته اگر میتوانستم میفروختم شما را ای اهل شام هیچ فروختن در هم بدینار ده را از شما بیکی از اوشان باکمله حسین
علیه السلام با این جسم غفیر و جمع کثیر محاربه کرد و با وی از اهل بیت او جمله هشتاد و چند تن بودند و در میدان جنگ خیلی
ثابت قدمی نمودند و اگر مخالفان میان او و آب حائل نمیشدند هرگز بر وی قدرت نمی یافتند تا آنکه پنجاه کس از کسان
وی علیه السلام شربت شهادت خوردند آوازی شنیده شد که کسی میگوید آیا نیست کسی دافع از حریم رسول الله صلعم
یزید بن الحارث بشنید این آواز با امید شفاعت جد وی علیه السلام از لشکر مخالف بیرون آمد و بر وی و
چندان کارزار کرد که شهید شد بعده چون جمله اصحاب وی علیه السلام فنا شدند و تنها بذات خود بماند حمله مردانه
هجوم آورد و حمله عم خود حمزه و حمله پدر خود علی سلام الله علیهم اجمعین کرد و بسیاری را از شجاعان آنها بر زمین انداخت
آنها نیز بروی هجوم آوردند و میان او و حریم وی حائل شدند آنوقت امام علیه السلام آواز داد که باز دارید سفهای
خود را از زنان و اطفال چنانچه باز ماندند پس تر مقاتله کرده ماند با ایشان تا آنکه بزخمهایش غربال کردند چه سی و یک
طعنه برداشت و سی و چهار زخم بخورد و معذلک تشنگی بروی غلبه کرد از پشت زین بر زمین افتاد ؎
ز زین بورطهٔ خونت فتاده می بینم ✽ سوار دوش رسول خدا سلام علیک ✽ ز تشنگی بدهانت زبان نمی گردید ✽ زبان
قدرت کلک خدا سلام علیک ✽ برای ناوک شمشیر کرد سینه سپر ✽ توان باز وی شیر خدا سلام علیک ✽ مقیم جنت ماوی شهید
راه خدا ✽ غریب کوفه و کرب و بلا سلام علیک ✽ سر مبارکش را روز جمعه دهم محرم سال شصت و یک از هجرت از تن پاکش جدا کردند
قاتل لعین وی علیه السلام چون سر شریف را پیش ابن زیاد نهاد این ابیات برخواند ؎ او قتر کابی فضة و ذهبا ✽
انی قتلت ملکا محجبا ✽ قتلت خیر الناس اما و ابا ✽ و خیرهم اذ ینسبون نسبا ✽ وی حکم بقتل وی کرد و گفت اگر او را این
چنین میدانستی چرا کشتی صاحب شاعه گفته ظاهر اینست که او را بجهت مدح بکشت نه بجهت آنکه چرا او را بکشت و
دلالت میکند بر این نهادن او سر شریف را در طست و زدن دندان های مبارک را بشاخی و در آوردن او در
بینی و تعجب نمودن از حسن ثغر او انس رضی الله عنه چون این حرکت دید بگریست و گفت اشبه بود بر سول خدا صلعم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وگفت یزید بن ارقم بردار شاخ خود را والله دیرست که دیدم رسول خدا را صلعم بوسه میداد میان هر دو لب او وگریه میکرد ابن زیاد لعین بیاشفت و بقتل ترسانید زید گفت آیا حدیث نکنم ترا بانچه در غیظ ارنده تر باشد ترا ازین هم دیدم رسول خدا صلعم تا نید حسن را بر زانوی راست خود و حسین را بر زانوی چپ خود و نهاد دست مبارک خود را بر سر هر دو و گفت بار خدایا منی سپرم بتو این هر دو را و بصالح مومنین پس چگونه ست و دیعت آنحضرت نزد تو ای ابن زیاد انتهی و تحقیق انتقام گرفت حق تعالی ازان لعین ترمذی بسند صحیح روایت کرده که چون ابن زیاد کشته شد سر او بموضع سر حسین علیه السلام نهاده شد و مارئ بزرگ آمد و مردم متفرق شدند آن مار میان همه سرها گردید نزد سر ابن زیاد آمد و از دهن وی اندرون رفته از بینی وی برآمد و از بینی خزیده از دهنش بیرون آمد و سه بار همچنین کرد و بالجمله ابن زیاد مردود و بعد قتل سید الشهداء داخل دار الامارة کوفه گردید و سر مبارک را بر سپری نهاد و ساختگی کرده سرهای اصحاب را بابندیان آل حسین بر پالان های شتر در رسن بالسته و زنان را برهنه روی و سر کرده نزد یزید لعنه الله تعالی لعناً وبیلاً فرستاد همراهیان سر مبارک چون در منزل اول فرود آمدند شراب از کاسهٔ سر مبارک نوشیدن گرفتند دستی از دیواری برآمد و سطری از خون بنوشت ؎ اترجو امة قتلت حسینا ✤ شفاعة جده یوم الحساب ✤ همکنان سر را گذاشته بگریختند بعده عود ننموده بگرفتند و چون نزد یزید رسیدند حریم را بر درج جامع مقیم کنانید آنجا که بندیان و قیدیان میماندند و منجمله انچه روز قتل وی علیه السلام ظاهر شد انیست که آسمان خون گریست و آوندها پر از خون گردید و آفتاب خسوف آمد و ستاره ها بشکستند و تاریکی چندان شد که مردم گمان کردند که مگر قیامت قائم شد و کواکب بعض بر بعض راز دند و هیچ سنگی برداشته نشد مگر در زیر آن خون سرخ دیده آمد و گیاه و سر خون گردید و دنیا تا سه روز تیره و تاریک ماند و کشته شدند از برادران و پسران برادرش حسن بن علی و از اولاد جعفر و عقیل سلام الله علیهم اجمعین بغذه مرد حسن بصری گفته بود بر روی زمین مر ایشان را در ان روز شبیهی این ابیات بر خواند ؎ واعین ابکی لعبرة وعویل واندبی ان ندبت آل الرسول ✤ تسعة منهم لصلب علی ✤ قد ابیدوا وتسعة لعقیل ✤ ونعم ما قیل ؎ شد صبح بدان شور که آفاق بهم زد ✤ مانا که ز خون ریزی فاطمه دم زد ✤ تا تابع شود خواب سحر ریزش شبنم ✤ شورابهٔ اشکی برخ اهل حرم زد ✤ چولنت که دستش ترند آبله کز قهر ✤ گل زاتش سوزان بسر طرف خیم زد ✤ حاشا که چنین خیمه توان سوخت مگر هر ✤ برکند ازین وادی و در دشت عدم زد ✤ گوئی پی این خنجر بیداد فسان بود ✤ آن سنگ که کافر بشه جمله اهم زد ✤ زین خون که دو د برخ شبیر توان یافت ✤ کاندر ره دین شاه چه مردانه قدم زد ✤ هی کاتب تقدیر که در زمرهٔ احیا ✤ چون نام حسین بن علی رفت مسلم زد ✤ زین خیف که بر آل رسول عربی رفت ✤ آمد اجل و دست بدامان ستم زد ✤ این روز جهان سوز کدام ست که غالب ✤ شد صبح بدان شور که آفاق بهم زد

فصل ششم

واز انجمله ست وقعهٔ حره و آنرا واقم و حرهٔ زهره هم گویند موضعی ست در سواد مدینهٔ مطهره بر مسافت یک میل و این وقعه از اشنع شنایع و اقبح قبایح ست که در زمان یزید بن معاویه بعد از قتل حسین بن علی علیهما السلام وقوع یافته هر چه از جنس

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

قتل وسفک وفساد وهتک حرمت این خیر البلاد باشد درین قضیه بوجود آمده روایت ست از ابو هریره رضی الله عنه
که گفت آنحضرت صلعم سوگند بکسی که جانمن در دست اوست هر آئینه باشد در مدینه ملحمه که گفته میشود او را حالقه می گویم حالقه شعر
ست یعنی تراشنده موی ولکن حالقه دین ست پس بیرون رو ید از مدینه اگرچه بقدر یک بر ید باشد اخرجه عمر بن شیبة
ونیز وی روایت کرده که ویل ست عرب را از شری که نزدیک شده بر سر شصت سال گرد و امانت غنیمت و صدقه تاوان
وشهادت بمعرفت وحکم بهوا روه الحاکم و بود ابو هریره که میگفت بار خدایا ندریابد مرا سال شصتم ونه امارة
صبیان اشاره میکرد بسوی قول وی صلعم هلاک امت من بر دستهای غلامان سته یعنی کودکان از قریش زیرا
درهمین سال یزید متولی شده واحدی در کتاب خود از ایوب بن بشر آورده که حضرت در سفری از اسفار بیرون
آمده بود چون بحرة زهره رسید بایستاد وانا لله وانا الیه راجعون خواند صحابه دانستند که مگر در عواقب امور
این سفر امری که نه موافق مدعا بود معلوم آنحضرت گردید عمر بن الخطاب پرسید یا رسول الله چه دیدی که استرجاع
نمودی فرمود اینجا امریکه تعلق باین سفر شما داشته باشد خود نیست گفتند چیست فرمود کشته شوند درین سنگستان
آنهائی که خیار امت من باشند بعد از اصحاب من ودر روایتی آمده که هرگاه بدین موضع میرسید بدست مبارک خود اشارت
میکرد ومیفرمود کشته شوند درین حره خیار امت من از ابن عباس نیز مثل این روایت آمده وآز کعب احبار روایت
کرده اند که در توراة آمده ست که در سنگستان شرقی مدینه مقتولان باشند که بیهائی ایشان روز قیامت در روشنی
مثل ماه شب چهاردهم باشد ودر حدیث متفق علیه آمده که هلاک امت من بر دست قبیلهٔ از قریش بود گفتند پس چه
فرمائی یا رسول الله ما را دران زمان فرمود عزلت وگوشه گرفتن از خلق وسروی ست از ابو عبیده که همواره این
دین قائم ست بقسط تا انکه باشد اول کسیکه رخنه کند آنرا مردی از بنی امیه وآز ابی العالیه آمده که بودیم ما بشام همراه
ابی ذر رضی الله عنه پس گفت شنیدم رسول خدا را صلعم میگفت اول مردیکه مغیر کند سنت مرا مردی از بنی امیه
باشد زید بن ابی سفیان برادر معاویه گفت انکس منم گفت نه ابو ذر غفاری گفته رویف بودم رسول خدا را صلعم بر
حمار وگذشتم از خانهای مدینه فرمود چه حال باشد ترا ای ابو ذر وقتیکه باشد در مدینه گرسنگی سخت برخیزی از
جامه خواب نتوانی رسید تا مسجد خود ودر مشقت اندازد ترا گرسنگی گفتم خدا ورسول دانا تراند فرمود پارسا باش و
چه حال باشد ترا وقتیکه واقع شود مرگ در مدینه تا انکه بهائی گور تن یک بنده رسد گفتم الله ورسول دانا تراند فرمود
صبر کن وتکلف خود را بران دار باز فرمود چه حال باشد ترا وقتیکه باشد در مدینه قتل ودر گیرد خونها احجار الزیت
را گفتم خدا ورسول دانا تراند فرمود می آئی تو نزدیکی ازان او سنگ گفتم سلاح گیرم ومحاربه کنم فرمود شریک
آنقوم شوی در فتنه گفتم پس چکار کنم فرمود اگر بینی که کسی ترا میکشد جامه بر روی خود بیفگن وتسلیم وی شو تا
تا بگناه خودش وگناه تو برگردد اخرجه ابو داود گفته اند این اشارت ست بوقعهٔ حره که در زمان یزید پلید
واقع شده وگوش وزبان تحمل گفت وشنید آن ندارد وابو ذر رضی الله عنه این واقعه را ندریافته زیرا که
وفاتش در سنهٔ سی ودو از هجرت شده ووقوع این حادثه در سنهٔ شصت وسه بوده وبروی صلعم وقوع

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

این ماجرا گویا بی تعیین وقت کشف کردند و مراد بمرگ مدینه عام الرمادست کما قیل و درین حدیث حکم فتنه هم بیان
فرمود که مقتول بودن دران بهتر از آنست که قاتل کسی باشی **وسبب این وقعه آنست** که هرگاه معاویه
خواست که از اکابر اهل حجاز همچو ابن عمر و ابن عباس و عبدالرحمن بن ابی بکر بیعت برای یزید بگیرد و ایشان قبول نکردند
معاویه صد هزار درهم نزد ابن عمر رسانید و مردی را پوشیده بفرستاد آنمرد با ابن عمر گفت که کدام چیز ترا از بیعت
وی مانع ست ابن عمر گفت مگر این مال از برای همین امر رسانیده ست اکنون بین من نزدم ارزان باشد بیعت نکنم دو امیر را
هرگز و همچنین عبدالرحمن بن ابی بکر هم جواب سخت داد و نخوآن عبدالله بن الزبیر هم گفت معاویه گمان کرد که اینها بخلافت
یزید راضی نیستند و بیعت او نخواهند کرد چون وقت احتضار رسید یزید را گفت که من بلاد را برای تو پامال
کردم و مردم را بیعت تو آوردم و نمی ترسم بر تو هیچکس را مگر اهل حجاز پس اگر امری از ایشان بینی مسلم بن عقبه را بر
اینها بگماری که من بارها او را آزموده ام و خیر خواهی وی دیده ام چون معاویه درگذشت و امام حسین شهادت یافت
ابن الزبیر اظهار خلافت کرد و دیگران هم خلع بیعت کردند ابن الجوزی از ابو الحسن مدایینی که یکی از ثقات رواتست
نقل میکند که اهل مدینه بعد از ظهور دلائل فسق و فساد یزید بر منبر برآمده خلع بیعت او نمودند عبدالله بن عمرو بن حفص
مخزومی عمامه خود را از سر برآورده گفت اگرچه یزید مرا صله و انعام فرموده و در جائزه من بیفزود لیکن وی دشمن خدا
دائم السکرست من او را از بیعت خود برآوردم همچنانکه دستار خود را از سر خود برآوردم دیگری برخاست و نعلین
خود را از پای خود برآورد و بر همین نهج خلع بیعت یزید نمودند تا آنکه مجلس از عمائم و نعال پر شد بعد ازان عبدالله
بن مطیع را بر قریش و عبدالله بن حنظله را بر انصار والی ساخته هر که از بنی امیه بود همه را در دار مروان محاصره نمودند
و مروان و جماعه که با وی بودند روی استعانت و استغاثت بیزید آورده از وی طلب لشکری نمودند وی مسلم بن
عقبه را بر قتال اهل مدینه برانگیخت و وی پیر معمر بود با وصف ضعف حال در مقام جرات و تجلد آمده همت بر قتال اهل
این بلده شریفه برگماشت منادی بحکم یزید ندا در داد هر که قدم در سیر حجاز نهد اسباب سفر و اسلحه جنگ از سرکار
خاصه دیوان برگیرد و بالای آن صد دینار بطریق انعام و جامه هم در ساعت بدست وی دهند دوازده هزار
کس را باین طریق براه قتل و فساد روانه ساخت و مسلم بن عقبه را وصیت کرد که اگر ویرا حادثه بوقوع آید حصین
بن نمیر سکونی را خلیفه خود گیرد و گفت اینها را که من ترا بر سر ایشان میفرستم سه بار دعوت کنی اگر در مقام اجابت
و قبول در آمدند بگذار و الا با ایشان مقاتله کن و بعد از انکه بر ایشان غالب آئی تا سه روز حرم مدینه را اباحت
کن و هر چه در آنجا باشد از مال و سلاح و طعام نصیب لشکریان ساز و بعد از سه روز دست قتال از ایشان
برگیرد و با علی بن حسین رضی الله عنهما تعرض مکن و وی با تفاق داخل این جماعه نیست بعد از وصول خبر این لشکر با اهل
مدینه ایشان نیز بتهیه و استعداد مدافعه اهل فساد برخاستند و با جماعه بنی امیه که محصور بودند گفتند که با ما
عهد کنید که بمکر و فساد برنخیزید و جاسوسی و کشف اسرار ما نکنید و مظاهرت اعداء ما و امداد ایشان ننمائید و
گرنه فی الحال تمامه شما را تحت تیغ سیاست و هلاک میکنیم آنها برای دفع وقت و اضطرار عهد با ایشان بستند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اتفاق همراهان ایشان بدفع مسلم بن عقبه برآمدند مروان بن الحکم پسر خود عبد الملک را خفیه نزد مسلم بن عقبه فرستاد تا از ناحیه حرم درآمده سه روز مهم کارزار را موقوف دارد بعد از سه روز روی مشاوره با اهل مدینه آورد و گفت تدبیر چیست و چه میکنید گفتند غیر از محاربه و مقاتله تدبیری نیست تا دفع این فتنه و فساد کرده شود مروان گفت اثارت فتنه خوب نیست اطاعت کنید و بایزید بیعت نمائید مصلحت اینست اهل مدینه را این سخن پسند نیفتاد قرار بر محاربه داوند عبد الله بن غسیل سوار شد و در صف قتال درآمده داد شجاعت و مردانگی داد و مسلم بن عقبه را بعلت ضعف و مرض بر سریری نشانده در میان دو صف داشته بود ندوی تحریص و ترغیب لشکریان مینمود و عبد الله بن مطیع نیز با هفت پسر خود مقاتله کرده بدرجه شهادت رسید مسلم بن عقبه سر او را نزد یزید فرستاد و قهر و غلبه نامزد لشکر یزیدیان گشته وی بموجب حکمی که یزید کرده بود تا سه روز اباحت حرم مدینه و نهب اموال و قتل نفوس و هتک نساء کرد قرطبی گفته وقوع این واقعه در حره واقع بود که بر مسافت یکمیل از مسجد سرور انبیاست و یکهزار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین و انصار و علماء تابعین اخیار را بقتل رسانیدند و از عوام ناس و رای نساء و اطفال ده هزار کس را کشتند و هفتصد تن از حاملان قرآن مجید و غیر و هفت از اقدام قریش را در زیر تیغ ستم درآوردند و زنان را مباح ساختند تا آنکه آورده اند که هزار زن بعد از این واقعه اولاد زنا زائیدند و اسپان را در مسجد پیغمبر صلعم جولان دادند و در روضه که جائیست میان قبر و منبر منیف و در حدیث شریف آمده از ریاض الجنت گفته اسپان بول در روث کردند و مردم را بر بیعت یزید جبر و اکراه نمودند بر عهد عبودیت که خواه بفروشد یا آزاد کند یا اطاعت خواهد یا معصیت و چون یزید بن عبد الله بن زمعه رضی الله عنه ذکر بیعت بر حکم قرآن بر زبان آورد در حال گردنش زدند عبد الله بن حنظله میگفت والله از بیعت یزید بیرون نیامدم و بروی خروج نکردم تا ترسیدم که سنگ از آسمان ببارد در اشاعه کفته محاربه مسلم بن عقبه در سنه شصت و سه بود انتهی و این مسلم بن عقبه را مسرف گویند از جهت اسراف و افراطی که در قتل و فساد داشت بالجمله وی در قتل اهل این بلده شریفه داد اسراف و فساد داده بجانب مکه معظمه رو نهاد زیرا که یزید او را وصیت کرده بود که بعد فراغ از امر اهل مدینه بمکه روی و با ابن زبیر درآویزی لیکن بسبب مرضی که داشت در اثنای راه بر بستر هلاک افتاد و بمرد حصین بن نمیر کندی را خلیفه خود گرفت و بمحاصره ابن الزبیر و منجنیق و احراق وی وصیت نموده رخت اقامت بدار البوار کشید حصین بن نمیر را چون خبر موت یزید رسید بگریخت و از وی وقوع این مهام صورت انصرام نیافت کذا قال الطبرانی ابن جوزی بسند متصل خود تا سعید بن المسیب آورده که وی گفت در لیالی حره هیچکس در مسجد پیغمبر صلعم غیر من نبود اهل شام که در مسجد آمدند میگفتند که این پیرک دیوانه در اینجا چه میکند هیچ وقت نماز نمی درآمد که من آواز اذان و اقامت از حجره شریف نمی شنیدم و هم بدان اذان و اقامت نماز میکردم و هیچکس در مسجد با من نبود ابو سعید خدری را دیدند که موی ریش او همه بریده ست پرسیدند که این چه صورت ست گفت از آثار ظلم اهل شام ست که در وقعه حره بمن و طائفه در خانه من درآمدند و هر چه از متاع بیت باشد همه را پاک بردند جماعه دیگر رسید چون هیچ در خانه نیافتند آتش قهر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در بنا و ایشان افتاد گفتند شیخ را بجنبانید هر یکے از ایشان موی از ریش من برکند و باین حال کہ می بینید مرا
بگذارند و بر همین قیاس شنائع و قبائح این قضیۂ نامرضیہ خارج از حد تعقل و امکان تصور ست و انچہ عاقبت
کار این ظالمان نا عاقبت اندیش شد دلالتی واضح دارد بر خذلان و خسران دنیا و آخرت ایشان در آشاعہ گفتہ
کہ حصین بن نمیر بعد فوت مسلم بن عقبہ بمکہ رفت و شصت و چہار روز محاصرہ کرد و قتال شدید در حق بیت اللہ بمجانیق نمود
و مردی پارۂ آتشی در سر نیزہ کردہ بہوا پرانید از ان بیت اللہ سوختہ شد درین اثنا نعی یزید پلید رسید میان وقعۂ
حرہ و موت وی فاصلہ سہ ماہ یا کمتر باشد اہل مکہ و مدینہ بر شامیان جرأت کردند تا انکہ انہا ذلیل شدند و ہیچکے
از آنہا تنہا نمی شد مگر انکہ لگام اسپ او گرفتہ سرنگونش میکردند آخر بنو امیہ بشامیان گفتند کہ ما را ہم ہمراہ خود بشام
برید آنہا ہمچنین کردند و لشکر یزید داخل شام شد و در حجاز بیعت با بن الزبیر کردند و آنجا جملہ اہل آفاق بیعت بمعاویہ
بن یزید بن معاویہ نمودند آنگاہ معاویہ مردی صالح بود بایستاد و گفت یا ایہا الناس جد من معاویہ نزاع کرد در امر
با اہل آن امر و خوض کرد در خون مسلمانان تا انکہ غالب شد بران باز بمرد خدا داند کہ انجام وی چہ شد و پدرم یزید
ہم درین امر با اہل آن نزاع کرد و اولاد رسول خدا صلعم و اہل حرمین شریفین را بکشت و بر بیت مجانیق نصب نمود و
بمرد خدا داند کہ انجام وی چہ شود و اکنون شما مرا متقلد این امر کردید ہرگز نروم من بگناہ این امر و بردید شما
بنعیم وی و ندارم در چیزی از خونہای مسلمانان و اموال ایشان این بگفت و لازم خانۂ خود گشت تا انکہ بعد از چہل روز
بمرد و گفتہ اند بعد شش ماہ و وی آخر کسے ست کہ متولی شد از پسران ابی سفیان در آشاعہ گفتہ قتل حسین علیہ السلام
و وقعۂ حرہ در سنی کہ بمجانیق از شنائع ست کہ در زمن یزید واقع شدہ ابن حجر در شرح ہمزیہ گفتہ و نیست عجب بر یزید
یزید از قبائح فسق و اخلال بتقوی بجائی رسیدہ بود کہ صدور این قبائح از وی بسیار نیست بلکہ امام احمد بن
حنبل رحمہ اللہ تعالی قائل بکفر وی شدہ و ناہیک بہ ورعا و زہدا و علما و وی نگفت بکفر وی مگر بجہت قضایای صریحہ
در کفر کہ واقع شد از وی و ثابت شد نزد امام و اگرچہ ثابت نشد نزد غیر وی ہمچو غزالی رح و مبالغہ کرد ابن العربی
المالکی و گفت نکشت یزید حسین را مگر بسیف جد وی یعنی بیعت برای یزید گردیدہ بود پس حسین بر وی باغی باشد
زیرا کہ کسان بسیار اقدام بر بیعت وی کردہ و استخلاف پدر او را برای وی اختیار کردند و با وجود استخلاف این
یعنی شرط نباشد و شک نیست کہ پدرش معاویہ خلیفۂ حق بود بنزول امام حسن از برای وی و اجتماع مردم بر وی
و آنچہ قول ابن عربی مردود ست زیرا کہ بعد استقرار احکام و انعقاد اجماع بر تحریم خروج بر امام جائر جا باشد
پیش ازان پس امر منوط باجتہاد بود و اجتہاد حسین علیہ السلام مقتضی جواز یا وجوب خروج شد بر یزید بنا بر جور و قبائح وی کہ گوش
از شنیدن ان کر میشود و بیعت یزید نزد یک حسین و غیر وی علیہ السلام از کسانیکہ بیعت با وی نکردند منعقد نشدہ
بود و آنگہ بیعت کردند باکراہ کردند و غایت امر یزید این ست کہ اگر کافر نباشد جائر فاسق متغلب حق دست و محل
حرمت خروج بر جائر بعد استقرار امور و انقضاء آن اعصار ست انتہی کلام ابن حجر رح صاحب شاعہ گفتہ و نیز یزید
جاہل فاسق بود و شرط استخلاف ابتدا علم باحکام و عدالت ست و قول اہل علم کہ منعزل میشود امام اعظم بفسق

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

آن بطریق دوام ست نه ابتدا که ابتدا مانع بیعت ست و حاصل نشد یزید را تغلب مگر بعد از انکه کشت امام حسین را
و بعد از وقعهٔ حره و قتل اکثر مستحقین خلافت با انکه اهل مکه بیعت وی نکردند و با ابن الزبیر بر قتال وی اصرار کردند
هم در زمان وی و زمانهٔ پسروی معاویه انتهی کاتب حروف گوید عفا الله تعالی عنه که نسبت نمودن ابن عربی
مالکی سامحه الله و عفا عنه و عنا بغی را بجناب امام حسین بن علی علیهما السلام حرفی ست که دلهای اهل ایمان کامل از ان
چون بید بر خود میلرزد و گوش مسلمانان از استماع صدایش بمراحل می گریزد و انچه شیخ ابن حجر هیتمی مکی و سید محمد بن
عبد الرسول شهروزی مدنی یعنی صاحب شاعه در ردّ و جواب وی گفته و نوشته اند درست حت اما اینجا خود
هیچ بغی نیست چه سابق گذشته که جناب امام علیه السّلام بعد دریافت حال قتل عقیل در کوفه قصد مراجعت
کردند اما برادرانش مانع آمدند و وقت مقابلهٔ ابن زیاد هم فرمود که بگذار مرا تا پیش یزید بروم او خود نگذاشت تا انکه
مظلومانه شهید شد و خبر شهادت وی پیش ازان بچند سال آنحضرت صلعم داده بود و بر بنی امیه و قاتلان وی
نفرین و لعنت کرده و انچه روز قتل وی از تغیر اسمان و زمین واقع شده بر هیچکس پوشیده نیست پس با وجود این همه
چیز با که امارت حقیت اوست علیه السّلام باصرح وجوه و ابلغ نصوص رمی او بغی یعنی چه سبحان الله قاتلان او که بر لسان
محمد صلعم ملعون باشند برحق بودند و مقتولان مظلوم که بر لسان محمد صلعم شهدا باشند باغی باشند این چه مسامحت
ست هیچ مسلمان این حرف باور ندارد **وقف** چون معاویه بن یزید بمرد جمله اهل آفاق بیعت با ابن زبیر کردند و
و ملک حجاز و یمن و مصر و عراق و مشرق و جمیع بلاد شام تا انکه دمشق هم بروی مسلم شد و هیچکس جز بنو امیه و هر که هوا خواه
ایشان بود از بیعت وی متخلف نشد تا انکه مروان هم قصد رحلت بسوی مکه معظمه برای بیعت وی نمود بنو امیه مانع
آمده با وی عقد بیعت بستند و او را بر خود خلیفه گرفتند مروان با مطیعان خود بسوی دمشق بر آمد و با ضحاک بن قیس
که مبالغ ابن زبیر بود مقاتله کرد ضحاک کشته شد و مروان بر شام غلبه کرد و از انجا متوجه مصر شد و عامل ابن زبیر را
که انجا بود محاصره کرد و در سنهٔ شصت و پنج هجری در ماه ربیع الآخر بر مصر غالب گردید و همدرین سال بمدت
حکومت وی شش ماه نشت اما پسر خود عبد الملک را بجای خود قائم نمود پس ملک شام و مصر و مغرب نزد وی آمد
و ملک یمن و حجاز و عراق و مشرق در قبضهٔ ابن الزبیر باقی ماند مگر انکه در کوفه مختار بن ابی عبید غالب شد و مردم را بسوی
محمد بن الحنفیه بخواند و گفت که وی مهدی موعود ست دو سال برین دعوی قائم ماند بعده از ینطرف امیر بصره
مصعب بن الزبیر برادر عبد الله بن الزبیر بروی لشکر کشید و بعد محاصره در شهر رمضان سنهٔ شصت و نه
وی را بقتل رسانید و تمام ملک عراق در قبضهٔ تصرف ابن الزبیر آمد و وی رضی الله عنه تا سال هفتاد و یک
بخلافت پرداخت بعده عبد الملک بسوی مصعب آمد و مقاتله کرده در ماه جمادی الاولی از سال مذکور او را
بکشت و مالک تمام عراق گردید درینوقت در تصرف ابن الزبیر جز حجاز و یمن هیچ نماند عبد الملک حجاج بن یوسف
ثقفی را بر ابن زبیر فرستاد وی در سنهٔ هفتاد و دو هجری رسیده محاصرهٔ او کرد تا انکه ابن الزبیر در ماه جمادی الاولی
سنهٔ هفتاد و سه هجری کشته شد مجموع مدت خلافت ابن زبیر نه سال و چیزیست بعد ازان جمله مردم بر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عبدالملک بن مروان اتفاق اجتماع کردند و بعد ازوی بر پسرش ولید و بعدش بر پسر دیگر وی سلیمان بعده
بر عمر بن عبدالعزیز رح بعده بر پسر دیگر وی یزید بعده بر پسر دیگر وی هشام و این همه اولاد عبدالملک بن مروان ست
مگر عمر که وی پسر برادرش عبدالعزیز بود بعده چون هشام در گذشت برادر زاده اش ولید بن یزید بجای وی
نشست و ابن عمش یزید بن ولید او را کشته خود ش حاکم شد و بعد وی مروان حمار بن محمد بن مروان و چون وی
هم بمرد برادرش ابراهیم والی گشت و مروان بروی غلبه کرد و امرا یشان مختل شد تا آنکه ملک بدست بنو العباس
آمد و ایشان چنانکه باید آنها را کشتند فللّٰه الامر من قبل و من بعد و تفصیل احوال ایشان بقدر مناسبت مقام
در باب اول گذشته ست فلیرجع الیه **فصل دهم** و از انجمله ست ویران شدن مدینه بعد حره از ابو هریره آمده
که گفت روزی پیش آید که اهل مدینه را از مدینه بیرون کنند پرسیدند کیست که بیرون آرد ایشانرا گفت امرا السوء
اخرجه ابن ابی شیبه و روایت کرد احمد بر جال صحیح که بر آمد آنحضرت صلعم بر احد روی کرد طرف مدینه و فرمود ای
او را از قریه که بگذارند او را اهل او همچو پخته ترانچه باشد یعنی در عین نضارت و آبادی و مقبولیت از شریح بن عبید که
وی خواند کتاب کعب را که بپوشد مدینه را مریکه بترساند آنها را تا آنکه بگذارند آنرا و حالانکه وی خوارست و شاشه کنند
گربه ها بر قطایف خز ترساند آن گربه ها را هیچ چیز تا آنکه بدرند روباه ها در بازارهایش نترساند آنها را هیچ چیز اخرجه ابن ابی
شیبه و در موطاست هر آئینه ترک کنید شما مدینه را بر احسن انچه باشد تا آنکه در آید سگ یا گرگ و بول کند بر بعض
ستونهای مسجد و رواه ابن ابی شیبه و زیاده کرد لفظ منبر قاضی عیاض گفته این در زمانه اول شد که وی ترک
کرده شد بر بهترین انچه بود از دین و دنیا و امادین پس کثرت علماست دران و اما دنیا پس عمارت و اتساع حال اهل و
واهل اخبار ذکر کرده اند که اکثر کسان مدینه بر فتند و میوه های او برای حیوانان بماند و مدتی خالی افتاده ماند باز
مردمان آمدند و قومهای بسیار ذکر کرده اند که انچه آنحضرت صلعم از شاشیدن سگان بر سواری مسجد شریف
فرموده بود آنها بچشم خود دیدند و نزدی گفته ظاهر مختار آنست که این ترک مدینه متعدد باشد زیرا که در روایت
ابن ابی شیبه آمده که بیرون روند اهل مدینه از مدینه پستر عود کنند بسوی وی باز بیرون روند ازوی پستر
عود نمایند بسوی وی و نیز مرویست از عمر مرفوعا که بیرون برآیند اهل مدینه از مدینه باز عود کنند بسوی
وی و آباد سازند او را تا آنکه پر شود و از بنا تا آباد گردد باز بیرون روند ازوی و عود نکنند بسوی آن هرگز گفت
و ظاهر اینست که انچه قاضی عیاض ذکر کرده آن ترک اول ست و سبب ش وقعه حره بود چنانکه در حدیث ابو هریره
ست که بیرون آرند آنها را امرا سوء و ترکی که در آخر زمان باشد باقی ست انتهی ملخصا صاحب اشاعه گفته و مؤید
اینست روایت شریح که گذشت زیرا که آن ترک در آخر زمان باشد برای هجرت بسوی بیت المقدس نه برای
فزع و ترس از چیزی آری ممکن ست که گویند این در زمن سفیانی نیز واقع شود و وی از امراء سوء ست و در آخر
زمان خواهد بود لیکن چون متعدد ثابت شد کار آسان گشت که میتوان گفت این خروج سه بار شدنی ست و در حدیث
ذکرش دو بار آمده بطریق ایجاز و اختصار و با جمله این ترک در زمانه یزید واقع شده و آن بجمله قبایح شنیعه او ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ولا بدست از وقوع آن بار دیگر در آخر زمان چنانکه از احادیث بدان مصرح ست و بیاید ذکر ترک ثانی در باب سوم ان شاء الله تعالی
و شیخ حنفیه هند عبد الحق دهلوی رح در جذب القلوب گفته بعضی علما بر انند که انچه در بعضی اخبار معجزات آثار و رو د یافته
که زمانه بیاید که مدینه بعد از بلوغ وی به نهایت مرتبه رونق و جمال و نضارت و عمارت رونی بخرابی نهد و مردم ترک
آن کنند و مسکن و ماوای وحوش و دواب گردد و مصداق آن بعین واقعه نائله ست لیکن بتحقیق و مختار چنانکه امام نووی
اشارتی بدان کرده انست که این حال در آخر زمان نزدیک قیام ساعت باشد زیرا که بعضی علامات و امارات که درین اخبار
ورو د یافته درین قصه بظهور نیامده چنانچه در روایت ابن ابی شیبه آمده که چهل سال این بلده عظیمه ویران ماند و منزل
وحوش گردد بعد ازان دو شبان از قبیله مزینه بیایند و چون مدینه را باین حالت ببینند بیکدیگر بطریق تعجب
بگویند که مردم کجا شدند پس بینند مگر ثعالب و عوانی را و وقوع این حالت در آخر زمان ست و در خصوص این واقعه
نیز اخبار و آثار بسیار بشارت وصریح آمده ست انتهی چنانچه از روایت ابو هریره که گذشت معلوم میشود قرطبی گفته
سبب خروج اهل مدینه از مدینه که در بعضی احادیث واقع شده همین واقعه حره ست که در زمانی که این بلده مطهره
در رونق و عمارت بمرتبه حسن و کمال رسیده و وجود بقایای اصحاب مهاجرین و انصار و علمای عالیمقدار از تابعین
اخیار محلو و مشحون بود حوادث و فتن بر سبیل تواتر و توالی روی بدان آورد و اهل مدینه از مخافت این آفت اختیار
رحلت ازین موضع که محل رحمت و مهبط برکات ست نموده بیرون آمدند و یزید بن معاویه مسلم بن عقبه را با لشکر
عظیم از اهل شام بقتال اهل مدینه فرستاد تا ایشانرا بحره مدینه در غایت شناعت و قباحت بقتل رسانیدند و
سه روز هتک حرمت حرم نبوی صلعم نموده و اباحت الحاد و اندازین جهت این را واقعه حره نام آمد انتهی
و هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه دران زمان از مردم مطلقا خالی ماند و فواکه و ثمرات او نصیب وحوش
و بهائم آمد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرامگاه ساختند و مصداق انچه مخبر صادق خبر داده بود بظهور
آمد انتهی **قف** و منجمله فتن که در زمانه بنی مروان واقع شد قتل ابن الزبیر رضی الله عنه و هم کعبه و تولیت حجاج
بن یوسف ثقفی ست طبرانی در خبری طویل از عروة بن الزبیر روایت کرده که چون معاویه رخت اقامت بدار آخرت
کشید عبد الله بن الزبیر از اطاعت و انقیاد یزید گرانی نمود و از عقد بیعت او ابا اورد و بسب و شتم وی
زبان بر کشاد چون صورت این حال به یزید رسید سوگند یاد کرد که او را جز غل در گردن نیارد شخصی را بطلب
وی بفرستاد یاران عبد الله بن الزبیر بادی گفتند که اگر از نقره غل سازی و از برای برائت سوگند نیابد
در گردنت بیند از فی و بالای آن جامها بپوشی هر آئنه صلح تو بادی بطریقه امن و سلامت اقرب باشد عبد الله
بن زبیر گفت خداوند تعالی هرگز او را درین سوگند راستگو نگرداند و من هرگز برای غیر حق نرم نشوم
تا سنگ سخت در زیر دندان نرم نگردد و بعد ازان عبد الله بن زبیر بنیاد دعوت کرد و مردم را باطاعت خود
خواند یزید مسلم بن عقبه را با لشکری از اهل شام بقتال اهل مدینه برانگیخت و حکم کرد که بعد از فراغ از مهم مدینه
متوجه مکه شود و با ابن زبیر با آخر رمضان اما مسلم در راه مکه بمرد چنانکه گذشت و حصین بن نمیر سکونی را بجای خود تا بغزای

Presented by: Rana Jabir Abbas

عبد الله بن الزبیر بود و اما ابن مرجانه در امتثال امر وی توقف ننموده گفت لا والله هرگز جمع نکنم برای این فاسق
قتل فرزند پیغمبر را با غزای بیت الله زاده الله تشریفا و تعظیما بران مسلم بن عقبه را فرستاد در جذب القلوب گفته
وقوع حره روز چهارشنبه بست هفتم یا بست ششم شهر ذیحجه بود سنه ثلث وستین و موت مسلم بن عقبه غره محرم
سنه اربع وستین و قتال مکه و قذف بیت الله منجنیق روز شنبه ثالث ربیع الاول و مردن یزید اول ربیع الاخر
بعد از حره بسه ماه انتهی در اشاعه آورده که حجاج بن یوسف یکصد و بست و چهار هزار کس آن را در طریق صبر
بکشت و این سوای آن کشتگانند که در محاربات از دست وی بقتل رسیدند و جماعتی را از صحابه اهانت کرد و بر
گردن های ایشان هیزم دراز انجمله انداس خادم نبی صلعم و بر ابن عمر خفیه کسی را بر گماشت که وی بحربه مسموم کار
تمام ساخت و جز آن از قبائح و شک نیست که حجاج سیئه از سیئات عبد الملک بود زیرا که از طرف وی امارت
عراق و حجاز داشت حبیب بن ابی ثابت روایت میکند که علی مرتضی علیه السلام مردی را گفت نمیری تا آنکه دریابی جوان
ثقیف را گفت کیست جوان ثقیف فرمود گفته شود او را روز قیامت کفایت کن برای مازاویه را از زوایای جهنم
مروی است که مالک شود بست سال یا بست و چند سال نگذارد برای خدا هیچ معصیت مگر ارتکاب کند آنرا تا آنکه
اگر باقی نماند مگر معصیتی واحد و باشد میان او و میان معصیت دروازه مغلق بشکند آنرا و مرتکب شود آن معصیت
را بکشد هر که مطیع اوست کسی را که عاصی اوست رواه البیهقی فی الدلائل شهادت ابن الزبیر از دست حجاج بن یوسف
بوده و وفات حجاج در سنه نود و چهار بوده قصه موت وی محمد بن عبد الله الخطیب صاحب المشکوة در اسماء الرجال
مشکوة چنین آورده که حجاج سعید بن جبیر اسدی کوفی را که یکی از اعلام تابعین بست گفت برای جان خود طریقه
قتل را که هیچ انسان بخشم اختیار کن سعید گفت تو ای حجاج برای نفس خود بگزین چه سوگند بخدا که نکشی مرا بهیچ نهج نمیگیرد
بخشم من ترا بهمان نهج در آخرت گفت میخواهی که ترا عفو کنم سعید گفت اگر عفو کنی این عفو از جانب خدا باشد و اما
تو پس ترا نه برائت ست و نه عذر حجاج گفت بریدا و را و بکشید سعید چون بیرون دروازه شد بخندید حجاج را
از خنده وی خبر کردند باز گردانید و سبب ضحک پرسید سعید گفت شگفت کردم از جرئت تو بر خدا و حلم خدا از تو پس امر
کرد بنطع و گسترده شد گفت بکشید او را سعید گفت وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من
المشرکین حجاج گفت این را بسوی غیر قبله بسته بکشید سعید گفت اینما تولوا فثم وجه الله گفت او را بر روی وی افگنده
قتل کنید سعید فرمود منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری گفت ذبح کنید وی را سعید گفت آگاه باش
که من گواهی میدهم و حجت می آرم که لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله بگیر این را از من تا آنکه
ملاقی شوی بمن روز قیامت بعده سعید دعا کرد و گفت بار خدایا مسلط مگردان او را بر هیچکی که بکشد وی آنرا
بعد از من این بگفت و بر نطع ذبح کرده شد و حجاج بعد از وی پانزده شب بزیست و آنکه در شکم او افتاد طبیب را
بنمود وی دران نظر کرده گوشت بد بو کرده طلبید و در رشته آویخته در گلوی او فرو آورد و ساعتی بگذاشت
چون رشته از حلق بیرون آورد با خون چسپیده بود دانست که وی ناجی نیست غرضکه تا زنده بود فریاد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

میکرد چیست سعید بن جبیر را باس که چون خواست کردن میخواهم پاسی مرا میگیرد فاعتبروا یا اولی الابصار انتهی

فصل یازدهم واز انجمله ست قتل زید بن علی بن حسین علیهم السلام وصلب و حرق او بنار و قتل ولدوی یحیی بن زید رضی الله عنه و زید مذکور مکنی ست بابی الحسین و مذهب بدیه منسوب باوست و ولادتش از بطن جاریه سندیه در سنه اربع و سبعین یا سنه ثمانین بوده و متصف بود بعلم و فضل و شجاعت و عفت حافظ ابو حاتم بن حبان بستی صاحب صحیح گفته وی جماعه از صحابه رسول خدا صلعم دیده بود و علم از پدر خود امام زین العابدین و برادر اکبر امام محمد باقر علیهما السلام آموخت و جم غفیر از فقها و محدثین از وی روایت علم کرده اند و در سبب خروج وی بر هشام بن عبد الملک روایات مختلفه آمده که در مروج الذهب مسعودی و عمدة الطالب و دیگر کتب اخبار بتفصیل مذکورست و بالجمله چون وی خروج کرد رافضیان کوفه چهل هزار با او بیعت کردند قرار میعاد خروج شب دینه بود بست و یکم صفر سنه احدی و عشرین و مائة چون روز شد چهار صد مرد ما ندند مهتر شان نصر بن خزیمه بود زید از نصر پرسید که ای سبحان الله این قوم کجا شدند او گفت از تو پرسیدند که چگونی در حق ابو بکر و عمر تو گفتی که گواهی میدهم که پدرم زین العابدین تولا کردی بدیشان و گفتی یرحمهما الله کانا امامین عادلین پدرین سبب ترا رها کردند زید گفت صدق رسول الله صلعم الرافض یحمی فی الدنیا والآخرة هکذا فی فضائح الروافض و چون زید علیه التحیة والثنا ببیعت کوفیان عزم خروج مصمم کرده بود عبد الله محض از مدینه بوی نوشت که زنهار بقول اهل عراق فریفته نشوی که عاقبت با تو همان کنند که با اسلاف تو کردند و همچنین امام محمد باقر علیه السلام بجواب وی فرمود که رکون بکلام اهل کوفه نتوان نمود زیرا که اهل غدر و مکر اند و ثبات و وفا در جبلت آنها نیست علی بن ابی طالب علیه السلام در انمقام بشهادت رسید و حسن بن علی در انجا مجروح گردید و پدرت حسین بن علی در همان سرزمین از دست همان مردم شربت اجل چشید و در همان بلده و اعمال آن مارا و اهل بیت مارا بر منابر شتم و لعن کردند و میکنند اما چون زید را پیمانه عمر لبریز شده بود نصائح اقربا و احباد بوی اثر نکرد و عزم خروج را با خود جزم ساخت و کوفیان در باب وجوب استعجال داشتند یوسف بن عمر این خبر دریافته بزید علیه السلام پیغام داد که ترا ازین شهر بدر باید رفت زید در توقف خود بهانه چند متمسک شد اما یوسف نگذاشت تا زید از کوفه برآمد محمد بن عمر بن علی زید را از کوفیان تحذیر نمود و بعنف و ابرام گفت اینها همان مردم اند که پدر تو علی بن ابی طالب و فرزندانش حسن و حسین را فرو گذاشتند تا کشته شدند و با تو نیز همین معامله خواهند کرد و ترا بکشتن خواهند داد زید بجوابش این ابیات بخواند ۵ بکرت تخوفنی الحتوف کانی اصبحت عن عرض الحتوف بمعزل ۵ فاجبتها ان المنیة منهل ۵ لابد ان اسقی بذاک المنهل ۵ ان المنیة لو تمثل مثلت ۵ مثلی اذا نزلوا الضیق المنزل ۵ مالی حیال لا ابالک واعلمی ۵ انی امرء سا موت ان لم اقتل ۵ بالآخر بعد اللتیا والتی زید در ماه صفر با جمعی از موالیان و شیعیان از شهر بیرون رفت و یوسف بن عمر حاکم کوفه اهل بیعت زید را در مسجد جامع اعظم بند کرد و معدودی چند با زید پیش نماندند زید گفت سبحان الله دیروز چندین هزار کس مرا دعوی فدویت داشتند امروز آنمردم کجا رفتند کسی گفت در مسجد در آورده طریق آمدوشد بر ایشان مسدود کرده اند فرمود لا حول ولا قوة الا بالله پیداست که از ان جمع کثیر چه مقدار مردم در مسجد گنجیده باشند یوسف بن عمر جمعی کثیر را بجا فظت طرق و مسالک شهر

Presented by: Rana Jabir Abbas

برگماشته علی التوالی افواج را بحمله [illegible] و
[illegible] بر گوش میرسانید و راست همی بنظر نمود که ملک بر فلک قرین گردد و در عین شدت قتال که قلوب فحول
ابطال از رعب حال بود باین ابیات تمثل می نمود ﴿ ذل الحیاة وعز الموت قد نزلا ﴾ وکلا اراه طعاما وبیلا وغاب کلا الامر
من جد احمد فسیری الی الموت سیرا جمیلا القصه هر دو لشکر با هم در آویختند و زمانی ممتد کارزار گردید و در اثنای گیر
دار صاحب رایت یوسف خود را بزید رسانیده بر آنجناب حمله کرد و خواست که شمشیری بزند نصر بن خزیمه پیش دستی نموده
بیک ضربت او را از پای در آورد و زید از آن مکان میل بطرف دشت صیادان کرد چون آنجا رسید لشکری از راست
تمام از مردم یوسف در رسید حمله بر ایشان کرده گروهی را مقتول و مابقی را منهزم ساخت و از آنجا عنان بجانب کناسه
تافت آنجا نیز گروه انبوه را مسلح یافت سر مبارک خود را برهنه کرده بر آنها حمله برد جمعیت آنها را پراگنده ساخت
یوسف همچنان در ظاهر شهر بالای تلی استاده بود و علی التوالی مردم را بر زید میفرستاد و زید آنها را از جا برداشته
نعره میزد که ای اهل کوفه بوعده خود وفا نمائید که وقت اعانت ست و اکثران بی وفایان آواز او را می شنیدند
و از جا نمی جنبیدند درین اثنا یوسف گفت تا ندا دی کردند که هر که سر زید بیارد دوازده هزار دینار بگیرد و
هر که سر یکی از مردم زید بیارد او را نیز چیزی تعیین نمود مردم بنویدزر بر قتال حریص تر گردیدند و اصحاب زید را
کشته و اسیر کرده نزد یوسف می بردند آنجناب با نصر بن خزیمه گفت مردم کوفه با من همان معامله کردند که با جدم
علی بن ابی طالب علیه السلام کرده بودند نصر گفت جعلت فداک یا ابن رسول الله من باری تا جان دارم شمشیر
می زنم اکنون جهد باید کرد تا بدر مسجد جامع رسیم و یاران خود را که در مسجد بند شده اند بنصرت خوانیم شاید که بمعاونت
برآیند تا آنکه بصد جهد رسیدند و آنها را خواندند طائفه از انها خواست که برآید مردم یوسف بر بام مسجد دویده
بسنگ و تیر ایشان را مانع آمدند و از ازهر طرف هجوم کرده بر در مسجد محاربه بشدت و صعوبت انجامید و از روسای
اصحاب زید نصر بن خزیمه و معاویه بن اسحق بن یزید بن جاریه و زیاد بن عبد الرحمن با شصت و هفت نفر دیگر و برواییه
با یکصد و شصت نفر کشته شدند و سرهای ایشان از تن جدا ساخته پیش یوسف بردند و سائر اصحاب زید
نیز خسته و مجروح گردیدند اما آنجناب همچنان پای ثبات افشرده جنگ میکرد آخر الامر مخالفان تیر باران کردند تیری
در جبهه مبارکش رسید راوی آن راشد نام مملوک یوسف بن عمر بود تیر از قفا در گذشت و شهید شد اما روایت
مشهور همانست که چون تیر بپیشانی رسید از اسپ افتاده و او را همان حال زنده از معرکه برداشته بخانه یکی
از شیعه رسانیدند پسرش یحیی تنها پدر آمد و گفت ای پدر بشارت باد که واز دمیشوی بر رسول خدا صلعم و
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام زید گفت بلی ای پسرک من بعد ه حجام آوردند تیر از جبین مبین بر کشید
کشیدن همان بود و رسیدن جان به بهشت برین همان جنازه محفوف برحمت بی اندازه اش را مخفی در بستانی
دفن کردند یوسف بن عمر سر بریده جسد شریفش را بر آورده سر مبارک بریده بدمشق نزد هشام فرستاد
و جسدش را عریان در کناسه بر دار کردند در تاریخ ابن عساکر ست که همان روز عنقبوتی بر عورت او پیدا شد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تا کسی عورت او را ندید حافظ ابو الحجاج مزی در تهذیب الکمال از عبد الله بن ابی بکر العتکی روایت کند که او از جبیر
بن حازم که از کبار علمای حدیث ست حکایت کرده که گفت پیغمبر را صلعم در خواب دیدم تکمیه بچوبی که زید را بران مصلوب
ساخته بودند کرده و میگوید این چنین بفعل می آرند با فرزند من و حافظ ابو القاسم بن عساکر در تاریخ خود از حذیفة بن الیمان
رضی الله عنه روایت میکند که روزی رسول خدا صلعم بزید بن حارثه نگاه کرد و بگریست و گفت مظلوم از اهل بیت من
و مقتول در راه خدا از است من بهمنام این خواهد بود و اشاره بزید بن حارثه کرد پس گفت نزدیک شو از من ای زید بن حارثه
زیاده کند خدا دوستی ترا نزد من بدرستیکه تو بهمنام حبیب منی از اولاد من القصه چون سر زید را بهشام رسانیدند گفت
بر دروازهٔ دمشق بیاویزند و پس از چندی بمدینه فرستادند و یکشب و یکروز نزد قبر شریف نبوی منصوب بود و از تاریخ
این خلکان معلوم میشود که سرش را بمصر فرستادند و آنجا مدفون شد بر این تقدیر احتمال دارد که اول بمدینه آورده بعد
ازان بمصر برند و صاحب طبقات محمود شاهی گفته که سرش با هواز و پای در دریم و دست در اصفهان و بدنش بدار
آویختند و نیست اختلاف در آنکه شهادت وی علیه السلام در ماه صفر روز دوشنبه واقع شد لیکن در تعیین آن که چند
روز از ماه منقضی شده و سال چندم از هجرت بود اختلاف کرده اند بعضی سوم ماه سنه عشرین و مائة گفته اند و بعضی
دوم ماه و واقدی و سعید بن عفیر و ابو بکر بن ابی شیبه و جمعی کثیر سنه احدی و عشرین و مائة گفته اند پی تعیین تاریخ ماه و
مدت عمر آنجناب بقول زبیر بن بکار و اکثر اهل اخبار چهل و دو سال بود و ابن خرداذبه چهل و هشت سال گفته پسرش
یحیی بن زید در مرثیهٔ پدر چند بیت گفته از انجمله یک بیت اینست ﴿ لکل قتیل معشر یطلبونه ﴾ ولیس لزید بالعراق طلاب
و جسد شریف مدت چهار سال همچنان بر دار بود تا هشام به بلخ مقام شتافت و ولید بن یزید بن عبد الملک اسم خلافت
یافت و در زمان او یحیی بن زید در خراسان خروج کرد و چون این خبر بولید رسید یوسف بن عمر نوشت که گوساله اهل عراق
را از دار فرود آرد و بآن چوب با آتش بسوزد و خاکسترش را بدریا اندازد یوسف جسد را سوخته خاکسترش را بر
ساحل فرات بباد برباد داد و کان ذلک فی سنة ست و عشرین و مائة درین مقام مسعودی در مروج الذهب از
هیثم بن عدی روایت میکند که میگفت برآمدیم همراه عبد الله بن علی عباسی جهت نبش قبور بنی امیه در ایام خلافت
ابو العباس سفاح پس رسیدیم بقبر هشام و برآوردیم جسد او را درست که چیزی از و ساقط نشده بود مگر طرف بینی او
پس فرمود عبد الله بن علی تا او را هشتاد تازیانه زدند بعد ازان بسوختند و برآوردیم سلیمان بن عبد الملک را از زمین
و نیافتیم از و غیر از صلب و اضلاع و سرش و آنرا هم سوختیم و همچنین کردیم با نیز از هر قبر بنی امیه و قبور آنها در قفصین
بود و آنگاه بدمشق رفتیم و ولید بن عبد الملک را برآوردیم و نیافتیم از وی بجز موئی چند قطعه های سرش پس حفر کردیم
قبر یزید بن معاویه را و نیافتیم از وی مگر یک استخوان و یافتیم در لحد او خطی سیاه که گویا بخاکستر کشیده اند در طول
ازان پس تتبع کردیم قبور بنی امیه را در جمیع بلدان و سوختیم هر چه یافتیم مسعودی بعد ازین ایراد این حکایت میگوید که این
خبر را در بنمقام از برای آن ذکر کردیم که این امور مکافات فعل هشام بود که با جسد شریف زید علیه التحیة والثنا بجای
آورد ﴿ قف ﴾ زید علیه التحیة والثنا وقت انتقال بفرزند خود یحیی گفت [illegible] بعد ازین بعمل آرے

Presented by: Rana Jabir Abbas

گفت بخدا که با این ظالمان قتال کنم و اگرچه بغیر از نفس خود یاری دیگر نیابم زید فرمود و آنچه اندیشیده بجای آرد
ای پسر کن من بتحقیق که تو برحقی و ایشان بر باطلند و مقتولان جانب تو در بهشت خواهند رفت و مقتولان جانب
آنها در سقر مقر خواهند گرفت القصه شهادت یحیی بن زید علیه التحیة والثنا بعد از شهادت پدر بزرگوارش بچهار
سال یا کسری کم زیاده بوقوع آمد مادر یحیی ریطه بنت ابی هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه بود یحیی بعد شهادت پدر
بمدائن نزول نمود چون دانست که مردم یوسف بن عمر در پی اویند بری آمد و از ری بنیشاپور و از انجا بسرخس
و ششماه اینجا نزد یزید تمیمی اقامت کرد آنگاه ببلخ رفت مردی حریش نام بخانه خود آورد و مدتی پنهان داشت
تا آنکه هشام به بئس المقام شتافت و مسند خلافت بوجود پلید ولید بن یزید بن عبد الملک ملوث گردید در اینوقت
یوسف بن عمر ثقفی که والی عراق بود نصر بن سیار لیثی حاکم خراسان نوشت که یحیی بن زید در بلخ نزد حریش ست
او را گرفته بعراق فرست او از حریش یحیی را طلبید حریش گفت بالله العظیم اگر تیغ بر سرش زنند و یحیی در زیر
پای من باشد قدم از وی برندارم و او را بتو تسلیم نصر فرمان بقتل حریش داد پسر حریش چون دید که پدرش
کشته میشود گفت دست از وی بدار من یحیی را نزد تو می آرم نصر یحیی را محبوس ساخت و زنجیر در پایش انداخت
عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب در این باب گوید ؎ الیس بعین الله ما یفعلونه ؛ عشیة یحیی
موثق فی السلاسل ؛ کلاب عوت لا قدس الله سربه ؛ فجئن بصید لا یحل لآکل ؛ نصر حال گرفتاری یحیی بیوسف بن عمر
نوشت و وی بولید نگاشت ولید بنصر فرمان فرستاد که یحیی را از اثارت فتنه تحذیر کن و از قید اطلاق نمائی
یحیی بعد از رهائی بسرخس رفت نصر او را آنجا ماندن نداد ناچار متوجه نیشاپور شد حاکم آنجا بنصر اطلاع کرد نصر
بعمر بن زراره حاکم نیشاپور نوشت که من یحیی را لقمه ام که در خراسان نباشد باید که او را در باب برآمدن تاکید
نمائی والا حرب کن عمر و یحیی پیغام داد که از این ناحیه بیرون رو یحیی گفت ما را آنقدر مهلت ده که از کوفت راه
بیاسائیم و ستوران ما تازه شوند عمرو از این سخن برآشفت و با پنجهزار کس سوار شده بر سر یحیی رفت یحیی با مردم خود که
مجموع هفتاد کس بروایتی یکصد و بست کس بودند در مقابل آمد و همگنان دست بتیر کشادند تیری بعمر بن زراره
رسید و از اسپ حیات پیاده گردافید مردمش روی از معرکه تافتند و اصحاب یحیی بتعاقب هزیمتیان شتافتند
و جمعی کثیر را کشتند و مال و منال و چهارپایان غنیمت یحیی شد یحیی بعد ازین فتح بصلاح هم ایمان بهرات
آمد و عدد ملازمان او در اینوقت به پانصد یا هفت صد کس رسید نصر بن سیار این خبر یافته با لشکر بسیار بتدارک
برآمد و صاحب شرطه خود سلم بن احوز مازنی را با دو هزار کس در مقدمه روانه گردانید یحیی آگاهی یافته بباد غیس
رفت و از انجا بمرو و طالقان و فاریاب و جوزجان شد و جماعتی از اهالی آنجا نیز با او پیوستند سلم بن احوز سر در
دنبال او داشت تا در حوالی جوزجان باو رسید و از طرفین تسویه صفوف نموده دست با سنه و سیوف
بردند و از چاشت تا پیشین جنگهای مردانه کردند چون وقت نماز ظهر شد یحیی و یارانش از سلم رخصت گرفته
نماز ظهر ادا ساختند و بعد آن باز صف کشیده بجنگ پرداختند و از صبح تا وقت عصر از طرفین جمعی کثیر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بقتل رسید ندا آنگاه سلم مردم خود را گفت تا بکبارگی تیر باران کردند و بقیه مردم یحیی نیز کشته گشته تیری بصدغ
آنجناب نیز رسید و از اسپ بیفتاد و صاحب عمدة الطالب گوید سه روز جنگ بود و از اصحاب یحیی کسی زنده نماند
و مسعودی گوید چندی باقی مانده بودند که بعد از افتادن او فرار نمودند و هم مسعودی گفته که یحیی روز یکشنبه شهادت یافت
این بیت بسیار میخواند ؎ تهین النفوس هون النفوس یوم الکریهة او فی لنا و این واقعه وقت عصر روز جمعه
بود اوائل سنه ست و عشرین و مائة من الهجرة و قیل اواخر سنة خمس و عشرین و مائة و عمر یحیی علیه التحیة و الثناء در این وقت
بیست و سه سال بود و بالجمله سورة بن محمد با مر سلم بن احوز سر یحیی را ببرید و بدبختی دیگر مالک شد و گردید آنگاه جسد
مبارکش را در جوزجان بردار کردند و تن دو کس دیگر را از اعیان متابعانش کرکی ابراهیم و دیگر ابو الفضل بدو صلوات
نمودند سلم سر یحیی را بر چوبی کرده بمرو نزد نصر بن سیار فرستاد و نصر بکوفه نزد یوسف بن عمر و یوسف پیش ولید و ولید گفت
که این سر را بمدینه ببرید و در کنار مادرش بطیه بنت ابی هاشم اندازند مادرش نگاهی بآن سر کرده گفت ؎ شر ثموه ثم اعنی طویلا و بدیتموه الی قتیلا اصحاب
عمدة الطالب گوید چون عبد الله بن علی بن عبد الله بن عباس مروان حمار را کشت سر او را بمدینه فرستاد در کنار مادر
یحیی گذاشتند و گفت این در عوض آنست القصه جسد یحیی باهر دو رفیقش تا خروج ابو مسلم همچنان بردار بود چون ابو مسلم
بر خراسان غالب شد آنها را فرود آورده و بر آنها نماز گذارده دفن کرد و چون دست یافت سلم بن احوز را بقتل رسانید
و سورة بن محمد را و آن شقی را که سلب یحیی گرفته بود هر دو را بدست آورده دست و پاهای آنها را ببرید و هر دو را بر دار
کشید و امر کرد تا هفت روز در تمام خراسان برای یحیی ماتم داشتند و در آن سال هر پسری که در خراسان متولد شد
نام او یحیی گذاشتند این بود شرح آنچه در زمان تسلط بنی امیه بر عترت مصطفویه واقع شد باختصار و ایجاز و از این
قبیل فتنها و بدعتها در زمان تسلط از انجاعه بسیار بوقوع آمده سرهمه بدعتها یعنی کبرای دین و ملت ست که تا شصت
و چند سال در جمعات و اعیاد بعمل می آمد و عمر بن عبد العزیز بر رفع این بدعت موفق گردید و یزید بن عبد الملک که
بعد از عمر بن عبد العزیز بمالک ممالک شد این ندیه را بخاطر راه نداد و هشام بن عبد الملک که بعد از یزید مذکور اراده
اعادهٔ آن داشت پیش نرفت آما بدعتهائی که از حکام بنی امیه حکایت میکنند استیعاب آن بتطویل می انجامد بعضی از انهاست
که در نماز عیدین اذان و اقامت میگفتند و بادی این امر معاویه بود دیگر انکه نماز عیدین را بعد از خطبه میخواندند و سبب
آن این بود که چون خطبه مشتمل بر لعن اخیار و اظهار بود و مردم بعد از نماز متفرق میشدند و انتظار استماع خطبه نمیکشیدند
لهذا تقدیم خطبه تا خیر نماز قرار دادند دیگر انکه معاویه و مروان خطبه را نشسته میخواندند دیگر انکه در خطبه جمعات آنقدر تطویل
میکردند که بعضی اوقات وقت ظهر منقضی میشد و نماز در وقت عصر خوانده میشد و روایتی آنکه احد الخطبتین نشسته و احدها
را ایستاده میخواندند و بیمعنی در ایام ولید و یزید پسران عبد الملک بوقوع آمده و روایت ست که گاهی در خطبه آنهمه
تطویل واقع میشد که خواننده خطبه در اثنای خطبه بالای منبر و مستمعان در پای منبر بأکل و شرب می پرداختند دیگر انکه اگر ذمی مسلمان
میشد وضع جزیه از و نمیکردند و میگفتند که فرار اعن الجزیة مسلمان شده ست و بدستور سابق از و جزیه میگرفتند دیگر
انکه ولید بن یزید هرگاه از مستی بهوش می آمد نماز میخواند و وقت نماز ماندهٔ باشد بانه و تقیید بجهة قبله هم نداشت و اگر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

او را آگاه میکردند که قبلهٔ این سو نیست در جواب میگفت اینما تولوا فثم وجه الله دیگر آنکه سبایای خوارج را که از فرق اسلامی
ست برقیت می گرفتند و باعتقاد ملک الیمین وطی و استیلا میکردند و آنرا حلال میدانستند چنانچه ام سلمه دختر قطری
بن الفجاءة مازنی که از روسای خوارج و علمای آنها بود در سهم عباس بن ولید بن عبد الملک افتاد و بملک یمین تصرف نمود و
پنج پسر از و بهم رسید و مادر یزید بن عمر بن هبیره نیز از سبایای خوارج بود که عمر بن هبیره بملک الیمین در و تصرف نموده بود
این دو بسیارست دیگر آنکه دین را در عوض قرض خود میفروخت و آنکه میخرید او را برقیت نگاه میداشت و عبد خود میدانست
دیگر آنکه مومنی را که برقیت نگاه میداشتند در گلوی او مهر میکردند چنانچه در گلوی اسپان مهر میکنند یعنی بطور لکهوته
این سلوک را حجاج در هنگام فتح مکه با بعضی از کبار صحابه چون جابر بن عبد الله و سهل بن سعد و انس بن مالک نیز کرده بود
دیگر آنکه اعتقاد داشتند که هر که مقلد خلافت گشت از حساب و عقاب و ثواب و عذاب رست هشام بن عبد الملک وزیری در
خطبه خواند الحمد لله الذی انقذنا من النار بهذا المقام عطائی بسیار که از علمای تابعین ست گوید روزی بولید بن عبد الملک
گفتم روایت ست از عمر بن الخطاب که گفت و ددت انی سلمت من الخلافة کفافا لا علیّ و لا لی ولید گفت دروغ گفتی خلیفه
چنین نگوید گفتم شاید راوی که من از و نقل میکنم گفته باشد و باین حیلت خود را از غضب او رهانیدم و یزید بن عبد الملک
که بعد از عمر بن عبد العزیز خلیفه شد میخواست که بسیرت عمر مذکور زندگانی کند چهل کس از پیران آن روزگار که از انصار آن
ظالمان فجار بودند آمده ادای شهادت نمودند که بر خلفا حساب و عذاب نیست لهذا باز آنچه بیت اسلاف خود رفت
واز همه عجیب تر و غریب تر آنست که حجاج در کوفه روزی در اثنای خطبه زائران روضهٔ منورهٔ حضرت رسالت پناه صلعم را ذکر
کرد و گفت تبا لهم جزین نیست که طواف میکنند رم بالیه را چرا طواف نمیکنند قصر امیر المومنین عبد الملک آیا نمیدانند
که خلیفه مرد بهتری باشد از فرستادهٔ او لعنة الله علی قائل هذا القول و علی آمره لعنة دائمة دیگر واقعهٔ کربلا و وقعهٔ
حره که راس این همه مصائب ست و سابق باختصار ذکر یافته در زمانه همین ناپاکان واقع شده و از غایت اشتهار احتیاج
بتذکار ندارد و ولید بن یزید بن عبد الملک اراده کرده بود که بمکه معظمه رفته بر بام کعبه بشرب خمر پردازد و شقاوت خود را
از انچه بود روشن تر سازد اما پیش از وقوع آن عزرائیل علیه السلام بحکم جبار شدید الانتقام بقبض روحش پرداخت
و بدرک الاسفل روانه ساخت در مسند امام احمد حدیثی آمده لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید لهو اشد علی هذه الامة
من فرعون لقومه انتهی سید حسن بن علی شدقم اسمدنی در تاریخ خود مسمی بزهر الریاض بعد ذکر ولید ایراد این حدیث
مع الزیادة بروایت سعید بن المسیب گفته که مردم گمان میکردند که آن ولید بن عبد الملک ست پستر معلوم شد که مراد
ولید بن یزیدست و حسین بن محمد الدیار بکری در کتاب الخمیس فی احوال النفس نفیس این حدیث را باین سیاق آورده
ذکر الذهبی باسناده عن عمر رضی الله عنه قال ولد لاخی سلمة ولد سموه الولید فقال رسول الله صلعم سمیتموه باسم فرعونکم
لیکونن فی هذه الامة رجل یقال له الولید لهو اشد لهذه الامة من فرعون لقومه انتهی و مصطفی افندی رومی در تاریخ
خود گوید منقول ست از ولید بن یزید فسق و کفریات بسیار از انجمله اینست که روزی در مجلس در آمد دختر خود را دید که
نزد او خوانده ست برجست و بکارت او را زائل کرد و اه گفت این دین مجوس ست این بیت برخواند ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

من ارتکب الکبائر مات غاما و فاز باللذة الجسورة و روزی مصحف را کشود این آیت برآمد و خطاب کل جبار عنید گفت مرا
حق ترسانی مصحف اینند کرد و تیری که در دست داشت بدان قرآن را زدن و پاره کردن گرفت تا آنکه دریده شد بعد
این ابیات بخواند ؎ اتوعد کل جبار عنید ۔ فها انا ذاک جبار عنید ۔ اذا لاقیت ربک یوم حشر ۔ فقل یارب مزقنی الولید
روزی اذان شد نزدش جاریه بود که بادی شراب میخورد برآواز اذان برخاست و او را وطی کرد و سوگند خورد که خبر
آن جاریه دیگری اینوقت بامردم نماز نگذارد پس آن جاریه همچنان بدست برخاست و لباس آن ناپاک بر خود پوشید
و تبدیل صورت نموده بامردم نماز کرد و همچنین با امهات اولاد پدر خود وطی میکرد انتهی و اکثر این شنائع مع شئ زائد
در طبقات محمود شاهی مذکور ست از انجمله دران نقل کرده که میگفت من بنیابت خالق ارحم و سماء عرصهٔ جهان را
نظم و نسق میدهم و محمد رسول خدا ست و نائب رسول اعلی ست در روضة الصفا گفته این دو بیت نسبت بآنحضرت صلعم
گفته بود ؎ تلعب بالخلافة هاشمی ۔ بلا حق اتاه ولا کتاب ۔ فقل لله یمینی عن طعامی ۔ وقل لله یمینی عن شرابی ۔ درهان
چند روز که این ابیات گفت کشته شد انتهی القصه افسانه های این ناپاکان بسیار و دراز ست اینقدر که مذکور شد
برای اعتبار و تنبیه اهل دل کافی ست و سبیل اهل اسلام همان ست که در اشاعه گفته که طریق سلامت و ورع سکوت ست
از ایشان و اشتغال بعیوب نفس خویش و ذکر خدا زیرا که اشتغال بایشان باب عظیم ست از ابواب شیطان و لقد
احسن من قال ؎ لعمرک ان فی ذمی لشغلا ۔ بنفسی عن نحوب بنی امیه ۔ علی ربی حسابهم شتاهی ۔ الیه علم ذلک لا الیه ۔
ولیس بضائری ما قد موه ۔ اذا ما الله یغفر مالدیه ۔ از مسور بن مخرمه مروی ست که گفت فرمود عمر بن الخطاب رضی
الله عنه لعبد الرحمن بن عوف آیا نبود در انچه خوانده میشود قاتلوا فی الله آخر مرة کما قاتلتم اول مرة گفت این قتال کی
باشد فرمود چون بنو امیه امرا باشند و بنو مخزوم وزرا رواه الخطیب گذشت ذکر لعن ایشان بر لسان نبی ایشان
صلعم **فصل دوازدهم** و از انجمله ست دولت بنی العباس سیوطی در تاریخ الخلفا فصلی منعقد کرده در احادیث مبشره بخلافت
بنی عباس و گفته عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم للعباس فیکم النبوة و الملکة اخرجه البزار و در سندش محمد عامری ضعیف
ست و قد اخرجه ابو نعیم فی دلائل النبوة و ابن عدی فی الکامل و ابن عساکر من طرق عن ابی هریرة و ترمذی از ابن عباس
آورده که فرمود آنحضرت صلعم اللهم احفظه فی ولده و زاد رزین العبدری فی آخره و اجعل الخلافة باقیة فی عقبه سیوطی
گفته هذا الحدیث و الذی قبله اصلح ما ورد فی هذا الباب و عن ثوبان قال قال رسول الله صلعم رایت بنی مروان یتعاورون علی
منبری فساءنی ذلک و رایت بنی العباس یتعاورون علی منبری فسرنی ذلک اخرجه الطبرانی و عن ابی هریرة قال خرج
رسول الله صلعم فتلقاه العباس فقال الا ابشرک یا ابا الفضل قال بلی یا رسول الله قال ان الله فتح بی هذا الامر و
بذریتک بخاتمة اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و اسناده ضعیف و قد ورد من حدیث علی باسناد اضعف من هذا اخرجه ابن
عساکر و ان رسول الله صلعم قال للعباس ان الله فتح هذا الامر بی و یختمه بولدک و ورد ایضا من حدیث ابن عباس
اخرجه الخطیب فی التاریخ و لفظه بکم یفتح هذا الامر و بکم یختم و ورد ایضا من حدیث عمار بن یاسر اخرجه الخطیب و عن جابر
بن عبد الله قال قال رسول الله صلعم یکون من ولد العباس ملوک تکون لهم امراء تعز الله بهم الدین اخرجه ابو نعیم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فی الحلیۃ وفیہ عمر بن راشد ضعیف وعن عائشۃ مرفوعا ستکون لبنی العباس رایۃ ولن تخرج من ایدیہم ما اقاموا الحق اخرجہ
الدیلمی فی مسند الفردوس وعن ابن عباس قال الرایات السود لنا اہل البیت وقال لا یحیی ہلا کہا الا من قبل المغرب اخرجہ الزبیر
بن بکار فی الموفقیات انتہی گوییم احادیث در انذار از خلافت ایشان نیز آمدہ منجملہ اش آنست کہ عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ
گفتہ شنیدم رسول خدا صلعم میگفت چون روی آرد رایات ولد عباس از غقبات خراسان آیند بہ نبی اسلام پس ہر کہ
رود زیر لوای ایشان نرسد او را شفاعت من روز قیامت رواہ ابو نعیم فی الحلیۃ ومروی است از ابی امامہ کہ نزدیک ست
کہ بیرون آیند نشانہا از طرف مشرق برای بنی عباس اول آنہا شبور ست وآخر آنہا شبور مدد نکنید شما ایشان را ومدد
نکند ایشان را خدا یتعالی ہر کہ رود زیر رایتی از رایات ایشان در آرد او را خدا یتعالی در آتش دوزخ روز قیامت آگاہ
باشید کہ آنہا بدترین خلق خدایند واتباع ایشان شرار خلق خدایند گمان میکنند کہ آنہا از من اند نیستند ایشان از من
رواہ الطبرانی عن ثوبان وقریب است از مکحول مرسلا واز علی موصولا چیست مرا وبنی عباس را کہ شیعہ کردند امت مرا ورا بکشند
خونہای آنہا را او پوشانیدند لباس سیاہ بپوشاند ایشان را خدا یتعالی جامہای آتش دوزخ رواہ الطبرانی لکن بہ روز
وغیرہ بسند جید آوردہ اند کہ فرود آمد جبرئیل علیہ السلام جامہ سیاہ پوشیدہ وگفت ای محمد صلعم ایست جامہای فرزندان
عم تو عباس پس دعا کرد آنحضرت برای ایشان وگفت اللہم اغفر للعباس وولدہ صاحب شاعہ گفتہ پس حمل کردہ شود احادیث
اول اگر صحیح شود بر شرار ایشان واین امثال آن بر خیار ایشان با آنکہ این صحیح ست واین اشوا ہدست انتہی واز فتنہ ہائی کہ
در زمن ایشان واقع شد قتال اہل مدینہ وقتل نفس زکیہ محمد بن عبد اللہ المحض بن حسن مثنی بن حسن سبط وقتل برادرش ابراہیم بن عبد اللہ
وقتل جماعتی کثیر از علویان وحبس کردن امام بحق ناطق جعفر صادق بزمانہ منصور ومردن امام کاظم در حبس بزمانہ رشید
او خال فلسفہ در اسلام ونصرت اعتزال در زمن مامون وقتل بسیاری از علما وتکلیف ایشان بقائل شدن بخلق قرآن وزدن
امام احمد بن حنبل در زمن وی وزمن معتصم وواثق وغیرہم ومتفق نشد کلمہ در زمانہ ایشان وصاف نشد خلافت مر ایشان را اہل
اخبار نوشتہ اند کہ مامون عم متوکل ومعتصم پدر ش وواثق برادرش در ایام خلافت خود خلق را بمذہب اعتزال دعوت
میکردند وعلمار اہلسنت را کہ از قبول آن ابا مینمودند انواع ایذا وامانت میرسانیدند چنانچہ احمد بن نصر خزاعی را کشتہ بردار
کردند واحمد بن حنبل وبعضی دیگر را بضرب سیاط ودیگر انواع ایلام تعذیب نمودہ حبس کردند چنانچہ بعضی از انہا در حبس فات
یافتند واین ہنگامہ از اواخر ایام مامون تا سال ہجری کہ واثق در گذشت قائم بود بعد ار تحال واثق کہ خلافت بمتوکل
رسید باطلاق علمار اہل سنت امر نمود وعلمای حدیث کہ از روایت ممنوع بودند اجازت نشر روایت داد وعلمای معتزلہ را
از نظر انداختہ در حط درجات آنہا کوشید از ینجہت در میان خلق نیکنام شد لیکن اگر قبائح دیگر از و بظہور نمی آمد این
فعل بزای نیکنامی او کافی بود شیخ محیی الدین بن عربی بحجر ہمین عمل او را از نیکان می شمارد ہمانا از نصب او خبر ندارد ونصب
ہم یکطرف صلاح ظاہری کہ موجب حسن ظن تواند شد نیز نداشت وہمیشہ در لذات فانی از مسکر وخمور ولہو ولعب و
ہر آنچہ مجموع خلاعت منہمک بود تا آنکہ ہم در مجلس لہو بقتل رسید واز اشنع شنائع کہ از دست وی ظاہر شد ہدم قبر امام
حسین علیہ السلام ست زیرا کہ باتفاق اہل اخبار بنصب وعداوت اہل بیت اطہار اشتہار داشت سیوطی در تاریخ الخلفا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در وقایع سنه ست وثلاثین ومائتین نوشته که امر کرد متوکل بهدم قبر حسین وهدم ماحول او از دور — وامر کرد بعمل مخارع
در انجا ومنع کرد زائران را از زیارتش وکشتکاری کنانید آنجا و باقی ماند انجای بر کت انتهای عمر او بود متوکل معروف بنصب پیش
متالم شدند مردم ازین حرکت وی ونوشتند اهل بغداد شتم ودشنام وی بر دیوارها ومسجدها وهجو کردند او را شعراء او از
انچه گفته شد درین باب این ابیات ست ع تا ملکان کانت امیة قدرات ۔ قتل ابن بنت نبیها مظلوما ۔ فلقد اتته بنو ابیه
بمثله ۔ هذا لعمری قبره مهدوما ۔ اسفوا علی ان لا یکونوا شارکوا ۔ فی قتله فتتبعوه رمیما ۔ واین حکایت در اکثر کتب تاریخ مذکور
ست وسید حسن بن شدقم صاحب ریاض اگرچه این حکایت را ذکر کرده اما اشاره بانجراف متوکل از اهل بیت نموده
ست وبعد ازین هر سه بیت را آورده وبه علی البسامی که از مشاهیر شعراء ست نسبت کرده واز کتب فارسی فن تاریخ در طبقات
محمود شاهی وروضة الصفا وحبیب السیر وتاریخ الفی وتاریخ صبح صادق نیز این حکایت مذکور ست واز ین قبیل حکایات
بسیار ازان شقاوت شعار که مشعر بشدت بغض اوست با اهل بیت اظهار در کتب اخبار منقول ست از انجمله قتل ابن
السکیت نحوی ست در تاریخ الخلفاء گفته در سنة اربع واربعین ومائتین متوکل یعقوب بن السکیت را که امام عربیت بود قتل
کرد سبب آنکه وی را بر تعلیم اولاد خود گماشته بود روزی بسوی پسران خود معتز ومؤید نظر کرد وابن السکیت را
گفت این هر دو ترا دوست تر اند یا حسن حسین وی گفت قنبر مولای علی رضی الله عنه بهتر ست ازین هر دو برین حرف اتراک را امر
کرد تا شکم او را مالیدند و گفتند که زبانش بر کشیدند پس بعده دیت وی نزد پسرش بفرستاد وبود متوکل ناصبی
انتهی واین حکایت باندک اختلافی در الفاظ در تاریخ ابن خلکان وتاریخ یافعی وتاریخ مصطفی رومی افندی مسطور ست
وراشاعه بعد ایراد این حکایت گفته اگر این حکایت صحیح شود پس این غایت نصب باشد وشاید که صحیح نیست انتهی گویم از
انچه گذشت از حوالهٔ تواریخ کثیره دریافت شد که این حکایت صحیح ست والله اعلم ونیز در اشاعه گفته که اول کسیکه رجوع کرد
از اعتزال از عباسیه ونصرت کرد سلف را متوکل ست وی دید آنحضرت صلعم را در خواب بالای تودهٔ وحول آنحضرت
خلقی کثیرست وآنحضرت ندا میکند با علی صوت که آگاه باشید که محمد بن ادریس شافعی در شما علمی نفیس گذاشته پیروی آن
بکنید وهدایت یابید پس متوکل انتقال بمذهب شافعی کرد ودوازده هزار از بیت المال برای نشر حدیث متعین نمود بعد
عباسیه همیشه در تناقص ماندند تا آنکه مجرد اسم خلافت در ایشان باقی ماند وغالب شد آل سلجوق بر معظم بلاد ایشان
واخر ایشان در عراق مستعصم بود که تتار او را قتل کردند بعده بقیهٔ ایشان بمصر رسید خلفاء عظام ایشان مشحون اند
بعلمای هر فن وعلم از تفسیر وحدیث ونحو ولغت وقراءة وفقه وکلام وتاریخ وغیر ذلک تا آنکه زمان رشید موسوم بود
بعروس هر انتهی سیوطی در حسن المحاضره گفته کان لانقراض الخلافة ببغداد وما جری علی المسلمین بتلک البلاد مقدمات
نبه علیها العلماء منها انه فی یوم الثلثاء من عشر ربیع الآخر سنة اربع واربعین وستمائة هبت ریح عاصفة شدیدة بمکة
فاقتلعت ستارة الکعبة المشرفة فاسکنت الریح الاولی الکعبة عریانة قد زال عنها شعار السواد ومکثت اربعة وعشرین
یوما لیس علیها کسوة قال الحافظ عماد الدین بن کثیر وکان هذا فالا علی زوال دولة بنی العباس منذ زمانها سیقع بعده
ندا من کائنة التتار یعصمهم الله تعالی ومنها قال ابن کثیر فی سنة سبع واربعین طغی الماء ببغداد حتی اغرق شیئا کثیرا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

من المحال والدور الشهيرة وتعذرت اقامة الجمعة بسببه لكن في هذه السنة هجمت الفرنج على وميا ط فاستحوذوا
عليها وقتلوا خلقا من المسلمين وفي سنة خمسين وقع حريق بحلب احترق بسببه ستمائة دار فيقال ان الفرنج لعنهم الله القوه فيها قصدا
وفي سنة ثمانين وخمسين قال ابن الجوزي في مرآة الزمان وردت الاخبار من مكة شرفها الله بان نارا ظهرت في ارض عدن في بعض
جبالها بحيث انه يطير شررها الى البحر في الليل ويصعد منها دخان عظيم في اثناء النهار فتاب الناس واقلعوا عما كانوا عليه من المظالم
والفساد وشرعوا في افعال الخير والصدقات وفي سنة اربع وخمسين زادت دجلة زيادة مهولة فغرق خلق كثير من اهل بغداد ومات
خلق تحت الهدم وركب الناس في المراكب واستغاثوا بالله وعاينوا التلف ودخل الماء من اسوار البلاد وانهدمت دار الوزير
وثلاثمائة وثلاثون دارا وانهدم مخزن الخليفة وهلك شئ كثير من خزانة السلاح قال ابن السبكي في الطبقات الكبرى وكان
ذلك من جملة الامور التي هي مقدمة لوقعة التتار وفي هذه السنة في يوم الاثنين مستهل جمادى الآخرة وقع بالمدينة الشريفة صوت
يشبه صوت الرعد البعيد تارة فتارة واقام على هذه الحالة يومين فلما كان ليلة الاربعاء تعقب الصوت زلزلة عظيمة رجفت منها الارض
والحيطان واضطرب المنبر الشريف واستمرت تتزلزل ساعة بعد ساعة الى يوم الجمعة خامس الشهر ظهر من الحرة نار عظيمة
وسالت اودية منها مسيل الماء وسالت الجبال نارا وسارت نحو طريق الحاج العراقي فوقفت واخذت تاكل الارض اكلا
ولها كل يوم صوت عظيم من آخر الليل الى ضحوة واستغاث الناس منهم صلم واقلعوا عن المعاصي واستمرت النار فوق الشهر
وخسف القمر ليلة الاثنين منتصف الشهر وكسفت الشمس في غدوه وبقيت اياما متغيرة اللون ضعيفة النور واشتد فزع
الناس وصعد عمار البلد الى الامير يحيطونه فطرح الكس وردّ على الناس ما كان تحت يده من اموالهم ولسيف الدين علي بن عمر قصيدة
في هذه النار اولها ؎ الا سلما عني على خير مرسل ؛ ومن فضله كالسيل ينحط من علي الخ قال ابو شامة وفي ليلة الجمعة مستهل
رمضان من هذه السنة احترق المسجد الشريف النبوي ابتدا حريقه من زاوية الغربية من الشمال وكان في خل احد القومة
الى خزانة ثم ومعه نار فعلقت في الآلات واتصلت بالسقف سرعة ثم وبت في السقوف فاعجلت النار عن قطعها فما كان
الا ساعة حتى احترقت سقوف المسجد اجمع وقعت بعض اساطينه وذاب صاصها واحترق سقف الحجرة النبوية الشريفة و
احترق المنبر الذي كان النبي صلعم يخطب عليه قال ابو شامة وعدما وقع من تلك النار الخارجة وحريق المسجد من الآيات وكانها كانت
منذرة بما يعقبها في السنة الآتية من الكائنات انتهى قلت وله في ذلك شعر وقاضي قطب الدين المكي الحنفي في كتاب الاعلام
باعلام البيت الحرام معروف بتاريخ قطبي در ترجمه خلفاء عباسيه نوشته كه چون عادت الله جاريست بانقراض دول
واختصاص عزت وبقا بخداي لايزال ولم يزل دولت آل عباس نيز زوال گرايد وحولان احوال ونوائب آجال ايشان
را متغير گردانيد دوحه آمال ديگران نشو ونما گرفت وهر زمانه را دولت ورجال اند ؎ ما بين غمضة عين وانتباهتها
تغير الدهر من حال الى حال ؛ وهر شئ را سببي وانسبابست وعلتيكه جريان مدار انقلاب ست پس بسبب ضعف خلفاي بني
عباس استيلا مماليك وامراء ايشان بر ايشان ست وتفويض نمودن ايشان جميع امور مملكت خود را بايشان و
تلقيب ايشان آنهارا بالقاب سلاطين تا انكه خود ايشان اسماء بلا مسميات وصور هولائيه كه دران محو واثبات منصور
باشد گرديدند واعظم سبب زوال دولت مستعصم اينست كه مؤيد الدين محمد بن محمد بن عبد الملك العلقمي وزير وي شيعه بود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و بر مستعصم استیلا تمام داشت پس وی باهلاکو کتابت کرد و در ملک بغداد اطماع وی نمود و او را بر صوب اخذ بغداد و ضعف خلیفه آگاه ساخت هلاکو از طرف بلاد اسلام خارج بحل داشت با لشکری جرار که جز خدا هیچکس شمار آن نتواند دانست بیامد و خونها را بقتل عام مباح گردانید و در بلاد اسلام با مشاة و رکبان جولان میکرد و اهل آنجا را مستاصل بقتل و اسر میفرمود و مستعصم هنوز در غفلت بود زیرا که ابن علقمی از وی سائر اخبار پنهان میداشت تا آنکه هلاکو ببغداد خاص توجه نمود و فرمان بطلب خلیفه کرد آنوقت خلیفه از خواب گوش بهوش آمد و نادم شد حیث لم ینفعه الندم و چندانکه توانست مردم جمع کرده بقتال برآمد و از اهل بغداد و عبید و خدام خاص جملهٔ چهل هزار مقاتل فراهم گردید ولیکن همه ایشان ناز پرورده و نعمت خورده بودند و سرد و گرم کارزار نیازموده آسوده در لین مهاد و ساکن بر بسط بغداد در ظل تخیم و ما یعین ج فواکه و شراب و اجتماع احباب و اصحاب غافل از مکابدت حرب عاطل از مدافعت طعن و ضرب عساکر مغل بیشتر از دو کرور مقاتل بودند چون قرده و مشکل میشدند باشکال مزده قطع میکردند مسافات طویله در ساعات قلیله خوض میکردند در اوحال متعلق میشدند بجبال و صبر میکردند بر عطش و جوع و میگذاشتند غمض و هجوع و متالم نمیشدند بالم حر و برد و سهل و وعر و بر بحر طعام ایشان کف شعیر بود و شراب ایشان از ظرف بیر تا آنکه نزدیک بود که یکی از ایشان گوش بپهن خود و بر دو همچنان خام و قت گرسنگی بخورد و بر همین قوت صبر میکردند تا ایام عدیده در اکتفا میکردند ایشان و فرس ایشان بحشیش ارض مدت مدیده تا آنکه روز پنجشنبه عاشر محرم سنه ۶۵۶ هجری مصاف واقع شد و قتال از اقبال فجر تا ادبار نهار اشتداد یافت اهل بغداد بگریختند اما این گریختن سودی بایشان نکرد مسلمانان را در سه روز زیاده بر سه صد هزار و هفتاد هزار کس کشتند و زنان و اطفال را اسیر کردند و خزائن و اموال را غارت نمودند و جمیع نقود بدست هلاکو آمد و امر بحراق باقی کرد و کتب مدارس بغداد را در بحر فرات انداختند تا آنکه پلی از ان هم رسید که مردم سوار و پیاده بران میگذشتند و رنگ آب بسبب سیاهی رخون مردم متغیر گردید و مستعصم با اولاد و جماعت خود نزد هلاکو اسیر آمد هلاکو اینها را تا استصفای جمله اموال و خزائن و ذخائر و دفائن زنده داشت بعده حکم بگردن زنی جمله اقارب و اتباع و متعلق خلیفه کرد و خلیفه را در جوالی کرده بمالش استخوانها بپای مردم فنا ساخت و این واقعه روز چهارشنبه چهاردهم صفر سنه ۶۵۶ واقع شد و خلافت بنی عباس که چهل و هفت تن بود منقطع گردید سیوطی و حسن المحاضره گفته و لما اخذت التتار بغداد و قتل الخلیفة و جری ما جری اقامت انبا بلا خلیفة ثلاث سنین و نصف سنة و ذلک من یوم الاربعاء رابع عشر صفر سنة ست و خمسین و هو یوم قتل الخلیفة المستعصم الی اثنا سنة تسع و ستمایة انتهی و بنحو یکسانیکه از سیوف هلاکو خان نجات یافت احمد ملقب بمنتصر بن ظاهر بن مستضی بن مقتفی ست که در مصر بر ملک ظاهر سیف الدین بیبرس فود آورد و سلطان بیبرس برای ملاقات وی با قاضی تاج الدین و وزیر و علما و اعیان و شهود و موذنین برآمد و اکرام وی کرد و نسب او را در موکب عظیم ثابت گردانیده اعانت بجیش همود و کان اول من بایعه شیخ الاسلام عز الدین بن سلام ثم السلطان الملک الظاهر ثم القاضی تاج الدین ثم الامراء و الدولة و رکب فی دست الخلافة بمصر و الامراء بین یدیه و الناس حوله و شق القاهرة و کان یوما مشهودا و خطب علی المنابر و ضرب اسمه علی السکة و کتبت بیعته الی الآفاق بعده منتصر متوجه بغداد گشت و بر فرات رسیده سوم و یقعده مقاتله نمود نائب هلاکو او را برگردانید و لم یدر اقتل ام هرب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واز دست وی جز قلیلی نجات نیافتند مجموع مدت خلافتش شش ماه بود و بعده از ایشان ابو العباس احمد ملقب بحاکم بامر الله
بن ابی الحسن بن مستنصر بن ابی علی بن مستظهر بن مقتدر بمصر آمد ملک ظاهر باوی نیز باکرام پیش آمده و اثبات نسب وی از قاضیان شرع
نموده بیعت خلافت کرد و بروی نفقه جاری نمود و وی در مصر سکونت گزید اما هیچ حکم و امر نداشت همین نام خلافت بروی
اطلاق می یافت و همین حال اولاد وی بعد از وی بود که هر کرا والی ساختن میخواستند نزد سلطان می آمدند و سلطان باو
میگفت که من ترا والی گردانیدم پس باوی بیعت میکردند همچنین متتابعاً بالقاب خلفاء واحداً بعد واحدٍ موسوم بودند و
سلاطین اقالیم بایشان تبرک میجستند و گاهی از ایشان تفویض سلطنت بزبان میخواستند اینها بتقلید آبا خود عهد
بسلطنت ایشان می کردند حالانکه هیچ از خلافت نداشتند نه معنی نه صورت بلکه خلفاء بغداد که از امراء خود مغلوب بودند
صورت خلفاء داشتند و اینها را اسم خلیفه مجرد از معنی از هر وجه بود و لیکن سیوطی در تاریخ الخلفاء ایشان را هم در خلفاء
عباسیین شمرده و احوال ایشان بالاجمال نگاشته و در حسن المحاضره بتفصیل حالات ایشان و وقایع بیعت
ایشان پرداخته و آخر ایشان المتوکل علی الله ابو العز عبد العزیز بن یعقوب بود که در سنه هشتصد و هشتاد و چهار هجری
روز دوشنبه بست و ششم محرم باوی بحضرت سلطان اشرف قایتبای و دیگر قضاة و اعیان در قلعه مصر بیعت
کردند و وی از قلعه سوار شده بمنزل خود آمد و خلافت او ناوفاش مستمر ماند و چون در سنه نهصد و پنج هجری در دهم
شعبان هم در مصر بگذشت خلافت صوری عباسیه در مصر نیز منقطع گردید و این متوکل مردی فاضل ادیب شاعر
بود از کلام اوست ؎ لم یق لی محسن یرجی ولا حسن ٭ ولا کریم الیه مشتکی الحزن ٭ وانما صار قوم غیر ذی حسب ٭
ماکنت اوثران یمتد بی زمن ٭ درین ابیات قول طغرائی را از لامیة العجم تضمین کرده ؎ ماکنت اوثر ان
یمتد بی زمنی ٭ حتی اری دولة الاوغاد والسفل ٭ سیوطی در حسن المحاضره گفته وهو الآن عین بنی العباس وشاهتم
لم نزل بمشارکة الیه محجوبا فی صدور الناس لما له اشتغال علی والدی وغیره من المشایخ واجازله باستدعاء جماعة من
المسند بها انتهی قال ابن فضل الله فی المسالک ان قاعدة الخلافة بعد ما کانت المدینة شرفها الله مدة ابی بکر و
عمر وعثمان ثم انتقلت الخلافة الی علی انتقل من المدینة الی الکوفة فاتخذها قاعدة خلافته وربما استوطن البصرة وجار ابنه
الحسن الکوفة قاعدة خلافته علی ما کان علیه ابوه فلما ولی معاویة انتقلت قاعدة الخلافة الی دمشق واستقرت قاعدتها
الی زمن بنی امیة وان کان بنو امیة قد یقیمون بدمشق الرصافة وحران وقنسرین والرقة ویسکنون الرقة ویجعلونها قاعدتی خلافته لانها سکنا هما غیر مفارقین
لدمشق بل هی القاعدة والحضرة ومنزل الاستقرار ثم انتقلت الخلافة لولد العباس وهم بنو امیة الاموية فلما ملک السفاح سکن الانبار
فلما ولی المنصور بنی لها هاشمیة وسکنها ثم بغداد فصارت قاعدة الخلافة له ولبنیه الی المعتصم فبنی سر من رای فانتقلت قاعدة
الخلافة الیها ثم بنی ابنه الواثق الی جانبها الهارونیة فانتقلت قاعدة الخلافة الیها ثم عادت قاعدة الخلافة الی بغداد
فی زمن المعتمد الی المستعصم الذی قتله التتار فانتقلت قاعدة الخلافة الی مصر قال فانظر کیف تنقلت قواعد الخلافة
من بلد الی بلد بتنقل الزمان وقد کانت بخارا قاعدة السلطنة زمن بنی ساسان ثم صارت غزنة مکان محمود بن سبکتگین
وبنیه ثم همدان زمان الدولة السلجوقیة ثم خوارزم مکان الملوک الخوارزمیة ثم دمشق زمان الملک العادل نور الدین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

محمود بن نگی ثم مصر من السلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب الی الیوم واذا اعتبرت احوال البلاد تجد السعادة قد نظرت هذه مرة ثم تلک اخری کما قال الشاعر ؎ واذا نظرت الی البقاع رایتها تتشقی کما تشقی الرجال وتسعد انتهی ونعم ما قیل ؎ نه اذ دوی بقیه سایه بال ما افتد سیه ست دولت ما

خیز د کجا افتد گویم همچنین حال ملک هندست کما عادة سلطنت در ینجا مستقل ماند گاه در آگره مستقر شد و گاه در دهلی و همچنین حال طوائف ملوک هندست که در هر قطری از اقطار هند ریاست کرد ند شرقا و غربا و یمینا و شمالا مثل بنگاله و مرشد آباد و جونپور و اوده و بیجاپور و احمد آباد و خاندیس و مالوه و دکن و بهوپال و غیر آن از بلدان کثیره و امروز اقطار بلاد هندیه در تحت تصرف اهل اسلام قلیل ست و در ایدی کفار هنود بیشتر و سلطنت این اقلیم بتقدیر قدیر علیم بدست نصاری ست سیوطی گفته اجرا الله تعالی عادته ان العامة اذا زاد فسادها و انهتکوا حرمات الله و لم تقم علیهم الحدود و ارسل الله علیهم آیة فی اثر آیة فان لم ینجع ذلک فیهم اتاهم بعذاب من عنده و سلط علیهم من لا یستطیعون له دفاعا انتهی **فصل سیزدهم** و از انجمله ست فتنه فاطمیه استیلای ایشان بر مغرب و مصر تا قریب سه صد سال و اظهار رفض و نصرت نمودن ایشان مذهب باطنیه را و الحاد کردن و رویدن بود استیلای ایشان بر جزیره قسطاط در سنه ستة صد و شش و انتزاع مصر از ایشان بر دست ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب در سنه اربع و ستین و ار بعمائة بوده در تاریخ قطبی گفته فاطمیه را عبیدیون میگویند چهارده خلیفه در ایشان شدند اول ایشان عبید الله مهدی بود و اختلاف کرده اند مورخین در نسب ایشان خود را بفاطمه زهرا رضی الله عنها منسوب میکنند لیکن بسیاری از مورخان انکار نسب ایشان کرده اند و در ان طعن نموده و گفته که آنها از اولاد حسین بن محمد بن احمد بن القداح اند و قداح مجوسی بود خلیفه دوم از ایشان منصور بود سوم قائم چهارم معز و وی از ملک مغرب بمصر آمده مصر را از دست اخشیدیان بستاند قاهره را بنا کرده اوست و ی و اولاد وی از عبیدیین در مصر مستمر ماند تا انکه آخر ایشان که خلیفه چهاردهم بود عاضد ست و فات کرد در روز عاشورا سنه ۵۶۷ هجری و این بعد استیلای ملک صلاح الدین بن ایوب بود بر مملکت ایشان و خوانده شدن خطبه بنام بر مصر برای ناصر لدین الله و منقرض شدن دین دولت عبیدیین و دراز شد مدت خلافت ناصر تا انکه زنده کرد رسوم خلافت را و پر شدند دلها از هیبت او و بود وی صاحب فکر صائب بود ایام او عزیز زمان بود کثیر الاحسان باهل حرمین شریفین و کعبه شریفه را پیش از وی دیباج سفید از زمن مامون تا آخر ایام ناصر می پوشانیدند وی کعبه را دیباج سیاه پوشانید که تا این زمانه مستمر باقی ست و فاتش در سلخ رمضان سنه ۶۲۲ هجری شد انتهی و در اشاعه گفته از فتنه های فاطمیه یکی این ست که حاکم لامر الله که یکی از ایشان بود خانه بنا کرد و دکان فرش گسترانید و فقها و محدثین را در ان نشانید بعد ه پس از سته سال آنخانه را بر ایشان هدم کرده جمله فقهاء و محدثین را بکشت و همچنین طاهر بن حاکم دو هزار و شش صد و شصت جاریه را که مزین بزیور بودند در قصری فراهم کرد و در نای آنمکان را تخته زده مسدود ساخت بعد ه پس از شش ماه بر ایشان آتش افروخته همکنان را با زیور و جاهها پاک بسوخت سیوطی گفته فکان شر الخلیقة لم یل مصر بعد فرعون شر منه و ابن جلده در شذرات گفته که حاکم علمای بیشمار را کشته و بسب و شتم صحابه حکم داده و امر کرده که سب در دروازه های مساجد و شوارع بنویسند و بعد سه قی آنرا محو کرده و قمامه را هدم نموده مسجد ساخت و بعد چندی آنرا شکسته باز قمامه کرد و مدرسه ها بنیاد نهاد و در وی علماء و مشایخ را جمع نموده بکشت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و مکان را بر ایشان انداخت و از اکل ملوخیه و جرجیر نهی فرمود و علت نهی چنان گفت که معاویه میل بملوخیه و عایشه میل بجرجیر داشت همچنین از هیچ رطب نهی کرد بعده مقداری کثیر ازان جمع نموده همه را آتش زد چنانچه مقدار خرج بریان احراق بپانصد دینار رسیده همچنین نهی کرد از فروختن انگور و پنجهزار سبوی شهد در دریا بریخت و یهود و نصاری را بر دخول در اسلام اکراه کرد و بزور مسلمان ساخت بعده ایشانرا حکم کرد که بدین های خود برگردند پس در یکهفته شش هزار کس مرتد شدند و کنیسه های ایشان را ویران ساخت باز آنرا بنا نمود و دعوی ربوبیت کرد و بجای بسمله چنین نوشت بسم الحاکم الرحمن الرحیم و بسیاری از جهال نزد وی فراهم شدند ایشانرا بمال مستمال کرد اینها او را بنام خدا میخواندند و یا واحد و یا احد یا حی یا عمیت میگفتند و بعضی از باطنیه برای وی کتابی تصنیف نمودند و در ان نوشتند که روح آدم ابو البشر اول انتقال بجسد علی علیه السلام کرد پس تردوی این کتاب بجامع قاهره خوانده شد و در جبال شام منتشر گردید بعده آنحضرت در وادی تیم و ناحیه باتیاس فرود آمد و مردم آنجا را بداد و دهش اموال مستمال نموده برای ایشان خمر و زنا حلال گردانید و بسوء اعتقاد رجوع خود دعوت کرد خلقی کثیر گمراه شدند در وادی تیم تا امروز هم دیهات بسیار اعتقاد رجوع حاکم دارند و دانند که وی عود کرده زمین را بهند و بست کند انتهی ملخصا

در حسن المحاضره گفته رام ان یدعی الالهیه کما ادعاها فرعون فامر الرعیه اذا ذکره الخطیب علی المنبر ان یقوموا علی اقدامهم صفوفا اعظاما لذکره و احتراما لاسمه فکان یفعل ذلک فی سائر ممالکه حتی فی الحرمین الشریفین و کان اهل مصر علی الخصوص اذا قاموا خروا سجدا حتی انه یسجد بسجودهم من فی الاسواق من الرعاع وغیرهم و کان جبارا عنیدا و شیطانا مریدا کثیر التلون فی اقواله و افعاله هدم کنائس مصر ثم اعادها و خرب قمامة ثم اعادها و لم یعهد فی ملة الاسلام بناء کنیسة فی بلد الاسلام قبله و لا بعده و قد نقل السبکی الاجماع علی ان الکنیسة اذا هدمت و لو بغیر وجه لا یجوز اعادتها و کان یعمل الحسبة بنفسه یدور فی الاسواق علی حمار له و کان لا یرکب الا حمارا فمن وجده قد غش فی معیشته امر عبدا اسود معه یقال له مسعود ان یفعل به الفاحشة العظمی و هذا رعونات کثیرة لا تنضبط قلت کان فی عصرنا امیر یقال له ازدمر الطویل اعتقاده قریب من اعتقاد الحاکم هذا و کان یرید ان یتولی المملکة فلو قدر الله له ذلک لفعل نحو ما فعله الحاکم و قد اطلعنی علی ما فی ضمیره و طلب منی ان اکون معه علی هذا الاعتقاد فی الباطن الی ان یؤول الی السلطنة فیقوم فی الخلق بالسیف حتی یوافقوه علی اعتقاده فضقت بذلک ذرعا و مازلت التضرع الی الله تعالی فی هلاکه و ان لا یولیه علی المسلمین و استغثت بالنبی صلعم و اسال فی هلاکه ارباب الاحوال حتی قتله الله فلله الحمد علی ذلک ثم کان من امر الحاکم ان تعدی شره الی اخته ستهم بالفاحشة و یسمیها اغلظ الکلام فعملت علی قتله فرکب لیلة الی جبل المقطم ینظر فی النجوم فاتاه عبدان فقتلاه و حملاه الی اخته لیلا فدفنته فی دارها و ذلک سنة احدی عشرة و اربعمائة انتهی ملخصا و اشاعه گفته بالجمله این ظالمان مدتی در مصر حکمرانی کردند تا انکه حق تعالی ایشان را از دست سلاطین اکراد ایوبیه هلاک ساخت و بدار البوار فرستاد و ولایت ایشان نزدیک بصد سال ماند از سنه اربع و ستین و اربعمائة تا سنه ثمان و اربعین و ستمائة آخر ایشان ملک المعظم توران شاه بود اتباع او از اتراک می را از جان کشتند و خود متولی گردیدند و ولایت ایشان نیز ازین سال تا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

سنهٔ ثمان وسبعین وسبعمائة کشید بعده چراکسه برایشان غالب آمدند تا سنهٔ اثنتین وعشرین وتسعمائة انتهی وفی حسن
المحاضره ودلی بعده العاضد وهو آخر المعبیدیین ومات فی یوم عاشورا سنة سبع وستین وزالت دولتهم علی ید
السلطان صلاح الدین قال ابن کثیر ومن الغریب ان العاضد فی اللغة القاطع ومنه الحدیث لایعضد شجرا فالعاضد قطعت
دولة بنی عبید گویم درایام ملک ناصر فرج بن ظاهر برقوق چرکسی که بادشاه دوم بود از چراکسه در مصر سلطان شد که
اقصای ممالک هندوستان ست غیاث الدین اعظم شاه بن اسکندر شاه صدقه کثیر وزر خطیر بدست خادم خود یاقوت
عنانی بحرمین شریفین بفرست واورا امر کرد که از طرف وی مدرسه ورباطی درمکه تعمیر سازد وبرای مصارف وی
اوقاف مقرر نمود واین باشاره وزیر وی خان جهان بود یاقوت مذکور درمکه نزد مولانا سید حسن بن عجلان شریف مکه
باهدایای مذکور رسید شریف ثلث صدقه موافق معمول خود گرفت وباقی را بر فقها وفقرا حرمین شریفین قسمت نمود واجازت
داد که انچه سلطان از بنا مدرسه رباط فرموده ست بکن یاقوت آنرا تعمیر ساخت واز طرف سلطان دوازده هزار مثقال زر خالص
برای صرف ان مقرر شده ودر عهد ملک ظاهر سیف الدین ابو سعید جقمق علای ظاهری که دهم ست از ملوک چراکسه در موسم
حج در سنهٔ ۸۴۸ هجری قاصد سلطان عجم شاهرخ مرزا باکسوت کعبهٔ شریفه وصدقهٔ اهل مکه درمکه رسید اندرون کعبه را این کسوت
پوشانیدند وروز عید قربان صدقه را بر اهل حرم تفریق نمودند ودر سنهٔ ۸۵۶ هجری کعبه را ازکسوت مرسلهٔ شاهرخ مرزا مجرد
کرده کسوتی دیگر پوشانیدند واللہ اعلم بالجمله چون حکومت چراکسه مقتضی انقضا شد چنانکه عادة اللہ بران جاریست
سلاطین عثمانیه برایشان غالب شدند که تا امروز سلطنت ایشان درمصر وروم وحرمین شریفین وجزآن مستمر وباقی ست اصلح اللہ
بالهم واحسن حالهم سیوطی درحسن المحاضره در ذکر حوادث گفته وفی سنة اثنتین واربعمائة کتب محضر ببغداد فی نسب خلفاء مصر
الذین یزعمون انهم فاطمیون ولیسوا کذلک وکتب فیه جماعة من العلماء والقضاة والفقهاء والاشراف والاماثل والمعدلین
والصالحین شهدوا جمیعا ان الناجم بمصر وهو منصور بن نزار الملقب بالحاکم حکم اللہ علیه بالمعاند والمارد الخزی والنکال
والاستیصال بن معد بن اسمعیل بن عبد الرحمن بن سعید لاسعده والد فانه لما صار الی المغرب تسمی بعبید اللہ وتلقب
بالمهدی ومن تقدم من سلفه من الارجاس الانجاس علیه علیهم لعنة اللہ ولعنة اللاعنین ادعیاء خوارج لانسب لهم فی ولد علی بن
ابی طالب لایتعلقون منه بسبب فانه منزه عن باطلهم وان الذی ادعوه من الانتساب الیه باطل وزورانهم لایعلمون ان
احدا من اهل بیوتات البیت یتوقف عن اطلاق القول فی هؤلاء الخوارج انهم ادعیاء وقد کان هذا الانکار لباطلهم شائعا
فی الحرمین وفی اول امرهم بالمغرب منتشرا انتشارا یمنع من ان یدیش علی احد کذبهم او یذهب وهم الی تصدیقهم وان هذا الناجم بمصر
هو سلفه کفار فساق فجار ملحدون زنادقة معطلون وللاسلام جاحدون ولمذهب الثنویة والمجوسیة معتقدون وقد
عطلوا الحدود واحلوا الفروج واحلوا الخمر وسفکوا الدماء وسبوا الانبیاء ولعنوا السلف وادعوا الربوبیة انتهی

فصل چهاردهم

درذکر آنچه ازین تاریخ مستفاد میشود وآن چند امر است اول آنکه ثمرات اعمال صالحه ومعاصی در دنیا ظاهر میشود
وآنچه بعضی از مسلمین بدین واستحلال محارم واستقبال ایشان درایام مقتدر
باللہ عباسی بوده صاحب تاریخ قطبی گوید بنی هیا طالفه اند فاسد الاعتقاد که موده ست اعتقاد ایشان کفر صراح وارند خود را
اهل اسلام وسنت اند بموالات محمد بن الحنفیه وموصوف میکنند امام برحق بعد نبی صلعم محمد بن حنفیه ست وبا قاویل باطله

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اصل را کاذب علی الاطلاق وصل را بسوی وی نسبت نمیخایند وغیر خود را کافر میدانند حالانکه خود کفره فجره بوده اند پس
اول خلیفت که از ایشان ظاهر شد ابو طاهر قرمطی ست در هجر خانه بنا کرد و نامش دار الهجرة نهاد و خواست که نقل حج
بسوی این خانه کند و خون بسیار مسلمانان بریخت تا آنکه کار بسیار دشوار آمد و حج در ایام وی منقطع شد و شوکت ایشان
اشتداد گرفت تا آنکه در آخر سال سه صد و هفده هجری چون حجاج روز ترویه بمکه آمدند ابو طاهر مذکور بر ایشان بر آمد
با لشکری جرار و با خیل و سلاح خود درون مسجد حرام در آمده طائفین و مصلین و محرمین را که غیر از جامهٔ احرام هیچ بر تن
نداشتند زیر تیغ بی دریغ گرفت و هم در مسجد الحرام بکشت و هم در مکه و شعاب وی تا آنکه سی هزار انسان درین فتنه هلاک شد
در دست ابو طاهر تیغی برهنه بود در حالت نشستن خود را با شاره وی مهمیز کرده بپهلو ور و ث انداخت و حاجیان گرد
بیت الله در طواف بودند و تیغ بر سر آنها جاری بود تا آنکه درین مکان شریف یکهزار و هفتصد تن از طائف و محرم شهید گشت
علی بن بابویه هم درین معرکه سوء جوده بود طواف خود را قطع نکرد و این شعر خواند ؎ تری المحبین صرعی فی دیارهم ؛ کفتیة
الکهف لا یدرون کم لبثوا ؛ و تیغها بروی روان بود تا آنکه شهید شده بیفتاد چاه زمزم و دیگر آبار و حفره ها ئی مکه از جثه های
مقتولین پر شد ابو طاهر بر دروازهٔ کعبه رسیده باب وزا بر کند و گفت ؎ انا باالله و بالله انا ؛ نخلق الخلق و یفنیهم انا
و حاجیان را آواز داد ای خزان بگوئید که ومن دخله کان امنا اکنون امان کجاست و کریم انچه کردیم مروی لگام پس
او گرفت و گفت معنی آیه شریفه نه این ست که تو فهمیده بلکه معنی وی آنست که من دخله فآمنوه یعنی هر که در وی در آید
او را امان دهید ابو طاهر گردن خود از طرف وی بپیچید و التفات نکرد و عجیب از شروی محفوظ ماند و خواست که میزاب را
بر کند و میزاب از زر ناب بود یک قرمطی بالا بر آمده قلع آن میکرد که سهمی از طرف جبل ابو قبیس بر گردن وی بخورد
فی الحال مرده بیفتاد ابو طاهر بجای وی دیگری فرستاد و نیز از علو با سفل سر نگون افتاد پس سوم بتر سید و بالای
وی نبر آمد ابو طاهر بر رغم الف خود آنطرف گذاشته بطرفی دیگر رفت و گفت بگذارید او را تا آنکه بیاید صاحب وی
یعنی مهدی چه گمان برد که خروج مهدی در میان اوست و منجمله آنانکه مقتول شدند امیر مکه ابن محارب و جماعتی کثیر از
خدام و صلحا و صوفیه و حجاج از اهل خراسان و مغاربه و هند و زنان و ذراری ایشان اسیر و اموال ایشان غارت گردید
و ابو طاهر خزانهٔ کعبه و زینه را نیز با همه بگرفت و درین سال بهیچکس حج نکرد و در عرفه نایستاد مگر قدری یسیر که با نفس و
ارواح خود مسامحت کردند و بدون امام وقوف آنجا کرده حج خود تمام نمودند و خود را بموت سپرده و می خواستند
که حجر اسود را که در ان اثنا بدست ابراهیم علیه السلام رسیده بود با خود بگیرد و با سند کعبه آنرا در بعضی شعاب مکه مدفون سازند
بدست وی نیفتاد و حجر اسود را از جائی وی برکنده بود و این واقعه بعد سنه عشرین و ثلثمائه هم در حجر از ین سال
واقع شده و بزندقت خود میگفت ؎ فلو کان هذا البیت لله ربنا ؛ لصب علینا النار من فوقنا صبا ؛ لانا حجبنا حجه
جاهلیة ؛ محللة لم تبق شرقا و لا غربا ؛ و انا ترکنا بین زمزم و الصفا ؛ جنائز لا تبغی سوی ربها ربا ؛ و همچنین قبهٔ زمزم و باب کعبه
را برکنده نه یازده روز یا شش روز در مکه اقامت کرده بسوی هجر برفت و حجر اسود را با خود ببرد و خواست که
تحویل حج بمسجد هجر کند نامش دار الهجرة گذاشته بود بکنند حجر اسود را در اسطوانهٔ سابعه متصل صحن جامع از جانب غربی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مسجد بیاویخت و در مکه جای حجر اسود خالی ماند مردم آنجا دست نهاده تبرکا تتم میکردند و این فاجر حکم کرد تا خطبه بنام
عبید الله المهدی اول خلفا عبیدیین فاطمیین بخوانند چون این خبر بعبید الله رسید بوی نوشت اعجب العجب اسال است
خود را تردماد تهنیت انچه از نگاهداشتن مر بلد الله الامین کرده و انتهاک حرمت بیت الله الحرام که از ازل در جاهلیت و اسلام
محترم بوده نموده و دران خونهای مسلمانان ریخته و حجاج و معتمرین را کشته و بر خانه خدا جرات کرده و حجر اسود را از جای
وی برکنده و حالانکه وی یمین خدا ست در ارض که مصافحه میکنند بدان بندگان خود و آنرا بخانه خود برده و امید
داری که ما برین حرکت شکر تو بگذاریم فلعنک الله ثم لعنک الله والسلام علی من یسلم المسلمون من لسانه ویده و قدم
فی یومه ما یتجرفه غده چون این مکتوب بابی طاهر قرمطی رسید آنرا خوانده از اطاعت وی منحرف گردید حجر مدتی نزد قرامطه ماند
مردم را بسوی وی بطمع تحویل حج میکشیدند و میخواندند و اباسیکرد خدایتعالی ازان که حج آنجا کنند و چون از تحویل حج مایوس
شدند اموال کثیر عوض وی گرفته حجر اسود باز گردانیدند و گفته اند که هیچ نگرفتند بلکه گفتند که ما آنرا با مر خدا گرفته ایم و رد نکنیم مگر
با مر خدا بعده شبیر بن حسین قرمطی روز نحر روز سه شنبه دهم محرم ۳۳۹ هجری مع حجر اسود وارد مکه گردید مدت استمرار حجر اسود نزد
قرامطه بست و دو سال شش چهار روز کم انتهی کلام المقطعی اینست مجملی از حال قرامطه و تفاصیل احوال ایشان در تواریخ مصر مثل خطط
و تاریخ عبد الرحمن بن خلدون وغیر هما مذکورست **فصل پانزدهم** و از انجمله ست قتال ترک و فتنه ایشان و اینها تا آنرا
در صحاح ستة جز نسائی مرویست که قائم نشود قیامت تا آنکه قتال کنید شما قومی را گویا که روی های ایشان سپر های
مطرقه ست یعنی وجوه عریضه و جنات نابته همچو ترس مطرقه دارند قاله النووی و در روایتی مرنجاری راست قائم
نشود قیامت تا آنکه پیکار کنید شما خوزو کرمان را که قومی از اعاجم ست سرخ روی و در لفظی پهنا روی کوچک بینی خورد چشم
گویا که وجوه ایشان سپر های مطرقه ست حریا نشود قیامت تا آنکه مقاتله کنید قومی را که نعال ایشان موئهاست و این
بر ظاهر خود ست بیهقی گفته قومی از خوارج از ناحیه ری برآمدند پاپوشهای ایشان از موی بود و مقاتله کرده شدند
ذکره السیوطی فی الخصائص الکبری در اشاعه گفته احتمال دارد که مراد آن باشد که نعال ایشان از جلود موی دار غیر
مدبوغ باشد و احتمال دارد که مراد وفور شعر ایشان باشد تا آنکه بابال اقدام ایشان میگرد انتهی این احتمال اخیر
از ظاهر لفظ حدیث بغایت بعید می نماید و چون این خبر را واقع دانند و بر طائفه از خوارج حمل کنند آورد نش در ذکر تتار
چرا مگر آنکه در ینها هم این صورت یافته شده باشد و مصداق تام همین کسان باشند و الله اعلم خوزستان ولایتی معجم
جبلی معروف ست از بلاد اهواز از عراق عجم تا آنکه گفته اند که صنفی از ایشان ست و کرمان موضعی معروف ست در عجم
سنجاوی گفته بلده معمور و وسط از بلاد عجم میان خراسان و بحر هند انتهی در نهایه گفته و در روایت خور براء مهمله و بعین
ارض فارس و صوبه الدارقطنی و قال و روی خوزا و کرمان و گفته در اضافت بری مهمله آید و در عطف بزای معجمه
و وارد شده که ترک کنید ترک را مادامیکه ترک کنند شما را زیرا که اول کسیکه سلب کند ازامت من ملک آنها از بنو
قنطوراء الحدیث و در روایتی آمده که آنها اصحاب باس شدید و غنائم قلیله اند نووی گفته این همه احادیث
معجزه رسول خداست صلعم که حال ترک بجمیع صفات آنها که آنحضرت ذکر کرده بود شناخته شده و مسلمانان

Presented by: Rana Jabir Abbas

چند مرتبه با آنها مقاتله کردند انتهی سخاوی در قناعه گفته و منجمله آن مرات که مسلمانان دران با ترک جنگیدند یکی دولت بنی امیه ست و بود مقاتله میان ایشان و مسلمانان مسدود تا آنکه مفتوح شد این باب شیئا بعد شیئ و بسیار شد شر و فساد از آنها بنابر انچه در آنهاست از شدت و باس تا آنکه اکثر لشکریان مستعصم عین ترک بودند بعده غالب شدند اتراک بر ملک و گشتند پیشرش متوکل و دیگر اولاد او را یکی بعد دیگری تا آنکه مخلوط شد مملکت دیلم و ظاهر شدند ملوک سلاجقه از اتراک و مالک شدند بلاد عجم را بعده غالب شدند برین ممالک آل سبکتگین بعده آل سلجوق و دراز شد مملکت ایشان تا عراق و شام و روم و نبود بقایای ایشان در شام که آن آل زنگی ست و اتباع ایشان و آن خاندان ایوب ست و ایشان هم اتراک بسیار فراهم کردند تا آنکه اتراک در دیار مصریه و شامیه و حجازیه غالب آمدند و خروج کرد بر آل سلجوق در صدد پنجم از هجرت غزو ویران ساخت بلاد را و کشت و خون کرد عباد را بعد و طامه کبری آمد یعنی تتار در سنه شش صد خروج کردند و چنگیز خان بر آمد و دنیا از آتش فتنه بر افروخت خصوصا مشرق بتمامه تا آنکه هیچ شهری نماند مگر آنکه شر ایشان در انجا در آمد بعده ویرانی بغداد روی داد و کشته شد خلیفه مستعصم بر دست ایشان و وی آخر خلفاء عباسیه ست در بغداد و شیخ سعدی شیرازی رشیدا و گفته در فارسی و بیتی چند ازان گذشت و در عربی هم بروی رثا نموده این ابیات از انجاست

حبست بعینی الدامع لا تجری	فلما طغی الماء استطال علی سکری	نسیم صبا بغداد بعد خرابها	تمنیت لو کانت تمر علی قبری
لان هلاک النفس عند اولی النهی	احب لهم من عیش منقبض الصدر	زجرت طبیبا حبس نبضی مداویا	الیک فما شکوای من مرض یسری
لزمت اصطبارا حیث کنت مفارقا	و دار فراقی لا یعالج بالصبر	تسائلنی عما جری یوم حصرهم	وذلک مما لیس یدخل فی الحصر
او یرت کوس الموت حتی کانه	رؤس الاساری ترجمن بالسکر	فقد ثکلت ام القری و لکعبته	مدامع فی المیزاب تسکب فی الحجر
علی جدر المستنصریة ندبة	علی العلماء الراسخین ذوی الحجر	نوائب هر لیتنی مت قبلها	ولم ار عدوان السفیه علی الحجر
وقفت بعبادان ارقب دجلة	لمثل دم قان یسیل الی النهر	ولا تسالنی کیف قلبک و النوی	جراحة صدر لا تبین بالسبر
اتذکر فی اعلی المنابر خطبة	و مستعصم بالله لم یک فی ذکر	ضفادع حول الماء تلعب فرحة	اصبر علی هذا و یونس فی القعر
تزاحمت الاحزان حتی ربسجها	فاصبحت العتقار لازمة الوکر	هنیئا لهم کاس المنیة مترعا	و ما فیه عند الله من اعظم الاجر
فلا تحسبن الله مخلف وعده	بان لهم دار الکرامة و البشر	الم تنظروا اذ کان عاقبة الامر	
لعمرک لو عاینت لیلة نقرهم	کان الغداری فی الدجی شهب تسری	علی امم شعث تساق الی الحشر	
و مستصرخ یا للمروة فانصروا	و من یصرخ المعصوف یسری صفر	غرائر قوم لم یعودوا بالزجر	
[illegible]	[illegible]	تصیح بادلا دالبزنک من بسیر	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الا انما الایام قد جمع فی العطا ... ولم تحس الا بعد کسوتها العری ... ورارک یا مغرور خنجر فاتک ... وانت مطاط لا تفیق لاندب
وسائر ملک لیقتضیه زواله ... سوی ملکوت القائم الصمد الحی ... ربحت الهدی ان کنت عاقل صانع ... وان لم تحن والعصر انک فی خسر
عفی الله عنا ما مضی من جریمة ... ومن علینا بالجمیل من الستر

الی غیر ذلک و بسی طویلة تاج الدین سبکی در طبقات گفته نبوده ست از روزیکه پیدا کرد خدا یتعالی دنیا را هیچ فتنه بزرگتر از فتنهٔ تتار زیرا که ایشان ویران کردند مساجد را و سوختند مصاحف و کتب را و کشتند مردم را و اسیر کردند زنان را و دریدند شکمهای مستورات را و برآوردند اولاد را از بطون آنها و کشتند انتهی گویم قوجین یعنی چنگیز خان از کفار تتار بود در سنهٔ پانصد و چهل و نه متولد شده و در سنهٔ ششصد و دو سر بپادشاهی برآورده و در سنهٔ شش صد و پانزده بر ملک چین و تتار استیلا گرفته سپس بر ایران آمد و محمد خوارزم شاه را در سنهٔ شش صد و هیجده متاصل نموده تمامی ملک غزنه و خوارزم و بخارا و سمرقند و جزآن را بدست آورد و در ایران باظهار مذهب جنگ و پرداخت و بست و دو سال سلطنت کرده بعمر هفتاد و پنج سال روز یکشنبه پانزدهم رمضان سنهٔ شش صد و بست و چهار در گذشت گویند اینقوم مقید بهیچ دین و ملت نبود و در حلال و حرام فرق نمیکرد و گوشت جمیع حیوانات از سباع و طیور میخورد هلاکو خان از اولاد اوست زیرا که پسر تولی خان بن چنگیز خان ست وی در سنهٔ شش صد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده و در سنهٔ ۶۵۶ هجری بغداد را آتش زده و مستعصم را با یاری نصیر الدین طوسی در جوال کرده بمالش استخوانها درهم شکسته بعده گردن کشان آفاق مثل سلطان روم و اتابک فارس و حاکم کرمان و بدر الدین والی موصل و دیگر ملوک اتحاد و بخدمت او شتافتند وی سیزده سال حکمرانی کرده در سنهٔ ششصد و شصت و سه هجری در مراغه که مقر سلطنت او بود نوزدهم ربیع الآخر در گذشت ؎ ستم در عهد او زانگونه خونین شد که هر ساعت ز اجل نزد شفاعت آید و دست ستم گیرد گویند از آن روز که چنگیز خان بر صحرانشینان مستولی گشت و لوای سفک دماء اهل خطا برافراشت تا محلی که بحجم نهضت نمود از سرحد دشت قبچاق تا در بند شیروان و مساکن مردم قبچاق و اماکن آن لکد کوب عساکر طوفان مآثر او شد و در هر ناحیهٔ ایران و توران قطع نظر از ولایات بی نهایات خطا و ترکستان طوفان او بسر سید در طوفان نوح آب از سر میگذشت و در طوفان چنگیز خان طلاتم جیحون خون بگردون میرسید ؎ چگونه شرح تواند داد آن قیامت را کزان فزع ملک الموت خواستی زنهار ... گویم تا لشکر چنگیزی در پارس رسید و اکتای خان در سنهٔ ۶۲۶ بر سریر مغولستان جلوس نموده و در سنهٔ ۶۵۰ منکو قان هلاکو خان برادر خود را بپارس فرستاد و در سنهٔ ۶۵۴ خوارزم شاه بخدمت هلاکو خان رسید و در سنهٔ ۶۵۶ نصیر الدین طوسی و مؤید الدین ریاضی و فخر الدین مراغی و فخر الدین اخلاطی و نجم الدین قمر و جمال کاتبی در مراغه رصد کواکب آغاز کردند و بغداد فتح شد و در سنهٔ ۶۵۸ عزیمت شام پیش آمد و در سنهٔ ۶۶۰ هلاکو خان مملکت ایران وغیره را بر هر پنج پسر خود تقسیم نموده وفات یافت و درین سال کوکب ذو ذنبی بشکل اسطوانه ظاهر شده بود بعد وفات اباقان بجایش نشست و بعد از و در سنهٔ ۶۸۱ محمد خان و در سنهٔ ۶۸۳ ارغون خان و در سنهٔ ۶۹۰ گیخاتو خان و در سنهٔ ۶۹۱ بیدو خان و در سنهٔ ۶۹۴ غازان خان مسلمان شده بر تخت نشست مجلس او با شیخ الاسلام احمد بن تیمیه معروف ست و در اتحاف النبلا مذکور و در سنهٔ ۶۹۸ قران نحسین و قحط و وبا افتاد و در سنهٔ ۶۹۹ مصر فتح شد و در سنهٔ ۷۰۱ رصد مراغه انجام یافت و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در وضع تاریخ غازانی و وضع قانون جمیع ممالک از سنهٔ احد خانی مطابق سنهٔ ۶۹۳ خراجی و سنهٔ ۷۰۱ هجری بعمل آمد هر گاه سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود از اولاد چنگیز خان پادشاه ایران دین اسلام اختیار نمود هزاران هزار از اهل و اتباع و جنود او نیز مسلمانان شدند وی هشت سال و نه ماه حکومت کرده روز یکشنبه یازدهم شوال سنهٔ هفت صد و سه درگذشت و بجای وی برادرش الجایتو ملقب بمحمد خدابنده در سنهٔ ۷۰۳ هجری پادشاه ایران گشت و بعد حکومت سیزده سال در سنهٔ ۷۱۶ هـ آنجهانی شد و ابو سعید خان بهادر در سنهٔ ۷۱۶ سریر آرا گردید غرضکه چهارده نفر از ایشان در ایران فرمان روائی کردند اول ایشان چنگیز خان ست و در سنهٔ هفت صد و سی و شش دولت ایشان منقرض گردید و زمین ایران طوائف الملوک شد و بر بابل جلایریان و بر عراق طغاتیموریان و بر خراسان سربداران و بر شیراز اینجویان و بر کرمان مظفریان و بر فارس اینجویان مستولی شدند و در سنهٔ ۷۸۲ امیر تیمور بر ایران چیره دست شد تا آنکه در سنهٔ ۸۶۱ سلطان ابو سعید آخرین ایشان پادشاه شد

لله الامر من قبل و من بعد کمال اسمعیل در قصیدهٔ خود ایامی بدان کرده و گفته ؎ کنند تهنیت یکدگر کنون بحیات + بقیهٔ کز انسان بماند و از حیوان + برای بندگی حضرتش دگر باره + زسر گرفت طبیعت توالد انسان + پدید میشود آثار حرث و نسل و جود + ازان سبب که بروز صواعق بطلان + از بزرگی کیفیت آنواقعه در یافتند گفت امدند و کشتند و بردند و دیگری گفت تا هزار سال اگر عدالت و امنیت باشد تلافی قتل عام مغول و تدارک خرابی ایشان نمیشود از انجمله در نیشاپور دوازده شبانه روز شمار کشتگان کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار مرد کشته بودند ؎ گمان مبر که زتاثیر ابر و باران ست + که چرخ روی زمین را همیکند تزئین + زبسکه ریخت فلک خون شاهدان برخاک + همین دمد ززمین سوسن و گل و نسرین + و در شهر خوارزم هر قاتلی بست و چهار سر بعرصه گاه آورد و قاتلان از صد هزار نفر افزون بودند ؎ عقل درین دائره سرمست ماند + عافیت از صبر تهی دست ماند + و بعد انقراض دولت چنگیزی در زمین ایران باز طوائف الملوک گردید و از سنهٔ نهصد و هشتم آغاز دولت صفویه شد و در سنهٔ یکهزار و یکصد و سی و هفت محمود غلجه غالب آمد و در سنهٔ یکهزار و یکصد و شصت نادر شاه بر تخت نشست سخاوی گفته بقایای ایشان همیشه خروج میکردند تا آنکه آخر ایشان تیمور اعرج ست که دیار شامیه را گرفته و ستمها کرده و دمشق را آتش زده چنان سوخته که خاویه علی عروشها گردید و در روم و هند در آمد و مدت دی دراز گشته تا آنکه بمرد و نسبرا لشر در بلاد متفرق گشتند انتهی و ظهر بجمیع ذلک مصداق قوله صلعم ان اول من یسلب امتی ملکها بنو قنطورا گویم نسب امیر تیمور گورکان ملقب بصاحبقران بالنسب چنگیز خان در تومنا خان که جد چهارم چنگیز و نهم تیمور ست متفق میشود و تومنا خان پادشاه ترکستان بود ولادت تیمور شب شنبه بست و هفتم شعبان سنهٔ هفت صد و سی و شش هجری موافق نهم اپریل سنهٔ یکهزار سه صد و سی و شش عیسوی در بلدهٔ کش از بلاد ایران بوده لفظ مولد تیمور تاریخ اوست و بر ترکستان و گرجستان مستحکم کرده با صفهان و بغداد قتل عام کرد و فارس را در تصرف آورد و بر روم شتافت تا تاریخ فتح روم ازین کریمه برآورده اند غلبت الروم فی ادنی الارض باین طریق که ادنی ارض حرف ضاد ست چون اعداد ملفوظی آن بگیرند سنهٔ هشتصد و پنج هجری میشود در همین سال روم را از دست پادشاه وی انتزاع کرد و تمامی بلاد شمالی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

را چون ارکس و چرکس و قفچاق تاخت و در سنهٔ هشتصد عزیمت هندوستان نموده بود تا آنکه در سنهٔ از دریا گذشته
محمود شاه لودی را که بادشاه دهلی بود شکست داده و در دهلی خطبه بنام خود خواند و قتل و غارت بسیار کرد و پانزده روز
مانده بایران برگشت و در سمرقند رسیده در سنهٔ هجری بر سیواس و ملاطیه و البستان تاخت و لشکر بشام کشید و تمامی آنولایات
را مسخر کرده حاکم آنجا را قتل نمود و در همین سال دمشق را گرفته آتش زد و تاراج کرد و تاریخ این واقعه لفظ خراب یافته اند و در سنهٔ
بتسخیر ممالک خطا و ختن پرداخت مدت سلطنت او سی و پنج سال و یازده ماه است درین مدت قلیل اکثر ربع مسکون را از
عرب و عجم بگرفت و خطبه بنام او خوانده شد هفتاد سال و یازده ماه و بست روز زندگانی کرده در سنهٔ یکهزار و چهار
صد و پنج عیسوی هیجدهم فروری مطابق روز چهارشنبه هفدهم شعبان سنهٔ هشتصد و هفت هجری در گذشت و قت
غلبهٔ وی بر دمشق شیخ امام محمد بن محمد بن محمد جزری شافعی صاحب کتاب حصن حصین که در کتب دعوات بمزید وثوق و صحت
و اعتبار و قبول اشتهار دارد از خوف دار و گیر طلب وی بکنج خمول خزید و تالیف این نسخهٔ متبرکه توسل بجناب کبریا
جلت عظمته جست و ازین فتنه نجات خواست حق تعالی ببرکت خلوص وی او را از شر تیمور نگهداشت در دیباچه حصن حصین
میفرماید که هرگاه کامل کردم ترتیب و تهذیب او را طلبیدم مرا دشمنی که ممکن نبود دفع وی مگر از خدا پس گریختم از وی مختفی
شده و متحصن شدم باین حصن حصین پس دیدم آنحضرت صللم را و من نشسته ام بر بساروی و گویا آنحضرت میفرماید چه میخواهی
گفتم ای رسول خدا دعا کن از خدا برای من و برای مسلمانان پس برداشت آنحضرت دست مبارک خود را و من نگاه میکنم
بسوی آن هر دو دست و دعا کرد آنحضرت و مسح کرد بآن روی مبارک خود را و بود این خواب شب پنجشنبه پس بگریخت
دشمن شب یکشنبه و گشاد حق تعالی آن فتنه را از من و از مسلمانان بسبب برکت آنچه درین کتاب ست پس این حصن حصین
از کلام سید المرسلین و سلاح مومنین ست از خزانهٔ نبی امین بیرون آوردم آنرا از احادیث و ظاهر کردم آنرا عدهٔ نزدیک هر شدت
و جدا کردم آنرا در حالیکه جنه ست از شر ناس و جنه متحصن شدم بدان در آنچه پیش آمد از مصیبت و اعتصام نمودم از هر ظالم
بآنچه در وی ست از تیرهای رسنده الا قولوا لشخص قد تقوی علی ضعفی و لا یخشی رقیبه و خبات له سهاما فی اللیالی
و ارجوان تکون له مصیبة آتیهن کما بجمله واقعهٔ بغداد و خراب او بردست ترکان تتار چیزیست که رسول خدا صللم بدان اخبار
فرموده و امت خود را بدان اعلام نموده و تعبیر از تتاریان در حدیث بلفظ بنی قنطورا آمده ست در نهایه گفته قنطورا بعد و
قصر جاریه بود مر ابراهیم علیه السلام را که از وی اولاد شده ترکان از نسل او ند حکاه ابن الاثیر و استبعده و جزم به
المجد فی القاموس انتهی و در تیسیر الوصول نیز ترک را از اولاد جاریه خلیل الله قنطورا نام گفته ابو داود از ابی بکره از
آنحضرت صللم روایت کرده که فرمود می آیند مردمان از امت من در زمین بست و مغاک فراخ نام میبرند او را البصره نزد
جوئی که گفته میشود او را دجله بروی پلی ست و بسیار اند اهل این بصره و بست آن شهر از امصار مسلمین و چون باشد
آخر زمان آیند بنو قنطورا یعنی ترکان برای قتال در انجا پهن رویها و کوچک چشمها تا آنکه فرود آیند بر کنارهٔ این
جوی و متفرق شوند اهل بصره بر سه گروه گروهی پناه میگیرد در دره های گاوان و بیابان و هلاک میشود و گروهی
دیگر پناه میگیرد بنفسهای خود را و کافر میشود و گروهی دیگر می اندازد فرزندان خود را پس پشت های خود و قتال

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

میکنند باترکان و ایشانند شهدا شیخ عبد الحق در اشعة اللمعات گفته این قصه اشارت ست ببرآمدن تتار و
آتش فتنه و قتال در دادن ایشان در بلاد اسلام و اشتعال این آتش و استعلا شعل وی در اندک مدت و سوختن
وی عالم را و این قصه ایست که زبان تقریر و تحریر از کشف آن کوتاه ست گفته اند که از ابتدای عمارت ربع مسکون مثل
این واقعه باین کیفیت بوقوع نیامده چه اگر واقع می بود منقول میشد و در حدیث نام بصره مذکور ست و علما گفته اند مراد
بغداد ست باین دلیل که دجله و پل در بغداد ست نه در بصره و ترکان در بغداد آمدند نه در بصره و لیکن ذکر بصره برای آنست
که بصره بنسبت بغداد که در زمان آنحضرت صلعم باین هیئت نبود شهری قدیم ست و قری و مواضع که بغداد دران معمورست
منسوب ببصره بود و هم نزد بغداد قریه ایست که نام قدیمش بصره ست و الحال بنسبت بوی باب البصره گویند انتهی و مراد
بگروه اول کسانی هستند که اعراض کردند از قتال و بزراعت ساختند یا اهل و عیال بار کرده در بیابان و بلاد غریبه رفتند
تا ازین شر نجات یابند و باین همه مخلصی نیافتند و هلاک شدند و گروه دوم مستعصم و اعیان و اکابر و علماء بغداد اند که
بطلب امن و امان بیرون آمدند و کشته شدند و گروه سوم کسانی هستند که با ترکان مقابل آمدند و جان خود را حفظ
دین و آبروی خود در باختند هکذا قالوا و لیکن در حق گروه دوم لفظ کافر شدند وارد ست در ینصورت در مصداق نظر ست
و جامی در شواهد النبوة در ذکر کرامات علی بن ابیطالب آورده که در یکی از خطبه های خود اشارت بواقعه بغداد کرده
و گفته گویا می بینم یکی از بنی العباس را که ویرا میکشند همچنانکه شتر قربانی را بقربانگاه میکشند استطاعت آن ندارد
که آنرا از خود دفع کند و ای بر دوای بروی چه خوار شده ست در میان آن بسبب آنکه امروز پروردگار خود را گذاشته
ست و رو بدنیا کرده بعد ازان خطبه گفته اگر خواهم شمارا خبر دهم بنامها و کنیت ها و حلیه ها و مواضع قتل ایشان انتهی
در اشاعه گفته خطیب از علی رضی الله عنه آورده که باشد شهری در میان فرات و دجله و باشد دران ملک بنی عباس و
آن زود راست در وی جنگی ترسانده شود اسیر شوند دران زنان و ذبح کرده شوند مردان چنانکه ذبح کرده میشود
گوسفند و استاد وش شدید الضعف ست سیوطی در جامع کبیر گفته این حرب بعد موت خطیب یا ده برد و صد سال
واقع شده و این مقوی حدیث ست و ابن مسعود گفته گویا من باترکانم و حالانکه آمدند شمارا برانسپهای گوش بریده و
بستند آنها را البشد فرات و در حدیث دیگر آمده لاحق شوند اهل شام بمنات شیخ گویا که من نظر میکنم بسوی آنها
و حالانکه بستند اسپهای خود را بسواری مسجد نخاوی در قناعه آورده که حاکم صاحب ستر کی [illegible]
از ابو بکر صولی روایت نموده که اول کسیکه از شعراء عرب مدح ترک نموده علی بن عباس رومی ست میگوید بیت
اذا ثبتوا فاشدد من حدیده * تخال عیونا فیه تحار * وان برزوا فضیران تلظی * علی الاعداء لیضرمها استعارا * انتهی کلام
الاشاعه گویم درین وقعه هشت لک کس بقمه شیخ بیدریغ بستم تتار شدند و مدعای وزیر خلیفه مستعصم که حصول
سلطنت بشیعه علویه بود حاصل نشد و حسرتش در دل بمیرد و همچنان ماند سلاطین اسلامیه ملک هند نیز از نسل
همین تاتاریان ظلمه کفره فجره بوده اند **قف** اول کسیکه از اولاد تیمور بپادشاهی ایران و قدری هندوستان رسید
مرزا شاهرخ بن امیر تیمور ست ولادت وی در سمرقند ۴ ربیع الآخر ۷۷۹ هجری بوده هفتاد و یکسال عمر یافت

Presented by: Rana Jabir Abbas

از انجمله هفت سال روبروی پدر پادشاهی خراسان کرد و چهل و سه سال بعد از پدر بالاستقلال فرممالک توران و ایران و دیار هند و ترک حکمرانی نموده در سنه ۸۵۵ بست پنجم ذی حجه درگذشت بعد از وی ظهیر الدین محمد بابر شاه ولد سلطان عمر شیخ مرزا بن سلطان ابو سعید مرزا بن سلطان محمد مرزا بن میرزا میران شاه بن امیر تیمور اول بعمر دوازده سالگی در اندجان بلدهٔ فرغانه پادشاه شد و یازده سال با سلاطین چغتای و اوزبک در ماوراء النهر جنگها کرده آخر راه فرار برقرار پیموده به بدخشان و کابل افتاد و هر دو را متصرف شد ولادت وی ششم محرم سنه ۸۸۸ هجری از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان پادشاه مغلستان ست تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا میگفتند بابر شاه در سنه ۹۱۰ هجری حکم کرد که ما را بعد ازین پادشاه گویند و با سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی جنگیده در سنه ۹۳۲ هجری غالب آمد و وی را بکشت سلطنت هندوستان بعد از یکصد و سی سال قمری از فتح جد اعلای او امیر تیمور باز نصیب او شد درین مدت نه پادشاه افاغنه در هند سلطنت کردند القصه بابر شاه بعد این فتح داخل دهلی شده بر تخت سلطنت جلوس کرد و فرمان روای ممالک هندوستان گردید چندان خزائن و دفائن و بر او میسر شد که عقل از شمارش عاجز ست وفات وی ششم جمادی الثانی سنه ۹۳۷ هجری ست بعد از وی نصیر الدین محمد همایون بادشاه بن بابر شاه مذکور بعمر بست و چهار سالگی بجای پدر بنشست ولادتش در سنه ۹۱۳ هجری ست شیر شاه افغان در بلدهٔ قنوج که وطن کاتب حروف ست حفا الله عنه با وی محاربه کرده شکستش داد و اقلیم هند را متصرف شد همایون بعراق عجم بگریخت و بعد چند سال پیش طهماسپ شاه صفوی پادشاه ایران شتافت وی با کرام و انعام تمام پیش آمده شاه مراد پسر خود را با دوازده هزار سوار همراه ایشان برای کمک کرد پس باین جمعیت متوجه قندهار و کابل شده در سنه ۹۵۲ هجری آنرا انتزاع نمود و از انجا توجه بهندوستان فرمود درین مدت پانزده سال پنج بادشاه افغانان یعنی فرید خان عرف شیر شاه و پسرش جلال خان عرف سلیم شاه و سلطان محمد برادر زادهٔ شیر شاه و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی جلوه کردند همایون این مرتبه بی منازعت هندوستان را بقبضهٔ خود آورد و در ولی نزول کرد و سکه و خطبه بنام وی شد تا آنکه در سنه ۹۶۳ هجری وفات فرمود بعد از وی پسرش ابو الفتح جلال الدین محمد اکبر شاه بن همایون پادشاه بعمر سیزده سال و هشت ماه و بست و هشت روز بر تخت سلطنت جلوس کرد ولادت وی در سنه ۹۴۹ هجری ست و در سنه یکهزار و چهارده بعد حکومت پنجاه و دو سال درگذشت این پادشاه مردی ملحد مزاج بد دین بود در تاریخ فتنه های غریب از دست وی در دین رو داده شیخ عبد القادر بدایونی رحمه الله تعالی که پیش امام و خطیب وی بود در تاریخ خود نوشته اند اکبر شاه بن همایون در ربیع الآخر سنه ثلاث وستین وتسعمائة بر سریر سلطنت نشست نقش سلطنت تیموریه را او در هند نشاند و مملکت بنگاله و سند و اکثر ممالک دکن بضرب شمشیر در حیطهٔ تصرف آورد لکن بتلبیس بعضی اخوان الشیاطین از دین محمدی برگشت و آئینی تازه اختراع نمود و دین الهی نام گذاشت تا آنکه مقرر شد که عقلا در همه ادیان موجود و ارباب ریاضت و کشف و کرامات در جمیع طوائف انام پیدا و حق همه جا دائر پس انحصار آن در یک دین و ملت که نو پیدا شده و هزار سال بر و نگذشته باشد چه لازم و اثبات یکی و نفی دیگری ترجیح بلا مرجح از کجا با آنکه آثار خلائق نزد جمیع اهل عقل مذموم و سمینه و براهمه که بنجلوت و جلوت بصحبت می رسیدند دلائل عقلیه و شواهد نقلیه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

برصدق دین خویش و بطلان غیر گذرانیده بمثابهٔ رسوخ در اعتقاد بخشیدند که نظریات را حکم بدیهیات میدانند که
بتشکیک مشکک زائل نشود و جرح و نشر و دیگر شرعیات و نقلیات که مأخذ آن مشکوة نبوت ست همه را بگوشهٔ نهادند
گاهی پرکهوتم نام برهمن را در خلوت برده اسامی هندی از برای موجودات اشیا بزبانی خاص اختراع میخواستند و
گاهی دیوی برهمن را نزد یک بخوابگاه برده از وی طریق عبادت اصنام و آتش و آفتاب و تعظیم کواکب و احترام اساطین کفره
از برهما و مهادیو و بشن و کشن و رام و هنومان که بودن ایشان از بنی نوع انسان موهوم ست و بنوت و تیقن و اعتبار رسوم
و عادات آنها شنیده با آنجناب گرائیدند و در مذهب تناسخیه رسوخ قدم حاصل شد دخول کفار را در نار محقق اما دوام عذاب
را شبهه و نامشخص گردانیده تاویلات بعیده در نصوص اخبار نبوی آوردند و انسان کامل را عبارت از خلیفة الزمان
داشته تعبیر ازان بذات اقدس فرموده اکثر عین واجب بعضے عکس و فهمانیدند و سجده برای وی تجویز نموده آنرا از یمین
نامیدند و انایان ملک فرنج که ایشانرا پادری گویند انجیل آورده و دلائل برثالث ثلاثه گذرانیده حقیقت نصرانیت
اثبات کرده ملت عیسوی را ترجیح دادند شاهزادهٔ مراد را فرمودند تا سبقے چند تیمناً ازان بخواند ابوالفضل در فیضے تعریف
دجال ملعون را و اوصاف آنرا در باب حضرت خیرالانبیا صلعم علی رغم الکذابین الدجالین فرو آوردند و بر ملعون
خاطرنشان ساخت که چون آفتاب مظهر تام ست و بختن غله و زراعت و میوه و سبزه از تاثیر اوست و روشنی عالم و
حیات عالمیان وابسته باو پس لایق برای عبادت و تعظیم او باشد حکما و فضلا بتقویت مقهور دلائل آوردند چنانچه
دعا بتسخیر آفتاب که هندوان تعلیم داده بودند بطریق ورد نیمشب و وقت طلوع آفتاب خواندن گرفتند و کشتن گاو
و خوردن گوشت آن حرام ساختند آتش پرستی از گجرات آمد و دین زردشت راحق نمود فرمودند آتش را باهتمام شیخ
ابوالفضل بگذارید و هوم که عبارت از آتش پرستی ست بموافقت دختران راجهٔ هند خود از همیشه درون حرم معمول بود
و در ایام نوروز سال بست و پنجم از جلوس سجدهٔ آتش علانیه کردند مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم
ساختند روز عید قشقه کشیدن از دست براهمه تبرکا بر دست بستند غرضکه بر رغم اسلام هر حکمیکه ارباب دیان دیگر بیان
کردند آنرا نقض قاطع شمردند بخلاف این ملت که همه احکام آن نامعقول و حادث و واضع آن فقرا عربان جمله مفسد قطاع
الطریق و اهل اسلام مطعون قرار یافتند یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون و بتدریج
کاروبار بجائی کشید که هیچ احتیاج بدلیل ابطال آن هم نماند ابوالفضل پرسیدم که میل شما ازین مذاهب مشهوره
بکدام پیشتر باشد گفت میخواهم روزی چند در وادی الحاد سیری کنم گفتم اگر قید نکاح از میان جی بردارند بهتر نیست خندید
کرد و گذشت در اندک فرصت یکان یکان را بقوت مصارعت خود و معاونت پدر و مظاهرت پادشاه بزمین ذل و
هوان انداخت چون مقاصد و مطالب بگیر پیش آمد فقیر خود را بگوشهٔ عزلت کشیدم اذا عظم المطلوب قل المساعد آیهٔ فراز
خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنایان بیگانگی کشیدند والحمد لله که بدین خوشحالم ۵ دل در تنگ پوشنده نکوشد که نشنود +
جز در تو فرو نشنود نکوشد که نشنود + گفتم که نرنجد از نکوشد کارت + دیدی که نکوشنود نکوشد که نشنود + واز دور گاه گاهی در
صف نعال کورنش میکردم و نظارگی بودم ع صحبت گذاشتم زتماشائیان شدم + و بعد از روان شدن مخدوم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الملک و شیخ عبدالغنی بمکه خلق را بخلق قرآن و توغل در استحالهٔ وحی و تشابک بنبوات و امامات امتحان کردند و قرار دادند
که کلمهٔ لا الٰه الا الله اکبر خلیفة الله علانیه بگویند فتنه ها می است تاریخ این ملجزا یافته شد در سنهٔ ثمان ثمانین و تسعمائه بیت
طفل رضیع را از والدین جدا کرده و بزر تسلی داده در محلی خالی داشته انرا گنگ محل نامیدند تا هر بینند که بمقتضای این
حدیث کل مولود یولد علی فطرة الاسلام اینها بکدام دین ملقن میشوند و اهتمام رفت که اینها هیچ آواز نشنوند بعد از سه
چهار سال چون ازان محل برآوردند همه گنگ برآمدند و جه تسمیه راست آمد دیگر خواهش ملک محروسه که در پای تخت
جمع شده از حد حصر و عد افزون بود ند از شهر بیرون آبادان ساختند و تراشیدن ریش و نواختن ناقوس نصاری
و تماشای صورت ثالث ثلاثه و سائر لهو و لعب ظیفه شد و کفر شایع شد تاریخ یافتند تا کار بعد از دوازده سال بجائی
رسید که اکثر مخاذیل چون مرزا جانی حاکم ٹٹه و دیگر اهل ارتداد خط خود نوشته دادند باین مضمون منکه فلان ابن فلان باشم
بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی تقلیدی که از پدران دیده و شنیده بودم ابرا و تبرا نمودم و در دین
الهی اکبر شاهی در آمدم و مراتب چهارگانه اخلاص که ترک جان و مال و ناموس در دین باشد قبول کردم این خطوط که لعنت
نامه پیش نیست بمجتهد شرع جدید سپردند و باعث اعتماد و تربیت ایشان شد تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض
و تخر الجبال هدا و برغم اسلام خنزیر و کلب از نجس بودن باز مانده درون محل و زیر قصر نگاه داشته هر صباح نظر بران عبادت
میشمردند و هندوان که حلولی اند خاطرشان ساختند که خوک یکی از ده مظهر ست که حق سبحانه عز شانه دران حلول کرده
تعالی شانه عما یقولون علوا کبیرا دیگر فرضیت غسل جنابت مطلق ساقط شد و همچنین ختم و خال و قرابت قریبه را نکاح
نکنند که میل کم میشود و طلا و ابریشم پوشی خود عین فریضه گشت نماز روزه و حج خود پیش ازان ساقط شده بود و عربی
خواندن و دانستن عیب فقه و تفسیر و حدیث و خواننده آن مطعون و مردود و نجوم و حکمت و طب و حساب و شعر و تاریخ
و افسانه رائج و مفروض و حروف خاصهٔ زبان عرب مثل ثا و حا و عین و ضاد و طا و غیرهن را از تلفظ ساقط ساختند و
عبدالله را ابدالله و احدی را اهدی و امثال آن اگر میگفتند خوش میداشتند برین قیاس در هر رکنی از ارکان
دین و در هر عقیدهٔ از عقائد اسلامیه چه اصول چه فروع نبوة و کلام و رویت و تکلیف و تکوین و حشر و نشر شبهات
گوناگون بتمسخر و استهزا آورده اگر کسے معارض جواب میشد جواب همه منع بود و معلوم ست که مستدل با مانع چه گونه
بس میتواند آمد خصوصا وقتیکه توجه نافذ الامری قاهری بجانب مقابل باشد و در مباحثه مساوات شرط ست
انکس که بقرآن و خبر زو نرهی ✦ این ست جوابش که جوابش ندهی ✦ خانما نها بر سر این مباحثه بر باد رفت و حاشا که این مباحثه
باشد بلکه مکابره دین و فروشان برای خوشامد شکوک متروک را از هر جا پیدا کرده بتحفه می آوردند تفاصیل امثال این
امور را روزگار دراز می باید ✦ غم زلف و رخت را شرح دادن ✦ شبے باید دراز و ما هتابی ✦ الغرض شیعیان
غالب و سنیان مغلوب و اخیار همه جا خائف و اشرار ایمن بودند هر روز حکمی تازه و قدحی جدید و شبه نو بر روی کار
می آمد و اثبات خود در نفی دیگران دیدند و ازین نکته که هر نافی منفی میباشد اهل بنابران مقبولان مردود و مردودان
مقبول نزد یکان دور و دوران نزدیک سبحان من یتصرف فی ملکه کیف یشاء و بزبان عوام کالانعام جزور الله اکبر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

چیزی نبود غوغای عظیم برخاست ملا شیری در آنوقت قطعه گفته مشتمل بر ده بیت این از آنجمله ست ؎ بانبرابید
هر زمان کشور براندازی آفتی ۞ فتنه در کوی حوادث کتخدا خواهد شدن ۞ یا برآید قرص خواهی تیغ در ارباب شرک ۞ بار سر
از ذمه گردن ادا خواهد شدن ۞ فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد ۞ خرقه پوش نه در را تقوی ردا خواهد شدن ۞
شورش مغرست گر در خاطر آرد جاهلی ۞ کز خلائق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن ۞ خنده می آید مرا زین بیت خوش کز طرفگی ۞
نقل نرم منعم و ورد گدا خواهد شدن ۞ شاه ما امسال دعوی نبوت میکند ۞ سال دیگر گر خدا خواهد خدا خواهد شدن ۞
در مجالس نوروزی اکثر از علما و صلحا بلکه قاضی و مفتی را نیز در وادی قدح نوشی آوردند ؎ عشقت خبر ز عالم بیهوشی
آورد ۞ اهل صلاح را بقدح نوشی آورد ۞ یاد تو ای نگار چه معجون حکمت ست ۞ کز هر چه خوانده ایم فراموشی آورد ۞
و مجتهدان خصوصا فیضی میگفتند که این پیاله را بکوری فقها میخوریم دیگر چون مریدان باهم ملاقات نمایند یکی الله اکبر و
دیگری جل جلاله گوید و این بمنزله سلام باشد دیگر سر مرده را بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب
دفن کنند و خواب فتن خود را نیز بهمین هیئت قرار دادند چون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام آن وقایع
بترتیب سنوات در سلک تحریر کشیدن از قبیل محالات بود و باینقدر اکتفا نموده شد و پناه بلطف ایزد تعالی که در همه حال
حافظ و معین بنده ست نموده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادی حزم و احتیاط بغایت دور ست کردم خدای عزوجل
گواه ست و کفی بالله شهیدا که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت مرحومه اسلام که عنقا وار
روی بقاف غربت نهاده و سایه بال خود از خاک نشینان حضیض گیتی باز گرفته چیزی دیگر نبود و نیست و از تعنت
و حقد و حسد و تعصب بخدا پناه میجوییم انتهی اینست اندکی از بسیار که شیخ عبد القادر بدایونی رحمه الله تعالی رحمة واسعة
در وقائع سنوات این پادشاه خلیفت در تاریخ خود که موسوم بمنتخب التواریخ ست ایراد کرده بنده از جا بجا التقاط نموده
اینجا آوردم تا بدانند که دین مبین این چنین فتنه های عظیم از دست بدینان جلوه ظهور گرفته و اخبار مخبر صادق که بظهور
دجالین کذابین در ین ملت خبر داده بپایه صدق رسیده و بالله التوفیق **قف** بعد وفات اکبر اکفر ابو المظفر نور الدین محمد
جهانگیر پادشاه که ولادتش در ۹۷۷ هجری بعمر سی و هفت سالگی بوده بجای پدر بر تخت سلطنت نشست به نیروی طالع
چهار دانگ هندوستان را در حیطه تصرف آورد از قندهار و اقصای سند تا دریای عمان و از کابل تا سر بنگاله و
گجرات و دکن همه زیر نگین وی بود در وقت وی نیز سجده برای وی میکردند مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سرهندی
قدس سره او را سجده نکرد سه سال در اردو و قلعه گوالیار مقید ماند وفات وی بمرض ضیق در سنه یکهزار و چهل
و هفت هجریست عمرش پنجاه و نه سال و یازده روز بود در لاهور در باغ نور جهان بیگم لب دریای راوی مدفون
شده بدایت آمدن فرنگ موسوم بانگریز ایست انڈیا کمپنی بصورت تجارت در هندوستان از عهد اوست در سنه ۱۶۰۰ ع
اساس کار تجارت را مستحکم ترنمودند بعد از وی ابو المظفر شهاب الدین محمد شاهجهان صاحبقران ثانی پادشاه
غازی خلف سوم جهانگیر مذکور بعمر سی و هفت سال و دو ماه و هشت روز روز دوشنبه هشتم جمادی الثانی مسند
حکومت آراست ولادتش در سنه یکهزار هجریست عالمگیر در سنه یکهزار و شصت و هشت هجری او را محبوس ساخت

Presented by: Rana Jabir Abbas

خودش سلطان گردید وفات شاہجہان در سنہ ۱۰۷۶ ہجری بیست سی و یکسال بر تخت نشست در احکام دین نسبت بپدر بسیار بہتر بود رسم سجدہ دربار برانداخت و مسجد جامع دہلی کہ در حسن تعمیر ضرب المثل ست بنا کرد در ہمین وقت در سنہ ۱۶۳۴ع جماعتی دیگر از تجار فرنگ بندر پیلی کہ قریب بالیسر واقع ست رسیدند و در انگلستان چارلس پادشاہ بود و در سنہ ۱۶۴۲ع عہد حکومت شاہ محمد شجاع خلف دوم شاہجہان در مقامات ہوگلی و بالیسر طرح تجارت انداختند و چون بعد ازو نبی پسرش ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاہ بن شاہجہان بعمر چہل و یکسال و دو ماہ و ده روز بر سریر سلطنت نشست نواب میر جملہ صوبہ دار شد در سنہ ۱۶۶۳ع بعہد چارلس ثانی کارخانہ تجارت بنگالہ را نسبت بمدراس زیادہ کردند تا آنکہ در سنہ ۱۶۸۱ع بحکم کورٹ آف ڈیرکٹس ہر دو تجارت بنگالہ و مدراس جدا جدا گردید با جملہ ولادت عالمگیر از بطن بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت نواب آصف جاہ برادر نور جہان بیگم بود ہ چون وی در گذشت مسند سلطنت بوجود قطب الدین شاہ عالم بہادر شاہ خلف دوم عالمگیر موسوم بمحمد معظم در سنہ یازده صد و نوزده ہجری زیب گفت ولادت وی از بطن نواب بائی در برہانپور بود ہ پنج سال و نوزده روز سلطنت کرده در لاہور در سنہ ۱۱۲۴ بعمر ہفتاد سال و پنجاہ و نوزده یوم در گذشت بعده معز الدین جہاندار شاہ بن شاہ عالم بہادر شاہ در سنہ ۱۱۲۴ ہجری در لاہور بر تخت سلطنت جلوہ کرد و بدہلی آمد ولادت وی از بطن نظام بائی ست ده ماہ سیزده روز سلطنت کرد عمرش پنجاہ و سہ سال و کسری بود و چون وی بمرد معین الدین محمد فرخ سیر ولد عظیم الشان بن شاہ عالم بہادر شاہ در اکبر آباد جلوس نمود و ولادتش در سنہ ۱۰۸۸ ہجری بود ہ طوی او با دختر راجہ جیت سنگھ راٹھوری بطمطراق تمام بوقوع آمده و در زمان او حکم جیمس ثانی شاہ انگلستان بنام فرنگیان تجار برای حرب نواب شایستہ خان صوبہ دار شاہ دہلی در رسید و فوج نصاری با دو صد ضرب توپ پیاہ بجز از انگلنڈ بہند آمد و والی ارخنگ را کہ دشمن مغول بود با خود متفق کردند بعد القتیا و التی در سنہ ۱۶۸۹ع اگست امر حرب و مصالحت گرائیده و در سنہ ۱۶۹۹ حکام کورٹ بنگالہ را ریاست جداگانہ قرار دادند و در ہمان نزدیکی در کلکتہ طرح بنا قلعہ بنام فورٹ ولیم افگندند و در سنہ ۱۷۱۳ احکام نواب مرشد قلی خان را منافی مصالح تجارت دیده مستر ہملٹن و خواجہ سرہنداری را بر سم سفارت بحضور فرخ سیر پادشاہ دہلی فرستاده استدعای چہار امر کردند یکے ساختہ شدن روپیہ و اشرفی کمپنی بدار الضرب مرشد آباد دوم عدم تلاش مال و متاع و ارندہ پروانہ راہداری و دستخطی افسر انگریزان کلکتہ سوم تابع بودن مدیون فرنگ زیر حکم ایشان چہارم عدم مزاحمت از خریدن سی و ہشت قریہ بحوالی کلکتہ فرخ سیر این ہمہ استدعا قبول کرده سفیران بامیل مرام برگردیدند بعده اعیان دولت در سنہ ۱۱۳۰ ہجری فرخ سیر را معدوم البصر کرده اول بحبس فرستادند سپس بکشتند شش سال و چہار ماہ و کسری سلطنت کرده بعمر سی و پنج سال و چند ماہ بگذشت و رفیع الشان ولد شاہ عالم بہادر شاہ را بجای وی نشانیدند و بعد از وی پسرش شمس الدین محمد ابو البرکات رفیع الدرجات را در سنہ ۱۱۳۱ ہجری بر تخت شاہی جلوہ دادند و بعده برادر کلانش رفیع الدولہ محمد شاہجہان ثانی را در سال مذکور بجای وی نشانیدند وی سہ ماہ و چند روز حکمرانی کرده بمرض اسہال در گذشت الغرض در مدت ہفت ماہ از سال مذکور سہ کس پادشاہ شدند فرخ سیر و رفیع الدرجات و رفیع الدولہ بعده ابو الفتح ناصر الدین محمد شاہ پادشاہ ولد خجستہ اختر جہان شاہ بن شاہ عالم بہادر بعد وفات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

رفیع الدوله اکبر آباد سلطان گرفتند نادرشاه بادشاه ایران در وقت وی آمده هندوستان را تسخیر کرده شد انچه شد
و احمدشاه ابدالی هفت بار در هند آمد از انجمله یکبار آمدن او بنا در شاه بود و بار دیگر هم در زمانهٔ محمدشاه آمد و شکست خورده
برگشت بعده محمدشاه بعد حکومت سی سال بعمر چهل و هشت سال در سنه ۱۱۶۱ هجری درگذشت و بجای وی پسرش مجاهد الدین
محمد ابو نصر احمدشاه بهادر که از بطن نواب لودم بائی بود در سنه ۱۱۶۱ هجری بعمر پنجاه سال و شش ماه بادشاه شد و در سنه ۱۱۶۷
هجری او را میل در چشم کشیده بمحبس فرستادند سلطنت وی هفت سال و چند ماه بود و وی بست سال در محبس زندگانی
کرده در سنه ۱۱۸۸ هجری انجهان شد احمدشاه ابدالی بار سوم و چهارم در هندوستان بزمانهٔ او آمد و اعزالدین محمد عالمگیر ثانی بن محی الدین
جهاندارشاه بن شاه عالم بهادر را از محبس برآورده بعمر شصت و هفت سالگی بر تخت نشانیدند آمدن احمدشاه ابدالی بار پنجم
در زمانهٔ او بوده مادرش انوپ بائی بود درین ازمنه میان انصاری و نواب سراج الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و اوڈیسه در
سنه ۱۷۵۶ء جنگی عظیم شده و آخر کار منهزم گردیده رهگرای عظیم آباد شد و گرفتار آمده بقتل رسید و میر محمد جعفرخان بحکم کرنیل کلیو
رئیس مشد آباد شده و در سنه ۱۷۶۳ء بعد محاربهٔ عظیم آباد بدخل انصاری آمد و عالمگیر ثانی پنج سال و هفت ماه و بست و هشت روز
سلطنت کرده بعمر هفتاد و چهار سال درگذشت بعده ابو المظفر جلال الدین محمد علی گوهر شاه عالم بادشاه ولد اعزالدین عالمگیر
ثانی که از بطن نیت محل عرف لال کنور بائی در سنه ۱۱۴۰ متولد شده بود در سنه ۱۱۷۳ هجری در حوالی عظیم آباد مشهور به پٹنه بر تخت
شاهی جلوس نموده خود را شاه عالم ملقب کرد و شجاع الدوله صوبه دار اوده را خلعت وزارت بخشید و بخوف جان و مرسله
ده سال در الله آباد بسر برده در سنه ۱۱۸۹ هجری بدهلی آمد و احمدشاه ابدالی بار هفتم در هندوستان بوقت وی بوده در نیوقت
انگریزان با شجاع الدوله در یکسر معرکه قتال آراستند و فتح یافتند بادشاه و نواب هر دو شکست خوردند و سند دیوانی
صوبهٔ بنگاله بنام کمپنی نوشته شده و ازینوقت دولت انصاری درین ولایت ترقی روز افزون گرفت و این معرکه در سنه ۱۱۷۸
هجری واقع شد صوبهٔ الله آباد که مدخل بست و چهار لکهه روپیه داشت و صوبهٔ کوڑه جهان آباد نیز همینقدر جمله ملک چهل و
هشت لکه روپیه جهت خرچ بادشاه حواله ملازمان شان گردید باقی صوبهٔ اوده یک کروڑ و پنجاه لکه روپیه و بنارس
و غازی پور پانزده لکه روپیه بصرف نواب مذکور ماند سپس در سنه ۱۷۶۵ء ملک پنجاه لکه روپیه بابت خرچ کمپنی از نواب گرفته
صلح نامه بدستخط و مهر بمیان آمد و شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده برگشت و در سنه ۱۷۶۵ء صوبه جات بنگاله و بهار
و اوڈیسه از طرف شاه عالم بادشاه تفویض انگریزان گردید و برای مصارف بادشاه بست و چهار لکه روپیه سالانه مقرر
شد و در سنه ۱۷۷۲ء کوڑه و اله آباد نیز از طرف بادشاه بدخل فرنج آمد و علاقهٔ پانڈی چرسی هم ضمیمهٔ آن گشت و همدران
زمان برای حکومت هندوستان ضوابط قوانین مقرر گردید و عدالت نامقرر شد درین اثناء غلام قادرخان پسر ضابطه خان
افغان چشم بادشاه از نوک خنجر برآورده دست ستم براولاد تیموریه دراز کرد و انچه مال و زر بدست تواند آورد بگرفت
و بخوف مرسله طرف غوث گڈه شتافت بعد روانگی او مرهٔه آمده بادشاه را بدستور قدیم بر تخت دهلی نشانیدند و
از سر نو سکهٔ و خطبه بنام وی خواندند این سکه تا سنه ۱۲۵۲ هجری در تمام ملک هندوستان با وجود عمل انگریزی جاری بود
و مرهٔه بعد تخت نشین کردن بادشاه تعاقب غلام قادرخان نمودند و در سنه ۱۲۰۳ هجری او را بدست آورده بسزای لائق

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

رسانید نداول هر دو چشم او برآوردند و بعده گوش و بینی بریدند بعده دست و پا لیش از هم جدا ساخته بدهلی فرستادند
اما در اثنار راه درگذشت شاه عالم بعمر هفتاد و نه سال و نه ماه و پنجده روز در سنه ۱۲۲۱ هجری بعد سلطنت چهل و نه سال این عالم
بآن عالم شتافت و ملقب بفردوس منزل شد و بجای وی پسرش ابو النصر معین الدین محمد اکبر پادشاه ملقب باکبر ثانی بر تخت
دهلی جلوه گر گردید و لادت وی در سنه ۱۱۷۳ هجری از بطن مبارک محل بوده وقت جلوس چهل و شش سال عمر داشت و
در سنه ۱۷۸۱ فرنگیان بنارس را از نواب وزیر و در سنه ۱۷۹۲ ع جنور را از نظام الملک گرفتند و با ٹیپو سلطان والی میسور محاربات نمودند
تا آنکه وی صلح کرد و آخر کار در جنگ نانی کشته شد و ممالک آرکاٹ و سورت وغیره بقبضهٔ ایشان در آمد و در سنه ۱۸۱۰ بوندیل کهند و
اعظم گڈه و کورکهپور از والی ملک اودستانیدند و در همین سال فرخ آباد را داخل ملک معموله خود ساختند و چند علاقه
سیندیه و هولکر بتصرف در آمد و بماه دسمبر سنه ۱۸۱۱ بر آگره و دهلی تسلط حاصل شد و او ڑیسه و بهار هم گرفتند و از سنه ۱۸۳۵ روپیه
کمپنی درین ممالک جاری گردید و بالجمله چون اکبر شاه درگذشت پسرش ابو المظفر سراج الدین محمد بهادر شاه پادشاه در
دهلی بجای پدر نشست و لادتش از بطن لال بائی در سنه ۱۱۸۹ هجری بوده جلوس وی بجای پدر در سنه ۱۲۵۳ هجری ست یک لک
روپیه باهواری برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر بود لفظ چراغ دهلی تاریخ جلوس اوست کاتب حروف او را
در دهلی دیده و در سنه ۱۲۷۳ هجری بجرم بغاوت دستگیر کمپنی بوده بجزیره رنگون فرستاده شد و بعد چند سال همانجا
درگذشت از بدر گشتن او سلطنت تیموریه که از وقت محمد شاه پادشاه برای نام بود منقرض گردید اکنون هیچ نام و نشان
هم نماندان الارض لله بور تهاس بیشار مجموع مدت حکمرانی آل تیمور در هندوستان از عهد بابر شاه سه صد و چهل و یک
سال قمریست و شانزده نفر از ایشان بر تخت سلطنت جلوس کردند و در سنه ۱۸۱۴ ع میان نصاری و دولت نیپال محاربه شد و
انجام کار مصالحه گردید و بسیاری از ملک بفرنج سپردند بعده قوم پنڈاره باتفاق پیشوا و راجه ناگپور و هولکر سر فساد
برداشتند و شکست خورده ملک شامل معموله فرنگ گردید و در سنه ۱۸۱۸ ع با نظر محمد خان والی بهوپال و امیر خان والی تونک
وغیره مصالحه شده عهد نامها تحریر یافت و در سنه ۱۸۲۴ محاربه برملک آوا واقع شد و رنگون بدخل انگریزی آمد و ایشان مجبور
شده ملک آشام سپردند و در سنه ۱۸۲۶ ع بعد جدال و قتال قلعه بهرت پور بدست نصاری آمد و در سنه ۱۸۲۹ ع کار دولت فرنگ رونق گرفت
و آمد و شد جهازات دخانی درین ملک جاری گردید و روپیه کمپنی درین ملک در سنه ۱۸۳۵ ع رواج گرفت و در سنه ۱۸۴۴ ع محاربه ملک
پنجاب پیش آمد و این ملک از قوم سکهه منتزع شده شامل معموله ایشان گشت و در سنه ۱۸۴۹ ع قلعه لاهور و شهر ملتان
بدخل انگریزی در آمد و در سنه ۱۸۵۶ ع ملک اود بدخل گورنمنٹ در آمد و در ماه می سنه ۱۸۵۷ ع سانحه غدر فوج انگلیسیه فتنه رو داد و بعد فرو نشستن آتش این فتنه در
سنه ۱۸۵۸ ع باسباب چند مملکت هندوستان از اجاره نزول ایسٹ انڈیا کمپنی بعلاقه خاص ملکه انگلستان منتقل شد و در سنه ۱۸۶۹ ع لارڈ میو بعهده وایسرائے گشته هندوستان مامور شد
اکنون این مملکت هند بقبضهٔ تصرف نصاری ست و از ما جریات ایشان در ین ملک چند چیز ست یکی انتظام ڈاک دوم در ستی
طرق و شوارع بعید و طویله بروجه کمال سوم صفائی کوی و برزن و بدر و پای بلاد و چهارم انتظام محکمه پولس یعنی فوجداری پنجم اجرای کارخانه
که آنرا نوث خوانند ششم اجرای کارخانهای دار الضرب و آردو ریسمان و پنبه و جامه بافی وغیره او زار بسیار و بیشمار هر کار و بار
هفتم ایجاد مراکب دخانی که مسافت بعیده دراز منه قلیله طی میکنند هشتم اجرای تار برقی در بر و بحر بصنعت مقناطیسی نهم روشنی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گیاس وسیم ایجاد انواع اقمشه و امتعه برای آرایش مکان و مکین و تمام همت اینقوم مصروف بایجاد و اصلاح امور معاشیه
و بهم رسانیدن دولت و حکومت تمام عالم ست پس بس و تا امروز از ابتداء آمدن ایشان در پیرایهٔ تجارت بملک هند دویست
و هفتاد و سه سال شمسی میشود و قت حکمرانی را پنجاه و دو سال هجری والله اعلم **قف** اما فرق میان خلافت و سلطنت
من حیث الشرع پس سیوطی در حسن المحاضره آورده عن سلمان ان عمر بن الخطاب قال له املک انا ام خلیفة
فقال له سلمان ان انت جبیت من ارض المسلمین درهما او اقل او اکثر ثم وضعته فی غیر حقه فانت
ملک غیر خلیفة فاستعبر عمر و عن سفیان بن ابی العوجاء قال قال عمر بن الخطاب لله در ما اوری اخلیفة انا ام ملک فان کنت ملکا
فهذا امر عظیم قال قائل یا امیر المومنین ان بینهما فرقا قال ما هو قال الخلیفة لا یاخذ الا حقا و لا یضعه الا فی حق و انت بحمد
کذلک فلست بملک یعسف الناس فیاخذ من هذا و یعطی هذا فسکت عمر اخرجها ابن سعد فی الطبقات قال ابن فضل الله فی
المسالک فی کر علی بن سعید ان الاصطلاح ان لا تطلق هذه التسمیة الا علی من یکون فی ولایته ملوک فیکون ملک الملوک
فیملک مثل مصر و مثل الشام و مثل افریقیة او مثل الاندلس و یکون عسکره عشرة الاف فارس او نحوها فان زاد بلادا او عددا
فی الجیش کان اعظم فی السلطنة و جاز ان یطلق علیه السلطان الاعظم فان خطب فی مثل مصر و الشام و الجزیرة و مثل خراسان
و عراق العجم و فارس و مثل افریقیة و المغرب الاوسط و الاندلس کان سمته سلطان السلاطین کالسلجوقیة انتهی **فصل شانزدهم** و از انجمله
حریق مسجد شریف نبوی که در ایام سلطنت سلطان قایتبای واقع شده و از امور هائله بوده و اشارت بدان در ما سبق رفته
و تفصیلش این ست که در ثلث شب اخیر از شب دوشنبه سیزدهم شهر رمضان ۸۸۶ هجری رئیس المؤذنین شیخ شمس الدین محمد
بن خطیب مأذنه شریفه یمانیه برآمد و تذکیر کردن گرفت آسمان ابر داشت و ستارها متواری بود ناگاه آوازی هایل
از رعد مسموع شد و صاعقه افتاد که چون آتش زبانه میزد بعضی از هلال مأذنه از صدمه وی شگافته شد و موذن بمرد و بانی
مأذنه بر سقف مسجد شریف افتاد و در وی آتش فروگرفت درهای آسمان کشاده شد و مسجد شریف سوختن گرفت امیر مدینه
سید قتاده بن ادریس و شیخ حرم و قضاة و سائر مردم حاضر شدند و اهل نجدت و قوت بالای سطح حرم رسیده بآبها اطفاء
نار خواستند آتش بیشتر و پیشتر میگردید و طرف شمال و مغرب فروگرفت مردم از اطفاء آن عاجز آمدند و بگریختند و
آتش چندان مستولی گشت که زیاده از ده تن دران خاکستر شدند و سائر سقف مسجد شریف را احاطه کرد و هر چه
مسجل بود از مصاحف خزائن کتب و ربعات و غیره همه را پاک بسوخت این کتاب ما خیلی نفیس از این مصحف ها پس عظیم بود مسجد
ازین حریق چون بحری بزرگ از نار شد که شرار آتش چون قصر هر طرف می افتاد تا آنکه آتش بذکور مستوعب جمیع مسجد و قبه
علیا که فوق قبهٔ نبی صلعم بود گردید و رصاص وی گداخته روان شد اما آتش بحجرهٔ شریفهٔ نبویه علی ساکنها افضل
الصلوة و السلام نرسید برای که قبهٔ پایین از این حریق سلامت ماند و با وجود آنکه پاره های قبه بالا ترقیده بروی می افتاد
و هر پاره گویا کوهی بود و نه آتش تا آنکه حجارهٔ اساطین هم سوخته بر زمین افتاد اما آتش درون حجره نرسید یکصد
و بیست اسطوانه و منبر شریف و صندوق که در مصلی شریف بود و مقصوره که گرد حجرهٔ شریفه ست همه بسوخت اما
اساطین ملاصقهٔ حجرهٔ شریفه و خانهای که گرد مسجد شریف بود ند سالم ماندند در این حریق اشکال طیور بیض دیده شد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که گرد آتش می گردند گویا که آتش بر از خانهای چیران نبی صلعم با وجود وقوع بعض شرارهای در انها دور میکنند و نگاه میدارند
بعد اتمام این هائله مسجد را از خاکستر سوخته پاک کردند و از مقدم مسجد تا موخرش برای نماز جدا کردند و امیر مدینه با قضاة
و عامهٔ مسلمانان مدینه تا انگه بازنان و کودکان نیز انجا نماز کردند و تقرب بخدا نمودند و در ارسال قاصد بمصر مبادرت کردند
و بر سلطان عرض فرمودند قاتیبای از شنیدن این واقعهٔ هائله ملول گردید و توجه بر عمارت مسجد شریف گماشت و دانست که این
هم یکی از نعمت های خدمت که او را اهل این شرف عظیم که تعمیر مسجد نبوی علیه افضل الصلوة والتسلیم باشد گردانید پس
سلطان مذکور سه صد کس از ارباب صنائع با بسیاری از حمیر و جمال و بغال و سائر مئونت آنها و یک لک دینار
بفرستاد تا انگه قبهٔ شریفه و مواذن و غیرها را از سر نو بنیاد نهادند و بطرحی نفیس بتعمیر شروع داختند بروجهی که تا امروز
همان صورت عمارت موجود است و نیز حکم کرد که رباطی و مدرسه و مأذنه حول مسجد شریف احداث نمایند چنانچه مدرسهٔ
عظیم و رباطی مشرف بر مسجد شریف از طرف باب السلام و باب الرحمة بنیاد کردند سید سمهودی مدنی گفته وقت ملاقات
قاتیبای سلطان این ابیات تلخیص فرو خواندم ؎ کانت مسائلة الرکبان تخبرنی عن احمد بن سعید الطیب الخبر وحتی
التقینا فلا والله ما سمعت اذنی باطیب مما قد رأی بصری **فصل هفدهم** و از انجمله ست قضیهٔ نقب حجرهٔ شریفه که
فی الحقیقة داخل معجزات بینات سید کائنات علیه افضل الصلوات والتحیات ست و از جمله عجائب حادثات و غرائب
امور و آفات ست و در سنهٔ سبع و خمسین و خمسمائة واقع شده در جذب القلوب گفته سلطان نور الدین شهید محمد بن
زنگی که جمال الدین وزیر او بود سرور انبیا را یکشب سه بار در خواب دید که اشارت بد و شخص که آنجا استاده اند میکنند
و میفرمایند زود دریاب مرا از شر این دو شخص و ارنان بفرست دریافت که امری غریب فظیع در مدینهٔ مطهره حدوث
یافته ست که بدان باید رسید سلطان مذکور همدران ساعت در آخر شب بر رواحل خفیفه بالبست نفر از خواص مجلس خود
سوار شده مصحوب اموال کثیره متوجه مدینه با سکینه و در شانزده روز از شام بمدینه قدوم آورده در مقام استحضار
آن دو ملعون آمد و مقدمهٔ تصدق و انعام و اکرام را حیله و وسیله حضور خواص و عوام ساخت تا هر که از اهل بلد حاضر
آمد مالی عظیم حاصل او شد و درین میان هیچکس را ندید که هیئت نامطبوع آن دو نفر که در خواب و شانزده بود باشد
فرمود بعد از ایشان کسی دیگر باشد از اهل شهر که حاضر نیامده باشند گفتند هیچکس نباشد که نیامده الا دو شخص
مغربی که بصفت عفت و صلاح آراسته و بنعت صلحاء انعام پیراسته اند و بجهت مشغولی اوقات هرگز در مردم نمایند
حکم کرد تا ایشان را حاضر آوردند بهمان هیئتی که سرور انبیا صلعم نموده بود دریافت پرسید منزل شما کجاست گفتند
در رباطی که قریب حجرهٔ شریفه ست و آن مکان الآن در قبلی غربی حجره ست خراب افتاده و شباکی از وی در دیوار
مسجد گذاشته اند سلطان مذکور ایشان را همین جا گذاشته روی بمنزلی که نشان داده بودند آورد و قرآن دید
در طاق نهاده و کتب دیگر در مواعظ و رقائق و مالی در ناحیهٔ بیت نهاده که صرف فقرای مدینه میکردند و حصیری در
محل خوابگاه ایشان افتاده سلطان شهید حصیر را برداشت سر دایره دید که بصوب حجرهٔ نبوی صلعم حفر نموده اند
و چاهی دیگر در یک ناحیهٔ آن کنده تا خاکها را در وی بیندازند و بروایتی دیگر دو انبان پوست داشته اند که بخاک

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

پرمیکردند و درمیان شب بے نواحی بقیع برده می اندانختند بعد از تهدیدات بلیغه و تعذیبات شدیده کشف حال نمودند
که ایشان فرنج و نصرانی اند که نصاری مشائر اورا در لباس حجاج مغاربه با اموال جزیله بمدینه فرستادند تا حیله در وصول بداخل
حجرهٔ شریفه نموده باجسد مبارک حضرت سید کائنات گستاخی نمایند در شبیکه این نقب اقرب قبر شریف میرسانند
ابر و باران بسیار و رعد و برق و زلزلهٔ عظیم پیدا میشود و در صباح آن سلطان شهید میرسد باستماع این کلام
سلطان را حالتی عظیم دست داد و گریه بسیار کرد و هم در تخت شباک حجرهٔ شریفه بهر دو آن بی سعادت را کردن زد
و در آخر روز بسوخت و در حریم حرم حجره خندقی حفر کرد و که تا آب سانیده بر صاص نداشت کرد تا مجال وصول بموضع
قبر شریف متعذر باشد **قصهٔ دیگر** ابن النجار در تاریخ بغداد آورده که بعضے از زنادقه بعضی از امرا عبیدیه که حکام مصر
بودند و ولایت حرمین شریفین زادشرفها تحت تصرف ایشان بود و احوال این اشقیا بر و اقفان فنج تاریخ روشن ست اشارت
کردند که اگر جسد مبارک پیغمبر صلعم ابو بکر و عمر رضے اللہ عنہما بمصر نقل کرده شود موجب منقبتی عظیم مر سکنهٔ این دیار را حاصل
گردد و کافهٔ خلق از سائر آفاق و اقطار بقصد زیارت قاصد این دیار شوند حاکم مصر بنا بر این خیال محال عمارتی عظیم و
حظیرهٔ عالی بنا کرده یکے از معتمدان را که او را ابو الفتوح میگفتند به مباشی قبور شریفه بمدینه مطهره فرستاد انا لله و انا الیه راجعون
این بلدهٔ مبارک چون پیش از آمدن وی کیفیت حال معلوم کرده بودند هم در اول مجلس که او را دیدند یکی از قراء ایشان آیت
کریمه وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون الا تقاتلون قوما نکثوا
ایمانهم وهموا باخراج الرسول تا انکنتم مومنین بطعنے هر چه تمامتر بر خواند هیجانی و حرکتے در مردم پیدا آمد خواستند که ابو الفتوح
را همدران مجلس بکشند ولیکن چون زمام مهام این بلاد در دست تصرف و اختیار این اشرار بود در سرعت و تعجیل آن
تانی و تامل مصلحت وقت افتاد ابو الفتوح را نیز خوفی و ضیق صدرے پیدا شد و گفت والله اگر سر من درین مهم رود رضے
ترم از انکه دست تعرض بموضع قبر شریف دراز کنم و همدرین شب بادی عظیم فرستادند که کرهٔ ارض از صدمهٔ آن از حالی
بحالی میرفت و شتر با پالان و اسپ با زین مثل گوی میگردید ابو الفتوح مذکور را نیز از مشاهدهٔ این حال عبرتی و خوفی
دست داد که ملاحظهٔ حاکم که در دل داشت قدم از ساحت سینهٔ او بیرون نهاد آخر کار او نیز بصدق همت خود
بسلامت بگذشت و از اغرب غرائب قصهٔ جنف بعضی ملاحده ست که محب طبری در ریاض نضره آورده که قومی از
رفضهٔ حلب پیش امیر مدینه آمدند و اموال جزیله و هدایای عزیزه آوردند تا دری در حجرهٔ شریفه بکشایند و ابو بکر صدیق
و عمر فاروق را رضی الله عنهما بیرون برند امیر مدینه بعلت سوء مذهب و محبت دنیا اجابت نمود و ایشان را بدان اذن
داد و به بواب حرم شریف گفت که چون این جماعه بیایند در حرام بر آنها گشاده دهی و هر علیکه در انجا کنند مانع نیائی
بواب مذکور میگوید که چون نماز عشا گذاردند و در بارا بستند چهل کس با مساحی و مکاتل و شموع و آلات هدم و
حفر آمده بر در باب السلام بایستادند و در بزدند من بحکم امیر در را بر ایشان گشاده دادم و بگوشه رفته نشستم
و گریه میکردم که تا چه قیامتی قائم خواهد شد سبحان الله هنوز محاذی منبر شریف نرسیده بودند که تمامهٔ ایشان را
با هر چه از اسباب و آلات همراه داشتند نزد عمودی که قریب بیاد ست عثمانی ست زمین فرو برد امیر چشم در راه انتظار

Presented by: Rana Jabir Abbas

داشت که موجب این اهمال و تاخیر چه باشد مرا طلبید و گفت حال قوم چیست من آنچه مشاهده کرده بودم همه با امیر بگفتم
که چنین و چنان واقع شد امیر گفت دیوانه شده آخر ببین که چه میگوئی گفتم امیر خود دنیا بیاید و به بیند که هنوز اثر حسف و بعضی
ملابس که بر ایشان بود باقی ست و طبری نسبت این حکایت به ثقات میکند که بصدق و دیانت مشهورند و بعضی
مورخان مدینه نیز ذکر کرده اند چنانچه در تاریخ سمهودی مذکور ست واللہ اعلم **فصل هیجدهم** از جمله غرائب وقائع
که درین چهار عظمت شعار وقوع پذیرفته حضرت سید ابرار صلعم بدان اخبار نموده ظهور نار حجاز بود که دلالت او بر عظمت
شان این بقعهٔ کرامت نشان اظهر من الشمس ست و مانا که حکمت در وجود آن نار تخویف و انذار اشرار روزگار بود
بوقوع حوادث و وجود وقائع که دران ایام بظهور آمد و حکمت در تخصیص این بلدهٔ شریفه آنکه چون این بقعه محل رحمت و
مقام شفاعت ست ظهور او درینجا در باب تخویف و انذار و عبرت و اعتبار ادخل باشد و بعد از ظهور این حکمت و حصول
این مقصود زلال رحمت خاصهٔ این حضرت عالی مرتبت کار خود کرد و آتش غضب الهی را فرو نشاند قرطبی گوید که از
ابتدا سلخ جمادی الاولی سنهٔ اربع و خمسین و ستمائة در مدینه تا غایت ثالث جمادی الآخره زلازل عظیمه بوجود آمد که مانند
رعد آواز ها کرد و جمیع بیوت و جدار آن مزلزل و متحرک در آمد در یک شب چهارده بار یا هیزده بار عود نمود و در ثالث
شهر مذکور بعد از نماز عشا آتشی از جانب حجاز نمایان شد مانند شهری بزرگ که او را قلعه باشد با برج و تراریف و گویا
جماعهٔ از آدمیان هستند که او را میکشند هر گونی که میرسد چون خاکستر باد فنا میدهد و چون ارزیز گداز میبرد و چون
رعد فریاد میکند و چون دریا جوش میزند گویا که از میان او جویهائی سرخ و کبود می برآید و بقرب مدینه منوره میرسد
و با وجود آن نسیمی ملایم از آن سو بمدینه می آید و مسطلانی که از اهل آن عصرست میگوید که ضوء آن نار اکناف و اطراف آن بوادی
و باری را گرفته بود و حرم نبوی و جمله بیوت مدینه را مثل نور آفتاب در گرفته و مردم شبها در روشنائی آن کار
میکردند و نور آفتاب و ماه دران ایام از کار افتاده بود و انخساف پذیرفته و بعضی در مکهٔ معظمه نور این نار دیده و
در تیما و بصری مشاهده نموده و مصداق آنکه مخبر صادق خبر داده بود که آتشی از جانب حجاز برآید که بنور وی گردنهای
شتران در بصری نماید مشهود گشته گویم بخاری و حاکم در مستدرک از ابو هریره آورده که لا تقوم الساعة حتی تخرج
نار من ارض الحجاز تضیئ اعناق الابل ببصری و ابن ابی شیبه و احمد و حاکم و صححه از ابو ذر روایت کرده قال قال رسول
اللہ صلعم لیت شعری متی تخرج نار من جبل وراق تضیئ لها اعناق الابل البخت ببصری کضوء النهار و طبرانی بسند خود
از عاصم بن عدی انصاری روایت کرده که گفت سالنا رسول اللہ صلعم حدثنا ان ما قدم ابی اول ما قدم المدینة قال ابن حبیش
وسیل قلنا لا ندری فمر به رجل من بنی سلیم فقلت من این جئت قال من حبیش وسیل فدعوت بنعلی فانحدرت الی رسول اللہ صلعم
فقلت یا رسول اللہ سالتنا عن حبیش وسیل فقلنا لا علم لنا به و انه مر بنا هذا الرجل فزعم انه من اهله فسأله رسول اللہ صلعم فقال
این اهلک فقال بحبیش وسیل فقال اخرج اهلک فانه یوشک ان تخرج منها نار تضیئ اعناق الابل ببصری و روی هو و ابو یعلی
و احمد من روایة رافع بن بشر السلمی عن ابیه قال الحافظ الهیثمی و رجال احمد رجال الصحیح غیر رافع و هو ثقة یوشک تخرج
نار من حبیش وسیل تسیر سیر بطیئة الابل تسیر النهار و تقیم اللیل الحدیث و در مسند فردوس ست از عمر لا تقوم الساعة حتی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بسیل وادی من اودیة الحجاز بالنار تقضی اعناق الابل بحضرموت نور الدین سید علی سمهودی در تاریخ مدینه گفته این نار در مدینه
ظاهر شد و شهرت او بحد تواتر رسید و پیش ازوی زلازل هولناک واقع شد و اهل مدینه ازان سخت ترسیدند و التجا برسول
خدا صلعم بردند و ابتدا زلزله در مدینه غرة جمادی الاخری و آخر جمادی الاولی سنه اربع و خمسین و ستمائة بود پس دو سال قبل
قتل مستعصم خراب بغداد باشد لیکن سبک بود روز شنبه اشتداد گرفت و سخت نمایان گردید چون شب چهارشنبه سوم
ماه یا چهارم او در ثلث اخیر ازوی شد زلزله عظیم آمد و تا بقیه شب الی یوم الجمعه مستمر ماند دوی اعظم بحدی رعد داشت زمین
و جبال گردید و دیوارها حرکت کرد و تا آنکه در یک روز و نیم دون شب هیجده حرکت نمود و چاشت روز جمعه ساکن گردید هنگام
نیمه روز این نار ظاهر شد و از محل ظهور او دخانی متراکم برخاست که سواد او افق را بپوشید و چون ظلمات متراکم گشت
و شب آمد شعاع نهار ساطع شد و در قریظه طرف حره نمودار گردید و بر صفت بلد عظیم که سور محیط داشته باشد و بران شرفها
و برجها و منابر بوده دیده شد و مردمان دیده شدند که او را سیک شدند بر هیچ کوه نمیگذشت مگر که آنرا پاره پاره میکرد و میگداخت
و از مجموع او مثل نهر احمر و ازرق بیرون می آمد سنگها از پیش خود برمیداشت و تا محطر کب عراقی منتهی میگشت و ازوی
یک یوم فراهم گردید که همچو جبل عظیم شد و انتهای این نار تا قریب بینه منوره گردید انتهی مورخان آورده اند که طول وی مقدار
چهار فرسنگ و عرض بقدر چهار میل و عمق یک نیم قامت آدمی و جریان او مثل سیول و تموج او مانند دریا و آنچه از
احجار در تاب گداخته بود سدی عظیم در وادی بوجود آمده تا مدتهای مدید بالغ سلوک اعراب مشی مواشی و دواب شد
بود این متخیرین حکمتی بالغه شده که در اکثر احوال از جانب بعضی مفسدان اعراب آمده تشویش گونه باهل مدینه می رسانیدند
حدوث این سد مانع در آمد ایشان شد و از جمله عجایب و غرایب این آتش و عظمت شان او از حیطه بیان اقلام و مرتبه بسط
کلام خارج ست جمال مطری که از مورخان مدینه ست می آرد که این آتش احجار را میخورد و در اشجار ازوی اثری نبود
و میگوید شنیدم از بعضی عقبای امیر عزالدین سنیف که صاحب مدینه بود میگفت امیر مذکور مرا با شخصی دیگر باستخبار
احوال این نار فرمود ما هر دو سوار قریب آن رفتیم هیچ حرارتی ازان محسوس نمیشد تا آنکه جبال و قلاع فرومی برد من تیری
از ترکش گرفتم و دست بجانب آتش دراز کردم پرهای تیر همه بسوخت و چوب او بسلامت ماند آنجا مطری میگوید
در خاطر من از استماع این حالت معنی دیگر میرسید که گویا ناخوردن او اشجار را از آثار تحریم نبوی ست که در شان حرم مدینه
و وجوب طاعت او بر جمیع مخلوقات در عایت او بلی وی بر کافه کائنات فرموده ست صلعم و لیکن قسطلانی میگوید که
از بس شدت حرارت آن نار هیچکس را امجال قرب او نبود و تا دو تیر انداز امواج حرارت و افواج هیبت او میرسید و نیز
میگوید که از شخصی که در نقل اخبار و ثوق و اعتماد را شاید شنیدم که در وادی سنگ عظیم بود که نصف آن داخل حرا
بود و نصف دیگر خارج نصف خارج را آتش فرو برده بود و چون بنصف داخل رسید منطفی گشت و درین روایتی که جمال
مطری آورده ست و کلام قسطلانی بظاهر منافاتی نیست سید سمهودی علیه الرحمة میگوید کلام قسطلانی اقرب ست
بقبول زیرا که وی از اهل آن عصر ست و احوال آنرا بمشاهده معلوم کرده و اعتنا بجمیع اخبار او نموده و کتابی علیحده
در اخبار این نار تصنیف کرده و صدور این حالت که درین سنگ معاینه نمود از بالغ معجزات حضرت سید کائنات ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که بعد از زمان حضور آنحضرت صلعم بظهور رسیده شیخ در جذب القلوب بعد این عبارت گفته محرر سطور گوید عفا الله عنه
که چون در حقیقت وجود این آتش از آیات کاملهٔ الهی و معجزات حضرت رسالت پناهی ست اگر در اوقات مختلفه نسبت
باشخاص متعدده آثار و احوال آن مختلف آمد چندان غریب نباشد زیرا که این اختلاف احوال نیز اثریست از کمال قدرت
خداوندی و اجلال اعجاز محمدی بعضی را این چنین گرم نموده باشد و دیگری را آنچنان سرد و الله علی کل شئ قدیر بالاتفاق
هر دو کلام در عدم تاثیر در آنچه متعلق ست بحرمت حرم بشیر نذیر علیه صلوات الله العلیم الخبیر سهو دی گفته بعض یاران
ما گفتند که من این نار را صاعد در هوی از پنج روز دیدم و شنیدم که او مکه و جبال بصری هم دیده شد و قاضی سنان
گفته طلعت الی الامیرای امیر المدینة و کان عز الدین بن منیف و قلت له قد احاط بنا العذاب فارجع الی الله فاعتق کل
ممالیکه و رد علی الناس مظالمهم و ابطل المکس ثم هبط الامیر الی النبی صلعم و بات فی المسجد لیلة السبت و معه جمیع اهل المدینة
حتی النساء و الصغار حتی اهل النخیل و باتوا یتضرعون و یبکون و احاطوا بالحجرة الشریفة کاشفین رؤسهم مقرین بذنوبهم
مستجیرین بنبیهم فصرف الله عنهم تلک النار العظیمة ذات الشمال فسارت من مخرجها و سارت بحر عظیم من نار و اخذت فی
وادی جبلین و اهل المدینة یشاهدونها من ورائهم کانها عندهم و استمرت مدة ثلثة اشهر قال المطری و کانت تذیب الحجر و
لا تحرق الشجر انتهی و عبارت شیخ عبد الحق درین مقام این ست که آورده اند که قاضی و امیر مدینه با جمیع اهالی و سکان
او جمع شده روی بتضرع و ابتهال نهادند و از برای تاسیس اساس استغفار در ردّ مظالم و اقرار حقوق کوشیده و
اعتاق ممالیک نموده داد تصدق و احسان دادند و در شب جمعه و شنبه جمیع اهل مدینه حتی النساء و الصغار در حرم
شریف بیتوتت کردند و گرد حجرهٔ شریف سرهای برهنه حق تضرع و ابتهال بجا آوردند حق سبحانه و تعالی بمن و برکت
حبیب خود صلعم روی آتش بجانب شمال گردانیده اهل این بلدهٔ عظیمه را امیدوار کرم خود ساخت و سیول و امواج
آتش که اکناف اطراف او دیه را بمنع اشتمال و استیعاب گرفته بود هم بدان جانب روی آورد و مدت بقای این
آتش بقول مورخان سه ماه بود و قسطلانی در کتاب خود می آرد که ابتدای او از روز جمعه سادس شهر جمادی الآخرة
تا غایت روز یکشنبه بست و هفتم رجب که مجموع آن مدة پنجاه و دو روز باشد بود و درین دو سخن نیز مخالفتی ست
ولیکن آورده اند که تا چند گاه چنان بود که گاهی این آتش بلند میشد و گاهی فرو می نشست پس تواند که قسطلانی
زمانهٔ غلبه و استیلای او را تعیین نموده باشد و مورخان انطفا و انقطاع کلی او را بیان کرده بحیثیتی که اصلا اثری ازو
بر روی زمین باقی نبود و بالکلیه زائل شده و نیز قسطلانی گفته ان هذه النار لم تزل هارة علی سیلها حتی اتصلت بالحرة
و وادی الشظاة و هی تستحق ما والاها و تذیب ما لاقاها من الشجر الاخضر و الحصی من قوة الحر و ان طرفها الشرقی انعقد
بین الجبال فحالت دونها فوقفت و ان طرفها الغربی و هو الذی یلی الحرم اتصل بجبل یقال له وعیر علی قرب
من شرقی جبل احد و مضت فی الشظاة التی فی طرفه وادی حمزة ثم استمرت حتی استقرت تجاه حرم النبی صلعم فظفت
قال و اخبرنی من اعتمد انه عاین حجرا ضخما من احجار الحرة کان بعضه خارجا عن حد الحرم فعلقت بما خرج منه فلما وصلت
الی ما دخل منه فی الحرم طفئت و خمدت قال و هذا اولی بالاعتماد من کلام المطری انها کانت تحرق الحجر دون الشجر و ان جلا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مدالیها فبلغا فاحرقت النصل ولم تحرق الخشب فان المطری لم یدرک هذه النار قال الموخون واستمرت هذه النار مدة ظهورها
تاکل الاحجار والجبال وتسیر سیرا ذریعا فی وادی یکون مقداره فی اربعة فراسخ وعرضه اربعة امیال وعمقه نامتان ونصف
وهی تجری علی وجه الارض والصخر یذوب حتی یبقی مثل الاوک فاذا اخمد اسود بعد ان کان احمر ولم تزل تجتمع من هذه النار الحجارة
المذابة فی آخر الوادی عند منتهی الحرم حتی قطعت فی وسط الوادی الشطارة الی جهة جبل وعیره فسدت الوادی
المذکور بسد عظیم من الحجر المسبوک کالکسد ذی القرنین یحجز عن وصفه ولا مسلک للانسان فیه ولا دابة قال عماد بن کثیر
اخبرنی القاضی صدر الدین الحنفی قال اخبرنی والدی صفی الدین مدرس مدرسة بصری انه اخبره غیر واحد من الاعراب
ممن کان یحاضر ببلدة بصری انهم راوا صفحات اعناق ابلهم فی ضوء تلک النار مصداق قوله صلعم وقد کان اقبال هذه النار
من جهة مشرق المدینة فی جهة طریق السوارقیة وهناک حبس وسیل فانه بین حرة بنی سلیم والسوارقیة وبعد انطفاء النار
فی هذه السنة احترق مسجد النبی صلعم وزادت دجلة زیادة عظیمة فغرق اکثر بغداد وتهدمت دار الوزیر وکان ذلک
هذا ما الهم انتهی امینت بیان این نار قیامت آثار وهم درین سال وقایع غریبه در اکناف عالم بحدوث آمده چنانکه دجلة
بغداد طغیان عظیم آورد واکثر ابنیه بغداد را غرق کرد وخانه وزیر وعمارت اعلی را منهدم ساخت ودر اول سال
دیگر که بعد از سنه ظهور این نار آمد قیامت کبری که عبارت از خروج لشکر تاتار ست بمدینة السلام بغداد وقتل خلیفه
عباسی المستعصم بالله با مسلمانان دیگر قیام پذیرفت آورده اند که سی وچند روز تیغ قهر وسیاست این کفار
در قتل اهل اسلام آمیخته بود وکتابهای علوم دینی را برآورده زیر پاهای دواب انداخته ودر مدرسة مستنصریه علف
خانهای چارپایان بجای خشت بکتابها برآورده بودند وبغداد از اهالی وموالی خالی افتاده بود وآتشی بروی
استیلا یافته دار الخلافة واکثر اماکن ومقامات ومقبرة رصافه که مدفن خلفا بود وقصور برامکه پاک بسوخته وموت
وفنا بطریق وبا در بغداد افتاده وهم ازان زمان بساط خلافت خلفاء عباسیه پیچیده شد لله الخلق والامر وله
الحکم والیه ترجعون در اشاعه گفته بر بعض دیوارهای بغداد این شعر نوشته یافتند ۵ ان تر دعبرة فهذا بنوا
العباس دارت علیهم الدائرات ۵ استبیح الحریم اذ قتل الاحیاء منهم واحرق الاموات ۵ وقال بعضهم ۵ سبحان من
اضحت مشیته ۵ جاریة فی الوری بمقدار ۵ فی سنة اغرق العراق وقد ۵ احرق ارض الحجاز بالنار ۵ واز عجائب قدرت خداوند
انکه در همین سال بعد از فرو نشستن این آتش بمسجد شریف نبوی صلعم بعضی اسباب عادی آتش در گرفت تا بدانند که
افعال حضرت رب العزت جل جلاله وادراک حکمت آن مقدور بشر نیست وبندگان را دران جز تسلیم وتفویض
چاره نی لایسال عما یفعل وهم یسالون واین آتش که بمسجد شریف فرو گرفته بظاهر غیر آن آتش ست که در سنه ۶۵۴ در عهد
سلطان قاتیبای افتاده یا همان باشد وسیز این آتش غیر آن آتش ست که در آخر زمان ظاهر گردد ومردم را بسوی
محشر شان براند وهمراه شان بیتوتت وقیلوله بکنند وذکرش بیاید **فصل نوزدهم** از انجمله ست ظهور رافضه واستیلای
ایشان بملک واظهار طعن ولعن بر جناب صحابه کرام واین اعظم فتن واشد محن وموت سنن ست دار قطنی از فضیل
بن مرزوق از ابی الجحاف داود بن ابی عوف از محمد بن عمرو بن الحسین از زینب یعنی بنت علی بن ابی طالب از فاطمه بنت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

رسول اللہ صلعم روایت کردہ کہ فرمود آنحضرت صلعم علی علیہ السلام را ای ابا الحسن تو و شیعۂ تو در جنت اند و بدرستیکہ قومے
گمان میکنند کہ آنہا دوست میدارند ترا خوار میدانند اسلام را پستر رفض و لفظ میکنند آنرا بیرون می روند از اسلام
چنانکہ بیرون می رود تیر از رمیہ مرایشانرا ست القاب گفتہ میشود اینہا را رافضہ پس اگر دریابی اینہا را کارزار کن با ایشان
کہ ایشان مشرک اند و اخرجہ من طریق ابی النجاف عن ابی جعفر الباقر عن فاطمۃ الصغری عن فاطمۃ الکبری عن النبی صلعم ایضا
بعد و دار قطنی گفتہ این حدیث را نزد ما طرق بسیار ست نوشتہ ایم آنرا در سنن فاطمہ رضی اللہ عنہا باستقصا، تمام پستر
ازام سلمہ رضی اللہ عنہا نحو آن اخراج کردہ و در آخر وی ایقدر زیادہ نمودہ گفتند ای رسول خدا صلعم چیست علامت آنہا
فرمود حاضر نمیشوند جمعہ را و نہ جماعت را و طعن میکنند در سلف اول و روایت کرد آنرا طبرانی و ابو نعیم در حلیہ و
خطیب بغدادی و ابن جوزی و در سندش محمد بن حجادہ ست و وی ثقہ غالی در تشیع ست شیخین از وی روایت کردہ اند
و روایت کرد آنرا ابن ابی عاصم در سنۃ و ابن شاہین و ابن بشران و حاکم در کنی و خیثمہ بن سلیمان طرابلسی در فضائل صحابہ
و لالکائی در سنۃ از علی کرم اللہ وجہہ آمدہ کہ فرمود آنحضرت صلعم تو و شیعۂ تو در جنت اند و نزدیک ست کہ بیاید قومی کہ
مرایشانرا ست لقب گفتہ میشود ایشانرا رافضہ پس چون ببینند ایشانرا بگوئید کہ آنہا مشرک اند و زیادہ کردند ابن عاصم
و ابن شاہین در روایت خود کہ گفت علی گفتم ای رسول خدا چیست علامت ایشان فرمود مدح کنند ترا بانچہ نیست در تو
و طعن کنند بر اصحاب من و دشنام دہند ایشانرا و در روایت ابن بشران و حاکم اینست کہ انتحال کنند حب ترا
میخوانند قرآن را تجاوز نمیکند از گلوی آنہا و در روایت خیثمہ و لالکائی چنین ست گفت علی نزدیک ست کہ باشد
بعد از ما قومی کہ انتحال کنند مروت ما را باشند بر ما خروج کنندہ و نشان این امر آنست کہ دشنام دہند ابو بکر و
عمر را و در لفظی از لالکائی اینست کہ آنہا را لقب ست نام نہادہ میشوند رافضہ شناختہ میشوند باین نام انتحال کنند
شیعہ را و نیستند از شیعۂ ما و نشان این آنست کہ دشنام دہند ابو بکر و عمر را و روایت کرد احمد و ابو یعلی و طبرانی از ابن
عباس رضی اللہ عنہما مرفوعا کہ باشد در آخر زمان قومی کہ نام نہادہ شوند رافضہ رفض کنند اسلام را پس چون بینید
شما آنہا را بکشید کہ آنہا مشرک اند و لفظ طبرانی باسناد حسن از ابن عباس رضی اللہ عنہ اینست کہ بودم نزد آنحضرت صلعم
و نزد آنحضرت علی بود پس گفت آنحضرت صلعم نزدیک ست کہ باشد در امت من قومی کہ انتحال کنند حب اہل بیت را
آنہا را لقب باشد نامیدہ شوند رافضہ بکشید آنہا را کہ آنہا مشرک اند و نیز از طریق اہل بیت از علی رضی اللہ عنہ مرفوعا
بچند طریق اخراج کردہ کہ ظاہر شود در امت من در آخر زمان قومی کہ نامیدہ شود رافضہ رفض کنند اسلام را و روایت
کرد حمیش و ابن ابی عاصم و اصبہانی از وی کرم اللہ وجہہ کہ فرمود ہلاک شوند در ما اہل بیت دو فریق یکے محب مفرط
دوم باہت مفتری و در لفظی دو مرد محب مفرط کہ مدح کند مرا بانچہ نیست در من دوم مبغض مفرط کہ حامل شود او را
کینہ من بر بہتان کند بر من و رواہ احمد فی مسندہ ہذا اللفظ و در روایتی چنین ست دو دست دارد مرا قومی
تا انکہ در آرد آنہا را حب من در آتش دوزخ و دشمن دارد مرا قومے تا انکہ در آرد او را دشمنی من در آتش دوزخ و در
روایتے اینست کہ بار خدایا لعنت کن ہر مبغض ہر محب غالی مرا و در لفظے کشتہ شود در آخر زمان ہر آنکہ باشد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بیرای علی و حسن و ابی حسن و این وقتی باشد که افراط کنند چنانچه افراط کردند نصاری در عیسی بن مریم پس پیشی کنند بر پیمبر
و اطاعت نمایند او را برای طلب دنیا و فرمود کرم الله وجهه مفترق شود این امت بر هفتاد و سه فرقه بدترین اینها کسی
ست که انتحال کند حب ما و جدا شود از کار ما اخرجه محمد بن سوقه و صحیح شده که از اشراط ساعت ست آنکه لعنت کند آخر این
امت اول این امت را در اشاعه بعد ایراد این روایات گفته و از فتنه های این گروه آنست که ایشان کشتند علما را در اکثر
بلاد و نبش کردند گورهای شان و اهانت نمودند بالبیاری از مشاهد ائمه تا آنکه مستولی شدند بر بغداد و شیراز و غیره
و بس ست ترا اینکه بود شیراز دار العلم و السنة و اکنون معدن رفض گردیده و ایشان حصر کرده اند عبادت و دین را در
سب و شتم و منضم کردند با مخاسلف صالح و ائمه مذهب پس نگذاشتند هیچکس را از اهل سنت و جماعت چه زنده و چه مرده مگر آنکه دشنام دادند او را و ابرا منه
ع دشنام بمذهبی که طاعت باشد مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم و دعوی ایشان آنست که ما شیعه علی کرم الله
وجهه ایم و انتحال میکنند حب اهل بیت را حالانکه نیستند از این حب در چیزی چه علامت محب اقتدا محبوب ست و او فی صفا
وی کرم الله وجهه زهد ست در دنیا و عدم شق عصای اسلام از موسی بن علی بن حسین بن علی علیهم السلام که فاضل صالح
بود عن ابیه عن جده مرویست که گفت جز این نیست که شیعه ما کسانی اند که اطاعت کردند خدا را و عمل نمودند مثل عمل ما و او
شده ست بسیار احادیث در مدح شیعه و دخول آنها در جنت همراه وی علیه السلام چنانچه بعضی از ان گذشته و بعضی
ازان اینست که روایت کرد امام علی بن موسی الرضا عن آبائه عن علی علیه السلام که فرمود او را رسول خدا صلعم تو و شیعه تو
وارد شوند بر من بر حوض سیراب و شاداب سفید روی و دشمنان شما بیایند بر من بر حوض تشنه و سیاه رو اخرجه الطبرانی
فی الکبیر بسند ضعیف و روایت کرد حافظ جمال الدین زرندی از ابن عباس رضی الله عنه که چون فرود آمد قوله تعالی ان الذین
آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه فرمود آنحضرت صلعم علی را علیه السلام تو و شیعه تو بیایند روز قیامت در حالیکه راضی مرضی اند
و بیایند دشمنان تو خشمناک سیاه رو علی گفت دشمنان من کدام اند فرمود کسیکه تبرا کند از تو و لعنت کنند ترا پس
آن حضرت صلعم حال دشمنان وی رضی الله عنه بیان کرده و ازینجا معلوم شده که هر که بروی لاعن و متبری نیست
وی از شیعه او ست نه از عدو او و همچنین دی کرم الله وجهه نیز صفات و علامات شیعه خود را بروجهی بیان کرده که بر هیچ
مدعی ملتبس نمی ماند چنانچه دینوری و ابن عساکر روایت کرده اند که نظر کرد علی بسوی قومی که بر دروازه وی بودند
پس گفت ای قنبر اینها چه کس اند گفت شیعه تو اند فرمود چیست مرا که نمی بینم در ایشان سیما شیعه گفت سیما شیعه چیست
فرمود خالی شکم از گرسنگی خشک لب از تشنگی ناتوان چشم از گریه و بصحت سیده ست از وی کرم الله وجهه اینقول او که
جمع نمیشود حب من و بغض ابی بکر و عمر در دل مومن و روایت کرد صاحب مطالب علیه از نوف بکالی که بیرون آمد امیر
المومنین علی روزی بسوی مسجد در روبرو آمد نداو را جندب بن بصیر و ربیع بن خثیم و برادر زاده او همام بن عباد
بن خثیم و بودند اینها از اصحاب انس متعبدین پس رسید علی با ایشان بسوی نفری و شتابی کردند آنها در استادن
و سلام کردند بروی جواب سلام داد و فرمود کیست این قوم گفتند مردمان اند از شیعه تو ای امیر المومنین پس گفت
در حق ایشان خیر و فرمود ای کسان چیست مرا که نمی بینم در شما سیما شیعه خود و حلیه احیای خود و قوم از حیا خاموش

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

جندب و ربیع که همراه بودند گفتند چیست سبب ما شیعهٔ شمائی امیرالمؤمنین حضرت امیر سکوت کرد و هیچ نگفت
می پرسم ترا بسوگند کسیکه اکرام کرد شما اهل بیت را و خاص کرد شما را بمعرفت شیعهٔ خود فرمود شما همه را خبر
خواهم داد و نهاد دست خود بر دوش همام و فرمود شیعهٔ ما عارفان خدا و عاملان بامر الله اهل فضائل ناطق بصواب
اند ماکول ایشان قوت ست و ملبوس ایشان اقتصاد و مشی ایشان تواضع خاشع اند برای خدا بطاعت خود و خاضع
اند او را بعبادت وی گذشتند پست کرده ابصار خود را از انچه حرام گردانید خدا یتعالی بر ایشان نگاه دارنده اند
گوشهای خود را بر علم برای دین خود فرود آمد جانهای ایشان در بلا همچو کسیکه فرود آمد از ایشان در رخاء امنی
اند از خدا بقضا اگر نمی بود آن مدت تا که نوشته ست خدا یتعالی قرار نمیکرد ارواح ایشان در اجساد ایشان برای طرفة
چشم زدن در شوق لقاء خدا و ثواب و خوف از الیم عقاب عظیم گشت خالق در نفوس ایشان و صغیر گشت انچه جز خالق
ست در چشمهای ایشان ایشان وجهت چنان اند که گویا دیده اند او را پس برارائک وی تکیه زده اند و با تش دوزخ
چنان اند که گویا دیده اند او را و در روی بعذاب اند صبر کردند روزی چند پس عاقب شد ایشان را راحت دراز خوست
ایشان را دنیا و نخواستند ایشان او را و طلب کرد ایشان را دنیا پس عاجز و زبون کردند ایشان او را اما شب پس
برابر دارنده اند قدمهای خود را تلاوت کننده اند اجزاء قرآن را بترتیل وعظ میکنند نفوس خود را بامثال قرآن و
شفا میجویند برای درد خود بدوا فرقان گاهی روان میشود اشکهای شان بر رخهای شان تمجید میکنند جبار عظیم را
و پناه میجویند بوی فکاک گردنهای خود است شبهای شان و آمار وزشان پس حکماء علماء بر ره اتقیا اند تراشیده ایشان
را خوف و بیم باری ایشان پس گمان میکنی ایشان را بیمار و نیستند این چنین بلکه در آمیخت با ایشان عظمت رب و شدت سلطان
رب ایشان تا انگه پریده دلهای شان و مدهوش گشت عقلهای ایشان و چون بهوش می آیند ازین حالت مبادرت
میکنند بسوی خدا با عمال زکیه راضی نمیشوند برای وی قلیل را و بسیار نمیخواهند برای وی جزیل را پس ایشان اند
که متهم میکنند نفوس خود را و می ترسند از عملهای خود و می بینی یکی را از ایشان قوت در دین و حزم در لین و ایمان در یقین و
حرص بر علم و فهم در فقه و علم در حلم و کیس در قصد و قصد در غنا و تجمل در فاقه و صبر در شدت و خشوع در عبادت و رحمت بر مجهود
و اعطاء در حق و رفق در کسب و طلب حلال و نشاط در هدی و اعتصام در شهوت می فریبد او را انچه نداند آنرا و نمی گذارد
شمار انچه کرده ست آنرا بطی میکند نفس خود را در عمل و حالانکه آن از صالح عمل او ست بر وجل با مداد میکند و شغل او
ذکر ست و شام میکند و متهم او شکر ست شب بسر میکند در حذر از خواب غفلت و صبح میکند در فرحت از انچه رسید بوی
از فضل و رحمة برای رغبت در باقی و زهادت در فانی نزدیک کرده ست علم را بعمل و حلم را بعلم دائم ست نشاط و دور
ست کسل و کاهلی او نزدیک ست امل و قلیل ست زلل او متوقع ست اجل خود را خاشع ست دل وی رب خود را قانع
ست نفس وی محزون ست دین خود را فرو خورنده ست غیظ و خشم خویش را در امن ست از وی همسایهٔ او آسان ست
کار او معدوم ست کبر او روشن ست صبر او بسیار ست شکر او نمیکند هیچ نیکی بر یاد و ترک نمیکند هیچ نیکی بحیا ایشان از شیعهٔ و دوستداران
و از ما اند و با ما اند پس فریاد کرد همام و بیهوش افتاد و چون او را جنبانیدند دریافتند که دنیا را گذاشته و بآخرت شتافته

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

پس عسل دادند و نماز گذارده بروی امیر المومنین و کسانیکه با وی بودند رح صاحب اشاعه بعد ایراد این روایت گفته شیعه وی این کسان اند نه آنانکه دانسته نمیشود از دین شان مگر تراشیدن یا کم کردن ریش و تعمیر قذره به تنباک و لکیدن وی و سب کردن شیخین و بغض آنها و طعن نمودن بر صحابه و بر صدر اول و تمسک کردن باکاذیب غیر معول و دشنام دادن بام المومنین عایشه صدیقه که برارت وی از فاحشه در ده و چند آیت از قرآن پاک فرود آمده و چه خوش گفته ست امام زین العابدین علی بن حسین سجاد رضی الله عنه بجماعتی که بد گفتند صحابه را نزد وی آیا هستید شما از مهاجرین اولین آنانکه بیرون کرده شد بغداز دیار و اموال خود در حالیکه میخواهند فضل و رضوان خدا را گفتند نه فرمود پس آیا هستید شما از ان کسان که جا دادند دار و ایمان را پیش از خود و دوست میدارند کسانی را که هجرت کردند بسوی شان گفتند نه فرمود اکنون گواهی دهم من پیش خدا روز قیامت که بدرستیکه نیستید شما از کسانی که آمدند بعد از ایشان میگویند ربنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان الآیه پس چه کسانید شما نسئال الله العفو و العافیة فی الدارین و نعوذ به من الخذلان و المکر و الاستدراج و من یضلل الله فما له من نصیب انتهی کلام الاشاعه گویم لفظ شیعه در روایات مذکوره بمقابله لفظ رافضه واقع شده و از ینجا معلوم میگردد که شیعه دیگر اند و رافضه دیگر و همین ست صحیح زیرا که شیعه در صدر اول لقب مره اهلسنت و جماعت بود چون طائفه رفضه این لفظ را برای رفع طعن از خود انتحال کردند و رفض را تشیع نامیدند اهل سنت لفظ شیعه را ترک کرده خود را اهل سنت و جماعت خواندند از تحفه اثنا عشریه استیناس ایشان میتوان کرد و شیعیان این زمانه همان رفضه اند که مخبر صادق علیه الصلوة و السلام از نام و نشان آنها اخبار فرموده و این یکی از معجزات نبوت ست چه حدوث لفظ رفضه در زمانه زید بن علی بوده و سالها سال پیش از ان خبر فرموده کما سیاتی **قف** در وجه تلقیب رافضه بر رافضه و رافض گفته اند که طائفه پیش از خروج زید بن علی بن حسین علیهم السلام پیش امام جعفر صادق رفته از بیعت زید اظهار نمودند آنجناب فرمود زید از بهترین قوم ماست با او بیعت کنید چون در ۱۲۲ هجری اصحاب خود را در باب خروج تاکید فرمود یوسف بن عمر حاکم کوفه این خبر دریافته بجستجوی زید مشغول شد در خلال این احوال جمعی از معارف و اعیان کوفه که با زید بیعت نموده بودند نزد آنجناب رفته در باب تبرا از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سخن گفتند زید از ین معنی ابا نموده بران هر دو بزرگ ثنا گفت و آن جماعه رفض زید کردند یعنی ترک او گرفتند و جمعی قلیل بر بیعت او ثابت ماندند از ان روز لفظ زیدی بر ین مردم و رافضی بران جماعه اطلاق یافت و این حکایت که مشتمل ست بر سبب تلقیب شیعه غیر زیدیه برافضی در مولفات جمهور محدثین و مورخین از اهل سنت و زیدیه و معتزله و غیرهم باجمال و بتفصیل مسطور ست و قدر مشترک ازان بسر حد تواتر رسیده احمد بن یحیی بن مرتضی الحسینی العلوی ملقب بمهدی لدین الله که امام زیدیه بود بولایت یمن و بفضائل وافره و کمالات متکاثره اتصاف داشت کتابی تالیف کرده ضخم الحجم کثیر الفوائد مشتمل بیان مذاهب اسلام اصولا و فروعا و آنرا البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الامصار نام کرده و باز شرح نموده این کتاب او در چند مجلد کبیر شرحی و اسفی و آنرا موسوم ساخته بغایات الافکار و نهایات الانظار و ان شرح دور دگر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اصحاب شیعه میگویند زیدیه منسوب اند بزید بن علی علیه السلام جهت آنکه قائل اند بامامت او و متفق اند بر تفضیل علی بر سائر
صحابه رضی الله عنهم و اولویت او بامر امامت و مقصور میدانند امامت را بعد از حسن و حسین علیهما السلام در ذریت هر دو
و میگویند استحقاق امامت بفضل و طلب است نه بوراثت و اعتقاد دارند بوجوب خروج بر امراء جائر الی قوله اما امامیه نیز نامیده
میشوند بر افضه از جهت آنکه رفض کردند زید بن علی را و این حکایت را بنهج دیگر مفصل تر آورده در آخر وی میگوید
پس آن طائفه گفتند که اگر از ابو بکر و عمر تبرا کنی ما رفیق تو ایم والا رفض تو کردیم زید در جواب گفت الله اکبر حدیث کرد
مرا پدرم از رسول خدا صلعم که هر آئینه خواهند بود قومی که دعوی محبت ما خواهند کرد و ما را نهایتی خواهد بود که بآن
شناخته شوند پس اگر ملاقات نمائید شما با نها بکشید ایشان را که بتحقیق آنها مشرک اند بر وید از من که شما را رافضه اید پس
از انروز این اسم بر آنجماعه جریان یافت و نیز وی بعد از ایراد این حکایت گفته روایت کرده ست سید یحیی بن حسین
بن هارون حسینی در کتاب عمدة که چون علم و فضل و کمال زید شهرت یافت و شناختند او را بتقدیم بر اهل عصر اجماع
نمودند طوائف ناس باختلاف آراء بر متابعت و مبایعت او پس نبود زیدی بران حریص تر از معتزلی و نبود معتزلی
بسوی آن سریع تر از مرجی و نه مرجی از خارجی و بود بیعت او مشتمل بر فرق امت با اختلاف آراء و عقائد آنها و تخلف
نمودند از بیعت او مگر این طائفه قلیل التوفیق انتهی و صاحب کتاب عمدة الطالب فی نسب آل طالب که او نیز از علمای زیدیه
ست گوید چون زید خروج کرد اصحاب او ازوی پرسیدند که چه میگوئی در حق ابو بکر و عمر گفت چیزی نمی گویم در حق آنها
بجز خیر گفتند نیستی تو صاحب ما رفت امام یعنی محمد باقر و از وی متفرق شدند زید بعد مشاهدهٔ این حال گفت رفض کردند
ما را امروز پس آن طائفه نامیده شدند رافضه انتهی کلامه و حافظ ابو سعد سمعانی که از جمله حفاظ حدیث اهلسنت ست در
کتاب الانساب در شرح نسبت زیدی گوید این نسبت بسوی زید بن علی بن حسین ست علیهم السلام و جماعهٔ زیدیه باو منسوب
اند اما بنسبا او مذهبا و نامیده شدند و رافض باین اسم در زمان او زیرا که او رضی الله عنه اعتقاد داشت بامامت ابی بکر
و عمر رضی الله عنهما و چون غلات شیعه این سخن از و شنیدند رفض کردند قول او و ترک او گرفتند و نامیده شدند
رافضه انتهی کلامه و حافظ ابو الحجاج مزی که او نیز از کبار علماء حدیث ست در تهذیب الکمال در ترجمهٔ زید بن علی از محمد
بن داؤد دحرانی روایت میکند که گفت شنیدم عیسی بن یونس را که گفت در جواب جماعتی که او را از رافضه زیدیه
سوال کردند از آنرا رافضه پس اول ترفض ایشان آن بود که آمدند نزد زید بن علی در هنگامیکه خروج کرد و گفتند بوی
تبرا کنی از ابو بکر و عمر تا ما با تو باشیم زید گفت بلکه دوست میداریم آن هر دو را و تبرا نمیکنیم از کسی که تبرا کند از ان هر دو
پس گفتند ما رفض تو میکنیم پس نامیده شدند رافضه و اما زیدیه پس گفتند دوست میداریم ما ابو بکر و عمر را و بیزاریم
از کسیکه تبرا کند از انها پس خروج کردند با زید و نامیده شدند زیدیه و نیز صاحب تهذیب الکمال از سدی آورده
که از زید بن علی روایت کرده که گفت الرافضة حربی و حرب لی فی الدنیا و الآخرة مرقت الرافضة کما مرقت الخوارج
عن علی و آمام یافعی در تاریخ خود در حوادث سنهٔ احدی و عشرین و مائة گوید چون خروج کرد زید با طوائف بسیار
نزد او آمدند و گفتند تبرا کن از ابو بکر و عمر تا ما با تو بیعت کنیم زید گفت بلکه تبرا میکنم از کسیکه تبرا کند از انها آن طائفه گفتند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در بیصورت ما رفض تو میکنیم پس ازان وقت نامیده شدند برافضه انتهی کلامه و شیخ مجدالدین فیروزابادی در کتاب قاموس اللغة گوید رافضه فرقه ایست از شیعه که بیعت کردند بازید بن علی پس ازان گفتند تبرا کن از شیخین زید ابا کرد و گفت آن هر دو وزیر جدم بودند پس آن طائفه ترک او گرفتند و رفض او کردند و نسبت بدیشان رافضی ست انتهی کلامه و همچنین شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه در وجه تلقیب ایشان ذکر کرده و صاحب کتاب فضائح الروافض که از علمای اوائل مائة سادسه ست این حکایت را آورده در آخر آن گفته از تو پرسیدند چه گوئی در حق ابو بکر و عمر تو گفتی گواهی میدهم که پدرم زین العابدین تولا کردی بدیشان و گفتی یرحمهما الله کان امامین عادلین بدین سبب ترا رها کردند زید گفت صدق رسول الله صلعم هم الروافض و لهم خزی فی الدنیا و الآخرة انتهی کلامه و همچنین حکیم محمد خوندمیر بلخی در کتاب روضة الصفا که اشهر کتب تواریخ دریں دیارست این حکایت را بتفصیل آورده در آخری میگوید زید بایشان خطاب کرد که یا قوم رفضتمونی و بنابرین سخن اسم رافضی بر شیعه اطلاق یافت انتهی کلامه و همچنین ست این حکایت در تاریخ حافظ ابرو و طبقات محمود شاهی و تاریخ صبح صادق و دیگر تواریخ مشهوره الا آنکه صاحب طبقات باشیخین عثمان رضی الله عنه را نیز نام برده ولیکن جوی منفروست بایں عزیز و کسی عثمان را درین حکایت ذکر نکرده انیست ملخص روایات جمهور در وجه تلقیب شیعه غیر زیدیه بر افضی اما امامیه این روایات را باوجود شهرت و استفاضه قبول ندارند و میگویند این لقب را بنی مروان بر شیعه گذاشته اند و باعتقاد خود مذمت پنداشته با دیگر بدیانات و دور از کار خرد که درین باب چاپ دیده اند و این را بر صبح فرود آورده و اهل سنت و جماعت که شیعه خاص زید بن علی و دیگر اهل بیت کرام علیهم السلام بوده اند ازان جوابها داده که در محل خود مذکورست و کیدا در زمان خروج وی علیه السلام اکثر علمای تابعین میل بانجناب داشتند و انتظار غلبه او کشیده علم جهتش می افراختند ازانجمله ابو حنیفه امام اعظم ابو حنیفه کوفی که بوجوب نصرت او فتوی میداد و بمال اعانت او و اصحاب او سیکرد و جرابی پر از نقره غیر مضروبه بجهت وی فرستاد و پیغام داد که این زر را در تجهیز لشکر صرف نمائی و یکی از بزرگان اهل بیت در حق وی فرمود یرحم الله ابا حنیفة فانه کان یعین اصحاب زید بن علی علی الخروج و یقوی قلوبهم و زمخشری در کشاف در تفسیر آیه و لا ینال عهدی الظالمین میگوید و کان ابو حنیفة یفتی سرا بوجوب نصرة زید بن علی و حمل المال الیه و الخروج معه علی اللص المتغلب المتسمی بالامام و الخلیفة انتهی کلامه و ازین جهت ست که صاحب ملل و نحل و بعضے دیگر از علما ابو حنیفه را از زیدیه شمرده اند و باجمله وجود رافضی درین امت مطابق خبر مخبر صادق واقع شده و یکی از فتن عظیم دین اسلام ست چنانکه بر واقفان اخبار غیر مخفی ست و صفات شیعه علی علیه السلام و بشارت دخول آنها در جنت که در احادیث آمده و بعضے ازان گذشته امروز بلکه از قدیم زمان مصداق آن غیر از اهل سنت و جماعت دیگری نیست و این رافضی که امروز خود را شیعه می نامند مذهب ایشان خلاف مذهب اهل سنت و اهل بیت علیهم السلام ست در ملل و نحل گفته الشیعة هم الذین شایعوا علیا علیه السلام علی الخصوص و قالوا بامامته و خلافته نصا و وصیته اما جلیا او خفیا و اعتقدوا ان الامامة لا تخرج من اولاده و ان خرجت فبظلم یکون من غیره او بتقیة من عنده و یجمعهم القول بوجوب التعیین و التنصیص و ثبوت عصمة الائمة وجوبا عن الکبائر و الصغائر و القول بالتولی و التبری قولا و فعلا و عقدا

Presented by: Rana Jabir Abbas

الافی حال التقیۃ ویخالفہم بعض الزیدیۃ فی ذلک وہم فی قعدیۃ الامامۃ کلام وخلاف کثیر وعند کل تعدیۃ وتوقف مقالۃ ونقد وضبط انتہی ملخصا واللہ اعلم وباللہ التوفیق **فصل بستم** واز انجملہ ست خروج دجالین کذابین کہ ہریکی از انہا دعوی کند کہ وی رسول خداست ثوبان گفتہ فرمود آنحضرت صلعم جزین نیست کہ میترسم بر امت خود امامان گمراہ کنندگان را و وچون نہادہ شود تیغ در امت من مرفوع نشود از انہا تا روز قیامت وقائم نمیشود قیامت تا آنکہ ملحق شوند قبائل از امت من بمشرکان وتا آنکہ بپرستند قبائل از امت من بتان را وبدرستیکہ باشند در امت من سی نفر کذاب کہ یکی از انہا دعوی کند کہ وی نبی ست وحالانکہ من خاتم پیغمبرانم نیست نبی بعد از من وہمیشہ طائفہ از امت من بر حق باشد ضرر نکند ایشانرا کسیکہ مخالفت کند بایشان تا آنکہ بیاید امر خدا وآنہا بر ہمین حال باشند اخرجہ مسلم وابو داود والترمذی وصححہ ابن حبان مختصرا واخرجہ رزین بہذا اللفظ گویم مصداق وضع سیف در امت مقتل خلیفہ سوم عثمان بن عفان ست رضی اللہ عنہ ولحوق قبائل بمشرکان در طائفہ رافضہ ظاہر ست اعتقاد او عملا وبت پرستے در گور پرستان موجود ست وبودن طائفہ از امت بر حق تا قیامت در اہل حدیث یافتہ میشود ولہذا علی بن المدینی گفتہ ہم اہل الحدیث ودر روایتی از بخاریست بر پا نمیشود ساعت تا آنکہ مقاتلہ کنند دو گروہ عظیم کہ دعوی آن ہر دو یکی باشد وتا آنکہ بر انگیختہ شوند دجالان قریب ثلثین کس ہمہ ایشان زعم میکنند کہ آنہا رسول خدا اند ومراد احمد وابو یعلی راست از حدیث عبد اللہ بن عمر کہ پیش از قیامت سی دجال کذاب اند ودر حدیث علی عند احمد نحوہ ودر حدیث ابن مسعود عند الطبرانی نحوہ ودر حدیث سمرہ ست بر پا نمیشود قیامت تا آنکہ برآیند سے کذاب آخر ایشان دجال اعرج باشد اخرجہ احمد والطبرانی واصلہ عند الترمذی وصححہ ودر حدیث ابن الزبیر ست پیش قیامت سی کذاب اند از ایشان ست اسود عنسی صاحب صنعا وصاحب یمامہ یعنی مسیلمہ ودر حدیث ابن عمر ست سی کذاب یا زیادہ گفتم چیست نشان ایشان گفت بیارند شما را سنتی کہ نیستید شما بر آن ومتغیر گردانند سنت شما از پس چون ببینید شما ایشانرا پرہیز بدید از انہا ودر روایتی از عبد اللہ بن عمر نزد طبرانی ست بر پا نمیشود ساعت تا آنکہ بیرون آیند ہفتاد کذاب نحوہ عند ابی یعلی من حدیث انس حافظ ابن حجر گفتہ سند این ہر دو حدیث ضعیف ست واگر ثابت شود محمول باشد بر مبالغہ نہ بر تحدید واما تحدید پس خراج کرد احمد از حذیفہ بسند جید کہ باشند در امت من کذابان دجالان بست وہفت نفر از انہا چار زن باشند ومن خاتم النبیین ام نیست نبی بعد از من گفت وایں دلالت دارد بر انکہ روایت ثلاثین بجزم بر طریق جبر کسر ست وموئد او ست روایت بخاری کہ عنقریب گذشتہ بلفظ قریب ثلاثین وبتحمل کہ مراد بروایت ثلاثین ونحوہا مدعیان نبوت باشند وآنانکہ زیادہ بریں عدد بودند چنانکہ در روایتی آذا کثر آمدہ ودر روایۃ سبعین مراد بآن کذابان باشند فقط لکن دعوت کنند بسوئے ضلال مانند غلاۃ رافضہ وباطنیہ وحلولیہ وسائر فرق دعاۃ وغیرہ کہ بالضرورۃ معلوم ست کہ دعوت ایشان بخلاف ما جاء بہ النبی صلعم ست گفت حافظ وموئد او ست حدیث علی نزد احمد کہ فرمود علی عبد اللہ بن الکواء را کہ تو از ایشانی حالانکہ ابن الکوا ادعاء نبوت نکردہ بلکہ غالی بود ودر رفض گویم وموئد او ست نیز آنچہ در حدیث ابن عمر ست وگذشت کہ چیست نشان ایشان فرمود بیارند شما را سنتے کہ نیستید شما بر ان الحدیث وبالجملہ از ایشان ست اسود عنسی بصنعا ومسیلمہ کذاب صاحب یمامہ چنانکہ خبر داد بدان آنحضرت صلعم وگذشت در حدیث ابن الزبیر **وقصہ** ایشان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

چنانکه بقاعی در لامعه منیره ذکر کرده اینست که چون آنحضرت صلعم از حجة الوداع برگشت مریض شد و عافیت یافت
باز مریض شد عنقریب بمرض موت پس در مرض اول اخبار بیماری آنحضرت جا بجا پدید این هر دو کذاب آنچه کردند از دعوی
کردند و بعمل آوردند از شر آنچه آوردند و این خبر با آنحضرت هم در حالت مرض رسید بعد از انکه لشکر اسامه را بعث کرده بود
پس بیرون آمد آنحضرت سر مبارک خود را بعمامه بسته و فرمود من دیدم در خواب دست خود دو دست برنجن از طلا و مکروه
داشتم آنرا و دمیدم بر آن هر دو پس پریدند و تاویل کردم آن هر دو را بدو کذاب که من میان آن هر دو هستم صاحب یمن و
صاحب یمامه اسود عنسی در هجر مرتد گردید و شعبده باسید است و بان عجائب نامیمون و او را دو شیطان بود که بعضی
اسرار مردم خبرش میکردند یکی را ازانها سحیق و دیگری را شفیق گفته میشد و وی زبانی شیرین داشت در یمن برناحیه صنعا
غالب آمد امراء آنحضرت از انجا بگریختند و او را ذو الخمار میگفتند زیرا که همیشه برقع پوشش و دستار بندی ماند و گفته اند
ذو الخمار بجای همدست زیرا که خری معلم داشت چون او را گفته میشد که رخ در اسجده کن سجده میکرد و چون او را میگفتند
که بنشین می نشست اهل بجران چون خبر وی شنیدند کسی را فرستاده او را به بلاد خود طلبیدند وی نزد شان آمد
و انها پیروی او اختیار کردند و از اسلام برگردیدند و مرتد شدند بعده وی از انها شش صد کس را همراه خود گرفته
بسوی صنعا رهی شد و غالب آمد و در آبادی با لشکر فرود آمد کذا فی الاشاعه در جذب القلوب الی دیار المحبوب وقایع
سنه حادی عشر ذکر کرده که درین سال روز دوشنبه بست و ششم صفر اسامه بن زید را با جیش عظیم باهل ابنی که پدر
وی زید بن حارثه در انجا کشته شده بود بعث فرمود در روز چهار شنبه در دسر و تپ مر آنحضرت را گرفت روز پنجشنبه لوای
بدست مبارک خود عقد کرد روز شنبه دهم ربیع الاول درون خانه در آمد روز یکشنبه مرض اشتداد گرفت و خبر ظهور
و خروج مسیلمه کذاب و اسود عنسی لعنة الله علیهما آوردند آنحضرت از وقت کشته شدن اسود بوحی الهی خبر داد و آنچنان
بود که در صنعای یمن خروج کرد و شهر بن باذام را کشته و زن او را که بنت عم فیروز ابن اخت نجاشی بود در عقد خود در آورده
بود این فیروز حیله کرد و قصر او را نقب کرده درون در آمد و او را بکشت و در وقت جاندادن او ازی بلند از وی
برآمد مثل آواز گاو پاسبانان که گرد سرای وی بودند گفتند که این چه آواز ست زنی که در قتل وی ساعی بود و با ایشان
گفت که بحال خود باشید که این آواز وحی ست که بپیغمبر شما نازل شده ست و این اسود ملعون نام او عیهله بن کعب بود
و بر او ذو الخمار نیز گویند و وی کاهن بود و بمردم عجائب غرائب میمود و اول خروج وی بعد از حجة الوداع بود و اما
مسیلمه کذاب قاتل وی وحشی بود که حمزه بن عبد المطلب را کشته بود و وی میگفت منم کشنده بهترین مردم و
بدترین مردم و این مسیلمه ملعون کبیر السن بود در وفد بنی حنیفه در حضرت رسالت پناه صلعم قدوم آورده در ربقه
اسلام در آمده و چون بیمامه رجوع نموده مرتد گشته و او عای تشریک آنحضرت صلعم در نبوة کرده و تحلیل خمر
و زنا و اسقاط فریضه نماز نموده جماعه از اهل فسق و فساد متابع او گشتند و وی سجعهای نامطبوع در معارضه قرآن
مجید اختراع نموده که مضحکه عقلای عالم باشد چنانچه در معارضه والعادیات گفته ست والزارعات زرعا والحاصدات
حصدا والطاحنات طحنا والخابزات خبزا والثاردات ثردا دیگر یا ضفدع بنت ضفدعین الی کم تنقین لا الماء

Presented by: Rana Jabir Abbas

تکدرین ولا الشارین تمنعین یا سک فی الماء وذنبک فی الطین و گفته الفیل مالفیل له خرطوم طویل ان ذلک من خلق ربنا الجلیل وگویند ازان ملعون بعضی خوارق عادات نیز بظهور می آمد ولیکن همه برخلاف مدعای او اگر یکی را بدرازی عمر دعا میکرد فی الحال می مرد واگر بروشنائی چشم دعا میکرد در حال کور میگشت یکباری مکتوبی بحضرت سید المرسلین صلعم نوشت باین عبارت من مسیلمة رسول الله الی محمد اما بعد فان الارض نصفان ولقریش نصف ولکن قریشا یعتدون آنحضرت صلعم در جواب می نوشت من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین انتهی کلامه در اشاعه گفته آنحضرت صلعم بسوی ابناء در بارهٔ اسود کتابت فرمود و ایشان ثابت بودند بر اسلام پس خیروزد ملکی او را بطور غیله بمواطاة مرزبانه زوجه او بکشت و او را بر نکاح قسر کرده بود و وی از عظماء فارس بود و صباح آن شب که اسود کشته شد اذان گفتند و ندا کردند شهدان الاسود کذاب و اصحاب آنحضرت مراجعت فرمودند و اصحاب می متفرق گردیدند و بسیاری از انها کشته شدند و آنحضرت صلعم خبر مرگ وی یکروز و شب یا پنجروز پیشتر داده بعد ده روز از انتقال آنحضرت صلعم کتابت آمد مدت فساد وی چهار ماه بود و اما مسیلمه پس خالد بامر ابوبکر صدیق رضی الله عنه باوی غزا کرد و خلقی کثیر از متبعان وی بقتل رسانید و بقیة السیف را بربع خیل و سلاح مصالحه کرد از صحابه هم بسیار قراء قرآن شهید شدند و باین جهت حضرت ابوبکر بجمع قرآن در مصحف پرداخت و همچنین منجملهٔ آنهاست ابن صیاد اگر گوئیم که وی دجال کبیر نیست چنانکه ظاهر حدیث جساسه ست که آنرا تمیم داری دیده و همین را حافظ ابن حجر رحمه الله تعالی در فتح الباری ترجیح داده و تحقیق آن خواهد آمد و بیرون آمد در زمن ابوبکر طلیحه بن خویلد اسدی در بنی اسد که ناحیه ایست از خیبر و غطفان مدد وی کردند دعوی کرد نبوت را پیشتر توبه نمود و برگردید بسوی اسلام کذا قال فی فتح الباری لکن تردد ابن عساکر از چند طریق چنین ست که بیرون آمد وی در عهد نبی صلعم آنحضرت ضرار بن ازور را بر وی فرستاد و انها طلیحه را ترسانیدند بعده خبر موت آنحضرت صلعم رسید مردم بسوی طلیحه رفتند و خبرش پرید برین تقدیر خروج وی در زمان ابوبکر باشد بنا بر استطارت امر وی و نیز دعوی کرد نبوت را سجاح بنت سوید بن یربوع در فرسان تغلب و تمام قبیلهٔ تمیم بر نصرت وی مجتمع شدند و در انهار و سار مردم نیز بوی پیوستند همچو احنف بن قیس و حارثة بن بدر و نظرا ایشان و درین باب عطائن حاجب گفته است اضحت بنینا انثی فطیف بها و اصبحت انبیاء الناس فکرانا و الغرض وی در ایشان قتل بسیار کرده قصد یمامه نمود چون مسیلمه این خبر دریافت تنگ دل شده متحصن گشت لشکرهای سجاح محاصرهٔ وی نمود مسیلمه از وجوه قوم خود درین باب استشاره کرد رای همگنان در تسلیم امر بوی شد گفت در کار خود نظری میکنم بعده کسے را نزد سجاح فرستاد و گفت اما بعد پس فرود آمد بر من وحی و بر من وحی پس چرا در پس نکنیم آنرا که بر ما نازل شده و هر که غالب آید صاحب حق را پیروی دیگری بکند وی قبول کرد پس قبیله از چرمی بزدند و عود مندلی سوختند و گفت مسیلمه بسیار کنید از برای وی خوشبو را زیرا که زن چون بو میکند خوشبو را یاد می آرد جماع را چون سجاح بقبه آمد و او را از انچه بروی فرود آمده بود پرسید گفت الم تر الی ربک کیف فعل بالحبل اخرج منها نسمة تسعی من بین ضعاف وحشی ذامات فاحیی والی الله المنتهی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گفت دیگر چه گفت الم تران اللہ خلقنا ازواجا وجعل النساء لنا ازواجا نولج فیہن ایلاجا و نخرج منہن اذا شئنا اخراجا
سجاح بخندید مسیلمہ این ابیات انشاد کرد ؎ الا قومی الی المجذع ٭ فقد یہدی لک المضجع ٭ فان شئت فرشناک ٭
وان شئتی علی اربع ٭ وان شئتی ثلثیہ ٭ وان شئتی بہ اجمع ٭ گفت بل بہ اجمع گفت کذلک امرت و جماع کرد او را چون
برخاست گفت مثل من این چنین جماع کردہ نشود کہ دران عیب ست بر قوم من لیکن من نبوت را بتو می سپارم تو
خواستگاری من بسوی اولیاء من بکنی بعدہ ہمچنین کرد و مسیلمہ او را بزنی گرفت چون از مہرش سوال کردند گفت
نہاد و ما از شما نماز عصر را ساقط گفتہ بنو تمیم تا الآن در وقت نماز عصر نمیخوانند و میگویند مہر کریمہ ازماست آنرا نمیکنیم
و درین باب شعری گفتہ اند ؎ ان سجاحا لاقت کذابا ٭ بنیۃ فخمت الکتابا ٭ وجعلت کعبتہا قرانا ٭ اوقب فیہا ایقابا ٭
بعدہ سجاح در زمن معاویہ بسوی اسلام برگشت و اسلامش نیکو شد ٭ و بیرون آمد مختار ثقفی در زمن ابن زبیر و عبد الملک
بن مروان و او دعوی آن بود کہ بوی وحی می آید و در مکاتبت خود مینوشت من مختار رسول اللہ و حکایات و وقایع و
فتن او بسیار ست و در تواریخ مبسوطہ مذکور و مشہور ؎ عدی بن خالد گفتہ فرمود رسول خدا صلعم تحذیر میکنم من شما را
از ہر سہ دجال گفتہ شدای رسول خدا خبر دادی ما را از دجال عور و او دجال کذاب ہین پس کیست آن سوم فرمود مرد بنی
از قومی کہ اول اوشان بعثور ست و آخر اوشان ثبور بر ایشان ست لعنت دائمہ در فتنہ کہ گفتہ میشود او را حارث
دوی دجال کلس ست میخورد بندگان خدا را بآل محمد و حالانکہ وی دورترین مردم ست از سنت وی رواہ ابن خزیمۃ و
الحاکم و الطبرانی و مرویست از اسماء کہ بیرون آیند از ثقیف سہ کس کذاب زیال و مبیر رواہ ابو نعیم بن حماد و در روایتی
ست بیرون آید از ثقیف کذاب و مبیر گفتہ اند مراد بکذاب مختار بن عبید ثقفی ست و مراد بمبیر حجاج بن یوسف و بیرون آمد
متنبی شاعر مشہور پستر توبہ کرد و بیرون آمد جماعتی در زمن بنی العباس از ایشان ست بہبود کہ در ایام معتضد باللہ
خروج کردہ دوی قائد فتنہ زنج بود لعنت اللہ علیہ عراق را تباہ نمودہ دال رسول را خوار گردانیدہ و اشارہ
باحوال وی در آخر این باب خواہد آمد دعوی وی آن بود کہ وی را بسوی خلق فرستادند لیکن رسالت را رد کرد
و وی مطلع ست بر مغیبات و بیرون آمد در خلافت مکتفی باللہ یحیی بن عمر کہ او یہ قرمطی و بعد از وی برادرش حسین و در
روی خروج خالی ظاہر کرد و گمان نمود کہ این آیہ ست پستر ابن عم وی عیسی بن مہرویہ گمان کرد کہ مراد در سورہ قران
از مدثر وی ست و غلام مطوق خود را ملقب بنور کردہ بر ملک شام غالب آمد و بسیار تباہی و خرابی کرد و مردم
در حق وی بر سنا بر بد دعا کردند تا آنکہ کشتہ شد لعنہ اللہ تعالی و بیرون آمد در زمانہ مقتدر ابو طاہر قرمطی کہ حجر اسود
از کعبہ برکندہ برد و ببندی از حال وی بگذشت و بیرون آمد در خلافت راضی باللہ محمد بن علی السلمغانی معروف
بابن ابی العزاقر و از وی چنان شیوع یافتہ کہ مدعی الوہیت ست و زندہ میکند مردہ را پس باجماعتی از اصحاب
خود مقتول و مصلوب گردید و ظاہر شد در خلافت مطیع باللہ قومی از تناسخیہ و در ایشان جوانی بود کہ گمان میکرد
کہ روح علی علیہ السلام در وی انتقال کردہ و زن وی انتقال روح فاطمہ زہرا علیہا السلام در خود گمان مینمود
و دیگری دعوی کردہ کہ وے جبرئیل ست چون او را زدوکوب کردند پناہ بانتماء بسوی اہل بیت برد معز الدولہ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حکم کرد کہ رہا ئیش کنند و ظاہر شد در خلافت مستظہر در سنہ تسع و تسعین و اربعمائۃ مردی بنواحی نہاوند و دعوی کرد
نبوت را و خلقی تابع او شدہ پس او را گرفتار کردہ بکشتند و جماعتی دیگر در مغرب وغیرہ خروج کرد از مردان و زنان
و در ایشان مردی بود کہ نامیدہ میشد بحرف لا و میگفت آنکہ در حدیث آمدہ لا نبی بعدی اخبار ست از وی یعنی
لا در حدیث بمعنے نفی نیست بلکہ مراد صاحب این اسم ست پس لا مبتدا ست و نبی خبر او ست یعنی مسمی باین اسم نبی
بعد از من و آن نبی وی بودہ ست و از ایشان ست غازاری ساحر کہ در مالقہ ظاہر شدہ و بسبب وی ابو جعفر
بن زبیر لسبوی غرناطہ رفتہ بعدہ رسول غازاری از طرف امیر آنجا در غرناطہ رسید ابو جعفر مذکور در قتل وی سعی
کردہ او را بالقتل رسانید و از ایشان ست زنی مدعیہ نبوت و چون او را گفتند کہ در حدیث آمدہ نیست نبی بعد از من
گفت در حدیث نبی گفتہ اند نہ نبیہ و در بیت المقدس یہودی دعوی کرد کہ وی مسیح بن مریم علیہما السلام ست و
مردی فصیح زبان خوش بیان بود یہود و نصاری بروی جمع شدند و وی معجزہ ہا نمود و چون این ماجرا بگوش حاکم
آنجا خورد خواست کہ گرفتارش کند وی راہ گریز گرفت و باسلام بول آمد احمد پاشا وزیر سلطان محمد خان رابع او را
گرفتار کرد چون بنجات ندید مسلمان شد مردی دیگر دعوی مہدی بودن کرد و بقتل رسید و در ہندوستان در سنہ
الف ہجری اکبر پادشاہ ظاہر شد و دعوی نبوت بلکہ خدائی کرد و علما و مشایخ دیندار خوار و زبون شدند و دینی احداث
کردہ نامش دین الٰہی گذاشت و فتنہ عظیم و غوغائی فخیم برخاست و مصیبتی بزرگ و رخنہ سترگ از دست وی در
دین محمدی و امت مرحومہ رو داد شمہ از حال وی در ذکر سلاطین تیموریہ گزشت ابو الفضل و فیضی شیاطین وی بودند
کہ مرما نرا بسوی مذہب وی دعوت میکردند و علم الحاد و زندقت می افراشتند خدا پناہ دہد از جلیس بد مذہب
خراب کرد ابو الفضل شاہ اکبر را و در آشاعہ گفتہ و از ایشان کسی ست کہ دعوی صحابیت کردہ و گفتہ کہ آنحضرت صلعم را
دیدہ ام مانند معمر مشہور رتن ہندی و شک نیست کہ ہر چہ بدان حضرت صلعم خبر دادہ صادق و دین واقع ست انتہی
گویم حافظ ابن حجر در اصابہ ذکر رتن ہندی کردہ و گفتہ کہ ظہور او بر سر قرن سادس بود و دعوی صحبت کرد و جمعے
از وی روایت نمودند لیکن ذکر او در متقدمین در کتب صحابہ و غیر ایشان یافتہ نشد اما ذہبی در تجرید ذکر وی کردہ و گفتہ
رتن الہندی شیخ ظہر بعد الستمائۃ بالشرق و ادعی الصحبۃ فسمع منہ الجہال و لا وجود لہ بل اختلق اسمہ بعد الکذابین و انما ذکرتہ
تعجبا کما ذکر ابو موسی سرنابل الہندی بل ہذا ابلیس للعین قد رای النبی صلعم و سمع منہ و ہیہات در میزان ذکرش نمودہ
و گفتہ رتن الہندی و ما ادراک ما رتن شیخ دجال بلاریب ظہر بعد الستمائۃ فادعی الصحبۃ و الصحابۃ لا یکذبون و ہذا جری علی اللہ
و رسولہ و قد الفت فی امرہ جزء و قد قیل انہ مات سنۃ اثنین و ثلاثین و ستمائۃ و مع کونہ کذابا فقد کذبوا علیہ حملۃ کبیرۃ
من اسمج الکذب فی الحال قلت و زعم الاربلی انہ سمع منہ بعد ذلک فی سنۃ ثم قال الذہبی و اظن ان ہذہ الخرافات من وضع
ہذا الجاہل موسی بن علی او ضعہا لہ من اختلق ذکر رتن و ہو شیء لم یخلق و لئن صحا وجوده فظہوره بعد سنۃ ستمائۃ
فہوا ما شیطان تبدی فی صورۃ البشر فادعی الصحبۃ و طول العمر المفرط و افتری ہذہ الطامات و اما الشیخ ضال اسس لنفسہ
بیتا فی جہنم بکذبہ علی رسول اللہ صلعم و انسبت ہذہ الاخبار لبعض السلف کان ینبغی لنا ان ننزہہ عنہا فضلا

Presented by: Rana Jabir Abbas

اللہ

عن سید البشر لکن یزال عوام الصوفیۃ یروون الواہیات و اسناد فیہ ہذا الکاستغری و الطیبی و موسی بن محلی و رتن سلسلۃ الذہب ثم قال الذہبی و لعمری ما یصدق لصحبۃ رتن الامن یومن بوجود محمد بن الحسن فی السرداب ثم بجزم بحیوتہ الدنیا او یؤمن برجعۃ علی و ہیہات لا یوثر فیہم علاج و قد اتفق اہل الحدیث علی ان آخر من رای النبی صلعم موتا ابو الطفیل عامر بن وائلۃ و ثبت فی الصحیح ان النبی صلعم قال قبل موتہ بشہر او نحوہ ارایتکم لیلتکم ہذہ فان علی راس مایۃ سنۃ منہا لا یبقی علی وجہ الارض ممن ہو الیوم علیہا احد فانقطع المقال و ماذا بعد الحق الا الضلال انتہی ما ذکرہ الذہبی ملخصا قال الحافظ ابن حجر و قد تکلم الصلاح الصفدی فی تذکرتہ فی تقویۃ وجود رتن و انکر علی من ینکر وجودہ و عول فی ذلک علی مجرد التجویز العقلی و لیس النزاع فیہ و انما النزاع فی تجویز ذلک من قبل الشرع بعد حدیث الائۃ فی الصحیحین و تعقب القاضی برہان الدین بن جماعۃ فی حاشیۃ کتبہا علی تذکرۃ الصفدی فقال قول شیخنا الذہبی ہو الحق و تجویز الصفدی الوقوع لا یستلزم الوقوع اذ لیس کل جائز بواقع انتہی و لما اجتمعت بشیخنا مجد الدین الشیرازی شیخ اللغۃ بزبید من الیمن و ہو او ذاک قاضی القضاۃ ببلاد الیمن بایتہ ینکر علی الذہبی انکارہ وجود رتن و ذکر لی انہ رحل ضیعتہ لما دخل بلاد الہند و وجد فیہا من لا یحصی کثرۃ ینقلون عن آبائہم و اسلافہم عن آبائہم و اسلافہم قصۃ رتن یثبتون وجودہ فقلت ہو لم یجزم بوجودہ بل تردد و ہو معذور و الذی یظہر انہ کان طال عمرہ فادعی ما ادعی و تمادی علی ذلک حتی اشتہر و لو کان صادقا لاشتہر فی المائۃ الثانیۃ او الثالثۃ او الرابعۃ او الخامسۃ لکنہ لم ینقل عنہ شیء الا فی اواخر السادسۃ ثم فی اوائل السابعۃ قیل و فاتہ و اختلف فی سنۃ وفاتہ کما تقدم و اللہ اعلم انتہی کلام الحافظ ملخصا گویم ثبوت وجود او موجب ثبوت دعوی او نیست و مخالفت روایات خرافات او با روایات صحابہ برہان ساطع کذب او ست ظاہر آنست کہ مردی معمر کافر ہندی بود طول عمر خود را وجہ اسباب رزق خود ساختہ باین دعوی دروغ پرداختہ و لیس ذلک من الصحۃ فی ورد و لا صدر و اللہ اعلم در سیر المتاخرین گفتہ بابا رتن پور نصیر تبرندی کنیت ابو الرضا در زمان جاہلیت در تبرندہ بزاد و بحجاز شد و پیغمبر را دریافت و جہان بدید و بہند باز گردید بسیاری گذاردہ پذیرفتہ و برخی از ذکاز عمری گفتہائی او را باور نکردند در سال ہفصد ہجری در تبرندہ فرو شد و ہمانجا بیاسود و شیخ ابن حجر عسقلانی و مجد الدین فیروز آبادی و شیخ علاء الدولہ سمنانی و خواجہ محمد پارسا و بسیاری نیکوان پذیرندہ و ستایش گر او انتہی گویم نسبت قبول و محدث رتن بحافظ ابن حجر غلط محض ست کما یلوح مما سبق و مجد الدین قائل وجود او ست نہ صحابیت او و سخن صوفیہ در ہیچو مقام در خور پذیرائی نیست شیخ علامہ عبد الرحیم بن ابو بکر مشقی معروف بحوبری رحمہ اللہ کتابیست مسمی بہ کتاب المختار فی کشف الاسرار مشتمل بر سی فصل و ہر فصل محتوی بر چند باب وی بکشف اسرار مدعیان نبوت کاذبہ و مشیخت و وا عظین و رہبانیہ و یہود و بنی ساسان و اصحاب حب و کیمیا گران و عطارین و اصحاب مطالبیہ و منجمین و اطباء و قالعین و وداع اس و صباغین و خیل و بنی آدم و لاعبین بنار ممنوع از حرق و ارباب شعبذہ و اعمال جوہریہ و صیارف و اہل صنائع و لصوص و شوان و مردان و جز آن پرداختہ و مکر و حیل ایشان را مبین ساختہ و منجملہ مدعیان نبوت اسحق اخرس را ذکر کردہ و گفتہ کہ وی در اصفہان در آخر خلافت سفاح ظاہر شدہ دعوی نبوت کردہ خلقی کثیر تابع او شدند و بر بصرہ و عمان و غیرہ بلاد متغلب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گردید و امرا و مستعمل شد تا آنکہ کشتہ شد ہنوز در عمان بقیۂ اتباع او موجود اند و فارس بن یحیی ساباطی در خلافت معز در بلدہ تنیس مدعی نبوت شد و سلوک مسلک عیسے بن مریم علیہما السلام کرد و احیاء اموات و ابراء ابرص و اجذم و اعمی بشعبدہ معجزہ خود گردانید و از اولیا بعضے مشی بر آب نمودند و بعضی طیران در ہوا کردند و بنا ہمہ بر نیز نجات بود و در شام مردی را عی ادعاء نبوت کرد و مسلک موسوی اختیار کردہ عصائی ظاہر ساخت کہ در نظر مردم اژدہا میشد و نظارگیان مسحور میشدند و در عہد مامون عبد اللہ بن میمون بن مسلم بن عقیل دعوی نبوت کرد مامون او را حبس نمود تا آنکہ بمرد و اصبغ از سواد کوفہ بود و بعضی بطریق نیرنجات علم غیب بیان میکردند و در بغداد در سنہ ۳۰۱ حسین بن منصور حلاج ظاہر شد در علم سیمیا دستگاہ داشت و عجائب مینمود تا آنکہ علے بن عیسے وزیر او را ہزار تازیانہ زد و آہ نکرد و عضو عضو او را جدا کردند وی اشعار محبت میخواند و میگفت ؎ وحرمۃ الود الذی لم یکن یطیع فی افسادہ الدہر ما نالنی عند نزول البلاء جہد ولا سمنے الضر ولا قدلی عضو ولا مفصل الا وفیہ لکم ذکر بعض صوفیہ گفتہ اند حسین مذکور را دیدم کہ قرارت قاری شنید و برقص در آمد تا آنکہ پاہای او از زمین مرتفع شد و ہمچنان معلق می رقصید و میگفت ؎ من اطلعوہ علی سر فباح بہ لا تامنوہ علے الاسرار یا عاشقاہ و عاقبوہ علے باکان من زلل و الزموہ مکان الانس ایحاشاہ قال فی المختار و کان ہذا من اصحاب علم السیمیاء الذین یختلون باسماء الخیر و یدفعون بہا المضار فہم یعدون من الصالحین لانہم یحضرون الاشیاء فی غیر اوانہا و فی اوقات لم یمکن ان توجد فیہا و لہم عمل الاخفاء عن اعین الناس انتہی ابو الفداء در مختصر گفتہ کان الحسین بن منصور الحلاج الصوفی یظہر الزہد و التصوف و الکرامات و یدیدہ الی الہوا و یعیدہا محلوۃ دراہم علیہا مکتوب قل ہو اللہ احد و یسمیہا دراہم القدرۃ و یخبر الناس بما اکلوہ و صنعوہ فی بیوتہم و یتکلم بما فی ضمائرہم فافتتن بہ خلق کثیر و اعتقدوا فیہ الحلول و اختلف الناس فیہ کما اختلافہم فی المسیح فمن قائل انہ دخل فیہ جزء الہی و من قائل انہ ولی و یظہر منہ کرامات و من قائل انہ مشعبذ و متکہن و ساحر و کذاب الی ان اذن المقتدر فی قتلہ فضرب الف سوط ثم قتل و احرق بالنار و نصب راسہ ببغداد انتہی بخیال میگذرد کہ شیخ الاسلام ابن تیمیہ رحم نیز او را از اصحاب سحر و شعبذہ شمردہ و گرویدہ نادان از مشایخ او را در اذیار داشتہ اند و بہ بث مناقب در کتب خود پرداختہ و اللہ اعلم بحالہ و مآلہ بالجملہ انچہ آنحضرت صلعم اخبار بوجود دجالین کذابین در امت فرمودہ بود واقع شد و عدد بست و ہفت تمام شدہ یا تمام شود درین زمانہ بعہد برطانیہ بعد از سنہ ۱۳ ہجری سید احمد خان نام مردی کشمیری الاصل دہلی المولد و الموطن کہ پیشتر صدر الصدور و بعدہ صدر الصدور بود و الحال بخطاب ایس آی شہرت دارد موجد ملت نیچریہ گردیدہ از وجود ملائکہ و شیاطین و جنات انکار دارد و استرقاق را در اسلام منکر است و بجلت ذبائح نصاری و اختیار شعائر و شعار و دثار ایشان و با کل و مشارب و مطاعم و مناکح و جز آن قائل و بحث او درین باب با علماء اسلام در پیش مولوی امداد العلی خان صاحب کلکتہ درین معاملہ باد طرف شدہ داد تحقیق مسائل اسلامیہ میدہند و ایراد اتش او را با دلہ ساطعہ از ہم می پاشند از ری لکل فرعون موسی **فصل بست و یکم** و از انجملہ است فتح بیت المقدس از عوف بن مالک مرفوعا آمدہ کہ بشمار پیش از ساعت شش چیز را موت من و فتح بیت المقدس الخ در اشاعہ گفتہ فتح وی دو بار بودہ یکی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در زمن اکراد ایوبیه بر دست سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب ملک ناصر واین از اعظم فتوح اسلام بود و چون
وی بمرد بعضی از اولاد وی بیت المقدس را باز بنصاری سپردند پستر حفید وی ملک ناصر باز آنرا از نصرانیان بستد
گرفت بعضی از شعرا درین باب گفته اند ؎ المسجد الاقصی له عادة ✦ سادت فصارت مثلا سائرا ✦ اذا غدا بالکفر
مستوطنا ✦ ان یبعث الله له ناصرا ✦ فناصر طهره اولا ✦ وناصر طهره آخرا ✦ و از انجمله ست فتح مداین عدی بن حاتم
گفته فرمود آنحضرت صلعم برپا نمیشود ساعت تا آنکه مفتوح شود قصر ابیض که در مداین ست و قائم نمیشود قیامت تا
آنکه برود ظعینه از حجاز بسوی عراق در حالیکه مامون ست نمیترسد هیچ شی را عدی گفت این همه را دیدم و وقوع این
هر دو خبر در زمانه عمر شد و از انجمله ست هلاک عرب یعنی زوال ملک ایشان طلحین مالک گفته از اقتراب ساعت ست
هلاک عرب رواه الترمذی و تحقیق زائل شد ملک عرب بزوال ملک بنی عباس و گذشت و از انجمله ست کثرت مال و فیض او
شیخین از ابی هریره روایت کرده اند که برپا نمیشود ساعت تا آنکه بسیار شود مال در میان شما و روان گردد تا آنکه فکر
کند صاحب مال کسی را که قبول کند صدقه او و تا آنکه عرض کند مال را بر یکی و بگوید آنکس که بروی عرض کرده نیست مرا حاجت
دران صاحب شاعه گوید و این در زمانه عثمان بن عفان رضی الله عنه واقع شده و بسیار شد فتوح تا آنکه مست کردند اموال
فرس و روم را و واقع شد در زمان عمر بن عبد العزیز که مرد عرض میکرد مال خود را برای صدقه و نمی یافت کسی را که قبول کند
آنرا و واقع شود در آخر زمان بعهد عیسی علیه السلام و ذکر آن خواهد آمد و از انجمله ست زوال جبال از اماکن خود طبرانی از
سمره رضی الله عنه روایت کرده که برپا نمیشود ساعت تا آنکه زائل شوند کوه ها از جاهای خویش سیوطی در تاریخ الخلفا
در سنه دو صد و چهل و دو هجری در خلافت متوکل نقل کرده که روان شد کوهی که بروی کشتکاری ها بود تا آنکه اندرو
زراعت دیگران و در سنه سه صد در خلافت مقتدر کوهی در دینور بزمین فرو رفت و از زیر وی آبی بسیار برآمد که
دیهات را غرق کرد و از انجمله وقوع خسف ست سه بار از ام سلمه آمده که باشد بعد از من خسف بمشرق و خسف بمغرب
خسف در جزیره عرب گفته شد خسف شود زمین و در وی نیکوکاران باشند فرمود آری وقتیکه بسیار کنند اهل آن
خبث را رواه الطبرانی و از حذیفه بن اسید رضی الله عنه آمده که برآمد بر ما رسول خدا صلعم و ما ذکر میکردیم ساعت را
پس گفت برپا نمیشود قیامت تا آنکه ببینید پیش از وی ده نشان و ذکر فرمود منجمله آن سه خسف یکی در مشرق و دیگر
در مغرب دیگر در جزیره عرب رواه الستة الا البخاری در اشاعه گفته این هر سه خسوف واقع شده چه در خلافت سلیمان
بن عبد الملک بن هبیره بوی نوشت که در بخارا وقت صبح آوازی عظیم از آسمان و صوتی همچو رعد قاصف شنیده شد که
ازان حامله ها اسقاط حمل کردند چون نظر کردند در آسمان شگافی عظیم بود و ازان فرجه اشخاص بزرگ جسیم فرود آمدند
که سرهای شان در آسمان بود و پاها بر زمین و گوینده میگفت ای اهل ارض عبرت گیرید و ای اهل آسمان این صفوائیل
فرشته ست که نافرمانی کرد خدا را پس معذب شد و چون روز روشن شد مردم دران موضع آمدند دیدند که خسفی
عظیم پدید شده ست که آنرا قرار نیست و از وی دخان سیاهی برآید قاضی بخارا این واقعه را از چهل کس بپایه ثبوت
رسانیده کذا فی السکردان صاحب شاعه گوید درین قصه نظر ست بقوله تعالی لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یاروت و ماروت و لکن تجویز میکنند آنرا قصهٔ هاروت و ماروت و الله تعالی قادرست بر هر چیز انتهی گویم قوله تعالی باعتبار غالب و اکثرست نه باعتبار هر هر فرد از ملائکه والله اعلم و در سنهٔ دوصد و هشت سیزده دیه خسف شدند در مغرب و در سنهٔ سه صد و سی و چهار در شعبان در غرناطه زلزله واقع شد که ازان اماکن و جاها خسف پذیرفت و بعض قلاع منهدم گردید ذکر هذا کله فی اتعاب الغمر و در خلافت مطیع بالله در سنهٔ سه صد و چهل و شش هجری در بلدهٔ ری و نواحی وی زلزلهٔ عظیم واقع شده و یکصد پنجاه قریه خسف گردیده و تا حلوان رسیده اکثر اهل وی نیز خسف شدند و زمین استخوانهای مردم بیرون انداخت و از جائی مخسوف چشمه های آب روان گردید و بلدهٔ طالقان تمام خسف شده و قریب سی کس ازین بجانات یافته و پاره شد در ری کوهی و معلق گردید قریه میان آسمان و زمین مع اهل قریه وقت نیمروز پستر خسف شد آن قریه و دریده شد زمین بشگافهای عظیم و برآمد ازوی آب بود و دخان بسیار کذا نقله السیوطی عن ابن الجوزی و در سنهٔ پانصد و نود و هفت هجری قریه از اعمال بصری خسف گردید و در سنهٔ پانصد و سی و سه در بلدهٔ بحیره خسف واقع شد و بجای وی آب سیاه گردید صاحب شاعه بعد این بیان گفته که بعد ازان در زمانه ما دیهات از ناحیهٔ آذربیجان و غیرها از دیار عجم خسف شدند و نزدیک نیست که منحصر شود و خسوفها انتهی و از انجمله ست کثرت زلازل و کثرت قتل و رجف از ابو هریره آمده که برپا نمیشود قیامت تا آنکه قبض کرده شود علم و بسیار شود زلزله ها و متقارب گردد زمان و ظاهر شود فتنه ها و بسیار گردد هرج یعنی قتل رواه البخاری و ابن ماجه و نزد ابن عساکرست از عروه بن رویم از انصاری از آنحضرت صلعم باشد در امت من رجفه هلاک شوند در وی ده هزار بست هزار سی هزار گرداند آن رجفه را خدا یتعالی موعظت برای متقیان و رحمت برای مومنان و عذاب برای کافران و تحقیق واقع شد در خلافت متوکل در سنهٔ دوصد و سی و دو هجری زلزله هولناک در دمشق که یقتاد از صدمهٔ وی خانها و هلاک شد زیر آن خلق بسیار و دراز شد این زلزله تا انطاکیه و بدمد گردانید آنرا و تا جزیره و پاک بسوخت آنرا و تا موصل و گویند پنجاه هزار از اهل موصل هلاک شدند و واقع شد زلزلهٔ عظیمه در قومس و اعمال وی و در ری و خراسان و نیسابور و طبرستان و اصبهان و پاره پاره شد کوه ها و بشگافت زمین بقدر آنکه مردی دران میتواند در آمد و میان این هر دو زلزله فاصله ده سال شد زیرا که در سنهٔ دوصد و چهل و دو واقع شده و همچنین در سنهٔ چهل و پنج زلزله تا عام شد و شهرها و قلعه ها و پلها از صدمهٔ وی ویران گردید و در انطاکیه کوهی در دریا بیفتاد و در خلافت معتضد در سنهٔ دوصد و هشتاد هجری در وبیل چنان زلزلهٔ عظیم پیدا شد که عامهٔ بلد منهدم گردید و شمار کسانیکه آنها از زیر ردم برآوردند بیکصد هزار و پنجاه هزار کس رسید و در سنهٔ چهار صد و شصت در رمله زلزله ها تا مدت آمد و شهر را تباه گردانید تا آنکه آب از سه چاه ها روان گشت و بست و پنج هزار کس از صدمهٔ آن جان دادند و دریا ساحل خود را گذاشته دور تر رفت بقدر مسیرت یک یوم مردم بر زمین دریا فرود آمده التقاط میکردند ناگهان آب دیگر بار برایشان برگردید و هلاک ساخت و در سنهٔ پانصد و چهل و چهار زلزلهٔ عظیمه آمد و بغداد قریب چهار بار موج زد و از صدمهٔ آن کوهی در حلوان پاره گشت و در سنهٔ پانصد و نود و هفت زلزلهٔ بزرگ بمصر و جزیره و شام افتاد و اماکن کثیره را ویران ساخت و قلاع متعدده را از جاها می آنها برانداخت و در سنهٔ پانصد و پنجاه و دو زلازل عظیمه در شام و حلب و شیراز و انطاکیه و طرابلس ظاهر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گشت وخلقے کثیر را ہلاک گردآنید تا آنکہ معلمی در بلدۂ حماۃ از مکتب برخاست چون عود کرد دید کہ مکتب کودکان افتادہ
وہمہ ہامردند و ہیچکے نیامد کہ از وی حال پسر خود می پرسید زیرا کہ پدران آنہا نیز دران ہلاک شدند و در شیراز ہمکنان
ہلاک شدند و جز زنے و خادمی ہیچکس باقی نماند و منشق شد قبلہ در حران و ظاہر شد در وی بیوت و عمائر و نواویس
در خانۂ ازان بیوت بتی نمایان شد کہ در آب ستادہ بود و ویران شد و ہلاک گردید صیدا و بیروت و طرابلس و عکا و
صور و جمیع قلاع فرنج و شگافتہ شد دریا تا قرص و بیند اخت مرکب ہا را بر ساحل و متعدی شد تا ناحیۂ شرق و مزدلف
آن خلقی کثیر صاحب مرآۃ الزمان گفتہ درین سال ہزار ہزار و صد ہزار انسان ہلاک شدند و ہکذا فی العسکر دان و در سنۂ
شمس صد و شصت و دو زلزلہ کرد مصر زلزلۂ عظیم و واقع شد در سنۂ چہار صد و سے و سہ در بحیرہ زلزلہ عظیم تا دو
فرسخ و ہلاک کرد خلائق بسیار را و در سنۂ نہصد و بست و دو دراز ربایکان چنان زلزلہ بزرگ شد کہ عالمی از صدمۂ
آن بباد فنا رفت و در سنۂ یکہزار و پانصد و نہ عیسوی چہار دہم ماہ اپریل و قسطنطنیہ چنان زلزلہ روی نمود کہ یکہزار
و ہفتاد خانہ و یکصد و نہ مسجد و یک پارہ از قصر سلطان بہفتاد و مدت وی تا چہل و پنج روز کشید و ہمچنین در سنۂ
یکہزار و شصت و سہ ہجری در استنبول زلزلۂ عظیم آمد و تا چہل روز استاد و از جان و مال نقصان بسیار کرد و در سنۂ
یکہزار و ہفتاد و ہفت در روم و نواحی آن زلازل متواتر واقع شد کہ از صدمۂ آن چند شہر ویران گشت و چند کوہ
منشق گردید بعدہ طاعون واقع شد و برف افتاد کہ دواب و طیور ازان ہلاک شدند یفعل اللہ ما یشاء این ست بعض
زلازل عظام و رجفات کہ در کتب تواریخ ذکرش کردہ اند و اما زلازل صغار پس بیرون از شمار اند و ہمیشہ در اقطار ارض
واقع درین نزدیکی ہم بنواح مصر و سند در اخبارات مطبوعہ خبر زلازل مسموع شد ضبط آن ہمہ بقید تواریخ و سنوات
درازی میخواہد و فیما ذکرنا کفایۃ لمن اعتبر و از آنجملہ مسخ و قذف از ابن عمر رضی اللہ عنہما مرفوعا مروی ست کہ باشد در امت
من خسف و مسخ و قذف رواہ احمد و مسلم و الحاکم و از ابن مسعود رضی اللہ عنہ آمدہ کہ پیش از قیامت مسخ و خسف و قذف
ست رواہ ابن ماجہ و از ابی امامہ آمدہ شب کنند اقوام از امت من بر اکل و لہو و لعب باز صبح کنند در حالیکہ بوزنہ و خوک اند
رواہ الطبرانی و از عائشہ ست رضی اللہ عنہا کہ باشد در آخر این امت خسف و مسخ و قذف گفتہ شد ای رسول خدا صلعم
آیا ہلاک شویم و در ما صالحان اند فرمود آری چون بسیار شود خبث رواہ الترمذی و مروی ست از عبد الرحمن بن صحار
عن ابیہ کہ پیاپی نمیشود ساعت تا آنکہ خسف کردہ شوند قبائل و گفتہ شود کدام باقی ماند از بنی فلان رواہ احمد و البغوی
و ابن قانع و الطبرانی و الحاکم و غیرہم و از ابن عمر ست کہ باشد در ین امت خسف و مسخ و قذف رواہ الطبرانی و ابن ماجۃ
اما خسف پس گذشت و اما مسخ پس واقع شد در اشخاص چند چہ بصحت رسیدہ از غیر واحد کہ در زمن فاطمیۂ مصر کسانی چند
جمع میشدند در مدینہ روز عاشورا در قبۂ عباس ست میکردند شیخین و صحابہ را پس آمد مردی و گفت کیست کہ بخواند
مرا در محبت ابو بکر شیخی از انجماعہ بیرون آمد و گفت بیا ہمراہ من و برد او را بخانہ و بریدز بان او را و نہاد بر دست وی
و گفت این در محبت ابی بکر ست آمد بمسجد آنحضرت صلعم آمد و بر آنحضرت و شیخین سلام کرد و برگشت و زبان وی در دست
وی ست پس بنشست غمگین نزدیک دروازۂ مسجد و غلبہ کرد بر وی خواب و دید آنحضرت را در منام و ہمراہ وی ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ابو بکر آنحضرت با بو بکر گفت زبان اینکس در محبت تو بریده اند زبانش را بگیر زبان ابو بکر رضی اللہ عنہ زبان او را از دست وی گرفته بمجلس نهاد چون از خواب بیدار شد زبان را چنانکه بود بلکه احسن ازان در دهان یافت پس ببلاد خود برگشت و هیچکس را ازین ماجرا خبر نکرد و چون سال آینده آمد باز بمدینه آمد در روز عاشورا بقبه رفت و چیزی بحضرت ابو بکر صدیق بخواست جوانی از قبه برآمد و گفت با من بیا پس او را بدان خانه برد که آنجا زبان او بریده بودند و با وی باکرام پیش آمد آنگه گفت مرا ازین خانه بسیار تعجب می آید که در سال گذشته در وی مصیبتی و خواری دیدم و امسال چنین اکرام دیدم جوان پرسید قصه چیست وی بماجرا خبر کرد جوان بر دست و پای وی بیفتاد و گفت آن پدر من بود و حق تعالی او را مسخ کرده بوزنه ساخته ست و پرده از وی برداشته مرا بنمود دیدم که بوزنه در رسنی بسته ست بعده آن جوان باین مرد احسان کرد و از مذهب خود توبه نمود و گفت حال پدر مرا پوشیده دار صاحب شاعه گوید این قصه را سید سمهودی و ابن حجر در زواجر و صواعق و قسطلانی در مواهب لدنیه و غیرهم ذکر کرده اند و نیز در زواجر گفته که در حلب وی بود که شیخین را سب میکرد چون بمرد و بقبر در رقی قبر او را نبش کردند دیدند که بصورت خنزیری شده ست از قبر برآورده بسوختند و سیوطی در تاریخ الخلفاء ذکر کرده که در سنهٔ هفت صد و هشتاد و دو هجری در خلافت متوکل که خلیفه ششم عباسیه ست کتابی از حلب آمد باین مضمون که امامی نماز میگذارد و شخصی در نماز باوی عبث میکرد امام نماز خود قطع نکرد و تمام بگذارد لیکن چون سلام داد روی عابث روی خوک گشت و بسوی غابه بگریخت و برین ماجرا محضری نوشته شد و اما قذف پس سیوطی در تاریخ الخلفاء در سنهٔ دو صد و هشتاد و پنج هجری ذکر کرده که در بصره بر قریهٔ سنگهای سیاه و سفید بارید و بر دو بوزن یکصد پنجاه درهم افتاد و در سنهٔ دو صد و چهل و دو هجری قریهٔ سوید بسنگ که وزن آن ده رطل باشد سنگسار کرده شد و در سنهٔ چهار صد و هفتاد و هشت هجری در خلافت مقتدی بادی سیاه در بغداد و زید و رعد و برق اشتداد گرفت و ریگ و خاک چون باران بارید و صاحب شاعه گفته خبر داد مرا ثقتی که در سنهٔ یکهزار و شصت و چند در موسم تابستان که آسمان صاف بود در بلاد اکراد میان هیزان و کفر سنگها بارید برابر تخم مرغ و آواز وحس آواز بر مسافت یک روز مسموع میشد و در وسط ربیع الاول سنهٔ هفت صد و چهل و یک هجری خطی از حماة بمصر آمد دران نوشته بود که درین ایام در باریدن از عمل حماة تگرگ ها بارید بر صورت حیوانات مختلفه و عمدان در رندگان و مارها و گاو دم ها و پرندگان و گوسفند و زنان و مردان بودند و در اوساط آنها موالص بود و آنرا بحضرت شرعی نزدیک قاضی ناحیه باثبات رسانیدند و از انجا نزد قاضی حماة ثابت کردند کذا فی السکردان و از انجمله ست باد سرخ و دیگر امور عظیمه و شدیده مرویست از علی بن ابی طالب و ابو هریره رضی اللہ عنهما که فرمود آنحضرت صلعم چون گرفته شود فیی دولت ها و امانت غنیمت و زکاة تاوان و آموخته شود علم برای غیر دین خدا و اطاعت کند مرد زن خود را و نافرمانی کند مادر خود را و نزدیک کند یار را و دور سازد پدر را و ظاهر شود آوازها در مسجدها و سردار شود قبیله را فاسق ایشان و باشد زعیم قوم ارذل ایشان و اکرام کرده شود مرد از ترس شر وی و گرفته شوند زنان سرایندهٔ و سازها و نوشیده شود شراب و لعنت کند آخر این امت اول امت را پس منتظر باشید نزدیک این حال باد سرخ و زلزله و خسف و مسخ و قذف را رواه الترمذی و گفت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عبد الله بن خوالہ فرمود آنحضرت صلعم چون ببینی خلافت را که فرود آمد بارض مقدسه پس تحقیق نزدیک شد زلازل
وبلایل و امور عظام وساعت آنروز نزدیک تر ست از دست من بسر تو رواه ابو داود والحاکم در اشاعه گفته اگر مراد
باین خلافت ملک بنی امیه ست پس واقع شد از امور عظام انچه بعض آن عنقریب ذکر خواهیم کرد و اگر مراد خلافت مهدی
آخر الزمان ست پس مراد آیات قریبه بساعت اند چو دابه و مطلوع شمس از مغرب و غیر ذلک و آما بادپس در سنه دو صد و هفتاد و
دو در خلافت متوکل در عراق بادی سخت گرم که مثلش معهود نیست وزید وزرع کوفه و بصره و بغداد را بسوخت و
مسافران را بکشت و تا پنجاه روز باقی ماند و بیهدان متصل شد و زرع و مواشی انجا بسوخت بعده بموصل و سنجار رسید و
مردم را از معاش شان در بازارها و از مشی در راه ها مانع گردید و خلقی عظیم را هلاک ساخت و در سنه دو صد و هشتاد در
ماه شوال در خلافت معتضد تمام روی زمین سیاه و تاریک گشت از صبح تا وقت عصر و بادی سیاه وزید تا ثلث شب
بایستاد و عقب وی زلزله عظیم پیدا آمد که عامه بلاد دیبل را ببرد و در سنه دو صد و هشتاد و پنج هجری بادی زرد در بصره وزید
بعده سبز گردید پس سیاه شد و شهرها را فرو گرفت و در خلافت مقتدی بادی در بغداد آمد و رعد و برق اشتداد
گرفت تا انگه گمان کردند که مگر قیامت قائم شد و در خلافت مستظهر بادی سیاه در مصر وزید و عالم بحدی تاریکی گرفت که
که آدمی را دست خود نظر نمی آمد و ریگ بر مردم افتاد و همگنان یقین بمرگ کردند بعده اندکی اندکی منجلی شدن گرفت و
عود بزردی نمود و در سنه پانصد و بست و چهار ابری بر بلدهٔ موصل نمایان گشت و از وی آتش بارید و بر هر چه افتاد
آنرا پاک بسوخت و در عراق گروهای بران ظاهر شدند و خلقی کثیر را بکشتند ذکره ابن ابی حجله و در سنه پانصد و نود و
شش بادی سیاه تاریک بمکه معظمه آمد و شامل تمام دنیا گردید و ازان ریگ سرخ بمردم بارید و پاره از رکنی
از تندی آن باد بیفتاد و در سنه هشتصد و بست و شش در ولایت اشرف برسبای نام در مصر بادی درخشان بوزید
و ازان خاکی زرد مائل بسرخی بارید و این قبل غروب آفتاب بود پس افق خیلی سرخی پیدا کرد تا انگه نادانان گمان میکردند
که مگر آتشی دران افق فرو گرفته ست و خانه ها ازان خاک پر شد و در امتعه و بنی ها خزید و چون شفق غائب گشت افق
سیاه شد و باد تندی گرفت اما معلق بود اگر بر زمین میرسید امری هولناک میشد و مردم تند و ست در اسواق و بیوت
بذکر و دعا و استغفار مشغول شدند تا انگه حق تعالی باد را مطرود ارسال باران لطف فرمود و این باد سه سال پیشتر
ازین نوزیده بود و بحدی منتشر گشت که احرام و حیره و بحرین را فرو گرفت و گمان شد که مگر هر چیز را فرو خواهد افگند
و یکشب و یکروز تا عصر مستدام ماند و سبب هیف زرع و گرانی نرخ شد ذکره الحافظ ابن حجر رح فی انباء الغمر

فصل نوزدهم

واما امور عظام پس از انجمله ست آنکه در سنه تسع و ثلثین و الف نوزدهم شعبان شب چهارشنبه باران شدید بر زمین مکه
معظمه بارید و سیلی عظیم درون مسجد در آمده تا طراز جامهٔ کعبه بلند گردید مقام زیر آب ماند و ناودان فرو افتاد و در
خانه یکقد آدم آب ایستاد و مقدار قد آدمی مسجد از خاک و خاشاک پر شد و مزهٔ آب مزم تغیر یافت بحدیکه از نکو فرو
نمیرفت و بستم شعبان روز پنجشنبه بعد عصر خانه کعبه فرو نشست و بنائی که حجاج کرده بود افتاد از جهت شامی تمام
و از جهت شرقی حتی الباب و از جهت غربی سه ربع میر از اوبگرامی رحم در مآثر الکرام تاریخ بگرام گفته الله اکبر بعد نظهور

Presented by: Rana Jabir Abbas

صلعم سقوط کعبه شریفه گاهی واقع نشد درین حادثه چهار هزار خانه عباد موافقت خانهٔ خدا کرد و قریب پانصد کس بطوفان فنا
رفت سلطان مراد رابع بن سلطان احمد والی روم انار الله برهانه بتعمیر خانه مبارک امر فرمود و در سنهٔ اربعین و الف عمارت همایون
باتمام رسید و بعد ابن زبیر رضی الله عنه سلطان مراد احراز این سعادت عظمی فائز گردید و عمارت مسجد الحرام که الآن موجود
ست پیش ازین سلطان سلیم ثانی رفع الله قدره در سنهٔ ثمانین و تسعمائه بنا نهاد و جانب شرقی و شمالی مرتب ساخته عمود
اخروی شتافت فرزند ارجمندش سلطان مراد ثالث اکرم الله مثواه بتعمیر ثانی پرداخت و در سنهٔ اربع و ثمانین و تسعمائه
باتمام رسانید حسن این عمارت عالیشان تعلق بمشاهده دارد انتهی و در تسلیة الفواد گفته و فی سنة تسعة و ثلثین و الف لیلة
الاربعاء لاحدی عشرة بقیت من شعبان حصل بمکة المعظمة مطر شدید کانه افواه القرب نزل فی خلال المطر برد مالح شدید
الملوحة حتی کسا ما بیاضه و ملاء جمیعها فی الطول و العرض و سالت الاودیة و اخربت دورا کثیرة و دخل المسجد الحرام و علا
المقام و وصل الی طراز البیت و مات فیه خلق کثیر و ضبط الموتی فکانوا نحو خمسمائة و امتلاء المسجد من التراب و الزبل فکان قدر
القامة و تغیر طعم ماء زمزم حتی کاد لا یسلغ مملوحته و عقب عصر یوم الخمیس کان الامر الذی کاد یهد الاکتاد و یحرق الاکباد و هو
سقوط البیت العتیق فان سقوطه لم یبد فی الوجود بعد ظهور المصطفی صلعم فسقط جمیع ما بناه الحجاج و هی الجهة الشامیة جمیعا
من الجهة الشرقیة الی الباب و ثلاثة ارباع من الغربیة قال الامام ابو عبد الله الطبری فی تاریخه سئلت عن سیل اتی و الهیت منه
قد سقط متی اتی قلت لهم مجیئه کان غلط قال و لعل السر فی هذه الواقعة الهائلة ان الناس اعتمدوا علی اعمدة الحدید و عزوا
بما احدثوا من قواعد التشیید زاعمین ان هذه تصون الکعبة عن نوازل الزمان و تحفظها عن طوارق الحدثان فلم تقبلها الغیرة
الاحدیة و انقطعت الاعمدة بقاهریة السریة و الیه اشار الشریف الشلی و قال قد وصل حسن المعمار الی مکة فی سنة عشرین
و الف باعمدة من الحدید مصفحة بفضة مطلیة بالذهب فاثرت علی الکعبة المشرفة تقویة لها علی زعمهم ان ذلک یحفظها و الله
ولی حفظها لا هذه الاعمدة و اهل الله سبحانه السلطان مراد لبناء البیت الحرام و خصه بهذه المجد الاسنی بعد ابن الزبیر رضی الله
عنه و انفرد عن جمیع الخلق ببناء الکعبة الشریفة علی صورتها التی الآن فی الطول و العرض و السمک و وضع الباب بموضعه لم
احد من بناتها السابقین و تمت عمارتها سنة اربعین و الف قلت و السلطان مراد الذی بنی الکعبة الشریفة هو السلطان
مراد الرابع بن السلطان احمد من الملوک العثمانیة و قد اطنی المورخون لبناء الکعبة تواریخ و بعد هذه البناء جاءت سیول عدیدة
و نزلت امطار شدید فوق الله سبحانه بیته العتیق و اخذ فی کنف حمایته ربعه الغریق منها سیل اتی لیلة الاربعاء السابع عشر
من شوال سنة خمسة و خمسین و الف و علی عتبة الکعبة الشریفة ذراع و منها سیل کان مجیئه یوم السبت بعد الظهر السابع من
شعبان سنة اربع و سبعین و بلغ قفل الکعبة المعظمة و فیه یقول السید احمد بن شیخان الباعلوی و طاف حجیج السیل بالبیت
لائذا و قبل رکنه و مدالی الصفا - انتهی المقصود منه ملخصا - و از انجمله ست وقوع قحط بمرات پس واقع شد قحط در زمن ظاهر
عبیدی در مصر و آنقدر گرانی شد که مثل آن از زمن یوسف علیه السلام واقع نشده بود تا انکه بعضی مردم بعض را خوردند
و قیمت یک نان در آنوقت به پنجاه دینار رسید و نیز واقع شد قحط در زمن مستنصر عبیدی در مصر تا چند سال بپای تا انکه
بخوردند بعض آنها مر بعض را و رسید یک اردب ذرت بصد دینار و اردب پیمانه ایست که چهل صاع دران گنجد بصاع

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

آنحضرت صلعم فروخته شد سگ پنج دانیر و گربه سه دینار و در سنه خمس واربعین در خلافت مقتفی عباسی باران در یمن بارید که همه خون بود و زمین بخون مذکور تر شد و اثرش در جاهای مردم بماند و در سنه چهار صد و پنجاه و هشت کوکبی ظاهر شد گویا دائره قمر است شب تمام بشعاع عظیم و مردم در هول شدند و تا ده شب می برآمد بعده کم شدن گرفت تا آنکه غائب گردید و در سنه چهار صد و شصت هجری در خلافت قائم در رمله خلقی کثیر غرق شد و در سنه چهار صد و شصت و شش در خلافت قائم غرقی عظیم در بغداد رو داد و دجله سیزده گز زیاده شد و اموال و انفس بسیار رو در آب بیشمار هلاک گردید گویند این چنین غرق گاهی واقع نشده بود و مردم در سفینه ها نشستند و دو جمعه بر پشت آب قامت کردند و تمام بغداد زمین هموار گردید و صد هزار خانه منهدم شد و در سنه اربع و ثمانین و اربعمائة در خلافت مقتدی افرنج بر جمیع جزیره سقلیه غالب شدند و ذریت مسلمانان را قید کردند و در سنه شش صد و پنجاه و دو در خلافت مستعصم در زمین عدن آتشی ظاهر شد که شررش در شب تا بحرمی رسید و از وی دخانی عظیم در روز می برآمد و در ایام معتمد در سنه دو صد و شصت و شش زنگیان در بصره و اعمال وی درآمدند و سیوف را سنه استعمال کرده ملک را ویران ساختند و فرار آنجا را اسیر کردند و اینها از ان خوارج بودند که اوشان را امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه قتل فرموده بود و عقب ایشان وبای عظیم آمد و خلقی بیحساب ان بمرد و عقب آن زلازل و هیاهو رو نمود و هزارها کس زیر زدم بمردند و قتال با زنگیان تا سنه سبعین ممتد شد صولی گفته درین قتال هزار هزار و پانصد آدمی کشته شد و در بصره در یک روز سنه صد هزار کس بقتل رسید و امیری بود در بلدهٔ وی که بروی بالای برآمد و عثمان و علی و معاویه و طلحه و زبیر و عائشه را سب میکرد و نزدیکی از انها ده زن سیدهٔ علویه می بود که از انها خدمت خود میگرفت پس را لس زنج در سنه سبعین کشته شد نامش بهبود بود و دعوی میکرد که من بسوی کافهٔ خلق مرسل شده بودم لیکن بسالت رارد کردم و بر مغیبات مطلع ام و واقع شد در زمن وی گرانی مفرط در حجاز و عراق و رسید یک کر از گندم در بغداد بیکصد و پنجاه دینار و کر پیمانه ایست حمل شش حمیر و بغال یا دوازده وسق و در ایام وی در نهر شفق شگافی پیدا شد و آبی می تا کرخ رسید و هفت هزار خانه را بدم گردانید و در زمانه وی ظهور قرامطه در کوفه شد در اشاعه گفته ایشان نوعی از ملاحده اند و هم الباطنیة دعوی میکنند که نیست غسل از جنابت و خمس حلال ست و صوم در یکسال دو روز ست و در اذان این جمله می افزایند محمد بن الحنیفة رسول الله و حج و قبله بسوی بیت المقدس ست و دیگر چیزها ازین قبیل و در سنه پانصد و نود و شش هجری در مصر قحط بسیار افتاد چنانکه مردار ها خوردند و آدمیان را غذا کردند و خوردن آدمی اشتهار و افشار گرفت و نوبت بکندن گورها و خوردن مردها رسید و بسیار شد موت از گرسنگی تا آنکه پای رونده و نظر او جز بمیت یا قریب بموت نمی افتاد و همچنین حال اهل قری شد تا آنکه مسافر بر دیهه میگذشت و هیچکس را نمی یافت که آتش تواند افروخت و خانها را کاشانه و خانه داران را مرده می دید و راه ها مزرعهٔ موتی و لحم ها سفرهٔ طیور و سباع گشت و اولاد و احرار بدراهم یسیره فروخته میشدند و این حال تا دو سال کامل بماند ابوشامه در ذیل گفته عادل کبیر درین سال از مال خود در مدت یسیره قریب دو لک و بست هزار مرده را کفن و دفن نموده و گفته اند سنه لک از غرباء و سگ و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مرده ها در مصر خورده شدند و از صغار و اطفال خلقی بسیار غذای شکم شد تا آنکه پدر پسر را بریان کرده بخورد و در مردم
رواج گرفت تا آنکه برین کار انکاری بر آنها کرده نمیشد بعده نوبت تا آنجا رسید که در اکل یکدیگر حیله ها می انگیختند و هر که
و هر که بر دیگری قادر و مسلط میشد او را میخورد و پس از خوردن ضعفا را ذبح کرده غذا میکردند و طبیبان مفقود شدند زیرا که
آنها را بحیله دیدن بیماران می طلبیدند و ذبح کرده نانخورش می نمودند انتهی و در سنه هفت صد و سیزده در دیار بکر و
موصل و اربل و ماردین و جزیره و میافارقین و غیرها غلاء عظیم پیدا شد و بلاد بسیار ویران گردید و اولاد را بفروختند
و موت در مردم افتاد و بسیار شد تا آنکه در جزیرهٔ ابن عمر پانزده هزار کس از گرسنگی جان دادند و از اولاد سه هزار کودک
فروخته شدند یک صبی بده درهم یا زیاده می ارزید و تا آنها را خرید میکردند و اکثر اهل میافارقین هلاک شدند تا آنکه
در اسواق آنجا جز بشش دکان هیچ نماند و قحط در موصل بیشتر از ماردین بود و آنقدر اولاد در بیع رفت که خانها از اهل
خانها خالی ماند و جیف و میتات غذا شد و پدر پسر را بده و از ده درهم بفروخت و گفت که در خان وی پنجاه دینار صرف
کرده بودم و مشتریان اولاد مسلمانان را تنگ می گرفتند تا آنکه زن و دختر خود را نصرانیه میساخت و قرارت بنصرانیه میکرد
تا در وی رغبت کنند و اهل اربل تمام نبات و دیدگیها بخوردند بعده پوست درختان را و جیف را غذا کردند بعده موت
آمد و باقی را فرو گرفت و خلقی کثیر از تلج جان داد و ذکر ذلک البرزالی فی ذیل الروضتین و ذکرت هنا ملخصه و در سنه ۹۴۲ هجری
قریب شهر نپرولی زلزله شد و کنارهٔ بحر اوقیانوس از ساحل قدیم دور تر رفت و از میان شق کوه جدیدی که ارتفاع آن چهار
صد ذراع بود و محیطش سه میل پدید آمد و در ۱۰۳۹ بلده سینط از ملک کائریه زلزله حادث شد و زمین شق شده
آب برآمد و آن شهر غرق آب گردید و در سنه ۹۹۲ در حوالی شهر نیاکپو آتشی از کوهی پدید آمد و کوه را پاره پاره کرد و
از صدمهٔ آن قریب ده هزار کس زیر خاک پنهان شدند و در سنه ۱۰۹۱ هجری در شهر آرقیپه از بلاد پیرو زلزله آمد و زمین
بشگافت و سنگریزهای سوخته از ان جسته تا مسافت نود میل موجب خوف خلق گردید و آوازهای هولناک مسموع
شد و نیمروز آنقدر تاریکی در گرفت که مردم محتاج چراغ شدند و در سنه ۱۱۳۳ در جزیرهٔ میخائیل سه بار زلزله عظیم پدید آمد
و آن جزیره را در بحر اوقیانوس تا آب کرد و در سنه ۱۱۳۱ از کوه لیسویوس آنقدر آب گرم روان شد که قریه ها را غرق کرد و
هزارها کس جان دادند و در سنه ۱۱۳۳ شهر قتلاق از صدمهٔ زلزله غرق آب شد و در سنه ۱۱۳۷ در جزیرهٔ صقلیه قریب قطینه زلزله رو داد
که پنجاه و نه هزار و شصت کس در ان هلاک شدند و انهار عمیق پدید آمد و در سنه ۱۱۸۳ بوقوع زلزله در جزیرهٔ جاوا شانزده جبال
غرق شدند و در سنه ۱۱۳۲ بکنارهٔ بحر اوقیانوس آتشی از زمین پدید آمد و بعض بلاد و جبال را پاک بسوخت و در سنه ۱۱۵۹ در بندر
کالوعه از بنادر ملک پیرو زلزله حادث شد که موجهای عظیم از بحر برخاسته شهر را زیر خود گرفت و در سنه ۱۱۶۹ شهر
لزبون بزلزله ویران گردید و هم در سنه ۱۲۰۹ از زلزله در شهر لیسویوس حادث شد و خرابی ها کرد و در سنه ۱۲۳۹ در ضلع شمالی
از اضلاع جاوه زلزله افتاد و از زمین شق شده آتش بیرون آمد و در سنه ۱۲۶۲ شهاب ثاقب در شهر منطقه غیوم افتاد
و از ان آوازی مثل رعد برآمد و در سنه ۱۲۶۳ شهاب ثاقب تا یک دقیقه نمودار شد و در سنه ۱۲۱۶ در بدخشان تا سه شب
وقت شام سرخی از جانب مشرق نمودار میشد و قریب صبح از نظر غائب میگشت و در سنه ۱۲۹۰ در مقام بهوپال کلولهٔ آتشین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از جانب مغرب پرواز کرده بمشرق رفت و از وی آوازی برآمد و تا هفت کروه بریک حالت رفته غائب شد و درین سنه
در سنه ۱۲۹۹ هجری قحطی در ایران و یارقتانه و هندوستان خبر رسید و امرا اینجا امداد گرسنگان آنجا کردند و درین سنه ۱۲۹۰ هجری در
ممالک شرقیه هند یعنی بنگاله قحط واقع ست و حکام بتدبیر رفع وی مشغول اند و هنوز که ماه محرم سنه ۱۲۹۱ آغاز شده موجود ست
و به دو هزار روپیه کلدار از ریاست بهوپال هم اعانت رفت حق تعالی بر بندگان خود رحم فرماید و دیگر اقطار را ازان محفوظ
دارد اللهم انا نعوذ بک من الجوع فانه بئس الضجیع و از انجمله ست انقطاع طریق حج و رفع حجر اسود از کعبه مروی ست از ابی
سعید رضی الله عنه که برپا نمیشود قیامت تا انگه حج کرده نشود بیت الله رواه الحاکم و صححه و البزار و ابو یعلی و ابن حبان
و از ابن عمر ست که برپا نمیشود قیامت تا انگه برداشته نشود رکن رواه البزار و در اشاعه گفته این هر دو خبر واقع شده
زیرا که در سنه ۳۱۷ صد و بست منقطع شد حج از بغداد تا بست و هفت سال بسبب فتنه قرامطه و در سنه ۳۱۷ صد و
چهل و نه حاجیان مصر از مکه رجوع کرده در وادی فرود آمدند سیل آمد و همه ایشانرا با خود برده در بحر افگند و در سنه پنجاه
و پنج بنو سلیم بر حاجیان مصر قطع طریق کردند و بست هزار شتر آن را با احمال و اثقال و امتعه که بران بود و بیش از
حصر بود همه بردند و حجاج در بوادی فرو مانده اکثر شان هلاک گردیدند و در سنه شصت و سه بنو هلال و طائفه از
عرب حجاج خروج کرده خلق کثیر را ازانها کشتند و بقیه آنها از حج محروم ماندند و درین سال هیچکس راحج بیت الله میسر
نیامد سوای اهل درب عراق و در سنه هشتاد و چهار و سه صد حجاج عراقی را اصفهر اعرابی در راه پیش آمد و منع کرد از
رفتن مکه پس عود کردند بی حج و نیز دران سال اهل شام و اهل یمن حج نکردند صرف اهل مصر دران سال حج نصیب شد و در سنه
سه صد و نود و دو منفرد شدند مصریان بحج و حج نکرد احدی از اهل بغداد و بلاد شرق بجهت فساد عرب همچنین در سنه
سه صد و نود و سه و سنه نود و هفت تنها اهل مصر حج کردند و اهل عراق را میسر نیامد بسبب فساد طریق از دست
اعراب و در سنه چهار صد و هفت نیز اهل مصر منفرد شدند بحج و هیچکی جز ایشان حج نکرد و همچنین در سنه چهار صد و هشت
و سنه چهار صد و هفده هیچکی توفیق حج نیافت نه اهل مشرق و عراق و نه اهل مصر و نه غیر آن مگر گروهی از خراسان که بر
دریا رسیده حج گذاردند و فی سنة احج اهل مصر دون غیرهم و فی سنة احدی و عشرین تعطل الحج من العراق ایضا و قطع
علی حجاج مصر الطریق و اخذت الروم اکثره و فی سنة ثلاث و عشرین تعطل الحج من العراق ایضا و فی سنة خمس و عشرین
لم یحج احد سوی اهل مصر و کذا فی سنة ست و عشرین و سنة ثمان و عشرین و فی سنة ثلاثین و اربعمائة تعطل الحج من الاقالیم
باسرها فلم یحج احد لا من مصر و لا من الشام و لا من العراق و لا من خراسان و فی سنة احدی و ثلاثین و التی تلیها انفرد
بالحج اهل مصر و کذا فی سنة ست و ثلاثین و سبع و ثلاثین و تسع و ثلاثین و ثلاث سنین بعدها و فی سنة خمس و اربعین و
ثلاث تلیها انفرد اهل مصر بالحج و فی سنة احدی و خمسین و سنتین بعدها انفرد اهل مصر بالحج و فی سنة ثمانین و اربعمائة و
سنتین بعدها انفرد المصریون بالحج ذکره السیوطی فی حسن المحاضره و حافظ ابن حجر در انباء الغمر در سنه ثالثه و رابعه و خامسه بعد
ثمانمائه ذکر کرده که درین سالها احدی از طریق شام حج نکرده و این بعد ازان بود که تیمور لنگ ملک شام را تاه و بالا کرد و
برباد داد و اما رفع حجر اسود پس در خلافت مقتدر اتفاق افتاد زیرا که وی حاجیان را همراه منصور ذئلمی بسوی مکه معظمه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

روانه ساخت پس روز ترویه ابوطاهر قرمطی دشمن خدا بر سر ایشان ریخت و حجاج را در عین مسجد حرام بقتل رسانید و کشتگان را
در چاه زمزم انداخت و سنگ سیاه را ببوس بزد تا پاره ۱ ازان بشکست پستر ازا برکنده با خود برد و یازده روز در مکه ماند
و حجر نزد شان زیاده از بست سال ماند مردم پنجاه هزار دینار در عوض وی میدادند انکار کرد و ندادتا آنکه در خلافت مطیع در سنه ۳۳۹
مستر گردید و گویند چون او را بر شتر بار کرده بردند چهل شتر در زیر سنگ کوراز مکه معظمه تا مقام سجر هلاک گردید و چون آن را
باز گردانیدند شتری لاغر ناتوان او را برداشته آورد و فربه گردید محمد بن ربیع بن سلیمان گوید من در مکه بودم دران سال که
قرامطه آمدند مردی بالا رفت تا نیزاب را برکند و من میدیدم پس صیرفی من گفت و گفتم یا زبا حلمک ای ربیع بسیار
بردبار بود ۲ تو پس بیفتاد و آنمرد بر دماغ خود و بمرد قرمطی بالای منبر برآمد و گفت ۳ انا بالله و بالله انا یخلق الخلق و یمیتهم انا
و بعد ازان ابوطاهر قرمطی هیچ رستگاری نیافت تا آنکه تن او از چیچک پاره پاره شد محمد بن نافع خزاعی گوید تامل کردم حجر اسود
را در حالیکه مقلوع شده بود که سیاهی صرف در سر اوست و باقی همه سفیدست و طول وی بقدر عظم یک ذراع باشد و اما هدم
بیت تمامه و انقطاع حاج بالکلیه پس در آخر زمان باشد و العیاذ بالله و ذکر آن در ابواب آینده خواهد آمد و از انجمله استباحت
مکه معظمه ست مروی ست که هرگاه حسین بن علی ۴ از مکه بسوی کوفه بیرون آمد مردم او را نصیحت کردند و از بیرون آمدن منع نمودند
وی گفت پدر من مرا حدیث کرده ست که روزی حرمت مکه حلال گردانیده شود پس اگر کشته شوم من بیرون مکه دوست ترست
مرا از انکه کشته شوم اندرون وی الحدیث گویم این استباحت چند نوبت اتفاق افتاد یکی در زمانه یزید پلید کما سبق فی ذکره
دوم در زمن عبد الملک میکه حجاج را بر سر ابن الزبیر فرستاد و وی بقتل ابن الزبیر و هدم بیت پرداخت سوم در زمن ابوطاهر
قرمطی کما سبق فی ذکره چهارم چند مرتبه دیگر واقع شد و جمعی از اشراف ابناء حسن کشته شدند و نزدیک ست که باز در زمان مهدی
قبل خروج وی واقع شود و آخر کسیکه مکه را مباح گرداند ذوالسویقتین ست از حبشه و وی کعبه را هدم کند و سنگ سنگ و را
پرکند و تفصیل این حادثه خواهد آمد و از انجمله ست کوفته شدن سرهای قوم بستاره و غیره از آسمان از ابن عباس رضی الله عنه
آمده بر پا نمیشود ساعت تا آنکه کوفته شوند سرهای اقوام بکواکب از آسمان بسبب استحلال شان عمل قوم لوط را و اما الدلمی
در سنه پانصد و نود و سه کوکبی عظیم بر آسمان بشکست و آوازی مانل از شکستن وی مسموع شد که خانه ها و جاها در جنبش آمد
مردم استغاثه کردند و بدعا و استغفار با علان پرداختند و گمان کردند که این از علامات قیامت ست و در سنه دو صد و چهل
و یک ستاره ها در آسمان بوجود آمد و نجوم پراگنده گردیدند چنانکه ملخ متناثر میشود و این حال تمام شب بماند و اینهم امری غریب
بود که مثل آن معهود نبوده و در سنه سه صد و بست و سه در خلافت راضی بالله در ذیقعده نجم با بشکست تمام شب و چنین
که مثل آن دیده نشد و بعد ازان بسیار شد که ستاره بشکست و مرویست که در ۴۹۸ سنگ دراز بوزن شصت رطل در ملک
زمین علیا بارید و در سنه ۹۱۶ بمقام انالی پاره های سنگ بطور ژاله بارید کلان تران بمقدار یکصد و بست رطل بود و در سنه ۱۳۶
بارش سنگ بمقدار ۵۹ رطل شد و این واقعه در کوه دزیر اتفاق افتاد و در کوپن بکن در سنه ۱۵۶ باران سرخ مثل خون بارید
و همچنین باران در بلاد فرخ در سنه ۱۶۹ اتفاق افتاد و در مقام ابرلند در سنه ۱۷۰ باران سرخ لعاب ارباریده و در سنه ۱۷۱ در مقام مقدونیه
سنگ بوزن ۴۰ رطل افتاد و در سنه ۲۰۹ در قیس نوعی پاره های آتش یعنی اخگر باریده تا چهار روز کشیده و در سنه ۲۳۱ تا پانزده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ساعت در اوقیانوس مغربی ریگ‌ها رسید و در ملک فرانس سنہ ۶۳ سنگهای کلان تا بست رطل افتاد و در بسونا نیز چنین شد
بارش سنگ در سنہ ۶۶ اتفاق افتاد و در سنہ ۷۶ بمقام درونا و در سنہ ۸۴ بمقام لی بین و در سنہ ۹۳ بقلعہ راق قواب و در سنہ ۱۰۴ در مقام
عجین و در سنہ ۱۰۸ بمقام سینا و در سنہ ۱۱۰ بمقام سلاندیپ و در سنہ ۱۱۱ در پرتگال و در سنہ ۱۱۲ در زیتون و در سنہ ۱۱۳ بمقام دبلن ملک
فرنج و در سنہ ۱۱۳ در بلدہ بنارس و در سنہ ۱۱۸ در ملک فرانس و در سنہ ۱۲۰ در شاہ آباد ہند و در سنہ ۱۲۵ میان دوآبہ ہند و در سنہ ۱۲۳۱ در
انگلستان و در سنہ ۱۲۳۹ در مقام الہ آباد سنگ باران شد و این حوادث ہمیشہ روز افزون ست تا انکہ قیامت بیاید و ہمہ چیز با خاک برابر
شود **فصل بست و سوم** و از انجملہ ست ظہور ستارہ دنبالہ دار از ابن عباس رضی اللہ عنہ آمدہ کہ فرمود رسول خدا صلعم
ای مسلمان چون پادشاہ شدہ حج پادشاہان بطور تنزہ و حج تونگران بطور تجارت و حج مساکین برای مسالت و حج قاریان از روی ریا
و سمعہ پس نزدیک این حال ظاہر شود ستارہ کہ او را دنبالہ باشد رواہ ابن مردویہ صاحب شاعہ گفتہ این ستارہ چند بار
ظاہر شدہ و آخر ظہورش در سنہ یکہزار و ہفتاد و پنج در ماہ جمادی الاولی بود و تا یکماہ یا زیادہ استاد و سیرش سریع تر از سیر
قمر بود انتہی گویم سیوطی در حسن المحاضرہ آوردہ کہ قال صاحب المرآۃ ان اہل النجوم یذکرون ان کوکب الذنب طلع فی وقت قتل
قابیل ہابیل و فی وقت الطوفان و فی وقت نار ابراہیم الخلیل و عند ہلاک قوم عاد و ثمود و قوم صالح و عند ظہور موسی و ہلاک
فرعون و فی غزوۃ بدر و عند قتل عثمان و عند قتل جماعۃ من الخلفاء منہم الرضی و المعتز و المہتدی و المقتدر قال و ادنی الاحتمالات
عند ظہور ہذا الکوکب الزلازل و الاہوال قلت یدل لذلک ما اخرجہ الحاکم فی المستدرک و صححہ من طریق ابن ابی ملیکہ قال
غدوت علی ابن عباس فقال مالک اصبحت البارحۃ قلت لم قال قالوا طاح الکواکب فالذنب فحدثتہ ان یکون الدجال قد طرق
انتہی در نگارستان آوردہ کہ در زمان متقی در سنہ ۳۳ کوکبی ظاہر شد کہ ذنب او از مشرق تا مغرب را گرفت و ہیجدہ روز بماند و
از تاثیر وی یک جو یک گندم بصد و بست مثقال طلا رسید انتہی ہمچنین در وقائع سنہ یکہزار و بست و ہشت ہجری سال سیزدہم از جلوس
جہانگیر پادشاہ مینویسد کہ نوزدہم ماہ محرم پیش از طلوع صبح بست و سہ گھڑی در کرۂ ہوا بخاری بشکل عمودی نمودار شد و ہر شب
بیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام نمود صورت حربہ پیدا کرد کہ دو سر باریک و میان گندہ خمدار مانند دہرہ پشت
بجانب جنوب و روی بسوی شمال منجمان و اخترشناسان قیصر رقامت او را باصطرلاب معلوم نمودند کہ بست و چہار درجہ
فلکی را باختلاف منظر سائر ست و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصہ نیز با حرکت فلک اعظم در روز ظاہر میشود چنانچہ اول
در برج عقرب مرئی گشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشتہ بمیزان رسید و حرکت عرضی در جہت جنوب نیز دارد و اتباعان
فن نجوم این قسم را حربہ نوشتہ اند بعد از شانزدہ شب این علامت ظاہر شدہ بود در ہمان سمت ستارہ مرئی گشت کہ سرش
روشنی داشت و تا دو سہ گز دمش دراز می نمود و لیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشیدگی نبود و از آثار این انچہ در
وسعت آباد مملکت ہند پر تو ظہور افگندہ و با وطاعون ست کہ ہرگز در ہیچ زمانی از زمنہ ماضی نبود و نشان نمیدہند و در
کتب معتبرۂ اہل ہند ثبت نگشتہ پیش از ظہور این سیارہ یکسال اثر و باظاہر شد و تا ہشت سال کشید و نیز در میان
پادشاہ و شاہزادہ جوان بخت شاہجہان ابواب شر و فساد مفتوح گشت و ہفت سال روزگار بترتیب مواد فتنہ و
آشوب اشتغال داشت چہ خونہا کہ ریختہ نشد و چہ جانہا کہ خراب گشت نور جہان بیگم زوجہ جہانگیر پادشاہ در ایام ظہور این

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ستاره این قبیل گفته ستاره نیست بدین طول سر برآورده فلک بشاطری شه کمر برآورده و در نصف اخیر محرم
سنه ۱۱۳۹ بزمان محمد شاه پادشاه دهلی ستاره ذو ذنب رکوا کب ج دلو نمودار شده قریب دو ازده روز ظاهر ماند و بعد ازان
مخفی گشت و همدرین سال پسر کلان پادشاه انتقال نمود و این ستاره در اکتوبر سنه ۱۱۴۳ هم نمودار گشته بود و در سنه ۱۱۵۴ باز بزمان
محمد شاه بعد عید الاضحی ستاره ذو ذنب بمقدار یک گز از سمت الراس مائل بجنوب ب برج جدی نمودار گشته هر روز مری میشد که
بطرف شمال میرود و قریب یکماه ماند و بعد ایام عاشور ا معدوم شد و در شب جمعه بست و چهارم ذیقعده سنه ۱۱۵۶ هجری ستاره دو ذنبی اول
بقدر نیم گز در میان آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکبه ة الفرس و جناح الفرس اول شب ظاهر شده تا ثلث شب می ماند و قریب بست
و دو روز همین قسم یکجا ماند و ازمیان هر دو کوکب بے ظاهر بطرف مغرب اندک مائل بجنوب میرفت و از شب جمعه پانزدهم ذیحجه ذنبش بقدر
یک نیزه مری میشد عین ستاره بسوی مغرب ذنب او بطرف مشرق بود و روشنی همیشه زیاده میشد و در آخر ذیحجه معدوم شد و در سال
یکهزار و دو صد و هفتاد و پنج هجری این کوکب میان شمال و مغرب تا نیمه ماه یا زیاده مری شد و طلوع وی متصل غروب آفتاب بود
و دم او درازی یک نیزه داشت و لمعانش جسته جسته نزدیک بود گویا خطی از چند کواکب کشیده اند کاتب حروف نیز
انرا در موضع کلیا کهیری از عمل بهوپال دیده و در زمان سلطان طغرل سلجوقی در ماه رجب سنه ۴۸۱ کواکب سبعه سیاره در درجه
سوم میزان که برج هوائی ست بریک دقیقه قران کردند و این اول قرانیست که در مثلثه هوائی شده و صاحب ترجمه یمینی که
دران وقت بوده میگوید که این قران در سنه اثنتین مشده و لفظ القیامه القیامه تاریخ آن یافتند اهل فرنگ گفته اند که این
قران شانزدهم ستمبر سنه ۱۸۶ عیسوی بود چنین که شمس در سی ام درجه سنبله آمده و دیگر سیاره تا در برج میزان و این مطابق ست با تاریخ
بست و نهم جمادی الثانی یا غره رجب سنه ۵۸۲ هجری منجمان ایران گفتند که درین سال بادی پیدا شود که عمارات را از بیخ برکند
و نیست و نابود سازد بقیاس آنکه در ایام حضرت نوح علیه السلام این سبع سیاره در سرطان که برج آبی ست جمع شدند و
طوفان آمد اکنون که اجتماع در برج هوائی ست باد تند وزد و جهان را با خاک برابر کند لیکن باد چندان هم نوزید که دانه از
برگ کاهی جدا شود و نور چراغی را فرو نشاند انوری شاعر درین باب بیشتر مبالغه داشت فرید کاتب درحق وی گفته
گفت ست انوری که وزد باد های سخت ویران شود عمارت و کهسار سرسری در روز حکم او نوزیدست هیچ باد یامر سل
الریاح تودانی نه انوری لیکن محققان گفته اند که اگرچه باد نوزید لیکن همدران سال چنگیز خان متوجه ملک توران و
ایران شده عالمی را برباد فنا داد و چندین هزار مومن و مشرک را بکشت اما بحساب تاریخ استیلا روی بعد از سی سال از
قران ست نه دران سال و الله اعلم گوییم صور مرئیه کواکب ذات الاذناب بوجوه مختلف بوده بعض دنباله دراز و بعض دو
ذوائب گویا گیسوی روشن فرو هشته ست و ذنب بعض مثل خطوط شعاعی شمس و ذنب بعض مدور کروی الشکل و بعض را
دنباله کوچک بعض ذو الریح و بعض ذو لحیه بعض ذو القرنین و بعض باشکال دیگر و این اختلافات بنا بر اختلاف منظرست و الا راس هر دو
ذنب فی نفسه مستدیر و کروی الشکل بوده و در تواریخ مختلفه از سنوات ماضیه بکثرت تمام ظاهر گشته تا آنکه مورخان گیتی
و زیج شناسان عالم رویت او را بقید سال عیسوی و سال هجرت و تعداد دوره و کیفیت حرکت شرقیه و غربیه و طول
و قصر زمانه طلوع و تعداد قطع بروج و مدارج او را لفوه وسته بار از ابتدا سنه ۱۳۷ عیسوی لغایت سنه ۱۸۳۱ ع شمار کرده اند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

همچنین معاینه او از ابتدا از سنه ۲۲۲ هجری لغایت سنه ۱۳۴۲ هجری نود و یک بار بقید شهور عربی و انگریزی نشانداده و اخترشناسان
ظهور او قبل از سنین عیسویه بست و دو بار باز منه مختلفه از گاه آدم علیه السلام تا زمانه مسیح علیه السلام بیان کرده اند و تاثیرات
ظهور او برنگ مختلف مصحح قرن و در زمانه نوشته و چون مقارن حدوث بعض حوادث عالم این ستاره را دیده اند نسبت
وی بستاره مذکور کرده اند و آن حوادث را از تاثیر وی فهمیده چنانکه مذهب اهل تنجیم ست ورنه در شرع شریف هیچ حادثه
را بدان من کوکبی از کواکب نبسته اند و اعتقاد اهل اسلام آنست که هرچه شده و میشود و گذشته و میگذرد بتقدیر عزیز علیم
ست نه بتاثیر کدام ستاره عظیم کما سیاتی و باللہ التوفیق **قف** در روایت نعیم بن حماد آمده که طلوع میکند ستاره از مشرق
قبل خروج مهدی وی باشد او را دنباله روشن انتهی بنا علی هذا این طلوعات غالبا ورای آن طلوع باشد که متصل بخروج
مهدی علیه السلام اتفاق افتد مجدد الف ثانی رح در مکتوب شصت و هفتم از مجلد ثانی بخواجه شرف الدین حسین نوشته اند
که در خبر آمده ست در علامات حضرت مهدی که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که آنرا ذنب باشد این ستاره نیز اوست
یا مثل آن و این ستاره ذنب دار توانند بود که برای آن گویند که گفته اند سیر کواکب ثوابت از مغرب بمشرق ست پس وی آن
ستاره بسیر خود بجانب مشرق ست و پشت آن بجانب مشرق پس این در رفتن بیاض در پس پشت اوست که مناسب ذنب ست
و از مشرق که بجانب مغرب بروز بلندی برآید سیر قسری اوست که مربوط فلک اعظم ست و عمود نورانی که پیش از ظهور این کوکب
ذنب دار طالع شده بود طلعتی و کدورتی دران مفهوم نمیشد و غیر از خیر و برکت در نظر نمی درآمد اما ستاره ذنب دار شایسته کدورت
داشت لاجل النافع و الضار هو الله سبحانه و تعالی و از ستون نورانی که بجانب مشرق حادث شده مکرر استفسار نموده بود
بدانید که در خبر آمده ست که چون پادشاه عباسی که از مقدمات ظهور حضرت مهدی موعود ست بخراسان برسد طلوع کند
در جانب مشرق قرن ذوالسنین در حاشیه می نویسد یعنی عمود منور که دوسر داشته باشد و اول طلوع آن در وقت هلاک
قوم نوح بوده الحدیث این بیاض در جانب مشرق حادث شده بود اول بصورت عمود منور بود بعد ازان کجی پیدا کرد
شباهت بصورت قرن که شاخ ست حاصل نموده بود و نیز باین اعتبار فرموده باشند که هر دو طرف آن شاخ باریک
گشته بود که شباهت بدندان داشته پس هر دو طرف را دو سر اعتبار نموده آمد چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد
ازاد و سر اعتبار کنند اخوی شیخ محمد طاهر بدخشی از جونپور آمده ست میگوید که این ستون نیز بجانب فوق دو سر داشته شبیه
بدو دندان که درمیان آنها اندک فاصل بوده در صحرا تشخیص انیمعنی نموده باشد و جمعی دیگر نیز همین طور خبر داده اند این طلوع
ورای آن طلوع ست که در وقت قدوم حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قدوم او علیه الرضوان بر سر مائة خواهد بود
و درین وقت از مائه نسبت هشت سال گذشته ست و در هیچ ستاره موت شخصی و حیات احدی ودیعت نفرموده
اند انچه از کلام مجید مفهوم میشود اغراضی که بستاره تعلق دارد سه چیز ست فرموده و بالنجم هم یهتدون بستاره راه
می یابند در سفرهای بحر و بر فرموده و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوما للشیاطین غرض سوم رجم شیاطین ست که مربوط بانبیاست تا استراق سمع ننمایند ماوطراین هر سه
غرض هرچه گویند بثبوت نه پیوسته و داخل اوهام و خیالات ست ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الظن اتم انتہی گویم انیکہ مجدد دربارۂ ستارہ فرمودہ مطابق قول قتادہ و دیگر سلف صلحا ست فی تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن قتادۃ قال خلقت ہذہ النجوم ثلث جعلہا اللہ زینۃ للسماء ورجوما للشیاطین وعلامات یہتدی بہا فمن تاول فیہا غیر ذلک فقد اخطاء حظہ واضاع نصیبہ وتکلف مالا یعنیہ ومالا علم لہ بہ وما عجز عن علمہ الانبیاء والملائکۃ واللہ ما جعل اللہ فی نجم حیاۃ احد ولا رزقہ ولا موتہ انما یفترون علی اللہ الکذب ویتعللون بالنجوم اخرجہ البخاری استشہاداً الی قولہ مالا علم بہ واخرج بقیۃ رزین انتہی بعدہ مجدد درج در ہمان مکتوب نوشتہ فرزند عزیز مکرر می نویسم کہ وقت توبہ وانابت ست وہنگام توسل وانقطاع کہ زمان ورود فتنہ ہاست نزدیک ست کہ در رنگ باران نیسان فتنہ ہا برخیزند وعالم را درگیرند معلوم شما شدہ باشد کہ در روزہا کفار دار الحرب بنی اجی نگر کوٹ بر مسلمانان بربلاد اسلام چہ ستمہا نمودند وچہ امانت ہا رسانیدند مذ خذلہم اللہ سبحانہ این قسم گلہائی بدبو بمقتضای آخر زمان بسیار خواہد شگفت انتہی گویم مثل قصۂ کفار نگر کوٹ واقعۂ غدر ہندوستان ست کہ در سنۂ یکہزار ودو صد وہفتاد وستہ ہجری افواج نصارا از اطاعت حکام برگشت بوقوع آمدہ واز دست حکام بسبب این ناکامان بدانجام آنچہ بمسلمانان رسیدہ خاطران ایں حادثہ تفصیل آن بچشم خود دیدہ وبگوش خود شنیدہ اند وغالبا از مطالعۂ تواریخ این فتنہ کہ یکی از امور عظام ست وکتب مستقلہ دران تالیف یافتہ کافی ست آنچہ درین فتنہ از تحریق وتغریق وتقتیل وتصلیب واجلاء اوطان وغارتگری وتاوان ستانی وحربہ ضرب دیگر آزارہا وستمہا بظہور آمدہ مثل آن معہود نیست جمع بمظلومانہ وجمعی محاربانہ شربت شہادت چشیدند وجمعی جان در کار حب ولت وجاہ در باختند وجمعی بانصاری داد موافقت ونصیحت دادند وشدائد آنچہ شد ہند این چنین مصیبت عظمی ندیدہ ست ودیدیم داستان شہور وسنین ہند نیلی ست زین معاملہ پیراہن عرب وزخون گریہ سرخ شدہ ست آستین ہند ولقد صدق اللہ تعالی فیما قال فی کتابہ لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا وان تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور وخدا را شکر ست کہ ما ہم درین ابتلا آمدیم وجملہ رخت ومتاع خانہ ازان مردوزن بغارت نصرانیان دادیم اما موفق شدیم بصبر وترسیدیم برجان وایمان خود تا آنکہ حق تعالی نجات داد ازان ورطۂ ہلاک وآن نقمت را محض بفضل خویش بنعمت مبدل گردانید وبدست رحمت خود بعد آن زحمت ونقمت از حضیض ذلت باوج عزت واز ضیق فقر وفاقہ بوسعت غنا ودولت رسانید وزمام مصالح عباد وممالک بدست اختیار او داد لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک ای خداوقربان احسانت شوم این چہ احسان ست قربانت شوم ختم التدلی بالحسنی واذاقنی حلاوۃ رضوانہ الاسنی

فصل چہارم

واز انجملہ ست کثرت موت از عوف بن مالک آمدہ کہ فرمود رسول خدا صلعم بشمارش شش چیز پیش از ساعت موت من بشمر فتح بیت المقدس بشمر کثرت موت چنانکہ در گلہ گوسفندان می افتد الحدیث رواہ البخاری وابن ماجۃ والحاکم فی المستدرک واین در زمانہ عمر رضی اللہ عنہ طاعون عمواس بعد زمانہ شان در طاعون جارف واقع شدہ وہم در طواعین وبائات کہ در اقطار ارض رو دادہ سیوطی در کتاب ما رواہ الواعون فی اخبار الطاعون ذکر کردہ کہ طواعین واقعہ در اسلام اینست اول حجاج در تالیف خود در بیان طاعون گفتہ اول طاعونیکہ در اسلام واقع شدہ در عہد آنحضرت بود صلعم در سنۂ شش از ہجرت در مدینہ معروف بطاعون سیرویہ ست حکایت کرد ابن راہویہ ونمیدانم کہ چند کس مردند در آن تا حکایت وے

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کم نگویم هیچکس از مسلمانان دران نمرده ابن عساکر در تاریخ دمشق از طریق حماد بن زید از ایوب روایت کرده که گفت محمد بنود هیچ
طاعون سخت تر از سه طاعون طاعون ارد جرد و طاعون عمواس و طاعون جارف و گفت مدایني طواعین عظام که مشهور
اند در اسلام پنج هستند طاعون سیرویه در مدائن در عهد آنحضرت صلعم پستر طاعون عمواس پستر طاعون جارف پستر
طاعون فتیات پستر طاعون اشراف انتهی دوم طاعون عمواس نام موضعی ست در شام و بود در خلافت عمر بن خطاب سنه
سیزده یا هیجده و مرد در این از لشکر مسلمانان بست پنج هزار کس و گفته اند سی هزار و وقوع وی دو بار شده زیرا که اول
در ملک شام بماه محرم و صفر واقع شده بعده مرفوع گشته باز عود کرد و خلقی کثیر فنا گشت و مکث وی دراز شد تا آنکه دلهای
مسلمانان ازان بتر سید و درین سال اهل بصره را هم طاعون فرو گرفت دران هم بشر کثیر و جم غفیر بمرد و در مرآة الزمان
گفته چون سنه هیجده شد جماعتی از مسلمانان در شام شراب نبیذ شیدند ابو عبید بحکم عمر ایشانرا تازیانه زد و عمر فرمود که
درین سال حادثی حادث گردد پس این طاعون واقع شد گفته اند این طاعون در شام بشامست همین شراب نوشی بوده و منجمله
مشاهیر صحابه که درین طاعون انتقال کردند ابو عبید بن الجراح و معاذ بن جبل و شرحبیل بن حسنه و فضل ابن عباس ابن عم رسول الله
صلعم و ابو مالک اشعری و یزید بن ابی سفیان برادر معاویه و حارث بن هشام برادر ابو جهل و ابو جندل و سهل بن عمرو الدوسی
ست و شعراء در باب این طاعون شعرها گفته اند از انجمله ست قول امرء القیس حنیش کندی ؎ رب حرف مثل الهلال و بیضا
حصاة بالجرع من عمواس ✦ لقد لقوا الله غیر باغ علیهم ✦ ثم اضحوا فی غیر دار الناس ✦ فصیروا فیما لهم کما علم الله ✦ وکنا فی الموت
اهل تاس ✦ اورده ابو حذیفة البخاری فی کتاب المبتدا و ابن عساکر فی تاریخه و روایت کرد سیف بن عمر از شیوخ خود که
بیرون آمد حارث بن هشام در هفتاد کس از اهل خود بسوی مرتفع شام پس باز نگردیدند زانها مگر چهار کس خالد بن مهاجر در ین
باب گفته ؎ من یسکن الشام بعد سربه ✦ والشام ان لم یشا کارب ✦ افنی بنی ریطة فرسانهم ✦ عشرون لم یقصص لهم شارب ✦
من بنی اعمامهم مثلهم ✦ لمثل هذا یعجب العاجب ✦ طعنا و طاعونا منایاهم ✦ ذلک خط لنا الکاتب ✦ حافظ عماد الدین بن کثیر گفته
عمواس بلدهٔ صغیریست درمیان قدس و رمله اول طلوع طاعون انجا بوده بعده در شام منتشر گردیده لهذا منسوب
بوی شده و بیهقی در دلائل النبوة در باب ما جاء فی اخبار النبی صلعم بالطاعون الذی وقع بالشام فی اصحابه فی عهد عمر
رضی الله عنه از عوف بن مالک اشجعی روایت کرده که گفت آمدم نزد رسول خدا صلعم در غزوهٔ تبوک و وی در خیمه از چرم
بود پس فرمود ای عوف یاد گیر شش خصلت را پیش از ساعت یکی موت من پستر فتح بیت المقدس پستر کثرت موت که
ظاهر شود و شهید کند خدا تعالی بدان ذریت شما را و پاک سازد دران عمل های شما پستر استفاضهٔ مال در میان شما بحدی
و اخراج کرد حاکم از عوف بن مالک که وی گفت مرحق طاعون عمواس که فرمود آنحضرت صلعم بشمر شش چیز را در وی
ساعت گفت واقع شد ازان شش چیز سه چیز یعنی موت وی صلعم و فتح بیت المقدس و طاعون و باقی ماند سه
چیز گفت معاذ برای آن مدتی هست باز واقع شد طاعون در کوفه سنهٔ چهل و نه و بگریخت ازانجا مغیرة بن شعبه چون
طاعون مرتفع گردید رجوع کرد بکوفه و رسید او را طاعون مرد در سنهٔ پنجاه ذکره ابن کثیر و بعضی تاریخ بعده واقع شده
سنهٔ پنجاه و سه و مدوران زیاد ذکره فی مرآة الزمان و گفت ابن کثیر در سنهٔ پنجاه و سه در رمضان وفات کرد یا ابن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ابی سفیان در طاعون گفته پیشوا و از زیاد بن ابیه و زیاد بن سمیه و سمیه مادر او ست و سبب آن است که زیاد بمعاویه نوشت که عراق را بدست شمال خود ضبط کردم و دست یمین من هنوز فارغ ست و دریغا تعریض کرد بحصول نیابت بر بلاد حجاز و چون اهل حجاز اطلاع یافتند تردد عبد الله بن عمر آمده شکایتش کردند ابن عمر برخاست و رو بقبله شد دست بدعا برداشت و بر زیاد بدعا کرد و مردم آمین میگفتند پس در عراق زخمی بدست زیاد رسید و خیلی تنگ دل شد پیش قاضی شریح در بریدن دست مجروح شوری کرد شریح گفت نزدم نباید بریدن زیرا که اگر در اجل صحت نیست ملاقات کنی با خدا و اجزم باشی که دست تو مقطوع ست از خوف لقای وے و اگر زندگی هست در مردم بریده دست ثانی و بآن اولاد تو عار کنند پس ازین اندیشه باز ماند و گویند زیاد میگفت که با طاعون در یک فراش خواب میکنم ابن ابی الدنیا از عبد الرحمن بن لسائب انصاری روایت کرده که زیاد اهل کوفه را جمع کرد تا آنکه مسجد و جبه و قصر از ایشان پر شد و غرض ازین جمع عرض برائت بود بر ایشان از علی بن ابی طالب عبد الرحمن گوید من هم در ان مجمع بودم با نفری چند از اصحاب خود که از انصار بودند و مردم در امری عظیم بودند پس دیدم چیزیرا در از گردن مانند شتر اهدب با هدل که رو آور دگفتم تو کیستی گفت منم نقاد ذو الرقبه مبعوث شده ام بسوی این قصر پس بیدار شدم و یاران خود را گفتم شما هم دیدید انچه من دیدم گفتند ما ندیدیم قصد را بایشان باز گفتم و برآمد بر ما خارجی از قصر و گفت امیر شما را میگوید که برگردید زیرا که من از شما مشغول ام بدیم که طاعون او را در گرفته ست بعده در بصره طاعون جارف واقع شده و مسمی شد بجارف زیرا که مردم را میکاوید و بر میکند از زمین چنانکه سیل زمین را می کاود و بر میکند و معظم آنرا می گیرد و در سال وقوع آن اختلاف کرده اند بعضی سن اربع و ستین گفته و به جزم ابن الجوزی فی المنتظم و بعضی سنه تسع و ستین و شوال گفته ابن کثیر گوید مشهور همین ست ذکره الذهبی وغیره و گفته اند سنه سبعین و قیل سنه ست و سبعین و قیل سنه ثمانین ابن کثیر گوید حکاه ابن جریر عن الواقدی و در ین طاعون از اولاد انس بن مالک هشتاد و سه نفر وفات یافته و از اولاد ابو بکر چهل کس ابن کثیر گفته مدت بقای وی سه روز بود و در روز اول از اهل بصره هفتاد هزار کس مردند و در روز دوم هفتاد و یکهزار و در روز سوم هفتاد و سه هزار و در روز چهارم مردم صبح کردند در حالیکه مرده نبودند مگر اقل قلیل از احاد ناس تا آنکه میگویند که مادر امیر بصره هم دران بگذشت و کسی میسر نیامد که جنازه او را برداشته ببرد صاحب مرآة الزمان گوید مردند در ین طاعون اهل شام مگر اندکی و حافظ ابو نعیم اصفهانی گفته حدیث کرد مارا عبد الله و گفته حدیث کرد مارا احمد بن عصام و گفت حدیث کرد مرا سعدی از مردی مکنی با بی الفضل که دریافته بود زمانه طاعون را گفت که میگشتیم در قبیله ها و دفن میکردیم موتی را و چون بسیار شدند مردگان متوانستیم دفن کردن پس از نوبت بآن رسید که در خانه می در آمدیم و میدیدیم که همه اهل خانه مرده اند ناچار دروازه را بسته کرده بر میگشتیم گفت باز در آمدیم در خانه و جستجو کردیم در ان دیدیم هیچکس را که زنده باشد دریافتیم و برگردیدیم چون باطاعون دیگر گشت در خانهای مسدود دگر دش کردیم و ابواب مسدوده را بگشادیم در یکی از انها که بعد تفتیش هم کسی نیافته بودیم غلامی در میان خانه تر و تازه یافتیم گویا همین دم از کنار مادر ش جدا ساخته اند بر آن غلام استاده تعجب میکردم ناگاه از شگاف دیواری مار سیاهی در آمد و بآن کودک نزدیک شد کودک هم بسوی وی حمله کرد و شیر وی میکید او گرفت معدی گوید من آن کودک را در مسجد بصره دیدم که مقبوض بر لحیه خود ست ابن ابی الدنیا در کتاب الاعتبار گفته حدیث کرد مارا یحیی بن عبد الله خثعمی از محمد بن سلام جمحی گفت نعم کرد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یعنی کہ واقع شد طاعون جارف در بصرہ و رفتند مردمان دران و عاجز گشتند از مردگان خود کہ تا کجا دفن کنند تا آنکہ درندگان
در خانہ ہا می درآمدند و آنہا را میخوردند و این در سن ہفتاد و در ایام مصعب واقع شدہ و در یک یک روز ہفتاد ہزار کس
می مردند دختری از بنی عجل باقی ماند دیگر ہمہ اہل او بمردند وی آواز گرگ شنیدہ این ابیات بخواند ؎ الا ایہا الذئب
المناوی بسحرۃ * ہلم ابیتک الذی قد بدالیا * بدالی انی قد بقیت وانتی * بقیۃ قوم اورثونی المباکیا * ولا ضیر انی سوف اتبع
من مضی * ویتبعنی من بعد من کان قالیا * وگفت ابن ابی الدنیا حدیث کرد مرا فضیل بن جعفر و گفت حدیث کرد مرا ابن بجلی و
گفت حدیث کرد مرا محمد بن ابراہیم تیمی کہ فرود آمد قبیلہ از عرب و رسید بایشان طاعون پس ہمہ بمردند و دختری بیمار از ایشان
باقی ماند چون از مرض با فاقہ آمد از پدر و مادر و خواہر خود پرسیدن گرفت بجوابش میگفتند کہ مردند پس دست ہای خود
برداشت و گفت ؎ ولولا الاسی ماعشت فی الناس ساعۃ * ولکن متی نادیت جاوبنی مثلی حافظ ابن حجر گفتہ کہ در سنہ شصت
و شش در مصر طاعون افتاد و قیل سنہ تسع وسبعین ذکرہ ابن جریر و غیرہ بعدہ در بصرہ طاعون واقع شد و این را طاعون فتیات
گویند در سنہ سبع وثمانین و وجہ تسمیہ آنست کہ درین طاعون زنان و مردان و دوشیزہ ہای جوان بمردند ابن ابی الدنیا
در اعتبار گفتہ حدیث کرد مرا محمد بن علی بن غنام کلابی و گفت شنیدم حامد بن عمر بن جعفر تکراوی کہ گفت حدیث کرد مرا
پدر تکراوی از مادر خود کہ گفت بیرون آمدیم گریزندہ از طاعون فتیات و فرود آمدیم نزدیک سنام پس آمد مردی از
عرب با وی دہ کس از پسران وی بودند وی ہم قریب فرود آمد چند روز نگذشتہ بود کہ ہمہ پسرانش بمردند وی تنہا
بماند میان گوربای ایشان آمدہ می نشست و این ابیات میخواند و ہر کہ آمد می شنید بی اختیار میگریست ؎ اقول
اذا ذکرت العہد منہم * برابیۃ مجاورۃ سنام * فلم ار مثلہم ہلکوا جمیعا * ولم ار مثل ہذا العام عاما * بعدہ طاعون اشراف در
واسط واقع شد و حجاج ہم در انجا بود مردم گفتند در بلدی کہ حجاج باشد ضرورت طاعون چیست در یک شہر طاعون
و حجاج نخواہد بود و آنرا طاعون اشراف ازان نامیدند کہ دران اشراف مردم انتقال کردند بعدہ در شام طاعون افتاد
و دران ایوب بن الخلیفہ ولیعہد سلیمان بن عبد الملک بمرد ابن ابی الدنیا در اعتبار از طریق عبد اللہ بن مبارک از
ابی کنانہ آوردہ کہ گفت خبر داد مرا یزید بن المہلب کہ بار کردم دو مشک مشک از خراسان بسوی سلیمان بن عبد الملک
و رسیدم بر دروازۂ ایوب وی ولیعہد بود پس در آمدم بروی دیدم کہ دیوارہا و سقف ہای خانۂ وی کج کردہ و سبز
رنگ بودہ اند و غلامان و کنیزکان وی بزیور جواہر و زر مرد و جامۂ سبز آراستہ ہر دو مشک را پیش وی نہادم و وی
بر سریر نشستہ بود در دم آنرا بغارت بردند و چون بعد از یازدہ روز عود کردم ایوب و جمیع مردم را کہ با وی دران
خانہ بودند از طاعون مردہ یافتم و نیز ابن ابی الدنیا از حاتم بن عطار د آوردہ کہ گفت حدیث کرد مرا ابو الابطال کہ دوستانہ
شدم بسوی سلیمان بن عبد الملک با من شش انبان مشک بود پس رسیدم بقصر ایوب بن سلیمان در آمدم بخانہ
کہ ہمہ آنچہ در و بود از جامہا و اسباب ہا ہمہ سفید بود بعدہ بخانۂ دیگر آمدم و آنرا ہا ہمہ آنچہ در و بود زرد یافتم و
بخانۂ دیگر رفتم و تمام آنخانہ را سرخ دیدم ہمچنین خانۂ دیگر را سبز یافتم و ہمہ آنچہ درین خانہ ہا بود ہر رنگ آنخانہ بود و
ایوب را دیدم کہ بر تختی جلوہ گر ست کسانی کہ درین خانہ بودند ہمہ آن مشک را کہ با من بود بغارت بردند بعدہ چون

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

پس از هفده روز بر خانهٔ ایوب گذر کردم خانه را ویران یافتم پرسیدم این چیست گفتند طاعون بایشان رسیده
ست ابن ابی الدنیا گوید ایوب ولیعهد پدر خود بود و او را تربیت لائق خلافت کرده بود تا بعد از وی خلیفه باشد که ناگاه
طاعون در رسید و در حیات پدرش بمرد ابن زید وفات وی در سنهٔ نود و هشت بوده حافظ ابن حجر گفته واقع شد طاعون عدے
بن ارطاة سنهٔ یکصد در شام گویم و این در خلافت عمر بن عبد العزیز بوده ابن سعد از ابن ارطاة بن منذر روایت کرده
که نفری چند نزد عمر بن عبد العزیز بودند او را میگفتند که در طعام حفاظت کند و نگاهبانان برگمارد تا کسی در شبی بسوی
حمله آورده نکشد و میگفتند که از طاعون بکناره گیر زیرا که خلفا پیشین همچنین میکردند عمر گفت آخر ایشان کجا رفتند مردم
چون درین امر بروی انکار کردند گفت بارخدایا اگر میدانی که من روزی جز از قیامت میترسم پس خوف مرا ازین بهی و این
در وقتی گفته که در سنهٔ یکصد در شام طاعون واقع شده و محمد بن خلف معروف بوکیع در کتاب الغرر من الاخبار از ابی الزناد
آورده که گفت عبد الله بن حسن بود و من نزد یکے بن عبد العزیز و واقع شد طاعون در شام گفت کوچ کن و برو که غنیمت
گیرند اهل تو مثل جان تو و قضا کرد حوائج مرا و باز گردانید حافظ ابن حجر گفته و نیز واقع شد طاعون در شام در سنهٔ یکصد
و هفت باز در سنهٔ پانزده و کذا فی تاریخ ابن کثیر و در مرآة الزمان ست واقع شد در سنهٔ شانزده طاعون شدید در
شام و عراق و عظیم وی در واسط بود ذکره ابن کثیر ایضاً بعده در بصره طاعون عزلا واقع شده و این نام مردیست که
دران طاعون در سنهٔ یکصد و بست و هفت وفات کرده بعد ازان هم در بصره طاعون مسلم بن قتیبه در ماه رجب و شعبان
و رمضان سنهٔ احدی و ثلثین و مائة واقع شده و در شوال خفتی پیدا کرده و در یک روز نوبت بنهزار جنازه رسیده ابن
سعد گفته و درین طاعون بمرد اسحق بن سوید عدوی و فرقد بن یعقوب سنجی و ایوب سختیانی ابن سعید میگوید خبر داد مرا
علی بن عبد الله که حدیث کرد مرا سفیان و گفت شنیدم داؤد بن ابی هند را که میگفت رسید مرا طاعون و بیهوش
افتادم پس آمدند و کسی دمن و غمز کردند یکی زبان مرا و دیگری پای مرا و گفت چه می یابی دیگری گفت تسبیح و تکبیر و چیزی
از خطوط بسوی مسجد و چیزی از قرآن گفت و من درین روز قرآن یاد نگرفته بودم پس چون میرفتم بسوی حاجت میگفتم
ذکر کنم خدا را تا آنکه بیابم حاجت خود را پس تندرست شدم و توجه بقرآن کردم و آنرا بیاموختم در اشاعه گفته این همه طواعین
در دولت امویه بود بلکه بعضی از مورخان گفته اند که در زمانه بنو امیه گاهی طاعون از ملک شام منقطع نمیشد تا آنکه خلفا
انهاد وقت کثرت از آبادی بصحرا می رفتند و ازینجاست که هشام بن عبد الملک در رصافه منزل خود گرفت بعده طاعون در
دولت عباسیه خفتی پیدا کرد تا آنکه بعضی از امراء عباسیه در شام در خطبه بطریق مفاخرت گفتند حمد میکنیم خدا را که
برداشت طاعون را از شما از روزیکه والی کرد ما را بعضی از مردم که جرئت داشتند بجوابش گفتند که الله تعالی عادل
تر ست از انکه جمع کند شما را و طاعون را بر ما پس کشت او را ابن عساکر در تاریخ خود این حکایت کرده و نام امیر جعونة بن
حارث برده و نیز از اعمش آورده که منصور اعرابی را در شام دید و گفت حمد کن ای اعرابی خدا را که برداشت از تو
طاعون بسبب ولایت ما اهل بیت اعرابی گفت حق تعالی خسف و سوء کید ولایت شما و طاعون را بر ما جمع نکند بعده
در سنهٔ سی و چهار در ری و در سنهٔ چهل و شش در بغداد و در سنهٔ دو صد و بست و یک در بصره طاعون افتاد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کذا ذکره الحافظ ابن حجر والمورخون قبله و فاصله میان این هر دو طاعون هفتاد و پنج سال بود و درین مدت ولادت و وفات امام شافعی بوده پس وی رضی الله عنه طاعون ندیده و در حیات وی طاعون واقع نشده و ازینجا معلوم شد که قول وی ندیدم برای ردبا نافع تر از بنفشه مراد بدان طاعون نیست زیرا که وبا غیر طاعون ست پستر واقع شد طاعون در سنهٔ دو صد و چهل و نه هجری در عراق و در سنهٔ دو صد و شصت در آذربیجان و بروعه و در ان هشتاد و پسر محمد بن ابی الساج انتقال کردند ذکره صاحب آة الزمان و در سنهٔ دو صد و نود و نه در زمین فارس و در سنهٔ سی و یک در بغداد و در سنهٔ سته صد و بست و چهار در اصبهان و در سنهٔ چهل و شش در عراق و مرگ مفاجات دران بسیار بود تا انکه قاضی برای حکم از خانه بیرون آمدن خواست و جامه پوشیدن گرفت که ناگهان بمرد و یک موزه در پا بود و دیگر در دست صاحب شاعه گوید در کتاب نشوان المحاضره دیدم که تنوخی گفته موت مفاجات مر مردم را در هر حال واقع شده بعضے از ایشان در نماز مرده و بعضی در اکل و بعضی در مشی و بعضی در جامع مسجد و بعضی در حمام همچنین در جمیع احوال مرگ ناگهان بمردم رسیده است مگر در یک حالت که خطبه باشد زیرا که منقول نشده که خطیبی در حالت خطبه بمرگ ناگهان مرده باشد بنیشابور در ترجمه یمینی گفته در سنهٔ احدی و اربعمائة در نیسا پور چنان قحط شد که قریب صد هزار پیر و جوان از حسرت نان جان دادند انتهی بعده واقع شد طاعون در سنهٔ چهار صد و شش در بصره و در سنهٔ چهار صد و بست و سه در بلاد هندوستان و عجم و بلاد جیل و تا بغداد ممتد شده و مردم بسیار ازان بباد فنا رفتند و ماتندان دیده نشده و همین سال در بلدهٔ موصل چهار هزار طفل بمرض چیچک در گذشت و بعده واقع شد در شیراز در سنهٔ بست پنج و رسید تا بصره و بغداد و در سنهٔ چهار صد و نه در موصل و جزیره و بغداد تا انکه جمعه را چهار صد کس گذارند بعد ازانکه چهار صد هزار کس میگذارند پستر واقع شد در سنهٔ چهل و هشت بمصر و شام و بغداد بعده در عجم در سنهٔ چهل و نه بعده بمصر در سنهٔ چهار صد و پنجاه و پنج و تا ده ماه قیام کرد بعده بدمشق در سنهٔ شصت و نه و از پنج لک مردم سه هزار و پانصد کس باقی ماندند بعده در عراق واقع شد در سنهٔ چهار صد و هفتاد و هشت و در حجاز و یمن در سنهٔ پانصد و دو و در سنهٔ تسع و ستین و خمسمائة در اوان جلوس تابک در ملک فارس قحط و غلا بمرتبه رسید که جنس غذا همچو عنقا نایاب شد و گوشت بغیر از بدن آدمی جائی دیگر نبود و در سنهٔ هفت صد و چهل و نه چنان طاعون افتاد که نظیر آن در دنیا معهود نیست تمام روی زمین را شرقا و غربا فرو گرفت تا انکه در مکهٔ معظمه هم داخل شد و در حیوانات هم افتاد و مقامهٔ ابن الوردی درین باب مشهور ست ابن ابی حجله گفته درین طاعون تقریبا نصف عالم یا اکثر بمرد و در قاهره هر روز زیاده بر بست هزار کس می مردند بعده در دمشق و قاهره در سنهٔ هفتصد و شصت و چهار واقع شد باز در سنهٔ احدی و سبعین در دمشق پستر در سنهٔ هشتاد و یک در قاهره پستر در سنهٔ نود و یک پستر در سنهٔ هشت صد و سیزده پستر در سنهٔ نوزده بعده در سنهٔ بست و یک بعده در سال آینده بعده در سنهٔ هشتصد و سی و سه و آن واسع تر این همه طاعون بود و واقع نشد در مصر بعد طاعون سنهٔ هفت صد و چهل و نه طاعونی نظیر آن بعده در سنهٔ چهل و یک در مصر طاعونی خفیف واقع شده که در یکروز زیاده از هزار کس می مردند بعده در سنهٔ چهل و نه در زیجه واقع شد و تا ربیع الاول سنهٔ پنجاه و هشتاد و بعده در سنهٔ پنجاه و سه چنان افتاد که هر روز پنج هزار کس می مردند پستر در سنهٔ شصت و چار در مصر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وشام وبا افتاد پس در سنہ ہفتاد و سہ مکرر در مصر و شام آمد و ہم در سنہ ہشت صد و ہشتاد و یک بقدہ در روم و با افتاد
در سنہ ہشت صد و نود و نہ داخل شد در حلب در شروع سال نود و ہفت در رسید بصر در ماہ ربیع الآخر از سال مذکور
و تا در ہندوستان عمل بصاری شدہ طاعونہائی بسیار واقع شدہ و میشود تا آنکہ چند سال نمیگذرد والا در ناحیہ از نواحے
و قطری از اقطار بلاد شرقیہ و جنوبیہ و غیرہا طاعون موجود ست قلیل یا کثیر و در جواب استفتائی کہ از طاعون دوبابودہ
تحقیق این ہر دو لفظ لغتا و شرعا کردہ ایم و حکم فرار و عدم فرار ازان بیان نمودہ ایم این فتوی در آخر رسالہ افادۃ الشیوخ
طبع شدہ آنجا باید دید **خاتمۃ الباب** در بیان بعض حوادث ملت اسلامیہ از اول ہجرت تا زمانہ حال سیوطی در حسن المحاضرہ
گفتہ و فی سنۃ اربع و ثلاثین من الہجرۃ ظہر رجل یقال لہ عبد اللہ بن سبا کان یہودیا فاظہر الاسلام و صار الی مصر فاوحی الی
طائفۃ من الناس کلاما اخترعہ من عند نفسہ مضمونہ انہ یقول للرجل الیس قد ثبت ان عیسی بن مریم سیعود الی ہذہ الدنیا فیقول
الرجل بلی فیقول لہ رسول اللہ صلعم افضل منہ فما ینکر ان یعود الی ہذہ الدنیا وہو اشرف من عیسی ثم یقول قد کان اوصی الی
علی بن ابیطالب فمحمد خاتم الانبیاء و علی خاتم الاوصیاء ثم یقول فہو احق بالامر من عثمان و عثمان معتد فی ولایتہ مالیس لہ فانکروا
علیہ فافتتن بہ بشر کثیر من اہل مصر و کان ذلک مبدء تالیبہم علی عثمان و فی سنۃ ۶۶ وقع الطاعون بمصر و فی سنۃ ۸۷ کان الوبا بہا قال
الذہبی فی سنۃ ۱۰۸ کان الطاعون بالفسطاط و مات فیہ عبد العزیز بن مروان امیر مصر و فی سنۃ ۱۴۵ انتثرت الکواکب من اول
اللیل الی الصباح فخاف الناس فذکرہ صاحب المرآۃ و فی سنۃ ۱۸۰ کان بمصر زلزلۃ شدیدۃ سقطت منہا راس منارۃ الاسکندریۃ
و فی سنۃ ۲۳۷ ظہر فی السما شیء مستطیل دقیق الطرفین عریض الوسط من ناحیۃ المغرب الی عشار الآخرۃ ثم ظہر خمس لیال ولیس
بکوکب لا کوکب لہ ذنب ثم نقص قالہ فی المرآۃ و فی سنۃ ۲۴۲ زلزلت الارض و رجفت السویدا قریۃ بناحیۃ مصر من السماء و وزن
حجر من الحجارۃ فکان عشرۃ ارطال و فی سنۃ ۲۴۴ اتفق عید الاضحی و عید الفطر لیہود و شعانین النصاری فی یوم واحد قال ابن کثیر
وہذا عجیب غریب قال فی المرآۃ لم یتفق فی الاسلام مثل ذلک و فی سنۃ ۲۴۵ زلزلت مصر و سمع تسعین ضجۃ و ائمۃ طویلۃ مات
منہا خلق کثیر و فی سنۃ ۲۶۸ قال ابن جریر اتفق ان رمضان کان یوم الاحد و کان الاحد الثانی الشعانین و الاحد الثالث الفصیح
و الاحد الرابع السرور و الاحد الخامس النسلاخ الشہر و فی سنۃ ۲۶۹ فی المحرم کسفت الشمس و خسف القمر و اجتماعہما فی شہر نادر قالہ
فی المرآۃ و فی سنۃ ۲۷۸ قال ابن الجوزی طلع نجم ذو جمۃ ثم صارت الجمۃ ذوابۃ و فیہا خارنیل مصر فلم یبق منہ شیء و لم یعہد مثلہ
فغلت الاسعار بسبب ذلک و فی ایام احمد بن طولون تساقطت النجوم فراعہ ذلک و فی سنۃ ۲۹۴ ظہر بمصر ظلمۃ شدیدۃ و حمرۃ
فی الافق حتی جعل الرجل ینظر الی وجہ صاحبہ فیراہ احمر اللون جدا و کذلک الجدران فمکثوا کذلک من العصر الی اللیل فخرجوا
الی الصحاری یدعون اللہ و یتضرعون الیہ حتی کشف عنہم حکاہ ابن کثیر و فی سنۃ ۲۹۹ ظہر ثلاث کواکب بذنبۃ احدہا فی رمضان
و اثنان فی ذی القعدۃ تبقی ایاما ثم تضمحل حکاہ ابن الجوزی و فیہا استخرج من کنز بمصر خمسمایۃ الف دینار من غیر موانع و وجد
فی ہذا الکنز ضلع انسان طولہ اربعۃ عشر شبرا و عرضہ شبر فبعث بہ الی الخلیفۃ المقتدر و اہدی معہ من مصر تیسالہ ضرع
یحلب لبنا حکاہ الصولی و ابن کثیر و صاحب المرآۃ و فی سنۃ ۳۰۰ انقض کوکب عظیم و تقطع ثلاث قطع و سمع بعد انقضاضہ
صوت رعد شدید ماثل من غیر غیم و فی سنۃ ۳۰۱ ظہر کوکب لہ ذنب طولہ ذراعان و ذلک فی برج السنبلۃ و فیہا اہدی نائب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

منذر الى الخليفة المقتدر غلاما يصل لسعانه الى طرف الفهد حكاه فى المرآة وابن كثير وفى سنة ٣١٣ فى آخر المحرم انقض كوكب بين يدى الجنوب الى الشمال قبل مغيب الشمس فاضاءت الدنيا معه وسمع لصوت كصوت الرعد الشديد وفى سنة ٣٢٠ ظهر كوكب ذنب راسه الى المغرب وذنبه الى المشرق وكان عظيما جدا وذنبه منتشر وبقى ثلاثة عشر يوما الى ان اضمحل وفى سنة ٣٤٤ زلزلت مصر زلزلة صعقة هدمت البيوت ودامت ثلاث ساعات وفزع الناس الى الله بالدعاء وفى سنة ٣٤٩ رجع حجيج مصر من مكة فنزلوا واديا فجاءهم سيل فاخذهم كلهم فالقاهم فى البحر عن آخرهم وفى ايام كافور الاخشيدى كثرت الزلازل بمصر فاقامت ستة اشهر فانشد محمد بن القاسم قصيدة منها ما زلزلت مصر من سوء يراد بها لكنها رقصت من عدله فرحا وفى سنة ٣٥٩ انقض كوكب فى ذى الحجة فاضاء الدنيا حتى بقى له شعاع كالشمس ثم سمع له صوت كالرعد وفى سنة ٣٦٠ سار رجل من مصر الى بغداد وله قرنان فقطعهما وكواهما وكانا يضربان عليه حكاه صاحب المرآة وفى سنة ٣٩٢ انقض كوكب اضاء كضوء القمر ليلة البدر ومضى بيضاء وبقى جرمه متموج نحو ذراعين فى ذراع برائى العين وتشقق بعد ساعة وفى سنة ٤٠٢ قال ابن الجوزى انقض كوكب من المشرق الى المغرب بحلب ضوءه على ضوء القمر وتقطع قطعا وبقى ساعة طويلة وفى سنة ٤٠٦ ورد الخبر بتشعيث الركن اليمانى من المسجد الحرام وبسقوط جدارين من قبر النبى صلعم وبسقوط القبة الكبيرة على صخرة بيت المقدس قال ابن كثير فكان ذلك من اغرب الاتفاقات واعجبها وفى سنة ٤٢٥ كثرت الزلازل بمصر وفيها انقض كوكب عظيم وسمع له صوت مثل الرعد وضوء مثل المشاعل ويقال ان السماء انفرجت عند انقضاضه حكاه فى المرآة وفى سنة احدى واربعين واربعمائة فى ذى الحجة ارتفعت سحابة سوداء ليلا فزادت على ظلمة الليل وظهر فى جوانب السماء كالنار المضيئة فارتج الناس لذلك واخذوا فى الدعاء والتضرع فانكشفت بعد ساعة وفى سنة ٤٤٥ قال فى المرآة عم الوباء والقحط مصر والشام وبغداد والدنيا وانقطع ماء النيل واتفقت عربية وفيها ظهرت وقت الصبح نجم له ذوابة بيضاء طولها فى راى العين نحو عشرة اذرع فى نحو ذراع ولبث على هذه الحال الى شهر ثم اضمحل وفيها لاح فى السماء فى الليل ضوء عظيم كالبرق يلمع فى موضعين احدهما ابيض والآخر احمر الى ثلث الليل وكبر الناس وهللوا حكاه فى المرآة وفى سنة ٤٥٣ كسفت الشمس كسوفا عظيما جميع القرص فمكثت اربع ساعات حتى بدت النجوم وادت الطيور الى اوكارها لشدة الظلمة وفى سنة ٤٥٥ وقع بمصر بارد شديد كان يخرج منها فى كل يوم الف جنازة وفى سنة ٤٥٨ ظهر كوكب كبير له ذوابة عرضها نحو ثلاثة اذرع وطولها اذرع كثيرة وبقى الى اواخر الشهر ثم ظهر كوكب آخر عند غروب الشمس قدام استدار نوره عليه كالقمر فارتاع الناس وانزعجوا فلما اعتم الليل رمى ذوابته نحو الجنوب واقام الى ايام وذهب وفى سنة ٤٦٠ كان ابتداء الغلاء العظيم بمصر الذى لم يسمع بمثله فى الدهور من عهد يوسف الصديق واشتد القحط والوباء سبع سنين متوالية بحيث اكلوا الجيف والميتات واكلت الدواب بعضها بعضا حتى الكلب بخمسة دنانير والهر بثلاثة دنانير ولم يبق للخليفة بمصر سوى ثلاثة افراس بعد العدد الكثير ونزل الوزير يوما عن بغلته فغفل الغلام عنها لضعفه من الجوع فاخذها ثلاثة نفر فذبحوها واكلوها فاخذوا فصلبوا فاصبحوا وقد اكلهم الناس ولم يبق الا عظامهم وظهر على رجل يقتل الصبيان والنساء ويبيع لحومهم ويدفن رؤسهم واطرافهم فقتل وبعت البيضة بدينار وبلغ الاردب القمح مائة دينار ثم عدم اصلا حتى حكى فى المرآة ان امرأة خرجت من القاهرة ومعها مد جوهر فقالت من ياخذه بمد قمح فلم يلتفت اليها احد وفى سنة ٤٦٢ زلزلت مصر حتى نفرت احدى زوايا جامع عمرو وفى سنة ٤٦٥ اشتد الغلاء والوباء بمصر حتى ان اهل البيت كانوا يموتون فى ليلة وحتى ان امرأة اكلت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

رغيفا بالف دينار باعث عروضا لها قيمتها الف دينار واشترت بها حملة فمح وحملة الحمال على ظهره فشبه الناس فمنهبت المرأة مع الناس فصح لها رغيف واحد وكان السودان يقفون في الازقة يصطادون النساء بالكلاليب فيأكلون لحومهن واجتازت امرأة بزقاق القناديل فعلقها السودان بالكلاليب وقطعوا من عجزها قطعة وقعدوا يأكلونها وغفلوا عنها فخرجت من الدار واستغاثت فجاء الوالي وكبس الدار فاخرج منها الوفا من القتلى وفي سنة ٥٩١ حدثت بمصر ظلمة عظيمة غشيت ابصار الناس حتى لم يبق احد يعرف اين يتوجه وفي سنة ٥٩٥ هبت ريح سوداء بمصر فاستمرت ثلثة ايام فاهلكت خلقا كثيرا من الناس والدواب والانعام قاله ابن كثير وفي سنة ٥٨٣ قال ابن الاثير في الكامل كان اول يوم منها يوم السبت وكان يوم النيروز وذلك اول سنة الفرس واتفق انه اول سنة الروم ايضا وفيه ترلت الشمس برج الحمل وكذلك كان القمر في برج الحمل ايضا قال وهذا شئ يبعد وقوع مثله وفي سنة ٥٩٣ اتى عارض فيه ظلمات متكاثفة وبروق خاطفة ورياح عاصفة فقوي هبوبها واشتد هبوبها فتدافعت لها اعنة مطلقات وارتفعت لها صواعق مصعقات فرجفت لها الجدران واصطفقت فتلاقت على بعدها واعتنقت فثار بين السماء والارض عجاج فقيل لعل هذه على هذه الطبقت ولا تحسب الا ان جهنم قد سال سنها واد وعدا سنها عاد وزاد عصف الرياح الى ان انطفأت سرج النجوم ومزقت ادیم السماء ومحت ما فوقه من الرقوم فكنا كما قال الله تعالى يجعلون اصابعهم في اذانهم من الصواعق وكما قلنا ويردون ايديهم على اعينهم من البوارق لا عاصم من الخطف للابصار ولا ملجا من الخطب الا معاقل الاستغفار وفر الناس رجالا واطفالا ونفروا من دورهم خفافا وثقالا لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا فاعتصموا بالمساجد الجامعة واذعنوا للنازلة باعناق خاضعة ووجوه عانية ونفوس عن الاهل والمال سالبة ينظرون من طرف خفي ويتوقعون امر خطب جلي قد انقطعت من الحياة علقهم وعمت عن النجاة طرقهم ووقعت الفكرة فيما هم عليه قادمون وقاموا الى صلاتهم وودوا ان لو كانوا من الذين هم عليها دائمون الى ان اذن الله في الركود واسعف الهاجدين بالهجود واصبح كل سليم على رفيقه ويهنيه بسلامة طريقه ويرى انه قد بعث بعد النفخة وافاق بعد الصيحة والصرخة وان الله قد رد له الكرة واذ به بعد ان كان ياخذه على الغرة ووردت الاخبار بانها كسرت المراكب في البحار والاشجار في القفار واتلفت خلقا كثيرا من السفار ومنهم من فر فلم ينفعه فراره وفي سنة ٥٩٦ قال الذهبي اشتد الغلاء وعدمت الاقوات ووقع البلاء وعظم الخطب الى ان آل بهم الامر الى اكل الآدميين الموتى وفي سنة ٥٩٧ كان الجوع والموت المفرط بالديار المصرية وجرت امور تتجاوز الوصف ودام ذلك الى نصف العام الآتي فلو قال القائل مات ثلاثة ارباع اهل الاقليم لما ابعد والذي دخل تحت قلم الحصر في مدة اثنين وعشرين شهرا مائة الف واحد وعشرون الفا بالقاهرة وهذا تر في جنب ما هلك بمصر والحواضر في البيوت والطرقات ولم يدفن وكله تر في جنب ما هلك بالاقليم قال صاحب المرآة وفيها كان سبوط النيل ولم يعهد ذلك في الاسلام الا مرة واحدة في دولة الفاطميين ولم يبق منه الا شئ يسير واشتد الغلاء والوبا بمصر وكان فيها زلزلة هائلة من الصعيد بدمت بنيان مصر فمات تحت الهدم خلق كثير وفي سنة ٥٩٩ ماجت النجوم في السماء شرقا وغربا وتطايرت كالجراد المنتشر يمينا وشمالا ودام ذلك الى الفجر واترعج الخلق وضجوا بالدعاء ولم يعهد مثل ذلك الا في عام البعث وفي سنة ٦٠٠ كانت زلزلة عظيمة بديار مصر قاله ابن الاثير وصاحب المرآة ثم كانت في سنة ٦٠٨ وهدمت دورا كثيرة ومات خلق تحت الهدم وفي سنة ٦٣٩ كان غلاء شديد بمصر قاله

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ابن کثیر وفی سنۃ ۶۳۲ کان الوباء العظیم بمصر وفی سنۃ ۶۴۳ کان الغلاء بہا وقاسی اہلہا شدائد وفی سنۃ ۶۵۷ صلیت صلوۃ العید یوم الفطر بعد العصر قال ابن کثیر وہذا اتفاق غریب وفی سنۃ ۶۵۷ حصلت بمصر زلزلۃ عظیمۃ جدا وفی سنۃ ۶۶۱ جہز الملک الظاہر بیبرس اخشابا و آلات کثیرۃ لعمارۃ المسجد النبوی بعد حریقہ فطیف بہا بالدیار المصریۃ فرحابہا وتعظیما لشانہا ثم سار بہا الی المدینۃ وفی سنۃ ۶۶۲ کان بہا غلاء عظیم وفیہا ولد میت لہ راسان واربعۃ اعین واربعۃ ایدی وارجل وفی سنۃ ۶۶۳ وقع بہا حریق عظیم وفی سنۃ ۶۶۷ حج السلطان فاحسن الی اہل الحرمین وغسل الکعبۃ بماء الورد بیدہ وفیہا ہبت ریح شدیدۃ بدیار مصر غرقت بائتی مرکب فی النیل وہلک فیہا خلق کثیر ووقع مطر شدید جدا واصابت الثمار صعقۃ اہلکتہا حکاہ ابن کثیر وفی سنۃ ۶۷۰ قال قطب الدین ولدت زرافۃ بقلعۃ الجبل واصنعت من بقرۃ قال وہذا شیء لم یعہد مثلہ وفی سادس عشر شوال سنۃ ۶۷۵ قال ابن کثیر طیف بالمحمل وبکسوۃ الکعبۃ المشرفۃ بالقاہرۃ وکان یوما مشہودا قلت کان ہذا مبدء ذلک واستمر ذلک کل عام الی الآن وفی سنۃ ۶۷۹ یوم عرفۃ وقع برد کبار بمصر اتلف کثیرا من الغلال ووقعت صاعقۃ بالاسکندریۃ واخری تحت الجبل الاحمر علی حجر فاحرقتہ فاخذ ذلک الحجر وسبک فخرج منہ من الحدید اواق بالرطل المصری وفی سنۃ ۶۸۰ تربت جزیرۃ کبیرۃ بحر النیل تجاہ قریۃ بولاق وفی سنۃ ۶۹۱ وقع حریق عظیم بقلعۃ الجبل اتلف شیئا کثیرا من الذخائر والنفائس والکتب وفی سنۃ ۶۹۳ قال ابن المتوج کانت زلزلۃ بدیار مصر وفی سنۃ ۶۹۵ وقع بہا قحط شدید ووبار مفرط حتی اکلوا الجیف وفی سنۃ ۶۹۹ ظہر کوکب ذو ابۃ وفی سنۃ ۷۰۲ کانت الزلزلۃ العظمی بمصر وکان تاثیرہا بالاسکندریۃ اعظم من غیرہا وطلع البحر الی نصف البلد واخذ الجمال والرجال وغرقت المراکب وسقطت ودور لا تحصی وہلک تحت الردم خلق کثیر قال البرزالی فی تاریخہ وفیہا ظہرت دابۃ عجیبۃ الخلقۃ من بحر النیل الی ارض المنوفیۃ وصفتہا نونہا لون الجاموس بلا شعر واذناہا کآذان الجمل وعیناہا وفرجہا مثل الناقۃ یغطی فرجہا ذنبہا طولہ شبر ونصف طرفہ کذنب السمک رقبتہا مثل غلظ المسند المحشو تینا وفمہا وشفتاہا مثل الکربال ولہا اربعۃ انیاب اثنان من فوق واثنان من اسفل طولہا دون الشبر وعرض اصبعین وفی فمہا ثمانیۃ واربعون ضرسا وسنا مثل بیاوق الشطرنج وطول یدیہا من باطنہا الی الارض شبران ونصف ومن رکبتہا الی حافرہا مثل بطن الثعبان اصفر مجعد ودور حافرہا مثل السکرجۃ باربعۃ اظافیر مثل اظافیر الجمل وعرض ظہرہا مقدار ذراعین ونصف وطولہا من فمہا الی ذنبہا خمسۃ عشر قدما وفی بطنہا ثلاثۃ کروش ولحمہا احمر وزفرتہ مثل السمک وطعمہ کلحم الجمل وغلظ جلدہا اربع اصابع ما تعمل فیہ السیوف وحمل جلدہا علی خمسۃ اجمال فی مقدار ساعۃ من ثقلہ علی جمل بعد جمل واحضروہ الی القلعۃ بین یدی السلطان وحشوہ تبنا واقاموہ بین یدیہ وفی سنۃ ۷۱۴ ظہر فی معدن الزمرد قطعۃ زنتہا مائۃ وخمسۃ وسبعون مثقالا فاخفاہا ایضا من ثم حملہا الی بعض الملوک فدفع لہ فیہا الفا وعشرین الف درہم فابی ان یبیعہا بذلک فاخذہا الملک منہ غصبا وبعث بہا الی السلطان فمات ایضا من غمہ وفی سنۃ ۷۲۱ کان بالقاہرۃ حریق کبیر متتابع خارج عن الوصف ودام ایاما فی اماکن وفی سنۃ ۷۲۹ کان الطاعون العام بمصر وغیرہا وفی سنۃ ۷۵۷ ہبت ریح من جہۃ المغرب امتدت من مصر الی الشام فی یوم ولیلۃ واغرقت ببولاق نحو ثلثمائۃ مرکب واقلعت اشجارا کثیرۃ وفی سنۃ ۷۶۱ وقع الوباء بمصر وفی سنۃ ۷۶۳ کان الطاعون بہا وفی سنۃ ۷۶۵ وقع الفناء فی البقر فہلک منہا شیء کثیر وفی سنۃ ۷۶۹ وقع الوباء بالدیار المصریۃ وفی سنۃ ۷۷۴ وقعت صاعقۃ علی القلعۃ فاحرقت منہا شیئا کثیرا واستمر الحریق ایاما وفی سنۃ ۷۷۵ حادث

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

زلزلة لطيفة فيها ابتدئت قراءة البخاري في رمضان بالقلعة وفي ۷۷۶ حضر والي الاشمونين الى الامير منجك بتتاعرما خمس عشر
سنة فذكرانها لم تزل بتتا الى هذه الغاية فاستدل الفرج وظهر لها ذكروانثيان واحتلمت فشاهدوا وسموا محمدا ولهذه القضية
نظير ذكرها ابن كثير في تاريخه قال الحافظ ابن حجر ووقع في عصرنا نظير ذلك في سنة ۸۴۲ وفي ۷۷۸ خسف الشمس والقمر جميعا في شعبان
وفي سنة ۷۸۰ ظهر كوكب ذوابة وبقي مدة يرى في اول النهار من ناحية الشمال وفي ۷۸۳ كان ابتداء الطاعون بالقاهرة وفيها
امطرت السماء مطرا عظيما وفيها ظهر نجم له ذوابة قدر رمحين من جهة القبلة وفي ۷۸۴ وقع الغلاء بمصر وفي ۷۸۷ زلزلت مصر و
القاهرة زلزلة لطيفة وفيها وقع الغلاء بمصر وفي ۷۸۸ زلزلت الارض زلزلة لطيفة وفي ۷۹۰ اصاب الحاج في رجوعهم سيل عظيم
اهلك خلقا كثيرا وفيها وقع الطاعون بالقاهرة وفي سنة ۷۹۲ ظهر كوكب كبير ذو ابة طول رمحين وفي ۷۹۴ وقع الوباء في البقر حتى كاد
اقليم مصر ان يفنى منها وفي سنة ۸۰۰ هبت ريح شديدة بالقاهرة حتى اقتلع الشيوخ على انهم لم يسمعوا بمثلها وفي سنة ۸۰۱ ذكر اهل الهيئة انه يقع
في اول يوم منها زلزلة وشاع ذلك في الناس فلم يقع شئ من ذلك في رجب سنة ۸۰۲ ظهر كوكب قلب الثريا له ذوابة ظاهرة النور جدا
فاستمر يطلع ويغيب نوره قوي يرى مع ضوء القمر حتى رئي بالنهار فاوله بعضهم بظهور ملك شيخ المحمودي وفي سنة ۸۰۸ وقع طاعون بالديار
المصرية وكذا في سنة ۸۱۶ وفي سنة ۸۱۸ كان الطاعون بالقاهرة وكذا في سنة ۸۱۹ وكثر الوبا بالصعيد والوجه البحري وفيها امر الملك المؤيد
الخطباء اذا وصلوا الى الدعاء اليه في الخطبة ان يهبطوا من المنبر درجة ليكون اسم الله ورسوله في مكان اعلى من المكان الذي يذكر
فيه السلطان ففعل ذلك الحافظ ابن حجر بالجامع الازهر وابن النقاش بجامع ابن طولون قال ابن حجر وكان مقصد السلطان في
ذلك جميلا وفي سنة ۸۲۰ امسك نصراني زنا بامرأة مسلمة فاعترفا فحكم برجمهما فرجما خارج باب الشعرية واحرق النصراني وفحمت
المرأة وفي سنة ۸۲۳ فشا الطاعون بالديار المصرية وفي سنة ۸۲۵ زلزلت القاهرة زلزلة لطيفة وفي سنة ۸۲۸ وقع بدمياط حريق عظيم
حتى احترق قدر ثلثها وهلك من الناس والدواب شئ كثير وفي سنة ۸۳۳ كان الطاعون العظيم بالديار المصرية وكذا في سنة ۸۴۱ الهجرية انتهى
قلت هذا بيان حوادث زمانه اسلام ست تا سنه هشتصد و چند سال هجري و بعد اين سنه ازين قسم حوادث
ديگر از زلازل و رواجف و صواعق و امطار شديده و رياح عاصفه و كواكب بنجوم ساطعه ذوات ذوائب و ذوات توالد
حيوانات عجيب الخلقة تا اين تاريخ كه سنه ۱۲۹۰ هجري باشد بسيار بوده بست در هر قرن از هفت اقليم و كائنات ارض و سماء هميشه
در وقوع ست و كثرت وي از امارات قرب ساعت كبري ست و بعض اهل تواريخ برائي از منه حوادث عظيمه و وقائع هائله قرانات
كواكب را ميزان تصحيح قرار داده اند لهذا وقائع عظيمه هر قرن را در اينجا بسبيل اجمال تا قرن حال بيان كرده ميشود اگرچه بعضي
ازان بيشتر مذكور شده باشد خصوصا حوادث اقليم هند كه مولد محرر سطور ست لاسيما حال قرن حاضر پس ميگوئيم ——
قران اعظم اول در هند جنگ مهابهارت و در دوار كا قتل قوم سري كشن و غرق چين از شدت باران دوازده ساله
و خرابي سلطنت جمشيد بر دست ضحاك و بنا دمشق در سنه دو صد و ضرب سكه در شام در چهار صد و چهل و جلوس الپخه خان
در تاتار در سنه ۴۴۵ **قران اعظم دوم و اوسط اول** در سنه ۹۶۱ طوفان نوح واقع شد و ازين سنه تا سنه سعال در هتا
امساك مطر شد و در هند بقصبه گيا بوده نام شخصي پيدا شد و مذهبي جديد بنياد نهاد و در شام ابراهيم عليه السلام مبعوث
شد و در سنه ۱۰۹۱ تعمير خانه خدا و خرابي سدوم و در سنه ۱۱۹۱ ذبح اسمعيل عليه السلام و جلوس فريدون در ايران سنه ۱۱۹۸ رودا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

قران اوسط دوم در سنه ۱۲۱ واقع شد و درین سال در مغوستان اغور خان پادشاه شد و بنای اورسلم یعنی بیت المقدس بفرمان سلم در سنه ۱۱۱ و خرابی اثوقیا و نیوطیا از طوفان در سنه ۱۴۱ و قتل تاریان و مغول و ایغوریان بر دست نوذر در سی و هفت و قتل ابرج در قرآن و ولادت هارون و موسی علیهما السلام در نود و دو و پنج قران اوسط سوم خروج بنی اسرائیل از مصر در سنه ۴۷۵ و خلافت یوشع در سنه ۵۱۵ و بعثت یونس در سی و نه و غرق ولایت سسلی و مدینة الحکماء با بعض بلاد دیگر در هفتاد و یک قران اوسط چهارم غرق سموترک با بعض بنادر از طوفان بحر اسود در سنه ۱۶۹۳ و اتمام دولت اولاد جدشتر هندی در سنه ۳۶ و تسلط افراسیاب ایران در سنه ۸۱۷ و بنای بلده لولو در کشمیر بامر راجه دیوکشن در سنه ۹۰۰ و بعث داود علیه السلام در سنه ۹۱۱ قران اعظم سوم و اوسط اول در سنه ۱۹۲۱ بعث سلیمان علیه السلام در پنجاه و یک و بعث شمعیا پیغمبر و تفریق سلطنت بنی اسرائیل در سنه ۲۳۴ و ظهور شاکمونی در ختا در سنه ۲۶۷ و مسخ راجه دلنواز کشمیری بصورت بار در هشتاد و هفت و جلوس ایلیخان مستاتار در صد و شصت اوسط دوم انجام مغول بر دست افراسیاب در سنه ۲۰ ظهور لکرکس واضع شریعت یونان در بیست و هشت بعث اشعیا بعهد حزقیا در شصت و چهار اتمام دولت اولاد بشر و ادر هند در نود و سه ظهور کیخسرو و همایون در نود و سه اتمام دولت کیانیه شهان از اوجین در سنه ۲۳ جلوس گرانیوس اولین سلاطین مقدونیا در سنه ۳۰ جلوس اناس قیصر در اطلی در سنی بنای ومیه کبری در چهل و شصت جلوس بخت نصر در پنجاه و هفت خرابی بیت المقدس در هفتاد و پنج اوسط سوم و یجی نام مردی با یراق از آتش قربان مهاباه و اتمام دولت اجگان ملیبده و جین در چهار صد و نه ولادت تالی شانک لاوکون در ختا در سنه ۱۴ بنای هیکل بامر کیکورس والی بابل در سی و سه ظهور لنگ و انگ و حظا در هفتاد و نه جلوس کشتاسپ پادشاه ایران در نود و یک ظهور زردشت در پانصد و سی آغاز دولت و کطیطران روم در نود و یک ولادت اوکون فوزی دراز قد در ختا در سنه ۵۰ ظهور ثولون در یونان در سنه ۶۰ اوسط چهارم اتمام دولت راجه هربا و والی دهلی در سنه ۱۶ مصالحه یونانیان در سی و هفت تصرف فیلقس پدر اسکندر بر یونان در سی و هشت ظهور شنکراچارج محی مذهب قدیم هنود و غلبه براهمه بر بودهٔ ملتان در چهل اتمام دولت قبطیان مصر در پنجاه جلوس اسکندر در هفتاد و هفت فتح بابل بر دست اسکندر در نود و دو و قتل دارا در نود و سه فتح سند و اتمام دولت قوم جادو در نود و شش و فات اسکندر و آغاز طوائف الملوک در پارس و روم و تسلط بطالسه در مصر در سنه ۹ اتمام کطیطران روم و آغاز سنه اسکندری از سنه ۲۸ قران اعظم چهارم و اوسط اول در سنه ۲۸۱ واقع شد آغاز دولت اشکانیان در ایران در سنه ۹۰ تسلط راجه بکرماجیت الی وجین در هند و بنای صد و اوجین و نهان سال جدید در سنه ۳۰۴ و تسلط جولیوس قیصر بر ملک فی الجمله در سنه ۱۵۲ و تسلط اغسطوس بر شام در سنه ۵۶ و مسخ بنی اسرائیل بصورت بوزنه در سنه ۶۰ ولادت یحیی و عیسی علیهما السلام در سنه ۳ اوسط دوم اتمام بطالسه مصر بر ملکه قلوبطرا در سنه ۱ خروج راجه شالباهن و وضع شاکه در سنه ۷۸ خسف برقلانیوم و پنیپیا در سنه ۹۹ آغاز دولت ساسانیان یعنی جلوس اردشیر بابکان در سنه ۲۲۸ اوسط سوم ادعای مانی مصور نبوت در سنه ۲۶۶ اتمام دولت راجه اوشوراز بنگاله در سنه ۵۶ بنای استنبول در سنه ۴۳۳ جلوس راجه بهوج در سنه ۵۳۸ جلوس بهرام گور در سنه ۹۵ جلوس قباد در سنه ۵۵۷ ظهور مزدک و ایجاد مذهب جدید در سنه ۶۷ اوسط چهارم اتمام قیاصرهٔ روم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و آغاز قیاصرۂ یونان در سنہ ۶۰۱ جلوس نوشیروان در سنہ ۱۸ جلوس یلدوز خان و آغاز دولت مغول در سنہ ۲۱ ولادت رسول خدا صلعم در سنہ ۵۹ جلوس خسرو پرویز در ایران در سنہ ۸۳ اتمام دولت جوگیان و جلوس راجۂ تلوک چند بر تخت دہلی در سنہ ۵۵ تسلط قوم کات بر ملک اسپین در سنہ ۸۴ جلوس یزدگرد و وفات رسول خدا صلعم در عرب در سنہ ۱۹ وفات ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ و خلافت عمر در سنہ ۲۲ آغاز تسلط اسلام در ایران در سنہ ۲۳ بنای کوفہ در سنہ ۲۴ آغاز اسلام در مصر در سنہ ۲۷ و در اندلس در سنہ ۳۵ وفات عمر و خلافت عثمان رضی اللہ عنہما در سنہ ۳۱ وفات یزدگرد در سنہ ۳۸ وفات عثمان و خلافت علی کرم اللہ وجہہ در سنہ ۴۲ خلافت امام حسن در سنہ ۴۰ و ازہمین سال دولت بنو امیہ آغاز شد رفتن معاویہ بحج و زلزلۂ مدینہ و قبر شریف در سنہ ۵۷ و واقعۂ کربلا در سنہ ۶۱ رفتن حجاج بن یوسف و رمی احجار منجنیق بر کعبہ غارت مدینہ مبارکہ و ظہور طاعون در بصرہ در سنہ ۱۳۱ انقطاع حکومت اولاد راجۂ تلوک چند و آغاز دولت ہرپریم عابد در سنہ ۱۳۵ **قران اعظم پنجم و اوسط اول** در سنہ سہ ہزار و ہشتصد و چہل و یک طوفان و ہزار و چہارصد و ہشتاد و شش بخت نصر و ہزار و پنجاہ و یک اسکندر و ہفتصد و نود و ہفت بکرماوت و ہفتصد و چہل و یک مسیح و شش صد و شصت و دو شاکہ و یکصد و بست ہجری و یکصد و نہ یزدگردی اتفاق افتاد و از بیجا و قائع ہند را بقید سمت و قائع عرب پارس را بقید سنہ ہجری و حوادث فرنگستان را بقید سنہ عیسوی نوشتہ میشود انجام دولت ہرپریم در دہلی در سمت ۸۰۱ جلوس نوزبخر خان در سنہ ہفتم قران عطا عمر بن عبد العزیز فدک بنی فاطمہ در سنہ یکصد و یک اتمام بنی امیہ و آغاز دولت عباسیہ و واقعۂ ماہ نخشب بعمل عطا بن مقنع در سنہ ۱۲۹ آغاز تسلط طولونیہ بر مصر در سنہ ۱۴۰ جلوس ہارون در سنہ ۶۹ و جلوس مامون در سنہ ۹۷ جلوس اگریمان بر تخت جرمن در سنہ ۸۰۰ و فتح فرنس در روم آن و در سنہ ۲۴۳ طایران بر شل چراغ در جو آسمان بر بغداد پدید آمدہ روی فلک را پوشیدند و تسلط طولونیہ بر شام در سنہ ۲۵۴ بارش احجار دہ دہ رطل بر سیواس مصر و زلزلۂ ری و جورخان و طبرستان و قم و قاشان در سنہ ۲۷۲ ھ قتل منصور در سنہ ۳۹۰ و بردن قرامطہ حجر اسود را در سنہ و بارش احجار یک یک طل بر بغداد در سنہ ۳۷۵ زلزلۂ عظیم ری و خسف طالقان در سنہ ۳۸۰ **اوسط دوم** اتمام دولت پستہال بنگالہ از دہلی در سمت یک ہزار و چہل طوائف الملوک فرنس در سنہ ۹۸۷ ع انجام دولت اسلام و جلوس ہنری بر کندی بر سلطنت اسپین در سنہ ۱۰۹۵ ع اتمام اخشیدیان شام در سنہ ۳۹۹ و وفات حکیم فارابی در سنہ ۹۴۰ فتح تہانیسر بدست محمود غزنوی و تخریب مندر سوم جک در سنہ ۴۰۲ بارش سنگ در افریقیہ در سنہ ۴۱۱ بارش ژالہ بقدر بیضہ در عراق و فتح کراث و ہدم معبد چہل ہزار سالہ بدست محمود در سنہ ۴۱۱ سقوط شہاب ثاقب عظیم تاسی و یک شب بر بغداد در سنہ ۴۱۷ زلزلۂ بلاد افریقیہ و تبریز و خسف قیروان و نزول صاعقہ و باعث آہن از مصب آن و آغاز تاریخ جلالی در سنہ ۴۷۱ ہجری و سنہ ۴۴۴ یزدجردی اتمام سلطنت راجگان کوہستان سوالک از دہلی در سمت یکہزار و یکصد و ہشتاد و پنج مسند نشینی راجۂ پرتہی راج و قران شش ستارہ سوای زحل و غرق حجاج در سنہ ظہور قبور مطہرۂ حضرت ابراہیم و یعقوب و اسحٰق در سنہ ظہور عقارب طایرہ در بغداد در سنہ ۵۲۴ بارش مارا احمر در یمن و شہادت سالار مسعود و املاء خندق حول قبر نبوی صلعم در سنہ قران سبعۂ سیارہ در برج میزان و ولادت چنگیز خان در سنہ ۵۶۹ آغاز واشنگدیہ در شام در سنہ بارش تگرگ ہفت رطل در عراق سنہ آغاز اسلام در بنگالہ در سمت ہزار و دولیت و سیزدہ **اوسط سوم** جلوس کمس در سویدن سنہ ۱۲ ع غلبۂ ہلاکو خان بر ایران در سنہ ۶۲۶ ہجری ظہور آتش در خارج مدینہ منورہ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

درسنه ۹۴ بنای رصد مراغه درسنه ۵۹ ظهور ذوذنب درسنه ۶۳ حادثه بریح و بارش ژاله یکصد و پنجاه درم در بصره و بارش احجار سیف
در احمد آباد ایران درسنه ۸۵ آغاز دولت عثمانیه در مقدونیا درسنه ۹۶ قحط و وبای ایران درسنه ۹۸ بارش تگرگ در بغداد بصورت
حیات و عقارب طیور و سباع و رجال حرق مسجد نبوی صلعم درسنه ۱۰۱ آغاز خراج نصفی و مصادره بامر خلجیان در سند درسنه ۲
آغاز دولت بهمنیه در دکن درسنه ۵ بنای دولت آباد درسنه ۳۱ یافتن استخوان آدمی بسیار طویل و حجری از زیر زمین درسنه ۹۳
آغاز قرامانیه در شام درسنه ۲۶ انجام دولت چنگیزیه و آغاز طوائف الملوک در ایران درسنه ۳۶ آغاز اقبال امیر تیمور درسنه ۹۳
جلوس مرغرات پادشاه سویدن درسنه ۱۳۸۰ع آغاز ذوالقدریه در شام درسنه ۸۵ تسلط سوم مر بملک و نمرک و ناردی سویدن درسنه ۱۳۹۷
وصول تیمور در شام درسنه ۸۰۵ اتمام دولت چنگیزیه از ختا درسنه ۳۱ **اوسط چهارم** آغاز دولت سلاطین روس و جلوس
یوان سوم درسنه ۱۴۶۳ع اتمام تیموریه و آغاز صفویه در ایران درسنه ۹۱ وصول بابر پادشاه در سند درسنه ده زلزله یکماهه سند درسنه ۱۱
جلوس کرشتین بر تخت سلطنت نمرک درسنه ۱۵۱۳ع قتل یونس پادشاه شنکری بدست سلطان محمد عثمانی و داخل شدن آن ملک
در استنبول درسنه ۲۶ جلوس همایون در سند درسنه ۹۳ اتمام سلطنت بهمنیه در دکن و تقسیم آن به پنج سلطان درسنه ۹۴ عزیمت همایون
بایران درسنه ۵ جلوس اکبر اکفر درسنه ۶۲ آغاز سنه فصلی از سنه ۹۱ هجری مطابق سمت یکهزار و شش صد و سی و نه تسلط سلاطین
عثمانیه روم بر مصر و انجام عباسیه درسنه ۹۹ جلوس جهانگیر پادشاه درسنه ۱۴ وبای عام درسنه ۲۵ ظهور عمو و هوائی و ذوذنب طاعون
درسنه ۲۷ نزول صاعقه و یافتن آهن قابل سلاح از مصب آن درسنه ۳۰ جلوس شاهجهان درسنه ۳۱ قحط دکن و وفات ممتاز محل
اسیری فرنگیان هوگلی درسنه ۴۰ واقعه امرسنگه درسنه ۵۶ اتمام عمارت شاهجهان آباد درسنه ۵۹ و مسجد جامع درسنه ۶۰ جلوس عالمگیر درسنه ۱۰۶۹
آغاز خروج پیشوایان دکن و قحط درسنه ۱۰۷۹ تسلط منغال پادشاه روس بر ملک پولند درسنه ۱۶۶۹ع آغاز وبای هفت ساله درسنه ۹۸
مسند نشینی فرانسس ثانی در جرمن درسنه ۱۷۰۴ **قران اعظم ششم و اوسط و اصغر اول** درسنه چهار هزار و هشت صد
و دو طوفان درسنه دو هزار و چهار صد و چهل و هفت بخت نصر و دو هزار و دوازده اسکندری و هزار و هفتصد و پنجاه و هشت سمت
و هزار و هفتصد و عیسوی و هزار و شش صد و بست و سه شاکه و هزار و صد و سیزده هجری و هزار و شصت و نه یزدگردی و ششصد و بست و سه جلالی
و هزار و صد و سه فصلی واقع شد جلوس بهادر شاه در سند درسنه ۱۱۸ع قتل عظم شاه و تیغ بهادر و آغاز دولت سکهان درسنه ۹ جلوس عظیم الشان و
جهاندار شاه درسنه ۲۲ جلوس فرخ سیر درسنه ۲۵ عروج مرهٹه درسنه ۲۹ جلوس محمد شاه و آغاز صد ولی چینگر و بنارس و انجام سادات بارهه و زلزله عظیم
درسنه ۲۱ **قران اصغر دوم** ظهور ذوذنب آغاز فساد پیشوایان درسنه ۳۶ اتمام دولت صفویه از ایران و تسلط پیشوایان
برسه صوبه دکن درسنه ۴۸ وصول نادر شاه درسنه ۵ خسف هر قلا نیوم و پنیا بار دیگر درسنه ۳۶ جلوس الادس بر تخت سویدن
درسنه ۹۵ **قران اصغر سوم** تسلط کهوسله بنگاله و تقرر چهارم درسنه ۵ اسیری علی محمد خان رئیس کهیر و ولادت شاه
عبد العزیز دهلوی درسنه ۵۹ وفات محمد شاه و قمر الدین خان و راجه جی سنگه و جلوس احمد شاه و وزارت منصور علیخان و
جانشینی الپشری سنگه و قتل نادر شاه و طوائف الملوک در ایران و آمدن احمد شاه و مراجعت از لاهور درسنه ۶۱ جلوس
کریم خان زند بر سریر شیراز درسنه ۶۶ جلوس عالمگیر ثانی درسنه ۶۸ قتل متهرا و دهلی و بدر رفتن کشمیر و لاهور از هند درسنه ۶۹
آغاز دولت انگریز و تسلط بر مرشد آباد و قتل سراج الدوله درسنه و قتل عالمگیر ثانی و آمدن احمد شاه نوبت چهارم و هزیمت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

جہنکو وعماد الملک وجلوس شاہ عالم و ہزیمت انگریزان و رام نراین و تسلط مہاجی سیندیہ بر دہلی درسنہ ۸۳ قران اصغر چہارم اقتادن برق بر بیرن و مصافحۂ انگریزان با شاہ و مصالحہ میان پیشوا و نظام الملک درسنہ ۸۴ آمدن احمد شاہ مرتبہ پنجم و ہزیمت عالیجاہ از انگریزان و تسلط ایشان بر عظیم آباد درسنہ ۸۵ وفات شاہ ولی اللہ محدث دہلوی درسنہ ۸۶ و مصالحۂ انگریزان با شجاع الدولہ و حیدر نائک درسنہ ۸۷ قحط و وبا درسنہ ۸۸ و قتل چارلس پادشاہ اسپین بر دست بوناپارطی درسنہ ۸۹ وفات شجاع الدولہ و نول سنگھ والے بہرت پور و جلوس آصف الدولہ و ریجیت سنگھ و قتل مختار الدولہ و تسلط انصاری تا بنارس درسنہ ۹۰ وفات کریم خان والی ایران و معاہدۂ انصاری با سیندیہ درسنہ ۹۳ واقعہ جیت سنگھ راجۂ بنارس درسنہ ۹۴

قران اصغر پنجم زلزلۂ عظیم و بارش سنگ و نیز درسنہ ۹۸ واقعۂ غلام قادر درسنہ ۱۲۰۳ جلوس محمد خان قجر در ایران درسنہ ۱۲۰۶ جلوس دولت رام سیندیہ درسنہ قحط مشہور ہند درسنہ ظہور ذوذنب و وفات آصف الدولہ و جلوس یمین الدولہ درسنہ ۱۲۱۲ سلطنت بوناپارطی در فرنس درسنہ ۹۵ مرگ پادشاہ پلند درسنہ ظہور ذوذنب سنہ ۱۲ ہجری جلوس وکاہنگ در حنتا درسنہ ۱۵

قران اصغر ششم تقسیم ملک میان یمین الدولہ و انگریزان و ظہور ذوذنب سنہ ۱۶ ہجری تفویض ناصر جنگ ملک فرخ آباد بنصاری و زلزلۂ عظیم و فتح اکثر بلاد بر دست انگریزان و وقوع زلزلہ درسنہ ۱۹ ظہور ذوذنب بصورت مکناس کلان قرب بنات النعش درسنہ ۲۶ جلوس غازی الدین حیدر و درسنہ ۲۹ استیصال بوناپارت درسنہ ۱۸۱۵ فتح پونہ و کہوسلہ درسنہ ۳۳

قران اصغر ہفتم جلوس نوجہ دولت رام سیندیہ بجای شوہر درسنہ ۴۱ جلوس نصیر الدین حیدر درسنہ ۴۳ ولادت محرر سطور درسنہ ۴۸ جلوس جہنکو پسر دولت رام درسنہ ۵۱ جلوس محمد علی شاہ و او درسنہ ۵۳ و ہمدرین سال والد ماجد محرر سطور بجوار رحمت الہی انتقال فرمودند بنجیر تاریخ وفات ایشان ست و وفات اکبر پادشاہ قلعہ نشین دہلی و ولیم چہارم پادشاہ لندن و سلطان محمود پادشاہ روم و جلوس بہادر شاہ و ملکہ وکٹوریا و سلطان عبد المجید خان درسنہ ۵۵ مرگ ریجیت سنگھ و جلوس کہرک سنگھ و فتح کابل و قندہار بر دست انگریزان درسنہ ۵۸ مرگ کہرک سنگھ و نونہال سنگھ و جلوس شیر سنگھ درسنہ ۵۹

قران اصغر ہشتم درسنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و شش ہجری و یکہزار و ہشت صد و نود و ہفت سمت آغاز شد نکاح اول محرر سطور درسنہ ۷۷ و ولادت ولد اول نور الحسن طال عمرہ و زاد علمہ درسنہ ۷۸ و ولادت ولد ثانی علی حسن راد عمرہ و علمہ درسنہ ۸۳ و نکاح ثانی کاتب حروف بار بیگم بھوپال درسنہ ۸۴ اتفاق افتاد و خطاب نجابی بر اقم سطور غرۂ صفر درسنہ ۸۹ ہجری حاصل شد و منظوری آن از گورمنٹ انگریزی ذریعۂ خریطہ خط موسومہ ریسنہ خالیہ آمد و تسوید تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن در چہار مجلد درسنہ ۸۹ و تبییض شروع آغاز طبع در مطبع ریاست بھوپال درسنہ ۹۰ ہجری گردید و ہمدرین سال انگریزان ریاست کوٹہ بوندی را جبر استغاثۂ رعایا از دست راجۂ آنجا انتزاع نموده بتصرف خود آوردند

قفت انگریزان کہ امروز حاکم اقلیم ہند اند ولایت قدیم ایشان انگلنڈ ست جزوی از برطانیۂ شرقی آن بحر جرمن غربی چارلس کیل جنوبی انگلس کیل شمالی اسکالند سکنۂ قدیم آن دیار قوم کال بدین بت پرستی بودند و ہفت صنم معبود با سمار مختلفہ داشتند تا آنکہ قبل مسیح علیہ السلام بہ پنجاہ و دو سال جولیوس بران ملک مستولی شد و درسنہ ۴۲ ع کلادیوس بران ولایت لشکر کشید و کراکطاکوس را اسیر کرد و اکری کولا سپہ سالار بر ریاست آن ملک مامور شد و تا آن زمان مردمانش بر سیرت حیوانات بودند تا سنہ ۴۷ ریاست در اولاد اکری کولا بود درین مدت برطانیہ

Presented by: Rana Jabir Abbas

رسوم النسانیه موخته‌اند و از سنهٔ صد و هفتم مسیح علیه السّلام دین عیسوی در آن ملک آغاز شد که هنوز باقی ست و در سنهٔ
هشتصد و البرت تمام ولایات متسلطهٔ خود را انگلند نام نهاد و صنعت طبع در عهد هنری دوم در ۱۴۵۴ع شایع شد جرمن و اسپین
و فرنس و دنمرک و سویدن و پولند و روس و اسکالند اسمار و لایات و اقوام نصاری ست و ما جریات حکومت و سلطنت
ایشان در تواریخ مبسوطه مذکور ست ذکرش دریخجا از غرض مانیست از تحقیقات این قوم آنست که زمین دو پاره کلان ست
یکی امریکا که آنرا گیتی جدید و براعظم جدید خوانند این زمین خارج از ارض ربع مسکون ست و قطر آن دوازده هزار و چهار صد
و بست کروه در سنهٔ نهصد و چهل و هفت کلیمس نام فرنگی در انجا رسیده مقدار طول و عرض اندازه کرد گویند در حرقه
و معادن بجرد و بربرا برین دنیاست که آنرا براعظم قدیم خوانند و منقسم ست بر جهت جنوبی و شمالی و هر جانب مشتمل ست
بر بلاد و مدن بسیار ساکنان قدیم آنجا آفتاب پرست ست هستند در ۱۵۲۳ع بعد جدال و قتال بسیار امریکای شمالی بقبضهٔ
فرنج و فرنسیس در آمده و ایشان بران متصرف شدند بقیهٔ ممالک که آنهم بسیارست هنوز بدست سکنهٔ قدیم آنجاست و
امروز که سنهٔ ۱۲۹۰ هجری و ۱۸۷۴ع ست از چند سال اخبار متواتره بابت شورش فرقهٔ روس و توجه ایشان بسوی ممالک هند
بگوش میخورد و تا یارقند و بخارا و غیره از مقر خود حرکت کرده رسیده اند تا منظور حق سبحانه و تعالی درین میان چیست
باقی ماند ربع مسکون آنرا سه حصه کرده اند یکی حصهٔ شرقی مسمی بایشیا دوم حصهٔ غربی موسوم بیورپ و فرنگستان
سوم حصهٔ جنوبی نام زد افریقیه و مجموع سکنهٔ این هر سه حصص بحسب تخمین نود کرور نفر اند و السنهٔ مختلفهٔ ایشان قریب
بدو هزار نوع و منجمله ایشان نزدیک بیست و پنج کرور عیسوی المذهب اند و سی و پنج کرور اهل مذهب بوده کرور اهل اسلام
و قریب بهمین مقدار هنود و در بقیه ده کرور مجموع اهل عالم باختلاف مذاهب از اینجا مستفاد میشود که بموجب خبر مخبر صادق
علیه الصلوة والسلام که نصاری در آخر زمان اکثر اهل عالم باشند و اکثر ممالک متصرف ایشان باشد این زمان آخر از سنه
واقرب بمن قیامت ست زیرا که کثرت اینقوم و طول و عرض ممالک معموله ایشان بالفعل بیش از همه اقالیم و اقوام ست
و ترقی دولت و نوع ایشان روز افزون و بالجمله این امارات بعیدهٔ قیامت ازان جنس ست که در عالم بوقوع آمده و گذشت
و ذکر وی برای تنبیه بر وقوع ست نه برای تحذیر ازان زیرا که ان فوت شد و حذر از چیزی باشد که آینده و شونده ست
آری در ضبط این قسم حوادث عبرت ست برای معتبران و ایقاظ ست برای نائمان و آگاهی ست برای غافلان و تدارک
ست برای عاقلان و تصدیق ست برای خبر مخبر صادق که از اشراط صغری و کبری قیامت ترسانیده و بران اطلاع بخشیده
صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم **باب سوم** در ذکر امارات متوسطه و اشراط صغری که در عالم ظاهر شده و منقضی نگردیده
بلکه باقی ست و روز افزون ست تا انکه متصل شود باشراط کبری که مقدمهٔ آن ظهور مهدی ست و آن باستقرار اخبار
و آثار قریب بصد علامت ست و شیخ معین الدین محمود واعظ در رسالهٔ فواتحه نام آنرا بر وجه بسط و اضح کرده اما قیام ساعت
و ساعت قیام پس آنرا نود و یک علامت گفته اند و تا الان تتا نهایت پدید نیاید قیامت برپا نشود و مجموع این اشراط
در بحر المجالس ذکر کرده و ازان معلوم میشود که جمله اشراط صغری در عالم واقع شده و میان بنی آدم رواج دارد
بلا نکیر و تا میرو ند شیوعی و کثرتی دران هم میرسد تا انکه مهدی برآید و سلسلهٔ امارت کبری بجنبد و دنیا روی بفنای تام

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مهدچه بقای عالم بعد از مهدی نسبت بزمانهٔ سابق بر مهدی بسیار کمتر ست و درین باب نیز فصلهاست فصل اول
از امارات متوسطه یکی غربت اسلام و تغیر احوال بنی آدم ست از انچه در زمان نبوت نشان بود از استقامت بر دین و
التزام احکام شرع مبین و تمسک بکتاب و اتباع سنت و زهد در دنیا و عدم اعتنا بزخارف و حطام این سپنجی سرا و انابت
بسوی خدا و دار اخرت و ایثار باقی بر فانی و تعظیم علم و اهل علم آن و تحقیر جهل و ضلال و عروض اضداد این اوصاف و
منافیات این احوال در آخر زمان فرمود رسول خدا صلعم بدء الاسلام غریبا و سیعود کما بدء فطوبی للغربا اخرجه الترمذی
و مثله عند مسلم ایضا و درینجا بشارت ست غربا امت را که در غربت باسلام شریک اند و تسلی ست برای ایشان تا در وقت
غربت دین قدم استقامت محکم تر بزنند و از مشاهدهٔ ضعف اسلام دل تنگ نگردیده حبل المتین ایمان را مضبوط تر بگیرند
ع دلا خوش باش کان محبوب جانرا ۱۲ بمسکینان و درویشان سری هست ۱۲ اللهم اجعلنا منهم مجدد الف ثانی در مکتوب بیست و
سوم از مجلد ثانی نوشته اند که اسلام درین اوان غربت پیدا کرده ست و مسلمانان غریب گشته اند و تا میروند غریب تر می گردند
بحدیکه الله گوئی بر زمین نخواهد ماند و تقوم الساعة علی شرار الناس این آنوقت ست که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه و
علی آله الصلوة و السلام گذشته و علامات قیامت پر تو انداخته و سنت بواسطهٔ بعد عهد بنبوت مستور شده و بدعت
بعلت افشای کذب جلوه گر گشته شاهبازی باید که نصرت سنت فرماید و هزیمت بدعت نماید انتهی گویم زمانهٔ حضرت مجدد
زمان اکبر و جهانگیر بود و زمانهٔ این هر دو پادشاه بدترین از منهٔ عالم بود در نفی سنت و اتخاذ بدعت بلکه اتحاد و زندقت
چنانکه بندی ازان در ذکر اکبر پادشاه بر زبان قلم رفته فلیرجع الیه و بعد از ایشان در زمانهٔ شاهجهان پادشاه و عالمگیر فی الجمله
پاس اسلام داشتند اگرچه حق اسلام چنانکه باید ادا نمیشد و لهذا مکاتیب حضرت ایشان مملوست از ذم بدعت و انتصار سنت
و تحذیر از قرب قیامت و حق اینست که در حدیث آمده نمی آید بر امت من هیچ زمانه مگر انچه بعد اوست بدتر ست از و اخرجه
البخاری و روایت کرد طبرانی در معجم کبیر از ابو الدرداء رضی الله عنه مرفوعا که نیست هیچ سال مگر کم میشود در وی خیر و زیاد
میشود شر و هم در طبرانی ست از ابن عباس که نیست هیچ سال مگر پیدا میکنند مردم در وی بدعتی و می میرانند سنتی تا آنکه
بمیرد سنت ها و زنده شود بدعتها و ترمذی از انس روایت کرده که نیست هیچ سال مگر سالیکه بعد اوست بدتر ست از و
تا آنکه ملاقات کنید شما پروردگار خود و هم از انس آمده که نمی آید بر شما هیچ سالی و روزی مگر انچه بعد از وی ست بدتر ست از وی
تا آنکه ملاقی شوید با پروردگار خود اخرجه البخاری و احمد و النسائی ع ربیع م یکیت منه فما ۱۲ صرت فی غیره یکیت علیه ۱۲
کاتب حروف گوید مفهوم این روایات چیزیست که هر ذی بصیرت آنرا بچشم خود دیده و بعقل خود آزموده ست و بهیچکس
نتوان یافت که او را اشکے در صدق این تجربه باشد و روایت ست از علی علیه السلام که فرمود آنحضرت صلعم نزدیک ست
بیاید بر مردم زمانه که باقی نماند از دین اسلام مگر نام و از قرآن مگر نقش مسجدهای ایشان آباد باشند و لیکن ویران
از هدایت فقیهان ایشان بدترین کسے باشند که زیر ادیم آسمان ست از نزد ایشان فتنه برآید و در ایشان
بازگردد اخرجه البیهقی و ابن عدی گویم مصداق تام این حدیث زمانهٔ ماست که در انیم چه درینوقت در بعض بلاد اسلامیه
آبادی مساجد از نمازیان و مدارس از طلبهٔ علم و مطابع از طبع کتب دین و تذکره مسائل و رسائل شرع مبین و کثرت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وعا بسیاست اما ہر کرا بینی از مقصود شرع و مطلوب شارع بر اصل و در افتاده یابی زیرا که غرض ایشان از ین سیرت و اظہار این سریرت نفع نفس خود و ہدایت غیر ست بلکه جلب منافع و تحصیل معاش و اکتساب قوت و پیدا کردن رزق بہر وجه که باشد و بہر نہج که حاصل گردد لہذا محروم بوده اند از برکات آثار آن و در افتاده اند از خلاص اطوار آن نسبان ایشان بان عبث ست اما دلہای ایشان دلہای عجم و ہر که الا ماشاء الله تعالے از ایشان بر راه ست و بر دین و ایمان خود لرزان و از اوضاع اینہا بر کران وی نه در شمار علماء ست و نه در قطار فضلاء بلکه سفیہی از سفہاء ست یا ناقص الایمانی ست از نقصاء اعاذنا الله تعالی عنهم و عن شاکلتهم آنس گفته که آنحضرت صلعم فرموده که می آید بر مردم روزگاری که صابر در ان موقت بر دین خود مانند قابض بر جمر ست اخرجه الترمذی یعنے در آخر زمان صیانت دین و ایمان بجهت ظهور فسق و عصیان و غلبه فساق و قلت معاونان چنان دشوار افتد که نگاه داشتن اخگر سوزان بر دست دشوار ست و حال ما مردم ضعفاء درین وقت همین کیفیت دارد رزقنا الله الاستقامة ع چو بید بر سر ایمان خویش می لرزیم ؛ و لنعم ما قال الشاطبی رح ؎ فهذا زمان الصبر من لک بالذی ؛ یقبض علی جمر فتنجو امن الردی ؛ در هدایة السالکین تالیف خواجه محمد بن عبد الرحمن قنوجی رحمه الله تعالے از ابن مسعود مرفوعا آورده که می آید بر مردم زمانه که سلامت نمی ماند برای صاحب دین دین وی مگر کسیکه میگریزد بدین خود از قریه بقریه و از شاهق بشاهق و از سوراخ بسوراخ مانند روباه که میخزد بکنج انتہی سفیان ثوری را که از کبار محدثین اولین ست و از عمده تبع تابعین میدند که میگریست پرسیدند چه می نالی گفت زمانی بر گناهان خود گریستم گناهان پیشه ما شد اکنون بر غربت اسلام میگریم و هم سفیان رح گفته سوگند بکسے که جزوی خدائی نیست البته حلال شد غربت درین زمان غزالی گفته اگر غربت در زمانه سفیان حلال ست پس در زمانه ما واجب شد فقیر گفتم اگر در زمانه غزالی واجب ست درین زمانه خود فرض عین گشت و الحمد لله که ما را خود سری باین بی سر و پایان در رنگ دیگر اسناء جنس و اهل زمان نیست حق تعالی توفیق مزید بخشد ؎ مرا بیگانگی از خلق با حق آشنا کرده ست ؛ بطبع من عکس کم ساختن بسیار میسازد ؛ ابن عمر رضی الله عنه از آنحضرت روایت کرده که محبوب ترین اشیا نزد خدا غرباء اند گفته شد کدام اند غرباء فرمود گریزندگان بدین خود برانگیزد ایشانرا حق تعالی با عیسے بن مریم روز قیامت و گفت ابو سعید خدری رضی الله عنه که گفت مردی ای رسول خدا بهترین مردم کدام اند فرمود کناره گیرنده در شعبی از شعاب که می پرستد خدا را ؎ غالب بیدم از همه خواهم که زین سپس ؛ کنجی گزینم و بپرستم خدای را و در حدیث متفق علیه ست از ابن عمر که فرمود آنحضرت صلعم مردم مانند صد شتر اند که یافته نمیشود در انہا یک احله انتہی و راحله شتری را گویند که توانا باشد بر سفر کردن و بار برداشتن یعنی آدمیان بسیار اند و صالح نیکو کار که شایسته صحبت باشد و موده حقوق صحبت و متبع شریعت و مقتدی سنت کمتر ؎ انچه چو جستیم و کم دیدیم و بسیار ست و نیست ؛ نیست جز انسان درین عالم که بسیار ست و نیست ؛ بعضی از شراح حدیث گفته اند که مراد باین حدیث مردم آخر زمان اند و قلیل غیر ذلک فی حق اینست که مردم خیر و صالح در هر زمانه کم بوده اند چنانچه و قلیل من عبادی الشکور و جز آن ازان خبر میدهد و در آخر زمان که محل شر و فتن ست بسیار کم گردند تا آنکه در هزار هم یکی بهم نرسد چنانچه در نبوت و بالله التوفیق بخاری در صحیح خود از مرداس اسلمی که او را همین یک حدیث ست از آنحضرت صلعم روایت کرده که فرمود میروند مردم نیکو کار و باقی می مانند بدان و تبه کاران مانند سبوس جو یا خرما باک ندارد خدای تعالی بایشان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باک داشتنی انتهی یعنی از صلحا هریکی بعد دیگری میرود و هرکدام نخستین ست نسبت بباقی و آنانکه می مانند بدان اندکه ایشان را هیچ قدر و اعتبار نزد حق تعالی نیست **فصل دوم** و منجمله تغییر مردم ست از انچه از ابوسعید خدری رضی الله عنه مرفوعا آمده که فرمود آنحضرت صلعم البته پیروی کنید شما عادات کسانی را که پیش از شما بودند شبر بشبر و ذراع بذراع تا انکه اگر درآمدند آنها در سوراخ سوسمار درائید شما آن سوراخ را گفته شد مگر اینها یهود و نصاری اند فرمود اگر ایشان نبند پس کیست اخرجه البخاری و مسلم و شبر بشبر و ذراع بذراع عبارت است از متابعت کامل در همه چیز و ترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاص روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم لیاتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل حتی انکان منهم من اتی امه علانیة لیکون فی امتی من یصنع ذلک امروز مصداق اتم این خبر در اسلامیان موجود و مشهود ست چه هر کرا بینی بحکم الناس علی دین ملوکهم در تتبع لباس و مآکل و مشارب و ضوابط و قوانین و اوضاع ملاقات و گفتگو و جمله احوال با نصاری همدوش و همعنان یابی و همچنین اتیان مدخولات پدر در بعض ریاسات مسموع شده با آنکه خود را مسلمان میخوانند این مسلمانی نیست قیامت را نشانی ست ترمذی از علی مرتضی آورده که فرمود آنحضرت چه حال باشد شما را وقتی که باعداد کنید در جفت جامه و شبانگاه کنید در جفت جامه دیگر و نهاده شود کاسه کلانی از طعام و برداشته شود کاسه دیگر و بپوشید خانهای خود را بلباس چنانکه می پوشید کعبه را گفتند ای رسول خدا ما بهتر باشیم دران روزان از امروز زیرا که فارغ باشیم از کسب معیشت برای عبادت و کفایت کرده شویم مؤنت اهل و عیال ما فرمود نه بلکه شما امروز بهتر اید انتهی آنجا که مکانیت از نعمت و رفاهیت از اسراف در لباس و طعام مسکن و امروز بهتر ازان جهت شد مذکر مشغول اند بخدا و دران روز مشغول بما دون حق باشند و دریغا اشارت ست بفضیلت فقر و حاجت بر غنا و نعمت و تغییر ست از افضل بسوی ادنی و مصداق این حدیث نیز از خلافت معاویه رضی الله عنه تا امروز موجود دست و روز افزون و این نیز در حقیقت از علامات قیامت ست و گفت حذیفه رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلعم گفته میشود مرد را چه عاقل و داناست یعنی در کار و بار معیشت و چه عجب یرک ست و خوش رو و خوش زبان و فصیح و چه عجب چست و چالاک ست و نیست در دل وی مقدار دانه خردل از ایمان یعنی این صفات در عرف مردم داخل کمال اند و در حقیقت با انعدام ایمان هیچ محض اند چه معتبر ستالیش بتقوی و ایمان ست نه باین و آن و این مضمون هم در در باهل دولت بروجه کمال مشاهده میشود و جمعی از علماء سوء دنیا طلب هم درین غفلت گرفتار اند و از حقیقت علم خود و مقصود از وی برکنار دنیا را وجهه همت خود ساخته اند و عقبی را پس انداخته باریا و سمعه چنانکه باید و شاید ساخته اند و آبروی خود پیش اهل ایمان در باخته حفظنا الله تعالی عن صنیعهم عایشه رضی الله عنها از آنحضرت صلعم روایت کرده که فرمود اول چیزیکه نگونکرده میشود یعنی متغیر میگردد در اسلام خمرست گفتند با وجود انکه خدا حرمت وی بیان کرده فرمود نام می نهند آنرا بنام دیگر جز خمر و حلال میکنند آنرا رواه الدارمی یعنی به تبدیل نام میخورند چنانکه نبیذ و مثلث یا ماء اللحم و ماء العسل یا شراب العاصرین یا آنرا از عسل و برنج وغیره سازند و گویند خمر نام آب انگور خام ست که مستی آرد و این نه آب انگور ست که خمر باشد و تمیز نمانند که هرچه مسکر ست حرام ست انگور باشد یا چیزی دیگر و این قبیح و افحش تغییرست و حیله ست برای وقوع در حرام و وجه ست هر نفی حکم ملک علام و ازین قبیل ست انچه کاتب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حروف عفا الله عنه در بعض بلاد اسلامیه را چو تا نه بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده که نام ربوا را مبدل کرده اند و کسرات و منافع نامیده اند و در بعض بلاد شرقیه هندوستان هم اش خوانده اند و درین پرده دادر بوا خواری که محاربه ست با خدا چنانکه باید دانند و ندانسته اند که هر قرضی که بکشد نفعی را سوی خود بدهند یا بستانند و بخورند یا بخوانند نعوذ بالله من جمیع ما کره الله این حدیث را اگرچه سورد خاص ست اما عبرت مرعموم لفظ راست نه خصوص سبب پس شامل باشد جمیع اشیاء مبدلة الاسماء را و قد قال تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم از شامت همین تبدیل و تغییرست که اسلام و مسلمانان روز بروز زبون اند و غلبه کفار و تسلط اشرار و فقر اهل اسلام روز افزون معهذا کسی بنیه غفلت از گوش نمی برآرد و دمی خاطر را بدریافت این مطالب نمی گمارد و حسابی از اخبار مخبر صادق که تازیانه تنبیه ست نمی بردارد هر که هست در او نام خود دست ست و از انجام خود بیخبر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه از آنحضرت صلعم روایت کرده که برپا نمیشود قیامت تا آنکه بیرون می آیند گروهی که میخورند بوسیله زبانهای خود مدح میگویند مردم را و ذم میکنند ایشانرا بباطل و دروغ و ظاهر میکنند فصاحت و بلاغت را تا مردم را در دام خود گیرند و فریب دهند و حاصل کنند چیزی از دنیا و شهوات نفس خود چنانکه میخورند گاو با بزبانهای خود و تمیز نمیکنند در چریدن میان خشک و تر و تلخ و شیرین اخرجه احمد یعنی چنانکه بقر را در خوردن رطب یابس تفاوتی نیست همچنین این گروه نیز زبان را وسیله اکل و شرب خود سازند و حق را از باطل و حلال را از حرام باز نداند این خبر مصداق حال شعرای ست که کار ایشان مدح و ذم نمودن و عوض آن چیزی از دنیا از مردم دولت مند ربودن ست و نیز علماء سوء دنیا طلب که مصاحبت تونگران را وسیله رزق و تائید کلام ایشانرا واسطه حصول جاه و خوشامد گوئی ایشانرا باقسام تقریر پیشه خود ساخته اند درین حکم داخل اند و این قسم مردم در هر زمان موجود بوده اند و درین زمان بسیار و بیشمار اند و فساد بانکه در دین واقع شده و فتنه های ریا و سمعه که تمام عالم را فرو گرفته از شامت اقوال و افعال همین گروه دنیا پژوه ست عصمنا الله تعالی عن اعمالهم و اقوالهم ابو هریره گوید آنحضرت صلعم فرمود می آید بر مردم زمانه که پرچا میکنند مرد که از کجا گرفت مال را از حلال یا حرام اخرجه البخاری و بیهقی در شعب الایمان از حسن مرسلا آورده که فرمود آنحضرت می آید بر مردم زمانه که باشد سخن ایشان در مسجد در امر دنیا پس منشینید شما با ایشان که نیست خدای تعالی را حاجتی درین قوم و واقع شد این هر دو خبر در اهل دیار چنانکه نتوان پوشید **فصل سوم** و از انجملست آنکه فضائل انسانی و کمالات نفوس ناطقه که در کتابها نوشته اند دنیا با ضداد آن مالا مال شده و فا اسمی ست بی مسمی مروت نامی ست مثل کیمیا و انسانیت لفظی ست مانند عنقا نه از خیر خبری و نه از محبت اثری و نه از راحت روئی و نه از صدق بوئی محمد صادق اختر در صحیح صوتی بن باب ابر وجه خوب طرز مرغوب تفصیل داده درین مقام بمناسبت مجال حرفی چند از ان انتخاب میرود میگوید کارهای زمانه همه برعکس و خلاف مقصود واقع ست قابلان را میکشد و جاهلان را می نوازد لئیمان را سرفراز میکند و کریمان را میگداز از دسینه صافیها گران و گران جانها از زان لفظ دوستی بتکلف بر زبانها و دشمنی بی تکلف در دلها آن از راه و رسم عادت در سالها صورت پذیرد و این در لحظه صورت گیرد آنرا بهیچکس خریدار نیست و این را بهزار مشتری پیداست آن بفردی از افراد انسان یافته نمیشود و ازین شخصی از اشخاص آدمی زاد خالی نیست و در حقیقت آن نیست و این هست دلها همه پر غبار و زردها همه صاف و این

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

دشمنان دوست نمارا طرفه رسمی ست که بدون مطلب طلب ملاقات یکدیگر نکنند و می مقصد قصد دیدن باهم ننمایند و با وجود
سرد دل و خشک مغزی سخنهای گرم و چرب تصنع برزبان اند یکی گوید بغایت مشتاق بودم دیگری گوید مشرف شدم و
در حقیقت نه آثر اشوقی و نه این را شرفی هرگاه مطلبی در دل صورت بندد و غرضی متصور گردد برای دیدن یکدیگر قدمی رنجه
نمایند و همدیگر را آشنای بی ریا و دوست درست خوانند و تا حصول غرض در محاورات و مراسلات خود را فدوی و
عقیدتمند و بندهٔ صمیمی و ارادت کیش قدیمی و نیازمند باوفا و مخلص بی ریا و نحو ذلک بالقاب گوناگون بنگارند و در اظهار
خلوص و اتحاد مبالغه بحدی رسانند که فعل ایشان موافق قول ایشان مظنون گردد تخدع و مکر عادت ایشان ست و
عداوت عبادت این بدکیشان اگر از راه تغافل شری از ایشان در حق کسی واقع نشود بر وحق احسان ثابت کنند و
بار منت عظیم بروی گذارند سبحان الله سگان گزنده آشنا را گزند نمیرسانند و شیر و پلنگ با این همه درندگی ذاتی با طعمه
رسان خود ملایمت گریها میکنند لیکن این بار صفتان کژدم سیرت عجب مایهٔ شور و شر اند که سگ و سباع هزار درجه بر ایشان شرف
دارند بجا گفته اند که بزرگترین کائنات از روی صورت و سیرت آدمی ست و خوبتر جمیع آنات مک باتفاق سگ حق شناس تر از آدم ناسپاس
لیکن در یافت کیفیت آدمی که مظهر صفات اعمال و اقوال گاهی حجله ارای پرنیانه احسن تقویم ست و گاهی مورو ثم رد و ناه اسفل
سافلین مشکلترین امور و دشوارترین کاریاست غرض چشم توقع از مردم این زمانه داشتن خاک در دیدهٔ تحقیق انباشتن ست
اگر هزار احسان در حق این ناسپاسان بکار رود هرگز بر زبان نیارند و اگر گاهی نسبت بایشان در سلوک و مراعات قصوری
راه یابد کینهٔ آن تمام عمر چون آرزوی خود بخاطر دارند و پیش مردم شکایت برند و کمر بکین بندند و انچه لوازم عداوت ست
بتقدیم رسانند دیگر این عزیزان را عادتی ست که انچه از نیکی برزبان آرند در دل ندارند و از بدی هرچه در دل دارند
برزبان نیارند و در روی اناث دوستان که بچشم شفقت باید دید بنظر شهوت بنگرند و پردهٔ اهل عیوب بصد آرزو بدرند
یاران و رفیقان این زمانه همه شان دورنگ و بی توفیق و غدار و دروغگو و بهانه جو دشمن جان و برهم زن مقدمات اگر
بدون التجای اینها کاری سرانجام گیرد و مطلبی صورت پذیرد مانند همگسان دکان قماد فراهم آیند و در اظهار مودت
اغراق بکار برند و یگانگیها ظاهر کنند و گله بای دوستانه در میان آرند و بیاوه گفتن احسان ثابت گردانند که کاش ما
ازین مقدمه خبر نداشتی تا مال و جان نثار کردی حیف که بما آگاهی نشد الا الحمد لله که این هم بر طبق آرزو و این کام بر وفق
مرام صورت بست باین گفتگوها اگرچه در ظاهر تبکلف خود را شاد و انمایند و زهرخند کنند لیکن در باطن از حسد و غم چون
جراحت خون بگریند و اگر کسی را بمقتضای بشریت در امری از امور تردد پیش آید سراسیمگی بخاطر راه یابد و از فرط حیرانی
طریق چاره کار گم کند و بجسب شاورهم فی الامر ازین و عمل دوستان مشاورت کار خود جویند این خیره سران ظلمانی
نهاد و ظلمت سرشتان بمعتقاد چنان احسان بر دسته او ثابت کنند که گویا مراعات هزاران در هم و دینار کرده اند
و حقوق دوستی و محبت بجا آورده باین پندار که از ایشان یاری خواهد و ناامید کسیکه از ایشان امیدی دارد
یاری ایشان بیکسی و هراسی ایست و ایمن بار یکی و تاریکی وقت مقتضی آنست که همه کفر او و آدم آدم را بخود راه دهد

Presented by: Rana Jabir Abbas

پیش ازین همت دان دل و دست بود حالا بزبان ست پیش ازین صحبت جامین برای نفع همدیگر بود حالا هریک را قصد اخذ و جرست پیش ازین در میان
یکدیگر دعا میکردند حالا دعا میکنند پیش ازین از اصحاب علم سیئه کم واقع میشد حالا حسنه کم اتفاق می افتد پیش ازین تحصیل علوم برای حصول دین و قوت شرع میکردند
بحالا برای منصب و جاه پیش ازین جان و مال نثار آبرو میکردند حالا آبرو برای مال میریزند پیش ازین احسان میکردند و منت
نمیگذاشتند حالا اگر ابدا نمیرسانند منت میگذارند پیش ازین عذر اصحاب جرائم می پذیرفتند حالا پیش از گناه مواخذه می نمایند
پیش ازین اهل دول محتاج خردمندان بودند حالا خردمندان محتاج نان پیش ازین ملوک و امرا جویای صحبت دانشمندان بودند
حالا میل خاطر بصحبت مقلدان و مسخرگان دارند پیش ازین اقارب و عشائر مدد و معاون یکدیگر بودند حالا جوا سیس عیوب اند
پیش ازین بر توانائی برادران ناز میکردند حالا از شر آنها احتراز میکنند پیش ازین در استتار افعال قبیحه اصرار داشتند
حالا در اشتهار آن افتخار میدانند پیش ازین عقوبات بگناهکاران لازم بود درین زمان نصیب بیگناهان ست پیش ازین
همت در کار بود حالا زر در کار ست خلاصه آنکه پیش ازین هر چه عیب بود حالا هنر ست نیکوئی از عالم بارسته واز افعال ستوده
واخلاق پسندیده نشانی نمانده صراط مستقیم مسدود و طریق ضلالت مفتوح دانش بی وقر و مقدار دانشمند محتاج
و خوار ابلهان عزیز جهان هنرمندان دربدر بهرنان پست همتی غالب و علو حوصله مغلوب بیوفائی زبردست و مروت
زیردست یکی از بزرگان دین فرموده اگر شعر میدانستم هر آینه مرثیه محبت و مروت میگفتم سخن منیر لاهوری ست هم صحبتان
باوجود پیوستگی مانند بردان کج نشین و برنگ چشمها باین همه قرابت در حق یکدیگر نا توان بین آشنا چون معنی آشنا در
مذاقها ناگوارست و بیگانه مانند خیال بیگانه با طبعها ساز کار خیرایشان محض شر و همه از اهلیت بیخبر خردان گستاخ نیکان
رنجوربدان محفوظ صدق و وفا در خواب مکر و فریب بیدار دروغ موثر راستی بی اثر حق منهزم باطل مظفر ظالم عزیز و
مظلوم ذلیل حرص بافراط قناعت بتفریط نتیجه الفت کلفت حقوق مبدل بعقوق علامی عمل زنا دباریا از صلاح نامی
بیش نیست واز فساد ابتدا رهاست مسلمانی در کتاب و مسلمانان در گور دلها مائل بمنهیات قدمها و طریق نامشروعات
زبانها گویای غیبت گوشها شنوای مذمت چشمها بینای عیوب و سینها در آزار قلوب حظی که از شنیدن هزلیات برند از
باستماع کلام مجید و حدیث شریف نیابند در وعظ و نصیحت تکلف همه بقعان دوران و در زشتی کردار همه شیطان زمان
خردان با بزرگان در جوش همسایه با همسایه در خروش وضیع و شریف همه حق پوش و باظهار کلمه حق خاموش همه را
گلیم شقاوت بر دوش و حلقه بندگی شیطان در گوش و همه را روز جزا فراموش و همه از باده مکر و تزویر بیهوش
سخن مختصر همه گندم نما جو فروش هر کرا بینی شهوت پرست ست و زیان کار و باهر که آمیزشی کنی غدار ست و مردم آزار چراغ
ایمان اینقوم بنور ست و خانه اعتقاد خانه زنبور عوام کالانعام جز این سه کار ندانند چون گرسنه شوند طعام سیر
خورند چون شهوت غالب گردد وقاع کنند چون درخشم شوند ضعیفی را بر نجانند و اشتهار از دیاد شهوت را اهم مطالب
پندارند و ندانند که خر و کفتک در شهوت از ایشان زیاده تر و این بد سیرتان را عادتی ست که میان دو کس
اگر دوستی بینند اول بتفحص و تجسس بر عیوب آن هر دو مطلع گردیده و اکثر از خود تراشیده در لباس دوستی از زبان
هر یکی بیکدیگر ظاهر کنند و میان آنها بغض و عداوت را بدرجه کمال رسانند روباه بازیهای این سگان تا کجا شرح دهم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فضیل عیاض میفرماید که آرزومندم که بمیرم شوم تا مرا نماز جماعت این ظاهر پرستان بمعنی رفتن نشود و احسان بزرگ
و منت سترگ بر خود نپذیرم از آن کس که بر من گذر نکند و سلام نگوید الحق هر بی خردی که از تنهائی متنفر بوده بصحبت
این دورنگان نگرویده خود و لابه گران پرخاش جو مانوس بود نشست مدام رنجور باشد و جانش از عیش و عافیت دور
محبت این قوم بی طمع نباشد و اخلاق این جماعه بیغرض نبود و سلاطین همه از طریق عدل و انصاف دور و در زمرهٔ جمله سرمست
بادهٔ نخوت و غرور عمارات و قصور این گروه قیصریست و کاخ ذایوان این قوم کسرائی و مرکب خنگ اینها قارونی و
قالب قاچاق اینها فرعونی و اخلاق و طبایع این جماعه نمرودی و سفره و خوان این مردم خاقانی و مذهب این فرقه شیطانی
نه اخلاق اینها محمدیست و نه اوضاع مصطفوی و امرا و حکام همه زبون کیش و مطیع کش و پیوسته در تکاپوی آن باشند
که تمرد و سرکشی بنیچی صورت بندد تا دست ظلم و جور بمال و ناموس خراج گذاران دراز کرده شود و تصرف در اموال
معصومان و آزردن دل مظلومان کار ایشان ست و با سیری گرفتن غربا و سیاستهای بیجا شعار ایشان عمال همه زبون
سیرت و بدسریرت که حصول مطالب خود بر مطالب آقا مرجح و مقدم دانسته در خرابی ملک و پامالی رعایا کوشند و کار بجای
رسانند که خونها ریخته شود و خانها خراب گردد و در فکر تهی کردن خزانه سرکار و پر کردن خانه خود کمر بچستی بندند و اگر
آتش فتنه ارتفاع یابد با تدبیر در اطفای آن نکوشند و نیارا بر دین ترجیح دهند و حکم شیطان را بر حکم سلطان مقدم دارند و دیوان
دفتر و متصدیان سراپا شر شب و روز در فکر گرفتن رشوت مصروف و بدرو گفتوی و حق پوشی مشغوف سعادت را
هزار منزل از پیش خود برانند و شقاوت را بهزار کمند بسوی خود کشند ارباب منصب همه بی توفیق و بی انصاف
ستم شعار و چاکران شان همه کافر نعمت و در ارتکاب نامرائم تا هنجار نمک آقا خورند و کاسه سر آقا شکنند و قائعه نویسان
سراپا تلبیس که از حضور پادشاهان و وزیران جواسیس استند هاک حقائق و کیفیات اند حق را لباس باطل می پوشانند
و کذب را در صورت صدق جلوه می دهند از راه شوم طبعی بصوبداران و عمال در ساخته و حقوق آقا را بر طاق نسیان
گذاشته باظهار نفس الامر و بیان واقع اغماض کنند و از عیب و هنر و شر و فساد هرگز بحضور ننویسند و این حرکت
ناشایان باعث بر هم معاملات و ویرانی ملک و اشتعال نائره فساد و انسداد طرق و شوارع و موجب غارتگری تجار
و قتل مسافران و متردین و بربادی نوامیس خاص و عام میگردد و کار بجائی میرسد که از ارباب تمرد و طغیان هر
سری سرداری و هر دری درباری میشود و رهروندگان را در عبور مراحل و قطع منازل کام اولین برزمین گذاشتن
مایهٔ هنران فتنه و اشوب باعث صد هزار خوف و خطری باشد و این انصاف دشمنان که بطمع یکدانه برق خرمن اند
و چون باد مهرکان بهوای برگی آفت چمن هر دم اگر کسی بحصول خرسندی و استرضای این جماعه ضالهٔ نکوشد
و مبلغ از رشوت بقدر حوصله فراخ این اشعب طینتان نگذارند از خبث باطن و شرارت جبلی بجرم ناکرده اش اسم
ساخته امری را که اصلا بامکان آشنائی نداشته باشد نسبت بآن بیچاره در نظر حکام جلوه داده از منصب و خدمت
معزول نمایند و بلاهای صعب و را مبتلا گردانند و در محفل خود مثل زنند که تا زیانه بیابو عبرت بتازی ست قصه مختصر
موالی همه ناقدردان و اهالی همه بداندیش مطلبها فوت و نامرادیها در پیش صحبتها بتکلف و نفاق در معرض خراموشی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

همه عهد و میثاق سینه ها مالا مال کینه ها دلها از متاع کدورت گنجینه ها همه از سر و مهری در کینه جوئی یکدیگر گرم نه از خدا
ترس نه از رسول شرم محبت دلی نا پدید آشنائیها دید بدید چراغ اتحاد و یگانگی بی نور از دیده دور از دل دو
حکیمی گفته بهترین مردم کسی ست که او را نیاز موده اند در داد و ستد اگر تامل بکار رود از جانبین بجز بد معاملگی
مشاهده نمیشود سهو را قصد آنکه همه اند وخته مدیون را در حساب سبع و بگیر و مدیون را چنین خیال در سر که اصلش را
باز نه دهد چه جای سود تاجر همواره در افزایش قیمت متاع خود با انواع مکائد و حیل ساعی و مشتری در کساد
بازار و بهزار مکر و فریب قاصد و داعی هر یک از جانبین در زیان دیگری فکر سود خود ست و جذب حق دیگری مقصود
خود اگر عارضه سبلی راه یابد و تنی رنجور گردد و آن مریض جویای تندرستی شود هر فرقه و هر گروه حاضر آمده بطریق مراد خود
سخنے گوید و گرمی دکان خود جوید طبیب بقانون مکائد پیش آمده منضج و مسهل تجویز کند و برای منفعت خود اجزائی نسخه را
از عطار خود گرفتن گوید و معجونات در خانه خود طیار کند و رگزن گوید این مرض از احتراق خون عارض گشته اگر فلان رگ
گشاده نشود احتمال انواع رنج و بیماریهاست و عزیمت گر آسیب جن و پری ظاهر کند و تعویذ بدهد و قول افسون گر هما ناد
سحر و جادو کرده ست و اظهار منجم اینکه کوکب نحس بطالع او ناظرست المختصر هر یک را بغرض و انتفاع خود کار ست و
فکر گلو فشردن بیمار همت ها قاصر و حوصله ها تنگ دوستان ضعیف و دشمنان قوی نتایج بدی نقد و ثمر نیکی
مفقود ست آنچه باید و میجو ست آنچه نشاید زمانه باین کارها شادان و روزگار باین طرز تازه رو و خندان الحق
فلک ناتوان بین اگر غریبی را روزی بعیش آشنا میسازد ماهی مبتلائی اندوه میدارد و اگر ماهی تهمت آلود شادی نماید
سالی در زاویه حزن و ملال می نشاند زمانه غدار و روزگار ناسازگار که شادی او غم اندود ست و شربت او زهر آلود
اگر خاطر کسی متهم بآسودگی نمایند نگذارد که مراد دل ازان برخورد بلکه پیش از انکه بآرزوی خود فائز شود دفعتی دست کند
او را از تخت حلاوت حیات بر تختهٔ تلخی ممات جا دهد دیده ها از و گریان ست و سینه ها از و بریان جگرها از دست او کباب ست
و خانها از سیل طغیان او خراب همدم را اگر با هم نشسته بیند در ساعت سنگ تفرقه در میان اندازد و ملول طبعی را اگر
نفسے از تبسم نصیبه بخشد عمری خون بگریاند عمر دنیا را بقای نیست دیدی غنچه را که یک تبسم کرد و عمرش در پریشانی
گذشت هر وصیح و شریف از جور این گردون جویای داد و هر شیخ و شاب از بیداد شش همدم نالهٔ و فریاد زبان
بعضے مثل من دردمند بمقتضای کم ظرفی طومار شکوه را ترجمان و دل برخی از وسعت حوصله با وصف خاطر ناشاد محضر شکوت
بر زبان از دون نوازی چرخ سفله پرور کار بجائی رسیده که اگر یک بلهی خواهد در روزی هزار کس را رنجور سازد و
اگر هزار عاقل برای راحت یکدم سعی بکار برند احتمال ضعیف ست که میسر شود در ساعتی هزار صحیح را سقیم توان کرد و
در مدتی اگر علیل تندرست شود از معتقدات باید شمرد اسباب جمعیت که بسالها اندوخته گردد و در یک لحه برباد رود و عمارتے
که بصد سال تعمیر کنند در روزی خراب کردن توانند بوستانیکه با قسام فواکه و انواع گلها ترتیب دهند در یک ساعت
میتوان از بیخ بر کند همچنین هر چه دران انتفاع متصور باشد در زمان ممتد با جد و جهد فراوان دست دهد و انچه بر عکس
مراد بود زود بظهور گرشود دوست چنانست فائده کمتر و در میات اثر بیشتر باندک حرکتی زخم میرسد و در زمان دراز التیام

Presented by: Rana Jabir Abbas

پذیرد در نجوم انچه مطابق واقع شود کسوف وخسوف ست و در خواب انچه بدیده شود اثر آن زود مترتب گردد
جمعیت از هزار یکی را حاصل و پریشانی از یکی تا هزار و اصل پریشان را جمع ساختن مشکل و جمع را منتشر کردن آسان
زنده را میتوان کشت و کشته را زنده نتوان کرد غرض در هر حال امید کمتر ست و بیم بیشتر و پای رجا پست تر ست و قدم خوف
پیشتر ۵ سیر با در هوا آباد تمنا کردیم ۵ منزل یاس زهر را هگذر تر دیک ست ۵ قوت عاقل همه خون جگر و غذای احمق شیر
و شکر دیانت از نایابی حکم راستی دارد و خیانت از افراط بدروغ مینماید و در حقیقت قدردان دیانت از دیانت دارهم نایاب
ست و خریدار خیانت از خائن افزون تر بیهمات سرتاسر عالم کز نگاه کنی نه کارفرمای دیده میشود و نه کارگذاری بشنیدن
می آید و اگر بر سم شاذ و نادر در جهان بوده انداز گردش فلکی نه کارفرما را کارگذار بدست می آید و نه کارگذار را کارفرما
میسر میشود منیب از یجوری نایب همیشه در پیچ و تاب و نایب از بد گوهری منیب پیچ سته چکر کباب سو ظن در خاطر با بحدی
جاگرفته اگر کسی مینای سرکه در بغل داشته باشد کیست که بروگمان شراب نکند و اگر مرد و زن یکجا معاینه شوند ظن هر کسی
غالب بفساد شود پسر صاحب جمال را اگر پهلوی پدر هم بینند از خبث باطنی این را فاعل و آنرا مفعول قیاس کنند و اگر
مرد پرهیزگاری بکسوت اهل شرع بنظر در آید او را ریاکار و مزور دانند راستی پیشه را ساده لوح و نادان خوانند و فریب
کردار و شیطان سیرت را پاکطینت و عاقل گویند و اگر در شخصی هزار هنر بینند و یک عیب آن هنر را چون عیب خود پوشیده
دارند و عیب او را بمثابه هنر خود چون بلبل هزار داستان بهزار زبان ظاهر کنند هنر بینی را عیب جهل انند و عیب بینی را هنر دانند
غافل از انکه هنر دیدن هنر ست و عیب دیدن عیب محققان گفته اند عیب بی دم نمودن عیب جهل و بمردم نمودن ست همیشه کمنون
خاطر این تیره درونان آنست که دفینه کسی یافته شود یا همان کسی بدست افتد ابلیس و دلهای مردم بجدی راه یافته که در معاملات
دنیا و لهو و لعب این هرزه سرا بحضور دل متوجه شوند اگر از راه عبادت گاهی بنماز قیام نمایند دل را بمنصوبهای دیگر
مشغول سازند و صد هزار سنت بر خدای عزوجل گذارند دریست که سینه برجسته خرده میگیرد و حرام بر حلال خنده
می زند زمانه ایست که حمق بر عقل برتری جوید و جهل بر علم فوقیت خواهد فضلا با فضولی همدوش علما با بیدانشی هم
آغوش هر کرا بینی غم چون سایه بدنبال او ست و شادی مانند جیفه خوار خیال او آنده عالم گیرست و عیش پای
در زنجیر بلا ناخوانده می آید و طرب بیگانه میرود درین هنگام مرگ محبت عزیزی که ۱۰۰ سال انصاف و قحط وفا
ست شورش حسد و طغیان نفاق و طوفان بی تمیزی و آشوب تیره رائی طبایع کوچک بزرگ را بجائی رسانیده که پیشتر
ایشان در مقلد و محقق و ناقص و کامل و عامی و عارف هرگز تفاوتی و امتیازی باقی نمانده خرد پژوهان به تیره روزی
ناکامی نشستند و حقیقت شناسان با تم آرای مردم شناسی گشتند لفظ فرخندگی از دفتر روزگار سترده شد و حرف
خوشدلی از لوح زمانه محو گردید ۵ شنیده ام دل خورم و نمیدانم که این غریب لغت فارسی ست یا عربی و اگر عربی ست
اندکی از بسیار و مشتی از خروار که بادنی مناسبت مقام درینجا ثبت افتاد و اگر قدحه باستیعاب تغیرات عالم و احوال عالم
و تلونات بنی آدم رود خود کتابی مستقل درین باب ترتیب یابد هر که عارف حال زمانه و زمانیان ست و بصحبت ایشان رسیده
نیک میشناشد که پیش ازین رنگ عالم و عالمیان چه بود و درین وقت طرز جهان و جهانیان چیست و آینده چه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شدنی ست ۵ من زوضع زمانه در فکرم ۵ که مبادا ازین بترگردد **فصل چهارم** واز انجمله ست تبدیل مفاهیم
الفاظ علوم در احیاء علوم الدین گفته که منشاء التباس علوم مذمومه بعلوم شرعیه تحریف اسامی وتبدیل و نقل وی باغراض
فاسده بسوی معانی غیر مراد سلف صالح وقرن اول ست وآن پنج لفظ ست فقه وعلم وتوحید وتذکیر وحکمت واین اسامی
محمودست ومتصف بدان ارباب صلاح دین بودند لیکن الآن منقول شده اند بسوی معانی مذمومه ودلها نفرت میکنند
ازمذمت کسیکه متصف بمعانی این الفاظ ست بنا بر شیوع اطلاق این اسامی برایشان پس لفظ اول که فقه ست در وی تصرف
کرده اند بتخصیص نه بنقل وتحویل چه این لفظ الآن مخصوص ست بمعرفت فروع غریبه در فتاوی ووقوف بر دقائق علل و
واستکثار کلام دران وحفظ مقالات متعلقه بدان وهرکه تعمق او دران شدید واشتغال او بدان اکثر ست او را فقیه خوانند
واقعه دانند حالانکه اطلاق اسم فقه در عصر اول بر علم طریق آخرت ومعرفت دقائق آفات نفوس ومفسدات اعمال وقوت
احاطه بحقارت دنیا وشدت تطلع بسوی نعیم آخرت واستیلاء خوف بر قلب بود ودلیل علیه قوله عزوجل لیتفقهوا فی الدین ولینذروا
قومهم اذا رجعوا الیهم وهرچه بدان انذار وتخویف حاصل شود فقه همانست نه این تفریعات طلاق وعتاق ولعان وسلم واجاره
زیراکه بانیها انذار وتخویف حاصل نمیشود بلکه تجرد دوام برای او مقتضی قلب نازع خشیت ازدل ست چنانکه از متجردین
للفقه الآن مشاهده میشود قال تعالی لهم قلوب لا یعقلون بها مراد دینجا معانی ایمان ست نه فتاوی واحادیث صحیحه
که در مدح فقه وفقیه آمده مراد بدان معنی اول ست نه این معنی مصطلح ولهذا در حدیث ابن عباس آمده که فرمود رسول خدا صلعم
ان ناسا من امتی سیتفقهون فی الدین ویقرءون القرآن یقولون ناتی الامراء فنصیب من دنیاهم ونعتزلهم بدیننا ولا یکون
ذلک کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک کذلک لا یجتنی من قربهم الا محمد بن الصباح گفته کانه یعنی الخطایا اخرجه ابن ماجه وفی الباب
احادیث وفقه وفهم دو اسم اند در لغت بیک معنی لیکن در استعمال عادت تکلم همین فقه بوده ست قدیما وحدیثا واز ینجا
معلوم شد که هرکه فهم کتاب وسنت دارد فقیه همان ست نه انکه صرف فروع غریبه میداند وفتوی نویسی از آرای رجال
میکند زهری را پرسیدند که افقه اهل مدینه کیست گفت القاسم بن محمد وفرقد از حسن بصری چیزی پرسیده ووی جوابش داد
فرقد گفت فقهاء مخالف تو ستند حسن فرمود بگو ید ترا مادر تو ای فرقد گاهی فقیهی را بچشم خود دیده فقیه کسی ست که زاهد
در دنیا راغب در آخرت بصیر بدین خود مداوم بر عبادت رب پارسا باز دارنده نفس خود از آبروهای مسلمانان عفیف از
اموال ایشان ناصح جماعت مومنان باشد ودرین جواب این نگفت که حافظ فروع فتاوی بود ونمیگوئیم که اسم فقه متناول
فتوی نیست ولیکن این تناول بطریق عموم واستتباع بوده نه بالاصالة واز ینجا تخصیص تلبیس بعض ناس بر مجرد تجرد برای او
وتوصل بدان بسوی طلب ولایت وقضاء وجاه ومال گردید ولفظ دوم که علم ست اطلاق شد در صدر اول بر علم بالله
تعالی وبآیاته وافعاله وصفاته بود تا انکه چون عمر رضی الله عنه فوت شد ابن مسعود گفت ذهب تسعة اعشار العلم بمجرد ودرین لفظ نیز
تصرف کرده اند بتخصیص تا انکه شهرت وی در کسیکه مشتغل بمناظره باخصوم در مسائل فقهیه کلامیه وغیره ها ست بیشتر
از کسی ست که اشتغال بفهم کتاب وسنت ودراست وی دارد حتی که عالم علی الحقیقت وفحل در علم تمام ست که مشغول باشد
در هر کهار آن نیست وبدان اشتغال ندارد محمد وو منجمله ضعفاء ست بلکه شما ودر زمرهٔ اهل علم هم نیست ولکن هرچند فقه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

علم و علما وارد شده و اکثر آن در بارهٔ علما بالت[illegible] [illegible] [illegible] [

Presented by: Rana Jabir Abbas

مع الزیادة الیسیرة علیه وسمارا در پن باب کتابی مختصرست موسوم بقصد السبیل الی ذم الکلام والتاویل در وی علامات
علماء سوء و امارات علماء ربانیین مذکوم علم کلام نوشته ایم ان شئت فارجع الیه واز انجمله ست ظهور کذب حضوصا در
حدیث آنحضرت صلعم و آثار سلف صالح عمر رضی الله عنه در جابیه خطبه خواند و گفت آنحضرت فرموده وصیت میکنم شمارا
باصحاب من پس بجسانی که نزدیک ایشانند پس نزدیکسانیکه نزدیک اند بایشان پس فاش شود کذب تا آنکه سوگند خورد
مردی آنکه از و سوگند خواهند و گواهی دهد مردی آنکه از وی گواهی طلبند مسلم از ابوهریره آورده که فرموده آنحضرت صلعم نزدیک
ست که باشند در امت من مردمانیکه حدیث کنند شمارا بچیزیکه نشنیده اید شما و نه پدران شما پس دور دارید خود را
ازانها و مسلم از مجاهد آورده که بشیر بن کعب عدوی نزد ابن عباس رفت و حدیث کردن گرفت که قال رسول الله صلعم ابن عباس
گوش بر حدیث وی نهاد و نه بسوی وی نظر کرد وی گفت ای ابن عباس چیست مرا که نمی بینم ترا که بشنوی حدیث مرا
که بیان کنم از آنحضرت صلعم ابن عباس فرمود بودیم ما چون می شنیدیم بکبار مردیرا که میگوید قال رسول الله صلعم مبادرت میکرد
بسوی وی نظرهای ما و مائل میکردیم بسوی آن گوشهای خود را چون مردم صعب و ذلول را سوار شدند نمی گیریم از
مردم مگر آنچه میشناسیم در از الة الخفاء عن خلافة الخلفا گفته شک نیست که اول عصر ابن عباس کی بامانت و صدق وصف نموده
ست پیش ازین فتنه بوده ست و آخر آن که بوصف رکبوا الصعب و الذلول بیان کرده ست بعد وقوع این فتنه ست و اکثر
این کذب در عراق شیوع یافت لهذا ابو اسحق سبیعی و امثال او از علمای کوفه که در حفظ احادیث حضرت مصطفی جد بلیغ دارند
اخذ حدیث نمیکردند از لشکریان حضرت مرتضی بلکه از اصحاب عبد الله بن مسعود و لهذا السبب بعینه اهل مدینه اخذ نمی نمودند از اهل
عراق قال مالک لم یاخذ عنهم و لنا فلا یاخذ عنهم آخرنا و این همه بجهت آنست که قبل جمع احادیث بلاد میسر نشد تمییز رجال
و ضبط احوال رواة علی ما ینبغی پس براه احتیاط گرفتند و ترک آن احادیث نمودند بالمره و بحدیث اهل مدینه و فتواهای
ایشان اکتفا کردند چون امام شافعی و امام احمد پیدا شدند احادیث بلاد مجموع گشت و در بحث احوال رواة متمکن شدند
پس حدیث ثقاة ضابطین اخذ نمودند بشرط اتصال و تسمیه رواة و احادیث مرسله و اخبار متهمین و مبهمین ترک کردند و جمیع
اهل حدیث همان راه اختیار نمودند و همین سبب اهل حدیث و اهل رای از هم ممتاز شدند انتهی تلخیصا و از انجمله ست تعمق مردم
در تجوید قرآن زیاده بر انچه بر زبان عرب جاری بود و اکتفا بر قرارت و عدم تفقه در ان بنحوی از عبد الله بن مسعود آورده
که مردی گفت بدرستی که تو در زمانی هستی که قلیل اند قراء آن و کثیر اند فقهاء آن حفظ کرده میشود در وی حدود قرآن
و ضائع کرده میشود در ان حروف وی کمتر اند سائلان بسیار اند معطیان دراز میکنند در ان نماز را و کوتاه میخواهند خطبه
را و ظاهر میکنند در ان اعمال را قبل اهواء و نزدیک ست که بیاید زمانه بر مردم که بسیار باشند قاریان وی و کمتر باشند
فقهای وی نگاه دارند در ان حروف قرآن و ضائع نمایند حدود آن بسیار اند سائلانش کمتر اند دهندگانش در ان
کنند در ان خطبه را و کوتاه نمایند نماز را ظاهر سازند اهواء را قبل اعمال گویم تجوید مسنون در قرأت و تلاوت کتاب عزیز
همین قدرست که الفاظ را مفصل بخواند و حرف بحرف مبدل و ملتبس نسازد و انچه قاریان زمانه تشدیدات بسیار در مخارج
حروف برآورده اند و در تادیه آن دهن و رخ را کج و مج میسازند و آواز را بلند و پست می نمایند تا انکه اهل مصر تلاوت را

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در رنگ تعنی ادا میکنند این همه منکرات مستحدثه ست در عهد سلف نشانی ازان پیدا نبود هر یکی قرآن را واضح بحسب
صوت و حرف خود میخواند در حدیث آمده کانت قراءة رسول الله صلعم مفسرة حرفا حرفا و همین ست معنی ترتیل پس این همه
تکلفات بتجوید و مولفات قراءة که بر روی کار ست از آثار قیامت ست و از انجمله ست تعمق مردم در تاویلات متشابه قرآن
دارمی از عایشه آورده که آنحضرت فرمود چون ببینید شما کسانی را که پیروی میکنند متشابه قرآن را پس حذر کنید از ایشان
و هم دارمی از سلیمان بن یسار آورده مردیکه او را صبیغ میگفتند در مدینه آمد و از متشابه قرآن پرسیدن گرفت عمر او را
بخواند و عراجین نخل برای وی مهیا کرده نهاد چون آمد پرسید کیستی گفت منم عبد الله صبیغ پس زد او را بآن شاخها تا آنکه
خون آلود شد سر وی و گفت ای امیر المومنین بس کن که رفت انچه می یافتم در سر خود و آخراج کرد دارمی از عمرو بن الاشج
که گفت عمر بن الخطاب را دیگ ست که بیایند مردم که مجادله کنند شما را بشبهات قرآن پس بگیرید ایشان را بالسنن زیرا که اصحاب
السنن اعلم اند بکتاب خدا گویم معنی متشابه و حکم آن در کتاب حصول المامول من علم الاصول و انتقاد بیان کرده ایم تفصیل
مقام از انجا باید جست و بعض متکلمین که آیات صفات را داخل متشابه کرده بتاویل آن پرداخته اند این ادخال مسامحتی
بیش نیست زیرا که حق درین مسئله مطابق نصوص کتاب و سنت و اعتقاد سلف امت و ائمه ایشان از صحابه و تابعین و
مجتهدین و محدثین و فقهای معتبرین اجرای صفات بر ظواهر اوست بدون تاویل و تکییف و تعطیل با اعتقاد تنزیه وی
سبحانه از تشبیه فلیعلم و اوقع امت درین ابتلا گرده اهل کلام ست هداهم الله سبحانه و تعالی و از انجمله ست تعمق مردم
در مسائل فقهیه تکلم بر صور مفروضه که هنوز واقع نشده ست و سابق این معنی را جائز نمیداشتند و اسراع فقها در فتوی
بغیر سوالات خوب نمیدانستند و از فتوی بسیار هیبت میخوردند و اخبار و آثار درین باب بسیار ست در اعلام الموقعین
لابن القیم رح و در ازالة الخفا و غیره باید دید این همه کتب فقه و فتاوای کلان که توده توده می بینی جمله ازین قبیل ست
و همه نتیجه آرای رجال که خالی از خطا و مغلط نیست بخلاف نصوص کتاب عزیز و سنت مطهره که نور بر نور ست و برای جمله حوائج
کفیل بیان احکام و لله یختص برحمته من یشاء و از انجمله ست فاش شدن سوالات مردم در الهیات تا آنکه گویند من خلق الله
و این معنی در زمان ابو هریره متحقق شد چنانکه مسلم در حدیث ابی سلمه از ابو هریره آورده که فرمود آنحضرت صلعم همیشه پرسند
ترا ای ابو هریره تا آنکه گویند این خدست پس کی آفرید خدا را ابو هریره گوید درین حال که من در مسجد بودم مردی چند از
اعراب آمدند و گفتند ای ابو هریره اینست خدا پس کی آفرید او را پس گرفت سنگریزه ها بکف و انداخت بر ایشان و گفت
دروغ شوید راست گفت خلیل من گویم درین زمانه هم بعض جهال متکلم باشال این اقوال میشوند نعوذ بالله منه و از انجمله ست
فاش شدن اخبار بنی اسرائیل در روایت آن از اهل کتاب بی ازالة الخفا گفته و آن اول علم بیگانه ست که با علوم دینیه مختلط
شده انتهی گویم حفظ این اخبار در کتب تفاسیر و قصص بسیار ست و جمعی از اهل علم بران انتقاد نموده چنانکه در رساله
الکسیر فی اصول التفسیر بیان کرده ایم و از انجمله ست اختراع اوراد و احزاب بنیت تقرب الی الله عز و جل زیاده بر سنت
ماثوره و التزام مستحبات مانند التزام واجبات و ظهور دواعی نفس در دعوت مردمان بآن و از انجمله آنست که در زمان
سابق وعظ و فتوی موقوف بود بر رای خلیفه بدون امر خلیفه وعظ نمیگفتند و فتوی نمیدادند در آخر غیر توقف

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

خلیفہ وعظ گفتند و فتوی دادند و در ینوقت مشاورت جماعہ صالحین در فتوی موقوف ماند ابو داؤد از عوف بن مالک اشجعی آورده که فرمود رسول خدا صلعم لا یقص الا امیر او مامور او مختال و دارمی از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت ایا مسعود را آیا خبر داده نشدم که تو فتوی میدهی و امیر نیستی و الی کن جایز آنرا کسی که والی شد قاری آنرا در ازالة الخلفا فرموده تحقیق آنست که تا زمان حضرت عثمان اختلاف مسائل فقهیه واقع نمیشد و در محل اختلاف بخلیفه رجوع میکردند و خلیفه بعد مشاوره امری اختیار میکرد و همان امر مجمع علیه میشد و بعد وجود فتنه هر عالمی برأس خود فتوی میداد و درین زمانه اختلاف واقع شد و انچه شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که بمجرد وفات حضرت صلعم اختلاف پدید آمد خطاست اختلاف آن نیست که در اثنای مشاوره اقوال متغایره گویند و بآخر امری منقح شود و بر همان امر اجماع کنند اختلاف آنست که دو قول مستقل پیدا شود و هر یکی از ان هر دو بسوی خود کشد و هدم وضع مخالف خواهد انتهی و از انجمله شیوع سب سلف صالح ست در ترمذی در تعداد علامات قیامت آورده و سب کند آخر این امت اول آنرا و ظاهر ست که بعد مقتل حضرت عثمان رضی الله عنه اهل شام مبتلا شدند بسب حضرت مرتضی در مستدرک مذکور ست که در لشکر حضرت مرتضی سب شیخین ظاهر شد و حضرت مرتضی چندین کس را بهمین گناه از لشکر اخراج کرد و همچنین سب حضرت عثمان شیوع تمام پیدا کرد ابن ماجه از حذیفه جابر آورده که فرمود آنحضرت صلعم چون لعنت کند آخر این امت اول امت را پس هر که پنهان کند حدیثی را پس گو یا که پنهان کرد چیزی را که فرود آورد خدا تعالی و لهذا علمای اهل سنت و جماعت کثرهم الله تعالی در اظهار حق صریح و طریقه سلف صالح در برابر روافض که در سب صحابه و تابعین پیشقدم جمیع طوائف انام اند دقیقه فروگذاشت نکرده اند و نمیکنند و انچه حق امر بمعروف و نهی عن المنکر ست تحذیر او تقریر ا بجا آورده اند و می آرند و هیچ حدیثی در هیچ باب خصوصا فضائل صحابه عموما و فضائل خلفای اربعه خصوصا کتمان نکرده اند و نمیکنند و از انجمله ست افتراق مسلمین بر فرق کثیره و تخریب شان بر اخراب بسیار چنانکه در حدیث ابو هریره ست نزد ابن ماجه که فرمود آنحضرت صلعم متفرق شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه و متفرق شود امت من بر هفتاد و سه فرقه و در روایتی همه در دوزخ باشند و یکی در جنت گفته شد آن کدام ست فرمود جماعت یعنی اهل سنت و جماعت و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلعم ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین ملة و ستفترق امتی علی ثلث و سبعین ملة کلها فی النار الا ملة واحدة قالوا من هی قال ما انا علیه و اصحابی اخرجه الترمذی مطولا پس حقیت در ینوقت منحصر در ایشان ست و مقلدین ائمه اربعه و ظاهریه و اهل حدیث همه از ایشان اند و آنکه جمعی را اهل بدعت و ما بیه میخوانند و جمعی را اهل سنت بدعیه می نامند در حقیقت چیزی نیست بلکه منشای آن نا فهمی قومی و تعصب جمعی ست از فریقین ورنه حق یکی ست که در همه جا ثابت ست و ان اتباع سنت صحیحه صریحه مستفیضه ست حتی الامکان و در هر سه فرقه از فرق حنفیه و شافعیه و مالکیه و حنبلیه جمعی گذشته که فقه را بدون عرض کتاب و سنت نگرفته و همچنین در هر یکی از ینها گروهی گذشته که در تقلید کذائی کورانه و کر دست زده و تعصب نموده و بهترین ایشان کسانی اند که جامع اند میان حدیث و فقه و عمل میکنند بر احتیاط و جمع میتوانند در میان مذاهب تا عمل بر وجهی واقع شود که نزد هیچکی از مجتهدین و محدثین باطل نباشد و این طریقه اگر دست بهم دهد اکسیر اعظم ست و از ایشان اند علمای یمن

Presented by: Rana Jabir Abbas

مثل محمد بن اسمعیل الامیر و محمد بن علی شوکانی و حفاظ قرن سابع مثل حافظ ابن تیمیه حرّانی و حافظ ابن القیم جوزیه حنبلی و علماء
دهلی مثل شاه ولی الله محدث دهلوی و اولاد ایشان و مرزا مظهر جانجان و قاضی ثناء الله پانی پتی و بعض علماء بلاد متوسط
میان و دوآب مثل والدی و سیدی حسن بن علی داخی من ابی امّی احمد بن حسن بن علی غفر الله لهما و کاتب حروف عفا الله عنه و بعض
اصحاب و احباب می و بالله التوفیق و تفصیل این مقام را جای دیگر ست و تعصبات عوام بلکه خواص کالانعام را مفاسد بسیار تا آنکه
از فرط جهل در فریقین نوبت بتکفیر یکدیگر رسیده و در رنگ و افض جزسب و شتم سلف خصوصاً مجتهدین و اتباع شان
باحسان و تضلیل مستجیبین و اتباع شان بالیقین هیچ عملی و عبادتی باقی نمانده شیاطین الانس بر شیاطین الجن چیره آمدند و اهل
علم از عمل افتادند و دینداری را در مجادله و مکابره و مناظره و حق حق و بق بق بی سود منحصر انگاشتند این بیست مگر از
امارات قرب کامل قیامت کبری که همدوش قیامت صغری است و بالجمله آنچه مخبر صادق از تفرق امت بر هفتاد و سه ملت
خبر داده بود ظاهر شد این فرقه مستحدثه را هم از انجمله باید پنداشت چنانکه بقرب زمانه آنحضرت فرق خوارج و قدریه و مرجیه
و روافض پیدا شده بودند که اصل جمله فرق باطله اند در ازالة الخفاء گفته این چهار مذهب باطل سنتاء تولد سائر مذاهب باطله
شدند منه له چهار خط نسبت تولد امراض شتی بآری ؎ جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه ✦ چون ندیدند حقیقت
ره افسانه زدند و کتاب ملل و نحل شهرستانی کفیل بیان احوال و عقائد جمله ارباب دیانات و ملل و اهل اهواء و نحل و مصادر
و موارد و اوانس و شوارد ایشان ست و بر وجه استقرار و استقصاء خصوصاً فرق حادثه در ملت اسلام و مذاهب و اعتقادات
شان و حدوث این همه فرق و مذاهب داخل فتن و امارات قیامت ست **فصل پنجم** و از انجمله ست ریاست جمعی که استحقاق
ریاست ندارند یا مفضول اند نسبت بمستحقین خلافت در حدیث حذیفه رضی الله عنه آمده یرث دنیاکم شراركم و اخرج احمد و
الترمذی و الضیاء عن حذیفة و ابن مردویه عن علی مرفوعاً قال لا تقوم الساعة حتی یکون اسعد الناس بالدنیا لکع بن لکع در
اشاعه گفته لکع یعنی عبد و احمق و لئیم ست یعنی رؤساء ناس لئام و حمقاء و عبید باشند و در بعض وقت مصداق این خبر
در اهل ریاست و دولت و حکومت ظاهر ست خصوصاً در طائفه رؤساء هند و بخاری و غیره از حدیث ابی هریره آورده اند
که در خیال که آنحضرت صلعم حدیث میکرد قوم را در مجلس که آمد اعرابی و پرسید که قیامت کی باشد فرمود چون ضایع
کرده شود امانت پس انتظار کن قیامت را گفت اضاعت وی چگونه باشد فرمود چون سپرده شود کار بنا اهل منتظر
شو ساعت را و اخراج کرد بغوی از حدیث عبد الله بن دینار از ابن عمر که فرمود آنحضرت صلعم وقتی که رود امت من خراسان
و خدمت کنند او را ابناء ملوک فارس و روم مسلط سازد خدای تعالی شرار ایشان را بر خیار ایشان و این معنی از
زمانه حضرت عثمان متحقق شد و تا قیامت باقیست زیرا که شروط خلافت که در شرع معتبر ست اکثر آن در حکام وقت موجود
نیست پس خلافت ایشان بر منهاج شریعت نباشد بلکه داخل ملک عضوض بود **فصل ششم** در ازالة الخفاء در شروط خلافت
گفته حاصل درین مسئله آنست که معنی خلافت متضمن ست احیاء علوم دین و اقامت ارکان اسلام را و امر معروف و نهی منکر
و قیام بامر جهاد و قضا و اقامت حدود و رایس پس هر چه شرط هر یکی ازین امور باشد شرط خلافت ست پس از جمله شروط
خلافت آنست که مسلمان باشد زیرا که ریاست مسلمین را نمی سزد مگر مسلمان کما قال تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

سبیلا و پر ظاهر ست که این معنی از غیر مسلمان سر انجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد و العیاذ باللہ واجب شود خروج
بروی پس نصب کافر اولا اولیٰ ست بانکه درست نباشد و از انجمله آنست که عاقل و بالغ باشد زیرا که مجنون و سفیه و صبی
محجور انداز تصرفات جزئیه قال اللہ تعالی ولا تؤتوا السفهاء اموالکم چون بر مال خود ناقادر نباشند بر اموال و رقاب
مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب از استخلاف این جماعه سر انجام نمیشود و از انجمله ست که ذکر باشد
نه امراة زیرا که در حدیث بخاری آمده ما افلح قوم ولوا امرهم امرة چون بسمع مبارک آنحضرت صلعم رسید که اهل فارس دختر
کسری را بپادشاهی برداشته اند فرمود رستگار نشند قومیکه والی امر پادشاهی خود ساختند زنی را زیرا که امرة ناقص
العقل والدین ست و در جنگ و پیکار پیکار و قابل حضور محافل و مجالس نه پس از وی کارهای مطلوب بر آید و از انجمله ست که
حر باشد زیرا که عبد قابل شهادت در خصومات نیست و بنظر مردم حقیر و فهمان ست و واجب ست بروی مشغول بودن
بخدمت مولای خود و از انجمله ست که متکلم و سمیع و بصیر باشد زیرا که لازم ست بر خلیفه حکم کردن بر وجهی که در مقصد اشتمال
واقع نشود و معرفت مدعی و مدعا علیه و مقر و مقر له و شاهد و مشهد علیه و استماع کلام این جماعه حاصل شود و واجب ست
بروی تولیت قضاة امصار و نصب عمال و امر کردن مر جیوش را بانچه در جهاد پیش آید و انیهمه بدون سلامت اعضا
متحقق نشود و مقدمه واجب واجب ست و از انجمله آنست که شجاع باشد و صاحب رای در حرب سلم و عقد ذمه و فرض مقاتله
و تعیین امراء و عمال و صاحب کفایه و از انجمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مصر بر صغائر و صاحب مروت باشد
نه هرزه گرد و خلیع العذار زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هرگاه انیمعانی شرط ست پس در ریاست عامه که زمام
خلق بدست او افتد اولی ست بانکه شرط باشد قال تعالی ممن ترضون من الشهداء و مرضی بودن مفسر ست بعدالت و
مروت و از انجمله ست که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن ست قضا و احیاء علوم دین و امر معروف و نهی منکر را و این هر همه بدون
مجتهد صورت نگیرد و از انجمله آنست که قریشی باشد باعتبار نسب آباء خود زیرا که حضرت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنه صرف
کرد انصار را از خلافت باین حدیث که الائمة من قریش و ابو هریره و جابر روایت میکنند الناس تبع لقریش فی
هذا الشان و ابن عمر روایت میکند لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم اثنان و معاویه بن ابی سفیان روایت میکند
ان هذا الامر فی قریش لا یعادیهم احد الا کبه اللہ علی وجهه ما اقاموا الدین و اختلاف کرده اند در اشتراط کتابت بالجمله چون
این شروط در شخصی موجود باشد مستحق خلافت شود اگر او را خلیفه سازند و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند عصیان
خلافت او عاصی گردند لیکن اگر تسلط یابد حکم او فیما یوافق الشرع نافذ باشد برای ضرورت که برداشتن او از مسند خلافت
اختلاف امت پیدا کند و هرج و مرج پدید آرد و انتهی ملخصا و ازینجا معلوم شد که خلافت امروز در عالم خلاف خلافت شرعی
ست چه هیچکدام ازین شروط را در عقدان رعایت نمیکنند بلکه بجای هر شرط ضد آن یافته میشود زیرا که حکام اکثر اقالیم
و ران طوائف اهل اسلام موجود اند کفار انداز اهل کتاب و جزایشان و جای اطفال اند بحکم وراثت نه استحقاق و جای
زنان اند چنانکه درین بلده که ما در انیم در حال کتابت این رساله و جای سفها اند و جای نامردان و جای غیر قریش
و آن اکثر ست بلکه از روز یکه خلافت عباسیه منقرض شد خلافت از قریش برفت بر قطری آل عثمان الی شدند و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و بر قطر می آل تیمور و این ہر دو ترک و افغان و غیرہ اند بعد ہ سلطنت آل تیموریہ ہم برفت و در بضاری آمد آری در ملک روم ہنوز
عثمانیہ حکمران اند و سلطنت ایشان ہم بطریق جبر و قہر و تسلط ست نہ بر منہاج شریعت اما اطاعت ایشان فیما یوافق الشرع
لازم ست و خروج ممنوع تا کفر بواح نکنند در ازالۃ الخفاء در بیان طرق انعقاد خلافت گفتہ کہ بچہار طریق ست اول بیعت اہل
حل و عقد از علماء و قضاۃ و امراء و وجوہ ناس کہ حضور ایشان متیسر شود و اتفاق اہل حل و عقد جمیع بلاد شرط نیست زیرا کہ آن
ممتنع ست و بیعت یکدو کس فائدہ ندارد و خلافت صدیق بطریق بیعت بود دوم استخلاف خلیفہ ست مستجمع شروط را و قوم را
لازم ست کہ ہمان شخص را خلیفہ سازند انعقاد خلافت حضرت فاروق ہمین طریق بود سوم شوریٰ ست در میان جمعی از
مستجمعین شروط و انعقاد خلافت ذی النورین ہمین طریق بود چہارم استیلا ست چون خلیفہ بمیرد شخصی متصدی خلافت گردد
بغیر بیعت و استخلاف و ہمہ را بر خود جمع سازد و با یتلاف قلوب یا بقہر و نصب قتال خلیفہ شود لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان
او در انچہ موافق شرع باشد و این دو نوع ست یکی آنکہ مستولی مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر ارتکاب
محرمے و این قسم جائز ست رخصت و انعقاد خلافت معاویہ بعد حضرت مرتضیٰ و بعد صلح امام حسن ہمین نوع بود دیگر آنکہ
مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند بقتال و آن جائز نیست و فاعل آن عاصی ست لیکن واجب ست قبول احکام او چون
موافق شرع باشد و اگر عمال او اخذ زکوۃ کنند از ارباب اموال ساقط شود و چون قاضی او حکم نماید نافذ گردد و ہمراہ او جہاد
میتوان کرد و این انعقاد بنا بر ضرورت ست زیرا کہ در عزل او افناء نفوس مسلمین و مظہر ہرج و مرج شدید لازم آید و یقین معلوم
نیست کہ این شدائد مفضی شود بصلاح یا نہ یحتمل کہ دیگری بدتر از اول غالب شود پس ارتکاب فتن کہ قبح او متیقن ست چرا
باید کرد برای مصلحتے کہ موہوم ست و یحتمل و انعقاد خلافت عبد الملک بن مروان و اول خلفائے بنی عباس ہمین نوع بود انتہے
ملخصاً گویم خلافت اکثر ملوک اسلام از اول زمان تا زمان حال از ہمین قسم بود و خروج بر ایشان از ہمین مصلحت بنود ہ در ازالۃ
الخفا گفتہ خروج بر خلیفہ بر سہ نوع تواند بود یکی آنکہ خلیفہ کافر شود و بانکار ضروریات دین و العیاذ باللہ در ین صورت واجب ست
خروج بر وے و قتال با وی و این قتال اعظم انواع جہاد ست تا اسلام متلاشی نگردد و کفر غالب نشود دیگر آنکہ خروج کند برائے
نہب اموال و قتل نفوس و تحلیل فروج بغیر تاویل شرعی سیف را حکم سازد نہ قانون شرع را و حکم این جماعہ حکم قطاع الطریق ست
و دفع کردن ایشان و از ہم متفرق ساختن جماعۂ ایشان را واجب ست سوم آنکہ خروج کند بہ نیت اقامت دین و تقریر کند و
خلیفہ و احکام او شبہہ را پس آن تاویل اگر باطل باشد قطعاً ہیچ اعتبار ندارد و مانند تاویل اہل ردت و مانعین زکوۃ در
زمان ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و معنی قطعیت بطلان تاویل آنست کہ مخالف نص کتاب یا سنت مشہورہ یا اجماع یا قیاس جلی
واقع شود و اگر آن تاویل مجتہد فیہ ست نہ قطعی آن قوم بغاۃ باشند و حکم بعصیان باغی کنیم اگر از خلیفہ جور صریح صادر شود
یا حکم بر خلاف شرع نماید و دران مسئلہ برہانی از جانب شرع پیش ما موجود ست جائز ست قیام بدفع ظلم از خود و ترک
فرمان برداری او و جمعی کہ رفیق سلطان شوند برائے ایذائے او عصاۃ باشند و اگر دران مسئلہ برہانی از جانب شرع نیست
صبر نماید آناتی را کہ بر سروی میگذرد و از آفات سماویہ شمرد و دست از قتال باز دارد و نیز در ازالۃ الخفا گفتہ کہ سپردن
کارہای مسلمین بہ کفار اصلا درست نیست حضرت عمر از ین امر نہی شدید فرمودہ [illegible]

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عن وثیق الرومی قال کنت مملوکا لعمر فکان یقول لی اسلم فانک ان اسلمت استعنت بک علی امانۃ المسلمین فانہ لا ینبغی ان استعین علی امانتہم بمن لیس منہم قال فابیت فقال عمر لا اکراہ فی الدین فلما حضرتہ الوفاۃ اعتقنی فقال اذہب حیث شئت ——

فصل ششم واز انجملہ ست افتادن فتور عظیم در ارکان اسلام مثل تاخیر صلوات از مواقیت آن و نرفتن خلفاء برای حج بذات خود در ازالۃ الخفا گفتہ معلوم ست از تاریخ کہ اقامت حج بعد حضرت عثمان ہیچ خلیفہ بذات خود نکردہ ست بلکہ نائبی را مقرر میکردند و حضرت مرتضی ہم بذات خود اقامت حج ننمود بلکہ در بعض سنین نائب ہم نتوانست فرستاد کما ہو مذکور فی المستدرک و معاویہ بن ابی سفیان ابان بن عثمان را امیر الحج ساختہ بود در ایام خلافت خود حالانکہ خلفاء سابق اقامت حج بنفس خود میکردند الا بعذر و اقامت حج ضمیمہ خلافت بود بلکہ از خواص خلیفہ چنانکہ بر تخت نشستن و تاج بر سر نہادن یا در کوشک پادشاہان پیشین اقامت نمودن در اکاسرہ و قیاصرہ علامت پادشاہی بود انتہی و امروز ہیچ پادشاہ موفق باقامت آن بذات خود نمیشود آری بعضی سلاطین تیموریہ و عثمانیہ از ہندوستان و روم از طرف خود امراء الحج فرستادہ اند لکن در ان ہم فتور راہ یافتہ و از انجملہ ست اختیار تشدد در عبادات و راضی بر خص شرعی نشدن ذکر البغوی عن عمیر قال ادرکت من اصحاب النبی صلعم اکثر من سبعین فما رایت قوما ہون سیرۃ ولا اقل تشدیدا منہم قال ابراہیم اذا بلغک فی الاسلام امران فخذ ایسرہما و قال الشعبی اذا اختلفت علیک فی امرین فخذ ایسرہما فان ایسرہما اقربہما من الحق لان اللہ سبحانہ یقول یرید اللہ بکم الیسر و لا یرید بکم العسر در ازالۃ الخفا گفتہ ازین آثار مفہوم میشود کہ تمسک رخص از مذاہب اربعہ بعد از انکہ نص قرآن و حدیث صحیح مشہور و اجماع سلف و قیاس جلی از ان باز نداشتہ باشد حسن ست خلافا للفقہاء المتاخرین بل نسبہ بعضہم الی الفسق انتہی و نیز در ازالۃ الخفاء گفتہ کہ تغییر اوضاع با وضاع دیگر چند قسم ست و ہر قسمی را حکمی علیحدہ بعضے از ان قبیل ست کہ اختیار بشر را در ان راہ نیست مثل قحط و زلازل و کثرت نساء و قلت رجال و کثرت اشرار خبیث النفس و قلت اخیار معتدل الاخلاق ذوی الحلم و حکم این قسم آنست کہ تکلیف بر طاقت دائر ست و مواخذہ منوط باختیار درین تغیرات ماخوذ نیستند لیکن قصور اشخاص بنی آدم از وصول بکمال مطلوب متحقق ست اگرچہ باختیار نباشد و بعضے از ان قبیل ست کہ باختیار آدمی واقع میشود و این قسم باعتبار چند منقسم ست یکی آنکہ ارتکاب کنند منہی عنہ را مثل شرب خمر و کثرت زنا یا ترک نمایند مفروضات را مثل صلوۃ و شک نیست کہ این محل مواخذہ ست دیگر آنکہ التزام کنند مستحبی را مانند التزام سنن مؤکدہ یا صورتی و ہیئتی خاص از امور لازم گیرند و آن را بنوا جذ عض نمایند و این قسم را بدعت حسنہ گویند مثل اختراع احزاب اوراد درین قسم ترتب ثواب متحقق میشود و اعتقاد تاکد آن باطل و مدار ثواب ہمانقدر ست کہ معروف از شرع شدہ و آن ہیئت و صورت مباح ست متعلق بمدح و ذم نمیتواند شد و یحتمل کہ بعض مفاسد بر ان التزام مترتب شود و در قرن ثانی آن ہمہ را سنت انگارند و تحریف شریعت حقہ لازم آید اما این شخص شعور بآن مفاسد ندارد خطاء گونہ ہست بتسوم آنکہ لازم گیرد ہر فریق مباحی را کہ شعار خویش ساختہ ست و ہم چنین در ہر زمانی رسمی فاش شود و وضعی رائج گردد و آنہمہ باعتبار مباحات خود ست لوم و مدح بر ان عائد نیست الا بالعرض کہ تعصب در میان آید و ترجیح وضعی بر وضعی دیگر متحقق گردد یا قرن ثانی آنرا سنت دانند و در ورطہ تحریف افتند باز قبیح اشیاء قبیحہ گاہ

Presented by: Rana Jabir Abbas

گاہی بنص کتاب اللہ یا احادیث مشہورہ یا قیاس جلی یا اجماع امت مرحومہ درین صورت شخص بجہل آن اصول معذور نیست
واستدلال بشبہ واہیہ یا تقلید عالمی در خلاف آن غیر مسموع و عند اللہ آن مخالف را مفازنہ و گاہی قباحت این امر شیاع
بخبر واحد صحیح بغیر معارض ثابت شود و درینصورت تا وقتیکہ آنحدیث نرسیدہ و پردہ از روی کار مرتفع نگشتہ بسبب
جہل خود معذور ست چون پردہ برخاست و پرتو گی متجلی شد جای گفت و شنود نماند و گاہی شیخین یا دلہ ظنیہ متنازعہ
متعارضہ ثابت گردد در انجا اختلاف سلف کہ المجتہدان مصیبان او المصیب واحد و الآخر مخطی معذور جاری ست چون
این مقدمات معلوم شد باید کہ در مبحث تغیر اوضاع رسوم و در اختلاف امت کہ درین ایام پیدا شدہ بیک عصا ہمہ را سوق
نکنی و در یکمرتبہ نازل نگردانی انتہے و ہم درازالۃ الخفا ست کہ در ایام دولت بنی عباس مذاہب اصول و فروع محکم الاساس
گشت حنفی و شافعی و مالکی بتصانیف پرداختند و در اصول معتزلہ و شیعہ و جہمیہ از ہم ممتاز گشتند و درہمین عصر علوم
یونانیان بلغت عرب نقل کردہ شد و تاریخ فارسیان معرب ساختند و ہر یکے بمذہب خود خرسند گردید تا انقراض
دولت شام ہیچکس خود را حنفی و شافعی نمیگفت بلکہ ادلہ را بر وفق مذاہب اصحاب خود تاویل میکردند و در دولت عراق
ہر کسے برای خود نامی معین نمود تا نص اصحاب خود نیابد بر ادلہ کتاب و سنت حکم نکند اختلافی کہ از مقتضای تاویل کتاب
و سنت لازم می آید الحال محکم الاساس گشت ہر چند دولت بنی عباس اول و اوسط و آخر مختلف بود اما ہمہ بر تاسیس
مذاہب و تفریع آن و تخریج بران گذشت و این حالت بہ نسبت حالتین اولیین مانند دو جنس تحت جنس عالی تصور باید کرد
و آنحضرت صلعم باعتبار ہمان امر مشترک فرمودہ کما اخرج ابو داؤد من حدیث سعد بن ابی وقاص عن النبی صلعم انی لارجو ان لا تعجز
امتی عند ربہا ان یوخرہم نصف یوم قیل لسعد کم نصف یوم قال خمسمائۃ سنۃ تفصیل اینمعنی آنکہ خلافت در دولت مدینہ و شام و
عراق ہمہ در قریش بود و از ملک عرب بہ اطراف و نواحی احکام جاری میشدند و لہ بحسب الصورۃ است درین حدیث بمعنی
قوم و قبیلہ ست ازین تاریخ باز دولت قریش منقرض شد بلکہ دولت عرب برہم خورد و در روساء محافل و ملوک عالم عجمیان شدند
چون دولت عرب منقضی شد و مردم در بلاد مختلفہ افتادند ہر کس آنچہ از مذاہب یا گرفتہ بود ہمان را اصل ساخت و آنچہ مذہب
مستنبط سابقان بود الحال سنت مستقرہ شد علم ایشان تخریج بر تخریج و تفریع بر تفریع و دولت ایشان مانند دولت مجوس
الا آنکہ نماز میگذارند و متکلم بکلمہ شہادت میشدند ما مردم در امان ہمین امت ہستیم امید نمیدانیم خدای تعالی بعد ازین چہ
خواستہ ست انتہی **قف** درازالۃ الخفا عن خلافۃ الخلفا گفتہ گان سیہ در زمان شر ہمہ کس شریر بود و اند و عنایت ہای
الہی در تہذیب نفوس بیکار افتاد بلکہ اینجا اسرار عجیب ست در ہر زمانہ طائفہ را مہبط انوار و برکات ساختہ اند اخرج مسلم بروایۃ
جماعۃ لا تزال طائفۃ من امتی قائمۃ بامر اللہ لا یضرہم من خذلہم او خالفہم حتی یاتی امر اللہ و ہم ظاہرون علی الناس و آخرج
ابن ماجۃ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلعم ان الاسلام بدء غریبا و سیعود غریبا فطوبی للغرباء و آخرج ابن ماجۃ عن انس
بن مالک ان رسول اللہ صلعم قال ان الاسلام بدء غریبا و سیعود غریبا فطوبی للغرباء و آخرج ابن ماجۃ عن عبد اللہ قال
قال رسول اللہ صلعم ان الاسلام بدء غریبا و سیعود غریبا فطوبی للغرباء قال قیل و من الغرباء قال النزاع من القبائل و آخرج
ابن ماجۃ عن عمر بن الخطاب انہ خرج یوما الی مسجد رسول اللہ صلعم فوجد معاذ بن جبل قاعدا عند قبر النبی صلعم فبکی فقال

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مایملیک قال یکفینی شتی سمعتہ من رسول اللہ صلعم یقول ان یسیر الریا شرک وان من عادی للہ ولیا فقد بارز اللہ بالمحاربۃ
ان اللہ یحب الابرار الاتقیاء الاخفیاء الذین اذا غابوا لم یفتقدوا واذا حضروا لم یدعوا ولم یعرفوا قلوبہم مصابیح الہدی یخرجون
من کل غبراء مظلمۃ ہرچند درین زمانہ این مردم کم یاب ندا ما بوجہی از وجوہ بہتر انداز اشخاص بسیاری از زمان سابق اخرج اللہ ندی
وابن ماجۃ وغیرہما عن ابی ثعلبۃ الخشنی فی حدیث طویل آخرہ فان وراءکم ایام الصبر فمن صبر فیہن کان کمن قبض علی الجمر للعامل
فیہن اجر خمسین رجلا یعملون مثل عملہ قالوا یا رسول اللہ اجر خمسین منہم قال اجر خمسین منکم باز آنحضرت صلعم این غربیانرا کہ در ہر طبقہ
اقل قلیل میباشند تقسیم فرمودند بہ پنج طبقہ و در ہر طبقہ خاصیتے نہاد معنی این کلام بغایت دقیق ست اخرج ابن ماجۃ عن
انس بن مالک عن رسول اللہ صلعم قال امتی علی خمس طبقات فاربعون سنۃ اہل بر وتقوی ثم الذین یلونہم الی عشرین
ومایۃ سنۃ اہل تراحم وتواصل ثم الذین یلونہم الی ستین ومائۃ اہل تدابر وتقاطع ثم الہرج الہرج النجا النجا وفی روایۃ عنہ قال
رسول اللہ صلعم امتی علی خمس طبقات کل طبقۃ اربعون عاما فاما طبقتی وطبقۃ اصحابی فاہل علم وایمان واما الطبقۃ الثانیۃ
ما بین الاربعین الی الستین فاہل بر وتقوی ثم ذکر نحوہ تفصیل این اجمال آنکہ در ہر زمان جمعی برسنت سنیہ قائم خواہند بود
وان قلوا باز این قائمین علی الحق بریک صفت نیستند در ہر طبقہ وجہ قرب دیگر خواہد بود وصورت قیام برسنت سنیہ
دیگر طبقہ الی چہل سال ست از ہجرت خیر البشر صلعم تا وفات مرتضی علیہ السلام و وجہ قرب درین طبقہ ایمان وعلم ست یعنی
قوت تصدیق شرائع واعتناء تمام بحفظ مسموعات از جناب آنحضرت صلعم وآنرا غنیمت کبری دانستن وازہمہ گسستن وبجناب
او متوجہ شدن و در طبقہ ثانیہ وجہ قرب عمل بشرائع اسلامیہ بود فرائض آن ونوافل آن واجتناب از محرمات ومکروہات ودل
ایشان ازہمہ گسستہ باین اعمال متوجہ شد ازین اعمال نوری برخاست وبر دل ایشان مستولی گشت بران نور بودند وہمہ آن نور گذاشتند وہم اہل البر والتقوی و در طبقہ ثالثہ اعمال خیر برسبیل عادت وریا فاش شد وہر کس مناسب بصور
اعمال متلبس گشت وفرق درمیان محق ومبطل باعتبار صورت اعمال نماند ہر کہ برحسن اخلاق ولین وصفائی دل مفطور بود
نور این اعمال تنویر وتہذیب ونمود وہر کہ چنین نبود صرف اعمال او را باین قرب نرسانید زیرا کہ اعمال ایشان از نیت قویہ
برنخاست ونور آن اعمال بقلب آن جماعہ عائد نشد وہر کہ باین صفت بود موانع قبول اعمال را نتوانست از خود دور کردن بخلاف
طبقہ پیشین کہ مساہلت در نیت عادت آن قوم نبود وریا در اعمال رسم ایشان نہ وہم اہل التواصل والتراحم و در طبقہ
رابعہ اوضاع فاسدہ وعادات کاسدہ ظاہر تر شد نور اعمال بدون گوشہ گیری وخلوت نشینی وانقطاع از قبائل وعشائر
واز صحبت خلق دور شدن میسر نگشت ہر کہ درین طبقہ نوری حاصل کرد بغیر اعتزال وترک صحبت بانام وستش نداد وہم
اہل التدابر والتقاطع و در طبقہ خامسہ دورہ برگشت ونظر الہی بر ملکات نفس افتاد کہ باعمال ذو ذکار مکسوب میگردد
و در جذر لطیفہ عقل ونفس وقلب ہای محکم میکنند وہم اہل المقامات والاحوال درینجنین در ہر طبقہ وصفی کہ مدار نظر الہی ہمان
می باشد علحدہ ست والکلام فی ہذا یطول انتہی ملخصا گوییم از حدیث ابن ماجہ کہ در بیان این طبقات گذشت معلوم میشود
کہ غایت این طبقات تا یکصد وشصت سال از ہجرت آنحضرت ست صلعم برین تقدیر ما مردم کہ بعد قرون متطاولہ ازین
طبقات پیدا شدہ ایم خارج باشیم از حکم آن طبقات و داخل باشیم در حکم جملہ اخیرہ حدیث مذکور کہ ثم الہرج الہرج و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

خلاص ما آنکه بحکم خاتمه حدیث النجا النجا در تتبع اعمال طبقات مذکوره باشد خصوصا طبقه اولی و ثانیه و برین تقدیر حکم طبقات مردم متاخره حکم طبقات خمسه مذکوره باشد بعد وجود اتحاد اعمال هر طبقه متاخر با هر طبقه متقدم انکان خیرا فخیر وانکان شرا فشر والله اعلم و با جمله طبقه ماشره جمله طبقات ست که با قیامت همدوش ست و با فتن و شرور و حوادث و آفات دینیه و دنیاویه روز افزون هم آغوش ترهی سعادت آن بنده که در نیوقت جاده صراط مستقیم پیماید و خود را ازین ورطه هلاک بساحل نجات برد و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و کیف که آنحضرت صلعم برای زمان شرور احکام و مصالح علیحده تشریع فرموده اند و در احادیث بسیار آمده که چون زمان کذا و کذا باشد باید که شما چنین و چنان بکنید از آنجمله هاست که چون غیر مستحق خلافت مسلط شود اطاعت او کنید در انچه موافق شرع باشد و بروی خروج نکنید مگر کفر صریح از وی ظاهر شود چنانکه در زمان اکبر بادشاه در هندوستان اتفاق افتاده بود و اینعنی متواتر بالمعنی ست و از آنجمله اینست که اگر بیعت برای شخصی منعقد شد و تسلط او مستقر گشت اگر دیگریی بروی خروج نماید و قتال کند او را میباید کشت افضل باشد از وی یا مساوی یا مفضول و از آنجمله این ست که چون از امرا زمان فتن تعدی در اخذ زکوة واقع شود چنانکه فی الحال موجود و مشهود ست تدبیر در انوقت ارضاء اوشان و صبر بر جور ست و از آنجمله آنست که تخلی برای عبادت در زمان اول ممنوع بود در زمان فتنه محبوب و مطلوب ست و از آنجمله آنکه هر که بیعت بر هجرت کرده ست او را تعرب و بداوت درین زمان جائز ست چنانچه نسائی از سلمة بن الاکوع آورده که چون وی بر حجاج در آمد گفت ای ابن الاکوع مرتد شدی و بدوگشتی یعنی بعد از هجرت بباديه رفتی گفت نه ولکن آنحضرت اذن داد مرا در بدو و از آنجمله اینست که امر معروف و نهی منکر از واجبات اسلام ست و در زمان فتنه ساقط شده همچنین امضای قول خلیفه در زمان سابق حجتی بود و در ایام فتنه آن معنی منقطع شد و از آنجمله ست تضاعف اجور آنانکه درین زمان متمسک باشند بسنت و از آنجمله ست اینکه مرگ دران ایام بهتر باشد از حیات و اظهار کلمه حق نزد یک سلطان جائر افضل باشد از جهاد و غیر ذلک و برای هر یک ازین معانی نصوص صحیحه مستفیضه ست که در ازالة الخفاء ذکر کرده فلیرجع الیه **فصل هفتم** و منجمله امارات متوسطه ست آنکه باشند در آخر زمان عباد جهال و قاریان فاسق رواه ابو نعیم و الحاکم عن انس و فرمود برپا نمیشود ساعت تا آنکه مباهات نکنند مردم در مساجد رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجة و ابن حبان عن انس و از اشراط ساعت ست فحش و تفحش و قطیعت رحم و خیانت کردن امین و امانت کردن خائن رواه الطبرانی عن انس و از آنجمله ست استفاخ اهله و اینکه دیده شود هلال قبل بفتحتین یعنی وقت طلوع چنان نماید که گویا ماه دو شب ست رواه الطبرانی عن ابن مسعود و انس و از آنجمله ست کثرت باران و قلت نبات و کثرت قراء یعنی عباد و قلت فقهاء و کثرت امراء و قلت امناء رواه الطبرانی عن عبد الرحمن بن عمرو الانصاری و از آنجمله آنست که بروند صالحان اول فاول و باقی مانند سبوس همچو سبوس جو یا تمر رواه احمد و البخاری عن مرداس الاسلمی و از آنجمله ست که برپا نشود قیامت تا آنکه باشد زهدر روایت و ورع تصنع اخرجه ابو نعیم فی الحلیة عن ابی هریرة و از آنجمله ست که باشد فرزندغیظ و باران قیض و بسیار شوند بدان روه الطبرانی عن ابن مسعود یعنی پسر سبب خشم پدر و مادر باشد و کاری بکنند که ایشان ازان بخیط آیند از نافرمانی او و نباشد مطیع مر والدین را و باران در تابستان بارد همچو شتی نروئید و این قریب ست با انچه گذشت از کثرت باران و قلت نبات و آنا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که دروغگو راستگو باشد و راستگو دروغگو رواه الطبرانی عن ابن مسعود و آنرا انجمله ست که این گرفته شود نشان وخائن گرفته
شود این و پیوند کنند باطباق یعنی با عدو اجانب قطع کنند ارحام را رواه الطبرانی عن ابن مسعود و آنرا انجمله ست که سرداران
شوند هر قبیله را منافقان آنها و هر بازار را فجار آنها رواه الطبرانی عن ابن مسعود و آنرا انجمله ست که باشد مومن در قبیله خوارتر
از نقد رواه الطبرانی عن ابن مسعود و نقد گوسفندان کوچک را گویند و آنرا انجمله ست که آراسته شود محراب ها و ویران
گردد دلها رواه الطبرانی عنه و آنرا انجمله ست که اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان رواه الطبرانی عنه و این
کنایت ست از کثرت لواطت در رجال و کثرت سحاق در زنان و آن فی الحال بر وجه کمال موجود ست و آنرا انجمله ست
اکتفا مساجد و تعلیق مناییر یا مناره رواه الطبرانی و آنرا انجمله ست که آباد شود ویرانیهای دنیا و ویران گردد
آبادیهای دنیا رواه الطبرانی عنه و ابن عساکر عن محمد و عطیة السعدی یعنی شهر آبادان خراب گردد و بجای دیگر
آبادان شود چنانکه نقل کرده شد مصر بسوی قاهره و کوفه بسوی نجف و آنرا انجمله ست که ظاهر شود سازها و نوشیده
شود باده ها رواه الطبرانی عنه و آنرا انجمله ست کثرت شرط و همازان و غمازان و کثرت اولاد زنا رواه الطبرانی
عن ابن مسعود و شرط بضم معجمه و فتح مهمله بمعنی اعوان سلطان ست سخاوی گفته حالا شرطا اعوان ظلمه اند و اطلاقش
غالبا بر اتباع جماعت والی و نحو آن می آید و گاهی وسعت و هند و بر ظلمه بحکام اطلاق کنند و همز بمعنی غیبت ست
و افتادن در مردمان و ذکر نمودن عیوب ایشان و لمز مرادف اوست و گفته اند لمز عیب کردن ست در روی و همز در پشت
و آنرا انجمله ست تسلیم خاصه و فشو تجارت تا آنکه برگار و زن شوهر خود را بر تجارت و قطع ارحام و فشو قلم و ظهور شهادت
زور و کتمان شهادت حق رواه احمد و البخاری و الحاکم و صححه عن ابن مسعود و فشو قلم کنایه از کثرت کتبه و قلت علماء ست
یعنی اکتفا کنند باموختن خط یا بیامیزند بکلام کذائی الاشاعه و آنرا انجمله آنست که حلال گردانند این امت شراب را به نبیذ
یعنی باده نوشند و نبیذ نامند و نبیذ در معنی همان خمر ست زیرا که هر مسکر مائع ست و حلال گردانند ربا را به بیع یعنی
تحیل کنند و ربا را در صورت بیع ظاهر نمایند و سحت را بهدیه یعنی رشوت خورند و حرام صرف بگیرند و آنرا هدیه نامند و
تجارت کنند بر زکوة یعنی مال بمزدوران خود در مزد بدهند و آنرا در زکوة محاسبه گیرند یا بالعکس و آنرا انجمله ست که چون بی نیاز
شوند زنان بزنان و مردان بمردان پس بشارت دهایشانرا بادی سرخ که بیرون آید از طرف مشرق و مسخ شوند
بعض و خسف شوند بعض ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون رواه الدیلمی عن انس و آنرا انجمله ست که گرفته شود مال غنیمت را دولت
رواه الترمذی عن ابی هریرة یعنی تونگران و صاحبان مناصب مخصوص باموال فیی شونده کسانیکه مستحق وی اند ممنوع باشند
در نهایه گفته الدولة بالضم هو ما یتداول من المال فیکون لقوم دون قوم و قال بعضهم الدولة بالضم الدال و فتحها مایدال
الانسان ای یدول من الحظ و آنرا انجمله ست که گرفته شود امانت را غنیمت و زکوة را تاوان و علم آموخته شود برای غیر دین
خدا رواه الترمذی عنه یعنی موتمن امانات و ودائع مردم را هضم کند و آنرا مغانم انگارد و گویا مال غنیمت ست که در دست
وی افتاده و هر دم زکوة را تاوان شمارند یعنی بر ایشان شاق گردد ادا کردن وی چنانکه تاوان گران پیشوا علم را
برای مقاصد دنیه ردیه دنیاویه و حصول مطالب وی بیاموزند نه برای دین خدا و دریافت احکام و قصد عمل بر آن و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از انجمله ست که اطاعت کند مرد زن خود را و نافرمانی کند مادر خود را و نزدیک ساز دیار خود را و دور افگند پدر خود را و بلند شود آوازها در مسجد ها رواه الترمذی عنه یعنی یاران خود را اکرام کند و مادر و پدر را ایذا رساند و در مسجد گفتگو های دنیا کنند گویا مسجد نیست خانه و انجمن ایشان ست که دران از هر وادی سخن میرود و از انجمله ست که سردار شود قبیله را فاسق و باشد زعیم قوم ارذل شان اکرام کرده شود مرد بخوف شروی رواه الترمذی عنه و زعیم کسی را گویند که متکفل کار و بار قوم باشد و بدان قیام کند و رذل بمعنی ردی ست مدعا انکه فاسق قوم کبیر و سردار ایشان باشد و از انجمله ست که ظاهر شوند زنان نیراگی و سازها و نوشیده شود خمر و لعنت کند آخر این امت اول امت را اخرجه الترمذی عنه در اشاعه گفته ظاهر شد لعن کردن آخر این امت اول امت را در رافضه قبحهم الله تعالی انتهی گویم و ظاهر شد این بلیه در بعض فرق اهلسنت نیز مثل اهل تقلید و اهل اتباع که بد میگوید هر یکی ازین فریق فریق دیگر را و اکابر و سلف او را که تقلید و اتباع وی میکنند و نیست این اول آبگینه که شکست در اسلام حفظنا الله سبحانه و تعالی عن سوء القول و العمل و از انجمله آنست که چون نزدیک شود زمان بسیار شود پوشیدن طیلسان و بسیار شود تجارت و بسیار شود مال و تعظیم کرده شود صاحب مال بسبب مال خود و بسیار شوند اعوان سلطان یعنی شرط و باشد امارت کودکان و کثرت زنان و جور پادشاه و کمی مکیال و میزان رواه الطبرانی و الحاکم عن ابی ذر در اشاعه گفته کمی کردن در کیل و وزن و ذراع از کبائر ست قال تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس الایه یعنی در خریدن زیاده ستانند و در فروختن کم دهند و از انجمله آنست که متمثل شود شیطان بصورت مرد و بیاید نزد قوم و بگوید بایشان سخن دروغ پس متفرق شود قوم و مردی گوید شنیدم مردی را که میشناسم روی او و نمیدانم نام او که چنین میگفت رواه مسلم فی مقدمته صحیحه عن ابن مسعود و از انجمله آنست که در دریا شیاطین اند در زندان کرده شده بسته ست آنها را سلیمان علیه السلام نزدیک ست که بیرون آیند و بخوانند بر مردم قرآن را رواه مسلم عن ابن عمرو و از انجمله ست که چون نزدیک شود زمان و بسیار شود مرد بچه سگ را بهتر باشد او را از آنکه بپرورد پسر خود را و توقیر کرده نشود کبیر ایشان و رحم کرده نشود صغیر ایشان و بسیار شود اولاد زنا تا آنکه زنا کند مرد با زن بر شاهراه بپوشند چرم گوسفند بر دلهای گرگان افضل ایشان دران زمان مداهن باشد اخرجه الطبرانی و الحاکم عن ابی ذر در اشاعه گفته مراد بپوشیدن پوست گوسفندان اینست که نرم کنند گفتگو خوب نمایند کار را بطور ریا و نمایش و دلهای ایشان مانند گرگان باشد در درندگی و در برابر چو گوسفند سلیم در فقها همچو گرگ مردم درده و از انجمله ست که باشد فاحشه در کبار شما و ملک در صغار شما و علم در رذال شما و مداهنت در خیار شما رواه احمد و ابن ماجة عن انس و از انجمله آنست که چون متقارب شود زمان تنقیه کند موت خیار امت را چنانکه می چیند یکی از شمار طب از طبق یعنی همچنان موت نیکان را از عالم ببرد اخرجه الرامهرمزی عن ابی هریرة و از انجمله ست که تطاول کنند مردم در بنیان و در رواقی چون به بینی پیاده پایان برهنگان چرا نتگان گوسفندان را که درازی میکنند در بنیان پس نگران باشید ساعت را رواه الشیخان عن عمر در اشاعه گفته و این وقتی شود که بسیار گردد دلهای ایشان و محمد گردد وجاهت ایشان و نباشد ایشان را داعیه همت جز بنا زیرا که در انوقت مشتغل نباشد بعبادت و نه بعلم و نه بجهاد و انتهی گویم اینست آنوقت که غالب اهل اسلام مشتغل اند در بنیان و طلب جاه و مال و محروم اند از علوم و عبادات

Presented by: Rana Jabir Abbas

ومجاهدات بعد ازین خدا داند چه خواهد شد و از انجمله آنست که چون سپرده شود کار بنا اهل پس منتظر باشید ساعت را
رواه البخاری عن ابی هریرة رضی الله عنه ولله در القائل ؎ ایا دهر اعملت فینا اذاکا ٭ ولیتنا بعد وجه قفاکا ٭
قلبت الشر ظهرا لبطن ٭ واجلست سفلتنا مستواکا ٭ فیا دهر ان کنت عادیتنا ٭ فهاقد صنعت بنا ما کفانا ٭ واز انجمله
تدافع اهل مساجد که نیابند امام را که نماز بگذارد با ایشان رواه احمد وابو داؤد عن سلامة بنت الحران واز انجمله است
اینکه نروند دنیا تا آنکه بگذرد مرد بر قبر و بغلطد بران و بگوید کاش من بودم بجای صاحب این قبر و نیست بوی دین
مگر بلا رواه مسلم وابن ماجة عن ابی هریرة ؎ الاموت یباع فاشتریه ٭ فهذا العیش ما لا خیر فیه ٭ واز انجمله آنکه برپا نشود
قیامت تا آنکه قتال کنید شما امام خود را و مجادله کنید با سیاف خود و وارث شوند دنیا شما را بدان شما در اشاعه
گفته بسیار واقع شد این و واقع شود لا یزال از طرف ملوک و اوشان اگرچه امام نیستند لیکن نایب اند از طرف شان پس
کشتن آنها بمنزله ائمه ست انتهی واز انجمله ست که جسته شود علم نزدیک اصاغر رواه الطبرانی عن ابی امیة الجمحی در اشاعه گفته
یعنی وی آنست که اکابر از اولاد مهاجرین و انصار بلکه از قریش مشتغل شوند بطلب دنیا و جاه و باقی مانند اصاغر از موالی
و اخلاط مردم و بیاموزند اینها علم پس بجویند از ایشان فتاوی در واقعات انتهی گوییم و مشاهده میشود این معنی در روایات
اخبار و آثار کتب حدیث بروجهی که هیچ شک و شبه باقی نمیماند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
بزرگی را شنیدم میگفت کبرنی موت الکبار یعنی بزرگ گردانید مرا مردن بزرگان که چون آنها نماندند مردم ما را که هیچ نه ایکم
بزرگ گرفتند ؎ مجلس چو پر شکست تماشا بما رسید ٭ در بزم چون نماند کسی جا بما رسید ٭ واز انجمله آنست که برپا نشود
قیامت تا آنکه بکشد مرد برادر خود را اخرجه الحاکم فی تاریخه عن ابی موسی واز انجمله آنست که مالک شود کسی که نیست لائق مالک
شدن و بلند شود و پست گردد بلغه رواه نعیم بن حماد عن کثیر بن مرة مرسلا واز انجمله ست آنکه بسیار شوند خطیبان منبر شما
و مائل شوند علماء شما بسوی والیان شما و حلال کنند برای شان حرام را و حرام کنند حلال را و فتوی دهند او شان را موافق
خواهش شان رواه الدیلمی عن علی کرم الله وجهه واز انجمله ست اینکه علم آموزند علمای شما تا جلب کنند بدان ذخایر و دراهم شما را
و بگیرند قرآن را تجارت رواه الدیلمی عن علی کرم الله وجهه در اشاعه گفته یعنی بخوانانند قرآن را باجرت و نخوانند برای خدا
گوییم حفاظ رمضان که قرآن در تراویح باجرت میخوانند مصداق این خبر اند واز انجمله آنکه همیشه باشد امت بر شریعت نیک
تا وقتیکه ظاهر نشود در ایشان سه خصلت یکی آنکه قبض کرده نشود از ایشان علم دیگر آنکه بسیار نشود در ایشان ولد زنا
سوم آنکه ظاهر نشود در ایشان ستاروان گفتند کدام اند ستاروان غرمعد نشو و نمای ست که باشد در آخر زمان باشد
تحیت ایشان میان خود تا وقتیکه ملاقی شوند بیکدیگر تلاعن اخرجه احمد والطبرانی والحاکم عن معاذ بن انس در اشاعه
گفته و این بسیار ست در فلاحین و بقالین و سفله که ابتدا میکند بسلام صاحب خود نزدیک تلاقی قبل سلام بلکه میکنند
هر یکی ازین هر دو و نمی شناسند سلام را فانا لله و انا الیه راجعون انتهی گوییم این در وقت صاحب اشاعه بود و در وقت
ما تمه میکنند اهل دربار که از اولاد شرفا اند وقت ملاقات یکدیگر و میشناسند سلام را نسیم سلام و عار میکنند از ان
و ایجاد کرده اند بجای آن لفظ کورنش و آداب مجرا و دست نهادن بر سر و خم کردن گردن یا پشت و جز آن که در

Presented by: Rana Jabir Abbas

هر دیار معروف و مشهور مست فانا لله و انا الیه راجعون و از انجمله ست آنکه برپا نمیشود ساعت تا آنکه قصد کند مرد بسوی خطبه
و بزنی گیرد و آنرا بر معیشت و ترک کند دختر عم خود را و نظر نکند بسوی وی رواه الطبرانی عن ابی امامة در اشاعه
گفته یعنی تزوج کند زن کم اصل کمینه را بنا بر تونگری او و بگذارد دختر عم را که اصیل ست بسبب فقر او انتهی گویم و واقع
شد این خبر از مدت بسیار و واقع شود لا یزال تا آنکه برپا شود قیامت و این یکی از اعاظم فتن ست درین و در انتظام منزل
و سیاست خانه و برهمی قبائل و عشائر کما لا یخفی علی الخبیر و از انجمله ست که قطع کرده شود ارحام و گرفته شود مال بغیر
حق و ریخته شود خونها و شکایت کند قریب از قریب و عود نکند بروی بچیزی و طواف کند مسائل و نهاده نشود چیزی
در دست وی رواه ابن ابی شیبة عن عبد الله **فصل ششم** و از امارات ساعت ست که برپا نشود قیامت تا آنکه
گردانیده شود کتاب خدا عار و باشد اسلام غریب تا آنکه ظاهر شود عداوت درمیان مردم و تا آنکه قبض کرده شود علم
و پیر گردد زمانه و کم شود عمرو کم شوند پسران یعنی اولاد و ثمرات و این شوند اهل تهمت و متهم شوند امین و تصدیق
کرده شود کاذب و تکذیب کرده شود صادق و بسیار شود هرج یعنی قتل و تا آنکه ساخته شوند غرف یعنی کوشکها
و محلها دراز کرده شوند و تا آنکه تحکمین شوند زنان صاحب ولد یعنی بسبب عقوق آنها و شاد شوند زنان عقیمه
نازاینده و بسیار شود بغی و حسد و بخل و هلاک شوند مردم بسیار شود دروغ و کم شود راست و تا آنکه مختلف شوند
کارها درمیان مردم و پیروی کرده شود هوی و حکم کرده شود بگمان و بسیار شود باران و کمتر شود بار و کم شود
علم کم شدنی و زیاده شود جهل زیاده شدنی و باشد پس بسبب خشم و بسیار شوند زنان بسیار شدنی و تا آنکه جهر
کنند بفحشا و بایستند خطبا بکذب پس گردانند حق مرا برای شرارت من پس هر که تصدیق کند ایشانرا
راضی گردد بدان نشمد بوی بهشت رواه ابن ابی الدنیا و الطبرانی و ابو نصر السجزی و ابن عساکر عن ابی موسی و سنده جید
و از انجمله آنکه برپا نشود ساعت تا آنکه بیرون آید قومی که بخورد بزبانهای خود چنانکه میخورد گاو بزبان خود رواه احمد و
الخرایطی و غیرهما عن سعد بن ابی وقاص در اشاعه گفته یعنی مدح میکنند مردم را و ظاهر میکنند محبت ایشان را از روی
نفاق و مبالغه میکنند در مدح ایشان و میستایند جاههای خود را و این را وسیله اخذ مال از ایشان میکنند و از انجمله
آنکه برپا نمیشود ساعت تا آنکه نستاند کنند مردم همچو بهائم در راه رواه الطبرانی عن ابن عمرو از انجمله آنکه برپا نمیشود ساعت
تا آنکه یافته شود زن روزانه که جماع کرده میشود در میانه راه انکار نکند آنرا هیچکس پس باشد افضل ایشان در آن روز
کسیکه بگوید که کاش وی اندکی از راه بکناره می برد او را پس این کس در اوشان همچو ابو بکر و عمر ست درمیان شما
رواه الحاکم عن ابی هریرة و از انجمله آنکه برپا نشود ساعت تا آنکه منکحی شوند دلها و مختلف شود اقاویل و خلاف شوند
ان از پدر و مادر در دین رواه الدیلمی عن حذیفه و از انجمله آنکه برپا نشود ساعت تا آنکه غیرت برند بر غلام چنانکه
غیرت میبرند بر زن رواه الدیلمی عن ابی هریرة و از انجمله آنست که برپا نشود قیامت تا آنکه عزیز گردد در ان سه چیز
درهم از حلال و علم مستفاد و برادری در راه خدا عز و جل رواه الدیلمی عن حذیفة یعنی کمیاب شود و یافته نشود در ان
وقت این چیزها و از انجمله آنست که فربه شود چون بهیمی صدقه را که پوشیده شده گران گشت و فرود گرفته شده بر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

برجهاد ویران شد آباد و آباد گشت خراب بینی مرد را که بازی میکند با مانت خود و در روایتی بدین خود چنانکه بازی
میکنند شتر بشجره پس بدرستیکه تو وساعت مانند این هر دو چیزی و از انجمله ست حیف ائمه و تصدیق بنجوم و تکذیب قدر
رواه البزار عن علی کرم الله وجهه مرفوعا وسنده حسن و از انجمله آنکه بترسند مردم تا آنکه بگویند که قرآن مخلوق ست و حالانکه
نه خالق ست و نه مخلوق ولکن کلام خداست از وی ظاهر شده و بسوی وی عود کند رواه اللالکائی و الاصبهانی عن علی
کرم الله وجهه و این خبر در زمانهٔ امام احمد بن حنبل واقع شده و فتنهٔ عظیم برپا شد و جمعی از اهل سنت مقتول و بعضی
محبوس و مسجون گردیدند و از انجمله آنست که چون فراهم آیند بست کس یا زیاده یا کم و نباشد در ایشان کسیکه ترسیده
شود او را در راه خدا پس تحقیق که حاضر شد امر یعنی قیامت رواه البیهقی و ابن عساکر عن عبد الله بن بشر الصحابی و
از انجمله ست که بگذرد مرد در مسجد و نگذارد دو رکعت رواه ابن ابی داود عن ابن مسعود و از انجمله آنکه باشد درین امت
نزدیک اقتراب ساعت چیزها از انجمله ست جماع کردن مرد زن یا کنیز خود را در ذبر وی و این را الله و رسول وی حرام
گردانیده و بران خدا و رسول وی دشمن میدارد و تصدیق این خبر بوجود فرقهٔ رافضه یافته شد و از انجمله ست نکاح
مرد مرد را و این را نیز خدا و رسول وی حرام کرده اند و بران دشمن میگیرند و از انجمله ست نکاح زن بزن و این از ان
چیزهاست که حرام کرد آنرا خدا و رسول دشمن میدارد او را بروی خدا و رسول و نیست ایشان را نماز یعنی مقبول ما دامیکه بر ین
حال اند تا آنکه توبه کنند بسوی خدا توبهٔ نصوح رواه الدارقطنی و البیهقی و ابن النجار عن ابی الصحابی و صدق این خبر
بحال ایرانیان و ترکان بظهور آمده و از انجمله ست که بیاید بر مردم زمانه که باشد در وی مشورهٔ گرفتن از کنیزکان و
سلطان و حکومت زنان و امارت نادانان رواه ابن النجار عن علی علیه السلام و از انجمله آنکه قائم نشود ساعت
تا آنکه باشد سلام بر معرفت و تا آنکه گرفته شود مساجد را طرق پس سجده کرده نشود در ان برای خدا و تا آنکه برانگیزد
کودک پیر را بطور برید در میان دو افق و تا آنکه برسد سود اگر ما بین افقین و نیابد سود رواه الطبرانی عن ابن مسعود
در اشاعه گفته این کنایت ست از عدم رغبت در نماز و عدم توقیر صغیر مر کبیر را و عدم برکت در تجارت بنا بر غلبهٔ کذب
و غش در تجار و از انجمله ست که قائم نشود ساعت تا آنکه برگردند شرار شام بسوی عراق و خیار عراق بسوی شام
رواه ابن ابی شیبه عن ابامامه و از انجمله ست که نگیاید بر مردم زمانه که سالم نماند برای صاحب دین وی مگر کسیکه بگریزد
از شاهق بشاهق یا از سوراخ بسوراخ همچو روباه که میگریزد با بچه های خود و این در آخر زمان باشد و وقتیکه حاصل
نشود معیشت مگر بمعصیت خدا و چون باشد حال این چنین حلال شود عزلت و باشد در آخر زمان هلاک مرد بدست
مادر و پدر خود اگر باشند او را مادر و پدر ورنه بدست زن خود و پسر خود و نه بدست اقارب و همسایگان خود
عار دهند او را بضیق معیشت و تکلیف دهند او را بچیزیکه طاقت آن ندارد تا آنکه بیزار از جان خود را در جائیکه
هلاک شود در انجا رواه ابو نعیم و البیهقی و الخلیلی و العراقی عن ابن مسعود رضی الله عنه گوئیم هلاک آدمی از دست زن
و اقارب و جیران خود از مدتی واقع شده و تا امروز در زیاده تر میگردد و هلاک مرد بدست پسر هم بچشم خود دیده ام
تا آینده چه شود و از انجمله ست آنکه بیاید بر مردم زمانه که بنشیند آدمی نزد قومی پس منع نکنند او را از قیام مگر خفیف

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

آنکه بکنند باو می بدی رواه الدیلمی عن ابی هریرة و از انجمله آنکه فرمود نزدیک ست که برسد امت مرا در آخر زمان بلاء
شدید نجات نیابد ازان مگر مردیکه شناخت دین خدارا و جهاد کرد بران بزبان و دل خود پس این ست آنکه سابق
شده برای وی سوابق و مردیکه شناخت دین خدارا و تصدیق کرد آنرا رواه ابو نضر السجزی و ابو نعیم عن عمر رضی الله
عنه و از انجمله ست که بیاید بر مردم زمانه که باشد حدیث ایشان در مساجد ایشان در امر دنیای ایشان پس منشینید با
ایشان که نیست خدارا حاجت در ایشان رواه البیهقی عن الحسن مرسلا و از انجمله ست که بیاید بر مردم زمانیکه پنهان شود
مومن چنانکه پنهان می شود منافق در ایشان رواه ابن السنی عن جابر رضی الله عنه و از انجمله آنکه آید بر مردم زمانی
که باشد همت ایشان شکم های ایشان و شره ایشان متاع ایشان و قبله ایشان زنان ایشان و دین ایشان درم
و دینار ایشان اند بدترین خلق نیست بهره ایشانرا نزد خدا رواه السلمی عن علی و از انجمله آنکه بیاید بر مردم زمانی که کشته
شوند در ان علماء چنانکه کشته میشوند سگان پس کاشکی علما در ان زمان تحامق کنند رواه الدیلمی و ابن عساکر عن علی
کرم الله وجهه و از انجمله آنکه می آید بر علماء زمانیکه موت دوست تر باشد بسوی یکی از ایشان از زر سرخ رواه ابو نعیم عن
ابی هریرة و از انجمله آنکه نمیروند ایام و لیالی تا آنکه کهنه شود قرآن در سینه های اقوام از ین امت چنانکه کهنه میشوند
جامه ها و باشد ما سوای قرآن اعجب برای ایشان و باشد امر ایشان تمام طمع نیامیزدش خوف و اگرچه کوتاهی کند
در حق خدا و منتهی نفس وی آرزوها باشد و اگرچه متجاوز گردد بآنچه نهی کرده ست ازان خدا و گوید امیدوارم که تجاوز کند
خدا از من بپوشند پوست گوسفندان بر دلهای گرگان افضل ایشان در نفس خود مذاهن باشد که نه امر میکنند و نه نهی روا
ابو نعیم عن معقل بن یسار و از انجمله آنکه بیاید بر مردم زمانیکه پیروی کرده نشود در وی علیم و شرم کرده نشود در وی از حلیم
و توقیر کرده نشود کبیر و نه رحم کرده شود صغیر گشتند بعض ایشان مر بعض را بر دنیا دلهای ایشان دلهای اعاجم باشند
و زبانهای شان زبان عرب نمیشناسد معروف را و انکار نمیکنند منکر را مشی میکنند صالح در میان ایشان پنهان
ایشانند بدترین خلق خدا نظر نکند خدا بسوی ایشان روز قیامت رواه الدیلمی عن علی علیه السلام و از انجمله آنکه
بیاید روز قیامت مصحف و مسجد و عترت پس گوید مصحف ای رب چرا مرا پاره پاره کردند و گوید مسجد ای رب چرا مرا
ساختند و معطل کردند و ضائع نمودند مرا و گوید عترت ای رب طرد کردند مرا و کشتند و رد نمودند مرا و بایستند بزانو
برای خصومت پس فرماید الله تبارک و تعالی این بسوی من ستمکار ظالم بآن رواه الدیلمی عن جابر و احمد و الطبرانی
عن ابی امامة در اشاعه گوید گویا این اشاره ست بسوی آنچه واقع شد در زمن بنی امیه و بعد ایشان از قتل اهل بیت
و تعطیل مسجد صلعم و بستن اسپان در ان در زمن یزید و تمزیق مصحف در زمن ولید یا مصحف کنایه باشد از عدم
عمل بدان گویم بلکه این همه منظور و مجموع در هر زمان واقع شده چنانچه کتب تاریخ بران دلالت دارد و بسیار مسجدها
ست که معطل افتاده ست و بسیار اهل بیت اند که از دست ناقدران خوار و زبون بوده اند و عمل بر مصحف خود از
مدتی مرفوع شده و الله اعلم و از انجمله آنکه نزدیک ست که نیابید پرستش خانها که پنهان کند شما را هلاک کند آنها را رواه احمد
و نه چهار پایگان که برسید بر آنها در سفرهای حج و عمره تا که کند آنها را هلاک رواه نعیم عن ابی هریرة و از انجمله آنکه وقتیکه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مزخرف کنید شما مسجد ہای خود را و محلی سازید مصحف ہای خود را پس دمار ست بر شما رواہ الحکیم عن ابی الدرداء
و این ہر دو چیز از مدتی در عالم جاری ست و روز افزون ست و از انجملہ آنکہ نماز گذارند پنجاہ کس و قبول نشود از ہیچکے
یک نماز ہم رواہ ابو الشیخ عن ابن مسعود در اشاعہ گفتہ یعنی نماز را بشروط و ارکان نگذارند پس نماز ہیچکے صحیح
نشود و قبول نگردد انتہی گویم و این ہم بسیار ست در ہر مسجد نمازیان بسیار ند اما کسیکہ رکوع و سجدہ بروجہ اطمینان
کند دور کن و شرط را چنانکہ باید گذارد بسیار کمتر و از انجملہ آنکہ ساعت قائم نمیشود تا آنکہ تقسیم کردہ نشود میراث و
خوشی نشود بغنیمت رواہ مسلم عن عبد اللہ بن مسعود و از انجملہ آنکہ فرمود از اشراط ساعت ست تقارب اسواق گفتم
چیست تقارب اسواق فرمود شکایت کنند بعض از بعض قلت نفع را و بسیار شوند ولد زنا و فاش گردد
غیبت و تعظیم کردہ شود صاحب مال یعنی بسبب مال و بلند شود آواز ہا در مسجد و ظاہر شوند اہل منکر و ظاہر شود
بنا رواہ ابن مردویہ عن ابی ہریرۃ و از انجملہ ست سوء جوار و قطع رحم و تعطیل سیف از جہاد و اختیار دنیا عوض
دین رواہ ابن مردویہ عن ابی ہریرۃ و از انجملہ ست ظہور فحش و بخش و سوء خلق و سوء جوار رواہ ابن ابی شیبۃ
عن جابر حیوۃ کنایت ست از قلت ثمار و برکات و از انجملہ ست موت بدار رواہ ابن ابی شیبۃ عن مجاہد و در
روایت شعبی ست کہ از اقتراب ساعت ست موت فجاءۃ گویم رئیسی را دیدم کہ بمرگ ناگہان در گذشت و دیگران را
ہم شنیدم حفظنا اللہ عنہ و از انجملہ آنکہ باشند در آخر امت مردم کہ سوار شوند بر زین پوشہا تا بیایند بر در ہائے
مسجد زنان شان کاسیات عاریات اند بر سرہای شان ہمچو کوہان ہای شتران بختی باشد لعنت کنید آنہا را
کہ آنہا ملعونات اند اگر باشد پس شما امتی از امم البتہ خدمت کنید شما او شانرا چنانکہ خدمت کردند شما را زنان
امت ہای پیشین گفت ابن عمرو گفتم پدر را و چیست این زین پوشہا گفت سروج عظام اخرجہ احمد و الحاکم عن ابن عمرو
و این حدیث را شواہد و طرق ست از انجملہ ست نزد مسلم از ابی ہریرۃ کہ دو صنف اند از امت من از اہل دوزخ
ندیدہ ام من آن ہر دو را قومی ست کہ با ایشان تازیانہ ہا ست ہمچو دمہای گاوان میزنند بدان مردم را و زنان اند
جامہ پوشیدہ یعنی در ظاہر برہنہ یعنی در معنی مائل کنندہ اند مردم را بسوی خود و میل کنندہ اند بسوی مردم
سرہای شان ہمچو کوہان ہای شتران بخت ست میل کنندہ ندر آیند بہشت را و نیابند بوی آنرا و بدرستیکہ بوی
بہشت یافتہ میشود از مسیرت کذا و کذا نووی در ریاض الصالحین گفتہ یعنے بزرگ سازند سرہای خود را
بہ پیچیدن عمامہ یا عصابہ یا مانند آن و تحقیق تفصیل کردہ ایم این مسئلہ را در رسالہ مستقلہ کہ نامش الاجوبۃ الفاخرۃ
عن اسئلۃ الخمسۃ ست انتہی گویم مراد بارہا تا نہ چو بکیان اند کہ بر درہای امرا و حکام و ملوک و قضاۃ و نائبان و
اہلکاران ایشان می ماشند مردم را نزد شان رفتن نمیدہند و ہر کہ میخواہد کہ برسد و فریاد خود را بگوش شان
رساند آنرا میزنند و می رانند و مراد بلف عمامہ و غیرہ بستن موباف و رموی سر و کلان ساختن آن بپارچہ رنگین
مانند آن ست و مراد بزنان کاسیات عاریات زنانی اند کہ شیاب رقیق و جامہ ہای بس باریک می پوشند کہ از
تمام بدن و ہمہ اعضای شان نمودار می باشد گویا در حقیقت برہنہ اند نزد فقہا در چنین جامہ نماز صحیح نیست و از

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

هرسه بلا زمدتی در عالم موجود ست و زنان اهل علم هم دران مبتلا و کسی بحال کسے نمی پردازد و حسابی ازین آفات نمی پردازد
تا آینده چه شود و قضا الله تعالی لما یحب و یرضی و صانتا و جمیع المسلمین علی الایلیق باهل الهدی و از انجمله آنکه بیرون آیند ازین
در آخر زمان مردمانیکه با ایشان تازیانها باشد گویا که دمهای گاوان ست بامداد کنند در سخط خدا و شام کنند در غضب او
اخرجه احمد و الحاکم و صححه عن ابی امامة گفت ابن عباس رضی الله عنه حج کرد آنحضرت حجة الوداع پلستر گرفت حلقه در کعبه را و گفت
ای مردم آیا خبر ندهم شما را باشراط ساعت پس بایستاد سلیمان و گفت خبرده مرا فدایا د بر تو پدر و مادر من ای رسول خدا فرمود
از اشراط ساعت اضاعت نماز و میل همراه هوا و تعظیم صاحب مال سلیمان گفت آیا باشد این یا فرمود آری سوگند بکسے
که جان محمد در دست اوست صلعم ای سلیمان نزدیک این حال باشد زکوة تاوان و فی غنیمت و صادق شود کاذب و
کاذب شود صادق و مؤتمن شود خائن و خائن شود امین و تکلم کند رویبضه گفتند رویبضه چه باشد فرمود تکلم کند در مردم
کسیکه تکلم نمیکرد و انکار کرده شود حق نه حصه و برود اسلام و باقی نماند مگر نام او و برود قرآن و باقی نماند مگر نقش او و
آراسته شود مصحف بزر و فرپه شوند ذکور امت من و باشد مشوره با کنیزکان و خطبه خوانند بر منابر کودکان و باشند
مخاطب بآن زنان پس نزدیک این حال آراسته شود مساجد مانند آراستگی بتخانه ها و دراز شوند منبرها و بسیار شوند
صفوف با دلهای متباغضه و زبانهای مختلفه و هوا های بسیار سلیمان گفت آیا باشد اینها ای رسول خدا فرمود آری
سوگند بکسی که جان محمد در دست اوست نزدیک بحال ای سلیمان باشد مومن در ایشان ذلیل تر از کنیز بگدار دل وی مروت
جوف وی چنان که میگدازد نمک در آب بسبب آنچه بیند از منکر و نتواند آنرا متغیر گردان و اکتفا کنند مردان
بمردان و زنان بزنان و غیرت بر ند بر عثمان چنانکه غیرت برند بر دختر و شیره پس نزدیک این حال ای سلیمان باشند امیران
فاسق و وزیران فاجر و امینان خائن ضایع کنند نماز را و پیروی شوند شهوات را پس چون دریابید شما آنها را نماز بگذارید
بروقت نماز و نزدیک بحال ای سلیمان نیایند یندیان از مشرق و اسیران از مغرب بدن شان بدن مردم باشد و دلهای
شان دلهای شیاطین باشد رحم نمیکنند بر خورد و توقیر نمیکنند بزرگ را و نزدیک بحال حج کنند مردم بسوی این بیت
الحرام مانند حج پادشاهان خود برای لهو و تنزه و اغنیای ایشان برای تجارت و مساکین برای گدائی و مسئلت و
قاریان ایشان برای ریا و سمعه گفت باشد اینها ای رسول خدا فرمود آری سوگند بکسی که جان من بدست وی ست
نزدیک بحال ای سلیمان فاش شود کذب و ظاهر شود کوکبه او را ذنب ست و شریک شود زن با شوهر خود در تجارت و
متقارب گردد بازار با گفت و چیست تقارب بازار با فرمود کساد اسواق و قلت ربح و نزدیک این حال بفرستد
سلیمان خدا یتعالی بادیکه در وی مار های زرد باشند بچینند سرهای عالمان را بسبب آنکه دیدند آنها منکر را و تغییر نکردند آنرا
گفت آیا باشد این حال ای رسول خدا فرمود آری سوگند بکسے که بر انگیخت محمد را بحق رواه ابن مردویه عنه و راشاعه گفته
معنے کثرت صفوف آنست که صفوف را تمام نکنند بلکه در یک صف سه کس ایستند و در صفی دیگر چهار کس و همچنین
پس صفها بسیار شود و موئد اینست قول وی که دلها متباغض باشند زیرا که این صورت تخالف قلوب و تباغض
اوست چنانکه اشاره میکنند بسوی آن حدیث اقیموا صفوفکم یعنے تمام کنید صفهای خود را و مختلف نشوید پس خلاف کنند

Presented by: Rana Jabir Abbas

خدا در میان دلهای شما انشتنی فصل نهم در اشراط ساعت ست انچه مروی ست از علی کرم الله وجهه که پرسید عمر
از انحضرت صلعم از ساعت فرمود ساعت نزدیک حیف ائمه و تکذیب بقدر و ایمان بنجوم ست و بگیرد قومی امانت
غنیمت و زکوة را تاوان مج فاحشه را زیارت پس پرسیدم ارفاحشه زیارت و مود و مرد از اهل فسق طنبور و شرابی سازند و زنی را بیارا
و بگوید یکی بدیگری بکن انچه میکردی تو پس زیارت کنند برین امر فرمود پس نزدیک این حال هلاک شود امت من اے
ابن خطاب واه ابن ابی الدنیا و البزار عنه گوییم این صورت هم درین زمانه بسیار شیوع دارد بلکه دیدیم که بعضی یاران
بصرف زر خود در روسپی بما را میطلبند و نزد یاری میگذارند تا بادی روی خود سیاه نماید و بعضی مجالس فسق و
فجور می آرایند و دیگران را تکلیف حضور و شرکت دران لهو و لعب میکنند ۵ اسباب طرب جمله مهیا ۵ یک روے
تو میباید و بس ۵ حذیفه بن الیمان گوید رضی الله عنه فرمود رسول خدا صلعم از اقتراب ساعت ست هفتاد و دو خصلت
چون بینید مردم اکه میرانند نماز را و ضائع کردند امانت را و خوردند ربا را و روا داشتند دروغ را و سبک انگاشتند
خونها را و مشغول شدند به بناء و فروختند دین را بدنیا و قطع کردند رحم را و شد حکم ضعف و کذب صدق و حریر لباس و ظاهر
شد جور و بسیار شد طلاق و مرگ ناگهان و امین خائن و خائن شد امین و صادق شد کاذب و کاذب شد صادق و بسیار
شد قذف و گردید مطر قیظ و ولد غیظ و بسیار شدند لئام و رفتند کرام و گردیدند امیران فاجر و وزیران دروغگویان
و امینان خائنان و عرفاء ظلمه و قراء فسقه و پوشیدند پوست گوسفندان با شد دلهای ایشان بدبوتر از مردار و تلخ تر از
صبر بپوشاند ایشان را خدا یتعالی فتنه را که بیفتند دران همچو افتادن یهود و ظاهر شود صفرا یعنی دینار و مطلوب شود
بیضا یعنی درهم بسیار شوند خطیبان و کمتر شود امر بمعروف و محلی کرده شود مصاحف و نقش و نگار کرده شوند مسجدها
و دراز شوند منبرها و خراب شود دلها و نوشیده شود شرابها و معطل شود حدود و بزاید کنیز مالک خود را
و بینی پیاده پایان هرهنگان را که گردیدند پادشاه و شریک شد زن شوهر خود را در تجارت و تشبه کردند مردان
بزنان و زنان بمردان و سوگند خورند بغیر خدا و گواهی دهد مرد بدون طلب گواهی و سلام کنند بمعرفت و تفقه
کنند برای غیر خدا و طلب کرده شود دنیا بعمل آخرت و گرفته شود غنیمت دولت و امانت مغنمت و زکوة تاوان و باشد
زعیم قوم ارذل شان مج نافرمانی کند مرد پدر خود را و احسان کند بیار خود و اطاعت کند زن خود را و بلند شود
آوازهای فسقه در مساجد و گرفته شوند زنان سرایندگان و سازها و نوشیده شود شرابها در راهها و گیرند ظلم را
فخر و فروخته شود حکم و بسیار شوند شرط یعنی اعوان سلطان و گرفته شود قرآن مزامیر و پوستهای درندگان
صفاف و لعنت کند آخر این امت اول امت را پس انتظار برید نزدیک یحال باد سرخ و خسف و مسخ و قذف و دیگر
آیات را اخرجه ابو نعیم فی الحلیة عنه و از انجمله آنکه ظاهر شود قول و پنهان شود عمل و مؤتلف گردند زبانها و مختلف شوند
دلها و قطع کنند هر ذی رحم رحم را پس نزد این حال لعنت کند خدا یتعالی ایشان را و کور و کر سازد ایشان را رواه
احمد و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم عن سلیمن موقوفا و الحسن بن سفیان و الطبرانی و ابن عساکر و الدیلمی عنه مرفوعا
و از انجمله آنکه ظاهر کنند مردم علم را و ضائع نمایند عمل را و دوست دارباشند بزبانها دشمن باشند بدلها و قطع کنند ارحام را لعنت کند

Presented by: Rana Jabir Abbas

ایشانرا خدا یتعالی نزد اینحال کور و کر سازد رواه ابن ابی الدنیا فی کتاب العلم عن الحسن ع و در حدیث طویل که از حضرت
امیر علیه السلام مروی ست آمده که از اقتراب ساعت ست اضاعت نماز و امانت و استحلال کبائر و اکل ربا و اکل رشا و تشیید
بنیان و اتباع هوی و بیع دین بدنیا و اتخاذ قرآن مزامیر و اتخاذ جلود سباع صفاف و مساجد طرق و حریر لباس و کثرت جور
و فشو زنا و تهاون بطلاق و ائتمان خائن و خیانت مؤتمن و گردیدن مطر قیظ و ولد غیظ و امراء فجار و وزراء کذاب و امناء
خائن و عرفاء ظالم و قلت علماء و کثرت قراء و قلت فقهاء و تحلیه مصاحف و زخرفت مساجد و اطالت منابر و فساد قلوب و اتخاذ
زنان سرایندگان و استحلال معازف و شرب خمور و تعطیل حدود و نقص شهور و نقص معایش و شرکت زنان بازوج در تجارت
و رکوب زنان بر اسپان و تشابه نساء بارجال و رجال بنساء و حلف بغیر خدا و شهادت مرد بغیر استشهاد و توان شدن
زکوة و غنیمت بودن امانت و اطاعت مرد برای زن و عقوق او و برّ دوست و دور کردن پدر و گردیدن امارت میراث
و سبّ آخر امت با دل و اکرام مرد برای اتقا از شر او و صعود جهال بر منابر و پوشیدن مردان کلاه ها و تضییق طرقات و تشیید بنها
و استغنار رجال برجال و نساء بنساء و کثرت خطباء منابر و رکون علماء لسبوئی ولاة و احلال حرام و تحریم حلال و افتا موافق هوا
و تعلم علم برای جلب دنیا و دراهم و دنانیر و اتخاذ قرآن تجارت و تضییع حق خدا در اموال و بودن اموال نزد بدان و
قطع ارحام و شرب خمور در مجالس لعب کبی دن بمیسر و نواختن طبل و ساز و مزامیر و منع محتاجان از زکوة و کشتن بی جرم
برای اغاظه عامه و اختلاف اهواء و بودن عطا در عبید و سقاط و تولی سفهاء در امور اخرجه ابو الشیخ و عویس و الدیلمی
کلهم عن علی کرم الله وجهه در اشاعه گفته مراد باضاعت صلوة ترک نماز و اخلال در ارکان و واجبات ست و این منافی
روایت اولیت رفع امانت از امت در آخرت رفع نماز نیست زیرا که مراد بقاء صورت نماز ست و اینجا مراد اضاعت او با خلال
در خشوع و شروط او ست و اما اضاعت امانت پس در نهایه گفته که واقع میشود لفظ امانت بر طاعت و عبادت و ودیعت و
ثقت انتهی و الکل جائز نبنا و مراد تشیید بنا طول و رفع و تجصیص او ست و مراد باتباع هوی عقائد فاسده و آراء باطله مخالفه
احادیث صحیحه ست و مراد ببیع دین بدنیا رضا بنقص دین با وجود سلامت دنیا ست و مراد بمزامیر گرفتن قرآن تغنی بقرآن
بغیر تدبر در معانی او ست و مراد باتخاذ سباع صفاف زین ساختن ست و منه الحدیث نهی عن صفف النمور و مراد بطرق
گرفتن مساجد مرور در آن برای غیر نماز ست و تهاون بطلاق کثرت حلف بطلاق بدون مبالات بوقوع او ست و معازف
آلات لهو را گویند مثل طنبور و بربط و رباب و غیرها و تعطیل حدود عدم رجم زانی و عدم قطع ید سارق و عدم جلد قاذف ست
و مراد بنقص شهور آنست که اکثر ماه ها ناقص شوند و میثاق بمعنی عهد ست و حلف بغیر خدا آنست که مثلا گوید بسر شاه یا
بجان شما یا باین پسرم یا سوگند بامانت و جز آن از طلاق و عتاق و مانند آن بعده گفته و قدامی زمان لا یصدقون الا ان
حلف بغیر الله فانا لله و انا الیه راجعون و مراد بگردیدن امارت میراث آنست که رعایت نکنند در امارت دین و رشد
و تدبیر و علم و غیر ذلک را از صفات کمال بلکه گویند این پسر امیر ست و آن برادر امیر پس وی احق بامارت شد با امارت و
اول کسیکه احداث کرد این را بنو امیه اند که ولی عهد کردند اولاد خود را بعد از خود و نکرده بود این را هیچکی از خلفا
راشدین و دوازده اند اولاد و اقربا بخود را و مراد بسبّ آخر امت اول امت است راسب علماء صحابه و تابعین و سلف

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صالحین ست تا آنکه مرد پدر خود را که برسنت گذشته بدگوید و این کار را فیصله سرانجام گرفت و مراد ملبسین تیجان آنست
که رجوع بعادت فرس محبوس کنند و کلاه پوشند و دستار ترک دهند و آنحضرت فرموده که کلاه عرب همین دستارهاست
و مراد بضیق طرق آنست که در شارع عام دکه ها بنا کنند و در وی نشسته گفتگوهای باطل نمایند و راه را بر گذرکنندگان
تنگ سازند و مراد بکثرت خطبا آنست که خطبه برای خدا و باستحقاق نخوانند بلکه وظیفه خطابت بستانند و راغبان
وی بسیار شوند در اشاعه گفته و لقد راینا للمسجد الواحد اکثر من عشرین خطیبا و مراد بر کون علماء آنست که میل بسوی
ملوک کنند و فتوی بمقتضای هوای شان دهند اگرچه خلاف شرع باشد و باین افتا توصل بسوی دنیا کنند و برای ایشان
حرام را از معارف و اکل باطل و کبر و غرور و نکوس حلال سازند و تواضع و تقلل و اقامت حدود و غیره را از حلال
حرام کنند و قصد ایشان در تعلم علم تحصیل دنیا بسیمای علم و علامت علما باشد در اشاعه گفته ان اکبر غبتهم فی الفلسفیات
و الحکمیات فتراهم جاهلین بالسنة و شرائع الاحکام و یعدون انفسهم من علماء الاسلام فانا لله و انا الیه راجعون تجارت
گرفتن قرآن آنست که بی مزد کسی را تعلیم نکنند و شرب خمور در مجلس آنست که بدون اختفا بچرخی نوشی کنند و مراد
بمیسر قمار ست بقدح و هر چیز که در وی قمار باشد در حکم میسرست تا آنکه لعب اطفال بجوز نیز همین حکم دارد و در حدیث
شطرنج را میسر عجم گفته اند کذا فی النهایه و از میسرست لعب باعیاد به بیضه ها و مانند آن و مراد بکشتن بی جرم آنست که
قاتل را نکشند و دیگر برا که بریست از قتل و از قوم و قبیله و قرابت قاتل هم نیست و برا بکشند تا کسان وی در خشم آیند و
این جمع ست میان دو گناه یکی ترک قود دوم قتل بری انتهی بعده در اشاعه گفته نده جملة من الاشراط و هی کلها موجوده
و هی فی التزاید یوما فیوما و قد کاد ان تبلغ الغایة او بلغت نسأل الله تعالی ان یجنبنا الفتن و یعصمنا من المحن و یمیتنا
علی السنن و گفت ابو مالک ابو عمر اشعری که فرمود آنحضرت صلعم هر آئینه باشد از امت من قومی که حلال سازند زنا
و دیبا و باده و سازها را و فرود آیند قومها در پهلوی قومی و آیند ماشیه ایشان بر ایشان شام هنگام و بیاید مردی
و بخواهد حاجت خود را پس بگویند که برو و فردا بیا پس شبانگاه مسخ گرداند ایشان را خدای تعالی بصورت بوزنه ها
و خوکها تا روز قیامت اخرجه البخاری در ارشاد الطالبین تالیف ملا برهان الدین رح آورده که از جمله اشراط ساعت
ست مداهنت قضاة و حکام در قضایا و احکام و انحراف از سنن و قتال با مسلمانان و حب احتکار و گرانی نرخ و عقد
بیوع در مساجد و قرات قرآن بالحان باعدم رعایت اعراب و ترک عمل بر نصوص ظاهره و خوض در متشابهات
و دقائق معانی و بسیار خوردن سوگندها در محاوره و احتیال علما در فعل ممنوعات و حرص بر جمع مال و کثرت
اطباء و اهل کلام و تفحص رخص و ترک عزائم و کثرت مدارس و رباطات و مساجد و فقدان مروت و حیا و مشی زنان
در اسواق و کثرت لواطت و مساحقت و کوتاهی عمر و استیلا کفار بر اخیار انتهی ملخصا معاذ بن جبل رضی الله عنه
گفته در آخر زمان علما باشند که مردم را بر زهد برانگیزند و خود زاهد نگردند و بترسانند و خود نترسند و نهی کنند از
رفتن نزد ولاة و خود نزد شان بروند و اختیار کنند دنیا را بر آخرت و بخورند و بوسیله زبانهای خویش نزدیک
شوند بتوانگران نه درویشان ایشان اند جبار و شمن رحمن **فصل دهم** و منجمله امارات قیامت ست کثرت قتل

Presented by: Rana Jabir Abbas

مردم گرکبائر و صغائر که بران در حدیث و قرآن وعید ها آمده و تهدید ها فرموده اند و ما چندی ازان بر شمارم
از انجمله ست شرک بخدا و آن اعظم کبائر و اکبر معاصی ست قال تعالی انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماواه النار
و از انجمله ست قتل نفس بغیر حق قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا
عظیما و در صحیح مسلم ست از ابن عمر که فرمود آنحضرت صلعم البته زوال دنیا آسان تر ست بر خدا از کشتن مرد مسلمان الخ احادیث درین باب
بسیار ست شافعی در کتاب الشهادات از مختصر مزنی نص کرده بر آنکه اکبر کبائر بعد شرک قتل نفس ست و ازانجمله ست
زنا قال تعالی و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا و در حدیث آمده بدستیکه زانیان مشتعل شود روی های ایشان
بآتش دوزخ رواه الطبرانی عن عبد الله بن بسر و زنای پیر اقبح و افحش و اعظم ست نزد خدا از زنای جوان و در روایت
بیهقی از ابن عمر از آنحضرت صلعم آمده که زنا مورث فقر ست و همچنین زنا بازن همسایه افحش ست از غیر در صحیحین از حدیث ابن مسعود
آمده که پرسیدم آنحضرت را از گناهے بزرگ نزد خدا فرمود انیکه زنا کنی بازن همسایه حافظ ابن قیم گفته زنا بر مراتب ست
بعضے اشد از بعض زنا با جنبیه که زوج ندارد عظیم ست و اعظم ازوی زنا با اجنبیه که زوج دارد و اعظم ازوی زنا بذوات
محارم و زنای شیب از زنای بکر و زنای شیخ اقبح ست از زنای شاب و زنا با حر اقبح ست از زنای عبد همچنین زنای عالم
بدتر ست از زنای عامی و از آنجمله ست لواطت و در احادیث بر فاعل و مفعول آن لعنت آمده و انواع عقوبت که بر لوطیه در قرآن
جمع کرده اند بر هیچ امتی از امم نکرده چنانچه طمس ابصار و تسوید وجوه و امر جبرئیل علیه السلام برای برکندن قریه های
شان از بیخ و قلب نمودن آن بر ایشان باز خسف کردن باز باریدن سنگ از آسمان و صحابه اجماع کرده اند بر قتل
فاعل وی اگرچه در کیفیت قتل مختلف اند از حرق و رجم و هدم و جز آن و از انجمله ست شرب خمر اگرچه یک قطره باشد و
از انجمله ست سرقه و کفی بها اثما و عارا در حدیث بر سارق لعنت آمده و از انجمله ست قذف قال تعالی الذین یرمون
المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة الخ و ازین قبیل ست قول مردان و زنان جاهل در حق غلام
و کنیز خود ای محنث ای قحبه ای زانیه ای ابن القحبه ای ولد الزنا ای حرام زاده و مانند آن در تنبیه الغافلین لمحی الدین
النحاس گفته این از ذنوب عظام کبائر ست که موجب فساد در دنیا و مقت در آخرت ست و از انجمله ست شهادت زور
در حدیث آمده برابر شد شهادت زور با اشراک بخدا سه بار فرمود این را و خواند فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا
قول الزور رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجة و از انجمله ست غصب مال اگر زیاده از ربع دینار باشد ورنه صغیره
و غصب شیء ما از ظلم ست و الله لا یحب الظالمین و از انجمله ست فرار از زحف قال تعالی و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال
او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و ماواه جهنم و بئس المصیر و از انجمله ست اکل ربا قال تعالی فاذنوا بحرب من الله و
رسوله و در احادیث بر اکل ربا و موکل و کاتب و شاهدی لعنت کرده اند و همه را یکسان فرموده و از انجمله ست
اکل مال یتیم بغیر حق و از انجمله ست عقوق والدین و قطع رحم قال تعالی و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم
و اعمی ابصارهم و از انجمله ست کذب بر رسول خدا صلعم و بران وعده دوزخ کرده اند و از انجمله ست کتم شهادت
بلا عذر قال تعالی و من یکتمها فانه آثم قلبه و از انجمله ست یمین غموس و در حدیث آمده از اکبر کبائر شمرده اند و از انجمله ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فطر در رمضان بلا عذر و از انجمله ست خیانت در کیل و وزن و زرع قال تعالی ویل للمطففین و از انجمله ست تقدیم نماز
بر وقت یا تاخیر آن از وقت بلا عذر قال تعالی ان الصلوة کانت علی المومنین کتابا موقوتا و قال فویل للمصلین الذین هم عن
صلاتهم ساهون و جمع بین الصلوتین بغیر عذر نیز همین حکم دارد ابن ابی حاتم از ابی قتادة عدوی آورده که خواندم شد بر پاکتاب
عمر که از کبائر ست جمع بین الصلاتین یعنی بغیر عذر حافظ ابن کثیر گفته اسنادش صحیح ست محمد بن نصر مروزی گفته از اسحق
شنیدم میگفت صحیح شد از انحضرت صلعم که تارک نماز کافر ست و همچنین بود در رای اهل علم از زمانه انحضرت تا اینیدم که تارک
نماز عمدا بغیر عذر تا آنکه وقت نماز برود کافر ست و از انجمله ست زدن مسلمان بلا حق در حدیث بر کسیکه وقت ضرب
مسلم حاضر باشد و از وی دفع نکند لعنت آمده و از انجمله ست سب صحابه و نقل کرده اند غیر واحد از ائمه اجماع بر تکفیر
ساب عایشه و در تکفیر ساب دیگر صحابه از شیخین و غیرهما اختلاف کرده اند و اقوال درین باب بسیار ست حاصل آنکه
ساب دائر ست درمیان کفر یا ارتکاب کبیره از کبائر و از انجمله ست اخذ رشوت در حکم اگرچه بحق باشد انحضرت راشی و
مرتشی را لعنت کرده رواه ابو داؤد و الترمذی و صححه ابن حبان و الحاکم عن ابن عمرو و از انجمله ست دیاثت و آن تقریر
اهل خود ست بر فساد و در حدیث جنت بر دیوث حرام گردانیده اند و از انجمله ست قیادت و آن جمع ست میان مرد
و زن اجنبیه برابر ست جامع مرد باشد یا زن و از انجمله ست سعایت نزد سلطان بمضرت مسلمان و از انجمله ست منع
زکوة و نسیان قران بعد تعلم وی و احراق حیوانات بنار اگرچه قمل و برغوث و غیرهما باشد و ترک امر بمعروف
و نهی عن المنکر با وجود قدرت و یاس از رحمت خدا قال تعالی لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون و ایمن از مکر خدا
قال تعالی فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و افتادن در اهل علم و قرآن و ظهار بازن و خوردن لحم خنزیر و مردار
بلا عذر و امتناع زن از فراش باز وج بلا عذر در حدیث بر چنین زن لعنت ملائکه آمده رواه البخاری و مسلم و جادو کردن
و در حدیث ساحر را مشرک گفته اند رافعی و نووی و غیرهما گفته اند تعلم سحر و تعلیم وی حرام ست علی الصحیح و درجات
وی متفاوت ست و وطی زن در حیض در حدیث آمده هر که آمد زن حائض را یا در دبر زن یا کاهن را و تصدیق کرد او را
وی کافر شد بچیزیکه بر محمد صلعم نازل شده رواه ابو داؤد و از انجمله ست نمیمه در صحیحین از حذیفه از انحضرت صلعم آمده که داخل
نشود جنت را نمام و حقیقت نمیمه افشار سر و هتک ستر ست برابر ست که بقول باشد یا بکتابت یا بر مزو منقول از اعمال
باشد یا اقوال و عیب باشد یا غیر آن و بالجمله این همه را رافعی و نووی و ابن الرفعه رحمهم الله تعالی از کبائر شمرده اند
و از انجمله ست غیبت که دار عضال ست و سمی که در زبانها شیرین تر از زلال ست قرطبی گفته نیست خلاف در آنکه غیبت
از کبائر ست انتهی و احادیث در وعید آن بیش از حصرت و حقیقت غیبت ذکر چیزیست که مکروه دارد آنرا مغتاب
برابر ست که در بدن باشد چنانکه گوید اعمش ست یا بحول یا اقرع یا اطلس یا اصلع یا طویل یا قصیر یا اعرج یا اسود یا اصفر و
نحو آن یا در نسب باشد چنانکه گوید پدرش فاسق بود یا مکاس یا زبال یا اسکاف یا حائک یا صعلوک و نحو آن یا در
خلق باشد چنانکه گوید بد خلق ست یا متکبر یا احمق یا نامرد یا عاجز یا ضعیف القلب یا بخیل یا خلیع یا عبوس یا آب در چشم
ندارد یا در بده دهن یا زشت خائی ست و نحو ذلک یا در افعال باشد چنانکه گوید خائن ست یا سارق یا کاذب یا شارب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

خمر یا کسلان یا غیر عارف بشرار وبیع یا متهاون در نماز یا غیر محسن رکوع یا سجود یا غیر محترز از نجاسات یا غیر بار بوالدین یا عیب
کنندهٔ مردم یا قلیل الادب یا کثیر الکلام یا کثیر الاکل یا نوشتن نمیدانند یا فلان علم نمیشناسد یا نیست منصف در مناظره یا بحث
چنانکه باید نمیتواند کردن یا تسلیم نمیکند حق را وقت ظهور یا کثیر الدعوی ست و نخوندا یا در لباس وی باشد چنانکه طویل
الذیل ست یا کبیر العمامه یا چرکین جامه و نخوندا پس اینهمه و اشباه آن غیبت ست اگر اینکس درین اقوال خود صادق
باشد و مغتاب بنصوبت عاصی خدا و آکل لحم برادر بود و از انجمله ست گوش نهادن بر غیبت بر سبیل تعجب تا نشاط مغتاب
بغیبت بفزاید و از تعجب این کس مغتاب غیبت وی بیشتر کند و از انجمله ست بهتان کردن و عدم استثناء از بول
و متهاون قادر بر حج تا آنکه بمیرد عده بعضهم من الکبائر و تکذیب بقدر و هجران مسلمان زیاده بر سه روز مگر بنا بر بدعت
در مجهور یا تظاهر بفسق و نخوذلک و فروختن ازاد و خوردن ثمن آن و از انجمله ست بغی کذا عده الحافظ الذهبی و استدل
علیه بقوله تعالی یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم و غدر و نقض عهد و عدم وفا به بیعت بسبب فوت غرض
دنیوی و آتیان کاهنان و عرافان و منجمان و تصدیق قول ایشان قرطبی گفته این از کبائر ست و کذا الذهبی و ابن القیم
بغوی گفته عراف آنکه دعوی معرفت امور کند بمقدمات اسباب و استدلال کند بدان بر مواقع آن چنانکه مسروق از سرقت
و شناخت مکان ضاله و نخوذلک و از انجمله ست اعتقاد نزول مطر بنوء کذا و کذا و کشیدن تصویر جاندار در جامه و دیوار
و ظرف و جز آن و این ست قویست علا بظاهر الاحادیث و لعب بنات صغار تر و بعضی رخصت ست و ترد مالک خریدن
مر و آنرا برای لعب و خسران خود نکرده و الله اعلم و از انجمله ست نشانه ساختن جاندار و قتال با مسلمان بغیر سبب شرعی و همچنین
لعن مسلم و لعن غیر مستحق لعن کذا عده الشیخ ابن القیم و الذهبی و غیرهما لقوله صلعم لعن المومن کقتله رواه البخاری و مسلم و تسبب در
لعن والدین و دو و دشنام دادن عوض یک دشنام و مطلق سباب و تتبع عورات مسلمین عده ابن القیم فی الکبائر و گفتن
در سوگند که کافر باشم یا یهودی یا نصرانی اگر چنین نکنم و نخوذلک و قتی که دران قول کاذب باشد عده ابن القیم فی الکبائر
و از انجمله ست تنابز بالقاب مکروه بغیر ضرورت قال تعالی و لا تنابزوا بالالقاب بئس الاسم الفسوق بعد الایمان و ذکر آن
تلقیب انسان بچیزیکه مکروه میدارد آنرا هرچه باشد و از انجمله ست سوگند بغیر خدا و در حدیث آنرا کفر و شرک شمرده اند و انتساب
بسوی غیر پدر یا تولی بسوی غیر موالی و در احادیث بران لعنت کرده اند و عبث را حرام گفته قطعی در انساب کذا عده الذهبی
و ابن القیم رح و نیاحت برمیت و لطم خد و شق جیب و مصائب کندن موی و مسلمان را کافر گفتن و دشمن خدا خواندن و بدفالی
گرفتن و دهر را سب کردن باعتقاد آنکه دهر در نوازل تاثیری هست و فشردن انگور و حمل و بیع و شرای آن برای شراب
خوردن ثمن آن و ترویج مسلمه بسوگند در روغ و محاطلت در زکوة بعد وجوب آن و باختن قمار کذا عده القرطبی و الذهبی و
غیرهما من الکبائر و استیلاء بر آب که مخصوص بکسی نیست و منع کردن مسافران ازان و منت نهادن در عطا و اسبال ازار
و قمیص و عمامه و طیلسان بطریق بطر و خیلاء و تعزز کذا عده الذهبی و غیره و این بالنسبة الی الحال در بلاد حرمین غیر لغین زیاد
شده بسیار ست و از انجمله ست جور کردن حکام و سلاطین و قضاة و عمال و غیرهم و حکم نمودن بغیر کتاب و سنت و غش
حکام بارعیت خود و احتجاب سلطان و قاضی و غیرهما از اهل حاجات و مسکنت و والی ساختن ادنم یا قاضی کسی را که صالح

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ولایت نیست برعایت قرابت یا صحبت و ترک دادن اهل ولایت و رشوت گرفتن در حکم و کبر نمودن و در دین احداث نمودن
ابن القیم گفته این کبیره را مراتب مختلفه ست باختلاف مراتب حدث پس چندانکه حدث بزرگ باشد کبیره اعظم بود و همه اهل
کبائر شمرده و هیچ کسی که دعوت کند بسوی ضلالت یا جاری کند سنت سیئه را و این ست معنی احداث در دین و
از انجمله ست اذیت مسلمین و شتم ایشان کذا عده الحافظ الذهبی و اختیال در مشی براه اعجاب و تکبر و اعتقاد کذب بغیر ضرورت
و تحیل بر اسقاط واجب یا اباحت حرام کذا عده ابن القیم رح و گفت مسخ کرد خدا یتعالی یهود را بصورت بوزنها و خنزیرها بر
تحیل ایشان بر استباحت حرام خدا که شکار ماهی بود در روز شنبه و عقاب کرد بر اصحاب جنت که حیله کردند در اسقاط
حصهٔ مسکینان بگردانیدن آن باغ در یک شب هیچو صریم و لعنت کرد آنحضرت بر یهود بر استباحت ایشان پیه را که حرام
بود بر ایشان و فروختند و خوردند محارم خدا را بادنی حیل و قال تعالی ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم و مخادعت
همان احتیال ست باظهار چیزی که فعل آن جائز ست و بابطان چیزیکه ناجائز ست پس مخادعت خدا حرام ست حیله کردن
بر استباحت حرام و اسقاط فرض مخادعت ست انتهی و از انجمله ست بخل کردن بواجب شرع و کفران احسان محسن کذا عده
ابن القیم و الذهبی رح و از انجمله ست حسد و آن عبارتست از تمنی زوال نعمت محسود و آن اول عصیانی ست که ابلیس لعین از آن
نافرمانی خدا کرده مستوجب لعنت جاوید گشته و در قرآن یهود را وصف کرده اند بحسد قال تعالی ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله
من فضله و عده ابن القیم و غیره من الکبائر و از انجمله ست سوء جوار و عده ابن القیم و غیره ایضا و شنیدن سخن قومی که مکروه
میدارند سماع وی را ابن القیم نزا از کبائر شمرده و ذهبی گفته یحتمل که کبیره نباشد محی الدین بن ابراهیم نحاس گفته گویم کبیره
بودنش اظهرست و الله اعلم و از انجمله ست در آمدن بر ظالمان بغیر قصد صحیح بلکه برای اعانت و توقیر و محبت شان قال
تعالی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و قال تعالی و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در تنبیه الغافلین عن اعمال الجاهلین
گفته بعضی مردم که عادت دخول بر ملوک ظلمه و قضاة خود دارند میگویند قصد ما نصر مظلوم و مساعدت ضعیف یا دفع
ظلامت یا تسبب بمعروف و مانند آن ست پس اینکس از دو حال خالی نیست اگر متناول ماکل و مشارب ایشان ست و
شریک مقاصد و مآرب ایشان و قبول کننده اموال ایشان که از جهات محرمات و وجوه مظالم و مکوس و مصادرات
اکتساب کرده اند و مداهن ست در انچه می بیند نزد ایشان از منکرات پس حاجت نظر در سوء حال وی بسوی دلیل
نیست زیرا که هر اهل بصیرت میداند که وی از سواء السبیل گمراه ست و منجمله کسانی ست که در حق وی گفته اند الذین
ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و زعم ایشان آنست که مصلح اند حالانکه مفسد اند و نمیدانند و اگر این کس
از کسانی ست که پارسائی میکند از ماکل و مشارب و قبول نمیکند اوراد و صله بلکه انکار میکند بر ایشان منکرات را
که نزد ایشان می بیند پس وی در محل اشتباه ست و حال وی میزانی ست که بآن شناخته میشود صحت وی
از سقم وی و آن اینست که در دخول بر ایشان و کلام کردن با ایشان در رنگ مکره است و میخواهد که دیگری از وی
این ما کفایت کند پس اگر دیگری با نتصار مظلوم و انجاح مرام پرداخت میل بصحبت ایشان نکرد و اجتماع با ایشان
نخواست و در محاورهٔ او این ذکر نمی آید که پادشاه را چنان گفتم و او من چنان خدمتی دید و بسبب من کار

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فلان بکرد و از من مساعدت فلان بخواست و مانند آن و همچنین اگر سلطان یکی را بر وی مقدم کرد و مقرب ساخت و انچه
از امور معروف از انیکس میگرفت از وی گرفتن آغاز کرد بر ین کس شاق نشد بلکه نزد یک انحال انشراحی در قلب و فرحتی
در خاطر یافت و دانست که حق تعالی وی را از تعرض باین خطر عظیم کفایت کرد پس اینهمه احوال بر صحت قصد وی دال
ست و ادرا از نیت وی حاصل و اگر قضیه بالعکس ست پس نیت فاسد و خبیث قصد وی مگر طلب منزلت نزد ایشان و جاه
نزد عامه و حصول امتیاز بر اقران و مثل آن و دیگر مقاصد فاسد که منحصر نمیتواند شد و الله تعالی مقلب القلوب لا یعزب عنه
علمه مثقال ذرة فی السماء و الارض و هو السمیع العلیم و از انجمله ست دو وجیه بودن که پیش هر یکی از متباغضین بوجهی دیگر
رود و حرفی دیگر گوید و این صفت منافقین ست دیگر ملازمت شر و فحش ست چندانکه مردم از اعتراض کردن وی
در گذرند بلکه از فحش و شر وی اتقا کرده بلینت کلام و خضوع زمام پیش آیند دیگر غلول ست از مال غنیمت بسیار یا اندک
پیش از قسمت امام و دیگر قتل نفس خود بدست عمدا قال تعالی و لا تقتلوا انفسکم انه کان بکم رحیما و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما
فسوف نصلیه نارا و کان ذلک علی الله یسیرا دیگر قتل ذمی ست و اکل حرام بغیر ضرورة و کسر درهم و دنانیر و گفته اند
که این از صغائر ست و غصب کردن عین خاصة و مقاربه مردم در مصر یا منازل یا طرق برای اخذ اموال یا قتل نفس و سعی بفساد
بقوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله الآیة و ریا در عبادات و سخریه و استهزا با مسلمان قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
لا یسخر قوم من قوم الآیة و است اجماع کرده ست بر تحریم وی و معاداة اولیاء الله بغیر حق و نشستن در وسط حلقه اگر برای
گفتگو نباشد و تعلم علم برای غیر وجه خدا و از انجمله ست کتمان علم شرع وقت سوال با وجود تعین جواب آن عده الذهبی و ابن
القیم و ح من الکبائر و تفسیر کردن قرآن برای و هوا در قرآن و تکلم بکلمة عظیم المفسدة که ضررش منتشر گردد و قائل در گفتن
وی پروا نکند و تفویت نماز عصر بالخصوص ح و صوم یا صوم سر خود را از رکوع و سجود قبل امام عده ابن القیم من الکبائر و لغو وی در
ریاض و غیره تصریح بتحریم وی کرده و مرور در سوء بر وی مصلی عده ابن القیم من الکبائر و علی الصحیح حرام ست و گرفتن قرض بنیت
ادا نکردن آن از قبیل اکل اموال مردم بباطل ست و تزویج زن با نیت ندادن مهر و تحلیل زن برای خود یا غیره و گرفتن
غلام از مالک و تخطی رقاب مردم روز جمعه عده ابن القیم من الکبائر و نووی و غیره گویند حرام ست و ترک جمعه بغیر عذر تا سه نماز
بگذارد و عده الذهبی و غیره من الکبائر و از انجمله ست اخذ کس را اعانت بر وجهی و قبول هدیه عوض شفاعت و نزد جماعتی
دیگر حرام ست و منع فضل از غلام و ذی رحم خود با وجود شدت احتیاج آنها بسوی وی و ترسانیدن اهل مدینه و بدی
خواستن بآنها و احداث حدثی بمدینه و جا دادن محدثی در آن و قطع درخت دگیاه وی و از انجمله ست افشاء یکی از زن و
زوج را زن دیگری را و داخل کردن زن بر قومی کسی را که نیست از انها بزنا یا وطی شبهه و مانند آن یا انتظار مرد از پسر خود و
عده ابن القیم من الکبائر و آضاد زن بر زوج و عبد بر سید کذا عده ابن القیم من الکبائر و طلاق خواستن زن از شوهر بی
باس و پوشیدن زن جامه باریک که از آن بدن وی نمودار باشد و نابینا را از راه گمراه کردن و در حدیث بروی
لعنت آمده و تغییر دادن منار ارض که علامات راه ست و مسافر ان بدان راه میروند کذا عده الذهبی و ابن القیم من الکبائر
و آنیان بهیمه و پوشیدن مردان حریر را کذا عده الذهبی و ابن القیم و غیرهما من الکبائر و منجمله کبائر و محرمات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که مردم بدان مبتلا بوده اند و درین زمان شیوع تمام یافته یکے تخلی مردان ست بزر دیگر استعمال ظروف سیم و زر و اکل و شرب در ادهان و اکتحال دران عده ابن القیم من الکبائر و نیست فرق درخور و همچو سرمه دان و میل و سوزن بزرگ همچو صحن و زبدیه و مانند آن دیگر تشبه مردان بزنان و زنان بمردان در لباس و کلام و هیئت و در احادیث بران لعنت آمده و درین زمان تهاونی عظیم درین باب راه یافته دیگر سوء ملکه عده ابن القیم من الکبائر دیگر خصی کردن غلام و بریدن بینی و گوش وی و عذاب کردن وی بظلم دیگر کسر عظم میت و داغ دادن در روی کسی و حبس کردن گربه عمدا تا تشنه و گرسنه بمیرد و احتقار مسلم و وصل شعر بشعر دیگر و وشم و نمص یعنی برکندن موی روی و تفلیج اسنان بهر دو مانند آن برای تزین و آنرا وشر هم گویند و دوست داشتن قیام مردم برای خود و خصومت کردن در باطل و اعانت نمودن بران و سماع اوتار و معازف کذا عده العراقیون من الکبائر و لعب بنرد و آن حرام ست علی الصحیح و امام الحرمین گفته صحیح آنست که از کبائر ست کذا عده ابن القیم و غیره و لعب بشطرنج مکروه ست علی الصحیح و حلیمی میل بتحریم وی دارد و اختاره الرویانی شافعی گفته لعب بحبه و فرق مکروه ست و حبه پاره چوبی را گویند که در وی حفر کرده سنگریزه بنهند و آنرا منقله هم گویند گویم اطلاق کراهت در عرف سلف بر حرمت بسیار آمده و از انجمله ست مضارت در وصیت بقصد حرمان وارث یا تنقیص وی و در احادیث بران وعده و وجوبا رکرده اند و زیارات زنان قبور را و در تحریم و کراهت و اباحت وی سه وجه ست در مذهب شافعی لکن ابن القیم در اغاثة اللهفان در کبائرش شمرده و همچنین تصریح کرده بکبیره بودن اتخاذ مساجد و ایقاد سرج بران چه در احادیث بران لعنت آمده و گفته که از اعظم محرمات و اسباب شرک ست نماز نزد قبور و مسجد گرفتن آن و بنا کردن مسجد بران و نصوص نهی ازان متواتر ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عامه طوائف تصریح کرده اند به نهی از ساختن مساجد بران برای متابعت سنت صحیحه صریحه و اصحاب احمد و غیرهم و اصحاب مالک و شافعی هم حرام گفته اند آنرا و گروهی مکروه گفته و لائق حمل کراهت ست بر تحریم برای حسن ظن بعلمای تابعان نبرند و حق شان که آنها جائز داشته اند چیزیرا که متواتر ست لعن آنحضرت بر فاعل و نهی آنحضرت ازان انتهی کلامه و نیز گفته حکم السلام برای مساجد که بر قبور ست آنست که همه را هدم کرده باخاک برابر سازند زیرا که اینها اولی تر اند از مسجد ضرار و همچنین قبه ها که بر قبر ست هدم آن واجب ست زیرا که اساس نهاده شده اند بر معصیت رسول خدا صلعم زیرا که آنحضرت نهی کرده از بنا بر قبور پس بناء موسس بر معصیت و مخالفة و هی محترم ست و اولی تر بهدم ست از بناء غاصب قطعا و آنحضرت امر فرموده بهدم قبور مشرفه پس هدم قباب بناء و مساجد قبور اولی و احری ست و همچنین واجب ست ازاله هر قندیل و چراغ که بر قبر باشد و اطفاء آن زیرا که فاعل وی ملعون ست و این وقف غیر صحیح و اثبات و تنفیذ آن حلال نیست انتهی و آنرا انجمله ست بغض انصار ابن القیم گفته مراد بانصار ناصران خدا و رسول و کتاب و دین وی اند و اینها تا قیامت باقی اند پس معادات و بغض ایشان از اکبر کبائر ست انتهی گویم این مراد در غایت بعد ست از احادیث وارده درین باب زیرا که مورد اخبار انصار خاص اند مقابل مهاجرین اگرچه بطریق تسمیت دیگر ایشان درین تا یوم القیامه هم دران داخل باشند فتدبر عنصلی نرود هم چنانکه اجتناب از کبائر و موبقات واجب

Presented by: Rana Jabir Abbas

ست ہم چنان از صغائر و محقرات ہم ضرور زیرا کہ صغیرہ با اصرار مرتکب کبیرہ میشود و اجتماع صغائر مہلک ست بنا علیہ
درین فصل بیان چندی از صغائر کنیم کہ خالی از مزید تنبیہ نیست پس از انجملہ ست نظر بسوی اجنبیہ بشہوت و بغیر شہوت
خواہ بسوی دست و روی باشد یا سائر بدن اگرچہ از فتنہ مامون بود قال تعالی قل للمومنین یغضوا من ابصارہم و یحفظوا
فروجہم الآیہ و مکروہ ست دیدن مرد و زن فرج خود را بی حاجت و در نظر کردن احد الزوجین بسوی فرج دیگر و وجہ
ست حرمت و کراہت واضح کراہت ست و از انجملہ ست اشراف بر بیوت مردم بغیر اذن و استماع غیبت و سکوت از
انکار آن با وجود استطاعت و آن حرام ست و بعضے در کبائر شمردہ اند و از انجملہ ست ترک سنن رواتب و دعاء استفتاح یا تسبیحات
رکوع و سجود و کثرت خصومات اگرچہ بحق باشد و جلوس با فساق از روی ایناس با اوشان و بیع و شرا در مسجد و نماز
منہی عنہ در اوقات نہی و ادخال نجاسات در مسجد و ہمچنین ادخال مجانین و صغار وقتی کہ امن از تنجیس ایشان نباشد و کلام
وقت خطبۂ امام و آن حرام ست و بیع بعد اذان ثانی روز جمعہ و عبث در نماز و تر و بعضے حرام و نزد بعضے مکروہ ست
و ضحک در نماز و عدم اتمام رکوع و سجود و عدم اقامت صلب میان آن و چون و عید درین باب شدید ست راجح کبیرہ بودن
اوست و قرارت قرآن با لحان یا افراط مد و اتباع حرکات کہ ازان حروف متولد شود مثل الف از نصب یا از جر و واو از
ضمہ و این حرام ست بر صحیح و بول و براز کردن رو بقبلہ و پشت بقبلہ در صحرا و این نزد شافعی حرام ست و در صحیحین ازان نہی
آمدہ و تخلی در طریق یا سایہ یا موارد مسلمانان و تناجی دو کس در حالت غائط کہ ہر یکی ستر دیگری می بیند و این حرام ست
و روزہ گرفتن روزہ دار بر وجہی کہ محرک شہوت باشد و آن حرام ست علی الاصح قالہ النووی و از انجملہ ست وصال در صوم
علی الاصح و استمناء بکف وغیرہ و مباشرت اجنبیہ بغیر جماع و وطی زوجہ مظاہر قبل تکفیر و رجعت و خلوت با اجنبیہ و مسافرت
زن بغیر زوج یا محرم یا زنان ثقہ و معتمد و آن حرام ست و احتکار قوت و ان از کبائر ست عند البعض و نجش و بیع
تصریۂ ناقہ و بقر و شاۃ و جاریہ و فرس و بیع بر بیع برادر و سوم بر سوم برادر و خطبہ بر خطبۂ وی و بیع حاضر برای بادی
و تلقی جلب و بیع شی عیب دار بغیر بیان عیب و بیع عنب و رطب بمن ست بادہ سازد و اضاعت مال و پروردن سگ نہ برای
زرع و ماشیہ و صید و فروختن غلام مسلمان بدست کافر و استعمال نجاست در بدن بغیر حاجت و بیع مصحف و سائر
کتب علم شرعی بدست کافر و کشف عورت در حمام و در خلوت بغیر حاجت و ترک غسل بغیر عذر و خروج از مسجد بعد اذان
بقصد تنہا گذاردن نماز و آمیختن بصاق در مسجد خصوصا جانب قبلہ و آمدن در مسجد جدا کل بفصل یوم و دیگر را کہ کثیر ہمہ
کہ موجب ایذای مردم باشد و گدائی کردن بغیر حاجت آن حرام ست و سوال کردن غیر جنت لوجہ اللہ و در چند حدیث بران
وعید آمدہ و گرفتن چیزی بغیر طیب نفس دہندہ کہ بجہت حیا حاضرین میدہد و فراموش ساختن قرآن بعد تعلم
وعدہ بعضہم من الکبائر و لغو وی گفتہ سخت مکروہ ست و در رد تکفیر مستادان بر آنحضرت بجہت شنیدن اسم مبارک
وی صلعم و حرص کردن بر مال و جاہ و تفریق نمودن در میان جاریہ و ولد صغیر وی بہ بیع و مانند آن و قطع درختان
حرم مکہ معظمہ نووی گفتہ علماء اتفاق کردہ اند بر تحریم آن و حبط شکوک و قطع نبات غیر اذخر [illegible]
[illegible] و تنحی وی از موضع وی و این ہمہ حرام ست و حمل سلاح بمکہ بغیر حاجت و طلاق حائض [illegible] بغیر رضای وی و ات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کرده بر حرمت وی و مطل غنی و منع فضل آب تا منع کند بسبب وی فضل گیاه را و حلوان کاهن و بیع کلب معلم باشد یا غیران
و خضاب کردن مرد یا زن بسیاهی و رنگین ساختن مرد هر دو دست و پای خود را بحنا بغیر ضرورت و این حرام ست
صرح به النووی فی شرح المهذب و روزه گرفتن زن نفل بی اجازت شوهر و تسمیه بملوک الاملاک و شاهنشاه و
مهاراج و انچه در معنی وی باشد و برخیزانیدن آدمی از مجلس و خود نشستن انجا مسجد باشد یا محفل یا مدرسه و سرگوشی
کردن دو کس بغیر ثالث و خواب در روغ بستن که چنین دیده ام و حالانکه هیچ ندیده و این شدید التحریم ست و یحتمل که کبیره
باشد و خوض در باطل مثل گفتگو در معاصی همچو حکایت احوال زنان و مجالس خمر و مقامات فساق و تنعم اغنیا و تجبر
ملوک و مراسم مذمومه و احوال مکروهه ایشان زیرا که خوض دران حرام ست غزالی گفته و داخل ست دران خوض در
حکایات بدع و مذاهب فاسده و حکایات ماجریات صحابه بروجهی که موهم طعن باشد در بعض ایشان قال تعالی و کنا نخوض
مع الخائضین و در حدیث آمده اکثر مردم از روی خطایا روز قیامت اکثر ایشان از روی خوض در باطل ست و ابتدا
سلام بکافر و نووی در ریاض تحریم آن رفته و لعنت کردن بر دابه و غیره حیوانات و این حرام ست و اگر کبیره گویند
بنا بر رجوع لعنت بر قائل وی هم دور نباشد و سب اموات بغیر مصلحت مثلا مبتدع باشد و سب وی بنا بر بدعت و
تحذیر مردم از وی بکند تا اقتدا باو نکنند و سب میت حرام ست و تعلیق جرس در گردن شتر و غیره و واب نووی
در ریاض تصریح بتحریم وی کرده و تکلف کردن در کلام باظهار فصاحت و بلاغت و استعمال غریب لغت و دقائق
اعراب و تشدق بغیر ضرورة و این اقرب ست بکبائر در حدیث آمده هلاک المتنطعون رواه مسلم عن ابن مسعود و وطی قبر
و جلوس بروی و این حرام ست و لبس مرد جامه مزعفر را و این نیز حرام ست و ضحک بخروج ریح و کثرت ضحک بلا سبب
و مالیدن زن بحطر را نزد یک خروج از خانه و اخراج زکوة از شر مال خود و این حرام ست تصریح کرد بتحریم وی بعضی
بقوله تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و صوم یوم الشک و ترجیح یکی از دو زن بر دیگری و این نیز حرام ست و
تخصیص احد الاولاد بعطیه و انحضرت آنرا جور نام کرده و خفتن بر سطح غیر محجور و یحتمل که کبیره باشد زیرا که دران تغریر
نفس بهلاک ست و خفتن بر رویی بغیر ضرورت و سوار شدن در دریا وقت هیجان و یحتمل که کبیره باشد بجهت عرض
نفس بهلاک و رجوع در همه جزییه و لده تنبیه الغافلین عن اعمال الجاهلین گفته ممکن نیست حصر صغائر مگر باستیفاء چیزے
که نص کرده اند علماء بر تحریم وی و این امریست که نیست مطمع در حصر آن و انچه ذکر کردیم جمله صالحه ست ازان و در
فصل آینده بعضے دیگر هم بیاید ولیکن باید دانست که صغیره نظیر کبیره ست بچند امور از انجمله یکے اصرار ست بران
دیگر استصغار وی زیرا که گناه چندانکه عظیم میداند آنرا بنده صغیر میشناسد انرا عفو خدا و چندانکه صغیر میداند آنرا بنده
بزرگ می شناسد آنرا جلال خدا چه استعظام معصیت مشعر شهود قلب ست چیزیرا از عظمت خدا و جلال و کبریائی
او و دال ست برندم و کراهت دل و استصغار معصیت دلالت میکند بر قلت مبالات و عدم اکتراث او بشهود و بر
مخالفت خدا و آنرا انجمله ست سرور بصغیره و فرح باز ارتکاب آن و افتخار نمودن بدان چنانکه گوید دیشب بفلان زن
یا فتم بعد از انکه بسیار امتناع و قعر زبکار برده بود پس بکنار کشیدم و ببوسیدم و خلائی با من خصومت کرد و عیوب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بر ملا گفته رسوایش نمودم و فلانی در صدر حلقه نشسته بود او را برخیزانیدم و فلان زن مرا بخشم آورد و طلاقش
دادم و پروا بحیض وی نکردم و در فلان سال چنین و چنان غلبه داشتم و مانند آن و از انجمله آنست که گناهی را که
خدایتعالی بروی پوشیده بر مردم ظاهر سازد و این گویا پرده دری خداست و تحریک بغیبت شرست مر سامع را
و شاهد ساختن اوست بر گناه خود و از انجمله آنکه مذنب عالم مقتدی به باشد و مردم او را دیده همان کار اختیار کنند
در نیصورت هر دو گناه بر گردن وی باشد **فصل دوازدهم** در منهیات بعضی چیزهاست که رسول خدا صلعم از آن
منع کرده اما نفس و شیطان راه بنی آدم زده اند و ایشانرا دران مبتلا ساخته و کثرت و شیوع آن گویا از امارت قیامت است
باین مناسبت جمله صالحه ازان ذکر کنیم تا شاید غافلی هشیار و نائمی بیدار گردد و بالله التوفیق از انجمله آنکه نهی کرد از اندر
دست در آوند قبل غسل بعد بیداری از خواب و نهی کرد از دویدن برای نماز بلکه بسکینه و وقار بیاید و نهی کرد از
التفات در نماز و نهی کرد از نماز گذاردن در مزبله و مجزره و بشاه راه و حمام و مسلخه و نهی کرد از مسح سنگریزه در نماز
و از نهادن دست بر کمر در نماز و از رفع بصر در نماز بسوی آسمان و نهی کرد از اشتمال صماء و صلوة حاقن و فرقعة
اصابع و تشبیک آن در نماز و نهی کرد از نماز بعد صبح تا آنکه برآید آفتاب و بعد عصر تا آنکه غروب شود و نزدیک استواء
و نهی کرد از اقدام در بلده که آنجا وبا باشد باختیار و گریختن از انجا و نهی کرد از سب تب و از تجصیص قبر و از نوشتن
بران و از بناساختن گنبد و قبه بالای آن و از ذبح نزدیک قبر و از رکوب جلاله و آطالت وقوف بر دابه بغیر حاجت
و نهی کرد از سفر کردن تنها و از کثرت کلام بغیر ذکر خدا و نهی کرد از بیع غرر و دران مسائل بسیارست همچو بیع آبق
و مجهول و سمک در آب لبن در ضرع و طیر در هوا و مانند آن و هو مبسوط فی الفقه و نهی کرد از بیع چیزیکه نزد بایع نباشد
و از بیع لحم بحیوان و از بیع طعام تا آنکه در وی صاعات جاری شود و از بیع تودهٔ که کیل آن معلوم نباشد و از بیع
کالی بکالی و نهی کرد از بیع ملامسه و منابذه و بیع حصاة و دو بیع در یک بیع و از بیع طعام مبیع قبل قبض و از بیع
صوف بر پشت یا سمن در لبن و از بیع کلب هرّه و از بیع محاقلة و از بیع ولاء و هبه و بیع سنین و بیع عربان و نهی کردن
از لعب بحمام و تعلیق تمائم و جمع شدن نزد صاحب میت و رفتن زنان همراه میت و از تطیره و نهی کرد از حضور
لعب و حضور باطل و امو ختن غنا بصبیان و نهی کرد از بیع علم و شم وی و از لهی قینی و نهی کرد از تزیین زن برای غیر زوج و تکلم با غیر
زوج و نهی کرد از بیع بوزنه و از بیع شطرنج و لعب کردن بدان و نهی کرد از زدن بر رخسار و از انتفاع باستخوان
و از جماع کردن باز ن رو بقبله و نهی کرد از تمنی موت بسبب مصیبتی که بوی رسیده ست و نهی کرد از آنکه بگوید که
فلان آیه یا سورت فراموش کردم بلکه چنین بگوید که فراموش کنانیده شدم و آمده ست نهی از پیروی کردن نظر بکوکب
شکننده و از اشاره کردن بدست جانب برق رواه ابو موسی الاصفهانی فی الصحابه من حدیث ابی عویمر الاسلمی
و ابن السنی فی عمل الیوم و اللیلة عن ابن مسعود مرفوعا و نهی کرد از تخاط پشت و قت سلام و تقبیل ید و از نام نهادن
غلام را یسار و رباح و نجیح و افلح و نهی کرد از مزاح کردن آدمی با برادر خود و از گفتن با سید حق منافق و
فاسق و ظالم و متهم در دین و نهی کرد از گفتن قوس قزح [illegible] و نهی کرد از سوال کردن از مرد که زن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

خود را چرا بد و نهی کرد از بد دعا کردن بر جان خود و بر اولاد خود و بر اموال خود و نهی کرد از آنکه بگوید اگر چنین میبود چنین میشد و نهی کرد از قزع که بعض سر بتراشد و بعض وگذارد و نهی کرد از اختصار و آن شدید التحریم ست و در معنی اوست انچه حیدریه مبتدعه میکنند از خرق ذکر و تعلیق حدید دران و این بدعت شنیعه محرمه ست واجب ست بر هر قادر منع ازان و آمده ست نهی از تزوج باز ان بجهت حسن و مال وی رواه ابن ماجه و از تزوج زن غیر زاینده و از نکاح امته برحره و از اکل طعام متباریین یعنی متفاخرین رواه ابو داؤد و از خوردن از وسط قصعه بنا بر نزول برکت در وسط آن رواه الترمذی و صحیحه و نهی کرد از مسح دست بطعام تا آنکه بلیسد آن را رواه مسلم و نهی کرد از نوشیدن آب از دهن مشک و از سوراخ قدح و از دمیدن در آب و در آوندها در حالت شرب و از اکل و شرب بدست چپ و از شرب ایستاده و از نتف شیب و از بردن قرآن بزمین دشمنان و از تمنی لقاء عدو و از تداوی بخمر و از داغ دادن و از تحریش بین البهائم زیرا که امتی از امم دران هلاک شده در تنبیه الغافلین گفته و آن مناقرت دیک و مناطحت کباش و بقر و جز آن ست و نهی کرد از سوال امارت و در معنی اوست قضا و غیره مناصب و نهی کرد از قضا در حالت غضب و نهی کرد از مسلم ساختن و از کشتن زنان و بچه ها در جهاد و از تفرق جیش در نزول و از بیع مغانم قبل تقسیم و از اکل لحوم حمر اهلیه و از مساکنت و مجامعت مشرکان و فرمود من ساکنهم و جامعهم فلیس منا رواه الحاکم و قال صحیح علی شرط البخاری و رواه الطبرانی من حدیث سمرة و نهی کرد از تبتل یعنی ترک نکاح و نهی کرد از تاخیر نماز چون وقت بیاید و از جنازه چون حاضر شود و از بیوه چون کفوی یافته شود رواه الحاکم و صحح اسناده و نهی کرد از قبول هدیه معترض و از اخذ ضاله ابل و نهی کرد از خفتن قبل طلوع شمس و از نوم بشیر دار و از سب ارض و از سب ائمه و ملوک و از سب دنیا و از رد شربت عسل و از سب ضفدع و از سب لیل و نهار و شمس و ریح و از طلاق زنان بگرازیت و فرمود خدا دوست نمیدارد ذواقین و ذواقات را رواه الطبرانی من ابی موسی و از پوشیدن چشم در سجده زیرا که فعل یهود ست و از وضو کردن در کنیف و از روشنی گرفتن از نار اهل شرک و از کردن نقش غریب بر خاتم رواه احمد و النسائی مراد نقش محمد رسول الله ست و از نوشانیدن شیر زن حمقا را با اولاد و نهی کرد از جلوس و رکوب بر پوست پلنگ رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجه و از سوار شدن بر زین از دو کس بر دابه و نهی کرد از پرسیدن چیزی از اهل کتاب زیرا که آنها هدایت نکنند شما را چون خود گمراه بوده اند و فرمود ننشینید با هر عالم مگر عالمی که بخواند شما را از پنج چیز بسوی پنج چیز از شک بیقین و از عداوت بنصیحت و از کبر بتواضع و از ریا باخلاص و از رغبت برهبت اخرجه ابو نعیم فی الحلیه من حدیث جابر و نهی کرد از تمارض و فرمود بیمار نه نمائید خود را پس بیمار شوید و گور نکنید برای خود پس بمیرید اخرجه ابو منصور الدیلمی و نهی کرد از تشدید بر نفس و با جمله منهیات نیز بسیار ست و حصر آن دشوار و فیما ذکرناه مقنع و بلاغ

فصل سیزدهم

از منکرات که شیوع آن درین زمان از حد تجاوز کرده بدع و محدثات ست با آنکه در صحیحین آمده که فرمود رسول خدا صلعم من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد و در روایت مسلم ست من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد و فرمود ایاکم و المحدثات فان کل بدعة ضلالة رواه الترمذی و صححه و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیحه عن عرباض بن ساریه رضی الله عنه و احمد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وبزار از غضیف ضعیف روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة رواه الطبرانی ولفظ وی اینست ما من امة ابتدعت بعد نبیها فی دینها بدعة الا اضاعت مثلها من السنة ودر روایت کرد ابن ماجة ونحو ابی عاصم از انس بن مالک که فرمود آنحضرت صلعم ابی الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یدع بدعته ورواه الطبرانی الا انه قال ان الله حجب التوبة عن کل صاحب بدعة حتی یدع بدعته ودر روایت کرد ابن ماجة از حذیفه که فرمود آنحضرت لا یقبل الله لصاحب بدعة صوما ولا صلوة ولا صدقة ولا حجا ولا عمرة ولا جهادا ولا صرفا ولا عدلا ویخرج من الدین کما یخرج الشعر من العجین و احادیث درین باب بسیارست وقومی بتقسیم وی بجانب مباح وحسن وواجب ومستحب ومکروه ومحرم رفته وقومی قائل بعدم انقسام شده هر بدعت را ضلالت گفته ودرینجا جمله صالحه از بدعات که محرم یا مکروه اند ذکر کرده می آید واز دیگر محدثات عطف عنان نموده شد که برای ضبط جمله بدعات فرصت بسیار وکتابت بیشمار باید ونیز اهتمام بخطور اقدام است از اهتمام بغیر آن بلکه ضبط وی نیز دشوارست چنانکه شیخ محی الدین بن ابراهیم نخاس رح در تنبیه الغافلین گفته که نیست مطمع در استیفاء بدع محظوره بسبب عدم امکان حصر وی بحسب اختلاف بلاد واقطار شیطان نزد اهل هر ناحیه وقرین آن برای اهل هر قطر ولکن انچه اکثر الوقوع ست در بلاد ما آنرا بطور نمونه ذکر کنیم وهر که از خدا بترسد حق تعالی برای وی فرقانی بخشد که بآن در غیاهب فتن مستضیء شود ودر وقت حدوث آن در هر زمن بدان استدلال بر صواب نماید وهر چه مکروه ست انکار آن مستحب وواجب نیست وسکوت ازان مکروه ست وهر چه حرام ست انکارش واجب وسکوت ازوی حرام والله الهادی انتهی پس منجمله بدعات مساجد یکی خانهای محدثه است در سطحات جوامع همچو جامع عمرو بن عاص بمصر وجامع ازهر وجامع حاکم وغیرهما در قاهره ودر مسجد بیت المقدس واین همه بدعت ست ودران تحجیرست بر مسلمانان وتخصیص نفس خود ست در چیز مشترک المنفعة با آنکه اکثر سکان وی با وی معامله مسجد نمیکنند بلکه توقی از بصاق واکل ثوم وبصل واخراج ریح بتعدد وکثرت لغط ودر آمدن دران بحالت جنابت هم نمیکنند وبعضی عیالدار مع اولاد صغار دران می مانند وزنان حائض دران آمد وشد دارند بلکه نوبت بجماع هم میرسد واین منکر محرم ست واجب ست انکار آن بر قادر وهدم آن واخراج تراب آن از مسجد ومنع مردم از احداث چیزی دران چنانچه ابن بنت الاعز هنگام تولی قضاء مصر باجماعتی در سطح جامع درآمده همه را هدم کرد وپرسید که این خانه از کیست وهر چه در آن یافت همه را در صحن مسجد انداخت ومدتی برین حال گذشت باز آنرا احداث کردند امام مالک گفته منع ست در مسجد وساده آورده بران نشستن یا پوستین گسترده بران تکیه زدن زیرا که در وی تشبه مساجد ست ببیوت انتهی واز انجمله ست زخرفت مسجد ومحراب ودر ودیوار واین بدعت از اشراط ساعت ست ابن القاسم گفته مالک را شنیدم که ذکر تزویق قبله مسجد مدینه میکرد ومیگفت مردم این را مکروه دانستند وقتی که بعمل آمد واز انجمله ست انداختن تفل در مسجد وکشتن قمله وبرغوث دران بانگشت پوست این هر دو نجس ست واز انجمله ست بنا ساختن مسجد بخشت نجس واز قاضی ابو طیب تحریم وی نقل کرده اند ودر شافعی مکروه ست واز انجمله ست همیشه نهادن کرسی یا چوب یعنی رحل در مسجد برای مصحف ودر حفاظ واین نیز جائز نیست بنا بر تضیق بر نمازیان آری اگر در وقت نماز برداشته باشند همچنین برداشتن صندوق در مسجد برای نعال ودران

Presented by: Rana Jabir Abbas

غصب مع ضیع صلوة مسلمان ست و از انجملست جلوس بعض مردم در مسجد برای حفظ نعال مصلیان باجرت و این
مکروه ست اگر بر در مسجد نشینند و برآیندگان تنگی نکنند مکروه نباشد و از انجملست نوشتن قران بر دیوار مسجد و افتادن
غبار بران حلیمی در منهاج تصریح کرده که از تعظیم خدا و رسول وی افشاندن غبار ست از مصحف و کتب سنن و نهادن
چیزی از متاع خانه بروی و همچنین کتابت وی بر غیر دیوار مسجد نیز مکروه ست و اگر در دیواری باشد که بالای وی
در غرفه و مانند آن می روند کراهت شدید تر باشد و بحرمت رسد و از انجملست اذان دادن جماعت مونثان بر نشز
واحد غزالی گفته منکر مکروه ست و ابن حاج گفته جوازش از هیچکس معروف نشده و از انجملست تخصیص صف چنانکه
بعضی متکبران کنند که در صف نماز خود دیگری را نماز گذاردن نمیدهند این بدعت مخالف سنت ست که دران حکم تراص صف فرموده
اند و از انجملست گستردن جادهٔ وسیع برای خود و نگذاشتن دیگران که بروی نماز کنند با انکه مصلی وسعت دارد
و دران غصب مکان مشترک ست میان مسلمان و از انجمله آنکه چون در جای مقاد خود که نفس بان میل دارد دیگری
را نشسته می بیند او را برنخیزاند و خود آنجا نماز میگذارد و از انجملست بیع و آب در مسجد و از انجملست سوال در مسجد و آن
مکروه ست پس اگر تخطی رقاب باشد حرام ست و از انجملست ذکر قصص و احادیث موضوعه و آثار مکذوبه در مسجد و وجوب
انکارش متاکد ست بنا بر عظم اثم در سکوت و همچنین ذکر بدیع و محدثات در وعظ و دعوت بسوی آن و استحسان آن در
نظر مردم و چه احق ست این چنین واعظ باخراج از مسجد تبعا للسلف و از انجملست عاریت دادن حصیر و قنادیل و دیگر
اشیاء مسجد در ولائم و افراح و این غیر جائز ست اگر برای مسجد دیگری باشد و از انجملست جلوس مردم در مسجد برای
حدیث دنیا اگرچه بعربی باشد طرطوسی از امام مالک حکایت کرده که وی مکروه گرفت تکلم بزبان عجم و هر که عربی میداند
در حق وی اشد کراهت دارد و از انجملست آویختن قندیلهای زر و سیم در مسجد و این بدعت محرم ست و فضهٔ
که بر در کعبه ست در آن دو وجه ست اصح تحریم اوست و از انجملست نوشتن تعویذها در جمعهٔ اخیر رمضان در حال
خطبه و دران ترک سماع ولیت با انکه سماع و انصات دران حال واجب ست و از انجملست وقوف دوات
بر در مسجد خصوصا در جمعات و اعیاد و این بدعت لائق انکار ست بنا بر تضییق طریق بر مسلمانان و ملول و ثروث
کردن آنها بر در مسجد و دیگر خرابی ها و از انجملست اشاره کردن خطیب ست و التفات نمودن در خطبهٔ ثانیه و مبالغه
در اسراع دران و کوفتن در جهٔ منبر وقت صعود و دعا در انتهاء خطبه و مجازفت در اوصاف سلاطین جالانکه وصف
شان بچیزیکه در آنها نیست حرام ست آری دعا بصلاح و رشد و فلاح لا باس ست و از انجملست قیام بتمام سجدات
قران در یک رکعت یا چند رکعت یا با یات مشتمله بر تهلیل از اول قران تا آخر نزد ختم قران در رمضان و این همه محدث
و بدعت ست لائق ست تغییر و ترک آن و همچنین قرائت سورهٔ اخلاص در ختم قران از سنت ثابت شده پس بدعت
باشد اگرچه بعضی باستحسانش رفته اند و از انجملست بوسیدن دستها و نهادن آن بر سر وقت گفتن خطیب
الحمد لله خصوصا در خطبهٔ ثانیه در تنبیه الغافلین گفته این سخافت عقل و بدعت شنیعه ست نیست اصل آن در
شرع و نکرد آنرا هیچکس از سلف صالح و از کسیکه بوی رجوع کرده میشود پس لائق ست انکار آن و تعریف

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که این بدعت بی اصل ست ما نهی گوییم و از همین قبیل ست بوسیدن دست و انگشتان قرا و قت سماع نام مبارک آنحضرت صلعم و از انجمله غالب ساختن وعاظ ست جانب جارا بر مردم بذکر وسعت رحمت و عفو و تجاوز خدا و بسیاری ست که احادیث باطله و حکایات غیر صحیحه و خرافات بی اصل بمیان می آرند و آن سبب ضلال بسیاری از جهال و جرات ایشان بر معاصی و اجتراء ایشان بر ارتکاب محرمات و کبائر میشود و تعریج بذکر خوف نمیکنند و احوال خائفین را از یاد نمیبرند و اولیاء و علماء و غیرهم و شدت عذاب خدا و عقاب و حساب و کتاب و عظمت او نوب بیان نمی نمایند و از انجمله ست نشستن جهال و حمالان و ناسخان و دیگر ارباب صنائع در مسجد بطور حرفه و اکتساب معاش و این بدعت مکروه ست و انکارش ضرور و گفته اند حرام ست و از انجمله قرارت بعض سوره الم السجده در رکعت اولی در نماز صبح روز جمعه و بعض هل اتی علی الانسان در رکعت ثانیه یا قرارت بعض سجده در اول و تمه آن در ثانیه یا قرارت سجده از سجدات قرآن غیر ان و این همه بدعت قبیحه شنیعه ست انکار آن واجب نبهه علیه النووی فی الروضته و شرح المهذب و در اذکار و تبیان گفته بعضے علماء را یافتم که فتوی ببطلان نماز ایشان میدادند حالانکه سنت آنست که در اولی الم سجده تمام بخوانند و در ثانیه هل اتی تمام و سجده ضمنا دران آمده نه آنکه قرارت وی برای سجده باشد و از انجمله ست قیام مسبوق براول سلام امام پس اگر عمدا برخیزد نماز باطل شود چه قیام بعد سهو و تسلیم امام باید نه قبل ازان و از انجمله ست که چون امام را در رکوع می یابند تکبیر در عجلت گفته شریک میشوند و این تکبیر اگر تکبیر احرام ست صحیح نیست و اگر تکبیر رکوع ست یا تکبیر هر دو ست یا هیچ نیت نکرده ست پس نمازش منعقد نشده حالانکه اول تکبیر تحریمه باید بعد تکبیر رکوع تا نماز صحیح شود و از انجمله اکتفاست برفع یدین وقت تحریمه بستن بدون تکبیر احرام بگمان آنکه دخول در نماز همین رفع یدین ست پس بس و حالانکه این نماز صحیح نیست صاحب تنبیه الغافلین گفته و قد شاهدت هذا کثیرا و همچنین تحویل وجه ست وقت سلام جانب یمین و شمال بدون تلفظ بسلام و درین نیز ترک رکنی از ارکان نماز ست عمدا پس نماز باطل باشد و از انجمله ست نماز گذاردن در جامه باریک که ازان رنگ بدن بنماید و این نماز نیز صحیح نیست مگر آنکه در زیر جامه ثوبی باشد ساتر ستر از سره تا رکبه و از انجمله ست گذشتن از پیش نماز گذار و این حرام ست و از انجمله ست انچه بعضے متقطعین ابتداع کرده اند که وقت در آمدن مسجد نعال را بر دروازه میگذارند و نعال دیگر که از پوست یا خوص یا حلفا می باشد پوشیده بر بوریا و بلاط مشی میکنند باین اعتقاد که این مخ تدین و تورع ست حالانکه بدعت مکروه مخالف سنت و افعال سلف ست از هیچکی روایت فعل آن نیامده با آنکه آنها اولی تر مردم بودند بورع و احتیاط در دین و مردم در عهد صحابه و تابعین در مساجد برهنه پا در خاک و تراب و غیره میرفتند کمیل بن زیاد گفته علی علیه السلام را دیدم که در خلاب آب میرود و بمسجد آمده نماز میگذارد و پا را نشسته و ابن منذر در اشراف گفته که ابن عمر رضی الله عنه در منابر برهنه پا در آب و تراب رفت پس نماز گذارد و هیچ نکرد و از کسانیکه ازانها چنین دیده شد علقمه ست و اسود و عبد الله بن مغفل و سعید بن المسیب و شعبی و احمد و ابو حنیفه و مالک این یکے از دو وجه ست برای شافعیه و هو قول عامة اهل العلم انتهی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ومنجمله منکرات که در بازارها و طریق نادیده میشود یکی بیع بربیع و سوم بر سوم برادر مسلمان و دیگر شیوع فاسده
در باب غش و غیر آن ست و از انجمله ست پختن گوسفند و بز باینطور که چون آنرا ذبح میکنند بخون روان آلوده میشود
بعده همچنان او را در طشت آب می اندازند و آب ازان نجاست ناپاک میشود بعده همچنان متخلل بخون و نجاست در بازار
می پزند و بعضے گوشت را بی غسل پخته بکاری برند پس این گوشت بلکه دیگ و غیره همه ناپاک ست و خوردنش ناجائز
و از انجمله ست بریان کردن در تنور و بند کردن سر تنور بخاک نجس مخلوط بفرث و دم بلکه خمیر آن نیز در آب
نجس میکنند و چون تنور گرم میشود عرق آن خاک درون آن رفته با نچیز می آمیزد و همه را نجس میگرداند حالانکه بیع
و شراء و خوردن آن هیچ جائز نیست و متعین ست بر قادر انکار آن و جهد در تغییر آن و از انجمله ست پختن طعام وغیره
بسرگین پس اگر سرگین حیوان ماکول اللحم ست نجس ست نزد شافعی و نزد غیر وی طاهر ست و اگر سرگین غیر ماکول یا مخلوط
کما هو الغالب پس نجس ست اجماعا لیکن دخان وی که بنان میرسد طاهر ست یا نجس در وی خلاف ست نزد شافعی
نجس و غیر وی طاهر و همچنین خاکستر وی و از انجمله ست که بعض نانپران نان را وزن کرده میفروشند و خریدار
کمی در وزن یافته پاره از نان دیگر از دست وی ربوده بران نان بیع می افزاید پس این پاره نان یا تمام حق
اوست یا کم یا زیاده از حق اما چون همه بی وزن نزد مشتری میرود بیع آن حلال نمیشود زیرا که قدر کسره معلوم
نیست و نه وزن خبز بگرانکه انعقاد بیع بعد ازان بر مجموع نان و کسره وی که در دست مشتری رسیده است
واقع شود و این خاص نیست بنان بلکه در جمیع موزونات و مکیلات میرود آدمی را باید که بران متنبه باشد تا چنان
نشود که حلال کسب کند و حرام بخورد و از انجمله آنکه چیزی بثمن معلوم بخرد و وقت ادای قیمت در آن کمی نماید حالانکه
این بیع بر هیچ مذهبی از مذاهب صحیح نیست بنا بر جهالت قدر منقوص نزد بائع و مشتری اگرچه بائع بعد ازان بر وی
راضی شود حسب عادت و از انجمله ست بیع اشیاء باظروف همچو زیت و عسل باوند و فلفل و زنجبیل با خیش و نیل
در مرود و مانند آن که هر قنطار باین مقدار ست و اسقاط ارطال بر ظرف را مقدار وزن یا کم ازان و این بیع هم
جائز نیست و از انجمله ست توقیعات بیع محتاکس و مانند آن مثلا کسیکه این توقیع بنام وی بود بسبب افلاس و مانند آن
از سفر بازماند پس آنرا بدست تاجری دیگر بفروخت و اخذ در محصول ازوی مسامحت کرد و این فعل حرام ست و
انکار بر فاعل وی واجب و همچنین بیع وصول اسکندریه و مانند آن بدست کسیکه بنام زکوة وغیره میگیرد و از انجمله
است دادن گندم بطحان بدون بیان سعر و تصرف کردن طحان دران بتعدی بدون عقد صحیح و همچنین دادن طحان
آرد سائیده را بخباز و تصرف کردن خباز دران بتعدی و این حرام ست و واجب ست اهتمام بلیغ در منع آن و انکار
آن بر قادر و همچنین بگرفتن طباخ شیر و برنج بدون بیان ثمن و عقد صحیح و بودن تنازع دران از عقب و همچنین گرفتن
بسیار مردم آرد و دیگر حوائج طعام از شیر و زیت و دبس و لحم وغیره بدون عقد صحیح و معاقاة و بیان ثمن تا وقت
محاسبه بر اعتماد در رضای هر دو و فروختن برنج بشیر وغیره در بلاد مصریه و استعمال شقاف غالبا بدون غسل و آن نجس
ست زیرا که در سرگین می پزند و از انجمله ست فروختن سیم بدراهم مغشوشه و بیع دوکانات بندوق بزر مختوم با عتبار

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

قیمت فی الحال مکسور مختوم متفاضل و بیع فضه معمول بفضه و این همه رباست و نیست اعتبار رضای بایع و مشتری
دران چنانکه نیست اعتبار رضای آن هر دو در استدانت یکصد بیکصد و ده مثلا و از انجمله ست فروختن یکدینار به
بست درهم مثلا بدست صراف و دادن صراف بعض دراهم در مینوقت و وعده کردن برائی بقیه دراهم در وقت دیگر
که مثلا بعد عصر یا مغرب بیاید و بگیرد این نیز رباست زیرا که نسیه در نقدین حرام ست و جائز بشرط تقابض در یک مجلس ست
و عقود فاسده در ربویات و غیر ها بیش از حصرست و محل بسط آن کتب فقه ست و از انجمله ست ساختن آوندز و سیم
و استعمال آن حرام ست اگرچه استعمالش نکنند و همچنین طواقی حریر که مردان می پوشند و این همه منکر ست و اجب ست
منع از بیع و عمل آن و از انجمله ست نشستن فروشندگان بضاعت در طرق و شوارع و در ابواب مساجد و جوامع و این
غیر جائز ست بنا بر تضییق طریق مشترکه در میان مسلمانان و آنها غاصبانه مکان نشست خود را پس و اجب ست بر
هر قادر منع آنها از نشستن در انجا و کسیکه میخرد از شیار را از انها پس گویا که اعانت میکند بر ظلم و مشارک او شان ست
در اثم و از انجمله ست خلوت فروشندگان شیر و خمیر و زیت و کتان و جزان که در کوچه ها گردش میکنند با زنان در درون
خانها یا دهلیز مکانها و این نیز منکر ست و اجب ست منع آن زیرا که خلوت با جنبیه حرام ست با جماع و همچنین داخل شدن سقا
و طحان و مزین و نجار و خاکروب بر زنان و حالانکه وی در خانه تنهاست و همچنین جمع آمدن زنان بمرین مردم در کوچه غیر
نافذه بدون حجاب برائی خرید و فروخت و حالانکه بر بدن بعضی ازین زنان جامه باریک می باشد که ازان تمام جسم
نمایان ست و این بدعت محرمه و منکر شنیع ست و انکار آن واجب بعضی گمان دارند که احتجاب نان ازین سفلها
بجهت کثرت مخالطت و شدت حاجت جائز ست و بعضی گمان کنند که پرده از غریب چیزی نیست وی چه میتواند کرد
در تنبیه الغافلین گفته ما این را در مکه معظمه شرفها الله تعالی و بلاد مصر بسیار دیده ایم و این همه ابتداع ست در دین و
افترا ست بر خدا در تحلیل ما لم یحل و بسیار زنان پرده نمیکنند از غلامان و نوکران و خادمان شوهر خود و آمد و شد آنها
بر ایشان بی تکلف میباشد و شوهر هم می بیند و هیچ نمیگوید و گفتگوی زن با آنها بروی کشاده و بیحجاب میشود
و اگر یکی منع کند میگویند که وی از سالها آمد و شد دارد و گاهی ازوی چیزی نکروه و دیده نشد و ما ازوی نمی ترسیم
و این کمینه چه میتواند کرد و چه می فهمند گویا الله تعالی در زعم ایشان جز زنا هیچ حرام نساخته حالانکه خلوت با جنبیه
اگرچه مامون از فتنه باشند نیز حرام ست و مثل این شوهر شرعا ساقط المروة مردود الشهادة ست و همچنین سقه در خانه
آبکشی میکند و انجا جز یکزن دیگری نمی باشد و گاهی مرحباسقه در راه ملاقی میشود و میگوید بیرود آب در خانه ام برسان و
حالانکه میداند که آنجا زن یا دختر یا خواهر اوست پس خلوت او با زنان اگرچه شکل و صورت آنها نه بیند و سخن آنها
نشنود حرام ست و فروع این منکر بسیار ست و از انجاست دخول سقایان با شتران آب بول کردن آنها در حالت
ایستادن و آمیختن بول و بعر آنها در آب باز گرفتن مردم همان آب را در آوندهای آبخانه خود حالانکه آن آب چیز یکه
با آن آب رسیده از آوند و لباس جامه همه ناپاک شده و از انجا استعمال سقایان ست مشکهای جرمیده را که آب
ازان متغیر میشود و مشتریان آب از ان غافل اند و این در مقیمین شهر بیشتر ست و همچنین منع سقایان از ان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

زیرا که از این آب رفع حدث و تطهیر نجاست حاصل نمیشود و از انجمله ست بنا ساختن دکه های چوبین وغیره بر ابواب خانها
در شوارع نافذه و این نیز حرام ست برابر ست که ضرر بگذر کنندگان کند یا خیر علی الصحیح و واجب ست بر قادر هم آن
منع مردم از بناء آن زیرا که مردم مشترک اند در راه و هیچکس را نمی رسد که مختص شود بچیزی علحده از انها از ایام احمد آمده
که ایشان را دوستی بود و که اعزاز وی میکردند روزی وی نزد ایشان آمد اعراض فرمودند چون پرسید فرمودند شنیدم
که دیوار خانه خود را از خارج مطین کرده پس بقدر یک انگشت از راه مردم غصب نموده و از انجمله ست سوق دواب در
بازار که بالای آنها پشته خار باشد و ازان مردم رهگذر را جامه می درد و ایذا میرسد و همچنین بار کردن بر دواب
فوق طاقت آنها و همچنین ذبح کردن قصابان ذبائح را بر دروازه های خود و آلوده شدن راه از خونهای شان
و همچنین انداختن جس و خاشاک خانه بر راه و افگندن پوست خربوزه و دیگر اشیا و روان ساختن آب وضو که ازان
پای کسی بلغزد و بیفتد و همچنین سیلان ناودانهای سقف خانه ها در راه های تنگ بحس شدن جامهای مردم ازان
و همچنین پروردن سگ گزنده بر در خانه که مردم ازان ایذا یابند و همچنین نشستن در اثنای راه که سبب ضیق طریق شود و غیر
این همه ممنوع ست و واجب ست انکار و منع ازان و از انجمله ست ساختن محمل ها و پوشیدن دیوار ها و گستردن حریر و ارستر
مکان حج دو گانه بصابون و بر آوینختن شموع و قنادیل و اشجار و دیگر تکلفات و تزینات برای قدوم سلطان و تفریح زنان و صبیان
حالانکه معاینه این همه اسراف و تبذیر و بدعت منکر ست و ازاله آن واجب و سعی در تغییر و انکارش بقدر استطاعت
لازم و تنبیه الغافلین گفته واجب ست غزالت در زمانه زینت بیوت تا آنکه دیده نشوند و فتوی داد ابن الرفعه بتحریم
تفرج و نظر کردن بسوی آن و الله اعلم انتهی زیرا که در دیدن بیوت مزینه و مکانات آراسته و پیراسته و دیگر اسراف
و تبذیرات امراء و اهل دولت و حکام و اصحاب ثروت گویا تحقیق مقصود و تثبیت مطلوب ایشان ست پس ناظر هم
در وبال و اثم ان شریک باشد و از انجمله طواف کنانیدن طفلان و نوعروسان ست در هر کوی و برزن بر اسپ و خچر و
فیل و جران بتقریب ختم قران یا شادی عقد یا ختان و روشن ساختن شموع و مشاعل و قرارت حفاظ و بروی انها
در راه و این همه بدعت شنیعه ست معهود نشده از سلف پس اگر باین معنی اجتماع زنان و رفتن آنها همراه مردان
و مردان و اسراف در روشنی و ضرب طبول و دفوف وغیره هم منضم شود و با آن ضم مفاخرت و مباهات و ریا
و سمعه باضاعت مال وغیره صورت گیرد حرام باشد و انکارش بر هر مستطیع واجب اگر انکار نکنند همکنان در اثم
شریک باشند و اگر این فعل از قضاة و فقها و علما صادر شود مصیبتی عظمی و داهیه دهیا باشد و ابلغ بود در وهن و
و اضلال جاهلین و همچنین اگر احدی از انها حاضر شود در هیچو محافل این رفعه گفته نظر کردن بسوی این بدعت و
مساعدت بران و تکثیر سواد اهل آن حرام ست و بعضی منبر را که بران طفل نشسته میخواند بحریر و زری پوشند
و این نیز بدعت محرم ست و انکارش بر قادر بران واجب شاه عبد العزیز دهلوی در منع طواف عروس وغیره و
و کوچه بازی وی چه خوب استدلال از قران فرموده لله دره قال تعالی الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم بطرا و رئا
الناس الآیه و از انجمله ست بودن صور بر ابواب حمامات و در درون آنها و ازاله این بدعت منکره هم واجب ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بر هر قادر غزالی گفته اگر موضع تصویر بلند باشد که آنجا دست نرسد پس دخول دران حمام جائز نیست مگر بضرورت باید گفت
بسوئی حمام دیگر بر و دزیرا که مشاهده منکر جائز نیست و ازانجمله ست کشف کردن حمامیان زانو و ما تحت سره را برای
دلک و دور کردن چرک غزالی گفته منجمله منکرات ست در آوردن دست زیر ازار چه مس عورت غیر حرام ست همچو نظر کردن
بسوئی آن و دراز شدن پیش حمامی برای غمز اعجاز و افخاذ اگرچه مع حائل باشد نیز مکروه ست و در صورت خوف حرکت
شهوت حرام و ازانجمله ست ترک صابون وغیره بر زمین حمام که ادان پای غسل کننده یا دیگری بلغزد و نزد بعضے ضمان
می آید بر حمامی یا برگذارنده آن در انجا در تنبیه الغافلین گفته دخول حمام درین زمانه جائز نیست مگر آنکه بداند که دران
مستور العورة و متحفظ بر ستر خود خواهد ماند یا صاحب قدرت بر انکار باشد و در چند حدیث دلالت بر تحریم حمام ست
قرطبی در تفسیر خود گفته دخول حمام درین زمان حرام ست بر اهل فضل و دین بنا بر غلبه جهل بر مردم و استهزال او شان
در رمی میازر دیدن حمام تا آنکه مرد معقول پیر سال خورده را دیده میشود که در حمام برهنه استاده ست و عورت وی ظاهر
ست و هیچکسے بروی ملامت نمیکند این ست حال مردان تا بزنان چه رسد خصوصا در دیار مصریه فلا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم انتهے گویم صاحب تنبیه الغافلین این را در وقت خود گفته که سنه هشتصد و یازده هجری بوده و آنرا
قریب بپانصد سال میشود و اگر حال این زمانه را باز گویم معلوم شود که در اهل اسلام این زمان خصوصا در دیار هند
هیچکس نیست که او را مسلمان نسبت بمسلمانان آن زمان توان گفت الا ماشاء الله و قلیل ما هم و کیف که انکار منکر و امر
بمعروف یکسر از اهل اسلام رفته بلکه از دل هم کراهت این اعمال و احوال بدر رفته علماء و قضاة و مفتیان و فقهاء
و وعاظ هم مباشر این افعال اند بدون نکیر و حجر تا آینده چه خواهد شد نسئال الله العافیة و نعوذ به من الفتن ما ظهر منها و ما
بطن **فصل پانزدهم** منجمله منکرات حج که اعظم ست در فتنه و اجل ست از روی مصیبت اکثر ست از روی
وجود و بلیت تضییع ایشان ست نماز را در راه حج چه رفتن و چه برگشتن و اگر بعضے ترک نمیکنند اوقات نماز را ضایع
مینمایند و بر غیر وجه شرعی آنرا جمع میسازند و این بالاجماع حرام ست و هر که نزد وی محقق شود که در حج او را چنین
نصیب خواهد بود حج بروی حرام ست مرد باشد یا زن این الحاج گفته علماء ما گفته اند مکلفے که فوت یک نماز خود در
سفر حج بداند حج از وی ساقط ست یا که رکوب بحر برای حج که دران موضع برای نماز نیابد مگر بر پشت
برادر خود پرسیدند گفت سوار میشود و جائیکه نماز نمیتواند کرد و یل ست کسی را که ترک کرد نماز را دو بار گفت
این هذا و گفت ابن الحاج اختلاف کرده اند علماء ما بر چهار قول کسیکه میاید شب نحر در حالیکه مراهق ست و ادراک
وقوف بعرفه قبل طلوع شمس میخواهد و او را یاد آید که نماز عشا نگذارده ست پس اگر نماز میگذارد وقت وقوف
از دست میرود و اگر وقوف میکند وقت عشا بیرون میرود پس قول مشهور آنست که نماز بکند حج وی
فوت شده انتهے گویم در عوام هند و امثال ایشان این بلا عام بوده ست کم کسی باشد که تعالی او را ازین آفت
نجات بخشیده باشد و شاید که بعضے اهل علم هم ازین امر خالی نبوده اند و الله الموفق و آنانکه برای گدائی
میروند یا از قرض وطن یا از ورشت خوی زن تصحیح میکنند خود میدانند و نصیب ایشان همین نیست ایشان

Presented by: Rana Jabir Abbas

پس بس تحسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین ۵ ای آنکه بسوی کعبه روی داری ۵ دانم که گزیده آرزوی
داوی ۵ زینگونه که تندیسخرامی دانم ۵ درخانه زن ستیزه خوئی داری ۵ واز انجمله آنکه در راه حج بر محمل سوار میروند حالانکه
آن بدعت ست بیحکی از صحابه آنرا نکرده بلکه احداث حجاج بن یوسف ثقفی خارجی ست مردم آنرا سنت گرفتند و علماء در
وقت انکارش کرده بودند و رکوب آنرا مکروه پنداشته مجاهد گفته ابن عمر رضی الله عنه چون این محامل فرخی را که حجاج
پیدا آورد دید میگفت یعنی بطریق تشنیع که حاجیان کم و سواران بسیار اند انتهی واز انجمله ست آراستن شتران
بزیور سیم و زر و قلائد و اساور و حریر وغیره وقت خروج از شهر خود برای حج و هنگام رجوع و نزدیک دخول مکه و مدینه
شرفهما الله تعالی و این بدعات محرمه و منکرات شنیعه ست واجب ست انکار بران و منع ازان بر هر قادر و حال ایشان
برین معنی مفاخرت و مباهات و ریا و سمعه و طلب ثنا و رغبت باقران ست حالانکه همه ایشان آثم اند و ان و همچنین ساکت
بران و استحسان کننده و بیننده آن و از انجمله ست ناله کردن زنان و گریستن شان بآواز بلند برای اقربا و اصحاب خود
وقت سفر حج و شنیدن مردان آنرا در راه و غیر آن و عدم انکار بران حالانکه این بدعت و واجب لانکار ست و از انجمله
انکه بعضے جهال نزد حجر اسود آمده بوسه می دهند و استلامش کرده طواف شروع می نمایند یا این را در آخر طواف
بعمل می آرند و بر میگردند حالانکه این طواف وی صحیح نشده زیرا که شرط طواف محاذاة حجر بجمیع بدن خود ست پیش
طواف نمودن قاضی ابو طیب آنرا مشابه بتکبیر احرام گفته و هر که مواجه او شده طواف ازوی صحیح نشده و شوط اول
در حساب نیامده بلکه طواف او همین شش شوط بوده و این طواف اگر طواف قدوم ست دم بروی واجب ست و اگر
طواف افاضه ست حجش باطل ست آدمی را باید که ازین معنی متنبه باشد و هر که را چنین بیند حکم کند که از حجر اسود بسوی رکن
یمانی اندکی متاخر شود و بیت را بر یسار خود گذاشته طواف شروع نماید و در آخر اشواط بسوی باب اندکی تقدم
کرده بیرون رود و از انجمله ست مس کردن بسیار مردم دیوار را بدست خود در طواف و قت موازات شادروان
و این طواف صحیح نیست و اگر در طواف افاضه ست حج فاسد شده و این فعل یسیر ست اما خطری عظیم ست و تنبیه
بران واجب و همچنین ست حکم کسی که مشی کرد بر شادروان یا استاد بران یا نهاد بروی پای خود در حال طواف و
بسیار کسان بر شادروان استاده روی خود بر دار بیت می نهند ان را از شل همچو امور غایت حذر
می باید تا در محظوری واقع نشود و حجش فاسد نگردد و هر که را بیند که چنین میکند یا کسی پیش پیش وی چنین بعمل آرد او را
بگوید که یکدو قدم اختیاطا طار جوع کرده طواف کند تا طوافش صحیح باشد و از انجمله ست تقبیل حجر و استلام وی بدست
و حالانکه در حجر طیب و مسک مالیده ست پس در استعمال طیب که حرام ست بروی بدون شعور می افتد و دم بروی واجب
میگردد و در تنبیه الغافلین گفته گمان نمیکنم درین خلائق و کمتر مردم ازین فعل سالم می مانند پس واجب ست بر عالم تعلم
این فعل و تنبیه دیگر برادران مسلمان براه خیر خواهی و شفقت بر حال شان انتهی و از انجمله ست طواف کردن از رو[illegible]
حجر و این طواف نیز صحیح نیست بلکه حج وی باطل ست اگر در طواف افاضه ست و گمان نکرده [illegible] واجب و دم
اگر در طواف قدوم یا در [illegible] عالم صحیح و از انجمله ست ترک جمعه یعنی [illegible] و قوجه نمودن [illegible]

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عرفه در شب بایقاد شموع و قناديل و تفاخر بدان و این همه از بدع محدثه در دین ست و متعین ست بر صاحب قدرت منع
آن و زجر آنها ازین فعل و از انجمله ست طواف کردن بقبهٔ آدم علیه السلام و این نیز بدعت شنیعه ست و انکار بران و منع
ازان واجب و از انجمله ست کوچ کردن بعد زوال روز عرفه و آمدن بسوی هردو علم یا قریب بآنها و استادن در آنجا
و هنگام سقوط بعض قرص شمس شتابی کردن در خروج از میان هردو علم حالانکه نزد شافعی بر فاعل وی اراقت دم ست
استحبابا یا وجوبا و نزد مالک وقوف در پارهٔ از شب واجب لا بد منه ست و بر تارک شن خون ریختن لازم و این فعل بدعت منکره
ست و اجب ست بر امیر منع ازان و از انجمله ست عدم وقوف اکثر حجاج در مزدلفه و اگر وقوف هم کرد مبیت نمیکنند و انکار
این بدعت هم بر امیر واجب ست زیراکه در ترک مبیت بمزدلفه اراقت دم واجب میشود و این خزیمه و جماعتی از علما آنرا
رکن گفته اند برین تقدیر در ترک آن فساد حج ست و بدم جبر آن نشود و شرط مبیت آنست که در ساعتی از نصف ثانی
شب باشد پس اگر پیش ازان کوچ کرد دم ازوی ساقط نشده و اگر پیش از صبح بسوی وی عود کرد ساقط شد و از انجمله
ترک سنت وقوف ست بمشعر حرام و این نیز بدعت ست و از انجمله رجوع ست روز نحر بسوی مکه و کردن طواف افاضه
اشتغال بدان تا شب و مبیت بمکهٔ معظمه در لیالی منی و این نیز بدعت ست و بر فاعل وی اراقت دم لازم نزد مالک و اظهر
اقوال شافعی عدم اراقت دم ست و اظهر نزد نووی وجوب و ترک مبیت ست و هو مذهب مالک و من تابعه و از انجمله تاخیر رمی
یوم رابع از ایام رمی ست حالانکه رمی قبل از زوال غیر معتبر ست زیراکه آن همچو نماز پیش از وقت خود ست پس وجود و عدم
وی برابر باشد پس اگر داند که رحیل قبل از زوال ناگزیر ست روز سوم بعد زوال رمی کوچ کند تا دم ازوی ساقط
شود و چندان بماند که آفتاب فرود و زیراکه در غروب آفتاب منی مبیت دران و اقامت تا زوال تا آنکه رمی کند
بعد ازان روی واجب میگردد و از انجمله سبقت بعض اتراک و اصحاب جاه بسوی آب منع مردم ازان بضرب
و غیره تا اکثر خود و شتران خود دانند و این بدعت محرمه ست و تعدی غیر جائز و نگریست سکوت از انکارش حرام
و بر فاعل وی توبه واجب ست زیراکه آب حق همه مسلمانان ست و جمله مردم دران شریک یکدیگر اند تخصیص خود بدان نمیرسد
و نه دفع اهل احتیاج ازان و از انجمله منکرات حج هم بسیار ست بیش از حصر و اینکه مذکور شد نمونه ایست ازان طالب
را باید که تفصیل آنرا از کتب فقه و کتب در بدعات بجوید و الله الموفق فصل سطور را در باب مناسک حج کتابی ست
موسوم برحمة الصدیق الی الطریق تحقیق در وی مناسک صحیحه ثابته از سنت را از رسوم و عادات حاجیان جدا کرده
و بدعت را از سنت ممتاز ساخته من شاء فلیرجع الیه فصل شانزدهم و منجمله منکرات و بدع نکاح استعمال فوطه
حریر ست و همچنین ست و با کثر این تکاب قمیص می باشد و همچنین تنجیر در بسا خر فضه و غرش حریر و خز آن و
انکار ازین بدعت واجب ست و هر فاعل و پیرو اگر عاجز ست از تغییر حرام بردی حضور و ساقط ست ازوی وجوب اجابت
دعوت و از انجمله اجتماع زنان و مردان بر سطح یا عرصه ها برای تفرج کردن بسوی مردان پس گروه جوانان باشند
خوش [illegible] و از انجمله [illegible] و از انجمله [illegible]

Presented by: Rana Jabir Abbas

نقش کرده اند و انکار این بدعت و مبادرت بسوی تغییر وی واجب ست و همچنین گاهی سر بند و سر پوش قماقم و مباخر
وغیره بر صور طیور میباشد و این نیز حرام ست و شکستن صورت از وی واجب لان اگر در بساط و وسائد باشد و ممتهن
بود منکر نیست و از انجمله آنکه در ولیمه کسی باشد که مردم را بفحش و دروغ می خنداند غزالی گفته حضور این مجلس جائز نیست
واگر حاضر شود انکار بر ان واجب اگر مزاح بی کذب و فحش ست مباح باشد اگر از آن عادت و صنعت نگرفته ست و از انجمله
ست اسراف در طعام و بنا و این نیز منکر ست قاله الغزالی و از انجمله ست شوار در بلاد مصریه و آن بدعتی ست مشتمل بر
چند محرمات همچو فرش حریر و تظلیل بدان و ستر حیدران بآن و استعمال اوانی ذهب و فضه و گلگشت زنان بر دوان و حضور
مغانی بالات محرمه و انفاق مصرف بر یا و سمعه و مفاخرت و استعاره قماش مستحسن از مردم برای تکثر و این تشبع ست
بچیزیکه داده نشده اند و دیگر بدعات شنیعه و امور محرمه که بنا بر شهرت مستغنی از ذکر ست پس منع ازان و تغییر وی بر هر
قادر واجب ست و حضور آنجا و سکوت ازان حرام و حاضر آنجا اگر عدل باشد باین حضور فاسق میگردد و الله اعلم و از انجمله
ست جلوه دادن زنان بمردان در احسن ثیاب و اکمل حالات در مجمع ازنار اجنبیات و بلوی باین بدعت محرمه عام ست
وسالم نیست ازان مگر کسی که خدایش نگاهدار و زیرا که نظر کردن بسوی آنمرد بشهوت باشد یا غیر آن حرام ست علی الاصح
باانکه در بیوقت هیچ زن ازان مرد پرده نمیکند مگر نادر پس مرد بسوی زنان می نگرد و زنان بسوی وی نگاه میکنند بلکه
تحدیق نظر و امعان بصر میکنند برای تحقق محاسن آنمرد بعده باین محرم محرمات دیگر هم منضم میسازند و آن جلوه بخشیدن
عروس ست در جامه ترکی از قباد کلوته و گرفتن شمشیر در دست و این همه حرام ست و از کبائر در حدیث بران لعنت آمده
و هیچ بهره مند آنرا نکرده و از انجمله ست جلوه دادن زن بر شوهر روبروی مردمان اجنبی و آن مردان گلگشت زینت
و زیور و آرایش و پیرایش این زنان میکنند و این بدعت در طائفه از اهل دمیاط و برلس وغیرها و بلاد مصریه دیده شد
کما قال صاحب التنبیه بلکه اگر آن زن را از مردان پنهان کنند و دیدن ندهند مردان که از قدیم خوگر آن بوده آمده اند
دروازه شکسته بقهری درآیند و رسم خود بجای آرند و این محتاج بیان تحریم نیست زیرا که از اشنع بدعات و اقبح محرمات ست
و هر که از زوج یا متفرج آنرا حلال داند کافر باشد و گردن زدنی و تارک انکار برین کار از حکام و اقارب و جیران واجانب که قدرت
منع دارند آثم فاسق شریک ارتکاب غیر ناصح برای خدا و رسول و مومنین ست نعوذ بالله منه و از انجمله ست نشستن قرابتیان
مرد با مرد وقت جلوه زن بر منصه همچو برادر و این عم وغیرهما و این بدعت محرمه در بلاد مصر و شام بسیار ست و از بدعت
اول هیچ فرق ندارد زیرا که در رجال اقارب و اجانب هیچ تفاوت درین باب نیست زیرا که اینها نیز محارم آن زن نیستند و
و شاید گاهی بعضی از ایشان با آن زن مفتون هم شوند بدیدن وی و اکمل حالات زینت و اجمل اوقات فرحت و بران فساد
و بنا و دین مترتب میشود کما لا یخفی و از انجمله اعتزال زن ست در حالت حیض و نفاس مرد جدا از وی و این بدعت مکروه
مخالف سنت صحیحه ست چه در حدیث عایشه رضی الله عنها در صحیح بخاری و مسلم از آنحضرت با وی رضی الله عنها در این حالت ثابت ست و از انجمله
کتابت کاتبه بر جواب حریره و فتوی بعدم جواز این بدعت در فتاوی خود تصریح کرده و آنا انجمله لیسا بنان بعض
قابله راست بچه را از انچه در انگشتان وی از نجاست متعلق گشته وقت استنقاء و لمداز شکم مادر باعتقاد انکه نافع ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از چیزی و چنان حالانکه کذب صریح ست وغیر جائز چه سنت تحنیک طفل ست بتمر و نحو آن و آنرا بخود خواندن نیز اینست
ست وقت عسر ولادت زیل موش در میده آرد بروجهی که آن زن نداند باعتقاد آنکه موجب سهولت ولادت ست
واین بدعت محرمه واجب الانکار ست چه خوردن نجاست حرام ست در تنبیه الغافلین گفته زنان را ازین قسم بدعات و
ماشابهها بسیار بوده ست استیفا مر آن ممکن نیست و از آنجمله نهادن لوح و دوات و قلم و نان و شکر وغیره ست در شب
هفتم از ولادت نزد سر طفل و پریشان کردن آن صبحدم بر زنان وغیر ایشان بزعم آنکه این عمل برکت دارد و کسیکه از ان
چیزی میگیرد وی را از صداع وغیره نفع می بخشد حالانکه این همه کذب و افترا و ابتداع در دین ست و از آنجمله ست در دوران
زن صاحب نفاس در تمام خانه باین طور که وی حامل بچه در کنار باشد و پیش پیش وی دایه و زنی دیگر با طبقی از نمک و
کمون برود و ازان نمک هر طرف یمین و شمال بپاشد و در طبق چیزی از بخور باشد که آنرا برای خوذ نگاه دارند بزعم
آنکه نافع ست از امراض و کسل و عین و جان و این همه بدعت کرده ست و از شرع در چیزے نه و از آنجمله ست سوراخ کردن
گوش صبی و انکار این بدعت و منع ازان واجب ست اما دختر پس امام احمد نص کرده بر جواز ثقیب وی بنا بر حاجت زیور
اما غزالی در احیاء العلوم ازان هم منع کرده و گفته که نمی بینم رخصت در ثقیب گوش دختر برای آویختن حلقه های زر زیرا که
این ثقیب جرح مولم ست و تزیین بخلق غیر مهم و در مخالفت واسوه کفایت ست ازان و این ثقیب اگرچه معتاد ست اما حرام
ست و منع ازان واجب و استیجار بران غیر صحیح و اجرت که بروی ستانند حرام ست مگر آنکه ثابت شود از روی نقل رخصتے
دران و ما را تا آیندم رخصت دران نرسیده انتهے **فصل هفتدهم** و منجمله بدعات عیادت عدم عیادت مریض
مت روز شنبه و هر که عیادت کند دران روز تطیر کنند بوی و شاق آید برایشان و این بدعت ست در دین و مخالف
سنت سید المرسلین و از آنجمله ست ترک عیادت در شب و کراهت آن و تطیر بدان و حالانکه آنحضرت صلعم منع نکرده
انرا نه در شب و نه در روز و شاید که آن مریض تندرست نشود پس ثواب عیادت که بران در احادیث حث بلیغ فرموده
اند از دست نکس فوت شود و از آنجمله آنکه چون برای عیادت آید چیزی برای مریض همراه خود بیارد خواه عائد غنی باشد یا فقیر ورنه مقدح میشود در نجاح
و بذالت و قلت مروت حالانکه سنت بآن وارد نشده و از آنجمله لطم و نوح و شق جیب و قطع شعر ست بر میت و از آنجمله
قرارت مقرران ست پیش پیش جنازه و تمطیط و تلحین و زیادت حروف و اصوات بدعت محرمه واجبست بر قادر و چون
از نووی این مسئله پرسیدند در جواب آن گفت که این منکر ظاهر و [illegible] ست و حرام ست باجماع علماء و نقل
کرده ست بران اجماع ماوردی وغیره بلکه اگر قرارت مذکور بروجه [illegible] کرده خواهد بود زیرا که
از آنحضرت صلعم و دیگر سلف مقتدی بهم منقول نشده و همچنین بودن ذاکران همراه جنازه بدعت مکروه ست و الله
اعلم و از آنجمله ست پوشیدن مرده بلحاف حریر و خوط حریر و مزکش خواه از بالا باشد یا از زیر و این بدعت محرمه
ست و انکارش بر فاعل آن واجب چه تقدیم مرده بسوی خدا تعالی در جامه ذوق افتقار باید فضلا بس تبه
و افتخار و از آنجمله ست بنا ساختن مقبره و آن حرام ست و هدم آن واجب باتفاق علماء بن الحجاج در مدخل گفته
که ملک ظاهر عزم کرده بود بر هدم مقابر که در قرافه مصر واقع ست لیکن [illegible] زیارت را جمیله [illegible] نظر باز داشت و گفت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

انجا قبور امرا ست مبادا در ہدم آن فتنہ برخیزد لہذا اول از فقہاء استفتا کنید اگر انہا فتوی دہند ہدم باید ساخت
تا ہیچکس را تشویشی نباشد راوی این حکایت کہ بروی وثوق دارم و بر سخنش اعتماد ہم ہست میگوید پادشاہ این استفتا
بمن داد تا پیش علماء وقت برم پس نزد ظہیر ترمذی و ابن الجمیری و امثال ایشان رفتم ہمگنان خطوط خود نوشتند و بیکزبان
گفتند کہ بر ولی امر ہدم آن ہمہ واجب ست و دور انگندن خاک آنجا لازم و ہیچکس از علماء دران اختلاف نکرده پس این
فتوی بوزیر سپردم نمیدانم کہ وی چہ کرد و خاموش ماند و ملک ظاہر بسبوی شام رفت و ہمانجا درگذشت انتہی در
تنبیہ الغافلین گفتہ و اما بنا بر قبر در غیر مقبرہ مسبلہ پس آن نیز بدعت مکروہ ست بشیر مالکی گفتہ قبور موضع زینت و مباہات نیست
ولہذا نہی کردہ اند از بنا بر آن بر وجہی کہ مقتضی مباہات باشد و ظاہر آنست کہ باین قصد حرام ست و گفت محمد بن حکم در حق
کسیکہ وصیت کرد بہ بنا بر قبر خود کہ وصیت او باطل ست انتہی و در حدیث مسلم ست کہ نہی کرد آنحضرت از گچ کردن قبر و از بنا
ساختن بر آن و در حدیث ابو داؤد و ترمذی و صحیحہ ازجابر آمدہ کہ نہی کرد رسول خدا از گچ کردن و نوشتن بران و پامال
نمودن و بنا ساختن بروی و از انجملہ ست کتابت بر قبر و این نیز بدعت مکروہ ست نووی در شرح مہذب گفتہ نیست فرق
در انکہ مکتوب بر لوح باشد نزد سر میت یا در غیر وی بنا بر اطلاق احادیث گوئیم این بدعت ہم خیلی عام ست خصوصا در طائفہ
امراء و حکام و مشائخ و از انجملہ ست تاخیر در دفن میت از روز وفات برای اجتماع مردم یا گذاردن نماز جمعہ بروی یا حضور
فلان و فلان و مانند آن و اینہمہ گاہی سبب انفجار وی میشود و از انجملہ آنکہ در قبر دفن کنند کہ مردہ سابق آنقبر ہنوز بپوسیدہ
نشدہ و اثر وی نرفتہ بغیر ضرورت و این بدعت محرمہ ہم خیلی در مردم شائع ست بلا نکیر و نیست فرق در انکہ مردہ اول
پدر وی باشد یا مادر و پسر یا اجنبی تا آنگہ بعضی وصیت میکنند بدفن خود در قبر پدر و پسر و قرابت خود و این جائز نیست زیرا کہ
نبش قبر و کشف میت حرام ست و موضع مختص ست بوی دفن دیگری در وی روا نباشد مگر آنکہ اول فانی مطلق شدہ باشد
و بقایای از وی باقی نمانده و واجب ست بر ہر قادر انکاران و اگر قادر نیست واجب ست کہ در چنین جنازہ حاضر نشود زیرا کہ
حضور دفن سنت ست و انکار آن ہم واجب برای ارتکاب سنت تعرض ترک واجب نتواند کرد و از انجملہ ست فرش کردن زیر
میت و تکیہ نہادن زیر سر وی و این بدعت شنیعہ ست و ہمچنین البسہ فاخرہ ثیاب از حریر و ذہب بمیت ہمراہ کفن و این حرام ست
بنا بر اضاعت مال من غیر ضرورۃ و ورثہ را مطالبہ اش می رسد و از انجملہ ست تجمیر نزد یک قبر و این بدعت مکروہ ست
در حدیث از اتباع میت بنار نہی آمدہ و ابن منذر اجماع نقل کردہ بر کراہت آن و از انجملہ ست بند ساختن بینی و دہن
میت بہ پنبہ و این نیز بدعت ست و ہمچنین ادخال قطن در دبر وی بعود و نحوہ ابن الحاج گفتہ این فعل شنیع قبیح ست و
حرام ست در حیات وی تا بعد از ممات چہ رسد و از انجملہ ست قرارت و ذکر کردن غسال بر میت نزد ہر عضو وی و این
بدعتی ست کہ از سلف وارد نشدہ و از انجملہ حضور قراءت بر میت یا قرب خانہ او و گستردن بوریا یا فرش بر راہ مشترک برای
نشستن آنہا و این بدعت ست و نہی کرد آنحضرت از نشستن بر راہ ہا پس واجب ست انکار آن بر ہر قادر و از انجملہ برابر
ساختن بدن مردہ ست بہ پر کردن پنبہ زیر دقن و گردن و بر ہر دو زانو تا آنکہ از پا تا سر ہموار میشود و دران چند حرام جمع
میشود اول اضاعت مال دوم اخذ مال ورثہ سوم غصب حق شان و از انجملہ ست سخن کردن ہمراہیان جنازہ در

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

امور دنیا و بلند ساختن آواز و ضحک و قهقهه و تشاجر و سباب وغیره و این همه بدعت تشییع ست زیرا که سنت در مشی با جنازه سکوت و اطراق و اعتبار و تفکر ست تا بمیت چه گویند و بروی چه واجب شد و بعضی از سلف بنا بر ضرورتی با یاری ملاقی شدن میخواستند اما چون او را در جنازه میدیدند جز سلام حرفی دیگر از مرام نمی راندند و جماعتی از علماء قول بنا وی راکه استغفار کنید برای میت مکروه داشته اند از این سند زگفته ما هم مکروه داریم آنچه او شان مکروه داشته اند و از انجمله ست بخشیدن آنچه بر میت ست بغاسل پس بعضی اگر چیزی قیمت دار ست آنرا پنهان دارند تا بدست غاسل نیاید و بعضی برای فخر و ریا چیزیے می افزایند و بهر حال این اعطاء و اخذ بدعت محرمه ست و دران اضاعت مال و رشه ست و انکار بر قادر واجب و از انجمله ست آراستن زن صغیره یا نو عروس با حسن ثیاب و زیور و نشانیدن وی همچو عروس و بردن وے با سانو و نشاط برای دفن بتاخیر وقت تا آنکه بو میکند و این بدعات عظیمه و محرمات شدیده قبیحه ست حرام ست بر هر قادر سکوت از وے و واجب ست بر هر واحد مساعدت در دفع ان و منع ازان بقدر طاقت و هر که باوجود قدرت منع نکند اگر عادل ست فاسق شود و شهادت وی مردود باشد و از انجمله ست دفن کردن در تابوت بغیر ضرورت و این نیز بدعت مکروه ست احدی از صحابه نکرده و اگر میت وصیت کند بآن نافذ نباشد مگر انکه زمین نرم و نم باشد و از انجمله ست برون نان و متوفر و بزر پیش جنازه بر سر حمالان و چون بر قبر رسند گوسفند ذبح کنند و گوشت وی بانان تقسیم سازند و باین جهت رحمت و ضراب لغط و نهب واقع میشود و اکثر بغیر مستحق میرسد و گاهی پیش از قسمت میرباینده و ناتوان بسبب زحمت و ضراب تا آنجا نمیرسد و این اگر از مال ترکه ست پس حرام ست و اگر میت بآن وصیت کرده یا ورثه رضا داده پس مفاخرت و ریا و سمعه و مباهات ست چه اگر مقصود ازان روی خدا ست و ایصال اجر بمیت صرف ان در غیر وقت جنازه سرا و جهرا باهل استحقاق چه بدست و ذبح بر قبر اگر چه سالم باشد از مقاصد فاسده بدعت مکروه ست از اعمال جاهلیت و در ابو داود از انس آمده که انحضرت فرمود عقر نیست در اسلام و مراد بعقر همان ذبح ست بر قبر که اهل جاهلیت میکردند و از انجمله ساختن صندوق و در ازین بر قبر و اکثر این کار با قبور صلحا میکنند حالانکه آنها اولی تر اند باتباع سنت و از انجمله ست بمیت نزدیک قبر در مقبره و این نیز بدعت مکروه ست و همچنین فرش نزدیک آن و پوشیدن وی بجامه یا خیمه و افروختن چراغ و قندیل که این همه بدعت ست احدی از سلف مقتدی بهم آنرا نکرده و از انجمله ست نقل میت از بلد بلد و این هم بدعت محرمه ست و واجب ست انکار آن و نص کرده اند بر عرشش قاضی حسین و ابو الفرج الدارمی و صاحب التتمه وغیره و از انجمله ست بامداد ان رفتن بر قبر و عتاب کردن بر کسیکه دران وقت حاضر نشود حالانکه زیارت قبور مستحب ست برای مردان بدون تخصیص وقت دون وقت و از انجمله ست طبار کردن اهل میت اطعمه وغیره و دعوت مردم بسوی آن و قرارت ختمات تا آنکه هر که آنرا ترک کند گویا امری واجب گذاشته و این اگر از مال ورثه ست بدعت مکروه ست از سلف صالح وارد نشده و اگر از ترکه ست که در ان یتیم یا غایب ست و میت بآن وصیت نکرده خود ازان و حاضر شدن آنجا حرام ست و انکار و منع آن واجب همچنین اگر قرارت با لحان و تمطیط باشد حضور آنجا حرام ست مگر قادر را باشد انکار و این بدعت نزد جاهلان سنت شده تا آنکه میگویند که فلانی چه قدر بخیل و شحیح ست

Presented by: Rana Jabir Abbas

کہ برائی میت خود یک ختم ہم نکردہ و ہیچ صدقہ از طرف وی نداده و از انجملہ ست زیارت کردن زنان قبور را
و گذشت در کبائر و از انجملہ رش قبر میت ست وقت انضجاع وی در قبر بگلاب و این بدعت مکروہ ست ابن ملقن در
شرح منہاج گفتہ کہ ان اضاعت مال ست و اگر حرام گویند ہم بعید نیست آری قبر را با آب صرف برائی حفظ خاک و تقاطر
بتبرید مضجع پاشیدن رواست و از انحضرت و صحابہ منقول و از انجملہ ست نہادن آب و نان در شب بمکان غسل میت
و افروختن چراغ در انجا باعتقاد عود روح میت در ان مکان و خوردن و نوشیدن و روشنی گرفتن وی از ان
و این اعتقاد فاسد ست حسن مکذب دست و بدعت منکرہ ست از قلت عقول نساء و جہل آنہا بشرع ناشی شدہ
بر زوج و ہر کہ بجای او باشد واجب ست منع آنہا از ان تا بدانند کہ بدعت ست ہیچکے از صحابہ و تابعین بلکہ احدی از عقلا
آنرا نکردہ چنین نیست کہ از خرافات نساء جاہلات ست **فصل ہیجدہم** و منجملہ بدعات مواسم اعیاد ست فریج جاہلیہ
در شب کہ صبح آن عید قربان ست چہ اگر این ذبیحہ قربانی ست لازم آمد ذبیحہ دیگر کردن بعد نماز و اگر دیگر ست بدعت ست
و فاعل آن اثم و از انجملہ ست فروختن جلد ذبیحہ قربانی و آن حرام ست و ہمچنین جائز نیست جزار را دادن جلد و چیزی از ان
و از انجملہ ست تقسیم کردن گوشت قربانی بعد پختن در دیگ و غیرہ حالانکہ این جائز نیست چہ حق فقراء در تملک جزوی از ان
ست نہ باین طور و از انجملہ ست تصدق ہمہ گوشت وی و نخوردن خود از ان و این خلاف سنت ست و از انجملہ ست زیارت
اموات بعد عید و از ان قبیل بر و تفجع بر اقارب شناسند حالانکہ مخالف سنت ست چہ تعجیل رجوع ست بسوی اہل و شہود
تضحیہ اکل از ان و از انجملہ ست استعمال زنان حنا را روز عاشورا و آن بدعت ست و ہمچنین غزل کتان و دوختن کفن از ان
با عتقاد نیامدن منکر و نکیر بسبب کت آن خیط در ان روز در قبر و این افترا ست بر خدا و واجب ست توبہ و رجوع از ان
و از انجملہ ست پختن و ساختن انواع حلاوات در اول پنجشنبہ از ماہ رجب برائی ریا و سمعہ و ساختن صوا از ان بنام تعاشیر
و این بدعت عظیم ست ابن الحاج گفتہ ہر کہ آنرا از ایشان بخرد وی نیز معین و شریک ایشان در ین اثم باشد و کسیکہ انجا
حاضر شود شہادت وی مردود باشد و از انجملہ ست صلوۃ الرغائب در ین شب و آن بدعت ست و حدیثی کہ در ان
وارد ست موضوع ست باتفاق محدثین و امام ابو بکر طرطوسی آنرا در کتاب خود کہ مسمی ست بحوادث و بدع ذکر کرد
و اول کسیکہ آنرا احداث کردہ بیان او ستودہ فمن اراد ذلک فلینظر فی کتابہ و از انجملہ ست ایقاد قنادیل رنگین در ین
شب و در شبہائی کہ بعد او ست در خانہا در دشتق و نواحی آن و آنرا عادت و سنت گرفتن برائی امن خود و غالبا این
قنادیلہا را در طاقہائی آویزند و زنان و طفلان تفرج وی میکنند و مردم راہ از بیرون می بینند و بآن مفاخرت
میکنند حالانکہ بدعت در دین و مخالف سنت سید المرسلین ست و انچہ در وی از مفاسد اسراف و غیرہ ست بر ہیچ
ذی لب پوشیدہ نیست و از انجملہ ست انچہ احداث کردہ اند در شب بست و ہفتم رجب کہ شب معراج بنو ست
و در شب نصف شعبان کہ شب مبارک ست از کثرت وقود قنادیل در مسجد اقصی و دیگر جوامع و مساجد و اجتماع زنان
با صبیان و مردان کہ موجب فساد و تنجیس مساجد و کثرت لعب و لغط در ان و در آمدن زنان در جوامع بتزین و تعطر
و بسر کردن شب ہمدران جامع اولاد و بول و براز کردن زنان و طفلان در وقت ضرورت در زوایا ازان یا در جامع

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یا در نعل یا در آوند یا بیرون مسجد در طریق مسلمانان بنا بر جیار مردم یا نیافتن جای دیگر و نجس شدن مسجد از تلوث آن و دیگر
مفاسد و این همه بدعات عظیمه در دین و محدثات اخوان الشیاطین ست و اسراف و تبذیر و اضاعت مال و تنبیه الغافلین گفته
هر که عاجز باشد از تغییر این منکرات او را باید که آن شب نخواند در خانه خود بگذارد و در جامع حاضر نشود اگر مسجدی دیگر سالم از این
بدع نیابد و از انجمله ست انچه احداث کرده اند از عمل مولد در شهر ربیع الاول ابن الحاج گفته و منجمله انچه احداث کرده اند از بدع
باعتقاد شان که آن از اکبر عبادات ست چیزیست که میکنند آنرا از مولد و آن محتوی ست بر بدع و محرمات بعد ذکر کرد منجمله
آن استعمال ایشان مغانی را بآلات طرب در حضور امردان و جوانان و در ویت زنان ایشان را و انچه دران از مفاسد ست
بعد گفت پس اگر خالی باشد مولد از سماع و بساز و طعامی و نیت کند بدان مولد را و بخواند بسوی آن برادران را و سالم باشد
از همه انچه گذشت پس آن بمنفعت ست بنفس نیت وی زیرا که این زیادت ست در دین و نیست از عمل سلف ماضیین و اتباع
سلف اولی بلکه واجب ست از انکه زیاده کرده شود در دین نیتی مخالف طریقه شان که بران بوده اند صاحب تنبیه الغافلین بعد ایراد
عبارت ابن الحاج بهمین الفاظ که مذکور شد میگوید گفتم کاش سالم می ماند مولد از مناظره و مفاخره و ریا و تکلف و هرگاه که
معلوم شود بقرائن احوال که باعث بران همانست که ما ذکر کردیم پس مکروه باشد خوردن این طعام زیرا که آنحضرت صلعم نهی
کرد از اکل طعام متباهین یعنی متفاخرین و گاهی باعث میشود بران تعرف بزرگان انانکه می طلبند آنها را از قضاة و امرا
و مشائخ و مانند شان و گاهی باعث می باشد بران بعض مشائخ را طلب توسع بر نفس خود بچیزیکه زیاده شود از حاجت
وی از انچه آورده اند مردم بسوی وی بسبب این مولد بر طریق مساعدت یا هدیه یا حیا یا مناظره اقران از محبان شیخ
و اتباع او و نحو ذلک و گاهی می باشد از اهل شر و از کسانیکه پرهیز کرده میشود از زبان او و ترسیده میشود از غضب وی
پس آنکس مولد میکند تا بجنبد بسوی خود ضعیف دلانرا و کسانی را که از وی میترسند و قدرت وی بروی نمیرسد بنا بر
خوف خون و طول زبان وی در آبروی او و دشنام دهی وی در ایذائیکه بوی رسد و مانندان و گاهی باعث بران خلاف آن
این همه یا شد از انچه منحصر نمی تواند شد بنا بر تنوع مقاصد فاسده و اختلاف آن پس ظاهر میکند که قصد وی اکرام نبی صلعم
اظهار فرح و سرور بمولد او ست و تصدق بر فقراء و قصد باطل وی خلاف چیزیست که ذکر کرده و این نوعی ست از نفاق
و اگر قربت بود در نفس خود باین قصد باطل میگردد و اثم میشود فاعل وی و حاضر وی و ساکت از انکار چیزی که
متحقق شده ست از وی و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل انتهی کلام الشیخ محی الدین بن ابراهیم النحاس رح فی تنبیه الغافلین
مترجما من العربیة بالفارسیة و من عینه نقلت کاتبه عفا الله عنه که تصنیف این کتاب در سنه هشتصد و یازده
بوده پس قریب به پانصد سال میشود که ازین بدعت منع کرده اند و حدوث آنرا شصت سال یا اندکی زیاده بوده باشد
و از وقتیکه حادث شده ست غالبا محتوی بر بدع و محرمات و منکرات آمده و لهذا علمای دیندار که اقتدای مشان
در دین کرده میشود از زمانه حدوث وی از عمل وی تحذیر فرموده اند و اولا ایجاد آن از شافعیه شده بعد رفته
رفته در تمام مذاهب رواج گرفته با آنکه در هر چهار مذهب روان کرده اند اما اهل بطالت موفق بترک آن نمیشوند
در جواز عمل آن گفتگوی بسیار دارند تا آنکه رسائل بیشمار از طرفین در این باب مابین مطول و مختصر در فارسی و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عربی وارد و بهم رسیده و تعصبے عجیب و تعصبے غریب روی کار آمده که جز بظهور مهدی علیه السلام ارتفاع آن از عالم محال
می نماید و الله اعلم و از انجمله ست موافقت مسلمانان با نصاری در اعیاد شان و تشبه ایشان در تاکل و افعال و
فرستادن هدیه نخود و پذیرفتن هدیه شان و این از قبیح بدع و اشنع اوست و اکثر مردم از روی وقوع دران اهل بلاد مصر اند
و درین امر انچه از ذهن در دین و تکثیر سواد نصاری و تشبیه با اوشانست مخفی نیست و آنحضرت فرموده من کثر سواد قوم
فهو منهم و من تشبه بقوم فهو منهم و حق تعالی فرموده و من یتولهم منکم فانه منهم و گاهی مهادات در اعیاد سبب تالیف باهم و تربیت
مودت و محبت میباشد و حق تعالے گفته لا تجد قوما یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا
اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم الآیه با انچه در موافقت ایشان ست از ابهام شدید در تعظیم اعیاد ایشان و در شک
کردن انها بدین خود و با انچه آنرا مشروع کرده اند و حالانکه شرع منع کرده ست اوشانرا از اظهار اعیاد شان و لازم
کرده ست بر اوشان اخفاء آن و علماء انکار را بر اظهار شان مستحب گفته اند لیکن بسلمانان بر سکوت از انکار و مداهنت
و ران اکتفا نکرده بقبول هدایا بلکه باهدا بسوے شان از انچه معتاد اکل آن بوده اند در اعیاد خود پرداختند بلکه
مبالغه کردند در مداهنت تا آنجا که تشبه نمودند باحوال و افعال شان و متناهی نشدند از تشبه میان خود و با انا لله و انا الیه راجعون
ابن الحاج گفته مکروه گفت ابن القاسم هدیه فرستادن مسلمان برای نصرانی در عید وی بطریق مکافات و دیدآن را
از تعظیم عید وی و عون وی بر مصلحت کفروی نمی بینی که مسلمان را حلال نیست فروختن چیزیے بدست نصاری برائے
مصلحت عید شان نه لحم و نه ادام و نه ثوب و نه عاریت دادن دابه و نه اعانت بر چیزے زیرا که این از باب تعظیم
شرک و عون اوشان بر کفرست سلاطین را لائق ست که مسلمانان را ازان نهی کنند و این قول مالک و غیره ست
نمیدانم که دران اختلافے باشد انتهی و افعال قبیحه شان درین باب معلوم ست و مشهود و همچو اهتمام مسلمانان
درین روز بخوردن هریسه و فلابیه و غیرهما و ترکردن بعضے مر بعضے دیگر را باب و انداختن وی در آب و خروج بسوے
بساتین و رعی بعض مر بعض را در برکه وغیره و در دریا وغیره و جران از انچه ضررش متعدے میشود بغیر باره و مسامحه
از رجال و نساء و ایذا دهی شان بایشان چنانکه معلوم کسی ست که آزاد دیده و همچنین اهتمام زنان و آنانکه عقل شان
مشابه عقل زنان ست در خمیس عدن باستعمال بخور و رفتن هفت قدم و تفل کردن بروی بزعم آنکه این دافع چشم
زخم و کسل و دعک زجسد ست و همچنین رنگین کردن بیض برای صغار و کبار و مطاوعت کردن مردان و زنان را درین کار
از روی استخفاف دین و استهوان بدعت و اعراض از انچه بر اوشان ست از انکار تا آنکه کمتر باز ار و مکان یابی
که انجا بیض مصبوغ نفروشند یا قمار نبازند یا قمار نخرند بلا نکیر و همچنین جمع کردن برگهای درختان در شب شنبه
و اشتن آنها تمام شب در آب و غسل کردن بدان صباح شنبه باین زعم که آن موجب ذهاب امراض و اسقام و دفع سحر
و عین و جز آن ست و همچنین گمان میکنند که اکتحال درین شب بشبت و کحل موجب زیادت نور در بصر ست و اشتراء
شبث و شب بمکث و شرب دوا را درین شب تاثیریست که در غیر آن یافته نمیشود و زعم دارند که هر که را جرب یا حکه باشد
و دمی ادمان کبریت دران شب کرده بر سینه در افتاب بنشیند شفا یابد پس بسیاری از زنان بدون ازار و سراویل

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در آفتاب می نشینند و مردم در بحر و بر برایشان میگذرند و همچنین طعامی از شیرمی پزند و روز شنبه در حمام میخورند
و جسم را بدان طلا میکنند و این همه بدعت مستهجنه و دعوی مستقبحه و حوادث غیر مرضی خدا و رسول ست و آنرا انجمله تشبه ست
بالنصاری در موسم عطاس و آن روزی ست که در زعم آنها مریم علیها السلام دران روز غسل کرده پس همه نصاری
چه خورد و چه کلان دران شب غسل میکنند و آنرا سنت گرفته اند مردان و زنان مسلمانان هم با ایشان درین رسم
موافقت کردند و آنرا موسم گرفته در نفقه بر اهل و عیال توسع اختیار نمودند تا آنکه بعضی از ایشان باوجود قدرت
ترک اضحیه که سنت صحیحهٔ اهل اسلام و از شعائر شرع ست میکنند اما انفاق آن شب یا ده برمقدار ثمن اضحیه ترک نمی نمایند
حالانکه این همه نفقات در راه شیطان ست و منفق آن آثم اگرچه بر اهل و اولاد وی باشد چه دران تشبه ست باهل کتاب
و آنحضرت صلعم نهی فرموده ست ازان و آنرا انجمله آنکه بعضی زنان در رمضان حائض میشوند روزه افطار نمیکنند و این
بلا خلاف حرام ست برابرست که قضا کند یا نه و بعضی زنان سه روز افطار کرده باز روزه میگیرند و این نیز حرام ست
و آنرا انجمله ست تاخیر بسیاری از زنان در غسل از جماع و حیض و قتیکه پاک شوند در شب تا آنکه طلوع کند آفتاب پس غسل کنند
و نماز صبح قضا نمایند و این حرام ست با جماع و واجب ست بروی تبادر بغسل و نماز گذاردن پیش از صبح زیرا که اخراج
نماز از وقت وی عمدًا بالاجماع جائز نیست و زوج اگر با وجود علم بران انکار نکند و سکوت نماید شریک ن باشد در اثم
اگر زن عالم بتحریم اوست و اگر جاهل ست بروی اثم جهل اوست و همچنین چون از حیض پاک میشوند و از وقت نماز اقل
باقی ست دران غسل کرده نماز بگذارند لیکن بیگذارند تا آنکه وقت میرود و این نیز حرام ست و مبادرت با درک وقت
واجب بر زوج انکاران و تعریف آن لازم و نیز اکثر زنان نماز این وقت قضا هم نمیکنند حالانکه قضا آن واجب ست
اگر بقدر گنجایش یک تکبیر هم دریافته علی الاظهر و اظهر وجوب ظهر ست باز یک تکبیر در آخر وقت عصر و مغرب و آخر وقت عشا
و آنرا انجمله آنکه چون اکثر زنان بعد دخول وقت نماز حائض میشوند آن نماز را بعد پاک شدن قضا نمیکنند حالانکه اعتنا
به بیان این مسئله واجب ست بلکه بسیاری از مردان هم آنرا نمیدانند تا بزنان چه رسد و از انجمله ابتلاء بعض زنان ست لیت
نان را باب وقت خفتن بر سیری شکم برای فربه شدن و این بدعت شنیعه ست و اکل بعد شبع حرام ست نزد جماعتی از علما
و مکروه شدید ست نزد بعض دیگر خواه برضای زوج باشد یا بغیر رضای وی و واجب ست بر زوج انکار آن و زوج
شریک اثم وی ست در سکوت بران در تنبیه الغافلین گفته که گاهی این فربهی تا دل میرسد آنرا می میراند یا دماغ او را
مشوش میگرداند و عقل وی میرود و بعضی زنان چندان فربه میشوند که از استاده نماز گذاردن باز می مانند و
دست شان از استنجا کوتاه میگردد و برای پاکی ازان محتاج بدیگرے میشوند و از بسیاری از طاعات عاجز میگردند
و آنرا انجمله خوردن زنان گل ملتانی وغیره و این نیز حرام ست بر مذهب شهید و آنرا نجس بر اصح از مذهب شافعی و
در وی ضرر ست نزد اطبا زردی روی و نفخ بطن و جز آن پس بر زوج و ولی و هر که بران مطلع ست واجب ست
منع کردن ازان و جائز نیست بایع را که با وجود علم بدست دهی با قدر و شد و آنرا انجمله ست پیوند کردن مو و نمص
و تفلیج دندان و این همه از کبائر ست و آنرا انجمله ست تنقش و خضاب لبوا و و این حرام ست باجماع و مستلزم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فوت نماز ست و آلودگی عضو بنوشادر و آن نجس ست و در صحت نماز بعد شستن وی خلاف ست پس زوج و ولی زن را
واجب ست منع زنان ازان و اگر سکوت کند مع القدرة شریک یا شد در اثم آن و آزا نجمله ست پوشیدن زنان قمیصهای
کشاده و کلان تا آنکه بعضے قمیص چهل گز یا زیاده می باشد و در عرض هفت گز و این حرام ست بنا بر اسراف و خیلاء و تکبر
بر ضعفاء و گاهی زوج از سر انجامش عاجز میشود پس سبب فساد و فراق میگردد و اگر این قمیص با وجود این طول و عرض
رقیق و باریک هم باشد که ازان بشره نمود ارست و همچو شاش یمنی و بندقی و شعر و نحو ذلک پس این هم حرام ست چه پس آن
اگر بمقدار مباح باشد هم حرام ست بنا بر اجلاء بشره اگرچه در خانهٔ خود تنها باشد زیرا که کشف عورت در خلوت بغیر ضرورت
حرام ست و آزا نجمله ست ترک کردن بعضے زنان رفت و روب خانه بعد رفتن کسے از خانه بسفری با عتقاد آنکه این
بدفالی ست و گویا محو اثر او ست و وی عود نکند حالانکه این اعتقاد فاسد ست و این فعل احداث ست در دین و
نوعی ست از تطیر منهی عنه و آزا نجمله ست که بعضے زنان بعد از فروختن چراغ بر حاضرین سلام میکنند و این سلام
بی محل بدعت ست چه شرعیت آن وقت ملاقات یکدیگر ست پس بس و آزا نجمله آنکه بعضے چون از زنان خانه را بعد مغرب
میروبند طرفے از جاروب میسوزند و گویند کز رفتن در شب تفاول رفتن اهل خانه ست و سوختن سر جاروب دافع
این مصیبت ست و انکار این بدعت کاسد و اعتقاد فاسد لائق ست و آزا نجمله آنکه بعضے از زنان بعد مغرب هیچ شی
از آتش و دیگ و منخل و غربال و خمیر و جز آن بیرون نمی برند و اعتقاد دارند که باین فعل شوهر وی از خانه بیرون میرود
و می میرد و این بدعت شنیعه و اعتقاد فاسد ست و منع ست از ما عون که باستعارهٔ آن حکم فرموده اند و استعارهٔ
انسان را درین وقت جز بضرورت نخواهد بود پس ندانستن آن باین زعم فاسد یعنے چه و آزا نجمله نیاوردن صابون
و اشنان بخانه روز شنبه و آنرا موجب فرقت میان اهل خانه اعتقاد کردن حالانکه در شرع هیچ اصل آن نیست
و با نجمله زنان را ازین قسم خرافات و بدع مستهجنات بسیار ست که ذکر کردن آن عاقل را مستقبح ست تا بفعل آن
چه رسد حالانکه حصر و استیفاء آن ممکن نیست و هم در تتبع آن اطالت این مختصر ست و الله ولی التوفیق **فصل نوزدهم**
در ذکر منکرات مختلفه و بعض انواع آن از آنجمله ست انچه بدان بلوی عام شده و برزبانها بسیاری از مسلمانان جاری
گردیده و آن کذب ست در ابتداع القاب مثل محی الدین و نور الدین و عضد الدین و غیاث الدین و معین الدین
و ناصر الدین و جمال الدین و کمال الدین و ابو البرکات و ابو المعالی و ابو المفاخر و رفیع الدرجات و رفیع الشان و
جز آن و این در وغی ست که وقت ندا مکرر بر زبان میگذرد و همچنین هنگام حکایت و تعریف و غیر ذلک و این همه بدعت
ست در دین و منکر ست خلاف شرع مبین و غالبا مسمی باین اسم و ملقب باین القاب مردی فاسق یا ظالم یا جاهل
می باشد که دین را نمیشناسد بلکه اگر حقیقة نیز چنین باشد تا هم مکروه بود بنا بر انچه در وست از تزکیهٔ نفس تکلیف
که بعید باشد از مجاز هم فضلا عن الحقیقة ابو عبد الله قرطبی رح در کتاب شرح اسماء الحسنے گفته دلالت کرد کتاب و
سنت بر منع از تزکیهٔ انسان نفس خود را بعده گفته که علمای ما گفته اند که جاری میشود درین مجری انچه در بلاد
مصر و غیره و بلاد عراق و عجم بسیار بوده ست از نعت کردن ایشان نفوس خود را بنعوت که مقتضے

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تزکیه و ثناست همچو زکی الدین و محی الدین و علم الدین و مشابه آن انتهی و حق تعالی فرموده ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پس فقیکه محی الدین
یا ناصر الدین مانند آن گویند لابد است که روز قیامت ازان بپرسند که آیا درین وصف صادق ست یا کاذب اگر این معنے
جائز می بود متقدمین سبقت میکردند بسوی آن و بودند در صحابه کسانیکه نصرت کردند دین را بی شبهه و عزیز گردانید بسبب شان
خدا یتعالی دین را و تائید کرد بآنها اسلام را بشهادت خدا و رسول ولیکن ملقب باین القاب نشدند و هیچکس آنها را ناصر الدین و
معز الدین و موید الدین و امثال آن نخواند و نه از اسماء وکنی که آنها را بود عدول کرد پس کسیکه متصف باضداد این القاب ست
تلقیب می باین القاب چه قسم جائز باشد ابن حاج رح از نووی حکایت کرده که وی تلقیب خود بمحی الدین سخت مکروه می پنداشت
و در بعضے از کتب منسوب باو ست واقع شده که وی میگفت نمیگذارم من هیچکس را در حق از کسانیکه می نامند مرا محی الدین
گفت و دیدم بعضی فضلاء را از شافعیه از اهل خیر و صلاح چون حکایت میکرد چیزی از نووی میگفت قال محی النووی و
نمیگفت قال محی الدین النووی پس پرسیدم ازان گفت من مکروه دارم تسمیه او بچیزیکه آنرا مکروه داشته در حیات خود
انتهی صاحب تنبیه الغافلین بعد این بیان گفته و همچنین است آنچه ابتداع کرده اند از تسمیه دختران بست الناس و ست العلماء و ست
النساء و ست القضاة و ست الفقهاء و سقا الکل و آنچه مشابه او ست و این نیز بدعت قبیحه شنیعه ست و داخل ست تحت
عموم آن لعنت انبیاء و علماء و صلحاء اگرچه مسمی باین اسم معتقد دخول آنها درین اسم نباشد اما این کذب محض ست بغیر ضرورت
و کذب حرام ست باانکه دران کبر و مفاخرت و تزکیه و غیره علاوه آنست در صحیحین آمده که نام زینب برّه بود آنحضرت صلعم
فرمود تزکیه نفس خود میکنے و نامش زینب نهاد باانکه این نام در حق وی رضی الله عنها صدق و حق بود اما آنحضرت صلعم
تزکیه را ناخوش داشت پس کسیکه در حق وی کذب صریح باشد چه توان گفت اللهم تب علینا من البدعة و عصمنا منها
یا ارحم الراحمین انتهی کاتب حروف گوید عفا الله عنه که این بلا در عجم بیشتر از عرب بوده و راه بسیاری از علماء و امراء
و سلاطین و فقهاء زده حالانکه در قرآن بصراحت فرموده اند و لا تزکوا انفسکم و ازین قبیل ست آنچه دیگران در مدح ایشان
ازین قسم الفاظ استعمال میکنند که در حقیقت کذب صریح ست و باعث بران جای و اسطهٔ ارادت و جای تملق میباشد
و جای حصول دولت و جای محبت و جای قرابت و جای اغراض فاسده دیگر از جر منفعت و دفع ضرر و جزآن که بر هیچکسے
پوشیده نیست درین ادب سخت اهل ادب شده اند خصوصاً اهل مطابع که در فواتح و خواتیم کتب و رسائل مبالغه مدح
در حق مولف از حد امکان هم بیرون میبرند و بالفاظی میستایند که سلف هم بآن ستوده نشدند حالانکه هیچکسے از ایشان
بخبار آنحضرات آگاهی نمی رسد نه در علم و نه در عمل و عجب تر ازان آنست که قطع نظر از محمدین مسلمین آل اسلام در مدح کفار نافرجام
هم همین جاده می سپرند و از خدا و رسول خوف و شرم نمیدارند که چه میکنند در حدیث آمده که خاک اندازید در روی
مداحین و فرموده انکه چون مدح کرده میشود فاسق خشم میگیرد رب می جنبد عرش و فرموده اند که مدح برادر گلو ببرید
اوست و غیر ذلک من الاحادیث و این قبیل ست رسم تحریر تقاریظ در اواخر کتب یاران بر کتب یاران و تلامذه بر
کتب اساتذه محض بغرض دنیاوی و محبت یکدیگر مینویسند و بمدح کتاب مولف کتاب می پردازند خواه آن کتاب
در رد مسائل حق باشد یا در اثبات بدع و خواه مولف و متن طالب مجتهدی یا مقلد یا عالم منتهی یا جاهل غبی و این بدعت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شنیعه هم راه بسیاری از عوام مسلمانان که نظر بر ظاهر دارند و پی بحقیقت نمیبرند زده و از راه هدایت گمراه کرده
و آزین قبیل ست تکثیر سواد خواتم و معاهیر بر استفتاءات مسائل دین بدون امتیاز عالم از جاهل و درین امر هم اهل علم مسامحت
نمایند و هم جهلا را جرت کنند و موجب شهرت و مفاخرت دانند حالانکه فتوی در مسائل دین و احکام شرع امری بس
نازک ست و خطری بس عظیم سلف صلحا با وجود آن علم و صلاح بر یکدیگر حواله میکردند و تا بلج صدر نمیشد و مجبور در اظهار
حق نمیشدند جرت بفتوی دهی نمیکردند امروز هر جاهل سواد خواندی را جرت فتوی نویسی بهم رسیده و جرت بر اظهار
بدعت و جهل خود حاصل گردیده عصمنا الله منه و آزین قبیل ست آنچه بعضی از اهل علم برای اثبات مذهب خود اختراع
عبارت فقهی با نام و نشان مؤلف مشابه نام و نشان علماء سابق میکنند و در کتب خود دمی نویسند که فلانی در فلان کتاب
چنین نوشته و لفظ دمی اینست حالانکه وجود آن فلان در خارج متحقق نیست و نه آن کتاب بلفظ بنظر دیگری رسیده
و این افترا عظیم ست و کذب فخیم و جرت بسیار ست بر خدا و رسول کریم و ارتکاب حرام ست اگرچه برای اثبات مسئله حق
کنند و کیف که آنچه حق ست محتاج باین باطل نیست و هر که محق ست احتیاج باین مبطل ندارد ما کنت متخذ المضلین عضدا
ازان خبر میدهد و گاهی چنان کنند که عبارتی را ساخته بر نام یکی از علماء مشهورین می بندند تا هر که توجهی بتصحیح نقل نمیدارد
آنرا واقعی دانسته فریب میخورد و این نیز حرام ست و انکاربران واجب و گاهی در نقل عبارت صحیح که فی الواقع در ان کتاب
موجود ست خیانت کنند و سیاق یا سیاق را ترک داده دلیل مدعای خود میسازند و این نیز حرام باشد و گاهی کتابی
تالیف سازند و بنام دیگرے برای غرض و مصلحتے فاسد شهرت دهند و از انتساب آن بسوی خود انکار نمایند و این نیز
ارتکاب کذب ست بغیر ضرورت و بی وجه شرعی و گاهی دلائل دیگران را دزدیده ازان خود ظاهر سازند و بران
مفاخرت کنند و این نیز بدعتی شنیع و فعلی مستقبح ست که از اشراف مردم صورت نمی بندد و بالجمله ازین قسم منکرات بسیار
ست که بعلت افشای کذب و ذهاب امانت و دیانت و قرب زمانه قیامت در عالم رواج گرفته و جهانی دران آلوده شده
الا ماشاء الله تعالی و از انجمله ست احتیاط نکردن در طبع کلام مجید و گرفتن اجیران کفار بر طبع آن و مسخ کردن آنها اوراق
صحف را بی طهارت و انداختن آن در گوشه از مطبع با دیگر کتب خود بالای آن یا زیر آن و از انجمله ست طبع ساختن
مسلمانان کتب افسانه بی اصل و خرافات شعراء را که مملوست از مضامین مخش و جماع و شهوت و همچنین کتب دینیه هنود
را برای گرفتن سود و گرم بازاری مطبع و رواج آن و از انجمله ست طبع کردن اخبار بلاد و فرستادن آن بهر بلک و دیار
و غالب جهال را ازین باب دروغ و کذبات صریح میباشد در حدیث آمده کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما سمع و این ارتکاب حرام ست
و در جرح و ذم اشرار و اعداء دین بغرض نفسانی یا تحریک شیطانی گناهی دیگر ست و فعل حرام چه در حدیث آمده
که همه چیز مؤمن بر مؤمن حرام ست جان او و مال او و آبروی او و فرموده اند المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده
و دشنام دهی مؤمن فسق ست و از انجمله ست رجسٹری کردن بر کتب دین و منع نمودن دیگر اهل اسلام از طبع آن
حالانکه در استفاده ازان حق تمام مسلمین ست بدون تخصیص شخص دون شخص و درین منع خیر بعضی از اهل علم هم
مبتلا شده اند تا آنکه بر مصاحف و کتب حدیث هم رجسٹری کنانیده اند تا بکتب دیگر چه رسد انا لله و انا الیه راجعون

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حالانکه این فعل خلاف مقصود شارع ست که ابلاغ احکام دین و اشاعت آن بر کافه مسلمین فرض ست و درین عمل تضییع و
اخلال و ست بغرض نفع دنیاوی خود تاب الله علیهم و از انجمله ست طبع نمودن کتب اهل بدعت در ردّ اهل سنت مثل کتب
رفضه باوجود انکه خود را سنی میگویند و همچنین طبع رسائل اهل بدعت صغری در ردّ اهل اتباع و این در حقیقت هدم بنیان
اسلام ست حالانکه احادیث مستفیضهٔ صحیحه و حسنه در ردّ بدعت و اهل بدعت و عدم توقیرشان بیش ازان ست که درینجا
ذکر آن توان کرد و در توقیر اهل بدعت هدم اهل سنت و ابطال فرض و نفل ست بلکه هیچ عبادت مبتدع مقبول نیست
و هر که اعانت آنها کند شریک ثم آنها باشد و از انجمله ست مبادله کتب دینیه با کتب غیر دینیه از تاجران کفار و غیره حالانکه اهل علم
باتفاق از بیع آن منع کرده اند خصوصاً مصحف که ازا بسرزمین دشمن ببرد و بدست غیر مسلم نفرو شند و این مساهلت هم منجر
بارتکاب حرام یا مکروه میگردد و زریکه باین تجارت حاصل میشود از حد حلت می برآید و از انجمله ست فروختن کتب باجرای
اشتهار و خریدن خریداران آنها را بغیر رویت حالانکه این بیع غیر صحیح ست و مشتری را بعد رویت وی اختیار فسخ ان
باقی ست و با بجمله اگر کسی غور کند منکرات بسیار در تجارت کتب و مراسم مطابع پیدا میشود که ازان مال حلال حرام میگردد و
و فاعل آن نه تنها بلکه فاسق مردود و الشهادة میشود اما بیدار مغز کو و مرد و بیندار کجا اینقسم گلهای بدبو در آخر زمان بسیار
خواهد شگفت و ادله و نصوص این منکرات در کتب حدیث موجود اند چون استقصاء آن درین رساله خروج از وضع این رساله است لهذا قصد
ذکر آن نشدیم و از انجمله شغف اهل علم بکثرت تواليف در علم فروع و مسائل مفروضه و ترک تدوین اصول و عدم درست
اوست و این عمل منجر بر فض نصوص و تمسک بدان شد تا انکه امروز وجود کتاب و سنت محض برای تبرک و تلاوت مانده و
از انجمله جرارت طلبه علم و مترسمان زمانه بتحریر فتاوی ست حالانکه در حدیث آمده اجرهم علی الفتوی اجرهم علی النار
از شعب این عمل ست فتوی دادن بتخریج فقهاء و تفریع ایشان در هر باب باوجود نصوص صحیحه صریحه مستفیضه بر خلاف
آن در کتب تفسیر و حدیثیه و از انجمله است ترجیح اقوال مجتهدین و اختلاف ایشان بر آثار صحابه و اقوال ایشان بلا موجب شرعی
و ضرورت داعیه و از انجمله تعصب اهل زمان و تصلب ایشان ست در تقلید و اهانت اتباع و ترجیح فقهاء بر محدثین در تصحیح
مسائل با انکه غالب فقهای اصحاب آراء اند و عصابه اهل حدیث نوعی از صحابیت همراه دارند و عدول اند بتعدیل رسول
خدا صلی الله علیه وسلم بحکم حدیث یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله و شک نیست که ایشان حاملان علوم رسول و عارفان مردود
و مقبول اند کذب کذابان را از رسول خدا صلعم دور کردند و اعمار طویله در جستجوی یک حدیث باختیار اسفار شاقه و تصحیح
روایت صرف نمودند و شریعت حقه را چنانکه باید و شاید از انتحال مبطلین و تاویل جاهلین برفت و روب نمودند و پاک و صاف ساختند
و حق واقع را از باطل زاهق جدا نمودند حقوق تقدیم و تعظیم و قبول روایات ایشان بر گردن اسلام قدیما و حدیثا
بسیار ست لیکن و قلیل من عبادی الشکور رمز و ازین حرف اگرچه برکاسه لیسان ارار رجال گران خواهد بود اما فرزانه
که حدید البصر گردند و پرده خفا از روی حقائق اشیاء بر خیزد بدانند که حق کدام بود و دست و مبطل کدام و منصف
کیست و متعسف کو ستعلم ایلی ای دین یندابون ۞ و ای غریم فی التقاضی غریمها فصل بستم و از انجمله
ست اذان گفتن در دریا در حالت سفر و غیر وقت اذان و این بدعت ست در دین صاحب تنبیه الغافلین از نفس خود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حکایت کرده که از بعض ایشان مشاهده اذان در روز ابر قبل غروب آفتاب ماه رمضان در مرکب دوم وظن غالب دارم
که بسیاری از مردم که در خانهای خود بودند برگمان اذان مغرب روزه افطار کرده باشند و بسیار ست که این اذان در
اوقات مقاربت وقات نماز واقع میشود پس انکار و منع ازین بدعت لائق ست و اعتقاد آنکه این اذان موجب امان
از غرق ست اعتقاد فاسد ست هیچ اصل آن نیست و اصل در اذان گفتن آن در وقت نماز ست پس بس و همین اذان موجب
امان از عذاب خدا ست چنانکه در حدیث انس مرفوعاً آمده که در هر قریه که اذان گفته شود آنروز از عذاب خدا ماسون باشد
رواه الطبرانی و اما آنکه اذان گویند و نماز نکنند آن احق ست بعذاب خدا نه باین وی و همچنین اذان در غیر وقت بدعت
لا اصل له ست کذا فی تنبیه الغافلین و از انجمله ست انچه بسیاری از شکاریان در بلده دمیاط و برلس و غیرها میکنند که
طائری را گرفته گوش وی بند میکنند و چشم وی میدوزند و تا روز دیگر بی آب و دانه میدارند اگر غیر وی در شکار ایشان
اید این را ذبح کرده میخورند و با دیگر همین معامله اول می کنند تا شکاری دیگر باین نرسد بگیرند و رنه این را همچنان اذیت
میدارند تا آنکه از گرسنگی می میرد و این منکر و اجب الانکار ست و دران مثله کردن حیوان و عدم شفقت بروی و قتل
جاندار بغیر حق ست و در احادیث از ان منع کرده اند و باحسان ذبح فرموده اند و ازین قبیل ست انچه غالب صیادان میکنند
که طائر را در شبکه و دام آورده اجنحه او را می پیچند و پای پای او را در یکدیگر می درارند تا آنکه پا و بازوی وی میشکند
و جنبیدن نمی تواند و آنرا اشر مله نامند و تا از صید فارغ شوند و آنرا ذبح کنند همچنین حال افتاده می ماند طرفه انکه بعضے
از جهله فقهاء برای سیر این صید میروند و صیاد را می بینند که با طائران چنین کار میکنند اما بران انکار نمی نمایند حالانکه
واجب ست انکار کردن آن بر قادر و حکم کردن آن بجرد اخذ بدون تعذیب و رنه وی نیز شریک ایشان باشد در گناه
و اگر داند که او شان نه پذیرند و از عادت خود برنگردند پس حضور آنجا بروی حرام ست و بعضے این شرله را تا یکدو
روز همچنان میدارند بدون ذبح چه اگر ذبح کرده بگندید بو شود پس باین حیله نظافت جوف وی از جوع فهمیده
تا چند روز افتاده میدارند و این در تحریم اشد از اول ست زیرا که دران زیادت تعذیب ست و لا بد ست که حاکم
عادل روز قیامت ایشانرا بجزای اعمال ایشان رساند و قصاصی از ینها بستاند من یعمل مثقال ذرة شرا یره و امثال
این اعمال از صیادان این ملک نیز در صید طیور وغیره واقع میشود فاشد اللیلة بالبارحة و ازانجمله ست در آمدن شکاریان
آب در آب بهنه و دیدن یکی بسوی دیگری بی حجاب چنانکه نوانیه در بحر نیل میکنند حالانکه کشف عورت و نظر کردن بسوی
آن حرام ست و تجاهر باین معصیت و اصرار بران منکر محرم و بدعت شنیع ست پس فعل این صیادان و اشباه ایشان
و تفرج و گلگشت نمودن بر ایشان جمله حرام باشد و هر که از اهل علم و صلاح برای سیر آن میرود و منع نمیکند
اثم در حق وی اکثر ست بلکه وی شریک ایشان ست درین معصیت و فاسق ست خارج از عدالت و ازانجمله ست
بوسیدن نان و آن بدعت ست جائز نیست بوسیدن و بلکه جائز ست دوسیدن و چنانکه بعضے از فقهاء بآن فتوی داده اند
آری اکرام و برداشتن آن از زیر اقدام مستحب ست و چون عمر رضی الله عنه در بوسیدن حجر اسود گفته بود که یمین خداست در ارض
گفته باشد که اگر آنحضرت را بوسنده تو نمیدیدم هرگز ترا نمی بوسیدم که سنگی غیر نافع و غیر ضار چیزی نیستی پس هیچ سبب

Presented by: Rana Jabir Abbas

نان چه رسد و از انجمله ست نهادن گیاه کرکیش نام خرد خود وقت تحویل مهر در برج حمل باعتقاد رفع فقر دران سال و این بدعت
واجب التوبه ست و در وی تشبه ست بنصاری و مشتمل ست بر دیگر محرمات که بذکر آن اطالت نمی کنیم پس قادر را بران باید
که انکار و منع کند و اگر نتواند در مجمع ایشان برای این بدعت حاضر نشود و از انجمله وسواس ست در طهارت که بسیاری
از متعبدان متفقهان دران گرفتار اند و آنحضرت صلعم آنرا اعتدار نام کرده و همچنین اسراف ست در کثرت آب غسل و
وضو اگرچه زیاده بر سه بار نباشد و از انجمله ست وسواس در نیت نماز و آن بدعت ست از هیچیکی از سلف و از ائمه
ابوالفتوح عجلی گفته که نماز موسوس مکروه ست چه وی شک دارد در افعال خود انتهی و بعضی علما گفته اند که عزل امام موسوس
واجب ست زیرا که وسواس بدعت محرمه ست حالانکه تلفظ به نیت نزد هیچیکی از ائمه اربعه و غیر ایشان نه واجب ست و نه سنت
بلکه بسیاری از علما بآن رفته اند که بدعت ست غیر مروی از آنحضرت صلعم و از صحابه و تابعین و پرسیده شد علما ازین مسئله
در زمان حافظ شمس الدین ابن القیم رح پس جواب دادند بانچه ذکر کردیم و رسید این سوال نزد وی رح پس اطالت کرد در
جواب تا آنکه تالیفی مجرد درین باب گشت و امام ابوالعباس ابن تیمیه رحمه الله تعالی گفته که بعضی از ایشان درین یک بدعت
ده بدعت فراهم میکنند که نه آنرا رسول خدا کرده و نه احدی از اصحاب او پس میگویند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
نویت ان اصلی صلوة الظهر فریضة الوقت اداء لله تعالی اماما او ماموما اربع رکعات مستقبل القبلة پس تکبیر میکنند اعضاء
و سخنی می نمایند پیشانی را و استاده میشود و گاهی چشم وی و فریاد میکند بتکبیر گویا بر دشمن تکبیر میگوید حالانکه اگر یکی عمر بوی
مکث کند و تفتیش نماید که آیا این را رسول خدا کرده صلعم یا یکی از صحابه هرگز فارغ بعد عا نشود مگر آنکه تجاهر بکذب بحث
نماید پس اگر دران خیری می بود آنها بدان سبقت میکردند و ما را دلالت می نمودند و بعضی ازین وسواس چنان ست که از ان
نماز فاسد میشود مثل تکرار بعض کلمه کقوله فی التحیات ات ات التحیات و در السلام آس آس مع نحو ذلک و گاهی امام می باشد
چنین کس پس نماز ماموین هم فاسد میسازد انتهی ملخصا و از انجمله ست شستن صوف و خوج و غیره از انچه آنرا کفار پیش از
لبس نجس میسازند باعتقاد آنکه ناپاک ست و غسل آن واجب حالانکه آنحضرت صلعم ثیاب منجسه مشرکین را می پوشیدند و در
نماز میکردند و مسموع نشد که آنرا شسته باشد پیش از لبس و بود ابن عمر که اهتمام و عزیمت میکرد بامری و چون او را گفته میشود
که آنحضرت چنین نکرده باز می ایستاد از ان تا آنکه گفت قصد کردم که از لبس این ثیاب نهی کنم زیرا که چنان بمن رسیده ست
که بعول عجائز رنگین میسازند لیکن ابو مالک او را گفت اگر تو نهی کنی از ان پس رسول خدا آنرا پوشید و در زمانه وی پوشیده شد
و خدا تعالی اگر میداند ست که لبس وی حرام ست پیغمبر خود را آگاه میکرد ابن عمر گفت راست گفتی ذکر ذلک ابن القیم رح
و گفت چون قدوم آورد عمر بن خطاب رض جابیه مستعار گرفت ثوبی از نصرانی و پوشید آنرا بلکه برای وی قمیصی ازان دوختند
و وضو کرد از سبوی نصرانیه و نماز کرد سلمان و ابو الدرداء در خانه زن نصرانیه و چون ابو درداء او را گفت که در خانه
تو جای پاکی ست که آنجا نماز کنیم گفت شما هر دو دل خود را پاک بکنید پس نماز بگذارید هر جا که خواهید سلمان گفت بگیر
این مسئله را از غیر فقیه انتهی و از انجمله ست افروختن چراغان نزد یک اججار و اشجار و عیون و آبار بگمان آنکه این نذر مقبول
ست حالانکه بدعات شنیعه و منکرات قبیح ست و ازاله و محو امثال آن واجب چه جای که اعتقاد بسیاری از جهال آنست که آن نافع

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وخمارست وجالب وداجع وشافی مریض وراد غائب ست واین اعتقاد شرک ست قال تعالی انما الخمر والمیسر الانصاب
الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه حافظ ابو شامه در کتاب الحوادث والبدع گفته این قسم نیز از انجمله ست که ابتلا ربدان عام
شده وشیطان برای عامهٔ مردم تحلیق حیطان وعمد وشرح مواضع مخصوصه را از سر بلد زینت داده حکایت میکنند که در زمان فلان
صالح یا ولی را بخواب دیده اند پس محافظت میکنند بران باوجود تضییع فرائض خدا وسنن مصطفی بگمان آنکه باین عمل تقرب حاصل
میکنند باوشان واین مواضع بحدی در دلهای ایشان عظمت پیدا می کنند که از انجا امید شفای مریض وقضاء حوائج باو دارند
این نذور رسیدا رند واین عام ست از چشمه و درخت و دیوار وسنگ در بلاد افریقیه در پهلوی یحی از اهل آنجا چشمه بود که آنرا
عین العافیه نام کرده بودند وعوام بان خیلی مفتون بودند واز آفاق وورودست آنجا میرسیدند وبر سر که نکاح یا ولد متعذر میشد
میگفتند باما بعین العافیه بیائید تا مراد خود بیابید چون این علم از فتنهٔ آن ترسید آنرا صبحدم هدم کرده آنجا اذان گفت ودعا
کرد که بار خدایا سن این را هدم کردم باز این سر بلند نشود پس تا الآن سرش بلند نگردید انتهی یعنی هیچکس آنرا نپرستید ند وهمچنین در
دمشق ازین قسم چیزها بود همچو عامود مخلق وحجر که در نهر قالوط نزدیک مقابر بصاری زیر طاحون برصورت صنم بود وسنگی در
مسجد نارنج وسنگی تر در جبه ودیگر اشیاء بود بعضی از علماء باجماعتی توجه بآن کرده آنرا بشکستند واثر وی هم نگذاشتند واین
ناجرا در اوائل قرن ثامن بود داد خدا یتعالی از هر که میخواهد باقامت دین ونصرت سنت رسول امین میکناند در تنبیه الغافلین
گفته بر علماء واجب ست که چون ازین جنس چیزی شهرت گیرد مردم را از حکم آن بیاگاهانند وبقدر قدرت انکارش نمایند گویم
امروز بجای انکار بران از علماء سوء اقرار بدانست وانکار ایشان بر کسی ست که بران انکار کند تا آنکه نوبت بجای رسیده
که هیچ مخلوق از حیوانات وجمادات ونباتات باقی نمانده که عامه آنرا بتقلید هنود بی بهبود نپرستیده باشند وبتعظیم ونذور وطلب
حوائج ازوی نپرداخته واین داء عضال بت پرستان ست که در گور پرستان مبتدعان ومشرکان مسلمان نام خزیده
ولقد صدق الله تعالی وما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون عار فلان مذاهب بمن دمی دانند که این گروه ضلالت پژوه هیچ
مخلوق را از مخلوقات هرچه باشد وهرکجا که باشد بغیر عبادت نگذاشتند تا آنکه خالق را هیچ حال نپرستیدند ودرخت و
سنگ وآتش وباد وخاک وهرچه سوای اوسبحانه ست همه را معبود گرفتند وبخیال آنکه مظهر اوست بلکه همه اوست عبادت
گوناگون در قوالب بوقلمون باوضاع کثیره واشکال متنوعه بجا آوردند وجعلوا له من عباده جزءا ان الانسان لکفور

فصل ۲۳ بست ویکم

واز انجمله ست پوشیدن جامهای پهن ودراز وعمامه های کلان وطیلسانهای بزرگ بغیر حاجت
واین همه بدعت مکروه یا محرم ست بنابر اسراف واضاعت مال پس اگر خیلاء وفخر ومباهات وتمیز از اقران هم بدان راه یابد
قطعا بدون تردد حرام باشد واکثر مردم از روی استعمال مراین ثیاب التلبسین بعلم اند تا آنکه شعار ایشان شده واز
غیر خود ممتاز گشته اند وطوائف مردم که علم ندارند دران مقتدی ایشان شده همچو غالب شهود وکتاب فقهاء مکاتب
پس یکی جاهل می آید وشاش کبیر وطیلسان وفرجیه واکمام واسعه وعمامهٔ بزرگ وجامهٔ کلان ایشان دیده ورواقعه
که اورا پیش آمده از ایشان مسئله می پرسد وایشانهم چون می بینند که وی ایشان را عالم کلان گمان کرده ست واز
اظهار جهل خود وگفتن این حرف که نمیدانیم عار کرده هرچه از القاء شیطان بخاطر میگذرد بزبان می رانند وبیاورند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که این چنین اتفاق در مسائل نکاح وطلاق وغیره می افتد پس هم خود گمراه میشوند وهم راه دیگران میزنند واین بسبب تجالفت
در لباس روی دهد فانا لله وانا الیه راجعون شیخ ابن القیم رح در کتاب هدی وجماعتی دیگر از علما ذکر کرده اند که طیلسان پوشیدن
سنت نیست بعد کلام طویل گفته که در جواز طیلسان برای غیر برد نظر است زیرا که از سیمای یهودیان ست که از اصفهان با دجال
خروج کنند چنانکه در صحیح مسلم ست که بیرون شوند دجال را از یهود اصفهان هفتاد هزار بر ایشان طیلسانها باشد وشرع ما را
از تشبه بیهود ونصاری منع کرده هذا معنی کلامه در تنبیه الغافلین بعد این بیان گفته چون از حقیقت قصد مردین لبس تقنیس
غالب ایشان را بیابی که برای خیلا وعظمت ورياست پوشند تا آنکه بسیاری از ایشان از مشی در بلد بغیر طیلسان شرم میدارند
خواه تابستان باشد یا زمستان وآنرا نقص در ریاست وحط از منصب انگارند که چون مردم ایشانرا بغیر طیلسان بینند عظمت
ایشان از دلهای شان برود واز چشمهای شان بیفتند واین همه زلت ست از قصد وفساد نیت ست در لبس واگر
فقیهی را از تطلیس برای فخر ومباهات وخیلا پیرسی گوید حرام ست وهمچنین اگر از طول شباب از کبین سوال کنی گوید حرام است
حالانکه خود باین همه متلبس ست وشعور ندارد واگر دری یا بدسکاره میکند وسنت در لبس انسان آنست که هر چه یابد بپوشد
که آنحضرت صلعم همچنین میکرد وکذلک سلف صالح از صحابه وتابعین وتبع تابعین وبذاذت در لباس ولبس دون وکم قیمت
سیمای زاهدین ست در صحیحین آمده که مقبوض شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کساء ملبد وازار غلیظ وبود بر موسی علیه السلام
روزیکه همکلام شد با خدا گلیم صوف وجبه صوف وکم صوف وسراویل صوف ونعل وی از پوست حمار بود غیر مذکی
رواه الحاکم وصحح اسناده وبر آمد آنحضرت روزی بروی مرط مرحل بود از شعر اسود رواه مسلم وروایت کرده اند که نماز
میکرد آنحضرت در مرط زنان خود وبود کساهای صوف که خریده میشد بشش یا هفت درهم ودر موطاست از انس
که دیدم عمر را روزیکه امیر المومنین بود که بر دوش وی سه پیوندیکی بالای دیگری دوخته اند وخطبه کرد عثمان بن عفان بر منبر
وبروی ازاری بود گنده عدنی که قیمتش چهار یا پنج درهم باشد رواه الطبرانی وبود آنحضرت که میپوشید گاهی عالی وگاهی
دون وگاهی اوسع گاهی ضیق وگاهی صوف دگاهی شعر وبر بیچکی می استاد بیهقی از ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آورده که حق تعالی دوست میدارد مبتذل را که پرا نمی کند که چه پوشیده وحکایت کرده اند از شیخ الاسلام قاضی القضاة
عز الدین بن عبد السلام که وی می پوشید انچه می یافت تا آنکه بارها بیرون می آمد بر سروی جز کلوته جندی دیگر هیچ نمی نهاد
وحاضر میشد در درس بهمین کلوته وگاهی قباء مانند آن می پوشید با آنکه هیبت او در دلهای امرا وسلاطین مشهور ست
وشطوت او بر ایشان در امر حق معلوم وخضوع آنها برای کلمه وی وانقیاد امروی امریست که انکار کرده نمیشود تا آنکه
روزی در راه بود سائلی سوال کرد نصف عمامه بوی داد دیگری طلبید نصف دیگر بوی داد یکی از همراهیان گفت
عمامه را چیز نگرفت وی گفت سیدی در میان مردم چنین سر برهنه میروی هیچ جواب نداد وهمچنان میرفت تا آنکه از باب
زویله که میان هر دو قصر بود بگذشت ومردم بروی ازدحام داشتند وبوی تبرک میکردند وفتوی نامی پرسیدند
ودر فتاوی که منسوب باو ست نوشته اند که وی پرسیده شد از لبس ابن ثیاب اعتقاد ان وعمائم کلان که زنا
بدعت ست مستوجب تقبیح در قیامت ومبالغه در تحسین خلافت وزیق وتقریب معرفت باهل وضع بانه بجواب آن

Presented by: Rana Jabir Abbas

گفت اولی بانسان آنست که مقتدی باشد برسول خدا صلعم در اقتصاد در لباس و افراط توسع در آستین ها و جامها بدعت
و سرف و تضییع مال ست و تجاوز نکند جامه ها از پاشنه ها چه هر چه بران افزون شد در آتش دوزخ ست و باک
نیست بپوشیدن شعار علمای اهل دین تا شناخته شود بدان و پرسیده شود ازوی و من محرم بودم و برجاعتی از محرمین
گرد را طبع اف خلال کرده بودند انکار کردم چون مرا نمیشناختند قبول نکردند بعده چون در جامهٔ فقهاء برایشان ظاهر
شده انکار نمودم شنیدند و اطاعت کردند پس اگر لبس شعار فقهاء باین غرض باشد در وی اجرست که سبب امتثال
امر الهی و انتهاء از مناهی عت انتهی صاحب تنبیه الغافلین بعد این بیان گفته ای برادر گمان نکنی که توسع اکمام و طول ثیاب
و کلاهی شاشات و طیالسه بارفعت و نفاست و وسعت سراویل بندقی و غیره از شعار علمای اهل دین ست بلکه شعار
اهل بدعت و سرف و تضییع مال ست و نیست موافق سنت و رنه هر که خلاف این وضع باشد باید که از اهل دین نبود
پس مغرور بقول حضرت شیخ که پاک نیست بلبس شعار علماء نشوی و از تقلید آن باهل دین غافل نکردی چنانکه دیگران
مغرشده آنرا پوشیده اند و میگویند که این شعار علماء ست و قصد ما ازان توقیر علم و اهل علم ست و ما مثاب ایم برین
قصد سوگند بخدا که ایشان غالط اند چه حقیقت قصد ایشان فخر و مباهات و تمیز بر اقران ست پس همه ایشان درین
کار مازور اند نه ماجور و معاقب اند نه مثاب اگر قصد ایشان ازین هیئت همین تلبس بشعار علماء می بود می باید که در
مظان سوال و افتاء می پوشیدند نه هر دم و هر جا چنانکه شیخ گفت بلکه اگر مقصود ایشان روی خدا عز و جل و تلبس بشعار
علماء می بود هرگز قصد ثیاب نفیسه و صوف رفیع و جامهای عالی نمی کردند و از پوشیدن قماش متوسط عار نمی نمودند
اگرچه بر هیئت مطلوبه از سعت و طول باشد تا آنکه اگر یکی را از ایشان تکلیف دهی که کتان خالص بجای حریر و صوف
رفیع و شاشات بلدیه بجای شمسیه بپوشد نزدوی بجای ذبح باشد اگرچه در سعت و طول برابر بود بلکه اگر یکی را گوئی
که هر دو فرجه را از یک قسم بگیرد و از یک قماش بسازد هرگز قبول نکند مگر آنکه هر فرجه برنگ دیگر باشد تا بداند که دو
فرجه دارد و در سعت سراویل و رفع و طول وی فائده چیست با آنکه عالم بآن ممتاز نمیشود و سائل نظر بران سراویل
کرده قاصد سوال هم نمی شود و نه آنکه از بی سروال سوال نمیکند و همچنین فائده طیلسان و رفع و جرا و از پس پشت
چیست بلکه آن مقتضی عدم اقدام بسیاری از عوام بر صاحب این طیلسان ست برای سوال و الله این همه نیست
مگر برای انچه ذکر کردیم از مقاصد فاسده با آنکه متلبسان این لباس امروز جهال اند از ارباب صنائع پس تمیز باین
هیئت مفقود ست و مفسدهٔ ما تقدم در قصد صاحب این هیئت موجود بلکه امروز این لباس شعار بسیاری از شهود
و کتاب و مودعین و تجار و غیرهم شده که هرگز اهلیت سوال ندارند بلکه بسیاری از اهل ذمه از یهود و نصاری و سامره
لباس متفقه می پوشند و از انها چیزی در رنگ عمائم و چیزی دیگر ممتاز نمیشوند پس هر که از اهل علم باشد او را باید که
اتباع علماء و اقتدای سلف کند و عبادت خدا بحسب سنت نماید و رنه جمله علل ایشان درین لبس معلول ست و همه
ادله ایشان درین باب خول و المعصوم من عصمه الله تعالی و حکایت کرده اند از امام حافظ ابی عبد الله قرطبی
رح که وی بر طریقهٔ سنت انچه می یافت می پوشید تا آنکه روزی در خانه جز دو پارچهٔ خود را نمی شست و جز آن پارچه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

جامهٔ دیگر نداشت پس جامهٔ زن خود بر خود راست کرد و با پسر خود رو بخود مشغول شد تا مادرش از غسل فارغ شود درین اثنا آرد را خمیر کرد و محتاج بنان شد پس همچنان بر دستی طبق و بر دستی دیگر آن پسر را گرفته بسوی فرن بیرون آمد پیرزالی در راه ملاقی شد و ادای شهادت نزد حاکم خواست امام همان وقت بهمان حالت همراه وی نزد حاکم رفت و روبروی قاضی و جماعتی از شهود ادای شهادت کرد قاضی گفت ترا باین حالت آمدن چرا ست امام قصه باز گفت و فرمود این زن را ادای شهادت خواست و ترسیدم که عمر بدرازی نکشد پس مبادرت در خلاص ذمهٔ خود کردم تا بعد ازان قضای حاجت خود کنم قاضی روی خود بسوی عدول کرده گفت آیا هست درمیان شما کسیکه این چنین تواند کرد گفتند نه گفت عدالت کو و مثل این حکایت از سلف صالح از صحابه و تابعین و تبع ایشان بسیار ست بحصر نمی آید و غالب علمای شان تقشف و بذاذت و لبس ثیاب دون بود چنانکه امام عارف ابو طالب مکی گفته که جامه یکی ازانها از هفت تا ده درهم می بود و تجاوز نمیکرد و ندانم که درهم مگر نادر و کفت و ازانچه احداث کرده اند از بدع لبس ثیاب کثیرة الاثمان ست این همه تکلف در لباس و طول و عرض آن که می بینی خصوصا در حرمین شریفین زادهما الله شرفا از عجم بوده ست و علی قاری بران انکار کرده و فرموده عمائم کالابراج و کمائم کالاخراج و وجه شیوع این همه منکرات در بلاد اسلام از عرب و عجم بر هم شدن سلطنت اسلام و ترک امر بمعروف و نهی عن المنکر از علمای اسلام ست و داعی بسوی آن قرب زمانه قیامت و مثل تکلف در لباس تکلف ایشان در مطاعم و مراکب و مساکن و مناکح ست و اهتمام بلیغ در تحصیل و تحسین و تطییب اینها و این همه از آثار اقتراب ساعت کبری ست و الله الموفق و این همه که گفته شد منتخب ست از کتاب تنبیه الغافلین عن اعمال الجاهلین و تحذیر السالکین عن افعال الهالکین تالیف امام عامل قدوه دین شیخ محی الدین بن ابراهیم نحاس نعمده الله برحمته و افاض برکته علینا بفضله از ابتدا فصل بیان کبائر و صغائر تا اینجا بطریق اختصار مترجم از عربی بفارسی و انچه در ضمن آن از خود نوشتیم بسیار قلیل ست و منکرات که درین امت بعد قرون مشهود لها بالخیر بوجود آمده و سنت تمام عالم گردیده و حکم شریعت و دین گشته پیش از انست که حصر توان کرد بلکه برای بیان بندی از آن دفتر ها باید این سخن را محمول بر مبالغه نباید کرد بلکه حقیقت باید شمرد چنانکه از ملاحظهٔ کتب سیر و احادیث و عرض رسوم مروجه و امور متداوله و احوال متناوله این از سنه بران ظاهر میشود و اهل انصاف و بصیرت میشناسند که در بسیاری ازین کبائر و منهیات و منکرات علماء اینوقت گرفتار اند تا العوام چه رسد با آنکه بعضی از ایشان متلبس بوعظ و نصائح دیگران نیز هستند اما هرگز ازان بذات خود اجتناب نمی فرمایند تا باهل سکوت از نقوم چه رسد که او شان نیز شریک اهل ابتلا اند اگرچه خود ازان مجتنب باشند و لهذا امام حجة الاسلام غزالی رح گفته که هر خانه نشین هر جاکه باشد درین زمان خالی از منکر نیست چه از حیثیت تقاعد از ارشاد و تعلیم مردم و برانگیختن او شان بر معروف و اکثر مردم جاهل اند بشرع در شروط نماز در بلده های بسیار تا بدیهات دیگر چه رسد و ازایشان اند اعراب و اکراد و ترکمان و سائر اصناف خلق و واجب است که در هر مسجد و محله شهر فقیهی باشد که بمردم دین ایشان بیاموزد و همچنین در هر قریه و واجب بر فقیه که از فرض عین خود فارغ گشته برای فرض کفایه خالی شده ست آنست که در اهل سواد خود از اعراب و اکراد و غیرهم که همسایهٔ وی اند برود و تعلیم دین و فرائض شرع مبین بکند و با خود توشه نیز

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و ایشان بخورد و از اطعمهٔ آنها نخورد زیرا که اکثر اطعمهٔ آنها از حلال شبهه می باشد پس اگر یکی هم باین امر قیام کند از دیگران
خروج ساقط نشود ورنه وبال عدم خروج همگنان را فروگیرد عالم را بسبب تقصیر در خروج و جاهل را بسبب تقصیر در طلب
علم و هر عامی که شروط نماز را نشناخته ست بروی لازم ست که دیگر از اهم بشناساند ورنه در اثم شریک آنها باشد و معلوم
ست که آدمی از شکم مادر عالم بشرع پیدا نمی شود بلکه تبلیغ بر اهل علم واجب ست و هر یک مسئله هم آموخته دیگری نیز از اهل علم آن
مسئله ست و سوگند بجان من که اثم بر فقها سخت ترست زیرا که قدرت ایشان در ین امر اظهرست و این کار بصناعت
ایشان الیق ست چه اگر اهل حرفه ترک حرفه خود کرده بعلم مشغول شوند معایش ایشان باطل شود پس متحرفان متقلدامری
لایعنیه شده اند در اصلاح خلق و شان فقیه و حرفت وی تبلیغ چیزیست که آنحضرت صلعم آنرا بایشان رسانیده
زیرا که علما ورثهٔ انبیا اند و هیچ انسان را از علما نمی رسد که خانه نشین شود و بمسجد نیاید باین خیال که ایشان نماز بجماعت
نمیگذارند بلکه خروج وی برای تعلیم ایشان هم نهی ازان واجب ست و همچنین هر که میداند که در بازار یا فلان جا منکریست
که همیشه جاری می ماند و وی قادرست بر تغییر آن پس جایز نیست او را اسقاط آن تغییر از نفس خود بقعود نشستن در خانه
بلکه لازم ست او را خروج بلکه اگر بر تغییر بعض قادرست نه بکل تا هم خروج لازم ست و درینصورت مشاهدهٔ منکر کردن از ان احتراز
کردن بنشستن بود بوی مضرت نمیکند چه این خروج از برای تغییر اوست و منع آن مشاهده ست که بی غرض صحیح باشد
پس بر هر مسلمان حق ست که اول اصلاح نفس خود کند بموافقت بر فرائض و ترک محرمات و اهل و اقارب خود را تعلیم
نماید و چون از ایشان فارغ شود همسایگان را بیاموزد پس اهل محله را پس اهل بلده را پس اهل سواد را که مکتنف بلده
او بوده اند بعده اهل بوادی را از اکراد و عرب و غیرهم همچنین تا اقصای عالم پس اگر قیام کند باین کار ادنی ساقط شود
از ابعد و رنه هر قادر خروج کند قریب باشد یا بعید و ساقط نمیشود این خروج ما دامیکه باقی ست بر روی زمین جاهلی
اگر چه از فروض دین و وی قادرست بر رفتن نزد وی بذات خود یا بغیر خود تا او را آن فرض بیاموزد و این شغل
شاغلی ست که در چشم انداخته ست او را کار دین او از توجیه اوقات در تفریعات نادره و تعمق در دقایق علوم که از فروض
کفایات ست و مقدم نمیکند برین مگر فرض عین و فرض کفایه را که اهم ست ازان و الله اعلم و لیکن این امری ست که
بسیاری از علما هم در بارهٔ اهل و خدم خود ازان پهلو تهی کرده اند تا بجهلا چه رسد علما را می بینی که غلامان و کنیزکان میدارند
و هرگز ایشانرا امر بواجب نهی از محظور نمیکنند بلکه زوجهٔ خود را هم امر و نهی نمیفرمایند و در ترک صلوة و زکوة و غسل
تعرض نمیکنند و نه انچه داشتن آن حق تعالی بران زن واجب کرده وی را می آموزند بلکه غلامان و کنیزکان تا سالها
و سالها در ملک وی می مانند و نماز نمیگذارند و از جنابت غسل نمیکنند و نه از حیض بلکه مرتکب امور منکره میشوند
و وی می بیند و بغفلت میگذارند و نهی نمی سازد و جاهل میداند که گناه آنها بر جان آنهاست نه بر وی حالانکه وی
ماخوذست باعمالیکه صادر میشود از ایشان و مسئول و مطالب ست بآن روز قیامت و معاقب ست بران
رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده مرد راعی ست در اهل خود و مسئول ست از رعیت خویش و زن راعی ست
در خانهٔ خود و مسئول ست از رعیت خود و همه شما راعی اید و مسئول اید از رعیت خویش رواه البخاری و مسلم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ابن جهان فی صحیحه پس هر که میداند که خدا از وی روز قیامت از رعیت و اهل وی پرسنده ست چشم وی چه قسم باهمال و ترک
اوشان همچو بهائم مرسله خنک شود و آنها را بزمام شرع نکشد و بقید سنت در نیارد و نه انها را تعلیم کند و تعلیم فرماید بلکه اگر یکی از انها باوی
صلوة در وقت صلوة مشغول شود و حق این کس را اندکی تاخیر دهد یا در همی نقصان کند بر سرش قیامت برپا سازد و بهر چه تواند باوی
پیش آید حالانکه این در چیزی از دین نیست پس لائق بهر آدمی آنست که زن و پسر و خادم و نوکر خود را امر کند بادای واجبات
و ترک محرمات برفق و آنها اگر ابا کنند بسخت کلامی پیش آید باز اگر ابا نمایند بضرب تادیب پیش آید پس اگر بدین هم باز نمانند از
زوجه مفارقت کند و خادم را بفروشد و از اولاد مهاجرت گزیند چنانکه ابن عمر رضی الله عنه پسر را از ان خود از خود
مهجور کرد تا انکه بمرد و چون این کس چنین کند نفس خود را خلاص کرده باشد و بانچه بروی واجب بود از انکار و خروج از
عهده و برات از اثم قیام نموده باشد و الله الموفق انتهی ولیکن این چنین کس در ین زمان کمیاب و عزیز الوجود ست بلکه
ممتنع الوجود علماء در گفتگو اند و مشائخ در طامات و جستجو و عوام در غفلت کوبکو و اهل حق در غربت هیچکس از هیچکس در امر دین
حسابی برنمیگیرد بلکه نجات خود در سکوت یا شرکت یا اعانت یا موافقت با ایشان در منکرات مروجه و مناهی معموله
می بیند الا ماشاء الله تعالی و قلیل ما هم و این در حقیقت از آثار قیامت کبری و اشراط ساعت عظمی ست که چون همگنان
همین راه سپرند و الله گوی برزمین نماند و دنیا از جور و ظلم و زور و ستم پر شود و قیامت برسر ایشان قائم گردد و تقوم
الساعة علی شرار الناس **فصل بست و دوم** و منجمله منکرات عظیمه ست تهاون اهل اسلام در تادیه فریضه زکوة اموال
تا انگه هزاران مردم را می بینی که نماز میگذارند و با وجود قدرت بمقدار بر نصاب زکوة نمیدهند و علماء و جهلاء و امراء همه درین امر
برابر اند حالانکه در قرآن مجید زکوة را قرین صلوة فرموده اند و در مواضع بسیار آنرا با نماز ذکر کرده و حضرت ابو بکر صدیق
خلیفه اول رسول خدا صلعم با مانعین زکوة قتال و جهاد کرده و فرموده هر که نماز و زکوة فرق نماید مسلم نیست مرتدست
و هر که یک پابند شترکه در زمان آنحضرت صلعم میداد ا دانکند باوی بجنگم و وعید ها که درین باب در آیات و احادیث وارد
ست بر هیچکی از ملا و مولوی بلکه جاهل و عجمی پوشیده نیست اما بنوعی ازان غافل شده اند که گویا جائز هم نیست تا بغرض
چه رسد و هر که درین باب با ایشان گفتگو کند دشمن وی میشوند یا میرنجند و بعضی اگر میدهند علی الحساب چیزی میدهند
و انچه از حساب آید نفس ایشان هرگز بآن جسارت نمیکند و بعضی در اسقاط فریضت وی از نفس خود حیله ها می انگیزند
حالانکه این حیله در حقیقت برای وقوع در کبیره ست و حیله سلف صالح برای خلاص از کبائر بود ع ببین تفاوت ره از
کجاست تا بکجا و میندانند که روز حصل ما فی الصدور هیچ حیله نزد علیم بذات الصدور پیش نرود بلکه مضمون و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره پیش آید و چنانکه این گروه در تادیه زکوة واجب تهاون میکنند همچنین گروه حکام و امراء
و روساء و ولاة جور و سوء در اخذ زکوة تعدی میکنند و اضعاف اضعاف از واجب شرع از زمینداران و
اهل حرف و غیرهم می ستانند و چیزهای که در شرع بران محصول وارد نیست عمل سایر میگیرند و نمیدانند که زیاده
گرفتن از مقدار فریضه ظلم ست و مال و آبروی و جان مسلمان سلمان اگرچه حاکم باشد حرام و این منکر چیز لیست
که تمام عالم ازان مشحون ست و در هیچ اقطعی شان نمیدهند که فلان والی یا حاکم اخذ زکوة از ملک خود بر مقدار یک

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در کتب فقهیه و حدیث مذکور ست میکنند و عجب تر آنکه علماء وعاظ که خود را برای نصیحت منصوب ساخته اند درین باب قاطبة
زبان هدایت بسته اند و چرا نه بندند که بعض ایشان را بعض ریاسات او درای میعین ست و اگر از طرف رئیس نیست
از طرف نواب عمال اوست در منع ازان منع خود از وظیفه مقرره می بینند و بران صبر کجا و توکل بر خدا کرا فوز حقیقت هر که
با وجود قدرت ازان منع نمیکند و تهاون در تبلیغ امر خدا و رسول صلی الله علیه وسلم روا میدارد یا در صورت عدم قدرت از صحبت ایشان
نمی پرهیزد شریک اثم ایشان ست و رفیق بزم ایشان و روز قیامت نیز با ایشان باشد قال تعالی احشروا الذین ظلموا
وازواجهم الآیه دیگر از سنگرات علماء تکفیر کردن بعضے از ایشان مر بعض دیگر را ست برادنی اختلاف حالانکه سلف صالح
را درین باب بغایت احتیاط بود و در حدیث آمده که هر که دیگر را کافر گوید روی خود کافر میشود بلکه سباب مسلم را فسق گفته اند
و این سنگر هم عام البلوی ست کم کسی از ابتلاء آن باقی ست بلکه بر بیشتر هم اکتفا نمی کنند و نوبت در مناظره تحریر را
باشد یا تقریر را تا آنجا میرسد که علماء متقدمین را که صلاح و فضل و علم و عمل شان متواتر اللفظ و المعنی ست بد میگویند و مقصود
ازان زجر و تجهیل مخاطب میباشد بلکه اقوال آنها را مخالف آراء و اهواء خود یافته اعتقاد فاسد در حق شان هم میرسانند
بلکه از علماء هم گذشته مجتهدین امت را که تبع تابعین اند سب و شتم میکنند و نمیدانند که این تکفیر و تضلیل تا کجا میرساند و
چون آنها که اصحاب خیر القرون اند و در اعلی مرتبه از علم و تقوی کافر و ضال باشند و نعوذ بالله سنه ایشان را ایمان بر
خلاف اوشان چه قسم حاصل میتواند شد این وارعضال پیش ازین مخصوص ببطائفه رفضه بود درین زمان اهلسنت
نیز بآن مبتلا شدند و هر واحد برای خود دینی و مذهبی تراشید و کمر بر شکست دیگری اگرچه بر صواب باشد بر بست و
تعصبے عجیب بروی کار آمد و تمام عرب و عجم را فرو گرفت تا آنکه در مکه معظمه حنفیه نشسته می مانند و نماز صبح نمیگذارند با آنکه
می بینند که امام مذهب شافعی فریضه صبح ادا میکند و کذا غیرهم فی غیرها و از انجمله ست تعصب اهل علم در وجوب
تقلید عموما و در تقلید شخصی خصوصا و در منع التقاط و تخصص و تقلید غیر ائمه اربعه از سلف اهل سنت و ائمه ایشان مثل صحابه
و تابعین و تبع تابعین و عصابه محدثین که اساطین روایت و سلاطین درایت اند منع از انتقال بمذهبے دیگر با وجود صحت رجحان وے
از روی دلیل صحیح و نص صریح غیر معارض و غیر منسوخ و اعتقاد ختم اجتهاد بر مجتهدین ازمنه ماضیه خصوصا ائمه اربعه و انکار
وجود اجتهاد درین زمانه اگرچه در بعض مسائل باشد با آنکه دلائل شرعیه مساعدت این مذاهب نمیکنند بلکه دلالت آنها
بر جواز این اشیاء ست چنانکه در محل خود مذکور شده و شک نیست که حدوث تقلید بعد زمانه تبع تابعین شده و بدعت
حرام یا مکروه ست و ائمه سلف و خلف ازان منع فرموده اند و انتساب بمذهبے از مذاهب منکر مستحدث ست احدے
از سلف آنرا نمیشناسد و حصر حق در مذهب اهلسنت و جماعت باشد بحکم ما انا علیه و اصحابی نه در مذاهب اربعه بلکه قول
بلکه قول مشهور آنست که حق میان این هر چهار مذهب دائر ست و این حرف از برای آن گفته اند که حق در همه مجتهدات
واحد ست نه متعدد پس حق واحد منجمله این مذاهب جائز ست که مطابق کتاب عزیز و سنت مطهره بوده پس بس و حصر
حق در تفقه ائمه اربعه و اتباع ایشان قول جاهلان ست زیرا که محدثین و طناهریه و اهل ظواهر همه در اهل سنت معدود
اند بلکه ائمه ایشان هستند و مقلد هر امام در حق همان کس باشد که اتباع سنن شیوه مرضیه او ست و ترک تقلید و برابر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نصوص شیمه پسندیده او زیرا که ازائمه اربعه رحمهم الله تعالی باسانید صحیحه در کتب مقلدین ایشان مرویست که از تقلید
خود خصوصاً وقت وجود نصوص وسمن منع کرده اند پس هر متبع سنن برین تقدیر مقلد امامی از ائمه ست و هر مقلد بحث
متبع نیست و تحقیق این مذهب اجای دیگرست نه این رساله فلیعلم و الله اعلم ابن الجوزی رحمه الله تعالی را کتابی ست در تحذیر
از فتنه شیطان و تخویف از محنت او موسوم بتلبیس ابلیس که در وی بکشف ستور و ابراز خفی غرور آن ملعون پرداخته
و انواع تلبیسات او را باصناف امت مرحومه در اقسام قوالب هر زمان و مکان واضح ساخته و این کتاب مجلدی لطیف
در بست کراسه مشتمل بر سیزده باب اول در امر بلزوم سنت و جماعت دوم در ذم بدع و انواع آن سوم در تحذیر از
مکائد و فتن شیطان چهارم در معنی تلبیس و غرور پنجم در ذکر تلبیس وی در عقائد و دیانات و درین باب تلبیس او را بر سوفسطائیه
و دهریه و طبائعیین و ثنویه و فلاسفه و اصحاب هیاکل و عباد اصنام و نیران و کواکب از شمس و قمر و غیره بیان نموده و منجمله
آن تقلید جاهلیت را با بار بغیر نظر در دلیل ذکر کرده و تلبیس حال حدین نبوت را بیان نموده و یهود و نصاری و صابئین و مجوس
و منجمین و اصحاب فلک و جاحدین بعث و قائلین بتناسخ که در دام تلبیس ابلیس گرفتار شده اند از ایشان سخن رانده و منجمله تلبیس
او برین امت در عقائد و دیانات تقلید آبا و اسلاف را برشمرده و گفته قد ضل فی هذه الطریق خلق کثیر و به هلاک عامة
الناس و قد ذم الله سبحانه الواقفین مع التقلید و المقلد علی غیر ثقة فیما قلد و فی التقلید ابطال منفعة العقل لانه انما خلق
للتامل و التدبر و قبیح بمن اعطی شمعة یستضیء بها ان یطفئها و یمشی فی الظلمة انتهی مختصراً بعده ذکر تلبیس ابلیس بر فرقه خوارج
و روافض و گروه باطنیه کرده و باب ششم در بیان تلبیس او بر علماء در فنون علم منعقد ساخته مثل قراء قرآن و اصحاب حدیث
کلوبی یعنی آن سخی پرند و سلسله روایت را محض بنا بر ریا و سمعه اقامت میکنند و فقهاء که اکتفا بمعرفت آیات احکام منجمله تمام قرآن
می نمایند و خلل اعتماد بر تحصیل علم جدل میکنند و بر اوضاع فلاسفه معتمد بوده و داخل کلام شان در فقه نموده اند و وعاظ
و قصاص که با فسانهها بی سر و پا بموضع اخبار و آثار مشوش چشم و گوش سامعان میشوند و بجای هدایت مصدر ضلالت
میگردند ؎ خون هزار وعظ بگردن گرفته ست صد آفرین بجرأت گوش گران من ؎ و اگر یکی از صد هزار وعظ را
بروجه تحقیق میگوید و جاده صواب می پوید غالباً گرفتار عجب و سرشار بوده انانیت بوده ست ؎ صدای شیره
واعظ که بس بلند شده ست ؎ رهین گوش گرانی که داشتم دارم ؎ دیگر تلبیس او بر اهل لغت و ادب ست که در دروی استغفار
و مزه سخن سازی و بلند پروازی در نظم و نثر از مهمات لازمه عبادات و معاملات و اداب نفوس و صلاح قلوب باز مانده
همت را از افضل علوم مثل تفسیر و حدیث و فقه برگردانیده اند همچنین شعراء و منشیان و منجمان و علماء کاملین را
بمکائد تلبیس خود صید کرده الا من رحم الله و عصمه بعونه و حسن توفیقه و باب هفتم این کتاب در ذکر تلبیس بر ولاة و سلاطین
و باب هشتم در تلبیس بر عباد در فنون عبادات از نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و طهارت و غیر آن و نهم در تلبیس بر نساک
و دراز زاهد و دهم در تلبیس بر صوفیه و یازدهم در تلبیس بر مبتدعین بما یشبه الکرامات و دوازدهم در تلبیس بر عوام
و سیزدهم در تلبیس بر کل بتطویل اهل منعقد نموده و در اجمال تلبیسات ابلیس بر فرقه صوفیه اطالت ذیل کرده و حق بحقدار
و این همه ابواب صاحب کتاب ست تا کرا توفیق دیدن و فهمیدن دهد و کدام بی سعادت را از برکات

Presented by: Rana Jabir Abbas

فحادی و مطاویش محروم سازند چون جملہ مقاصد این کتاب بہر باب مسئلہ لاجواب ست و مبنی ست از اوقات و اشراط
ساعت لاجرم اشارت بدان رفت تا ناظران مقالہ اگر در وقتی از اوقات فائز بآن کتاب شوند بلبیسات ابلیس لعین اکہ
با فرق این امت مرحومہ بعد مضی زمان نبوت بعمل آمدہ منجملہ تغیر احوال بنی آدم و علامات قیامت انکار ورزند و بدان عبرت پذیرند
واز ہیچونا بایست تا کہ مخالف طریقہ سنت نبویہ اند ہیہا اکن خود را دور دارد چون این مقالہ تحمل تلخیص آن ہمہ مطالب
عالیہ کہ در بست کراسہ جلوہ افروز اند نداشت ناچار برین ایما اکتفا رفت و تا اینجا از اول کتاب بیان مبادی قیامت
و مقدمات ساعت و حوادث کونیہ و اشراط صغری و آفات زمانہ و مصائب دہر و وقائع روزگار بود کہ شد و نماند یا موجود
ست و در ابواب آیندہ ذکر علامات قریبہ ساعت بیاید و باللہ التوفیق **باب چہارم** در بیان اشراط عظیمہ و امارات
قریبہ کہ متعاقب آن ساعت قیام و قیام ساعت ست و این اشراط دو گونہ ست یکی فتن و واقعہ قبل ظہور مہدی علیہ السلام
دیگر امارات دالہ بر قرب ظہور وی و فتن متقدمہ بر ظہورش ہمانست کہ در ابواب سابقہ ازین کتاب بقید ضبط آمدہ مثل
وفات آنحضرت صلعم و قتل عثمان رضی اللہ عنہ در سنہ ۳۵ ہجری و وقعہ جمل در سنہ ۳۶ و حرب صفین در سنہ ۳۷ و وقعہ نہروان و ملک بنی امیہ
و قتل حسین بن علی و وقعہ حرہ و خراب مدینہ و قتل عبداللہ بن الزبیر و قتل زید بن علی و دولت عباسیہ و فتنہ فاطمیہ و قرامطہ و قتال
ترک و تار جاز و ظہور رفضہ و خروج کذابین و فتح بیت المقدس و فتح مدائن و ہلاک عرب و کثرت مال و زوال جبال و وقوع
خسف و مسخ و قذف و زلازل و قتال و ریح حمراء و رفع حجر اسود و ظہور کوکب ذنبالہ دار و کثرت موت و استباحت مکہ و
جز آن از تغیرات و حوادث و فسادات کہ در ملک ملت مسلمانان راہ یافتہ و در اوائل کتاب بوجہ بسط مذکور شد و اما آیات
دالہ بر قرب مانہ وی و فتن متصلہ بدان پس بیانش اینست کہ ظاہر کند فرات کوہی از زر چنانکہ ثوبان از آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم
آوردہ کہ فرمود جنگ کنند نزد خزانہ شما سہ گروہ ہر یکے از انہا فرزند پادشاہ ست و بدست نمی آید این خزانہ احدیرا
از انہا و ظاہر شود تا انہائی سیاہ از طرف مشرق و جنگ کنند با شما آنچنانکہ ہیچ قوم بمثل آن نجنگیدہ پس تریے آید
خلیفہ خدا مہدی چون بشنوید بیائید او را و بیعت کنید اگر رفتن او فتد بدو دست و شکم بر برف اخرجہ مسلم و در روایتے
باین لفظ ست کہ ظاہر کند فرات کوہے از زر و چون بشنوند مردم بیایند بسوی او و جمع شوند سیصد کس کہ ہر یکی ابن
خلیفہ ست قتال کنند نزد آن کوہ و بدست نیاید ہیچکے را از ان ہا پس بگوید شخصے کہ نزد اوست واللہ اگر ترک میکنم
مردم را میگیرند از وی و میبرند ہمہ زر را پس قتال کنند بران تا آنکہ کشتہ شود از ہر صد نفر نود و نہ نفر اخرجہ احمد و در روایتے
آمدہ کشتہ شوند نہ عشر ایشان و در روایتی از ہر نہ کس ہفت کس پس گوید ہر مرد شاید من نجات یابم از ان اخرجہ مسلم گویم فرات
نام جوی کوفہ ست مراد آنکہ آبش خشک شود از زیر وی گنجی از طلا برآید گویا کوہی از زر ست و در صحیحین و غیر ہما ست
از ابو ہریرہ کہ فرمود آنحضرت صلعم من حضرہ فلا یاخذ منہ شیئا و زیادہ کرد نعیم بن حماد در روایت خود کہ اگر دریابید
شما این کوہ را نزدیک نشوید باو و این تحذیر برای آنست کہ گرفتن وی سبب نزاع باہم و قتال یکدیگر و ہلاک
مردم ست یا بخاصیت موجب نزول آفات و حصول بلیات باشد و چون این کوہ زر مثل گنج قارون آیتی از آیات
الہی ست انتفاع از وی حرام باشد و از آنجملہ خلو بعضی بلاد دست از سلطان ابو ہریرہ از آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

روایت کرده که فرمود منع کند عراق درهم و قفیز خود را و منع کند شام مدی و دینار خود را و منع کند مصر اردب خود را و عود کنید شما چنانکه بود بدیش از این اخرجه مسلم گویم ابو هریره گفته گواهی داد بر صدق این حدیث گوشت و خون ابو هریره مراد آنکه آخر زمان که فتنه و فساد بسیار شود و محاصل این مملکت با مام وقت نرسد و رعایا بی راعی ماند چنانکه پیش از اسلام بود و قفیز پیمانه ایست که بدان وزن غلات کنند و مدی پیمانه دیگر ست که بست و چهار صاع را گنجایش میکند و اردب شصت و چهار صاع را میگنجد و از انجمله فتنه احلاس ست ابو سعید خدری گفته فسر مود رسول خدا صلعم باشد بعد من فتنه ها منجمله آن یکی احلاس ست و دران گریختن و جنگیدن و مال مردم غارت کردن باشد و بعد وی فتنی دیگر سخت تر از وان پس فتنه شود که چون بگویند منقطع شد عود کند تا آنکه باقی نماند هیچ خانه مگر در آید دران و نه هیچ مسلمان مگر ملول کند او را تا آنکه بیرون آید مردی از عترت من اخرجه نعیم بن حماد فی الفتن گویم یحتمل که مراد باین فتنه معرکه قتال ابن زبیر باشد یا فتنه دیگر که بقرب عهد مهدی علیه السلام واقع شود و حلس فرشی را گویند که زیر فروش دیگر افتاده ماند و برداشته نشود مراد طول مدت این فتنه ست و از انجمله غزوه هند ست ابو هریره گفته وعده کرد مرا رسول خدا صلعم غزوه هند را پس اگر دریابم آن را صرف کنم در ان جان و مال خود پس اگر کشته شوم افضل شهدا باشم و اگر برگردم پس منم ابو هریره محرر اخرجه النسائی و لفظ احمد آنست که فرمود مرا خلیل من صلعم که باشد در بن امت بعث بسوی هند و سند پس اگر دریافتم آن را و شهید شدم پس این شهادت ست و اگر برگشتم پس منم ابو هریره محرر که آزاد کرد مرا خدا از آتش دوزخ و ثوبان از آنحضرت صلعم روایت کرده که فرمود دو گروه ست از امت من که نگهداشته ست آن هر دو را خدا یتعالی از آتش دوزخ گروهی که غزا کند در هند و گروهی دیگر که باشد همراه عیسی بن مریم اخرجه النسائی فی کتاب الجهاد فی ذکر غزوة الهند و اخرجه احمد مثله فی المسند در بدایة النهایه گفته متفرد ست بحدیث ثانی احمد و غزا کردند مسلمانان در هند بایام معاویه بن ابی سفیان در سنه چهل و چهار هجری و غزا کرد دران محمود بن سبکتگین در حدود سنه اربعمائة انتهی و بعضی علماء بلاد مشرقیه حمل کرده اند این غزوه را بر جهاد سید احمد بریلوی و غزا در هند قدیما و حدیثا بسیار اتفاق افتاده پس مصداق حدیث یا غزوه اولین هندست که در عهد معاویه رضی الله عنه بوده یا غزوه آخرین وی باشد که بعهد مهدی صورت گیرد و جمله غزوات مصداق این خبر و بشارت نمی توانند شد و الله اعلم و موید اوست حدیث ابو هریره بلفظ سمعت رسول الله صلعم و ذکر الهند لکم جیش یفتح الله علیهم حتی یاتوا ملوکهم مغلین بالسلاسل یغفر الله ذنوبهم فینصرفوا حین ینصرفوا فیجدون ابن مریم بالشام اخرجه نعیم بن حماد و این صریح ست در آنکه مراد غزوه هند هر زمان مهدی و عیسی علیهما السلام ست و لهذا در روایت دیگر آمده که ابو هریره نزد وفات خود وصیت کرد بابلاغ سلام خود بحضرت عیسی علیه السلام گویا این غزوه و عیسی را در زمان واحد گمان کرده پس شبه نیست که مراد بدان غزوه آخرین هندست که دران ملوک او را گرفتار کرده بیارند و این چنین غزوه تا حال نشان نداده اند پس متعین شد که وقوع آن در آخر زمان خواهد شد و الله اعلم و از انجمله کثرت حکومت نصاری ست مسلم از مستورد روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم برپا شود قیامت و باشند روم بیشتر از همه کس مراد بر روم در اینجا نصرانیان اند که قرب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

زمانهٔ قیامت بسیار شوند و حاکم اکثر روی زمین گردند و مصداق این خبر از مدت یکصد سال بلکه زیاده در عالم موجود و مشهود است در رسالهٔ حشریه نوشته چون جمله علامات حاصل شود قوم نصاری غلبه کنند و بر ملک های بسیار مستولی شوند انتهی و ابو ذر گفته شنیدم آنحضرت را میفرمود باشد در مصر مردی از جنس قریشی مالک شود و سلطنت راو مغلوب شود و در آخر منتزع گردد از وی ملک و بگریزد بسوی روم و بیارد ایشان را بسوی اسکندریه و جنگ کنند مسلمانان با وی و این اول قتال ایشان باشد اخرجه الرویانی فی مسنده و ابن عساکر فی تاریخه و حدیث معلول است باختلاف طرق و عمرو بن العاص گفته هلاک شود مصر چون رمی شود بچهار قوس قوس ترک و قوس روم و قوس حبش و قوس اندلس و یافته شد قوس اول و اینک یافته شوند بقیه اقواس اخرجه نعیم بن حماد مرا و جنگ نصاری بر ملک مصر است و از انجمله کسوف قمر در اول شب از رمضان و خسوف شمس در نیمه رمضان ست علی بن عبد الله بن عباس گفته بیرون نیاید مهدی تا آنکه ظاهر شود از آفتاب علامتی اخرجه نعیم بن حماد و ابو الحسن الخیری فی الخبریات و اخرج نحله الحافظ ابو بکر بن احمد بن الحسن ابن حماد ایضاً عن کثیر بن مرة الحضرمی و البیهقی ایضاً و محمد بن علی گفته مهدی را دو آیت است که نبوده از روزیکه خدا اسمانها و زمین آفریده کسوف گیرد ماه بشب اول از ماه رمضان و آفتاب در نصف رمضان و اجتماع این هر دو کسوف در ماهی گاهی نبوده مجدد الف ثانی در مجلد ثانی گفته در زمان ظهور سلطنت مهدی چهاردهم رمضان کسوف شمس خواهد شد و در اول آن ماه خسوف قمر خلاف عادت زمان و بر خلاف حساب منجمان انتهی گویم خسوف قمر در اول بحسب مقابل شمس بر هیئت مخصوص میشود و در غیر تاریخ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم اتفاق نمی افتد و همچنین کسوف شمس نزد اقتران قمر بر شکل خاص در غیر تاریخ بست و هفت و بست و هشت و بست و نهم نمیشود پس وقوع این هر دو در ماه واحد در غیر تواریخ مذکوره مخالف حساب نجوم ست و غرابت دارد اما از قدرت قادر قدیر هیچ مستغرب نیست در رسالهٔ حشریه نوشته علامت این قصه آنست که پیش ازین که ماه رمضان گذشته باشد در وی دو کسوف شمس و قمر شده باشد انتهی و در اشاعه گفته دو بار در رمضان خسوف قمر شود و هذا لا ینافی الاول کما هو واضح و از انجملهٔ ست طلوع قرن ذی السنین امام محمد باقر بن علی بن حسین گفته چون برسد عباسی در خراسان طلوع کند قرن ذی السنین در مشرق و او اول طلوع کرده بود برای هلاک قوم نوح کرده وقتی که غرق شدند همکنان در طوفان دهم طالع شده بود در زمانهٔ ابراهیم چون او را در آتش انداختند و زمانی که کشته شد یحیی بن زکریا علیه السلام و چون این آیت ببینید پناه جوئید بخدا از شر و رو فتن و طلوع او بعد خسوف شمس و قمر شود باز در رنگ نکنند مردم تا آنکه ظاهر شود ابقع نام مردیست در مصر اخرجه نعیم بن حماد و کلام درین ستاره گذشته اما این طلوع در رای آن طلوع مقارن زمان مهدی علیه السلام باشد و هم وی از شریک روایت کرده که منکسف شود قمر در رمضان دو بار پیش از خروج مهدی و حسین بن علی گفته چون ببینید علامتی از آسمان و آتشی از طرف مشرق سه روز یا هفت روز پس متوقع شوید کشایش آل محمد را صلعم و ابو عمرو دانی گفته که حکم بن عتبه گفته محمد بن علی را شنیدم که بیرون آید از شما مردی که انصاف کند درین امت گفت ما رزو داریم من چیزیرا که ارزو دارند آنرا مردم و اگر نه

Presented by: Rana Jabir Abbas

از دنیا مگر یک روز البته دراز کند خدا تعالی آن روز تا آنکه پیدا شود کسی که آن روز بکند او را امت و لیکن پیش از وی فتنه ایست بدترین فتنها شام کند دران مرد و مومن ست و صبح کند و کافر ست و بالعکس و هر که دریابد آن فتنه را از شما باید که تبرعید از خدا و باشد از خانه نشینان و از ابن عباس مرویست که فرمود آنحضرت صلعم چون بمیرد پنجم از اهل بیت من پس هرج ست و هرج تا آنکه بمیرد هفتم گفتند هرج چیست فرمود قتل تا آنکه قائم شود و مهدی و عوف بن مالک گفته فرمود آنحضرت صلعم می آید فتنه عیار خیز و تیره و تاریک بعده پیاپی شود و فتن بعضی مر بعضی را تا آنکه برآید مردی از اهل بیت من که او را مهدی گویند اخرجه الطبرانی و از علی مرتضی آمده که بیرون آید پیش از مهدی مردی از اهل بیت وی بردارد تیغ را بر دوش خود هیزده ماه و جنگ کند و کشتگان را شمله سازد و متوجه شود بسوی بیت المقدس و بمیرد یعنی در آنجا و نرسد تا آنجا اخرجه نعیم بن حماد و این همه آثار دال اند بر وجود فتن و شرور و علامات ارضی و سماوی پیش از ظهور مهدی متصل بزمانه او و حذیفه از آنحضرت صلعم آورده که میباشد وقعه در زوراء گفته شد چیست زوراء فرمود شهریست در مشرق در میان آنها رآب ساکن اند آنجا اشرار خلق خدا و جبارین امت من عذاب کرده شوند بچهار چیز سیف و قذف و خسف و مسخ اخرجه ابو عمرو الدانی گویم مراد بزوراء بغداد ست و بعضی ازین چیزها گذشته و شاید متصل زمانه مهدی باز چیزیی ازین فتن در انجا رود و آنرا بخلد طلوع ستاره دنباله دارست و بار با طلوع کرده و باز بقرب زمانه وی طالع شود و از آنجمله ظهور ظلمت ست در آسمان و از آنجمله انتشار حمرت در افق آسمان ست همچو حمرت شفق و از آنجمله ندائیست که تمام اهل زمین آنرا بشنوند و اهل هر لغت آنرا بلغت خود بفهمند و از آنجمله خسف قریه ست در شام که آنرا حرستا نامند و از آنجمله آنکه ندا کند منادی از آسمان بنام مهدی و بشنوند آنرا هر که در مشرق ست و هر که در مغرب تا آنکه باقی نماند نائم مگر آنکه بیدار شود و نه قائم مگر آنکه بنشیند و نه قاعد مگر آنکه قائم شود بر هر دو پای خود و این آواز غیر آن آواز ست که بعد ظهور مهدی شود و از آنجمله کثرت زلازل و اختلافات ست در اقطار ارض و از آنجمله ست عصابه در شوال و معمعه در ذی قعده و حرب در ذی الحجه و نهب حجاج و قتل ایشان تا آنکه روان شود خونها بر جمرهٔ عقبه در اشاعه گفته معمعه آواز حریق و آواز رو گرم را گویند و مراد بدان فتن ست و از آنجمله آنکه ندا کند منادی از بام آسمان آگاه باشید که حق در آل محمد ست صلعم و ندا کند منادی از زمین که حق در آل عیسے ست یا در آل عباس و اول ندا فرشته باشد و ثانی ندا شیطان اخرجه ابو نعیم عن ابی جعفر گویم این ندای اول ست که ذکر شد یا ندائی دیگر باشد و الله اعلم و طلحه بن عبد الله از آنحضرت صلعم آورده که فرمود تردیک ست که پیدا شود فتنه که نیارامد ازان هیچ جائی مگر که بجوشد در جانبے دیگر تا آنکه ندا کند منادی از آسمان که امیر شما فلان ست اخرجه الطبرانی فی الاوسط و علی بن ابی طالب گفته و قتیکه ندا کند منادی از آسمان که حق در آل محمد صلعم ست ظاهر شود نزد این حال مهدی در افواه مردم و نوشانیده شوند مردم محبت او و نباشد ایشانرا ذکری جز او اخرجه ابو نعیم و سعید بن مسیب گفته پیدا شود فتنه که گویا اول وی لعبکی و کان ست چون ساکن شود در طرفے بجوشد از طرف دیگر تا آنکه آواز دهد منادی از آسمان که امیر شما فلان ست و این ست امیر حق و این ندا بسیار کند اخرجه نعیم بن حماد محمد بن علی گفته چون پیدا شود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

آواز در ماه رمضان شب جمعه بشنوید اثر او اطاعت کنید که آن آواز جبریل ست ندا میکند بنام مهدی و نام پدر
وی و در آخر روز آواز کند ابلیس که فلانی مظلوم کشته شد و این ندا برای ایقاع مردم در شک باشد پس بسیار سر
دران روز بحیرت و شک افتند لیکن شما شک نکنید که صوت اول صوت جبریل ست و صوت ثانی صوت ابلیس لعین
گفته چون سفیان و مهدی ملاقی شوند بقتال مسموع شود آوازی از فلک آگاه باشید که اولیای خدا اصحاب فلان اند
یعنی اصحاب مهدی ذکره السیوطی اسمار بنت عمیس گوید علامت این روز آنست که ظاهر شود پنجه از آسمان آویخته شده
و نظر کنند مردم بسوی آن و حکم بن رافع گفته وقتی که باشند مردم در منی یا عرفات ندا کند منادی آگاه باشید
که امیر شما فلان ست و در پی این آواز آوازی دیگر پیدا آید که این منادی راست گفته ست پس جنگ باشد سلاح ایشان
سپر و ببینند نزدیک پنجه منقش از آسمان و سخت شود کار زار تا آنکه باقی نماند از انصار حق مگر بقدر اهل بدر و بیعت
کنند بمهدی و نحوه عن سعید بن المسیب و این همه آثار علی ما هی دلالت دارند بر وجود آوازی از آسمان در بارهٔ
مهدی بهر وجه که باشد عموم این صوت اگرچه بنشتار آن محل خاص باشد و از انجمله بیدار شدن اصحاب کهف ست در
زمان او ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود آورده که اصحاب کهف بعد بیدار می سابق بخواب ابدی رفته اند تا آخر زمان نزدیک
بخروج مهدی گویند مهدی بر ایشان سلام گوید و خدا تعالی برای جواب سلام او ایشانرا بیدار کرده باز بخواب برد
تا قیام ساعت و لیکن ثعلبی سند اینقول ذکر نکرده و الله اعلم بصحته و غالب این همه امارات را در اشاعه هم بدون تخریج
و اسناد ذکر کرده و ابن حجر در قول مختصر قریب و صد امارت و کرامت برای مهدی ذکر نموده که از اخبار و آثار سلف
ثابت شده و غالب این علامات در این کتاب بتفریق مواضع مذکور شده و چون این امارات محل اجتهاد نیست و عقل هیچ
بشر را بدریافتش طریق نه گمان میرود که سلف در تلقی و ابلاغ آنها سندی داشته باشند لهذا کاتب حروف را تفصیلا
برسانید این آثار و اخبار و جرح و تعدیل آن اطلاع حاصل نشده محمد بن صامت گفته حسین بن علی را گفتم آیا هست
علامتی پیش از ظهور مهدی گفت آری گفتم چه گفت هلاک بنی عباس و خروج سفیانی و خسف در بیدا گفتم قربانت شوم
میترسم که این کار بدرازی کشند گفت این امارات همچو سلک گوهرست یکی پس دیگری اخرجه نعیم بن حماد گویم هلاک
بنی عباس را زیاده بر هفصد سال گذشته و خروج سفیانی و خسف در بیدا منتظرست و وقوع یکی ناظر بر صحت
وقوع هر دو اخت خود ست و بعد خروج سفیانی خروج ابقع و اصهب و اعرج کندی هم آمده کما سیاتی امیر المومنین علی
کرم الله وجه گفته سفیانی از اولاد خالد بن یزید بن ابی سفیان باشد و این یزید برادر معاویه بن ابی سفیان ست
و ابو سفیان پدرش با هر دو پسر خود در روز فتح مکه مکرمه اسلام آورده در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه درگذشت
و این سفیانی خارج از نسل او باشد و از بنی امیه بود و اول فتن بنی امیه معلوم و این آخر فتن ایشان ست و وی
مردی غلظ کاسه سرست بر روی او آثار جدری باشد یعنی دانه ها مانند چیچک و در چشم وی نکته سفید هکذا و روفی
حلیته عن علی و خروج وی از ناحیهٔ شهر دمشق باشد در وادی که آنرا وادی یابس نامند او را در خواب بینند
که برخیز و خروج کن وی برخیزد و هیچکس را نیابد باز در کرت دوم و سوم امداد همچنین بگویند که برخیز و خروج کن و همین بسوی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

دروازه خانه خود پس ورکرت سوم بر در خانه خود بیاید و هفت یا نه نفر را بیاید که با ایشان لوای هست میگویند که
ما اصحاب توایم و یکی از ایشان لوای معقود داشته باشد نمی شناسند در لوای او مگر نصر تا آنکه بگستراند از آنرا تا مشی
میل نه بینند ان علم را بهیچکی مگر انکه بگریزد و شکست خورد پس خروج کند سفیانی در میان ایشان و تابع شوند مردم وادی
وغیره لوی و در دست وی سه شاخ باشد نکو بد بآن هیچکی را مگر آنکه بمیرد و چون این خبر بگوش مردمان رسد صاحب
دمشق برای مقاتله او برآید و رایت او را دیده منهزم گردد و وی با سه صد و شصت سوار داخل دمشق شود و دیگر
نگذرد که سی هزار کس از کلب که اخوال وی باشند بروی گرد آیند و علامت خروج وی حنف قریب از قریات دمشق ست و شاید
که نام آنقریه حرستاست و هم جانب غربی مسجد این قریه بفتد بعده خروج کند ابقع و اصهب را شاعه گفته خروج سفیانی از شام خروج ابقع از
مصر خروج اصهب از جزیره عرب باشد نه از جزیره ابن عمر که آن داخل جزیره عرب ست و خروج اعرج کندی از مغرب
بود و تا یکسال میان ایشان هنگامه کارزار گرم ماند و سفیانی بر ابقع و اصهب غالب آید و صاحب مغرب مردان را
بکشد و زنان را اسیر سازد و در جزیره رسیده با قیس یا سفیانی جنگ کند و سفیانی بر قیس غالب آید و مجموع اموال او را
بستاند و بر سر نشانش بگیرد بعده با ترک و روم در قرقیسیا جنگیده بر آنها هم غالب شود و در زمین فساد کردن
گیرد تا آنکه شکم زنان را بدرد و کودکان را بکشد و مردم قریش از هیبت او بقسطنطنیه بگریزند و وی آنها را از عظیم
روم طلبیده و باز گرفته بحج عام بر باب المدینه از شهر دمشق گردن زند باز مردم چند از پس ایشان بروی بیایند
سفیانی گروهی را از ایشان هم بکشد و بقیة السیف منهزم شده پناه بسبز زمین خراسان گیرند و وی لشکری از سوار
در پی ایشان بچولیل وسیل بدو اندایشان سواران بر هر چه بگذرند آنرا هلاک ساخته حصون را بدم سازند و قلاع را
ویران کنند تا آنکه در زوراء که عبارت از بغداد ست رسیده یک لک کس از کسان آنجا بکشند و سفیانی با عسکر حود در
کوفه رسیده شصت هزار کس را از کوفیان کشته زنان و ذریات را اسیر کند و جنود را در همه بلاد پریشان سازد تا آنکه
تمام مشرق را از زمین خراسان فرو گیرد و خراسانیان را از هر ناحیه جستجو کرده برآورد و لشکریی بسوی مدینه گسیل کند
و چندانکه از آل محمد صلعم و بنی هاشم بیابد مرد باشند یا زن همه را بالقتل رساند و جماعتی را از ایشان اسیر کرده بکوفه
بفرستند و بقیه ایشان در صحراء و دشت پریشان شوند و ترد این حال مهدی و سیف بگریزد و در وادیی منصور با
هفت کس بسوی مکه بگریزد و روپوش شود و حاکم مکه بنویسد که چون فلان فلان نزد شما بر سند انها را
بکشید یا بمنعند بر صاحب مکه دشوار آید بعده بنو مروان شب هنگام نزد وی رسیده استجارت کنند وی گوید بروید
روید و در اسن پس انها برآیند و دو کس را از ایشان بکشند باین طریق که یکی را بالقتل رسانند و دیگر بسوی او
نظر میکند و هم نفس زکیه را میان رکن و مقام بکشند و نزد این حال خدایتعالی و اهل آسمان در غضب آیند و آن
دیگر نزد یاران خود رسیده ازین ماجرا خبر دهد آنها دو جبلی از جبال طائف فروکش شده از هر سو مردم
را فراهم آرند اهل مکه این خبر دریافته بجنگ برایند و هزیمت خورند و ایشان غالب آمده بمکه شتابند و
امیر مکه را کشته تا خروج مهدی همان جا بماند در اشاعه گفته ابقع و اصهب و اعرج و منصور و حارث و مهدی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صفات والقاب ان ندنه اسماء واعلام انتهی گویم سفیانیے هم ازین قبیل ست ابوبکر محمد بن حسین مغربی در تفسیر خود
زیر کریمه ولو تری اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب گفته نزول این آیه در حق سفیانی ست که خروج کند
از وادی یابس در احوال خود از کلب و خطبه خواند بر منابر دمشق چون گذر کند بر موضع عین التمر خدای تعالی
ایمان از دل وی و لشکریان وی محو سازد و روان شود و برسد بر سر کوه طلاء و جنگ کند و هفتاد هزار مرد
که صاحب سیوف محلات و مناطق مفضضه باشند از جان بگذرند و بکوفه در آید و کوفیان دران وقت سه گروه شوند
یکی گروه باوی ملحق شود و ایشان شرار خلق باشند و گروهی بجنگ پیش آیند و ایشان شهداء باشند و گروهی
باعراب پیوندند و ایشان عصاة اند و وی بر کوفه غالب آمده شصت هزار کس را بزیر تیغ بیدریغ کشد و در مدت
شانزده شب که آنجا مکث کند لشکریانش سی هزار زن دوشیزه را از الهکارت کنند و صبح دوم انها را برهنه
سر و پا زار بفروشند و زنان مذکور در انحال لاطمات خدود و کاشفات شعور باشند بر دجله یا بر شط فرات
و چون اهل بصره این خبر بشنوند از هر بحر و بر دویده این مظلومات را از ایدی آن ظلمه فجره برهانند بعده لشکر
سفیانی سه گروه شود یکے طرف ری رود دیگر در کوفه بماند و یکی بر مدینه منوره آید و حاکم این گروه مردی از
بنی زهره باشد وی مدینه را محاصره کند و قتل عظیم در شهر واقع شود و غالب اهل مدینه دران مقتول و فانی شوند
تا انکه مردی و زنی از اهل بیت هم کشته شود و نام آنمرد محمد یا علی باشد و نام زن فاطمه و این هر دو را برهنه
بردار کشند و بنوت خدا یتعالی سخت بخشم در آید و ولی خدا این خبر دریافته از قریات خویش با جماعه سی مرد برآید
و مردم از هر سو از هر زمین همچو نافه مسک بوی بچه فراهم شوند وی چون در مکه رسد آنوقت اقامت نماز گفته باشند
او را گویند که امام شوی گوید من امام نمیشوم شما سزاوارید که عهد شکستید و غدر اندا ختید پس مردی از ایشان بامر
نماز گذارد اما بعد ازان مردم بر بیعت او تداعی کنند همچو تداعی شتران تشنه بر حیاض یوم الورود و بیعت کنند
باوی او بعد بیعت گروهی بسر کردگی مردی از اهل بیت بر سر اهل مدینه فرستد تا با زهری مقاتله کند درین معرکه
بعد محاربه عظیم فتح نصیب ولی خدا شود و زهری با یاران خود بقتل رسد انتهی گویم نزول کریمه موصوفه در باره خروج
سفیانی محتاج سند صحیح ست و ظاهر نص در بیان وقائع اهل حشرست نه حوادث دنیا در تفسیر خازن اینقدر گفته وقیل
هو خسف بالبیداء انتهی و در مدارک گفته اذ فزعوا عند البعث او عند الموت او یوم بدر و در خازن گفته واخذوا
قیل من تحت اقدامهم وقیل من بطن الارض الی ظهرها انتهی و شوکانی در فتح القدیر گفته قال ابن عباس هو جیش السفیانی
وقد ثبت فی الصحیح انه یخسف الجیش فی البیداء من حدیث حفصة و عائشة و خارج الصحیح من حدیث ام سلمة و صفیة
و ابی هریرة و ابن مسعود ولیس فی شی منها ان ذلک سبب نزول هذه الآیة ولکنه اخرج ابن جریر عن حذیفة بن الیمان
قفته آکذ عز موعته و فی اخری فذلک قوله عز وجل فی سورة سبا ولو تری اذ فزعوا فلا فوت انتهی و هکذا فی تفسیر
فتح البیان فی مقاصد القرآن و امثله علم آرای مجموع آخبار و آثار وارده درین باب مفید خروج شخصے باین لقب یا نام
بوده اند و در رسائل احوال فتن و قیامت مقالات او در بلاد شتی از ری و قزوین و فارس و خراسان و ماوراء النهر

Presented by: Rana Jabir Abbas

و بغداد و سجستان و مدائن و عاقر قوف را و دمشق و کوفه و بصره و جزآن بیان کرده اند باختلاف روایات که توفیق
میان آنها خیلی صعوبت دارد اما قدر مشترک ازان که خروج و فتنه او باشد ثابت بهر وجه که باشد و هر کجا که بود و این
اخبار و آثار در برهان و غیره بالفاظها مذکورست و روایت آن از جمعی از صحابه مثل انس و ام سلمه و حمزة بن حبیب یوسف
بن ذی قربات و ابو قبیل و ولید بن مسلم و علی بن ابی طالب و زهری و ارطاة و حذیفه و خالد بن سعدان و ابن عباس
و عائشه و حفصه و ابو هریره و ابو جعفر و غیرهم کرده لیکن این اخبار از کتب صحاح احادیث نیست پس نظر در اسانید آن
ضرور و لابدست و در اشاعه نیز قصه سفیانی را بر وجه اختصار بحذف تخریج و تمام روایات ذکر کرده و الله اعلم و
در رساله حشریه گفته بعد مدتی یعنی از غلبه نصاری بر ملک شام شخصی از اولاد ابوسفیان پیدا شود که
سادات را بکشد و آئین او در نواحی شام و مصر منتشر شود درین اثنا پادشاه روم را با یک فرقه از نصاری جنگ
پیش آید و با فرقه دیگر صلح مخالفان بر شهر قسطنطنیه متصرف شوند و آن پادشاه شهر خود را گذاشته بملک شام در آید و
بر فاقت یک فرقه موافق با فرقه مخالف از نصاری جنگ عظیم واقع شود و فتح لشکر اسلام را دست دهد بعد شکست مخالفان
یکے از نصاری موافق بگوید که چلیپا غالب آمد و فتح داد و یکی از لشکر اسلام او را بزند و بگوید بلکه دین اسلام غالب
آمد آن نصرانی قوم خود را بخواند و مسلمان کسان قوم خود را پس میان ایشان لشکر خانه جنگی شود و پادشاه اسلام شهید شود
و جمعی نصاری در ملک شام عمل نمایند و با فرنگیان مخالف آشتی کنند و بقیه مسلمانان رو بمدینه آرند و عمل نصاری
تا قریب خیبر رسد در انوقت مسلمانان در تجسس شوند که حضرت مهدی را تلاش باید کرد تا دفع این بلا از دست ایشان
میسر شود انتهی و ظاهر این روایت در آن ست که این فتح و شکست پیش از ظهور مهدی باشد و متصل بزمانه وی بود
و از روایات دیگر معلوم میشود که این ماجرا منجمله وقائع ملحمه کبری ست چنانکه بیاید و الله اعلم و این سفیانی در آخر کار
بر دست مهدی کشته شود و در کتاب جانیال زیاده کرده که سفیانی و مهدی سه اند چون سفیانی اول برآید و ذکر
او در بلاد عام شود مهدی اول برآید و نزد خروج سفیانی ثانی مهدی دوم ظاهر شود و چون سفیانی ثالث خروج کند
مهدی سوم جلوه فرماید و این سوم مهدی موعود آخر الزمان باشد انتهی گویم ماخذ این روایت نظر کردنی ست
تا از کجا آورده آری اینجا جز سفیانی خوارج دیگر اند که متصل زمانه ظهور وی علیه السلام برآیند و بعضے ازانها انصار و
مددکار وی شوند و از امارات دالله بر قرب زمانه ظهور وی علیه السلام ست خروج علج از طرف مشرق که زوال دهند ملک
بنی عباس را و بهر شهر که بگذرند فتح کنند و بهر طرف که متوجه شوند متصرف گردند و هر رایتی که بسوی ایشان مرتفع شود
بدرند و بر هر قریه که غالب آیند آنرا بسوزند و ویران سازند و بر هر نعمت که قادر شوند بر باد دهند و کمتر باشد که
اراده چیزیے کنند و بآن نرسند خدا تعالی رحمت را از دلهای ایشان کشیده رحم نمیکنند بر نالان و جوان
نمیدهند شاکی را و مسلط میشوند بر عاصیان خود و میکشند پدران و مادران را با پسران و دختران و میپختند
از دست ایشان فی الفور تلخ گویم ظاهر این خبر بر فتنه تاتاریان صادق می آید و زوال ملک بنی العباس هم بدست
ایشان شده برین تقدیر این امارت بعیده باشد و قریبه لیکن این فتنه را در امارات قریبه ذکر کرده اند و از اینجا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

استیناس میتوان کرد که مراد فتنهٔ دیگر ازین جنس ست که متصل زمانهٔ ظهور مهدی باشد و ملک بنی العباس بانقراض
ناکان گفته باشند ورنه درین حین ملک ایشان در قطری از اقطار زمین معلوم نیست و در صراح گفته علج بالکسر کبر
که هیچ دین ندارد و علوج و اعلاج جمع آنهی و این نیز صادق ست بر تاتاریان زیرا که ایشان کافر ستاره پرست بودند
و هیچ دین و مذهب نداشتند و هم صادق می آید بر دیگر اقوام بعد ازین و بعد قبول اسلام موسوم شدند بمغل و الله
اعلم و منجملهٔ امارات قرب ظهور مهدی ست انهدام حایط مسجد کوفه ازان طرف که متصل خانهٔ ابن مسعود رضی الله عنه
ست و بسته شدن پل مسجد کرخ در مدینة السلام و تو فرآب فرات تا آنکه کوفه را فرو گرفته ویران کند و مسخ شدن قومی
از اهل بدعت و برآمدن غلامان از طاعت مالکان خود و ارتکاب کبائر نزد خانهٔ کعبه و آمدن کفره در جزیرهٔ عرب
این فی الحال مشاهدست زیرا که در مکهٔ معظمه و سپیان و بیع و شراء سکرات و استحال غنا بامزامیر موجود ست اگرچه
بروجه اعلان تام نباشد و یهود و کفار اهل حرفه از نصاری و غیرهم در جده که سر حد مکهٔ معظمه از طرف دریای شور و جانب
اقلیم هندست و در حدیده یمن که داخل جزیرهٔ عرب ست از مدتی سکونت دارند دیگر تجهیز جیوش و قتل خلیفه وقت
و شدت کرب برعایا و ندای منادی بر سور دمشق که ویل ست عرب از شری که نزدیک رسیده و وقوع ذبح عظیم در بابل
و قتل ذریع میان کوفه و حیره و ویران شدن معاظم بلاد از آفات و قتل نفس زکیه ست مجاهد گفته بیرون نیاید مهدی
تا آنکه کشته شود نفس زکیه و چون کشته شود وی غضب کند بر ایشان آنکه در آسمان ست و بیایند مردم پیش مهدی و
شتاب بنداد او را چنانکه عروس را شب عروس بسوی زوج میبرند اخرجه ابن ابی شیبة و اخرج نحوه نعیم بن حماد عن
محارب بالسر و لفظ وی اینست چون کشته شود نفس زکیه و برادر وی در مکه بطریق ضیعه ندا کند منادی از آسمان که امیر
شما فلان ست و آن مهدی باشد در اشاعه گفته این نفس زکیه غیر آن نفس زکیه ست که در زمانهٔ منصور عباسی از دست موسی
بن عیسی عم خلیفهٔ منصور کشته شد و آن محمد نفس زکیه بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب و اهل مدینه با وی
بیعت خلافت کرده بودند و میگفتند که وی مهدی ست پس او را در مدینه کشته برادرش ابراهیم بن عبد الله را در عراق
بقتل رسانیدند و پدر ایشان در حبس انتقال فرمود شیخ علی متقی رح در رسالهٔ خود نوشته که پیش از ظهور مهدی علامتی
چند باشد یکی آنکه سیدی بی گناه هاشمی میان حجر اسود و مقام ابراهیم کشته شود دیگر دهی بود که نام آن حرستا بود بجانب
شهر غبوطه آن تباهها در زمین فرو رود دیگر فتنه در مدینه واقع شود بمقام احجار الزیت و سنگهایش در خون غرق شوند
و خلق از مدینه بیرون روند و مقدار دو فرسنگ بعد ازان مهدی بیرون آید دیگر آنکه پادشاه شام و پادشاه مصر باهم جنگ
کنند و اهل شام چند قبائل اهل مصر را اسیر کنند دیگر آنکه از جانب مشرق مردی پادشاه پیدا شود همراه او بیرقهای سیاه
باشد با لشکری بسیار برای اعانت مهدی دیگر آنکه اهل بربر طرف شام روند دیگر آنکه تاریکی در عالم پیدا شود مثل
دخان بازدود دیگر آنکه پیش از مهدی مردم بر فرزند امیر المومنین علی علیه السلام جمع شوند و بیعت کنند و این
فرزند لائق بیعت نباشد پس کشته شود یا بمیرد بعد ازان مهدی ظهور کند انتهی — و از علی کرم الله وجهه مرویست
که بیرون نمی آید مهدی تا آنکه جنگ کنند سه گروه بمیرند سه و باقی مانند سه اخرجه نعیم بن حماد فی الفتن و گفته

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شد نزد حذیفه که بیرون اید مهدی را دید گفت اگر وی بیرون آید رستگار شدید شما نه برا که اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم
درمیان شما موجود اند ولیکن وی بیرون نمی آید تا انگه نباشد هیچ غایب در امت تا بسوی مردم ازوی بسبب انچه ببینند از شر و فساد
اخرجه ابو عمرو الدانی عن ام سلمة و حسین بن علی گفته خروج مهدی را پنج نشان ست خروج سفیانی و یمانی و صیحه از آسمان
و خسف در بیداء و قتل نفس زکیه و هم وی علیه السلام گفته چون دیوار مسجد کوفه که متصل بخانه عبد الله بن مسعود ست بدرم
کرده شود ملک قوم زائل گردد و نزدیک زوال وی خروج مهدیست و عمار بن یاسر گفته علامت خروج وی آنست که تیر اندازند
بر شما ترک و بمیرد خلیفه شما که جمع میکرد اموال را و خلیفه شود بعد از وی مردی ضعیف که ترک کند سلطنت را بعد دو سال و واقع
شود خسف در جانب غرب از مدینه دمشق و برآیند سه نفر از شام و خروج کنند اهل مغرب بمصر اخرجه نعیم بن حماد و کعب احبار
گفته وقتیکه برگردد آسیای بنی عباس و ببندند اصحاب رایات سیاه اسپان خود بزیتون شام هلاک کند خدا اهب را
و کشته شود وی با اکثر کسان خود تا انگه نماند مردی از خویشاوندان او مگر هر که بگریزد و روپوش شود و برافتند دو شعبه
که بنی عباس و بنی جعفر اند و بنشینند پسر آکلة الاکباد یعنی سفیانی بر منبر دمشق و برآیند بر بر بسوی شام این علامت
خروج مهدی ست اخرجه نعیم بن حماد و از علی مرتضی مرویست که چون بیرون آید خیل سفیانی بسوی کوفه و بفرستد
لشکری بطلب اهل خراسان و برآیند خراسانیان در جستجوی مهدی ملاقی شوند خراسانیان و سفیانیان برباب اصطخر و
واقع شود جنگ عظیم و غالب آیند رایات سود و بگریزد خیل سفیانی تمنا کنند مردم در ینوقت مهدی را هم نشان خروج
مهدی نشانهاست که از طرف مغرب پدید و برین نشانها مردی اعرج از قبیله کنده حاکم باشد اخرجه نعیم بن حماد گوید
این نعیم بن حماد که روایات ازوی در باره فتن و مهدی آخر زمان بسیار آمده شیخ محمد بن اسمعیل بخاری صاحب صحیح ست
لیکن معهذا تخریج او محتاج تصحیح و تجریح و تعدیل باشد زیرا که این روایات در کتب فتن کتب ستة صحیحه یافته نمیشود و
غالب آنست که ضعفی همراه داشته باشد فلینظر فیها من استطاع این ست انچه در بیان امارات دالة بر قرب زمانه مهدی
گفته و نوشته اند و بعد وقوع این امارات زمانه ظهور اوست و ظهورش اقدم و اول اشراط کبری قیامت ست و بعد
وی فتن دیگر باشد تا فنای عالم پس بیان احوال مهدی و فتن که در زمانه او واقع شود و بعد از وی بوقوع آید در فصلے
چند ذکر کرده میشود و احادیثی که درین ابواب وارد شده با اختلافات روایات نزدیک نیست که منحصر شود محمد بن حسن اسنوی
در کتاب مناقب شافعی گفته متواتر شده ست از آنحضرت صلعم اخبار بذکر مهدی و بودن وی از اهل بیت نبوی و ابو نعیم
و ابو بکر بن ابی خیثمه اسکاف چنانکه سهیلی ازوی نقل کرده درین باب توغل نموده در فوائد الاخبار بسند خود از مالک
بن انس از محمد بن منکدر از جابر آورده که گفت رسول خدا صلعم من کذب بالمهدی فقد کفر و من کذب بالدجال فقد کفر
و در طلوع شمس از مغرب نیز مثل این گفته و حسبک هذا غلوا از یرا که صحت طریق وی تا مالک بن انس معلوم نیست با انکه
ابو بکر اسکاف نزد اهل حدیث مهتم بوضع ست و الله اعلم **فصل** در ذکر نام و نسب و مولد و مبایعت و مهاجرت
و حلیه و سیرت او و این فصل مشتمل ست بر چند وصل **وصل اول** در بیان اسم سامی و نام نامی او علیه التحیة والثناء
عبد الله بن مسعود از آنحضرت صلعم روایت کرده لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث الله

Presented by: Rana Jabir Abbas

فیه رجلا منی او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی اخرجه ابو داؤد و سکت علیه و در رساله خود گفته ان ما سکت
علیه فهو صالح و اخرجه ابن ماجة من حدیث ابی هریرة و زاد فیه یملک جبل الدیلم و القسطنطینیة و قال فیه سنده ضعیف
و لفظ ترمذی از ابن مسعود لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و فی لفظ آخر حتی یلی رجل
من اهل بیتی و هر دو حدیث حسن صحیح اند و نیز ترمذی آنرا موقوف بر ابو هریره روایت کرده و حاکم گفته رواه الثوری و شعبة
و زائدة و غیرهم من ائمة المسلمین و طرق عاصم عن صحیح عن زر عن عبد الله کلها صحیحة علی ما اصلته من الاحتجاج باخبار عاصم اذ هو امام من
ائمة المسلمین انتهی گویم احمد بن حنبل در حق عاصم گفته کان رجلا صالحا قاریا للقران خیرا ثقة و الاعمش احفظ منه و شعبة اعلم
را بردی در تثبیت حدیث اختیار میکرده و علی گفته کان یختلف علیه فی زر و ابی وائل گویا اشارت بضعف روایت او
ازین هر دو کس میکند و محمد بن سعد گفته کان ثقة الا انه کثیر الخطا فی حدیثه و یعقوب بن سفیان گفته فی حدیثه اضطراب و
عبد الرحمن بن ابی حاتم گفته قلت لابی ان ابا زرعة یقول عاصم ثقة فقال لیس محله هذا و قد تکلم فیه ابن علیة فقال کل من اسمه
عاصم سیئ الحفظ و ابو حاتم گفته محله عندی محل الصدق صالح الحدیث و لم یکن بذلک الحافظ و اختلف فیه قول النسائی
و ابن خراش گفته فی حدیثه نکرة و ابو جعفر عقیلی گفته لم یکن فیه الا سوء الحفظ و دارقطنی گفته فی حفظه شیئ و یحیی قطان
گفته ما وجدت رجلا اسمه عاصم الا وجدته رديء الحفظ و قال ایضا سمعت شعبة یقول حدثنا عاصم بن ابی النجود و فی
الناس ما فیه و ذهبی گفته ثبت فی القراءة و هو فی الحدیث دون الثبت صدوق فهم و هو حسن الحدیث و ان احتج
احد بان الشیخین اخرجا له فمقبول اخرجا له مقرونا بغیره لا اصلا و الله اعلم گویم حدیث مذکور نزد ترمذی و ابو داؤد
بروایت همین عاصم از ابن مسعود است اما درین باب روایات دیگر نیز بطرق آخر ست که مساعدت وی میکند پس
حدیثش صالح احتجاج باشد و در وی دلالت ست بر انکه نام مهدی محمد بن عبد الله باشد و نیز ابو داؤد بسند خود از علی
کرم الله وجهه آورده قال علی و نظر الی ابنه الحسن ان ابنی هذا سید کما سماه رسول الله صلعم و سیخرج من صلبه رجل یسمی
باسم نبیکم یشبهه فی الخلق و لا یشبهه فی الخلق ثم ذکر قصة یملا الارض عدلا و این نیز افاده میکند که نامش محمد باشد و در سندش عمر بن ابی قیس ست
ابو داؤد گفته لا باس به یعنی حدیثه نظار و ذهبی گفته صدوق له اوهام و هم در وی ابو اسحق سبیعی ست و وی شیخی
بود اما شیخین از وی تخریج کرده اند و در آخر عمر مختلط گشته بود و روایت وی از علی کرم الله وجهه منقطع ست و در بعض
روایات نام وی احمد و نام پدرش عبد الله آمده و کنیتش ابو القاسم و در روایت ابو نعیم از حذیفه ابو عبد الله آمده
و تخصیص عرب باحادیث مذکوره بجهت اصالت و شرف اوست ورنه از احادیث دیگر معلوم میشود که وی مالک تمامه
دنیا گردد چه عرب چه عجم و درین باب ست از حذیفه و ابو الطفیل و ابو سعید خدری و علی کرم الله وجهه و ارطاة مرفوعا
روایت کرده که فرمود انحضرت نام مهدی محمد ست اخرجه نعیم بن حماد در اشاعه گفته بعضی شیعه تصحف کرده اند درینجا
و گفته اند که صواب در لفظ حدیث اسم ابیه اسم ابی ست نه اسم ابی یعنی بنون نه بموحده مراد آنکه نام پدرش حسن باشد
نه عبد الله یا مراد بابیه جدوی حسین باشد و مراد باسمه کنیت وی زیرا که کنیت حسین ابو عبد الله بود پس مراد
آنست که کنیت جدوی حسین موافق نام والد انحضرت صلعم باشد و این تاویل از برای تصحیح مهدی بودن محمد بن حسن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عسکری تراشیده اند جالانکه بوجوه چند باطل ست اول آنکه خلاف لفظ روایت ست دوم آنکه محمد بن حسن مذکور متولد شد
وانتقال کرد وعم وی جعفر میراث پدر ش حسن بستاند سوم آنکه مهدی موعود وقت بیعت چهل ساله باشد یا کم و این محمد بن
حسن صغیر سن درگذشت پس اگر او مهدی منتظر باشد چنانکه شیعیان گمان کنند باید که عمر او وقت بیعت زیاده بر هفصد
سال بود چهارم آنکه مولد مهدی مدینه ست و مولد وی عجم پنجم آنکه روایت ابن المناوی از علی کرم الله وجهه چنین ست
که پس بیارد خدا مهدی محمد بن عبد الله را و همچنین احادیث بسیار مصرح اند بر قول ایشان و وجوه دیگر ست که
سخن باندکر آن دراز نمیکنم انتهی وهم در اشاعه گفته که شیخ عبد الوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت والجواهر بر همین قول
رفته و آنرا نسبت طرف فتوحات مکیه نموده حالانکه در وی اثری ازین قول نیست بلکه خلاف اوست یعنی مهدی از اولاد
حسن ست و شک نیست که محمد بن حسن عسکری از اولاد حسین بود و ظاهر آنست که این قول مدسوس ست بر شعرانی و مؤید
اوست عدم تحریر او این کتاب را در حیات خود ش و در وی گفته لا اصل لاحد ان یروی عنی هذا الکتاب حتی یعرضه علی علماء
المسلمین و یجیزوا ما فیه و انچه از وی ترسیده بود همان واقع شد و مذهب شیعه را در وی مدسوس کردند و منجمله مدسوسات
بروی آنست که در طبقات وی ذکر کرده اند در ترجمه حسین بن علی که عقب صرف از وی باقی ست نه از برادرش
حسن بن علی و این نیز از دسائس رفضیست ورنه شعرانی انکار نسب حسن چه قسم خواهد کرد با آنکه اکابر اولاد حسن در مصر موجود
بودند مثل طباطبا وغیره فضلا عن غیرهم فضلا انتهی و لقب مهدی جا بجا بر آنکه بر هر که دعوی امت محمدیه یا تهمت کند بر جبابره و ظلمه
و بشکند صولت و شوکت ایشان و کنیت وی ابو عبد الله ست و قاضی عیاض در شفا گفته ابو القاسم ست و بهر حال
وی جامع باشد میان نام و کنیت و می صلم اما قاضی سندش ذکر نکرده و در رساله حشریه گفته نام ایشان محمد و نام پدر
عبد الله و نام مادر آمنه باشد انتهی **وصل دوم** اما نسب مهدی منتظر پس بجهت اهل بیت نبوی ست صلم ابو داؤد
از علی کرم الله وجهه روایت کرده که فرمود رسول خدا صلم لو لم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی یملأها
عدلا کما ملئت جورا قال محمد بن ابی بکر الا شخرا خرجه احمد ایضا بسند حسن و در سندش قطن بن خلیفه ست و او را احمد و
یحیی قطان و ابن معین و نسائی و غیرهم توثیق کرده اند مگر عجلی گفته حسن الحدیث و فیه تشیع قلیل و ابن معین یکبار چنین
گفته که ثقه شیعی و احمد بن عبد الله بن یونس گفته کنا نمر علی قطن و هو مطرق لا نکتب عنه و نیز گفته کنت امر به و
ادعه مثل الکلب و دار قطنی گفته لا یحتج به و ابو بکر بن عیاش گفته ما ترکت الروایة عنه الا لسوء مذهبه و جرجانی گفته زائغ غیر
ثقه و ام سلمه گفته شنیدم رسول خدا را صلم میفرمود المهدی من عترتی من ولد فاطمه اخرجه ابو داؤد و ابن ماجه
و الحاکم فی المستدرک و لفظ حاکم اینست که گفت ام سلمه سمعت رسول الله صلم یذکر المهدی فقال نعم هو حق و هو من
بنی فاطمه و تکلم نکرد بر آن تصحیح و غیره و ابو جعفر عقیلی تضعیف وی کرده و در سندش علی بن نفیل ست عقیلی گفته
لا یتابع علیه و لا یعرف الا به و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلم لا تقوم الساعة حتی تملأ الارض جورا
و ظلما و عدوانا ثم یخرج من اهل بیتی رجل یملأها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و عدوانا اخرجه الحاکم و قال هذا صحیح علی شرط
الشیخین و لم یخرجاه و اخرجه ابو نعیم و حارث بن اسامه ایضا و اخرج ابو یعلی من حدیث ابی سعید مرفوعا لیقومن علی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

امتی رجل من اہل بیتی یوسع الارض عدلا کما وسعت ظلما یملک سبع سنین وفیہ عدی بن ابی عمارۃ قال العقیلی فی حدیثہ
اضطراب وبقیۃ رجالہ رجال الصحیح کذا فی التوضیح وعن ابراہیم بن محمد بن الحنفیۃ عن ابیہ عن جدہ قال قال رسول اللہ صلعم
المہدی منا اہل البیت یصلح اللہ بہ فی لیلۃ اخرجہ ابن ماجۃ ودر سندش لین عجلی ست ابن معین گفتہ لیس بہ باس وبخاری
گفتہ فیہ نظر وہذہ اللفظۃ من اصطلاحہ فی التضعیف جدا واورد لہ ابن عدی فی الکامل والذہبی فی المیزان ہذا الحدیث
علی وجہ الاستنکار لہ وقال ہو معروف بہ ورواہ احمد وابن ابی شیبۃ ونعیم بن حماد وطبرانی در معجم اوسط از علی کرم اللہ
وجہہ آوردہ انہ قال للنبی صلعم امنا المہدی ام من غیرنا یا رسول اللہ فقال بل منا بنا یختم اللہ بنا کما فتح وبنا یستنقذون
من الشرک وبنا یولف اللہ بین قلوبہم بعد عداوۃ بینہم کما بنا الف بین قلوبہم بعد عداوۃ الشرک قال علی امومنون ام کافرون
قال مفتون وکافر انتہی ودر سندش عبد اللہ بن لہیعۃ ست وہو ضعیف معروف الحال ونیز در وی عمر بن جابر حضرمی
ست وہو اضعف منہ قال احمد بن حنبل روی عن جابر مناکیر وبلغنی انہ کان یکذب فی لسانہ گفتہ لیس بثقۃ ونیز گفتہ کان
ابن لہیعۃ شیخا احمق ضعیف العقل وکان یقول علی منبر السحاب وکان یجلس معنا فیبصر سحابۃ فیقول ہذا علی قدر منبر
السحاب وطبرانی از ام سلمہ مرفوعا روایت کردہ کہ مہدی از عترت من ست از اولاد فاطمہ اخرجہ ابو داؤد وابن ماجۃ
والحاکم ایضا ودر مسند علی رضی اللہ عنہ کہ گفت رسول خدا صلعم مہدی مردی از عترت من ست مقاتلہ کند بر احیاء سنت
من چنانکہ قتال کردم بر اجرای وحی اخرجہ نعیم بن حماد وحدیث الحسین ان رسول اللہ صلعم قال لفاطمۃ البشری المہدی
منک ذکرہ فی کنز العمال وقال فیہ موسی بن محمد البلقاوی عن الولید بن محمد الموقری وہما کذابان کذا فی التوضیح وگفت
حذیفہ فرمود آنحضرت صلعم وای برین امت از ملوک جبابرہ کہ بکشند وبترسانند مطیعان را مگر کسیکہ ظاہر کند طاعت
ایشان را پس موحد متقی میسازد با ایشان بزبان خود ومیگریزد بدل خویش وچون خواہد خدا کہ عزیز کند اسلام را
بشکند ہر جبار عنید را وخدا قادر ست بر ہر چہ خواہد پس درست کند امت را بعد تباہ شدن وی ای حذیفہ اگر نماند
از دنیا مگر سہ یوم دراز کند آنرا خدا تعالی تا آنکہ برآید مردی از اہل بیت من کہ جاری شود جنگہا بر دست او وغالب
شود اسلام خلاف نمیکند خدا وعدہ خود را اخرجہ ابو نعیم ودرین باب ست از انس وابن مسعود وابو سعید خدری و
ابو ہریرہ وابن عمر وابی امامہ باہلی وحسن وحسین وسعید بن مسیب وابن عباس وعائشہ وزہری وغیرایشان وعقبہ
بن عامر گفتہ میرفتم روزی با معاویہ در راہ پس گفت واللہ نیست بر روی زمین مردی کہ دوست تر باشد بسوی من
از علی بن ابی طالب پیش از انچہ واقع شد میان من واو ومن میدانم کہ مالک میشود یعنی تمام دنیا را از اولاد او کسیکہ
بہترین اہل زمین باشد بزمانہ خود واو را نامی ست در آسمان میشناسند آنرا آسمانیان واورا علامتی ست کہ در
زمین باشد ارزان شود غلہ در وقت او وبمیرد باطل وزندہ شود حق وآن زمانہ صلحا ست برداشتہ اند سرہای
خود را وچشم در راہ اند برای او در شرق وغرب بیہقی اخرجہ المستغفری فی دلائل النبوۃ باسنادہ الی عقبۃ
علی ہلالی گفتہ فرمود آنحضرت صلعم فاطمہ را سوگند بکسیکہ بر انگیخت مرا بحق ہر آئینہ ازین ہر دو یعنی حسن وحسین مہدی
این امت ست وقتی کہ گردد دنیا ہرج مرج وظاہر شود فتنہ ومنقطع شود سبل وغارت کنند بعض بر بعض را ورحم نکنند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کبیر پر خبر و نه تو قرة کند صغیر کبیر را برانگیزد خدای تعالی نزد این حالی از این هر دو کسی را که فتح کند حصون ضلالت و قلوب غلف را و قائم شود بوی دین یعنی اسلام در آخر زمان چنانکه قائم شده ست در اول زمان و پر شود دنیا بعدل چنانکه پر شده بجور اخرجه الطبرانی فی المعجم الکبیر و الاوسط و فیه الهیثم بن جمیل قال ابو حاتم منکر الحدیث و هو متهم بهذا الحدیث کذا نقله الهیثمی فی فضائل اهل البیت من کتابه مجمع الزوائد فلینظر هناک انتهی ما فی التوضیح ابن عمر و گفته برآید مردی از اولاد حسن از طرف مشرق که اگر پیش آید او را جبال بر اندازد آنها را و برآرد راه میان آنها اخرجه تمام فی فوائده و ابن عساکر فی تاریخه ابن العربی گفته مهدی موعود شخصی باشد از اولاد فاطمه که در آخر زمان پیش از عیسی پیدا شود و ولایت محمدیه بروی ختم گردد انتهی گویم در روایات صحیحه همین ست که مهدی از اهل بیت باشد از اولاد فاطمه حسن یا حسین علیهم السلام و در بعض روایات آمده که از اولاد عباس باشد کعب احبار گفته مهدی از اولاد عباس ست اخرجه نعیم بن حماد و دار قطنی در افراد و ابن عساکر در تاریخ خود از عثمان بن عفان آورده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود مهدی از اولاد عم من عباس ست دار قطنی گفت این حدیث غریب ست متفرد ست بدان محمد بن خالد مولی بنی هاشم و فرمود آنحضرت صلعم عباس را ای عم ابتدا کرد خدا دین اسلام را بمن و نزدیک ست که ختم کند آنرا بغلامی از اولاد تو و آن غلامی ست که تقدم کند عیسی بن مریم اخرجه ابو نعیم فی الحلیة عن عمار بن یاسر و لفظ وی نزد خطیب این ست ای عباس ابتدا کرد خدا این امر را که دین اسلام ست بمن و نزدیک ست که تمام کند آنرا بکودکی از اولاد تو پر کند زمین را بعدل چنانکه پر شده باشد بجور این ست آنکه نماز گذارد با عیسی بن مریم و گفت ابن عباس مهدی جوانی از ما اهل بیت ست اخرجه ابن سنده و نعیم فی تاریخ اصفهان و نیز گفت که نمیگذرد روزها و شبها تا آنکه مالک شود از ما اهل بیت جوانی اخرجه ابن ابی شیبة و روی مثله نعیم بن حماد و عن انس قال سمعت رسول الله صلعم یقول نحن ولد عبد المطلب سادات اهل الجنة انا و حمزة و علی و جعفر و الحسن و الحسین و المهدی اخرجه ابن ماجة و در سندش عمر بن عمارة ست مسلم از وی بطور متابعت اخراج کرده جمعی او را تضعیف و گروهی توثیق نموده و ابو حاتم رازی گفته هو مدلس فلا یقبل الا ان یصرح بالسماع و نیز در روی علی بن زید بن جدعان ست و هی در میزان گفته لا ندری من هو بعده گفته الصواب فیه عبد الله بن زیاد و نیز در سندش سعد بن عبد الحمید ست یعقوب ابن ابی شیبة توثیق وی کرده و یحیی بن معین گفته لیس به باس و ثوری در وی تکلم کرده زیرا که وی فتوی میداد در مسائل و خطا میکرد در آن ابن حبان گفته کان ممن فحش غلطه فلا یحتج به و احمد بن حنبل گفته یدعی انه سمع عرض کتب مالک الناس ینکرون علیه ذلک هو ههنا بغیر دلم یحتج فکیف سمعها و ذهبی او را در کسانی شمرده که کلام مردم درباره آنها قادح نیست و مجاهد از ابن عباس روایت کرده که گفت منا اهل البیت اربعة السفاح و منا المنذر و منا المنصور و منا المهدی فقال مجاهد بین لی هولاء الاربعة فقال ابن عباس اما السفاح فوبما قتل الضاره و عفا عن عدوه و اما المنذر اراه قال فانه یعطی المال الکثیر و لا یتعاظم فی نفسه و یمسک القلیل من عقله و اما المنصور فانه یعطی النصر علی عدوه اشطر مما کان یعطی رسول الله صلعم و یرهب منه عدوه علی مسیرة شهرین و المنصور یرهب عدوه علی مسیرة شهر و اما المهدی الذی یملا الارض عدلا کما ملئت جورا و تامن البهائم السباع و تلقی الارض افلاذ کبدها قال قلت و ما افلاذ کبدها قال امثال الاسطوانة من الذهب و الفضة اخرجه الحاکم و قال هذا حدیث

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صحیح الاسناد ولم یخرجاه وهو من روایة اسمعیل بن ابراهیم بن مهاجر عن ابیه واسمعیل ضعیف وابراهیم ابوه ان
خرج له مسلم فالاکثرون علی تضعیفه ودر روایتی باین لفظست منا السفاح ومنا المنصور ومنا المهدی اخرجه البیهقی ونعیم
والخطیب ودر لفظی از حدیث ابو سعید آمده منا القائم ومنا المنصور ومنا المهدی فاما القائم فتاتیه الخلافة لم یهرق فیها
محجمة دم واما المنصور فلا تدرکه رایة واما السفاح فهو یسفح المال والدم واما المهدی فیملأ ها عدلا کما ملئت جورا اخرجه الخطیب
گوییم در خلفاء عباسیه قائم وسفاح ومنصور ومهدی نام همه گذشته اند لیکن مراد دریجا مهدی آخر زمان ست والله
اعلم وعن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال له اللهم انصر للعباس ولد العباس قالها ثلاثا قال یا عم اما شعرت ان المهدی
من ولدک موفقا راضیا مرضیا اخرجه ابن عساکر فی تاریخ دمشق وفیه الکرمی وضاع در اشاعه گفته روایات مختلف ست در آنکه
مهدی در اولاد فاطمه از حسن باشد یا حسین ووجه جمع آنست که ولادت عظمی حسین را باشد یا حسن را او دیگر را نیز در وی ولادت
باشد از طرف بعض امهات وهمچنین عباس را نیز ولادت بود در وی با آنکه در اولاد عباس کسی گذشته که موسوم بود بمهدی
وآمدن او انشاء الله ای سیاه از طرف خراسان چنانکه برای مهدی بیاید وبود پیش از وی منصور چنانکه باشد پیش از مهدی
منصور دیگر گوییم وبود او ال از همه سفاح پس حمل این روایات بر خلیفه عباسی مهدی نام انسب بمقام ست ویحتمل که وصف
او باوصاف مهدی موعود از قبیل ادراج باشد واز ابن عمر آمده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی نفر من المهاجرین
والانصار وعلی بن ابی طالب عن یساره والعباس عن یمینه اذ تلاحی العباس رجل من الانصار فاغلظ الانصاری للعباس
فاخذ النبی صلعم بید العباس وبید علی وقال سیخرج من صلب هذا حتی یملأ الارض جورا وظلما وسیخرج من صلب هذا حتی یملأ الارض
قسطا وعدلا فاذا رایتم ذلک فعلیکم بالفتی الهاشمی فانه یقبل من قبل المشرق وهو صاحب رایة المهدی اخرجه الطبرانی فی
معجمه الاوسط وفیه عبد الله بن عمر العمی وعبد الله بن لهیعة وهما ضعیفان شوکانی در توضیح گفته قال الهیثمی لکن الحدیث منکر
فان النبی صلعم لم یکن یستقبل احدا وفی وجهه شئ یکرهه خاصة عمه العباس الذی قال فیه انه صنو ابیه انتهی ودر حدیث عثمان ست
المهدی من ولد عباس نعمی اخرجه الدارقطنی فی الافراد وفی حدیث ابی هریرة بلفظ یا عم النبی ان الله ابتدء الاسلام وسیختمه
بغلام من ولدک وهو الذی یتقدم عیسی بن مریم اخرجه ابو نعیم فی الحلیة وفی حدیث عمار بن یاسر بلفظ یا عباس ان الله بدأ بهذا
الامر وسیختمه بغلام من ولدک یملأ ها عدلا کما ملئت جورا وهو الذی یصلی بعیسی بن مریم اخرجه الدارقطنی فی الافراد والخطیب
ابن عساکر قال الشوکانی ویمکن الجمع بین هذه الثلثة الاحادیث وبین سائر الاحادیث المتقدمة بانه من ولد العباس من جهة
امه فان اکمل الجمع بهذا والا فاحادیث انه من ولد النبی صلعم ارجح انتهی غرضکه احادیث بودن مهدی از اهل بیت نبوی وذریت
فاطمی بحد شهرت واستفاضه رسیده ودر صحاح مروی گشته واهل سنن تجرید بجنس پرداخته ودر بعض تخصیص باولاد حسن ودر
بعضی باولاد حسین ودر بعض بهردو علی سبیل التردید آمده بعضی مطلق وارد شده که از عترت باشد یا از اهل بیت یا از بنی فاطمه
واخبار وارده در بودن وی از آل عباس غریب یا ضعیف یا ماول اند وابن حجر مکی در تطبیق این روایات همان گفته که
صاحب اشاعه ذکر کرده یعنی نیست مانع از اجتماع ولادات متعدده در شخص واحد از جهات مختلفه پس تواند کلامین را در وی
ولادت باشد اما حسن بن علی را ولادت عظیمه بود زیرا که اخبار در تخصوص بیشتر ست ویمکن که یکی از امهاتش عباسیه بود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

انتہی واہل حدیث نیز بہمیں رفتہ اند کہ وی از اولاد حسن بن علی باشد علی قاری در شرب در وی گفتہ واختلفوا فی انہ من نسل ای الحسنین ویحتمل ان اباہ حسنی وامہ حسینی او بالعکس والاول اولی کما لایخفی بل قال بعضہم ان الحسن لما ترک الخلافۃ العظمیٰ عوضہ اللہ المرتبۃ القطبیۃ وجعل من نسلہ المہدی الذی یختم الخلافۃ النبویۃ ویؤیدہ ما اخرجہ ابو داؤد وغیرہ عن علی انہ نظر الی ابنہ الحسن فقال ان ابنی ہذا سید کما سماہ النبی صلعم وسیخرج رجل من صلبہ یسمی باسم نبیکم الحدیث انتہی گویم حافظ ابن القیم رح گفتہ در بودن مہدی از اولاد حسن سری لطیف ست یعنی چون امام حسن ترک خلافت از خود کرد حق تعالی عوض آن در اولاد وی کسی پیدا کند کہ قائم شود بخلافت حقہ و پر شود زمین بعدل او و این سنت خدا ست در عباد او کہ چون یکی ترک چیزی برای خدا کند خدا او را عوض آن نعم البدل کرامت فرماید بخلاف حسین کہ چون وی حرص بر خلافت نمود و مقاتلہ کرد ظفر نیافت انتہی گویم نسبت حرص خلافت بسوئے حسین علیہ السلام صحیح نیست زیرا کہ باتفاق اہل روایت و درایت معلوم ست کہ خروج وی بنا بر دعوی خلافت راشدہ کہ بمرور سی سال منقضی گشت نبود بلکہ بنا بر تخلیص رعایا از دست ظالم بود و اعانت مظلوم بر ظالم منجملہ واجبات ست و آنکہ در حدیث آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از بغی و خروج بر پادشاہ وقت اگرچہ ظالم باشد منع فرمودہ پس دران وقت ست کہ آن پادشاہ ظالم بلا مانع و مزاحم تسلط تام پیدا کردہ باشد و ہنوز اہل مدینہ و اہل مکہ و اہل کوفہ متسلط یزید پلید را صمی نشدہ بودند و مثل حضرت امام حسین و عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن زبیر و عبد اللہ بن عمر بیعت نکردہ بالجملہ خروج امام حسین برای دفع تسلط او بود نہ برای رفع تسلط او انچہ در حدیث ممنوع ست آن خروج ست کہ برای رفع تسلط سلطان جائر باشد و الفرق بین الدفع والرفع ظاہر مشہور فی المسائل الفقہیۃ و این خروج برای دفع تسلط ہم باستبداد کوفیان و غاباز بود کہ بطلب آنہا از مکہ بکوفہ رفتہ نہ از خود و درین گسیل خاص حمایت دین اسلام فرمودہ خواست کہ جمعی را از دست یزیدیان ظلمہ فجرہ وا رہاند نہ انکہ بطلب خلافت برخاستہ باشد و از اینجاست کہ چون بسر زمین کربلا رسید حقیقت ماجرا دریافت از انجا برگشتن خواست اما چاکم کوفہ مانع آمد و خواہی نخواہی مقاتلہ کرد پس ناچار بمدافعہ پرداخت و بحکم من قتل دون مالہ و نفسہ فہو شہید جان را در راہ جان آفرین پردانہ وار بباخت و خود را از شقاوت آباد دنیای فانی برہانید و آخرت باقی رسانید و کان امر اللہ قدرا مقدورا ؎ گر نثار قدم یار گرامی نکنم ۔ گوہر جان بچہ کار دگرم باز آید ساحت عزت و جاہ وی رضی اللہ عنہ ازان پاکتر ست کہ غبار حرص خلافت و طمع سلطنت بر دامن جلالش نشیند حاشا و کلا وی چہ حرص بر خلافت کند بعد ازانکہ برادر کلانش حسن رضی اللہ عنہ آنرا بعد نیل او گذاشتہ باشد و حدیث ابنی ہذا سید یصلح اللہ بہ بین الفئتین از والد ماجد خودش صلعم شنیدہ این حرف از جناب ابن القیم قبیح نیست و از قبیل مسامحات ابن العربی مالکی ست کہ گفتہ لم یقتل حسین الا بسیف جدہ آری حسن علیہ السلام را اگر او تعالی بعوض ترک خلافت و حق وی معاوضہ بوجود مہدی از اولاد وی کند گنجایش دارد اما در وی ہیچ الزام بر حسین لازم نمی آید و کیف کہ از بعض اخبار ولادت حسین نیز در وی ثابت میشود بلکہ ولادت عباس ہم فلیعلم و درینجا بحکم الشئ بالشئ یذکر یاد آمد کہ مالکاتب حروف رحمہ اللہ تعالیٰ گوید از اولاد حسین بود و نامش اولاد حسن و در کتابت خود را حسینی مینوشت پدر بزرگوارش کہ جدین شدا مارت لائقہ و دولت فائقہ در بعض حیدرآباد و کن داشت پدرم بعد وفات او بنا بر آنکہ متشیع بود ہمہ ترکہ او ترک داد و منصب امارت و نوابیت او را بر خود مرضاۃ

فائدہ حکمت بودن ولادت حسن را از اولاد حسین

Presented by: Rana Jabir Abbas

للہ تعالیٰ قبول نکرد و عمر در توکل بصبر و تسلیم رضا و تقوی و طہارت بر وجہ سنت مطہرہ مذہب اہل سنت و جماعت کثرہم اللہ تعالیٰ بسر برد حق تعالیٰ در عقب او کسی پیدا کرد کہ بمنصب وراثت و ولایت و حکومت رسید یعنی من ہیچ چیز و محقر را بدست محمت خود از ذل فقر بعز غنا و از حضیض ضلالت باوج ہدایت از زبونی فرمان پذیری بشرف فرمان روائی برداشت و مصالح جم غفیر و جمع کثیر را از عباد خود بدست و سپرد و با ولاد و اموال و علوم و امتاع و مساکن و مراکب و مطاعم و مناکح و ملابس فاخرہ امداد فرمود لا احصی ثناء علیہ ہو کما اثنی علی نفسہ امیدوارم کہ دنیای من مزرعہ آخرت شود و این تواليف شرعیہ من سبب نجات اخروی گردد و در باقیات صالحات معدود و شود و زینت این پنج سرا حجاب نعیم باقی اخروی نگردد و ماذلک علی اللہ بعزیز **وصل سوم**

و اما مولد وی و مظہر و مہاجر و مبایع و عمر او و وقت ظہور پس از علی مرتضی آمدہ کہ وی در مدینہ منورہ پیدا شود از اہل بیت رسول خدا صلعم و مہاجر او بیت المقدس باشد اخرجہ نعیم بن حماد شیخ علی متقی در رسالہ خود گفتہ کہ تولد او در مدینہ مشرفہ باشد و ظہور او در مکہ مکرمہ و ہجرت او بسوی بیت المقدس و ہمانجا بمرگ خود بمیرد انتہی و قرطبی در تذکرہ خود گفتہ کہ مولدش ببلاد مغرب است و وی از آنجا براہ دریا بیاید و برآمدن وی از سجلماسہ ہم گفتہ اند لیکن ہر نقول بنظر است و سندش صحیح نشد و در ارشاد المسلمین گفتہ مولد وی در دہی باشد کہ آنرا کرعہ گویند امام ستغفری در دلائل النبوۃ باسناد خود مثل آن از ابن عمر آوردہ و ابو بکر مقری گفتہ برآید از قریہ کہ آنرا کرعہ خوانند انتہی گویم برآمدن دیگر است تولد دیگر و تورپشتی در عقائد گفتہ کہ وی در ہین باین نام نشان نمیدہند مگر آنکہ در زمان قدیم بودہ باشد اکنون نامش متغیر شدہ و در آخر زمان باز ہمان نام مشہور گردد انتہی گویم ابو داؤد از ام سلمہ در حدیث طویل آوردہ کہ فرمود آنحضرت صلعم کہ چون اختلاف عند موت خلیفہ فیخرج رجل من اہل المدینۃ ہاربا الی مکۃ الحدیث مراد باین رجل مہدی ست و حدیث دال ست برانکہ برامدن او ہم از مدینہ باشد چنانکہ تولدش آنجا بود پس مصیر بسوی مضمون این حدیث واجب ست و باقی اقوال ساقط و ظہورش بالاتفاق در مکہ مکرمہ باشد و از آنجا انوار معدلتش تمام روی زمین را فرو گیرد و آنکہ در حدیث ثوبان نزد احمد آمدہ اذا رایتم الرایات السود قد جاءت من قبل خراسان فائتوہا فان فیہا خلیفۃ اللہ المہدی پس علی قاری در شرح وی گفتہ مجیئہا من قبل خراسان و کونہ فیہا لا ینافی تقدم ظہورہ فیما بین الرکنین فانہ اما محمول علی اتیانہ الی الحرم ثانیا او بالنسبۃ الی غیرہم او یکون حینئذ استقبلہم و دخل عسکرہم و یؤیدہ روایۃ احمد و الترمذی عن ابی ہریرۃ تخرج من خراسان رایات سود فلا یرد ہا شیء حتی تنصب بایلیا انتہی و بیعت او میان رکن و مقام شب عاشورا اتفاق افتد و این بیعت باکراہ او باشد چنانچہ در حدیث ام سلمہ آمدہ مرفوعا فیاتیہ ناس من اہل مکۃ فیخرجہ نہ و ہو کارہ فیبایعونہ بین الرکن و المقام الحدیث اخرجہ ابو داؤد و مہاجر وی بیت المقدس ست کما تقدم و مدینہ منورہ بعد ہجرت او بسوی بیت المقدس ویران گردد و جای ماند و بود و وحوش شود چنانکہ در حدیث آمدہ عمران بیت المقدس خراب یثرب ست کذا فی الاشاعۃ و عمر او نزد ظہور چہل سال بود ذکرہ علی المتقی و غیرہ و ابو امامہ گفتہ کہ تو ہو رسول خدا صلعم مہدی از اولاد من ست چہل سالہ اخرجہ ابو نعیم و عبد اللہ بن احمد گفتہ بیرون آید مہدی و او در عمر چہل سالگی باشد گویا مردی از بنی اسرائیل ست اخرجہ نعیم بن حماد و محمد بن جعفر مزموہ برآید مہدی از حجاز و بنشیند بر منبر دمشق و او ہیژدہ سالہ باشد اخرجہ ایضا نعیم بن حماد و ابن عساکر علی کرم اللہ وجہہ روایت کردہ کہ مہدی شہ جہ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و باشد عمر او میان سی و چهل سال و بهر حال زیاده بر چهل سال در روایتی یافته نشد و این روایات حجت اند بر شیعه که
محمد بن حسن عسکری را مهدی گمان کرده باختفاء او در سرداب سر من رای از صد و پنجاه سال اعتقاد دارند علاء الدوله سمنانی در عروة
الوثقی گفته که وی چون از نظر مردم غائب شد در دائرهٔ ابدال در آمد و بتدریج از این مرتبه ترقی نموده طبقه بعد طبقه بمرتبهٔ
قطبیت کبری رسید و تا نوزده سال در ینحال متوقف ماند و همدرین مرتبه وفات یافت و در مدینه طیبه مدفون گشت انتهی
گوییم مقصود از ایراد این نقل اثبات وفات مهدی مظنون شیعه ست بقول اهل تصوف و اصحاب کشف نه اثبات مرتبهٔ
ابدال و اقطاب که حدیثی صحیح بدان وارد نه گشته و لهذا ابن خلدون در کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر گفته و ظهر منهم ایضاً
القول بالقطب و الابدال و کانه یحاکی مذهب الصوفیة فی الامام و النقباء و اشربوا اقوال الشیعة و تولعوا فی الدیانة بمذاهبهم انتهی
و نیز در وی گفته استلارت کتب المتاخرین من المتصوفة بمثل ذلک فی الفاطمی المنتظر و کان بعضهم یملیه علی بعض و یلقنه بعضهم من
بعض و کانه مبنی علی اصول واهیة من التفریق و ربما یستدل بعضهم بکلام المنجمین فی القرانات و هو من نوع الکلام فی الملاحم انتهی
گوییم آنکه از متصوفه متاخرین در شان این فاطمی کلام کثیر کرده ست ابن عربی حاتمی در کتاب عنقاء مغرب ابن قسی در کتاب خلع
النعلین و عبد الحق بن سبعین و ابن ابی واطیل تلمیذ او در شرح کتاب الخلع ست و اکثر کلمات ایشان در شان وی الغاز و امثال ست
و تصریح بدان اقل قلیل و حاصل مذهب ایشان و اد بارهٔ وی ابن خلدون از کلام ابن ابی واطیل در تاریخ خود ذکر کرده و ابن عربی
در کتاب عنقاء مغرب خاتم الاولیا نام کرده و بلبنهٔ قضد از وی کنایت نموده یعنی تمثیل نبوت بلبنه ذهب و تمثیل ولایت بلبنهٔ
فضة کرده بنا بر تقارب بین الرتبتین و آنحضرت صلعم را خاتم الانبیا و این فاطمی منتظر را خاتم الاولیا قرار داده و گفته که این امام منتظر
از اهل بیت و اولاد فاطمه باشد و ظهور او بعد گذشتن خروج از هجرت شود یعنی بعد شش صد و هشتاد و سه از سنین هجرت
و این در آخر قرن سابع بود چون این عصر بگذشت و وی ظاهر نشد بعض مقلدین ابن عربی این سنوات را حمل بر مدت مولد وی کردند
و گفتند که بتغییر نظم وی از مولد وی کرده و خروج او بعد هفت صد و ده سال شود و از ناحیهٔ مغرب آید و عمر او نزد خروج
چنانکه ابن عربی زعم کرده بست و شش سال باشد و خروج دجال در سنهٔ هفصد و چهل و سه صورت گیرد و ابتدای
یوم محمدی نزد ایشان از روز وفات رسول خدا صلعم تا تمام سنه یکهزار و یعقوب بن اسحق کندی گفته الحروف
العربیة غیر المعجمة یعنی المفتتح بها سور القران جملة عددها سبعاية و ثلاثة و اربعون و سبعة دجالیة ثم ینزل عیسی فی
وقت صلوة العصر انتهی ابن خلدون گفته الی کلام من امثال هذا یعتنون فیه الوقت و الرجل و المکان بادلة واهیة
و تکلمات مختلفة فینقضی الزمان و لا اثر لشیء من ذلک فیرجعون الی تجدید رای آخر متحیل کما تراه من مفهومات لغویة و
اشیاء تخییلیة و احکام نجومیة فی هذا انقضت اعمار الاول منهم و الآخر بعده گفته و اما متصوفه معاصرین ما پس اکثر ایشان
اشارت بسوی ظهور وی نجذ احکام ملت و مراسم حق میکنند و حین ظهور او قریب دانند ما نشان میدهند و بعضی
گویند از اولاد فاطمه باشد و بعضی اطلاق کنند و این قول از جماعتی مسموع شده و اکبر ایشان ابو یعقوب یوسف کبیر الاولیا
بمصر بهاست انتهی و صحیح چنانست و اما حدیث وی پس ابو سعید خدری از آنحضرت صلعم روایت کرده که فرمود المهدی
منی اجلی جبهة اقنی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یملک سبع سنین اخرجه ابو داود و الحاکم فی المستدرک

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وقالا حدیث حسن صحیح وخرجه ایضا عبد الرزاق والترمذی من حدیثه بسند صحیح واخرجه ابن ماجة من حدیث ابی هریرة
وثوبان وعبد الله بن الحارث باسانید صحیحة واخرجه الرویانی من حدیث حذیفة بلفظ المهدی رجل من ولدی وجهه
کالکوکب الدری قاله جمال الدین محمد بن ابی بکر الاشخر گویم ابو داود برین حدیث سکوت کرده ست ولفظ حاکم اینست المهدی
من اهل البیت اشم الانف اقنی یملا الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما یعیش هکذا وبسط یساره واصبعین
من یمینه السبابة والابهام وعقد ثلاثة حاکم گفته هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه گویم در سندش عمران قطان ست
واحتجاج بوی اختلاف کرده اند وبخاری ازوی استشهاد تخریج کرده اند نه اصلا ویحیی قطان ازوی حدیث نمیکرد ویحیی
بن معین گفته لیس بالقوی ولیس بشیخ واحمد بن حنبل گفته ارجوان یکون صالح الحدیث ویزید بن زریع گفته کان حروریا وکان
یری السیف علی اهل القبلة ونسائی گفته ضعیف ست وابو عبید آجری گفته ابو داود را از حالش پرسیدم گفت هو من
اصحاب الحسن ما سمعت الا خیرا ویکبار دیگر ذکروی کرد وگفت ضعیف افتی فی ایام ابراهیم بن عبد الله بن حسن بفتوی شدید
فیها سفک الدماء ومحمد بن جعفر گفته مهدی باریک حاجب دراز وکمان ابرو ست ومیان ابروهای وی اقتران وکلان جسیم ست
اخرجه الحاکم ونعیم بن حماد ودر روایت علی کرم الله وجهه ست که ابنوه ریش وشرنگین چشم وسیاه مژه ودرخشنده دندان ست
وبر رخ خالی داشته باشد وبر شانه علامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود وعبد الغافر فارسی در مجمع الغرائب وابن الجوزی در
غریب الحدیث وابن اثیر در نهایه آورده مرفوعا که میان هر دو ران وی بعد باشد وعبد الرحمن بن عوف گفته کشاده دندان باشد رواه
ابو نعیم عنه وابن عباس گفته میانه قد مشروب الحمرة باشد وابو امامه ازان حضرت صلعم روایت کرده که باشد میان شما ومیان
روم چهار صلح چهارم بردست مردی از آل هارون باشد بماند هفت سال گفته شدای رسول خدا امام مردم دران روز
کیست فرمود از اولاد من ابن اربعین سنة روی او گویا کوکبی ست درخشان در رخساره راست وی خالی سیاه رنگ باشد
وبروی دو عبای قطرانی بود گویا مردی از بنی اسرائیل ست مالک شعب ده سال وبرآید کنوز را وفتح کند مدائن شرک را رواه
ابو نعیم واخرجه الطبرانی فی الکبیر ورویانی در مسند وابو نعیم از حذیفه روایت کرده اند مرفوعا که مهدی مردی از اولاد من ست
رنگ او رنگ عربی ست وجسم او جسم اسرائیلی ولفظ شیخ علی متقی در حلیه وی اینست که در کتف او علامتی باشد چنانچه در کتف
حضرت صلعم بود وروی او همچو ستاره درخشنده باشد پیشانی کشاده بینی دراز وباریک میان بینی بلند نماید کمان ابرو باشد و
با درازی ابرو چشمهای او فراخ باشد درمیان دندان او فرقی باشد یعنی سخت متصل نباشند ورنگ عربیان باشد
یعنی گندم گون وجسم او جسم بنی اسرائیل یعنی در عرض وطول بر خساره راست او خال سیاه باشد وهمچنین بر کف دست راست
یر باشد ولکنت در زبان او باشد که در وقت بستگی سخن دست راست بر زانوی چپ زند آنگاه سخن تواند گفت ودرمیان ابرو
زانوی کشادگی وبعد باشد وانبوه ریش بود وچشمهای او سرمه رنگ خلقی باشند انتهی ونحوه فی الاشاعه و
ابو الطفیل گفته که آنحضرت وصف کرد مهدی را او فرمود که درزبان او گرانی ست بزند زانوی چپ خود را بدست راست
خود وقتی که درنگ کند بروی سخن اخرجه نعیم بن حماد واین حرکتی ست که از مرد الکن ثقیل اللسان وقت تکلم بی اختیار
صادر میشود گویم ابو داود بسند خود از علی رضی الله عنه روایت کرده که فرمود آنحضرت صلعم سیخرج من صلبه رجل یسمی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باسم نبیکم لیشبه فی الخلق ولا یشبه فی الخلق یملاء الارض عدلا خلق اول بضم تاست بمعنی عادت و خلق ثانی بفتح خاست بمعنی
پیدایش یعنی در عادات و خصال مانا با آنحضرت صلعم باشد و در صورت و حلیه مانا بوی صلعم نبود و در رساله حشریه گفته حضرت
امام سید اندازه نبی فاطمه و قد ایشان مائل بدرازی باشد و سطبری و رنگ ایشان بشن و چهره ایشان بچهره جناب نبوت
صلعم مشابه نباشد اما اخلاق ایشان با اخلاق آنحضرت صلعم مشابهت تمام دارد و در زبان شریف وی قدری لکنت باشد
که در وقت سخن گفتن تنگدل شده گاهی دست بران زنند و گاه بر زمین انتهی و صحل پنجم و اما سیرت وی پس ابو داؤد و ازام
روایت کرده یقسم المال و یعدل فی الناس بسنة نبیهم صلعم و یلقی الاسلام بجرانه فی الارض الحدیث و رجال این حدیث رجال
صحیح اند و ابو سعید خدری گفته که فرمود رسول خدا صلعم یجیئ الیه الرجل فیقول یا مهدی اعطنی قال فیحثی له فی ثوبه ما استطاع
ان یحمله اخرجه ابن ماجة و الحاکم و اللفظ للترمذی و قال هذا حدیث حسن و قد روی من غیر وجه عن ابی سعید عن النبی صلعم و
لفظ ابن ماجة و حاکم تنعم امتی فیه نعمة لم یسمعوا بمثلها قط تولق الارض اکلها و لا تدخر منه شیئا و المال یومئذ کدوس فیقوم
الرجل فیقول یا مهدی اعطنی فیقول خذ و در اسانید این حدیث زید عمی ست دار قطنی و احمد بن حنبل و یحیی بن معین
گفته اند که او صالح و زیاده کرد احمد انه فوق یزید الرقاشی و فضل بن عیسی لیکن ابو حاتم گفته ضعیف یکتب حدیثه و لا یحتج
به و در روایت دیگر یحیی بن معین گفته لا شئ و قال مرة یکتب حدیثه و هو ضعیف و جرجانی گفته متماسک و ابو زرعه گفته
لیس بقوی و اهی الحدیث ضعیف و ابو حاتم گفته لیس بذاک و قد حدث عنه شعبة و نسائی گفته ضعیف و ابن عدی گفته
عامة ما یرویه و من یروی عنهم ضعفاء علی ان شعبة قد روی عنه و لعل شعبة لم یرو عن اضعف منه و گفته اند که این حدیث
ترمذی تفسیر روایت مسلم ست که از جابر آورده که گفت قال رسول الله صلعم یکون فی آخر امتی خلیفة یحثی المال حثیا و لا یعده
عدا و اخرجه الدار قطنی ایضا و رجاله رجال الصحیح و نیز تفسیر حدیث ابی سعید ست قال من خلفائکم خلیفة یحثوا المال حثیا
و من طریق اخری عنهما قال یکون فی آخر الزمان خلیفة یقسم المال و لا یعده انتهی رواه احمد فی المسند و لیکن در این احادیث
مسلم ذکر مهدی نیست و نه دلیلی دلالت میکند بر آنکه مراد باین خلیفه مهدی ست و رواه الحاکم ایضا من طریق عوف
الاعرابی عن ابی الصدیق الناجی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلعم لا تقوم الساعة حتی تملاء الارض جورا و
ظلما و عدوانا ثم یخرج من اهل بیتی رجلا یملوها قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و عدوانا و قال فیه الحاکم هذا صحیح علی شرط الشیخین
و لم یخرجاه و رواه الحاکم ایضا من طریق سلیمان بن عبید عن ابی الصدیق الناجی عن ابی سعید الخدری عن رسول الله
صلعم قال یخرج فی آخر امتی المهدی یسقیه الله الغیث و تخرج الارض نباتها و یعطی المال صحاحا و تکثر الماشیة
و تعظم الامة یعیش سبعا او ثمانیا یعنی حجاجا حاکم گفته حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه با آنکه از سلیمان بن عبید احدی از
اصحاب کتب ستة تخریج نکرده لیکن ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده ست و مروی نیست که کسی در وی تکلم کرده باشد
رواه الطبرانی فی معجمه الاوسط من روایة ابی الوداک عبد الحمید بن واصل عن ابی الصدیق الناجی عن الحسن بن یزید
السعدی احد بنی بهدلة عن ابی سعید الخدری قال سمعت رسول الله صلعم یقول یخرج رجل من امتی یقول بسنتی
ینزل الله غرد جل له القطر من السماء و تخرج الارض برکتها و تملاء الارض منه قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعمل علی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ہذہ الامۃ سبع سنین و ینزل بیت المقدس طبرانی گفتہ و رواہ جماعۃ عن ابی الصدیق و لم یدخل احد منہم بینہ و بین ابی سعیدا لا
ابا الوصل فانہ رواہ عن الحسن بن یزید عن ابی سعید انتہی و ابن حسن بن یزید را ابو حاتم ذکر کردہ و لیکن نشناختہ مگر در سند ہمین
حدیث و ذہبی در میزان گفتہ انہ مجہول لکن ذکرہ ابن حبان فی الثقات و اما ابو الوصل کہ از ابی الصدیق راوی ست احدی
از اصحاب ستہ از وی اخراج نکردہ مگر ابن حبان در طبقہ ثانیہ او را در ثقات ذکر نمودہ و گفتہ یروی عن انس و روی عنہ
شعبۃ و عتاب بن بشر و در توضیح گفتہ اخرجہ الطبرانی و فی سندہ من لم یعرف لکنہ اخرجہ الترمذی و ابن ماجۃ باختصار
گویم درین حدیث ہم ذکر مہدی نیست بلکہ ذکر مردی از امت ست کہ سیرت وی چنین باشد لیکن ایرادش در باب مہدی
استیناسی بمقصود دارد و در روایت علی ست در حدیث طویل بذکر مہدی و یرد اللہ الی المسلمین الفتہم و نعمتہم و قائمہم
و انہیم رواہ الطبرانی و ہم از وی کرم اللہ وجہہ مرویست بطریق ابو الطفیل از محمد بن الحنفیۃ کہ گفت کنا عند علی
فسالہ رجل عن المہدی فقال علی ہیہات ثم عقد بیدہ سبعا فقال ذلک یخرج فی آخر الزمان اذا قال الرجل اللہ اللہ
قتل و یجمع اللہ لہ قوما قزعا کقزع السحاب یولف اللہ بین قلوبہم فلا یستوحشون الی احد و لا یفرحون باحد دخل فیہم
عدتہم علی عدۃ اہل بدر لم یسبقہم الاولون و لا یدرکہم الآخرون و علی عدۃ اصحاب طالوت الذین جاوزوا معہ النہر قال ابو الطفیل
قال ابن الحنفیۃ اتریدہ قلت نعم قال فانہ یخرج من بین ہذین الاخشبین قلت لا جرم و اللہ و لا ادعہا حتی اموت او یموت
بہا یعنی مکۃ اخرجہ الحاکم فی المستدرک و قال ہذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین گویم این حدیث فقط بر شرط مسلم ست
زیرا کہ در وی عمار ذہبی و یونس بن ابی اسحق اند و بخاری ازین ہر دو تخریج نکردہ و نیز در وی عمرو بن محمد عنقری
ست و از وی ہم بخاری احتجاجا اخراج ننمودہ بلکہ استشہادا با آنکہ عمار ذہبی متشیع بود اگرچہ احمد و ابن معین و ابو حاتم
و نسائی و غیرہم توثیق وی کردہ اند مگر علی بن مدینی از سفیان روایت کردہ کہ بشیر بن مروان ہر دو پاشنہای او
بریدہ بود گفتم در کدام چیز گفت در تشیع و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلعم یکون فی آخر الزمان عند
انقطاع من الفتن و انقطاع من الزمن امیر اول مایکون عطاؤہ للناس ان یاتیہ الرجل فیحثی لہ فی حجرہ یعنی من یقبل منہ
صدقۃ ذلک الیوم لما یصیب الناس من الفرح اخرجہ العقیلی و ابن عساکر و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال
یکون فی امتی المہدی ان قصر فسبع و الا فتسع تنعم فیہا امتی نعمۃ لم ینعموا بمثلہا ترسل السماء علیہم مدرارا و لا تدخر الارض
شیئا من النبات و المال کدوس یقوم الرجل یقول یا مہدی اعطنی فیقول خذ اخرجہ البزار فی مسندہ و الطبرانی فی معجم
الاوسط و اللفظ لہ بعدہ طبرانی و بزار گفتہ اند کہ متفرد ست بدان محمد بن مروان عجلی و زیادہ کرد بزار و لا نعلم انہ تابع
علیہ احد و اگرچہ ابو داؤد و ابن حبان نیز در ثقات او را ذکر کردہ و یحیی بن معین گفتہ صالح ست و یکبار دیگر گفتہ لیس بہ
باس را مختلف فیہ ست ابو زرعہ گفتہ لیس عندی بذلک و عبد اللہ بن احمد بن حنبل گفتہ رایت محمد بن مروان العجلی حاش
باحادیث و انا شاہد لم نکتبہا ترکتہا علی عمد و کتب بعض اصحابنا عنہ گویا تضعیف وی کردہ و از قرہ بن ایاس آمدہ
و یوشک رسول اللہ صلعم ان الارض جورا و ظلما فاذا ملئت جورا و ظلما بعث اللہ رجلا من امتی اسمہ اسمی و اسم ابیہ اسم
ابی یملؤہا عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما فلا تمنع السماء من قطرہا شیئا و لا الارض شیئا من نباتہا یلبث فیکم سبع

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

او ثمانیا او تسعا یعنی سنین اخرجه ابو بکر البزاز فی مسنده والطبرانی فی معجمه الکبیر والاوسط و در سندش داؤد بن المحبر متهم
عن ابیه ست واین هر دو سخت ضعیف اند و از ابن عباس مرفوعا آمده که پادشاه تمام روی زمین چهار کس اند دو مومن ذوالقرنین
وسلیمان و دو کافر نمرود و بخت نصر و نزدیک ست که مالک شود تمام او را پنجمین از اهل بیت من اخرجه ابن الجوزی فی تاریخه گویند
بیدار نکند مهدی نائم را و نریزد خون را و مقاتله کند بر سنت و ترک ندهد هیچ سنت را مگر آنکه قائم سازد آنرا و نه هیچ بدعت را مگر
آنکه بردارد آنرا و قائم شود دین اسلام در آخر زمان بزمانه او چنانکه بود در اول زمان بعهد سعادت مهد آنحضرت صلعم و مالک تمام دنیا
گردد و صلیب را بشکند و خوک را بکشد ابن حجر این علامات را در ذکر مهدی در قول مختصر آورده و این و وصف آخر در علامات عیسی
علیه السلام نیز وارد گشته و نیست منافات میان هر دو زیرا که محتمل که این کار از هر دو بزرگوار بوجود آید یا نسبت بهر دو باعتبار
وحدت زمان باشد چه مهدی و عیسی هر دو ناصر دین اسلام و تابع سنت خیر الانام و محیی سنن رسول کریم باشند پس فعل و عمل هر یکی
گویا صنع دیگری ست بلا تفاوت و چون مهدی علیه السلام مقاتله بر احیاء سنت و اماته بدعت فرماید علماء وقت که خوگر تقلید
فقهاء و اقتداء مشائخ و آباء خود باشند گویند این مرد خانه برانداز دین و ملت ماست و بمخالفت برخیزند و بحسب عادت خود حکم بتکفیر
و تضلیل وی کنند اما از سطوت سیف و جلال شوکتش کار ایشان پیش نرود و دودمان تقلید بی چراغ گردد و دولت کده سنت
بوجود باجود وی معمور شود دسنیان متبع غالب و عتیان مقلد مغلوب گردند و یوشده ما اخرج نعیم بن حماد عن ابی جعفر قال ینظر المهدی
بمکة عند العشاء معه رایة رسول الله صلعم وقمیصه وسیفه و علامات نور وبیان فاذا صلی العشا نادی باعلی صوته یقول اذکرکم
الله ایها الناس و مقامکم بین یدی ربکم فقد بعث الانبیاء وانزل الکتب امرکم ان لا تشرکوا به شیئا وان تحافظوا علی طاعته و
طاعة رسوله وان تحیوا ما احیی القرآن وتمیتوا ما اماته وتکونوا اعوانا علی المهدی و وزرا علی التقوی فان الدنیا قد دنا فناءها و
زوالها واذنت بالانصرام عن اقبالها وانی ادعوکم الی الله والی رسوله والعمل بکتابه واماتة الباطل و احیاء السنة الخ و در
روایت دلیل ست بر انچه ذکر کردیم با وضح بیان و بر حسن سیرت و سریرت وی علیه السلام و اخرج ایضا عن علی عن النبی صلعم قال
المهدی رجل من عترتی یقاتل علی سنتی کما قاتلت انا علی الوحی و این مقاتله بر سنت همانوقت راست می نشیند که تفریعات فقهیه
علماء زمان را سنت شمرده نشود و ورنه این مقاتله هیچ معنی ندارد و با بحار زمان برکت نشان وی نظر بقوت اسلام و رفع ظلمت
کفر و آثام و عموم قسط و عدل و وضع جور و ستم عروس مهر باشد ۵ جهان چنان شود از عدل و که ناخن باز علاج ناخنه دیده
حمام کند در اشاعه گفته پر کند مهدی دلهای امت محمدیه را بتونگری و امر کند منادی را که ندا کند هر که او را حاجت باشد
در مال گو بیاید و بگیرد پس بیاید او را مگر مردی و گوید منم سائل فرماید بیا خازن را و بگو او را که مهدی امر کرده ست ترا که مرا
بدهی خازن گوید بگیر بهر دو دست خود تا آنکه چون مال را بکنار کشد نادم شود و گوید منم حریص تر امت رسول خدا صلعم و عاجز
کرد مرا چیزیکه گنجایش کرد او شان را و خواهد که آنمال را واپس دهد ما از وی استرداد نکنند و مهدی بفرماید که چیز بخشیده را پس
نمی گیریم انتهی گویم این حدیث را احمد در مسند و ابو یعلی از ابو سعید مرفوعا آورده اند و رجالها ثقات و قد اخرجه الترمذی مختصرا
و اول حدیث این ست لا تقوم الساعة حتی یملا الارض ظلما و عدوانا ثم یخرج رجل من اهل بیتی او من عترتی یملا الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض یقسم المال صحاحا فقال له رجل ما صحاحا قال بالسویة بین الناس

Presented by: Rana Jabir Abbas

و در آخر حدیث گفته فیکون کذلک سبع سنین ثم لا خیر فی العیش بعده و روی نحوه ابن ابی شیبة عن مطر
ع گفت ما اهل بیت احسانیم ✦ انچه دادیم باز نستانیم ✦ ابو سعید خدری گفته ذکر فرمود آنحضرت صلعم محنتی و شدتی
و آزمایشی که برسد امت را تا انکه نیابد مرجای پناه که پناه برد آنجا از ظلم مردم پس برانگیزد و بفرستد خدایتعالی مردی از فرزندان
و کسان من که پر کند زمین را بداد چنانکه پر کرده شده بود بجور و ستم راضی شوند از وی ساکن آسمان و ساکن زمین نمی گذارد آسمان
از قطرات باران خود چیزی مگر که می ریزد آنرا بر زمین و نمی گذارد زمین از رستنی های خود چیزی را مگر که بیرون می آرد آنرا تا انکه آرزو
کنند احیاء زندگی اموات را اخرجه الحاکم فی المستدرک و صحح ع زعدل او شده باز سفید جفت پلنگ ✦ زامن او شده شیر
سیه رفیق شغال ✦ نه این ترازکند در زمین بد و پنجه ✦ نه آن فراز برد در هوا بد و چنگال ✦ در اشاعه زیاده کرده که خوشنود
شود از وی طیر در جو و وحش در قفر و ماهی در بحر انتهی و گفت ابو هریره شنیده و آنحضرت صلعم می باشد در امت من مهدی
متنعم شود است بعهد او نعمتی که تنعم کرده ست بمانند آن نه نیک ایشان و نه بد ایشان فرستاده شود آسمان بر ایشان باران
بسیار و ذخیره نکند از قطرات خود چیزی و آورده شود زمین بتمام رستنی ذخیره نکند از تخم خود هیچ شی اخرجه الدار قطنی
فی الافراد و الطبرانی فی الاوسط و رجاله ثقات ع آسود جهان بدولت او ✦ افروخت نظر بطلعت او ✦ ابو سعید
خدری گفته پناه میگیرد امت بمهدی چنانکه پناه میگیرد مگس شهد بسوی عسوب خ تا آنکه مردم برمانند امرا ول شوند
یعنی کار و بار دنیا بر وش زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گردد و مدد کند او را خدایتعالی بسه هزار فرشته که روی
و پشت مخالفین او را بزنند اخرجه نعیم بن حماد عن علی و باشد جبریل بر مقدمه و میکائیل بر ساقه لشکر او و شاد شوند
بوجود او اهل ارض و سماء و طیور و وحوش و حیتان در بحر اخرجه ابو عمرو عثمان بن سعد المقبری فی سننه عن حذیفة
بن الیمان مرفوعا و درین باب بست از قتاده نزد حمید بن حماد و در اشاعه گفته جاری شود بر دست او ملاحم و برآید
کنوز و فتح کند مدائن بابین خافقین و آورده شوند روبروی او ملوک هند غل در گردن کرده و این خزائن حلی بیت المقدس
کرده شود و گرگ و گوسفند در زمانه او یکجا بچرند و کودکان بمار و کژدم بازی کنند و با ایشان هیچ گزند نرسد و در کاشت
یک غله هفت صد مد پیدا شود و دور شود ربا و زنا و شرب خمر و دراز شود عمر و ادا کرده شود امانت و هلاک شوند
اشرار و مبغوض شوند اعدا آل رسول صلعم و فرو نشیند بوی فتن عمیاء و مامون گردد زمین تا انکه حج کند زنی با پنجاه
زنان دیگر بی مرد و نترسد از هیچ چیز جز خدایتعالی در آثار انبیا آمده که نیست ظلم در حکم او و نه عیب انتهی ما فی الاشاعه گویم
روایت حج زن را نعیم از کعب و حمید بن حماد از قتاده آورده و زیاده کرده که میدهد زمین در بنوقت زکوة خود و
آسمان برکات خود و علی مرتضی گفته برآید مردی از اولاد من وقتی که بمیرد دلهای مومنان همچو مردن ابدان ما بیابد
ضرر و شدت جوع و قتل و تواتر فتن و ملاحم عظمی و اماتت سنن و احیاء بدع و ترک امر بمعروف و نهی عن المنکر پس زنده کند
خدای تعالی بمحمد بن عبد الله یعنی مهدی سنن مرده را و شاد شوند بعدل او برکت او دلهای مومنان و الفت گیرد بوی
جماعات عجم و قبائل عرب اخرجه ابن المناوی و نیز وی از کتاب انیال نقل کرده که درست کند خدا بمهدی هر انچه
تباه شده باشد پیش از وی و ما کند اهل ایمان را و زنده کند سنت را و فرو نشاند آتش بدعت را و باشند مردم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در زمانهٔ او عزیز و غالب بر مخالفین ابو صباح گفته صغیر در زمانهٔ وی گوید ای کاش پیر شوم یعنی این زمانه را بیشتر دریابم و دیر تر دران بمانم کبیر گوید ای کاش در نیوقت صغیر میبودم یعنی تا دیر تر می استادم و طول عمر در سایهٔ وی بسر میکردم **قف** طاوس که شاگرد ابن عباس ست گفته دوست دارم که نمیرم تا آنکه دریابم زمانهٔ مهدی را که زیاده کرده میشود در احسان در حق محسن بذیرفته میشود توبه عاصی و نعمت داده میشود بنا فرمان اخرجه نعیم بن حماد کاتب حروف گوید عفا الله عنه که من اولی ترم باین تمنا از طاوس رحمه الله تعالی زیرا که زمان وی از زمان ظهور فاطمی موعود بعد تمام داشت زمانهٔ من ان شاء الله تعالی همچنان زمانهٔ اوست اگرچه تعیین وقت صحیح نشده اما لابد اقرب ست از زمان وی و کل ما هو آت قریب و نیز در حدیث شریف آمده من ادرک منکم عیسی بن مریم علیه السلام فلیقرئه منی السلام رواه الحاکم این دو را فتاده نزدیکی طلب بحرص تمام ست که اگر عهد سعادت مهد حضرت روح الله سلام الله علیه و علی نبینا علیه التحیة و الصلوة دریابد اول کسیکه تحفهٔ سلام الاسلام را از جانب خیر الانام محمد صلعم رساند من باشم تا کتیبهٔ آخر از کتائب محمدیه گردم و کلاه گوشهٔ سعادت دارین باین خدمت برکت درجت بآسمان هفتم بشکنم ؎ حباب ار بیندازم از نشاط کلاه ✦ اگر ز عکس تو روی بجام ما افتد ✦ و زینهار تعجب ازین تمنا نکنی که اکابر و مشائخ اسلام نیز پیش از من چنین آرزو ها کرده اند و نفسے سرد از دل پر درد بشوق لقای فرحت انتمای وی علیه السلام برآورده بلکه بعضی از ایشان این تمنا را بزبان خامه بطور وصیت سپرده اند و اول ایشان در علم من شیخ ابن عربی حاتمی ست پستر شیخ محمد یحیی معروف بشاه خوب الله آبادی پستر شاه ولی الله محدث دهلوی آری استحصال مناسبت باین بزرگواران اگرچه باشتراک در تمنای واحد باشد نعمت بزرگ و سعادت سترگ و دولت شگرف ست ؎ و تشبهوا ان لم تکونوا مثلهم ✦ ان التشبه بالکرام فلاح ✦ من نیز با ولاد سعید و اخلاف حمید خود بارک الله تعالی فیهم و لهم و علیهم بما یحب و یرضاه وصیت و نصیحت میکنم که اگر بتقدیر الهی از ادراک این سعادت عظمی و موهبت کبری محروم ماندم و عمر مستعارم وفا نکند ایشان هرگز از خود و بتقصیری در ابلاغ این سلام بحضرت امام علیه السلام راضی نشوند و خویش را از دریافت این نعمت بی بدل و نصرت مهدی و عیسی علیهما السلام بجان و مال معذور و مقصور و مجبور ندارند و تا توانند در رسانیدن سلام نبوی و التزام خدمت جان نثاری جناب امام عالیمقام و حضرت روح الله علیه السلام دریغ ننمایند و بالله التوفیق و هر چند احادیث وارده در وجود مهدی آخر زمان و ظهور وی در آن آوان بنا بر کثرت طرق بحد شهرت و استفاضه رسیده و انکار جمعی را از منکرین وجود او ازهم پاشیده لیکن شک نیست در آن که اسانید اکثر طرق وی معلول ست بغفلت رجال اسانید و سوء حفظ یا ضعف یا سوء رای و غیر ذلک ما انچه از وی در سنن ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و بزار و حاکم و طبرانی و ابو یعلی موصلی و دار قطنی و غیر هم مروی گشته اصح ست از غیر آن خصوصا اقل قلیلش که در صحیحین ست زیرا که اجماع بر تلقی وی بقبول و عمل بر انچه در و ست در امت متصل گشته و درین اجماع اعظم حمایت و احسن دفع ست و غیر صحیحین بمنزلهٔ صحیحین نیستند و مجموع این روایات ضعیفه و مطعونه افادهٔ صحت و شهادت وجود وی در آخر زمان میکنند اگرچه خالص از انها از نقد اقل قلیل باشد **و الله اعلم و فصل ششم** و اما علاماتی که شناخته شود بانها مهدی موعود علیه السلام پس از انجمله آنست که با وی قمیص و سیف و رایت رسول خدا صلعم باشد و منتشر نشد این رایت از زمان وفات وی صلعم و نشود تا آنکه بیرون

Presented by: Rana Jabir Abbas

آید مهدی و مکتوب باشد بر وی این لفظ البیعة لله در اشاعه گفته این روایت از گلیم سیاه خط باشد گویم این روایت
را نعیم بن حماد از جعفر اخراج کرده و از انجمله آنکه بر سرش ابر سایه کند و منادی از وی ندا دهد که این مهدی ست خلیفه
خدا اتباع او کنید و بیرون آید از وی دستی که اشاره کند بسوی مهدی به بیعت اخرجه ابو نعیم عن ابن عمر و در روایتی آمده
که فرشته باشد بر سر وی و ندا کند که هذا خلیفة الله المهدی فاسمعوا واطیعوا اخرجه ابو نعیم والخطیب فی تلخیص المتشابه
عن ابن عمر و علی مرتضی گفته اشاره کند مهدی طرف پرنده پس بیفتد بدست او و بنشاند شاخی از درخت در جائی
از زمین پس سبز شود در دم و برگ آرد ذکره السیوطی و از انجمله آنکه لشکری از شام بر سر وقت وی رسد و در بیداء میان
مکه و مدینه بزمین فرو رود اخرجه ابو داؤد عن ام سلمة فی حدیث طویل و از انجمله آنکه ندا کند منادی از آسمان ایها الناس بر سید خدای
تعالی از شما جبارین و منافقین و اشیاع ایشان را و والی کرد بر شما بهترین امت محمد را صلعم پس لاحق شوید بوی در مکه
که وی مهدیست و نامش محمد بن عبد الله و طلحه بن عبد الله از انحضرت صلعم روایت کرده که فرمود ستکون فتنة لا یسکن
منها جانب الا تشاجر جانب حتی ینادی منادٍ من السماء ان امیرکم فلان اخرجه الطبرانی فی معجمه الاوسط گویند مراد باین
درین حدیث مهدی ست که ندا کنند بنام وی لیکن در سندش مثنی بن صباح ست و هو ضعیف جدا و در توضیح گفته
هو متروک و وثقه ابن معین فی روایة و ضعفه ایضا و در حدیث تصریح باسم مهدی نیست اما ذکر این حدیث در ابواب
و ترجمهٔ مهدی کرده اند استیناسا و الله اعلم و از انجمله برآوردن زمین ست افلاذ کبد خود مثل اسطوانهٔ طلا و از انجمله
برآوردن اوست کنز کعبه مکرمه را از زیر وی و قسمت نمودن آن در راه خدا شیخ علی متقی گفته وی عالم را بعدل خود پر
و خزینهائی که در زیر کعبه ست در زمان او بیرون آید انتهی و در رساله حشریه گفته ایشان خزانه را که در پیش در کعبه
مدفون ست و آنرا تاج الکعبه گویند برآورده در میان مسلمانان قسمت کنند انتهی گویم مرویست از علی که در آمد عمر بن خطاب
بکعبه و گفت و الله نمیدانم که نگهدارم خزائن بیت الله و ما فیها را از اسلحه و اموال یا قسمت کنم آنرا در راه خدا پس گفت
علی بروای امیر المؤمنین که تو صاحب این خزائن نیستی صاحب وی جوانی از قریش ست که در آخر زمان آنرا براه خدا قسمت
کند اخرجه نعیم بن حماد اگرچه درین اثر نام مهدی نیست لیکن گفته اند که مراد بجوان او ست و الله اعلم و از انجمله آنکه تابوت
سکینه را از غار انطاکیه یا از بحیرهٔ طبریه برآورده در بیت المقدس نهد و یهود و نصاری بدین وی مسلمان شوند الا القلیل منهم و
از انجمله انفلاق بحر ست برای او چنانکه برای بنی اسرائیل شده بود و از انجمله آمدن سه ایات سود ست بسوی وی
از طرف خراسان برای بیعت و درین باب حدیث ثوبان همه ضعیف ست و از انجمله آنکه فرا هم شود وی با عیسی بن مریم و نماز
گذارد عیسی پس وی یعقوب کندی در احوال مهدی منتظر گفته ان هذا الولی هو الذی یصلی بالناس صلوة الظهر فیجد
الاسلام و ینظم العدل و یفتح جزیرة الاندلس و یصل الی روبیة فیفتحها و یسیر الی المشرق فیفتحه و یفتح
القسطنطینیة و یصیر ملک الارض فیقتوی المسلمون و یعلو الاسلام و یظهر دین الحنیفیة انتهی و از انجمله آنکه بر کتف وی
علامت نبی صلعم و در زبان او ثقل باشد کما تقدم هکذا قالوا و الله اعلم بالصواب و در اشاعه گفته از حسین بن علی آمده
که صاحب این امر یعنی مهدی را دو غیبت باشد یکی طویل تا آنکه بعضی گویند که وی بمرد و بعضی گویند که رفت و آخر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

برجای غیبت او مطلع نشود مگر ولی و نه غیر او مگر مولائی که متولی امر او شود و این هر دو غیبت هنوز واقع نشده و شاید
این غیبت اختفاء او بجبال طالف باشد و مردم نزد او رسیده فراهم شوند و او با ایشان برآید و اهل مکه هزیمت شوند
بعده در جبال مکه غائب شود و هیچکس بروی آگاه نشود و مویّد اینست آنچه از ابو جعفر محمد بن علی باقر مروی شده که صاحب
این امر را غیبتی باشد در بعض این شعاب بدست خود اشارت کرد بسوی ناحیهٔ ذی طوی و ملائم اوست قول ابی عبد الله
حسین که غائب شود و دی تا آنکه بعضی گویند که بمرو زیرا که گمان موت در همان اختفاء است که بعده ظهور شود و آنکه امامیه گویند
محمد بن حسن عسکری مهدی مختفی غائب ست و بر بعض شیعهٔ خود ظاهر گشته باز غائب شد و خواص شیعه او را می بینند پس حجت او نیست
که ظهور برای بعض خواص در حقیقت ظهور نیست و عدم اطلاع احدی بر جای غیبت او ولی باشد یا غیر او چنانکه در روایت حسین
منافی معرفت خواص شیعه مراد راست و همچنین بعد دان و مختفی در ناحیهٔ ذی طوی را د غیبوبت او در سرداب سر من رای ست الله اعلم
انتهی گویم چون این هر دو غیبت در حدیثی صحیح نیامده و مستندش جز قول حسین بن علی که سندش معلوم نیست نبود حجت تام بر
شیعه نیست مانع را عدم وجود او صاف مهدی منتظر در محمد بن حسن عسکری و استحاله طول عمر باین مقدار بدون دلیل نقض موجه
صحیح از شارع و ثبوت وفات وی در صغر سن باتفاق مورخین کافی ست بعده در اشاعه گفتگو درین سال خروج وی مردم حج کننده
بلا امیر و چون همگنان طواف کرده نزول بمنی کنند بعض قبائل بر بعض شورش نمایند و باهم اقتتال کنند و حجاج بغارت روند
و خونها بر جمرهٔ عقبه بریزد و روان شود و هفت کس اهل علم از آفاق شتی برغیمیعاد برسند با هر یکی ازین هفت علامت صد و
چند کس بیعت کرده باشند و همه ایشان در مکه معظمه مجتمع شوند و یکی دیگر را بگوید سبب آمدن شما در اینجا چیست وی گوید
در طلب این مرد که بر دستهای او فتح بشیند و قسطنطنیه فتح شود آمده ایم و ما او را بنام او و نام پدر و مادرش میشناسیم پس
هر هفت کسان اتفاق کرده جستجوی او در مکه معظمه نمایند و او را بگویند که تو فلان بن فلان هستی وی گوید بس مردی از
انصارم چون حال او را پیش اهل خبرت و معرفت باز گویند عارفان او بگویند که صاحب مطلوب شما همین ست و وی بمدینه
رسیده باشد ناچار در طلب او بمدینه آیند وی از انجا بمکه بگریزد تا آنکه سه مرتبه همچنین شود و صاحب مدینه طلب کردن مرد
مهدی را دریافته تجهیز جیش کند در طلب هاشمیین بمکه و این هر هفت بمکه رسیده در نوبت سوم او را دریابند نزد رکن
و گویند ائم ما بر تست و خونهای ما بر گردن تو اگر دست خود برای اخذ بیعت دراز نکنی و اینک لشکر سفیانی در طلب
ما متوجه شده و بران مردی از حزم ما موسوم ست و او را تهدید بقتل کنند اگر این کار را سر انجام نکند پس ناچار مهدی میان
رکن و مقام نشسته مردم را بیعت گیرد و نزد نماز عشا بادی رایت رسول خدا صلعم ظاهر شود و هم قمیص و سیف او صلعم
پس نماز عشا گذارده در مقام ابراهیم آید و دو رکعت نماز بجا آورده بالای منبر رود و با علی صوت ندا کند اذکروا الله
ایها الناس و مقامکم بین یدی ربکم و خطبه دراز بخواند و در وی ترغیب بسیار سنن و امانات بدعت فرماید و در سه حد
و سیزده کس بر عدد اصحاب بدر و عدد اصحاب طالوت وقت مجاوزت نهر از ابدال شام و عصائب اهل عراق و نجائب مصر
برغیمیعاد بمجرد قرع خریف ظاهر شود و این رفقاء او رهبان لیل و شیران نهار باشند و جیش صاحب مدینه بر سر ایشان
رسیده مقاتله کند وی ایشان را هزیمت داده تعاقب کنان تا مدینه رساند و مدینه را از دست ایشان برهاند و ایشان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ایشان بمدینه دو یا سه بار با وجود وقوع بیعت شب عاشورا و بودن مدت بعد قضا مناسک تا شب عاشورا قریب بست یوم یا بست و پنج روز و بودن مسافت میان حرمین ده مرحله یا زیاده بسیر معتاد و تخلل طلب ایشان هر بار در هر دو حرم محترم مشکل نیست بر اکه اتیان مدینه بر رکاب در پنج روز هم ممکن بست پس در بست و پنج روز تکرر اتیان ممکن باشد با آنکه ایشان همگنان اولیا بوده اند ممکن که طی ارض کرده برسند و از اصحاب خطوات باشند انتهی ما فی الاشاعه گویم این تاویل برفع اشکال توفیقی مرضی نیست و قید تواریخ هم ضرورت ندارد و غرض اصلی طلب و تکرار طلب ست تا چه اتفاق افتد و تا این تواریخ مستندی صحیح از سنت ثابته نداشته باشد بنا اشکال بر ان و توجیه برفع اشکال مذکور عبث ست فلیعلم **باب پنجم** در بیان وقایع و فتن که در زمان ظهور مهدی علیه السلام واقع خواهد شد و اول این فتن خروج سفیانی ست و داستانی از حال او گذشته و بقیه قصه وی این ست که چون سفیانی خبر ظهور مهدی علیه السلام بشنود لشکری از کوفه بمدینه فرستد این لشکر تا سه روز مدینه را مستباح گرداند و قتال کند و مهدی را جستجو نماید و از مدینه برآمده در طلبش قصد مکه کند چون بر بیداء نام وادی برسد اول و آخر و اوسط او همه بزمین فرو رود و احدی نجات نیابد مگر مردی که نذیر سفیانی و بشیر مهدی باشد مهدی این خبر شنیده ارشاد فرماید که آری این او ان خروج ست پس بیرون آید و بر مدینه بگذرد و اسیران بنی هاشم را رها فرماید و تمام ارض حجاز بدست او مفتوح شود در رساله حشریه گفته همان سفیانی که عدو اهل بیت ست و جد مادری او از قوم کلب فوج فوج مهدی بفرستد چون این فوج در صحرای مابین مکه و مدینه رسد و در دامن کوه منزل کند اول و آخر همه خسف شوند و در زمین فرو روند و در آخرت موافق اعمال و عقیده محشور شوند و هیچ بدو نیک نجات نیابند مگر دو کس یکی آنکه این خبر را بحفظ امام رساند و دیگری بسفیانی انتهی و لفظ حدیث مرفوع بروایت ام سلمه این ست یکون اختلاف عند موت خلیفة فیخرج رجل من اهل المدینة هاربا الی مکة فیاتیه ناس من اهل مکة فیخرجونه کارها فیبایعونه بین الرکن و المقام و یبعث الیه بعث من الشام فیخسف بهم بالبیداء بین مکة و المدینة فاذا رای الناس ذلک اتاه ابدال الشام و عصائب اهل العراق فیبایعونه ثم ینشا رجل من قریش اخواله من کلب فیبعث الیه بعثا فیظهرون علیهم و ذلک بعث کلب و الخیبة لمن لم یشهد غنیمة کلب فیقسم المال و یعمل فیهم بسنة نبیهم و یلقی الاسلام بجرانه الی الارض فیلبث سبع سنین و قال بعض الرواة تسع سنین ثم یتوفی و یصلی علیه المسلمون اخرجه ابو داود من روایة صالح بن الخلیل عن صاحب له ثم رواه من روایة ابن الخلیل عن عبد الله بن الحارث عن ام سلمة فبین بذلک المبهم فی الاسناد الاول و رجاله رجال الصحیحین لا مطعن فیهم و لا مغمز و قد یقال انه من روایة قتادة عن ابن الخلیل و قتادة مدلس و قد عنعنه و المدلس لا یقبل من حدیثه الا ما صرح فیه بالسماع مع ان الحدیث لیس فیه تصریح بذکر المهدی نعم ذکره ابو داود فی ابواب شوکانی در توضیح گفته اخرجه احمد و ابو داود و الحاکم فی المستدرک و اخرجه ایضا الطبرانی فی الاوسط و رجاله رجال الصحیح و عن ام سلمة ایضا بلفظ قال رسول الله صلعم یسیر ملک المشرق الی المغرب فیقتله فیبعث جیشا الی المدینة فیخسف بهم فیعوذ عائذ بالحرم فیجمع الناس الیه کالطیر الوارة المتفرقة حتی یجمع الیه ثلاث مائة و اربع عشر رجلا فیهم نسوة فیظهر علی کل جبار و ابن جبار و یظهر من العدل ما یتمنی له الاحیاء اموتهم فیحیی سبع سنین ثم ما تحت الارض خیر لهم فوقها اخرجه الطبرانی فی الاوسط و رجاله رجال الصحیح و حدیثها ایضا بنحو الفاظ الحدیث الاول باختصار و فی الصحیح طرف منه و رواه الطبرانی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فی الاوسط والکبیر وفی اسنادہ عمران القطان من ثقۃ ابن حبان وضعفہ جماعۃ وبقیۃ رجالہ رجال الصحیح انتہی ودر حدیث ابو ہریرہ
آمدہ مرفوعا یخرج رجل یقول لہ السفیانی فی عمق دمشق وعامۃ من یتبعہ من کلب فیقتل حتی یبقر بطون النساء ویقتل الصبیان
فیجمع لہم قیس فیقتلہا حتی لا یمنع ذنب تلقہ ویخرج رجل من اہل بیتی فی الحرۃ فیبلغ السفیانی فیبعث الیہ جندا من جندہ فیہزمہم
فیسیر الیہ السفیانی بمن معہ حتی اذا صار بیدا من الارض خسف بہ فلا ینجو منہم الا المخبر اخرجہ الحاکم فی المستدرک در اشاعہ گفتہ
بعدہ مردی از ماوراء النہر برآید او را حارث گویند وی حراث باشد بر مقدمہ لشکر وی مردی بود کہ او را منصور گویند
وی تمکین آل محمد صلعم پرداز دچنانکہ قریش آنحضرت را جای دادند بر ہر مومن نصرت وی واجب ست وی این مرد محتمل کہ ہمان
ہاشمی باشد کہ ذکرش بیاید و حارث لقب او بود چنانکہ لقب مہدی جابرست یا مرد دیگر غیر او باشد انتہی گویم این روایت
را ابو داؤد از ہارون از عمرو بن قیس از مطرف بن طریف از ابی الحسن از ہلال بن عمر باین لفظ آوردہ کہ سمعت علیا یقول
قال النبی صلعم یخرج رجل من وراء النہر یقال لہ الحارث علی مقدمتہ رجل یقال لہ منصور یوطی او یمکن لال محمد کما مکنت قریش
رسول اللہ صلعم وجب علی کل مومن نصرہ او قال اجابتہ و ابو داؤد بعد این روایت سکوت کردہ و در جای دیگر گفتہ تا دون ہو
ولد الشیعۃ وسلیمانی گفتہ فیہ نظر وہم ابو داؤد در بارہ عمرو بن قیس گفتہ لا باس بہ فی حدیثہ خطاء ذہبی گفتہ صدوق لہ اوہام و ابو الحسن
وہلال بن عمر کہ در سند این حدیث اند ہر دو مجہول اند و معروف نیست ابو الحسن مگر از روایت مطرف بن طریف در رسالہ حشر
گفتہ شخصے از اہل خراسان کہ مقدمہ لشکر او مردی منصور نام باشد با فوج کثیر بقصد مدد حضرت ایشان بیاید و در راہ جماعت
کثیر را از نصاری و بد دینان ضعاف سازد انتہی بعدہ در اشاعہ گفتہ کہ اہل خراسان شورش کنند بعسکر سفیانی و وقعات
متعدد در میان آنہا واقع شود وقعہ در تونس و وقعہ در دولابی و وقعہ در تخوم زنج و چون این قتال بر ایشان بطول
انجامد مردی را از بنی ہاشم بیعت کنند بکف راست او خال باشد و حق تعالی کار او را سہل و طریقہ او را آسان گرداند
وی برادر مہدی باشد از یک پدر یا ابن عم وی باشد و درین ہنگام در آخر مشرق بود و ہمراہ خراسانیان و اہل طالقان
بیرون آید و با او رایت صغار سیاہ رنگ باشد و این روایت غیر روایت بنی عباس ست کہ بر مقدمہ وی مردی از موالی تمیم
میانہ قد زرد رنگ قلیل اللحیہ کوسج شعیب بن صالح نام خواہد بود و با پنجہزار کس برآید و خروج مہدی در یافتہ مشایعت
او کند و او را بر مقدمہ خود برگمارد اگر جبال و اسی پیش آیند ہدم نماید و تمہید امر کند برای مہدی چنانکہ قریش برای
آنحضرت صلعم کردند و در حدیث آمدہ چون بشنوید رایات سود را کہ آمد از خراسان پس بیایید او را اگرچہ رفتن افتد بدست
و شکم بر برف و علی کم اللہ و جہہ گفتہ اگر در صندوقی مقفل باشم آن صندوق و قفل را شکستہ بایشان ملحق شوم و در
روایتی آمدہ کہ در وی خلیفۃ اللہ المہدی ست یعنی در وی نصرت ست و در وی درین وقت بگمان باشد انتہی گویم اصل
روایت از ثوبان اینست قال رسول اللہ صلعم یقتل عند کنزکم ثلاثۃ کلہم ابن خلیفۃ ثم لا یصیر الی واحد منہم حتی تطلع الرایات
السود من قبل المشرق فیقتلونہم قتلا لم یقتلہ قوم ثم ذکر شیئا لا احفظ قال فاذا رایتموہا فبایعوہ ولو حبوا علی الثلج
فانہ خلیفۃ اللہ المہدی اخرجہ ابن ماجۃ و الحاکم فی المستدرک و رجالہ رجال الصحیحین مگر در سندش ابو قلابہ جرمی ست
ذہبی وغیرہ گفتہ اند انہ مدلس و نیز در وی بعضیان ست و او مشہور ست بتدلیس و ہر واحد از ایشان حدیث را معنعن کردہ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وصراحت بسماع ننموده پس مقبول نباشد ونیز در روی عبدالرزاق بن همام ست وروی شهرت دارد و مشیخ در آخر عمر نابینا و مختلط گشته ابن عدی گفته حدث باحادیث فی الفضائل لم یوافقه علیها احد ونسبوه الی التشیع انتهی در توضیح گفته وفی لفظ من حدیثه اخرجه الدیلمی مطلع علیکم رایات سود من قبل خراسان فاتوها ولو حبوا علی الثلج فان فیها خلیفة الله المهدی انتهی ونیز ابن ماجه از عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی از طریق ابن لهیعة از ابی زرعه از عمر بن جابر حضرمی از عبدالله بن حارث بن جزء روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلعم یخرج ناس من المشرق فیوطون للمهدی یعنی سلطانه و در توضیح گفته فیه عمر بن جابر وهو کذاب اخرجه الطبرانی فی الاوسط انتهی وفیه ما فیه گویم این لهیعة متفرد ست بدان و وی ضعیف ست و شیخ او عمر بن جابر اضعف ست از وی وعلی ای حال میان او وخیل سفیانی مقتله عظیمه رود هدد در اصطخر تا آنکه خیل در دمار مقتولین تا رسغ فرو روند بعد جنود از طرف سجستان بیاید و بر ایشان مردی از بنی عدی بود او تعالی انصار وجنود او ظاهر سازد در اشاعه گفته روایت همچنین ست ویحتمل که مدد هاشمی بود سپس در مدائن وقعه بعد وقعه رخ شود و وقعه عاقر قورا وقعه سخت باشد که هر ناجی از وی خبر دهد و رایات سود اید و بر اب فرو کش گردد در حدیث همچنین مطلق آمده وشاید که مراد باین آب دجله باشد واصحاب سفیانی که در کوفه باشند خبر نزول ایشان بر لب آب شنیده بگریزند و لشکر در کوفه آمده بنی هاشم اسیر را بار کنند بعده قومی از سواد کوفه برخیزد عصب نام ایشان سلاح کمتر بود و بعض اهل بصره هم در ایشان باشند که اصحاب سفیانی را گذاشته آمدند وسبی کوفه را از دست ایشان برهانند و این رایات سود بر بیعت بسوی مهدی روانه شوند و مهدی از حجاز و سفیانی از کوفه برآیند و این اقبال بعد بلوغ خبر خسف جیش او در بیداء باشد و تا شام این خبر او را هولناک نکند گویا افراس ثمانند در یوقت ضحی او را مسبقت کند و لشکری دیگر از شام بسوی مهدی فرستد و آن لشکر مهدی را در بین حجاز دریافته بیعت کند و همراه وی تا شام مقاتله نماید در بعض روایات آمده که این جیش مخسوف از طرف شام خواهد آمد و در بعض آمده که از طرف عراق خواهد بود و لا منافاة زیرا بعث از عراق باشد لیکن جمهور کسانی از مردم شام خواهند بود منسوب بشام شدند و در روایت دیگر کما قال ابن حجر و در روایتی آمده که مهدی این جیش ثانی را در عدد اصحاب بدر مقاتله فرماید و اصحاب او در ان روز زره پوش باشند و اوازی از آسمان مسموع شود که آگاه باشید اولیاء خدا اصحاب فلان اند یعنی مهدی و دایره بر اصحاب سفیانی باشد و درین مقاتله جز شرید کسی باقی نماند وی گریخته سفیانی را خبر کند وجمع میان روایات باین طریق ست که بعضی از ایشان بیعت بمهدی کنند و بعضی مقاتله نمایند و بگریزند یا مقاتله کسانی باشند که امیر مدینه از طرف سفیانی ایشان را برای جنگ بمکه فرستاده باشد چنانکه اشارت بدان رفته و موید او ست قتال مهدی با آنها در عدد اهل بدر و انیکه سپر اصحاب او آن روز بروی بود چه این صفات مناسب حال ایشان ست در ابتدا بیعت و بعد استیلاء بر ارض حجاز لشکر او خود بسیار باشد والله اعلم بعده سفیانی فساد در ارض کند و اظهار کفر نماید تا آنکه در روز روشن در مسجد دمشق با زنان مجامعت کنند بر مجلس شرب خمر تا آنکه زنی آمده بزنا نوی سفیانی در محراب مسجد بنشیند و مردی مسلم برخاسته بگوید وای بر شما کافر شدید بعد ایمان آوردن این حلال نیست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

سفیانی از جابر خاسته گردن او هم در مسجد بزنند و جمله مشایعان او هم کشته شوند و منادی از آسمان ندا کند که ای مردمان
خدای تعالی قطع کرد از شما جبابرین و منافقین و اشیاع ایشان را و والی ساخت بر شما خیر بیت محمد صلعم را پس لاحق شوید او را
بمکه مکرمه که او مهدی ست و نام او احمد بن عبد الله ست و مهدی با جیوش خود بوادی قری که از مدینه منوره بر دو مرحله ست
بطرف شام برسد بهدد و فرق تمام و انجا ابن عم حسنی او با دوازده هزار کس آن پیوندد و گوید من احقم باین جیش از تو زیرا که ابن حسن
و نیم مهدی مهدی فرماید نی بلکه مهدی سنم حسنی گوید ترا کدام آیت ست که با تو بیعت کنم مهدی علیه السلام را شارت بسوی طیر
فرماید آن طیر بر دست او بیفتد و شاخی خشک بقعه از ارض غرس نماید آن شاخ برگ آرد و سبز گردد فی الحال حسنی گوید ای ابن
عم این جیوش ترا ست و راشاعه گفته درین روایت یک فائده و یک اشکال ست فائده آنست که حدیث دلالت میکند بر آنکه
مهدی از اولاد حسین ست و این ابن عم او حسنی باشد و گمان کند که خلافت در بنی حسن ست چنانکه گوید انا ابن الحسن و مستند وی
درین دعوی دو امر ست یکی آنکه حسن خلیفه شد پس اولادش احق ست بخلافت دوم آنکه وی نزول کرد از خلافت برای حقن
دماء مسلمین پس حق تعالی عوض این نزول خلافت در اولاد او داد و این هر دو امر معارض اند اما اول پس بیعت حسن از بعض
مردم بود که اهل عراق و مشرق و یمن باشند نه اهل شام و مغرب و مصر و بعضی با حسین هم بیعت کردند و اما ثانی پس حسن
تقویت حق خود کرد بعد نیل آن و حسین بمراد خود نرسید و حق او باقی ماند پس خدا یتعالی خلافت با اولاد او بخشید و اما اشکال
پس این حسنی اگر همان ست که بارایات سود قدوم آرد پس گذشت که وی از کوفه ببیعت برخاسته وی در حجاز نیاید
بلکه در بیت المقدس با مهدی ملاقی شود و اگر غیر او ست پس چه قسم با وی منازعت کند درین امر بعد از انکه اهل حجاز و مشرق
و عراق با وی بیعت کرده باشند و جواب این اشکال آنست که اگر قادم برایات برادر مهدی ست چنانکه در بعض روایات
آمده پس این حسنی غیر او ست و دعوی او آنست که بیعت مهدی راست از اهل بیت هر که باشد گو یا این بیعت برائے
متصف باین اوصاف باشد نه برای شخصی بعینه و از اینجا دعوی کند که بیعت او راست زیرا که او مهدی ست نه انکه منازعت
کند مهدی را در خلافت و چون ظاهر شود که وی مهدی نیست بلکه مهدی احمد بن عبد الله ست با وی بیعت بکند و اگر
گوئیم که وی ابن عم او ست پس اگر غیر این حسنی باشد فا بجواب ما مر و اگر همان حسنی ست پس معنی ملاقات او آنست که وی بجماعت
دوازده هزار کس برای امداد مهدی فرستد بنا بر احتیاط یعنی که اگر او مهدی ست با وی بیعت کنید و اگر او مهدی
نیست از وی بیعت من ستانید گو یا این بحث بر تردد باشد و چون ایشان با مهدی بیعت کنند گو یا لشکر برائے مهدی
صحیح باشد و این ملاقات مجازی بود هذا ما فطر لی فی هذا المقام و الله اعلم انتهی و هر گاه مهدی میان شام و حجاز بر سر حد
شام رسد اقامت کند و او را بگویند که از بیجا روانه پیشتر شود وی گوید ابن عم خود صخری را می نویسم اگر وی خلع طاعت
من کرد پس من صاحب شما هستم و چون نامه مهدی بصخری رسد جواب دهد که مهدی ظاهر شده با وی بیعت کنم
ورنه ما را بگذارید تا رضا به بیعت دهد و بسوی مهدی روانه شده به بیت المقدس فرود آید مهدی علیه السلام در دست
مردی از اهل شام پاره از زمین نگذارد مگر آنکه با اهل مدینه سپارد و همه مسلمانان را بر جهاد فرستد درین اثنا مردی
از قبیله بکلب جمع کند خود را و را کنانه گویند در چشم او کوکبی باشد و جمعی از قوم خود بیرون آید تا از صخری رسید بگوید

Presented by: Rana Jabir Abbas

مایا تو بیعت کردیم و ترا یاری دادیم تا آنکه چون مالک شدی باین مرد بیعت کردی و همراهیان او صخری را عار دهند و گویند
حق تعالی ترا تمیصی پوشانید و تو آنرا خلع کردی می گوید رائی شما چیست آیا عهد بشکنم گویند آری بشکن با مقاتله کنیم تا آنکه
باقی نماند احدی از عامریه کلان تمام از تو مگر لاحق شود بتو و تخلف نکند از تو هیچ یکی از ذوات خف و ظلف پس کج کنند با وی
تمام عامریه و در روایتی آمده که وی نقض عهد و استقاله بیعت کند بعد سه سال از بیعت مهدی و مهدی علیه السلام
بر وی رایت بفرستد و اعظم رایت در زمان او صد مرد باشند نصف لشکر صخری کلب بود با خیل و رجل و اهل و غنم خود و چون
هر دو لشکر مقابل شوند کلب پشت دهند و بگریزند و لشکر مهدی جنگ کند تا آنکه فتح یابد و زنان ایشان را اسیر کنند و زن
دوشیزه را بهشت درم بفروشند و صخری را زنده اسیر کرده پیش مهدی آرند و بر سنگی که نزد کنیسه بطن وادی بود رجح
طویل تیا معترض افتاده ست در رنگ گوسفند ذبح نمایند در حدیث آمده انتخاب من جانب مشرق غنیمه کلب لو بعقال
قیل یا رسول الله کیف یغنمون اموالهم ویسبون ذراریهم وهم مسلمون قال یکفرون باستحلالهم الخمر والزنا هکذا فی الاشاعه
بعده هاشمی با رایات سود بیاید و بیجده ماه شمشیر او بر عاتق او باشد و در روایتی هشت ماه و قتال کند و مثله نماید تا آنکه مردم
بگویند معاذ الله از آنکه این کس از اولاد فاطمه باشد و اگر فاطمی می بود رحم میکرد مار او میان او و بنی عباس و بنی امیه
وقعه باشد در ارض فلسطین و وقعه دیگر بارض حران و شعار ایشان امت امت باشد و در روایتی بکش بکش و معنی هر دو
یکی ست تا آنکه او را بمهدی سپرد کنند و در بعض روایات آمده که هفتاد و دو ماه که مدت شش سال باشد شمشیر بر دوش
بردارد و در بعض آمده که رایات را در بیت المقدس بمهدی تسلیم کند و در بعض آمده که وی حتی الموت نرسد و در روایتی
آمده که رایات هاشمی با خیل سفیانی بیاویزد و میان ایشان مقتله عظیمه رود و لشکر سفیانی هزیمت خورد و باز غالب
گردد و هاشمی بگریزد و تمیمی پوشیده در بیت المقدس رسیده تمهید مهدی بسوی شام کند و طریق جمع میان این روایات
اینست که مدت شش سال باعتبار جمیع مدت و ست و در حدیث علی ست مرفوعا ان رسول الله صلعم قال یکون فی
آخر الزمان فتنة یحصل الناس کما یحصل الذهب فی المعدن فلا تسبوا اهل الشام ولکن سبوا اشرارهم فان فیهم الابدال
یوشک ان یرسل علی اهل الشام صیب من السماء فیغرق جماعتهم حتی لو قاتلتهم الثعالب غلبتهم فعند ذلک یخرج رجل من
اهل بیتی فی ثلث رایات المکثر یقول خمسة عشر الفا والمقل یقول اثنا عشر الفا امارتهم امت امت یلقون بسبع رایات
تحت کل رایة رجل یطلب الملک فیقتلهم الله جمیعا ویرد الله الی المسلمین الفتهم ونعمتهم وقاصیهم ودانیهم رواه الطبرانی فی
الاوسط در توضیح گفته فیه ابن لهیعة وبقیة رجاله ثقات انتهی و دال ست بران حدیث عبد الله بن مسعود مرفوعا قال
بینما نحن عند رسول الله صلعم اذ اقبل فتیة من بنی هاشم فلما رآهم رسول الله صلعم ذرفت عیناه وتغیر لونه قال فقلت ما نزال
نری فی وجهک شیئا نکرهه فقال انا اهل البیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا وان اهل بیتی سیلقون بعدی بلاء و
تشریدا وتطریدا حتی یاتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسألون الخیر فلا یعطونه فیقاتلون وینصرون فیعطون
ما سالوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها الی رجل من اهل بیتی یواطئ اسمه اسمی واسم ابی فیملک الارض فیملؤها قسطا کما ملئوها
جورا فمن ادرک ذلک منکم او من اعقابکم فلیاتهم ولو حبوا علی الثلج فانها رایات هدی هکذا فی الاشاعه واین حدیث را ابن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وحاکم در مستدرک اخراج کرده و نزد محمدتین معروف بحدیث الرایات ست اما در سندش یزید بن ابی زیاد ست شعبه گفته
کان رفاعا یعنی یرفع الاحادیث التی لا تعرف مرفوعة و محمد بن فضل گفته کان من کبار ائمة الشیعة و احمد بن حنبل گفته ترک
بالحافظ و قال مرة حدیثه لیس بذاک و یحیی بن معین گفته ضعیف و عجلی گفته جایز الحدیث و کان باخره یلقن و ابو زرعه گفته
لین یکتب حدیثه و لا یحتج به ابو حاتم گفته لیس بالقوی و جرجانی گفته سمعتهم یضعفون حدیثه و ابو داود گفته لا اعلم احدا ترک
حدیثه و غیره احب الی منه و ابن عدی گفته هو من شیعة اهل الکوفة و مع ضعفه یکتب حدیثه و روی له مسلم لکن مقرونا بغیره
و بالجمله اکثر اهل حدیث بر ضعف او یند و ائمه تصریح کرده اند بضعف این حدیث و وکیع بن جواح گفته لیس بشئی و کذلک
قال احمد بن حنبل و ابو قدامه گفته سمعت اباسامة یقول فی حدیث یزید عن ابراهیم فی الرایات لو حلف عندی خمسین یمینا ما فتقت
اینما اذهب ابراهیم اینما اذهب علقمة اینما اذهب عبد الله و عقیلی این حدیث را در ضعفا آورده و ذهبی گفته لیس بصحیح بعد و در اشاعه گفته
که هیجده ماه باعتبار مدت قتال او با خیل سفیانی و اجتماع شعیب بن صالح با و ست و هشت ماه باعتبار مدت ما بعد نزول او
بکوفه و فرستادن او لشکر را برای بیعت بسوی مهدی ست و هذا جمع حسن لا باس به و طریق جمع میان روایات اخیره آنست که
ملاقات هاشمی با مهدی نشود تا آنکه سفیانی بمیرد یا هاشمی رجوع کند بمهدی و قادم بر رایات تمیمی باشد و نسبت او بهاشمی مجاز
ست یا رایات بفرستد و شام را فتح کند و بمیرد قبل اجتماع با وی یا آنکه رایات قدوم او بر رایات وصول او بمهدی اکثر شهر
و اشهر ست پس این روایات نزد امکان جمع متقدم شود و نزد تعارض ساقط گردد و همچنین روایت نصر و غلبه اکثر از روایات هزیمت ست پس مقدم
و اگر جمع کنند میان اینها پس وجه جمع آنست که در بعض اوقات منهزم گردد پستر غالب آید و الله اعلم و در رساله حشریه گفته
نصاری از هر طرف در جمع افواج کوشش نمایند از ملک روم از مردم روم بعزم جنگ ایشان بیایند و لشکر نصاری نه لک و شصت
هزار باشد و هشتاد نشان داشته باشند و زیر هر نشان دوازده هزار کس و حضرت امام نیز از مکه کوچ نموده بمدینه منوره برسند
از انجا بزیارت جناب نبوت مآب کرده بسوی شام روانه شوند و از انجا تا بشهر دمشق رسند و از طرف ثانی فوج نصاری در مقابله
آید و فوج حضرت امام سه فرقه شود فرقه باشد که از خوف فرنگیان رو بفرار نهند و از لشکر آنجناب جدا شده متفرق گردد و حق تعالی
توبه ایشان را صلا قبول نفرماید و جمعی که همراه ایشان باشند بعضی شهید شوند و بدرجه شهدا بدر واحد رسند و جمعی فتح
نمایند بتوفیق الهی و مشمول عافیت و مامون عاقبت گردند و هیچ گاه گرفتار فتنه و ضلال نگردند پس حضرت امام بقتال نصاری
لشکر را بیاراید و جمعی کثیر مسلمانان قسمیه شوند که بی فتح باز نگردند پس همه جماعت شهید شوند و حضرت امام با جمعی قلیل بلشکر
باز گردند باز صبح ثانی جمعی کثیر قسمیه شوند که بی فتح باز نگردند و همراه حضرت امام بیایند و داد جوانمردی دهند و بدرجه شهدا
رسند و حضرت امام وقت شام با جمعی قلیل باز بخیمه ها رجوع فرمایند روز سوم همچنان جمعی کثیر همین قسم و شرط در رکاب
آنجناب متوجه کارزار شوند و بدرجه عالیه شهادت کامیاب شوند حضرت امام با جمع قلیل باز بخیمه ها معاودت فرمایند
روز چهارم جمع قلیل که بمحافظت خیمه یا بنگاه می مانند همراه آنجناب آمده جنگ نمایند این روز حق تعالی فتح
کامل عطا فرماید و جمع نصاری چندان مقتول شوند که بوی ریاست در دماغ باقی ماندگان نماند و بذلت و قلت تمام
بگریزند و پریشان شوند و جمع کثیر از ایشان در تعاقب هوای عدم و جهنم روند بعد از این فتح حضرت امام انعام

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بیشمار بر دلاوران این کارزار قسمت فرمایند امامردم را بسبب کثرت مقتولین هیچ فرحت بآن حال و دولت نباشد چه بسا
خواندنها و تبییلها باشد که از صد کس جز یکی نماند بعد ازین حضرت امام همت بلند و نسبت بلاد اسلام و سرانجام و انتظام و ادای
حقوق انام پردازند و هر طرف عساکر و افواج ظفر امواج روانه سازند و تقسیم خزانه بیحساب بهر دو دست انعام فرمایند
و خود بعد فراغ ازین مهمات متوجه فتح قسطنطینیه شوند انتهی گویم ظاهر اینقول دلالت است که این جنگ حضرت امام با نجات
نصاری قبل جنگ قسطنطینیه بست و لهذا این روایت را در رساله مذکور بعد حتف لشکر سفیانی در بیدار نوشته اما از
روایات دیگر معلوم میشود که این همان ملحمه کبری ست که بعد صلح با روم بر قسطنطینیه اتفاق افتد چنانکه بیاید و الله اعلم پس تمام
روی زمین بقبضهٔ اقتدار مهدی علیه السلام آید و اسلام قرار گیرد و گردون اندازد و جمیع ملوک ارض حلقهٔ اطاعتش بگوش
کشند و لشکری بر هندوستان فرستد و فتح گردد و ملوک هند را غل کرده پیش او آرند و خزائن این کشور را زیور بیت المقدس
سازند و در ینحال هفت سال مکث کند **فصل** در ذکر ملحمه کبری که بزمان مهدی علیه السلام باشد و این وقعه بعد هلاک سفیانی
واقع شود و ماجرای او اینست که مهدی با روم صلح امن کند و در بعض روایات آمده که مدت این صلح هشت سال باشد و
مسلمانان بجهاد و غزو مشغول باشند و این اعداء ایشان دامن حق تعالی اهل اسلام را نصرت و غنیمت و تصرف ارض
ارزانی دارد تا آنکه نزول ایشان بمرج ذی تلول که نام موضعی ست اتفاق افتد و قائلی از روم بگوید که صلیب غالب آمده و
قائلی از مسلمانان بگوید بلکه الله غالب ست و میان هر دو تداول شود و شورش گردد و مسلمانی که دور از ایشان نباشد
بر صلیب سپیده آنرا بکوبد و میان هر کاسر صلیب حمله آورشوند و او را بکشند و مسلمانان بوا دیدا ینحال سلاح گرفته بمقاتله
پردازند و حق تعالی اکرام این عصابهٔ مسلمه بشهادت فرماید و همه شهید گردند ابو داؤد از حسان بن عطیه از جبیر بن نفیر
مردی از اصحاب آنحضرت که او را ذو مخبر گویند روایت کرده که گفت فرمود رسول خدا صلعم ستصالحون الروم صلحا امنا
فتغزون انتم وهم عدوا من وراءهم فتنصرون وتغنمون وتسلمون ثم ترجعون حتی تنزلوا بمرج ذی تلول فیرفع رجل من اهل النصرانیة
فیقول غلب الصلیب فیغضب رجل من المسلمین فیدقه فعند ذلک تغدر الروم وتجتمع الملحمة ویثور المسلمون الی اسلحتهم فیقتتلون
فیکرم الله تلک العصابة بالشهادة گویم المرج الارض الواسعة ذات النبات تمرج فیها الدواب ای تسرح مختلطة کیف شاءت
والتلول الاماکن المرتفعة من الارض والملحمة معظم القتال وچون چنین وقعه روم غالب آیند و مسلمانان مغلوب شوند رومیان
پادشاه خود را بگویند که ما شمارا از عرب کفایت کردیم و ابطال ایشان را بقتل رسانیدیم حالا انتظار چیست پس در مدت
ذماه که مقدار حمل زن باشد بجمع شوند و با هشتاد غایت بیایند و در لفظی آمده که با هشتاد بند سیر کنند و معنی هر دو واحد
ست زیرا هر غایة یعنی رایت دوازده هزار کس باشد و در اعماق یا دابق که نام موضع ست فرود آیند گویم این هر دو
موضع قریب حلب اند در قاموس گفته العمق محرکة کورة بنواحی حلب الاعماق موضع بین حلب والطاکیة
میاه کثیرة لا تجف الاصیفا وهو العمق جمع باجزایه انتهی و غایه بغین معجمه و یای تحتیه بمعنی رایت یعنی نشان ست و غایه
بموحده نیز گفته اند و هی الاجمة من القصب شبه کثرة رماحهم بها و اعماق بعین مهمله و قاف بروزن طابع بکسر با و فتح
او ست و در ینحال گروهی از خیار اهل مدینه بیرون آیند و از هر دو سوی صف قتال ببندد رومیان گویند ما را

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وکسانی راکه دین ما را دشنام دادند باز گذارید که با ادشان مقاتله کنیم مسلمانان جواب دهند که والله این هرگز نشد فی نیست
که شما و اخوان خود را مخلی کنیم بلفظ روایت سبوا ست مجهول و معلوم خوانده شده پس اگر مجهول خوانند معنیش آن باشد
که الذین سبیتموهم منا و خرجوا من دیننا و صاروا یقاتلوننا و اگر معلوم خوانند معنیش آن ست که الذین سبوا اولادنا و نساءنا
ذکره فی الاشاعه و معنی اول الصق بمقام ست و درین قتال ثلث جماعت از مسلمانان بهزیمت خود و بگریزد و حق تعالی توبه ایشان
قبول نکند و ثلث جماعت مقتول شود و ایشان افضل شهداء باشند نزد خدا و ثلث جماعت فتحیاب گردد و گاهی در فتنه
نیفتد و در روایت نعیم بن حماد از ابن مسعود مرفوعا آمده که باشد میان مسلمانان و روم هدنه و صلح مقاتله کنند اعداء خود را هم
ایشان و غنایم را باهم قسمت کنند پس تر روم غزا کنند همراه مسلمانان فارس را و مقاتلان آنها را بخشند و ذراری را اسیر
سازند و گویند قاسمونا بالغنایم کما قاسمناکم پس اموال و ذراری شرک را باهم تقسیم نمایند روم گویند و ذراری اسلام
راکه در غنیمت بشما رسیده ست هم قسمت کنید مسلمانان گویند ذراری سلمین را مقاسمه نمیکنیم روم گویند شما غدر کردید این
گفته بصاحب قسطنطنیه رجوع آرند و گویند که عرب غدر کرد و ما در عدد اکثر و در سامان اتم و در قوت اشد هستیم از ایشان
مدد ما فرمائی که با ایشان مقاتله کنیم وی گوید با ایشان غدر نکنم طول دهر همین ایشان بر ما غلبه داشته اند ناچار پیش صاحب
روسیه آیند و ازین ماجرا او را خبر دهند وی هشتاد غایه بفرستد زیر هر غایه دوازده هزار نفر باشند در بحر و بگوید که
چون سواحل شام بدست آید مراکب آتش زنید و بسوزید تا بجانهای خود بجنگند اینها همچنین کنند و تمام زمین شام
فراگیرند چه بر و چه بحر جز شهر دمشق و معقل و بیت المقدس را و یران سازند ابن مسعود گفته گفتم دمشق چقدر مسلمانان
را گنجایش کند فرمود والذی نفسی بیده واسع شود بر کسی که بیاید او را از مسلمانان چنانکه وسعت میکند رحم بر ولد
گفتم معقل چیست فرمود کوهی ست بزمین شام از حمص بر نهر که او را اریط گویند و ذراری سلمین در اعلای معقل باشند
و مسلمانان بر نهر اریط صبح و پگاه با ایشان مقاتله کنند و صاحب قسطنطنیه چون این حال به بیند راه دریا بسوی
قنسرین سه صد هزار کس روانه سازد تا آنکه مادة الف که او تعالی الفت داده ست میان دلهای ایشان بایمان
بیاید و با ایشان چهل هزار کس از حمیر باشند و در بیت المقدس رسیده روم را مقاتله کنند و هزیمت دهند و از
لشکری بلشکریی بر آرند تا آنکه بقنسرین رسند و مادة الموالی بیاید گفتم مادة الموالی چیست فرمود عتائق شما اند و
از شما قومی ست که از طرف فارس بیاید و عصبهٔ خود را بگوید ای معشر عرب نباشد با شما یکی از دو گروه یا مجتمع شود
کلمهٔ شما پس قتال کند نزار یکروز و موالی روز دیگر و برآیند بسوی معقل و مسلمانان بر نهری فرود آیند که او را کذا و
کذا گویند و مشرکان بر نهر دیگر که آنرا رقیه خوانند و آن نهر سیاه ست و مقاتله کنند با ایشان و حق تعالی نصر خود از
سر دو عسکر بر دارد و نازل شود صبر بر ایشان تا آنکه یک ثلث از مسلمانان کشته شود و ثلثی بگریزد و ثلثی باقی ماند
پس آنانکه کشته شوند پس شهید ایشان مثل ده شهید از شهداء بدر باشد و هر واحد از شهداء بدر شفاعت هفتاد
شهید کند و بر سه ثلث متفرق گردند ثلثی بروم ملحق شود و گوید اگر خدا را حاجتی باین دین میبود مدد ایشان میکرد
و ثلث دیگر که مسلمة العرب باشند بگویند بگذرید هرگز روم بما نرسد بیایید با ما بسوی بدو یعنی اعراب بروید با ما بسوی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عراق و یمن و حجاز آنجا که روم مغاث نشوند و اما ثلث سوم پس بعض بسوی بعض روند و گویند الله الله عصبیت
را از خود دور کنید و باید که کلمه شما مجتمع شود و با دشمن قتال نمائید و هرگز شما منصور نشوید ما دامیکه تعصب نمائید پس
همگنان فراهم شده بیعت کنند بر آنکه مقاتله کنند تا آنجا که لاحق شوند باخوان مقتولین خود چون دیده شود
بسوی کسی که تحول کرد بایشان کشته شد و بهیمند روم قلت مسلمانان برخیزد یکی رومی در میان هر دو صف
و با او رایتی باشد که در بالای وی صلیبی بود پس ندا کند که غلب الصلیب و مردی از مسلمانان میان صفین قائم شود و با او
بند یعنی نشان باشد و وی آواز دهد که بل غلب انصار الله و اولیاؤه و او تعالی بر کافران ازین قول که صلیب غالب
شد غضب فرماید و جبریل علیه السلام در دولک فرشته فرود شود و بگوید ای میکائیل بفریاد بندگان من برس وی هم در
دو صد هزار از ملائکه نزول کند و حق تعالی نصر خود بر مومنان فرود آرد و باس خود بر کافران نازل سازد پس مقاتله
کنند و هزیمت خورند و مسلمانان در زمین روم در آیند تا آنکه بر عمور سند و بر سور او خلقی کثیر باشد گویند ما هیچ شی
الشر از روم ندیدیم با آنکه بسیاری را کشتیم و مساوی بگوید یا اکثر هم فی المدینة و اینها بگویند که ما را امان دهید تا جزیه
بسوی شما ادا کنیم پس برای خود امان گیرند و روم براداء جزیه فراهم شوند و مردم اطراف نزد ایشان مجتمع گردند و
گویند ای معشر عرب بجال در پس شما در ذراری شما است و این خبر باطل باشد پس هر که از شما در میان آنها باشد چیزی
که با او دست نه بیند چه ایشان قوت بازوی شما هستند چون بر آیند خبر را باطل یابند و روم بر بقیه عرب که در بلاد
ایشان باشند بجهند و آنها را بکشند تا آنکه در ارض روم کدام عرب و عربیه و ولد عربی باقی نماند مگر آنکه کشته شود
و این خبر بمسلمانان رسد ایشان بغضب ای خدا رجوع کنند و مقاتلان روم بقتل رسانند و ذراری ایشان را اسیر نمایند و
اموال فراهم کرده بر پیچ مدینه و حصن زیاده بر سه روز فرود نیایند و بر خلیج فروکش شوند تا آنکه مقبوض شود و اهل قسطنطنیه
فریاد برآرند و بگویند صلیب که بحر ما ممدود شد برای ما مسیح ناصر ماست و خلیج خشک باشد و در وی خیمه ها زده شود و دریا
از قسطنطنیه محبوس گردد و گویند بصلیب آیا ممدود شد بحر برای ما یعنی نشد و مسلمانان احاطه مدینه کفر کنند شب جمعه تحمید
و تکبیر و تهلیل تا صباح و نباشد در میان ایشان نائم و نه جالس هرگاه فجر طلوع کند مسلمانان تکبیر واحد بگویند پس هر دو برج
بیفتد و رومیان گویند که ما عرب را قتال میکردیم الآن بر ما مقاتله میکنیم حالانکه شهر ما از برای ایشان منهدم گردیده
خزینه او برای ایشان بست پس بدستهای خود زر را بسپرها کیل کنند و پر کرده بدهند و ذراری را قسمت نمایند تا آنکه
در سهم یکمرد سه صد زن و شیزه برسد و متمتع شوند با نچه در دستهای ایشان بست ما دامیکه خدا خواسته باشد پس بیرون
آید دجال و این خبر درست باشد و فتح کند خدا یتعالی قسطنطنیه را برایدی اقوام که آنها اولیاء الله اند و بر دود
خدا از آنها موت و مرض و سقم تا آنکه فرود آید عیسی بن مریم علیه السلام و مقاتله کنند با او دجال را سیوطی این حدیث را
بطوله در جامع کبیر آورده در اشاعه بعد ذکر این روایت گفته که میان مسلمانان و رومیان صلح شود و اهل اسلام مع
رومیان که با ایشان صلح بوده بار روم که عدو ایشانند جنگ کنند و لهذا روم مسلمین بگویند قاسمنا تا الغاشم کما
قاسمنا کم و فارس دشمن مسلمانان باشند و مقاتله ایشان با مهدی اگر مسلمان اند مثل مقاتله بعض با اسلامیان با

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعض باشد بر ملک این ظاهر قول ایشان ست لا تقاسمکم و راری المسلمین یا رجوع کنند فارس بسوی کفر و این ظاهر قول ایشان ست فیقاسمونهم الاموال فراری المشرک و همین معنی مناسب استعانت بروم ست بر ایشان زیرا که روم کفار باشند و استعانت بکفار بر مسلمانان جایز نیست و برین تقدیر بعض فراری را از اطراف بلاد مسلمین اسیر کرده باشند و بعد استیلا بر فارس آنها را مسترد سازند و طلب دم مقاسمه را درین فراری ازان جهت باشد که در دست کفار آمده اند و این روایت مستفاد شد که آمدن روم از طرف دریا باشد و از رسیدن ایشان بدابق و اعماق که متصل جانب ست استیلا ایشان بر جمیع بلاد مسلمین لازم نمی آید تا گمان رود که قسطنطنیه که الآن دار الاسلام ست و تا ساعت قیام ساعت باو دار الکفر شود زیرا که مراد قسطنطنیه کبری ست چنانکه بیاید اری مشکل اینست که در اینجا آمده که چون صاحب قسطنطنیه ایشان را بیند از راه برگردد صد هزار کس روانه قسطنطنیه کند پس میتوان گفت که این لشکر برای امداد مسلمانان بفرستند و روایت قلت مسلمین مبانی آن نیست زیرا که سه ملک کسر حم برابر هشتاد رایت که زیر هر یکی از انها دوازده هزار کس باشند قلیل اند لا سیما اینقول بعد قتل مقتولان و تحول متحولان بسبوی روم گفته شود یا انکه چون اهل قسطنطنیه بهدی پیوندند بعد ایشان در انجا کفره بمانند و بلاد ایشان را خلیفه شوند و چنانکه ارض شام را بگیرند همچنان این بلاد را هم بستانند و هذا هو الظاهر و در قاموس گفته قسطنطنیه بزیادة یا مشدده و قد تضم الطاء الاولی منها دار ملک الروم و فتحها من اشراط الساعة و تسمی بالرومیة بوزنطیا و ارتفاع سورها احد و عشرون ذراعا و کنیستها مستطیلة و بجانبها عمود عال فی دور اربعة ابواب تقریبا و فی راسه قرس من نحاس علیه فارس و فی احدی یدیه کرة من ذهب قد فتح اصابع یده الاخری مشیرا بها و هو صورة قسطنطین بانیها انتهی و موافق استشناء و مشق ست روایت دیگر که ضباط مسلمین تمیم دلخمه کرای دمشق باشد و نزد خروج دجال بیت المقدس و اما ارباط پس در قاموس گفته که نیز موضع و قد ذکر فی حدیث انه عند حمص پس احتمال دارد که نام نفس نهر باشد یا موضعی بود که نهر را باو اضافت کرده اند و معنی قول او که شهید ایشان همچو شهید ایشان باشد آنست که هر شهید از روز قیامت شفاعت باشد برابر شفاعت ده کس از اهل بدر و اهل بدر شفاعت هفتاد کس و جمع باین حساب هر یکی را از ایشان شفاعت هفت صد کس باشد و این از قبیل قول انحضرت صلعم للواحد منهم اجر خمسین منکم پس لازم نمی اید تفضیل ایشان بر اهل بدر مطلقا زیرا که فضیلت صحبت را هیچ شی معادله نمیکند و تحقیق آنست که جهات تفضیل مختلف اند یکی که فضیلت ایشان از جهتی باشد و تفضیل او شان بجهتی دیگر یا انکه بلا یکی از ایشان همچو هزار و کسی از اهل بدر ست بنابر کثرت مقاتلان ایشان از روم و بودن ان بعد زمن نبوت و موید او ست کثرت مدد ملائکه برای ایشان نسبت باهل بدر صد چندان زیرا که مقاتلین ملائکه در بدر ست هزار بوده اند و درین زمان سه لک باشند و لفظ عمود در سه نسخه بدون یا نسبت و تا تانیث یافته شده اما در قاموس عمودیه گفته شاید این هم لغتی باشد یا انا نسخ مذکوره بیقین اند درین حدیث جسس بحر یعنی خلیج مذکور ست و در روایت دیگر قصیر بفتح بحر آمده و بین تحریر این معجزه انحضرت صلعم باشد و تایید قول بعض علماست که گفته انه لم یکن لنبی من الانبیا معجزة الا و للنبی صلعم معجزة مثلها و الله اعلم بمراد رسوله صلعم و معانی بقیه الفاظ حدیث واضح ست و من ذا یرید قتالا قال رسول الله صلعم یجیء

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الروم علی وال من عترق یواطی اسمه اسمی فیقتتلون بمکان یقال له العماق فیقتتلون فیقتل من المسلمین الثلث او نحو ذلک
ثم یقتتلون الیوم الآخر فیقتل من المسلمین نحو ذلک ثم یقتتلون یوم الثالث فیکون مسلح اهل الروم فلا یزالون حتی یفتحون القسطنطنیة
فبینما هم یقتسمون فیها بالاتراس اذا تاهم صارخ ان الدجال قد خلفکم فی ذراریکم اخرجه الخطیب فی المتفق والمفترق و در روایتی
آمده که مسلمانان شرط کنند برای موت که بر نگردد و گر غالب شده و مقاتله کنند تا آنکه شب میان ایشان حاجز گردد و ایشان حاوشا
هزو غیر غالب شند باز مسلمانان همین شرطه برای موت کنند و تا سه روز غیر غالب گردند چون روز چهارم آید بقیه اهل اسلام
بر ایشان حمله آورشوند و او تعالی دائره بر کافران گرداند و مقتله عظیمه رو دهد که مانندش دیده نشده تا آنکه هر طائر که از
پهلوی ایشان بگذرد تجاوز نکند مرده بیفتد و پسران یکصد را شمار کنند که صد کس بوده اند و باقی نماند مگر یک مرد پس به قسمت
میراث کنند و به غنیمت شادمان شوند و پنجاه زن را در این هنگام یک قیم باشد گویم شرطه بالضم بمعنی گروهی از جیش ست
که تقدم کنند برای قتال و حمله آرد بر اعداء و دائره بمعنی هزیمت ست و مراد بپهلوی نواحی ایشان ست و بعد این مقتله
مسلمانان تعاقب بیشان کنند بضرب و قتل تا آنکه بقسطنطنیه کبری رسانند در عقد الدرر گفته این بلده را هفت سور ست
عرض سور که محیط هر شش سور ست بست و یک فرسخ و در روی صد باب بست و عرض سور دیگر که ملحق بلد ست ده فراسخ
و بر خلیج که در بحر روی میرزد بوده ست متصل ببلاد روم و اندلس انتهی گویم ظاهر آنست که الآن باین عمارت و هیئت ست
و محتمل که در آن وقت عمارتش باین حد رسد و بالجمله مهدی لوائی خود نزد بحر مرکوز کند تا وضو برای نماز بامداد نماید
آب دریا از وی دوری جوید و وی در پس او رود تا آنکه ازین ناحیه تجاوز فرماید باز نشان را بنشاند و ندا کند
ای مردم عبور کنید که حق تعالی بحر را برای شما منفلق کرده و شگافته چنانکه برای بنی اسرائیل شگافته بود همگنان
عبور کنند و مهدی استقبال نماید و اینها تکبیر آرند پس دیوارهایش بیفتد باز الله اکبر گویند و همین نوبت ثانوی
باین دوازده برج ساقط شوند و اینها آن بلده مفتوح سازند و تا یکسال آنجا اقامت کنند و مسجد بنیاد نهند
پستر در بلده دیگر در آیند و درین میان که قسمت غنائم بپسر ها میکرده باشند که ناگاه صارخی فریاد کند که دجال
پس شما در ذراری شما ست در شام چون برگردند امر خبر باطل برآید و تارک و آخذ نادم شود بعد یکهزار سفینه
طیار کنند و در وی اهل مشرق و مغرب شام و حجاز سوار شوند بر قلب رجل واحد و بسوی رومیه روانه شوند از
عبد الله بن بشر المازنی مروی ست که گفته یا ابن اخی لعلک تدرک فتح القسطنطنیة فایاک ان ادرکت فتحها ان تترک
غنیمتک منها فان بین فتحها و خروج الدجال سبع سنین اخرجه نعیم بن حماد فی الفتن گویم حدیث ابن مسعود در ذکر ملحمه و کبر
بطول از جامع کبیر سیوطی گذشته و ازا خطیب هم در مفترق و متفق از حدیث ابو هریره آورده و عبارت رساله حشریه
در مقام آنست که چون آنجناب بر کنار دریای روم رسند جماعه بنو اسحق را که هفتاد هزار تن باشند بر کشتیها سوار
کرده برای استخلاص این شهر که اکنون استنبول نام دارد تعیین فرمایند چون این جمع مقابل فصیل آن شهر شوند
بتکبیر آواز بردارند و دیوار بقاجی آن شهر بمدد نام الهی منهدم گردد و مسلمانان حمله آورده در شهر در آیند و کفار را
بکشند و ملک ابقاعده عدل و احسان بهند و بست نمایند از ابتدای بیعت حضرت امام تا این فتح هفت شش

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

سال گذشته باشد که خبری مشهور شود که چه نشسته اید دجال برآمد و بر خانمان شما فتنه و آشوب برپا نموده حضرت امام کوچ بطرف شام بقصد معاونت فرمایند در کوچ اول نه سوار برای تحقیقات این خبر پیش پیش لشکر بطریق طلایع برآیند پیغمبر خدا فرموده اند که من نام ایشان و پدر ایشان و نام قبیله های ایشان و رنگ سپاه ایشان میدانم ایشان بهترین مردمان روی زمین اند در الوقت پس ایشان تحقیق نمایند که این خبر دروغ ست هنوز دجال نه برآمده ست پس حضرت امام شتابی را گذاشته بآهستگی و خبرگیری ملک روانه شوند چندی نگذشته باشد که دجال برآید انتهی بعده کنز و حلیه بیت المقدس که طاهر بن اسماعیل غزا بنی اسرائیل گرفته و در آتش سوخته و منجمله آن یکهزار و هفت صد سفینه در رومیه آورده بیرون آید حذیفه گفته آنحضرت صلعم را شنیدم میفرمود مهدی این را برآورده بسوی بیت المقدس برگرداند اورده فی الاشاعه و لم یذکر تخریجه در عقد الدرر گفته رومیه ام بلاد روم ست و پادشاه انجا را الباب لقب ست هر که باشد حاکم انجا بر دین نصرانیت بمنزله خلیفه در مسلمانان باشد و مانند آن کدام بلده در بلاد اهل اسلام نیست و مورخین در صفت رومیه از عجایب چیزی ذکر کرده اند که گوش من در بارهٔ بلدهٔ از بلاد عالم مانند آن نشنیده و قسطنطینیه قریب اوست بروی چهار تکبیر برآرند پس حایط او ساقط شود و شش یک مکس را بقتل رسانند و ازوی استخراج حلی بیت المقدس و تابوت سکینه و مایدهٔ بنی اسرائیل و پاره های الواح توراة و حلهٔ آدم و عصای موسی و منبر سلیمان و دو قفیز از من منزل بر بنی اسرائیل که از شیر سفید تر باشد بکنند بعده بمدینهٔ دیگر که آنرا قاطع گویند بیایند طولش یکهزار میل و عرضش پانصد میل بیت و سه و شصت دروازه دارد از هر دروازه هزار مقاتل برآید و این مدینه بر ساحل بحر ست در وی سفینه نیست انحضرت صلعم پرسیدند که این بحر چرا سفینه بر نمیدارد فرمود او را قعر نیست و مرور از خلیجهای این بحر میکنند و او تعالی این خلجان را برای بنی آدم منافع ساخته و قعر دارد که حامل سفن بست پس بروی هم چهار تکبیر برآرند و وی ساقط شود هرانچه در وی باشد آنرا غارت نمایند و هفت سال آنجا بمانند پستر بسوی بیت المقدس بیایند و خبر دجال بایشان رسد که در یهودا صفهان خروج کرده ست اخرجه ابن عمرو الدانی فی سننه و در روایتی آمده پستر بیاید مدینه را که آنرا قاطع گویند و این بر بحر اخضر محیط بدنیاست و نیست پس او مگر امر خدای عزوجل طولش دو هزار میل و عرض پانصد میل سه تکبیر بگویند و دیوارهایش بیفتد و هزار هزار مقاتل را بکشند بعده مهدی توجه بسوی بیت المقدس فرماید با هزار کشتی و فرود آیند مسلمانان بشام فلسطین میان عکا و صورت و عسقلان و غزه و اموالیکه نزد مردم انجا باشد برآرند و مهدی در بیت المقدس فرود شود و تا خروج دجال همانجا بماند یعنی خرگاه مسلمانان در ملحمهٔ کبری دمشق باشد و نزد خروج دجال بیت المقدس بود و مهدی در همه آفاق درآید و هیچ شهر نباشد که در وی ذو القرنین داخل شده مگر آنکه وی نیز آنجا درآید و اصلاحش کند و هیچ جبار نماند که او را هلاک نسازد و او آنحضرت آمده که مالک شدند دنیارا و دو مومن و دو کافر اما دو مومن پس ذو القرنین و سلیمان اند و اما دو کافر پسر نمرود و بخت نصر اند و نزدیک ست که مالک شود آنرا خاص از عترت من که مهدی ست و این مرد و یه از ابن عساکر اورده مرفوعا که اصحاب کهف اعوان مهدی شوند اهل علم گفته اند که حکمت در تاخیر ایشان تا این مدت استحصال

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شرف دخول در امت محمد ست صلعم اکراما لهم و آمدکه اول لوا که مهدی آنرا عقد کند بسوی ترک فرستد و ظاهر آنست
که این فتوح در مدت جهاد نه و مصالحه روم باشد زیرا که مهدی بعد اشتغال بروم برای غنیمت ایشان فارغ نگردد آری بعوث
و سرایا جا بجا بفرستد و باین جهت دخول آفاق بوی مجازا نسبت میکنند از آنحضرت صلعم آمده که ملحمه عظمی و فتح قسطنطنیه و
خروج دجال در هفت ماه و در روایتی در هفت سال باشد ابو داود در سنن خود گفته روایت سبع سنین اصح ست یعنی از روی
سبعة اشهر والله اعلم **فصل** و امامدت ملک مهدی پس در حدیث ام سلمه که نزد ابو داود ست آمده فیملث سبع سنین
و قال بعضهم تسع سنین الحدیث و کلام بر یحدیث بطوله گذشته و در حدیث ابو سعید خدری آمده یملک سبع سنین اخرجه ابو داود
واللفظ له وسکت علیه والحاکم و لفظه یعیش هکذا و بسط یساره و اصبعین من یمینه السبابة والابهام وعقد ثلاثة و قدمر
الکلام علیه تفصیلا و هم در حدیث ابو سعید آمده یعیش خمسا او سبعا او تسعا اخرجه الترمذی و ابن ماجة والحاکم و شک دی
از زید عمی راوی حدیث ست و کلام بر یحدیث جرحا و تعدیلا گذشته و لفظ ابن ماجة والحاکم یکون فی امتی المهدی ان قصر
فسبع والا فتسع الحدیث و قدمر الکلام علیه فیما سبق در رواه البزار من حدیث ابی هریرة قال الشوکانی فی التوضیح و رجاله ثقات
انتهی و نیز در حدیث ابو سعید که نزد حاکم ست آمده یعیش سبعا او ثمانیا یعنی حجاو کلام برین حدیث گذشته و در لفظی ازین
حدیث ست بروایت ابو سعید خدری ان رسول الله صلعم قال تملأ الارض جورا و ظلما فیخرج رجل من عترتی فیملک سبعا او
تسعا فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما حاکم گفته این حدیث صحیح ست بر شرط مسلم زیرا که روایتش از حماد بن سلمه
عن شیخه مطر الوراق آمده و شیخ دیگر او که ابو هارون عبدی ست سخت ضعیف ست متهم بکذب و مسلم از وی اخراج نکرده و لاجرم
ابن بسطال اقوال الائمة فی تضعیفه و اما راوی از حماد بن سلمه که اسد بن موسی باشد ملقب ست باسد السنه اگرچه بخاری گفته که
مشهور بالحدیث ست و در صحیح خود بوی استشهاد کرده و ابو داود و نسائی با او احتجاج نموده مگر آنکه یکبار گفته ثقة لو لم
یصنف کان خیرا له و محمد بن حزم گفته منکر الحدیث و هم در حدیث ابو سعید ست نزد طبرانی در معجم اوسط
بجعل علی رأس هذه الامة سبع سنین و کلام بر یحدیث پیشتر گذشته و در حدیث ابو هریره ست نزد بزار در مسند و نزد طبرانی
در معجم اوسط مرفوعا یکون فی امتی المهدی ان قصر فسبع او ثمان و الافتسع و اللفظ للطبرانی و قدمر الکلام علی هذا الحدیث
فیما تقدم و نیز در حدیث اوست نزد ابو یعلی موصلی قال حدثنی خلیلی ابو القاسم صلعم قال لا تقوم الساعة حتی یخرج علیهم رجل
من اهل بیتی فیضربهم حتی یرجعوا الی الحق قال قلت و کم یملک قال خمسا او ثمانین قال قلت و ما خمس و ثمانین قال لا ادری و در
سند اگرچه بشیر بن نهیک ست و ابو حاتم در حق وی گفته لا یحتج به لیکن شیخین بوی احتجاج کرده اند و مردم توثیق وی نموده
و بقول ابو حاتم التفات ننموده اما در وی رجا بن ابی رجا بیشکری مختلف فیه ست ابو زرعه گفته ثقة و یحیی بن معین گفته
ضعیف ابو داود نیز تضعیف وی کرده و قال مرة صالح و علق له البخاری فی صحیحه حدیثا واحدا و بقیه رجاله ثقات و در حدیث
قرة بن ایاس آمده مرفوعا یملث فیکم سبعا او ثمانیا او تسعا یعنی سنین اخرجه البزار فی مسنده و الطبرانی فی المعجم الکبیر و الاوسط
و قدمر الکلام علیه فیما سلف و راشا گفته روایات در مدت ملک مهدی مختلف آمده در بعض پنج یا هفت یا نه تردید آمده
و در بعض هفت و در بعض نه و در بعض اگر کم ماند پنج سال و اگر زیر ماند نه سال و در بعض بعد سال و چند ماه و در بعض

Presented by: Rana Jabir Abbas

بست سال و در بعض بست و چهار سال و در بعض سی سال و در بعض چهل سال وارد شده و شما منجملهٔ این چهل سال باروم مصالحه ماند
ابن حجر کی در قول مختصر گفته و ممکن بست جمع بر تقدیر صحت کل بانیطریق که ملک و سنقاوت الظهور و القوة باشد پس اکثر
باعتبار جمیع مدت ملک اوست و اقل محمول ست بر غایت ظهور او وسط بر وسط انتهی گویم دلالت میکند برین قول
چند وجه اول آنکه آنحضرت صلعم امت خود را خصوصاً اهل بیت را فظهور و آشکار نهاد داده و گفته که حق تعالی جور و ستم را بعدل
معاوضه فرماید بقسط و عدل و لایق بکرم الهی آنست که مدت عدل چندان باشد که در وی ظلم و فتن فراموش سازند و
هفت یا نه سال بسیار قلیل ست دوم آنکه وی تمام دنیا را مفتوح سازد چنانکه ذو القرنین و سلیمان فتح کردند و در همه آفاق
در آید و در سائر بلدان مساجد بنا کند و بیت المقدس را زیور پوشاند و شک نیست که مدت نه سال و ما دون او سیاحت
ربع یا خمس معموره ممکن نیست تا بسیاحت تمام ربع مسکون چه رسد و جهاد و تجهیز عساکر و ترتیب جیوش و بناء مساجد و غیر ذلک
چه قسم متصور گردد سوم آنکه وارد شده که اعمار در زمانه او طویل شود چنانکه بیان سیرتش گذشته و طول عمر در زمانه او
مستلزم طول عمر اوست و تسع و ما دونش خود بهیچ طول نیست چهارم آنکه نه سال را صلح کند باروم و سالی کامل در قسطنطنیه
ماند و هفت سال در مدینه قاطع بگذراند و مسیر او بسوی قاطع دو بار شود و بار سوم رجوع کند و این خوانان سالها
هم چنین فتح کنند و سائر بلدان سنین بسیار میخواهد چنانکه در روایات سابقة الذکر گذشته و این از بست تسع ست
پس درینجا میتوان گفت که تحدید بسبع باعتبار مدت استیلاء او بر جمیع معموره ست و معنی حدیث آنست که وی
درین مدت مالک جمیع اهل ارض شود بملک کامل و این بعد فتح مدینه قاطع شود و تحدید بتسع باعتبار مدت فتح او مر
قسطنطنیه را ست و تحدید بعشر باعتبار مدت قتل او مر سفیانی را و دخول جملهٔ اهل اسلام در اطاعت او ست زیرا که
نه سال باروم مصالحه ماند و شتغال او بحرب ایشان و تملک و برای آنها قریب بده سال باشد و تحدید به بست سال بر نظر
جبر کسور ست و به بست و چهار سال باعتبار مدت خروج او بسوی شام و دخول سفیانی در بیعت او و تحدید به سبع
سال باعتبار خروج او در مکه و استیلاء او بر ارض حجاز ست و تحدید بار بعین باعتبار مدت ملک او ست فی الجمله مشتمل بر
خروج او و اولا بطائف و قتل کردن او امیر مکه را و غیبت او بعد ازان و خروج هاشمی بخراسان و برداشتن او سیف را
بر عاتق خود بهفتاد و دو ماه چنانکه در بعض روایات ست و این جمع اولی ست از اسقاط بعض روایات و شک نیست
که این جمع مقدم ست بر ترجیح بما لا یمکن و الله اعلم باانکه نیست مانع از انکه تسع و ما دونش بعد نزول عیسی و قتل دجال
بر دست او باشد زیرا که عیسی از مهدی ملک او ستاند چه ائمه از قریش اند ما دامیکه دو کس هم باشند و عیسی از خلص
وزراء او باشد و تابع او بود نه امیر بروی و اینجاست که نماز گذارد در پس او و اقتدا کند بوی کما یدل علیه حدیث
جابر عند مسلم ان عیسی یقول له حین یتاخر فی الصلوة ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة الله علی هذه الامة انکه در بعض
روایات آمده که مهدی نماز گذارده باشد با ایشان این نماز بعد عیسی امام شود پس منافی ان نیست زیرا که
چون امامت و امارت مهدی ثابت شد او را میرسد که عیسی را برای امامت نماز معین فرماید زیرا که وی افضل ست
و افضلیت او مستلزم خلافت نیست چه خلافت مفضول با وجود افضل جائز ست لاسیما چون فاضل از غیر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

قریش باشد ابن حجر گفته سنخے سلب ملک قریش آنست که بعد نزول عیسی ایشان را اختصاص بچیزی باوجود او
بدون مراجعت وی باقی نماند و این معارض خبر لایزال هذا الامر فی قریش ما بقی فی الناس اثنان نیست انتهی و شک
نیست که این وجه دافع بسیاری از اشکالات ست مثل بودن زمان هریکی ازین دو موصوف ببرکت امن و پر کردن
ایشان زمین را بعدل و قسط و شکستن صلیب و قتل خنزیر زیرا که زمان هر دو واحد ست پس نسبت این امور گاهی بطرف
مهدی شده و گاهے بطرف عیسے و قد یستاس لہ بقولہ صللم کیف انتم اذا نزل فیکم ابن مریم حکما مقسطا و امامکم منکم و اما تی
که از لفظ حکما مقسطا مفہوم میشد آنرا دفع فرمود بلفظ و امامکم منکم و ظاہر ست که مراد درینجا امامت نماز نیست بلکه مراد اثبات
اتباع عیسی ست برای شریعت محمدیه و بودن او رعیت خلیفه و مردی از احاد امت او صللم محمد بن عربی طائی حاتمی اندلسی
در باب سته صد و شصت و شش از فتوحات مکیه گفته که خدا تعالی را خلیفه ست از عترت رسول خدا صللم از ولد فاطمه که
نامش نام رسول خدا باشد صللم جد او حسین بن علی ست بیعت کرده شود او را میان رکن و مقام مانا باشد بر رسول خدا
صللم در سیرت نه در صورت اسعد مردم بوی اهل کوفه باشند پنج یا هفت سال زندگانی کند پر ازو آید و دنیا پر شده
باشد بجور و ظلم پس پر کند آنرا بقسط و عدل مقتفی بود آثار رسول خدا را صللم خطا نکند او را فرشته باشد که تسدید او
کند بحیثیتی که وی نرانه بیند حمل کل کند و تقویت ضعیف و اقرار ضیف و اعانت بر نوائب حق فرماید بکند انچه بگوید بگوید
انچه بداند و بداند انچه حاضر شود او را درست فرماید او را خدا یتعالی در یک شب هلاک شود ظلم و اهل ظلم قائم گردد دین و میده
شود روح در اسلام و معزز گردد و بعدل و زنده شود بعد موت شام کند مرد در زمانه او بجهل و بخل و جبن و صبح کند و
وی اعلم ناس و اکرم و اشجع ایشان باشد بنهد جزیه را و بخواند مردم را بسوی خدا بشمشیر پس هر که ابا کند کشته شود
و هر که نزاع کند محتول گردد ظاہر کند از دین چیزے را که دین اوست فی نفسه که اگر آنحضرت صللم زنده می بود هم بدان
حکم میفرمود و رفع کند مذاہب از زمین و باقی نماند مگر دین خالص علماء و علماء مقلدین اهل اجتهاد باشند زیرا که خواهند دید
که وی حکم میکند بخلاف مذہب ائمه ایشان پس داخل شوند زیر حکم او باکراه بخوف سیف و سطوت او و بنا بر رغبت
در انچه نزد اوست یعنے از اموال و نیست او را کدام عدو مبین مگر فقها خاصة زیرا که ایشانرا در انوقت هیچ ریاست و
تمیز از عامه باقی نماند بلکه بنا شد ایشانرا علم بحکم مگر قلیل حرمتی شود و خلاف از عالم در احکام بوجود این امام و اگر نمی بود
تیغ بدست او فتوی میدادند فقها بقتل وی لیکن حق تعالی ظاہر کند او را بسیف و کرم پس طمع کنند و ترسند
و قبول کنند حکم او بغیر ایمان از دل و مضمر دارند خلاف او شادمان شوند بوی عامه مسلمانان بیشتر از خواص ایشان
بیعت کنند او را عارفان خدا از اهل حقایق بشهود و کشف و تعریف الهی او را رجال الهیون باشند که اقامت
کنند دعوت او را و نصرت دهند و ایشان وزراء او باشند که حمل اثقال مملکت نمایند و اعانت کنند بچیزی که انداخته
ست خدا در دلهای او و این نه نفر باشند بر اقدام رجال از صحابه صدقوا ما عاهدوا الله علیه و همه اعاجم باشند نیست
در ایشان عربی مگر کلام نکنند مگر در عربی ایشانرا حافظی ست که از جنس ایشان نیست گاهی عصیان خدا نکرده و وی
اخص وزرای و افضل امناء او باشد مراد باین حافظ عیسے علیه السلام ست زیرا که جز پیغمبران کسی معصوم نیست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عصمت مهدی در حکم او نباشد یا اشارت بفرشته ایست که تسدید او بکند و مؤید او ست نه بود وی از جنس ایشان
زیرا که عیسی علیه السلام از جنس ایشان ست چرا که بشریست و اطلاق جنس بر نوع هم آید پس صادق شود بر عیسی زیرا که
از بنی اسرائیل ست و اطلاق عجم اگرچه بر ما سوای عرب می آید لیکن اطلاقش بر فرس غالب ست و در نصورت عیسی از
جنس ایشان نباشد یعنی بزعم ایشان و الله اعلم و انشد رضی الله عنه ؎ الا ان ختم الاولیا رشهید ؛ و عین امام
العالمین فقید ؛ هو السید المهدی من آل احمد ؛ هو الصارم الهندی حین تبید ؛ هو الشمس تجلو کل غیم و ظلمة ؛ هو
الحاجب الوسمی حین یجود ؛ مراد بختم الاولیا مهدی ست و بامام العالمین نبی صلعم بعده گفته و قد جاء زمانه و اظلکم
او انه و ظهر فی القرن الرابع اللاحق بالقرون الثلاثة قرن الصحابة ثم الذی یلیه ثم الذی یلیه ثم جاء بنهای القرن الثالث
و الرابع فترات و حدثت فی الرابع امور نشرت اهواء و سفکت دماء و عاثت الذیاب فی البلاد و کثر الفساد الی ان
طم الجور و طمی سیله و اد برنهار العدل بالظلم حین اقبل لیله فشهدا وه خیر الشهداء و اسناوه خیر الاسناء بعده گفته و جمیع
انچه مهدی در قیام و زارت خود بسوی آن محتاج شود نه چیزست اول نفوذ بصر که در دعوت الی الله بر بصیرت
باشد دوم معرفت خطاب الهی نزد القاء سوم علم ترجمه عن الله تعالی چهارم تعیین مراتب برای ولاة امر پنجم رحمت در
غضب ششم علم ارزاق مملکت هفتم تداخل بعض امور بر بعض هشتم استقصاء در قضاء جمیع حوائج مردم نهم وقوف
بر علم غیب در مدت خاصه کون که مطلع کند او را حق تعالی بر شیون نوازل قبل وقوع آن و وی معصوم باشد از
رای و قیاس در رحمت الهی بود بر عباد چنانکه آنحضرت صلعم بود و این نه چیز بمجموعها جز مهدی برای امامی از ائمه دین صحیح
و ثابت نشده انتهی ملخصا و در فتوحات در بیان این نه امور بسط کرده و ذکر این عبارت را محل بیان سیرت مهدی
علیه السلام بود نه این موضع لیکن صاحب شاعه در اینجا آورده و عبد الرحمن بن خلدون در تاریخ خود گفته و للمتصوفة
المتاخرین فی امر هذا الفاطمی طریقة اخری و نوع من الاستدلال و ربما یعتمدون فی ذلک علی الکشف الذی هو اصل طریقتهم
انتهی بعده گفته که متقدمین ایشان درین امر خوض نمیکردند بلکه کلام شان در مجاهده باعمال و نتایج مواجد و احوال
حاصله ازین اعمال بود پستر در متاخرین ایشان کلام در کشف و ما وراء الحس جاری شده و قائل شدند بقطب و ابدال
و گویا حکایت مذهب افضه میکنند در باره امام و نقباء و اقوال شیعه را نوشانیده شده اند و کتب ایشان مملوست
بذکر فاطمی منتظر و اکثر الکلام از ایشان در شان فاطمی ابن عربی حاتمی ست در کتاب عنقاء مغرب و غیره فی غیره ابن
وهیل در شرح کتاب خلع النعلین گفته و لم تزل البشری تتابع به من اول الیوم المحمدی الی قبیل الخمسمایة بنصف
الیوم و تاکدت و تضاعفت بتباشیر المشائخ بتقریب و قته و ازدلاف زمانه منذ انقضت الی الیم جرا انتهی و قال
ایضا و مدة حکمه بضع و البضع من ثلاث الی تسع و قیل الی عشر و جاء ذکر اربعین و فی بعض الروایات سبعین و اما
الاربعون فانها مدته و مدة الخلفاء الاربعة الباقین من اهله القائمین بامره من بعده علی جمیعهم السلام قال و ذکر
اصحاب النجوم و القرانات ان مدة بقاء امره و اهل بیته من بعده مائة و تسعة و خمسون فیکون الامر علی هذا جاریا
علی الخلافة و العدل اربعین او سبعین ثم تختلف الاحوال فتکون ملکا انتهی کلامه گوییم اخبار صحیحه وارده در وجود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وظهور و خروج محمد مهدی سلام الله علیه و آثار مرویه دران مغنی ست از کشف کاشفان و عرفان عارفان و خبر
اهل معرفت بعلم سنت و ارباب راست احادیث سخن بیچیکے درین قسم اخبارات و غیبیات امور مقبول نیست مگر انکا
کشفی مطابق خبری صحیح واقع شود که درخور استیناس ست نه لائق احتجاج و جمع میان روایات مدت ملک و بقای او که
اشاعه ذکر کرده وقتی صحیح و لائق التفات ست که جمله مرویات درین باب بحد صحت و قبول رسد چه بیشتر اخبار وارده
دران ضعیف یا حسن ست و باقی اقوال اهل علم انداز تابعین صحابه و من بعدهم من ائمة اهل البیت اسانید و مسانید انها
محتاج نظر و تصحیح یا آنکه عبد الکریم حنفی گفته ابو عبد الله جعفر صادق را گفتم مهدی چند سال ملک ماند گفت هفت سال و لیکن
این روز و شب دراز گردد تا آنکه سالی از سنوات او برابر ده سال از سالهای شما باشد و این هفت سال برابر هفتاد سال
شما بود و ذکره ابن حجر المکی فی الفصول المهمة فی معرفة الائمة اما شک نیست که مجموع اخبار و آثار که درباره وجود وی و وقایع
و حوادث و فتن و فتوح و غیره ها وارد شده افاده ظهور وی میکند کیفما کان خواه صحیح باشد یا حسن یا ضعیف پس جمعی از
اهل علم که بملاحظه کلام در سوات اسناد اخبار مذکوره و آثار مسطوره انکار امر وشان این فاطمی کرده اند صحیح نیست چه بعض
احادیث این باب در صحاح سته آمده و این کتب محفوظ ست از وضع و کذب رواة و انتقادی که در ذیل آن اخبار ذکر کرده ایم
غایت تنقید و نهایت تصحیح ست و اصحاب کتب سته خصوصاً شیخین مقدم اند بر همه ائمه حدیث در تحقیق جرح و تعدیل رواة
و در ایات ایشان مقدم ست بر دیگران و نزول عیسی علیه السلام در زمانه مهدی باشد بالاتفاق بر منارهٔ بیضاء شرقی
دمشق و مردم دران وقت مشغول باشند بنماز عصر و امام نماز اورا دیده کناره کند و وی متقدم شده نماز بامردم بگذارد
و بسنت رسول خدا صلعم امامت کند و این منافی احادیث صحیحهٔ دیگر که دران اقتداء عیسی بمهدی در نماز صبح آمده نیست
زیرا که مهدی در حین نزول عیسی بیت المقدس باشد و نزول او بدمشق بود و این امام نماز که اورا دیده تنحی کند امیر
باشد از طرف مهدی بر دمشق و مؤید و موضح اوست بودن این امر در نماز عصر و تقدم مهدی و اقتداء عیسی باو در نماز
صبح باشد و اینجا یهود و نصاری و مسلمین همه باشند و انجا خالص اهل اسلام خواهند بود و آنکه سابق اشارت کرده ایم
که هفت یا نه سال از خلافت مهدی در احادیث آمده یحتمل که در زمن عیسی باشد پس نیست منافات میان آن و میان
قول وی صلعم که لن تهلک امتی انا فی اولها و المهدی فی اوسطها و عیسی فی آخرها زیرا که مهدی سابق باشد بر نزول عیسی زیاده
بر سی سال و عیسی متاخر شود از وی سی و چند سال چه درباره مهدی آمده که وی چهل سال ملک کند و درحق عیسی آمده
که وی چهل و پنج سال بماند پس مدت اجتماع هر دو هفت یا نه سال باشد و باقی مدت افتراق **قف** در اشاعه گفته چون
احادیث وجود مهدی و خروج او در آخر زمان و بودن آن از عترت رسول خدا صلعم از ولد فاطمه معلوم شده و این
حدیث بحد تواتر معنوی رسیده پس انکار آن معنی ندارد و آنکه در بعض احادیث آمده که لا مهدی الا عیسی بن مریم پس
با وجود آنکه این حدیث ضعیف ست نزد حفاظ ناویلش واجب ست باین طریق که نیست قبول مهدی را مگر بمشورهٔ عیسی
اگر گوئیم که او وزیر وی باشد یا آنکه نیست مهدی معصوم مطلقاً مگر عیسی زیرا که عصمت مهدی خاص در احکام باشد یا
معنی آنست که نیست مهدی بعد عیسی چه بعد وی علیه السلام امرا مخلطین باشند و انچه از کلام تفتازانی در شرح

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عقائد مفهوم میشود از نفی او بنا بر حدیث مذکور بران غریب نباید خورد زیرا که حدیث مذکور ضعیف ست خلاف احادیث صحیحه
انتهی شوکانی در توضیح گفته و اما حدیث انس اخرجه ابن ماجة و الحاکم فی المستدرک لا مهدی الا عیسی بن مریم فیمکن
ان یقال فی تاویله لا مهدی کامل و لا شک ان عیسی اکمل من المهدی لانه نبی الله و هذا التاویل متحتم لمخالفة ظاهره للاحادیث
المتواترة حافظ ابن القیم رح در منار گفته حدیث لا مهدی الا عیسی را ابن ماجة از طریق محمد بن خالد جندی از ابان بن صالح
از حسن بصری از انس بن مالک از رسول خدا صلعم روایت کرده ست و وی متفرد ست بروایت آن از محمد بن خالد و محمد بن
حسن اسفوی در کتاب مناقب شافعی محمد بن خالد را غیر معروف نزد اهل این صناعت از اهل علم و نقل گفته و اخبار بذکر مهدی
و بودن او از اهل بیت از آنحضرت صلعم متواتر گشته بیهقی گفته تفرد به محمد بن خالد هذا و حاکم گفته هو مجهول و قد اختلف علیه فی
اسناده فروی عنه ابان بن ابی عیاش عن الحسن عن النبی صلعم فرجح الحدیث الی روایة محمد بن خالد و هو مجهول عن ابان و هو
متروک عن الحسن و هو منقطع و احادیث دالة بر خروج مهدی اصح الاسناد اند مثل حدیث ابن مسعود و لو لم یبق من الدنیا
الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث رجل من امتی او من اهل بیتی الحدیث اخرجه ابو داود و الترمذی و قال حسن صحیح
فی الباب عن علی و ابی سعید و ام سلمة و ابی هریرة ثم روی حدیث ابی هریرة و قال صحیح و زاد ابن القیم و قال فی الباب عن
حذیفة بن الیمان و ابی امامة الباهلی و عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن عمرو بن العاص و ثوبان و انس بن مالک جابر و ابن
عباس و غیرهم انتهی کلام الاشاعه گویم یحیی بن معین گفته محمد بن خالد ثقه ست اما توثیق واحد در برابر تضعیف جمعی مقدم
نیست و حدیث مضطرب و ضعیف ست و تاویلی که صاحب اشاعه کرده چیزی نیست لفظ حدیث و ترکیب نحویه و ضابطه علم
معنی و بیان ازان ابای کلی دارد و بعضی گفته اند معنی وی اینست لا یتکلم فی المهد الا عیسی و مقصور باین معنی رد احتجاج
باو ست یا جمع میان وی و دیگر احادیث و آن مدفوع ست بحدیث جریج و مثل او از خوارق و هم علم اعراب مساعدت
این معنی نمیکند و احسن اجوبه آنست که حدیث مذکور ضعیف و مضطرب ست پس معارض نشود با حدیث دیگر و مقاومت
نکند خبر واحد با خبار متعدده ثابته و ابن ابی داطیل گفته و ما ورد من قوله لا مهدی الا عیسی فمعناه لا مهدی نساوی
هدایته و قد جاء فی الصحیح انه قال لا یزال هذا الامر قائما حتی تقوم الساعة او یکون علیهم اثنا عشر خلیفة یعنی قرشیا و قد اعطی
الوجود ان منهم من کان فی اول الاسلام و منهم من سیکون فی اخره و قال الخلافة بعدی ثلاثون او احدی و ثلاثون او
ستة و ثلاثون و انقضوا و ما فی خلافة الحسن و اول امر معاویة فیکون اول امر معاویة خلافة اخذا باوائل الاسماء
فهو سادس الخلفاء و اما سابع الخلفاء فعمر بن عبد العزیز و الباقون خمسة من اهل البیت من ذریة علی یؤیده قوله ابک
لذوفرة یزید الامة ای انک لخلیفة فی اولها و ذریتک فی آخرها و ربما استدل بهذا الحدیث القائلون بانه حی
فالاول هو المشار الیه عندهم بطلوع الشمس من مغربها و قد قال صلعم اذا هلک کسری فلا کسری بعده و اذا هلک قیصر
فلا قیصر بعده و الذی نفسی بیده لتنفقن کنوزهما فی سبیل الله و قد انفق عمر بن الخطاب کنوز کسری فی سبیل الله
و الذی یهلک قیصر و ینفق کنوزه فی سبیل الله هو هذا المنتظرین یفتح القسطنطینیة فنعم الامیر امیرها و نعم الجیش
ذلک الجیش کذا قال صلعم انتهی و درین تاویل نیز نظرست و جمال الدین محمد بن ابی بکر الشجر در رسالة الکلام المجدی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فی اثبات خروج المهدی گفته حدیث لا مهدی الا عیسی بن مریم اخرجه ابن ماجة و خرجه ابو الحسن الآجری و قد اجاب عنه
الحفاظ کابی بکر بن العربی و ابن عبد البر و القرطبیین بانه حدیث لا یصح لانه الفرد ابروایته محمد بن خالد الجندی و هو مجهول
کما قاله البخاری و اختلف علیه فی اسناده فتارة یرویه عن ابان عن الحسن عن النبی صلعم مرسلا مع ضعف و تارة عن الحسن عن
انس عن النبی صلعم قال القرطبی و الاحادیث عن النبی صلعم فی خروج المهدی ثابتة اصح من هذا الحدیث فالحکم لها دونه
انتهی قلت بتقدیر صحته فمدرج و تاویله واضح بخلاف تاویل الاحادیث التی فی خروج المهدی لاجرم ساقه السیوطی فی الکشف
سیاق الجزم عن طلوع الشمس فلم یذکر فیه خلافا قویا و لا واهیا و مثله العامری فی الریاض المستطابة و شیخنا شهاب الدین فی
الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقة و فی شرحه لهمزیته محمد بن سعید البوصیری و قال فیه ان عیسی عند نزوله
یدرک المهدی و یصلی خلفه و ذکر فیه احادیث فمن قال ان خروج المهدی غیر صحیح و هو قول المعتزلة و استدلالهم مستانسا له بحدیث
ابن ماجة الذی مر فلعدم احاطته بالاحادیث الصحیحة غالبا او حمله علی ذلک التحامل علی المعتزلة انتهی و در مشرب وردی گفته
المراد بالمهدی معناه اللغوی و التقدیر لا مهدی کاملا فی ذلک الوقت الا عیسی بن مریم و قد اخرج نعیم بن حماد عن الولید
بن مسلم قال سمعت جلا یحدث قوما فقال المهدیون ثلثة مهدی الخیر عمر بن عبد العزیز و مهدی الدم و هو الذی یسکن علیه
الدماء و مهدی الدین و هو عیسی یسلم امته فی زمانه انتهی **قلت** نعیم بن حماد از طریق ضمره از محمد بن سیرین آورده که ذکر کرد
فتنه را و گفت اذا کان ذلک فاجلسوا فی بیوتکم حتی تسمعوا علی الناس بخیر من ابی بکر و عمر و قال ابن ابی شیبة فی باب المهدی
عن محمد بن سیرین قال یکون فی هذه الامة خلیفة خیر من ابی بکر و عمر قیل خیر منهما قال قد کان یفضل علی بعض الانبیاء و فی لفظ
لا یفضل علیه ابو بکر و عمر سیوطی گفته هذا اسناد صحیح و هذا اللفظ اخف من الاول و الاوجه عندی تاویل اللفظین علی ما اول
علیه حدیث بل اجر خمسین منکم لشدة الفتن فی زمان المهدی و تمائل الروم باسرها علیه و محاصرة الدجال له و لیس المراد بهذا
التفضیل الراجع الی زیادة الثواب و الرفعة عند الله تعالی فالاحادیث الصحاح و الاجماع علی ان ابا بکر و عمر افضل الخلق
بعد النبیین و المرسلین انتهی ما فی عرف الوردی صاحب اشاعه گفته تحقیق آنست که جهات تفضیل مختلف اند و جائز نیست
مارا تفضیل علی الاطلاق در فردی از افراد بشر بر کسی تفضیل داده او را رسول خدا صلعم زیرا که گاهی یافته میشود مزیت در
مفضول بجهات اخری که در فاضل نیست و گذشت که وی معصوم الحکم مقتفی اثر رسول غیر خاطی باشد ابدا و شک نیست
که این جهات در شیخین رضی الله عنهما نبود همچنین امور تسعه مذکورة الصدر در امامی از ائمه دین مجتمع نشده پس ازین جهات
تفضیل او بر شیخین روا ست اگرچه او شانرا افضل صحبت مشاهده وحی و سابقه اسلام و حزان از فضائل ست و الله اعلم
انتهی گویم قول ابن تیمیه اگرچه سندش صحیح باشد در ما نحن فیه وقتی حجت ست که ماخذ آن مشکوة نبوت باشد و الا فلا
اری از حدیث امتی کالمطر لا یدری اوله خیر ام آخره استیناس افضلیت بعض امت آخر بر بعض امت اول میتوان کرد
و تحقیق نزد اهل تحقیق نیز همین ست که افضلیت اوائل امت اصحاب قرون مشهود لها بالخیر بر مابعد ایشان من کل الوجوه
و من جمیع الجهات نیست بلکه بالاجمال ست و یمکن که در امت اخیره کسی پیدا شود که از بعض اسباب و وجوه افضل باشد
از بعض من تقدم و الله اعلم علی قاری در مشرب وردی گفته و دلالت میکند بر فضیلت او آنکه رسول خدا صلعم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

او را خلیفة الله نام کرده و ابو بکر را خلیفهٔ رسول گویند پس بس انتهی **قف** در اشاعه گفته چون قصهٔ مهدی مشتمل ست
بر اشراط ساعت اشارت بتعدید آن و ذکر بعض احادیث میکنیم بعده خسف فرات و قتل نفس زکیه و طلوع رایات سود از قبل
خراسان و قذف ارض مرذهب و فضه را و خسف نزد معدن و خسف قریه در غوطه غربی دمشق و خسف در بیدا و انکساف
مهر و ماه در رمضان و طلوع قرن ذی السنین و طلوع نجم ذی الذنب و خسوف قمر دو بار در رمضان و ظهور نار از طرف
مشرق و وقعه عظیمه در مدینه کریمه و ندا از سماء و طلوع کف از آسمان و ملحمه عظمی و طوفان قیم واحد برای پنجاه زن و عدم
فرح بمیراث و غنیمت و فتح قسطنطینیه و رومیه ذکر کرده و اخبار و آثار وارده درین باب ایراد نموده چون این اشراط
را بوابل سابقه مفصل گذشته اند ضرورت اعادهٔ آن در اینجا نیست بعده گفته که حافظ ابن القیم رح در منار فرموده که مراد
در مهدی بر چهار قول مختلف اند یکی آنکه مهدی مسیح بن مریم ست و در حقیقت مهدی او ست و حجت اصحاب این قول حدیث
محمد بن خالد جندی ست که گذشت و حالش بیان کردیم و انه لا یصح و اگر صحیح هم شود دروی حجت نبود زیرا که عیسے اعظم
مهدی ست پیش ساعت قیامت پس میتوان گفت که نیست مهدی در حقیقت سوای او یعنی مهدی کامل
معصوم اگرچه غیر وی نیز مهدی باشده وم آنکه مراد بمهدی خلیفهٔ عباسیه ست که بود و گذشت و حجت اصحاب این قول
حدیث مرفوع ثوبان ست تر د احمد اذا رایتم الرایات السود اقبلت من خراسان فائتوها و لو حبوا علی الثلج فان فیها
خلیفة الله المهدی و دروی علی بن زید ضعیف ست و مناکیر دارد بتفرد وی احتجاج نتوان کرد و روی ابن ماجة
من حدیث الثوری عن ثوبان نحوه و تابعه عبد العزیز بن المختار عن خالد و حدیث ابن مسعود نزد ابن ماجة مرفوعا
ان اهل بیتی سیلقون بعدی بلاء و تشریدا الحدیث و دروی یزید بن زیاد سی الحفظ ست در آخر عمر مختلط شده و کان
یقبل التلقین پس اگر این هر دو حدیث صحیح هم شود دروی دلیل نیست بر آنکه مهدی موعود همان مهدی عباسیه ست
با آنکه رایات مهدی منتظر هم از طرف خراسان بیاید و سیاه باشد و این رایات غیر رایات بنی العباس ست سوم آنکه
مهدی مردی از اهل بیت نبوی از اولاد حسن یا اولاد حسین بن علی باشد و در آخر زمان بیرون آید و دنیا بجور و ستم پر
شده باشد وی آنرا بعدل و داد پر کند و اکثر احادیث بر همین دلالت دارند و قول چهارم را فضه راست که مهدی
مذکور محمد بن حسن عسکری ست از اولاد حسین نه از ولد حسن حاضر در امصار غائب از ابصار در سرداب سامره طفل صغیر در آمده
و بر ین ما جرا زیاده از پانصد سال گذشته و تا حال چشمی او را ندیده و گوشے خبر او نشنیده هر روز انتظار وی کشند
با خیل و رکاب بر باب سرداب ستاده شده صیاح میکنند که اخرج یا مولانا اخرج یا مولانا فو خیبت و خسران بر میگردند فهذا
دابهم و لقد احسن من قال ؎ ما آن للسرداب ان یلد الذی کلمتموه بجهلکم ما آنا ؎ فعلی عقولکم العفاء فانکم ثلثموا العنقاء
و الغیلانا کو دانها مضحکهٔ بنی آدم و سخریهٔ ایشان اند هر عاقل بدان استهزاء میکند **فصل** در بیان مدعیان مهدویت
قوی از سلف در محمد بن عبد الله محض ملقب بنفس زکیه دعوی مهدویت کرده بود ابن قیم گفته و اما مهدی مغاربه محمد بن
تومرت پس مردی کذاب ظالم متغلب باطل بود و بظلم و ستم مالک گشته و جانها کشته و حریم مسلمانان را مباح ساخته و ذراری
ایشانرا اسیر کرده و اموالها گرفته و بدتر بلیه بر ملت از حجاج بن یوسف در شکم زمین همچو را از اصحاب اجیاء خود نمود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

میکرد و امر میمون تا مردم را بگویند که وی مهدی مبشر به رسول خدا است بعده برایشان دعلامه میساخت تا تکذیب
نکنند و خود را مهدی معصوم نام کرده بود بعده عبید الله بن میمون قداح ملحد خروج کرد و جد وی یهودی بود از خاندان
مجوسی خود را بکذب و زور منسوب باهل بیت نموده و دعوی کرد کوی مهدی ست آنحضرت صلعم بوی بشارت داده
و مالک متغلب شد و کارش پیش نرفت تا آنکه ذریت ملاحده و منافقینش که اعظم ناس بوده در عداوت خدا و رسول بر بلاد
عرب و مصر و حجاز و شام مستولی گشت و غرب و محنت و مصیبت اسلام شدید گردید دعوی الوهیت میکردند و شریعت
را باطنی خلاف ظاهر ثابت میمودند و هم ملوک القرامطة الباطنیة اعدا الله تستر بر فضل انتساب باهل بیت نبوی میکردند
و این دین را الحاد شدند و همیشه امر ایشان در ظهور بود تا انکه الله تعالی امت را از دست ایشان رهائی بخشید و نصرت اسلام
بصلاح الدین یوسف بن ایوب فرمود وی ملت اسلامیه را استنقاذ کرد و ایشانرا هلاک ساخت و مصر بعد از انکه دار النفاق
و الالحاد شده بود دار الاسلام گردید انتهی شیخ علی متقی ذکر کرده که در زمانه او مردی در هند دعوی مهدویت کرد
و خلقی کثیر تابع او گشت و امرش ظهور گرفت وصیت او دراز گردید بعده وی بمرد اما اتباع او از این اعتقاد رجوع
نکردند گویم مراد باین مرد شاید سید محمد جونپوری مدعی مهدویت ست شیخ ابو الفضل در آخر آئین اکبری در ترجمه احوال
خود نوشته گروهی در هند باشند میر سید محمود جونپوری را مهدی موعود شمرند و دران مبالغه نمایند با علم و عمل
تهذیب اخلاق چندین نصوص را فراموش کرده درین مذهب غور نمایند انتهی یا کسی دیگر باشد در اشاعه گفته علماء و صلحا
که از بلاد هند بحرمین شریفین قدوم می آرند از ایشان شنیدم که این قوم هنوز بر همین اعتقاد ست و بمهدویه مشهور
و ایشان را اقتالیه هم گویند زیرا که هر گاه ایشانرا گوید که اعتقاد شما باطل ست او را میکشند تا آنکه اگر مردی واحد از ایشان
میان جمع کثیر از مسلمانان باشد چون او را گفته شود که عقیدهٔ تو باطل ست قائل را قتل کند و هیچ پروا ندارد که وی
نیز کشته شود یا باقی ماند و با این اعتقاد خبیث بدعات دیگر نیز ضم کرده اند و بسبب آن از صراط سوی خارج گشته
اخیرا بهذا جمع من ثقات الهند و در جبال شهر و زبقریه که آنرا از بک خوانند محمد نام شخصی ظاهر شد و دعوی کرد
که وی مهدی ست و خلقی کثیر تابع او گردیدند و من در آن زمانه طفل بودم امیر این بلاد احمد خان کردی بروی اغارت
کرد وی بگریخت و برادرش اسیر شد امیر قریهٔ او را ویران ساخت و جماعتی را از اتباع او بقتل رسانید و شوکتش زوال
پذیرفت و علما اکراد مجتمع شده فتوی بکفر او دادند و الزام او بتجدید توبه کردند و حکم بتجدید عقد نکاح ازواج فرمودند
وی در ظاهر توبه و رجوع کرد لیکن بعض مخالطین او میگویند که وی در باطن رجوع نکرده و قبل سنهٔ یکهزار و هفتاد
چون باوی مجتمع شدم او را عابد کثیر الاجتهاد متورع در مآکل و ملابس از حرام ملازم او را در طریقهٔ خلوتیه یافتم
و برادرش که از جهت وی ماخوذ و محبوس شده بود بروی سخت انکار داشت و بسیار ملامت میکرد بروی بعده
وی رحلت یافت فهولاء الذین ادعوا المهدویة بالباطل و اتبعهم بعض السفهاء و حصلت منهم فتن و فساد کثیر فی البلاد
و قبل تالیف این کتاب مردی بجبال عقرا و عمادیه از اکراد ظاهر شد نامش عبد الله بود دعوی کرد که وی شریف
حسینی ست و او را ولدی صغیر دوازده ساله یا کم و بیش ست نامش محمد نهاده و لقب او مهدی و او عا کرد که وی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

موعود ست وجمعی کثیر از قبائل تبعیت او کردند و بر بعض قلاع مستولی شد والی موصل بر سر وی رسید و میان ایشان قتال
وسفک دماء واقع شد و مدعی هزیمت خورد و با پسر خود اسیر گشته باستنبول آمد سلطان از هر دو عفو کرده از رجوع بسوی
بلاد شان منع فرمود انتهی گویم اوصاف مهدی موعود منتظر را نیک در نظر و در خاطر نگاه باید داشت تا مغالطه نروند
و اعتقاد کدام مدعی باطل بخاطر نه نشیند ابن خلدون در تاریخ خود نوشته اما ما تدعیه العامة و الاغمار من الدهیمار ممن لا یرجع
فی ذلک الی عقل سدید و لا علم یفیده فیجیبون فی ذلک علی غیر نسبة و فی غیر مکان تقلید الما اشتهر من ظهور فاطمی و لا یعلمون
حقیقة الامر و اکثر ما یجیبون فی ذلک القاصیة من الممالک و اطراف العمران مثل الزاب و فریقیة و السوس من المغرب و تجد
الکثیر من ضعفاء البصائر یقصد من رباطا بحاسته لما کان فی ذلک الرباط من المغرب من الملثمین من کدالة و اعتقادهم انه منهم او
قائمون بدعوته زعما لاستندلهم الاغرابة تلک الامم و بعدهم عن یقین المعرفة باحوالها من کثرة او قلة او ضعف او قوة و
لبعد القاصیة عن شمال الدولة و خروجها عن بطانها فتقوی عندهم الاوهام فی ظهور هناک بخروجه عن بقعة الدولة و
شمال الاحکام و القهر و لا محصول لدیهم فی ذلک لانها و قد یقصد ذلک الموضع کثیر من ضعفاء العقول للتلبیس بدعوته
تماها و سواس و حمق و قتل کثیر منهم اخبرنی شیخنا محمد بن ابراهیم الابلی قال خرج برباط ماسة لاول المائة الثامنة و عصر
السلطان یوسف بن یعقوب رجل من ینتحلی التصوف یعرف بالتویزری نسبة الی توزر مصغرا و ادعی انه الفاطمی المنتظر
و اتبعه الکثیر من اهل السوس من ضالة و کزولة و عظم امره و خافه رؤساء المصامدة علی امرهم فدس علیه السکسوی من
قتله بیاتا و انحل امره و کذلک ظهر فی غمارة فی آخر المائة السابعة و عشر التسعین منهار جل یعرف بالعباس و ادعی انه الفاطمی
و اتبعه الدهیمار من غمارة و دخل مدینة فاس عنوة و حرق اسواقها و ارتحل الی بلد المزمة فقتل بها غیلة و لم یتم امره و کثیر من
هذا الهنط و اخبرنی الشیخ المذکور بغریبته فیما شاهد هذا و هو انه صحب فی حجه فی رباط العباد و هو مدفن الشیخ ابی مدین فی
جبل تلمسان المطل علیها رجلا من اهل المغرب من سکان کربلا کان متبوعا معظما کثیر التلمذ و الخادم قال و کان الرجل
من موطنه یتلقونه بالنفقات فی اکثر البلدان قال و تاکدت الصحبة بیننا فی ذلک الطریق فانکشف لی امرهم و انهم
انما جاؤا من موطنهم بکربلا لطلب هذا الامر و انتحال دعوة الفاطمی بالمغرب فلما عاین دولة بنی مرین و یوسف بن یعقوب
یومئذ منازل تلمسان قال لاصحابه ارجعوا فقد ازری بنا الغلط و لیس هذا الوقت و قتنا و یدل هذا القول من هذا
الرجل علی انه مستبصر فی ان هذا الامر لا یتم الا بالعصبیة المکافئة لاهل الوقت فلما علم انه غریب فی ذلک الوطن و لا شوکة
له و لا عصبیة بنی مرین لذلک العهد لا یقاومها احد من اهل المغرب استکان و رجع الی الحق و اقصر عن مطامعه و بقی علیه
ان یستیقن ان عصبیة الفواطم و القریش اجمع قد ذهبت لا سیما فی المغرب لا ان التعصب لشانه لم یترکه لهذا القول
و الله یعلم و انتم لا تعلمون و قد کانت بالمغرب لهذه العصور القریبة نزعة من الدعاء الی الحق و القیام بالسنة
لا ینتحلون فیها دعوة فاطمی و لا غیره و انما ینزع منهم فی بعض الاحیان الواحد فالواحد الی اقامة السنة و تغییر المنکر
و یعتنی بذلک و یکثر تابعه و اکثر ما یعنون باصلاح السابلة لما ان اکثر فساد الاعراب فیها من طبیعة معاشهم فیاخذون
فی تغییر المنکر بما استطاعوا الا ان بالصبغة الدینیة فیهم لم تتحکم لما ان توبة العرب و رجوعهم الی الدین انما یقصدون

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بہا الاقتصار عن الغارۃ و النہب لا یعقلون فی توبتہم و اقبالہم الی مناحی الدیانۃ غیر ذلک لانہا المعصیۃ التی کانوا علیہا قبل المقربۃ و منہا توبتہم فتجد ذلک المنتحل للدعوۃ و القایم بزعمہ بالسنۃ غیر متعمقین فی فروع الاقتداء و الاتباع انما ہمہم الاعراض عن النہب و البغی و افساد السابلۃ ثم الاقبال علی طلب الدنیا و المعاش بما قضی جہدہم و شتان بین ہذا الاجر من اصلاح الخلق و بین طلب الدنیا فاتفاقہما ممتنع لا تستحکم لہ صبغۃ فی الدین و لا یکمل لہ نزوع عن الباطل علی الجملۃ و لا یکثرون و یختلف حال اصحاب الدعوۃ معہم فی استحکام دینہ و ولایتہ فی نفسہ و من تابعہ فاذا ہلک المحل امرہم و تلاشت عصبیتہم و قد وقع ذلک بالفریقیۃ للرجل من کعب من سلیم یسمی قاسم بن مرۃ بن احمد فی المایۃ السابعۃ ثم من بعدہ لرجل آخر من بادیۃ ریاح من بطن منہم یعرفون بمسلم و کان یسمی سعادت و کان اشد دینا من الاول و اقوم طریقۃ فی نفسہ و مع ذلک فلم یستتب لہ ما تابعہ کما ذکرناہ و بعد ذلک ظہر ناس بہذہ الدعوۃ یتشبہون بمثل ذلک و یلبسون فیہا و یتحلون اسم السنۃ و یسمون علیہا الا الاقل فلا یتم لہم لما من بعد ہم شی من امرہم انتہی کلام ابن خلدون و ما اکثر فائدتہ و احسن عائدتہ گویم و ازین قبیل ست خروج محمد بن عبد الوہاب نجدی در اضلاع یمن و ظہور وی بر ملک حجاز از حرمین شریفین و غیرہما و ظہور سید احمد بریلوی در اوائل صد سیزدہم از ہجرت در ملک ہندستان و آنچہ دعوی ایشان احیاء سنن و اماتت بدع و تغییر منکرات بود لیکن امر این ہر دو بزرگوار سرانجام نیافت اینقدر ہست کہ احدی از ایشان ادعای مہدویت نکردہ اگرچہ این دیگر فاطمی النسب بود و اول از قبائل عرب صنبلی المذہب و آنچہ از احوال ایشان بزبان ثقات از اہل عرب و اہل ہند شنیدہ و دیدہ شدہ محل حرج شرعی نیست و طلب ایشان ملک و دولت و معاش را ہم محقق نشدہ بلکہ ظاہر سیر ایشان دلالت دارد بر آنکہ از علماء صلحا و عباد دیندار خدا پرست اصحاب دوست بودند و نیز در دعوت سید مرحوم مذکور کدام فتنہ درین بلاد بر خاست و مخالفت علماء سوء دنیا دار کہ خو گر بدعات و رسوم آبا بودند مقصود نیست و اللہ تعالی اعلم بسرائرہا و نسبت بعضی از نجدیہ بعضی شکایت ہا دارند تا حقیقت امر چہ باشد اما اعتقادیات شان کہ خود در رسائل خویش نوشتہ اند مطابق ظاہر شریعت حقہ ست در ردشرک و بدع و اللہ اعلم بالصواب و نیز ابن خلدون گفتہ اعلم ان المشہور بین الکافۃ من اہل الاسلام علی حسم الاعصار انہ لا بد فی اخر الزمان من ظہور رجل من اہل البیت یؤید الدین و یظہر العدل و یتبعہ المسلمون و یستولی علی الممالک الاسلامیۃ و یسمی بالمہدی و یکون خروج الدجال و ما بعدہ من اشراط الساعۃ الثابتۃ فی الصحیح علی اثرہ و ان عیسی ینزل من بعدہ فیقتل الدجال او ینزل معہ فیساعدہ علی قتلہ و یأتم بالمہدی فی صلوتہ و یحتجون فی الباب باحادیث خرجہا الائمۃ و تکلم فیہا المنکرون لذلک ربما عارضوہا ببعض الاخبار و للمتصوفۃ المتاخرین فی امر ہذا الناطق طریقۃ اخری و نوع من الاستدلال و ربما یعتمدون فی ذلک علی الکشف الذی ہو اصل طریقہم الی قولہ و الحق الذی ینبغی ان یتقرر لدیک انہ لا تتم دعوۃ من الدین و الملک الا بوجود شوکۃ عصبیۃ تظہرہ و تدافع عنہ من یدفعہ حتی یتم امر اللہ فیہ و قد قررنا ذلک من قبل بالبراہین القطعیۃ التی اریناک ہناک و عصبیۃ الفاطمیین بل و قریش اجمع قد تلاشت من جمیع الآفاق و وجدام اخرون قد استعلت عصبیتہم علی عصبیۃ قریش الا ما بقی بالحجاز فی مکۃ و ینبع بالمدینۃ من الطالبین من بنی حسن و بنی حسین و بنی جعفر منتشرون فی تلک البلاد و غالبون علیہا و ہم عصائب بدویۃ متفرقون فی مواطنہم و اما تہم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

لوار انهم سیلعنون الا فاسن الکثرة فان صح ظهور هذا المهدی فلا وجه لظهور دعوته الا بان یکون منهم و یولف الله بین قلوبهم
فی اتباعه حتی تتم له شوکة و عصبیة وافیة باظهار کلمته و حمل الناس علیها و اما علی غیر هذا الوجه مثل ان یدعو فاطمی منهم الی مثل
هذا الامر فی افق من الافاق من غیر عصبیة و لا شوکة الا مجرد نسبته فی اهل البیت فلا یتم ذلک لا یمکن لما اسلفناه من البراهین
الصحیحة انتهی کلامه ملخصاً گویم جماعتی که در حق آنها گمان مهدویت رفته دو گونه اند یکے اولیا و صلحا امت دیگر امرا و
اهل حکومت اول مثل سید محمد نور بخش و شیخ ادریس رومی معاصر سلطان بایزید و ایشانرا سفتاد خلیفه بودند و بالآخر
ازین دعوی رجوع کردند و این خاطر از ایشان زائل شد و حال و قال نیک گردید و شاه نعمت الله ولی و معتقدین وے
رافضه بودند و شاهباز قلندر و اتباع او قلندریه نام دارند این هم مردی صالح بود و شاه قاسم انوار و سید بدیع الدین
مدار و سالار مسعود غازی و سید محمد بن سید خان جونپوری و وی در هند بانگ بلند ادعای مهدویت کرد و جماعتی
کثیر از افاغنهٔ دکن و ملک اجمیر تابع او شده خود را مهدویه لقب کردند و وی در عمر چهل سالگی در گذشت مجدد الف
ثانی در مجلد ثانی از مکتوبات خود نوشته اند جماعتی از نادانی گمان کنند شخصی را که دعوی مهدویت کرده بود از اهل سنت
که مهدی موعود بوده ست پس بزعم ایشان مهدی گذشته و فوت شده و نشان میدهند که قبرش در فره ست انتهی
و اشارت باین شخص از کلام اشاعه گذشته شیخ علی متقی در مقدمه رساله خود مسمی ببرهان گفته معلوم اهل حق ست که
صادر شده ست دعوی مهدویت از بسیار مشائخ و ایشان صاحب مقامات سنیه و کرامات علیه بودند و خواص و عوام
متفق اند بر فضل و شرف و علو مرتبت و صحت طریقه ایشان با آنکه صفت ایشان مخالف ست با حدیث نبویه و آثار صحابه
و تابعین که وارد ست درین باب پس لابد ست از سببی برای این امر و نمی شناسد این سبب را مگر کسیکه بمشاهده حالات
متقدمین و مقامات و مناز لات ایشان را و معلوم شده ست که این دعوی چیزیست لازم حالات و مقالات ایشان
که مقتضی عذر ایشان است انتهی گویم این دعوی از شیخ علی متقی هم صادر شده و حکایت ان شیخ عبد الحق دہلوی در اخبار المتقین
چنین نوشته اند که از عزیزی حالات و عجائب و واقعات ایشان مهدویت ست که بجهت غلبه وقت و سکر حال بوجود آمده
و مدت بقای آن پنج روز بود و شیخ حمید محدث ذکر میکرد که ایشان را وقتی وجعی عارض شده بحدیکه امید حیات نماند
اول روز اثر سکری و حالتی پیدا شد خادم را گفتند تو گواهی میدهی که ما در انچه گوئیم صادقیم گفت آری فرمود من مهدی
آخر زمانم تو تصدیق کن گفت کردم همچنین تصدیق این دعوی از شیخ عبد القادر غافلی و شیخ ابو الحسن بکری و شیخ محمد بن شیخ
ابو الحسن جمع استند همگنان تصدیق کردند و گفتند پیش پادشاه ملک برویم او را بدعوت بفرستد روی بخانه پادشاه آوردند
و بمنزل خود افتادند و در خلوتی که داشتند آمده بر بستر افتادند و بخواب رفتند بعد از نیم شب خادم را خواندند و گفتند
هیچ میدانی که از ما چه چیز ناواقع شد گفت انچه بود بشمار و شن ست گفتند توبه کردم و باز آمدم از هر چه گفتم پس تجدید توبه
و استغفار نمودند این خبر بشیخ ابو الحسن بکری رسید پا برهنه بسرعت تمام بخانه شیخ آمد و شکرانه حق سبحانه که ایشان
را ازین مزلقه برآورد بجا آورد انتهی ملخصاً و اما ثانی پس حکم بن سعد گفته چون سلیمان قائم شد و ادعا مهدویت کرد
و اظهار آن نمود پدر خود یحیی را گفتم این همان مهدی ست که ذکرش میکنند گفت نه آخر جه ابن ابی شیبة و نیز

Presented by: Rana Jabir Abbas

وی از ابراهیم بن سعد اخراج کرده که گفت طاؤس را گفتم که عمر بن عبد العزیز مهدی ست گفت آری مهدی ست
لیکن آن مهدی نیست و اخرج نحوه ابو نعیم فی الحلیة مراد آنکه اطلاق مهدی بر مرد صالح هم می آید و نیز گمان کردند در حق
جعفر بن علی بن حسین که وی مهدی ست و او انکار میکرد از این دعوی اخرجه المحاملی فی امالیه و چون موسی بن طلحة بن عبد الله
بن المختار سوی بصره گریخت در حق وی گمان کردند که وی مهدی ست اخرجه نعیم عن خالد بن سمیر و نیز گمان کردند در محمد بن عجلان
که وی مهدی ست ذکره ابن سعد فی طبقاته و از این عمر آمده که وی محمد بن حنفیه را مهدی گفته اخرجه نعیم بن حماد و مهدی در اینجا
بمعنی لغوی ست نه اصطلاحی و محمد بن نومرت مغربی که اصحاب و ملقب بجهیله اند نیز این دعوی کرد و عبد الله بن میمون بن
قداح اسطفس قمر امطیه هم این دعا کرده بود و اشارت مجال این هر دو فرقه بهمچنین شخصی در بلاد مغرب مدعی مهدویت شد و شوکت
عظیم بهم رسانید و بلاد عریضه را تا چهار ماه آن مفتوح نمود و این مرد اندکی قبل ازین زمانه موجود بود و جمعی از اهل عظیم آباد و بنگاله
باره سید احمد بریلوی مرحوم نیز این گمان کرده اند تا آنکه بعضی از مریدان ایشان چهل حدیثی درین باب جمع نموده و ایشان
را مهدی وسط قرار داده قائل بغیبوبت ایشان و بعض جبال مغربیه شده منتظر عود بوده اند و این زلت عظیم ست و کیف
که سید مرحوم این دعوی نکرده و ایما بعود خود ننموده و اگر میکرد هیچکس تصدیق نمی نمود با جمله در هیچیکی ازین جماعه صلحا و امرا علامات
مهدی موعود و امارات فاطمی منتظر که اخبار و آثار بدان وارد شده یافته نشد و دعوی همگنان مبنی بر غلط در کشف یا هوای
فرمان روائی و حصول ریاست علم یا ملک بود و هر فرقه بحکم کل نفس و دینها بغرض بر هم زدن قواعد ملت بیضا و ضوابط شریعت
غرا و اتباع نفس و هوا بجای خود مهدی تراشیده و در هر حق هر ظلوم غشوم یا مستحیل معدوم یا صالح معلوم گمان کرده و
دعوی نموده که وی مهدی موعود و امام منتظر ست و این فهم ایشان مانا باعتقاد یهود و نصاری و هنود و رافضه ست که هر
واحد ازین جماعه انتظار خروج قائم مظنون خود در آخر زمان میکند رفضه شیعه دست بدامن مهدویت محمد بن حسن عسکری
زده اند و ظهور او در آخر زمان بلکه در هر آن از اوان حاضر و آینده با سیف و سنان برای قهر اعدا و انتقام مخالفین
و ازالهٔ ملک و دولت ایشان نشان میدهند و اصل عدو او گروه اهلسنت و جماعت اند و حاشا هم عن ذلک و هنود
بنمود کلکی اوتار را در آخر کل جگ ماه ماگهه شکل بچه تنه و سمین در شهر سنبل از خانه بشن جن برهمن از شکم زن او جسودتی نشان
میدهند و گویند روزگاری آید که فرمان روای داد گر نماند و بدکاری فزونی گیرد و غله گرانی پذیرد و عمرها کوتاه گردد پیش
از سی سال نزیند مرگ فراوان شود ایزد بیهمال برای چاره گزینی بدان هیئتی پیکر برآید و جهان را بداد آباد گرداند
و صد سال بزید و سنه اوتا هشت صد و بست و یک سال آخر دوره کلجگ بماند و در بیان حال این اوتار اشلوک ساخته
اند و یهود نابینا چشم در راه خروج دجال اعور کذاب دوخته اند و بر آمدن او در آخر زمان با میدا قامت دین خود
و حصول نصرت بر جمیع امم بیان میکنند در حدیث شریف آمده پیروی کنند دجال را هفتاد هزار کس از یهود اصفهان
اخرجه مسلم فی صحیحه عن انس رضی الله عنه و نصاری گوش بر آواز نزول عیسی بن مریم نشسته اند و میگویند که وی برای
آمدن در دنیا پیش از قیام قیامت مستعد نشسته ست و چون بیاید دین عیسوی را قائم و دائم کند کل حزب
بمالدیهم فرحون علی متقی سح در خاتمه رساله برهان افتقار علماء مذاهب اربعه بر بطلان عقائد این فرق نقل کرده گمان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مهدویت را در حق صالحی یا ظالمی باطل و امنوده و نام مفتیان برده منهم الشیخ احمد بن حجر المکی الشافعی و ابو السعود احمد بن
ضیاء الحنفی و محمد بن خطاب المالکی و یحیی بن محمد الحنبلی رحمهم الله تعالی گوییم اعتقاد خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام
فی نفسه صحیح ست و احادیث صحیحه بدان وارد غلط در انست که یهود و نصاری این هر دو را معین دین منتقم از مخالفین خود میدانند
و اهل اسلام یکی را محرف اسلام و دیگر را مؤید او و بر وضع شرع محمدی بیان میکنند و حق با ایشان ست و مهدویت محمد بن حسن
عسکری که مظنون شیعه ست ملعبهٔ اطفال و مضحکهٔ رجال بیش نیست در تحفهٔ اثنا عشریه لطائف این مقام و محاسن این کلام
دیده نیست آری احسن اقوال درین باب قول جماعهٔ اهلسنت ست که بمنطوق ادلهٔ نبویه صلعم اعتقاد وجود این امام در آخر زمان
با اوصاف مذکوره و اخبار ثابته دارند و هیچ کار و بار ملک و ملت را بر ظهور وی موقوف ندارند و پیش از خروج وی حق را حق
باطل را باطل شناخته اند اگرچه قلت عمل بالسنة و الکتاب از اهل زمان و زوال ملک و دولت اسلامیان راشاکی هستند
و مصداق بدء الاسلام غریبا و سیعود کما بدء ربوتا فیوتا میشاهد مینمایند و دل را بدین بشارت این حدیث شریف للغرباء باسته تا
میتوانند در دریافت سنت صحیحه در هر باب بتقصیری از خود راضی نمیشوند و دوران زمان که وحی برآید و جز خدا کسی وقت آن
نداند انشاء الله تعالی همرکاب وی علیه السلام شوند و انصاراً و اعواناً او باشند و بالله التوفیق **فصل** در ذکر وقت تقریبی
خروج مهدی موعود — ابو جعفر گفته برآمدن او روز شنبه دهم محرم یوم عاشورا باشد میان رکن و مقام و جعفر صادق فرموده
قائم شود مهدی در سنه دویست و خرجه نعیم بن حماد و محمد بن حنفیه گفته زوال پذیرد ملک بنی عباس در سنه نود و هفت یا نه و نود
و قائم شود مهدی در سنه دویست و مسلم بن عبد السلام گفته زوال ملک بنی عباس قیام مهدیست گوییم مراد باین دویست سال اگر
از الف هجرت ست پس این سخن بمنشاء مهدی ظاهر نشد یا مراد باین مهدی خلیفه عباسی موسوم باین اسم ست یا در آخر
زمان در قطری از اقطار ملک عباسیه باشد مراد باین دویست بعد از الف هجرت بود چنانکه بعضی از اهل علم تاویل ظهور الآیات
بعد المائتین همچنین کرده اند در تحفهٔ اثنا عشریه گفته مخالفین او یعنی اهل سنت هرگز دعوی مهدویت او را پیش از هزار سال بلکه
زیاده قبول نخواهند داشت زیرا که نزد ایشان از مسلمات ست که ظهور الآیات بعد المائتین یکهزار و دویست از هجرت می باید که
بگذرد بعد از ان علامات قیامت شروع شود انتهی مراد علامات کبرای قیامت ست و مقدمهٔ این علامات ظهور مهدی ست
علی متقی گفته مهدی خروج کند از مکه بماه محرم روز عاشورا بعد از دویست سال که این هزار تمام شود انتهی گوییم در لفظ
ظهور الآیات بعد المائتین اگر سندش صحیح شود ذکر خروج مهدی نیست که محتاج این تاویل بعید باشد بلکه لفظ آیات شامل
آیات صغری و کبری هر دوست پس تواند که معنی وی چنین باشد که تا دویست سال از هجرت که زمانهٔ مشهود لها بالخیر ست
بموجب حدیث خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم کدام علامت خود و بزرگ نمایان نشود و چون زمانهٔ صحابه
و تابعین بگذرد فتنه ها برخیزد و تا آخر زمان برخاسته باشد چنانکه همچنین شد که بعد زمانهٔ تابعین فتنه ها سر برد و پشت و
اختلاف در دین و حدوث مذاهب و جز آن پیدا شد و هنوز روز افزون ست و این فتن صغری ست و اگر مراد باین دویست بعد
از الف دارند مقصود با یات اشراط کبری خواهد بود و بعدیت شامل از منه کثیره ست ابن عربی حاتمی گفته ظهوره یکون
من بعد مضی خمسة آلاف من الهجرة ابن خلدون گفته و رسم حروفا ثلاثة یرید عددها بحساب الجمل و هو الخماسی المعجمة بواحدة

Presented by: Rana Jabir Abbas

من فوق ستمائة والفا راخت القاف ثمانين والحيم المعجمة بواحدة من اسفل ثلاثة وذلك ستمائة وثلاث وثمانون سنة وهي في
اخر القرن السابع ولا انصرم هذا العصر لم يظهر حمل ذلك بعض المقلدين لهم على ان المراد بتلك المدة مولده وعبر بظهوره عن مولده ان
خروجه يكون بعد العشر والسبعمائة فانه الامام الناجم من ناحية المغرب قال ابن ابي وطيل واذا كان مولده كما زعم ابن العربي سنة
ثلاث وثمانين وستمائة فيكون عمره عند خروجه ستا وعشرين سنة انتهى ومحمد بن حنفيه گفته بود پيش تر علي مردي سوال كرد ازوي
كه مهدي كي بيرون آيد گفت هيهات وعقد كرد بدست خود هفت يعني از يك تا نه بشمرد وفرمود بيرون آيد در آخر زمان اخرجه الحاكم
وصححه وقد سبق هذا الحديث مع الكلام عليه في موضعه گويم شايد اين اشارت ست بانكه ظهور وي بعد از هفتصد سال از هجرت شود يعني
تا اين مدت خود بيرون نمي آيد وبعد ازان خروج او مرجوست تا كي برآيد چه بعديت شامل ما بعد كثيرست صفي الدين بن ابي المنصور
عقيده خود گفته در حديث آمده ان صلحت امتي فلها يوم وان فسدت فلها نصف يوم مراد آنست كه اگر ميخواهند قوت سلطان
شريعت تا انتهار الف مي ماند زيرا كه يك يوم نزد پروردگار برابر هزار سال ست بعده امر شريعت مضمحل گردد ودين غريب شود
چنانكه در بدايت امر بود وابتداء اين اضمحلال بعد گذشتن سي سال از قرن يازدهم باشد ودرينوقت انتظار كرده شود خروج
مهدي عليه السلام انتهى وابو قبيل گفته اجتماع مردم بر مهدي در سنه دو صد وچهار باشد يعني بعد هزار سال از هجرت
اخرجه نعيم بن حماد وباين حساب ظهور او بر سر صد سيزدهم از هجرت كه ما در آنيم لازم مي آيد وگويند شاه ولي الله محدث دهلوي
تاريخ ظهور او در لفظ چراغ دين يافته وبحساب جمل عدد وي يكهزار ودو صد وشصت وهشت ميشود واين مخالف ظهور
او بر سر مائة ست هر مائة كه باشد اللهم مگر اين تاريخ ولادت او گفته ست نه تاريخ خروج زيرا كه باين حساب اگر بر سر صد سيزدهم
جلوه گر شود عمر او سي ودو سال باشد واگر در عشرة اولى از مائة خروج فرمايد چهل ودو ساله باشد ليكن اين سالها گذشت واز
مهدي نشاني در عالم يافته نشد واين كشف صحيح نيامد قاضي ثناء الله پاني پتي در سيف مسلول گفته ظهور او بظن وتخمين علماء
ظاهر وباطن در اوائل صد سيزدهم از هجرت گفته اند ليكن اين مبني بر تاريخ ظهور او از پيغمبر خدا صلعم ثابت نشده انتهى وهذا
هو الحق الصريح وبعض از مشايخ واهل علم گفته اند كه خروج او بعد دوازده صد سال از هجرت شود ورنه از سيزده صد
تجاوز نكند زيرا كه مدت عمر دنيا باسقاط كسرات همين هفت هزار وپانصد سال بظن وتخمين نشان داده اند وبعثت انحضرت
صلعم در اول هزار هفتم اتفاق افتاده وسيوطي گفته وارد ست كه دجال بر سر مائة خروج كند وعيسى از آسمان فرود آمده او را بقتل
رساند وچهل سال درزمين بماند ومردم بعد طلوع شمس از مغرب يكصد وبست سال مكث كنند وميان نفختين فرق چهل سال
ست واين دو صد سال شد وخروج دجال قبل طلوع شمس از مغرب ست ومدت باين خروج دجال وطلوع شمس معلوم نيست كه چه قدرست
انتهى وچون تا حال خروج دجال اتفاق نيفتاده مدت دنيا قريب شش صد سال بر الف متزايد گشت ومهذا گفته اند كه بقاء اين امت
از هزار تجاوز كند اما از پانصد سال بر الف متجاوز نشود ونيز وارد شده كه ظهور مهدي هم بر سر مائة باشد مجدد الف ثاني در مجلد ثاني
مذكر قرن فخري اسپين گفته قدوم او عليه الرضوان بر سر مائة خواهد بود ودرينوقت از مائة بست وهشت سال گذشته انتهى
واجب تر درين باب امداد ست ومؤيد اوست بودن مهدي مجدد دين وسنت الله بران جاري شده كه هر مجدد دين بر سر صد بيرون
آيد پس ظهور مهدي هم بر سر مائة مي بايد نه در وسط مائة وپايان او وخروج او پيش از دجال هفت سال بود ودجال بر دست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عیسی بن مریم گشته شود پس قول سیوطی که دجال بر سر مائة خارج گردد معنی وی آنست که مائة ظهور مهدی و نزول عیسی و خروج دجال و احد است و سر مائة تا ده سال بلکه بست سال بلکه زیاده ازان متصور است و فاصلهٔ قلیل میان ظهور و خروج ایشان لائق التفات نیست و چون ازین تحریر که در شمار جمل از سنین هجرت نبوی صلعم سیزدهم ست نود سال گذشته و مهدی در عالم ظاهر نشده بخاطر میرسد که شاید بر سر صد چهاردهم ظهور وی اتفاق افتد و ابو نصر از ابو عبد الله جعفر صادق آورده که بیرون میاید مهدی مگر در سالهای طاق سال یکم یا سوم یا پنجم یا هفتم یا نهم گویا عشرهٔ اولی را اول مائة شمرده و بی شبهه تا نصف اول مائة اول المائة ست نزد ظاهر عقل و در بعض روایات آمده که ظهور او هفت سال پیش از دجال بود و دجال بر سر مائة خروج کند و مهدی مجدد دین ست و آنکه در بارهٔ مجددین آمده که ان الله یبعث علی راس کل مائة سنة من یجدد لها امر دینها پس بعضی از اهل علم گفته اند که در مجدد شرط ست که مائة بگذرد و وی زنده باشد پس اگر ظهور او را پیش از دجال بهفت سال فرض کنند و بقاء او تا خروج و قتل آن لعین بمان ضم نمایند منافاتی میان این هر دو روایت باقی نمی ماند والله اعلم و مؤید او ست وجود فتن صغری تمامها در عالم و تسلسل وی در رنگ پاره های شب تار و سلک گوهر که یکی بعد دیگری بیفتد و بودن این صد سیزدهم موقع فتن و آفات کثیرهٔ عظیمه چیزی ست که بر زبان کودک شهرت دارد تا آنکه طفل بودیم پیرزنان را میشنیدیم که میگفتند حیوانات ازین مائة پناه خواسته اند و هر چند این معنی بعینه از حدیثی صحیح ثابت نیست اما ملاحظهٔ انقلاب عالم و تقلب احوال بنی آدم که درین زمان آخرست شاهد عدل ست بر آنکه پیش ازین رنگ گیتی باین عنوان نبود شرح این بجز اطوار امیر طویل و دفاتر ثقیله میخواهد مشتی نمونه از خروار و اند کی از بسیار در ابواب سابقه جلوه گر شده مابقی را بران قیاس باید کرد و آنچه باقی ست همین ظهور مهدی موعود ست تا کی اتفاق افتد و کدام وقت از زمرهٔ آتیه مرضی او تعالی باشد و این همه قوارع مستخرجهٔ مکاشفان و عالمان حجت الهی شاهد بلکه نوعی از ادعاء علم الغیب ست که حق تعالی بدان مستاثر بوده و احدی از خلق دران بادی شریک نیست و خطا در کشف بسیار ست نعم بالاجمال اینقدر میتوان گفت که زمانهٔ فاطمی منتظر قریب الحصول و مرجو القرب ست زیرا که هر آینده نزدیک و هر فائت بعید میباشد و وقوع امارات صغری بجمیعها و تغییر عظیم عالم و اهل عالم و ضعف تام اسلام و رفع علم و شیوع جهل و کثرت فسق و فجور و بغضا و حسد و حب شدید مال و قصر همت در تحصیل اسباب معاش و ذهول کلی از دار آخرت و ایثار کامل دنیا بر اخری امارات جلیه و علامات بینهٔ قرب زمان ظهور او ست و الله اعلم بالصواب و سیاق الکلام فی هذا انشاء الله تعالی فی موضع آخر ایضاً **فصل** و اما اعوان مهدی انصار و صاحب رایت مهدی پس ابن عباس گفته انصار او مردم شام باشند سیصد و پانزده کس همچو اصحاب بدر نعیم بن حماد از ابن مسعود آورده یخرج سبعة نفر علماء من افق شتی علی غیر میعاد یبایع لکل رجل منهم ثلاثمائة و بضعة عشر رجلا حتی یجتمعوا بمکة الحدیث مراد باین هفت نفر و مبایعان شان اعوان مهدی اند و نیز وی از کعب آورده که گفت قادة المهدی خیر الناس و اهل نصرته و بیعته من اهل الکوفة و الیمن و ابدال الشام مقدمته جبریل و ساقته میکائیل الحدیث علی متقی در برهان گفته ناصران و یاران مهدی که فیان و اهل یمن و ابدال شام باشند انتهی و علی المقتضی گفته فراهم کند خدایتعالی برای او قوم بسیار مانند پاره های تو بر توابر و قریب بود آنحضرت صلعم بیرون آید مردی از ورارنهر گفته میشود او را حارث وی حراث ست یعنی کشتکار بر مقدمهٔ لشکر او مردی باشد که او را منصور گویند الحدیث اخرجه ابو داود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عن علی و این حدیث بطوله پیشتر گذشته علی قاری در شرح وی گفته و فیه استعار الی ان اهل ماوراء النهر محبون لاهل بیت النبوة لا کما یزعم الرافضة انهم انکار جبیة انتهی گویم ماوراء النهر ولایتی ست شرقی آن کاشغر و جنوبی طخارستان و مغرب بلخ و ذخیره و شمالی مغولستان پیشتر از دولت اسلامیه درین ملک پادشاهی جداگانه نبوده ست نه در تاریخی ذکری ازان بنظر رسیده مگر در عهد عباسیه سامان نام پادشاه انجا بود و منجمله اوست رایات سود که از طرف مشرق یا خراسان بیاید و این حدیث نیز بطوله در ابواب سابقه مذکور شده ابن کثیر گفته مراد باین رایات نه آن نشانهاست که ابو مسلم خراسانی آورده بود و بدان ملک و دولت بنی امیه را گرفته بلکه این رایات دیگر ست که در زمان مهدی ازان طرف بیاید و این حدیث را طرق ست بالفاظ متقاربه و ابو قبیل گفته پیدا شود در افریقیه امیری و حکمرانی کند دوازده سال و واقع شود فتنه و مالک گردد بعد او مردی اسپهرنام پر کند زمین را بعدل و روان شود بسوی مهدی و مطیع او گردد و فی الباب عن الحسن و ازانجمله اهل طالقان اند علی مرتضی گفته رحمت خدا باد بر بلده طالقان که آنجا خدا را خزائن ست اما نه از زر و سیم بلکه مردمان اند که خدا را شناخته اند حق معرفت او و ایشان انصار مهدی باشند اخرجه ابو نعیم و ابن عباس گفته مرفوعا کما اصحاب کهف اعوان مهدی اند ذکره ابن مردویه فی تفسیره سیوطی گفته تا اخیر اصحاب کهف تا این مدت منجمله اکرام ایشان ست تا شرف دخول درین امت دریابند و ازانجمله ملائکه آسمان اند که اعوان و انصار او باشند و وجوه و ظهور مخالفین او بزنند و ازانجمله جوان تمیمی ست شعیب بن صالح نام که بر مقدمه عساکر خراسان باشد و امداد او کند بسته صد نفر از اهل شام و صاحب رایت مهدی باشد اخرجه نعیم بن حماد بالفاظ حسن گفته وی مردیست میانه قد گندم گون کوسج ریش بیرون آید در بلده ری در چهار هزار کس بر مقدمه لشکر مهدی باشد ملتقی نشد او را احدی مگر آنکه هزیمت خورد و فی الباب عن عمار و علی و ابی جعفر و کعب بن علقمه گفته وی مردی حدیث السن خفیف اللحیه اصفر اللون باشد علی متقی گفته صاحب بیرق مهدی شخصی باشد که او را شعیب تمیمی گویند انتهی گویم در حدیث ابن عمر آمده که آنحضرت فرمود علیکم بالفتی التمیمی فانه یقبل من قبل المشرق و هو صاحب رایة المهدی اخرجه الطبرانی فی معجمه الاوسط و فیه عبد الله بن عمر العمی و ابن لهیعة و هما ضعیفان و این حدیث بطوله پیشتر گذشته و ازانجمله اصهب و ابقع و اعرج کندی ست و روایات قصص ایشان مع جرح و تعدیل گذشته و ازانجمله هاشمی ست برادر یا ابن عم مهدی و حالش پیشتر مذکور شده گویم این همه اشخاص وقت ظهور او اعانت و نصرت نمایند و بعد فتح تمام ارض خود همگنان ناصر و معین او باشند و چون اول انصار او اهل شام و عصائب عراق خواهند بود لهذا در حدیث از سب ایشان نهی کرده اند طبرانی از علی کرم الله وجهه روایت کرده ان رسول الله صلعم قال یکون فی آخر الزمان فتنة یحصل الناس فیها کما یحصل الذهب فی المعدن فلا تسبوا اهل الشام و لکن سبوا اشرارهم فان فیهم الابدال یوشک ان یرسل علی اهل الشام صیب من السماء فیفرق جماعتهم حتی لو قاتلتهم الثعالب غلبتهم فعند ذلک یخرج رجل من اهل بیتی فی ثلاث رایات الکثیر یقول بهم خمسة عشر الفا و القلیل یقول بهم ثمانیة عشر الفا و یارثهم امت امت یلقون بسبع رایات تحت کل رایة منهم رجل یطلب الملک فیقتلهم الله جمیعا و یرد الله الی المسلمین الفتهم و نعمتهم و فاضیتهم و رایم گویم در سندش ابن لهیعه ست و ضعیف معروف الحال و رواه الحاکم فی المستدرک و قال صحیح الاسناد و لم یخرجاه و فی روایته ثم یظهر الهاشمی فیرد الله الناس الی الفتهم الحدیث و لیس فی طریقه ابن لهیعة و هو باسناد صحیح

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کما ذکرہ از اینجا معلوم شد کہ مراد بخارج از اہل بیت درین حدیث ہمین ہاشمی ست کہ ناصر مہدی باشد و اما خلفاء مہدی کہ بعد از وے
باشند و حکمرانی کنند پس ذکر آنہا بیاید انشاء اللہ تعالیٰ **قف** در حدیث سفینہ آمدہ کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلعم میفرمود
الخلافۃ ثلثون عاما ثم یکون بعد ذلک الملک اخرجہ احمد و اصحاب السنن و صححہ ابن حبان و غیرہ اہل علم گفتہ اند کہ نبوت درین سی سال
بعد آنحضرت صلعم مگر خلفاء اربعہ و امام حسن و ابو عبیدہ بن جراح گفتہ قال رسول اللہ صلعم ان اول دینکم ہذا نبوۃ و رحمۃ ثم یکون ملکا
و جبریۃ اخرجہ البزار سیوطی گفتہ ہذا حدیث حسن و عن جابر بن سمرۃ عن النبی صلعم لا یزال ہذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواہم علیہ
اثنا عشرۃ خلیفۃ کلہم من قریش اخرجہ عبد اللہ بن احمد و الشیخان و لہ طرق و الفاظ منہا لا یزال ہذا الامر صالحا و منہا لا یزال ہذا الامر
ہذا الامر ماضیا و ایہا احمد و منہا عند مسلم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولاہم اثنا عشر رجلا و منہا عندہ ان ہذا الامر لا ینقضی حتی
یمضی لہ فیہم اثنا عشر خلیفۃ و منہا عندہ لا یزال الاسلام عزیزا منیعا الی اثنی عشرۃ خلیفۃ و منہا عند البزار لا یزال امر امتی قائما
حتی یمضی اثنا عشر خلیفۃ کلہم من قریش و منہا عند ابی داؤد فلما رجع الی منزلہ اتتہ قریش فقالوا ثم ماذا یکون قال ثم یکون
الہرج و منہا عندہ لا یزال ہذا الدین قائما حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفۃ کلہم تجتمع الامۃ علیہ و عند احمد و البزار بسند
حسن عن ابن مسعود انہ سئل کم یملک ہذہ الامۃ من خلیفۃ فقال سألنا عنہا رسول اللہ صلعم فقال اثنا عشر کعدۃ نقباء بنی
اسرائیل و ابو داؤد از جابر بن سمرۃ روایت کردہ کہ فرمود رسول خدا صلعم ہمیشہ باشد این دین قائم تا آنکہ باشند بر شما
دوازدہ خلیفہ اتفاق کند امت بر جمیع ایشان گفتہ اند کہ مراد وجود این خلفاء بعد وفات مہدی ست اما حدیث ساکت
ست ازان و ظاہر آنست کہ مراد خلفاء راشدین و مابعد ایشان باشند مثل معاویہ از بنی امیہ و خلفاء عباسیہ لہذا قاضی
عیاض گفتہ لعل المراد بالاثنی عشر فی ہذہ الاحادیث و ما شابہہا انہم یکونون فی مدۃ عزۃ الخلافۃ و قوۃ الاسلام و استقامۃ
امورہ و الاجتماع علی من یقوم بالخلافۃ و قد وجد ہذا فیمن اجتمع علیہ الناس الی ان اضطرب امر بنی امیۃ و وقعت بینہم الفتنۃ بعد
الولید بن یزید فاتصلت بینہم الی ان قامت الدولۃ العباسیۃ فاستاصلوا امرہم انتہی حافظ ابن حجر در فتح الباری گفتہ
کلام القاضی عیاض حسن ما قیل فی الحدیث و ارجح لتائیدہ بقولہ فی بعض طرق الحدیث کلہم تجتمع علیہ الناس و ایضاح
ذلک ان المراد بالاجتماع انقیادہم لبیعتہ و الذی وقع ان الناس اجتمعوا علی ابی بکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی الی ان وقع امر التحکیم
فی صفین فتسمی معاویۃ یومئذ بالخلافۃ ثم اجتمع الناس علی معاویۃ عند صلح الحسن ثم اجتمعوا علی ولدہ یزید و لم ینتظم للحسین امر
بل قتل قبل ذلک ثم لما مات یزید وقع الاختلاف الی ان اجتمعوا علی عبد الملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر ثم اجتمعوا علی
اولادہ الاربعۃ الولید ثم سلیمان ثم یزید ثم ہشام و تخلل بین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز فہؤلاء سبعۃ بعد الخلفاء الراشدین
و الثانی عشر ہو الولید بن یزید بن عبد الملک اجتمع الناس علیہ لما مات عمہ ہشام فولی نحو اربع سنین ثم قاموا علیہ فقتلوہ
و انتشرت الفتن و تغیرت الاحوال بعد یومئذ و لم یتفق ان یجتمع الناس علی خلیفۃ بعد ذلک لان یزید بن الولید الذی
قام علی ابن عمہ الولید بن یزید لم تطل مدتہ بل ثار علیہ قبل ان یموت ابن عم ابیہ مروان بن محمد بن مروان ثم لما مات
یزید ولی اخوہ ابراہیم فقتلہ مروان ثم ثار علی مروان بنو العباس الی ان قتل ثم کان اول خلفاء بنی العباس السفاح و لم تطل
مدتہ مع کثرۃ من ثار علیہ ثم ولی اخوہ المنصور فطالت مدتہ لکن خرج عنہم المغرب لاقصی باستیلاء المروانیین علی الاندلس

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واستمرت فی ایدیهم متغلبین علیها الی ان تسموا بالخلافة بعد ذلک القطر الامر الی ان لم یبق من الخلافة الا اسم فی البلاد
بعد ان کان فی ایام عبد الملک بن مروان یخطب للخلیفة فی جمیع الاقطار من الارض شرقا وغربا یمینا وشمالا مما غلب علیه
المسلمون ولا یتولی احد فی بلد من البلاد وکلها الامارة علی شئ منها الا بامر الخلیفة ومن انفراط الامر انه کان فی الامة الخاصة
بالاندلس وحدها ستة انفس کلهم یتسمی بالخلافة ومعهم صاحب مصر العبیدی والعباسی ببغداد خارجا عمن کان مدعی الخلافة فی
اقطار الارض من العلویة والخوارج قال فعلی هذا التاویل یکون المراد بقوله ثم یکون الهرج یعنی القتل الفاشی عن الفتن وقوعا
فاشیا ویستمر ویزداد وکذا کان وقیل ان المراد وجود اثنی عشر خلیفة فی جمیع مدة الاسلام الی یوم القیامة یعملون بالحق
وان تتوالی ایامهم ویؤید هذا ما اخرجه مسدد فی مسنده الکبیر عن ابی الخلدانه قال لا تهلک هذه الامة حتی یکون منها اثنا عشر
خلیفة کلهم یعمل بالهدی ودین الحق منهم رجلان من اهل بیت محمد صلعم وعلی هذا فالمراد بقوله ثم یکون الهرج ای القتل الموقوتة
بقیام الساعة من خروج الدجال وما بعده انتهی سیوطی گفته قلت وعلی هذا فقد وجد من الاثنی عشر الخلفاء الاربعة والحسن ومعاویة
وابن الزبیر وعمر بن عبد العزیز هولاء ثمانیة ویحتمل ان یضم الیهم المهتدی من العباسیین لانه فیهم کعمر بن عبد العزیز فی بنی امیة
وکذلک الطاهر لاویته من العدل وبقی الاثنان المنتظران احدهما المهدی لانه من آل بیت محمد صلعم انتهی گویم در روایتی
آمده که بعد مهدی مالک امر شوند پنج کس از اولاد حسن پس پنج کس از اولاد حسین بعده ولدی وتمام گردد عدد دوازده
خلیفه وهر کدام از ایشان امام عادل هادی مهدی باشد وابن عباس زیاده کرد که مدت خلافت این دوازده خلیفه
یکصد وپنجاه سال باشد ودر معنی این حدیث اقوال دیگر نیز هست وترتیب خلفاء مهدی مفوض بر علم الهی ست تا کدام
اول وکدام آخر باشد وهمچنین مقدار مدد ایشان حواله علم او سبحانه ست قاضی محمد بن علی شوکانی یمانی رح در رساله توضیح
گفته ورد السوال من بعض الاعلام عن الاحادیث الواردة فی هولاء هل هی متواترة ام لا فاقول بالاحادیث الواردة
فی المهدی فالذی امکن الوقوف علیه منها خمسون حدیثا انتهی ثم سردها بقوله الاول والثانی الی آخر الخمسین ثم قال فهذه
خمسون حدیثا فیها الصحیح والحسن والضعیف المنجبر وهی متواترة بلا شک ولا شبهة بل یصدق وصف التواتر علی ما
هو دونها علی جمیع الاصطلاحات المجردة فی الاصول والی هنا انتهی الکلام علی الاحادیث الواردة فی المهدی
واما الآثار عن الصحابة المصرحة بالمهدی فهی کثیرة منها عن ابی امامة عند ابن ابی شیبة ومنها عن ابن عباس ذکره فی کنز
العمال وعنه اثر آخر ذکره فی الکنز وعنه ایضا اثر ذکر فیه ومنها عن علی علیه السلام عند ابن ابی شیبة وعنه اثر آخر
عند الطبرانی فی الاوسط وعنه ایضا اثر ثالث عند نعیم بن حماد فی الفتن وعنه ایضا اثر رابع عنده وایضا وعنه ایضا اثر خامس
عند نعیم ایضا وعنه اثر سادس عند نعیم ایضا وعنه اثر ثامن عند نعیم ایضا وعنه اثر تاسع عند نعیم ایضا وعنه اثر عاشر عند نعیم
ایضا وعنه اثر حادی عشر عند نعیم ایضا وعنه اثر ثانی عشر عند نعیم ایضا وعنه اثر ثالث عشر عند نعیم ایضا وعنه اثر رابع عشر
عند نعیم ایضا وعنه اثر خامس عشر عند نعیم ایضا وعنه اثر سادس عشر عند نعیم ایضا وعنه اثر سابع عشر عند ابی عثمر الکوفی
فی کتاب الفتن وعنه اثر ثامن عشر عند ابی المنادی فی الملاحم وعنه اثر تاسع عشر عنده ایضا وفی اسناده سعد الاسکاف
والاصبغ بن نباتة متروکان وعنه اثر لی فی عشرین عنده ایضا وعنه اثر هو الحادی والعشرون عند نعیم بن حماد والحاکم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وعنہ اثر ہو الثانی والعشرون عند نعیم والطبرانی فی الاوسط وابی نعیم فی کتاب المہدی والخطیب فی التلخیص وعنہ اثر
ہو الثالث والعشرون عند ابی داؤد فہذہ ثمانیۃ وعشرون اثرا لہا حکم الرفع اذ لا مجال للاجتہاد فی مثل ذلک انتہی کلامہ
اینست احوال مہدی علیہ السلام کہ در اخبار و آثار صحابہ و تابعین و اہل بیت و علماء دین آمدہ و اہل اسلام انتظار قدوم میمنت
لزوم او در ہر عصر و اوان کردہ اند و بملاحظہ وقوع آثار و اشراط صغرای قیامت بقرب زمانہ ظہور او اخبار و تبشیر فرمودہ
و شک نیست کہ بر خاطر حق پرستان اتباع دوست ابتداع دشمن ہیچ امری ثقیل تر از ضعف اسلام و برہمی احکام شریعت حقہ
نیست و ایشان اقتدرت ندارند کہ منکرات و محدثات از منہ را از جہان و جہانیان بردارند پس لا محالہ دل شکستہ بودہ چشم
بوجہ در راہ و گوش بر آواز ظہور فاطمی منتظر بودہ اند و بہر از زبان دعای بیرون آمدن مہدی ہادی از حق تعالی میکنند تا
باجود دش این ہمہ شرور و فتن بکنج عدم خزد و این ہمہ مفاسد دین و دولت مبدل بصلاح ملک و ملت گردد عبد الرحمن
جامی رح در ابیات چند آرزوی ظہور او میکند و روی سخن بطور مناجات بحضرت خشتی پناہ رسالت دستگاہ صلعم میدارد
و چون این ابیات بمناسبت مقام وقت مرا خوش کرد آویزہ گوش ختام این باب میکنم و سال وفات نبوی مطابق سنہ
حال بیان مینمایم و حال دل خود بزبان قال دیگری بر منصہ اظہار می نہم کہ گفتہ اند ؎ خوشتر ان باشد کہ سر
دلبران ✦ گفتہ آید در حدیث دیگران ✦ ختم اللہ لنا بالحسنی واذاقنی حلاوۃ رضوانہ الاسنی قال رح ؎

اے قمر طلعت مکی مطلع	مدنی مہد یمانی برقع	شقہ بر قع تو برق افروز	لمعہ برق رخت بر قع سوز
لیلۃ القدر ز سویت تاری	وحی منزل ز لبت گفتاری	طرۂ ات سود ہمہ سودا ہا	انتخابی ز حر و فرش طہ
قاب قوسین عیان ز ابروئیت	نقش خم خم گیسوئیت	تا بخواب اجل ای گوہر پاک	خوابگہ ساختی از بستر خاک
فلک از غیرت خاک آشفتہ	لیتنی کنت ترابا گفتہ	چند در حجلہ بہ تنہا خفتن	حجلہ از گرد فنا نارفتن
چند در سر خفا نشستن ✦	در برین خاک نشینان پستن	چند از سنبل تو بیگانہ	دل بصد شاخ نشیند شانہ
چند بی نرگس پاکت ز غبار	خانہ سرمہ بود تیرہ و تار	چند نعلین ز پاپوش تو فرد	جفت باشد بہزاران غم و درد
خوابت از دہ صد و دہ صد بگذشت	قدر برافراز کہ از حد بگذشت	دست از بر دمن بیرون آر	کفن ز حلباب کفن بیرون آر
شانہ زن سلسلۂ مشکین را	سرمہ کش نرگس عالم بین را	جلوہ و خلعت ناز اندر پوش	حلۂ لعل طراز اندر پوش
کردہ نعلین جلالت در پای	از در حجرہ خرامان بدر آے	طاق محراب تہی کن ز خمان	سرش از فخر بکیوان برسان
منبر از بی قدمان خالی ساز	قدرش از مقدم خود عالے ساز	خطبۂ ملت دین از سر گیر	کشف اسرار یقین از سر گیر
پردہ بگشا ز رخ صد یقے	بدران پردہ ہر زندیقے	ور ۂ عدل ز دست عمری	زن بفرق سر ہر خیرہ سری
خوی فشان کن ز حیا عثمانی	ریز بر کشت و فا بارانی	پنجہ در کن باسد اللہی را	پوست بر کن ز دو سہ روباہی را
ظالمانرا پی کارے بنشان	آب شان ز یر غباری بنشان	تلج ملک از سر دونان بربا ے	بخت و دولت ز نبونان بربای
ساعد کج رقمان ساز قلم ✦	زن بدان قاعدۂ رہت رقم	بی ریان را حشر بیم فرست	راہ دانی بہر اقلیم فرست
در نخواہی کہ از اقلیم وفا	آوری روی بدین شہر فنا	تازہ کن عہد نکو عہد ی را	دہ ولیعہدی خود مہدی را

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

علمش بر عالم بطحا زن	تیغ قهرش بسر اعدا زن	مهد عیسی ز سر چرخ برین	گستران عرصه گیتی آباد زمین
بارد جال وشان بر خرنه	به بیابان عدم شان بدره	عاصیان بی سر و سامان تو اند	دست امید بدامان تو اند
خاصه اینکس که کمین بنده تست	چشم گریان بشکر خنده تست	سیما بنده صدیق حسن	مبتلای الم شر و فتن
بهره نیست ز طاعت و رئیش	لب بجنبان بشفاعت گرئیش	بو که نقد خود ازین ورطه بیم	برد از رهزنی دیو سلیم

باب ششم در بیان خروج دجال و خروج وی یکی از فتن واقعه در زمن مهدی علیه السلام و اشراط عظیمه ست و اخبار وی احتمال مجلدات دارد جمعی از ائمه دین درین باب تالیف جداگانه ساخته اند ما نیز بنا بر عظم خطر و کبر فتنه او درین برای ضبط حال وی این باب جداگانه منعقد کردیم معاذ بن جبل رضی الله عنه گفته الحضرت صلعم فرمود عمران بیت المقدس خراب یثرب خراب یثرب حضور الملحمه و حضور الملحمه فتح القسطنطینیه و فتح القسطنطینیه خروج الدجال اخرجه ابن ابی شیبه و ابو داود و الحاکم و صححه و بیهقی از شیخ خود حاکم آورده که گفت اول آیات از روی ظهور یعنی بعد مهدی خروج دجال ست بعده نزول عیسی بعده فتح یاجوج ماجوج بعده خروج دابه بعده طلوع شمس از مغرب و در لفظی از وی طلوع شمس از مغرب مقدم بر خروج دابه الارض آمده و همین اوجه ست و صاحب شاعه احوال این وقایع بهمین ترتیب ذکر کرده عمران بن حصین رضی الله عنه گفته شنیدم رسول خدا را میفرمود ما بین خلق آدم الی قیام الساعة امر اکبر من الدجال اخرجه مسلم و در حدیث ابو هریره ست سه چیز ست هرگاه بیرون آیند نفع نکند هیچ نفس را ایمان او که ایمان نیاورده ست قبل ازان دجال و دابه و طلوع شمس از مغرب رواه الترمذی و صحیح و مخرج در دعوات ست صلعم اللهم انی اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال بغوی در تفسیر خود گفته که ذکر دجال در قرآن هم آمده و قوله تعالی لخلق السموات و الارض اکبر من خلق الناس مراد بناس دریجا دجال ست از باب اطلاق کل بر بعض و در صحیح بخاری ست نیست هیچ نبی مگر ترسانید قوم خود را یعنی از دجال و در روایت معمر آمده ترسانید نوح قوم خود را و نزد ابو داود و ترمذی ست از ابو عبیده لم یکن نبی بعد نوح الا و قد انذر ترمذی گفته این حدیث حسن ست و لفظ احمد نیست لقد انذر نوح امته و النبیون من بعده و اخرجه من او جه آخر عن ابن عمر ایضا گویم درین احادیث دو فائده ست یکی عظم خطر کذاب عور دجال تا آنکه انبیای سابق هم از وی انذار کرده اند دوم نفی علم غیب از انبیا زیرا که خروج او در آخر زمان موعود ست و زمانه انبیای پیشین از فتنه او مصون بود پس اگر بروقت خروج وی مطلع میبود ند اگرچه همین قدر باشد که در آخر زمان بیرون آید تحذیر ازو نمیکردند ازینجا دریافت شد که حق تعالی ایشانرا اخبار بفتنه او کرد و علم بوقت خروج وی نه بخشید و نه آنهارا باوجود نبوت اطلاع بریخال و ست هم داد آری علم غیب خاصه مختصه باریتعالی ست احدی را از مخلوق بسوی آن راه نیست پیغمبر باشد یا فرشته یا ولی همگی قرآن کریم مملوست بادله نفی علم غیب از مخلوقات پس اعتقاد جمعی از عوام بدریافت علم غیب و کشف مغیبات در باره مشایخ و اولیا عقیده باطل ست که ایشانرا از ایمان و حقایق دین اسلام دور و بکفر و الحاد نزدیک میکند عصمنا الله تعالی و ایاهم عما لا یحبه و یرضاه اکنون بر آنکه کلام در باره دجال یعنی درین امور کذاب اسما و نسبا و مولدا و حلیة و سیرة و فتنة الی غیر ذلک فصول جداگانه میخواهد پس هر حالی از احوال شقاوت اشتمال او در فصلی مستقل ذکر میکنیم تا داخل باشد در معرفت او و ازین بود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در حصول غرض **فصل** در بیان نام و نسب و مولد او در اشاعه گفته و سے صافی ابن الصیاد یا ابن الصائد ست و مولد او
مدینه و این مبنی بر آنست که ابن الصیاد دجال باشد اما اصح آنست که وی دجال نیست و این اعور کذاب غیر اوست و دجال
شیطان ست که در بعض جزائر او را بسته داشته اند از اولاد کاہن مشہور شق نام یا وی خود شق کاہن ست و مادرش جنیه بود
بر پدرش شفیقه شد و از وی شق متولد گردید و شیاطین برائی او عجائب میسا ختند سلیمان علیه السّلام او را محبوس ساخته و لقب او
مسیح ست و صفت و لفظ دجال مشتق از جدل که بمعنی خلط و لبس و خدع ست پس معنی دجال بر صیغه مبالغه بسیار خریب و هنده تلبیس
کننده بر مردم ست و دیگر معنی ست قول وی صلعم وقتیکه خطبه کرد ابو بکر فاطمه را علیها السّلام انی دعدتها العلی ولست بدجال یعنی
من خداع علی و ملبس بر تو نیستم و او را مسیح ازان گویند که یک چشم او ممسوح باشد یقال رجل مسیح الوجه اذا لم یشق علی احد شقی وجهه
عین و لا حاجب الا استوی یا از انجهت که وی مسیح ارض کند یعنی قطع زمین نماید و دور دور رسد ابو الهیثم گفته وی مسیح بر وزن
سکین ست و هو الذی مسح خلقه و شوّهه و بعضی گفته اند وی مسیخ ست بخاء معجمه و عیسے علیه السّلام مسیح ست بحاء مهمله حافظ در فتح
الباری گفته قاضی ابن العربی مبالغه کرده و گفته ضل قوم فرووه بالخاء المعجمة و شدد بعضهم السین لیفرقوا بینه و بین المسیح بن
مریم و قد فرق النبی صلعم بینهما بقوله فی الدجال مسیح الضلالة فدل علی ان عیسی مسیح الهدی فاراد هو لا تعظیم عیسی فحرفوا
الحدیث انتهی در قاموس گفته اجتمع لنا فی سبب تسمیة المسیح خمسون قولا و اما وجه تسمیة عیسی مسیحا لانه لا یمسح ذا عاهة
الا برئ او لانه کان لا اخمص له و منه فی صفة النبی صلعم کان مسیح القدمین او لانه خرج من بطن امه ممسوحا بالدهن
او لانه یمسح الارض و یقطعها انتهی گویم در صراح گفته تمسح الارض مساحة بالکسر زمین پیمودن و نام عیسی علیه السّلام و نام
دجال کذاب انتهی و الله اعلم **فصل** در حلیه و سیرت و فتنه دجال اما حلیه او پس وی مردی جوان باشد و در رؤیتے
آمده که پیر باشد در اشاعه گفته سند این هر دو قول صحیح ست جسیم سرخ رنگ باشد و در روایتی سفید رنگ ابهق و در حدیث
عبد الله بن مغفل آمده که وی گندم گون ست اخرجه الطبرانی در فتح الباری گفته یمکن ان تکون ادمته صافیة و قد یوصف ذلک
بالحمرة لان کثیرا من الآدم قد تحمر وجنته انتهی و وی جعد الراس قطط اعور عین یمنی باشد گویا چشم او دانهٔ انگور ست که بالا
برآمده باشد در صراح گفته جعد موی مرغول و رجل جعد مرد گردانده و در روایتی آمده که چشم چپ او اعور باشد و در حدیث
سمره ممسوح العین الیسری واقع شده اخرجه الطبرانی و صححه و ابن حبان و الحاکم و در روایتی آمده انه اعور العین مطموسها و
این معنی لفظ طائفه مجهوله ست حافظ ابن حجر رح از قاضی عیاض نقل کرده که گفت انچه از اکثر روایت کرده شد یم و مجهول
تصحیح آن کرده اند و اخفش بدان جزم نموده لفظ طائفه بغیر همزه ست و بعضی شیوخ آنرا بهمزه ضبط کرده اند و معنی او
آنست که وی بیرون آمده بالا شده ست همچو دانه انگور و بعضے انکارش کرده اند و نیست وجه برای انکار بعده قاضی
عیاض میان روایات جمع کرده و گفته که چشم راست او طافیه ست بغیر همزه و هم ممسوح ست نور او رفته و هو معنی
حدیث ابی داؤد مطموس العین لیست بناتیة و لا ححرة یعنی نه عالی ست و نه عمیق چنانکه در حدیث ابن عمر در صحیحین آمده
و الیسری طافئة بهمزه چنانکه در روایت دیگر از وی ست و هی الناتئة التی کانها کوکب و کانها نخاعة فی حائط و هی
النخاعة کما جاء کل ذلک فی الاحادیث و برین تقدیر وی اعور ست بهر دو چشم معًا و بهر واحد ازان هر دو عورات

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وچیش آنست که عور بمعنی عیب ست واعور از هر شی معیب باشد و دجال را هر دو چشم معیب باشد یکی بذهاب ضوء
و دیگر بسبب ناتی بودن او و حضرت رسالت پناهی گفته و وی در غایت حسن باشد انتهی و بر چشم او ظفره غلیظ بود و آن
جلدی ست که چشم را میپوشد و چون آنرا قطع کنند چشم کور شود گویم در فارسی آنرا ناخنه میگویند بیضاوی گفته
ظفره گوشت پاره ایست که در گوشه های چشم میروید و بعضی گفته اند لحمه ایست که در عین بیرون می آید در جانبی که
نزدیک بینی ست و این هر دو قول متقارب اند حافظ ابن حجر فرموده آمده ست که در هر دو چشم او ظفره باشد و در بعض
روایات از ابی سعید نزد احمد آمده عینه الیمنی جاحظة لا تخفی کانها نخاعة فی حائط مجصص و عینه الیسری کانه کوکب دری
و در حدیث ابی بکره ست نزد احمد و طبرانی احدی عینیه کانها زجاجة خضرا یعنی یک چشم او همچو آبگینه سبز باشد حافظ
گفته والذی تحصل من مجموع الاخبار ان الصواب فی طائفة انه بغیر همز و در حدیث عبد الله بن مغفل و سمره و ابی بکره
تصریح آمده که چشم چپ او ممسوح باشد و طائفه همان بارزه غیر ممسوحه ست و اما ظفره پس جائز ست که در هریکی از هر دو چشم
او باشد زیرا که مضاد طمس و تنویست و چشمی که ضوء او رفته مطموسه باشد یعنی عین بیسری و معیبه با وجود بقای اصل
وهی البارزة انتهی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم یوم حجة الوداع استنصت الناس فحمد الله و اثنی علیه ثم ذکر
المسیح الدجال فاطنب فی ذکره فقال ما بعث الله من نبی الا انذر امته انذر نوح امته والنبیون من بعده و انه یخرج فیکم
فما خفی علیکم من شانه فلیس یخفی علیکم ان ربکم لیس باعور و انه اعور العین الیمنی کانه عنبة طافیة اخرجه البخاری و مسلم و منجملة
حلیه او ست اینکه قصیر افحج باشد یعنی کوتاه قدمتباعد ما بین الساقین و بعضی گفته اند معنی افحج آنست که مبتدای صدور
القدمین باتباعد عقبین باشد و بعضی گفته افحج کسی ست که در هر دو پای او اعوجاج ست و بسیار موی باشد سخت سفید رنگ گنده
جسم و اصل الفاظ اینست که جعال الشعر یعنی ای ایبض اضخم فیلمانی ای عظیم الجثة کان راسه اغصان شجرة یعنی موی سرش
بسیار متفرق و راست باشد و در روایتی آمده ان فی راسه من وراء جبک یعنی موی سرش از جبوت شکسته باشد
همچو آب ریگ چون باد آنرا برند در نهایه گفته یعنی جعد قطط ست میان هر دو چشم او لف مرا نوشته باشد یعنی
حروف مقطعه که هر مسلمان کاتب و غیر کاتب آنرا بخواند و کفار آنرا نتواند خواند و او را اولاد پیدا نشود و در مکه نکرمه و مدینه
منوره داخل نگردد اتباع او قوم یهود باشند که وجوه اینها همچو سپرهای مطرقه ست و هفتاد هزار یهود اصفهان و برایشان
طیلسانها باشد و در لفظی آمده که سبجان بوده همگنان صاحب تیغهای محلی باشند در نهایه گفته سبجان جمع سبج ست یعنی
طیلسان سبز و بعضی گفته که طیلسان قورد ار بافته شده انتهی و از صفات یعنی مذکور ست که هر دو چشم او خواب کنند
و دل خواب نکند پدر ش مردی دراز قد پر گوشت ست گویا بینی او منقار باشد و مادرش زنی کثیر اللحم دراز پستانها
ست و اورا خری ست اهلب یعنی کثیر الهلب بمعنی غلیظ الشعر یعنی بسیار موی میان هر دو گوش او فاصله چهل
گز باشد قدم خود بر منتهای نظر نهد ابو الطفیل از مردی از اصحاب رسول خدا صلعم روایت کرده که گفت بیرون آید
دجال بر حمار رجس یعنی خر نجس اخرجه ابن ابی شیبة و علی کرم الله وجهه گفته بیرون آید دجال و همراه او هفتاد هزار باشند
از حاکه و این نام موضع ست بر مقدمه وی اشعر باشد یعنی مردی بسیار موی بگوید بدو بدو اخرجه الدیلمی بلفظ بدو

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بدو کلمه فارسی ست بمعنی اسع اسع در روایت همین کلمه بعینه آمده اما حال سندش در اشاعه ذکر نکرده که چون ست و چون دلیل
مخرج او ست غالب آنکه اگر موضوع نباشد ضعیف خود خواهد بود و هم از علی مرتضی مروی ست که طول دجال چهل ذراع ست
بذراع اول زیرا و حماری باشد اقمر یعنی شدید البیاض طول هر گوش او نیز دو اذن او سی ذراع بود و مابین یک حافر
او تا حافر دیگر مسافت سیر یک روز و شب باشد پیچیده شود برای او زمین منهل منهل بگیرد ابر را بدست خود و سبقت
کند آفتاب را بسوی مغرب او یعنی پیش از آنکه آفتاب از مشرق بمغرب بسدی بمغرب رسیده باشد کنایه از سرعت سیر او ست
و در آید در بحر تا هرد و کعب جنبد و الحدیث بطوله در اشاعه تخریج این حدیث ذکر نکرده و گفته نیست منافات میان این روایت
و روایت قصیر القامه بودن او زیرا که محتمل ست که این قصر نظر بضخامت او باشد چه ضخامت او مقتضی آنست که ازین هم درازتر
باشد یا آنکه در ابتدا قصیر باشد که خلقت او در نفس الامر ست بعده چون اظهار کفر کند و ادعاء الوهیت نماید طول دی از خرق عادت
شود و ضخامت او ابتلاء و فتنه باشد از طرف خدا برای بندگان همچو سائر فتن انتهی گویم این جمع بین الروایات که صاحب اشاعه ذکر
کرده خیلی ضخیم ست چرا نتوان گفت که قصر او نسبت بعرض او باشد ورنه فی نفسه جسم او نسبت دیگر بنی آدم اطول باشد
پس اطول بودن او نسبت ماست و اقصر بودن او نسبت عرض خود یعنی طولیکه عرض او میخواهد نخواهد داشت نه آنکه
نسبت با قصیر باشد و الله اعلم و اما سیرت او پس در اول خروج دعوی ایمان و صلاح کند و مردم را بسوی دین بخواند و
مردم اتباع او کنند و امرش ظاهر شود و روز افزون گردد تا آنکه بکوفه قدوم شقاوت لزوم آرد و باظهار دین پردازد
و بدان عمل کند و بران محاب گردد بعده دعوی کند که وی نبی خداست و ازین معنی هر ذی عقل فرع کند و ازوی جدا
گردد و وی چند روز مکث کرده دعوی خدائی و الوهیت نماید و گوید منم خدا پس یک چشم او کور و یک گوش او مقطوع
گردد و میان هر دو چشم او ک ف ر مکتوب شود و این کتابت بر هیچ مسلمان مخفی نماند و هر یکی از خلق که در دل او بر ابر
ذره از ایمان باشد ازوی مفارقت جوید بکذا اخرجه الطبرانی عن عبد الله بن عمرو بن صحابی ست و کعب احبار گفته تو چه
کند دجال یعنی بسوی بلاد و فرود آید نزد باب شرقی دمشق یعنی ابتداء قبل خروج خود و چون جستجو کرده شود بروی
قدرت نیابند بعده نزد آبهای نهر کسوه دیده شود و چون او را طلب کنند معلوم نشود که کجا رفته پس ظاهر شود
بمشرق و خلافت داده شود یعنی خلیفه گردد پس باظهار سحر پردازد بعده دعوی نبوت نماید و مردم ازوی متفرق
شوند یعنی مسلمانان وی بر نهر آید و او را امر کند که روان شود چون روان شود گوید رجوع کن وی رجوع کند باز گوید
که خشک شود وی خشک گردد و الحدیث بطوله اخرجه نعیم بن حماد و سبقت کنند او را هفتاد هزار از یهود اصفهان
و سیزده هزار زنان و عامه اتباع او همین یهود و ترک و نسوان باشند و برانگیزد برائی خدای تعالی شیاطین را و
آنها بگویند که استعانت کن بما بر هر چه میخواهی وی گوید آری بکنم بروید بسوی مردم و بگویید او شما را که من رب شما
هستم و این شیاطین را در آفاق منتشر گرداند الی غیر ذلک و آما فتن او پس بیشتر از حصر اند از انجمله آنکه روان شوند همراه
او دو کوه در یکی از انها اشجار و ثمار و آب باشد و در یکی دخان و نار این جنت باشد و آن دوزخ اخرجه الحاکم و
ابن عساکر عن ابن عمر و از انجمله آنکه باوی جنت و نار باشد و مردمان باشند که آنها را قتل کند باز زنده سازد و باوی کوهی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از ثرید باشد و نهری از آب رواه نعیم عن حذیفه در آشاعه گفته این منافی آن نیست که وارد شده که وی مسلح
شود بر یک نفس یا زقا در نشود بر وی بار دیگر و آن نفس بگوید که نخواهد کرد وی این کار بعد من باحدی زیرا که این
مردمان شیاطین باشند و قتل و احیاء او ایشان را در رای العین باشد نه بر حقیقت در نفس الامر و بعض گفته اند که
بر حقیقت باشد و آن نفس خضر باشد انتهی گویم خضر بودن نفس مذکور مرجوح ست چنانکه بیاید و در روایتی آمده که با
کوه ها باشد از نان و مردم در جهد فاقه اند مگر هر که تابع او شده و با او دو نهر بود که من دانا ترم بآن از وی نهری
باشد گوید جنت ست و نهری باشد که گوید دوزخ ست پس هر که در جنت داخل کند وی در نار افتد و هر که در نار خود
در آرد وی در جنت شود اخرجه احمد و ابن خزیمة و الحاکم و سعید بن منصور عن جابر رضی الله عنه و عن حذیفة قال
قال رسول الله صلعم ان مع الدجال اذا خرج ماء و نارا فاما الذی یری الناس انه نار فماء عذب و اما الذی یری الناس
انه ماء فنار تحرق فمن ادرک ذلک منکم فلیقع فی الذی یری انه نار فانه ماء بارد و عذب اخرجه البخاری و مسلم و ابو داؤد
و در روایتی باین لفظ ست من دانا ترم بآنچه با دجال ست از وی با او دو نهر ست که روان میشوند یکی در رای العین آب سفید ست
و دیگر در رای العین آتش افروخته پس اگر دریابد یکی از شما این را پس باید که بیاید نهری را که دیده میشود آتش و چشم بپوشد
و سر نگون کند و بنوشد که آن آب سرد ست و در روایت بخاری ست از مغیرة بن شعبه که با وی جبل خبز باشد و زیاده کرد
مسلم که با وی جبال خبز و لحم و نهر ها باشند و در روایت ابراهیم ست که با وی طعام و انهار ست و در روایت یزید بن هارون
آمده که با وی طعام و شراب ست و در روایتی معه مثل الجنة و النار و عن ابی سعید الخدری انه سال رسول الله صلعم عن الدجال
فقال یوسه هذا قد اکل الطعام اعهد الیکم عهدا لم یعهده نبی الی امته ان عینه الیمنی ممسوحة جاحظة لا حدقة لها کانها نخاعة
فی حائط و عینه الیسری کانها کوکب دری و معه مثل الجنة و النار فناره جنة و ماره نار الا و بین یدیه رجلان ینذران اهل
القری فاذ خرجا من القریة و خلفها اول اصحاب الدجال اخرجه رزین و در روایت نعیم از ابن مسعود ست معه جبل من مرق
و عراق باللحم جار لا یبرد و نهر جار و جبل من جنان و خضرة و جبل من نار و دخان یقول هذه جنتی و هذه ناری و هذا طعامی
و شرابی و علماء را در این جنت و نار اختلاف ست که آیا در حقیقت ست یا تخییل ست ابن حبان بر اینست که تخییل ست
چنانکه در صحیح خود استدلال کرده ست بر ان بحدیث مغیره بن شعبه در صحیحین که وی گفته بودم من که بسیاری پرسیدم آنحضرت
را صلعم از دجال پس فرمود مرا و ما یضرک تراچه ضرر ست گفتم میگویند که با وی کوه نان باشد فرمود هو اهون من ذلک
ابن حبان گفته معنی این لفظ نبوی آنست که وی خوار ترست بر او تعالی از انکه این چیز ها او باشد حقیقة بلکه در دیدن
این چنین نماید و در حقیقت هیچ نباشد و مؤید اوست روایت سابقه که در وی لفظ رای العین آمده و جماعتی گفته و
منهم القاضی ابن العربی بلکه اینها بر ظاهر خود ست یعنی این چیز ها بطور امتحان باشد از طرف خدا برای عباد و منشا
حدیث آنست که وی اهون ترست از انکه ترسیده شود از وی یا از آنکه گمراه کند خدا یتعالی بوی کسیرا که دوست
میدارد او را و در اشاعه گفته تحقیق اول ست کما یدل لقوله فلیغمض و لیطأطا راسه لیمشی فانه ماء بارد و آنکه در روایت
دیگر آمده فمن ادرک ذلک منکم فلیقع فی الذی یراه انه نار فانه ماء عذب بارد و در روایت دیگر ست فالنار روضة خضراء

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

والجنة غبرة ذات وخان پس فرق میان این هر دو وغیر آن از خوارق آنست که آنرا حقیقت ست و این را حقیقت نیست
وظاهر ست که جنت و نار را جزا و ثواب و عقاب ندمی باید که حقیقة جز خدایتعالی غیر را نباشند بخلاف غیر این هر دو از خوارق
انتهی گویم دلیلی که صاحب اشاعه برای اثبات تحقیق خود ذکر کرده مرجوح ست زیرا که روایت سهو ابن من فی لک لفظ صحیحین
در روایت اغماض وغیره الفاظ حاکم و ابن خزیمه وغیرهما ست و روایت هیچکی بر روایت بخاری و مسلم نمیرسد پس روایت صحیحین
مقدم باشد بر آن بلکه بر همه و معنی حدیث محتمل که آن باشد که بودن جبل خبر با او امری و شوار نیست که از اهل استدراج انعقیم
کار با بسیار نمایان می شود و هیچ قدر و منزلت نمیدارد بلکه خوار و زبون می باشد حقیقة باشد یا مجازا بلکه امور استدراجیه گو حقیقة
داشته اند نخیلے جیش نیست و نیاهمه خواب و خیال ست و طعبه اطفال و الله اعلم و از انجمله آنست که زمین او را مطوی شود منهل
منهل همچو طی پوستین گوسفند و می سیاحت تمام روی زمین کند در چهل روز و هیچ بلده نیست مگر که آنرا پامال کند الا مکه و مدینه
کما سیاتی و سرعت او در سیر همچو باران باشد که در پس تو باد افتاده و از انجمله آنکه او را سه صیحه باشد که اهل مشرق و مغرب
آنرا بشنوند و پرنده را از هوا گرفته در آفتاب بیان کند اخرجه الحاکم و ابن عساکر عن ابن عمرو و از انجمله آنکه خوض کند در بحر
در یک روز سه خوض و آبش تا کمر او نرسد و یک دست او دراز تر باشد از دیگر آن دست دراز را بدریا کند وی بقعر بحر
رسیده هر چند آنکه خواهد ماهیان بیرون آرد اخرجه ابو نعیم عن حذیفه و از انجمله آنکه در رساله حشریه گفته و پیش از برآمدن او
دو سال قحط گذشته باشد و او در سال سوم خشک سالے باشد خزانه زیر زمین را بگوید برآ پس
خود بخود از زیر زمین برآمده همراه او روانه شود و بعض مردم را بگوید که من بدیشان شمار از نده کنم تا گواهی بر حقیت مز
دهند پس شیاطین را گوید تا در زمین یا جسم دیگر برآمده بصورت مردگان متشکل شده برآیند و همچنان مسلمانان را انواع
ایذا برساند و بفضل الهی تسبیح و تهلیل در آنوقت مسلمانان را کار آب نان کند و از ایذای گرسنگی و تشنگی تسکین بخشد و همین
نوع بر چندین لک ماگذر نماید تا آنکه در سر حد مین رسد و از هر جا مریدان بسیار را همراه گیرد انتهی و از انجمله آنکه خروج او در
خفت دین و ادبار علم باشد و باقی نماند احدی که حجت کند او را در اکثر ارض و غافل شوند مردم از ذکر او و اکثر تابعان وی
بادیه نشینان و زنان باشند تا آنکه مردی مادر و دختر و خواهر و عمه خود را بزند بخوف آنکه بسوی او برآیند و وی بیاید
و مردی اعرابی را بگوید اگر برانگیزم برای تو پدر و مادر ترا گواهی میدهی که من ربت توام وی گوید آری پس متمثل شود
شیطانی بر صورت پدر او و شیطانی دیگر بر صورت مادر او و بگویند این پدر و مادر ای پسر تابع او شو که وی پروردگار تست
انکه تابع او شود و از نجاست که حذیفه گفته اگر بیرون آید دجال در زمانه شما در پی شوند او را کودکان بسنگریزه زنند
ولیکن بر آید وی و حال نقصان از علم و خفت از دین گویم مقصود بدان قلت علم و ضعف اسلام ست نه نفی این هر دو علی الاطلاق و این نقصان خفت
در زمان آخر بر وجه کمال هر چند دست در جمعی کثیر از مسلمانان یکی را نیابی که فکر سلامت ایمان خود داشته باشد و حسابی از دریافت آثار قیامت
اشراط ساعت مثل ظهور مهدی و خروج دجال و نزول عیسی و اشال آن بر آرد و همین ست معنی غفلت و ذهول از ذکر او و حمت خدا باد بر سلف این امت و ائمه
ایشان که اطفال و صبیان و نسار خود را قبل از تعلیم احکام اسلام تعلیم این اشراط و جواب سوال منکر و نکیر میکردند پیش
از همه تصدیق یوم الآخرة القا میفرمودند بعده نماز و روزه وغیره می آموختند تا نشو و نمای شان بر اختیار آخری بر اولی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وترجیح معاد بر معاش شود و اقبال بزخارف دنیای فانی موجب زوال نعیم دار باقی نگردد ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
سبقونا بالایمان در اشاعه گفته مراد باعراب ریخ هر شخص بعید از علماء ساکن در بادیه و جبال ست برابرست که از اعراب
باشد یا از اتراک یا اکراد و جز آن زیرا که نزد ایشان انچه بدان در حق و باطل امتیاز کنند موجود نیست و اکثر نفوس مائل اند بتصدیق
خوارق انتهی گویم اکثر خلق الله در تصدیق عجائب و شعبدات اقوام هنود ست که بادنی خدع از جاهی روند و بر پرستش خاوع بر میخیزند
نعوذ بالله من سوء الفهم و ذهاب العقل و بی علمان جهل و دست را در دام تزویر آوردن کاری دشوار نیست برای ایشان احقر و
اهون تر از دجال کاذبی ست دجال خود فتنه اکبر و اعظم ست از وی اگر اهل علم نجات یابند غنیمت باشد که رسول خدا صلعم از فتنه
او پناه خواسته و امت را تعلیم دعای استعاذه ازان فتان فرموده حافظ ابن حجر گفته ابو نعیم در ترجمه حسان بن عطیه که
یکی از ثقات تابعین ست در کتاب الحلیة بسند صحیح تا وی رح آورده که گفت لا نجو من فتنة الدجال الا ثنا عشر الف رجل و سبعة
آلاف امراة یعنی جز دوازده هزار مرد و هفت هزار زن هیچکس از فتنه دجال نجات نیابد گفته و ندا لا یقال من قبل الرای
فیحتمل ان یکون مرفوعا ارسله او اخذه عن بعض اهل الکتاب انتهی صاحب اشاعه گوید لایق آنست که حمل کنند این را بر انکه
نجات یابند از اعراب نسا اینقدر چه در قصه مهدی ست که با وی در غزو بیشتر ازین مقدار باشند و یمکن که چنین گویند
چون او را بپذیرند اتباع او کنند و لکن این تاویل بعید ست و در قصه قتل عثمان رضی الله عنه گذشته که هر که در دلش بر ادنی
از قتل عثمان باشد وی پیروی دجال کند اگر دریابد او را و اگر نه در یابد ایمان آرد بوی در گور خود پس بر ین تقدیر هر که
از رافضه تا امروز بر ین اعتقاد باقی باشد و مهتدی بمهدی نشود وی پیروی دجال کند چه هر رافضی محب قتل عثمان و راضی
بدانست نسأل الله تعالی ان یمیتنا علی محبة رسول الله صلعم و صحابته و اهل بیته آمین انتهی و از انجمله آنکه همراه وی دو فرشته باشند
مشابه دو پیغمبر یکے بر یمین او باشد و دیگر بر یسار او و دجال بگوید الست بکم احیی و امیت یعنی من رب شمانیم زنده میکنم و
می میرانم یکی ازان هر دو فرشته بگوید دروغ گفتی لیکن این را کسی از مردم نشنود دیگر صاحب او پس وی بگوید راست گفتی و
مردم ازا بشنوند و گمان کنند که وی تصدیق دجال کرده و این فتنه باشد و در حدیث ابن مسعود آمده نزد نعیم و حاکم که چون
دجال بگوید انا رب العالمین یعنی من رب جهانیانم او الیاس بگوید کذبت و الیسع بگوید که الیاس راست گفته پس دو نبی که
این فرشته ها با دو مانند آن هر دو الیاس و الیسع اند کذا فی الاشاعة گویم معیت این هر دو فرشته با دجال اگر این روایات بصحت
رسند از قبیل ابتلاء الهی بحق عباد و استدراج او سبحانه بحق دجال باشد و الا حکمت ما نابودن این هر دو فرشته با دو کس از انبیاء
علیهم السلام سیما تخصیص مشابهت با الیاس و الیسع پس مفوض بعلم الهی ست عقل را راهی بسوی دریافت آن نیست و از انجمله آنکه حق تعالی برای
وی شیاطین را از مشارق و مغارب ارض برانگیزد و آنها بگویند که با استعانت کن بر هر که خواهی و بر هر چه خواهی دجال
گوید نعم بروید و بمردم خبر کنید که من رب و شانم و آورده ام جنت و نار خود را ایشان بروند و بر یک مرد زیاده از صد
شیطان در آیند و بصورت پدر و پسر او و برادران و غلامان و رفیق او متمثل شوند و بگویند ای فلان ما را میشناسی
وی گوید آری میشناسم این پدر من ست و این مادر من و این خواهر من و این برادر من و بگوید آنمرد دیگر را چیست
خبر گویند تو خبرده وی گوید ما را خبر رسیده که دجال دشمن خدا برآمده ست شیاطین او را گفته اند که خاموش باش ما ترا

Presented by: Rana Jabir Abbas

رب شماست میخواهد که حکم کند میان شما این بهشت اوست که آورده و دوزخ ست و با او انهار و طعام باشد و نیست
طعام مگر انچه پیش وی بود مگر انچه خواهد آنمرد بگوید شما دروغ گفتید نیستید شما مگر شیاطین وی کذاب ست و ما را رسیده
که رسول خدا صلعم حدیث وی کرده و تحذیر نموده ما را از وی فلا مرحبا بل انتم الشیاطین و هو عدو الله و بفرستد خدای تعالی
بسوی او عیسی بن مریم را و وی بکشد او را پس رسوا شده خائب و خاسر برگردند و آنحضرت صلعم فرموده انما احدثکم
هذه لتعقلوه و تفهموه و تفقهوه و تعوه فاعلموا علیه و حدثوا به من خلفکم و لیحدث الآخر الآخر فان فتنة اشد الفتن رواه نعیم الحاکم فی
المستدرک عن ابن مسعود و لفظ حاکم اینست که بیاید دجال را زنی و بگوید ای رب نده کن پسر شوهر و برادر مرا تا انگه
آن زن معانقه کند شیطانی را و خانهٔ او پر شود بشیاطین و بیاید او را و بدیه نشیند و گوید ای رب نده کن برای ما شتران
و گوسفندان ما را پس شیاطین او را امثال ابل و غنم بدهند برابر درسن و سمت آنها بگویند اگر رب ما نمی بود اموات ما را برای ما زنده
نمیکرد گویا حدیث اول او را دست و حق کسیکه کفر کند بدجال و این حدیث در حق کسی نیست که ایمان آرد و با او و تابع او شود و از انجمله
انکه وی سحاب را بیمین خود تناول کند و سبقت نماید شمس را بسوی مغیب وی خوض کند در بحر تا هر دو کعب خود پیش او جبل دخان پس او جبل
انفجار باشد و ندا کند بصوتی که او راست و شنیده شود این آواز میان خافقین ای ولیای ای ولیای ای احبابی ای احبابی یعنی
ای اولیاء و احباب من نزد من و بسوی من بیایید منم آنکه پیدا کرد پس برابر ساخت و آنکه تقدیر و اندازه کرد پس هدایت نمود
و منم رب اعلای شما و دروغ گفت دشمن خدا نیست وی رب شما اگاه باشید که دجال اکثر اتباع او یهود و اولاد زنا باشد اخرجه
ابن المبارک عن علی کرم الله وجهه و از انجمله آنکه بیاید بر قومی و بخواند ایشان را پس ایمان آرند بوی و حکم کند آسمان را و
باران دهد و زمین را و بروياند و بیایند شام هنگام بر ایشان چرندگان ایشان یعنی ماشیه دراز تر چیزیکه بودند در سنام یعنی
کوهان مواشی بلند تر و کشاده تر گردند و ضروع ایشان اطول و خواصر ایشان امتد باشد و فربه گردند و برگردد دجال از
ایشان و صبح کند ایشان را حالانکه محطوظ زده اند نیست در دیدی ایشان اموال اخرجه مسلم عن النواس بن سمعان و از انجمله انکه
بگذرد دجال بر جای ویران و بگوید آن خزینه را بیرون آر گنوز خود پس همراه او شود خزاین وی همچو یعاسیب نحل رواه مسلم
عن النواس و یعاسیب جمع یعسوب ست که مگس نر شهد را گویند مراد در اینجا جماعت مگسان ست کنایه کرد از جماعت بعسوب
و حالانکه یعسوب امیر نحل باشد زیرا که چون وی بپرد جماعه مگسان در پی او شود و از انجمله آنکه بر نهری بیاید و حکم کند که روان شود
روان شود پس امر کند که رجوع کن وی رجوع کند باز حکم کند که خشک شو وی خشک گردد رواه نعیم بن حماد عن کعب الاحبار
و از انجمله آنکه حکم کند جبل طور و جبل ریتا را که گسترده شوند پس هر دو بگسترند یعنی باز مین برابر شوند و بلند نمانند و حکم کند
بادرا که برانگیزد ابر را از دریا پس باران بارد زمین را رواه نعیم ایضا عنه و از انجمله آنکه بگوید من رب العالمین ام و این آفتاب
بحکم من جاری و سار یست میخواهید که او را حبس کنم گویند آری پس محبوس شود آفتاب تا انکه روزی برابر یکماه و جمعه یعنی هفته
برابر یکسال شود باز گوید میخواهید که او را روان کنم گویند آری پس یکروز برابر یکساعت شود اخرجه نعیم بن حماد و الحاکم
عن ابن مسعود و از انجمله آنکه قبل خروج وی سه سال سخت بیاید مردم در ان گرسنگی شدید یابند و خدای تعالی حکم کند
آسمان را که حبس کند ثلث نبات خود را باز حکم فرماید آسمان را در سال دوم

Presented by: Rana Jabir Abbas

که حبس کند ثلث مطر را و زمین را که حبس کند دو ثلث نبات را باز امر فرماید در سال سوم آسمان را که یک قطره نبارد و زمین را که یک سبزه نرویاند پس باقی نماند هیچ صاحب سم مگر که هلاک شود الا ماشاء الله تعالی گفتند شدامی رسول خدا صلعم چون این حال شود مردم چگونه زندگی کنند فرمود تسبیح و تکبیر و تحمید و تهلیل جاری مجری طعام باشد اخرجه ابن ماجة وابن خزیمة والحاکم عن ابی امامة و از انجمله آنکه وی مسلط شود بر یک نفس و پراگنده کند و بدرد او را بمنشار تا آنکه بیفگند او را دو پاره و بگوید دجال بیان هر دو شق و بگوید ببینید این را که من زنده میکنم او را الآن باز زعم میکند که او را ربی هست جز من بعده برانگیزد او را خدای تعالی و بگوید خبیث کیست ربّ تو وی گوید الله ست و تو دشمن خدا دجال هستی و الله نبودم گاهی سخت تر ازوی بصیرت در بارهٔ تو ازین دم و اراده کند دجال که بار دیگر او را بکشد و مسلط نشود بروی اخرجه ابن ماجة وابن خزیمة والحاکم والضیاء عن ابی امامة رضی الله عنه گویم منشار بنون و یا هر دو لغت فصیح ست از نشر و شزر یعنی و در ین حدیث تصریح بنام این شخص نیامده که کدام کس باشد و آنکه گویند خضر باشد صحیح نیست و عن ابی سعید الخدری قال حدثنا رسول الله صلعم حدیثا طویلا عن الدجال فکان فیما حدثنا به انه قال یاتی الدجال وهو محرم علیه ان یدخل نقاب المدینة فینتهی الی بعض السباخ فیخرج الیه رجل هو یومئذ خیر الناس فیقول اشهد انک الدجال الذی حدثنا عنک رسول الله صلعم حدیثه فیقول الدجال ارایتم ان قتلت هذا ثم احییته هل تشکون فی الامر فیقولون لا فیقتله ثم یحییه فیقول حین یحییه والله ما کنت قط اشد بصیرة منی الیوم فیقول الدجال اقتله ولا یتسلط علیه اخرجه البخاری ومسلم و درین حدیث هم نام رجل مذکور نشده **فصل** در بیان محل خروج وی و وقت و مدت و کیفیت او و طریق نجات ازوی و بیان کسیکه او را بقتل رساند اما محل خروجش پس مشرق ست جزماً در حدیث متفق علیه از ابو هریرة مرفوعاً آمده که فرمود آنحضرت صلعم سر کفر سوی مشرق ست یعنی ظهور دجال و یاجوج و ماجوج و ترکان ازین طرف شود و سیوطی گفته مراد بمشرق فارس ست یا نجد و نجد ورای زمین حجاز را گویند و فرمود فتنه ها ازین جا ست و اشاره کرد بمشرق اخرجه الشیخان عن ابن مسعود و فرمود در نجد زلزله ها ست و طلوع کند انجا قرن شیطان اخرجه البخاری گویم لفظ مشرق درین احادیث مطلق آمده و آن شامل جمله بلاد مشرقیه ست و نجد و فارس منجمله اوست و مملکت هند نیز در مشرق واقع شده و در زمان نبوت درین مملکت همه کفار بودند یعنی هنود و ایشان بت پرست عابد شمس اند پس بعد از سر کفر سوی مشرق صادق ست و بعد زمان نبوت اکثر مدن شرقیه بر دست اهل اسلام مفتوح شد و فوج فوج مردم این بلاد در دائرهٔ اسلام در آمدند و اهل فارس و نجد هم مسلمانان گشتند و در آخر زمان شاید باز کفر و کافری در مشرق ظاهر شود و اهل فتن ازان سوی خروج کنند در روایتی آمده که خروج کند دجال از خراسان رواه احمد و الحاکم من حدیث ابی بکر رضی الله عنه و در روایت دیگر ست که خروج کند از اصفهان اخرجه مسلم و خراسان و اصفهان هر دو در سمت مشرق اند از مدینه منوره و سابق اتیان روایات سود که دران مهدی باشد از طرف خراسان گذشته و ازینجا معلوم شد که مشرق چنانکه محل فتن ست همچنان محل صلاح ایمان نیز هست پس هر خارج و ظاهر از طرف مشرق علی الاطلاق صاحب فتنه نمی تواند شد و در حدیث ابن عمر آمده که دجال بیرون آید از یهودیه اصبهان یعنی محل او خارج اصفهان باشد اخرجه الحاکم و ابن عساکر و مثله عند احمد عن عایشة و عند الطبرانی من حدیث فاطمة بنت قیس یخرج من بلدة یقال لها اصبهان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

من قریۃ من قراہا یقال لہا رشناق آباد گویم موبدان ہند میگویند کہ در آخر زمان از مراد آباد مستہل او تاری بصوت خوک پیدا
شود و خیلی فتنہ انگیز و برہم زن عالم باشد و وقت خروج او قریب تر نشان میدہند غالب آنست کہ مراد دجال باشد اما لا یعلم
محل خروج غلط راہ یافتہ ورنہ اخبار ایشان در خور سمع و قبول نیست یا کسی دیگر باشد کہ از ناہنجان و جہال بود واللہ اعلم در رسالہ
حشریہ گفتہ دجال مرد یست از قوم یہود ملقب او و در مردم مسیح بود چشم راست او کور مانند انگور بلند باشد و سویہایش
پیچا پیچ و مرکب و خری باشد بسیار کلان اول ظہور او در میان شام و عراق باشد و آنجا دعوی نبوت داشتہ باشد
و بعد ازان باصفہان آید ہفتاد ہزار یہود اصفہان رفیق او شوند و دعوی خدائی آغاز کند پس جانب دست راست و چپ فساد
برپا کند و بر اکثر روی زمین بگردد و مردم را بر اقرار الوہیت خود بخواند و خرق عادات عظیم بحکم خدا تعالی برای امتحان
بندگان بردست او ظاہر شوند انتہی و اما وقت وی پس از فتح قسطنطینیہ ست یعنی بعد فتح نزد قحط شدید سہ سالہ کما مر و در
بعضے روایات آمدہ کہ بعد فتح قاطع برآید و وجہ جمع آنست کہ ابتدا خروج او و ادعای وی بعد از خلافت و نبوت نزد فتح
باشد و خروج اعظم او و دعوی الوہیت نزد فتح قاطع بود و نقید بار لعین یوم ہمین خروج ست و آمادت او پس چہل روز ست
یک روز برابر یکسال و یک روز برابر یکماہ و یک روز برابر جمعہ یعنی ہفتہ و باقی ایام ہمچو ایام شما باشد چنانکہ در حدیث نواس بن سمعان
نزد احمد و مسلم و ترمذی و در حدیث ابو امامہ ست نزد ابن ماجہ و ابن خزیمۃ و حاکم و ضیا کہ ایام او چہل سال ست یکسال ہمچو
نصف سال و یکسال ہمچو یک ماہ و یکسال چون جمعہ و آخر ایام او ہمچو شرر صبح کند یکی از شما بر باب مدینہ پس نرسد تا باب دیگر
او تا آنکہ شام کند در اشاعہ گفتہ علما اختلاف کردہ اند درین حدیث بعضی گفتہ اند این کنایہ ست از اشتغال مردم بہای
خود از فتن تا آنکہ ندریابند کہ روز چگونہ میگذرد پس روز ہمچو یک ساعت و ماہ ہمچو یک روز و سال ہمچو یک ماہ بگذرد و بعضی گفتہ
اند کہ این حدیث بر ظاہر خود ست چہ در حدیث انس نزد احمد و ترمذی در بیان اشراط ساعت وارد شدہ کہ لا تقوم
الساعۃ حتی یتقارب الزمان فتکون السنۃ کالشہر و یکون الشہر کالجمعۃ و تکون الجمعۃ کالیوم و یکون الیوم کالساعۃ و تکون
الساعۃ کالضرمۃ بالنار و جواب از اختلاف ہر دو حدیث یا بترجیح ست یا بجمع پس اگر بترجیح رویم گوئیم حدیث نواس کہ نزد مسلم
ست اقوی ست زیرا کہ اصح ست اگرچہ آن حدیث دیگر نیز در صحیح ست پس مقدم کردہ شود بر وی و اگر جمع کنیم پس طریق جمع
بچند وجہ ست اول آنکہ ایامش چہل سال ست و سنین بہ ایام نامند مجازا باز اول ایام سال اول ہمچو یکسال باشد و دوم آن
ہمچو شہر و سوم ہمچو جمعہ و باقی ایام ہمچو ایام ما بعدہ ایام سال دوم نقصان پذیرد تا آنکہ سالی ہمچو نہم سال باشد و ہکذا تا آنکہ
سالی چون ماہی و ماہ چون جمعہ گردد تا آنکہ آخر ایام او ہمچو شرر باشد و صبح کند یکی بر باب مدینہ و نرسد تا باب دیگر تا آنکہ شام شود
پس سنۃ اولی از سنین دجال مشتمل بود بر مقدار سنین از سنین ما و سنین اخیر کہ او کہ مقدار سال از سنین ما باشد و قریب دست
روایت تمیم و حاکم از ابن مسعود کہ انہ یقول انا رب العالمین ہذہ الشمس تجری باذنی افتریدون ان احبسہا فیحبس الشمس
حتی یجعل الیوم کالشہر و الجمعۃ کالسنۃ و یقول اتریدون ان اسیرہا فیجعل الیوم کالساعۃ و این روایت سابق گذشتہ
وقف از آنحضرت صلعم پرسیدند کہ چون یک روز برابر یکسال باشد نماز در وی چگونہ بگذارند آیا نماز یک روز ما را کفایت
کند فرمود نہ ولیکن اندازہ کنید او را یعنی تقدیر مقدار یک یوم کنید و در آن نماز پنجگانہ بگذارید و بقیہ ایام را بران قیاس

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باید کرد و پرسیده شد آنحضرت صلعم از ایام قصار او گفتند چگونه نماز کنیم دران ایام ای رسول خدا فرمود اندازه کنید دران نماز را چنانکه اندازه بکنید دران ایام طوال او ظاهر آنست که تقدیر در اینجا عکس اول باشد یا بنحو که نماز خمسه در مقدار یومی از این ایام بگذارد اگرچه این یک یوم مشتمل باشد بر ایام کثیره از ان یوم و الله اعلم بعده در اشاعه گفته که وجه ثانی مختار مقدمه ست آن اینست که عالم مثال موجود ست و خیال محض نیست بلکه او را حقیقت ست که در خارج محسوس ست سیوطی در کتاب المنجلی فی تطور الولی نقلا عن العلامة القونوی شارح الحاوی گفته که ثابت کرده اند صوفیه عالم مثال متوسط در میان عالم اجساد و عالم ارواح و انرا عالم مثال نامیده و گفته اند که این عالم الطف از عالم اجساد و اکثف از عالم ارواح ست و بران تجسد ارواح و ظهور او را در صور مختلفه در عالم مثال بنا کرده اند و بقوله تعالی فتمثل لها بشرا سویا بدان استیناس توانکرد انتهی الغرض منه بعده از باب شصت و سوم فتوحات مکیه تحقیق این عالم نقل کرده و گفته از اینجا معلوم شد که این عالم خیال محض نیست بلکه مثال محسوس ست و بارها تصدیق وی در خارج اتفاق افتاده چون این مقدمه ممهد شد محتمل که این نیز از ان قبیل باشد و این زمانه برای بعض مردم ایام و برای بعض سنین بود و همه موجود و محقق ست و لهذا بروی احکام مرتب شده و تمام نماز دران واجب گردیده کافی لحدیث الماره و در اینجا یک وجه دیگر ست که ابعد ازین هر دو وجه ست آنرا ذکر نمیکنیم و الله اعلم انتهی کلامه و در رساله حشریه گفته شیخ محی الدین بن العربی که از محققان اهل کشف اند نوشته اند که قصوری این روز چنان دریافت می آید که در آسمان ابر غلیظ از هر جانب محیط باشد و روشنی ضعیف که در چنین روزی باشد بتاریکی محض مبدل نشود و قرص آفتاب نمایان نگردد پس مردم بحکم شرع قدیم به تخمین و اندازه وقت مکلف باشند و الله اعلم انتهی گویم مراد صاحب شاعه بیکو جه دیگر که آنرا بعید تر گفته شاید همین وجه ست و اما کیفیت خروج دجال پس روایات دران مختلف آمده و ابسط احادیث درین باب حدیث نواس نزد مسلم و غیره و حدیث ابو امامه نزد ابن ماجه و ابن خزیمه و حاکم و ضیاء مقدسی و حدیث ابن مسعود نزد نعیم بن حماد و حاکم و حدیث ابو سعید نزد مسلم و نزد بخاری معنی او و حدیث ابو سعید نزد حاکم ست و ما این احادیث را بیک مساق سیاق میکنیم و بحسب تیسیر و امکان میان اختلافاتش جمع مینمائیم و بعض روایات از غیر ایشان هم زیاده میاریم و بالله التوفیق گفت راوی خطبه کرد رسول خدا صلعم و فرمود بدرستیکه نبود در زمین از روزیکه پیدا کرد خدا ذریت آدم را بزرگ تر از فتنه دجال و خدا تعالی نفرستاد هیچ پیغمبر را مگر آنکه تحذیر کرد امت خود را از دجال و من آخر پیغمبرانم و شما آخر امم هستید و وی بیرون آینده ست در شما لا محاله پس پست کرد یعنی کلام را و روی و بلند ساخت تا آنکه گمان کردیم که وی در طائفه نخل ست چون رفتیم بسوی او بشناخت این را از ما و فرمود غیر دجال اخوف ست نزد من بر شما اگر بیرون آید دجال و من در شما باشم پس منم حجیج او بجای شما و من حجیج هر مسلمان و اگر بیرون آید بعد من پس هر کس حجیج نفس خود ست و الله تعالی خلیفه من ست بر هر مسلمان و وی بیرون آید از خله یعنی از طریقی که میان شام و عراق ست و براگیرد سرایا و جنود یمین و شمال یعنی فساد کند در زمین و بر مقدمه او یعنی لشکر او هفتاد هزار کس باشند از یهود اصفهان و بر ایشان مردی باشد بسیار موی بگوید اسمع اسمع یعنی بشنو و بشنو و فرمود آنحضرت ای عباد الله ثابت مانید من وصف میکنم او را برای شما وصفی که نکرده ست آنرا کدام پیغمبر پیش از من وی ظاهر شود و بگوید من پیغمبرم و نیست پیغمبر بعد از من باز دوباره گوید وی که من ربشما هستم و نبینید شما رب خود را

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تا آنکه بمیرند و وی یک چشم ست و ربنا یک چشم نیست و مکتوب ست میان هر دو چشم او لفظ کافر بخواند آنرا هر مومن کاتب و غیر کاتب یعنی حروف تهجی برین صورت ک ف ر چنانکه در بعض روایات تصریح وی آمده و از فتنهٔ اوست که با وی جنت و نار باشد پس نار او جنت و جنت او نار ست هر که مبتلا شود بنار او باید که استغاثه کند بخدا و بخواند فواتح سورهٔ کهف پس میشود این نار بر وی برد و سلام چنانکه بر ابراهیم شده بود و از فتنهٔ اوست چنین و چنان و ذکر ش پیشتر کرده ایم در رساله حشریه گفته بر جبین او حروف ک ف ر آشکار بود که هر مسلمان خواننده و ناخواننده دریابد و غیر اهل ایمان آنرا نشناسد و همراه او آتشی باشد کلان بنام دوزخ و باغیچے باشد وسیع بنام بهشت مخالفان خود را در آتش اندازد و محبوبان خود را در بهشت ولیکن آتش او در حقیقت صفت باغ خوش هوا دارد و بهشت او صفت آتش سوزان همراه او آب نان باشد هر که را خواهد بدهد و هر که را خواهد ندهد چون بر فرقه بگذرد اقرار الوهیت او بکند ابر را بگوید ببار پس ببارد و زمین را بگوید زراعت بیار و درختان را بگوید بار آرید و مویشی را بگوید پر شیر و پر گوشت گردید و اگر مخالفت او کنند باران و زراعت بند کند و میوه و شیر باز دارد و جانوران لاغر شوند تا حتی دجال او السبع پیغمبر باشد و مردم را بترساند و بگوید که این بسیج کذاب ست حذر کنید او را لعنت خدا باد بروی و بد هد او را خدا آن سرعت که لاحق شوند او را رجال و در روایتی روبروی او دو مرد باشند که بترسانند اهل قری را هر گاه داخل شوند آن هر دو در کدام قریه انذار کنند اهل او را و چون بیرون روند از آن قریه در آیند در وی اول اصحاب دجال و داخل شود دجال در همه شهرها جز مکه و مدینه و بگذرد بمکه مکرمه و آنجا خلقی عظیم باشد پس بگوید تو کیستی وی گوید من میکائیل ام فرستاده ست مرا خدا یتعالی تا منع کنم ترا از حرم او و بگذرد بمدینه منوره و آنجا هم خلقی عظیم باشد گوید تو کیستی وی گوید من جبریل ام فرستاده ست مرا خدا یتعالی تا منع تو از حرم رسول او کنم و دیگر روایتی آمده باقی نماند هیچ شهری از هر طرف مگر آنکه پامالش کند دجال و غالب شود بر ان الا مکه و مدینه که آنجا نیاید بر نقبی از نقاب و مگر آنکه ملائکه بسیوف بهم از میان کشیده پس بگذرد بمکه و چون میکائیل را ببیند بگریزد و پشت دهد و صبح کند و برآیند بسوی او منافقان مکه و بگذرد بر مدینه همچنان تا آنکه فرود آید نزد ضرب احمر متصل منقطع سبخه در رساله حشریه گفته وی نزدیک مکه سطحه نزول نماید و در مکه بحفاظت ملائکه در آمدن نتواند و از آنجا اراده مدینه منوره نماید در آن ایام مدینه منوره را هفت دروازه باشند و حق تعالی بر هر دروازه دو فرشته بفرستد که شمشیر را علم کرده استاده باشند و فوج دجال را دبدبه و رعب نایند و او را در شهر راه ندهند و در رجفت مدینه را سه زلزله آید هر کسی که در دل عقیدهٔ بد و نفاق داشته باشد بخوف آن زلزله از شهر بیرون آید و در سحر دجال گرفتار شده با او ملحق گردد آنجا متوجه شود بسوی او مردی از مومنین و بگوید یاران خود را والله که میروم بسوی این مرد و می نگرم که این همان ست که رسول خدا صلعم از وی ما را ترسانیده یا نه اصحاب او گویند نگذاریم ترا که نزد او روی و اگر دانیم که وی ترا قتل خواهد کرد چون نزد او روی بگذاریم ترا و لکن میتر سیم که در فتنه اندازد ترا پس این مرد مومن ابا کند بر ایشان مگر آنکه بیاید او را و روانه شود و برود تا آنکه نزد مشابخ دجال یعنی طلائع او بیاید آنها بگویند کجا میروی وی گوید قصد این مرد دارم که بیرون آمده ست آنها گویند مگر ایمان بر رب ما نمیداری مومن گوید وی رب حق ما نیست آنها گویند او را بکشید و بعض مر بعض را گویند که آیا رب شما نهی نکرده ست از آنکه احدی را نکشید بدون حکم او پس

Presented by: Rana Jabir Abbas

مومن را نزد دجال فرستند و گویند گرفتار کردیم کسی را که چنین و چنان میگوید آیا بکشیم او را یا بگذاریم وی گوید ترا بقر
پس او را نزد دجال برند مومن چون دجال را بیند بمنعت رسول خدا صلعم که از وی خبر داده بشناسد و بگوید ای مردم
این دجالی ست که رسول خدا صلعم ذکر وی فرموده دجال او را زدو کوب کناند باز بگوید که اطاعت من کن در چیزیکه ترا امر کنم
ورنه دو پاره کنم ترا مومن ندا کند ایها الناس این ست مسیح کذاب دجال هر که عصیان او کند وی در جنت ست و هر که
اطاعتش نماید وی در نار ست دجال حکم کند و پشت و شکم او را بضرب کشاده نمایند باز گوید والذی احلف به لتطیعنی
او لاشقاق شقتین وی گوید تو مسیح کذابی بران حکم شق وی کند و بمنشار او را از سر تا پا دو پاره کنند و در روایتی ست که
مخدر جله فوضع حدیدته علی عجب ذنبه فشقه شقتین و دورا فگنند این دو پاره را بقدر نشانه تیر وستی کند دجال میان هر دو
پاره و بگوید او لیای خود را خبر دهید مرا که اگر زنده کنم او را نخواهید دانست شما که من رب شما هستم گویند آری پس یک
پاره یا صعید را که نزد اوست بزند و گوید برخیز وی برخاسته بایستد او لیاء او این را دیده تصدیق وی کنند و یقین آرند
که وی رب ایشان ست و اجابت او کنند و اتباع او نمایند و مومن را گوید ایمان نمی آری بمن وی گوید زیاده نشدم در تو
مگر در بصیرت یعنی خوب شناختم ترا و در روایتی این لفظ ست لا نا الآن باشد فیک بصیرة منی بعده ندا کند در مردم
آگاه باشید که این مسیح کذاب ست و وی بعد من این کار با حدی نتوانست کرد دجال گوید والذی احلف به لتطیعنی
افلا یحسبک لا لقینک فی النار یعنی سوگند بکسیکه قسم او میخورم اطاعت من کنی ورنه ترا ذبح کنم و در آتش دوزخ اندازم این مرد
مومن گوید هرگز اطاعت تو نکنم پس دجال او را بگیرد تا ذبح کند و از رقبه او تا استخوان سینه نحاس اندازد و راهی دیگر بسوی
او نیابد و در روایتی آمده که بنهد بر جلد او صفایح نحاس و اثر نکند در وی سلاح ایشان پس هر دو دست و پای او گرفته
بیندازد در مردم گمان کنند که او را در آتش افگنده حالانکه وی در جنت افتاده آنحضرت صلعم فرموده این مرد اقرب
مردم ست در درجه از من و اعظم ناس حق در شهادت نزد رب العالمین در اشاعه گفته این مرد مومن خضر علیه السلام ست
علی الاصح چنانکه در بعض احادیث تصریح آمده و کشف صحیح بران دلالت نموده و بعضے گفته اند که یکی از اصحاب کهف
باشد چه گذشت که آنها اصحاب مهدی باشند و اینقول ثانی ضعیف ست قاله فی الفتوحات انتهی گویم هر دو قول
ضعیف ست زیرا که بقای خضر صاحب موسی علیهما السلام بحدیثی صحیح ثابت نیست و آنچه از احادیث مفهوم میشود عدم
بقای اوست تا دهر طویل و کشف صوفیه در امثال این امور حجت نیست خدا میداند که در کشف چه می بینند و چه می فهمند
چه میگویند و ائمه محدثین متفق اند بر نفی حیات وی و ادله ایشان قوی و صحیح و راجح ست و درین احادیث نام خضر در صاحب
کهف نیامده ممکن که مردی صالح از مومنان مدینه منوره باشد و در وقوع این استقلال پیش دجال از بین مومن کدام
استبعاد ست که برای آنحضرت و صاحب کهف در کار باشد صحابه رضی الله عنهم پیش ازین استقلال پیش اعدار
خدا و رسول بزوی کار آورده اند عارف سیر ایشان قوت ایمان ایشان را نیک میشناسد و آنکه صاحب اشاعه
گوید که در بعض احادیث تصریح نام خضر آمده اگر این روایت را بلفظه ایراد میکرد و نام مخرج و راوی حدیث بر زبان خامه
می سپرد سخن دران بروجه بسط او اکرده میشد ظاهر آنست که این قسم روایات مصرحه باسم خضر صحیح نباشد حافظ ابن حجر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عسقلانی رح در کتاب الاصابہ فی تمییز الصحابہ روایات خضر را بروجہ استیعاب ذکر کردہ و دران کلام نمودہ کہ فوق آن متصور نیست
و خلاصہ اش در فتح الباری نوشتہ تحصیل آن ہمہ عدم ثبوت حیات خضر تا این زمان ست و کاتب حرف نیز این بحث را بروجہ
تلخیص و تنقید در تفسیر جوہر و فتح البیان فی مقاصد القرآن بذیل قصہ موسیٰ و خضر علیہما السلام نوشتہ ہر کہ خواہد بدان رجوع کند و عجب ست از
صاحب اشاعہ کہ با وجود کثرت نقل درین کتاب از حافظ ابن حجر دریغا اعتماد بر قول وی نمودہ و دست بدامن فتوحات زدہ مدار صحت
بر کشف مشایخ نہادہ با آنکہ این قسم کشف کشف عورت بیش نیست و کیف کہ ہر چہ بسندش منتہی برسول معصوم نمیشود و صلاح
پوچ و پادر ہوا ست ہر کہ گوید و ہر کہ کجا کہ بوید فتوحات مدینہ کہ عبارت از احادیث نبویہ باشد چہ کم ست تا بفتوحات مکیہ کہ عبارت
از اوہام بشریہ باشد آویختہ آید ۵ باغ مرا چہ حاجت سرو و صنوبر ست ۵ شمشاد خانہ پرور ما از کہ کمتر ست ۵ علاوہ این الفاظ
حدیث مذکور صریح ست در آنکہ این مرد مومن خضر نیست زیرا کہ قول وی لانظر اہو الذی انذرنا رسول اللہ صلعم ام لا و
گفتگوی او با اصحاب خود در بارۂ رفتن نزد دجال دلالت میکند بر آنکہ این مومن مردی از سکنۂ مدینۂ طیبہ ست اگر خضر بود
حوالۂ انذار بر آنحضرت نمیکرد بلکہ ذکر انبیای سابق ہم می نمود و ہکذا قولہ یا ایہا الناس ہذا الدجال الذی ذکر رسول اللہ صلعم
و قولہ ہذا ملیح الکذاب الدجال الی غیر ذلک بین سیاق الحدیث و سیاقہ و لہذا در رسالہ حشریہ گفتہ کہ بزرگی باشد در کمال جوانی
کہ برای مناظرۂ دجال بیرون آید الی آخر القصہ و بالجملہ چون دجال در سواد مدینہ مشرفہ فرود آید مدینہ منورہ سہ بار رجفہ
کند و در وی زلزلہ آید و ہر کہ دران از منافقان و منافقات باشد بیرون رود و این بلدۂ مطہرہ آنروز نفی خبث خود کند
چنانکہ کورۂ آہنگر خبث آہن را می افگند و آنروز را یوم الخلاص خوانده شود و آخر کسی کہ بسوی دجال برآید زنان باشند
تا آنکہ مردی بسوی مادر و دختر و خواہر و عمہ خود رجوع کند و توثیق رباط نماید تا مبادا بسوی وی برآیند و در رویتی آمده
یوم الخلاص و ما یوم الخلاص قالہ ثلاث مرات یجئ الدجال فیصعد احدا فیطلع فینظر الی المدینۃ و یقول لاصحابہ الا ترون الی ہذا
القصر الابیض ہذا مسجد احمد یعنی روز خلاص و رزیست کہ دجال بر کوہ احد رود و ہمانا مدینہ را بہ بیند و یاران خود را بگوید
این قصر سفید را می بینید این مسجد احمد ست صلعم در آن ساعہ گفتہ این یکی از معجزات رسول خدا صلعم ست و اخبار ست
از وی با آنکہ مسجد وی مرتفع و مبیض بحص گردد زیرا کہ در زمن وی مبنی بود بحجر یعنی شاخ خرما و واقع شد آنچہ خبر داد آنحضرت
صلعم بدان چہ مسجد شریفش از مسافت بعیدہ سفید مینماید و منابر او لامع اند بیاض و شاید کہ خروج دجال قریب ست کہ
این بنا را ببیند و اللہ اعلم گویم سفید بودن مسجد شریف در زمن صاحب شاعہ دلیل قرب خروج او نمی تواند شد
چگونہ کہ در ہنگام خروج او نیز او را از سر نو سفید کنند چہ ترمیم عمارت دران ہمیشہ جاری ست و اول
ظہور مہدی باید تا وی خروج کند و اللہ اعلم بعدہ دجال بمدینہ آید و ہر نقب از انقاب فرشتہ را بیند کہ شمشیر از میان کشیدہ
با تیغ برہنہ استادہ ست ناچار بسخۃ الحرق بیاید و در لفظی باین سخۃ فرود آید و مدینہ سہ زلزلہ کند ہر منافق و منافقہ
و ہر فاسق و فاسقہ از وی بسوی دجال بیرون رود و مدینہ از ایشان خالص گردد و این یوم خلاص ست اخرجہ احمد
و الحاکم عن حجیر بن الاوزع ام شریک بنت ابی العکر گفتہ ای رسول خدا صلعم عرب آن روز کجا باشند فرمود ایشان دران
روز کمتر بودند و بیت المقدس ایشان را بسوی خود کشیده باشد و پیش ایشان مہدی باشد مردی صالح پس توجہ کند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

دجال بسوی شام و بگریزند مسلمانان بسوی جبل دخان که در شام ست وی آمده ایشانرا محاصره کنند و حصار ایشان سخت گردد
و جهد شدید با ایشان رسد در رساله حشریه گفته دجال از نجا قصد ملک شام کند چون نزدیک دمشق رسد حضرت مهدی در دمشق سید باشد
بسامان جنگ طیار کرده لشکر تقسیم میمنه و میسره و اسباب حرب و ضرب نموده باشند انتهی و در روایتی آمده که شک کنند مردم در دجال یعنی
وقتیکه قادر نشود وی بر ین مرد مومن بار دیگر وشتابی کند بسوی بیت المقدس و برآید بالای عقبهٔ افیق و بیفتد سایه او بر مسلمانان
پس ترکشند کمانهای خود را برای قتال او و قوی تر در ایشان کسی ست که بروک کند یا بنشیند از جوع و ضعف زیرا که
پیش از خروج دجال سه سال قحط شدید افتد و جوع شدید بمردم رسد چنانکه در ذکر فتن او گذشته و قوت مومن در ان زمان
تهلیل و تسبیح و تحمید باشد تا آنکه چون حصار دجال بر ایشان دراز گردد مردی بگوید این حصار و جهد تا کجاست بیرون آید
بسوی این دشمن تا آنکه حکم کند او تعالی میان ما بشهادت یا بفتح نیستید شما گر در میان و حسنه باشهید شوید یا غالب کند شما
خدا تعالی بر ایشان پس بجهت کنند بر قتال سختی که میداند خدا صدق آن از جانهای ایشان پستر بگیرد ایشان را تاریکی که نه بیند
یکی از ایشان در ان ظلمت کفدست خود را و فرود آید عیسی بن مریم و دور گردد تاریکی از ابصار ایشان و در میان ایشان بر دست
که بروی لامه ست گویند تو کیستی وی گوید منم بندهٔ خدا و کلمه او عیسی اختیار کنید یکی را از سه چیز بفرستد خدا تعالی بر دجال و
جنود او عذاب جسیم یا خسف کند او را زمین یا بگذارد بر وی سلاح شما و بازدارد سلاح او را از شما گوید ای رسول خدا این شق اخیر
شافی تر ست برای صدور ما پس آن روز بینی یهودی عظیم طویل اکول شروب اگه بر نمیخیزد دست او بسیف از رعب فرود آیند
مسلمانان بر ایشان مسلط گردند بر آنها و در روایتی آمده که درین اثنا که امام ایشان مهدی نماز میگذارد با ایشان نماز صبح که فرود
آید بر ایشان نبی خدا عیسی بن مریم علیه السلام وقت صبح و برگردد مهدی بر جعت قهقری تا تقدم کند عیسی و نماز گذارد با مردم
و گفته شود او را که روح الله مقدم شو و این حرف کسی گوید که احرام نماز نبسته باشد عیسی فرماید امام شما متقدم شده نماز
با مردم بگذارد و بنهد عیسی دست خود میان هر دو کتف او و بگوید او را یعنی مهدی را که پیش رو زیرا که اقامت نماز برای تو
گفته اند پس نماز گذارد با ایشان امام ایشان و چون برگردد عیسی فرماید فتح کن پس فتح کند و در پس او دجال باشد
با هفتاد هزار یهودی که هر یکی از ایشان صاحب سیف محلی و ساج ست دجال چون نظر بعیسی کند بگدازد چنانکه نمک در آب
میگدازد و بگریزد عیسی فرماید مرا در تو ضربه هست که سبقت نکنی مرا بآن ضربه پس دریابد او را نزدیک باب لد شرقی دمشق
و قتل کند او را و شکست دهد خدای تعالی یهود را گویم لد بضم لام و تشدید دال مهمله بروزن ند بلده ایست در ناحیه بیت المقدس
میان او و رمله مقدار یک فرسخ ست بسوی دمشق و در روایت مسلم آمده پس درین اثنا که وی یعنی دجال بر ینحال باشد بفرستد
خدا تعالی مسیح بن مریم را و فرود آید نزد مناره بیضاء شرقی دمشق میان دو مهروده بذال معجمه و مهمله بمعنی مصبوغه هر دو و آن چیزی
زرد رنگ ست یا رنگین باشد بزعفران یا ورس و اصابع کف او بر اجنحه دو فرشته بود چون سر نگون کند بچکد آب از سوی او
و چون بر بر دارد منحدر شوند از وی مثل جمان یعنی دانه های سیم که بر صورت گوهر سازند پس حلال نیست کافری را که بیابد
بوی نفس شریف وی علیه السلام مگر آنکه بمیرد و نفس وی منتهی شود تا آنجا که نظر کار کند و بطلبد دجال را و بیابد او را بر باب لد
و بکشد او را و اخرج الترمذی من حدیث مجمع بن حارثة بلفظ یقتل ابن مریم الدجال بباب لد و من حدیثه ایضاً عند احمد بلفظ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یقتل ابن مریم الدجال بباب لد وفی حدیث اوس بن اوس عند الطبرانی فی الکبیر ینزل عیسی بن مریم عند المنارة البیضاء شرقی
دمشق وفی حدیث عبد الرحمن بن یعقوب بن نافع بن کیسان عن ابیه عن جده عند ابن عساکر بلفظ ینزل عیسی بن مریم عند باب دمشق
عند المنارة البیضاء بست ساعات بین النهار فی ثوبین ممشقین کانما یخدر من راسه اللولو وفی حدیثه ایضا عند البخاری فی تاریخه
بلفظ ینزل عیسی الخ ودر روایتی آمده نازل شود عیسی بن مریم وندا کند وقت سحر ای مردمان کدام مانع ست شما را از انکه بیرون
ائید بسوی این کذاب خبیث وبشنوند همگنان این ندا را که آمد شما را فریادرس مدد گار گویند این کلام مردی سیر شکم ست ودر خشان
شود زمین بنور رب خود وفرود آید عیسی بن مریم وگوید ای معشر مسلمان حمد کنید پروردگار خود را وتسبیح او گویید یعنی این حمد
وتسبیح قوت ایشان باشد کما مر پس همچنان کنند واراده کنند یعنی اصحاب دجال گریختن را وتنگ کند خدا یتعالی بر ایشان
زمین را چون در نصف ساعت بر باب لد بر سند اتفاقا آنجا عیسی علیه السلام باشد دجال عیسی را دیده بعض یاران خود را
گوید بر پا کن نماز را این حرف از خوف عیسی علیه السلام گفته باشد بعده دجال عیسی را گوید ای نبی خدا اقامت نماز گفته شده
ست وی فرماید ای دشمن خدا گان کردی که تو رب العالمین بوده پس نماز برای کدام یک میگذاردی وبر ندارد او را مقرعه وبقتل
رساند در اشاعه گفته طریق جمع میان این روایات آنست که عیسی علیه السلام اول بدمشق نزول فرماید بر منارهٔ بیضاء واین
منارهٔ امروز موجود ست نزول او بر شش ساعت از روز اتفاق افتد واز فتوحات گذشته که وی با مردم نماز عصر بگذارد
واز اینجا احتمال میرود که نزول او بعد نماز ظهر باشد ودر اشتغال او به یهود ونصاری وقت عصر در آید پس با ایشان نماز عصر
بگذارد چنانکه در روایتی هست بعده ببیت المقدس تشریف آرد ودفعتا دمسلمانان رسد ودر نماز صبح با ایشان ملحق گردد
ومهدی علیه السلام احرام نماز بسته باشد وهمه مردم یا بعض ایشان تحریمهٔ نماز بسته باشند منجمله ایشان یکی نزدوی بیاید
وبرای تقدیم بگوید ومهدی در نماز باشد ودر حقیقت فرماید وعیسی را بعض مردم بگویند که متقدم شود وی این قائل را
جواب دهد که تقدم امام شما را باید ومهدی علیه السلام اجابت این امر بفعل کند وقائل اجابت آن بقول تا که هر جواب بر طبق سوال
باشد وهرگاه صبح نمایان گردد اصحاب دجال بگریزند زمین بر ایشان تنگ گردد وعیسی علیه السلام ایشان را بباب لد
دریابد واین مصادف صلوة ظهر افتد ودجال بعین حیله خلاص خود باین وجه جوید که نماز قائم شده ست بگذارید وچون بشناسد
که خلاص از دست شریف او ممکن نیست از غایت خوف همچو نمک در آب بگدازد وعیسی علیه السلام او را دریافته بقتل رساند یا انکه
یعنی مذکور نماز دیگر وقت انتشار کند با انکه وی تاویل کرد آن را بر ضلالت وجهالت خود باو تعالی وقریب این تاویل ست
انچه در روایت ابن المبارک از علی کرم الله وجهه آمده بکشد او را خدا یتعالی در شام بر عقبهٔ افیق وقت سه ساعت از
روز بر دست عیسی بن مریم در قاموس گفته افیق کامیر ومنه عقبة افیق انتهی ودر اینجا یک وجه دیگر ست که اقرب بسوی تحقیق ست
وآن آنست که پیشتر گذشته که نماز در ایام قصار که آخر ایام دجال ست بر اندازه بگذارند پس محتمل که این وقت موافق این تقدیر
افتد وبرین تقدیر هیچ اشکال نیست در نزول او بدمشق وقت شش ساعت روز در گذاردن نماز عصر را بمردم وهذا
جواب مبنی علی التحقیق والمهدی الا الحق ویهدی السبیل ودر حدیث انس مرفوعا آمده سیدرک رجلان من امتی عیسی بن
مریم ویشهدان قتال الدجال اخرجه الحاکم فی المستدرک وابن خزیمه بعده حق تعالی یهود واصحاب دجال را شکست دهد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

و باقی نماند هیچ چیز از مخلوق خدا که متواری کند یهودی را مگر آنکه گوید یا ساز د خدا یتعالی آن شے را شجر یا شد یا حجر یا حائط
یا دابہ بانگ ای عبد اللہ مسلمان این ست یہودی وی موایۃ ہذا دجال یعنی اینست دجال بیا و بکش او را مگر شجر غرقد کہ از
اشجار یہود ست وی ہیچ نگوید قال رسول اللہ صلعم فیکون عیسی بن مریم نبے امتی حکما عدلا و اماما مقسطا یعنی پس باشد
حضرت مسیح در امت من حاکم عادل و امام منصف و قصہ عیسی انشاء اللہ تعالی مفصل بیاید و اما کیفیت نجات مومن از دجال پس نجات مومنی دو گونہ
ست بعلم و بعمل اما علم پس باینطور کہ بداند کہ وی میخورد و می نوشد و خدا یتعالی منزہ ست از اکل و شرب و وی اعور ست و
خدای ما اعور نیست و ہیچکے خدا را نہ بیند مگر بعد از موت و این را مردم در زندگی خود بہ بینند قبل از مردن خود یا الی غیر ذلک
محامر و اما عمل پس باید کہ ملتجی شود بسوی یکی از دو حرم محترم زیرا کہ دجال در انہا داخل نشود یا التجا کند بسوی بیت المقدس
یعنی مسجد اقصا یا بسوی مسجد طوی چہ در بعض روایات آمدہ کہ آنجا ہم نرسد و بخواند آیات فواتح سورہ کہف یا بگریزد بسوے
وحیال و براری یعنی کوہ و دشت چہ اکثر دخول او در قری باشد عبیدہ بن عمر گفتہ قومہا در صحبت دجال باشند و گویند
ما در صحبت وی ہستیم و میدانیم کہ او کافر ست لیکن صحبت برای خوردن طعام او و رعی از شجر ست چون خشم خدا نازل شود
بر ایشان ہم فرو آید اخرجہ نعیم بن حماد یا تلف زند در روئی او چہ از ابی امامہ مرفوعا آمدہ کہ ہر کہ ملاقات کند از شما او را پس
باید کہ تلف زند در روی او رواہ الطبرانی و تسبیح و تہلیل کہ این قوت مومن ست دران قحط سال یا ہر کہ مبتلا شود
بوی ثابت ماند و صبر کند و اگر بیفگند او را در نار پس ہیچ شد چشم خود و استغاثت نماید بخدا و این نار بروے سلام گردد
و اما قاتل دجال پس معلوم ست کہ عیسی علیہ السلام او را قتل کند و الحمد للہ رب العالمین ابن ماجہ گفتہ طنافسی را شنیدم
میگفت کہ شنیدم مجاہدی را میگفت یعنی ان یدفع ہذا الحدیث یعنی حدیث الدجال الی الموذب حتی یعلمہ الصبیان فی الکتاب
انتہی و از علامات خروج او ست نسیان ذکر او بر سنا بر فصل در بیان دجال بودن ابن صیاد اختلاف کردہ اند صحابہ
من بعدہم و اہل حدیث در آنکہ دجال مذکور ابن الصیاد ست یا دیگر غیر او بر دو قول و ہر قول را ادلہ ست در فتح الباری میان آنہا
جمع کردہ ملخص وی اینست کہ در حدیث جابر نزد بخاری آمدہ کہ وی حلف میکرد کہ ابن صیاد دجال ست و میگفت شنیدم
عمر را سوگند خورد نزد رسول خدا صلعم و انکار نکرد آنحضرت بروی و ابن عمر گفتہ ابن صیاد را دو بار دیدم یکبار اول
و بار دیگر کہ او را دیدم چشم او طاق شدہ بود و در لفظی ناقص شدہ بود و این چشم بیرون برآمدہ مثل چشم شتہ گفتم این
چشم تو کی کور شد گفت نمیدانم گفتم نمیدانی و این چشم در سر ست گفت اگر خدا خواہد این را در عصای تو بگرداند و مسح
کرد چشم خود را و آواز کرد سہ بار آواز سخت مثل نعیر حمار یاران من گمان کردند کہ نگر من او را بعصای خود زدم تا آنکہ
بشکست و من ہم اللہ ہرگز ندانستم کہ چہ شد و در لفظی آمدہ کہ با او یہودی بود وی گمان کرد کہ من دست خود بر سینہ اش زدم
و گفتم تو سوا شو ہرگز تجاوز نکنی از قدر خود و این باجرا بحفصہ ذکر کردم گفت چہ میخواہی از وی نشنیدہ کہ بیرون آید و دجال
نزد غضبہ کہ بکند آنرا و در لفظی آمدہ برانگیزد او را بر مردم غضبی کہ وی کند اخرجہ مسلم و عبد الرزاق بسند صحیح و ابن صیاد
را ابا سعید خدری قصہ واقع شد کہ تعلق دارد بامر دجال مسلم از وی بطرق آوردہ گفت ابو سعید ہمراہ شدم با ابن
صیاد گفت نمی بینی چہ دیدم از مردم و در لفظے ست قصد کردم کہ رسنے گرفتہ بدرختی آویزم و گلوی خود را بدان خفہ کنم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از انچه میگویند مرا مردم ای اباسعید گمان میکنند که من دجالم نشنیده ٔ تو رسول خدا را صلعم میگفت که وی یهودیست و
من مسلمان شده ام و میفرمود که نمی آید مکه و مدینه را و من در مدینه پیدا شده ام و الحال اراده ٔ مکه دارم و میفرمود که او را اولاد
نشود مرا اولاد است و در روایتی ست که گفت ابوسعید نزدیک شدم که او را معذور دارم گفت و لکن من بیشناسم او را و مولد او را
و کجاست و الان و در روایتی ست که اگر عرض کنند وی بر من که من دجالم مکروه ندارم گفت ابوسعید پس گفتم او را با تمام سایر الیوم
این همه احادیث دالست بر دجال بودن ابن صیاد و حافظ ابن حجر گفته و لیکن این همه احادیث نص صریح نیند در آنکه ابن صیاد همان دجال مذکور
ست زیرا که آنحضرت صلعم در وی قول مردد گفته و فرموده ان یکن هو و این ترا دائل قدوم او بمدینه بود و چون تمیم داری او را
خبر کرد جزم فرمود بانکه دجال همان محبوس ست که تمیم او را دیده و حدیث او بیاید و حلف عمر نزد رسول خدا صلعم مبنی بر ظن او ست
و سکوت آنحضرت صلعم بجهت آن بود که وی در آنوقت متردد بود و حلف جابر یعنی بر حلف عمر ست نزد رسول خدا صلعم و غایت
حدیث ابوسعید آنست که ابن صیاد یکی از دجاجله باشد و از اتباع دجال کبیر بود گوییم یا ابوسعید حدیث آنحضرت صلعم را از تمیم داری
نشنیده باشد بنا بر شش چنین گفته حافظ ابن حجر فرموده و اما تخریج ابوداود از حدیث ابی بکره مرفوعا که مکث کند پدر دجال سی
سال او لاد نشود او را بعده پیدا شود غلامی اعور اخرس اقل الثقع و بخواند بدجال او و وصف فرمود پدر و مادر
او را گفت پس شنیدیم خبر مولودی که پیدا شد در یهود و رفتم من و زبیر بن العوام در آمدیم بر والدین او ناگاه وصفی که آنحضرت صلعم
کرده بود بوده ست گفتیم شما را اولاد هست گفتند سی سال ست که ما را اولاد نمیشود حالا این پسر یک چشم گنگ اقل الثقع پیدا
شد الحدیث پس بیهقی در جواب از ین روایت گفته که متفرد ست بدان علی بن زید بن جدعان و نیست قوی حافظ گفته و ست میگیند
این حدیث را آنکه اسلام ابوبکره حین نزول از طائف بعده وقت حصار او در سنه ٔ هشت از هجرت و در صحیحین ست که چون وی مجتمع
شد با رسول خدا صلعم در نخلستان بود همچو محتلم یعنی مراهق بود و در بلوغ آمده و قد قارب الحلم پس ابوبکره زمان مولد او در یابد
از کجا دریافته حالانکه وی در مدینه ساکن نشده مگر قبل وفات رسول خدا صلعم بدو سال و چگونه در زمن آنحضرت همچو محتلم باشد
پس انچه در صحیحین ست همان معتمد علیه ست بعده از بیهقی نقل کرده که نیست در حدیث جابر زیاده از سکوت آنحضرت صلعم بر حلف
عمر تو محتمل که آنحضرت متوقف باشد در امر وی باز تبیینی از طرف او تعالی آمده که دجال غیر اوست چنانکه مقتضای قصه
تمیم داری ست حافظ گفته بعضی توهم کرده اند که حدیث فاطمه بنت قیس در قصه ٔ تمیم مفرد ست حالانکه
این چنین نیست چه با فاطمه بنت قیس ابوهریره و عایشه و جابر هم آن را روایت کرده اند و
حدیث ابوهریره را احمد و ابوداود و ابن ماجه و ابویعلی روایت نموده و حدیث عایشه حدیث فاطمه مذکوره ست از شعبی
گفت ملاقات کردم قاسم بن محمد را وی گفت گواهی میدهم بر عایشه که حدیث کرد مرا چنانکه حدیث کرد فاطمه و حدیث جابر را
ابوداود و لبسند حسن آورده و حدیث فاطمه بنت قیس را مسلم و ابوداود بالمعنی اخراج نموده اند و ترمذی و ابن ماجه و ترمذی
گفته حسن صحیح و لفظ روایت مسلم اینست که گفت شنیدم منادی رسول خدا را صلعم ندا میکرد الصلوة جامعة پس بر آمدم
بسوی مسجد و نماز گذاردم با رسول خدا و چون نماز گذارده شد بر منبر وی نشسته بود و می خندید و فرمود گفت بگیرد هر انسان جای
نماز خود را یعنی بجائی خود بنشیند باز فرمود میدانید که چرا فراهم کردم شما را گفتند خدا و رسول دانا تر اند فرمود والله جمع

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نکردم شمارا برای رغبت یا رهبت و لکن جمع نمودم برای آنکه تمیم داری مردی نصرانی بود آمد و اسلام آورد و حدیث کرد مرا حدیثی که
موافق افتاد چیزیرا که حدیث میکردم شمارا بدان از مسیح دجال حدیث کرد مرا بانکه وی نشست در سفینه یعنی کشتی دریائی با
سی کس از قبیلهٔ لخم و جذام پس لعب کرد با ایشان موج دریا تا یکماه در بحر پس بلجی شدند بسوی جزیره وقت غروب شمس و نشستند
در اقرب یعنی سفینه خورد که آنرا با سفینهٔ بزرگ می بندند و رکّاب سفینه دران برای قضاء حوائج میباشند پس داخل شدند در
جزیره و ملاقات کرد ایشانرا دابة الارض یعنی حیوانی بسیار موی غلیظ و در روایت ابوداود دست که ناگاه زنی هست که می کشد
موی خود را گفتند وای ترا کیستی تو گفت جساسه ام موسوم شدم بجساسه بفتح جیم و تشدید سین اولی بنا بر تجسس کردن او
اخبار را عبداللّٰه بن عمرو گفته دابة الارض که در آخر زمان بیرون آید و با مردم کلام کند همین ست پس گفت جساسه بروید بسوی
این مرد که در دیر ست که وی مشتاق خبر شماست گفت تمیم داری چون نام برد مرد را ترسیدیم از وی که مبادا شیطانه باشد و
رفتیم بشتاب تا انکه در آمدیم بدیر ناگاه در وی انسانی ست اعظم انچه گاهی دیده باشیم در خلقت در وثاق شدید مجموع
اندر دو دست او بسوی گردن او ما بین هر دو رکبهٔ او تا هر دو کعب او یعنی دست و پا بسته مقید ست گفتیم وای ترا کیستی
تو گفت قدرت یافتید شما بر خبر من پس خبر دهید مرا که کیستید شما گفتند ما مردم عرب ایم سوار شدیم کشتی دریائی را و اجبا
خبر کردند گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان بفتح موحده و بکسره نخوانند قریه در شام ست آیا ثمره میدهد و بار می آرد گفتیم آری
گفت آگاه باشید نزدیک ست که ثمر ندهد گفت خبر دهید مرا از بحیرهٔ طبریه در وی آب ست گفتند بسیار آب دارد گفت نزدیک
ست که آبش برود گفت خبر دهید مرا از عین زغر بضم زای و فتح غین معجمتین بر وزن صرد بلدهٔ معروف ست در جانب شرقی
دمشق درین چشمه آب ست و اهل می یابد این چشمه زراعت میکنند گفتیم آری این چشمه ما کثیر دارد و کسان او زراعت میکنند
ازین آب گفت خبر دهید مرا از نبی امین که وی چه کار کرد گفتند بیرون آمد از مکه و نزول کرد بیثرب گفت مقاتله کرد ند او را عرب گفتیم
نعم گفت چه کرد با ایشان پس خبر کردیم او را بانکه وی غالب شد بر انچه متصل اوست از عرب و اطاعت او نمودند گفت آگاه باشید
که این بهتر ست برای آنها که اطاعت کنند و من مسیحم و نزدیک ست که اذن داده شود مرا در خروج پس بیرون آیم و سیر کنم
در ارض و نگذارم هیچ قریه مگر هبوط کنم دران در چهل شب جز مکه و طیبه که این هر دو محرّم اند بر من هر گاه خواهم که درآیم
در یکی ازین هر دو پیش آید مرا فرشته که در دست او ست تیغ برهنه باز میدارد مرا از ان و بر ست یکه بر هر نقب از نقاب او
ملائکه باشند که حراست وی کنند فرمود رسول خدا صلعم و طعن کرد بمخصرهٔ خود و گفت هیهم یعنی عصا یا شاخی که در دست ملک باشد
و خطیب شاره میکند بدان وقت خطاب بر منبر مراد چوبدستی حوز دست که در دست شریف بود انیست طیبه سه بار گفت
این را یعنی مدینه آگاه باشید که حدیث کردم شمارا پس گفتند مردم نعم آگاه باشید که وی در بحر شام یا بحر یمن ست نی بلکه
از قبل مشرق ست و اشارت کرد بدست مبارک خود بسوی مشرق و در بعض طرق که نزد بیهقی ست آمده که وی شیخ
ست یعنی کهنه سال و سندش صحیح ست بیهقی گفته در وی این ست که دجال اکبر که در آخر زمان بیرون آید غیر ابن صیاد ست
و ابن صیاد یکی از دجالین کذابین ست که آنحضرت صلعم اخبار بخروج شان فرموده و این ها که میگویند ابن صیاد
دجال ست گویا قصهٔ تمیم داری نشنیده اند ورنه جمع میان این هر دو سخت بعید ست زیرا که چه متمم الیتیام سیگیرد آنکه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در اثنار حیات نبویه شبه محتمل باشد از انحضرت صلعم بادی مجتمع گشته او را پرسیده و وی در آخر حیات وی صلعم شیخی مسجون در جزیره
عرب از جزایر بحر موثوق بحدیث باشد و ایشان را از خبر وی صلعم استفتا کند که آیا بیرون آمده یا نه پس اولی آنست که حمل بر عدم
اطلاع کنند و اما اسلام ابن صیاد حج و جهاد او پس صریح نیست در آنکه وی غیر دجال ست چه احتمال دارد که خاتمه او بشر شود
ابو نعیم در تاریخ اصفهان از حسان بن عبد الرحمن عن ابیه آورده که گفت هرگاه فتح کردیم اصفهان را بود در میان عسکر ما
و در میان یهود فاصله یک فرسخ و بودیم ما که می آمدیم اصفهان بر اوغلها می آوردیم از انجا پس آمدیم در اصفهان روزی و دیدیم که یهود
پای های خود میکوبند و می زنند یعنی شادی میکنند و رقص می نمایند و دستی را که از ایشان بود پرسیدم این چیست گفت
پادشاه ما که بوی طلب فتح بر عرب میکنیم می آید پس شب نزد او بر سطح خوابیدیم و صبح نماز گذاردم چون آفتاب آمد ناگاه افروختگی از
طرف عسکر معلوم شد چون نظر کردم مردیست و بروی قبه از پرنیان ست و یهود پا میکوبند پس تا این دم عود نکرد حافظ گفته حسان
بن عبد الرحمن ایمنی شناسم باقی روات ثقات اند و ابو داود بسند صحیح از جابر آورده که گفت گم کردیم ابن صیاد را یوم حره و
رواه غیره بسند حسن و این خبر جابر تضعیف خبر مرگ او بمدینه و آنکه بروی نماز گذاردند و روی او را کشاده دیدند میکند و نیز
ملتئم نمیشود با خبر حسان بن عبد الرحمن زیرا که فتح اصفهان در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده چنانکه ابو نعیم در
تاریخ خود گفته و میان قتل عمر و قعه حره چهل سال ست چه وقعه حره در زمن یزید پلید بوده و غایت معذرت از وی اینست
که قصه مذکوره را والد حسان بعد فتح اصفهان دیدن ملت مشاهده کرده باشد و جواب لما در قول وی لما افتتحنا اصبهان
محذوف باشد و تقدیر عبارت چنین بود صرت اتعاهدها و اتردد الیها فجرت قصة ابن صیاد و زمان فتح اصبهان و زمان
دخول ابن صیاد در انجا متحد نباشد طبرانی در اوسط از حدیث فاطمه بنت قیس مرفوعا آورده که بیرون آید دجال از اصبهان
و کذا من حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه و احمد بسند صحیح از انس آورده که بیرون آید دجال از یهودیه اصبهان ابو نعیم
گفته یهودیه قریه ایست از قری اصبهان ست و او را یهودیه از آن نامند که مختص بود بسکونت یهود و هیئت همچنین ماند تا آنکه مصر ساخت
او را ایوب بن زیاد امیر مصر در زمن مهدی بن منصور عباسی و ساکن شدند در انجا مسلمانان و باقی ماند برای یهود از وی قطعه
اینست ملخص کلام فتح الباری و حاصلش اصح بودن دجال غیر ابن صیاد است بوجه آنکه اعور باشد و از یهود باشد
و در یهودیه ساکن بود و الی غیر ذلک احادیث ابن صیاد همه محتمل ست و حدیث جساسه نص ست پس مقدم باشد در اشاعه گفته
و مؤید مرجح بودن او غیر ابن صیاد ست آنکه قصه تمیم داری متاخرست از قصه ابن صیاد پس همچو ناسخ باشد برای او و نیز
وقت اخبار انحضرت صلعم بانکه دجال در بحر شام یا بحر یمن ست لا بلکه از طرف مشرق برآید ابن صیاد در مدینه بود پس اگر
وی دجال حی بود میفرمود که وی در مدینه ست و نتوان گفت که این حرف با نخست نفرموده که مبادا او را بکشند و خبر
داد با نجام کار او زیرا که قتل شخص قبل از اجل او نمی تواند شد و مقدر انست که قاتل وی نبی خدا عیسی بن مریم علیه السلام
ست و اگر همچنین می بود بیان نمیکرد انحضرت ضمنی خوارج را که او را چنین و چنان اصحاب باشند و هم بیان نمیکرد قاتل
علی کرم الله وجهه را که رنگین کند ریش او را از فوخ او و بیان نمیکرد حکم بن عاص را که از صلب وی مغیر ست بیرون
آید الی غیر ذلک و نیز مؤید اوست اخراج نعیم بن حماد از طریق جبیر بن نفیر و شریح بن عبید و عمر بن الاسود و کثیر بن مرة

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کہ گفتند دجال انسان نیست بلکہ شیطان ست کہ بہفتاد حلقہ در بعض جزائر بحر اورا بستہ نگاہ داشتہ اند و معلوم نیست
کہ سلیمان بن داؤد اورا بستہ ست یا کسی دیگر سوائی او و چون بیاید وقت ظہور او فک کند خدائی تعالی ازوی ہر سال
یک حلقہ و ہر گاہ نمایان شود بیاید اورا مادہ خر کہ عرض مابین ہر دو گوش او چہل ذراع باشد و دجال بر پشت او سفری از
نحاس نہادہ بروی نشیند و قبائل جن اورا تابع شدہ برای وی خزایں ارض بیرون آرند حافظ ابن حجر فرمودہ و این محکم
نیست باوجود بودن او ابن صیاد و ہوالدجال و شاید کہ ایشان او و جود بودن ہوات ثقات تلقی کردہ اند این را از بعض کتب
اہل کتاب انتہی و این منافی قول بعض جزائر بحر نیست زیرا کہ محتمل کہ قول آنحضرت صلعم در قصۂ تمیم داری من قبل المشرق یا عقیب
آخر وقت او باشد چنانکہ خروج کند و ابن مصیف مورخ ذکر کردہ کہ دجال از اولاد شق کاہن مشہور ست و یقال ہو
شق نفسہ انظرہ اللہ یعنی خود شق ست و او تعالی اورا مہلت دادہ و مادرش جنیہ بود و بر پدرش عاشق گردیدہ و برای
او دجال پیدا کردہ و شیاطین برای او عجائب میساختند سلیمان علیہ السلام او را گرفتہ در بعض جزائر محبوس فرمودہ لیکن
حافظ ابن حجر گفتہ این قول سخت واہی ست و غایت جمع میان مضمون حدیث تمیم داری و بودن او ابن
صیاد آنست کہ آنکہ تمیم او را موثق دیدہ دجال بعینہ ہمان ست و ابن صیاد شیطانی ست کہ در صورت دجال ظاہر گشتہ
در مدتی کہ او تعالی خروج او را در آن مدت تقدیر کردہ ست و اللہ اعلم انتہی اگر گویند کہ بعد ثبوت اسلام و حج و جہاد ابن صیاد
حکم بکفر او چہ قسم میتوان کرد تا بدجال بودن او چہ رسد اصل بقاء او بر اسلام ست تا موت گوئیم قول ابو سعید در حدیث مذکور
اگر خود را دجال گوید نکردہ ندارم دلالت بر عدم اسلام او در باطن میکند چہ مسلم ہر گز بدعوی نبوت یا ربوبیت راضی نشود
فہذا الذی جوزا لحکم بذلک و اللہ اعلم **وقف** قصۂ دجال مشتمل ست بر چند اشراط از انجملہ قحط شدید ست تا سہ سال و
حدیث این مضمون سابق گذشتہ و بیان اشارت ست در قول او صلعم کہ این بین یدی الساعۃ سنوات خداعات یصدق
فیہا الکذاب و یکذب الصادق الحدیث و از انجملہ ست تقارب زمان تا آنکہ سال ہمچو ماہ و ماہ چون جمعہ و جمعہ چون یکروز و روز
چون یکساعت و ساعت ہمچو ضرمہ بالنار یعنی شعلۂ آتش باشد و از انجملہ اخراج ارض ست کنوز خود را و این در زمان ہر یکی
از مہدی و عیسی و دجال واقع شود و لکل منہم شئی منہا لکن در زمن مہدی و عیسی رحمت باشد و در زمن دجال بلا و محنت و
از انجملہ خروج شیاطین ست و آوردن ایشان اخبار دروغ و خواندن ایشان قرآن را بر مردم و احادیث اینہم متقارب
گذشت و از انجملہ کفر اقوام ست بعد ایمان و رجوع ایشان بسوی عبادت اوثان طیالسی از ابو ہریرہ آوردہ کہ گفت
قائم نشود قیامت تا آنکہ برگردند مردم از امت من بسوی عبادت اوثان و پرستش کنند او را و احادیث این مضمون بسیار
ست گوئیم این رجوع ہم درین زمانہ یافتہ میشود در بعض افراد و نعوذ باللہ من جمیع ما کرہ اللہ و باللہ العصمۃ **وقف** شوکانی
در توضیح گفتہ و اما الاحادیث الواردۃ فی الدجال فالذی اذکرہ ہنا مایتہ حدیث الحدیث الاول حدیث ابی سعید الخدری
عند البخاری و مسلم و الثانی حدیث حذیفۃ عند الشیخین و ابی داؤد و الثالث حدیث ابی سعید الخدری عند زرین و
الرابع حدیث ابن عمر عند البخاری و مسلم و الخامس حدیث فاطمۃ بنت قیس فی اخبارہ صلعم عن تمیم الداری انہ بقیہ
فی جزیرۃ و القصۃ طویلۃ قد استوفاہا مسلم فی صحیحہ و ابو داؤد و الترمذی و السادس حدیث عائشۃ عند احمد فی
المسند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

السابع حديث ابن عمر ايضا عند البخاري ومسلم الثامن حديث النواس بن سمعان عند احمد في المسند ومسلم والترمذي
التاسع حديث حذيفة عند احمد في المسند وابي داود والحاكم في المستدرك العاشر حديث ابي سعيد عند مسلم الحادي عشر حديث
ابن عمر ايضاً عند احمد في المسند ومسلم الثاني عشر حديث ابي عند البخاري في التاريخ الثالث عشر حديث حذيفة ايضاً عند احمد
ومسلم وابي داود الرابع عشر حديث ابي سعيد ايضا عند احمد الخامس عشر حديث ابي بكر عند الترمذي والحاكم السادس
عشر حديث ابي هريرة عند الطبراني في الاوسط السابع عشر حديث حفصة عند احمد ومسلم الثامن عشر حديث ابي هريرة ايضاً
عند البخاري ومسلم التاسع عشر حديث عبد الله بن بسر عند احمد وابي داود وابن ماجة الموفي عشرين حديث ابن عمر ايضاً عند
الحاكم في المستدرك الحادي والعشرون حديث معاذ عند احمد وابي داود الثاني والعشرون حديث ام شريك عند احمد
ومسلم والترمذي الثالث والعشرون حديث هشام بن عامر عند احمد ومسلم الرابع والعشرون حديث عمران بن حصين عند
احمد الخامس والعشرون حديث انس عند احمد السادس والعشرون حديث ابي بكر عند احمد ومسلم السابع والعشرون حديث
ابن عمر ايضاً الثامن والعشرون حديث حذيفة ايضاً عند البخاري التاسع والعشرون حديث ابي عبيدة بن الجراح عند
احمد وابي داود والترمذي وابن حبان والحاكم الحديث الموفي ثلاثين حديث عبادة بن الصامت عن احمد وابي داود
الحادي والثلثون حديث ابن عمر ايضا عند البخاري ومسلم وابو داود والترمذي الثاني والثلثون حديث نهيك بن
صريم عند الطبراني في الكبير الثالث والثلثون حديث انس ايضاً عند احمد والبخاري ومسلم والترمذي وابي داود الرابع والثلثون
حديثه ايضاً عند الحاكم الخامس والثلثون حديث عمران بن حصين ايضا عند احمد وابي داود والحاكم السادس والثلثون حديث
انس ايضا عند احمد ومسلم السابع والثلثون حديث ابي بكرة عند احمد والترمذي الثامن والثلثون حديث ابن عمر ايضا عند ابن
ماجة التاسع والثلثون حديث ابي هريرة ايضاً عند مسلم الموفي اربعين حديث حذيفة ايضا عند احمد والبخاري ومسلم
وابي داود الحادي والاربعون حديث ابن مسعود عند احمد والبخاري ومسلم الثاني والاربعون حديثه ايضاً عند احمد والشيخين
الثالث والاربعون حديث هشام بن عامر ايضاً عندهم وحديثه ايضاً عند احمد والطبراني في الكبير الحاكم الرابع
والاربعون حديث اسماء بنت يزيد عند الطبراني في الكبير الخامس والاربعون حديث ابي هريرة ايضاً عند مسلم السادس
والاربعون حديث ابي هريرة ايضاً عند مسلم وحديث العداء بن خالد عند الطبراني في الاوسط السابع
والاربعون حديث ابي بن كعب ايضاً عند احمد الثامن والاربعون حديث رجل من الصحابة عند احمد والخطيب التاسع
والاربعون حديث ابي سعيد ايضا عند الحاكم الموفي خمسين حديث داود بن عامر عند احمد وابن منيع وابي نعيم و
سعيد بن منصور الحادي والخمسون حديث ابن عمر ايضاً عند احمد الثاني والخمسون حديث سفينة عند احمد و
الطبراني في الكبير الثالث والخمسون حديث ابي سعيد ايضاً عند العقيلي الرابع والخمسون حديث عبد الرحمن بن
جبير بن نفير عن ابيه عن جده عند الطبراني والحاكم وابن عساكر الخامس والخمسون عن حذيفة ذكره في كنز العمال
السادس والخمسون حديث ابن عمر عند الشيخين وابي داود والترمذي السابع والخمسون حديث سلمة بن الاكوع
عند الطبراني في الكبير الثامن والخمسون حديث ابي امامة عند الطبراني في الكبير التاسع والخمسون حديث سمرة

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عند احمد و الطبرانی الموفی ستین حدیث انس عند نعیم فی الفتن الحادی والستون حدیث رجل من الصحابة عند نعیم ایضاً
الثانی والستون حدیث ابی بکرة عند الطبرانی الثالث والستون حدیث ابن عباس عند احمد و الطبرانی الرابع
والستون حدیث حذیفة عند الطبرانی الخامس والستون حدیثه ایضاً عند احمد السادس والستون حدیث ابی بکرة
عند احمد السابع والستون حدیث نافع بن عتبة بن ابی وقاص عند ابن ابی شیبة والحاکم الثامن والستون عن مجمع
بن حارثة عند ابن ابی شیبة التاسع والستون حدیث اسماء بنت عمیس عند الطبرانی الموفی سبعین حدیث عبد الله بن بشر
عند الطبرانی الحادی والسبعون حدیث عبید بن عمیر مرسلا عند نعیم بن حماد الثانی والسبعون حدیث عبد الله بن مغفل
عند الطبرانی الثالث والسبعون حدیث المغیرة عند الطبرانی الرابع السبعون حدیث ابن عمرو عند الطبرانی الخامس
والسبعون حدیث جابر عند الحاکم السادس والسبعون حدیث معاذ عند الطبرانی الثامن والسبعون حدیث ام سلمة
عند الطبرانی الموفی ثمانین حدیث ابن مسعود و عند ابی نعیم فی الحلیة الحادی والثمانون حدیث الصعب بن جثامة عند النسائی
وابی قانع الثانی والثمانون حدیث سمرة ایضاً عند احمد و ابی یعلی و ابن خزیمة والطحاوی و ابن حبان و ابن جریر والطبرانی
فی الکبیر والحاکم فی المستدرک وسعید بن منصور الثالث والثمانون حدیث ابن عباس عند الخطیب فی فضائل قزوین الخامس
والثمانون حدیث علی بن ابی طالب عند الدیلمی السادس والثمانون حدیث ابی بکر عند ابن جریر فی تهذیبه السابع والثمانون
حدیث عمران بن حصین عند الطبرانی فی الکبیر الثامن والثمانون حدیث ابن عمر ایضاً عند الحاکم و ابن عساکر التاسع والثمانون
حدیث حذیفة ایضاً عند الحاکم الموفی تسعین حدیث نهیک بن صریم ایضا عند ابی سعد الحادی والتسعون عن رافع بن خدیج
عند الطبرانی والبغوی الثانی والتسعون حدیث عثمان بن ابی العاص عند احمد و ابی یعلی الثالث والتسعون حدیث اسماء بنت یزید عند احمد و ابن
عساکر الرابع والتسعون حدیث ابن عمر ایضاً عند احمد و الطبرانی الخامس والتسعون حدیث انس ایضا عند احمد و البخاری و مسلم السادس والتسعون حدیث
محجن بن ادرع عند احمد و الحاکم السابع والتسعون حدیث مجمع بن جارثة ایضاً عند ابن عساکر الثامن والتسعون حدیث
ابن عمر ایضا عند احمد و الترمذی التاسع والتسعون حدیث جابر عند احمد و سعید بن منصور المومی المائة حدیث ابن مسعود
ایضاً عند مسلم و لنقتصر علی هذا المقدار فلیس المراد هنا الابیان کون احادیث خروج الدجال متواترة والتواتر یحصل
بالبعض مما سقناه و قد بقیت احادیث و آثار عن جماعة من الصحابة ترکنا ذکرها و وقفنا علی هذه الغایة الحدیث التی اشرنا
الیها و الی من خرجها انتهی کلام الشوکانی و غالب این اخبار و آثار درین کتاب بذیل ابواب و فصول مذکورست کما لا یخفی

باب هفتم در بیان نزول حضرت روح الله عیسی بن مریم عبد الله و کلمته علیه السلام و این یکی از اشراط قریبه قیام ساعت
و ساعت قیام ست قال تعالی و ان من اهل الکتاب لا لیومنن به قبل موته و قال تعالی و انه لعلم للساعة فلا تمترن بها و در بعضی
قرائت شاذه علم بفتح عین و لام بمعنی علامت خوانده اند ابو هریره گفته فرمود رسول خدا صلعم والذی نفسی بیده لیوشکن ان
ینزل فیکم ابن مریم حکما عدلا یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیة و یفیض المال حتی لا یقبله احد حتی تکون السجدة الواحدة
خیرا من الدنیا و ما فیها رواه الشیخان و ابو داود و الترمذی و فی روایة لمسلم عنه و الله لینزلن ابن مریم حکما عدلا فلیکسرن الصلیب
و لیضعن الجزیة و لتترکن القلاص فلا یسعی علیها و لیذهبن الشحناء و التباغض و التحاسد و لیدعون الی المال فلا یقبله احد حصل

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

انکہ انحضرت صلعم بسوگند خدا از نزول عیسی بن مریم خبر داده و فرموده که وی صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه را بر نهد و
حاکم سخی داد گر باشد و از جابر مروی ست که گفت رسول خدا صلعم لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی
یوم القیامة قال فینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم تعال صل بنا فیقول لا ان بعضکم علی بعض امیر تکرمة الله هذه الامة اخرجه
مسلم گویم درین حدیث چنانکه بشارت ست بنزول ابن مریم همچنان اخبار ست ببودن یک گروه از امت برحق و غلبهٔ
ایشان بر مخالفین بمقاتله و مراد بایشان جماعت اهل حدیث ست چنانکه علی بن مدینی که از کبار ائمهٔ سنت ست فرموده
و درین باب حادیث دیگر نیز آمده و در خارج مصداق آن جز اهل حدیث و مجاهدان دین بزبان سنان کسی دیگر بتصفح
اوراق زمان معلوم نمیشود و حقیقت طریقه ایشان گویا بنص صحیح رسول خدا صلعم ثابت ست و این بشارتیست که اگر
دراست کنندگان احادیث نبویه و قاریان صحاح و سنن و مسانید و معاجم و غیر ذلک بهزار جان بخرند رایگان بدست آید
و صد حمد ارزد پس قدر این نعمت شناختنی و شکر خدا و رسول او بجا آوردنی ست و کیف که احکام اسلام بروجه سنت
ثابته که در مذاهب اربعه مثلا متفرق ست و امتیاز آن از تفریعات فقهیه و مسائل اجتهادیه و آراء رجال بعرض آنها بر کتب
حدیثیه و دواوین سنن سنیه معلوم میشود در مذهب محدثین مجموع و یکجاست پس لفظ اهل سنت و جماعت در حقیقت برای
ایشان ست و مصداق اتم آن همین گروه باشکوه ایشان ست کثر الله تعالی سوادهم و رفع عمادهم پس بس و باقی طفیلی
ایشانند و نیز این حدیث معجزه مستمره دائمه باقیه رسول خدا صلعم ست زیرا که باوجود تغیر زمین و زمان و کثرت منکرات
زمانیان در هر عصر و قرن جمعی از متداولان علم شریف حدیث و متمسکان بذیل عمل بدان در قطری از اقطار ارض گذشته و
هنوز در گذرست اگرچه این جماعه بنسبت بدیگران از اصحاب ای قلیل باشد و قلیل من عبادی الشکور ولیکن با این همه
قلت عدد و عدد و غالب ست بر همه اصحاب یانات و ملل و ارباب اهواء و نحل در تصحیح روایت و تنقیح درایت و مناظره حق و مکابره
باطل چنانکه بر عارف کتب تواریخ بلاد عرب و عجم مخفی نیست اگرچه بعض قاصران غیر ماهر و متعصبان هوا پرور این حرف را پذیرا
نکنند و بانکار پیش آیند و بتاویلات باردهٔ دور از کار آویزند و حمایت دین آبائی و تقلید آزار رجال کنند و گوش شنوا
و چشم بینا را معزول از کار و بار آنها سازند و بالله التوفیق و هو حسبی و نعم الرفیق و در حدیث ابو هریره ست مرفوعا بلفظ
کیف انتم اذا انزل ابن مریم فیکم فامکم اخرجه مسلم و فی روایة و امامکم منکم ذکره فی کنز العمال و فی حدیثه ایضا عند ابن سعد ینزل
عیسی بن مریم قبل یوم القیامة و فی حدیثه ایضا عند الدیلمی بلفظ ینزل عیسی بن مریم علی ثمانمائة رجل و اربعمائة امراة احیاء
من علی الارض و اصلح من مضی و فی حدیث ابن عمر ذکره فی کنز العمال بلفظ کیف تهلک امة انا اولها و عیسی بن مریم آخرها و
فی حدیث نافع بن کیسان عند البخاری فی تاریخه بلفظ ینزل عیسی و فی حدیث ابن عباس ذکره صاحب کنز العمال بلفظ
سمعت رسول الله صلعم یقول ینزل اخی عیسی بن مریم من السماء علی جبل افیق اماما هادیا حکما عادلا علیه برنس الربوع
الخلقة اصلت سبط الشعر بیده حربة یقتل الدجال و تضع الحرب اوزارها و فی حدیث جبیر بن نفیر بلفظ لیدرکن الدجال
قوم شلکم او خیر منکم و لن یخزی الله امة انا اولها و عیسی بن مریم آخرها اخرجه الحاکم فی المستدرک و فی حدیث عروة بن رویم
عند ابی نعیم فی الحلیة خیر هذه الامة اولها و آخرها اولها فیهم رسول الله صلعم و آخرها فیهم عیسی بن مریم و بین ذلک فیج

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اعوج لیستوی ولست منهم گویم این حدیث تازیانه ست برای اہل اعتبار زیرا کہ امت وسط را ایشان خود و عیسی لشکر کج فرمود
و دین کجی دو معنی دارد یکی ترک اتباع سنت و اقتدا کتاب چہ عمل در زمان نبوت وی صلعم بر قرآن و حدیث بود و در زمان
عیسے ہمہ برین طریقہ محاشاۃ کنند و تقلید مذاہب و اختلاف ملل از میان برخیزد پس گویا عمل تقلید و اہل تقلید مسیح اعوج
اند دیگر ترک غزو و جہاد و کثرت فسق و فجور و ایثار دنیا بر آخرت و نتیجہ آن زوال دولت اسلامیہ و ضعف و ذلت مسلمانان
ست و قد وقع بحیث لا یخفی علی ذی عینین و کان امر اللہ قدرا مقدورا آمدیم بر آنکہ کلام در بارہ عیسی علیہ السلام ببیان
حلیہ و سیرت و وقت نزول و محل ہبوط و ما جریات کہ بر دست ایشان رود و از ملاحم و جزآن و مدت و موت ایشان لائق
آنست کہ در ذیل فصول کردہ آید تا ناظر را غرب البصیرت مزید بلکہ بصارت کامل حاصل شود و مدعی کاذب بالحصول این
معلوم ضروری از نبی صادق و امام بحق ناطق باز شناسد پس میگویم فصل اول در حلیہ صورت و سیرت اوست
علیہ السلام اما حلیہ او پس ترمذی بخاری ست از حدیث عقیل بن خالد کہ انہ احمر جعد عریض الصدر یعنی وی سرخ رنگ غول
موی پہنا سینہ ست و در روایتی آدم کاحسن ما انت رائی من آدم الرجال سبط الشعر یظفا ای یقطر و در روایتی لہ لمۃ
کاحسن ما انت رائی من اللمم قد رجلہا آمدہ یعنی خوبصورت ترین مردم کہ دیدہ باشی اوست موی سرش فرو ہشتہ و شانہ
کردہ گویا آب از وی میچکد و در روایتی آمدہ کہ لمتہ بین منکبیہ یعنی جعل الشعر یقطر راسہ و در حدیث ابن عباس ست مرفوعاً
رایت عیسے بن مریم مربوع الخلق الی الحمرۃ و البیاض سبط الراس یعنی دیدم عیسی را میانہ قد سرخ و سفید رنگ فرو ہشتہ
سر و زیادہ کرد در حدیث ابو ہریرہ کانما خرج من دیماس گویا بیرون آمدہ ست از حمام و نیست منافات میان حمرۃ و ادمۃ
زیرا کہ جائز ست کہ ادمۃ او صافی باشد چنانکہ در ذکر دجال گذشتہ و مرد گندم گون کہ صاف رنگ باشد سفیدی او
بسرخی میزند بیچ کافر بیچ نفس او بفتح فا نیابد مگر کہ بمیرد بروی و چادر حمرودہ باشند یعنی زرد رنگ کامرود در حدیث
ابو ہریرہ ست مرفوعاً لیس بینی و بین عیسے نبی و انہ نازل فاذا رایتموہ فاعرفوہ فانہ رجل مربوع الی حمرۃ و البیاض ینزل بین
ممصرتین کان راسہ یقطر و ان لم یصبہ بلل فیقاتل الناس علی الاسلام فیدق الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیۃ و یہلک اللہ فی
فی زمنہ الملل کلہا الا الاسلام و یہلک المسیح الدجال فیمکث فی الارض اربعین سنۃ ثم یتوفی فیصلی علیہ المسلمون اخرجہ ابو داؤد
و در این حدیث بیان نزول و حلیہ و سیرت اوست و اخرج الحاکم من حدیثہ ایضاً نحوہ الی قولہ و یضع الجزیۃ و زاد و یدعو الناس
الی الاسلام فیہلک اللہ فی زمنہ المسیح الدجال و تقع الامنۃ علی الارض حتی ترعی الاسود مع الابل و النمر مع البقر و الذئاب
مع الغنم و یلعب الصبیان مع الحیات فیمکث اربعین سنۃ ثم یتوفی فیصلی علیہ المسلمون اخرج احمد فی المسند من حدیثہ بلفظ
الانبیاء اخوۃ لعلات امہاتہم شتی و دینہم واحد و انی اولی الناس بعیسے بن مریم لانہ لم یکن بینی و بینہ و انہ نازل فاذا
رایتموہ فاعرفوہ ثم ذکر بلفظہ الذی قبلہ و اما سیرتہ وی پس بعد صلیب را بشکند خوک را بکشد جزیہ را بردارد جزیہ را و قبول
نفرماید مگر اسلام را و یکسان گردد دین و پرستیدہ نشود مگر خدای عزوجل و ترک دہد صدقہ را یعنی زکوۃ را بسبب عدم
قابض و گیرندہ او و ظاہر شوند کنوز و خزائن در زمانہ او و رغبت نکنند در چیدن اموال یعنی بسبب علم بقرب ساعت و برخیزد
بغض و کینہ و عداوت بسبب فقد ان اسباب و غالباً و بروسمیت ہر ذی سم تا آنکہ اطفال بحیات و عقارب بازی کنند و گرگ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

آدم علیه السلام تا آنکه جمیع شوند مردم بسیار بر چیدن انگور و بسیار کنند ایشان را و چنین نماند و از ایشان شور و هیبت بنا بر قدم
قتال و گران شوند کار و بنا بر کثرت حرث آنچه زمین مزروع شود و در حدیث ابو جحیفه است بلفظ طوبی لعیش بعد المسیح یوذن
للسماء فی القطر فیجودن لها و یوذن للارض فی النبات حتی لو مد رجلک فی الصفا لنبت و حتی یمر الرجل علی الاسد فلا یضره و یطاء علی
الحیة فلا تضره و ناتشاجر من و الا بما فصل آخر ابو سعید النقاش فی فوائد العراقین من سبب تحدد در زمان او ملک از قریش آن
حجر مکی فقیه شافعی در قول حتمتم گفته و سبقه الی ذلک السخاوی فی القناعة یعنی سبب ملک از قریش آنست که باقی نماند
قریش را اختصاص بجزیره بدان مراجعت بسوی عیسی علیه السلام پس معارض حدیث لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی اثنان
من الناس نشود انتهی گویم و وال ست برای قول او حدیث جابر نزد مسلم فیقول امیرهم ای لعیسی تعال صل لنا فیقول لا ان بعضکم
علی بعض امراء تکرمة الله هذه الامة و برین تقدیر نیست منافات در انکه مهدی امیر باشد در زمن عیسی و مراجعت کند بسوی
او در امور مملکت و این یکوجه دیگر ست در جمع میان اختلافات روایات در مدت ملک مهدی که نه سال و مانند آن محمول ست
بر ما بعد نزول عیسی علیه السلام و اربعین و نحو آن با عتبار جمیع مدت ست تا آنکه با زمان عیسی علیه السلام و اشارت باین جمع گذشته
در اشاعه بعد ازین گفته اگر گویند که معنی حدیث لا یزال هذا الامر فی قریش الخ چگونه صحیح میشود با آنکه می بینیم که قریش از قرنها
ملک از ند گویم معنی حدیث استحقاق خلافت ست برای قریش اگرچه ظالمی آنرا بگیرد و شک نیست که عیسی علیه السلام
کمال عدل فرماید پس جائز نیست که حق ایشان را بستاند و الله اعلم انتهی و در حدیث ابن عباس ست بلفظ قال قال رسول الله
صلعم اذا سکن بنو کنک السواد و لبسوا السواد و کان شیعتهم اهل خراسان لم یزل هذا الامر فیهم حتی یدفعوه الی عیسی بن مریم اخرجه
الدار قطنی گویم سکونت عباسیه در سواد و پوشیدن لباس سیاه و آمدن رایات سود همراه ابو مسلم خراسانی از طرف مشرق
واقع شده و شاید که اینحال نزد قرب زمانه نزول حضرت روح الله علیه السلام باز واقع شود یا برهان وقوع اول اکتفا رد و نزول
عیسی که باقی ست بوجود آید و لیکن در سند این حدیث احمد بن ابراهیم سیوطی گفته لیس بشیء و شیخه مجهول و الحدیث ضعیف
حتی ان ابن الجوزی ذکره فی الموضوعات انتهی قف قسطلانی در مواهب لدنیه و زرقانی در شرح وی در بیان خصائص امت
رسول خدا صلعم نوشته اند که هر کسی که در آید در زمان این امت از انبیاء علیهم السلام بعد رسول خدا صلعم مثل عیسی پس وی
حکم نخواهد کرد در عالم مگر بانچه مشروع کرده ست آنرا محمد صلعم درین امت زیرا که عیسی در وقت نزول خود بالاتفاق منجمله این امت
باشد با وجود بقای او بر نبوت خویش بلکه جمعی از علماء بدان رفته که وی صحابی ست چه مجتمع شده ست بر رسول خدا صلعم
در شب اسراء و وی زنده ست و بر رسول خدا ایمان آورده و تصدیق کرده و وصول شرائع محمدیه با عیسی بطریق
الهام احکام یا اطلاع بر روح محمدی یا باشد الله تعالی باشد یعنی بطریق استنباط از کتاب و سنت و سیوطی را ازین معنی پرسیده
بودند گفت انبیاء علیهم السلام در زمان خود عالم جمیع شرائع من قبلهم و من بعدهم می باشند بوحی الهی برسان جبریل
علیه السلام و تنبیه بر بعض احکام در کتاب منزل بر او شان و عیسی علیه السلام نظر در قران کند و جمیع احکام ایزد امت ازان
فهم نماید بدون احتیاج بسوی مراجعت احادیث چنانکه آنحضرت صلعم خبر داده از قران فهمیده زیرا که قران منطوی ست بر جمیع

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

احکام شریعت و آنحضرت بفهم مختص خود آنرا دریافته شرح وی برای امت درسنت کرده و افهام امت قاصرست از ادراک
مدارک صاحب نبوت و عیسی نبی ست پس ممکن نیست که از قران فهم کند مثل فهم آنحضرت صلعم و نیز وی معدود ست در صحابه پس آرا
بار با وی مجتمع شده پس نیست مانع از انکه تلقی کرده باشد از وی صلعم احکام شریعت مخالفه شریعت انجیل از بیرا که میداند که
وی عنقریب نزول کند در امت او و حکم کند در ایشان بشریعت وی صلعم و اخذ وی از آنحضرت بلا واسطه باشد و باین اشارت
کرده ست جماعتی از علما و بسکی گفته انما یحکم عیسی بشریعتنا بنبینا بالقرآن و السنة پس اخذ او سنت را بطریق مشافهه راجح
ست و وی وقت نزول مجتمع شود برسول خدا صلعم در ارض کما صرح به فی احادیث پس نیست مانع از انکه اخذ کند عیسے از وی
صلعم هر انچه محتاج شود بسوی آن از احکام شریعت وسیلوطی برای هر واحد ازین اربع استدلال ذکر کرده غرضکه عیسے اخذ شریعت
از وی صلعم کرده حکم کند میان امت بتحریم و تحلیل مطابق حکم نبوی نه مطابق شریعت خود که در اوان دولت و رسالت وی نازل
شده و وی تابع نبی ماست صلعم و قد نبه علی ذلک الترمذی الحکیم فی کتاب ختم الاولیاء و اعرب عنه صاحب عنقاء مغرب و کذا الشیخ سعد الدین
التفتازانی فی شرح عقائد النسفی و صحیح انه یصلی بالناس و یؤمهم و یقتدی به المهدی محمد بن عبد الله الحسنی الحسینی الخلیفة الآتی
آخر الزمان لانه افضل منه فاما سئل اولی قال ابن الجوزی لو تقدم عیسے اماما لوقع فی النفس اشکال و یقبل اتراه تقدم نائبا او مبتدئا
شرعا فیصلی ماموما للاتباع لئلا یلتبس بخبار الشبهة و جه قوله لا نبی بعدی و فی صلوة عیسے خلف رجل من هذه الامة مع کونه فی آخر الزمان
و قرب قیام الساعة دلالة لیصح من الاقوال ان الارض لا تخلو عن قائم لله بحجة و قیل معنی و امامکم منکم انه یحکم بالقرآن لا بالانجیل کما فی
روایة لمسلم و امامکم منکم قال ابن ابی ذئب معناه امکم بکتاب ربکم و علیه لم یتبین ان عیسی اذا نزل یکون اماما او ماموما لکن یعکر علیه روایة
احمد و مسلم فانهما صریحتان لا تقبلان هذا التاویل فهو علیه السلام و ان کان خلیفة فی الامة المحمدیة فهو رسول و نبی کریم علی حاله لا کما یظن
بعض الناس انه بایاتی واحدا من هذه الامة بدون نبوة و رسالة و جهل انهما لا یزولان بالموت فکیف بمن هو حی لم یمت هو احد من هذه
الامة مع بقاره علی نبوته و رسالته کما ذکر من وجوب اتباعه لنبینا صلعم و الحکم بشریعته لا بشرع الانجیل المنسخ فان قلت قد روی فی
صحیحی مسلم و البخاری لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم حکما مقسطا فیکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیة فما معنی منع قبول
الجزیة فاجاب ابن بطال بانا انما قبلنا الجزیة نحن لاحتیاجنا الی المال و لیس یحتاج عیسے عند خروجه الی مال لانه یفیض فی ایامه المال
حتی لا یقبله احد کما فی الصحیحین فلا یقبل الا القتل او الایمان بالله وحده انتهی و اجاب الشیخ ولی الدین احمد بن العراقی بان
قبول الجزیة من الیهود و النصاری شبهة ما یدیهم من التوراة و الانجیل و تعلقهم بزعمهم بشرع قدیم فاذا نزل عیسی انتفت تلک
الشبهة بحصول معاینته فصاروا کعبدة الاوثان فی الانقطاع شبهتهم و انکشاف امرهم فعوملوا معاملتهم فی انه لا یقبل منهم
الا الاسلام و الحکم یزول بزوال علته و هذا معنی حسن لم ار من تعرض له و اول من ذکره ابن بطال انتهی و فی الاصابة عیسے
بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و ذکره الذهبی فی التجرید مستدرکا علی من قبله فقال رای النبی صلعم لیلة الاسراء
و سلم علیه فهو نبی و صحابی و هو آخر من یموت من الصحابة فی الغزو القاضی تاج الدین السبکی فی قصیدته التی فی آخر القواعد له
فقال ص من باتفاق جمیع الخلق افضل من خیر الصحابة ابی بکر و من عمر و من علی و من عثمان و هو فتی من ائمة المصطفی
المختار من مضر و کذلک من یقول و هم الجمهور کما قال ابن عطیة و المازری و البغوی و القرطبی من العلماء بنبوة الخضر و انه

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

باق الی الیوم فانہ تابع لاحکام ہذہ الملۃ وکذلک الیاس علی ما صححہ القرطبی المفسر انہ حی ایضا ولیس فی الرسل من متبعہ رسول الا نبینا صلعم وکفی بہذا شرفا لہذہ الامۃ المحمدیۃ زادہا اللہ شرفا انتہی المقصود منہما ملخصا کاتب حروف گوید عفا اللہ عنہ کہ اتباع عیسے بشریعت محمدیہ وحکم فرمودن بموجب ان صحیح ست احادیث صحیحہ بران دلالت دارند وظاہر آنست کہ وی علیہ السلام حکم مطابق کتاب وسنت کند کہ در زمان سعادت نشان او بر روی زمین در اقطار ارض موجود خواہد بود خواہد کرد واین احتمالات کہ بالمشافہہ اخذ شریعت از آنحضرت صلعم کند یا در ارض بعد حمامات نبوی مجتمع شدہ بلا واسطہ ادراک نماید حدیثی صحیح مساعدت آن نمیکند وہمچنین حیات خضر والیاس مرجوح ست نصی صحیح بران دلالت نکردہ وقرائن واستنباطات بعیدہ ومشاہدات صوفیہ در ما نحن فیہ لائق التفات نیست مبحث را درین مسائل محل دیگر ست وہمچنین افضلیت عیسی علیہ السلام بر خیر اصحاب بعد نبوت وروح الٰہی وکلمۃ بودن ملقاۃ من اللہ تعالی ست نہ تنہا بصحبت ساعتی کہ در شب اسرا رو داده واجتماع او با رسول خدا صلعم بکرات ومرات در طواف وغیرہ چنانکہ در مواہب جزان مذکور ست مجموع ست بنا بر عدم ورود دلیل نقلیہ صحیحہ صریحہ درین باب تا نزول وی در حیات نبوی از سما یا ارض بہ پایۂ ثبوت نرسد اجتماع یعنی چہ واگر در عالم مثال فرض کنند پس خارج از ما نحن فیہ باشد در فتح الباری گفتہ حکمت در نزول او نبی دیگر آنست کہ یہود زعم قتل او دارند پس او تعالی کذب ایشان ظاہر سازد وبر دست او ایشان را بقتل رساند یا نزول او بنا بر قرب اجل او باشد تا در زمین مدفون گردد زیرا کہ ہیچ مخلوق من التراب انی رسد کہ در غیر ارض پیر دو بعضی گفتہ اند کہ چون وی علیہ السلام صفت آنحضرت صلعم وامت او دید آرزو کرد کہ از امت او باشد پس حق تعالی دعای او را مستجاب کرد وتا آخر زمان باقی داشت وی در وقت نزول مجدد امر اسلام باشد ونزول او موافق خروج دجال اتفاق افتد واو را بکشد الاول اوجہ انتہی **فصل دوم** در بیان وقت نزول عیسی ومحل نزول ومدت وفات او وانچہ جاری شود بر دست وی از ملاحم واختلاف روایات در محل نزول وی وجمع بین الروایات در وقت نزول وی علیہ السلام وحاصل جمع بالاجمال درین مقام آنست کہ نزول عیسے علیہ السلام تر دمنارۂ بیضا شرقی دمشق باشد واین منارہ امروز موجود ست وہر دو کف خود بر اجنحۂ دو ملک فرستہ نہادہ باشد واین نزول وقت شش ساعت روز اتفاق افتد وبمسجد دمشق رونق بخش شدہ بر منبر نشیند ومسلمانان در مسجد درآیند وہمچنین نصاری ویہود وہمہ امیدوار او باشند تا آنکہ اگر چیزی بیفگنے جز بر سر انسانی نیفتد بسبب کثرت مردم وہجوم خلق وموذن مسلمانان وصاحب بوق یہود وصاحب ناقوس نصاری بیایند وقرعہ اندازند چون قرعہ بنام موذن اہل اسلام اذان گوید ویہود ونصاری از مسجد بیرون روند وعیسے علیہ السلام با مسلمانان نماز عصر بگذارد وجمع میان نزول او وقت شش ساعت از روز میان گذاردن او نماز عصر پیشتر گذشتہ بعدہ وی علیہ السلام با اہل دمشق طلب دجال برآید وشی کند بروی سکینہ ووقار باشد وزمین برای او مقبوض گردد وہر کافر را کہ نفس مبارک او دریابد بگشد ونفس چنان رسد کہ بصر او انجا افتد تا آنکہ کفار را در حصون وقریات ایشان در گیرد تا آنکہ بیت المقدس رسد وانرا مغلق یابد دجال حصر او کردہ باشد واین رسیدن موافق نماز بامداد افتد کما مر ودجال یعنی بر اقتل رساند وہلاک یاجوج وماجوج ہم بدعای او شود کما سیاتی ابن خلدون گفتہ متصوفہ زعم کردہ اند کہ خروج دجال در سنہ ثلاث واربعین وسبعمایۃ از یوم محمدی اتفاق افتد وابتدای یوم محمدی ترد ایشان از روز وفات رسول خدا صلعم ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تا تمام الف انتہی عیسے آمدہ اورا بکشد گویم این تاریخ ہم از قبیل مکاشفہ تواریخ ظہور مہدیست و حالہ کحالہ و یعقوب بن اسحاق
کندی گفتہ حروف عربیہ غیر معجمہ یعنی مفاتیح سور قرآن جملہ عددش ہفتصد و چہل و سہ سال میشود ہفت سال ازان جا
راست باز در وقت نماز عصر فرود آید و دنیا درست شود و گوسفند با گرگ محاشاۃ کند بعدہ باقی ماند ملک عجم بعد اسلام
ایشان با عیسے علیہ السلام یکصد و شصت سال بر عدد حروف معجم کہ ق ی ن باشد و دولت عدل منجملہ آن چہل
سال ست انتہی و ابن ابی واطیل گفتہ نزول عیسے یکون فی وقت صلوۃ العصر من الیوم المحمدی حین تمضی ثلاثۃ ارباع اثنتی
و کندی در کتاب جفر کہ دران ذکر قرانات کردہ گفتہ کہ چون قران ثانی ثور بر راس حضیض برسد مراد شش صد و نود و ہشت سال
از ہجرت ست چہ ضاد نزد سحار بہ فتح و با باشد و صاد شصت قالہ نصر عیسے علیہ السلام نزول فرماید و حکم کند میان زمین ما و امیکہ
خدا خواہد گویم این تاریخ با زیادت سنین کثیر بران گذشتہ و عیسی نزول ننمودہ پس این کشف صحیح نیفتادہ بعدہ گفتہ کہ در
حدیث آمدہ ینزل عند المنارۃ البیضاء شرقی دمشق بین مہرودتین یعنی حلتین مزعفرتین صفراوتین محمرتین و اصغا کفیہ علی
اجنحۃ الملکین زلۃ کانما خارج من فی یماس اذا طاطا راسہ قطر و اذا رفعہ تحدر منہ جمان کاللؤلو کثیر خیلان الوجہ و در حدیث
دیگر ست مرفوعا مربوع الخلق و الی البیاض و الحمرۃ و فی آخرہ انہ یتزوج فی المغرب و الغرب و الباویۃ یرید انہ یتزوج منہا و تلد
زوجتہ انتہی گویم این احادیث در بیان حلیہ حلیہ وی علیہ السلام گذشتہ لیکن دران لفظ کثیر خیلان الوجہ نیست یعنی بر روے
مبارک و خالہای بسیار باشد و ہمچنین ذکر تزوج در غرب نیامدہ و امامدت وی پس نزد طبرانی و ابن عساکر از ابو ہریرہ مروے
ست کہ فرمود آنحضرت صلعم ینزل عیسی بن مریم فیمکث فی الارض اربعین سنۃ یعنی چہل سال در زمین بماند و نزد ابن ابی شیبۃ
و احمد و ابی داؤد و ابن جریر و ابن حبان از ابو ہریرہ آمدہ کہ انہ یمکث اربعین سنۃ ثم یتوفی و یصلی علیہ المسلمون و یدفنونہ
عند نبینا صلعم یعنی بعدہ وفات یابد و مسلمانان بروی نماز گذارند و نزد رسول خدا صلعم دفن نمایند و عایشہ گفتہ کہ گفت
رسول خدا صلعم ینزل عیسی بن مریم فیقتل الدجال ثم یمکث عیسی فی الارض اربعین سنۃ اماما عدلا و حکما مقسطا اخرجہ
ابن ابی شیبۃ و احمد و ابو یعلی و ابن عساکر و ہم احمد در زہد از ابو ہریرہ روایت کردہ کہ گفت یلبث عیسی بن مریم فی الارض
اربعین سنۃ لو یقول للبطحا سیلی عسلا لسالت و در روایتی چہل و پنج سال آمدہ و قلیل منافی کثیر نیست و شاید کہ روایت
اربعین بالغار کسر وارد شدہ و در روایتی نزد مسلم از ابن عمرو ہفت سال آمدہ و در روایت ابن عباس نزد نعیم بن حماد
نوزدہ سال آمدہ و بعضے جمع کردہ اند بایں طور کہ وی وقت رفع بر آسمان سی و سہ سالہ بود و نازل شود در ہفت سال
پس این چہل سال شد و چون قلیل منافات ندارد و باکثیر حاجت این جمع نیست گویم رفع او بعمر سی و سہ سالہ زعم
نصاری ست چنانکہ وہب بن منبہ گفتہ و ثابت در احادیث نبویہ رفع او بعمر یکصد و بیست سال ست چنانکہ طبرانی و حاکم
در مستدرک از عایشہ آوردہ اند کہ قال فی مرضہ الذی توفی فیہ لفاطمۃ ان جبریل کان یعارضنی القران فی کل عام
مرۃ و انہ عارضنی بالقران العام مرتین و اخبرنی انہ لم یکن نبی الا عاش نصف الذی قبلہ و اخبرنی ان عیسے بن مریم عاش
عشرین و مایۃ سنۃ و لا اراني الا ذاہبا علی راس الستین عرجالہ ثقات و لہ طرق و تمام بحث در مدت لبث وی در حمواۃ
المدینہ و شرح وی مذکور ست فافہم و شک نیست کہ مکث اربعین عام او مرجح ست و اللہ اعلم و احمد و ابن جریر و ابن عساکر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از ابو ہریرہ آوردہ کہ فرمود رسول خدا صلعم نزل عیسی بن مریم فیقتل الخنزیر ویکسر الصلیب ویجمع الصلوٰۃ ویعطی المال حتی لا یقبل
ویضع الخراج وینزل الروحاء فیحج منہا او یعتمر او یجمعہما یعنی جمع کردہ شود او را نماز و فرود آید بموضع روحاء از انجا حج کند یا عمرہ
یا ہر دو کند و ترجمہ بہ یقینہ الفاظ حدیث مکرر گذشتہ و در روایتی نزد مسلم و ابن ابی شیبۃ از وے آمدہ لیہلن عیسی بن مریم
بفج الروحاء بالحج او العمرۃ او لیثنیہما جمیعا یعنی اہلال کند عیسی از راہ روحاء برائے حج یا عمرہ یا ہر دو کند فج بمعنی طریق ست
و روحاء مکانی ست میان مدینہ طیبہ و وادی صفراء در راہ مکہ مکرمہ و ہم ازوی حاکم و صحیحہ و ابن عساکر روایت کردہ اند
لیہبطن ابن مریم حکما عدلا و اماما و لیسلکن فجا حاجا او معتمرا او لیاتین قبری حتی یسلم علیّ و لاردن علیہ علی قاری گفتہ قولہ
لاردن ای ظاہرا و الا فہو صلعم یرد علی من یسلم باطنا کما فی حدیث ما من احد یسلم علیّ الا رد اللہ علیّ روحی حتی ارد علیہ فیفید الحدیث
الشریف بتخصیص عیسی بہذا المنصب المنیف فمن ادعی ہذا المعنی المبنی علی کمال الغنا من غیرہ من العلماء او المشائخ الکرام فعلیہ البیان
انتہی گویم لفظ حدیث ہرگز افادہ ظاہر نمیکند مجرد وہم ست و در سلام ظاہر و جواب باطن کدام منفعت نیست کہ ضرورت این
احتمال باشد و اللہ اعلم ابو ہریرہ گفتہ ای پسران برادر من اگر بہ بینید شما او را یعنی عیسے علیہ السلام را بگویید کہ ابو ہریرہ شما را
سلام میخواند و نیز حاکم از انس آوردہ کہ فرمود رسول خدا صلعم من ادرک منکم عیسی بن مریم فلیقرہ منی السلام و ابو ہریرہ گفتہ
فرمود رسول خدا صلعم انی لا ارجو ان طال بی عمر ان القی عیسی بن مریم فان عجل بی موت فمن لقیہ منکم فلیقرہ منی السلام انتہی
مسلم و احمد باسناد ین رجالہما رجال الصحیح علی قاری در شرح روی گفتہ فیہ تنبیہ بدیہ علی ان الاجمال کاف فی العقائد و انہ
ینبغی للمرء ان یتمنی رؤیۃ الانبیاء و الاصفیاء لما ترتب علیہما من الفوائد و انہ یتعین علی من ادرک عیسی علیہ السلام ان یبلغہ سلام
نبینا علیہ التحیۃ و الاکرام انتہی گویم در حدیث دیگر از ابو ہریرہ مرفوعا آمدہ یوشک المسیح بن مریم ان ینزل حکما مقسطا فیقتل
الخنزیر و یکسر الصلیب و تکون الدعوۃ واحدۃ فاقرأہ من رسول اللہ صلعم فلما حضرتہ الوفاۃ قال اقرؤہ عنی السلام اخرجہ
احمد باسناد فیہ کثیر بن زید وثقہ احمد و جماعۃ و ضعفہ النسائی و غیرہ و بقیۃ رجالہ رجال الصحیح و بعضہ فی الصحیح کذا فی التوضیح
للشوکانی رح گویم این بندہ حرص تمام دارد کہ اگر زمانہ حضرت روح اللہ صلعم اللہ علیہ را دریابم اول کسیکہ ابلاغ سلام نبوی کند
من باشم و اگر من ندریابم ہر کہ از او لا و اخلاف من دریابد حرص تمام کند بر خواندن این سلام و ہم سلام این دو رافتاد
بدل نزدیک ابجناب وی علیہ السلام برساند و پیشتر کلام در ین سلام سنت الاسلام بر درجہ اتمام گذشتہ انجا کہ قول طاؤس
شاگرد ابن عباس رض تمنای او بادراک زمانہ مہدی علیہ السلام ذکر کردہ ایم و باللہ التوفیق آنجا ہم دوش بر طاؤس تابعی
شدیم اینجا ہم آغوش تمنای ابو ہریرہ صحابی گردیدیم ؎ یارب این آرزوی من چہ خوش ست ۔ تو بدین آرزو مرا برسان
و باید دانست کہ وی تزوج کند بعد نزول و او را اولاد شود باز بمیرد بمدینہ شاید این سوت او نزد حجرہ و زیارت
رسول خدا صلعم باشد و در نہ او در بیت المقدس خواہد بود عبد اللہ بن سلام گفتہ مکتوب ست در توراۃ صفۃ محمد صلعم
و این کہ عیسے بن مریم مدفون شود با وی اخرجہ الترمذی و حسنہ ابن عساکر و بخاری در تاریخ خود و طبرانی و ابن عساکر
از ابن سلام آوردہ اند کہ یدفن عیسے بن مریم مع رسول اللہ صلعم و صاحبیہ فیکون قبرہ رابعا و بقاعی در سر الروح ذکر کرد
کہ ابن المراغی در تاریخ مدینہ و ابن جوزی در منتظم از عبد اللہ بن عمر مرفوعا آوردہ اند کہ ینزل عیسے بن مریم الی الارض

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فیتزوج ویولد له فیمکث خمسا واربعین ثم یموت ثم یدفن معی فی قبری فاقوم انا وعیسی بن مریم من قبر واحد بین ابی بکر وعمر وعزاه القرطبی فی آخر تذکرته الی ابی حفص المیانشی انتهی وفی حدیث عائشة ذکره صاحب کنز العمال بلفظ قالت قلت یارسول الله انی اری انی اعیش بعدک فتاذن لی ان ادفن الی جنبک فقال انی لی بذلک الموضع مافیه الا موضع قبر وقبر ابی بکر وعمر وعیسی بن مریم زرقانی در شرح مواهب لدنیه گفته ذکر ابن عساکر ان وفات عیسی تکون بالمدینة فیصلی علیه هنالک ویدفن بالحجرة النبویة وروی الترمذی عن عبد الله بن سلام قال مکتوب فی التوراة صفة محمد وعیسی بن مریم یدفن معه واختلف فی موته قبل رفعه لظاهر قوله تعالی انی متوفیک قال الحافظ وعلیه اذا نزل الی الارض ومضت المدة المقدرة له یموت ثانیا وقیل معنی متوفیک رافعک من الارض فعلیه لایموت الا فی آخر الزمان وقال فی موضع آخر رفع عیسی وهو حی علی الصحیح ولم یثبت رفع ادریس وهو حی من طریق مرفوعة به انتهی گویم ابن خلدون از کندی آورده که وی گفته وفات عیسی بعد چهل سال شود وعیسی در مدینه وفات یابد وبجانب عمر بن الخطاب دفن شود وآنده که ابو بکر وعمر میان دو پیغمبر محشور شوند انتهی وابن ابی واطیل گفته والشیعة تقول انه هو المسیح مسیح المسلمین من آل محمد ابن خلدون گوید قلت وعلیه حمل بعض المتصوفة حدیث لامهدی الا عیسی ای لایکون مهدی الا المهدی الذی ینسبه الی الشریعة المحمدیة عیسی الی الشریعة الموسویة فی الاتباع وعدم النسخ الی کلام من امثال هذا یعینون فیه الوقت والرجل والمکان بالحالة واهیة وتحکمات مختلفة فینقضی الزمان ولا اثر لشئ من ذلک فیرجعون الی تجدید رای منتحل کما تراه من مفهومات لغویة و اشیاء تخییلیة واحکام نجومیة فی هذا انقضت اعمار الاول منهم والآخر انتهی گویم شک نیست که تعیین تاریخ ظهور مهدی یا نزول عیسی یا خروج دجال یا جز آن از وقائع وفتن که اخبار وآثار بوقوع آن در زمان آخر بالاجمال دلالت دارند از پیش نفس خود بکشف یا حساب نجوم یا تخیل موهوم یا مفهوم لغت یا انتحال نصوص یا تاویل ادله تحریف کلام نبوی است این ناهمه شود لیکن وقت آن جز عالم الغیب والشهادة بهیچکی را معلوم نیست ونه امید علم اوست در آینده ومدعی آن کاذب ومقرر آن خاطی ست وتاویل شیعه برای حدیث لامهدی الا عیسی کما مر تحریف بحت ست برای خبر نبوی وتبدیل حکم شرعی ست بحکم عقل کاسد ورای فاسد خود عصمنا الله سبحانه وجمیع المسلمین عن امثال هذه الزلات واتباع خطوات الشیاطین من الانس والجن اجمعین قف صاحب شاعه درین مقام تعریضی نوشته ودران بر جهله حنفیه بابت بودن مهدی وعیسی مقلد امام ابو حنیفه رضی الله عنه رد مشبع نموده خلاصه کلام او درینجا نوشته میشود که خالی از فائده نیست و تسمیه او این را بنا له کلام را به تذنیب لطفی دارد که پوشیده نیست میگوید ع که بعض جهله حنفیه ادعا کرده اند که هریکی از عیسی ومهدی علیهما السلام تقلید مذهب امام ابی حنیفه خواهند کرد واین را بعض مشایخ طریقه ببلاد هند نیز در تالیف فارسی خود که دران دیار شیوع دارد ذکر کرده اند وبعض متوسمین بعلم از حنفیه که متصدر تدریس اند نیز این قول را اشهرت میدهند وبدان فخر مینمایند ودر مجلس درس خود بر وضه نبویه تقریر آن میکنند چون ذکر اینمعنی بمن آمد انکار کردم وقائل وناقل ومقرر او را منسوب بجهل نمودم چون او را انکار من رسید مرا نسبت بتنقیص در حق امام ابو حنیفه کرد وحاشاه من ذلک اگر امام ابو حنیفه این را میشنید فتوی بتعزیر یا بتکفیر قائل میداد بعده بعد مدتی شیخ علی قاری هروی نزیل

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که مشتمل بر تالیفی درین باب واقف شدم که ناشی المشرب الوردی فی مذهب المهدی نهاده در وی این قول را تفکر ده
بران رونشینع کرده و قائل را جاهل وانموده پس این کتاب را بمجلس درس می فرستادم و بری خوانده شد و میان تلامذهٔ خود
رسوا گردید پس کلام علی قاری در ینجا باختصار نقل میکنم زیرا که بر قبول عوام حنفیه اعون ست چه آنها جمود دارند بر نقول
اهل مذاهب خود اگرچه متعلق بقبه نباشد قال رحمه الله تعالی ولقد عارضنی فی هذه القضیة یعنی مسئلة التقلید المذکورة من
هو عار من الفضیلة بالکلیة و ابرز نقلا حاکتب فی قفا الدفاتر یقطع ببطلانه حتی ذو العقل القاصر سوسمهذا استقول من کتاب
مجهول و قد صرح الامام ابن الهمام بعدم جواز النقل من غیر الکتب المتداولة سوا رالعلوم الاصلیة و الفرعیة ثم ان رکاکة الفاظه
و مبانیه تدل علی بطلان معانیه بعده ذکر تلمذ خضر بابی حنیفه تا پنجاه سال و بعد وفاتش تعلم شرع از قبر او تا پانزده سال و
آموختن خضر بقشیری علم ابو حنیفه بامر الهی تا سه سال و تعلیم نمودن حقائق مر قائق بوی تا انکه قشیری هزار کتاب تصنیف
کرد و مریدان و تلامذهٔ او بسیار شدند کرده و گفته که قشیری جمله کتب خود در صندوقی نهاده از دست مریدی در بحر جیحون
بیفگند و از وی دستی برآمده صندوق را گرفت و گفت من بر حفظ امانت شیخ موکلم قشیری گفت سر در آن آنست که قرب
قیامت چون دجال برآید و عیسی نزول کند و انجیل فرو او به هند روی تلاش کتب شرع محمدی کند و در تمام دنیا کتابی
یافته نشود و عیسی دعا کند جبریل آید و گوید که بر نهر جیحون برو و این صندوق ابو القاسم قشیری را مدارک و از انجا صندوق
گرفته کتب برآرد و شرع را باین کتب زنده کند و جبریل گوید ابو القاسم باین رتبه از رضای والدین رسیده کذا فی کتاب انیس
الجلساء ملخصا و علی قاری این حکایت را بطولها و الفاظها از ین کتاب نقل کرده و گفته لا یخفی ان هذا مع رکاکته و لحنه کلام بعض
الملحدین الساعین فی فساد الدین بعده رد هر لفظ او بدلائل ساطعه نموده و گفته فبطل قول القائل و کفر فیما اظهر لا سیما فیما
ابرز بالنسبة الی نبی الله عیسی علیه السلام و من قال بسلب نبوته کفر حقا کما صرح به السیوطی فانه النبی لا یذهب عنه وصف
النبوة فی حیاته و لا بعد موته و قد صرح السبکی ان عیسی یحکم بشریعتنا نبینا بالقران و السنة و عیسی را بعد نزول وحی الهی آید چنانکه
در حدیث نواس بن سمعان نزد مسلم و غیره آمده یقتل عیسی الدجال عند باب الشرقی فبینما هم کذلک اذ اوحی الله تعالی الی
عیسی بن مریم انی قد اخرجت عبادا من عبادی لا یدان لک بقتالهم فحرز عبادی الی الطور الحدیث و ظاهر آنست که آینده
وحی بسوی او جبریل علیه السلام باشد بلکه بهمین یقین داریم و دران تردد نمیکنیم چه جبریل سفیر خداست در میان انبیا علیهم السلام
و نوشته دیگر برای این کار معروف نیست ابو حاتم در تفسیر خود آورده انه وکل جبریل بالکتب و بالوحی الی انبیاء و انکه بر السنه
عامه مشهور شده که نزول جبریل بسوی ارض بعد موت رسول خدا صلعم نشود بی اصل محض ست و در چند حدیث
نزول او بر زمین آمده چنانکه حضور او نزد مائت بر طهارة و لیلة القدر و نزد منع دجال از دخول مکه و مدینه و جز آن
از مواقع و از حافظ ابن حجر پرسیده بودند که عیسی علیه السلام نزد نزول حافظ قرآن و سنت نبویه باشد یا تلقی آن
از علماء وقت خود کند گفت درین باب چیزی منقول نشده و لائق مقام عیسی علیه السلام آنست که تلقی آن از
رسول خدا صلعم کند و مطابق آن تلقی در بهت حکم کند زیرا که وی در حقیقت خلیفه اوست انتهی علی قاری گفته راجح
اوست سنت را از انحضرت صلعم بطریق مشافهة بغیر واسطه یا بطریق وحی و الهام و از ابو هریره مروی ست که

Presented by: Rana Jabir Abbas

چون وی اکثار روایت احادیث کرد و مردم بروی انکار کردند گفت لیس ترل عیسی بن مریم قبل ان اموت لاحدثه
عن رسول الله صلعم فیصدقنی پس قول وی فیصد قنی دلیل ست برانکه عیسی عالم جمیع سنت نبی صلعم باشد بدون احتیاج
اخذ او از احدی از امت تا انکه ابو هریره در تصدیق مسموع خود از انحضرت صلعم محتاج تصدیق و تزکیه او شده انتهی
کلامه وهو فی غایة النفاسة هکذا فی الاشاعة و قد لخصنا ملخصة بعبده علی قاری تقلید جهله را بابو حنیفه نیز باد له اشاعه
رد کرده و مقرر نموده که وی مجتهد مطلق باشد صاحب اشاعه گفته و این مخالف چیزی ست که از فتوحات گذشته که
مهدی قیاس را نمیداند و اگر میداند برای اجتناب ازان میداند پس وی حکم نکند مگر بالقاء ملک مسدد که او تعالی بسوی
او فرستاده باشد و ذلک هو الشرع المحمدی الذی لو کان محمد صلعم حیا و رفعت تلک النازلة لم یحکم فیها الا بحکم المهدی
فیعلم ان ذلک هو الشرع المحمدی فیحرم علیه القیاس مع وجود النصوص التی منحه الله ایاها و انه قال فی صفته یقفو اثری
لا یخطی فعرفنا انه متبع لما شرع انتهی کلام الفتوحات و برین تقدیر مهدی مجتهد نباشد چه مجتهد حکم میکند بقیاس و
بروی حکم بدان حرام بود و نیز مجتهد خطا میکند و وی خطا نکند چه معصوم ست در احکام بشهادت نبی صلعم و این مبنی ست
بر عدم جواز اجتهاد در حق انبیا علیهم السلام و هو التحقیق انتهی کلام الاشاعه گوییم انچه از احادیث صحیحه ثابت میشود همین قدر ست
که مهدی و عیسی علیهما السلام حکم بشرع محمدی کنند و این تفاصیل که تلقی آن از علما وقت نمایند یا از انحضرت صلعم یا از وحی
و الهام هیچ وارد نشده پس تعمق در امثال این امور که ایشان مجتهد باشند یا نه از قبیل خوض لا طائل و فضول کلام ست
که اهل علم از طرف شارع بدان مامور نیستند و ظاهر آنست که قرآن کریم که اعظم حجج رب العالمین و اکرم معجزات رحمة للعالمین ست
و سنن نبوی که در کتب صحاح و سنن و معاجم و مسانید مدون ست و در حدیث در حق آن وارد شده او تیت القرآن و مثله
معه و تا قیام قیامت باقی ست و در اکثر بقاع ارض میسر و موجود مهدی و عیسی علیهما السلام را در عمل بشرع خاتم الانبیاء
کافی و وافی شود نه حاجت تلقی از علما افتد و نه ضرورت اجتهاد زیرا که نصوص کتاب و سنت کفیل احکام جمله حوادث حال و
استقبال ست مهارت و عبور می باید تا حکم هر حادثه ازین هر دو حجت نیره برآرد و آنکه گفته اند که تلقی سنت بالمشافهة انحضرت
کنند محتاج سند صحیح مرفوع ست چه انحضرت صلعم بعالم آخرت رفته است فهه یعنی چه آری تلقی بوحی یا الهام الهی و حجی وارد
که انچه در دواوین سنت امروز مدون ست دران روز عیسی و مهدی را بوحی و الهام یزدان مطلع فرمایند و اگر مراد بمشافهه استفاده
از قبر نبویست پس این همان تعلم خضر از قبر ابو حنیفه شد علاوه آن در هیچ روایتی ضعیف هم نیامده که این بزرگواران التجا بروح
مقدس یا قبر مطهر وی صلعم خواهند کرد و قطع نظر ازان سکونت نماندو بود مهدی و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس باشد
مدینه از انجا مسافت بعیده دارد با این مسافت استفاده از قبر صورت نمی بندد پس انچه زود تر بخاطر میرسد موافق
ظاهر نصوص ست تماشاة با حکام قرآن موجود بین الخلق و سنت موجوده میان اهل اسلام ست و لا اعتبار علیه لاشتماله
و الله اعلم و بعده صاحب اشاعه سیزده چهارده وجه عقلیه و نقلیه فقهیه در رد حکایت خضر و تقلید ابو حنیفه بحق مهدی
و عیسی علیهما السلام ذکر کرده حاجت ایراد بش درین مقام نیست که از قبیل هذیان جهله حنفیه و هفوات فسقه تقلیدیه
ست و این قسم مقلده استحقاق جواب و التفات خطاب ندارند و کدام بلا و آفت ست که بدولت این تقلیدات و تاویلات

Presented by: Rana Jabir Abbas

در اسلام واقع نشده این همه فتن و مفاسد که می بینی و این همه منکرات و شنائع که میشنوی همه بطفیل تقلید ارار رجال قناویل
نصوص و صرف آن از ظاهر وی ست یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید حدوث تقلید مذاہب و انتساب ہر طائفہ بسوی عظیمی از عظماء اسلام
بعد قرون مشہود لہا بالخیر شدہ باقرار مقلدہ و از آثار قیامت ست و دوری بجہان نصوص و اجبۃ الاخذ و الاطاعہ بر درجہ استیفا
ست و در ہر قرن جمعی از اہل علم و اہل حق بحد افغہ آن تحریرًا و تقریرًا و مناظرۃً بلکہ مباہلۃً پرداختہ اند الی یومنا ہذا و می پردازند
اما گوش شنوا و چشم بینا کجا ست و کان امر اللہ قدرا مقدورا در اشاعہ گفتہ ثم آن ہولاء الجہلۃ لفرط تعصبہم و عنادہم لیس مطمح
نظرہم الا تفضیل ابی حنیفۃ و لو بما لا اصل لہ و لو بما یودی الی الکفر و لیس عندہم علم بفضائلہ الجمۃ التی الفت فیہا الکتب فیرضون بالاکاذیب
و الافتراءات التی لا یرضا بہا اللہ و رسولہ و لا ابو حنیفۃ لنفسہ و لو سمعہا ابو حنیفۃ لافتی بکفر قائلہا و فی فضائل ابی حنیفۃ المقررۃ
المحررۃ کفایۃ لمجیبہ و لا یحتاج فی اثبات فضلہ الی الاقوال الکاذبۃ المفتراۃ المودیۃ الی تنقیص الانبیاء انتہی گویم غلو و مبالغہ کہ
بالخصوص حنفیہ را در بارۂ اثبات فضل بلکہ تفضیل ابو حنیفہ رح بر ائمۂ دیگر ست مقلدان مذاہب شافعی و احمد و مالک را نیست
اگرچہ کتب مولفہ در مناقب ہر چہار ائمۂ مجتہدین خالی از تکلفات و مبالغہ بی اصل نیست و ابو حنیفہ را فضل وجود در قرون مشہود
لہا بالخیر و ہمچنین ائمۂ ثلثہ را چہ کم ست کہ احتیاج تفضیل فقہاء بر سنت نبوی کہ موجب تنقیص شان و رفع نصوص شارع صلعم ست
عارض حال گردد و بحمتی کہ خلف است از اسلاف امت و ائمہ شان باید و تذکر آنہا بر حمت و غفران شاید کفایت میکند این ہمہ لالہ
و قلا قل چرا و این ہمہ جہود بر تفریع فقہاء و شور و شعب بے سود کہ مفضے بتوہین ادلہ کتاب و براہین سنت میشود یعنی چہ حق تعالے
مسلمانان را عقل سلیم بخشد و از رہزنی دیو سلیم دارد و بعد صاحب شاعہ گفتہ عجائب اینست کہ قہستانی را باد جود آن
فضل و جلالت چیزے ازین باب واقع شدہ و در شرح خطبہ نقایہ گفتہ ان عیسی اذا نزل عمل بمذہب ابی حنیفۃ کما ذکرہ فی الفصول
الستۃ و لیت شعری ما الفصول الستۃ و ما الدلیل علی ہذا القول فانا للہ و انا الیہ راجعون و علیک بالتباع السنۃ الغراء فانہا حرز
و حصن من الاہواء و الاراء و جنۃ من سہام الشیطان الرجیم و ایاک الاغترار بمثل ہذہ الترہات الباطلۃ و دع التعصب فانہ باب
عظیم من ابواب الشیطان الرجیم الا ہم انا نعوذ بک من شر الشیطان و نفثہ و نفخہ و نفثہ و نسألک التوفیق لما تحب و ترضی انتہی
کلامہ گویم قہستانی تنہا درین ورطہ گرفتار نیست بلکہ دیگر شائخ حنفیہ ہم باوی ہمدوش اند قیم حنفیہ صاحب در مختار گفتہ
الی ان یحکم بمذہبہ عیسی علیہ السلام و ہذا یدل علی امر عظیم اختص بہ من بین سائر العلماء العظام انتہی لیکن در در مختار گفتہ تبع فیہ
القہستانی و کانہ اخذہ مما ذکرہ اہل الکشف ان مذہبہ آخر المذاہب نقطا عا لکن لا دلیل فی ذلک علی ان نبی اللہ عیسی یحکم
بمذہب ابی حنیفۃ و ان کان العلماء موجودین فی زمنہ فلا بد لہ من دلیل و لہذا قال السیوطی فی رسالۃ سماہا الاعلام ما حاصلہ ان
ما یقال انہ یحکم بمذہب من المذاہب الاربعۃ باطل لا اصل لہ و کیف یظن بنبی انہ یقلد مجتہدا مع ان المجتہد من احاد ہذہ
الامۃ لا یجوز لہ التقلید و انما یحکم بالاجتہاد او بما کان یعلمہ قبل من شریعتنا بالوحی او بالتلقی منہا و ہو فی السماء او انہ
ینظر فی القرآن فیفہم منہ کما کان یفہم نبینا صلعم و اقتصر السبکی علی الاخیر و ما یقال ان الامام المہدی یقلد ابا حنیفۃ
رد علیہ العارفی فی رسالتہ المسماۃ بالمذہب الموردی فی مذہب المہدی و قرر فیہا انہ مجتہد مطلق و رد فیہا ما وضعہ
بعض الکذابین من قصۃ طویلۃ و ہذا کلام باطل لا اصل لہ و لا یجوز نسبتہ الی الرد و کما ورد بہ الصحابہ و اتباعہ انتہی ملخصا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گویم و ازین قبیل ست عامۂ تخریج این بیت منسوب بابن المبارک سه فلعنة ربنا اعدا در ذیل چغلی من برد قول ابی حنیفه و اگرچه صاحب طائفه شیعه شامی یعنی ابن عابدین تاویل یعنی این بیت نموده اما دل فقیر از مضمونش در قلق ست و در صحت انتساب او بسوی ابن المبارک محدث نظر ست و حق آنست که این قسم مبالغات و اغراقات از اتباع مذاهب اربعه در حق ائمه مذاهب متبوعه خود واقع شده ست تنها متصور حنفیه نیست **قف** در رساله حشریه گفته که بعد انفصال مقدمۂ دجال حضرت امام مهدی و حضرت عیسی علیهما السلام دران بلاد سیر فرمایند و بلاکشیدگان دجال را به بیان درجات ایشان تسلی دهند و نقصانهای دیده ایشان را بعنایات و الطاف تدارک کنند و حضرت عیسی حکم بقتل خنزیر و شکستن صلیبها و قبول نکردن جزیه کفار و تکلیف بقبول اسلام بیان فرمایند بعون و عنایات الهی در جمیع بلاد اسلام هیچ کافر نماند و تمام زمین بنور عدالت حضرت مهدی منور گردد و بیخ بیدادی و ظلم و فساد برکنده شود و همه مردمان سرگرم طاعت و عبادت باشند و مدت خلافت ایشان هفت سال یا هشت سال یا نه سال باشد و ظاهر آنست که هفت سال باشد فراغت ست و سال هشتم در تدبیر جنگ و جدال با دجال و سال نهم بمصاحبت حضرت مسیح علیه السلام باین حساب عمر مبارک ایشان چهل و نه سال میشود و درین اثنا حضرت امام مهدی برحمت پیوسته شوند و حضرت عیسی بر ایشان نماز گذارند و دفن کنند بعد ازین جمیع مهمات و رتق و فتق امور بدست عیسی علیه السلام مسلم شود و عالم در حالت نیکتر باشد درین اثنا از جناب الهی بایشان وحی رسد که من بندگانی از پیدایش خود می آرم که هیچکس را بایشان دست مقاومت بر نمیخیزد پس بندگان مخلص مرا بکوه طور پناه بده حضرت عیسی در قلعه که حالا بکوه طور قائم ست نزول فرمایند و بجمع اسباب حرب از قوه پرداخت نمایند که درین اثنا قوم یاجوج و ماجوج سد اسکندری را شکسته بیرون آیند انتهی و احوال خروج ایشان در باب آینده بسمت تحریر می یابد **قف** شوکانی در توضیح بعد ذکر احادیث وارده در عیسی بن مریم گفته فهذه تسعة و عشرون حدیثا تنضم الیها احادیث اخر ذکر فیها نزول عیسی علیه السلام منها ما هو مذکور فی احادیث الدجال و منها ما هو مذکور فی احادیث المنتظر و تنضم الی ذلک ایضا الآثار الواردة عن الصحابة فلها حکم الرفع اذ لا مجال للاجتهاد فی ذلک فمنها عن ابی هریرة عند ابن ابی شیبة و منها عنه ایضا ذکره فی کنز العمال و منها عن ابن عباس ذکره فی الکنز و منها عنه ایضا ذکره فیه و منها عن عبد الله بن عمر ذکره ابن ابی شیبة و منها عن ابن مسعود ذکره فی کنز العمال و جمیع ما سقناه بالغ حد التواتر کما لا یخفی علی من له فضل اطلاع فتقرر بجمیع ما سقناه فی هذا ان الاحادیث الواردة فی المهدی المنتظر متواترة و الاحادیث الواردة فی الدجال متواترة و الاحادیث الواردة فی نزول عیسی متواترة و فی هذا المقدار کفایة لمن له هدایة انتهی کلامه گویم شوکانی این رساله در سنه ۱۲۱۱ نوشته و اخبار و آثاریکه بدان اشارت نموده غالبش درین کتاب بتفریق ابواب و فصول مذکور ست و کاتب حروف نقل رساله مذکور از حدیده در سنه ۱۲۸۶ھ بقلم خود در سفر مبارک حج گرفته و بالله التوفیق **باب هشتم** در بیان خروج یاجوج و ماجوج و این نیز یکی از اشراط عظیمۂ قریبۂ قیام ساعت ست خروج ایشان در عهد حضرت روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام اتفاق افتد قال الله تعالی یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض و قال تعالی فی سورة الانبیاء حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون و ذهبوا رسول خدا صلعم لا تقوم الساعة حتی تکون عشر آیات طلوع الشمس من مغربها و الدخان و الدابة و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی بن مریم

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وظهور المهدی وثلاث خسفات ونار تخرج من قعر عدن بین الحدیث اخرجه ابن ماجة عن حذیفة بن اسید واحادیث واردة
درباره ایشان بسیار ست ودرین حدیث ترتیب وقوع این ده آیه ذکر کرده و — کلام در یاجوج وماجوج بذیل چند فصل نوشته میشود

فصل اول درمیان نسب ایشان ودران اقوال ست یکی آنکه بنی آدم اند از اولاد یافث بن نوح وهب وغیره همین جزم کرده
اند وبسیاری از متاخرین بر آن اعتماد نموده دیگر آنکه ترک هستند قاله الضحاک وبعضی گفته که یاجوج از ترک اند وماجوج از دیلم وکعب گفته
اولاد آدم اند مگر نه از حوی بلکه آدم بخواب رفت واو را احتلام شد ونطفه او بخاک آمیخت ازان یاجوج وماجوج متولد شدند واین
را رد کرده اند باانکه احتلام بر انبیاء جائز نیست وجواب داده اند که منفی رویت جماع در نوم ست نه احتلام صرف که بر امذی
از انعام باشد پس محتمل ست که فقط دفق مارشده باشد واین جائز ست چنانکه بول کردن جائز ست حافظ ابن حجر در فتح الباری
گفته الاول هو المعتمد والا فاین کان نوح ایام الطوفان ونووی در فتاوی خود گفته یاجوج وماجوج از اولاد آدم اند غیر حوی نزد جماهیر علماء
پس برادر یا باشند از طرف پدر حافظ ابن حجر گفته این از احدی از سلف جز کعب احبار مروی نیست وحدیث مرفوع اوست
انهم من ذریة نوح ونوح بی شبه از ذریه حوی ست وابو هریره مرفوعا آورده که ولد لنوح سام وحام ویافث فولد لسام العرب
وفارس والروم وولد لحام القبط والبربر والسودان وولد لیافث یاجوج وماجوج والترک والصقالبة حافظ گفته در سند
ضعف ست ودر بیان حشریه گفته انهما بنی آدم اند از اولاد یافث بن نوح ملک ایشان در اقصای بلاد شمالیه بیرون از هفت
اقلیم ست وجانب شمال ایشان دریای شور ست که آب او بسبب شدت برد چنان غلظت دارد که گذاره کشتی دران ممکن
نیست ومشرق وغرب ایشان دو کوه عظیم بسیار بلند مانند دیوار که راه برآمدن فرود آمدن ندارد از لب دریا بسته اند ولطف خوب
ایشان آهسته آهسته نزدیک میشوند چنانکه درمیان ایشان فاصله قلیل ماند لبو داسکندر ذو القرنین آنرا بدیوار آهنی که بلندش
باقله هر دو کوه وعرضش شصت ذراع باشد ببندکرد واین خبیثان همیشه بکاوش وشکافتن آن مشغول میشوند تا حق تعالی
عدد وحفظ خود شبانه بدستور اول راست میگرداند ودر وقت خروج جناب نبوت مآب صلعم بقدر میانه حلقه دو انگشت یعنی
نرانگشت وانگشت شهادت رخنه افتاده بود ولیکن هنوز بایشقدر نرسیده که بنی آدم توانند برآمد آنروز کراین دیوار شکسته
شود بیرون آیند **فصل دوم** در ذکر حلیه وسیرت ایشان ابن ابی حاتم از طریق شریح بن عبید از کعب آورده که گفت
ایشان سه صنف اند صنفی ست که اجسادشان همچو ارز ست بفتح همزه وسکون راء وزای معجمه وآن درختی بسیار بزرگ باشد
در نهایه گفته هو شجر الارز بن هو خشب معروف وقیل شجر الصنوبر انتهی ودر صراح گفته ارز درز بر بنج وارزه بفتحات درخت
ارزن وارزه بالتسکین درخت صنوبر انتهی وصنفی ست که چهار ذراع در چهار ذراع ست وصنفی ست که گوشهای خود
میگسترانند ویکی را لحاف میسازند ودر حدیث حذیفه هم مانند آن آمده وهم حاکم وابن ابی حاتم بطریق ابن الجوزی از
ابن عباس آورده که یاجوج وماجوج یک یک شبر ودو دو شبر اند واطول ایشان سه شبر باشد وفیه نظر واز قتاده آمده که ایشان
بیست ودو قبیله اند وذو القرنین بر بست ویک قبیله بنای سد کرده ویک قبیله از ایشان غائب بود ودر غور رفته وهم
الاتراک پس باقی ماندند ترک از احاطه سند اخرجه ابن ابی حاتم وابن مردویه از طریق سدی روایت کرده که گفت
ترک سریه از سرایای یاجوج وماجوج اند غائب بودند که ذو القرنین آمده سد بست وایشان خارج ماندند احمد وطبرانی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

از خالد بن عبد اللہ بن حرملہ از خالہ وی مرفوعا اورده کہ انکم تقولون لا عدو وانکم لا تزالون تقاتلون عدوا حتی تقاتلوا
یاجوج وماجوج عراض الوجوہ صغار العیون صہب الشعور من کل حدب ینسلون کان وجوہہم المجان المطرقۃ یعنی پہنہا روئے
کوچک چشم سرخ موی باشند گویا وہای ایشان سپرہا برہم نشستہ ست در صراح گفتہ ترس مطرق وحجان مطرقۃ التی یطرق
بعضہا فوق بعض کالنعل المخصوفۃ یعنی تو بر تو انتہی در اشاعہ گفتہ واین موید آنست کہ ترکی قبیلہ از ایشان ست وصہبۃ یعنی
میان حمرت وسواد باشد یقال رجل اصہب امراۃ صہباء انتہی واما سیرت ایشان پس ابن حبان در صحیح خود از ابن مسعود
مرفوعا آوردہ ان یاجوج وماجوج اقل ما یترک احدہم من صلبہ الفا من الذریۃ یعنی یکی از ایشان کمتر از ہزار اولاد صلبی خود نمیگذارد
مراد کثرت نسل ایشان ست ونسائی از روایت عمرو بن اوس عن ابیہ مرفوعا آوردہ کہ ان یاجوج وماجوج یجامعون ما یشاؤن
ولا یموت رجل منہم الا ترک من ذریتہ الفا فصاعدا یعنی کثیر الجماع اند باز نان ولہذا اولاد بسیار پیدا میشود ابن ابی حاتم وابن مردویہ
روایت کردہ کہ ان یاجوج وماجوج لہم نساء یجامعون ما شاؤا وتشجر یلقحون ما شاؤا الحدیث یعنی گویا درخت اند بارمی آرند چندانکہ
میخواہند وحاکم وابن مردویہ از طریق عبد اللہ بن عمرو آوردہ اند ان یاجوج وماجوج من ذریۃ آدم ولو ارسلہم لفسدوا علی الناس
ولا یموت رجل منہم الا ترک من ذریتہ الفا فصاعدا وطبرانی وابن مردویہ وبیہقی وعبد بن حمید از ابن عمر نحو آن روایت نمودہ وزیادہ
کردہ کہ آن سد را تاویل وتاریس مینمند نام ست وہم عبد بن حمید بسند صحیح از عبد اللہ بن سلام مانند آن آوردہ وابن ابی
حاتم از عبد اللہ بن عمرو روایت کردہ کہ گفت الجن والانس عشرۃ اجزاء فتسعۃ اجزاء یاجوج وماجوج وجزء سائر الناس
یعنی جن وانس ہمہ جزو اند نہ جزو از انجملہ یاجوج وماجوج اند ویک جزء باقی مردم ودر خبر مرفوع آمدہ ان یاجوج وماجوج یحفرون
السد کل یوم یعنی ہر روز سد را میکنند تا برآیند ابو ہریرہ مرفوعا روایت کردہ السد یحفرونہ کل یوم حتی اذا کادوا یخرقونہ
قال الذی علیہم ارجعوا فستخرقونہ غدا فیعیدہ اللہ کاشد ما کان حتی اذا بلغ مدتہم واراد اللہ ان یبعثہم علی الناس قال الذی
علیہم ارجعوا فستخرقونہ غدا ان شاء اللہ تعالی واستثنی قال فیرجعون فیجدونہ کہیئتہ حین ترکوہ فیخرقونہ علی الناس الحدیث اخرجہ
الترمذی وحسنہ وابن حبان والحاکم وصححاہ یعنی سد را ہر روز می کنند تا آنکہ چون نزدیک بخرق او میشوند کسیکہ بر ایشان
حاکم ست میگوید برو ید وبر گردید فردا خرق خواہید کرد او تعالی آنرا سخت تر از انچہ بود میسازد تا آنکہ چون بمدت
خروج خود برسند وارادہ الہی بمبعث ایشان بر مردم شود حاکم ایشان بگوید برگردید فردا انشاء اللہ تعالی او را پاک
خواہید کرد واستثناء کند پس برگردند وآنرا روز فردا بر شکلی کہ گذاشتہ رفتہ بودند بیابند پس سد را شکستہ بیرون
آیند بر مردم حافظ ابن حجر گفتہ اخرجہ الترمذی وابن ماجۃ والحاکم وعبد بن حمید وابن حبان کلہم عن قتادۃ ورجال بعضہم
رجال الصحیح ابن العربی گفتہ درین حدیث سہ آیت ست یکی انکہ حق تعالی ایشان را از حفر سد در روز وشب منع کرد
وباز داشتہ دوم آنکہ منع کرد ایشانرا بر آمدن بر سد بنردبان وآلات حفر وخرق واین را الہام نکرد ونہ این کار بایشان
آموخت یعنے باآنکہ در احوال ایشان آمدہ ست نزد وہب کہ اشجار وزروع وغیرہ آلات میدارند سوم آنکہ باز داشتہ ست
ایشانرا از گفتن استثناء یعنی ان شاء اللہ تعالی تا آنکہ وقت محدود بر سد حافظ ابن حجر فرمودہ در وی ایست کہ
ایشان اہل صناعات واہل ولایت وسلطنت ورعیت کہ اطاعت من فوق خود میکنند بودہ اند ودر ایشان کسی نیست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که خدا را بایشناسند و اقرار بقدرت و مشیت او میکنند و یحتمل که این کلمه بر زبان حاکم ایشان بیساخته رود و معنی آن نشناخته
باشد و مقصود که برکت این کلمه ست حاصل گردد بعده برائی هریکی ازین دو احتمال حدیثی آورده و گفته که ترد عبد بن حمید
از طریق کعب احبار بنحو حدیث ابو هریره آمده و دران گفته ست فاذا جاء امر الله القی علی بعض السنتهم نائی غدا ان
شاء الله تعالی فنفرغ منه و نزد ابن مردویه از حدیث حذیفه مانند حدیث ابو هریره آمده و فیه فیصبحون وهو اقوی منه
بالامس حتی یسلم رجل منهم حین یرید الله ان یبلغ امره فیقول المومن غدا نفتحها ان شاء الله تعالی فیصبحون ثم یغدون علیه فیفتح الحدیث
و سنده ضعیف انتهی کلام الحافظ و حاصل این احتمال القاء استثناء بر زبان یکی ازایشان ست و این اقوی ست و احتمال اسلام
اوردن یکی ازایشان چنانکه روایت بران دلالت میکند نیز ست و روایت نعیم بن حماد از ابن عباس موقوفا اول میکند و لفظ و
انیست یعنی الله حین اسری بی الی یاجوج و ماجوج فدعوتهم الی دین الاسلام و عبادته فابوا ان یجیبونی فهم فی النار مع من عصانی
من ولد آدم و ولد ابلیس کما هو واضح هکذا فی الاشاعه فصل سوم در بیان خروج و افساد و هلاک یاجوج و ماجوج مسلم از حدیث نواس
بن سمعان در حال خروج ایشان بعد ذکر دجال و قتل و بر دست عیسی علیه السلام و غیره آورده که فرمود آنحضرت صلعم ثم یاتیه یعنی
عیسی قوم قد عصمهم الله من الدجال فیمسح وجوههم و یحدثهم بدرجاتهم فی الجنة فبینما هم کذلک اذ اوحی الله الی عیسی ان قد اخرجت
عبادا لی لا یدان لاحد بقتالهم فحرز عبادی الی الطور و یبعث الله یاجوج و ماجوج فهم من کل حدب ینسلون فیمر اوائلهم علی بحیرة طبریة
فیشربون ما فیها و یمر آخرهم فیقولون لقد کان بهذه مرة ماء و یحصر عیسی نبی الله و اصحابه حتی یکون رأس الثور لاحدهم خیرا من مائة دینار
لاحدکم الیوم خیرا من مائة دینار لاحدکم فیرغب عیسی نبی الله و اصحابه فیرسل الله علیهم النغف فی رقابهم فیصبحون فرسی
کموت نفس واحدة ثم یهبط عیسی نبی الله و اصحابه الی الارض فلا یجدون فی الارض موضع شبر الا ملاه زهمهم و نتنهم فیرغب عیسی نبی الله
و اصحابه الی الله فیرسل الله طیرا کاعناق البخت فتحملهم فتطرحهم حیث شاء الله ثم یرسل الله مطرا لا یکن منه بیت مدر و لا وبر فیغسل
الارض حتی یترکها کالزلفة ثم یقال للارض انبتی ثمرتک و ردی برکتک فیومئذ تاکل العصابة من الرمانة و یستظلون بقحفها و یبارک
فی الرسل حتی ان اللقحة من الابل لتکفی الفئام من الناس و اللقحة من البقر لتکفی القبیلة من الناس و اللقحة من الغنم لتکفی الفخذ من الناس
فبینما هم کذلک اذ بعث الله ریحا طیبة فتاخذ تحت آباطهم فتقبض روح کل مسلم و یبقی شرار الناس یتهارجون فیها تهارج الحمر فعلیهم
تقوم الساعة و فی روایة ثم یهبط عیسی نبی الله و اصحابه الی الارض فلا یجدون فی الارض موضع شبر الا ملاه زهمهم و نتنهم فیرغب عیسی نبی الله
و اصحابه الی الله فیرسل الله علیهم النغف فی رقابهم و فی روایة

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ما فعل هذا البعد وفيتجر رجل منهم محتسبا نفسه قد وطنها على انه مقتول فينزل فيجدهم موتى بعضهم على بعض فينادي يا معشر
المسلمين ابشروا ان الله عز وجل قد كفاكم عدوكم فيخرجون من مدائنهم وحصونهم وليسرحون سوائمهم فما يكون لها مرعى الا لحومهم
فتشكر عنها احسن ما شكرت عن شيء حتى ان دواب الارض لتسمن وتشكر شكرا من لحومهم ودمائهم ويهبط نبي الله عيسى واصحابه الى الارض
فلا يجدون في الارض موضع شبر الا ملاه زهمهم ونتنهم فيرغبون الى الله فيرسل الله طيرا كاعناق البخت فتحملهم فتطرحهم حيث شاء الله تعالى وفي رواية تترسهم في البحر وفي رواية في
النار ثم يرسل الله عليهم مطرا لا يكن منه بيت مدر ولا وبر فيغسل الارض حتى يتركها كالزلفة ثم يقال للارض انبتي ثمرك وردي
بركتك فيومئذ تاكل العصابة من الرمانة ويستظلون بقحفها ويوعد المسلمون من قتل يأجوج ومأجوج ونشابهم واترسهم سبع سنين
حاصل معنى اين حديث آنست كه ايشان بگويند ما اهل زمين را قتل كرديم اهل آسمان را هم بكشيم وتير خود بر آسمان اندازند وازانجا
رنگين بخون باز گردد وبراى ازمايش وفتنه وتعجيبے باصحاب خود دعا كند ودر گردن ايشان نغف يابد وبر آيد كه ازان مسلمانان
بميرند وحسى از ايشان مسموع نشود ونغف دودى را گويند كه در بينى شعر وبزميبا شد در رسالة حشريه گفته بيمارى كه در عربى
آنرا نغف گويند دودانه ايست كه در بينى يا در گردن ميش بر آيد ودر اندك مدت بدستور طاعون هلاك سازد انتهى ومردى از مسلمانان
جان خود در قتل نهاده براى دريافت حال ايشان بر آيد ومرده يافته نداكند كه خوشى باد اى مسلمانان شما را وتعالى الغايث كرد
از شما دشمن شما را پس از شش ماه قلعه ها بيرون آيند ومويشى خود را بچرند بگذارند وجز گوشت اينها چراگاهى نباشد وجانوران
گوشت وخون ايشان خورده خيلى فربه اندام شوند وعيسى باصحاب خود فرود آيد ويك شبر زمين خالى از شحم وبدبوى ايشان
نيابد ومردم ازان گزند يابند وازاو تعالى دعا كنند حق تعالى بر ايشان بادى فرستد كه غمه ودخان آرد وتوده خاك
را بر كند وگزند ايشان را بعد سه روز دور كند وجيفه يأجوج ومأجوج را در بحر افگنند يا پرندگان اكه همچو گردنهاى شتر باشند
بفرستد وايشان اين جيفه بر داشته آنجا كه خدا خواهد بيندازند يا در بحر افگنند در رسالة حشريه گفته حق تعالى جانوران
پرنده دراز گردن ودراز جثه بفرستد كه آنرا در عرب عنقا گويند آن جانوران بعض ايشان را بخورند وبعض ديگران را
در جزائر ودر آب شور دريا افگنند انتهى ودرين روايت منافات نيست زيرا كه بحر روز قيامت افروخته شده آتش گردد
وبعده براى دفع خون وزرداب ايشان باران آيد تا چهل روز وهيچ خانه صوف وخشت نماند كه دران نخزد وزمين را همچو زلقه سازد وزلقه بمعنى آئينه ست كه آدمى دران روى وصفات خود را به بيند در رسالة حشريه گفته هيچ مكان پخته وخام وهيچ
خرگاه خز وخس پوش بى چكيدن نماند واين باران سبب فور بركات وكلانى روئيدگى ما گردد انتهى وزمين را حكم شود كه
ثمر وبركت خود بيارد كه آنروز جماعتى از يك انار سير شوند وزير برگ او سايه گيرد مراد كلانى زمانه وتحفه اوست در رسالة حشر
گفته آسايشى رود وبدهد كه مردگان آرزوى زندگان كنند وبر روى زمين غير اهل ايمان نباشند وكينه وعداوت از دل همه بيرون
وهمه مصروف احسان وطاعت شوند ودرندگان وماران مردم را ايذا ندهند انتهى ومسلمانان تا هفت سال كمان وتيغ
يأجوج ومأجوج را بجاى هيمه بسوزند در رسالة حشريه گفته واين حالت تا هفت سال بر وجه كمال ماند وبعد ازان باد وجو

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

علیه خیرات و طاعات لوازم شریعت و نفسانیت اندک اندک ظهور کردن گیرد و این همه در عهد مبارک حضرت عیسی علیه السلام بوقوع
آید و مقام حضرت عیسی در دنیا چهل و پنج سال باشد و ایشان نکاح کنند و فرزندان برای ایشان متولد شوند بعد این مدت
حضرت عیسی سفر آخرت گزینند و در روضهٔ مطهرهٔ سنویهٔ حضرت پیغمبر صلعم مدفون شوند انتهی قف اختلاف کرده اند در آنکه اشتقاق
یاجوج ماجوج از کدام مادهٔ ست بعضے گفته اند مشتق از اججج النار ست و اججج نار التهاب و افروختگی اوست و بعضی گفته اند از اجت
بمعنے اختلاط یا شدت حر و قیل من الاج بمعنی تیزدویدن و قیل من الاجاجة بمعنی آب سخت نمکین و بر همه تقادیر وزن وی یفعول و
مفعول ست و همین ست ظاهر قراءة عاصم چه وی تنها این لفظها را بهمزه خوانده و همچنین قراءة باقین اگر الف را مسهل از همزه
گویند و قیل وزنها فاعول من یج و مج و قیل یاجوج من ماج اذا اضطرب و وزنه ایضاً مفعول قاله ابو حاتم و گفته اصل موجوج ست و
این همه اشتقاقات مناسب حال ایشان ست و مؤید اشتقاق اول ست از ماج قوله تعالی و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض و این در حین
خروج ایشان باشد فصل در قصهٔ عیسی علیه السلام مشتمل ست بر چند اشراط از آنجمله قتال یهود ست مسلم از ابو هریره روایت
کرده لا تقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون الیهود فیقتلهم المسلمون حتی یختبی الیهودی من وراء الحجر و الشجر فیقول الحجر او الشجر یا عبد الله
هذا یهودی خلفی فتعال فاقتله الا الغرقد فانه من شجر الیهود و از آنجمله قتال یاجوج و ماجوج ست احمد و طبرانی از خالد بن عبد الله بن
حرملة آورده اند انکم لا تزالون تقاتلون عدو الله حتی تقاتلوا یاجوج و ماجوج عراض الوجوه صغار الاعین صهب الشعر من کل
حدب ینسلون و صراح گفته صهبة شقرة فی شعر الرأس ضهوبة کذلک صهب لغت منه و یقال للابل الذی یخالط بیاضه حمرة
و هوان یکون علی الوبر و بیض اجوافه انتهی و از آنجمله مطرست که پوشیده نماند از وی هیچ خانه مدر و نه وبر احمد از ابو هریره آورده
لا تقوم الساعة حتی یمطر الناس مطرا لا یکن منه بیوت المدر و لا بیوت الوبر در صراح گفته مدر کلوخ مدر جمع اهل المدر و الوبر اهل وبر و صحراء و
بفتحتین پشم شتر و پشم ناک شدن انتهی و از آنجمله انقطاع جهاد و کشتکار شدن مردم ست طبرانی از ابو امامه آورده لا تقوم الساعة
حتی ترجع احراثین در صراح گفته حرث کشاورزی کردن حراث کشاورز حرث احرث مثل زرع و از زرع انتهی و از آنجمله
نزول خلافت ست در ارض مقدسه یعنی در آخر زمان بدوران مهدی و عیسی دار السلطنة اسلامیان بیت المقدس باشد
چنانکه در عهد خلافت خلفا ائمه مدینه منوره و در عهد علی کرم الله وجهه و امام حسن کوفه و بعصر بنی امیه دمشق و بزمانه خلفا
عباسیه بغداد و بعهد تیموریه دهلی و اگره و درین زمان اسلام بول ست احمد و ابو داود و حاکم از ابن خوله مرفوعاً آورده اند یا ابن
خوله اذا رایت الخلافة نزلت الارض المقدسة فقد دنت الزلازل و البلابل و الامور العظام و الساعة یومئذ اقرب الی الناس
من یدی هذه من راسک کان وضع یده علی راسه و مراد باین حدیث اگر مطلق خلافت باشد پس در زمن بنی امیه هم واقع
شده پس از قسم اول باشد و ذکر بعضی از امور عظام دولت این گروه بی شکوه انجا ذکر کرده ایم و اگر مراد خلافت کامله ست
پس عنقریب در زمن مهدی و عیسی صورت گیرد و امور عظام این زمن دابه و شمس و نار و ریح و غیرها ست و یدل للثانی آخر
الحدیث و الساعة یومئذ اقرب الی آخره و از آنجمله کثرت مال ست شیخین از ابو هریره روایت کرده اند لا تقوم الساعة حتی
یکثر المال و یفیض حتی یخرج الرجل بزکوة ماله فلا یجد احدا یقبلها منه و حتی تعود ارض العرب مروجا و انهارا و فی روایة و حتی
یکثر المال فیکم و ذکر این علامت در قسم اول گذشته و نیست مانع از انکه این روایت ثانی اشارت باشد بانچه واقع شد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در زمان عثمان و عمر بن عبد العزیز اکثرت مال بقیه قوله فیکم یعنی صحابه در روایت اولی اشارت باشد بانچه در زمن عیسی مهدی علیهما السلام واقع شود ولهذا ذکرش در هر دو جا کردیم و از انجمله آنکه سرگاو بیک وقیه ارزد ابن ابی شیبه از قتیبه اورده لا تقوم الساعة حتی یقوم راس البقر بالاوقیة واین در حصار یاجوج و ماجوج برای عیسی و اصحاب وی علیه السلام شود کما مر و از انجمله خشک شدن بحیرهٔ طبریه ست و یاجوج و ماجوج آنرا نوش کرده باشند و از انجمله ارزانی اسپ گرانی گاو ست ابن ماجه و ابن خزیمه و غیرهما از ابی امامه روایت کرده اند که ان من اشراطها ان یکون الفرس بالدریهمات ویکون الثور بکذا و کذا مایة دینار قیل و ما یرخص بخیل یارسول الله قال عدم الجهاد قیل و ما یغلی الثور قال ان الارض تحرث کلها و از انجمله نزول برکات و نزع سم هر ذی سم ست الی غیر ذلک هکذا فی الاشاعه و این همه علامات بذیل قصهٔ عیسوی و داستان یاجوج و ماجوج مذکور شده و تکرار برای تعداد و تذکر اشراط ساعت ست **باب نهم** در بیان ویران شدن مدینه منوره و خروج مخطانی و جهجاه و هاشم و مسعود و غیرهم و هدم کعبه مشرفه یورا و و اخراج کنزوی و درین باب فصلهاست **فصل اول** در بیان خراب مدینه منوره قبل قیامت بچهل سال و خروج اهل مدینه از مدینه شرفها الله تعالی ابو داؤد از معاذ مرفوعا روایت کرده که عمران بیت المقدس خراب یثرب ست و خراب یثرب خروج ملحمه و خروج ملحمه فتح قسطنطینیه و فتح قسطنطینیه خروج دجال ست و درین حدیث این چنین مرتب واقع شده و یثرب نام جاهلیت ست برای مدینه و طبرانی روایت کرده سیبلغ البنا سلعائم یاتی علی المدینة زمان تمر السفر علی بعض اقطارها فیقول کانت ههنا مدینة عامرة من طول الزمان و عفوالاثر و روی احمد نحوه بسند حسن و نیز بروایت ثقات آورده المدینة یترکها اهلها و هی مرتبة قالوا فمن یاکلها قال السباع والعافی و در صحیحین ست لتترکن المدینة علی خیر ما کانت فدلة ثمارها لا یغشاها الا العوافی و آخر من یحشر راعیان من مزینة الحدیث و در صراح گفته عافی خواهنده رزق از مردم و ستور و مرغ و باقی طعام در دیگ انتهی مراد عوافی طیر و سباع اند و روی ابن زبالة و تبعه ابن النجار لا تقوم الساعة حتی یغلب علی مسجدی هذا الکلاب الذیاب و الضباع فیمر الرجل ببابه فیریدان یصلی فیه فما یقدر علیه و ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده اما و الله لتدعنها مذللة اربعین عاما للعوافی تاکل من العوافی الطیر و السباع و روایة ابن زبالة بنحوه و دیلمی در مسند الفردوس از عوف بن مالک روایت کرده که گفت تخرب المدینة قبل یوم القیامة باربعین سنة و عن ابی هریرة لا تقوم الساعة حتی یجیء الثعلب فیربض علی منبر النبی صلعم فلا ینهضه احد و ابن ابی شیبه روایت کرده که لیخرجن اهل المدینة منها ثم لیعودن الیها ثم لیخرجن منها ثم لا یعودون الیها ابدا ولید عنها خیر ما تکون سوانعة و روی ایضا عن عمر رضی الله عنه فحاصل این احادیث آنست که مدینه منوره در آخر زمان ویران گردد و اهل وی از وی بیرون روند در حالیکه ثمار و اشجار وی بحد کمال و پختگی رسد و پرندگان و درندگان در انجا ماند و بود و خود کنند و مسجد شریف نبوی جائی بود و باش سگان و گرگان گردد اگر یکی بر در وی رسیده نماز گذاردن خواهد بسبب این حیوانات نتواند و این ویرانی چهل سال پیش از قیامت شود گویا مردم بار و ثمر او را برای عوافی گذاشته رفته اند و یکبار که از مدینه بروند بسوی وی عود کنند و بار دیگر که از انجا رخت اقامت بردارند باز عود نکنند و ترک مدینه بر حال خیر که ثمرش بالغ باشد بکنند در اشاعه گفته ذکر ترک اول گذشته و این ترک ثانی ست و سبب ویرانی او و الله اعلم آنست که اهل مدینه همراه عیسی بجهاد روند بعد مدینه رجفه کند و منافقان را بسوی دجال بیفگند و مؤمنان خالص که در انجا باقی مانند بهجرت بسوی بیت المقدس کنند زیرا که آمده ست

Presented by: Rana Jabir Abbas

کہ تکون ہجرۃ بعد ہجرۃ وخیار الناس یومئذ الزمہم مہاجر ابراہیم الحدیث یعنی بعد این ہجرت یک ہجرت دیگر باشد و بہترین مردم
آنروز کسی ست کہ بسیار لازم گیرندہ ست مہاجر ابراہیم علیہ السلام را و ہر کہ از ایشان باقی ماند روح او ریح طیبہ الجبل کند یا
سیاتی پس محلہ خالی و ویران باقی ماند و این سر خراب دست قبل غیر کاتب حروف گویم از احادیث و کتب سیر معلوم میشود کہ
عمران مدینہ بعہد آنحضرت صلعم مثل دیگر بلاد بود لیکن در ۸۵۵ ہجری کہ اتفاق ورود این آوارہ دشت ایجاد اتفاق افتاد مدینہ
مبارکہ را بر مثال قصبہ مختصری یافت اگرچہ حصار پختہ دارد و آثار کہنگی و ویرانی بروی ظہور داشت تا آنکہ اندرون فصیل اکثر
ہم بیوت کثیرہ را خاویۃ علی عروشہا بچشم خود دید و میان او و مسجد قبا و قبلتین مجرا نی بحت ست حتی کہ اہل بادیہ جامہ و زیر
زائران این دو جا را آنہا یافتہ نہب میکنند آری حوالی مسجد شریف عمران خوب ست و سوق متوسط دارد و انچہ رونق
و برکت عمارت ست منحصر درین مسجد مبارک ست پس بس بخلاف مکہ مکرمہ کہ آبادی او برابر بلدۂ کلان ست و روز افزون تا مزید
حق سبحانہ تعالی در بارۂ این بلدۂ طیبہ در نسان استقبال حیست و اہل مدینہ فی الحال جز توکل یا قدری تجارت ہیچ معاش
ندارند الا ماشاء اللہ تعالی و غالب سکان او مفالیس متوسط الحال آند چنانکہ اہل مکہ مرفہ الحال و در احادیث صحیحہ فضائل
صابرین بر لاواء مدینہ وارد شدہ و آمدہ المدینۃ خیر لہم لو کانوا یعلمون و موت آنجا داخل فضیلت عظمی ست تا آنکہ عمر بن الخطاب
دعا کرد اللہم ارزقنی شہادۃ فی سبیلک و اجعل موتی فی بلد رسولک خرجہ البخاری مرجانی در اخبار مدینہ از جابر مرفوعا روایت
کردہ لیعوذن ہذا الامر ای الدین الی المدینۃ کما بدء منہا حتی لا یکون الایمان الا بہا الحدیث یعنی عود کند ایمان بمدینہ چنانکہ بدء تش
از وی شد تا آنکہ جز بمدینہ جائی دیگر وجود دین نباشد و نسائی از ابو ہریرہ مرفوعا آورد و اخر قریۃ من قری الاسلام خرابا
المدینۃ و رواہ الترمذی بنحوہ و قال حسن غریب رواہ ابن حبان بلفظ آخر قریۃ فی الاسلام خرابا المدینۃ و در روایت صحیحہ
آمدہ ان الدین لیارز الی المدینۃ کما تارز الحیۃ الی جحرہا و این روایات بحسب ظاہر منافی روایات سابقہ اند و طریق جمع میان
اینہا آنست کہ فتن و شرور جملہ دنیا را عام شود چنانکہ در ذکر خروج مہدی گذشتہ و مدینہ با مہدی بماند پس دین بمدینہ
باز گردد زیرا کہ مومنین کامل ہمین تابعان خلیفۂ برحق باشند و چون امام حق موجود باشد ہر کہ او را نشناسد و متابعت
وی نکند موت او موت جاہلیت شود گویا محط حدیث ان الدین لیارز الی المدینۃ الخ این ست بعد مدینہ نفی خبث خود در زمن
دجال بکند و منافقان از وی بدر روند و ایمان خالص در وی باقی ماند بخلاف بیت المقدس و غیرہ بلاد کہ در انجا اہل فرمہ و
منافقان ہم باشند زیرا کہ ایمان اوشان بعد نزول حضرت عیسے علیہ السلام خواہد بود و این محط حدیث جابر ست کہ حتی
لا یکون الایمان الا بہا مراد ایمان خالص ست کہ شائبۂ نفاق ندارد بعدہ بادی و زد و جان ہر مومن و مومنہ را بستاند
و آنیان این ریح بارد از طرف شام یا یمن خواہد بود یا از ہر دو کما جمع بہ بین الروایتین و شک نیست کہ بادی از طرف شام
بیاید ابتدا باہل شام کند و آنکہ از طرف یمن برسد بدایت باہل یمن نماید و منتہی نشود تا این ہر دو باد تا مدینہ مگر بعد ہلاک تمام
اہل ہر دو اقلیم مذکور پس آخر کسانیکہ از مومنین مقبوض شوند اہل مدینہ باشند و این محط حدیث ابو ہریرہ ست نزد نسائی
و ترمذی و ابن حبان کما مر بعدہ درین حین بمدینہ جز مومنان نباشند زیرا کہ در زمن دجال متخلص گشتہ و بمجرد موت
ایشان مدینہ خراب و ویران گردد و باز تا بقای دنیا معمور بشرار مردم باشد و بر ایشان قیامت قائم گردد کما یاتی در اشاعہ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

گفتہ و ہذا مما ظہر لی عند کتابتی لہذا المحل ولعلہ لیس ببعید اعن الصواب ولم اقف فی کلام احد علیہ فان کان خطأ فہو منی لا
من احد ونسأل اللہ السداد وانما ذکرتہ ہہنا وان کان یصلح ان یذکر بعد طلوع الشمس والدابۃ ایضا لان ابتداء خرابہا
بالخروج عنہا کما دلت علیہ الاحادیث والخروج یکون فی زمن عیسی فلہذا ذکرناہ ہہنا واللہ اعلم انتہی کلامہ گویم شک نیست کہ
این جمع وعدم منافات میان روایات مذکورہ کہ صاحب اشاعہ ذکر کردہ بسیار خوب ست جزاہ اللہ عنا خیرا صرف اینقدر باید
کہ در وی ترتیب حوادث مذکورہ لازم می آید وعلم ترتیب و تقدیم و تاخیر بعض بر بعض و از بعض جز بر حوادث تعالی شانہ احدے را
معلوم نمی تواند شد **فصل دوم** و اما خروج قحطانی وجہجاہ و ہشیم و مقعد وغیرہم بعد عیسی و مہدی علیہما السلام پس
ابو الشیخ از ابو ہریرہ مرفوعا روایت کردہ کہ ینزل عیسی بن مریم فیقتل الدجال ویمکث اربعین عاما یعمل فیہم بکتاب اللہ و
سنتی ویموت فیستخلفون بامر عیسی رجلا من بنی تمیم یقال لہ المقعد فاذا مات المقعد لم یات علی الناس ثلث سنین حتی یرفع
القرآن من صدور الرجال یعنی بعد موت عیسی مقعد خلیفہ شود و سہ سال بر موت او نگذرد کہ قرآن از سینہ ہای مردم
برداشتہ آید در اشاعہ گفتہ مراد صدور بعض رجال ست و بدو نقص در ایشان تا موافق بقای دین تا مدت مدیدہ بعد
عیسے باشد انتہی و طبرانی از علیا رسلمی آوردہ کہ گفت برپا نمیشود قیامت تا آنکہ مالک شود مردم را مردی از غلامان جہجاہ نام
و مسلم از ابو ہریرہ روایت کردہ کہ گفت لا تذہب الایام واللیالی حتی یملک رجل یقال لہ الجہجاہ و شیخین از وی آوردہ اند
کہ لا تقوم الساعۃ حتی یخرج رجل من قحطان یسوق الناس بعصاہ و طبرانی در کبیر و ابن مندہ و ابو نعیم و ابن عساکر از قیصر
بن جابر عن ابیہ عن جدہ روایت کردہ اند کہ ان النبی صلعم قال ستکون من بعدی خلفاء ومن بعد الخلفاء امراء ومن بعد الامراء
ملوک جبارین ثم یخرج رجل من اہل بیتی یملاء الارض عدلا کما ملئت جورا ثم یومر القحطانی فوالذی بعثنی بالحق ما ہو دونہ
یعنی بعد من خلیفہ و بعد خلیفہ امیر و بعد امیر ملک جبار باشند و بعد مہدی قحطانی امیر شود و اللہ کہ وی کمتر از مہدی
نیست یعنی در صلاح سیرت و سیرت و نعیم بن حماد از سلیمان بن عیسی آوردہ کہ گفت مرا رسیدہ ست کہ مہدی چہار دہ
سال مالک بیت المقدس باشد پستر بمیرد پستر بعد از وی مردی باشد از قوم تبع کہ او را منصور گویند و آن قحطانی
ست و یکسال در بیت المقدس مکث کند پستر کشتہ شود پستر غلامی مالک گردد و سہ سال مکث کند بعد کشتہ شود
پستر بعد از وی مالک شود ہشیم سہ سال و چہار دہ ماہ و دہ روز و از عجب وی ست کہ مہدی بمیرد و مردم بعد از
وی مردی را از اہل بیت او والی کنند در وی خیر و شر ہر دو باشد و شر او بیشتر از خیر او ست خشم گیرد بر مردم و
بخواند ایشان را بسوی فرقت بعد جماعت بقلت او قلیل ست بجوشد بوی مردی از اہل بیت او و بکشد او را احمد نعیم
بن حماد و نیز بوی از زہری روایت کردہ کہ بمیرد مہدی بموت خود و مردم بعد از وی در فتنہ افتند و بیاید بسوی ایشان
مردی از بنی مخزوم و بیعت کردہ شود او را و مکث کند زمانی پستر ندا کند منادی از آسمان کہ نیست انس و نہ جن بیعت
کنید فلان را و بر نگردید بر پاشنہ ہای خود بعد ہجرت پس نظر کنند و نشناسند آنمرد را باز ندا کند سہ بار پستر بیعت
کردہ شود منصور و بر رود بسوی مخزومے و نصرت دہد خدا او را بروی و بکشد مخزومی را و کسی را کہ با او باشد و نیز از عجب
آوردہ کہ گفت والی شود مردی از بنی مخزوم باز مردی از موالی پستر روان شود مردی از عرب جسیم طویل عریض

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ما بین المنکبین و بکشد کسی را که پر خورد او را تا آنکه در آید بیت المقدس و بمیرد بموت خود و باشد دنیا بتر از انچه بود بعده والی
شود مردی از مغرب بکشد اهل صلاح را ظلوم غشوم باز والی شود بعد مصری یعنی قحطانی و بر سیرت مهدی رود و بر دست او مدینه
روم فتح شود و نیز وی از ولید بن مسلم آورده که قال قال رسول الله صلعم یا القحطانی بدون المهدی و نیز از عبد الله بن عمرو
روایت کرده که بعد جبابره جابرست پستر مهدی پستر منصور پستر سلام پستر امیر غضب و هم از وی آورده که سه امیر اند که والی شوند
فتح کند خدا تمام زمین را بر ایشان یکی صالح جابر پس مفرج پس ذو الغضب و مکث کنند در زمین چهل سال پستر نیست خیر در دنیا
بعد ایشان و نیز از کعب روایت کرده که باشد بعد مهدی خلیفه از اهل یمن از قحطان برادر مهدی در دین عمل کند بعمل او و فتح
کند مدینه روم را و برسد بنعائم او و نیز از ارطاة آورده که گفت مرا رسیده ست که مهدی چهل سال زندگی کند پستر بمیرد در
فراش خود و بیرون آید مردی از قحطان مشقوب الاذنین بر سیرت مهدی بقدر او بست سال باشد پستر بمیرد در حالیکه مقتول بسلاح
ست پستر بیرون آید از خاندان نبی صلعم مهدی حسن السیرة و غزا کند مدینه قیصر را و وی آخر امیرست از امت محمد صلعم بعده بیرون آید
دجال و در زمان وی دجال در آشاعه گفته اکثر این احادیث متعارض اند و فقیه ابن حجر در قول مختصر گفته الذی تتعین اعتقاده ما دلت علیه
الاحادیث الصحیحة من وجود المهدی المنتظر الذی یخرج الدجال و عیسی فی زمانه و یصلی عیسی خلفه و انه المراد حیث اطلق المهدی و
المذکورون قبله لم یصح فیهم شیء و الذین بعده امراء صالحون ایضا لکن لیسوا مثله فهو الاخیر فی الحقیقة انتهی گویم غایة امکان در جمع این
روایات آنست که مهدی کبیر همانست که روم را فتح کند و دجال در زمانه او برآید و عیسی در پس او نماز گذارد و خلافت مراورا باشد
و بعد از وی قریش را و عیسی از قریش ملک ایشان را اسلب نکند بالکل بلکه مشورة امور بسوی او باشد و وی حکم عدل باشد و اما
مقسط در ایشان و تعلیم دین کند ایشان را و اشارت باین معنی سابق گذشته و بعد مهدی مردی از دودمان او که بر سیرت وی
باشد والی گردد و قحطانی با مهدی بود در زمان او و معنی فتح کردن قحطانی مدینه روم را آنست که وی امیر باشد بر سریه که
مهدی آنرا بسوی روم فرستد و قحطانی این بلده را در حال تبعیت مهدی مفتوح سازد نه در وقت خلافت خود و متبوعیت
خویش بعد عیسی علیه السلام بمیرد و بعد او با ستخلاف وی مقدم نشیند و او نیز از قریش باشد و چون وی در گذرد والی شود
از قریش کسیکه سیرت او نیک نبود و بروی مخروجی خروج کند بسیرت قحطانی و لقب او منصور باشد و مراد بمردی از تبع نیز
اوست و همچنین مراد بمردی از یمن نیز همین شخص ست و بست و یکسال مکث کند و هر که بست سال گفته وی کسر را بر انداخته
بعده دنیا نقصان پذیرد و موالی متمکن شوند و شر غالب گردد تا آنکه آفتاب از مغرب برآید و الله اعلم و در رساله حشریه گفته که بعد
ازان خلیفه ایشان شود مردی از ملک یمن از قبیله قحطان که نام او جهجاه باشد بر طریقه صالحه عادله سلطنت نماید و بعد
ازان چند پادشاه دیگر پیدا شوند و در مردم رسوم کفر و جهل شایع شود و علم کمتر شود و درین اثنا یک مکان در ملک مشرق
و یک مکان در ملک مغرب خسف شود و مردم آنجا در زمین فرو روند و آن فرقه از منکران تقدیر باشد انتهی

فصل سوم

و از اشراط عظام ست هدم کعبه و سلب حلیه و اخراج کنز او شفین ح نسائی از ابو هریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت صلعم
یخرب الکعبة ذو السویقتین من الحبشة یعنی ویران کند کعبه را حبشی که نام او ذو السویقتین باشد و اخرج احمد عن ابن عمر نحوه و زاد
ویسلبها حلیها و یجردها عن کسوتها فلکانی انظر الیه اصیلع افیدع یضرب علیها بمسحاته او معوله و اخرج الازرقی عنه یخیس الحجر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بمن فیه من السوء ان ثم یسیلون سیل النحل حتی ینتهوا الی الکعبة فیخربونها والذی نفسی بیده انی لانظر الی صفته فی کتاب الله تعالی افیج اصیلع افیدع قائما یهدمها بمسحاته وحاکم از حارث بن سوید آورده که گفت شنیدم علی رضی الله عنه را میگفت جوا قبل الحبشة فکانی انظر الی حبشی اصلع افدع بیده معول یهدمها حجرا حجرا گفتم این چیزیست که تو آنرا برای خود میگوئی یا از آنحضرت صلعم شنیده گفت لا والذی فلق الحبة وبرء النسمة ولکنی سمعته من بنیکم و در صحیحین ست کانی به اسود افحج یهدمها حجرا حجرا و در حدیث علی کرم الله وجهه ست نزد ابی عبید در غریب الحدیث از طریق ابی العالیه که گفت استکثروا من الطواف بهذا البیت قبل ان یحال بینکم وبینه فکان برجل من الحبشة اصلع او قال اصمع احمس الساقین قاعدا علیها وحی تهدم رواه الفاکهی من هذا الوجه و رواه یحیی الحمانی فی مسنده من وجه آخر عن علی مرفوعا رواه الازرقی عنه بنحوه گویم سوی قتان تصغیر ساقین ست یعنی هر دو ساق پائی او باریک باشد چنانکه غالب ساقهای حبشه این چنین باشند و اصلع کسی را گویند که موی مقدم سر او رفته باشد و اصیلع تصغیر اوست و افیدع تصغیر افدع ست بمعنی کسی که در دست او اعوجاج و کجی باشد و معنی اصعل کوچک سر ست و اصمع کسیکه هر دو گوش او کوچک بود و قیل بزرگ گوش را گویند و اسود بمعنی سیاه ست و انچ انگه میان هر دو ران او تباعد باشد حاصل معنی احادیث مذکوره آنست که این چنین حبشی بر کعبه استاده یا نشسته یک یک سنگ را با آلهٔ که در دست او باشد بکند و ویران گرداند پیش از انکه وی این کار کند و میان مردم و کعبه حائل شود حج و طواف بیت الله بکنید حافظ در فتح الباری گفته درین حدیث نزد احمد از طریق سعد بن سعید بن سمعان از ابو هریره تمام تر ازین سیاق باین لفظ واقع شده کیبایع الرجل بین الرکن والمقام ولن یستحل هذا البیت الا اهله فاذا استحلوه فلا تسال عن هلکة العرب ثم تجیء الحبشة فیخربونه خرابا لا یعمر بعده ابدا وهم الذین یستخرجون کنزه ورواه بهذا اللفظ الازرقی فی تاریخ مکة والحاکم وصححه وفی روایة عنه مرفوعا لا یستخرج کنز الکعبة الا ذو السویقتین من الحبشة یعنی بیرون نیارد خزانهٔ کعبه را مگر صاحب دو ساق باریک از حبشه و سابق گذشته که وی حلیهٔ او را سلب کند و از کسوت حجر و سازد و آمدن این سودان از طرف بحر باشد مثل لشکریان شهد بیایند و ویرا نشناسند در رسالهٔ حشریه گفته چون همه اهل ایمان از جهان بروند غلبهٔ حبش شود و سلطنت ایشان در جمیع بلاد منتشر شود و ان حبشیان کعبهٔ معظمه را منهدم سازند و حج موقوف شود و قرآن شریف از دلها و زبانها و کاغذها برداشته شود و علامات خدا پرستی و حق شناسی و خوف آخرت از مردم محو شود و حیا از میان برخیزد و مردم راه ها مانند خران و سگان جماع کنند رفته رفته جهل و ظلم و تعدی رعایا با همدیگر از حد افزون شود پس دهات ویران شوند و قصبه های کلان همچو دهات شوند و شهرهای کلان چون قصبات باشند و آفت قحط و باد و غارتگری پی در پی اقتد و مردم جماع بسیار کنند و اولاد کم شود و رجوع بحق تعالی از دلها گم شود و جهل بحدی رسد که هیچکس الله الله نگوید پس درین اثنا در ملک شام امن و ارزانی بیشتر شود و مردم برای روزگار چه اهل حرفه و چه تجار و چه سپاه و صاحب مقدور سواریها کرده و اسبابها برداشته خانه کوچ بملک شام روند و بعد چندی بسبب سختیها در ملکهای دیگر مردم فراری شده سه کس بنوبت برشتر و پنج کس بر شتر همچنین بطرف شام بگریزند انتهی بعده ذکر حشر نا کرده **قف** گفته اند که این روایات مخالف قوله تعالی ست) اولم یروا انا جعلنا حرما امنا و نیز او تعالی مکه مکرمه را از اصحاب فیل محفوظ کرده و ثنا را بر تخریب کعبه تمکین نداده با انکه در ان وقت قبلهٔ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

قبله نبود پس بعد از انکه قبله مسلمانان شد چه قسم حبشه را بران مسلط فرماید وجواب آنست که این محمول ست بر وقوع خراب در
آخر زمان قریب قیام ساعت وحتی که احدی در زمین قائل الله الله نماند واین مخالف چیز نیست که از کعب آمده که وقوع این خراب
در زمن عیسی علیه السلام باشد واولی آنست که در فتح الباری بدان اشارت فرموده وهوان یقال قد اشار صلعم الی
الجواب فی الحدیث بقوله ولن یستحل هذا البیت الا اهله پس در زمن اصحاب فیل اهل او استحلال وی نکردند لهذا او تعالی اهل فیل را
ازان باز داشت وحبشه که آنرا هدم کنند بعد استحلال اهل او ببرات وکرات بکنند وهم اهل شام در زمن یزید بامروی وحجاج
در زمن عبد الملک بحسب حکم او استباحت او کردند بعده قرامطه بعد سه صد سال استحلالش کرده مسلمانان بیشمار را در عین
مطاف بقتل رسانیدند وحجر اسود را برکنده ببلاد خود شان بردند واین همه ماجریات در ابواب سابقه گذشت وچون استحلال
مکه از اهل او مرارا واقع شده حق تعالی غیر اهل او را هم بران امکان وقدرت بخشد باانکه در آیه کریمه استمرار امن دران نیست
انتهی گویم بعضی معنی امن چنین گفته اند که هرکه در وی در آید او را مامون کنید واگر یکی نکرد وبال او بروی ست ومراد باهل او
اهل اسلام اند نه خاص ساکنان این بلد حرام واختلاف کرده اند در آنکه هدم کعبه در زمان عیسی علیه السلام اتفاق افتد
یا نزد قیام ساعت وقتیکه الله گوئی بر زمین نماند پس کعب گفته که در زمن عیسی علیه السلام باشد وکذا قال الحلیمی وعیسی را
آوازی رسد وبران گروهی را مابین هشت تا نه بسوی آن صریخ بفرستد وبعضی گفته اند که هدم کعبه در زمن وی شود وبعد
هلاک یاجوج ماجوج مردم حج گذارند وعمره برآرند چنانکه گذشته که عیسی حج یا عمره یا هر دو کند ونیست منافی او روایت
لا تقوم الساعة حتی لا یحج البیت ودر لفظی استکثروا من الطواف بهذا البیت قبل ان یرفع وهدم وی دو بار شده ورفع در
سوم شود وحافظ گفته در کتاب التیجان لابن هشام یافتم که عمر بن عامر پادشاهی تبابعه کاهن معمر بود برادر خود عمر بن عامر
معروف بمزیقیا را نزد حضور وفات خود گفته که بلاد شما نزدیک ست که ویران شود وخدارا در اهل یمن رعایت وحفظ ودورعیت
پس سخط اول هدم سد مآرب وخراب بلاد بسبب او ست وثانی غلبه حبشه بر یمن ورحمت اولی بعثت نبی صلعم از تهامه ست ونام
وی محمد باشد وفرستاده شود بجهت وغالب گردد بر اهل شرک ورحمت دوم آنست که هرگاه ویران شود خانه خدا بقدر
خدا مرد یرا که او را شعیب بن صالح گویند ووی هلاک کند کسی را که ویران کرده ست او را وبیرون کند ایشان را تا انگه بنا شده
در دنیا ایمان مگر بزمین یمن حافظ گفته اگر این روایت ثابت شود ازوی نام قحطانی وسیرت وزمان او معلوم گردد انتهی
در اشاعه گفته درین روایت این ذکر نیست که این شعیب همان قحطانی ست چرا جائز نباشد که این شعیب بن صالح آن تمیمی
باشد که بارایات سود بسوی مهدی قدوم آرد وعیسی او را نزد ایشان صریخ بفرستد ومؤید او ست بودن لقب او منصور
وبر تقدیر یکه قحطانی وی باشد میتواند بود که قبل خلافت وی باشد ومنجمله کسی باشد که عیسی او را امیر ساخته ست بر ایشان
ورحمت بودن او برای اهل یمن مستلزم آن نیست که از اهل یمن باشد ودفع او حبشه را از ایشان بروجهی که جز در یمن
ایمان باقی نماند برای رحمت بودن کافی ست ونیز حجاز از یمن ست ولهذا کعبه را یمانیه گویند ونیز در بنجاد دلالت بر تاخر
ایمان اهل یمن از اهل مدینه نیست تا آنکه هر دو در حدیث متعارض گردند ومؤید مراد بودن حجاز یمن آنست که خلافت
در آن وقت بارض مقدسه باشد نه یمن وهر چه باشد این نیز دال ست بر تقدم هدم کعبه بر موت مومنین تا کسی باقی میماند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

احتمال آنکه این هدم بعد دابه باشد زیرا که خروج او شب مزدلفه باشد و وی طواف کند بر مردم بهنی مگر آنکه بگویند که حج
جاری ماند بعد خراب هدم کعبه و مکه معمور ماند بعد از وی و بعضی گفته اند که هدم او بعد جمله آیات ست قریب قیام ساعت
تا آنکه حج منقطع شود و نماند در زمین کسیکه الله گوید و مؤید او ست آنکه زمن عیسی همه سلم و خیر و برکت و این ست و کعبه قبله مسلمانان
ست و حج بسوی او یکی از ارکان دین ست پس میباید که باقی ماند کعبه بیقار مسلمین و منهدم شود بارفع قرآن و اشارت بسوی
آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی فقهاء گفته اند چون هدم کرده شود کعبه والعیاذ بالله پس عرصه کعبه در منزلت کعبه ست و هر که
خارج اوست او را استقبال این عرصه مطلقا جائز ست اگرچه بالاتر از وی باشد مثل آنکه کسی نماز بر جبل ابوقبیس بگذارد و هر که
نماز بگذارد در وی ضرور ست که استقبالش کند و شاخص بود بر قدر دو ثلث ذراع از بنا را و یا انچه ملحق باوست مثل عصا و سمره
یا شجره نابته اگرچه خشک باشد یا تراب مجتمع یا حجر باشد یا مغاکی بود و دران فرود آید بمقدار مذکور و رنه نمازش صحیح نیست
و همچنین طواف می باید که خارج از وی کند و الله اعلم **فصل چهارم** در سند رویانی از ابولاز آورده که وی شنید
رسول خدا را صلعم میفرمود سیکون رجل من قریش احنس علی سلطان ثم یغلب علیه و ینزع منه فیفر الی الروم فیاتی بهم الی
الاسکندریة فیقاتل اهل الاسلام بها فذلک ول الملاحم و در روایتی از وی ست سیکون بمصر رجل من بنی امیة احنس بنحوه
و نعیم بن حماد از عبدالله بن عمرو آورده تقاتلکم الاندلس بوسیم فیاتیکم مددکم من الشام فیهزمهم الله ثم یاتیکم الحبشة فی
ثلثمائة الف فتقاتلونهم انتم و اهل الشام فیهزمهم الله و از عمر رضی الله عنه مروی ست که مروی را از اهل مصر گفت لیاتینکم اهل
الاندلس فیقاتلونکم بوسیم حتی ترکض الخیل فی الدم یهزمهم الله ثم یاتیکم الحبشة فی العام الثانی و نیز نعیم بن حماد از ابوقبیل
آورده که بیرون آمد روان روزی از نزد مسلمة بن مخلد و وی امیر بود بر مصر و گذشت بر عبدالله بن عمرو باستعجال عبدالله
او را اندکی کجا میروی گفت امیر مرا بسوی منف فرستاده ست تا کنز فرعون برای او حفر کنم عبدالله گفت برگرد بسوی
او و از من بروی سلام بخوان و بگو که کنز فرعون ترا و یاران ترا نیست بلکه برای حبشه ست که در سفینه های خود بیایند بارا
فسطاط و سیر کنند تا آنکه در منف فرود شوند پس ظاهر کند خدای تعالی برای ایشان کنز فرعون را و بگیرند از وی چندانکه
خواهند و بگویند هیچ غنیمتی بهتر ازین نمیخواهیم در رجوع کنند و در پی ایشان مسلمانان برآیند و اینها را دریابند و حق تعالی
حبشه را شکست دهد و مسلمانان بقتل و اسر ایشان پردازند اخرجه السیوطی فی جزء له و در ازهار العروش فی اخبار
الحبوش گفته که حاکم در مستدرک از طریق عبدالله بن صالح آورده که گفت حدیث کرد مرا ابوقبیل از عبدالله بن عمرو
که مروی از اعداء مسلمین در اندلس ست او را ذوالعرف گویند وی جمع میکند از قبائل شرک جمع عظیم و هر که اندلس ست
حی نشناسد که او را طاقت مقابله او نیست و اهل القور از مسلمانان در سفن نشسته بسوی طبجه میگریزند و باقی مانند ضعفا
ناس و جماعت ایشان که سفن ندارند که بران عبور نمایند و برانگیزد خدای تعالی آوعال را و پراگنده شود برای ایشان
مدر یا پس عبور کنند و عل یعنی بزکوهی و نه پوشد آب یا سمهای او را و به بینند این را مردم گویند الوعل الوعل و بگذرند همه
مردم در پی او بفعده دریا بر حال سابق خود گردد و بگذرد دشمن بر مراکب و چون اهل فریقیه ایشان را به بینند همه از انجا
بگریزند و مسلمانان اندلس هم ایشان را راه فرار گیرند تا آنکه داخل فسطاط شوند و متوجه شود این عدو تا آنکه نزول کند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

درمیان ترلوط تا اهرام که مسافت پنج بریدست وانجای را ببدی پر کنند و برآید بسوی ایشان رایت مسلمانان بر پل و
نصرت دهد خدای تعالی ایشان را بر دشمنان و هزیمت خورند و کشته شوند تا موضع لوعه که مسافت ده شب راه و اهل سفاط
بعجل و اوانی ایشان تا هفت سال آتش افروزند و ذوالعرف از قتل سفلت شود و بادی کتابی ست که نظر نمیکنند دران
مگر که منهزم میشود و پس بیاید و دران ذکر اسلام و امر کرده شود بدخول در سلم پس امان طلبد بر جان خود و بر کسیکه اجابت اسلام
کند از قوم او و مسلمان گردد و باز آید در سال دوم مردی از حبشه که او را اسیس گویند وی جمعی عظیم فراهم کند و مسلمانان
ازوی بگریزند تا آنکه در انجا و مادون او احدی از مسلمانان باقی نماند مگر انکه بفسطاط در آید و اسیس با جیش خود در مضیق
فرود آید و رایت مسلمانان بر جسر برای مقابله ایشان بیرون آید و نصرت دهد حق تعالی مسلمانان را بر ایشان پس مقاتله
کنند و اسیر نمایند ایشان را تا آنکه یک اسود یعنی حبشی بیک عبا یعنی جامه فروخته شود حاکم گفته موقوف صحیح الاسناد و
انتهی در اشاعه گفته درین حدیث اشکال ست چه واقعهٔ ذوالعرف تا حال واقع نشده و نه ذکری در کتب تواریخ
نوشته میشود و اگر وقوع او در استقبال گوئیم نیز مشکل ست زیرا که در اندلس در انوقت بلکه امروز مسلمانی نیست پس گویا
ایشان رفض و غیرها یعنی چه و میتوان گفت که آنجا مسلمانان باشند که آنها را بر جزیه مقرر داشته اند و چون آن اوان برسد
بگریزند و یکی کرد وقوع این واقعه بعد موت مهدی و تناقص دین و رجوع مردم بسوی شرک باشد و مصر بسبب بعد زمان خلفاء در
بیت المقدس آباد باشد یا بالاسلام و این واقعه قبل هدم بیت یا بعد او شود علی ما سبق من الخلاف فی واقعة لکن قرطبی در
تذکره گفته که ایشان مهدی و اتباع او باشند و جایکه محل دران مشی کند جسری ست که ذوالقرنین از برای همین امر بنا
کرده ست چون وقت این واقعه در رسد بروی بگذرند و مرور نمایند والله اعلم انتهی **باب دهم** در بیان طلوع شمس از مغرب
و خروج دابة الارض و این نیز یکی از اشراط عظیمه قرب ساعت ست و ازین هر دو امارت هر چه سابق دیگر شود دان دیگر در پی او
باشد پس اگر آفتاب پیشتر طالع شود و به وقت چاشت همان روز بیرون آید یا قریب باین وقت و اگر دابه پیشتر خارج شد شمس
فردای آن طلوع کند ابن ابی شیبه احمد و عبد بن حمید و ابو داود و ابن ماجه و ابن منذر و ابن مردویه و بیهقی همگنان از
عبد الله بن عمرو روایت کرده اند که گفت حفظت من رسول الله صلعم اول الآیات خروجا طلوع الشمس من مغربها و
خروج الدابة ضحی فایهما کانت قبل طلوع صاحبتها فالاخری علی اثرها و گفت عبد الله و بود که کتب میخواندگان میکنم که
اول این هر دو در خروج طلوع شمس از مغرب ست حاکم گفته والذی یظهر ان طلوع الشمس من مغربها قبل خروج الدابة
و حافظ این حجر باعتماد قول حاکم فرموده و لعل الحکمة فی ذلک ان بطلوع الشمس من مغربها ینسد باب التوبة فتجی الدابة
فتمیز بین المومن و الکافر تکمیلا للمقصود من اغلاق باب التوبة انتهی و درین باب دو فصل ست **فصل اول** در طلوع
شمس از مغرب قال الله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا جمهور
مفسرین بر انند که مراد باین بعض آیات طلوع شمس از مغرب ست و قال تعالی وجمع الشمس و القمر فرمایی و عبد بن حمید
و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابو الشیخ از ابن مسعود در تفسیر بعض آیات روایت کرده اند که گفت طلوع الشمس القمر من مغربها
مقترنین کالبعیرین القرینین بعده این آیه خواند و جمع الشمس و القمر و ابو هریره گفته فرمود رسول خدا صلعم لا تقوم الساعة

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

حتی تطلع الشمس من مغربہا فاذا طلعت ورأہا الناس آمنوا جمیعا حین لا ینفع نفسا ایمانہا ثم قرء الآیۃ اخرجہ عبد الرزاق
واحمد وعبد بن حمید والستۃ غیر الترمذی وابن المنذر وابو الشیخ وابن مردویہ والبیہقی وہم ابن مردویہ از حذیفہ رضی
کردہ کہ پرسیدم رسول خدا را صلعم چیست آیت طلوع شمس از مغرب می فرمود دراز شود این شب تا آنکہ باشد بقدر دو شب
ونیز روی دابن ابی حاتم از ابن عباس آوردہ اند کہ فرمود آنحضرت صلعم آیۃ تلکم اللیلۃ ان تطول قدر لیلتین او ثلاث
فیستیقظ الذین یحتلمون رہم فیصلون ویعملون کما کانوا ولا یرى الا قد قامت النجوم مکانہا ثم یرقدون ثم یقومون ثم
یقضون صلاتہم واللیل کانہ لم ینقص فیضطجعون حتی اذا استیقظوا واللیل مکانہ حتی یتطاول علیہم اللیل فاذا راوا ذلک
خافوا ان یکون ذلک بین یدی امر عظیم ففزع الناس وماج بعضہم فی بعض فقالوا ما ہذا فیفزعون الی المساجد فاذا
اصبحوا طال علیہم طلوع الشمس فبینما ہم ینتظرون طلوعہا من المشرق اذ ہی طلعت علیہم من مغربہا فیضج الناس ضجۃ واحدۃ
حتی اذا صارت فی وسط السماء رجعت وطلعت من مطلعہا در رسالۂ حشریہ گفتہ در ماہ ذیحجہ بعد یوم النحر شب دراز گردد
بحدیکہ مسافران تنگ دل شوند وبچگان از خواب خیزند وموا شی برای چراگاہ شور کنند وہرگز صبح نشود تا آنکہ مردمان
از ہیبت وقلق بیقرار شوند ونالہ وزاری آغاز کنند وتوبہ واستغفار نمایند چون درازی شب بقدر سہ چہار شب
رسد مردم در اضطراب باشند کہ ناگاہ قرص آفتاب با نور قلیل بشکل کسوف قمر از جانب مغرب طلوع کند آنوقت ہیچکس
نباشد مگر بوحدانیت حق اقرار کند لیکن بوقت طلوع آفتاب از مغرب دروازۂ توبہ کہ ہفتاد سال راہ عرض دارد
ہمیشہ کشادہ می ماند ودر طرف مغرب ست بند شود نہ توبۂ کسی پذیرا شود ونہ ایمان کسی قبول چون آفتاب از ہمان
طرف مغرب چندی مرتفع شود کہ بوقت چاشت میرسید باز بحکم الہی میل بافق کند وبدستور غروب شود وبعد ازان
روز از طرف مشرق با نور ورونق بمعتاد خود برآمدہ باشد انتہی وابو الشیخ وابن مردویہ از انس آوردہ کہ گفت قال رسول
اللہ صلعم صبیحۃ تطلع الشمس من مغربہا یصیر فی الامۃ قردۃ وخنازیر وتطوی الدواوین وتجف الاقلام لا یزاد فی حسنۃ ولا
ینقص من سیئۃ ولا ینفع نفسا ایمانہا لم تکن آمنت من قبل الآیۃ وبیہقی از عبد اللہ بن عمر آوردہ کہ صدقہ دہند مردم
زر سرخ را وقبول کردہ نشود از ایشان وگفتہ شود کہ کاش دیروز می بود واین مردویہ از ابن عباس آوردہ کہ
ہمیشہ جاری میشود آفتاب از مطلع خود بسوی مغرب خویش تا آنکہ بیاید آنوقت کہ مقرر کردہ ست او تعالی برائے
توبۂ بندگان خود پس اذن خواہد آفتاب کہ از کجا طلوع کند پس اذن طلبد قمر کہ از کجا طالع شود پس اذن نشود این ہر دو را
ومحبوس داشتہ شوند مقدار سہ شب برائے آفتاب دو شب برائے ماہتاب نشناسند مقدار حبس این ہر دو مگر
اندکی از مردم وایشان بقیۂ اہل ارض وحاملان قرآن اند میخواند ہر مرد از ایشان ورد خود درین شب
وچون فارغ شود ازان ونظر کند شب بحال خود ست پس نشناسند طول این شب مگر حملۂ قرآن وندا کند بعضی
ایشان مر بعضی را وفراہم شوند در مساجد خود بتضرع وبکا وصراخ بقیۂ این شب مقدار این شب سہ ساعت ست
بعدہ بفرستد خدا یتعالی جبریل را بسوی شمس وقمر وبگوید کہ رب تعالی امر میفرماید شما را کہ برگردید بسوی مغارب
خویش وطالع شوید از انجا چہ نیست ضو برائے شما نز دما ونہ نور پس بگریند جہر وماہ از خوف روز قیامت خود

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وبرجوع کنند هردو وضایع شوند از مغارب خود پس درین میان که مردم این چنین اند و تضرع میکنند بسوی خدای عزوجل
وغافلان در غفلات خویش هستند که ندا کند منادی آگاه باشید که دروازهٔ توبه بسته شد و مهر و ماه از مغرب طلوع
نمودند پس نظر کنند مردم و این هر دو اسود شده اند همچو علم نیست ضوء برای ایشان و نه نور فذلک قوله تعالی وجمع الشمس
والقمر و اشاعه گفته علم غاره را گویند یعنی کالعزائم العظیمتین و از نیجاست که هر که غاری را بر شتری بندد او را علام خوانند گو
در صراح گفته علم بالکسر تنگ بار علمان دو تنگ و جامه دان و علمت المتاع شددته علاما بالکسر بار بندعلم تنگ بار بر شتر بستم
و برای نسبی تنگ بار بستن انتهی و غاره بالکسر غار جمع در صراح گفته و اظنه سعر انتهی و غرشکن جامه و انور و پوست و در حدیث
ام زرع ست علم جهار داج پس مرتفع شوند این هر دو همچو دو شتر مقرون که نزاع میکنند هر یک از آنها صاحب خود را در استباق
و فریاد برآرند اهل دنیا و غافل شوند مادران از اولاد خود و نبهد هر زن بار دار بار خود را و اما صالحان و ابرار پس نفع دهد
ایشانرا گریستن ایشان دران روز و نوشته شود ایشان را عبادت و اما قاسطان و فجار پس سودی نبخشد ایشان را گریهٔ
ایشان آن روز و نوشته شود بر ایشان حسرت و افسوس و چون برسند مهر و ماه بناف آسمان که نیمهٔ راه ست بیایند این هر دو
را جبریل و دیگر قرون ایشان را رد کنند هر دو را بسوی مغرب و غائب نکنند اینها را در مغارب اینها یعنی مغارب طلوع
آن روز که جهت مشرق ست ولکن غروب کنند هر دو را در مغارب آنها که باب توبه ست عمر بن الخطاب آنحضرت را گفت باب توبه
چه باشد فرمود ای عمر آفریده ست خدایا بی برای توبه در پس مغرب و آن از ابواب جنت ست او را دو مصراع ست از
ذهب هر دو مکلل بجوهر اند و درمیان این مصراع تا آن مصراع مسافت چهل ساله راه ست سوار تیز رو و این باب
گشاده ست از روزیکه خدا خلق خود را آفریده تا بامداد این شب نزد طلوع شمس و قمر از مغارب خود توبه نکند بنده از بندگان
خدا توبهٔ بصوح از زمان آدم تا امروز مگر آنکه در آمد توبه درین باب پستر مرفوع میشود بسوی خدا پس گفت معاذ بن جبل
ای رسول خدا توبهٔ بصوح چیست فرمود تا دم میشود بنده بر گناهی که کرده ست دمی گریزد ازان بسوی خدا باز عود نمیکند
بسوی آن گناه تا آنکه برگردد شیر در پستان فرمود پس غروب میکند آن هر دو را جبریل دران باب پستر بسته کرده میشود
هر دو مصراع والتیام میشود میان هر دو میگردد انچنانکه گویا میان هر دو گاهی شکاف نبود و نه خلل و چون باب توبه
بسته شود قبول کرده نشود برای هیچ بنده بعد ازان توبه و سود ندهد او را هیچ حسنه که بکند آنرا مگر آن حسنه که پیش ازان
کرده ست که آن جاری میشود برای ایشان و برایشان بعد از آن چنانکه جاری میشد قبل ازان فذلک قوله تعالی یوم
یاتی بعض آیات ربک الآیه پس گفت ابی بن کعب ای رسول خدا صلعم فدایت باد مادر و پدرم چه کرده شود با جهر و ماه بعد
ازان و چه شود حال مردم و دنیا فرمود ای ابی پوشانیده شود شمس و قمر را بعد ازان ضوء و نور پستر طالع شوند بر مردم
و ظاهر شوند چنانکه قبل ازان بودند و اما مردم پس چون ببینند این آیت و عظمت او را اصلاح کنند بر دنیا و آباد سازند
او را و جاری کنند دران نهرها و بنشانند دروی درختان و بنا کنند دران بنیان و اما دنیا پس اگر زاید برای وی بچه
اسپ کره سوار نشود از تا آنکه برپا شود قیامت از وقت طلوع شمس از مغرب تا روز نفخ و همور فقها گفته اند این شب از
دو شب یکروز باشد و دروی همین پنج نماز گذارده شود زیرا که در شب اول خود پیچ نماز نبود چه بعد نماز مغرب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وعشا بخواب فته باشند و در شب دیگر بار روز صلوة خمسه بجا آرند و این صلوة بر قیاس ایام رجال بجامع طول باشد
چنانکه قیاس کردند و روز اخیر او را بر روز اول و برین تقدیر هر که بخواب فته ست از نماز خود و آنرا نگذارده بروی
باقضای آن بیگانه قضاء نماز نیست که آنرا نگذارده بخفت و این واضح ست و داخل شود وقت نماز صبح روز طلوع مهر از مغرب
بطلوع فجر و نماز ظهر بر جوع شمس مع وسط سما که این بمنزله زوال ست و عصر و مغرب و عشا مثل بقیه ایام باشد و الله اعلم ابن
ابی شیبه از ابن عمر آورده که گفت اشرار بعد اخیار بست و یکصد سال اند در اشاعه گفته کذا فی الاصل المنقول عنه یعنی
اینقدر باقی مانند و روی عن ابن عمر قال یمکث الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرین و مایة سنة و روی عبد بن حمید
عنه ایضاً قال بقی شرار الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرین و مایة سنة و نعیم از وی روایت کرده که برپا نشود ساعت
تا آنکه پرستند عرب چیزیرا که می پرستند پدران ایشان بست و یکصد سال بعد نزول عیسی بن مریم و بعد دجال و عبد بن
حمید از ابو هریره روایت نموده که گفت قد سود رسول خدا صلعم لا تقوم الساعة حتی یلتقی الشیخان الکبیران فیقول
احدهما لصاحبه متی ولدت فیقول من طلعت الشمس من مغربها یعنی دو مرد پیر باهم برخورند و یکی از دیگری پرسد که
کی پیدا شده ای گوید بزمانه طلوع آفتاب از مغرب و نیز وی و ابن ابی شیبه و ابن منذر از وی آورده اند که همه آیات
در هشت ماه ست و غیر ابن ابی شیبه اخراج کرده اند از ابو العالیه که گفت الآیات کلها فی ستة اشهر یعنی همه در شش ماه
باشد و گذشت لوان رجلا انتج له مهرا لم یرکبه حتی ینفخ فی الصور در فتح الباری گفته و تبعه فی القناعة که طریق جمع
میان این روایات آنست که مدت همین بست و یکصد سال ست لکن این مدت بسیار تیز بگذرد و بسرعت هر چه تمام تر بر مقدار بست
و یکصد ماه چنانکه در صحیح مسلم است از ابو هریره مرفوعا لا تقوم الساعة حتی تکون السنة کالشهر الحدیث و فیه و الیوم کالساعة
الساعة کاحتراق السعفة انتهی و برین تقدیر تقارب زمان و تقاصر ایام دو بار شود یکبار در زمن دجال و بعده برکت ارض
و طول ایام بحالها گردد باز بعد موت عیسی نقصان پذیرد تا آنکه در آخر دنیا باین حال گردد در اشاعه گفته و بذا تبین حسن
لما ذکرنا من بنیه علیه و بالله التوفیق گویم آنچه در فتح و قناعه گفته مقتضی آنست که این مدت بمقدار دوازده سال از سنین باشد
پس اشکال بحال خود ست زیرا که رکوب سپ کره در دو سال هم میشود و بر تقدیر تسلیم و تحمل آنکه مراد بدان رکوب
برای کره فرد در حرب ست و این در خیل اصیل حی باشد این رکوب در عشر و ما بعد آن خواهد بود و جمع میان آن و میان
روایت هشت یا شش ماه ممکن نیست و نیز منافی اوست حدیث سابق ابو هریره حتی یلتقی الشیخان ابخ مگر آنکه گویند که
کبر و کلانی اهل آن زمان بر حسب سن شان باشد و بران انتاج مهر و رکوب او در سنین معتاده تقدیر کنند و اولی آنست که
جمع باین طور کنند که مدت قلیله نظر بقرار مومنین ست و یکصد و بست سال برای کفار و اشرار چنانکه روایت سابق الاشعار
بعد الاخیار بدان تصریح میکند و معهذا لابد ست از قول بتقارب زمان تا چهل سال که در حدیث سابق ابن مسعود در
بقرار مومنین واقع شده مقدار چهل ماه باشد و تقدیر انتاج مهر و رکوب او واضح گردد و معنی قیام ساعت دران حین
بر خیال آنست که قیام او بر مومنان باشد بموت ایشان و نظیره ما فی البخاری ان رجلا سأله صلعم عن الساعة فنظر
الی احدث القوم سنا فقال ان یستنفد هذا عمره لم یمت حتی تقوم الساعة علماء گفته اند مراد ساعت حاضرین ست نه ساعت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عامه خلق دلکن تاویل روایت ثمانیة اشهر و ستة اشهر اگر بصحت رسد قطعاً واجب ست وقف اختلاف کردہ اند در آنکہ چون
این حال شود دنیا بعد از وی ممتد گردد تا آنکہ این امر منتشر شود و نوائر او منقطع شوند و خبر ازان بدرجۂ احاد رسد پس ہر کہ
دران حین اسلام آرد و توبہ کند از وی این توبہ مقبول شود یا نہ ابو اللیث سمرقندی در تفسیر خود از عمران بن حصین آوردہ
کہ عدم قبول ایمان و توبہ نزد طلوع ست و ہر کہ بعد ازان مسلمان شود و توبہ کند توبہ او پذیرفتہ شود و حافظ در فتح الباری گفتہ آنچہ
احادیث ثابتہ صحاح و حسان بران دلالت میکنند آنست کہ قبول توبہ را غایت طلوع شمس از مغرب ست مفہوم بیشتر آنست
کہ بعد ازان قبول نیست بلکہ در بعض روایات تصریح بعدم قبول آمدہ چنانکہ احمد و طبرانی از مالک بن یخامر و معاویہ و
عبد الرحمن بن عوف و عبد اللہ بن عمرو مرفوعاً آوردہ اند لا تزال التوبۃ مقبولۃ حتی تطلع الشمس من مغربہا فاذا طلعت طبع علی
کل قلب بما فیہ و کفی الناس العمل و در حدیث سابق ابن عباس ست نزد ابن مردویہ فاذا اغلق ذلک الباب لم تقبل بعد ذلک
توبۃ و لا تنفع حسنۃ و نزد نعیم بن حماد ست از ابن عمرو فیبنا هم مناد یا ایہا الذین آمنوا قد قبل منکم یا ایہا الذین کفروا
قد اغلق عنکم باب التوبۃ و جفت الاقلام و طویت الصحف و از طریق یزید بن شریح و کثیر بن مرہ آمدہ اذا طلعت الشمس
من مغربہا طبع علی القلوب بما فیہا و ترفع الحفظۃ و تؤمر الملائکۃ ان لا یکتبوا عملا و عبد بن حمید و طبرانی بسند صحیح از عایشۃ رضی اللہ
عنہا آوردہ اند اذا خرجت اول الآیات یعنی طلوع الشمس من مغربہا طرحت الاقلام و طویت الصحف و خلصت الحفظۃ
و شہدت الاجساد علی الاعمال و عن ابن مسعود قال الآیۃ التی تختم بہا الاعمال طلوع الشمس من مغربہا حافظ گفتہ این آثار
بعض وی شد بعض میکند و ہمہ متفق اند بر آنکہ چون مہر از مغرب بر آید باب توبہ بند شود و بعد ازان مفتوح نگردد و این خاص بر
طلوع او نیست بلکہ تا یوم قیامت ممتد شود گویم و مؤید او ست افتادن ابلیس در سجدہ نزد طلوع او و دابہ او را بکشد
چہ وی نمیرد تا آنکہ فارغ شود از عمل کما سیاتی **فصل دوم** در بیان اول آیات در بعض روایات آمدہ کہ اول آیات
طلوع شمس از مغرب ست و در بعض خروج دجال را و در بعض خروج دابہ را و در بعض ظہور نار را کہ حاشر مردم بسوی محشر
شان باشد اول آیات نشان دادہ اند حافظ ابن حجر فرمودہ طریق جمع آنست کہ دجال اول آیات عظام موذن بتغیر
احوال عامہ در ارض ست پس منافی تقدم مہدی بر دجال نباشد و این تغیر منتہی شود بموت عیسی بن مریم و بعد
ازوی بقحطانی و غیرہ و طلوع شمس از مغرب اول آیات موذن بتغیر احوال عالم علوی ست و این منتہی شود بقیام
ساعت یعنی دابہ ہمراہ اوست گویا ہر دو یک چیز اند و خروج نار اول آیات موذن بقیام ساعت ست انتہی و بنا بر جمع
حسن رحمہ اللہ تعالی دو دلالت میکند بران انچہ در بعض روایات آمدہ و آخر ذلک یعنی الآیات نار تحشر الناس الی محشرہم
و بخاری و ہب بن منبہ آوردہ کہ گفت اول آیات روم ست باز دجال سوم یاجوج و ماجوج چہارم عیسی یعنی چہارم بنزول عیسی
باعتبار تاخر وی از یاجوج و ماجوج ست اگرچہ باعتبار نزول او مقدم بر وی ست و باین اعتبار ثالث میشود نہ رابع و
یا باعتبار آخر رابع ست پنجم دخان کما فی حدیث و سیاتی بیانہ ششم دابہ و شمردن او باعتبار آیات ارضیہ ست و ہر کہ طلوع
شمس را نشمردہ پس این نیز مؤید جمع حافظ ست و لکن اگر میگفت کہ این منتہی شود بخروج دابہ بدلیلی قول وی کہ عیسی
بمیرد اولی و اصح می بود و بودن روم اول آیات حقیقی ست و بودن دجال اول اضافی زیرا کہ وی اعظم ست از روم و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

روم نظر باو چیزی نیست صاحب اشاعه درین مقام تبصره نوشته و دران قوله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک الی اخر الآیه
ایراد کرده تقریر اشکالی نموده و اجوبه آن بتحقیق تمام از تفسیر بیضاوی و تفسیر کورانی در رد کشاف و مذهب اعتزال او
آورده و حمله ابو السعود نموده و اجوبه او را مانا بنکات بیانیه خطابیه گفته و مدح اجوبه بیضاوی کرده و از صاحب انتصاف نقل
آورده و خود هم باشارت بعض اجوبه جدیده نموده بعده نوشته که و لبعض متاخری محققی العجم علی ہذه الآیة رسالة مبسوطة
بلسان المناطقة انی فیہا بالعجب العجاب و کشف فیہا عن وجه المقصود الحجاب گفته و لبعض المحشین علی البیضاوی ہنا خبط و
اضطراب انتہی چون محل این اشکال و تقریر جواب و کتب تفسیر ست درین مقام ایراد شان ضرور نیست و نعیم بن حماد در فتن و حاکم
در مستدرک از ابن مسعود روایت کرده اند که گفت لبث نکنند یعنی مردم بعد یاجوج و ماجوج تا آنکه بر آید آفتاب از مغرب و
خشک شود خاهها پیچیده شود نامها و قبول کرده نشود توبه از احدی و بیفتد ابلیس سجده کنان و ندا کند ای بار خدا من سجده
میکنم برای هر که خواهی تو و فرا هم شوند بسوی او شیاطین و گویند ای سید ما بسوی کدام یک فرع میکنی وی گوید
سوال کرده بودم ربی درخواست مهلت و بدهد مرا تا روز بعث پس مهلت داد مرا تا روز وقت معلوم و بر آمدن آفتاب از مغرب جمع
و این ساعت وقت معلوم ست و ظاهر شوند شیاطین بر روی ارض تا آنکه بگویند مردم این قرین من ست که اغوا میکرد مرا پس حمد
خدا را که سوا کرد او را و افتاده ماند ابلیس در سجده گریه کنان تا آنکه بیرون آید بسوی او دابه و بکشد او را و وی در سجده
باشد و این روایت دلالت دارد بر تاخر دابه از شمس و تمتع کنند مومنان بعده چهل سال تمنا کنند چیزی را مگر آنکه داده شوند
تا آنکه تمام شود چهل سال بعد و ابتدا عود کند در ایشان مرگ و شتابی کند و هیچ مومن باقی نماند و همین کفار بمانند و تهارج
کنند در طرق مانند بهائم تا آنکه جماع کنند مرد مادر خود را در میان راه برخیزد یکی از وی و فرو آید یکی و افضل ایشان کسی باشد
که بگوید الا اشاره میکردید شما از راه بهتر می بود پس این چنین می شده باشد و پیدا نشود احدی از نکاح بعده عقیم ساز خدا
زنان را تا سی سال و همه اولاد زنا شرار مردم باشند و بر ایشان برپا شود قیامت طبرانی و ابن مردویه از عمرو بن
العاص آورده که گفت چون بر آید مهر از باختر بیفتد ابلیس سجده کنان ندا کند و جهر نماید الهی مرا فی اسجد لمن شئت و فرا هم
آیند بسوی او زبانیه او و گویند ای سید ما این چه تضرع ست وی گوید انما سالت ربی ان ینظرنی الی یوم الوقت
المعلوم و بلا وقت المعلوم و بیرون آید دابة الارض از شگافی که در صفاست اول قدم که بنهد در انطاکیه نهد و بیاید
ابلیس او را و این بکشد **قف** در طلوع شمس از مغرب دست بر اهل هیئت و بر هر که موافق ایشان ست میگویند
که آفتاب و جزان از افلکیات بسیطه اند مقتضیات او مختلف نمیشود و تغیر عاهی علیه بدان راه نمی یابد کرمانی گفته و قواعد هم
منقوضة و مقدماتهم ممنوعة و علی تقدیر تسلیمها فلا امتناع من انطباق منطقة البروج علی المعدل بحیث یصیر المشرق مغربا
و المغرب مشرقا انتہی گویم این جواب بمسلمات خصم ست و رنه نص کتاب و سنت در مانحن فیه حجة نیره بس ست گویم حافظ
عبد الرحمن بن عبد القادر بن مهدی الهاشمی العلوی را در حدود سنه یازده صد و چهل و چهار هجری از اول آیات
که قبل ساعت ظاهر شود مثل دخان و دابه و طلوع شمس از مغرب و نزول عیسی و یاجوج و ماجوج و خسوف ثلاثه که یکی در
مشرق و دوم در مغرب و سوم بجزیرة عرب شود و نار خارج از یمن و مکث دجال و غیره پرسیده بود ندایشان

Presented by: Rana Jabir Abbas

بجواب سوال مذکور فتوی نوشتہ اند چون از تحقیق و تطبیق بہرہ وافر دارد ایراد کنش بعینہا درین فصل مناسب افتاد
میگوید الآیات التی بین یدی الساعۃ آتیہا علی الحقیقۃ کما جاء فی حدیث الحاکم والبیہقی وافتی بہ الحافظ ابن حجر العسقلانی
وتبعہ الحافظ السخاوی وغیرہ خروج الدجال من قبل المشرق جزما کما قالہ الترمذی فی الدیباجۃ وابن حجر فی الفتح لکن جاء فی
روایۃ من خراسان وفی اخری من اصبہان ویمکث فی الارض اربعین یوما سنہا یوم کسنۃ ویوم کجمعۃ وسائر ایامہ کایامکم ویطوف
الارض کلہا خلا مکۃ والمدینۃ ثم نزول عیسی بن مریم علیہما السلام فینزل کما فی الحدیث عند المنارۃ البیضاء شرقی دمشق فیقتل
الدجال بباب لد عند بیت المقدس ویمکث فی الارض اربعین عاما وفی حدیث ابن عمر انہ یمکث خمسا واربعین سنۃ وفی خلال
ہذہ الاربعین یخرج یاجوج وماجوج وہم قبیل من ولد آدم من غیر حوی وقیل من ذریۃ نوح وقیل غیر ذلک ولم یات فی مدۃ مکثہم فی الارض
شیء بل ظاہر الاحادیث انہم بمجرد ان یتوسطوا الارض ویقربوا بیت المقدس یقتلہم اللہ بالنغف ای الدود الذی یدخل انوفہم
ثم بعد ذلک یموت عیسی ثم یطلع الشمس من مغربہا ولا تزال طالعۃ ذلک الیوم الی ان تصل الی کبد السماء ثم تنزل وتغوب
المغرب ای من مطلعہا ویطلع بعد ذلک الیوم من المشرق کعادتہا فان قلت جاء فی روایۃ اول الآیات طلوع الشمس من مغربہا
فکیف یکون اسناد ذلک قلت ہو اول الآیات باعتبار وہو آیۃ الآیات العظام السماویۃ المؤذنۃ بتنزل العالم وخرابہ ای ہو
خارج علی مجاری العادات المالوفۃ واما خروج الدجال فہو اول حقیقۃ او ہو اول الایات الارضیۃ العظام المؤذنۃ بتغیر الاحوال
العامۃ فی معظم الارض ثم بعد طلوع الشمس من مغربہا یخرج الدابۃ کما قال الحاکم خروجہا ضحی کما فی صحیح مسلم قال الحافظ ابن حجر و
السخاوی والحکمۃ فی ذلک ان بطلوع الشمس من مغربہا یغلق باب التوبۃ فتخرج الدابۃ تمیز المؤمن من الکافر تکمیلا للمقصود
من اغلاق باب التوبۃ وخروج الدابۃ قیل من مدینۃ لوط وقیل من بعض اودیۃ تہامۃ خارج مکۃ وقیل من مکۃ وہو المشہور ثم
اختلف فقیل من صدع بالصفا وقیل بالمروۃ وقیل من شعب اجیاد ویجمع بین ہذہ الاقوال بما جاء فی الاحادیث المرفوعۃ والموقوفۃ
کما قال الحافظ السخاوی وغیرہ من انہا تخرج ثلاث خرجات الاولی من اقصی البادیۃ ولا یدخل ذکرہا القریۃ یعنی مکۃ ثم تمکث زمانا
طویلا ثم یخرج مرۃ اخری دون تلک ای من بادیۃ قریبۃ من تلک البادیۃ فیعلو ذکرہا القریۃ یعنی مکۃ الثالثۃ خروجہا العام
لکل الخلق من مکۃ فتسم المومن فیبیض وجہہ ویکتب بین عینیہ مومن وتسم الکافر ویکتب بین عینیہ کافر فیسود وجہہ وتطوف
الارض کلہا ثم الدخان ویمکث فی الارض اربعین یوما کما فی الحدیث من روایۃ حذیفۃ مرفوعا وتعم الارض فیاخذ بانفاس
الکفار ویاخذ المومن کہیئۃ الزکام وانما یکون قریبا من قیام الساعۃ واما الخسوفات الثلثۃ فالذی بالمشرق ہو ما وقع
بعراق العجم کما قالہ ابن الجوزی وغیرہ واقرہ علیہ صاحب الدیباجۃ والسخاوی وغیرہ والذی بالمغرب فما وقع بقرب الاندلس
من بلدۃ تسترد سخوثا کما قالوہ ایضا واما الذی بجزیرۃ العرب فالمراد بہا ہنا الخسف الذی یقع ببیداء من الارض وفی روایۃ
ببیداء من المدینۃ یقع بالجیش الذی یغزو الکعبۃ قالہ الحافظ الدمیری فی شرح ابن ماجۃ قال العلماء والمراد بالبیداء من
المدینۃ ہو الشرف ای المحل المرتفع الذی قدام ذی الحلیفۃ جہۃ مکۃ واللہ اعلم ویخرج اکثر ہذہ الآیات والناس بحالہم
او اکثرہم من قراءۃ القران وغیرہ لکن بعد طلوع الشمس من مغربہا کما فی الحدیث یبعث اللہ ریحا الین من الحریر فیقبض
ارواح المومنین ثم یبقی الناس کالحمر حتی قال صلعم کما فی الصحیحین یتہارجون تہارج الحمر ای یتسافدون اویتقاتلون ثم آخر

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

هذه الآیات کلها کما فی صحیح مسلم نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی محشرهم ای ارض محشرهم تبیت معهم اذا باتوا
تقیل معهم اذا قالوا ثم ینفخ فی الصور النفخة الاولی فیموت کل الخلق و یمکثون اربعین عاما کما فی الصحیحین ثم ینفخ فی الصور النفخة
الثانیة فیقوم الخلق للعرض و الحساب فان قلت قول مسلم آخر الآیات النار التی تخرج بنا فیه روایة اول اشراط الساعة نار
تحشر الناس قلت لا منافاة بینهما لانه آخر حقیقة و اول بالنسبة لاحوال الساعة ای للبعث اذ یقع بعد النفخ فی الصور
و قیام الناس للموقف فهذا جواب یتضمنه السؤال و ابتدا علم بحقیقة الحال انتهی کلامه **فصل سوم** در بیان دابة الارض
قال الله تعالی و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض الآیه اهل تفسیر گفته اند این وقتی شود که امر بمعروف و نهی عن
المنکر نکنند بیضاوی گفته اذا دنی وقوع معناه و هو ما وعد و امن البعث و العقاب ابن مسعود گفته اذا مات العلماء و ذهب
العلم و رفع القرآن اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون و مؤید اوست قرارت او این کلمه را بلفظ تنبئهم و قرئ تحت ثم
و این تکلم بطلان سائر ادیان باشد جز اسلام و بعضی گفته اند مشتق از کلم ست بمعنی جرح و زخم و تفعیل برای تکثیر باشد و مؤید
اوست قرارت وی تکلمهم بفتح و سکون و قرئ تجرحهم و ابو الحواری از ابن عباس پرسید که تکلمهم او تکلم فرود هر دو کار کند
با مومن سخن نماید و کافر را زخمی سازد و گذشت که این دابه همان جساسه ست و بیضاوی و غیره بدان جزم نموده و قرارت
کوفیان و یعقوب ان الناس بفتح همزه ست و باقیان بکسر همزه خوانده اند بر انکه حکایت معنی قول او بیاید حکایت قول اوست و مؤید این هر دو ست
انچه بیاید که وی ندا کند یا علی صوت خود ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون یا استیناف ست و علت برای خروج او
یا علت برای تکلم او بر قرارت کسر یا علت بحذف جار بر قرارت فتح ای انما اخرجنا لها لان الناس کانوا و انما تکلمهم لان الناس
کانوا و ابو العالیه گفته وقوع قول سد باب ایمان و توبه ست و برین تقدیر در کتاب کریم نیز اشارت باشد بسوی تا خروج دابه
طلوع شمس من المغرب یرا که وقوع قول با وست و اما حلیه و سیرت و خروج دابه پس در حلیه او از ابن عباس آمده که او را گردن
دراز باشد و به بیند او را هر که در مشرق ست چنانکه به بیند او را هر که در مغرب ست و او را روی ست مثل روی انسان
و منقاری ست همچو منقار طیر پشم دار دو زغب ست و ابو هریره گفته انها ذات عصب و ریش مصراح گوید عصبه فی عصب
جمع معصوب سخت گوشت و ابن عباس گفته انها ذات و بر و ریش یعنی پشم و پر دارد و فیها من کل لون لها اربع قوائم یعنی هر
رنگ دارد و چهار پایه ست و ابن عمر گفته انها زغبا ذات و بر و ریش یعنی صاحب موی زرد کوچک ست و حذیفه گفته
انها شعثة ذات و بر و ریش لن یدرکها طالب و لا یفوتها هارب یعنی تیز دوست ندریابد او را طالب و فوت نشود او را هارب
یعنی گریزنده و علی کرم الله وجهه را گفتند که مردم گمان میکنند که تو دابة الارض هستی فرمود و الله دابه را پر موی گوش
زرد باشد و مرا خود پر و زغب نیست و او را سم باشد و مرا سم نیست و وی بیرون آید دو ندا شتل سه تیز دوست بار
و هنوز دو ثلث او هم بیرون نیامده و از عمرو بن عاص مرویست که سر او با آسمان ساید و بیرون نیاید پای او از زمین و ابن عمر
گفته انها تخرج کجری الفرس ثلاثة ایام لم یخرج ثلثها و این غریب بروایت سابق مروی از علی ست و ابو هریره گفته ان فیها
من کل لون مابین قرنها فرسخ للراکب المجد یعنی میان هر دو شاخ او مسافت یک کروه ست برای سوار تیز رو و ابن
عباس گفته انها موله ذات زغب و ریش فیها من الوان الدواب کلها و فیها من کل امة سیما و سیما ما من هذه الامة انها

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تکلم الناس بلسان عربی مبین یتکلمهم بکلامهم یعنی در روی رنگ همه چوپایها باشد و علامتی داشته باشد از سرامت و علامت او
ازین امت آنست که سخن کند ایشانرا بکلام ایشان بزبان عربی واضح در اشاعه گفته ذغب برهای کوچک اگویند یا اول چیزیکه
بیرون آید ازان قاله فی النهایه گویم در صراح گفته ذغب چوزهای زرد مو و از لغب الشعر اذا بنت بعد الحلق و از لغب الفرخ
طلع ریشه بزیادة اللام انتهی و از ابن زبیر مرویست که وی وصف کرد دابه را و گفت سرش سر گاو ست و چشم او چشم خوک
و گوش او گوش فیل و شاخ او شاخ ایل یعنی بز کوهی و گردن او گردن نعامه یعنی شتر مرغ و سینه او سینه اسد یعنی شیر
و رنگ او رنگ پلنگ و خاصره او یعنی میان تهی خاصر گربه و دم او دم بز و پاهای او قوائم شتر و گذشت از ابن عباس که روی او
روی انسان و منقار او منقار طیر باشد و درمیان هر دو مفصل از وی دوازده ذراع باشد زهی نقش طرازی قدرت
که چندین صور در یک پیکر جلوه گر گردانید و عاصم بن جبیب بن اصبهان گفته شنیدم علی کرم الله وجهه را بر منبر بیفر مود
ان دابة الارض تاکل بفیها و تکلم من استها یعنی طعام از دهن خورد و گفتگو از جای پیچال کند و از حسن مرویست که موسی
سوال کرد او تعالی را که بنماید بوی دابه را پس بیرون آمد سه روز و شب میرفت در آسمان و دیده نمیشد یکی از طرف او
پس دید موسی منظر فظیع و گفت ای رب عز فرما این را و باز گردان پس رد کرد او را و آماسیرت او پس باوی عصای
موسی و خاتم سلیمان بن داود باشد و بآواز بلند ندا کند که ان الناس کانوا بآیاتنا غافلون و داغ دهد مردم مومن و کافر را
اما مومن پس دیده شود در روی او همچو ستاره درخشان و بنویسد درمیان هر دو چشم او لفظ مومن و اما کافر پس بنگارد
میان هر دو چشم وی نکته سیاه کافر و در روایتی آمده فتلقی المومن فتسم فی وجهه و الکتة فتبیض بها وجهه و تسم الکافر و الکتة
تسود لها وجهه در صراح گفته وکتة نجک کالنقطة یقال فی عینه وکتة انتهی و در روایتی آمده و فارقص ای تفرق الناس عنها شتی و معا
و ثبت عصابة من المومنین و عرفوا انهم لن یعجزوا الله فبدأت بهم فجعلت وجوههم حتی جعلتها کانها الکوکب الدری و دولت
فی الارض لا یدرکها طالب و لا ینجو منها هارب حتی ان الرجل لیعوذ منها بالصلاة فتأتیه من خلفه فتقول یا فلان الآن
تصلی فیقبل علیها فتسمه فی وجهه ثم تنطلق و یشترک الناس فی الاسواق و یصطحبون فی الامصار یعرف المومن الکافر
بالعکس حتی ان المومن یقول یا کافر اقض حقی و حتی ان الکافر لیقول یا مومن اقض حقی یعنی مردم از وی جدا گردند و گروه
مسلمانان ثابت مانده و بشناسند که ایشان خدارا عاجز نتوانند کرد و شروع کند دابه بمسلمانان و روی های شان همچو
اختر درخشنده شود و در همه زمین گردش کند هیچ جوینده او را نیابد و هیچ گریزنده از وی نجات نیابد تا آنکه مردی
پناه بنماز برده باشد وی از پس او آمده بگوید الکنت تصلی نماز میگذاری چون نمازی متوجه وی شود در روی او داغ دهد و برود
و مردم در اسواق و صحبت شریک یکدیگر شوند در امصار و بلاد و مومن کافر را و کافر مومن را بشناسد مومن گوید
ای کافر حق من ادا کنی و کافر گوید ای مومن حق من بدهی و در روایتی آمده که بیرون آمده سه آواز کند و بشنوند آنرا
هر که میان خافقین ست در صراح گفته خافقان شرق و مغرب و در لفظی آمده رو کند بخاور و آواز کند آنچنانکه نافذ شود
آنرا پسته رو کند بشام و صرخة نافذه برآرد بعده مستقبل مغرب شود و صرخة نافذه کند و رو کند بسوی یمن و آواز کند
آوازیکه برسد انجارا و در روایتی آمده که باقی نماند مومنی مگر آنکه نکته نهند در مسجدی یعنی جای سجده که پیشانی ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بعصای نوسی نکته سفید و فاش شود این نکته تا آنکه درخشان شود بوی روی او و نماند هیچ کافر مگر آنکه نکته سیاه نهد
در روی او بخاتم سلیمان نمایان شود این نکته تا آنکه سیاه شود بوی روی او تا آنکه خرید و فروخت کنند مردم مر اسواق
را تا آنکه یکم ذایارین و یکم ذایا کافر یعنی این چیز بچه می ارزد و قیمت او چیست و وی بگوید بگیر این را ای مومن و مومن گوید بگیر
این را ای کافر و در روایتی آمده که بیاید کافر را و وی نماز میگذارد در مسجد پس بگوید که این نماز از حاجت تو نیست این
نیست مگر عادت و بشکند او را و بنویسد میان هر دو چشم او لفظ کذاب و گذشت که وی بکشد ابلیس را و بشکند او را
و اما خروج او پس وارد شده که او را سه خروج در دهر باشد یکبار از اقصای بادیه برآید و در روایتی از منتهای مکر
و داخل نشود ذکر او در قریه یعنی مکه باز پنهان ماند زمان دراز باز بیرون آید بار دیگر کمتر از اول و عالی شود فکر او
در اهل بادیه و در آید ذکر او در قریه یعنی مکه آنحضرت فرمود صلعم باز درین اثنا که مردم در اعظم مساجد از روی حرمت
بر او تعالی و اکرم آن باشند یعنی مسجد حرام نترسانند ایشان را مگر آنکه وی هیچ دسیان رکن و مقام وی افشاند
بر سر خود خاک را پس متفرق شوند از وی مردم جدا جدا این چنین وارد شده ست از ابن عباس و حذیفه و بعض طرق حدیث
حذیفه صحیح ست و نیز ابن عباس گفته که بیرون آید دابه از بعض اودیهٔ تهامه یعنی در بعض خروج خود و اول در خروج او اخیر
ست و ابو هریره و ابن عمرو عایشه گفته اند که انها تخرج با جیاد و ابن عمر از آنحضرت صلعم آورده که فرمود می بینم جائی را
که بیرون آید از وی دابه و آن جای روبروی شگافی ست که در صفاست و هم ابن عمر گفته که خروج او از صفا باشد شب
منی و بامداد کنند میان سر و دم او نلغزد و نغزنده و نه بیرون آید برآینده تا آنکه چون فارغ گردد وی از انچه امر کرده ست
خدایتعالی هلاک شود مالک و نجات یابد ناجی و اول قدم که نهد در انطاکیه باشد و در بعض روایات ست که از مروه
بیرون آید و در بعض از مدینهٔ قوم لوط و در بعض از وراء مکه و جمع میان این روایات دو گونه ست یکی آنکه او را سه
خروج باشد پس در یک خروج از مدینه قوم لوط برآید و بروی صادق ست که از اقصای بادیه برآمده ست و در بعض
خروج از بعض اودیهٔ تهامه برآید و صادق ست بران که از وراء مکه یا یمن برآمده چه حجاز یمانی ست و لهذا کعبه را
یمانیه گویند و در نوبت اخیر از مکه برآید و بنا بر عظم جثه و طول او نیتواند که از میان مکه و صفا و اجیاد بیرون آید چه
بقدر سه روز یا زیاده مکث خواهد کرد و درین حین صادق ست که گویند که از مروه برآمد یا از صفا یا از اجیاد یا از مسجد
دوم آنکه از جمیع این اماکن بیرون آید در یک آن بطور خرق عادت در صور مثالیه و این مبنی ست بر ثبوت عالم مثال
محسوس و فتوی داد سیوطی در بارهٔ دو مرد که سوگند خورند هر دو بطلاق مضمون هر سوگند آنکه شیخ عبدالقادر
طحطوحی نزد او در شب احد سعین خفته بانکه این طلاق واقع نشده از هیچکی از ان دو مرد و گفته که این مسئله از قدیم
واقع شده و علماء دران بعدم حنث فتوی داده اند انتهی در اشاعه گفته بعده ابن علان را دیدم که در تفسیر خود بسمی
بضیاء البسیل گفته ما لفظه و قد قیل تخرج فی کل بلد و انه مما هو ثبوت لنتوعها فی الارض ولیست واحدة فدابة علی هذا
القول اسم جنس انتهی و چون قائل شویم بتعدد صور مثالیه از قول بجسیسه اغنا میشود انتهی کلام الاشاعه گویم وجه سوم
آنست که وی با این همه جثهٔ عظیمه که دارد سریع السیر ست بغایت درجه چنانکه گذشته که خروج او مثل دویدن ابر باد و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تا سه روز باشد پس بگوید که این خروج واحد یا ثلثه او از جای خاص یا سر جای مثلا باشد و در اقصر مدت و اهل زمان در اکثر مواضع دیدن او اتفاق افتد و هر که او را در جای بیند آن جا را محل خروج او بیان کند و در واقع خروج او جز یکجای خاص نباشد و مدار وست خروج او هنگام شام در شب منی در رساله حشریه گفته روز دوم آن یعنی از طلوع شمس از مغرب که مردم دران حیران باشند کوه صفا که بجانب راست مشرق کعبه ست بزلزله شق شود از انجا جانور نادر شکل بیرون آید و سابق یکبار در ملک یمن و یکبار در نجد چرچه ظهور او در افواه عوام افتاده باشد لیکن بزودی غائب شده باشد و این مرتبه سوم تمامی صورت خود آشکارا شود و در شکل مشابهت بهفت جانور دارد دزدیش چون چهره آدمی و پایش چون پای شتر و گردنش با یال چون یال اسپ و دمش چون دم گاو و کفلش چون کفل آهو و شاخهایش چون شاخهای گوزن و دستهایش چون دستهای بوزنه و بفصاحت گویا باشد در یک دست او عصای حضرت موسی و در دست دوم خاتم حضرت سلیمان و در جمیع بلاد سیر کند بسرعت تمام هیچ جوینده نتواند شد یافت و هیچ گریزنده از دست او رهائی نیابد و هیچ خزنده از دست او پناه نبرد بر هر کسی نشانی زند اگر صاحب ایمان ست بعصای حضرت موسی علیه السلام بر پیشانی او خطی نورانی کشد که تمام چهره از و منور و پر رونق گردد و اگر ایمان ندارد بخاتم حضرت سلیمان بر بینی یا بر گردن او مهره سیاه زند که از تیرگی او تمام چهره مکدر و خجل و بی رونق شود تا آنکه بر یک دسترخوان جمع نشینند ایمان و کفر هر یکی بر دیگری هویدا باشد این جانور را دابة الارض میگویند چون ازین کار فارغ شود غائب گردد انتهی و الله اعلم و بالله التوفیق **باب یازدهم** در بیان دخان و ریح بارده و نار یکه از قعر عدن برآید و این نیز یکی از اشراط ساعت کبری ست و درین باب فصلهاست **فصل اول** در بیان دخان و ریح بارده حذیفه بن اسید گفته طلع علینا رسول الله صلعم و نحن نتذاکر فقال ما تذکرون قالوا نذکر الساعة یا رسول الله قال انها لن تقوم حتی تروا قبلها عشر آیات فذکر الدخان و الدجال الحدیث اخرجه مسلم و الترمذی و ابن ماجة و در روایت که در حذیفه از آنحضرت صلعم که این دخان که منجمله ده علامات قیامت ست چهل روز در زمین بگشت کند و در روایتی آمده که انفاس کفار را بگیرد و مومنان را بر هیئت زکام اخذ کند و گذشت که نزد هلاک یاجوج و ماجوج دخانی بیاید و سه روز بماند پس محتمل که این همان دخان باشد یا غیر و لکن لابد ست که پیش از ریح باشد چه بعد ریح خود مومنی باقی نماند و نزد دخان مومن یافته شود چنانکه صریح عبارت ست و منها ریح طیبة تقبض روح کل مومن و رجوع الناس الی عبادة الاوثان و دین اباهم در رساله حشریه گفته دخانی عظیم در آسمان نمودار شود و بر زمین فرود آید مردم را تنگ سازد و مومنان را زکام و تشنگی دماغ و آواز و کدورت حواس لاحق شود و منافقین و کافرین را بیهوشی پدید آید و بعضی در یک روز و بعضی در دو روز و بعضی در سه روز با فاقت آیند تا چهل روز دخان پایدار ماند بعد ازان آسمان صاف شود انتهی و مسلم و غیر از عایشه آورده اند که گفت نمیرود روز و شب تا آنکه پرستیده شود لات و عزی بجز خدا الحدیث و در روی ست فیبعث الله ریحا طیبة فیتوفی بها کل مومن فی قلبه مثقال حبة من ایمان فیبقی من لا خیر فیه فیرجعون الی دین آبائهم و این را شاهدی ست از حدیث حذیفه بن اسید و احمد و مسلم از ابن عمر آورده که پیش از نفخ صور خدا یعنی بعد موت عیسی بادی سرد از طرف شام بیرون خواهد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بر روی زمین هیچکس که در دل او برابر ذره از ایمان باشد مگر آنکه قبض کند او را تا آنکه اگر یکی از ایشان در جگر کوه در آید این باد بروی داخل شده قبض روح او بکند و باقی ماند شرار مردم در خفت طیر و احلام سباع نه معروف را شناسند و از منکر انکار کنند و متمثل شوند برای ایشان شیاطین و گویند شما قبول نمیکنید آنها بگویند چه میفرماید ما را پس امر کنند ایشان را بعبادت بتان پس پرستند آنها را و ایشان را در این حال رزق بسیار و عیش خوش باشد که ناگاه در صور بدمند در اشاعه گفته این منافی قول وابه ابلیس راست بحسب ظاهر و ممکن که با وجود بعد چنین گویند که این شیاطین غیر ابلیس اند و احمد و مسلم و ترمذی از نواس بن سمعان روایت کرده اند که فیبنما هم کذلک اذ بعث الله ریحا طیبة فتاخذهم تحت آباطهم فتقبض روح کل مؤمن و مسلم و یبقی شرار الناس تهارجون فیها تهارج الحمر فعلیهم تقوم الساعة یعنی این باد زیر بغل ایشان را بگیرد و ازان بمیرند و مردم بد باقی مانند و چون خران بر زنان برجهند و ساعت بر ایشان قایم شود و از ابن مسعود گذشته که مومنان تمتع کنند بعد داجه چهل سال بعد در ایشان مرگ آید و شتابی کند و مومن نماند و کفار تهارج در طرق مثل بهائم کنند و احدی مولود از نکاح نشود و زنان تا سی سال عقیم شوند و بمکنان ولد الزنا بدترین مردم باشند و علیهم تقوم الساعة و حاکم از ابو هریره آورده که برانگیزد خدا تعالی بادی از طرف یمن نرم تر از ریشم نگذارد احدی را که در پوشش برابر دانه از ایمان باشد مگر که قبض کند آنرا مناوی در تخریج احادیث مصابیح گفته جواب از اختلاف این هر دو روایت یعنی وزیدن ریح از طرف شام و از طرف یمن آنست که این هر دو ریح شامی و یمانی اند و ابن ماجه از حذیفه بن الیمان روایت کرده که کهنه شود اسلام چنانکه کهنه میشود لشان جامه تا آنکه دانسته نشود که روزه چیست و نماز کدام و نسک و صدقه چه و باقی ماند طائفه با از مردم شیخ کبیر و زن پیر سال گویند آبا خود را بر این کلمه یافته ایم پس ما هم میگوئیم مروی حذیفه را گفت این کلمه چه اغنا کند از ایشان حذیفه از وی اعراض کرد و می باز اعاده سوال نمود بار دوم و سوم پس حذیفه در بار سوم گفت نجات دهد ایشان را از آتش دوزخ و احمد بسند قوی از انس رضی الله عنه آورده که لا تقوم الساعة حتی لا یقال فی الارض لا اله الا الله و این حدیث نزد مسلم نیز هست لیکن بلفظ الله الله و درین احادیث دلالت ست بر انکه مراد بشرار در حدیث همان کسانند که لا اله الا الله یا الله الله نگویند و مادام که در نوع انسانی کسی هست که کلمه طیبه بگوید ساعت قایم نمیشود و قیام او نخواهد بود دگر بر کفار که نکاح را نشناسند و از نکاح متولد نشوند بلکه بهائم در صورت انسان باشند و در حقیقت انسان نیستند اولئک کالانعام بل هم اضل ۵ اینکه حی بینی خلاف آدم اند + نیستند آدم خلاف آدم اند ۱۲ شیخ ابن عربی حاتمی در فصوص بذیل فص شیث فائده ذکر کرده و در اشاعه آنرا مع کلام شارح او جاجی رح آورده و هی قال رح و علی قدم شیث علیه السلام بل علی قلبه فی التهیی للتجلیات الذاتیة و العطایا الهویة یکون آخر مولود یولد فی النوع الانسانی لان مراتب الوجود دوریة فکما ان شیث علیه السلام کان اول مولود من سلسلة اولاد آدم المتهیئة الینا ینبغی ان یکون آخر مولود ایضا کذلک لتتم الدورة بانطباق آخرها علی اولها و هو حال اسراره من علومه و تجلیاته کما ذکرنا و لیس یولد بعده ولد فی هذا النوع الانسانی فهو خاتم الاولاد یولد معه فی بطن واحدة اخت له کما ان شیث علیه السلام ایضا کان کذلک فان حوی کانت تلد لآدم فی کل بطن ذکرا و انثی فتخرج

Presented by: Rana Jabir Abbas

انثه قبیله و یجوز ہو بعد مالانه لو لم یتاخر عنها فی الولادة لم یکن خاتم الاولاد و لیشه ان یکون شیث علیه السلام فی الخلقة بالعکس ذلک لیکون اول مولود و یکون راسه عند رجلیها و یکون مولده بالصین اقصی البلاد و لغته لغة بلده و یسری بعده العقم فی الرجال و النساء فیکثر النکاح من غیر ولادة و یدعوهم الی الله فلا یجاب فی هذه الدعوة فاذا قبضه الله و قبض من بقی من مثل البهائم فهم حیوانات فی صور الانسان لاظهار کمال الحقائق الحیوانیة الطبیعیة البهیمیة السبعیة فی صور الانسانیة تماما علی ما تقتضیه الطبیعة من حیث هی هی من غیر وازع عقلی او مانع شرعی لا یحلون حلالا و لا یحرمون حراما یقتصر کلهم الطبیعة بشهوة مجردة عن العقل و الشرع فعلیهم تقوم الساعة و تخرب الدنیا و انتقل الامر الی الآخرة انتهی بعده صاحب اشاعه گفته که مراد شیخ رضی الله عنه بقوله لیس یولد بعده ولد فی هذا النوع الانسانی فهو خاتم الاولاد انتهی نوع انسانی حقیقی ست پس نبی خاتم اولاد مومنین باخاتم اولاد نکاح باشد و عقم دو بار شود یکمرتبه در منکوحات و بار دیگر در مطلق زنان چنانکه مولف شارح من غیر ولادة اشارت میکند مدان چه اطلاق نکاح چنانکه بر عقد آید بر جماع هم می آید پس منافی آن نیست که بعد از ان بهائم در صور انسان متولد شوند چنانکه کلام وی او من الزنا بدان شهیرست چنانکه صراحت او در حدیث سابق ابن مسعود آمده فیکونون علی مثل ذلک حتی لا یولد لواحد من نکاح ثم یعقم الله النساء ثلثین سنة و یکونون کلهم اولاد زنا شرار الناس علیهم تقوم الساعة پس منافی میان کلام شیخ و این حدیث نیست و حدیث را اگرچه حاکم تضعیف کرده اما کشف صحیح دلالت بر صحت این مقدار ازوی میکند بلکه برای بقیه او بلکه مجموع او را شواهد ست انتهی کلامه گوییم این کشف ابن العربی چیزی نیست خواب پریشان ست بلکه بلا گران و هیچ نص صحیح مساعدت او نمیکند و ایراد صاحب اشاعه آنرا بلفظ فائده بلای دیگر ست و وی خواتم بسیار بسودای خام خود تراشیده پس چنانکه مهدی را خاتم الاولیاء نه برابر خاتم الانبیاء نام کرده این مرد موهوم را خاتم الاولاد لقب داده و امثال این امور تا باد نه سنت مطهره و کتاب عزیز بپایه ثبوت نرسد خوض در ان و حکم بدان و تلقی آن همه طبیات و آفات در آفات ست و اگر جزوی ازین افسانه موافق این مسعود افتاده نفع و سود نمی بخشد و قول او که مراتب وجود دوری ست ما نقول برا همه هنود ست که عالم فانی را ادوار اربعه ثابت میکنند و هر دوره او را به لکوک سال تقدیر مینمایند و لم چرا و گویند این آمد و شد همیشه کذلک جاری و ساری میماند و لا یعلم الغیب الا الله تعالی وحده بعد صاحب اشاعه گفته که حکمت عقم نازا تا سی سال و الله اعلم آنست که اگر ایشان توالد کنند لازم آید تعذیب صبیان قبل بلوغ و آنحضرت صلعم فرموده رفع القلم عن ثلاث و منجمله این هر سه یکی صبی ست تا آنکه بالغ شود و اگرچه بلوغ بر سیدن پانزده سالگی حاصل میشود لیکن عز و تعالی ایشان را الهام کند که بجوانی رسند برای الزام حجت و نتوان گفت که ایشان اهل فترت اند پس تعذیب ایشان چه قسم متصور شود زیرا که از شرح خصوص گذشته که مواد مذکور دعوت ایشان بسوی خدا کند و اجابت کرده نشود اینست مانع از انکه این مولود بعد هلاک جمیع مومنین باقی ماند برای الزام حجت و این موافق آنقول ست که شیطان را دایر تقبل نرساند و اعمال بعد طلوع شمس از مغرب نوشته شود بعده در اشاعه گفته انچه مذکور شد بحسب ظاهر منافی قول وی صلعم ست لا تزال طائفة من امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الحدیث چه ظاهر این حدیث آنست که احدی از مومنان باقی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نماند تا بقائم بحق وظاہر چہ رسد در فتح الباری گفتہ یمکن کہ مراد بقول او کہ او تعالی آن ریح را مرتبہ زیدن فرمودہ آن باشد کہ ظہور این طائفہ قبل ہبوب وی بود وگفتہ کہ باین جمع اشکال زائل میشود بتوفیق اللہ تعالی انتہی وا بانیکند ازین انچہ در بعض روایات بجای امر خدا یوم القیامہ وارد شدہ چہ ہر چہ مقارب چیزی می باشد او را حکم آن چیز میدہند پس بر ینوقت بنا بر قرب قیامت اطلاق قیامت کردند واین جمع او احسن از جمع غیر اوست با نکہ بعض مردم کفر کنند و بعضی باقی مانند بنا بر منافاتش برای کلیات وارد کما لا یخفی و موضح او ست روایت حاکم از عقبہ بن عامر وآن را صحیح گفتہ کہ گفت عقبہ شنیدم رسول خدا را میفرمود لا تزال عصابۃ من امتی علی امر اللہ قاہرین علی العدو لا یضرہم من خالفہم حتی تاتیہم الساعۃ پس گفت عبد اللہ بن عمرو کہ آمی بر انگیزد خدا ریحی کہ بوی او مسک و سود ان او سود ن ابریشم باشد نگذارد ہیچ نفس را کہ در دل او بر ابر دانہ از ایمان باشد مگر کہ قبض کند آنرا پس تر باقی مانند شرار مردم و بر ایشان برپا شود قیامت چہ اینقول ابن عمرو در برابر روایت عقبہ ہمچو صریح قول ماست واللہ اعلم در رسالہ حشریہ گفتہ بعد غیبت دابۃ الارض باد خوشی وزد از طرف جنوب کہ بسبب آن زیر بغل ہر صاحب ایمان دردی پیدا شود کہ افضل پیش از فاضل و فاضل پیش از ناقص و ناقص پیش از فاسق مردن گیرند و در قرب قیامت نطق حیوانات و جمادات مانند چابک دران و پاپوش بسیار شود و اینہا با حوال خانہ و دیگر امور خبر دہند انتہی **قف** این قصہ مشتمل ست بر چند امارت عظمی و آثار قیامت کبری از انجملہ رفع قرآن کریم ست از مصاحف و از صدور و روی از حذیفہ و ابو ہریرہ معارو ایت کردہ کہ برود کتاب اللہ در یک شب پس بامداد کنند مردم و نیست از وی آیتی و نہ حرفے در جوف مگر آنکہ منسوخ شدہ یعنی رفتہ و فراموش گردید و از ابن عمر آوردہ کہ قائم نمیشود قیامت تا آنکہ مرفوع شود قرآن از انجا کہ آمدہ و باشد او را دوی یعنی آوازی گرد عرش ہمچو آواز مگسان انگبین و گوید رب عز و جل چیست ترا ای قرآن و بگوید بمن خرجت و فیک عدت اتلی فلا یعمل بی پس نزد این حال برداشتہ شود قرآن و اخرج الخطیب فی تاریخہ و ابن مردویہ فی تفسیرہ و الضیاء المقدسی فی صفۃ الجنۃ عن ابن عباس مرفوعا انزل اللہ تعالی من الجنۃ الی الارض خمسۃ انہار سیحون و جیحون و دجلہ و الفرات و النیل انزلہا اللہ من عین واحدۃ من عیون الجنۃ من اسفل درجۃ من درجاتہا علی جناحی جبریل و استودعہا الجبال و اجراہا فی الارض و جعل فیہا منافع للناس فذلک قولہ تعالی و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناہ فی الارض فاذا کان عند خروج یاجوج و ماجوج ارسل اللہ جبریل فیرفع من الارض القرآن و العلم و الحجر من البیت و مقام ابراہیم و تابوت موسی بما فیہ و ہذہ الانہار الخمسۃ فیرفع کل ذلک الی السماء فذلک قولہ تعالی و انا علی ذہاب بہ لقادرون فاذا رفعت ہذہ الاشیاء من الارض عدم اہلہا خیرہا ذکرہ السیوطی فی حسن المحاضرہ و سجزی از ابن عمر روایت کردہ کہ برپا نمیشود ساعت تا آنکہ برداشتہ شود رکن و قرآن و ازرقی در تاریخ مکہ آوردہ اول ما یرفع الرکن و القرآن و رویا النبی صلعم فی المنام یعنی کسی آنحضرت صلعم را بخواب بیند و ابن ماجہ بسند قوی و حاکم و بیہقی و ضیاء از حذیفہ رضی اللہ عنہ روایت کردہ اند کہ یدرس الاسلام کما یدرس وشی الثوب حتی لا یدری ما صیام و لا صلوۃ و لا نسک و لا صدقۃ و یسری علی کتاب اللہ لیلۃ فلا تبقی فی الارض منہ آیۃ و یبقی طوائف من الناس

Presented by: Rana Jabir Abbas

الشیخ الکبیر والعجوز یقولون ادرکنا اٰبائنا علی ہذہ الکلمۃ لا الٰہ الا اللہ فنقولہا و از انجملہ ہدم کعبہ ست و احادیث ان باجمہا گذشتہ و دریں جا ذکر وی بجہت آن کردیم کہ بعضی گفتہ اند کہ این ہدم بعد موت مؤمنین قریب قیامت نزد انقطاع حج شود و از انجملہ برگشتن مردم بسوی پرستش بتان ست و احادیث آن نیز گذشتہ و بعضے از مردم ایمان آرند بدجال و این ست محط حدیث تلحق قبائل من امتی بالمشرکین پس ہمہ کافر شوند پیش از روز قیامت و این محط احادیث مصرحہ بعموم ست و ہر دو از اشراط اند و از انجملہ بادی ست کہ مردم را بدریا اندازد و از بر بحر افگند اخرج الستۃ غیر البخاری عن حذیفۃ بن اسید مرفوعا ان تقوم الساعۃ حتی ترو اقبلہا عشرۃ آیات و قال فی العاشرۃ ریح تلقی الناس فی البحر و فی لفظ الترمذی و العاشرۃ اما ریح تطرحہم فی البحر و اما نزول عیسی بن مریم بالشک من الراوی و مراد بنزول عیسی علامت دہم در شمار ست نہ در وقوع و ظاہر وی آنست کہ این ریح غیر آن ریح ست کہ یاجوج ماجوج را در بحر فرو خواہد افگند و این ریح نزد خروج نار باشد یا خود ہمان باد باشد و از انجملہ تقارب زمان و قصر ایام ست بر وجہی کہ سال بمچو ماہ باشد مسلم از ابو ہریرہ و ترمذی از انس روایت کردہ اند کہ لا تقوم الساعۃ حتی یتقارب الزمان فتکون السنۃ کالشہر و یکون الشہر کالجمعۃ و تکون الجمعۃ کالیوم و یکون الیوم کالساعۃ و تکون الساعۃ کالضرمۃ بالنار و اللفظ للترمذی و در ذکر دجال گذشتہ کہ این واقعہ ہم در زمان او باشد و بالغ نیست از تکرر آن دو بار در زمن او و یکبار در آخر زمان فالقدرۃ صالحۃ لکل شئ **فصل** در بیان خراب بلاد و امصار قبل از قیام قیامت قال اللہ تعالی وان من قریۃ الا نحن مہلکوہا قبل یوم القیامۃ او معذبوہا عذابا شدیدا در تفسیر مدارک زیر این کریمہ گفتہ قریہ صالحہ را ہلاک ست و قریۂ طالحہ را عذاب مقاتل گفتہ یافتم در کتب ضحاک در تفسیر این آیہ کہ ویرانی مکہ معظمہ از دست حبشہ شود و ہلاک مدینہ بجوع و ہلاک بصرہ بغرق و ہلاک کوفہ بترک و ہلاک جبال بصواعق و رواجف و ہلاک خراسان بانواع عذاب ہلاک بلخ بہدہ یعنی بآوازہائی کہ از آسمان آید و بصدمہ اش اہل بلخ بمیرند و ہلاک بدخشان بوطی اقوام و ہلاک ترمذ بطاعون و ہلاک ضغانیان بتاو اشجار و بقتل کثیر و ہلاک سمرقند بغلبہ بنی قنطورا یعنی ترک و ہمچنین ہلاک فرغانہ و بلدہ شاش و اسبیجاب و خوارزم و اما بخارا پس ارض جبارہ ست و بمیرند بقحط و جوع و ہلاک مرو بغلبہ رمل و درین واقعہ اہل علم و عبادت بمیرند و ہلاک ہرات ببارش باران یعنی مارہا از ابر فرو ریزند و ایشان را بگزند و نیشاپور بہ برق و رعد و ظلمات پس اکثری از ایشان ہلاک شوند و ری بغلبۂ اہل طبرستان و دیلم و اما ارمینیہ و اذربیجان بسمہا اسپان و یورش جیوش مخالفان و صواعق و زلازل و ہلاک ہمدان بدر آمدن دیلم و ہلاک حلوان بباد سا کن کہ ایشان خفتہ باشند و ریح بر ایشان بوزد و چون بامداد کنند بوزنہ و خوکہا شدہ باشند بعدہ مردی از قبیلۂ جہینہ خروج کند و بمصر آید و ویل ست از ان اہل دمشق و افریقیہ و رملہ و مصر را و داخل نشود وی در بیت المقدس و ہلاک بحستان بریح عاصف و این ہلاک تند چنانکہ روز پیاپی بوزد بعد از وی آوازی از آسمان بسیار ہولناک مسموع شود و اہل علم بشنیدن آن آواز بمیرند و ہلاک فارس و کرمان و اصفہان بروست دشمنان و صیحہ ایشان کہ از ان زہا منخلع و ابدان بائت شوند انتہی ما فی المدارک و بمچو در تفسیر خود زیر کریمۂ مذکورہ نوشتہ خراب قریہ و اہل قریہ بانواع عذاب وقتی شود کہ اکثر مردم کفر و عصیان ورزند مقاتل و غیرہ گفتہ اند کہ ہلاک در حق مومنین ست بمامت و عذاب بر حق کفار ست بانواع عقاب ابن مسعود رضی اللہ عنہ فرمودہ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

چون ظاهر شود زنا در قریه اذن میدهد خدا بتعالی در اهلاک آنقریه اینست در کتاب یعنی قرآن کریم و از عبادة بن صامت
مرویست که گفت شنیدم رسول خدا صلعم را میفرمود اول چیزیکه آفریده خدا قلم ست گفت بنویس عرض کرد چه نویسم فرمود
بنویس قدر را انچه بوده و انچه کائن ست انتهی کلام البغوی و در سعد السعادة و ارشاد المسلمین از علی کرم الله وجهه روایت کرده
که هرگاه قریب شود قیامت ملک شام که ولایت فراغت و نعمت ست ویران شود از دست گرده از رمه و عراق را عقبه نام
مردی تباه کند و از بیجان بخشک سالی و گرانی برباد گردد و در فارس مرگ مفاجات در آید و در روایتی بمرگ سرخ بمیرند یعنی بتیغ
بی دریغ کشته شوند و ارمینیه برحمی مجانیق صواعق هلاک شود و در روایتی بقحط و شدت جوع دکوفه از دست ترک و بصره بطوفان
آب و مصر بطغیان نیل و دیلم از گرسنگی و روم بصاعقه و خراسان بآفات مختلفه و بلدة مرو بتعرض کفار و حجاز و کاشغر بغز و کفار سند
و سغد بزالزلة و طوس بزدست غوریان و نیشابور بکثرت باران و موصل بباد سموم و مدائن بنکبات دهر و کرمان بمرگ
مفاجات و طبرستان بوقوع قحط و سجستان بهبوب ریاح صعبه گویند بادی بوزد که از صلابت آن کوه ها پاره شود و چون
برگ کاه پیرد و مردم از هبول و ترس آن بمیرند اول از همه بلخ ویران شود و در روایتی بطوفان آب ویران گردد و هرات
بمارهائی گزنده و بغداد بطغیان آب دجله و اصفهان بموت ناگهان و در روایتی بمحاربه و یمن بملخ و در روایتی بتعرض حبش و
سند بمرض ابله و در روایتی بقتل یکدیگر و حرق اوطان بدست خود و طغیان بحر و مکه از دست حبش و مدینه بقحط و بدخشان
بجنگ اعداء و سرخس بیانگ نائل و غربو سخت و خوارزم بآسیب لشکریان و بخارا بقحط و تاخت ترکان و سمرقند بلشکر چین
و فرغانه و جانب اسپیجاب بدست کفار و در روایتی بدست ترک و همچنین جند و طراز و طالقان و فاریاب بطغیان خلیج و غز
بظلم غوریان و ترند و چغتان بوبای طاعون و قسطنطینیه بردست مهدی آخر الزمان بطریق فتح و ویران شود انتهی گویم
انچه از کریمه قرآن کریم ثابت میشود و همین قدرست که پیش از قیامت هیچ قریه از قریات دنیا بی هلاک و بی عذاب شدید باقی
نماند و سیاق آیت دلالت میکند که این هلاک و عذاب دفعة واحدة نخواهد بود بلکه بحسب تقدیرات الهی و درین خصوصیات
مدائن بلاد که در روایات مرتضویه مذکورست که احتیاج رفع بسوی آنحضرت صلعم ست چه این سعی بی ارشاد و اعلام شارع
دریافت نمیشود و اجتهاد را در امثال این امور مداخلت نیست پس اگر روایت آن آنحضرت امیر علیه السلام بصحت رسد
میتوان گفت که اصلی داشته باشد ورنه در خور التفات نیست اعتقاد اجمالی بمضمون آیه کافی ست و علم تفصیل آن
با وقات مقدره حوالة او سبحانه تعالی ست و مقریزی در کتاب المواعظ والاعتبار گفته روی قاسم بن اصبغ عن کعب الاحبار
قال الجزیرة آمنة من الخراب حتی تخرب رمینیة و مصر آمنة من الخراب حتی تخرب الجزیرة والکوفة آمنة من الخراب حتی تکون
الملحمة و لا یخرج الدجال حتی تفتح القسطنطینیة و عن وهب بن منبه انه قال الجزیرة آمنة من الخراب حتی تخرب رمینیة
و ارمینیة آمنة من الخراب حتی تخرب مصر و مصر آمنة من الخراب حتی تخرب الکوفة و لا تکون الملحمة الکبری حتی تخرب الکوفة
فاذا کانت الملحمة الکبری فتحت القسطنطینیة علی ید رجل من بنی هاشم و خراب الاندلس من قبل الزنج و خراب فریقیة
من قبل الاندلس و خراب مصر من انقطاع النیل و اختلاف الجیوش فیها و خراب العراق من قبل الجوع والسیف و خراب
الکوفة من قبل عدو من ورائهم یخفرهم حتی لا یستطیعوا ان یشربوا من الفرات قطرة و خراب البصرة من قبل العراق و خراب

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الابلة من قبل عدو يحفرهم مرة برا ومرة بحرا وخراب الري من قبل الديلم وخراب خراسان من قبل الترك وخراب الترك من
قبل الصين وخراب الصين من قبل الهند وخراب اليمن من قبل الحبش والسلطان وخراب مكة من قبل الحبشة وخراب المدينة
من قبل الجوع وفي رواية خراب رمنية من قبل الرجف والصواعق وخراب الاندلس والجزيرة من سنابك الخيول واختلاف الجيوش
وعن عبد الله بن الصامت قال ان اسرع الارضين خرابا البصرة ومصر فقيل له وما يخربها وفيهما عيون الرجال والاموال
فقال يخربها القتل الاحمر والجوع الاغبر كاني بالبصرة كانها نعامة جاثمة واما مصر فان نيلها ينضب وقال سيبس فيكون
ذلك خرابها وعن الاوزاعي اذا دخل اصحاب الرايات الصفر مصر فلتحفر اهل الشام اسرابا تحت الارض وعن كعب علامة خروج
المهدي الوتية تقبل وعليها رجل من كندة اعرج فاذا ظهر اهل المغرب على مصر فبطن الارض يومئذ خير لاهل الشام وعن سفيان
الثوري قال يخرج عنق من البربر فويل لاهل مصر وقال ابن لهيعة عن ابي الاسود عن مولى الشريد جبل بن حسنة ولعمرو
بن العاص قال سمعته يوما واستقبلنا فقال ايها لك مصر اذا رميت بالقسي الاربع قوس لاندلس وقوس الحبشة وقوس النوبة
وقوس الروم وعن الشيباني قال تهلك مصر غرقا او حرقا وعن عبد الله بن سلام انه قال لابنته اذا بلغك ان الاسكندرية
قد فتحت فانكان خمارك بالمغرب فلا تاخذيه حتى تلحقي بالمشرق وعن ابن عباس يرفعه قال انزل الله تعالى من
الجنة الى الارض خمسة انهار سيحون وهو نهر الهند وجيحون وهو نهر بلخ ودجلة والفرات وهما نهرا العراق والنيل وهو نهر مصر انزلها الله
تعالى من عين واحدة من عيون الجنة من اسفل درجة من درجاتها على جناحي جبريل عليه السلام واستودعها الجبال واجراها في
الارض وجعل فيها منافع للناس في اصناف معايشهم وذلك قوله عز وجل وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسكناه في الارض
فاذا كان عند خروج ياجوج وماجوج ارسل الله تعالى فرفع من الارض القران كله والعلم كله والحجر من ركن البيت ومقام ابراهيم
وتابوت موسى بما فيه وهذه الانهار الخمسة فيرفع كل ذلك الى السماء فذلك انا على ذهاب لقادرون فاذا رفعت هذه الاشياء
من الارض فقدت اهلها خير الدنيا والدين وعن عبد الله بن عمر قال ان اول مصر خرابا الفسطاط وعنه قال اني لاعلم السنة التي
تخرجون فيها من مصر قال سالم فقلت ما يخرجنا منها يا ابا محمد قال لا ولكن يخرجكم منها ليلكم هذا يغور فلا تبقى منه قطرة حتى تكون
فيه الكثبان من الرمل وتاكل سباع الارض حيتانه وكان خراب مدينة فسطاط مصر سببان احدهما الشدة العظمى التي كانت في خلافة
المستنصر بالله الفاطمي والثاني حريق مصر في وزارة شاور بن مجير السعدي وقال محمد بن العربي الطائي في الملحمة المنسوبة اليه
قاهرة تعمر في سنة ثمان وخمسين وثلثمائة وتخرب سنة ثمانين وسبعمائة وقال شارح هذه الملحمة كانت بداية عمارة القاهرة والقيروان
في شرف الشمس في برج الحمل والقمر في برج الثور وهو برج ثابت قال فعمر القاهرة ومدتها اربعمائة واحدى وستون سنة قال
في الاصل واذا نزل زحل برج الجوزاء عزت الاقوات بمصر وقل اغنياؤهم وكثر فقراؤهم ويكون الموت فيهم ويخرج اهل برقة
عن اوطانهم لاسيما اذا قارن زحل الجوزهر فان الحال يكون اشد واقوى قال الشارح كان ذلك في سنة اربع وتسعين وستمائة
في ايام الملك الظاهر ركن الدين بيبرس فانه نزل زحل برج الجوزاء فوقع الغلاء وفي آخر سنة اربع واول سنة خمس وتسعين
وستمائة في ايام الملك العادل كتبغا حل زحل في برج الجوزاء وكان معه الجوزهر فكانت اشد واقوى وكثر الغلاء والوباء
قال سئل المغر عن الترك ما هم فقال قوم مسلمون يامرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويقيمون الحدود والواجبات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ویقاتلون فی سبیل اللہ اعدا فقیل لہ اتطول مدتہم قال لا تطول مدتہم قیل فکیف یکون زوالہم قال یکون ہکذا وہ کان الی جانبہ طبق کبیر ای فحرکہ حرکۃ شدیدۃ فتکسرت الکیزان فقال ہکذا یکون زوالہم یقتل بعضہم بعضا قال ﷺ اخذ بیدی من القران العاشر ۞ وارحل بالک قبل نقر الناقرۃ قال الشارح اول القران العاشر فی سنۃ خمس وثمانین وسبعمائۃ وفیہ تکون حالات رویۃ بارض مصر وہذا یوافق ما فی القول عن القاہرۃ وتخرب فی سنۃ خمس وثمانین وسبعمائۃ یعنی بدایۃ انحطاطہا من سنۃ خمس وثمانین وسبعمائۃ التی فیہا القران العاشر وثبت فی عشرین سنۃ التی ہی ایام القران وقد ذکر فی الربع الاخر اربعمائۃ واحدی وستین سنۃ وقد تخیلت انہا مدۃ عمر القاہرۃ فاذا ردتہا علی تاریخ عمارتہا بلغ ذلک ثمانمائۃ وتسع عشرۃ سنۃ وفی ذلک الوقت یکون زوالہا وہو ما بین سنۃ ثمانین وسبعمائۃ الی سنۃ تسع عشرۃ وثمانمائۃ ویکون ذلک بسبب قحط عظیم وقلۃ خیر وکثرۃ شر حتی تتخرب ویضعف اہلہا قال قمران زحل والمریخ فی برج الجدی یکونان فی سنۃ سبعین وسبع مائۃ فتعد کل مائۃ سنۃ من سنی الہجرۃ ثلاث سنین فیکون ثلاثا وعشرین سنۃ تزیدہا علی سبعمائۃ وسبعین سنۃ تبلغ سبعمائۃ وثلاثا وتسعین سنۃ ففی شہلہا من سنی الہجرۃ یکون اول خراب القاہرۃ انتہی وتہذیب ہذا القول ان زحل کلما حل برج الجوزاء انضعت احوال مصر وقلت اموالہم وکثر الغلا والفناء عندہم بحسب الاوضاع الفلکیۃ وزحل یحل فی برج الجوزاء کل ثلثین سنۃ شمسیۃ فیقیم فیہ نحو ثلاثین شہرا وانت اذا اعتبرت امور العالم وجدت الحال کما ذکرنا فانہ کلما حل زحل برج الجوزاء وقع الغلا بمصر وذکر ان القران العاشر تتضع فیہ احوال القاہرۃ ورایتنا الامر کما ذکرنا فان القران العاشر کان فی سنۃ ست وثمانین وسبعمائۃ ومدۃ سنۃ عشرون سنۃ شمسیۃ آخرہا سابع عشر رجب سنۃ تسع وثمانمائۃ وفی ہذہ المدۃ اتضع حال القاہرۃ واہلہا اتضاعا قبیحا ومن الاوقات المحدودۃ لہا ایضا اقتران زحل والمریخ فی برج السرطان ویکون ذلک فی کل ثلثین سنۃ شمسیۃ ویقترنان فی سنۃ ثمان عشرۃ وثمانمائۃ وفی مدۃ تنقضی الاربعۃ المایۃ والاحدی والستون سنۃ التی ذکرانہا عمر القاہرۃ فی سنۃ تسع عشرۃ وثمانمائۃ وشواہد الحال الیوم تصدق ذلک لما علیہ اہل القاہرۃ الآن من الفقر والفاقۃ وقلۃ المال وخراب الضیاع والقری وتداعی الدور للسقوط وشمول الخراب اکثر محول القاہرۃ واختلاف اہل الدولۃ وقرب انقضاء مدتہم وغلاء سائر الاسعار ولقد سمعت عمن یرجع الیہ فی مثل ذلک ان العمارۃ تتنقل من القاہرۃ الی برکۃ الجبش فیصیر ہناک مدینۃ واللہ اعلم گویم این حال قاہرہ در عصر مقریزی بود و درین تاریخ بلدۂ مصر اعمر مصار ست واہل او بکثرت اموال واولاد وجز آن از اسباب فراغ بال اکثر اہالی بلاد ارض اند و بعد ازین باز خراب شود تا آنکہ بقرب ساعت خرابی او عود بعمران نکند و این اقترانات کہ ذکر یافتہ اتفاقات ست ورنہ حال عمران وخراب بلاد مصر باشد یا کدام بلدۂ دیگر باوقات معینہ بحق سبحانہ وتعالی کہ مدبر ارض وسماء ومنزل امر از عرش علے ست دیگری نمیداند وتا نقضی از شارع ورمانحن فیہ موجود نباشد جزم باخبار اہل تنجیم نتوان کرد اگرچہ بعض حوادث مطابق حسابات ایشان یا کشف مکاشفان واقع شود و امروز کہ دوازدہ صد و نود سال از ہجرت ماضی شدہ انقلاب عمران وخراب بلاد بنسبت باز منہ سابقہ خیلی مختلف افتادہ بسا مدن خراب کہ آباد گردیدہ وبسا بلاد معمورہ کہ ویران شدہ وللہ الامر من قبل ومن بعد یفعل اللہ ما یشاء ویحکم ما یرید

فصل دوم در بیان نار کہ از قعر عدن برآمدہ مردم را بسوی محشر ایشان براند واین نیز یکے از اشراط عظمی ست

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واخرایات ست از انس رضی اللہ عنہ مرفوعا مروی ست اما اول اشراط الساعۃ فنار تخرج من المشرق فتحشر الناس الی
لمغرب الحدیث اخرجہ احمد والبخاری وہم بخاری از حذیفہ بن اسید مرفوعا آورده لن تقوم الساعۃ حتی تروا قبلہا
عشر آیات الحدیث وفیہ آخر ذلک نار تخرج من الیمن تطرد الناس الی محشرہم ودر روایتی نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس
الی المحشر ودر لفظی قعر عدن ابین وابین بروزن احمر نام بادشاہی ست کہ آنرا بنا کرده قالہ فی النہایہ ووجہ جمع میان اولیت
وآخریت او گذشتہ ومراد بمغرب ومحشر درین احادیث شام ست زمین شام را ارض مقدس نامند وآن عبارت ست از
زمین واقعہ میان فرات وبحر قلزم در طول واز ساحل بحر عمان تا بحر اسود در عرض واحمد وابوداؤد وحاکم وابو نعیم از ابن عمر
رضی اللہ عنہ روایت کرده اند کہ ستکون ہجرۃ بعد ہجرۃ فخیار اہل الارض الزمہم مہاجر ابراہیم ویبقی فی الارض شرارہا تلفظہم
ارضوہم وتقذرہم نفس اللہ وتحشرہم النار مع القردۃ والخنازیر تبیت سعیہم اذا باتوا وتقیل معہم اذا قالوا وتاکل من تخلف
یعنے باشد ہجرتی بعد این ہجرت پس بہترین مردم زمین کسی ست کہ لازم گیرنده سنت جائی ہجرت ابراہیم را وباقی ماند
بدترین مردم ہیگفند ایشان را زمین ایشان وگنده دانند ایشان را نفس خدا وحشر کند ایشان را آتشی یا بوزنہ وخوکہا
شب بسر کنند با ایشان جائیکہ شب کنند وقیلولہ کنند با ایشان جائیکہ قیلولہ کنند وبخورد کسی را کہ در پس او ماند وسی و نہ
سال قبل ولادت مسیح ہم بنی اسرائیل بصورت قرده مسخ شده اند ودر آخر زمان ہم این حادثہ واقع شود در اشاعہ گفتہ استقذار
نفس خدا از متشابہات ست ایمان بدان برحسب او خدا ورسول واجب ہیچ حاجت بسوی تاویل او زیرا کہ حدیث
مثل قرآن ست لا یعلم تاویلہ الا اللہ والراسخون فی العلم یقولون آمنا بہ کل من عند ربنا گوییم ازینجا معلوم شد کہ مختار
ومذہب صاحب اشاعہ نیز عدم تاویل صفات باری تعالی ست کہ در کتاب وسنت وارد شده وہمین ست مذہب صحابہ وتابعین
وائمہ مجتہدین وسلف صالحین وجماعہ محدثین وجملہ متبعین بخلاف اہل کلام از ارباب مذاہب اربعہ کہ خوض در تاویل آیات
وصفات وارده در قرآن وحدیث میکنند وبی وجہ موجہ صرف نصوص از ظواہرش جائز میدارند واز اطلاق آن صفات
براو تعالی بگمان تنزیہ ذات مقدس وی ولزوم تشبیہ در اطلاق احتراز مینمایند ونمیدانند کہ درین اعراض تعطیل نصوص
ست وتشبیہ بکلمہ اجمالیہ قرآنیہ لیس کمثلہ شئ منفی وزلازل وقلاقل این مباحثہ ومناظرہ قدیما وحدیثا سر بآسمان کشیدہ
ونوبت مقاتلہ ومبارلہ باہم اہل اسلام خصوصا در حنابلہ ودیگر طوائف جزایشان رسیده وحق صرف وتحقیق حقیق بانجاح
درین مسئلہ مختار سلف امت وائمہ ایشان ست پس بس کہ اجرا واطلاق صفات کما ورد ووجوب ایمان بمقتضای
لغت واضحہ عرب وعدم تاویل وتعطیل وتشبیہ وتکییف وتمثیل باشد وباللہ التوفیق والحمد وترمذی از ابن عمر آورده اند
وترمذی آنرا حسن صحیح گفتہ کہ ستخرج نار من حضرموت او من بحر حضرموت قبل یوم القیامۃ تحشر الناس قالوا یا رسول
اللہ فما تامرنا قال علیکم بالشام یعنی خروج این نار از حضرموت نام بلدۂ کہ در یمن ست یا از بحر این بلدہ باشد پیش از
قیامت وبحشر مردم پرواز در پرسیدند ای رسول خدا ما را چہ میفرمائی گفت بر شما ست رفتن بشام ومعنی
مراد بہما جا ابراہیم در روایت سابقہ وطبرانی وابن عساکر از حذیفہ بن الیمان آورده اند کہ گفت البتہ قصد کند شما را
آتشی کہ امروز خاموش ست در وادی کہ آنرا بر ہوت گویند پس شد مردم را در وی عذاب الیم ست بخورد جان و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مال را دگرد و در تمام دنیا در شصت روز بپردهیچو پریدن باد و با برگرمی او در شب بیشتر و سخت تر از گرمی او در روز
باشند و او را میان آسمان و زمین آوازی مثل او از رعد قاصف ست این آتش از سرهای خلائق نزدیک تر
از عرش ست گفته شد ای رسول خدا صلعم یا سلیم باشد در آن روز بر مومن و مومنات فرسود آنروز سوختن و موسنات کجا
باشند بدتر از خران اند مستافذ کنند همچو مستافذ بهائم یعنی بر یکدیگر مثل چهار پایها بجهند نیست در ایشان مردی
که بگوید نفسی نفسی یعنی مکن بکن و احمد و بغوی و باوردی و ابن قانع و ابن جهان و طبرانی و حاکم و ابو نعیم از رافع بن بشیر
سلمی آورده اند که گفت نزدیک ست که بیرون آید آتشی از حبس سیل سیر کند مثل سیر شتر کرفتار روان شود در روز و
اقامت کند در شب صبح کنید و شام کنید و گفته شود صبح کرد آتش ای مردمان صبح کنید و قیلوله کرد آتش ای مردمان نیمه روز
بخوابید و شام کرد آتش ای مردمان شام کنید و هر کرا در یابد بخورد در اشاعه گفته این نارند کوره درین احادیث که از
قعر عدن برآید سوای نار مدینه ست که ذکرش گذشته و خروج این نار از حبس سیل نیز منافی نیست آنرا زیرا که اصل خروج
وی از بر بهوت باشد و آنرا وادی آتش گویند و آن در قعر عدن ست و عدن در ناحیه حضرموت ست بر ساحل بحر
پس مال عبارات واحد ست و گذر او بر حبس سیل شود و خطاب با اهل مدینه ست و حبس سیل شرقی مدینه ست و وصول
این نار بسوی او قبل وصولش بمدینه باشد پس صحیح ست که بایشان گفته آید که این نار از حبس سیل برآید در رسالهٔ حشر
بعد غلبه حبش گفته بعد ازان بچند مدت آتشی عظیم از طرف جنوب نمودار گردد و بر مردم حمله کند و مردم بی تحاشی
بگریزند و آتش در پی ایشان تعاقب کند چون مانده شده وقت نیمروز جا بجا افتند آتش نیز ساکن شود چون آفتاب
گرمی کند آتش در پی دود و چون شام شود آتش بجای خود بر قرار ماند و مردم منزل نمایند باز چون صبح شود آتش
در پی آید و مردم گریزان شوند بهمین طور تا ملک شام برساند و بعد از آن آتش باز گردد و غائب شود بعد ازان مردم
بیادگاری ملک خود خال خال متفرق شوند اما بادی تمام در ملک شام باشد و این آخر علامت قرب قیامت ست
و اول علامات قیام قیامت بعد ازین سر چهار سال مردم بغفلت تمام مشغول باشند و نعمتهای دنیا از باران رزق
و اموال و شهوات فراوان باشد انتهی **قف** حافظ ابن حجر از قرطبی نقل کرده که حشر چهار ست دو حشر در دنیا
و دو حشر در آخرت آنکه در دنیا ست در سورهٔ حشر مذکور ست و آن حشر یهود بسوی شام بود دیگر حشری ست که
در اشراط ساعت آمده و در حدیث انس در مسلم عبد الله بن سلام از نبی صلعم ست که چون وی اسلام آورد فرمود
اما اول اشراط الساعة فنار تحشر الناس من المشرق الی المغرب در حدیث ابن عمر نزد حاکم ست مرفوعاً تبعث علی اثر
المشرق نار فتحشرهم الی المغرب تبیت معهم حیث باتوا و تقیل معهم حیث قالوا و یکون لها ما سقط و تخلف و لستوقهم سوق
اجمل الکبیر حافظ ابن حجر گفته خروج او از قعر عدن منافی حشر او مردم را از مشرق بسوی مغرب نیست زیرا که
ابتدا خروج او از عدن باشد و چون بیرون آمد در همه زمین منتشر شد یعنی چنانکه در روایت طبرانی و ابن عساکر
از حذیفه ست انها تدور الدنیا کلها فی ثمانیة ایام یا مراد تعمیم حشر ست نه خصوص مشرق و مغرب و معنی دمی الارض
حشر کند در میان مشرق و مغرب یا آنکه بعد انتشار اول اهل مشرق را حشر نماید و الله اعلم و جمع میان روایات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تدور الدنیا کلها فی ثمانیة ایام در روایت آنها تسیر سیر بطیئة الابل والجمال الکبیرة وتمیت وتقیل آنست که انتشار وی در هشت
روز شود بعده بر قدر سرعت مردم سیر کند وحشر سوم حشر امواتست از قبور بعد بعثست قال تعالی وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا
چهارم حشر ایشان بسوی جنت و نارست انتهی حافظ گفته حشر اول حشر مستقل نبوده زیرا که مراد بدان حشر هر موجود
دران روز ست واین حشر برای گروهی مخصوص بوده واین قسم حشر بسیار واقع گردیده چنانکه بنی امیه را ابن زبیر از مدینه
بیرون کرده وبسوی شام فرستاده انتهی گویم مراد سمای حشرت بزبان شارع واو تعالی حشر اول را حشر نام کرده
بخلاف غیر او واز نجا فرق ظاهر گشته **وقف** اختلاف کرده اند مردم در آنکه این حشر قبل روز قیامت ست یا خود روز
قیامت وبر تقدیر اول این نار حقیقی ست یا مجازی که مراد بدان فتنه ها ست جلیی بسوی شق ثانی میل کرده وغزالی بدان
جزم نموده وگفته که دلالت میکند برای آن حدیث ابو هریره در صحیحین وغیرها یحشر الناس علی ثلث طرائق راغبین وراهبین
اثنان علی بعیر وعشرة علی بعیر وتحشر بقیتهم النار تقیل معهم حیث قالوا وتبیت معهم حیث باتوا وتصبح معهم حیث اصبحوا وتمسی
معهم حیث امسوا یعنی این حدیث گویا تفسیر قوله تعالی ست وکنتم ازواجا ثلثة حافظ ابن حجر گفته وموید اوست حدیث ابوذر
نزد احمد ونسائی وبیهقی که حدثنی الصادق المصدوق ان الناس یحشرون یوم القیامة علی ثلثة انواع فوج طاعمین کاسین
فوج یمشون وفوج یسحبهم الملائکة علی وجوههم الحدیث باز اختلاف کرده اند بر قول وجمع میان حدیث ابو هریره وحدیث ابن
عباس در صحیحین وغیرهما مرفوعا انکم تحشرون حفاة عراة غرلا الحدیث اسمعیلی گفته تعبیر میکنند بحشر از نشر بنا بر اتصال اولی
آن باخراج خلق از قبورست پس بیرون آیند از قبور پیاده پا برهنه وراننده شوند وقراهم نموده آیند بسوی موقف برای
حساب بعد حشر اهل تقوی بر حشر وحشر بعضهم علی وجوه شان شود وغیر او گفته برآیند از قبور بر صفتی که در حدیث ابن عباس ست
باز محشور شوند بسوی موقف بروجهی که در حدیث ابی هریره ست وبعض شراح صحیح یعنی تورپشتی گفته که حمل حشر بر نهمی
اقوی ست بچند وجه یکی آنکه مراد بحشر ترد اطلاق شر حاشر از قبورست ما دامیکه دلیلی تخصیص آن نکند ودیگر آنکه تقسیم مذکور در
حدیث مبسوط در حشر بسوی شام مستقیم نمیشود زیرا که مهاجر را لابد ست که راغب یا راهب جامع میان هر دو صفت باشد پس
هر که تنها راغب یا راهب باشد واین یک طریقه ست که او را از جنس وی ثانی نیست فلا سوم حشر یقیه ست بروجه مذکور والجأ
نار ایشانرا بسوی آن جهت ولازم بودن نار بایشان وجدانشدن از نیها واین قولی ست که توفیق او وارد نشده
وما را نمیرسد که حکم کنیم بتسلیط نار در دنیا بر اهل شقوت بغیر توقیف چهارم آنکه بعض حدیث مفسر بعض ست در حدیث ابو هریره
آمده باین لفظ که تمشی علی الدواب ثلثا یمشون علی اقدامهم وثلثا علی وجوههم واین تقسیم قوی ست نظیر تقسیمی که در سوره
واقعه ست وکنتم ازواجا ثلثة الآیات پس مراد بقول وی راغبین راهبین عموم مومنین مخلصین اند وهم اصحاب المیمنة ومراد
بقول وی واثنان علی بعیر الی آخره سابقین اند وهم افاضل المومنین وکبانا ومراد بحشر بقیه الی النار اصحاب شمائل اند
یحتمل که بعیر ده کس را یکبارگی بردارد واین معنی از بدیع قدرت او تعالی ست که یک بعیر آنجا قوت چیزی داشته باشد
که ده بعیر دنیا بران قوی نباشند ویحتمل که متعاقب سوار شوند انتهی ملخصا خطابی وقرطبی گفته وقاضی عیاض تصور
وتقویت او فرموده بحدیث حذیفه جن اسعید که این حشر قبل از قیامت باشد وحشر اجساد مردم بسوی شام

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

واما حشر از قبور پس بروجهی باشد که در حدیث ابن عباس ست و مراد بهودن دو کس بر یک شتر آنست که بتعاقب
سوار شوند یکی کوکنب و دیگر مشی نماید یعنی بنابر قلت ظهور چنانکه در بعض احادیث ست قاضی عیاض گفته و مقوی اوست
آخر حدیث ابو هریره تقلیل معهم و تعبیت و تصبح و تمسی و این اوصاف مختص بدنیا هستند و رجحه الطیبی و تعقب علی الشارح
المذکور و جواب اداده ست از اول بآنکه وجه ترجیح او ثبوت دلیل مخصص ست چه در چند احادیث وقوع حشر در دنیا بسوی
شام وارد شده و منجمله آن حدیث حذیفه ست که گذشته و حدیث معاویه بن حیده ست مرفوعا انکم تحشرون و نحی بیده
نحو الشام رجالا و رکبانا و تجرون علی وجوهکم اخرجه الترمذی و النسائی بسنده قوی و حدیث ستکون هجرة بعد هجرة و
تخاز الناس الی مهاجر ابراهیم و لا یبقی فی الارض الا شرارها تلفظهم ارضوهم تحشرهم مع القردة و الخنازیر تبیت معهم اذا
باتوا و تقیل معهم اذا قالوا اخرجه احمد بسند لا باس به و حدیث ستخرج نار من حضرموت تحشر الناس قالوا فما تامرنا یا رسول
الله قال علیکم بالشام پس مراد بنار درین احادیث نار آخرت نیست چنانکه معترض ذکر کرده و رنه چنین میگفت تحشر بقیتهم
الی النار حالانکه لفظ وی تحشر بقیتهم النار ست و حشر را اضافت بسوی نار کرده و گفته که جواب ثانی آنست که تقسیم مذکور
در سورهٔ واقعه مستلزم آن نیست که این هم قسیم مذکور در حدیث باشد زیرا که انچه در حدیث ست ورود آن بر قصد
خلاص از فتنه ست تا هر که فرصت را غنیمت داند سیر کند بر فسحت ظهر و تفسیر او در زاد راغب و مستقبل راهب و مستدبر
آمده و این صفت اول ست و هر که دیر کرد تا آنکه قلت ظهر شد و وقت از وسعت رکوب تنگی کرد ناچار شریک یکدیگر
شدند یا از عقب سواری کردند و ازینجا حاصل شد اشتراک دو کس در یک شتر و همچنین شرکت سه کس که این هر دو امر ممکن
ست و اما چهار کس پس ظاهر از حال ایشان تعاقب ست و نیز ممکن ست اشتراک اگر سبک تن یا اطفال باشند و اما ده
کس پس تعاقب سوار شوند لا غیر و سکوت کرد از ما فوق برای اشارت بانکه منتهی درین امر انیست و ما بین چهار و ده
را ایجازا و اختصارا ذکر نمود و این صنف ثانی ست و از صنف ثالث تعبیر بقوله تحشر بقیتهم النار فرمود و دران اشارت
ست بسوی عجز ایشان از تحصیل مرکوب در حدیث حال ایشان واقع نشده بلکه محتمل ست که مشی کنند یا کشیده
شوند بنابر فرار از نار و مؤید او ست انچه در آخر حدیث سابق ابو ذر آمده که ایشان سبب مشی مذکور پرسیدند
فرمود تلقی الآفة علی الظهر حتی لا یبقی ذات ظهر حتی ان الرجل لیعطی الحدیقة المعجبة بالشارف ای الناقة المسنة ذات
القتب یعنی پشت را آفت رسد تا آنکه مرکوبی باقی نماند و یک ناقه بیک بستان ارزد زیرا که بسبب ریل و عزت ظهر که راکب
را بمقصود رساند زمین و باغ خوار و زبون گردد و قدر و قیمت نیارد و این لایق بحال آخرت و مؤکد مذهب خطابی و
غیره ست قوله فوج طاعمین کاسین و این موافق قول او ست راغبین راهبین و قول وی و فوج یمشون موافق صنف
متعاقب علی البعیر ست زیرا که صفت مشی لازم حال ایشان ست و اما صنفی که نار ایشانرا حشر کند پس کسانی اند که ملائکه
ایشان را بر وجوه ایشان کشیده برند و جواب از ثالث آنکه بشواهد حدیث پیش گذشته که مراد باین نار نار آخرت نیست
بلکه ناری ست که در دنیا بیرون آید و آنحضرت صلعم انذار بخروج وی فرموده و کیفیت او در احادیث مذکوره ذکر یافته
و جواب از رابع انکه حدیث ابو هریره از روایت علی بن زید ست که معترض با وجود ضعف وی بدان استدلال کرده

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ستعہذا ختی لف حدیث باب ملکہ موافق حدیث ابو ذر ست در لفظ و حدیث ابو ذر دلالت میکند بر آنکہ این نار دنیا ست
نہ ناری کہ بعد بعث در حشر بسوی موقف باشد چہ انجا نہ حدیقہ ست و نہ آفتی بر پشت و در حدیث علی بن زید مذکور
تر دا حمد آمدہ انہم یتقون بوجوہہم کل حدب و شوک یعنی روی ہای خود را از ہر پست و خار نگہداری کنند و زمین موقف
زمین ہموار چنیست لا عوج فیہا و لا امتا و نہ حدب ست دران و نہ خار بعدہ گفتہ ہذا ما سنح لی علی سبیل الاجتہاد بعدہ در
صحیح بخاری در باب الحشر دیدم کہ یحشر الناس یوم القیامۃ علی ثلاث طرائق و دانستم کہ انچہ تو پشتی گفتہ ہمان
حق ست لا محید عنہ انتہی کلام الطیبی ملخصا حافظ ابن حجر در فتح الباری بعد نقل این عبارت گفتہ قلت و لم اقف فی
من طرق الحدیث الذی اخرجہ البخاری علی لفظ یوم القیامۃ ثانی صحیحہ و لا فی غیرہ و کذا ہو عند مسلم و الاسمعیلی و غیرہما
لیس فیہ یوم القیامۃ نعم ثبت بلفظ یوم القیامۃ فی حدیث ابی ذر المنبہ علیہ قبل و ہو دال بان المراد بذلک ان یوم القیامۃ
یعقب ذلک فیکون من مجاز المجاورۃ و یتعین ذلک لما قدم فیہ ان الظہر یقبل ما یلقی علیہ من الآفۃ و ان الرجل یشیر
الشارف الواحد بالحدیقۃ المعجبۃ فان ذلک ظاہر جدا فی انہ من احوال الدنیا لا بعد البعث انتہی کلام الحافظ بلفظہ حاصل
آنکہ حمل لفظی از حدیث بر مجاز اہون ست از التجاء بجملہ از الفاظ او و ابطال معنی الحدیث پس مجاز متعین ماند و بریں تقدیر
اگر لفظ یوم القیامۃ در بخاری نیز ثابت شود در خور تاویل باشد کذلک لذلک گویم در حدیث عمر تر دا حمد و ترمذی
و صحیحہ گذشتہ ستخرج نار من حضرموت او من بحرہ قبل یوم القیامۃ تحشر الناس الحدیث و در وی تصریح ست بانکہ
این نار قبل روز قیامت ظاہر شود و حدیث حذیفہ بن اسید تر دبخاری ست ان تقوم الساعۃ حتی تر دا قبلہا
عشر آیات و منجملہ آن یکی نار ست و بر تقدیر ثبوت لفظ یوم القیامۃ حدیث مذکور بخاری متعارض باشد و تاویلش برخلاف
آن ممکن نیست پس مصیر بسوی آن واجب ست دفعا للتعارض و ثابت شد کہ این نار قبل یوم القیامہ باشد و باللہ التوفیق
اگر گویند کہ بودن نار آخر آیات مستلزم آنست کہ خیار در زمین نباشند و در حدیث سابق حذیفہ نزد طبرانی و ابن عساکر
آمدہ قال یا رسول اللہ اہی سلیمۃ علی المومنین و المومنات قال لم یبق من المومنون و المومنات یومئذ الحدیث
و در حدیث ابن عمر ست نزد احمد و ابی عبیدہ و ابو داؤد و حاکم و ابی نعیم فخیار اہل الارض یومئذ ہم مہاجر ابراہیم و در بعض طرق حدیث
راغبین بہ اہبین طاعمین کاسین آمدہ پس لازم می آید کہ خیار دران روز یافتہ شوند و این تناقض ست یا کالتناقض گویم در حدیث
ہمین قدر ست کہ خیار ناس مہاجرین الی الشام اند کہ باختیار خود ہجرت کردہ رفتہ اند بحال رغبت و رغاوازان لازم
نمی آید کہ تا خروج نار باقی مانند بلکہ ثابت آنست کہ بریح ارواح ایشان را قبض کنند و باقی نمانند مگر شرار مردم و ہمہ
خیار مردم اند در حالت حیات دنیا و ہم الطاعمون الکاسون الواجدون الظہر و السعۃ و لازم نیست کہ ایشان نزد خدا ہم
خیار باشند و ہمچنین بر اغب بودن ایشان در وصول الی الشام و راہب بودن از نار کما فسرہ الطیبی مستلزم مرغوب
بودن ایشان نیست و ہذا واضح و در صحیحین از ابو ہریرہ آمدہ ان آخر من یحشر راعیان من مزینۃ یبتغیان یغنمہما فیجدانہا
وحوشا حتی اذا بلغا ثنیۃ الوداع خرا علی وجوہہما گویم ثنیۃ الوداع غیر ثنیۃ ست بسوی شام علی الاصح و روایت
ابن ابی شیبہ ازوی باین لفظ ست رجلان رجل من جہینۃ و رجل من مزینۃ فیقولان این الناس فیاتیان المدینۃ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فلا یجدان الا التفت فینزل الیهما ملکان فیبعثانهما علی وجوههما حتی یلقیانهما بالناس وروی ابن ابی شیبة ایضا عنه وعن
حذیفة بن اسید قال آخر الناس محشرا رجلان من مزینة یفقدان الناس فیقول احدهما لصاحبه قد فقدنا الناس منذ
حین انطلق بنا الی شخص من بنی فلان فینطلقان فلا یجدان احدا ثم یقول انطلق بنا الی المدینة فینطلقان فلا یجدان
بها احدا فیقول انطلق بنا الی منزل قریش بقیع الغرقد فینطلقان فلا یریان الا السباع والثعالب فیتوجهان نحو
البیت الحرام حاصل معنی آنکه آخر کسی که محشور شود در دنیا دو شبان باشند از قبیلهٔ مزینه یا یکی ازین قبیله و دیگر
از قبیلهٔ جهینه و در تلاش مردم افتاده تا مدینه رسند و آنجا کسی را جز درندگان و روباه ها نیابند درین میان
دو فرشته رسیده و ایشان را برروی کشیده بمردم ملحق سازند و در روایتی متوجه بسوی کعبه شوند سمهودی در جمع
میان این روایات گفته که شاید این هر دو فرشته قبل توجه ایشان بسوی بیت الحرام رسیده ایشانرا برروکشند قبل از آنکه
این هر دو بکعبه رسند پس مخالف ما تقدم نیست و بودن هر دو از مزینه بطریق تغلیب آمده ورنه یکی از جهینه و دیگر از مزینه
خواهد بود و تاخیر این هر دو از نار حاشره باشد نه از نفخ صور چه بعد نار در صور بسیار مدت و ساعت قائم شود و عالم فنا گردد
شیخین از ابو هریره مرفوعا روایت کرده اند لتقومن الساعة وقد نشر الرجلان ثوبهما بینهما فلا یتبایعانه ولا یطویانه ولتقومن الساعة
وهو یلیط حوضه فلا یتبقی فیه ابله ولا یسقی فیه ولتقومن الساعة وقد رفع اکلته فلا یطعمها حاصل معنی آنکه دو مرد با هم جامه گسترده
خرید و فروخت میکرده باشند و برکه آب را بخاک درست نموده باشد و کسی لقمه بسوی دهن برداشته باشد پس هنوز
جامه نپیچیده و حوض درست نکرده و لقمه را بدهن نبرده که قیامت برپا گردد و در حدیث ابن عمرو ست نزد مسلم و بسند
یخرج الدجال فیمکث اربعین لا ادری اربعین یوما او شهرا او عاما الحدیث وفیه فیبقی شرار الناس فی خفة الطیر واحلام السباع
الی ان قال ثم ینفخ فی الصور فلا یسمع احد الا اصغی لیتا ورفع لیتا قال اول من یسمعه رجل یلوط حوض ابله فیصعق ویصعق
الناس گویم معنی یلیط یلطخه بالطین ست یقال لاط حوضه یلیطه ویلوطه اذا لطخه بالطین واصله واکلة بضم همزه بمعنی لقمه
ست ودر نهایه گفته اللیت بکسر اللام صفحة العنق وهما لیتان واصغی بمعنی مال انتهی حاصل معنی آنکه نزدیک قیام ساعت
مردم نادان سبک حرکت همچو پرندگان و درندگان باقی مانند و در چنین نفخ صور شود و هر که آنرا بشنود هر دو گوش خود بسوی
آسمان بردارد چنانکه کسی سماعت ندا از فوق میکند در رسالهٔ حشریه گفته روز جمعه که هم روز عاشورا باشد بعد از دو
صبح مردم برخیزند و هر یک بکار خود مشغول شوند کسی بخرید و فروخت و کسی بجمع سواشی و کسی بصاف کردن آب و
کسی بهیا ساختن اسباب پخت و پز و همچنین هر کس بکاری مشغول باشد که ناگهان آوازی باریک دراز بگوش مردم افتد
این نفخ صور باشد مردم از هر جا در شنیدن آن یکسان باشند و همه متحیر باشند که این چه آواز ست و از کجاست
پس آن آواز سخت شدن گیرد تا آنکه مثل آواز رعد و صاعقه شود پس در مردم هول عظیم و قلق جسیم پیدا شود چون شدت
نماید مردم از هول و ترس مردن گیرند و در زمین زلزله گیرد و مردم از خانها بصحرا برآیند و جانوران وحشی بیست خود
بسوی مردم گرایند و زمین جا بجا شق شود و آب دریاها در موج آید و بسبب شکستن کناره ها هر طرف متفرق شود و کوه ها
و انق بسبب شدت تپش متفتت شوند و بسبب شدت وزیدن باد ها از جای خود مثل ریگ بپرند و در جو آسمان و زمین

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

این ریگها و خاکها و ابرها و بادها از هر طرف بدوند و جهان تیره گردد و آن آواز ساعت بساعت در شدت باشد تا آنکه
بآواز سخت هولناک آسمانها بشگافند و ستاره ها فرو ریزند و پاره پاره شوند و مبادی این حال مردم در هول موت باشند
و یکی پی دیگر بمیرد آنزمان ملک الموت برای قبض روح ابلیس یعنی متوجه شود و این ملعون از جای بجای گریزان شود و
ملائکه بگرد زمانی آنتشین او را گرفته بغلطانند و نزع او نمایند و هر قدر الم و ایذا که بر مجموع افراد بنی آدم گذشته ست بروی
بگذرد بعد از انتهای نفخ صور که بقوت یکدم تا شش ماه باشد نه آسمان ماند نه زمین نه ستاره نه کوه نه دریا و نه هیچ چیز
همه نیست و نابود شوند و ملائکه هم بمیرند میگویند که هشت چیز از فنای کل مستثنی هستند عرش و کرسی و لوح و قلم
و دوزخ و حور و جنت و صور و ارواح را نیز بیخودی و بی هوشی آید که از عذاب قهر هم وارهند و بقول بعضی این هشت
چیز را نیز یک لحظه فنا و عدم ست انتهی بلفظه گویم در حدیث ابو هریره ست مرفوعاً که فاصله میان هر دو نفخه چهل سال ست
و نحوه عند ابی داود ذ ابن مردویه عنه رضی الله و روی ابن المبارک عن حسن مثله و نزد مسلم و نسائی ست که پستر
بفرستد خدا باران را گویا شبنم ست و بروید از وی اجساد بنی آدم باز بدمند در صور بار دیگر پس ناگاه ایشان استاده و نشسته
وحی نگردند پس گفته شود ای مردم بیایید بسوی پروردگار خود و حکم شود ملائکه را که استاده کنید ایشانرا ایشانند
سوال کرده شده ا حدیث در رساله حشریه گفته بالجمله بعد تمامی فنا که غیر ذات حق تعالی نماند رب العزت جل شانه فرماید
کجا اند پادشاهان و کجا اند دعوی کنندگان سلطنت و کراست امروز بادشاهی باز خود جواب فرماید که خدای یکتای قهار
ست پس معنی ظهور احدیت صرف باشد انتهی گویم این مدت مابین النفختین ست که گذشت و این سوال و
جواب قرآن کریم مذکور ست لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و هر چه از روز بعث تا دخول جنت و نار واقع خواهد شد
بیانش از رساله حشریه بلفظها در باب آینده نوشته میشود اتماماً للفائدة و اکمالاً للعائدة و بالله التوفیق

باب دوازدهم بعد تحقیق که خدا او نمیداند باز از سر نو بنیاد آفرینش نهد و آسمان و زمین و ملائکه را بیداساز د و زمین بنحوی
باشد که در او آثار عمارت و حدود و یا مکان و نباتات و کوه ها و دریا ها هیچ نباشد و از به جایی که زنده کردن کسی منظور ست عجب ذنب
او را آنجا نهند و دیگر اجزا را که در ترکیب داخل کرد نیست متصل همان عجب ذنب نهند و عجب ذنب آخر استخوان ست که از طرف
پشت تا نشستن گاه میرسد و این استخوان تمام نیست بلکه جزیست ازان که شروع پیدایش استخوانها از وست و این خبر
را ملائکه بحکم الهی از تفرقه و جمیع آفات نگاه میدارند بوسیدگی و سوختگی باد و راه نمی یابد و بعد جمع و ترتیب اجزا حق تعالی
از زیر عرش بقدرت کامله خود باران بفرستد که در قوت منی مردان باشد پس اجزای هر یکی بر آنچه مناسب ست از
صورت و گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان و مغز بخشد **قف** بعد تسویه قالبها مجموع ارواح را در صور دمیدن
فرماید و بحضرت اسرافیل فرماید که بقوت تمام دمی برانها بزند و خود ندا دهد که قسم بعزت و جلال من که هیچ روح از قالب
خود خطا نکند و چون رفتن جانور بآشیانه خود در آیند و در صور بعد دمه ارواحها سورا خهاست پس ارواح بسان
مور و ملخ از سوراخهای صور برآیند و در ابدان خود در آیند بعد ازان بقوت نفخ صور اسرافیل برای برآمدن متعلق
باجسام شوند و زنده گردند و باز بقوت آن نفخ صور زمین بشگافند و مردمان از گورها برآیند و بسمت او از افتان

Presented by: Rana Jabir Abbas

وخیزان بدوند میگویند که این نفخ صور در جائی واقع شود که صخرهٔ معلقهٔ بیت المقدس آنجاست و درمیان نفخهٔ اول
ونفخهٔ ثانی چهل سال فاصله ست برخاستن مردم از قبور موافق شکل ولادت انسان از شکم مادر باشد برهنه تن و
برهنه پا و بی ختنه و بی ریش و بی بروت و باموی سر مگر آنکه بی دندان نباشند و موافق بعضی روایات مردم مع کفنها
برخیزند امادر عرصهٔ قریب آن کفنها فرو ریزند ما روایات اولی قویتر و مشهورتر ست و بچگان و جوانان و پیران بقامت
عمر خود برخیزند و کوران و کران و لنگان و جاماندگان و دست بریدگان سلیم الاعضا باشند اول کسی که زنده شود
خاتم النبیین محمد رسول الله صلعم باشند متصل ایشان حضرت مسیح علیه السلام بعد ازان انبیا بجا بجا برخیزند و بعد ازان
صدیقان و شهیدان و صالحین و بعد ازان عوام مومنین و بعد ازان فساق و کفار در اندک مهلتی همه برخیزند
وحضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما درمیان خاتم النبیین و حضرت مسیح باشند پس امت آنحضرت صلعم با آنجناب امت
هر پیغمبر با پیغمبر خود فراهم آیند و از شدت هول بر دلها همه را نظر بر آسمان باشد و هیچ یکے التفات بشرمگاه دیگری نکند
واگر بخندند باشد بچگان بوجه که از داعیهٔ شهوت خالی باشند **ق** چون مردم همه جا بجا قرار گیرند آفتاب نزدیکتر کرده شود
گوئی بر یک میل ست و از طرف آسمان بروق خاطفه و اصوات هائله متواتر بشنوند و بسبب گرمی آفتاب عرق از بدن
هر یکی جاری شود انبیا و افاضل مومنین را الف پا تر شود و عامه را تا پاشنه و شتالنگ و نیم ساق و زانو و کمر و سینه
و گلو موافق اعمال هر یکے باشد و کفار را شل لگام تا دهن و گوش در گیرد و اید ا بسیار دهد و مردم از گرسنگی
و تشنگی عاجز شوند دفع گرسنگی بخورد ن خاک بکنند که خاک آن زمان چون میدهٔ شیرین باشد و برای دفع تشنگی بر
حوض کوثر روند و انبیا دیگر را نیز حوض ها باشند لیکن بوسعت و لطافت حوض کوثر نرسند و سوای گرمی آفتاب
هولهای دیگر مثل آوازهای تند و صوتهای ترسناک نیز لاحق باشند قریب یکهزار سال مردم درین هول و رنج
گذارند و هفت گروه را که ذکر آنها در عقب خواهد آمد بسایه بخشیدن مکرم سازند و بجمع روایات این جماعه که در سایه باشند
قریب چهل فرقه میرسند **ق** بالجمله آخرنا چار شده بحضرت آدم علیه السلام وسیله جویند و پیش او روند و بگویند یا
ابا البشر شمائید که حق تعالی شما را بدست خود آفریده و از فرشتگان خود سجده کنانیده و در بهشت خود ساکن
گردانیده و اسمای همه اشیا را بشما موخته امروز برای ما شفاعت کنید که تا ازین رنج و هول حق تعالی ما را نجات بخشد
ایشان فرمایند که حق تعالی امروز بر سر خشم ست که گاهی چنین نباشد و من تقصیری کرده ام که گندم بعد منع آنجناب
خورده ام از مواخذه آن ترسانم روی شفاعت ندارم لیکن پیش حضرت نوح علیه السلام روید که اول پیغمبر بود
که فرستاده شد مردم پیش حضرت نوح علیه السلام بیایند و بگویند که یا حضرت نوح شما اول پیغمبرید که بسوی مردم
فرستاده شدید و حق تعالی شما را بندهٔ شکر گذار خود خطاب داده برما رحم کنید و بسوی حق تعالی برای ما شفاعت
طلب کنید ایشان فرمایند که حق تعالی امروز نهایت بر سر غضب ست که گاهی چنین نبوده باشد و از من تقصیری صادر
شده که در غرق پسر خود ادب نداشته سوالی کردم و از مواخذهٔ آن ترسانم و روی شفاعت ندارم لیکن پیش
حضرت ابراهیم علیه السلام روید که حق تعالی او را خلیل خود خوانده ست پس مردم پیش حضرت ابراهیم علیه السلام

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

بیایند و بگویند که یا حضرت ابراهیم شما ئید که حق تعالی شما را خلیل خود خوانده ست و نار را بر شما برد و سلام کرده و شما را
امام الانبیاء ساخته برای ما شفاعت کنید پیش رب العزت تا ازین هول و بلا برهانند ایشان فرمایند که حق تعالی امروز
بر سر خشم ست چنانکه گاهی نبوده و نخواهد بود و ازین سه کلام ایهام دروغ شده و از مواخذهٔ آن ترسانم باین سبب بلای را
شفاعت ندارم بروید بسوی موسی که او را حق تعالی کلیم خود ساخته و با او سرگوشی نموده باید دانست که سه دروغ اشارت
بسه قصه ست اول آنکه یکبار قوم ایشان در روز عید اطعمهٔ گوناگون پخته روبروی بتها گزاشته و درهای بتخانه را مقفل
کرده بزینت و تکلف تمام بصحرا برآمدند و حضرت ابراهیم را گفتند که شما نیز همراه ما برآئید حضرت ابراهیم ستاره ها نظر کرده
گفتند مرا بیمار یست این یک ایهام کذب بود دوم این که حضرت ایشان بعد خالی شدن شهر درهای مقفل بتخانه را
کشاده و تبر بدست گرفته بابت ها گفتند که این نعمتهای لذیذ چرا نمیخورید چون آنها جواب ندادند گفتند چرا این سخن نمیگوئید
چون هیچ جواب ندادند ایشان سائر بتها را شکسته مگر یک بت کلان را گوش و بینی بریده تبر را بر گردن او گزاشته در را
بند نموده مقفل ساخته بخانه خود آمده نشستند چون کافران باز آمدند در بتخانه را کشادند ایخال را دیدند و لها سوخته
و جان با آتش غضب افروخته در تحقیق افتادند که این عمل کرده کیست بعضی مردم گفتند بت شان سابق ازین باز زبان
حضرت ابراهیم شنیده بودند گفتند جوانی ابراهیم نامی را شنیده بودیم که ایشان را بد میگوید این کار بجز وی
کسی نکرده و نتواند کرد پس حضرت ابراهیم را حاضر کردند و پرسیدند که مگر این کار کرده شماست ایشان گفتند بپرسید
که این تبر بدست کلان ست همون بنا بر خشم و غضب این دیگران را شکسته ست ازین مجروحان سوال کنید تا خود بیان نمایند
این ایهام کذب بار دیگر بود و سوم آنکه چون ابراهیم علیه السلام شهر خود گزاشته پیش عم خود در حران رفتند در انجا دختر
عم خود مسماة حضرت ساره نکاح کردند و از انجا نیز بسبب مخالفت دین از عم خود جدا شده هجرت نمودند در اثنار راه بمصر
رسیدند در شهر مصر پادشاهی بود جبار هر زن صاحب جمالی را که میدید بزور میگرفت اگر همراه شوهر میبود شوهر را میکشت
یکشت و اگر وارث دیگری بود او را چیزی داده راضی میکرد که بنکاح من بده چون حضرت در انجا رسیدند و این ماجرا
شنیدند متحیر شدند ناگهان مردم آن ظالم آمده پرسیدند که این زن با تو چه علاقه دارد ایشان فرمودند که این خواهر من ست
زیرا که بنت العم بود و از روی دین بحکم انما المؤمنون اخوة با هم اخوت دینی داشتند و همین سخن حضرت ساره را تعلیم
فرمودند که اگر کسی از شما پرسد که این زن کیست بگوئید برادر من ست این ایهام کذب سوم بود مختصر آنکه مردم ظالم چون
حضرت ساره را بردند حضرت ابراهیم بدعا و التجا در نماز استادند حق تعالی همه در و دیوار وغیره حائل را از نظر حضرت
ابراهیم علیه السلام محو و زائل ساخت چنانچه حضرت ساره هیچ لحظه از نظر ایشان غائب نشدند پس مردم آن ظالم
حضرت ساره را در مکان او نشانیدند و آن ظالم آمده سه بار نیت فساد با ایشان نمود هر بار از بند شدن نفس
و دست و پا زدن قریب مرگ میرسید و از ایشان توبه میکرد و دعای رهائی خود میخواست و بدعای ایشان خلاص
میشد آخر کار مردم خود را طلبیده گفت که این زن ساحره ست زود این را ببرید و حضرت هاجره را بایشان بخشید
و بسلامت پیش حضرت ابراهیم رسانیدند ایشان آن ملک را ترک کرده بملک شام رفتند و سکونت کردند تمام شد قصهٔ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کذب وقف آمدیم برا حوال شفاعت که چون مردم بحضرت موسی آیند و گویند که یا موسی شما مید که حق تعالی با شما بی واسطه
کلام کرده و بشما کتاب تورت خود نوشته داده برای ما و بروی حق عزوجل شفاعت کنید ایشان گویند که حق
تعالی امروز چندان خشمناک ست که گاهی چنان نبوده و گاهی نخواهد بود و از دست من قتل قبطی بی اذن بوقوع آمده
از مواخذهٔ ان ترسناکم طاقت شفاعت ندارم پیش عیسی بن مریم بروید پس مردم پیش عیسی علیه السلام آیند و گویند که
یا حضرت عیسے حق تعالی شما را روح خاص و کلمهٔ خود خوانده و روح الامین را رفیق شما ساخته و آیات بینات شما را عطا
نموده امروز برای ما شفاعت کنید که ازین هول و بلا ما را انجات دهد ایشان گویند که حق تعالی امروز چنان برخشم است اند
که گاهی نبوده و گاهی نخواهد بود و امت من گاهی عین خدا و گاهی پسر خدا مرا خوانده اند و این قول را بمن نسبت کرده
من از مواخذهٔ تحقیقات آن ترسانم پیش حضرت محمد صلعم بروید پس مردم پیش حضرت محمد رسول الله صلعم بیایند و بگویند
که یا حضرت شما محبوب خدایید و حق تعالی شما را در دنیا بمغفرت اول و آخر بشارت داده اگرچه حق تعالی بر خلائق دیگر
هزاران گونه برخشم و عتاب باشد با شما هیچ مواخذه و پرسش نیست و شما خاتم النبیین هستید اگر شما جواب دهید پیش که برویم
البته برای ما در جناب الهی شفاعت کنید که ما را ازین هول و بلا نجات بخشد آنحضرت صلعم فرمایند آری منم امروز برای
این کار و حق من ست شفاعت گری پس بجناب الهی درآمدن خود متوجه شوند و حق تعالی دران روز آشکارا رویی
مردم حضرت جبریل علیه السلام را با براق بفرستد و انجناب بحضور همه سوار شده بطرف آسمان بروند و مردم را در
آسمان مکانی بغایت وسیع و نورانی معاینه شود انجناب در آن مقام درآیند و نام آن مقام محمود ست پس چون همه
مردم درآمدن ایشان را بینند زبان بتوصیف و ثنای آنجناب بکشایند و آنجناب در ان مقام تجلی ذات برعرش
مجید نموده ارشود و بمجرد دیدنش در سجده افتند تا مدت هفت شبانه روز در سجده باشند پس حق تعالی بفرماید یا
محمد سر خود را بردار هرچه بگوئی بشنوم و هرچه خواهی بدهم و اگر شفاعت کنی قبول نمایم پس آنحضرت صلعم سر مبارک
بردارند و جناب الهی را چندان صفت و ثنا نمایند که از اولین و آخرین کسی نگفته ست بلکه فرمودند که مرا همچنین وقت
حاضر نمیشود و درین مقام بعد صفت و ثنا بگویند الهی در دنیا جبریل مرا از جانب تو عهد رسانیده که امروز مرا هرچه را
میشوم خرسند و شادمان نمائی من امروز وفای آن عهد می خواهم حق تعالی فرماید که راست گفته ست و او هرگز
دروغ نمیگوید و امروز البته شما را راضی میکنم و شفاعت شما را قبول می نمایم پس بروید من هم برزمین تجلی میکنم گاه
و حساب بندگان گرفته هریکے را بجزای عمل میرسانم پس آنحضرت صلعم برزمین بیایند همگنان سوال کنند که پروردگار
ما در حق ما با شما چه گفت ایشان فرمایند که حق تعالی برزمین تجلی میفرماید و حساب هریکی گرفته بجزای اعمال او میرساند
درین اثنا نوری عظیم از جانب آسمان برزمین با آواز هولناک فرود آید چون نزدیک رسد تسبیح فرشتگان شنیده فهمیده
پرسند آیا پروردگار ما درهمین نور ست ایشان گویند پاکی و تنزیه حق تعالی را ست ما فرشتگان اسمان دنیا ایم
ایشان فرود آمده بدورترین کناره های زمین استاده شوند و بعد ازان نوری بزرگتر از سابق و او ازی پرهول تر
از آسمان نازل شود چون نزدیک برسد از ایشان مردم استفسار نمایند آیا تجلی پروردگار ما درهمین نور ست گویند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

پاکی و تنزیه خدا یتعالی راست ما فرشتگان آسمان دوم هستیم پس نزدیک تر از فرشتگان سابق جای گیرند و همچنین فرشتگان هر آسمان فرود آیند و هریکی از دیگری بیشتر و با عظمت تر باشد و نزدیکتر از سابق جای گیرند بعد ازان ملائکه گرد عرش فرود آیند و نزدیکتر از همه استاده شوند پس حضرت اسرافیل را حکم شود که نفخ صور کنند پس آنچه از صور جمله ایشان بیهوش شوند مگر حضرت موسی علیه السلام که ایشان را بسبب بیهوشی از تجلی طور استعداد دیدن تجلی هم رسیده ست پس حق تعالی بر عرشی از عرشهای خود تجلی فرماید و هر چهار کنج آن عرش را هشت فرشته برداشته بر زمین آرند و پایه پیشین او را بجای صخره بیت المقدس نهند و زیر آن تخت هفت گروه را جای دهند چنانچه در حدیث شریف وارد شده ست پادشاه عادل را و آنکه در جوانی بعبادت بسیار برخاسته و آنکه همیشه دل بمسجد متعلق دارد محض برای ذکر و نماز و آنکه شبها بخوف و شوق خدا گریه بکند و آن دو کس که برای خدا محبت میدارند و حاضر و غائب یکسان اند و آنکه صدقه میدهد باخفا که هیچکس غیر او تعالی ندانده و آنکه زنی صاحب جمال و مال او را بخود میخواند و از ترس حق تعالی باز ماند و در روایت دیگر بعضی مردم سوای اینها نیز آمده اند و ظاهر ست که سایه ایشان در تیزی آفتاب خواهد بود چنانکه گزشت و هر چهار پایه عرش را دو دو فرشته بردارند و کیفیت نزول هیچکس را معلوم نباشد چون اسباب سلطنت الهی جا بجا قرار گیرد و سراپرده های عزت گرد عرش بگشند حضرت اسرافیل را حکم شود که بار دیگر در صور دم کند تا مردم باخاقت آیند و درین اثنا فت بتاثیر او از صور پرده حائل در میان عالم غیب و عالم شهادت شق شود تا مردم را اشخاص ملائکه و جن و صور اعمال و احوال و اقوال و بهشت و دوزخ و عرش و تجلی معاینه گردد و اول کسی که افاقت یابد جناب حضرت خاتم النبیین باشند و بعد ازان بهر ترتیب که خدا خواسته باشد و این زمان روشنی شمس و قمر بیکار گردد و زمین و آسمان و ظاهر و باطن بنور حق تعالی روشن شود و این هنگام اول حرف که خدا یتعالی با بندگان فرماید اینست که حکم شود ملائکه را تا بندگان را خاموش کنند چون همه خاموش شوند ارشاد شود که ای بندگان از عهد آدم تا آخر دم در دنیا شما شب و روز حرفهای نیک و بد میگفتید و سن می شنیدم و ملائکه من مینوشتند اکنون شما همه یک حرف من بشنوید که امروز بر شما هیچ ظلم نیست اعمال شماست که شما را نمود میشود و جزای انها بشما میرسد لیکن کسی که خوبی بیابد باید که ستایش الهی بجا آرد و کسیکه چیزی دیگر یابند پس ملامت نکند مگر خود را و درین حال حکم شود که بهشت و دوزخ را حاضر کنند تا بندگان حقیقت هر دو را معاینه نمایند و بشناسند پس بهشت را با کمال آرایش و زینت و نعمت بر همین تجلی الهی کشیده بیارند و دوزخ را حاضر سازند بهزار هول و هیبت عیان ساخته و طعمه بر آتش نهاده تا شعله های دراز برخیزند و شترهای پی در پی برابر محله های کلان مانند قطارهای شتران پی در پی جستن گیرند و آواز هٔ تسبیح حق جل و علی و خواستن غذای خود از جن و انس و بتان بنوعی از هیبت و قهر او اساز د که همه مردم بلرزه آمده بزانو با بیفتند و اگر یکی عمل نیک برابر هفتاد پیغمبر داشته باشد بداند که برای این روز هیچ نکرده ام و دوزخ را سری و گردنی باشد و دهان و چشمان که هر سو آتش میبارد که بمسافت هفتاد سال و زیاده ازان گرمی و بوی بد او منتشر میشود درین حال حکم شود که یک کس را از دوزخیان که هیچ نیکی در جهان آسایش و راحت زندگی برابر او نبوده باشد و هیچ غم ندیده باشد حاضر سازند و همچنین یکی را از بهشتیان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

که مثل او مبتلای نقصان بدن و فقر و مرض و ذلت و غم کسی دیگری نباشد حاضر سازند چون هر دو حاضر شوند ملائکه
را حکم شود که این بهشتی را ببرید در دروازهٔ بهشت ساعتی قائم کرده باز بیارید و این دوزخی را ساعتی بر در دوزخ
باز آرید چون هر دو در محشر باز آیند از آن بهشتی پرسند که در عمر خود گاهی سختی دیده گوید نی هرگز و هرگز
من چندان لبریز لذت و راحت ست که هیچ سختی در خیال من نمانده و از آن دوزخی پرسند که گاهی در عمر خود راحتی
کرده بودی و لذتی دیده بودی گوید در هر جزء من هزاران گونه آلام و بی آرامی ها سر شار شده که تصور راحت و لذت
بتوهم من نمیگذرد و بخاطر من نمی آید آن زمان حقایق همه اعمال بصورتها حاضر شوند نماز گوید منم نماز یا الهی حاضرم روزه
گوید الهی منم روزه حاضرم زکوة گوید الهی منم زکوة حج گوید الهی منم حج حاضرم علی هذا القیاس جهاد و عتاق و تلاوت
و ذکر و غیره همه حاضر شوند هر یکی را حکم شود که شما همه نیکیها بستید بجای خود باشید که بکار خواهید آمد بعد ازان
اسلام بیاید و بگوید الهی تو سلام هستی و من اسلام هستم حکم شود که حاضر باش و نزدیک شو که از تو مواخذه دارم
و مراد از اسلام اقرار بمضمون کلمه خواهد بود و الله اعلم بالصواب بعد ازان حکم شود ملایک را که صحائف اعمال هر یکی
پرانند و حکم شود که صحیفهٔ اعمال هر یکے بدست او برسید و از او خطا نکنند پس اعمال نامهٔ هر یکی بدست او در اید
لیکن مؤمنین را از روبروی دست راست و کفار را از پس پشت در دست چپ چون هر یکی در و نظر بکند بتقاضای
آیهٔ کریمه ان الله سریع الحساب در یک نظر همه نیک و بد معاینه شود لیکن حکمت الهی بر امری اظهار مرتبه و جزای هر یکی
اختیار او را باز گزارد پس اول از کافران سوال توحید و شرک باشد کافران انکار صرف نمایند که ما گاهی شرک
نکرده ایم برای الزام ایشان آن قطعه زمین را که بر و کفر میکردند و آن قطعهٔ آسمان را که زیر او میکردند و آن روز و شب
و ماه را که در و میکردند و حضرت آدم را که احوال اولاد ایشان هر روز بر ایشان اظهار میشود و ملایک را که هر قول و فعل
ایشان مینویسند شاهد آرند چون از کمال انکار شهادت هیچ یکی را قبول ندارند و بر زبان مهر کرده شود و هر عضو
ایشان را باعمال خود گویا سازند چون اعضا شهادت دهند اول بر اعضای خود لعنت کنند که ما این همه برای
شما میکردیم اعضا گویند که ما بتسخیر الهی در اختیار شما بودیم اکنون بحکم او گویا شدیم شما ستمگار بودید که بمخالفت مالک حقیقی
ما را خود در بلا کردید و شکر تسخیر ما بجا نیاوردید غرض از دادن ما نفهمیدید بآخر کلمه حق خواهیم گفت پس ملزم شوند و
بشرک و کفر و افعال بد خود اقرار نمایند لیکن ثانیا عذرهای گوناگون را در میان راه دهند اول آنکه ما پیغمبر بودیم و احکام
شما را ندانستیم از جناب الهی حکم شود که من پیغمبران را با معجزه های ظاهر و باهر فرستادیم و اینها پیغام مرا با مانت تمام شما
رسانیده اند از ما کی غافل بودید چرا اقرار ننمودید گویند که پیش ما هیچ پیغمبر نیامده ست و هیچ پیغام بما نرسانیده
پس اول حضرت نوح علیه السلام را در مقابله قوم ایشان حاضر سازند حضرت نوح بگویند که ای منکران و ای دروغ گویان
یاد ندارید که من شما را این قدر مدت دراز که نهصد و پنجاه سال باشد بطرق گوناگون ترسانیدم و پیغامهای حق
سبحانه تعالی رسانیدم و چه قدر محنت کشیدم و کوشش کردم و در خلوت و جلوت چه قدر اشارت وحدانیت حق
و رسالت خود نمودم و بدلیلها حق و معجزهای لایح آنرا ثابت کرده ام نمیدانید که فلان مجلس بشما چنین گفتم و شما

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

چیز چیزا بود دیده و همچنین قصه های تبلیغ و انکار بیاورده اند این کافران انکار پاک بکنند و بگویند که ما شما را نمیدانیم و نمی
شناسیم و هیچگاه از شما پیغام نشنیده ایم پس حضرت حق جل و علا حضرت نوح را فرماید که یا نوح بر تبلیغ خود شاهدان
حاضر کنید ایشان عرض نمایند که یارب العزة شاهدان من امت حضرت محمد مصطفی اند پس عالمان و صدیقان و شهیدان
این امت را حاضر کنند و گویند که شما خبر دارید که نوح با امت خود پیغام الهی در باب توحید و اثبات نبوت رسانیده ست
ایشان گویند ما شاهدیم و گواهیم و حال چنین ست بدلیل این آیه و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم الف سنة الا
خمسین عاما فاخذهم الطوفان وهم ظالمون کافران امت حضرت نوح گویند که شما در وقت ما نبوده اید و احوال ما ندیده اید
و گفتار ما نشنیده اید شهادت شما در حق ما چگونه مسموع شود حضرت صلعم فرمایند که امت من راست میگویند که ایشان
در دنیا این حقیقت بتحقیق از خبر الهی که قویتر از معاینه ست بثبوت رسیده آنگاه این کافران ملزم شوند و همین طریق
است حضرت هود و حضرت صالح و حضرت ابراهیم و حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت موسی و دیگران هم در جمله بدرجه
مقابل کنند و ملزم شوند و بعد ازان راه معذرت پویند و گویند که فی الواقع نفهمیدیم و خطا کردیم لیکن این موجب اعوای
دیگران بود و عذاب بر ذمه ایشان بنه و ما را بسوی عذاب فرست تا عمل نیک بجا آریم و با حکام تو گرائیم از جناب الهی
جواب آید که عذر شما نامسموع ست انچه حق تفهیم بود ادا کردیم و مدت دراز فرصت دادیم حالا باز گشتن محال ست
پس اعمال کفار را که نیک بود در هما نجا حبط کنند و سیآت را بر قرار دارند چرا که هر عملی نیک که از برای اصنام کرده
بودند از جناب الهی مقبول نشد و هر عمل که برای حق تعالی کرده بودند بسبب جهل در معرفت او تعالی و مخالفت امر
او و ایفاء حق تعالی سبحانه جزای او را در دنیا مستحق بدل نماند پس فرمان الهی بحضرت آدم علیه السلام رسد که لشکر
دوزخ از اولاد خود جدا کن ایشان عرض نمایند که الهی بچه حساب فرمان شود که از هزار تن یکی برای بهشت و نهصد و
نود و نه برای دوزخ این زمان در مردم هویدا افتد که بیش از بیان ست پس حکم شود که هر کسی که عملی کرده ست از معبود
خود جزای آن بخواهد پس هر گروه در پی معبود بشوند صورت پرستان را روحانیت شیاطین که بآن صور متعلق
بودند و کرشمها اظهار میکردند و در خواب و بیداری راه اغوا می پویند رو برو حاضر شوند و بت پرستان بشهادت
قلب و مناسبت باطن در پی ایشان شوند و جمعیکه حضرت مسیح و ملایکه و دیگر انبیاء و اولیا را پرستش میکردند چون این
جمع صالحین از ایشان بیزار بودند و فی الحقیقت دلربای ایشان شیاطین بودند رو بروی ایشان همان شیاطین
حاضر شوند و خادمان قصد پرسند که آیا همین اند معبودان شما ایشان بشهادت
دل و مناسبت معنوی بگویند که فی الواقع همین اند معبودان ما ملائکه گویند پس بروید همراه ایشان تا برسانند شما را
بجزای کردارهای شما این کافران بسبب شدت تشنگی از ایشان آب خواهند رو بروی نظر ایشان سراب مانند آب
نمودار شود چون بآنجا رسند آن سراب محض آتش باشد که زبانهای دراز ایشانرا در خود کشد و برای جمعی ازین
کافران گردنی از دوزخ برآید مانند جانور که دانه التقاط میکند منقار خود برداشته ایشان را فرو برد و بعضی را کنار
آن آتش رسیده واویلا آغاز کنند و استادگی نمایند ملائکه قهر یکی را برو و دیگری را از سو کشیده سر و پا گرفته بدوزخ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

برتابند و همچنین تا آخر جماعهٔ کفار چون همه ها درین آتش که سر وادی های دوزخ ست جمع شوند شیطان برتوده
آتش برآمده همه ها را بخود بخواند همه ها بگمان آنکه سردار ماست بمکر و حیله نجات برای ما درست کرده باشد رو بدو آرند
او بگوید که بدانید پروردگار شما خدا بود همه احکام او برحق بود و من دشمن شما و دشمن پدر شما بودم و هیچکس را بزور و اکراه
بخود نکشیدم مگر شما را آوازی داده ام و ترغیب نموده ام و شما بکم عقلی و تمام طبعی آن وسوسه را راست پنداشتید
و در پی آن افتادید پس اکنون ملامت بخود کنید نه بمن و هیچ توقع نجات و سعی و خلاص از من چشم ندارید چون این حرف
ناامیدی و رسوائی از و بشنوند بخصومت و لعن و طعن باهم درآویزند و هم هریکی از تابعان و متبوعان خواهند که و بال
خود بر دیگری بیندازند و خود تخفیف یابند لیکن این خیال محال را گاهی نرسند و روی آرزوی باطل نبینند ملائکهٔ
قهر هریکی را کشان کشان بجائیکه مقتضای اعتقاد و دین و عمل اوست برسانند و گرمی آن آتش هفتاد درجه زیاده از
گرمی آتش این جهان ست و رنگش اول سفید بود بعد هزار سال سرخ گشت و بعد هزار سال سیاه گشت اکنون سیاه
و دوزخ را هفت طبقه ست و هر طبقه را دروازه ایست کلان و عالیشان اول برای عصات مومنین یا کافرین مخلدین
که با یک نوع کفر نوعی از اعمال صالح جمع کرده اند مثلا با شرک یکی را از انبیا نصرت و حمایت نموده و طبقات دیگر فقط
برای کفار ست مثلا یکی برای مشرکان و یکی برای مجوسان و یکی برای دهریه و ملاحده و یکی برای کفار یهود و یکی برای
کفار نصاری و طبقه ایست زیر تر برای منافقان و نام طبقهٔ اول جهنم ست و دوم حمیم و سوم سعیر و چهارم سقر و پنجم
لظی و ششم هاویه و هفتم حطمه و هریکی ازین طبقات وسعتی عظیم و عذابهای گوناگون و مکانهای نشان مندست
مثلا مکانیست که نام او غی ست که از سختی و طغیانی او دوزخ هر روز چهار صد مرتبه از حق تعالی پناه میخواهد و مکانیست
دیگر که نام آن زمهریر ست و آنجا سردی ست بحد و مکانیست که او را جب الحزن میگویند یعنی چاه اندوه و چاهیست
که او را طینة الخبال گویند و کوهی ست که او را صعود گویند و هفتاد سال بردن و راندن کافری را بالای او سالها
و از انجا بطرف پائین بغلطانند تا در قعر دوزخ افتد و تالابی ست که او را حمیم خوانند پس آب آن تالاب چنان گرم ست
که چون بلبی سد لب بالا سوخته و ورم کرده تا بینی و چشم بپوشد و لب زیرین ورم کرده تا سینه و ناف هر سد زبان
سوخته دهان را تنگ و چون در حلق برود معده و رودها را چاک چاک سازد و دیگر تالابی ست که او را غساق گویند
چرکین و خون و ریم کفار گداخته در انجا جمع میشود و چشمه ایست که او را غسلین گویند بعضی کشافتها و الودگیها کفار
در انجا جمع میشود و مکانیست خاص برای متکبران که آنرا وادی هیبت گویند و همچنین مکانهای بسیار و بعضی اهل
دوزخ را برای بسیار کردن عذاب تن های دراز و پهنا در بدهند و هر جزء را و هر بن موی را ظاهر و باطن بچندین انواع
عذاب بزسوختن و کوفتن و مار و کژدم و خلانیدن و چاک کردن چرمها و نشانیدن مگسها بر گوشت نو برآمده و
مانند آن از انواع عذاب ظاهر و دردها و غمها و حسرتها و ناامیدیها و جدال میان خود ها و خوشوقتی اعدا گوناگون
تکلیفات احشا در باطن بقدر آن بدنها بردارند چنانچه بعضی کافران را غلظت پوست چهل و دو ذرعه و دندانها
مثل کوه ها و جای نشستن میان سه منزل راه و دیگر اعضا نیز مناسب آن بدهند و ازین شدت و حرقت بجرد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

رسیدن آتش بر گاه بدن سوخته گردد فی الفور بدن تازه بروید تا بران عذاب بچشند و در ساعتی هفتصد بدن بدل
شوند که اجزای اصلی ایشانرا فنا نیست و گوشت و پوست دم بدم خواهد رست و بعد مدت دراز تر بر کافران سوای
این همه عذابها عذاب گرسنگی شدید چندان مسلط کنند که برابر همه عذابها گردد و بقلق تمام طلب غذا نمایند و حکم شود که
از درخت زقوم که تیز و تلخ و خارزار و سمی سخت ست و در قعر جهنم میروید نه مثل این نوع قوم که از آب گل رسته ست بخوردن
ایشان بر هند چون ازان درخت بخورند گلو بگیرد و آنگاه یاد کنند که چون در دنیا لقمه در حلق بند می شد بآب میگزرانیدیم
پس آب طلب نمایند حکم شود که از جیم بخوراند بمجرد رسیدن او بلب لبها سوخته و رم نموده تا ناصیه و سینه بر سد و
زبان منقبض شود و حلق چاک چاک گردد و امعاء ریزه ریزه گشته از دبر برآیند چون ازین حالت بیقرار شوند بسوی
مالک که از جمله نوزده ملک موکل بدوزخ رئیس مطلق ست عاجزی نمایند که مارا مرده ساز تا ازین ایذا برهیم بعد از
هزار سال و ناله و زاری های بسیار جواب گوید که شما برای همیشگی پیدا شده اید از موت چه حرف بعد ازان هزار
سال دعا کنند و فریاد نمایند خداوندا جان مارا بستان و مارا برحمت خود ازین عذاب برهان بعد هزار سال حق تعالی
فرماید که خاموش شوید باین سخن مگوئید که شمارا برآمدن نیست آنگاه بگویند بیائید تا صبر کنیم که انجام صبر ارام و گشایش
ست پس حق تعالی را بزاری و عجز هزار سال یاد کنند بعد هزار سال ناامید محض شوند و بگویند که برابر ست مارا
بیقراری و صبوری هیچگونه امید خلاص نیست حال کفار و آمد و رفت ایشان در دوزخ از جای بجای و از
محشر بجهنم و از گون بروی باشند پایها طرف بالا شوند و سرها طرف پایین ایستاده باشند و بهمین حال از
موذیات راه پرهیز کنند و روبهای جمیع از ایشان مسخ شوند بصورت سگها بعضی بصورت گرگها و بعضی موشهای
بعضے بصورت بوزینه و بعضے بصورت خرها و بعضے بصورت مارها و بعضے بصورت دیگرها و بعضی را که کمال گردن کشی
و تکبر باشد در محشر بقامت مورچها آرند تا در کمال ذلت پامال باشند این ست حال کفار اما مسلمانان که در محشر
باشند بر مراتب گوناگون باشند جمعیکه محض نظر بر جلال خدا با یکدیگر محبت و ملاقاتها و جدائیها داشتند بر
منبرهای نور طرف یمین تجلی حق باشند و جمعیکه بکمال توکل از آسته نظر در سائر جهات دین و دنیا بغیر از حق نداشتند
روی های ایشان را مانند شب چهارده ساخته برای جنت از سائر مجمع بی حساب کتاب جدا سازند
و جمعی را که با ترک دنیا و فقر کشی بحقوق جهاد قیام داشتند نیز بی حساب و کتاب برای جنت جدا سازند و جمعی دیگر را
که قیام لیل بکمال حضور و ادب مینمودند باسم سادات الناس مخاطب و مفتخر ساخته نیز بے حساب بی کتاب برای جنت
جدا سازند و بعد ازان جمعی را که در هیچ لحظه خلا و ملا از شغل طاعت و عبادت عاطل و غافل نبودند در مسرت و عشرت
حمد و شکر الهی نمیگزاشتند مباهی و معزز باسم اشرف الناس نموده امتیاز بخشند و سائر مومنین را از صالحین
و دیگر منافقان را که بدعوی ایمان شریک ایشان بودند فرقه های مختلف سازند اهل نماز یکجا و اهل صیام یکجا و اهل
صدقات و اهل حج و عمره یکجا و اهل جهاد یکجا و اهل خدمت و تواضع یکجا و اهل احسان و حسن خلق یکجا و اهل ذکر و
اهل اوراد یکجا و اهل خوف و اهل ترحم یکجا و اهل عدالت و انصاف یکجا و شهیدان یکجا و اهل صدق و وفا یکجا و

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اهل علم و علماء را سخین یکجا و زنادقه خاکساران یکجا باشند و عوام کالانعام یکجا و حاکمان ظالم یکجا و خونیان یکجا و زانیان
و دروغگویان یکجا و دزدان یکجا و غارتگران یکجا و رنجانندگان مادر و پدر یکجا و تلف حقوق کنندگان یکجا و شراب
خوران یکجا و سود خوران یکجا و رشوت خواران و مال خواران یتیمان یکجا و مانعان زکوة یکجا و تارکان صلوة یکجا و خائنان
امانت یکجا و شکنندگان عهد و پیمان یکجا باشند و همچنین هر امتی گروه باشند و هر امت همراه پیغمبر خود باشند و ازین
گروه ها که جامع دو صفت و سه صفت و چهار صفت باشند و همچنین جامعان اوصاف نیک و بد باشند جدا جدا شوند و
مانعان زکوة جانوران را در صحرا برپشت بخوابانند و آن جانوران را حلقه کرده بروی بگذرانند تا بپاپها پامال کنند و
بدندانها بگزند و بشاخها بزنند چون یکدوره بانجام رسانند دوره دیگر شروع نمایند و همچنین با خواران را بشکل
آسیب زده برخیزانند و شکمهای ایشان مانند حجر ماپر از مار و کژدم سازند و مصوران را تکلیف دهند که در آن صورتها
روح اندازند و خواب دروغ گویان را تکلیف دهند که در دو جو گره زنند و ناحق خاموشی گیرندگان را شیشه گداخته
در گوش اندازند و همچنین بعضی فاسقان را در مواخذه و معاتبه دارند تا آنکه زمین محشر بالکل از کفار خالی شود و
درین هنگام حق تعالی بجمیع مسلمانان که از هر فرق و ملت بوده اند در محشر یکجا جمع شوند عیان کرده بگوید مردم
همه اهل دین و مذهب بجاهای خود رفتند شما چرا همین جا ماندید ایشان بگویند هر اهل دین همراه معبود خود رفتند
چون معبود ما را همراه خود خواهد برد خواهیم رفت آنجناب فرماید که منم معبود شما همراه ما بیایید لیکن مردم آنصورت را
نشناسند که تجلی حق ست بگویند پناه میگیریم بخدا از تو هرگز معبود ما نیستی از آنجناب خطاب شود که شما معبود خود را
دیده اید گویند ما را چه مقدور بود که معبود خود را تواستیم دید پس از انجناب خطاب شود که شما را از معبود خود
نشانی هست که بآن بیتوانید شناخت گویند آری پس آن تجلی مستور شود و تجلی دیگر نمایان گردد و از میان
آن پرده را برداشته آید پس همه اقرار نمایند که تو ئی پروردگار ما و همه بسجده افتند مگر منافقان که مهره پشت ایشان
کرخت شود و بجای سجده بپشتها بیفتند بایدای تمام ازان حالت برخیزند و آن تجلی معظم در هوا پیش پیش روان
گردد و حکم شود که بهشت را روبرو آرند و دوزخ را در میان زمین محشر و بهشت بگذارند و در ظلمت شدید روان
شوند و هر امت همراه پیغمبر خود روان شود اهل ایمان را دو مشعل عنایت شود یکی پیش رو دوم بطرف
دست راست ایشان و آنان را که کمتر اند یک مشعل و کمتر ازان را مشعل در دست باشد و منافقان را نوری افتد بر
ناخن ابهام دست چپ و ناقص ازان را نیز اندک نوری باشد بر نرانگشت مانند کرمک شب چراغ که گاهی بدتد و
گاهی تاریک شود و منافقان را مطلق نور نباشد بعد و نور دیگران بروند تا آنکه بکنارهٔ دوزخ برسند آنجا پل بر پشت دوزخ
قائم کرده باشند که باریک تر ست از موی و تیز تر ست از شمشیر پس حکم شود که ازین پل بطرف جنت بگذرند
گویند که راه آن پل پانزده هزار ساله راه ست پنج هزار سال برای بالا رفتن و پنجهزار برای هموار رفتن و پنجهزار سال
برای فرود آمدن و در بعضی روایات حساب اعمال در زمین محشر میشود و موافق آن بر پل میگذرند و در بعضی روایات
بالای آن پل هفت جا صحرای ست پهناور و بغایت وسیع که همه مردم در انجا پس و پیش جمع شوند و قرار گیرند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

دران صحرا ترازوها + برای وزن اعمال استاده ست و در هر جا حساب یکنوع اعمال در پیش در جای اول حساب نماز ست
و دیگر عبادت بدنی مثل روزه و اذکار و دعوات که در عمر خود چند نماز بر ذمهٔ خود میداشت و چند نماز ادا کرده ست
و بچه نوع ادب ظاهر و باطن بجا آورده ست و نوافل چه قدر گزارده اگر فرض تلف کرده باشد نفلها بفرض
گردانند و نماز صوبت انسان شده حاضر شود آنکه تمام ست تندرست باشد و آنکه باو راد و اذکار ست مزین بلباس
زیور باشد و آنکه ناقص ست نقصان در صورتش هویدا بود و همین دستور حساب روزه باشد در صحرای دیگر و علی هذا القیاس
حساب زکوة و سائر عبادات مالی همین وضع باشد زیرا که همین رابطه در جملهٔ اعمال جاری ست و در صحرای دیگر عبادات
مرکبه چون حج و جهاد با کافران و در صحرای دیگر از اخلاق و احوال قلب از زهد و حرص و علوم و ثبات و در صحرای
دیگر از جنایات قتل و جراحات و در صحرای دیگر از جنایات اموال و اکل و شرب عقود فاسده و در صحرای دیگر از
جنایات حقوق خلق از نیها بعد پخته شدن حساب از تضعیفات اعمال و هر تقصیرات آنها و از کفارات اعمال بد و
حبط کردن آنها و از اعمالیکه از طرف دیگران بدعاها و احسانها و مکافات از ظالمان که بر ذمهٔ او ثابت شده ست
کاغذش را درست نموده بر پل صراط روانه سازند موافق حساب خود در راه پیش آید و حقوق مظلومان را اندازه
فرمایند و برابر آن حسنات ظالمان بمظلومان دهند و اگر در پیش ظالمان حسنات نماند گناهان مظلومان بهمان اندازه
گرفته بر سر ظالمان نهند و مسلمانان را سبکسار سازند و درین مکافات ایمان را و اعمال قلب او داخل نمیسازند اعمال
بدنی را تبدیل و نقل میکنند و این تبدیل و نقل اول در نوافل شود و چون کفایت نکند در فرائض نیز جاری
سازند و بعضی مردم صاحب همت باشند که نظر بر اعمال نداشته همت بر فضل خدا گماشته بعضی حسنات بجای
بدی مکافات بخشند و چندین برابر آن از فضل خدا بیابند چنانچه در روایت ست که دو کس برابر در مقام وزن
حاضر شوند یکی باشد که میزان حسنات و سیآت او برابر باشد که اگر یک حسنه بیفزایند آن پله گران تر شود و
مستحق بهشت گردد و دیگری باشد که در مقابلهٔ سیآت همگی یک حسنه دارد اول را حکم شود که از دوستداران
و حق داران خود یک نیکی بیار تا مستحق بهشت گردی از هر کسیکه توقع میداشت التجا نماید کسی با و مواسات نکند
چون شخص دوم این حالت دریافت نماید بگوید چون در مقابلهٔ سیآت من یک حسنه ست و ترا با این همه خوبیها
کسی یک حسنه ندادو مرا که خواهد داد از زین یک نیکی بمن چه خواهد کشود این نیکی را بتو بخشیدم برو به بهشت من
دانم و خدای من پس او سبحانه عم نواله فرماید که هر دو را در بهشت ببرند و در درجه برابر سازند و وزن اعمال
در ترازو بطور ها نوشته باشند و آن چیزها که بآن تقرب در جناب الهی جسته اند مثل آب صنوبر و خون و گوشت قربانی و بول
و سرگین اسپهای جهاد و بچه های خود که برسوت ایشان صبر کرده باشند در میزان داخل سازند و کلمات تسبیح
و تعظیم حق تعالی بقدر وسعت معرفت گوینده پهنا و کشاده سازند و گرانی اعمال بقدر قوت یقین و کمال
اخلاص و جای گرفتن در ته دل باشد چنانچه روایت ست که یکی باشد که او را نود و نه طومار بدی باشد و هر طومار
بمد نظر از مشرق تا مغرب چون ببیند امید از نجات قطع نماید گویند ترا نیکی هست فرشتگان نیکی او حاضر سازند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

یک برات یعنی چشمی خرد حاضر سازند چون به بینند بگوید که ای خداوند این برات در برابر این طومار چه قدر دارد
چرا بوزن این مرار سواسی سازی چو لائق دوزخم مالک تو فی هر جا که خواهی بفرست رب العزة فرماید که پیش ما ظلمت
آن را وزن بکنید آن برات سنگین شده بر زمین نشیند و آن طومار بر هوا رود و بمین آن سزاوار بهشت گردد و در
گمان کاتب الحروف آنست که آن یک براة شهادت خاتمه بالخیر ست که گناهان تمام عمر را محو می سازد و الله اعلم
اما اختلاف ست علمارا که میزان و صراط یکیک اند که تمام خلق کار خود ازان میگیرند یا یک نوع میزان ست که خرد یا
بسیار دارد و همچنین یکنوع صراط ست که افراد بسیار دارد و بمقتضای آیهٔ کریمه ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا
کند که ترازوها بسیار ست و باین قیاس دریافت می شود که صراطها هم بسیار باشند خواه برای هر شخص خواه برای هر
امتی خواه برای هر فرقه و الله اعلم بالجمله چون از زمین محشر بر سر پل رسند ندا شود که ای اهل محشر چشمها بپوشید که فاطمه
بنت محمد رسول الله صلعم بر پل میگذرد و یک جمی مانند برق در خشان بگذرند و بعضے مانند باد تند و بعضی مانند اسپ
و شتران دوان بعد ازان بطور خویش روان بعد ازان بمحنت کسشان کسشان و از میان آتش شررهای دراز
سر کشند کسی نجات یابد از ایشان و کسی را باجزای بدن بر سد و بعضے سلامت مانند و بعضی را کشیده در آتش
اندازند همچنین از هر دو جانب این پل قرابت و امانت همراه شوند و آنان را که حق تلفی ایشان کرده بودند در آتش
افگنند و مردم را در رود و اعمال صالح نماز و روزه دستگیر شوند و خیرات از آتش حائل گردد و قربانی شواری شود
و از کمال هول انمقام از کسی صدا بر نخیزد و دیگر پیغمبران در حق امتان گویند رب سلم سلم چون مومنان بر صراط سوا
منافقان در ظلمت گرفتار مانند فریاد کنند یاران اندک انتظار ما هم کشید تا در نور شما ما هم روان شویم ایشان بگویند
قدری پس پشت خود بگردید و از جائیکه ما نور آورده ایم شما هم بیارید چون پس پشت خود بگردند در انجا ظلمت
بیکران بینند دران هول عظیم دریابند و با ضطراب تمام برگردند و بینند که بر کنارهٔ پل دیواریست و دروازه ایست
فراز کرده بجزع و فزع فریاد نمایند که ایا ما همراه شما نبودیم که ما را همراه نمیگیرید مسلمانان گویند که آری بودید بظاهر ها و در
باطن شک و شبه داشتید و در حق ما بد یها اندیشه میکردید و عزت کفار انتظار می نمودید پس امروز با همان یاران
ملحق شوید که ناگاه در همین اثنا شعله های آتش ایشانرا در گیرد و بجهنم کشد و در طبقهٔ پائین سرفرو اندازند و مسلمانان
بهمان کشاکش مدگزشتن باشند و جمعیکه مانند برق و باد تند و تیز و قوی گزشته باشند گویند شنیده بودیم که
در راه دوزخ می آید ما هیچ ندیدیم و دیگران که بسلامت با اینها ملحق شده در صحرای آن طرف پل صراط توقف کنند
و از شکایتها که در دنیا باهم داشتند سوای معاصی بجلی شوند و تراضی نمایند پس جناب نبوت صلعم بدست خود
قفل جنت کشاده مردم را در بهشت رسانیده خود متوجه اهل دوزخ شوند و تفقدی از امت خود فرمایند درین حالت
امت آنحضرت صلعم چهارم حصه مجموعه بهشتیان باشد پس چون خبر داده شود ایشانرا که چندین هزاران هزار در
دوزخ افتاده اند آنجناب بمقتضای آنکه رحمة للعالمین اند محزون شوند و در جناب الهی التجا نمایند که الهی امت مرا
دوزخ خلاص فرما این شفاعت هم بدستور شفاعت سابق کبری بعد سجده هفت روز و شبانه عجیب و غریب بجا آورند

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

پس از جناب الهی حکم شود که هر که در دل او برابر یک جو ایمان باشد او را برآرید و بمتابعت آنجناب انبیای دیگر هم شفاعت امتهای
خود بکنند پس آنجناب بحکم الهی فرشتگان را همراه گرفته در امت خود بر کنارهٔ دوزخ تشریف آورده فرمایند که ای
یاران و دوستان و عزیزان خود را یاد کنید و از حال آنها نشان دهید تا آنها را ملائکه از آتش برآرند شهیدان را شفاعت
هفتاد کس و حافظ را شفاعت ده کس و علماء و اولیاء را موافق مراتب خودشان صد ما و هزار ها را شفاعت دهند و موافق
اظهار ایشان ملائکه در آتش غواصی نموده برآرند و درین شفاعت پیش از همه نجات عاصیان اهل بیت باشد و همچنین
در شفاعتهای دیگر چون این شفاعت بانجام رسد مردمانیکه اینقدر ایمان دارند برآیند امت آنحضرت صلعم در مجموع
امتهاکه نیز نجات یافته اند ثلث گردند پیش ازین شفاعت ربع بودند بعد ازین پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز تفقد امت
خود نمایند که حالا چه قدر در دوزخ مانده اند مردم عرض کنند که هنوز هزارها در آتش هستند پس بار دیگر بدستور سابق
در جناب الهی شفاعت فرمایند حکم شود که هر کرا همسنگ دانهٔ خردل ایمان در دل باشد او را نیز از دوزخ برآرید آنجناب
بدستور سابق اصحاب علماء و اولیاء را فرمایند که هر یکی از شناختگان و متوسلان خود یاد آرید و از آتش برون
کنانید موافق فرموده بعمل آرند و هزاران هزار کس را از آتش برآرند و این زمان است آنجناب نصف اهل بهشت
باشند بعد ازین شفاعت باز تفقدی بحال امت نمایند و بعد از دریافتن احوال عاصیان در جناب الهی بار دیگر
بدستور سابق شفاعت کنند و اذن یابند تا هر کرا بقدر دانهٔ خردل ایمان باشد برآرند پس همان دستور سابق متوسلان
آنجناب بحکم ایشان خلق عظیم را از دوزخ برآرند و در شفاعت سوم امت آنحضرت صلعم بر ابر همه امتهای دیگر گردد
و بعد ازین باقی نمانند از اهل توحید مگر جمعی قلیل که توسل بانبیا نداشتند بنا بر آنکه از احوال ایشان خبر نیافتند نه آنکه
بانکار شتافتند پس پیغمبر صلعم در حق ایشان نیز شفاعت فرمایند حق تعالی فرماید که این مفوض بشما نیست بلکه اینها
من بنجات میدهم درین اثنا در دوزخ چنان واقع شود که مشرکین اهل توحید را که باقی مانده اند در طعن و ملامت کشند
و گویند که شما ما را در دنیا بر توحید بحث و جدال می نمودید و حقیقت خود ثابت میکردید رایگان محض شد توحید شما هیچ کار
نیامد ما و شما یکسان شدیم و یکجا مانده ایم پس غیرت الهی بجوش آید که آیا توحید ما را برابر شرک خود کردند قسم بعزت من
موحد را برابر مشرک نکنم پس بدست قدرت جمله موحدان را در آخر آن روز که پنجاه هزار سال است از نار خلاص دهند و
این جمع را که از نار برآمده اند بدنهای ایشان مانند انگشت سیاه شده باشد در نهر آب حیات که روبروی دروازهٔ
بهشت ست اندازند ایشان بسرعت تمام بروند قالبهای ایشان درست و تر و تازه شوند پس در بهشت درآیند
و بر گردنهای ایشان داغ سیاه بماند و مدتی دراز لقب ایشان در جنت جهنمی باشد بعد مدت دراز عرض کنند که
خداوندا چون ما را از دوزخ خلاص فرمودی آن اثر و لقب نیز از ما زائل گردان بقبول و رحمت الهی آن نشان و آن
لقب نیز زائل شود و آخر کسی را که از دوزخ برآرند و در بهشت در آرند مردی باشد که او را برآورده بر کنارهٔ دوزخ
نشانند چون ساعتی بخود باز آید در احتی از ان رنج بیحساب یا بد ناله و فغان آغاز کند که روی من از نیخا مگردانید
پس حق تعالی از وعهد و پیمان گیرد که سوای این چیزی دیگر طلب نکنی چون سوابق محکم بدید رویش بگردانند بعضی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

اشجار خوش سایه و خوش هوا در قرب جنت او را نمودار شوند پس بازنالد و فریاد آغاز کند بعد عهود بسیار تبرک زیادہ
طلبی بآن درختها برسد و همین ترتیب چندین اشجار و مکانات دیده مشتاق شود باز نقض عهود نماید و تجدید عهود با نجا رسد تا آنکه معاف
در بهشت آید و رونق بهشت دیده بقرار شود و بنقض جمیع عهود سابقه بالحاح تمام خواستگار دخول بهشت گردد و پس از
دخول جنت دهند او را بخیال او افتد که جنت معمور ست گنجایش او ندارد پس عذر تنگی مکان آرد حق تعالی فرماید که
برو آنجا جای بسیار ست عرض کند که ای خداوند مگر با من استهزا میکنی و تو رب العالمینی حق تعالی در مقابل او صورت
ضحک ظاهر سازد و بفرماید که آرزو بکن چون همه آرزوهای او ختم شوند بقیه آرزوهای دنیا او را بخیال دهند چون همه آرزوها
او منقطع گردند بفرماید که ترا این آرزوها و ده چندان از نعمتهای بی شبه و مثال عطا فرمودیم و این حال ادنای
اهل جنت ست در منزلت بالجمله چون اهل بهشت بجای خود قرار گیرند در اوقات ملاقاتها و صحبتها یاد کنند که فلان
دوزخی با ما چنین و چنان خصومت میکرد اکنون حال او چه باشد پس حق تعالی در پائین طرف دوزخ کشاده سازد
و در بینائی قوت دهد که ببینند و از و پرسند آن دوزخی بصد زاری طلب آب و طعام جنت نماید ایشان جواب دهند که این
نعمتها بر شما حرام ست گویند بیان کنید که وعدهای حق تعالی را چگونه صادق و واقع یافتید گویند ما خود همه وعدها را
صادق و واقع یافتیم ایشان چون پشیمانی و عاجزی ظاهر سازند بهشتیان گویند بچه بندها نمایند بهشتیان چون همسایگان خود قرار گیرند از اهل و عیال خود که
نیز نجات یافتگان اند تفحص نمایند ملائکه گویند که در منازل خود بحسب اعمال خود ها هستند بهشتیان گویند که ما را بدون
ایشان هیچ لذت و راحت نیست ایشان را بمار سانید گویند که اینجا هر نفس گرفتار عمل ست بی عمل چیزی نیابد بهشتیان
گویند برویم و در جناب الهی عرض داریم که خداوندا بر تو روشن ست که ما تا در دنیا بودیم یکی کسب معاش و خدمت بزرگان
میکرد و همه عیال او پرورش می یافتند و پرورش شان موجب خنکی چشم ما میشد اکنون ما خدمت و بندگی مثل شما
اکرم الاکرمین بجا آوردیم چگونه اهل و عیال و احباب خود را از نعمت شما محروم داریم امید واریم که او شان را بما رسانید
حق تعالی حکم فرماید که بلی او شانرا بایشان رسانید و اسباب نعمت آنها انچه مناسب این درجه عالیست از سرکار ما
مهیا سازید که قسمت نعمت ایشان باعث نقصان نشود پس عیال هر یکی با و جمع شوند بطفیل ایشان بنعم عالیه سوای
جزای اعمال خود متنعم گردند و جناب نبوت را در جنت نیز برای رفع درجات شفاعات باشند که موافق محبت و تقرب
انجناب درجات فوق الاستحقاق یابند و بعد در آمدن همه بهشتیان منادی در میان بهشت و دوزخ ایستاده
ندا کند که ای اهل بهشت بکنارهٔ دیوار بهشت بیائید و ای اهل دوزخ بکنارهٔ دیوار دوزخ برائید اهل بهشت بهم
که ما را بوعدهٔ خلود در آورده بودند حالا چرا میطلبند و اهل دوزخ بفرحت تمام برآیند که شاید ما را حکم مغفرت شده
باشد و ما را از نار حی برآرند پس چون همه ها حاضر شوند موت را بشکل گوسفند ابلق حاضر سازند و بگویند که این را
میشناسید هر یکی گوید که خوب می شناسیم چرا که کسی نیست که موت را نه چشیده باشد پس او را ذبح کنند میگویند
که ذبح کنندهٔ او حضرت یحیی پیغمبر اند پس منادی او آواز دهد که ای اهل جنت همیشه باشید که موت نیست و ای
اهل دوزخ همیشه باشید که موت نیست اهل جنت را چندان خوشی افزاید که اگر موت فنا نمیشد شادی از مرگ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

نیشند و اهل نار بحیثی ماندوه افزاید که اگر موت فنا نمیشد شاید که از شدت غم بمیرند پس حکم شود که درواز های دوزخ
را ببندید و بهشت آن شهریاران گران آتشی بخشید تا اهل دوزخ هیچ خطره برآمدن از آتش بخاطر نیارند و اهل جنت
بفراغ خاطر بعیش و عشرت مشغول باشند بنای دیوار جنت بسیم و زرست که خشتی ست از زر و خشتی ست از سیم و بجای گل
مشک و زعفران ست و صفه های او و روشهای او از زمرد و یاقوت و بلور و خمهای او مصفا و منزه و بجای سنگریزه ها
دران چمنها جواهر افتاده باشند و از مروارید و زمرد و لعل و غیره نیز و درختانش را پوست نقره و طلا و شاخهایش
بی خار و بی خزان و در میوه اش اصناف لذتهای طعام دنیا و در زیر آن نهرها که ببر و کناره اش مصفا و موزون و
مرصع باشند و نهرهای آنجا بر چهار گونه ست یکی از آب شیرین سبک خنک و یکی از شیر که ذائقه اش از دیر ماندگی تغیر
نه پذیرد و یکی از شرابهای شیرین خوشرنگ خوشبو و فرحت انگیز و یکی از شهد مصفی کف گرفته و سوای این نهرها
چهار قسم نهرهای سرچشمه دیگر اند که یکی کافور نام دارد و خاصیت او خنک ست و دیگری سلسبیل نام دارد و
خاصیت او گرم مانند قهوه و چای سوم تسنیم ست که از کمال لطافت معلق در هوا جاریست این هفت آب
بهشت ست و این چشمها که هستند ازین هر یکی در خانه مقربان حوضی میرسند و خالص میخورند و اما اصحاب الیمین که در مرتبه
کمتر اند ازین چشمه ها شیشه با سر بهر بایشان مرحمت می شوند و ایشان برآشامند نهای خود مانند گلاب و بید مشک
اندک اندک آمیخته میخورند در وقت دیدار حق سبحانه تعالی چیزهای دیگر عنایات خواهد شد نام او شراب طهور
ست که از همه افضل و اشرف ست ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی و در درختهای آنجا با وجود بسیار بلندی و
سایه گستری چنان باشعور باشند که هر گاه بهشتی میوه یکی بچشم رغبت نگرد خود بخود آن شاخ چندان مائل شود که
بی حرج بدست خود تناول نماید و فرشهای جنت و لباسهای اهل جنت همه از شگفتن گلها بیرون می آیند بر قدر
قامت آنها تقطیع نموده و برنگ خوب رنگ کرده بنقش دلخواه منقش شده آنقدر بسیار باریک ست بطور پارچه لاهی
و هشت پارچه سندس نامیده میشود آنکه نسفت ست بستور اطلس و مخمودی استبرق نامیده میشود و لطافت
لباس جنت بحدیست که از زیر هفتاد و نه جامه جسم بنظر می آید و در جنت نه گرمی ست و نه سردی ست نه شعاع آفتاب
و نه تاریکی بلکه حالتی ست مانند حالت صبح روشن پیش از طلوع آفتاب لیکن آنجا در جنت هزاران چندان مراتب زیاده از
و این روشنی مستفاد است از نور عرش و از شمس خاص چنانچه وارد شده ست که اگر یک ذی بزمین پرتو اندازد روشنی
زیور و لباس تمام جهان را روشن کند که شعاع آفتاب بی رونق بنظر آید و در جنت از کثافتهای ظاهری بول و براز
و حیض و نفاس و لعاب دهن و آب بینی و چرک بدن و گوش هیچ نیست مویها بر سر باشند و ریش در بروت و موی دیگر با که در
جهان هیچ میشوند هیچ نباشند و بیماری نیست و کثافت باطنی از کینه و بغض و حسد و تکبر و عیب جوئی هیچ نباشد و خواب
نباشد برای خلوت و استراحت رغبت بسایه ها و مکانهای مستقف کنند و برای ملاقاتها و تزهت منفتح و میدانها
میل کنند و فضل غذا بعرق معطر و آروغ معنبر دفع میشود و هر قدر که بخورند نخواهد شد الغور هضم میشود و تخمه و گرانی گاهی
نشود و صحبت با هر زنان نهایت لذت باشد و انزال بخروج ریح فرحت بخش باشد و زنان را بعد [illegible]

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عود کند نه آنچنانکه موجب ایذا و الم و ملوث شدن بدن باشد و سیر و حرکت مردم در بهشت بر مرکبها و تختها بنوعی
از سرعت ست که در ساعتی راه ماه قطع توانکرد و در بهشت قبه ها و برجها و بنگله ها باشند از یک مروارید و یاقوت و
زمرد و بلور و دیگر جواهر رنگارنگ که بلندی آنها شصت میل باشد و عرض او نیز موافق این قدر باشد زیرا که مناسب
ست که اگر عرض و ارتفاع مکان برابر نباشد ناموزون شود و در هر گوشه ازان خانهای مردم باشند که یکی دیگر را
نمی بینند و همه خدام و احشام و ازواج و خواص یک شخص اند مالک آنها هر وقت که میخواهد بر ایشان گزر میکند و ملاقات
میکند و آسایش می نماید و بهشت ها هشت ست هفت برای سکونت مردم و هشتم برای حصول دیدار باجتماع
گویا بارگاه الهی ست و ناههای بهشت این اند جنت الماوی و دار المقام و دار السلام و جنت الخلد و جنت النعیم و جنت
الفردوس و جنت العدن و جنت الفردوس اعلای جنتها ست و اعلی ترین طبقها جنت العدن ست که هر شب حق
تعالی جل شانه و عم نواله دران تجلی میفرمایند و گوناگون نعمتهای تازه و عنایت های بی اندازه می آفرینند و ذخیره
میگذارند و جنت هشتم در نام او اختلاف ست ابن عباس گفته که نام او علیین ست و منصوص قرآن مجید است
که علیین دفتر اهل جنت و جای حضور مقربان ملائکه و نبی آدم ست نه طبقه جنت و بعضی علما جنت الکثیب گفته اند و این
ماخوذ ازان حدیث ست که مسلمانان جمع میشوند بر کثیبه ها ی مشک پس باد می خواهد وزید که آن مشک را بر جامها و روی
ایشان خواهد ریخت و معطری ایشان مضاعف خواهد شد در همین حال حق تبارک و تعالی تجلی خواهد فرمود و باهر کسی که بقدر استعداد
او از انوار و برکات مرحمت خواهد شد مخاطبه میشود و در اعتقاد فقیر نام آن مقعد الصدق ست و آن مقتبس ست از آیه کریمه
ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و مروی ست که عدد درجات جنت بعدد آیات قرآن مجید ست و
اعلی درجات جنت علی الاطلاق درجه ایست که نام آن وسیله ست و آن مخصوص ست بحضرت خاتم النبیین صلعم و خاصه او
آنست که صاحب او حکم وزیر دارد که هیچ فیضی و نعمتی باهل جنت نرسد مگر بطفیل او و بدوست او و کیفیت این طبقات آنست
که یکی دیگر را حائل نیست بدستور سقف خانه بلکه سقف همه عرش الهی ست و این همه بدستور باغین باغ و بلند باغ اند و یکی
در وسط دیگر ست گرداگرد یکدیگر هیچکسی احاطه بوسعت او نتواند کرد مگر خالق او رب العزت جل شانه و عم نواله و مردم پائین را
مردم طبقه اعلی چنان می نمایند که گویا ستاره ایست بالای کناره شرقی یا غربی آسمان این قدر معلوم ست که جنت الماوی بر همه
ست و جنت العدن در وسط و جنت الفردوس میانه همه و بالای همه ست و ادنای اهل بهشت را ده چند مجموعه آرزوهای
دنیوی او بدهند و موافق بعضی روایات مملکت او که گنجایش املاک و باغات و خوبیها و حشم و خدم و مراکب و اسباب
لذت و عزت او کند مسافت هشتاد ساله راه خواهد بود و دیگر از تحائف بهشت آنست که بعضی میوه های کلان خوشبو
بشمند چون او را بشگافند در غایت خوش رو و خوشبو با لباس فاخره و زیور بیش قیمت نوجوان ازان برآید مالک خود را
هفتصد خدمتگار باشد قامت اهل بهشت همه بر قامت حضرت آدم شصت ذراع بذراع مردم دنیا و اعضای دیگر
مناسب این قد و قامت باشد و در حسن صورت بسیار خوش آیند و خوش تقطیع و صورت هریکی مانند کسی که در عنفوان
عین شباب یعنی سی سال باشد و ذکر الهی بر دل و زبان ایشان چنان جاری باشد که در دنیا بی تکلف نفس جاریست و نعمتها

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

جنت همچنان که لذتهای بدنی بخشد همچنان لذت باطنی بدریافت انوار و تجلیات الهی بخشد مثلا سبحان الله در حق ست
در جنت همچنان که لذت دائقه می بخشد جان را بلذت باطنی بدریافت انوار و تجلی باری تعالی اشنا و محظوظ سازد و اهل جنت
را انواع نعمت و لذت باشد و افضل نعم دیدار رب العزة جلشانه ست مردم در دیدار الهی بر چهار مرتبه باشند جمعی
باشند که در سال یکبار باین نعمت عظمی مشرف شوند و جمعی در هر جمعه و جمعی خاص باشند که در روزی دو بار بهره مند
شوند چنانچه وارد شده ست که اداکردن نماز صبح و عصر بخشوع و آداب و عظیم در تحصیل دیدار در مثل این دو وقت
فی نماید و جمعی دیگر اخص از اخاص اند که بمنزله غلامان و کنیزان حضور پادشاهی باشند که هیچ لحظه از ایشان پرده نیست
و طریق دیدار آنست که بالای هفت طبقه بهشت طبقه هشتم ست که سیدانی ست فسیح فراخ که در آنجا نه حورست نه قصور
زیر عرش در انجا کرسیهای نور و زمرد و یاقوت و مروارید و سیم و زر و غیره بحسب اتهانهاده میشوند و جمعی
را که کرسی نیست بر تلهای مشک و عنبر نشانند و دران انبساط و سرور هیچکس را اندوه کدام مرتبه نیست هر یکی
بجای خود خوشوقت باشد و درین حال بادی خنک خوش آینده با انواع طیب بر ایشان وزد و بوجهی که گاهی مثل
آن ندیده بوده اند نه در دنیا و نه در بهشت درین حال حق تعالی تجلی فرماید بر آنها که جمع شده اند بوصفی که هیچکس حال
دیگر نباشد و هریکی چندان قریب بیند که رازهای دل خود بنوعی که دیگری نداند عرض تواند کرد و خطاب بخناب
سزاوار میتواند شنید درین حال بملائکه حکم شود که شراب طهور بهر یکی برسانند و بنعمتهای غیر مکرر محظوظ
سازند و بینندگان را چندان استغراق در لذت دیدار باشد که همه چیز با سوای او فراموش میکنند و تمام نعیم جنت
در برابر آن بچوی نمی خرند چون ازینجا رخصت شوند در راه بازاری بینند که تحائف روزگار که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش
نشنیده باشد مهیا باشند هر چه بخواهند ملائکه ازان حواله نمایند و از انجمله صورتهای بسیار خوب ست که هر کسی
بهر صورتی ترغیب کند دران صورت درآید و برآید چون ازینجا بخانه خود رسند حوران بهشت در تحیر افتند
و بر سیدن ایشان حسن ایشان هم افزون بتضاعف شود باستقبال تهنیت کنند و بگویند که شما را چه شد که جمال بر جمال
و کمال بر کمال مضاعف گشت جواب گویند که همین ست سزاوار کسیکه بدیدار رب العزة فائز شود و حضرت عز
گاه گاه بر اهل جنت در خانهای ایشان نیز تجلی فرماید بمشاهده جمال بیمثال و مخاطبات پر عنایات مبتهج و مشرف
گرداند و در جنت سماع و نغمه های لطیف بسر نوع باشد یکی آنکه از بدر آمدن هوا در شاخها و برگهای درخت
طوبی الحان خوش نواطراب فزا برخی آید و شنوندگان را هوش میرباید و در جنت هیچ خانه نیست که در و شاخی از
درخت طوبی نباشد و از میوه ها و انواع اطعمه و اقسام لباس و ریاح معطر و دلخواه و الحان بدیع و جواری
پر حسن پیدا میشوند دوم آنکه حوران بهشت در بعضی مکانات نزهت اجتماع میکنند و نغمهای خوش آینده در
بیان حسن شمائل و خوبی اداها و اوصاف مالکان خود چنانچه در دنیا مردم برای عروس مرتب می سازند
می سرایند سوم آنکه در مجامع دیدار رب العزة حکم شود بعضی بندگان خوش آواز مقرب اچون حضرت اسرافیل از ملائکه
و حضرت داود از پیغمبران که رب العزة را تسبیح کنند و صفات کمال او بر حاضران عرض سازند طرفه حالتی از وجد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ذوق و شوق هم میرسد و در جنت هیچکس بی زن نباشد میگویند که هر بهشتی را دو زن صالحه از زنان دنیا باشند از آن مردمان که در شوهر رفته اند یا خود سال مرده اند و هر زنی که چند شوهر متعاقب یکدیگر کرده باشد با هر کسی که موافقت و محبت صحبت بیشتر داشت و شرف منقبت دینی و علو درجه دارد در نکاح او خواهد آمد و بعد گذشتن هشتاد هزار سال بدین نعمتها و لذتها یکبار ب الغرة در روز تجلی ارشاد فرماید که ای بندگان من هیچ طلب و آرزو و شما را باقی مانده است گویند الهی هیچ مقصدی در خاطر ما نبود که میسر نشده و هزاران درجه افزون از آرزوهای ما عنایت شده اکنون هیچ مقصد بخاطر ما نمیرسد که زیاده از ان طلب کنیم حکم شود که آری شما را نعمتی میدهم بس شگرف و آن آنست که بر شما رضامندی خود فرو دمی آرم بعد ازان ناخوشی نشوم از برکت این رضا استواری در قوی و لذت در ارواح و اجسام پیدا شود که تمام نعیم بهشت در مقابل آن چون غباریکه باشد و خدام اهل بهشت سه نوع باشند یکی ملائکه که رسل و رسیان ایشان و حضرت حق تعالی باشند هر چه از ان جناب عنایت شود بایشان رسانند و هر چه ایشان عرض نمایند بآنجناب رسانند و هم چنین برای رسانیدن پیغامهای انبیاء و مقربان که با آنها محبت و رابطه میداشتند دوم غلمان که خلقی ست علحده در بهشت بدستور حوران ایشان همیشه بر یک عمر باشند و مانند دانهای مروارید از سلک فرو ریخته هر طرف میگردند ستوم اولاد صغار مشرکین باشند که پیغمبر صلعم برای امت خود بجهت خدمت درخواست فرموده اند و دعای مبارک باجابت رسیده عرض نمودند که الهی این بیچارگان در روز الست اقرار بوحدانیت تو کرده اند بعد ازان بحد یکه قلم تکلیف بر ایشان جاری شود نرسیده اند پس کفر از ایشان مطلقا واقع نیست چنانچه در اطفال بی تمیز واقع نیست و در جناب حضرت کبریا مواخذه و اعتبار ازان نیست امید دوام همچنانکه اولاد مشرکین بر ایمان در دنیا به امت من عطا فرمودی و سبی ایشان روا داشتی در جنت نیز اینها را بآبای من بخشی و این همه بیان اهل نار و اهل جنت شد اما جماعه که بر پل صراط روان شدند و ازان عبور کردند و ازان قبیل اند که حسنات و سیآت ایشان برابر ست نه استحقاق ثواب غالب گشته و نه استحقاق عذاب غلبه نموده ایشان را بعد گذشتن از پل صراط بر مکانها که بر کنارهٔ جهنم اند محبوس دارند و بنشانند و همچنین جماعه که دعوت پیغمبران بآنها نرسیده و افعال بد هم نکرده اند و مشرک هم نگردیده اند و نه اعمال نیک نموده اند بلکه بدستور بهائم در اکل و شرب جماع و طلب معاش عمر گذرانیده اند و همچنین کسانیکه بحد بلوغ رسیده اند اما بسبب فساد عقل از جنون و سفاهت مفرط التفات دل و عرف همت بشرایع و معرفت حق و باطل نکرده اند این همه جماعه اند که مجموع اضع که اعراف نام آنهاست جای دهند تا انتهای روز حشر که پنجاه هزار سال است پس ایشان را دیدن سختی حال کفار و شدت عذاب آنها موجب لرزه و بیتابی و خوف و اضطراب بیشتر و نظر کردن به بهشت طراوت و نوال و نضارت زیادت تمنی باشد اما توقع دارند که بعد تفکر و تامل خاطر میگردد و همچنین کشش میکشد تا بدین جنت در آیند و بعد از کشش یکسان بمحض فضل الهی و عنایات او در اتباع بهشت در آمده داخل بهشت شوند و در بعضی روایات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

آمده ست که جمعی از مردم که بس تکلیف نرسیده اند یا رسیده اند و فهمی و شعوری که بان حق و باطل را تفریق نمایند نیافته اند و یا یافته اند لیکن بایشان خبر پیغمبران و معجزات شان نرسیده ست خواه بسبب بعد زمان که دران وقت پیغمبران مشهور نبوده اند یا بسبب بعد مکان که اتباع و امتان پیغمبران بایشان نرسیده اند و اظهار احوال و دعوت ننموده اند و محاسن شریعت و حجت های آن و معجزات پیغامبران بیان نکرده اند این جماعت را همه یکجا کنند بر گرد و مکانی پر از آتش و حضرت حق جل و علا تجلی فرماید و بگوید که ای بندگان من کیستم همه ما گواهی دهند که تو ئی پروردگار ما و خالق و مالک ما و فوق آنکه بروز الست گواهی داده بودند پس حکم شود چون منم پروردگار شما آنچه بگویم بجا آرید همه تیار شوند پس حکم شود که شما همه خود را درین آتش اندازید جماعه بی تحاشا خود را دران شعله های تیز و تند در افگنند و جمعی دیگر ضرر در پیش آرند و گویند کجا طاقت این کار داریم که دشوار ست از ما سر نجام نمی شود ما را معذور دارد حق تعالی آن آتش را بر آن گروه که داخل شده اند گل و گلزار گرداند و آرام و راحت بخشد و بر دو سلام گرداند و بگوید اگر انبیا را بر احکام من اطلاع می یافتند البته بجا می آوردند که سهل تر ازان در دنیا طلب کرده بودید اکنون از توحید دین نمانده آن جماعه دیگر را فرماید که اگر شما در دنیا می بودید البته گرفتار حاجات و شهوات و رسوم و محبت اقارب می بودید که حالا ازان چیزها هیچ نیست و یقین که از رسیدن فرمان من با نواهیه این وقت انکار دارید در دنیا غائبانه بواسطه پیغام و رسانیدن پیغمبران که مثل شما آدم وابسته خواب و خور بودند کجا ممکن بود چون این وقت حکم مرا قبول نکردید در دنیا کی قبول میکردید شما کافرانید بتحقیق همراه گروه خود باشید پس آنها را در آتش داخل کنند باید دانست که چنانکه بنی آدم مکلف بشرائع اند جنیان نیز مکلف اند و در سورة الرحمن در ذکر ثواب و عقاب هر جا جن را نیز شریک آدمیان فرموده اند علما را اختلاف ست در آنکه بعد حساب و کتاب جنات چه خواهند بود جمعی برانند که کفار جن را خلود در نار ست و صلحا ایشان را اصلا و خول جنت نیست بلکه مثل بهائم خاک خواهند شد و مذهب جمعی دیگر انست که صلحای جن را نیز ثواب مخلد ست امانه مالکیت جنت که جنت را حق تعالی بوالد ما آدم علیه السلام بخشیده بود بلکه گرداگرد دیوار جنت بدستور رعایا باشند و برای گرفتن منافع و نعیم آمد و رفت در جنت میکنند و بنعیم جنت دربان آنجا نیز بهره مند می شود بدستور دیگر اقین و ارزال و بقوی اینها را هم بدستور بنی آدم استحقاق دخول ست و مالک منازل خود میشوند و قول میانه بقیاس تر دیک تر ست و الله اعلم و هم چنین در حدیث شریف وارد ست و آیه کریمه وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون هم دلالت میکند که جانوران را نیز حشر ست و قصاص مظلوم میشود اما از یک نوع مثلا از گاو شاخ دار دیگری را که بی شاخ یا ضعیف بود و ایذا رسانیده ست آن بی شاخ را شاخ و بی قوت را قوت دهند که تا انتقام خود دیگر بار بعد ازان ایشانرا بهشت و دوزخ نیست بلکه خاک جنت میشوند آنانکه برای خدا یتعالی مذبوح شده اند در مراتب عالیه و آنانکه برای حاجات بنی آدم بنام حق تعالی مذبوح شده اند در مراتب کمتر ازان در خاک آمیخته میشوند و چون خاک درختان جنت نیز خالی از شعور نیست یکنوع لذت فرا میگیرند و باقی در خاک زمین داخل گشته جائیکه خاک دنیا محو میشود محو میشوند و صورت محو شدن خاک دنیا و آسمان آنست که آسمان ها را برهم زده بهشت را بجای ایشان بهم میکنند و زمین را مثل میده شیرین نموده در غذای اهل جنت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صرف میسازند و این وقتی باشد که مردم بر صراط بروند و زمین خالی گردد و در صحاح آمده که چون مردم از پل صراط عبور کنند در میدانی محبوس شوند تا هر یکی از شکایت دیگری و حقوق ضعیفه نیز مصفا و پاک گشته در بهشت بروند در این اثنا روبروی اهل جنت یک گاو و یک بز حاضر سازند که با هم جنگ نمایند و یکی دیگر را مجروح سازد و بهلاک رساند اول از جگر گوشه های کباب نموده در اهل جنت تقسیم نمایند بعد ازان آن هر دو را کباب نموده همراه میده زمین بخوردن ایشان دهند بدین نحو خاک محو گردد مگر چند چیز از اشیاء دنیا فنا نمی سازند مثلا از جانوران کبش حضرت اسمعیل و ناقه حضرت صالح و سگ اصحاب کهف و از نباتات استوانه حنانه و از مکانات کعبه معظمه و کوه طور و صخره بیت المقدس و پائین منبر و روضه مسجد نبوی و میزان حساب انبیا و مانند اینها را صورت پسندیده بخشیده و صفا و رونق اجسام بهشت داده بعینه بهشت در آرند و همیشه نگاهدارند و باجمله بعد از فراغ روز محشر و حساب که پنجاه هزار سال مدت دارد و بعد از کشیدن ستونها بر دوزخ روز خلود شروع میشود منصوص کلام مجید و احادیث شریف ست که اهل جنت را همیشه نعمت و ترقیات قربت و اهل نار را عذاب بی تخفیف و شدت و سیاست تا ابدالآباد ست هیچ فنا نپذیرد حق تعالی ما را و دوستان را و جمیع مسلمانان را بحق سید المرسلین و آله الطاهرین و اصحابه المهتدین برحمته و کرمه و هو ارحم الراحمین فقط

خاتمة الکتاب

در بیان آنکه اهل اعمال صالحه مقصود اند بر دخول جنت و دخول جنت مقصود نیست برایشان بدانکه او تعالی داخل نار نمیکند کسی را که هیچ کاری بد نکرده و نه عذاب میکند بآتش مگر نافرمان را و اما جنت پس می درآرد دران هر کرا میخواهد بمحض فضل و امتنان وجود و احسان خود و بعض را داخل میکند باسبابی که توفیقش بوی داده و اعمال صالحه را برای وی مقدر فرموده و او را برای آن اعمال آفریده پس دخول وی در جنت بسبب آن اعمال حسنه و افعال صالحه میشود چنانکه بقول صدق و وعد حق که باجماع مسلمین متخلف نمیگردد ثابت شده ست قال تعالی والذین آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا وعد الله حقا یعنی این وعده ست از خدا و معلوم ست که وعده او حق باشد و تخلف نپذیرد و لهذا موکد فرموده آنرا بمصدر که دلالت بر تحقیق وقوع خبر دارد و فرمود ومن اصدق من الله قیلا یعنی هیچکسی در قول و خبر راستگوتر از وی نیست لا اله الا هو و لارب سواه و فرمود و من یعمل من الصالحات من ذکر او انثی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیرا یعنی برابر چاک مغاک خسته خرما هم ظلم کرده نشوند و این بر سبیل مبالغه در نفی ظلم ست و وعده ست بتوفیه اعمال بغیر نقصان و در آیه بیان احسان و کرم الهی ست در قبول اعمال صالحه از عباد مومنین مردان باشند یا زنان و نوید ست بدرآوردن شان در جنت و کم نکردن از حسنات شان اگرچه مقدار نقیر باشد و فرمود ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و فرمود تلکم الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون یعنی بسبب اعمال صالحه زیرا که بای موحده برای سببیت ست و وجود سبب او وجود مسبب لازم و عدم او را عدمش مستلزم چنانکه در مظان آن معلوم ست و وارث نمیشود انسان مگر باحقاق او تعالی مر او را بفضل و احسان

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

خود بروی چه معنی او در تثنیه با آنست که جنت ارث شما گردیده و اطلاق ارث از اعطاء مجازی ست بنا بر تحقق استحقاق
ایشان و ما موصوله در بما مصدریه ست ای بعملکم یا موصوله ست بمعنی الذی کنتم تعملون و در باره جنت ارشاد کرد
اعدت للمتقین الذین امنوا باللہ و رسوله و فرمود تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا و فرمود ان الذین آمنوا و
عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا و فرمود قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو
معرضون والذین هم للزکوة فاعلون والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء
ذلک فاولئک هم العادون والذین هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذین هم علی صلوتهم یحافظون اولئک هم الوارثون الذین
یرثون الفردوس هم فیها خالدون و در مسند احمد وغیره آمده که فرمود آنحضرت صلعم فرود آمد بر من ده آیه هر که اقامت
کند آنها را در آید بهشت بعده این آیات تا تمام ده آیه فرو خواند و فرمود سارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات
والارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس واللہ یحب المحسنین و فرمود
والذین اذا فعلوا فاحشة ذکروا اللہ فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا اللہ ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک
جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین و فرمود ولمن خاف مقام ربه جنتان و
فرمود وامن خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی پس ایشان اهل بشری ستند در حیات دنیا
و در آخرت و معنی صحیح آنست مراد بقوله سبحانه تعالی و بشر الذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار قوله تعالی الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیهم ولا هم یحزنون الذین امنوا وکانوا
یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات اللہ ذلک هو الفوز العظیم و قوله تعالی ان الذین قالوا
ربنا اللہ ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و قوله تعالی الذین امنوا
وهاجروا وجاهدوا فی سبیل اللہ باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند اللہ واولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان
وجنات لهم فیها نعیم مقیم و قوله تعالی والذین امنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات لهم ما یشاؤن عند ربهم ذلک هو
الفضل الکبیر ذلک الذی یبشر اللہ عباده الذین آمنوا وعملوا الصالحات و قوله تعالی من اتبع الذکر وخشی الرحمن بالغیب فبشره
بمغفرة واجر کریم و قوله تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا وداعیا الی اللہ باذنه وسراجا منیرا وبشر
المومنین بان لهم من اللہ فضلا کبیرا و قوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
بما آتاهم اللہ من فضله ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ان لا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من اللہ وفضل وان اللہ لا یضیع اجر المومنین و قوله تعالی نصر من اللہ وفتح قریب
وبشر المومنین و قوله تعالی ان المسلمین والمسلمات والمومنین والمومنات والقانتین والقانتات والصادقین والصادقات والصابرین
والصابرات والخاشعین والخاشعات والمتصدقین والمتصدقات والصائمین والصائمات والحافظین فروجهم والحافظات
والذاکرین اللہ کثیرا والذاکرات اعد اللہ لهم مغفرة واجرا عظیما و قوله تعالی التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون
الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود اللہ وبشر المومنین و قوله تعالی ان اللہ
اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل اللہ فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوراة
والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من اللہ فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به ذلک هو الفوز العظیم پس سبحانه وتعالی در این

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

کرمیده بر نفس مقدس خود حجت برای اهل طاعت بقبول صدق و وعد حق خود واجب کرده و ایمان بوفا باین وعد و عا
تخلف آن بر هر کرا ایمان بخدا و یوم آخرت دارد واجب ست بوجوب شرعی و در حق او تعالی این وجوب لغوی ست
بمعنی ثبوت چه واجب در لغت بمعنی اثبت ست و واجب بمعنی ثابت کما قال صلعم للجنازة وجبت وجبت ای ثبتت
وجوب شرعی که فاعلش مثاب تارکش معاقب گردد و که این معنی در حق وی سبحانه مستحیل ست تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا حافظ ابن القیم رح درین کریمه گفته قد جعل الله ثمن الجنة نفوس المومنین و اموالهم و عقد معهم هذا العقد و اکده بانواع
من التاکید احدها اخبارهم بصیغة الخبر بان الثانی الاخبار بذلک بصیغة الفعل الماضی الذی وقع و ثبت و استقر
الثالث اضافة هذا العقد الی نفسه سبحانه و تعالی و انه هو الذی اشتری هذا المبیع الرابع انه اخبر بانه وعد بتسلیم هذا الثمن و علما
لا یخلفه و لا یترک الخامس انه اتی بصیغة علی النفی للوجوب اعلانا لعباده بان ذلک حق علیه احقه هو علی نفسه السادس انه اکد
ذلک بکونه حقا علیه السابع انه اخبر عن محل هذا الوعد و انه فی الصحف الکبری المنزلة من السماء و هی التوراة و الانجیل و القرآن
الثامن اعقبه بعباده بصیغة استفهام الانکار و انه لا احد اوفی بعهده من سبحانه التاسع انه امرهم سبحانه ان یستبشروا بهذا
العقد و یبشر بعضهم بعضا ببشارة من قدم له العقد و لزم بحیث لا یثبت فیه خیار و لا یعرض له ما یفسخه العاشر انه اخبرهم
اخبارا موکدا بان ذلک البیع الذی بایعوا به هو الفوز العظیم و البیع هاهنا بمعنی المبیع الذی اخذوه بهذا الثمن و هو الجنة
و معنی قوله یا یتم عاقدتم و ثامنتم به و افهمت الآیة شرف النفس الانسانیة و عظم مقدارها فان السلعة اذا خفی علیک
قدرها فانظر الی المشتری لها من هو و انظر الی الثمن المبذول فیها ما هو و انظر الی من جری علی یده عقد التبایع فالسلعة
النفس و الله سبحانه المشتری لها و الثمن جنة النعیم و السفیر فی هذا العقد خیر خلقه من الملائکة و اکرمهم علیه و خیر هم من
البشر و افضلهم لدیه صلعم قد بینا ان نفسک ان ترعی مع الهمل انتهی و این چنین در قرآن
بسیارست و مدار آن بر سه قاعده باشد ایمان و تقوی و عمل خالص برای خدا موافق کتاب و سنت و این بشارات
برای اهل همین اصل سه گانه ست نه برای کسی که مخالف ایشان ست از سائر خلق و در آن بشارات قرآن و سنت
بر همین کسان ست پس بس و این هر سه در واصل مجتمع میگردد یکی اخلاص در طاعت خدا دوم احسان بسوی
خلق او تعالی و ضد این هر دو اصل مجتمع ست در مرائیان و مانعین یا عون باین هر دو اصل راجع بیک خصلت ست
که ان موافقت رب العالمین در حساب دوست و نیست راه بسوی این موافقت مگر بتحقیق اقتدا ظاهر و باطن برسول خدا
صلعم و اما اعمال که تفاصیل این اصل ستند پس بسیار و چند شعبه اند و ماخذش از دو آیه کریمه ست یکی لیس البر ان تولوا
وجوهکم قبل المشرق و المغرب لکن البر من آمن بالله الی آخرها دیگر قد افلح المومنون الخ و اعلای آن قول لا اله الا الله
و ادنای آن اماطت اذی از طریق و میان این هر دو شعب سائر شعب ست که مرجع آن تصدیق رسول خدا صلعم ست
در هر آنچه بدان خبر داده و طاعت وی در جمیع اوامر ایجابا و استحبابا مثل ایمان باسماء و صفات و افعال و آیات الهی
بغیر تحریف و تعطیل و تکییف و تمثیل شافعی گفته الحمد لله الذی هو کما وصف به نفسه و فوق ما یصفه به خلقه و گویا این
مضمون از قول آنحضرت صلعم اخذ کرده اللهم لک الحمد کما تقول و خیرا مما تقول و ایمان عبارت ست از قول و عمل و نیت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وایمان زاندہ ناقص میگردد چنانکہ خدا و رسول صلی اللہ علیہ وسلم بدان خبر دادہ اند و استثنا در ایمان ارباب استثنا شک نیست چنانکہ بعض
مردم گمان میکنند بلکہ سنت ماضیہ نزد اہل تحقیق ست و انشاء اللہ تعالی گفتن برای تبرک ست نہ برای ارتیاب کما قال صلعم
وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون با آنکہ لحوق بایشان قطعی ست ہمچنین آدمی مومن حق نمی باشد مگر وقتیکہ خاتمہ او با ایمان شود و
ایمان بمیرد و این جز نزد موت صورت نہ بندد و لہذا گفتن انا مومن ان شاء اللہ تعالی مستحسن شد و مراد باین استثناء خاتمہ ست
ہمچنین ایمان عبارت ست از اعتقاد و اقرار و عمل و بودن انسان آتی با اعمال صالحہ مقبولہ امری مشکوک فیہ ست و شک در
اجزاء ماہیت موجب شک در ماہیت باشد پس واجب شد کہ انا مومن ان شاء اللہ تعالی بگوید اگرچہ اقرارش بایمان صحیح
ست و نیز در گفتن انا مومن حقا مدح نفس قائل ست باعظم مدائح و بسیار ست کہ باین قول عجبی بحال وی لاحق شود و چون ان شاء اللہ
تعالی گفت این عجب از وی زائل گردید و انکسار تام حاصل شد و اما قولہ تعالی اولئک ہم المومنون حقا پس جوابش آنست
کہ انما مفید حصرست یعنی مومن حق کسی ست کہ این پنج وصف دارد یکی خوف خدا دوم اخلاص سوم توکل چہارم اتیان نماز
بیارد زکوۃ و ممکن نیست کہ احدی بحصول این صفات برای خود قطع کند بلکہ در وی دلیل ست بر آنکہ وصف نقص خوف و بہبود در
مومن حق جائز نیست زیرا کہ او تعالی اقوام مخصوصین را بدان وصف فرموده و در ہر وعدہ این اوصاف متحقق نیست اگر متحقق نیست
بقائی تا موت آن معلوم نیست تواند شد لقولہ صلعم ان احدکم لیعمل بعمل اہل الجنۃ حتی ما یبقی بینہ و بینہا الا ذراع فیسبق علیہ الکتاب فیعمل بعمل اہل النار فیدخلہا
ابن ابی نجیح گفتہ مزنی حسن بصری را گفت امومن ست حسن گفت اگر از ایمان بخدا و ملائکہ و کتب و رسل خدا و روز آخرت و جنت و نار و بعث و حساب پرسی
پس من ہم ان مومنم و اگر از قولہ تعالی انما المومنون الذین اذا ذکر اللہ وجلت قلوبہم می پرسی پس نمیدانم کہ من از ایشانم یا نیم
و علقمہ گفت در سفر بودیم با قومی ملاقات دست ہم دادیم گفتیم کیستید شما گفتند نحن المومنون حقا پس پیش جواب ندادیم و عبد اللہ
بن مسعود را خبر کردیم گفت شما پیش جواب او دید گفتم نہ فرمود چرا نگفتید کہ آیا شما از اہل جنت ہستید زیرا کہ مومنین اہل جنت اند
و سفیان ثوری گفتہ ہر کہ زعم کردہ کہ وی مومن حق ست و گواہی نداد کہ وی در جنت ست پس آنکس ایمان او رد بہ نیم
نہ نیم دیگر و نیز ہر کہ متصف ست باوصاف خمسہ مذکورہ در کریمہ و موت او بران شدہ نزد ما نیز مومن ست حقا و خیر و شر قدر
از طرف خدای عزوجل ست و احدی را بر او تعالی حجت نیست بلکہ خدا راست حجت بالغہ بر خلق لا یسئل عما یفعل و ہم یسئلون
و علم خدا ماضی ست در خلق او بمشیت وی و معصیت را از ابلیس و دیگر عاصیان از زمانیکہ عصیان او کردند تا قیام ساعت
معلوم وارد و ایشانرا ہم برای معصیت آفریدہ و ہمچنین طاعت را از اہل طاعت و استہ ست و ایشانرا برای طاعت
آفریدہ محل میسر لما خلق لہ و صائر الی ما قضی علیہ و اللہ الفعال لما یرید و ہر کہ زعم کردہ کہ او تعالی از عاصیان و منکران
طاعت خواستہ و عیاذا باللہ برای نفس خود شر و معصیت خواستند و عمل بر مشیت خود نمودند انعکس زعم کردہ کہ مشیت
عباد غالب تر ست بر مشیت خدا و زیادہ از ین کدام افترا بر خدا تعالی خواہد بود بلکہ این قضا و مشیت و تدبیر او ست در
ایشان و عدل حق ست در خلق و ہر کہ مقر علم ست او را اقرار بقدرت و مشیت او لازم ست کما ہو معلوم اگر گوئی کہ
جمع میان آیات دالہ بر دخول جنت باعمال صالحہ و میان قول آنحضرت صلعم لن یدخل احد عملہ الجنۃ قالوا ولا انت
یا رسول اللہ قال ولا انا الا ان یتغمدنی اللہ برحمۃ چیست گوئیم منفی در حدیث دخول جنت بعمل مجرد از قبول ست و مثبت

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

در آیات دخول او بعمل مستقبل ست وحصول قبول برحمت رحمن ست کما قالہ الحافظ ابن حجر العسقلانی و نووی بعد کلام
طویل گفتہ میان آیات وحدیث ہیچ تعارض نیست زیرا کہ معنی آیات دخول جنت بسبب اعمال ست و توفیق عمل
وہدایت اخلاص وقبول آن برحمت الہی ست واین خاص ست باہل طاعت و ناشی از فعل موافق رضای رب سبحانہ ورحمت
عامہ او کہ گنجایش ہر شی کردہ آنرا بنفس خود برای خلق واجب گردانیدہ ست بقولہ تعالی کتب ربکم علی نفسہ الرحمۃ
واین استعطاف ست از وی برای متوبین عنہ مقبلین علیہ واخبار ست برحمت وی برای عباد و عدم تعجیل بعقوبت
بلکہ وی سبحانہ قابل توبہ و انابت ست از تائب منیب بخاری و مسلم از ابو ہریرہ روایت کردہ اند کہ فرمود رسول خدا صلعم
لما قضی اللہ الخلق کتب فی کتاب فہو عندہ فوق العرش ان رحمتی تغلب غضبی وفی روایۃ للبخاری ان اللہ کتب کتابا
فہو عندہ فوق العرش ان رحمتی سبقت غضبی فہو مکتوب عندہ فوق العرش وفی روایۃ لہما ان اللہ لما خلق الخلق وعند
مسلم لما قضی اللہ الخلق کتب فی کتابہ علی نفسہ فہو موضوع عندہ زاد البخاری علی العرش ثم اتفقا ان رحمتی تغلب
غضبی وہم شیخین از ابو ہریرہ روایت نمودہ اند کہ گفت سمعت رسول اللہ صلعم یقول جعل اللہ الرحمۃ مائۃ جزء امسک عندہ
تسعۃ وتسعین جزءا وانزل فی الارض جزءا واحدا فمن ذلک الجزء یتراحم الخلق حتی ترفع الدابۃ حافرہا عن ولدہا خشیۃ ان تصیبہ
ولمسلم ان للہ مائۃ رحمۃ انزل منہا رحمۃ واحدۃ بین الجن والانس والبہائم فبہا یتعاطفون وبہا یتراحمون وبہا تعطف الوحوش
علی ولدہا واخر اللہ تسعۃ وتسعین رحمۃ یرحم اللہ بہا یوم القیامۃ واخرج مسلم عن سلمان الفارسی قال قال رسول اللہ صلعم ان اللہ
خلق یوم خلق السموات والارض مائۃ رحمۃ کل رحمۃ طباق ما بین السماء والارض فجعل منہا فی الارض رحمۃ فبہا تعطف الوالدۃ
علی ولدہا والوحش والطیر بعضہا علی بعض فاذا کان یوم القیامۃ اکملہا بہذہ الرحمۃ واخرج الشیخان عن عمر قال قدم علینا
رسول اللہ صلعم بسبی فاخذت امراۃ من السبی اذا وجدت صبیا فی السبی اخذتہ فالصقتہ ببطنہا وارضعتہ فقال رسول اللہ صلعم اترون ہذہ المراۃ طارحۃ ولدہا فی النار
وہی تقدر ان لا تطرحہ فقلنا لا واللہ فقال للہ ارحم بعبادہ من ہذہ المراۃ بولدہا وبیان این ہر دو رحمت عموم وخصوص
مطلق ست وبسیاری از جاہلان اعتماد کردہ اند بر رحمت وعفو وکرم خدا وگویند سیغفر لنا بانکہ امر و نہی او را ضائع ساختہ
اند وشدید العقاب بودن او فراموش نمودہ ونمیدانند کہ وی سبحانہ باس خود از مجرمان رد نمیکند پس معتمد بر رحمت
عفو باوجود اصرار بر معاصی معاند مولی تعالی ست معروف کرخی گفتہ رجاء کل رحمۃ من لا تطیعہ من الحمق والخذلان
وبعضی اہل علم گفتہ ہر کہ محصنو ترا بدزدی سہ درہم در دنیا قطع کنانید از عقوبت وی در آخرت بر خوان ماموں تبا بود
حسن بصری را گفتند ترا ببیار طویل البکاء می بینم ما را چیست گفت اخاف ان یطرحنی فی النار ولا ابالی وہم مردی
او را گفت ای ابا سعید چگونیم بما الست قومیکہ ما را چندان می ترسانند کہ دلہای ما بہ پریدن نزدیک میشوند گفت
واقعۃ اگر ما قومی نشنیدی کہ میترسانند ترا تا آنکہ ادراک من کنی بہتر ست ترا از صحبت قومیکہ ماموں میکنند ترا تا آنکہ
مخاموف بتو پیوندد واین اعتماد چنانکہ بعضے گمان میکنند از جنس حسن ظن بخدا نیست بلکہ از باب غرور محض ست
چہ حسن ظن آنست کہ عمل باطاعت کنی وامیدوار قبولش باشی نہ آنکہ ہیچ نکنی و رجای رحمت شوی وہر کہ رجاء او بطاعت
وبطاعات ورجاء است وی مغرور ست باطماع کاذبہ وجاہل از طاعت خدا ورسول و اقتداء کتاب وسنت نداند ودومن

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

فانما یهتدی لنفسه من ضل فانما یضل علیها ولا تزر وازرة وزر اخری وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا وان من قریة الا
خلا فیها نذیر وندیر عام ست از انکه رسول ونبی باشد یا خلفاء او عصر ابعد عصر حافظ ابن القیم رح گفته حکم سبحانه تعالی عباده بارتفاع
احکام هی غایة العدل والحکمة احدها ان هذا المتعبد بالایمان والعمل الصالح لغفلة لا یغره الثانی ان ضلاله یفوت ذلک وتخلف
عنه علی نفسه لا علی غیره الثالث ان احدا لا یواخذ بجریمة احد الرابع انه لا یعذب احدا الا بعد اقامة الحجة علیه بالرسل فتامل ما
ضمن هذه الاحکام الاربعة من حکمته تعالی وعدله وفضله والرد علی اهل الغرور والاطماع الکاذبة ولیس للجنة الا طریق واحد
باتفاق الرسل من اولهم الی خاتمهم صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین واما طریق الجحیم فاکثر من ان تحصی ولهذا یجوز احد الله
سبحانه طریقه وسبیله ویجمع سبل النار وطرقها بقوله وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله
وقوله تعالی وعلی الله قصد السبیل ومنها جائر ای ومن هذا السبیل جائر عن القصد وهو سبیل الغی وقال هذا صراط
علی مستقیم وقال ابن مسعود رضی الله عنه خط لنا رسول الله صلعم خطا وقال هذا سبیل الله ثم خط خطوطا عن یمینه وعن
یساره وقال هذه سبل وعلی کل سبیل منها شیطان یدعو الیه ثم قرء وان هذا صراطی مستقیما الآیة فان قیل قد قال الله
تعالی قد جاءکم من الله نور وکتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام قیل هی سبل تجتمع فی سبیل احد
وهی بمنزلة الجواد فی الطریق الاعظم وهذه هی شعب الایمان یجمعها الایمان کما یجمع ساق الشجرة اغصانها وشعبها وهذه
السبل جاء داعی الله سبحانه بتصدیق خبره وطاعة امره فطریق الجنة هی اجابة الداعی فیها والمقصود من هذه السبل
واحد لیس الا بخلاف تلک فتدبره وفی البخاری فی صحیحه عن جابر رضی الله عنه قال جاءت ملائکة الی النبی صلعم وهو بعضهم
انه نائم وقال بعضهم العین نائمة والقلب یقظان قالوا ان لصاحبکم هذا مثلا فاضربوا له مثلا فقالوا مثله مثل رجل بنا دارا و
جعل فیها مادبة وبعث داعیا فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المادبة ومن لم یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یاکل من
المادبة فقالوا اوّلوا له یفقهها فان العین نائمة والقلب یقظان الدار الجنة والداعی محمد صلعم فمن اطاع محمدا فقد اطاع الله
ومن عصی محمدا فقد عصی الله وروی الترمذی عنه ولفظه خرج علینا رسول الله صلعم یوما فقال انی رایت فی المنام کان
جبریل عند راسی ومیکائیل عند رجلی یقول احدهما لصاحبه اضرب له فقال سمع سمعک اذنک اعقل عقل قلبک نم عینک
ومثل امتک کمثل ملک تخذ دارا ثم بنی فیها بیتا ثم جعل مائدة ثم بعث رسولا یدعو الناس الی طعامه منهم من اجاب الرسول
ومنهم من ترکه فالله الملک والدار الاسلام والمائدة الجنة وانت الرسول یا محمد فمن اجابک دخل الاسلام ومن دخل
الاسلام دخل الجنة ومن دخل الجنة اکل مما فیها ولیس لها الا مفتاح واحد وهو شهادة ان لا الٰه الا الله وذکر البخاری
فی صحیحه عن وهب بن منبه انه قیل له الیس مفتاح الجنة لا الٰه الا الله قال بلی ولکن لیس من مفتاح الا وله اسنان فان
اتیت بمفتاح له اسنان فتح لک والا لم یفتح وروی ابو نعیم عن انس قال قال اعرابی یا رسول الله ما مفتاح الجنة قال
لا الٰه الا الله وقد جعل سبحانه لکل مطلوب مفتاحا یفتح به فجعل مفتاح الصلوة الطهور کما قال صلعم مفتاح الصلوة الطهور
ومفتاح الحج الاحرام ومفتاح البر الصدق ومفتاح الجنة التوحید ومفتاح العلم حسن السوال ومفتاح النصر الظفر بالصبر
ومفتاح المزید الشکر ومفتاح الولایة المحبة والذکر ومفتاح الفلاح التقوی ومفتاح التوفیق الرغبة والرهبة ومفتاح

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

الاجابة الدعاء مفتاح الرغبة في الآخرة الزهد في الدنيا ومفتاح الايمان التفكر فيما دعى الله عباده الى التفكر فيه ومفتاح الدخول على الله اسلام القلب سلامته والاخلاص له في المحبة والبغض والفعل والترك ومفتاح حياة القلب تدبر القرآن والتضرع بالاسحار وترك الذنوب ومفتاح الرزق السعي مع الاستغفار والتقوى ومفتاح الغنى طاعة الله ورسوله ومفتاح الاستعداد للآخرة قصر الامل ومفتاح كل خير الرغبة في الله والدار الآخرة ومفتاح كل شر حب الدنيا وطول الامل والعلم بمفاتيح الخير والشر من انفع العلوم ولا يوفق لمعرفته وفراعاته الا ذو حظ عظيم فان الله سبحانه جعل لكل خير وشر مفتاحا وبا يدخل منه اليه كما جعل الشرك والكبر والاعراض عما بعث الله به رسوله والغفلة عن ذكره والقيام بحقه مفتاحا للنار كما جعل الخمرة مفتاح كل اثم وجعل الغنا مفتاح الزنا وجعل اطلاق النظر في الصور مفتاح العشق وجعل الكسل والراحة مفتاح الخيبة والحرمان وجعل المعاصي مفتاح الكفر وجعل الكذب مفتاح النفاق وجعل الشح والحرص مفتاح البخل وقطيعة الرحم واخذ المال من غير حله وجعل الاعراض عما جاء به الرسول مفتاح كل بدعة وضلالة وهذه الامور لا يتصدق بها الا كل من له بصيرة وعقل يعرف به ما في نفسه وما في الوجود من الخير والشر فينبغي للعبد ان يعتني كل الاعتناء بمعرفة المفاتيح وما جعلت مفاتيح له والله من مجراد توفيقه وعدله له الملك وله الحمد وله النعمة والفضل لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون انتهى كلامه غرضكه احاديث دالة بر دخول جنت باعمال صالحه هم بسيار ست چنانكه آيات دالة بران گذشته متنها قوله صلعم ان احدكم ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها وان احدكم ليعمل بعمل اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها متفق عليه وقال صلعم ان الله خلق آدم ثم مسح ظهره بيمينه فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون فقال رجل ففيم العمل يا رسول الله فقال رسول الله صلعم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة فيدخله به الجنة واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله به النار اخرجه مالك والترمذي وابو داود واسحق بن راهويه بسند خوب از هشام بن حكيم بن حزام روايت كرده ان رجلا قال يا رسول الله نبتدي الاعمال ام قد مضى القضاء فقال ان الله لما اخرج ذرية آدم اشهدهم على انفسهم ثم افاض بهم في كفيه فقال خلقت هؤلاء للجنة وهؤلاء للنار فاهل الجنة ميسرون لعمل اهل الجنة واهل النار ميسرون لعمل اهل النار رواه في صحيحين بست از ابو هريره رضي الله عنه ان اعرابيا جاء الى رسول الله صلعم فقال يا رسول الله دلني على عمل اذا عملته دخلت الجنة قال تعبد الله لا تشرك به شيئا وتقيم الصلوة المكتوبة وتؤتي الزكوة المفروضة وتصوم رمضان قال والذي نفسي بيده لا ازيد على هذا شيئا ولا انقص منه فلما ولى قال من سره ان ينظر الى رجل من اهل الجنة فلينظر الى هذا وفي صحيح مسلم عن جابر رضي الله عنه قال اتى النعمان الى النبي صلعم فقال يا رسول الله ارايت اذا صليت المكتوبة وحرمت الحرام واحللت الحلال ادخل الجنة فقال النبي صلعم نعم وفي الترمذي عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلعم من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل الا ان سلعة الله غالية الا ان سلعة الله الجنة وعن ابي امامة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم يخطب في حجة الوداع فقال يا ايها الناس اتقوا الله ربكم وصلوا خمسكم وصوموا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

شهر کم واداوز کوة اموالکم واطیعوا اذا مرکم تدخلوا جنة ربکم اخرجه الترمذی وقال حسن صحیح وسأل معاذ رضی الله عنه النبی صلعم
عن العمل الذی یخل الجنة ویباعد من النار فاخبره برأسه وعموده وذروة سنامه ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک قال بلی یارسول الله فاخذ بلسان نفسه ثم قال
کف علیک هذا فقال وانا لمؤاخذون بما نتکلم به فقال ثکلتک امک یا معاذ وهل یکب الناس فی النار علی وجوههم او علی مناخرهم
الا حصائد السنتهم قال الترمذی حدیث صحیح وبسیار ست که آدمی از فواحش وظلم متورع می باشد لیکن زبانش در آبرو مامی
زنندگان و مردگان می پیشد ستی میکند وازانچه میگوید پروائی نمایدو در مسلم از حدیث جندب بن عبد الله آمده که فرمود رسول
خدا صلعم قال رجل والله لا یغفر الله لفلان فقال الله عزوجل من الذی یتالی علی ان لا اغفر لفلان قد غفرت له واحبطت
عملک وبخا نظر کردنی ست که یک حرف عبادت این عابد قدیم را حبط کرد وعمل اورا باطل ساخت ونحو آن در حدیث ابوهریرة
نیز آمده وزیاده کرد تکلم بکلمة اوبقت دنیاه وآخرته وهم ازوی در صحیحین مرویست که فرمود آنحضرت صلعم ان العبد لیتکلم
بالکلمة من رضوان الله لا یلقی لها بالا یرفعه الله بها درجات وان العبد لیتکلم بالکلمة من سخط الله لا یلقی لها بالا یهوی بها
فی جهنم وفی حدیث انس قال توفی رجل من الانصار فقال رجل ابشر بالجنة فقال له رسول الله صلعم وما یدریک لعله
تکلم فیما لا یعنیه او بخل بما لا ینقصه اخرجه الترمذی وحسنه وفی الصحیحین من حدیث ابی هریرة یرفعه من کان یؤمن بالله والیوم
الآخر فلیقل خیرا او لیصمت وفی الباب احادیث کثیرة وعن سفیان الثقفی قال قلت یارسول الله قل لی فی الاسلام قولا
لا اسأل عنه احدا بعدک قال قل آمنت بالله ثم استقم قلت یارسول الله ما اخوف ما تخاف علی فاخذ بلسان نفسه ثم
قال هذا والحدیث صحیح وعن ام حبیبة زوج النبی صلعم عنه صلعم قال کلام ابن آدم علیه لا له الا الامر بمعروف او نهی عن منکر او
ذکر الله اخرجه الترمذی بسند واخرج ایضا عن ابی هریرة باسناد صحیح مرفوعا من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه
در حدیث دیگر آمده ان العبد اذا اصبح فان الاعضاء کلها تکفر اللسان تقول اتق الله فینا فانما نحن بک فان استقمت
استقمنا وان اعوججت اعوججنا وسلف وخلف اختلاف کرده اند در آنکه جمیع ملفوظات عباد نوشته میشود یا فقط خیر وشر بر دو
قول واظهر اول ست وبعضی از سلف گفته اند که هر سخن آدمی وبال ست بر وی مگر یاد کردن خدا وانچه بدان می ماند وابو بکر
صدیق رضی الله عنه زبان شریف خود را میگرفت ومیفرمود هذا اوردنی الموارد وگفته اند سخن اسیر تست وچون از دهانت
برآمد تو اسیر او شدی واو تعالی تر دزبان هر گوینده باشد قال تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
بخاطر هیچ مضمون به زلب بستن نمی آید ✦ خموشی معنی دارد که در گفتن نمی آید در رساله الدرة الفاخره فی ذکر الدار
الآخره بعد این همه که مذکور شد گفته محصل الفائدة ان اهل الاعمال الصالحة مقصورون علی دخول الجنة ولیس دخول الجنة مقصورا
علیهم والله اعلم ۵

الحمد لله که این جریده غریبه با وجود قلت فرص وکثرت غصص وعدم فراغ بال از جهات وفصل خصومات وانواع اشغال
ریاست بعون الهی وبرکت حضرت رسالت پناهی کیفما اتفق کسوت انجام وپیرایه اختتام پوشید وپریشانی این رساله
علاله سبوعیکه ماموال بود وشیرازه جمعیت یافت در ارتسام تواریخ واخبار وقوائع وحوادث مراعات تحقیق وتنقیح بما امکن بعمل آمد وتقصیر در ان
و در تحریر شرائط ساعت وعلامات قیامت واحوال دنیا وآخرت در تصحیح روایت وتقیید رایت بعقده یکه میسر بود کوتاهی نرفت فروگذاشتی نگردید پس اگر این رشته جمع

Presented by: Rana Jabir Abbas

بینندش و اگر آئینه سکندر خوانند بیرسدش بحری ست در کوزه نهان و جهانی ست در ذره پنهان باد ان اول ابا آخر پیوندد
داده و آخر را بداس اول بربسته شکایت دوران و حکایت ایمان ست سخن از ازل بدایت دارد و با بد نهایت می گیرد
الله الامر من قبل و من بعد تفسیر مقاصد اوست و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام یکی از مطالب او تذکار
عالم ست و یادگار احوال بنی آدم خلاصه دفاتر گوناگون ست و علاله دواوین بوقلمون غمگسار دل شکستگان خاکدان
کهن و پناست و همزبان بنفس گداختگان جاده آخری امیدواری از حضرت باری جل جلاله عم نواله آنست که سواد
این نقوش را سرمه چشم بصیرت اولی الابصار فرماید و ورای معانی و مضامین این مجموعه ایمانی را چون مارمعین بمذاق دل
اهل علم فرموده دیده بینش برگزیده های آفرینش را بآبیار میش از خواب غفلت مستی شست و شو نماید چون قبله همت
و جهه نیت ایقاظ و تنبیه سیه مستان از خود رفته جهالت و غنودگان بیخبر خفته بطالت ست این نامه نامی و مقاله گرامی را
وسیله امرزش و رحمت الهی میداند و رجا واثق دارد که حضرت ارحم الراحمین بفحوای کلام رحمة للعالمین سبقت رحمتی غضبی
و هو اصدق القائلین ظن بنده کمترین را مبدل بیقین گرداند تا مضمون انا عند ظن عبدی بی جلوه گر شود و بمقدمه بمیناه
القاصره و بضاعه الدائره افقر الخلق لباب الغنی صدیق بن حسن بن علی الحسینی البخاری القنوجی ختم الله له بالحسنی
و اذاقه حلاوة رضوانه الاسنی و الحقه بسلفه الصالحین و جعله بسان صدق فی الآخرین و کان ذلک فی اواخر ذی الحجة
سنة الف و مائتین و اثنتین و ثمانین الهجریة علی صاحبها افضل الصلوة السلام التحیة و الحمد لله ظاهرا و باطنا اولا و آخرا

خاتمة الطبع

از جامع فضائل صوری و معنوی مولوی محمد عبد الرشید بن محمد شاه کشمیری مدرس ملازم ریاست بهوپال
حج الکرامه تحمید و تمجید حضرت مبدئی و معیدی ست که کل شی هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون غرقه کوس سطوت و سلطنت اوست
عز سلطانه و تعالی شانه و علا برهانه الفخامه تقدیس و تسبیح اول و آخری ست که کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام اعلا
رفعت اعلام قدرت اوست بهر برهانه و عم احسانه ؎ بذکرش هر کسی سرمست و مدهوش ✦ نموده شورش محشر فراموش
بوحدانیتش احجار و اشجار ✦ گواهی میدهد هر یک بتکرار ✦ هر آنچیزیکه در عالم پدیدست ✦ بخود خط پرستاری کشیدست ✦
قیامت وعده دیدار خود کرد ✦ ازان رو گرمی بازار خود کرد ✦ شبی بی یاد او صبح قیامت ✦ دمی با نام او سالی سلامت
چنان از سوز عشقش سوخت محشر ✦ که از چشمان ترا فشاند اخگر و کلام مجدی مدحت محمدی ست که عسی ان یبعثک ربک
مقاما محمودا مشیدارکان بنا قرب فیوض اعلا اوست و مشرب روی و زد و رود و سلام احمدی ست که و لسوف یعطیک
ربک فترضی شکوفه ثمر شجر بار آور ارتجار اوست ؎ لبی کو نرماند ز مدحش سخن ✦ زبانش شود التشی در دهن ✦ ثنا سخن
مدح خیر البوری ست ✦ چشم سخن مدح او تو تیاست ✦ بمکتب فت و نخوانده سبق ✦ ولے برده بر هر دو عالم سبق ✦
بپایان برد ما کان هم ما یکون ✦ بیانش بود از مخلوق مصون ✦ بیان کرد اشراط ساعت تمام ✦ علیه الصلوة و
علیه السلام ✦ و عقد الدرر نظم و نثر تو صیف آل و اصحابی ست که گفتم چیا مته اخرجت هناس اغاره بهره شاهد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

مساعی جمیلہ ایشان و دیوان المبتدا و الخبر جملہ تعریف اشیاع و اتباعی ست کہ رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ سعی
دیدہ محبوب محاسن جلیلہ ایشان ست فرضی اللہ عنا و عنہم ما کتب اخبار البشر و یفصل الکلام و یختصر پس بر ضمیر منیر روشن
طبعان دقیقہ رس و بلند خیالان عیسی نفس موضوح و مکشوف باد کہ ملت اسلامیہ خصوصا و ادیان منزلہ من السماء عموما
قاضی و حاکم بوقوع واقعہ قیامت و ظہور ساعت ست و ہر کسی بحسب استعداد و قوت درک خود اظہار اشراط و آثار آن
روز کہ عجز اعلام و انباء علام الغیوب از ادراک واقعی این اشراط از قبیل محالات عادیہ و عقلیہ ست خیلی سعی ورزیدہ و دلائل
و براہین بر اثبات مزعومات و متخیلات خود قائم کردہ برخی از کسان باقوال کاہنان و منجمان استناد کردہ و جمعی
بمکاشفات و الہامات صوفیہ و اشراقیہ تشبث نمودہ و جماعتی از شاہراہ ملاحظہ احادیث صحیحہ دور افتادہ بعض اکاذیب
و ضاعین کہ بجوی نیرزند معول علیہا شمردہ بمصداق ترسم نہ رسی بکعبہ ای اعرابی کین رہ کہ تو میروی بترکستان ست
شدہ اند الغرض بحسب للناس فیما یعشقون مذاہب ہر رہی و کہی روشی دیگر پسندیدہ و بمسلکی جداگانہ دویدہ مسکر
تعطیل امانی و مدافع خطرات افسانی خود شدہ ست و پر ظاہر ست کہ نفس خبر بدون ملاحظہ خارجی محتمل صدق و کذب
ست خبری باحد الطرفین بدون قرینہ مرجحہ خارجیہ نتوان کرد پس اخبار اشراط ساعت باسرہا بدون قرینہ خارجیہ کہ بمبادی
از ثبوت رفع بجناب رسالت مآب ست ہمگی اضغاث احلام و انباء اغوال ست بلکہ اصغار بآن مفضی بتصدیق کذب ست
لان تصدیق الکذب کتکذیب الصدق بنا علیہ و لحاظا الیہ بتوفیق حضرت موفق حقیقی و استعانت مستعان تحقیقی
درین جزو زمان کہ ہمدوش زمان فترت و اقرب حیان ساعت ست سلاز رد و دمان نبوت و خلاصہ خاندان فتوت
مضمون جملہ بنجابت مبتدا خبر و جاہت مصدر افعال سنیہ مرجع ضمائر کافہ بریہ تمیز ابہام روایات مرجع مطالب نصوص
در ایات دیباچہ دواوین فضائل خاتمہ دفاتر خواص اشارۃ البض آیت عطوفت و مہربانی عبارت النص کلام سحر بیانی
موضوع قضیہ فراست و کیاست ربط حاشیتین ریاست سیاست ماہیت وجود وجود و ایثار فصل مقسم اخبار و
آثار مفتاح کنوز فصاحت ریحانہ بوستان بلاغت مجتہد صحیح النظر مجدد مأتہ ثالث عشر بقیۃ السلف حجۃ الخلف اعنی
نواب الاجاہ امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان صاحب بہادر اعلی اللہ تعالی الاعلی اعلام
الاعلام فی ایام دولتہ و حیوتہ و احیی اللہ الواجدا لماجد کل الناس بکلامہ و کلامہ ما یستفسر عن آثار المحشر و تیربص لخروج المنتظر

گہر افشان شدہ کلکم ازان رو ٭ شدم در وصف دریای سخن گو ٭ بحرف مدح او چون بر زدم سر ٭ رخ معنی فروزان شد
چو اختر ٭ حدیث عدل و ہر جاست مشہور ٭ ثنا فضل او مذکور و مسطور ٭ بہ تنقید حدیث و ضبط اقوال ٭ بتحقیق رجال و
رفع اشکال ٭ سبق بر معشر حفاظ برده ٭ حدیث فخر خود متروک کرده ٭ تعالی اللہ چہ نیکو بادشاہی ٭ شریعت را پناہی و
پناہی ٭ این عجالہ نافعہ و این رسالہ رائعہ بعد تتبع و تفحص آثار و اخبار و مراجعت و ملاحظہ کتب فارسان این مضمار و بحث
از اجمال و تفصیل و کلام بر جرح و تعدیل و اقتناص شوارد تطبیق و ارتکاض بمیادین موارد تحقیق و تدقیق و تفتیش سوابق
اخری و اول و تجسس حوادث دور و قائع اکاسرہ و دول و استکشاف مبادی کائنات و استبراز تقلب احوال و کیفیات
و استجماع فنون عریض و طویل و استجلاء و استنوار اطوار عظیم و جلیل کہ نطاق بیان از وسعت بسط آن کوتاہ و تنگ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

وپاش و پاشنده مخول فضلاء در طی مسافت آن پاش پاش و لنگ ست از مطول تشتت و انتشار بمختصر جمع و تالیف یکبار آورده عیون اعیان اماجد افاضل قریره و روشن و قلوب اماجد اعیان اعاظم تازه و گلشن ساخت همانا این صفحات و وریقات که تعویذ بازوی مخول علماء و نسخه اکسیر عوائد و فوائد طلباست در خور آنست که بر صفحات خدود حوران بهشتی خط نسخ کشد و داغ غلامی بر روی مهر تابان نهد آگاهان رموز انفس و آفاق و گلگشت کنان حدائق دفاتر و اوراق و جرعه نوشان خمکده نظامی و نثاری و مدهوشان ساغر تاریخ نگاری سحر کاری اصلا رنویده و مدارست جاوید ست که شاهد رعنای قصص گوناگون و دلبر دل براخبار مدد و قرون کسوت اختتام انطباع پوشیده و غازه درستی الفاظ و معانی بر چهره خود کشید اگر نقادان در خریدن آن نقد دل بسپارند ارزان ست و اگر در دیدن آن اولوالابصار همه تن دیده شوند عین انصاف و شایان ست ۵ بحمد الله که این مجموعه خوب ۵ باخر آمد از آغاز مرغوب ۵ انیس خلوت صاحبدلان شد ۵ قبول بارگاه مقبلان شد ۵ همه ایجاز او حاکی ز تفصیل ۵ همه اطناب او خالی ز تطویل ۵ کلید مخزن اسرار عالم ۵ زهی آئینه اطوار عالم ۵ بیاض صفحه اش نور علی نور ۵ سوادش از سواد دیده حور ۵ گلستانی پر از گلهای رنگین ۵ بهار لاله زار ملت و دین ۵ غبار اتش چو گلهای شگفته ۵ اثمار اتش چو محبوبان نهفته ۵ قیامت نامه جنت نشانی ۵ برون آورد از فردوس خوانی ۵ چو در تعریف او کردم زبان تر ۵ بکام من در آمد حوض کوثر ۵ الغرض فروغ این نیر درخشان و سطوع این صبح تابان و ظهور این بوارق معارف الهیه و وضوح این شوارق عطیات غیبیه بعهد سعادت مهد دُر دریای امارت مهر درخشنده سپهر ایالت کوکب اوج رفعت و اختشام خورشید فلک عفت و احترام غرقه نامیه سلطنت و تاجداری قرة باصره معدلت و شهریاری ملکه ملکی ملکات مالکه فلکی ثبات صبح سعادت جاه و اجلال **نواب شاهجهان بیگم صاحبه** فرمان روای ریاست بلدهٔ بهوپال متع الله المسلمین ببقاء سلطنتها و دوام دولتها تصحیح و تنقیح فاضل بی بدل عالم باعمل مکرم و امجد مولوی سید ذوالفقار احمد صحح مطبع و مولوی محمد عبد الصمد صانهما الله تعالی عن شر کل حاسد اذا حسد بقلم واقع رقم شیخ **وقیع الدین** کاپی نگار مطبع سلم الله العالمین اختتام یافت و تاریخ سال تالیف این صحیفه کامله از منشی احمد علی صاحب احمد و قصیدهٔ بدیعه مدح مؤلفش از حافظ خان محمد خان شهیر زیب این خاتمه ست هم نظم تاریخ رونق بازار شعرا میکند و هم وزن قصیده معنی طرازان بلند پرواز را بگوشه خمول نمیگذارد اگر اول معجز بیانی میکند ثانی ید بیضائی مینماید و اگر ثانی براول می چربد اول بر ثانی مقدم می نشیند و هماندان و بالله التوفیق هو المستعان

تاریخ ختم کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه از منشی احمد علی صاحب متخلص به احمد سلمه الله الصمد

شریفی سید عالی جنابی	جهان را فخر و عالم را مباهات	نکو طلعت نکو محضر نکو خو	نکو ظاهر نکو باطن نکو ذات
سراپا یمنت مسعود و طالع	مبارک منظر و محمود و اوقات	بسیمای مبارک می توان دید	ز عنوان سیادت صد علامات
امیر الملک صدیق الحسن خان	خداوندا نگهدارش ز آفات	ز مردم دل ربا بد جان فزاید	به لین و لطف و احسان مدارات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

پری مشتاق دیدار جمالش ... بشنجویا بهنگام ملاقات ... فراهم کرد رشد دین و دنیا ... برای او خداوند بریات
ریاست را همین فرمان روائی ... خراب مملکت را انتظامات ... به تنظیمی که داند خامهٔ او ... بحصول ممالک ارتفاعات
امیران بر درش بهر حوائج ... فقیران را بنزد او شفاعات ... برای دوستان گنجینه زر ... بجان دشمنان پر نج نکایات
بچرخ اهبت تابنده اختر ... به تخت کرمت زینند لمعات ... شب با دست ندد هرگز روئی ... سیه روز گذشته را مکافات
بهر بزم علم صدر مسند دین ... بهر بزم کفر باساز و سلاحات ... کلیم عصر هنگام تکلم ... مسیح وقت در احیا اموات
باحیا ستن چون آبحیوان ... باخماد فتن طوفان آفات ... خراب از دست او کاشانهٔ نگ ... عمارتها ازو بهر دیانات
عجم از خامهٔ اش دارد براهین ... عرب را نامهٔ اش احیا اموات ... خلف را نستند در علم فتوی ... سلف را بامزاج او مواخات
اولوالالباب را برهان عقلی ... ذوی المنقول را نص مقالات ... سخن در پارسی راند که تازی ... بهر آهنگ میداند مقامات
کشد در قالب الفاظ معنی ... کشاید از رگ سعی مساعات ... فراهم کرد اسباب فضیلت ... ز هر ملکی کتب آورد سوغات
فضائل را ازو نازش بشگفتی ... فواضل را ازو فخر و مباهات ... عجائب با شنید ستیم و دیدیم ... خبر دادست ز اعجاز کرامات
جماد خامه ناطق شد بدستش ... صریر کلک می آرد شهادات ... دمد از گلزمین نامهٔ او ... ریاحین معانی و بیانات
بهر علم و هنر استاد دانات ... خصوصاً در فن اخبار و آیات ... اصول فقه و تفسیر احادیث ... همه داند نکو داند بانبات
روایت را امام بی مثالست ... درایت را دلیل بی محاکات ... عصا اندر کف موسی عمران ... قلم در دست این فرخنده آیات
همه تالیف او تشریح سنت ... همه تصنیف او تفسیر آیات ... همه گفتار او پند و نصیحت ... همه رفتار او نقش سعادات
همه تحریر او ترغیب و ترهیب ... همه تقریر او تهذیب و تادیب ... همه تعلیم او تذکیر و تادیب ... همه تنقیح او داروی عادات
همه کردار او عین رشادت ... همه افکار او اصلاح عالم ... همه اندیشه اش ادراک کافات
همه اوقات او صرف هدایت ... تمامی فکر او نفی خرافات ... همه اسرار او اظهار توحید ... همه اضمار او افشار طاعات
مجدد در علوم ملت حق ... مدون بهر آثار رسالات ... همه اخلاق او مجموعهٔ لطف ... همه عادات او سادات عادات
برای حج و عمره یافت توفیق ... که سیکرد بش سحرگاهان مناجات ... حریم کعبه را احرام بربست ... بصدق اخلاص اشواق مرادات
مناسک اشعائر را ادا کرد ... طواف و سعی و رمی جمرات ... سوی یثرب زمین را در نوردی ... بخود آسان گرفته این مقامات
زیارت کرد قبر مصطفی را ... سعادت یافت از دیگر زیارات ... تماشا کرد بلدان عرب را ... کتب کرد حاصل از مقامات
مسخر کرد ملک لفظ و معنی ... بچرخ چارمین افراشت رایات ... نیارد گوش بر حرف حکایات ... تدارک تا نسازد بهر مافات
نشنود قصه های پوچ بی اصل ... نیارد گوش بر حرف حکایات ... قلم در دست او گوید سخنها ... عجب دارم سن از نطق نباتات
چو قانون بدایع کند ساز ... حریری پیش او خواند مقامات ... چنان راند سخن اندر کتابت ... که در او صاف او عاجز عبارات
درین آخر زمان چون او ندیدم ... بچشم اختران پیر سعادات ... رسول هاشمی را قرة العین ... علی مرتضی را عین مرضات
حسین بن علی را طرفه فرزند ... فواطم را مرادات مناجات ... جهان بنگوکت و شان صلابت ... سیوطی اعظم فضل کمالات
بهر کس دلدهی و جان فزائی ... مدار کار بر لطف و مدارات ... بهر دم بهر جا جان هوئت ... ز هر در بهر سلیمانی مواسات

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

تمامی ملک و یموج و آبادی — خرابی نیست اما در خرابات — برحمت عالمی را مبتلا دی — جنابش مرجع ارباب حاجات

همه ساعات او صرف عبادات — همه اوقات او وقف عبادات — دو نیمه کرده ام جمله پسیچش — یکی نیمه خرد دیگر کرامات

علو قصر همت را نه حدے — فضای صحن دولت را نه غایات — جبینش صبح دولت را طباشیر — جمالش چشم را عین مرادات

نه بینم بحر علمش را کرانه — ندانم کار دانش را نهایات — همه فرزند کار فهم و فراست — سراپا دانش و داد و دیانات

چگونه وصف او یک یک شمارم — چه کس باشم که اندیشم مجالات — بخواهم دید نش هر صبحگاهان — نباشم پیش وی هیهات هیهات

بحال من بسا لطف نهانے — بسوئے من بسی چشم عنایات — درین فرصت کتابی لاجوابی — که نام او بود حجج الکرامات

رقم فرمود در اشراط ساعت — ز اخبار و احادیث و روایات — ز آدم تا بکار از آغاز عالم — بدایت را رسانیده بغایات

شگفته نسخه تحریر کرده — مبارک نامه فرخنده آیات — سطور شر و کنش انهار جنات

کتابی بهتر از طومار عالم — کتابی حافل مجموعه اشتات — منبه بر حوادث در قیامات

بابن ربط و بابن ضبط و بابن نظم — ندیدم من کتابی در دو راسات — سراپا جامعیت در بیانات

دلیل رهروان دار اخرے — انیس خاطر ما سور آفات — به بخت ما و حسن اتفاقات

نمودم بهر تاریخش تفحص — چو سال طبع و تالیفش یکی هست — سمر و شم گفت محشر را علامات

۱۳۱۱

قصیدهٔ بدیعه از سخنورانی حافظ خان محمد خان شهیر شاگرد غالب دهلوی ملازم ریاست بهوپال در مدح حضرت مولف حجج الکرامات

فغان بر آرم از دل هر نفس ناچار — نفس گه آشتیهای آزردی کنا — بوصل نیز الم دوستم نه مهجوری — زنا توانی خویش و هم از تراکت یار

مپرس از تپش بستهٔ دل ناشاد — مگر مزا خسک پیرهن بود تن زار — تن نزار بجان جزین همان ماند — که مجرمی بعقوبت فراکشند بدار

تن مراست ز بیداد خستهای سپهر — دلی مراست در هم شکستهای نگار — دل ستوه با نبوه لشکر اندوه — تن نزار با فواج صد هزار آزار

ز دست مهر در و نسور سیده ام بامسیم — ز دست دهر برون سور سیده ام بامسیم — ز زنگار خود ستم جگر بریشته عار — ز زنگار خود ستم جگر بریشته عار

زمانه با همه بیگانگے یگانه بجور — سپهر با همه چرخ ایستاده تیغا — سپهر امنم امیدوار گزیده بر غاش — ستاره رامنم اکنون خریده و بیگار

کیم بجاده بخت پامال طریق — کیم براه نصیب افتاده بهنجار — اگرچه بخدا در توانی بخشود — ولی نصیب فلک هم ترانه مسپار

مراست سوز بهیولی طراز شعله آه — مراست مشعله آه نقشبند نثرا — ایا زمانه عدا نیم بنده درگاه — ایا فلک نشناسیم چاکر سرکار

قصیده سنج امیری منم که هست آنرا — ظهیر رانده شهیر ایستاده در با — جناب سید والا گهر امیر الملک — که روی کشور او را بود طراز بها

خهی سلاله اولاد حیدر صفدر — زهی علاله آل محمد مختار — تکلمی ز شگرفانش خسته تقریر — قسمے بلیغش باز بسته گفتار

چو ن رنگ معاند گرفت پیدا شد — ز سم توسن او گل شگفته بهنجا — کمینه بسته دامان شوکتش صد بحر — گر شکسته کوه وقار او کهسار

چه خلق اوست کان بار چیده عطار — ایا بوئی تو هر جا فرود و زرتش — ایا برومی تو مینو بخود ارزش خار

ایا لکد زده بندگان تواضع — ایا بفا خورد شگرت تهید ستی — بر آستان تو پیشانی ست صرف عنا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

عنایت تو بود خانمان خراب مرا — سخاوت تو دهد در تگرگ ارشاد را — بحاتم ست چه یارا نگان غم اندک — ز بسکه بر کف جود تو فتنه شد بسیار

عجب بود اگر بود با تو روز من همه شب — عجب بود که بود با تو هر شبم شب تار — رسید دل ز دیوانه معنی دشوار — رسید سر اشفته ام تخیل سهل

چنانکه شان بود از خوبی تلامذه فخر — مرا ز نسبت شاگردی اساتذه عار — چنان بوصف تو شهرت گرفته ام کاکنون — کرا پا بوام ستد از نشستنم رفتار

کمال فتنه غالب منم که فرمودست — خود از زبان من اندر سفینه اشعار — چو بنده خوبی او خوبی خدا دوست — اگر نه بهر من از بهر خود غریزم دار

امیر ملک تو باشی و من وبیر الملک — سزد اگر نه پسندی مرا بایزد یار — چسان ثنا گفت ای ستوده عالم — کنون دعا گفت کای مجیب دعوت زار

بدوستان تو پاداش بهر حسن عمل — بدشمنان تو تعجیل در نبوتی کار

قصیده حمیده در مدحت جناب معلی القاب رئیس لاهور اعظم طبقه اعلای هند نواب شاهجهان بیگم

صاحبه علیه بهوپال ادام الله لها الاقبال نتیجه خاطر ارجمند و فکر آسمان پیوند فاضل بلند

پایه عالم گرامی آدیب فرید این من مولوی فیض الحسن صاحب سهارنپوری سلمهم الله تعالی

منم که میکنم از بخت و از گردون فریاد — که در حضیض خودم با عروج استعداد — درین امید شبا بم تمام شد که شبی

در اشتیاق حصول مراد جان دادم — چنانکه در غم شیرین بیستون فرهاد — نصیب کوکب بختم ترقی معکوس

بکام خود نتوانم بکام خویش رسید — خدا کند که کسی خیز دازپی امداد — که خیز دازپی امداد چون من بدبخت

جناب شاهجهان بیگم آنکه همت او — هزار دولت قارون فزود بر دارا — بسعی همت والا مدعا مراد حصول

کسی نماند که مقصود او نشد حاصل — مگر کسی که چو من روی نصیب خود نبیند — بصرف دولت او بیقدر حصول مراد

اساس دولت او بر زمین انصاف است — جهان بخندد اگر جنبد از چنین بنیاد — ز داد و دانش او دنیا و دین همی نهاد

مبین در اول او کوست و لی آخر او — مجوز آخر او کوست آخر آباد — که بیت عنکبوتش بود و اصل الاوتاد

ثنای همت والایش اول طاعات — دعای دولت جاوید ش آخر اوراد — خراب خسته چو بیت الحزن بود و با باد

بعهد سعد تنش سرکشی چنان سعدم — که نخل شعله نبال بکوره حداد — شتافتی و گرار و اح جانب اجساد

ازین که وصل تغیر پذیر و پیش نیست — بگوش کس نرسد حرف کوچ و نام مقام — اگر بملک عدم می رسید شهرت او

چه تازه دست که دست ستم دراز کند — زبان بغیره فتد از تلفظ بیداد — بدان شود بتساوی تباین اضداد

وزی که تعره بر اعدای خود زند چون شیر — کند رگ و پی خصم از شکستگی فریاد — بچشم خود نگرد لاتناهی ابعاد

حجاب عفت او مانع وصول نظر — شکوه هیکت او سیل دیده حساد — بزور او نرسد تیغ آل رستم و زال

سواد لیل و بیاض نهار در براو — برابرست اگر معنی بیاض و سواد — کرا مجال که سویش نظر کند بیباک

بهار دولت او باد قائم و دائم — بحق سید کونین و آله الامجاد — که تا سکون ار اعلی و دور سبع شداد

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

ص	س	خطا	صواب
۲	۱	وپس	پس
۳	۳	اهوال	احوال
//	//	احوال	اهوال
//	۸	مجدد	مجددی
//	۱۰	باب اول	باب اول و دوم
//	۲۷	ماسون	ماسون شد
۴	۲۵	واحد قولو	واحد فواد
۵	۲۰	یکوتون	یکونون
۸	۹	الذاهب	الذهب
//	۱۷	[illegible]	ذهن
//	۱۷	التقلیات	تقلبات
//	۱۸	مقبذل	مبتذل
//	۲۱	دریاں	دریا بند
//	۲۲	بقتای	بقتا
۱۰	۱۳	دور	دور
۱۱	۱۴	میسامت	مساحت
۱۲	۸	دمخی	دمخوی
۱۲	۱۲	لسته	لسته آفتد
۱۳	۱	اضیعهم	اضیعهم
۱۳	۹	درسنیه	ادبینه
۱۳	۱۴	والفصاحته	والفصاحته
۱۳	۱۶	عدوهم	عدوهم
۱۳	۲۳	اربعه	ثلثه
۱۷	۴	اعارم	هم اعاد
۱۹	۷	رسم	اسم
۲۰	۲۰	مجتبین	مجتنبین
۲۰	۲۲	آمد	آمد
۲۳	۱	تجدد دین	تجدد دین
//	۶	وغیره	وغیر

ص	س	خطا	صواب
۲۳	۱۱	خنوح	اخنوخ
۲۳	۲۴	انکار	انکار
//	۲۶	نقش	نقش
×	×	×	×
۲۵	۴	سال	ساله
۲۶	۲	بریخا	بهاریجا
//	۲۷	اوشیخ	ابوشیخ
۲۷	۲۲	عدد	عدد
۲۹	۲۲	سه سال	سه ساله
۳۰	۳	دشمار	دشمار سه
۳۲	۷	رخطاط	خلاط
×	×	×	×
۳۱	۲۳	خواند	خواندند
۳۳	۱۷	خراب المقدس	خراب بیت المقدس
۳۳	۲۴	چهل گذشته	چهل سال گذشته
۳۳	۲	لایعلم لام	لایعلم
//	۱۴	اصلاحه	اصلاحها
//	۱۵	فصل دوم	فصل سوم
//	۲۲	بهد	بهد
۳۴	۴	شهو	شهوه
//	//	ورعوا	وزعوا
//	//	سریتهم	شریعتهم
//	۵	الاف	ثلثه الآف
//	//	طهوه وزراعت	طهوه وزراعت
//	۷	دسته	صنه
//	//	المعدود	المسعود
//	//	فاذا	فاذن
۳۵	۵	الثور	الشور
//	۱۷	اذا	اذ
//	۱۸	[illegible]	[illegible]

ص	س	خطا	صواب
۳۶	۲۶	فرجت	خرجت
//	۵	تغریب	تقریب
//	۳۷	ندا	ندان
//	۳۸	المتداولة	متداولة
//	//	فصل سوم	فصل چهارم
۳۹	۴	درجه	بردرجه
//	۱۶	نمود	نمودند
//	۲۷	سال	سال باشد
۴۰	۲۷	ناظر	ناظر
۴۲	۱۰	عالم	علم
۴۳	۴	المریخ	المریخ
//	۱۴	دائمته	دائمته
۴۴	۶	یوم	یوم
//	۱۰	فصل چهارم	فصل پنجم
//	۲۲	هزارررا	هزاررا
۴۵	۱	شده و	شده
//	۸	دورین	دورین
۴۶	۲	خزه	جزء
۴۷	۱	هیله	قول علیه
۴۸	۱۶	رائی	رآی
۴۹	۷	کردی	کردی
۴۹	۱۵	الصفیة	الصفیة
۴۹	۱۸	فصل پنجم	فصل ششم
۵۱	۵	بغته	بغته
۵۲	۱۱	فصل ششم	فصل هفتم
۵۳	۶	قیسه	قیسه
//	۱۳	شبیث	شبیث
//	۸	برعوز از	از برعوز
۵۶	۱۰	پهنان	پهنا

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۶۵	۲۵	رائی	رای
//	۲۷	گشت	گشت
//	//	دبست	دبست
۵۹	۹	خلدون	ابن خلدون
۶۰	۴	حمدان	همدان
//	۱۷	مغر	معز
//	۱۸	مغزول	معزول
۶۲	۹	قتل	قتل او
//	۱۶	ابن	این
۶۳	۴	وناصر	×
//	۲۳	وبعضی	بعضی
۶۳	۲۳	بسوی	بسوی
۶۴	۱۹	رو	دو
//	۲۷	شهو	شهود
۶۵	۱۹	فصل هفتم	فصل شتم
۶۸	۱۰	عباسیه	عباسیه
//	۲۵	محمد	محمدا
۷۰	۱	اسپهان	اصبهان
//	۱۷	ناحیة	ناحیة
۷۱	۸	فصل شتم	فصل نهم
//	۲۷	×	الفا
۷۲	۸	ثلثمائة	ثلثمائة
//	۱۰	ودام	ودام
//	۱۸	بیت	بیت
//	۲۵	سواد	السواد
۷۳	۴	منتته	منتته
//	۱۸	تمة	تتمة
۷۴	۲۲	تری	یری
۷۷	۷	بن عبد الوهاب	بن عبد الوهاب

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۷۸	۲۱	طاهرین	طاهرین
۷۹	۱۸	اهواش	واهواش
//	۲۱	فصل نهم	فصل دهم
۸۰	۲۲	انبه	انبه
۸۱	۱۶	فوجمر	وحجر
×	×	+	×
۸۳	۲۳	لذاشته	گذاشته
//	//	وکول وقلعه	وقلعهٔ کول
۸۵	۶	اگر	آگره
×	×	×	×
۸۶	۱۲	جونپور	جیپور
//	//	وبنات	وبنات
۸۷	۲۴	فاباونا	فاباونا
۸۸	۱۶	باالنخلیصار	بانخلیصار
//	۱۷	ومال	ومآل
۸۹	۳	دازوج	وازوج
//	۴	وغنار	واغنار
//	۷	واعذاء	واعداء
//	۱۰	یزیل	نزیل
//	۱۳	درشهر	وشهر
//	۱۹	سی لک	سی لک
//	۲۴	اطریف	اطراف
۹۰	۲۱	نارتهه	ناتهه
۹۱	۲	ملکه یمن	ملکهٔ یمن
//	۱۱	دآر	دار
۹۲	۲۳	مستیز	مستنیر
۹۳	۲	وشگرف	پشگرف
۹۶	۱۳	فصل دهم	فصل یازدهم
//	۱۴	علة	

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۹۷	۱۰	شبهی	شبهه
//	۱۱	ازمقالات	مقالات
//	۱۴	جزز	جز
//	۲۵	علیحده	علیحده
//	۲۶	مقاله پاید	مقاله موافقین او در ان مقاله پاید
//	۲۷	نمیشوود	نمیشوند
۹۸	۴	شبه	شبهه
//	۱۰	کن فیکون بگوید وات	کن گفته آن
//	۲۳	ووسومهٔ	وسوسهٔ
//	۲۷	لعلن	لعن
۱۱۰	۶	وشبه	وشبهه
//	۷	رافضه	ورافضه
//	۹	حجرضب	جحرضب
//	//	فصل یازدهم	فصل دوازدهم
//	۱۰	وکیفت	وکیفیت
۱۰۱	۲۳	کند	سیکند
۱۰۲	۸	فقلت	نقلت
//	۹	واخوه	واخوة
//	۱۲	خلاف نهم	خلاف نهم
۱۰۳	۲۲	بردرش	بادرش
//	۲۴	زیدین	زیدیان
//	۲۷	تائل	قائل
۱۰۴	۱۰	ائمه هدی	ائمهٔ هدی
//	۱۶	شاگرداو	شاگردان
//	۱۷	نشرت	نشرت
۱۰۶	۱۳	است	امت
//	۱۴	فصل دوازدهم	فصل سیزدهم
//	۱۶	علی ثلث	علی ثلث

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۱۰۹	۱۰	وریت	واکثریت
۱۱۱	۱۰	کل واحد	بمعنای کل واحد
۱۱۳	۵	وزہرچہ	درہرچہ
//	۱۷	اصطلاحات	اصطلاحات
//	۱۸	برائی	برائی
۱۱۴	۲۷	وکتاب واضحہ	وکتب واضحہ
۱۱۵	۲	فصل سیزدہم	فصل چہاردہم
۱۱۷	۱۵	فریقیہ	افریقیہ
//	۲۳	الاعادہ	اعادہ
۱۱۸	۱۸	والامتہ	والامامتہ
۱۱۹	۹	اہل علم	اہل عالم
//	۱۰	فصل چہاردہم	فصل پانزدہم
//	۱۱	محمد صلعم	محمد صلی اللہ علیہ وسلم
۱۲۲	//	خدمتہ	خدمتہ
//	//	بدمشق و	بدمشق
۱۲۵	۳	الطالع	الطالع
//	۶	یتضر	یتضرر
//	۷	الاصغار	الاصغار
//	۱۹	وسلمانان	وسلمانان
۱۲۶	۵	تنزیہ	تنزیہہ
//	۷	العطاء	العطاء
۱۲۷	۱	مبنتہ	مبینتہ
//	۲۶	محل	محمل
۱۲۸	۲۷	وفرقہ	وفرقہ
۱۲۹	۱۵	التصب	الملقب
۱۳۰	۸	فصل پانزدہم	فصل شانزدہم
۱۳۲	۹	نفراسد	نضراسد
//	۱۰	عدولہ	عدولہ
۱۳۳	۲۲	فصل شانزدہم	فصل ہفتدہم

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۱۳۴	۱	بگر	مگر
//	۱۵	ستحدثات	ستحدثات
۱۳۷	۲۶	باستنکرہ	فاستنکرہ
//	۲۷	السوقتہ والعام	السوقتہ والعوام
۱۳۸	۱	المختلفتہ	المختلفتہ
۱۳۹	۱۹	وتشنیع	وتشنیع
۱۴۰	۲۰	لحفظہا	لحفظہا
۱۴۱	۱۷	کردو	کرد
۱۴۲	۱۰	فصل ہفتدہم	فصل ہیجدہم
//	۲۵	شانزدہ	شانزدہ
۱۴۳	۱۹	ومرار	ومراد
۱۴۴	//	وآنمرد	آنمرد
//	۲۰	بانیجدیث	بانیجدیث
۱۴۵	۲۷	یدی	یدی الیک
۱۴۷	۱۴	فصل ہیجدہم	فصل نوزدہم
۱۴۸	۲	وسری	سری
//	۹	برستند	بپرستند
//	۱۷	بجردات و	بجردات
۱۵۰	۲۳	اسفامت	استقامت
//	//	برانیند	برانید
۱۵۲	۲۰	وازامور	ودرامور
//	۲۱	درزمان	روزگار خوش درزمان
۱۵۴	۱۰	مداہنتی	مداہنتی
۱۵۵	۲۲	اہدالدنیا	اندالدنیا
۱۵۷	۱۳	پس پشی	پس پشی
۱۵۹	۹	قیض	قبض
۱۶۲	۱۴	جئیش	جیش
۱۶۵	۹	صلم	صلم راکہ
//	۵	بسرخود	پسرخود

صفحہ	سطر	خطا	صواب
//	۳	عمرین	عمروبن
//	۳	این	ابن
//	//	وحوارویے	وی حواری
۱۶۸	۲	عمرو معاویہ	عمرو معاویہ
//	۳	عمربن عاص	عمروبن عاص
۱۶۸	۱۶	وخلع	وی خلع
۱۶۹	۲	ابوزرعہ	ابوزرعہ
۱۷۰	۲۴	وکانت وقعتہ	وکانت وقعتہ
۱۷۱	۸	ببینید	بہبینید
۱۷۵	۹	لغنے	نعینے
//	۱۳	ذنبا	ذہبا
//	۱۶	فقیہ	فقیہ
۱۷۷	۳	خدا	خدارا
۱۷۸	۶	خطیہ	خطبہ
۱۷۹	۱۱	الحسین	الحسن
۱۸۵	۱	نفاق	بصریق نفاق
۱۸۷	۱۳	کردند	کردند
۱۹۲	۲۰	نیز	نیز
۱۹۶	۲۴	فراغنتکم	فراغتکم
۱۹۸	۲۶	انکہ	تانکہ
۲۰۳	۷	وانہتکوا	وانہتکوا
//	۲۵	شہاالخلیقہ	شرالخلیقہ
//	//	وہشتم	وشتم
۲۰۴	۲۱	التضرع	التضرع
۲۰۵	۱۲	شاہرخ	شاہرخ
//	۲۲	یدش	یدس
۲۰۶	۱۲	وجاجیان	وحاجیان
//	۱۷	انصب	الف
۲۰۷	۳	وانہتاک	وانہتاک

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۶۹		بقتضیہ	بمقتضیٰ
″	۱۹	طلاحم	تلاطم
۲۱۳	۴	واوذبک	داوذبک
۲۱۴	۹	افرنج	افرنج
۲۲۰	۲۱	پس عظیم	بس عظیم
۲۲۲	۲۳	درحرام	درحرم
۲۲۳	۱۱	وجدارآں	وجدران
۲۲۴	۷	ظامات	ظلمات
۲۲۶	۱۱	انبیۂ	انبیۂ
۲۲۷	۱۹	اہنار	آہنارا
″	۲۷	مبغض ترجب	مبغض ما وہرجب
۲۲۸	۷	لست وستم	سب وشتم
۲۳۱	۱۲	آل طالب	آل ابی طالب
″	۱۸	قول او	قول اورا
″	۲۲	بلک	بلکہ ما
″	۲۶	وطوائف	طوائف
۲۳۴	۷	صنعا	صنعا
″	۱۰	بخران	نجران
″	۱۲	صغا	صنعا
۲۳۶	۳	امرات	امرت
۲۳۷	۱۹	یافیہ	یافتہ
″	″	وگفیہ	وگفتہ
″	۲۰	اظہر	ظہر
″	″	بعد	بعض
″	۲۳	اثنین	اثنتین
۲۳۸	۳	الدنیا	الی الدنیا
۲۴۱	۱	یاموردن	مایوردن
۲۴۲	۹	وقسطنیہ	وقسطنطنیہ
۲۴۳	۱۴	زبرد	وبرد

صفحہ	سطر	خطا	صواب
		کاذ	کاد
	۱۵	الشلی	الشبلی
	″	بقاہریہ	بقاہریۃ
	۲۰	ہذہ	ہذا
۲۴۷	۲	وراج	زوراج
	۱۲	البرزالے	البرزالی
	۱۹	لیسویوس	ویسویوس
	۲۰	سنہ ۱۲	سنہ ۱۳
۲۴۹	۵	گویند	گویہ
	۲۷	سنہ ۱۱۲۹	سنہ ۱۱۲۹
۲۵۰	۲	یقلعہ	بقلعۃ
	۷	مسلمان	سلمان
	۸	″	″
۲۵۲	۳	دوہرزماۂ	دوہرزمانۂ
	۹	باشندین	باشندگان
۲۵۳	۴	لاعلم بہ	لاعلم لہ
	۱۰	خاضران	حاضران
۲۵۴	۵	پنج	پنج
	۱۰	عبید	عبیدۃ
۲۵۵	۳	شدہ دست	شدہ دست
	۶	تو	ترا
	۱۴	المنتظر	المنتظر
۲۵۷	۲	ترتیب	بہ ترتیب
	۲۱	کثرت از	کثرت دی از
	۲۴	برہا	برما
۲۵۸	۱۸	اون جلوس	اول جلوس اتابک
۲۵۹	۵	نعتا	لغۃ
	۲۷	سنہ ۳۰۲	سنہ ۳۱۰
۲۶۰	۱۰	سنہ ۲۰۱۳	سنہ ۳۱۳

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۶۰	۱۵	غریبۃ	غریبۃ
″	۱۶	ظہرت	ظہر
۲۶۱	۱	باعث	باعث
۲۶۲	۳	بہا	بہا
″	۴	ایدی	ایدی
″	۱۳	انی	الی
″	″	ودر	دور
″	۲۲	ایضامن	الضامن
۲۶۳	۱۴	زنا	زنی
″	۲۷	سنہ ۱۱۹۱	سنہ ۱۱۹۱
″	″	سنہ ۱۱۹۸	سنہ ۱۱۹۷
۲۶۴	۱	سنہ ۱۲	سنہ ۱۲۱
″	۹	بار	مار
″	۲۳	سنہ ۳۱۰	سنہ ۳۱۰
۲۶۵	۱	سنہ ۶۰	سنہ ۶۱
″	۲	سنہ ۷۹	سنہ ۵۹
″	۶	سنہ ۱۰	سنہ ۱۰
″	۲۱	سنہ ۱۷	سنہ ۱۸
۲۶۶	۵	سنہ ۹۲	سنہ ۸۰
″	۱۰	سنہ ۹۳۷	سنہ ۹۳۷
″	۱۲	سنہ ۱۰۶۹	سنہ ۱۰۶۱
″	۱۵	سنہ ۱۷۰	سنہ ۱۷۰
۲۶۹	۴	داہل علم آن	داہل آن
″	۱۳	اتحاد	اتحاد
۲۷۱	۴	پند	نیند
″	۶	ناانی	ماانی
۲۷۳	۱۰	درآرند	دارند
۲۷۶	۲	ازدیدہ	ہرکہ ازدیدہ
″	۷	مبطریق	برطبق

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۲۷۹	۲۳	اعترار	اعتزار
۲۸۴	۴	آزا انجملہ	وازا انجملہ
۲۸۹	۱۳	برجاز	برجاج
״	۱۴	مرادر	مرادر
۲۹۱	۲۱	درفقا	درقفا
۲۹۳	۲۳	یایکدیگر	بایکدیگر
״	×	×	×
۲۹۴	۲۴	ان	برادران
۲۹۴	۱۷	ودنیابد	ونیابد
۲۹۵	۱۴	نداہن	مداہن
״	۲۴	یامصحف	یاتمزیق مصحف
۲۹۶	۵	دورکن	درکن
״	۹	جواز	جواز
۲۹۹	۱	کور	وکور
״	۶	واستحال	واستحلال
۳۰۰	۲۳	وبوسیلہ	بوسیلہ
۳۰۱	۱۷	المحصنا	المحصنات
״	۲	زوز	زور
״	۲۲	زخف	زحف
״	۲۵	ارحامکم	ارحامہم
۳۰۴	۷	پیمہ	پینہ
۳۰۵	۱۹	السلام	اسلام
۳۰۷	۲۷	وامت	وامت اجماع
۳۰۹	۶	امارت	امارات
״	۱۸	کردن	کردن
۳۱۳	۹	بنہہ	نبہہ
۳۱۵	۲۱	فتنہ	فتنہ
۳۱۶	۱۴	غزلت	عزلت
״	۱۶	اصحابت	اصحاب
۳۲۱	۲۴	دمرزکش	دمزرکش
۳۲۲	۹	کردن	کردن قبر
״	۱۷	دلتسافی	دلزشانی
۳۲۳	۱	شتبیع	شتبیع
״	۲۱	الیتمہ	التتمہ
۳۲۴	۱۳	تقبح	تقبح
۳۲۵	۲۳	ششصد	ششصد
۳۲۶	۷	ابابہم	اباہم
״	״	ابنابہم	ابناہم
۳۲۸	۱۱	تفاول	تطیر
״	۱۷	مجرا	را
۳۲۹	۱۵	وعصمنا	واعصمنا
״	۱۷	ولا	فلا
۳۳۰	۱۲	واین نیز	واین نیز
۳۳۱	۱۷	تربیح	ترجیح
״	۱۹	فقہای	فقہا
۳۳۳	״	فمن تعیل	ومن تعیل
۳۳۴	۲۱	فصل بست یکم	فصل بست ودوم
۳۳۵	۹	بیرسے	بپرسی
״	۱۲	بلند	بلند
۳۳۷	۱۷	پیش	بیش
״	۲۳	انگیخین	انگیختن
۳۳۸	۱۰	تنہا	تنہا
۳۳۹	۱	ابن حبان	وابن حبان
۳۴۱	۱۱	عامتہ	عامتہ
۳۴۵	۱۳	ہمرت	حمرت
۳۴۶	۲	لس	کس
״	۲۵	کاسکہ	کاسۂ
۳۴۷	۱	بیابدکہ	بیابدکہ
۳۵۱	۲۵	مہتہم	مہتم
۳۵۳	۱۵	بدر	پدر
۳۵۲	۱۸	یشبہہ	یشبہ
״	״	ولایشبہہ	ولایشبہ
۳۵۴	۱۷	جبابر	جبار
۳۵۵	۲۵	عدوۃ	عدوہ
۳۶۴	۲۶	کتاب ایتیال	کتاب ایتیال
۳۶۹	۱	وثقہ	وثقہ
״	۳	فیقتلہا	فیقتلہا
״	״	جند	جندًا
״	۱۶	کااورا	کاراورا
۳۷۰	۱۸	ودر	در
۳۷۱	۴	حسینی	حسنی
۳۷۲	۲۳	بیہا	بینا
״	۲۴	نزمی	نزی فی
۳۷۳	۱	گفتہ اند	گفتہ انہ
۳۷۷	۱۶	اربط	اُربط
״	۱۸	بدرا	بدررا
۳۷۸	۱	فیقتلون	فیلتقون
۳۸۰	۲۵	اثمانیا	ثمانیا
״	״	المعجمتہ	معجمیہ
۳۸۳	۱۹	جادث	حادث
۳۸۴	۹	وغیرہ با	وغیرہا
۳۸۵	۱۱	فی الباب	وفی الباب
۳۸۶	۲	انفردا	انفرد
״	۸	خرج	خروج
״	۱۸	مختلف	مختلف
۳۸۷	۳	خراسال	خراسان
۳۹۲	״	المحاطی	المحاملی

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

۴۰۴	او باشد	یا ۴۱۴								
۴۰۵	والیاس	الیاسین	۲۰	۴۳۹						
۴۰۷	یعیشوت	یعسوب	″	۴۴۰	یعودون	لیعودون	۶	۴۴۶	لغت	لغة
۴۰۹	کراوکر	او	۲۳	۴۴۱	پس درین	پس درین چنین دین	۱۷	۴۴۱	پس درین	پس درین چنین دین
۴۱۳	وهرکه کجا	وهرکجا	۶	۴۴۸	ولاپری	ولایری	۵	۴۴۸	ولاپری	ولایری
۴۱۵	لفظی	لفظی		۴۴۹	یاقی	یاقی	۲۲	۴۴۹	یاقی	یاقی
۴۱۶	شود	شو	۱۶	۴۵۱	نشود	شود	۴	۴۵۱	نشود	شود
۴۱۶	نجات جال	نجات ازدجال	۴	۴۵۲	واجوبه	واجوبه	۳	۴۵۲	واجوبه	واجوبه
۴۱۹	مست	ست	۲۰	″						
۴۲۱	عن احمد	عند احمد	۱۱	۴۵۵			۱۴	۴۵۵		
″	وابوداود	وابی داود	۱۲	″			۱۵	″		
۴۲۲	جارشته	عارشته	۱۷	۴۵۶	بجنسیه	بجنسیت	۲۲	۴۵۶	بجنسیه	بجنسیت
۴۲۳	انزل	نزل	۲۰	۴۵۷	طلع	اطلع	۱۶	۴۵۷	طلع	اطلع
″	وعالا	عادلا	۲۴	۴۵۸	وازمنکر	وزازمنکر	۳	۴۵۸	وازمنکر	وزازمنکر
۴۲۴	الاسود	الاسد	۲۱	″	یولد	تولد	۲۶	″	یولد	تولد
۴۲۵	می بینم	می بینم	۱۲	۴۵۹	فی صور	فی الصور	۴	۴۵۹	فی صور	فی الصور
۴۲۶	والایمان	اوالایمان	۲۰	۴۶۰	درسالہ	درسالۂ	۹	۴۶۰	درسالہ	درسالۂ
″	الانقطاع	انقطاع	۲۲	″	وبکوید	وی بگوید	۱۶	″	وبکوید	وی بگوید
۴۲۷	واصغا	واصغا	۹	۴۶۱	فصل	قف	۱۳	۴۶۱	فصل	قف
″	وازا	واذا	۱۰	″	ضغانیان	صغانیان	۱۷	″	ضغانیان	صغانیان
″	وباکثیر	باکثیر	۲۲	۴۶۲	کراحتیاج	احتیاج	۱۸	۴۶۲	کراحتیاج	احتیاج
۴۲	اولیاتین	ولیاتین	۶	۴۶۳	عمر	عمرو	۱۷	۴۶۳	عمر	عمرو
	من سلیم	کل من سلیم	۷	۴۶۴	رویئه	رویته	۳	۴۶۴	رویئه	رویته
	قلما	السلام فلما	۱۶	″	ایضیاع	الضیاع	۱۷	″	ایضیاع	الضیاع
۴۳۰	وعیسے	وان عیسے	۵	۴۶۵	لمغرب	المغرب	۲	۴۶۵	لمغرب	المغرب
۴۳۵	ستدث	شدت	۱۳	۴۶۷	درروایت	وروایت	۱	۴۶۷	درروایت	وروایت
″	گوشہائے	یکی ازگوشہای	۲۲	″	وحشر	بحشر	۲۷	″	وحشر	بحشر
۴۳۶	نمیگذرد	نمیگذارد	۶	۴۶۸	الیتین بکال	الیقین بکمال	۲۲	۴۶۸	الیتین بکال	الیقین بکمال

۴۴۹	قیل	قال								
″	من زیر تیغ	من زیر تیغ	۲۵	″						
۴۷۰	الثعلب	الثعبت	۱	۴۷۰						
۴۷۲	چنین نباشد	چنین نبوده و نه باشد	۲۱	۴۷۲						
″	نبوده و نه باشد	نبوده باشد	۲۵	″						
۴۷۶	درزیر	درزیه	۱۵	۴۷۶						
″	برزبان	وبرزبان	۱۷	″						
۴۷۸	ببردن	بیردن	″	۴۷۸						
″	اورا	اور	۲۰	″						
۴۷۹	حال	حال	۲	۴۷۹						
۴۸۰	وناقصتر	وناقص	۲۲	۴۸۰						
۴۸۲	چون لایق	چولایق	۲	۴۸۲						
″	ومقتضائے	بمقتضائے	۶	″						
″	سواری	شواری	۱۳	″						
″	بدیهها	بذیهها	۱۹	″						
۴۸۳	آنجناب	انجنات	۶	۴۸۳						
۴۸۴	آوازد بد	اوازدبد	۲۶	۴۸۴						
✕	✕	✕	✕	✕						
۴۸۴	از کمال شادی	شادی مرگ	۲۷	۴۸۴						
۴۸۵	میخوردند	میشدند	۱	۴۸۵						
۴۸۸	باکود	باکوه	۸	۴۸۸						
۴۹۱	وما در	وما رموصوله	۲	۴۹۱						
″	ورسله	ورسوله	۳	″						
۴۹۲	اوفی	ادنی	۱۰	۴۹۲						
″	دوشعبه	دوشعب	۲۴	″						
″	لقوله	لقاول	۱۲	۴۹۳						
″	وعباد	وعباد	۲۳	″						
۴۹۵	دخل	داخل	۲۲	۴۹۵						
۴۹۶	وسلامته	بسلامته	۲	۴۹۶						
″	الخمز ۲	الخمزة	۷	″						
″	دلتنی	دلتنی	۲۱	″						

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

http://fb.com/ranajabirabbas

Presented by: Rana Jabir Abbas

صفحہ	سطر	خطا	صواب
۴۹۷	۱	اطیعوا اذا مرکم	طیعوا ولاۃ امرکم
〃	۲	بلی	بل
〃	۱۴	الامر	الامر
〃	۱۷	اعوجبت	اعوجبت
۴۹۸	۲۲	متصور	مقصور
〃	۲۷	احوال البرزل	احوال اہل البرزل
۴۹۸	۳۰	سلامت	سلامت
۵۰۱	۸	اولوالالبات	اولوالالباب
۵۰۱	۲۶	سلوبت	سلامت
〃	۲۷	موتت	موتت
۵۰۲	۱۸	تنگ	تنگ

jabir.abbas@yahoo.com

Contact : jabir.abbas@yahoo.com
http://fb.com/ranajabirabbas